



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



الحق الرحیم

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

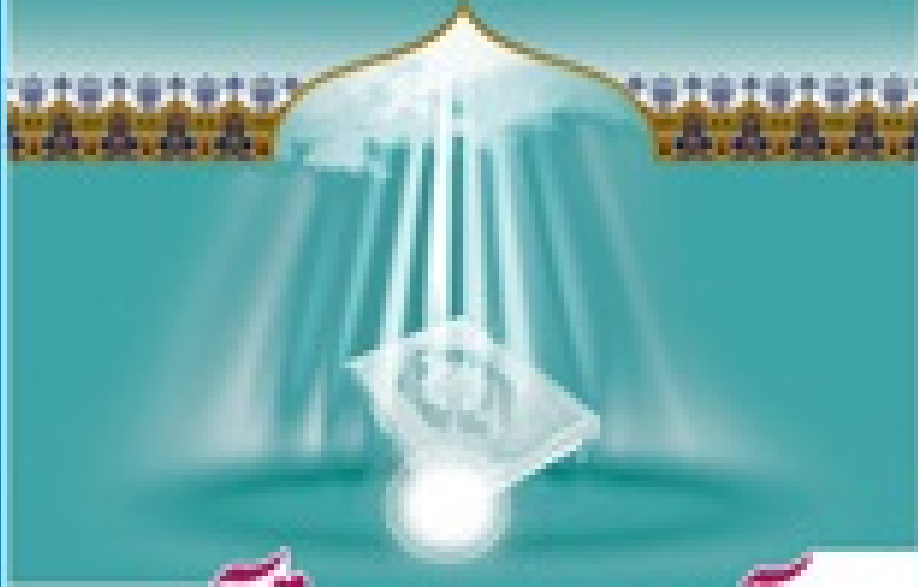
.com

.org

.net

.ir

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا احْسِبُوا أَنفُسَكُمْ لِلَّهِ وَالْحَيَاةِ الْآخِرَةِ وَالْوَالِدِينَ الْأَقْرَبِينَ إِنَّكُمْ لَأَنْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ بِأَعْيُنِنَ
فَرِحُوا بِالْحَقِّ وَالْحَقَّ نَسُوا وَالْحَقَّ يَوْمَ الْآخِرِ أَكْبَرُ فَالْحَكِيمُ وَأَعْلَمُ بِالْغُيُوبِ
بِقِسْمَةِ ٢١



آیات ولایت در قرآن

همراه با پاسخگویی به شبهات آیات ولایت

مجمع علمی شیعیان

مکتب اسلامیه سلسله کتب تفسیری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

آیات ولایت

نویسنده:

محمد مرتضوی

ناشر چاپی:

مجمع جهانی شیعه شناسی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست	۵
آیات ولایت	۴۷
مشخصات کتاب	۴۷
جلد ۱	۴۸
اشاره	۴۸
فهرست مطالب	۵۴
مقدمه استاد انصاری بویراحمدی	۷۴
پیشگفتار	۸۱
ضرورت وحدت جهان اسلام	۸۱
اشاره	۸۱
۱- وحدت امت از طریق دولتها	۸۳
۲- وحدت امت بدون توجه به دولتها و علما:	۸۳
۳- وحدت از طریق علما:	۸۳
اشاره	۸۳
الف - احساس مسئولیت در برابر امت اسلامی:	۸۴
ب - شجاعت در بیان حقایق:	۸۴
ج - جلوگیری از حرکت‌های اختلاف انگیز:	۸۶
ر- طرد عناصر غیر خودی:	۸۶
راه حل اختلافات	۸۸
فصل اول: کلیات آیه ولایت	۹۷
اشاره	۹۷
جایگاه قرآن	۹۹
اشاره	۹۹
۱- آیات متشابه:	۱۰۲

- ۲- کلی بودن آیات: ۱۰۴
- ۳- بیان نشدن جزئیات و فروع احکام غیرمبتلابه: ۱۰۵
- ۴- از بین رفتن قرائن: ۱۰۶
- اشاره ۱۰۶
- جایگاه سنت رسول خدا صلی الله علیه وآله ۱۱۰
- عصمت رسول خدا صلی الله علیه وآله در گفتار ۱۱۱
- عصمت رسول خدا صلی الله علیه وآله در رفتار ۱۱۲
- سنت رسول خدا صلی الله علیه وآله ۱۱۴
- گفتار رسول خدا صلی الله علیه وآله ۱۱۴
- رفتار رسول خدا صلی الله علیه وآله ۱۱۶
- تایید رسول خدا صلی الله علیه وآله ۱۱۷
- تعریف حدیث ۱۱۸
- اهمیت حدیث در تبیین قرآن ۱۱۸
- اهمیت حدیث در تبیین الگوی رفتاری ۱۱۹
- اهمیت حدیث در بیان وظایف ۱۲۱
- اهمیت حدیث در حل اختلافات ۱۲۲
- نقش و اهمیت حدیث در یافتن حکم پدیده های نوظهور ۱۲۴
- اشاره ۱۲۴
- علل طبیعی: ۱۲۶
- علل غیرطبیعی: ۱۲۶
- جایگاه اهل بیت علیه السلام ۱۲۷
- حدیث ثقلین ۱۳۱
- اشاره ۱۳۱
- ۱- حجه الوداع، روز عرفات ۱۳۲
- ۲- غدیرخُم ۱۳۲
- ۳- مسجد مدینه ۱۳۳

- ۱۳۳ - ۴- بستر بیماری
- ۱۵۰ - امام علی علیه السلام و قرآن
- ۱۵۶ - امام علی علیه السلام داناترین فرد به قرآن
- ۱۶۲ - اعتراف صحابه به اعلم بودن امام علی علیه السلام
- ۱۶۵ - امام علی علیه السلام مصداق آیات
- ۱۶۹ - دلایل شبهه آفرینی در مورد آیات ولایت
- ۱۷۴ - چرا در آیات ولایت شبهه وارد شده است؟
- ۱۷۴ - اشاره
- ۱۷۶ - الف - تلاش به ظاهر فردی:
- ۱۷۷ - ب - تلاش حکومتی:
- ۱۸۱ - فصل دوم : تقریر استدلال شیعه به آیه ولایت
- ۱۸۱ - اشاره
- ۱۸۳ - بیان استدلال شیعه
- ۱۸۳ - اشاره
- ۱۸۳ - ۱- نظر علامه حلی
- ۱۸۳ - اشاره
- ۱۸۳ - مقدمه اول
- ۱۸۵ - مقدمه دوم
- ۱۸۶ - مقدمه سوم
- ۱۸۷ - ۲- نظر سیدمرتضی
- ۱۸۹ - ۳- نظر شیخ مفید
- ۱۸۹ - اشاره
- ۱۹۱ - شأن نزول آیه
- ۱۹۶ - اجماع شیعه
- ۱۹۶ - ۱- امام علی علیه السلام :
- ۱۹۷ - ۲- شیخ مفید(قدس سره):

- ۳- علامه طبرسی (قدس سره) : ۱۹۸
- ۴- ابن شهر آشوب (رحمه الله): ۱۹۸
- ۵- محقق اربلی (قدس سره) : ۱۹۹
- ۶- علامه حلی رحمه الله: ۱۹۹
- ۷- محدث بحرانی رحمه الله: ۲۰۰
- اشاره ۲۰۰
- اجماع علما اهل سنت ۲۰۰
- ۱- قوشچی: ۲۰۰
- ۲- عضدالدین ایجی: ۲۰۱
- ۳- تفتازانی ۲۰۲
- تواتر روایت در مورد نزول آیه در شأن امام علی علیه السلام ۲۰۳
- اشاره ۲۰۳
- الف) علمای شیعه: ۲۰۳
- ۱- ابن طاووس رحمه الله : ۲۰۳
- ۲- بحرانی رحمه الله: ۲۰۴
- ۳- ابن بطریق: ۲۰۴
- ب) علمای اهل سنت: ۲۰۵
- ۱- حسکانی: ۲۰۵
- ۲- حموی: ۲۰۵
- ۳- ابن مغزالی ۲۰۵
- ۴- ابونعیم اصفهانی ۲۰۵
- ۵- ابن عساکر: ۲۰۶
- ۶- زرنندی حنفی: ۲۰۶
- اشاره ۲۰۶
- الف- وجود دشمنان امام علی علیه السلام ۲۰۶
- ب - جعل شأن نزول آیات برای امام علی علیه السلام ۲۰۸

- ج- تحریف شأن نزول آیات ۲۱۰
- د- جریان های فکری مخالف ۲۱۱
- ه- حذف شأن نزول آیه ۲۱۴
- اشاره ۲۱۴
- شواهد شأن نزول ۲۱۶
- اشاره ۲۱۶
- ۱- تطبیق رسول خداصلی الله علیه وآله ۲۱۷
- ۲- تطبیق اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه وآله ۲۲۱
- ۳- فهم اصحاب رسول خداصلی الله علیه وآله ۲۲۳
- ۴- اعتراف صحابه ۲۳۵
- اشاره ۲۳۵
- ۱ - حدیفه بن یمان ۲۳۵
- ۲- عمرو بن عاص ۲۴۱
- اشاره ۲۴۱
- نامه معاویه ۲۴۲
- ۵- اعتراف مفتشران ۲۴۷
- اشاره ۲۴۷
۱. نظام الدین نیشابوری: ۲۴۷
۲. دکتر عبدالله محمود: ۲۴۸
۳. دکتر وهبه زحیلی: ۲۴۸
- ۴- جلال الدین سیوطی: ۲۴۹
- ۶- مخالفت و موافقت با کتاب خدا ۲۴۹
- ۷- مخالفت و موافقت با سنت قطعی ۲۵۰
- ۸- استناد فقها ۲۵۵
- فصل سوم: معنای ولایت ۲۵۹
- اشاره ۲۵۹

- ۲۶۱ معنای ولایت
- ۲۶۳ ولایت خداوند
- ۲۶۳ اشاره
- ۲۶۳ الف): ولایت تکوینی:
- ۲۶۴ ب): ولایت تشریحی:
- ۲۶۶ معنای مولى
- ۲۶۹ کاربرد واژه «ولى» درباره امام على عليه السلام
- ۲۷۲ کاربرد واژه «مولى» درباره امام على عليه السلام
- ۲۷۴ صحت و دلالت اين روايت از دانشمندان اهل سنت
- ۲۷۴ اشاره
- ۲۸۰ الف): اشتراك معنوى واژه «ولى»
- ۲۸۱ ب - اشتراك لفظى «ولى»
- ۲۸۵ فصل چهارم: شبهات اسباب النزول
- ۲۸۵ اشاره
- ۲۸۶ حذف نام على عليه السلام از شأن نزول آيه
- ۲۹۰ تحريف شأن نزول آيه
- ۲۹۰ ۱- ابوبكر
- ۲۹۰ اشاره
- ۲۹۱ نقد
- ۲۹۱ ۲- عباده بن صامت
- ۲۹۱ اشاره
- ۲۹۲ نقد
- ۲۹۲ ۳- عبدالله بن سلام
- ۲۹۲ اشاره
- ۲۹۳ نقد
- ۲۹۳ نقد

۲۹۶	همه مؤمنان
۲۹۶	اشاره
۲۹۷	نقد
۲۹۸	نقد سندی
۲۹۸	نقد محتوایی
۲۹۹	اجماع پیروان مکتب اهل بیت علیه السلام درباره آیه
۳۰۰	ادعای اجماع از اهل سنت
۳۰۷	فصل پنجم: شبهات سیاق
۳۰۷	اشاره
۳۰۷	تعریف سیاق
۳۱۰	سیاق آیات
۳۱۲	نزول سوره مائده
۳۱۳	هدف از سوره مائده
۳۱۳	اشاره
۳۱۶	۱- «ولتی» به معنای ناصر
۳۱۶	اشاره
۳۱۸	شأن نزول آیات
۳۱۹	نقد
۳۲۴	۲. آیه در مورد ابوبکر نازل شده است
۳۲۴	اشاره
۳۲۴	نقد
۳۲۴	اشاره
۳۲۵	الف - شأن نزول آیه ارتداد
۳۲۸	ب - معنای ارتداد
۳۲۹	ج - معترضان به حکومت ابوبکر
۳۳۱	د - مفاد آیات

- ۳- تناقض آیات ۳۳۳
- اشاره ۳۳۳
- نقد ۳۳۴
- اشکالها: ۳۳۵
- ۴- «ولتی» به معنای یاور ۳۴۲
- اشاره ۳۴۲
- نقد ۳۴۳
- فصل ششم: شبهات ادبی ۳۴۷
- اشاره ۳۴۷
- نقد ۳۴۸
- پاسخهای مفسران اهل سنت ۳۴۸
- نقد ۳۵۳
- نقد ۳۵۵
- زکات از منظر لغت ۳۵۵
- زکات در قرآن ۳۵۷
- اشاره ۳۵۷
- الف - درباره مشرکان ۳۵۷
- ب - بعضی از موارد زکات درباره پیامبران پیشین ۳۵۸
- ج - درباره امت های گذشته ۳۶۰
- مفهوم اصطلاحی زکات ۳۶۱
- اعتراف مفسران اهل سنت ۳۶۳
- عدم دلالت «آتما» بر حصر ۳۶۵
- نقد ۳۶۶
- خلاف بودن اطلاق جمع بر مفرد ۳۶۷
- نقد ۳۶۸
- اطلاق جمع بر مفرد در قرآن ۳۶۸

- تبیین کاربرد لفظ جمع و تطبیق آن بر فرد ۳۷۴
- راز کاربرد قسم دوم ۳۷۶
- اشاره ۳۷۶
- ۱- تشویق به انجام آن کار: ۳۷۶
- ۲- تهدید به انجام ندادن کار: ۳۷۶
- ۳- تعیین جایگاه فرد: ۳۷۷
- ۴- بیهوده بودن ذکر الله و رسوله ۳۸۵
- اشاره ۳۸۵
- نقد ۳۸۵
- اشاره ۳۸۵
- ۱- سیمای صحابه در آینه قرآن ۳۸۶
- اشاره ۳۸۶
- ۱- منافقان شناخته شده ۳۸۶
- ۲- منافقان ناشناس ۳۸۷
- ۳- بیمار دلان ۳۸۷
- ۴- همکاران و جاسوسان دشمن ۳۸۸
- ۵- معترفان به فساد ۳۸۹
- ۶- بدبینان در حال ارتداد ۳۸۹
- ۷- فاسقان ۳۹۰
- ۸- تسلیم شدگان، نه مؤمنان ۳۹۱
- ۹- فراریان از جبهه جنگ ۳۹۱
- ۲- مقاومت صحابه در برابر رسول خدا صلی الله علیه و آله ۳۹۲
- فصل هفتم: شبهات فقهی ۳۹۷
- اشاره ۳۹۷
- تعریف شبهه فقهی ۳۹۹
- شبهات ۳۹۹

۱- معصیت کردن: ۳۹۹

اشاره ۳۹۹

نقد ۴۰۳

شرایط صحت این شُبهه: ۴۰۳

۲- عدم جواز پرداخت زکات در حال نماز ۴۰۷

اشاره ۴۰۷

نقد ۴۰۷

فعل کثیر در مذاهب چهارگانه اهل سنت ۴۰۷

فعل کثیر در شیعه ۴۰۹

۳- سخن گفتن در نماز جایز نیست ۴۱۰

اشاره ۴۱۰

نقد ۴۱۱

۴- عدم برتری پرداخت زکات در نماز ۴۱۴

اشاره ۴۱۴

نقد ۴۱۵

۵- چنین نمازی در شأن امام علی علیه السلام نبود ۴۱۶

۶- شنیدن سلام دیگران ۴۱۷

۷- دیدن اشیاء در نماز ۴۲۰

۸- انجام کار در حال نماز ۴۲۱

اشاره ۴۲۱

نقد ۴۲۱

فصل هشتم: شبهات رجالی - ۴۲۵

اشاره ۴۲۵

۱- راویان نزول آیه در شأن امام علی علیه السلام ۴۲۷

اشاره ۴۲۷

نقد ۴۲۸

- نقد شبهه: ----- ۴۲۸
- جایگاه راویان شیعی ----- ۴۳۶
- راویان حدیث نزول آیه «آتما» در شأن امام علی علیه السلام ----- ۴۴۴
- اشاره ----- ۴۴۴
- الف - صحابه رسول خدا صلی الله علیه وآله ----- ۴۴۴
- اشاره ----- ۴۴۴
- ۱ - امام علی علیه السلام ----- ۴۴۶
- ۲- عبدالله بن عباس ----- ۴۴۹
- ۳- ابوذر غفاری ----- ۴۵۱
- ۴- عمار بن یاسر ----- ۴۵۳
- ۵- مقداد بن اسود ----- ۴۵۵
- ۶- غالب بن عبدالله ----- ۴۵۷
- ۷ - جابر بن عبدالله الانصاری ----- ۴۵۸
- ۸- عبدالله بن سلام ----- ۴۵۹
- ۹- اسلم ابو رافع ----- ۴۶۰
- ۱۰- انس بن مالک ----- ۴۶۱
- ۱۱- حسان بن ثابت ----- ۴۶۲
- ۱۲- خزیمه بن ثابت ----- ۴۶۳
- ۱۳ - عمرو بن عاص ----- ۴۶۵
- ب - تابعین ----- ۴۶۶
- اشاره ----- ۴۶۶
- ۱- سلمه بن كهیل ----- ۴۶۶
- اشاره ----- ۴۶۶
- تشیع سلمه بن كهیل ----- ۴۶۷
- وثاقت سلمه بن كهیل ----- ۴۶۸
- ۲- مجاهد بن جبير ----- ۴۶۹

- ۳- سدی (اسماعیل بن عبدالرحمن) ۴۷۲
- ۴- عتبه بن ابی حکیم ۴۷۴
- ۵- عطاء بن سائب ۴۷۵
- ۶- عبدالملک بن جریج المکی ۴۷۶
- ۲- ساختگی بودن روایات ۴۷۹
- اشاره ۴۷۹
- ابن تیمیه کیست؟ ۴۸۰
- نقد ۴۹۰
- فصل نهم: شبهات کلامی ۴۹۳
- اشاره ۴۹۳
- شبهات کلامی آیه ولایت ۴۹۵
- ۱- اضافه شدن شرایط امامت ۴۹۵
- اشاره ۴۹۵
- نقد ۴۹۶
- ۲- نفی امامت امامان ۴۹۹
- اشاره ۴۹۹
- نقد ۴۹۹
- ۳- بلافصل نبودن جانشینی ۵۰۲
- اشاره ۵۰۲
- نقد ۵۰۳
- اشاره ۵۰۳
- الف - شأن نزول آیه ۵۰۳
- ب - دلالت واژه «اتما» ۵۰۳
- ج - دلالت «ولی» بر جانشینی بلافصل ۵۰۴
- ۴- پذیرش امامت امام علی علیه السلام ۵۰۵
- اشاره ۵۰۵

- نقد - ۵۰۵
- ۵- رعایت سلسله مراتب - ۵۰۶
- اشاره - ۵۰۶
- نقد - ۵۰۷
- ۶- ولایت در دین، برترین ولایت - ۵۰۸
- اشاره - ۵۰۸
- ابو عبیده کیست؟ - ۵۰۹
- نقد - ۵۱۱
- ۷- مالک و حاکم تنها خداست - ۵۱۳
- اشاره - ۵۱۳
- نقد - ۵۱۳
- ۸- مبلغ اصلی تنها رسول خداست - ۵۱۶
- اشاره - ۵۱۶
- نقد - ۵۱۶
- ۹- عدم انحصار ولایت در امام - ۵۱۷
- اشاره - ۵۱۷
- نقد - ۵۱۷
- ۱۰- اثبات خلافت خلفا - ۵۱۸
- اشاره - ۵۱۸
- نقد - ۵۱۹
- ۱۱- استدلال نکردن امام علی علیه السلام به آیه - ۵۲۱
- اشاره - ۵۲۱
- الف - امام علی علیه السلام - ۵۲۲
- ب - سلمان فارسی - ۵۲۴
- ج - عمار یاسر - ۵۲۵
- د - خزیمه بن ثابت - ۵۲۵

- ۵۲۵ اشاره
- ۵۲۷ الف - استدلال امام علی علیه السلام به آیه در منابع اهل سنت
- ۵۲۷ اشاره
- ۵۲۷ ۱ - تفاخر قریش و انصار
- ۵۳۰ ۲ - حدیث مناشده یوم الشوری
- ۵۳۶ ب - استدلال امام علی علیه السلام به آیه «انما» در منابع شیعه
- ۵۳۶ ۱ - مناشده یوم الشوری
- ۵۳۸ ۲ - مناشده با ابوبکر
- ۵۳۹ ۳ - تفاخر قریش و انصار
- ۵۴۰ ۴ - مذاکره با مهاجرین و انصار
- ۵۴۲ ۵ - مناظره با ملحدان
- ۵۴۵ ۶ - پاسخ پرسشگران
- ۵۴۷ فصل دهم: شبهات اصولی
- ۵۴۷ اشاره
- ۵۴۹ ولایت نداشتن امام علی علیه السلام در عصر رسول خدا صلی الله علیه وآله
- ۵۴۹ ۱ - استعمال مشتق در حال
- ۵۴۹ اشاره
- ۵۵۰ نقد
- ۵۵۱ دلایل ولایت داشتن امام علی علیه السلام در عصر رسول اکرم صلی الله علیه وآله
- ۵۶۳ ۲ - عدم استعمال لفظ در بیش از یک معنی
- ۵۶۳ اشاره
- ۵۶۳ نقد
- ۵۶۵ فصل یازدهم: شبهات تاریخی
- ۵۶۵ اشاره
- ۵۶۷ ۱ - مؤمنان ولایت یهود و نصارا را نپذیرفته بودند
- ۵۶۷ اشاره

نقد	۵۶۸
۲- عدم تردید در رهبری	۵۶۸
اشاره	۵۶۸
نقد	۵۶۹
اهتمام به ولایت از نظر تاریخی	۵۶۹
۱- تعیین ولایت از آغاز بعثت	۵۶۹
۲- امید مخالفان، نبوت بدون ولایت	۵۷۶
۳- تلاش سیاستمداران برای تصاحب ولایت	۵۷۷
اهتمام به ولایت از منظر روایات	۵۸۰
اشاره	۵۸۰
الف - روایات اهل سنت	۵۸۰
ب - روایات شیعه	۵۸۱
اهتمام به ولایت از دیدگاه عقل	۵۸۴
۳- عدم تردید در رهبری قبل از نزول آیه	۵۸۶
اشاره	۵۸۶
نقد	۵۸۷
فصل دوازدهم: شبهه اقتصادی	۵۸۹
اشاره	۵۸۹
فقر امام علی علیه السلام مانع نزول آیه	۵۹۱
نقد	۵۹۱
فهرست منابع	۵۹۷
الف) منابع تفسیری / تفسیر و روش های تفسیر	۵۹۷
ب) علوم قرآنی	۶۰۰
ج) حدیث	۶۰۱
د) داریه الحدیث	۶۰۸
هـ) رجالی	۶۰۸

۶۰۹ (و) تراجم
۶۱۱ (ز) فقهی و اصولی
۶۱۲ (ح) کلامی
۶۱۳ (ط) تاریخی
۶۱۴ (ی) لغوی و ادبی
۶۱۵ (ک) کلیات
۶۱۹ جلد ۲
۶۱۹ اشاره
۶۲۵ فهرست مطالب
۶۳۶ مقدمه استاد انصاری بویراحمدی
۶۴۴ (آیه تبلیغ)
۶۴۴ اشاره
۶۴۶ پیشگفتار
۶۴۶ زمینه های فکری، اجتماعی، سیاسی، جانشینی رسول خداصلی الله علیه وآله
۶۴۸ پیش گفتار
۶۴۸ زمینه های جانشینی رسول خدا صلی الله علیه وآله
۶۴۹ هدف پیامبران و نقش آنان در تحقق هدف
۶۵۲ طرح جانشینی در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه وآله
۶۵۲ اشاره
۶۵۴ الف - در آغاز بعثت به هنگام دعوت علنی
۶۶۳ ب - در آغاز هجرت به مدینه
۶۶۵ ج - در پایان عمر
۶۶۶ طرح جانشینی رسول خدا صلی الله علیه وآله از طرف سیاستمداران
۶۶۶ اشاره
۶۶۶ الف - اوائل بعثت
۶۶۶ اشاره

- الف - بنی عامر بن صعصعه ۶۶۶
- ب - قبیله کنده ۶۶۸
- ب - در آستانه پیروزی بر قریش ۶۶۹
- ج - بعد از تسلط بر حجاز ۶۷۰
- طرح جانشینی رسول خدا صلی الله علیه وآله از منظر اجتماعی ۶۷۱
- اشاره ۶۷۱
- الف - روایات اهل سنت ۶۷۱
- ب - روایات شیعه ۶۷۲
- محتوای خطبه های حجه الوداع ۶۷۵
- نظر علمای اهل سنت درباره خطبه غدیر خم ۶۷۸
- اشاره ۶۷۸
- ۱- مساوات انسانی ۶۸۲
- ۲- وحدت امت اسلامی ۶۸۲
- ۳- تأکید بر فراگیری قوانین و احکام الهی ۶۸۳
- ۴- آینده امت اسلامی و جانشینی رسول خدا صلی الله علیه وآله ۶۸۴
- ۵- هشدار به مخالفان خط نبوت ۶۸۴
- اشاره ۶۸۴
- چند اصل از خطبه غدیر ۶۸۶
- ۱- تأکید بر تقلید ۶۸۶
- ۲- بشارت به جانشینی دوازده امام ۶۸۸
- ۳- تأکید بر ولایت علی علیه السلام ۶۹۳
- ۴- وعده عذاب به مخالفان نبوت و امامت ۶۹۵
- فصل اول: تقریر استدلال شیعه به آیه تبلیغ ۷۰۴
- اشاره ۷۰۴
- مقدمه اول ۷۰۵
- نزول آیه در غدیر خم ۷۰۵

نزول سوره مائده ۷۰۶

سياق آيه ۷۰۷

مقصود از ناس ۷۰۷

مقصود از عصمت ۷۰۷

مقصود از عبارت «ما انزل اليك» ۷۰۷

شخصيت روهي رسول خدا صلى الله عليه وآله ۷۰۸

اشاره ۷۰۸

الف - استقامت رسول خدا صلى الله عليه وآله: ۷۰۸

ب - شجاعت رسول خدا صلى الله عليه وآله: ۷۰۹

ج - عصمت رسول خدا صلى الله عليه وآله: ۷۰۹

محل نزول آيه ۷۱۰

۱- نزول آيه در مكه: ۷۱۰

اشاره ۷۱۰

نقد ۷۱۰

۲- نزول آيه در مكه، بدون ذكر تاريخ ۷۱۱

اشاره ۷۱۱

نقد ۷۱۱

۳- نزول آيه در مدينه: ۷۱۳

اشاره ۷۱۳

نقد ۷۱۴

۴- نزول آيه در مدينه و در جنگ ذات الرقاع: ۷۱۷

اشاره ۷۱۷

نقد ۷۱۷

۵ - نزول آيه در غدير خم ۷۱۸

مقدمه دوم: ۷۲۰

صذور جمله «من كنت مولاه فهذا علي مولاه» از رسول خدا صلى الله عليه وآله ۷۲۰

۷۲۵	مقدمه سوم:
۷۲۵	دلالت این جمله بر امامت
۷۳۶	فصل دوم: شواهد نزول آیه تبلیغ در غدیر خم
۷۳۶	اشاره
۷۳۶	۱- عمامه گذاری علی علیه السلام
۷۳۸	۲- تبریک گفتن به علی علیه السلام به عنوان رهبر مسلمانان
۷۳۸	۳- سروده شاعران
۷۴۱	۴- اعتراف صحابه
۷۴۳	۵- فهم صحابه
۷۴۴	۶- اطلاق لقب مولی بر علی علیه السلام
۷۴۵	۷- مناشده به حدیث غدیر
۷۴۵	اشاره
۷۴۶	مناشده یوم الشوری:
۷۴۷	مناشده ایام عثمان:
۷۵۰	مناشده یوم الرحبه:
۷۵۲	مناشده یوم الجمل:
۷۵۲	اشاره
۷۵۴	احتجاج صحابه به حدیث غدیر
۷۵۷	احتجاج به حدیث غدیر در طول تاریخ
۷۵۷	۱- مرد کوفی و ابوهریره:
۷۵۸	۲- مرد مدنی و زید بن ارقم:
۷۵۹	۳- مرد عراقی و جابر بن عبدالله انصاری:
۷۶۰	۴- دارمیه حجونیه و معاویه:
۷۶۱	۵- عمر بن عبدالعزیز و یزید بن عمر:
۷۶۴	۸- نزول آیه عذاب
۷۶۶	۹- اختلاف قرانت

۷۷۰	فصل سوم: شبهات کلامی
۷۷۰	اشاره
۷۷۰	۱- نگفتن رسول خدا صلی الله علیه وآله
۷۷۰	اشاره
۷۷۲	نقد
۷۷۵	سخنان اهل سنت در مورد حدیث غدیر
۷۸۲	۲- عدم نص بر امامت
۷۸۲	اشاره
۷۸۲	نقد
۷۸۵	۳- رهبری هم زمان
۷۸۵	اشاره
۷۸۵	نقد
۷۹۴	فصل چهارم: شبهات تاریخی
۷۹۴	اشاره
۷۹۴	۱- عدم احتجاج به حدیث غدیر
۷۹۴	اشاره
۷۹۵	نقد
۷۹۵	الف - استدلال حضرت امیر علیه السلام
۷۹۵	ب - استدلال و احتجاج اهل بیت علیه السلام
۷۹۶	ج - استدلال یاران امام علی علیه السلام
۸۰۰	۲- عدم تلاش برای به دست گرفتن قدرت
۸۰۰	اشاره
۸۰۲	نقد
۸۰۳	پاسخ سؤال اول
۸۰۶	پاسخ سؤال دوم
۸۰۶	اشاره

- ۱ - روشنگری ۸۰۶
- ۲- اقدام به تحصن: ۸۰۹
- ۳- جلب حمایت دیگران: ۸۱۲
- ۴- بیعت نکردن: ۸۱۴
- ۵- استفاده از فرصتها: ۸۱۶
- اشاره ۸۱۶
- الف - در دوران عثمان: ۸۱۶
- ب - یوم الشوری: ۸۱۷
- علل عدم استفاده از خشونت ۸۱۹
- اشاره ۸۱۹
- ۱ - حفظ اسلام نوپا: ۸۱۹
- ۲- نداشتن یاور: ۸۲۳
- ۳- سفارش رسول خدا صلی الله علیه وآله: ۸۲۵
- فصل پنجم: شبهات ادبی ۸۳۰
- اشاره ۸۳۰
- ۱- شبهه سیاق ۸۳۲
- اشاره ۸۳۲
- نقد ۸۳۲
- ۲- شبهه تفکیک کلام ۸۳۶
- اشاره ۸۳۶
- نقد ۸۳۷
- فصل ششم: شبهات محتوایی ۸۳۸
- اشاره ۸۳۸
- شبهه محتوایی ۸۴۰
- نقد ۸۴۱
- اشکال رشید رضا بر این شبهه ۸۴۱

- ۸۴۱ اشاره
- ۸۴۲ پاسخ شبهه اول :
- ۸۴۳ پاسخ شبهه دوم
- ۸۴۳ اشاره
- ۸۴۵ ۱- موضع گیری قریش در برابر رسول خدا صلی الله علیه وآله
- ۸۴۵ اشاره
- ۸۴۵ مذاکره برای جلوگیری از تبلیغ دین خدا:
- ۸۴۷ مذاکره با تهدید برای جلوگیری از تبلیغ دین
- ۸۴۹ برخورد مستقیم برای جلوگیری از تبلیغ دین
- ۸۴۹ الف - مذاکره برای کشتن رسول خدا صلی الله علیه وآله:
- ۸۵۰ ب - جلوگیری از ایمان آوردن افراد:
- ۸۵۱ ج - شکنجه یاران:
- ۸۵۲ د - تعقیب مؤمنان:
- ۸۵۳ ه- - تلاش برای نرسیدن صدای قرآن به گوش دیگران:
- ۸۵۴ ۳- طرح سازش:
- ۸۵۴ اشاره
- ۸۵۴ الف - پیشنهاد اعطای امتیازات:
- ۸۵۵ ب - مشارکت در دین:
- ۸۵۷ ۴- تحریم اقتصادی و اجتماعی:
- ۸۵۸ ۵- هجوم نظامی:
- ۸۵۸ ۶- پیمان صلح یا شکست سیاسی:
- ۸۶۰ ۷- ترور رسول خدا صلی الله علیه وآله:
- ۸۶۱ ۸- گرایش به نفاق:
- ۸۶۱ اشاره
- ۸۶۳ الف - اظهار کفر بعد از اسلام:
- ۸۶۴ ب - طرح ترور رسول خدا صلی الله علیه وآله:

ج - غارت ردای رسول الله صلی الله علیه وآله:	۸۶۴
د - تصمیم به ارتداد از اسلام:	۸۶۵
۹- استقلال سیاسی:	۸۶۷
۱۰- تقسیم قدرت:	۸۶۹
پاسخ سؤال سوم	۸۷۱
فهرست منابع	۸۷۴
الف) منابع تفسیری / تفسیر و روش های تفسیر	۸۷۴
ب) علوم قرآنی	۸۷۷
ج) حدیث	۸۷۸
د) داریه الحدیث	۸۸۴
هـ) رجالی	۸۸۵
و) تراجم	۸۸۶
ز) فقهی و اصولی	۸۸۸
ح) کلامی	۸۸۹
ط) تاریخی	۸۹۰
ی) لغوی و ادبی	۸۹۱
ک) کلیات	۸۹۲
جلد ۳	۸۹۶
اشاره	۸۹۶
فهرست مطالب	۹۰۲
مقدمه استاد انصاری بویراحمدی	۹۰۹
مسلمانان در امام شناسی به سه طریق ره پیموده اند	۹۰۹
مصائب غفلت از آیات امامت و ولایت در قرآن	۹۱۲
(آیه اِکمال)	۹۱۵
اشاره	۹۱۵
فصل اول: تقریر استدلال شیعه به آیه اِکمال	۹۱۹

۹۱۹	اشاره
۹۱۹	تقریر استدلال شیعه
۹۲۰	محتوای آیه
۹۲۱	مقدمه اول: پایان بیان احکام اسلامی
۹۲۱	الف - در منابع اهل سنت
۹۲۱	اشاره
۹۲۳	اسباب نزول
۹۲۴	اولین و آخرین آیه قرآن
۹۲۵	صحابه و اهل سنت
۹۳۲	آخرین سوره قرآن
۹۳۷	ب - پایان بیان احکام اسلامی در منابع شیعه
۹۴۱	مقدمه دوم: نزول آیه در حجه الوداع
۹۴۱	اشاره
۹۴۱	۱- نزول در روز جمعه در عرفات
۹۴۲	۲- نزول در شب جمعه
۹۴۲	اشاره
۹۴۳	نقد
۹۵۳	مقدمه سوم: برگزاری مراسم معارفه در غدیر خم
۹۵۳	اشاره
۹۵۴	شواهد وقوع مراسم غدیر
۹۵۴	اشاره
۹۵۵	۱- محدثان اهل سنت:
۹۶۲	۲- مورخان اهل سنت:
۹۶۴	۳- مفسران اهل سنت:
۹۶۵	۴- شعرای اهل سنت
۹۶۵	۵- احتجاج به حادثه غدیر:

- ۹۶۵ - اشاره -----
- ۹۶۵ - ۱-۵-احتجاج به حدیث غدیر در «یوم الشوری»: -----
- ۹۶۶ - ۲-۵-ایام حکومت عثمان: -----
- ۹۶۶ - ۳-۵-احتجاج در یوم الرحبه: -----
- ۹۶۷ - ۴-۵-احتجاج در یوم الجمل: -----
- ۹۶۸ - مقدمه چهارم: اعلام ولایت و جانشینی بلافصل امام علی علیه السلام در غدیر -----
- ۹۶۸ - اشاره -----
- ۹۶۸ - ۱- فهم صحابه حاضر در جلسه -----
- ۹۶۹ - ۲- عمامه گذاری علی علیه السلام -----
- ۹۶۹ - ۳- مناشده به حدیث غدیر -----
- ۹۷۰ - ۴- نزول عذاب آسمانی -----
- ۹۷۱ - ۵- سروده های شاعران -----
- ۹۷۱ - اشاره -----
- ۹۷۱ - الف: شاعران صحابی -----
- ۹۷۱ - ۱- خزیمه بن ثابت ذوالشهادتین (۳۷ ق): -----
- ۹۷۳ - ۲- زیاد بن لبید بن ثعلبه (۴۱ ق): -----
- ۹۷۴ - ۳- عبدالله بن المغیره بن الحارث بن عبدالمطلب: -----
- ۹۷۴ - ۴- قیس بن سعد بن عبادہ (ت ۶۰ ق) -----
- ۹۷۶ - ۵- ابوالهیثم مالک بن التّیّهان (ت - ۳۷ ق) -----
- ۹۷۷ - ۶- المغیره بن الحارث بن عبدالمطلب: -----
- ۹۷۷ - ۷- النعمان بن عجلان بن النعمان بن عامر: -----
- ۹۷۸ - ۸- عبدالله بن بدیل بن ورقاء (ت - ۳۷ ق): -----
- ۹۷۹ - ۹- عبدالرحمان بن الحنبل بن مالک: -----
- ۹۸۰ - ۱۰- جریر بن عبدالله بن جابر (ت - ۵۱ ق): -----
- ۹۸۲ - ۱۱- عمرو بن العاص بن وائل: -----
- ۹۸۳ - ۱۲- الاشعث بن قیس بن معدی کرب (ت - ۴۰ ق) -----

۹۸۴ ----- ۱۳- حسان بن ثابت بن المنذر (ت - ۵۴ ق):

۹۸۶ ----- ۱۴- حجر بن عدی بن بجیلہ (ت - ۵۱ ق):

۹۸۷ ----- ب - شعراء تابعین

۹۸۷ ----- اشاره

۹۸۷ ----- ۱ - فضل بن عباس بن ربیعہ (ت ۶۳ ق).

۹۸۸ ----- ۲ - سعید بن قیس بن زید (ت - ۵۰ ق):

۹۸۸ ----- ۳ - ابوالاسود ظالم بن عمرو بن سفیان الدؤلی (ت - ۶۹ ق):

۹۹۰ ----- دلالت حادثه غدیر بر جانشینی از دیدگاه اهل سنت

۹۹۵ ----- فصل دوم: شبهات ادبی

۹۹۵ ----- اشاره

۹۹۷ ----- شبهات ادبی

۹۹۷ ----- اشاره

۹۹۷ ----- ۱ - مولا به معنای اولی نیست

۹۹۷ ----- اشاره

۹۹۸ ----- نقد

۱۰۰۲ ----- ۲ - مولى به معنای متصرف نیست

۱۰۰۲ ----- اشاره

۱۰۰۳ ----- نقد

۱۰۰۳ ----- ۳ - لزوم تغییر جمله

۱۰۰۳ ----- اشاره

۱۰۰۴ ----- نقد

۱۰۰۷ ----- فصل سوم: شبهات اسباب نزول

۱۰۰۷ ----- اشاره

۱۰۰۹ ----- شبهات اسباب النزول

۱۰۰۹ ----- ۱ - عدم نزول آیه در غدیر:

۱۰۰۹ ----- اشاره

- نقد ۱۰۱۰
- ۲- ساختگی بودن روایات: ۱۰۱۰
- اشاره ۱۰۱۰
- نقد ۱۰۱۱
- فصل چهارم: شبهات حدیثی ۱۰۱۵
- اشاره ۱۰۱۵
- شبهات حدیثی ۱۰۱۷
- نصب نشدن امام علی علیه السلام در غدیر ۱۰۱۷
- اشاره ۱۰۱۷
- نقد ۱۰۱۸
- ۱- بیان حدیث ثقلین: ۱۰۱۸
- ۲- تواتر حدیث غدیر: ۱۰۱۹
- ۳- کتاب شناسی حدیث «من کنت مولاه»: ۱۰۱۹
- ۴- اطلاق لقب وصی بر امام علی علیه السلام: ۱۰۱۹
- ۵- اطلاق لقب «مولی» بر امام علی علیه السلام: ۱۰۲۰
- ۶- تبریک گفتن به امام علی علیه السلام: ۱۰۲۰
- ۷- عمومه گذاری امام علی علیه السلام توسط رسول خدا صلی الله علیه وآله: ۱۰۲۰
- ۸- نزول آیات ولایت: ۱۰۲۱
- ۹- اختلاف قرائت در آیه تبلیغ: ۱۰۲۱
- ۱۰- نزول آیه عذاب: ۱۰۲۲
- ۱۱- احتجاج به نصب در غدیر: ۱۰۲۲
- ۱۲- اعتراف صحابه: ۱۰۲۲
- اشاره ۱۰۲۲
- عدم نقل مسلم و بخاری ۱۰۲۳
- نقد ۱۰۲۴
- مقید نبودن به کلمه بعدی - ۱۰۲۷

- نقد ۱۰۲۷
- فصل پنجم: شبهات سیاسی ۱۰۳۱
- اشاره ۱۰۳۱
- ۱ - پذیرش صحابه ۱۰۳۳
- اشاره ۱۰۳۳
- نقد ۱۰۳۴
- اشاره ۱۰۳۴
- الف - اعزام نکردن سپاه اسامه: ۱۰۳۴
- ب - اقدامات مخالفان رهبری علی علیه السلام ۱۰۳۶
- اشاره ۱۰۳۶
- ۱- تضعیف فرماندهی: ۱۰۳۶
- ۲ - تأخیر در حرکت سپاه: ۱۰۳۹
- ۳ - نرفتن سپاه: ۱۰۴۴
- ۴- جلوگیری از تدوین سند رسمی ۱۰۴۶
- ۲- مبارزه اصحاب با مخالفان وصیت: ۱۰۴۹
- اشاره ۱۰۴۹
- نقد ۱۰۵۰
- فصل ششم: شبهات تاریخی ۱۰۵۳
- اشاره ۱۰۵۳
- شبهات تاریخی ۱۰۵۵
- ۱ - عدم تقاضای اصحاب از رسول خدا صلی الله علیه وآله: ۱۰۵۵
- اشاره ۱۰۵۵
- نقد ۱۰۵۶
- الف - روایات اهل سنت ۱۰۵۷
- ب - روایات شیعه ۱۰۵۸
- ۲ - بلافصل نبودن جانشینی ۱۰۶۱

۱۰۶۱ اشاره
۱۰۶۱ نقد
۱۰۶۱ اشاره
۱۰۶۱ ۱- نزول آیات:
۱۰۶۲ ۲- ورود روایات:
۱۰۶۲ ۳- لغت:
۱۰۶۴ کلام پایانی
۱۰۶۷ فهرست منابع
۱۰۶۷ الف) منابع تفسیری / تفسیر و روش های تفسیر
۱۰۷۱ ب) علوم قرآنی
۱۰۷۲ ج) حدیث
۱۰۷۸ د) داریه الحدیث
۱۰۷۹ هـ) رجالی
۱۰۸۰ و) تراجم
۱۰۸۲ ز) فقهی و اصولی
۱۰۸۴ ح) کلامی
۱۰۸۵ ط) تاریخی
۱۰۸۶ ی) لغوی و ادبی
۱۰۸۷ ک) کلیات
۱۰۹۱ جلد ۴
۱۰۹۱ اشاره
۱۰۹۷ فهرست مطالب
۱۱۰۷ مقدمه استاد انصاری بویراحمدی
۱۱۱۵ آیه تطهیر
۱۱۱۵ اشاره
۱۱۱۷ فصل اول: تقریر استدلال شیعه به آیه تطهیر

- ۱۱۱۷ - اشاره
- ۱۱۱۹ - آیه تطهیر
- ۱۱۱۹ - توضیح آیه
- ۱۱۲۰ - تقریر استدلال شیعه
- ۱۱۲۱ - مقدمه اول
- ۱۱۲۱ - دلالت کلمه اَئِمَّا بِرِ حَضْر
- ۱۱۲۳ - مقدمه دوم
- ۱۱۲۳ - نزول آیه در شأن اصحاب کساء
- ۱۱۲۷ - فصل دوم: شواهد شأن نزول
- ۱۱۲۷ - اشاره
- ۱۱۲۷ - شواهد شأن نزول:
- ۱۱۲۷ - ۱ - تطبیق رسول خدا صلی الله علیه وآله
- ۱۱۲۷ - اشاره
- ۱۱۲۸ - الف - تطبیق عملی یا رفتاری:
- ۱۱۲۸ - اشاره
- ۱۱۲۸ - ۱- نزول آیه مباحله
- ۱۱۲۹ - ۲- نزول آیه الصلاه:
- ۱۱۳۳ - ب - تطبیق گفتاری:
- ۱۱۳۳ - اشاره
- ۱۱۳۳ - ۱- نزول آیه تطهیر:
- ۱۱۳۴ - ۲- نزول آیه مباحله:
- ۱۱۳۴ - ۳- نزول آیه قُربی:
- ۱۱۳۵ - ۴- حدیث ثقلین:
- ۱۱۳۵ - اشاره
- ۱۱۳۸ - ۱ - اعتراف اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله
- ۱۱۳۸ - اشاره

- ۱- امام علی علیه السلام ۱۱۴۰
- ۲- عبدالله بن عباس ۱۱۴۲
- ۳- جابر بن عبدالله الانصاری ۱۱۴۲
- ۴- انس بن مالک ۱۱۴۳
- ۵- سعد بن ابی وقاص ۱۱۴۴
- ۶- ابوسعید الخدری ۱۱۴۵
- ۷- عمر بن ابی سلمه ۱۱۴۶
- ۸- واثله بن الاسقع ۱۱۴۷
- ۲ - اعتراف همسران رسول خدا صلی الله علیه وآله ۱۱۴۸
- اشاره ۱۱۴۸
- الف - ام سلمه ۱۱۴۹
- ب - زینب ۱۱۵۰
- ج - عایشه ۱۱۵۰
- اشاره ۱۱۵۰
- امتناع رسول خدا صلی الله علیه وآله از ورود همسران ۱۱۵۱
- ۳ - اعتراف محدثان و مفسران ۱۱۵۲
- ویژگی های اهل البیت علیه السلام ۱۱۶۴
- اهل بیت علیه السلام در کلام رسول خدا صلی الله علیه وآله ۱۱۶۵
- الف- اهل بیت علیه السلام کشتی نجات ۱۱۶۵
- ب - اهل بیت علیه السلام وسیله آمرزش گناهان ۱۱۶۹
- ج- اهل بیت علیه السلام وسیله امنیت امت ۱۱۷۶
- اشاره ۱۱۷۶
- الف - عوامل مادی: ۱۱۷۶
- ب - عوامل معنوی: ۱۱۷۶
- د - نسب خانوادگی اهل بیت علیه السلام ۱۱۸۱
- ه- جنگ با اهل بیت علیه السلام؛ جنگ با رسول خدا صلی الله علیه وآله ۱۱۸۵

- و - اهل بیت علیه التلام مخزن علوم و اسرار الهی ۱۱۸۹
- ز - اهل بیت علیه التلام اساس دین خدا ۱۱۹۵
- تطبیق اصحاب کساء ۱۱۹۷
- اشاره ۱۱۹۷
- الف - رسول خدا صلی الله علیه وآله ۱۱۹۸
- ب - امام علی علیه التلام ۱۲۰۰
- ج - فاطمه الزهرا علیها التلام ۱۲۰۱
- د - امام حسن مجتبی علیه التلام ۱۲۰۳
- ه - امام حسین علیه التلام ۱۲۰۴
- فصل سوم: شبهات ادبی ۱۲۰۹
- اشاره ۱۲۰۹
- شبهات ادبی ۱۲۰۹
- اشاره ۱۲۰۹
- ۱ - رجس شامل دروغ نمی شود: ۱۲۰۹
- ۲ - رجس شامل خطا نمی شود: ۱۲۱۰
- اشاره ۱۲۱۰
- عدم ملازمه میان نفی رجس و عصمت: ۱۲۱۱
- اشاره ۱۲۱۱
- نقد شبهه اول ۱۲۱۲
- تعریف رجس ۱۲۱۳
- پاسخ شبهه دوم ۱۲۱۶
- نقد شبهه سوم ۱۲۱۸
- ۴- اهل البیت شامل اصحاب کساء نمی شود: ۱۲۲۳
- ۵- اهل البیت شامل علی علیه التلام نمی شود: ۱۲۲۴
- اشاره ۱۲۲۴
- الف - دیدگاه شیعه ۱۲۲۶

- ب - دیدگاه اهل سنت ۱۲۲۸
- اشاره ۱۲۲۸
- نقد آرا ۱۲۳۴
- فصل چهارم: شبهه سیاق ۱۲۳۸
- اشاره ۱۲۳۸
- شبهه سیاق ۱۲۴۰
- تعریف سیاق ۱۲۴۰
- سیاق آیات ۱۲۴۳
- دلایل طرفداران سیاق ۱۲۴۳
- شخصیت عکرمه از دیدگاه اهل سنت ۱۲۴۴
- اشاره ۱۲۴۴
- الف - فکری: ۱۲۴۵
- ب - قولی: ۱۲۴۷
- شخصیت عکرمه از دیدگاه شیعه ۱۲۴۹
- نقد ۱۲۵۱
- دلایل عدم شمول همسران پیامبر در این آیه ۱۲۵۳
- اشاره ۱۲۵۳
- ۱- ناتوانی راویان ۱۲۵۴
- ۲- اصطلاح اصحاب کساء ۱۲۵۴
- ۳- جلوگیری از ورود ام سلمه: ۱۲۵۵
- ۴- قرینه و اجمال لفظ ۱۲۵۶
- ۵- ناهماهنگی الفاظ: ۱۲۵۷
- ۶- ناهماهنگی آیه با واقعیت: ۱۲۵۸
- ۷- تحقق نیافتن دستورات الهی: ۱۲۵۸
- ۸- عدم ادعای همسران: ۱۲۶۰
- اشاره ۱۲۶۰

شبهه تفکیک کلام: ۱۲۶۱

نقد ۱۲۶۲

فصل پنجم: شبهات کلامی ۱۲۶۶

اشاره ۱۲۶۶

شبهات کلامی ۱۲۶۸

۱- اراده در آیه تشریعی است: ۱۲۶۸

اشاره ۱۲۶۸

نقد ۱۲۷۰

اعتراف های صریح ابوبکر در شأن نزول این آیه ۱۲۷۲

اشاره ۱۲۷۲

فهم دانشمندان اسلامی ۱۲۷۳

۲- عدم عصمت ۱۲۷۵

اشاره ۱۲۷۵

نقد ۱۲۷۷

بررسی دلالت آیه بر عصمت ۱۲۸۰

فصل ششم: شبهات تاریخی ۱۲۸۴

اشاره ۱۲۸۴

۱- عدم فهم صحابه: ۱۲۸۶

اشاره ۱۲۸۶

نقد ۱۲۸۶

۲- عدم ادعای خلافت ۱۲۸۸

اشاره ۱۲۸۸

نقد ۱۲۸۹

اشاره ۱۲۸۹

الف - احتجاج به آیات ۱۲۹۰

اشاره ۱۲۹۰

الف) منابع اهل سنت: ۱۲۹۰

اشاره ۱۲۹۰

حدیث مناشده یوم الشوری - ۱۲۹۴

اشاره ۱۲۹۴

۱- ابن حماد عقیلی: ۱۲۹۵

ب . منابع شیعه ۱۲۹۹

اشاره ۱۲۹۹

۱- مناشده یوم الشوری □ ۱۲۹۹

۲- مناشده با ابوبکر ۱۳۰۱

۳- مفاخره قریش ۱۳۰۲

۴- مذاکره با مهاجرین و انصار ۱۳۰۲

۵- مناظره با ملحدان ۱۳۰۴

۶- پاسخ پرسشگران ۱۳۰۷

اشاره ۱۳۰۷

۱- مناظره با ابوبکر: ۱۳۰۹

۲- مناظره با اعضاء شورا: ۱۳۱۱

۳- مناظره با مهاجرین و انصار: ۱۳۱۲

ب - استناد به روایات ۱۳۱۴

اشاره ۱۳۱۴

استدلای امام علی علیه السلام به روایت ۱۳۱۶

۱- مناشده یوم الشوری ۱۳۱۶

۲- مناشده ایام عثمان ۱۳۱۷

۳- مناشده یوم الرحبه ۱۳۲۱

۴- مناشده یوم الجمل ۱۳۲۳

۳ - خطبه شقیه از علی علیه السلام نیست ۱۳۳۴

اشاره ۱۳۳۴

۱۳۳۵	نقد
۱۳۳۷	خطبه در منابع شیعه:
۱۳۴۰	خطبه در منابع اهل سنت
۱۳۴۴	۴- خطبه بر امامت دلالت نمی کند
۱۳۴۴	اشاره
۱۳۴۵	نقد
۱۳۴۸	فصل هفتم: شبهات اسباب النزول
۱۳۴۸	اشاره
۱۳۵۰	اسباب النزول
۱۳۵۰	۱- همسران سبب نزول آیه هستند
۱۳۵۰	اشاره
۱۳۵۱	نقد
۱۳۵۴	۲- دعای پیامبر، عامل مشمول
۱۳۵۴	اشاره
۱۳۵۵	نقد
۱۳۶۰	شبهه تحریف
۱۳۶۰	نقد
۱۳۶۲	فهرست منابع
۱۳۶۲	الف) منابع تفسیری / تفسیر و روش های تفسیر
۱۳۶۶	ب) علوم قرآنی
۱۳۶۷	ج) حدیث
۱۳۷۴	د) داریه الحدیث
۱۳۷۵	ه-) رجالی
۱۳۷۶	و) تراجم
۱۳۷۸	ز) فقهی و اصولی
۱۳۸۰	ح) کلامی

۱۳۸۱	ط) تاریخی
۱۳۸۲	ی) لغوی و ادبی
۱۳۸۴	ک) کلیات
۱۳۸۸	جلد ۵
۱۳۸۸	اشاره
۱۳۹۴	فهرست مطالب
۱۴۰۱	مقدمه استاد انصاری بویراحمدی
۱۴۰۷	آیه اطاعت
۱۴۰۷	اشاره
۱۴۰۹	فصل اول: تفسیر آیه اولی الامر از دیدگاه اهل سنت
۱۴۰۹	اشاره
۱۴۱۱	آیه اطاعت
۱۴۱۲	تفسیر آیه
۱۴۲۰	أولی الامر از دیدگاه اهل سنت
۱۴۲۳	مصادیق «ولی الامر» از دیدگاه اهل سنت
۱۴۲۳	۱- اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله:
۱۴۲۳	اشاره
۱۴۲۳	نقد
۱۴۲۳	اشاره
۱۴۲۴	۱- انس بن مالک:
۱۴۲۵	۲- ابوبکر و عمر:
۱۴۲۵	نقد
۱۴۳۵	۳- فرماندهان جنگ
۱۴۳۵	اشاره
۱۴۳۵	نقد
۱۴۳۶	۴- قاریان و عالمان

- ۱۴۳۶ اشاره
- ۱۴۳۶ نقد
- ۱۴۳۶ ۵- عالمان دیندار
- ۱۴۳۶ اشاره
- ۱۴۳۷ نقد
- ۱۴۳۷ ۶- اهل حل و عقد
- ۱۴۳۷ اشاره
- ۱۴۳۷ نقد
- ۱۴۳۸ ۷- صاحبان قدرت
- ۱۴۳۸ اشاره
- ۱۴۴۷ اطاعت های ممنوع در قرآن
- ۱۴۵۰ اطاعت های ممنوع در سنت
- ۱۴۵۴ اطاعت های ممنوع از نظر عقل
- ۱۴۵۶ اولی الامر از دیدگاه شیعه
- ۱۴۶۱ فصل دوم: تقریر استدلال شیعه
- ۱۴۶۱ اشاره
- ۱۴۶۳ تقریر استدلال شیعه
- ۱۴۶۵ عصمت امام
- ۱۴۶۷ تعریف عصمت
- ۱۴۶۸ حدود عصمت
- ۱۴۶۸ اشاره
- ۱۴۶۸ الف - دیدگاه شیعه
- ۱۴۶۸ ب - دیدگاه اهل سنت
- ۱۴۷۰ منشأ عصمت از دیدگاه اهل سنت
- ۱۴۷۰ اشاره
- ۱۴۷۰ ۱- دیدگاه اهل سنت

- ۱۴۷۰ - اشاره
- ۱۴۷۶ - منشأ عصمت از دیدگاه شیعه
- ۱۴۸۷ - ضرورت نصب و عصمت جانشینان رسول خدا صلی الله علیه وآله
- ۱۴۹۱ - دلایل عصمت جانشینان رسول خدا صلی الله علیه وآله
- ۱۴۹۵ - ظالم در قرآن
- ۱۵۰۰ - اثبات عصمت امامان علیه السلام
- ۱۵۰۰ - اشاره
- ۱۵۰۰ - الف - دیدگاه اهل سنت
- ۱۵۰۰ - ب - دیدگاه شیعه
- ۱۵۰۰ - اشاره
- ۱۵۰۰ - ۱ - قرآن
- ۱۵۰۱ - ۲ - سنت
- ۱۵۰۱ - اشاره
- ۱۵۰۸ - قرآن
- ۱۵۰۹ - سنت
- ۱۵۱۳ - احتجاج به آیه اولی الامر
- ۱۵۱۳ - اشاره
- ۱۵۱۴ - ۱ - امام علی علیه السلام
- ۱۵۱۴ - اشاره
- ۱۵۱۴ - ۱ - در دوران خلافت عثمان
- ۱۵۱۷ - ۲ - در دوران خلافت خود
- ۱۵۱۸ - ۳ - امام حسین علیه السلام
- ۱۵۲۰ - ۴ - امام باقر علیه السلام
- ۱۵۲۱ - ۵ - امام صادق علیه السلام
- ۱۵۲۲ - ۶ - امام کاظم علیه السلام
- ۱۵۲۳ - ۷ - امام رضا علیه السلام

- ۷- امام حسن عسکری علیه السلام ۱۵۲۴
- فصل سوم: شبهات ادبی و کلامی ۱۵۲۷
- اشاره ۱۵۲۷
- شبهات ادبی ۱۵۲۹
۱. اطلاق جمع و اراده فرد خلاف ظاهر است ۱۵۲۹
- اشاره ۱۵۲۹
- نقد ۱۵۳۰
- ۲- اطاعت از امامان؛ تکلیف مالا یطاق و یا مشروط ۱۵۳۰
- اشاره ۱۵۳۰
- نقد ۱۵۳۲
- ۳- ذکر نشدن امامان در آیه: ۱۵۳۴
- اشاره ۱۵۳۴
- نقد ۱۵۳۴
- شبهات کلامی ۱۵۳۶
- معتبر نبودن عصمت امام از نگاه امام علی علیه السلام: ۱۵۳۶
- اشاره ۱۵۳۶
- نقد ۱۵۳۷
- عدم نیاز به معصوم با وجود امت: ۱۵۴۲
- اشاره ۱۵۴۲
- نقد ۱۵۴۲
- بی فایده بودن عصمت ۱۵۴۴
- اشاره ۱۵۴۴
- نقد ۱۵۴۵
- اختلاف رفتار امامان دلیل بر عدم عصمت آنان ۱۵۴۷
- اشاره ۱۵۴۷
- نقد ۱۵۴۸

۱۵۵۳	اعتراف به گناهان از طرف معصومان
۱۵۵۳	اشاره
۱۵۵۵	نقد
۱۵۶۷	اعتراف به خطا در عمل از طرف معصومان
۱۵۶۷	اشاره
۱۵۷۰	نقد
۱۵۷۷	فصل چهارم: شبهات تاریخی
۱۵۷۷	اشاره
۱۵۷۹	شبهات تاریخی
۱۵۷۹	۱ - با وجود پیامبر نیازی به امام معصوم نیست
۱۵۷۹	اشاره
۱۵۸۰	نقد
۱۵۸۲	۲ - با آمدن پیامبران نیازی به امام نیست
۱۵۸۲	اشاره
۱۵۸۳	نقد
۱۵۸۴	۳ - عصمت امت و بی نیازی از عصمت امام
۱۵۸۴	اشاره
۱۵۸۵	نقد
۱۵۸۷	۴ - عصمت ریشه ای مجوسی دارد
۱۵۸۷	اشاره
۱۵۸۸	نقد
۱۵۹۱	فهرست منابع
۱۵۹۱	الف) منابع تفسیری / تفسیر و روش های تفسیر
۱۵۹۵	ب) علوم قرآنی
۱۵۹۶	ج) حدیث
۱۶۰۲	د) داریه الحدیث

هـ- رجالی ۱۶۰۳

و) تراجم ۱۶۰۴

ز) فقهی و اصولی ۱۶۰۶

ح) کلامی ۱۶۰۸

ط) تاریخی ۱۶۰۹

ی) لغوی و ادبی ۱۶۱۰

ک) کلیات ۱۶۱۱

درباره مرکز ۱۶۱۵

سرشناسه : مرتضوی، محمد

عنوان و نام پدید آور : آیات ولایت / محمد مرتضوی؛ [برای] مجمع جهانی شیعه شناسی.

مشخصات نشر : قم: آشیانه مهر، ۱۳۹۰.

مشخصات ظاهری : ج.

شابک : دوره: ۹۷۸-۶۰۰-۶۱۶۴-۲۵-۰ ؛ ۱۱۵۰۰۰ ریال: ج. ۱ □ چاپ اول ۹۷۸-۶۰۰-۶۱۶۴-۲۵-۰ ؛ ۴۱۰۰۰ ریال: ج. ۲،
چاپ اول : ۹۷۸-۶۰۰-۶۱۶۴-۰۹-۰ ؛ ۳۸۰۰۰ ریال: ج. ۳، سلفون، گالینگور: ۹۷۸-۶۰۰-۶۱۶۴-۲۵-۰ ؛ ۴۵۰۰۰ ریال: ج. ۵،
سلفون، گالینگور: ۹۷۸-۶۰۰-۶۱۶۴-۱۲-۰ ؛ ۲۸۰۰۰ ریال (ج. ۳، شومیز) ؛ ۳۳۵۰۰ ریال (ج. ۵، شومیز)

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : فهرستنویسی بر اساس جلد سوم.

یادداشت : ج. ۱ و ج. ۲ (چاپ اول: ۱۳۹۰).

یادداشت : کتابنامه.

مندرجات : ج. ۲. همراه با پاسخگویی به شبهات آیه تبلیغ

- ج. ۳. همراه با پاسخگویی به شبهات آیه اکمال. - ج. ۵. همراه با پاسخگویی به شبهات آیه اطاعت. -

موضوع : علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق -- اثبات خلافت

موضوع : ولایت -- جنبه های قرآنی

شناسه افزوده : مجمع جهانی شیعه شناسی

رده بندی کنگره : BP۱۰۴ / ۸م ۴۵ ۱۳۹۰

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۵۹

شماره کتابشناسی ملی : ۲۶۴۵۱۵۱

ص: ۱

جلد ۱

اشاره

نام کتاب: آیات ولایت (جلد اول: آیه ولایت)

مؤلف: دکتر سید محمد مرتضوی

ویراستاری علمی: سید علی سجادی بهسودی

صفحه آرایی: علی اکبر احسانی تیرگر

تنظیم و طرح روی جلد: قاسم نوراحمدی

ناشر: آشیانه مهر

نوبت چاپ: اول/ ۱۳۹۰

چاپ: گلها

شمارگان: ۳۰۰۰ جلد

قیمت: ۱۱۵۰۰ تومان

شابک (دوره): ۹۷۸-۶۰۰-۶۱۶۴-۲۵-۰

شابک (جلد): ۹۷۸-۶۰۰-۶۱۶۴-۰۸-۳

کلیه حقوق این اثر متعلق به مجمع جهانی شیعه شناسی است.

ص: ۳

{ إِنَّمَا وَثَّابَتَكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ }

(مائده/۵۵)

«همانا ولی شما تنها خدا و رسولش و کسانی هستند که ایمان آورده اند، نماز بر پا می دارند و در رکوع زکات می دهند»

همراه با پاسخ گویی به شبهات آیه ولایت

مؤلف: حجت الاسلام و المسلمین دکتر سید محمد مرتضوی

عضو هیئت علمی مجمع جهانی شیعه شناسی

مجمع جهانی شیعه شناسی

قم-۴۵ متری عمار یاسر-پلاک ۹۰-ص پ ۶۴۴-۳۷۱۵۸ تلفن: ۷۷۱۳۷۷۳-۷۷۵۶۰۹۲ / دورنگار: ۷۷۱۳۷۷۴

ص: ۴

مقدمه استاد انصاری بویراحمدی.. ۲۷

پیشگفتار ۲۳

ضرورت وحدت جهان اسلام. ۲۳

۱- وحدت امت از طریق دولتها، ۲۵

۲- وحدت امت بدون توجه به دولتها و علما: ۲۵

۳- وحدت از طریق علما: ۲۵

الف - احساس مسئولیت در برابر امت اسلامی: ۲۶

ب - شجاعت در بیان حقایق: ۲۶

ج - جلوگیری از حرکت های اختلاف انگیز: ۲۸

ر- طرد عناصر غیر خودی: ۲۸

راه حل اختلافات ۳۰

فصل اوّل

کلیات آیه ولایت

جایگاه قرآن ۴۱

۱- آیات متشابه: ۴۴

۲- کلی بودن آیات: ۴۶

۳- بیان نشدن جزئیات و فروع احکام غیرمبتلابه: ۴۷

۴- از بین رفتن قرائن: ۴۸

جایگاه سنت رسول خدا صلی الله علیه وآله. ۵۲

عصمت رسول خدا صلی الله علیه وآله

در گفتار. ۵۳

عصمت رسول خدا صلی الله علیه وآله

در رفتار. ۵۴

سنت رسول خدا صلی الله علیه وآله. ۵۶

گفتار رسول خدا صلی الله علیه وآله. ۵۶

رفتار رسول خدا صلی الله علیه وآله. ۵۸

تایید رسول خدا صلی الله علیه وآله. ۵۹

تعریف حدیث.. ۶۰

اهمیت حدیث در تبیین قرآن ۶۰

ص: ۷

اهمیت حدیث در تبیین الگوی رفتاری ۶۱

اهمیت حدیث در بیان وظایف ۶۳

اهمیت حدیث در حل اختلافات ۶۴

نقش و اهمیت حدیث در یافتن حکم پدیده های نوظهور ۶۶

علل طبیعی: ۶۸

علل غیرطبیعی: ۶۸

جایگاه اهل بیت علیه السلام.. ۶۹

حدیث ثقلین. ۷۳

۱- حجه الوداع، روز عرفه ۷۴

۲- غدیرخُم ۷۴

۳- مسجد مدینه ۷۵

۴- بستر بیماری ۷۵

امام علی علیه السلام

و قرآن. ۹۲

امام علی ر داناترین فرد به قرآن ۹۸

اعتراف صحابه به اعلم بودن امام علی علیه السلام ۱۰۴

امام علی علیه السلام مصداق آیات ۱۰۷

دلایل شبهه آفرینی در مورد آیات ولایت.. ۱۱۱

چرا در آیات ولایت شبهه دارد شده است؟ ۱۱۶

فصل دوم

تقریر استدلال شیعه به آیه ولایت

بیان استدلال شیعه. ۱۲۶

۱- بیان علامه حلی ۱۲۶

مقدمه اول ۱۲۶

مقدمه دوم ۱۲۸

مقدمه سوم ۱۲۹

۲- نظر سیدمرتضی.. ۱۳۰

۳- نظر شیخ مفید. ۱۳۲

شأن نزول آیه ۱۳۴

اجماع شیعه. ۱۳۹

۱- امام علی علیه السلام : ۱۳۹

۲- شیخ مفید (قدس سره): ۱۴۰

۳- علامه طبرسی (قدس سره): ۱۴۱

ص: ۸

۴- ابن شهر آشوب رحمه الله: ۱۴۱

۵- محقق اربلی (قدس سره): ۱۴۲

۶- علامه حلّی رحمه الله: ۱۴۲

۷- محدث بحرانی رحمه الله: ۱۴۳

اجماع علما اهل سنت.. ۱۴۳

۱- قوشچی: ۱۴۳

۲- عضدالدین ایجی: ۱۴۴

۳- تفتازانی: ۱۴۵

تواتر روایت در مورد نزول آیه در شأن امام علی علیه السلام ۱۴۶

الف) علمای شیعه: ۱۴۶

۱- ابن طاووس رحمه الله: ۱۴۶

۲- بحرانی رحمه الله: ۱۴۷

۳- ابن بطریق: ۱۴۷

ب) علمای اهل سنت: ۱۴۸

۱- حسکانی: ۱۴۸

۲- حموینی: ۱۴۸

۳- ابن مغازلی: ۱۴۸

۵- ابن عساکر: ۱۴۹

۶- زرندی حنفی: ۱۴۹

الف- وجود دشمنان امام علی علیه السلام ۱۴۹

ب - جعل شأن نزول آیات برای امام علی علیه السلام ۱۵۱

ج- تحریف شأن نزول آیات ۱۵۳

د- جریان های فکری مخالف ۱۵۴

ه - - حذف شأن نزول آیه ۱۵۷

شواهد شأن نزول ۱۵۹

۱- تطبیق رسول خدا صلی الله علیه وآله ۱۶۰

۲- تطبیق اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه وآله ۱۶۴

۳- فهم اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله ۱۶۶

۴- اعتراف صحابه ۱۷۸

۱ - حذیفه بن یمان ۱۷۸

۲- عمرو بن عاص ۱۸۴

ص: ۹

۵- اعتراف مفسران ۱۹۰

۱. نظام الدین نیشابوری: ۱۹۰

۲. دکتر عبدالله محمود: ۱۹۱

۳. دکتر وهبه زحیلی: ۱۹۱

۴- جلال الدین سیوطی: ۱۹۲

۶- مخالفت و موافقت با کتاب خدا ۱۹۲

۷- مخالفت و موافقت با سنت قطعی ۱۹۳

۸- استناد فقها ۱۹۸

فصل سوم

معنای ولایت

معنای ولایت ۲۰۴

ولایت خداوند. ۲۰۶

الف): ولایت تکوینی: ۲۰۶

ب): ولایت تشریحی: ۲۰۷

معنای مولی ۲۰۹

کاربرد واژه «ولی» درباره امام علی علیه السلام ۲۱۲

کاربرد واژه «مولی» درباره امام علی علیه السلام ۲۱۵

صحت و دلالت این روایت از دانشمندان اهل سنت ۲۱۷

الف): اشتراک معنوی واژه «ولی» ۲۲۳

ب - اشتراک لفظی «ولی» ۲۲۴

فصل چهارم

شبهات اسباب النزول

حذف نام علی علیه السلام

از شأن نزول آیه. ۲۲۹

تحریف شأن نزول آیه. ۲۳۳

۱- ابوبکر ۲۳۳

نقد ۲۳۴

۲- عباده بن صامت ۲۳۴

نقد ۲۳۵

۳- عبدالله بن سلام ۲۳۵

ص: ۱۰

نقد ۲۳۶

نقد ۲۳۶

همه مؤمنان. ۲۳۹

نقد ۲۴۰

نقد سندی ۲۴۱

نقد محتوایی ۲۴۱

اجماع پیروان مکتب اهل بیت علیه السلام درباره آیه ۲۴۲

ادعای اجماع از اهل سنت.. ۲۴۳

فصل پنجم

شبّهات سیاق

تعریف سیاق ۲۵۰

سیاق آیات.. ۲۵۳

نزول سوره مائده ۲۵۵

هدف از سوره مائده ۲۵۶

۱- «ولّی» به معنای ناصر ۲۵۹

شأن نزول آیات.. ۲۶۱

نقد ۲۶۲

۲. آیه در مورد ابوبکر نازل شده است ۲۶۷

نقد ۲۶۷

الف - شأن نزول آیه ارتداد ۲۶۸

ب - معنای ارتداد ۲۷۱

ج - معترضان به حکومت ابوبکر ۲۷۲

د - مفاد آیات.. ۲۷۴

۳- تناقض آیات ۲۷۶

نقد ۲۷۷

اشکالها: ۲۷۸

۴- «ولّٰی» به معنای یاور ۲۸۵

نقد ۲۸۶

فصل ششم

شبّهات ادبی

نقد ۲۹۱

پاسخهای مفسران اهل سنت.. ۲۹۱

نقد ۲۹۶

ص: ۱۱

زکات از منظر لغت ۲۹۸

زکات در قرآن ۳۰۰

الف - درباره مشرکان ۳۰۰

ب - بعضی از موارد زکات درباره پیامبران پیشین ۳۰۲

ج - درباره امت های گذشته ۳۰۳

مفهوم اصطلاحی زکات.. ۳۰۴

اعتراف مفسران اهل سنت.. ۳۰۶

عدم دلالت «انما» بر حصر. ۳۰۹

نقد ۳۰۹

خلاف بودن اطلاق جمع بر مفرد. ۳۱۱

نقد ۳۱۱

اطلاق جمع بر مفرد در قرآن. ۳۱۲

تبیین کاربرد لفظ جمع و تطبیق آن بر فرد ۳۱۸

راز کاربرد قسم دوم ۳۲۰

۱- تشویق به انجام آن کار: ۳۲۰

۲- تهدید به انجام ندادن کار: ۳۲۰

۳- تعیین جایگاه فرد: ۳۲۰

۵- بیهوده بودن ذکر الله و رسوله ۳۲۸

نقد ۳۲۹

۱- نقد خداوند نسبت به صحابه ۳۲۹

۱- منافقان شناخته شده ۳۳۰

۲- منافقان ناشناس ۳۳۰

۳- بیمار دلان ۳۳۱

۴- همکاران و جاسوسان دشمن ۳۳۱

۵- معترضان به فساد ۳۳۲

۶- بدبینان در حال ارتداد ۳۳۳

۷- فاسقان ۳۳۴

۸- تسلیم شدگان، نه مؤمنان ۳۳۵

۹- فراریان از جبهه جنگ ۳۳۵

۲- مقاومت صحابه در برابر رسول خدا صلی الله علیه وآله ۳۳۶

ص: ۱۲

فصل هفتم

شبّهات فقهی

تعریف شبّهه فقهی.. ۳۴۳

شبّهات ۳۴۳

۱ معصیت کردن: ۳۴۳

نقد ۳۴۷

۲- عدم جواز پرداخت زکات در حال نماز. ۳۵۱

نقد ۳۵۱

فعل کثیر در مذاهب چهارگانه اهل سنت ۳۵۱

الف - مالکیه: ۳۵۱

ب - حنابلّه: ۳۵۲

ج - شافعیه: ۳۵۲

د - حنفیه: ۳۵۲

فعل کثیر در شیعه ۳۵۳

۳- سخن گفتن در نماز جایز نیست.. ۳۵۴

نقد ۳۵۵

۴- عدم برتری پرداخت زکات در نماز. ۳۵۸

نقد ۳۵۹

۵- چنین نمازی در شأن امام علی صلی الله علیه وآله نبود. ۳۶۰

۶- شنیدن سلام دیگران. ۳۶۱

۷- دیدن اشیاء در نماز. ۳۶۴

۸- انجام کار در حال نماز. ۳۶۵

نقد ۳۶۵

فصل هشتم

شبهات رجالی

۱- راویان نزول آیه در شأن امام علی علیه السلام ۳۷۱

نقد ۳۷۲

جایگاه راویان شیعی.. ۳۸۰

راویان حدیث نزول آیه «انّما» در شأن امام علی علیه السلام ۳۸۸

الف - صحابه رسول خدا صلی الله علیه وآله ۳۸۹

۱ - امام علی علیه السلام ۳۹۰

۲- عبدالله بن عباس ۳۹۳

۳- ابوذر غفاری ۳۹۶

ص: ۱۳

۴- عمار بن یاسر ۳۹۸

۵- مقداد بن اسود ۴۰۰

۶- غالب بن عبدالله ۴۰۱

۷- جابر بن عبدالله الانصاری ۴۰۲

۸- عبدالله بن سلام ۴۰۳

۹- اسلم ابو رافع ۴۰۴

۱۰- انس بن مالک ۴۰۵

۱۱- حسان بن ثابت ۴۰۶

۱۲- خزیمه بن ثابت ۴۰۷

۱۳- عمرو بن عاص ۴۰۹

ب - تابعین ۴۱۰

۱- سلمه بن کُھیل ۴۱۰

تشیع سلمه بن کُھیل ۴۱۱

وثاقت سلمه بن کُھیل ۴۱۲

۲- مجاهد بن جبير ۴۱۳

۳- سدی (اسماعیل بن عبدالرحمن) ۴۱۶

۴- عتبه بن ابی حکیم ۴۱۸

۵- عطاء بن سائب ۴۱۹

۶- عبدالملک بن جُریج المکی ۴۲۰

۲- ساختگی بودن روایات ۴۲۳

ابن تیمیه کیست؟ ۴۲۴

نقد ۴۳۴

فصل نهم

شبّهات کلامی

شبّهات کلامی آیه ولایت ۴۳۹

۱- اضافه شدن شرایط امامت.. ۴۳۹

نقد ۴۴۰

۲- نفی امامت امامان ۴۴۳

نقد ۴۴۳

۳- بلافصل نبودن جانشینی ۴۴۶

ص: ۱۴

نقد ۴۴۷

الف - شأن نزول آیه ۴۴۷

ب - دلالت واژه «انّما» ۴۴۷

ج - دلالت ولی بر جانشینی بلافصل ۴۴۸

۴- پذیرش امامت امام علی علیه السّلام ۴۴۹

نقد ۴۴۹

۵- رعایت سلسله مراتب ۴۵۰

نقد ۴۵۱

۶- ولایت در دین، برترین ولایت ۴۵۲

ابو عبیده کیست؟ ۴۵۳

نقد ۴۵۵

۷- مالک و حاکم تنها خداست ۴۵۷

نقد ۴۵۷

۸- مبلغ اصلی تنها رسول خداست ۴۶۰

نقد ۴۶۰

۹- عدم انحصار ولایت در امام ۴۶۱

نقد ۴۶۱

۱۰- اثبات خلافت خلفا ۴۶۲

نقد ۴۶۳

۱۱- استدلال نکردن امام علی علیه السّلام به آیه ۴۶۵

استدلال امام علی علیه السلام به آیه در منابع اهل سنت ۴۷۱

۱ - تفاخر قریش و انصار ۴۷۱

۲ - حدیث مناشده یوم الشوری ۴۷۴

ب - استدلال امام علی علیه السلام

به آیه «انما» در منابع شیعه ۴۸۰

۱- مناشده یوم الشوری ۴۸۰

۲- مناشده با ابوبکر ۴۸۲

۳- تفاخر قریش و انصار ۴۸۳

۴- مذاکره با مهاجرین و انصار ۴۸۴

۵- مناظره با ملحدان ۴۸۶

۶- پاسخ پرسشگران ۴۸۹

فصل دهم

شبّهات اصولی

ولایت نداشتن امام علی علیه السّلام در عصر رسول خدا صلی الله علیه وآله ۴۹۳

۱- استعمال مشتق در حال ۴۹۳

نقد ۴۹۴

دلایل ولایت داشتن امام علی علیه السّلام در عصر رسول اکرم صلی الله علیه وآله ۴۹۵

۲- عدم استعمال لفظ در بیش از یک معنی ۵۰۷

نقد ۵۰۷

فصل یازدهم

شبّهات تاریخی

۱- مؤمنان ولایت یهود و نصارا را نپذیرفته بودند ۵۱۱

نقد ۵۱۲

۲- عدم تردید در رهبری ۵۱۲

نقد ۵۱۳

اهتمام به ولایت از نظر تاریخی.. ۵۱۳

۱- تعیین ولایت از آغاز بعثت ۵۱۳

۲- امید مخالفان، نبوت بدون ولایت ۵۲۰

۳- تلاش سیاستمداران برای تصاحب ولایت ۵۲۱

اهتمام به ولایت از منظر روایات.. ۵۲۴

الف - روایات اهل سنت ۵۲۴

ب - روایات شیعه ۵۲۵

اهتمام به ولایت از دیدگاه عقل. ۵۲۸

۳- عدم تردید در رهبری قبل از نزول آیه ۵۳۰

نقد ۵۳۱

فصل دوازدهم

شبهه اقتصادی

فقر امام علی علیه السلام مانع نزول آیه ۵۳۵

نقد ۵۳۵

ص: ۱۶

بسم الله الرحمن الرحيم

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «أوصى من آمن وصدّقني بولايه عليّ بن أبي طالب فمن تولّاه فقد تولّاني ومن تولّاني فقد تولّى الله عزّوجلّ» (۱).

«کسی را که به من ایمان آورده و مرا تصدیق نموده است، او را به ولایت علی بن ابی طالب علیه السّلام سفارش و توصیه می کنم، پس کسی که ولایت او را پذیرا باشد به تحقیق ولایت مرا پذیرفته و کسی که ولایت مرا پذیرفته باشد، پس ولایت خدا را پذیرا شده است».

امامت در اسلام، از جایگاه ویژه و فوق العاده ای برخوردار است. آثار و برکات ارزشمند و رفیع امامت و ولایت، انکارناپذیر است و بر احدی پوشیده نیست.

امامت و ولایت حساس ترین و مترقیانه ترین اصول اعتقادی، سیاسی، اجتماعی و ارزشی مکتب انسان ساز اسلام است. امامت و ولایت مهم ترین و بالنده ترین اصلی است که مکتب تشیع، در راه پیاده نمودن آن در جامعه، مرارت ها، شکنجه ها، حماسه و شهادت های فراوانی را به جان خریده است.

ص: ۱۷

۱- علامه گنجی شافعی، کفایه الطالب، ص ۷۴؛ علامه ابن حجر عسقلانی، تهذیب التهذیب، ج ۱۲، ص ۱۶۰؛ شیخ الاسلام جوینی، فرائد السمطین، ج ۱، ص ۲۹۱، چاپ بیروت؛ علامه ابن مغازلی شافعی، مناقب، ص ۲۳۰، چاپ بیروت؛ متقی هندی، کنز العمال، ج ۶، ص ۱۵۴، چاپ قدیم، ج ۱۲، ص ۲۰۹، چاپ بیروت؛ علامه هیشمی، مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۰۸، چاپ بیروت؛ ابن عساکر، ترجمه الإمام علی علیه السّلام، ج ۲، ص ۹۲، چاپ بیروت؛ علی بن حسام الدین، منتخب کنز العمال، ج ۵، ص ۳۲، ج ۴، ص ۶۴۳، چاپ بیروت؛ علامه بدخشی، مفتاح النجاه، ص ۶۰؛ علامه ابن حسنویه، درّ بحر المناقب، ص ۵۹؛ شیخ سلیمان حنفی، ینابیع الموده، ص ۲۳۷، چاپ استامبول، ج ۲، ص ۶۲، چاپ بیروت.

از دیدگاه و مبانی اعتقادی تشیع، که برگرفته از آیات قرآن و سیره و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله و ائمه معصوم علیه السلام است، به ویژه آیات ولایت در قرآن، در می یابیم که امامت از اصول دین اسلام است. اینکه گاهی گفته می شود، امامت از اصول مذهب است از باب مسامحه و مماشات با خصم است.

موضوع امامت و ولایت از چنان عظمتی برخوردار است که خداوند متعال حتی ابلاغ آن را، برابر با اصل رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله

قرار داده است؛ آنجا که در قرآن کریم می فرماید:

{يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ} (۱) ای رسول ما! آنچه را از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است به مردم برسان که اگر چنین نکنی، رسالت الهی را انجام نداده ای.

آثار و برکات وجودی مقام عظمای امامت در رهبری سیاسی امت اسلام خلاصه نشده، بلکه امامت دنباله نبوت و کامل کننده رسالت است. امام است که حافظ دین و حجت خداوند بر بندگان است.

به وسیله امام است که دین کامل، نعمت تمام و اسلام آیین رستگاری جاودان می گردد. به همین سبب خداوند متعال پس از ابلاغ امامت و ولایت در غدیر خم فرمود:

{الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا} (۲) امروز، دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و اسلام را به عنوان آیین (جاودان) شما پذیرفتم.

علاوه بر آنچه بیان شد، همه دلایل فلسفه وجودی نبوت و رسالت، بر ضرورت وجود امام در جامعه حکایت دارد.

بدون وجود امام، بلکه بدون شناخت و تمسک به امام، در مسائل اسلامی و عقاید دینی گسست و انحراف به وجود می آید؛ چرا که از یک طرف انسان دست خوش لغزش و خطا و عصیان است و از طرف دیگر، ارسال سلسله نبوت پایان یافته است. در این میان تنها رشته اتصال خالق و مخلوق و تنها راه هدایت از طریق امام امکان پذیر خواهد بود. در غیر این صورت، هدف و فلسفه وجودی آفرینش انبیا محقق نشده و زمین برای بشر خالی از حجت خواهد ماند.

ص: ۱۸

۱- مائده / ۶۷.

۲- مائده / ۳.

در موضوع امامت و ولایت، عمده مباحث پیرامون خلقت، علم، عصمت، ولایت، شفاعت، رجعت، سیره، توسل به امام و خصایص و ویژگی های منحصر به فرد آن است.

بنابراین با عنایت به ادله عقلی فراوان، و دلایل مستند و مستدل برگرفته از سیره و سنت رسول الله صلی الله علیه وآله و آیات ولایت در قرآن به طور قطع و یقین، امامت از اصول دین اسلام است.^(۱)

برای شناخت امامت و ولایت، باید به تفسیر آن پرداخت و ویژگی های آن را بررسی کرد.

اصول و مبانی اعتقادی در مکتب تشیع، به خصوص در مسئله محوری امامت و ولایت، که برگرفته از قرآن کریم، سیره و سخنان پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و اهل بیت عصمت و طهارت علیه السلام است و با تمسک به ادله عقلی و نقلی فراوان، امامت را از اصول دین شمرده مصادیق آن را منحصر در ائمه اطهار علیه السلام از امام علی علیه السلام تا حضرت صاحب الزمان می داند.

{إِنَّمَا وُئِيكُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ} (۲). ولی و سرپرست شما، تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده اند: همان کسانی که نماز برپا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند.

مراد از {الَّذِينَ آمَنُوا} که ولایت بر مردم دارند قطعاً امام امیر المؤمنین علیه السلام است؛^(۳)

ص: ۱۹

۱- به استثنای تعداد نادر و شذوذی (از معاصران) که از باب مسامحه و مماشات، امامت را از اصول مذهب دانسته اند، همه بزرگان مکتب تشیع اعم از قدما و متأخران و معاصران اعم از فقها و محدثین، امامت را جزء اصول دین می دانند. جهت اطلاعات بیشتر رجوع شود به کتاب های پیام قرآن، ج ۹، دلایل الصدق مرحوم مظفر ج ۲، احقاق الحق ج ۲ و امام شناسی استاد حسین گنجی ج ۱ و....

۲- مائده / ۵۵.

۳- علاوه بر مآخذ و کتاب های شیعه، مصادر و مراجع مهم و فراوان تفسیری و حدیثی و تاریخی و ادبی اهل تسنن جملگی بر آنند که این آیه در شأن امیر المؤمنین علی علیه السلام نازل شده است. الکشاف عن حقائق التنزیل و عیون الأقاویل، الزمخشری، ج ۱، شرح ص ۶۲۳ - ۶۲۴؛ المعجم الأوسط، الطبرانی، ج ۶، ص ۲۱۸؛ المعجم الكبير، الطبرانی، ج ۱، ص ۳۲۰ - ۳۲۱ ح ۹۵۵؛ معرفه علوم الحدیث، الحاکم النیشابوری، ص ۱۰۲؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۳، ص ۲۷۷؛ نظم درر السمطین، الزرنندی الحنفی، ص ۲۳ - ۲۴ و ص ۸۵ - ۸۸؛ تخریج الأحادیث والآثار، الزیلعی، ج ۱، ص ۴۰۹ - ۴۱۰ ح ۴۲۰ و ج ۲، ص ۲۳۷ - ۲۳۸؛ کنز العمال، المتقی الهندی، ج ۱۳، ص ۱۰۸ ح ۳۶۳۵۴ و ج ۱۵، ص ۱۰۲ ح ۴۰۲۶۶؛ زاد المسیر، ابن الجوزی، ج ۲، ص ۲۹۲ و ص ۲۹۲؛ تفسیر الرازی، الرازی، ج ۱۲، ص ۲۶ (القول الثانی: أن المراد من هذه الآیه شخص معین، وعلی هذا ففیه أقوال)؛ تفسیر القرطبی، القرطبی، ج ۶، ص ۲۲۱ (المسأله الثانیه)؛ تفسیر الجلالین، المحلی، السیوطی، شرح ص ۳۳۷ - ۳۳۸؛ الدر المنثور، جلال الدین السیوطی، ج ۲، ص ۲۹۳ - ۲۹۴؛ لباب النقول، السیوطی، ص ۹۳

(قوله تعالى * (إنما وليكم الله)) و ص ٨١ (قوله تعالى: * (إنما وليكم الله)) ؛ فتح القدير، الشوكاني، ج ٢، ص ٥٣ (قال في قوله (إنما وليكم الله ورسوله)) ؛ تفسير الألوسي، الألوسي، ج ٦، ص ١٦٧ ؛ تاريخ مدينة دمشق، ابن عساكر، ج ٤٢، ص ٣٥٦ - ٣٥٧ و ج ٤٥، ص ٣٠٣ ؛ انساب الأشراف، البلاذري، ص ١٤٩ - ١٥٠ ؛ مناقب علي بن أبي طالب عليه السلام وما نزل من القرآن في علي عليه السلام، أبي بكر أحمد بن موسى ابن مردويه الأصفهاني، ص ١٢٧ - ١٣٣ ح ١٦١ و ص ٢٣٣ - ٢٣٨ ؛ تفسير البيضاوي، البيضاوي، ج ٢، ص ٣٣٨ - ٣٤٠.

زیرا این آیه در زمانی نازل شده است که امام علی علیه السّلام در حال رکوع به فقیری که از مردم استمداد می کرد، انگشتر خود را صدقه داد.

بنابر تصریح بسیاری از علمای اهل تسنن، این آیه در باره امیرالمؤمنین علیه السّلام نازل شده است. (۱)

قاضی عضد الدین الإیجی، متوفای ۷۵۶ در این باره می گوید:

ص: ۲۰

۱- تفسیر النسفی، النسفی، ج ۱، ص ۲۸۹؛ تفسیر البغوی، البغوی، ج ۲، ص ۴۷؛ شواهد التنزیل، الحاکم الحسکانی، ج ۱، ص ۲۰۹ - ۲۴۹ ح ۲۱۶ تا ۲۴۳؛ تفسیر السمعانی، السمعانی، ج ۲، ص ۴۷ - ۴۸؛ تفسیر الواحدی، الواحدی، ج ۱، ص ۳۲۵، ۵۵؛ أسباب نزول الآیات، الواحدی النیسابوری، ص ۱۳۳ - ۱۳۴ قوله تعالی: ﴿إنما وليکم الله ورسوله والذین آمنوا﴾؛ تفسیر الثعلبی، الثعلبی، ج ۴، ص ۸۰ - ۸۱؛ تفسیر ابن زمنین، أبی عبد الله محمد بن عبد الله بن أبی زمنین، ج ۲، ص ۳۳، ۳۴ ﴿إنما وليکم الله ورسوله والذین آمنوا﴾؛ تفسیر السمرقندی، أبو اللیث السمرقندی، ج ۱، ص ۴۲۳ - ۴۲۴ سوره المائده الآیات ۵۵ - ۵۶؛ أحكام القرآن، الجصاص، ج ۲، ص ۵۵۷ باب العمل الیسیر فی الصلاه؛ التسهیل لعلوم التنزیل، الغرناطی الکلبی، ج ۱، ص ۱۸۱ ﴿إنما ولیکم الله﴾؛ المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز، ابن عطیه الأندلسی، ج ۲، ص ۲۰۸ - ۲۰۹ سوره المائده ۵۵ ۵۶ ۵۷ الخطاب بقوله * ﴿إنما ولیکم الله﴾؛ تفسیر ابن کثیر، ابن کثیر، ج ۲، ص ۷۳ - ۷۴.

«تمامی مفسران اجماع دارند که این آیه در باره امام علی علیه السلام نازل شده است».(۱)

سعد الدین تفتازانی نیز تصریح می کند:

نزلت باتفاق المفسرین فی علی بن ابی طالب، رضی الله عنه، حین أعطی خاتمه وهو راکع فی صلاته.

«[این آیه] به اتفاق نظر همه ی مفسران درباره علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شده است هنگامی که در حال رکوع انگشترش را به فقیر نیازمند بخشید».(۲)

دانشمندان و نخبگان علمی مکتب تشیع بر خود لازم می دانند، به اقتضای تکلیف الاهی، به صورت جامع، واقع بینانه، عمیق و دقیق، گسترده و فراگیر، اصل اصیل امامت و ولایت را مورد کاوش و پژوهش مستدل و منطقی قرار دهند و تحقیقات عالمانه ی خود را به همراه استدلال های مستند و قوی به مجامع علمی و جویندگان راه حق و حقیقت عرضه نمایند.

در این میان حضرت حجت الاسلام والمسلمین جناب آقای دکتر حاج سید محمد مرتضوی کوشیده است تا این مهم را با عنایت به آیات ولایت در قرآن کریم طی یک دوره آثار ارزشمند و گران سنگ به جامعه اسلامی به خصوص محققان و اندیشمندان تقدیم نماید.

حضرت حجت الاسلام والمسلمین دکتر مرتضوی که خود از عالمان بنام و اساتید سطح عالی هیأت علمی مجمع جهانی شیعه شناسی است، چندین سال مجاهدانه کوشیده است تا تحقیقات خود را با سبک و اسلوبی خاص، ابتکاری، جامع و تخصصی به رشته تحریر درآورد، که با نام «آیات ولایت در قرآن» تقدیم خوانندگان عزیز می گردد.

کثر الله امثالهم، جزاه الله عن الإسلام اجراً، ادام الله ظله ودامت افاضاته والسیلام علیکم وعلی جمیع اخواننا المؤمنین بولایه علی بن ابی طالب علیه السلام فی اقطار العالم ورحمه الله وبرکاته

مسئول مجمع جهانی شیعه شناسی

انصاری بویراحمدی

ص: ۲۱

۱- وأجمع أئمة التفسیر أنّ المراد علی علیه السلام. المواقف فی علم الکلام، ص ۴۰۵.

۲- شرح المقاصد فی علم الکلام، ج ۵، ص ۲۷۰.

اشاره

در جهانی که ما در آن زندگی می‌کنیم به دلیل گسترش ارتباطات، تضاد منافع دولتها، محدود بودن منابع و مواد اولیه و... دولت‌های بزرگ، هر روز، برای گسترش سلطه خود بر منابع، مواد اولیه، بازارهای مصرف و... راه‌های گوناگونی را کشف و تجربه می‌کنند که جهانی شدن یکی از آن راههاست. قدرتمندان جهان با هدف وحدت جهانی برآند تا فرهنگ، تمدن، آداب، عقاید و... کشورهای

جهان سومی را به رنگ خود درآورند تا در بستر زمان به کلی آن را نابود کرده، هیچ‌گونه مقاومتی در برابر تجاوز آنان صورت نگیرد.

از سوی دیگر مسلمانان، در جهان امروز، از امکانات، استعدادها، منابع و... بالفعل و بالقوه ای برخوردارند که اگر بتوانند از این امکانات خدادادی به درستی

استفاده کنند، دارای برتری فوق العاده ای در جهان خواهند شد، ولی استعمار، که به این تواناییها واقف است و به نتیجه وحدت جهان اسلام توجه دارد، در طول تاریخ به شیوه های گوناگون سعی کرده است تا آتش اختلاف و کینه توزی را میان مسلمانان شعله ور نماید تا آنان همیشه درگیر مسائل داخلی باشند و فرصت اندیشیدن به مسائل جهانی و اطراف خود را نداشته باشند.

بنابراین با کمترین توجه به مسائل جهانی، ضرورت وحدت جهان اسلام نمودار می شود.

وحدت جهان اسلام آرزوی همه مسلمانان و مورد توجه همه اندیشمندان و علمای مستقل و خیرخواه اسلام و مسلمانان بوده است و همیشه تلاش کرده اند با به حداقل رساندن اختلافات از ضربه خوردن دنیای اسلام در برابر جهان کفر جلوگیری کنند، برخلاف عده ای که تصور می کنند وظیفه شرعی آنان تفرقه افکنی میان مسلمانان است و باید تا آنجا که می توانند مسلمانان را به هم بدبین کنند^(۱) و همواره در این زمینه کتاب می نویسند.

ما بر این باوریم که وحدت جهان اسلام یک ضرورت است و باید برای آن راهکارهایی عملی یافت.

ص: ۲۴

۱- مانند منشیان و وعاظ السلاطین متعصب وهابی که به اشاره استکبار، فتوا به قتل میلیونها شیعه دوستدار اهل بیت علیه السلام در سراسر جهان داده اند.

برای تحقیق وحدت امت اسلامی راههای زیر قابل تصور است.

۱- وحدت امت از طریق دولتها

این راه موانعی دارد که در شرایط کنونی برطرف شدنی نیست و وحدت از این راه در کوتاه مدت امکان ندارد.

۲- وحدت امت بدون توجه به دولتها و علما:

این راه نیز دارای اشکالهای متعدد و حداقل بدون علما طی شدنی نیست.

۳- وحدت از طریق علما:

اشاره

به نظر ما آسان ترین راه رسیدن به وحدت، وحدت علماست؛ زیرا در هر جامعه ای علمای شایسته و صالحی وجود دارند که مردم سخن آنان را سخن دین می دانند و اگر این گروه وارد میدان شوند، این اندیشه تحقق خواهد یافت. البته نباید انتظار داشت که اگر امروز عالمی سخن از وحدت دنیای اسلام زد، فردا این وحدت اتفاق بیفتد، بلکه برای تحقق یک اندیشه و تبدیل آن به فرهنگ برای ثمردهی، باید دست کم به اندازه عمر یک نسل کار مداوم انجام داد تا برای نسل دوم به ثمر بنشیند. باید توجه داشت که - گذشته از کار مستمر - تحقق وحدت نیاز به مراقبت مستمر و شدید در برابر تهاجم دشمنان نیز دارد؛ زیرا وحدت منافع آنان را تهدید می کند و مانع رسیدن به این کار خواهند شد.

ص: ۲۵

وحدت از طریق علما نیز در صورتی تحقق خواهد یافت که علما نکات ذیل را رعایت کنند:

الف - احساس مسئولیت در برابر امت اسلامی:

گرچه علمای شایسته و صالح همیشه احساس مسئولیت شرعی داشته و دارند، ولی مقصود ما از این احساس مسئولیت در برابر امت این است که توجه بیشتری به تبلیغات خود داشته باشند و از گفتن سخنان تفرقه افکن، پرهیزند و گمان نکنند که این سخن را در جمعی خصوصی گفته اند و کسی نمی شنود، بلکه همین سخنان تفرقه افکنانه در نشست های خصوصی آهسته آهسته به فرهنگ بدینی نسبت به یکدیگر تبدیل می شود و دیگر نمی توان آن را به سادگی از میان برد. بلکه باید برای ایجاد وحدت تلاش کرده و به تحقق آن امیدوار باشند.

ب - شجاعت در بیان حقایق:

علمای دین باید توجه داشته باشند که مسئولیت سنگینی را بر عهده دارند و آن تبلیغ دین خداست. اگر خود به این مسئولیت توجه ندارند، مردم به عملکرد آنان از این زاویه می نگرند و رفتار و گفتار آنان را مبین دین خدا می دانند و عمل خود را بر اساس آن تنظیم می کنند و روز قیامت نیز مسئولیت گمراهی خود را به عهده آنان خواهند گذاشت.

ص: ۲۶

بنابر این علما در این زمینه وظیفه سنگینی را بر عهده دارند و آن این است که دین خدا را بدون کم و کاست تبیین، حقایق و واقعیت های تاریخی را - آن قدر که خود فهمیدند - بیان کنند نه اینکه به خاطر خوشایند دیگران، به تحریف دین خدا رو آورند؛

{الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا} (۱)

«آنان که پیامهای خدا را ابلاغ می کنند و از او می ترسند و جز خدا از کسی بیم ندارند. خدا برای حسابرسی (اعمالشان) کافی است» (۲)

چه بسیار دانشمندان و عالمانی که برای گفتن حقایق مشکلاتی را تحمل کرده اند، ولی از دین و دیانت خود دست برنداشته و نان به نرخ روز نخورده اند؛ به عنوان نمونه احمد بن شعیب نسائی - مؤلف سنن نسایی یکی از صحاح سته اهل سنت - وقتی وارد شام شد و وقتی مردم فهمیدند که او دانشمند است، اطراف او را گرفتند تا شاید بتوانند از طریق او برای معاویه سابقه مبارزاتی و دیانت درست کنند. نسائی در پاسخ به این سؤال که فضائل معاویه چیست، گفت:

ص: ۲۷

۱- احزاب/۳۹.

۲- خصائص امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب، ص ۱۳.

«ما اعرف له فضيله الا لا اشبع الله بطنه.»

«برای معاویه فضیلتی نمی شناسم مگر حدیثی که رسول خدا صلی الله علیه وآله به معاویه گفت: خداوند شکمت را سیر نکند!»

ج - جلوگیری از حرکت‌های اختلاف انگیز:

متأسفانه در کشورهای اسلامی از طرف گروه‌ها و فرقه‌های مختلف کارهای اختلاف انگیزی انجام می‌گیرد که گاهی به دست «عوام الناس» و با انگیزه دینی و ثواب صورت می‌پذیرد. گرچه آنان انگیزه دینی دارند، ولی به سود دشمن تمام شود. علما در این مرحله نقش بسیار حساسی دارند باید جلو بروز این گونه کارها را - از ناحیه هر کس و با هر انگیزه‌ای که باشد - بگیرند؛ زیرا هیچ فایده‌ای جز کدورت و دشمنی ندارد. این در صورتی است که برپا کنندگان این گونه حرکت‌های انسانی ساده باشند و گرنه بدون تردید دست دشمن پشت این حرکت‌ها پنهان است و برای این گونه حرکت‌ها پولهای زیادی هزینه می‌شود.

ر - طرد عناصر غیر خودی:

علمای صالح و شایسته اسلامی - در طول تاریخ و در همه جا و از همه فرقه‌ها - با زهد و قناعت زندگی کرده‌اند و به صاحبان زر و زور و تزویر وابستگی نداشته‌اند، ولی همیشه و همه جا عده‌ای هستند که یا به صاحبان زر و

زور و تزویر، یا به قدرت های خارجی وابسته هستند یا در پی تأمین هواهای نفسانی خود هستند و بهترین راه را نفوذ در

صنف علما دیده اند. البته از این گروه باید به دین به دنیا فروشان تعبیر کرد، که خطر این گروه برای دین و جامعه اسلامی و امت مسلمان از خطر دشمن تا دندان مسلح کمتر نیست؛ اینان بیشترین اختلافات بین علما و فرقه ها را ایجاد می کنند تا خود به نوایی برسند.

دانشمندان مسلمان باید متوجه این مارهای خوش خط و خال باشند و آنان را از خود طرد کنند تا مردم آنها را بشناسند و نقش آنان در انحراف امت شناخته شود.

ما بر این باوریم که، اگر علما موفق شوند این عناصر را از خود طرد نمایند، دشمن نمی تواند به این آسانی به جامعه اسلامی ضربه بزند و بسیاری از اختلافات خود به خود حل خواهد شد.

بنابر این با توجه به نقش علما در جامعه اسلامی و حساسیت مردم نسبت به آنان، آسان ترین و کم هزینه ترین راه برای وحدت امت اسلامی وحدت علماست؛ زیرا اگر علما به وحدت برسند توده مردم نیز از آنان پیروی می کنند و آرام و مطمئن به سوی وحدت پیش خواهیم رفت.

براساس آنچه گفته شد، وحدت علما آثار بسیار مثبتی دارد، ولی سؤال این است که با توجه به این اختلاف برداشت ها، علما چگونه به وحدت برسند؟

قبل از بیان راه حل اختلافات توجه به این نکته ضروری است که هیچ گمراهی را با فحش و ناسزا و تحقیر و توهین نمی توان هدایت کرد و آنان که چنین می کنند نه انگیزه دینی دارند و نه با اخلاق و دستور دینی آشنا هستند. وقتی شما به مقدسات کسی توهین کردی او هم به مقدسات شما توهین می کند.

قرآن به ما دستور می دهد در برخورد با مشرکان و کافران به مقدسات آنها توهین نکنید؛ زیرا آنان نیز از سرنادانی به خدا توهین می کنند:

{وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ} (۱)

«به آنان که غیر خدا را می خوانند دشنام ندهید. مبدا آنان نیز از روی دشمنی و جهالت خدا را دشنام دهند».

ص: ۳۰

مگر اختلاف فرقه های اسلامی با هم بیشتر از اختلاف مسلمان و مشرک است. این دستور قرآن است که ما برای هدایت مشرک به مقدسات او توهین نکنیم. بر فرض که این گروه مشرک باشند مگر نه این است که شما می خواهید او را هدایت کنید. هدایت کردن با فحش و ناسزا ممکن است؟ مگر نه این است که مذهب خود را حق می دانی و مذهب او را باطل و دوست داری که او هم، هم سلک تو شود؛ پس باید او را هدایت کنی؟ و اگر از نظر آگاهی علمی در آن سطح نیستی که بتوانی به گفته خودت یک گمراه را هدایت کنی بهتر است که اصلاً دخالت ننمایی، و وضع را آشفته تر نکنی، بلکه دخالت کردن تو حرام و خلاف شرع است.

به نظر می رسد که راه حل این گونه اختلافات این است که علمای فرقه ها، فضایی آزاد و امن برای مباحث کلامی و... به وجود آورند و با تشکیل کنفرانس ها و انجمن های علمی از اندیشمندان فرقه های مختلف دعوت کنند، موارد اختلاف را با نیت خالص و با دید علمی به نقد بگذارند و در این تلاش علمی نیز نباید هر کس سخن خود را بگوید، بلکه باید با توجه به باورهای طرف مقابل و منابع متقن و دست اول، گروهها برای اثبات سخنان خود استدلال کنند؛

به عنوان نمونه اگر یک گروه در دنیای اسلام، تنها خود را مسلمان بداند و هر کس را که اندیشه او را قبول نداشته باشند کافر بداند، این کار با هیچ معیار عقلی، عرفی و شرعی سازگار نیست. علمای مسلمان باید با تشکیل کنفرانس های متعدد معیارهای ایمان، کفر و شرک را از کتاب و سنت به بحث بگذارند و از همه فرقه های اسلامی، دعوت کنند تا در این نشست ها حضور یابند و در کمال آزادی، آرامش و امنیت عقاید خود را بیان کنند و با توجه به نتیجه نهایی این مباحث، معیارهای ایمان، کفر و شرک را معرفی کنند و سپس فرقه ها را با این معیارها بسنجند و برای هدایت آنان بکوشند.

در دنیای امروز مسائل جهانی و جدید فراوانی وجود دارد که می باید دین موضع خود را در برابر این پدیده ها روشن کند و برای پاسخ به این نوع پدیده ها راهی غیر از این وجود ندارد و گرنه هر گروهی خود را سخنگوی دین می داند و چه بسا بیان عقاید آن گروه در سطح جهان آثار بسیار منفی برای دین دربر داشته باشد.

نوشته حاضر در راستای تلاش برای ایجاد وحدت امت اسلامی فراهم آمده و در آن سعی شده است تا پاسخ شبهات براساس منابع روایی، تفسیری، کلامی، تاریخی اهل سنت داده شود و هرگز در پاسخ به شبهات حتی در بقیه مباحث

مانند نقل روایات نیز از منابع روایی شیعه بهره گرفته نشده و در همه مباحث نقل از منابع اهل سنت بوده است.

دلیل این کار این است که اگر دانشمندان اسلامی با توجه به منابع و متون دینی یکدیگر توجه بیشتری نمایند روشن خواهد شد که نقاط اشتراک میان گروهها بسیار است و اگر بتوانند تعصبات، به خصوص اندیشه های ساخته دست استعمار، و عوامل تبلیغی آنان را در کشورهای اسلامی کنار بگذارند، رسیدن به وحدت امت اسلامی راهی دشوار و قله ای غیرقابل فتح نیست.

به نظر می رسد بهترین محور وحدت امت اسلامی حدیث ثقلین است که همه گروهها قبول دارند که رسول خدا صلی الله علیه و آله در این روایت، به پیروی از دو چیز دستور داده و اطاعت از آن دو را راه سعادت امت بیان کرده است و آن دو، کتاب خدا و اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله می باشند که سرآمد اهل بیت علیه السلام امام علی علیه السلام است و به طور قطع هر کس امام علی علیه السلام را الگوی خود قرار دهد و از او پیروی کند، هدایت یافته است.

فخر رازی، در این باره می نویسد:

«و من اقتدی فی دینه بعلی بن ابی طالب فقد اهتدی و

ص: ۳۳

الدلیل علیه قوله علیه السّلام اللهم ادر الحق مع علیّ حیث دار»^(۱)

«هر کس در دینش به علی بن ابی طالب علیه السّلام اقتدا کند به تحقیق هدایت یافته است و دلیل بر این ادعا سخن رسول خدا صلی الله علیه وآله است که فرمود: خدایا علی علیه السّلام را محور حق قرار ده که هر کجا علی علیه السّلام باشد، حق نیز آنجا باشد».

امام علی علیه السّلام که در زهد، شجاعت، عدالت، حق‌مداری، دفاع از اسلام، عبادت، اخلاص و... سرآمد همه انسانها بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله است، چنان که دوست و دشمن به آن اعتراف دارند و گردآوری این اعترافات خود موضوع کتاب جداگانه‌ای می‌تواند باشد، شایسته است که امام امت اسلامی در همه عصرها و نسلها باشد؛ چه اینکه پذیرش امامت امام علی علیه السّلام یعنی پیروی از مطمئن‌ترین راه وصول به حق و حقیقت.

فخر رازی در این زمینه می‌نویسد:

«و من اتخذ علیا اماما لدینه فقد استمسک بالعروه الدثقی فی دینه و نفسه»^(۲)؛

ص: ۳۴

۱- فخر رازی، التفسیر کبیر، ج ۱، ص ۲۰۵.

۲- همان، ج ۱، ص ۲۰۷.

«کسی که علی علیه السلام را به عنوان امام و پیشوای خود، در دین بپذیرد، بدون تردید به محکم ترین ریسمان در دین و زندگی شخصی خود چنگ زده است».

به امید روزی که امت اسلامی با پیروی از کتاب خدا و اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله، آنان را اسوه، امام و محور دینداری خود قرار دهند. بمنه و کرمه.

ص: ۳۵

فصل اول: کلیات آیه ولایت

فصل دوم: تقریر استدلال شیعه به آیه ولایت

فصل سوم: معنای ولایت

فصل چهارم: شبهات اسباب النزول

فصل پنجم: شبهات سیاق

فصل ششم: شبهات ادبی

فصل هفتم: شبهات فقهی

فصل هشتم: شبهات رجالی

فصل نهم: شبهات کلامی

فصل دهم: شبهات اصولی

فصل یازدهم: شبهات تاریخی

فصل دوازدهم: شبهات اقتصادی

ص: ۳۷

فصل اول: کلیات آیه ولایت

اشاره

ص: ۳۹

برای پی بردن به اهمیت وجود قرآن در جامعه اسلامی به کاوش و مطالعه منابع بی شمار نیاز نداریم، و تنها بررسی اجمالی جوامع حدیثی، که اندیشمندان مسلمان تدوین کرده اند، ما را از این کار بی نیاز می کند.

در جوامع حدیثی ابواب مختلفی را به قرآن اختصاص داده و سخنان رسولخدا صلی الله علیه وآله را درباره قرآن گردآوری کرده اند که با نگاهی اجمالی به این ابواب می توان به اهمیت کتاب خدا پی برد.

عده ای نیز کتاب خاصی را با عنوان کتاب فضائل القرآن یاد کرده اند.^(۱) و در آن، درباره مسائل مختلف کتاب خدا همانند: کیفیت نزول وحی، زبان قرآن، گردآوری قرآن، نویسندگان وحی، نقش جبرئیل در عرضه قرآن، قاریان عصر

ص: ۴۱

۱- صحیح بخاری، ج ۳، ص ۹۶.

رسول خدا صلی الله علیه وآله حافظان قرآن در عصر رسول خدا صلی الله علیه وآله، سوره های قرآن و ثواب خواندن هر یک از سوره ها به بحث نشسته اند که از جایگاه مهم کتاب خدا نزد مسلمانان حکایت می کند.

برای پی بردن به جایگاه قرآن و اهمیت آن، سخن هیچ کس به اندازه سخن رسول خدا صلی الله علیه وآله ارزش ندارد، چرا که او آورنده قرآن و آشناترین فرد به قرآن است.

در این زمینه نیز سخنان فراوانی از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل شده است که ما تنها به بیان یک روایت بسنده می کنیم:

امام علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل می کند:

«الـأنها ستكون فتنة. قيل: ما المخرج منها يا رسول الله؟ قال: كتاب الله، فيه نبأ من قبلكم و خبر ما بعدكم و حكم ما بينكم، هو الفصل ليس بالهزل، من تركه من جبار قصمه الله و من ابتغى الهدى من غيره أضله الله و هو جبل الله المتين و هو الذكر الحكيم و هو الصراط المستقيم و هو الذي لا- تزيغ به الأهواء و لا تلتبس به الالسنه و لا تشبع منه العلماء و لا يخلق عن كثرة الرد و لا تنقضي عجائبه، هو الذي لم تنته الجن إذ سمعته حتى قالوا. «إِنَّا سَمِعْنَا

قُرْآنَا عَجَبًا يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَأَمَّا بِهِ» من قال به صدق و من عمل به اجر و من حکم به عدل و من دعا الیه هدی الی صراط مستقیم» (۱) و لا تشع منه العلماء و لا یخلق عن کثره الرد و لا تنقضی عجائبه، هو الذی تننه الجنّ از سمعته حتی قالوا.

{أنا سمعنا قرآنا، عجباً يهدي إلى الرشد فامنا به}:

من قال به صدق و من عمل به اجر و من حکم به عدل و من دعا الیه هدی الی صراط مستقیم.»

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: توجه داشته باشید بدون تردید در آینده با فتنه‌هایی روبرو خواهید بود!

پرسیدند: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله راه‌هایی از آنها چیست؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کتاب خدا! کتابی که در آن گزارش‌های قبل از شما و اخبار بعد از شما و حکم اختلافات میان شما در آن هست؛ کتابی که سخن‌نهایی است، نه اینکه سخنی از روی شوخی باشد. هر ستمگری که آن را رها کند خداوند او را درهم می‌شکند و هر کس هدایت را از غیر قرآن بخواهد، خداوند او را گمراه خواهد کرد؛ کتابی که ریسمان استوار خداوند است، کتابی که یادآور خداوند حکیم است، کتابی که راه استوار خداوند است؛

ص: ۴۳

کتابی که با پیروی از آن خواسته های نفسانی به انحراف کشیده نمی شوند، کتابی که با پیروی از آن گفتارها اشتباه نمی شود، کتابی که دانشمندان از آن سیر نمی شوند، کتابی که با گذشت زمان کهنه نمی شود؛ کتابی که عجائب آن پایان نمی پذیرد؛ کتابی که وقتی جنیان شنیدند، نتوانستند خود را کنترل کنند تا اینکه اعتراف کردند که قرآن عجیبی را شنیدیم که به سوی رشد و هدایت راهنمایی می کرد و به آن ایمان آوردیم، کتابی که هر کس سخن او را بگوید راست گفته است و به هر کس که به گفته های آن عمل کند پاداش داده می شود و هر کس که براساس آن حکم صادر کند به عدالت رفتار کرده است، کتابی که هر کس مردم را به سوی آن بخواند به صراط مستقیم خوانده است».

با همه اهمیتی که قرآن دارد توجه به چند نکته زیر آشکار می سازد که قرآن به تنهایی و بدون تفسیر و تبیین آیات آن توسط کسانی که علم الهی در اختیار آنان است، در همه موارد راهگشا نیست.

۱- آیات متشابه:

بدون تردید خداوند آیات قرآن را به دو گونه محکم و متشابه تقسیم کرده است. گرچه آیات محکم را اساس کتاب نامیده است، ولی در همین آیات

تصریح می کند که آیات متشابه دستاویز عده ای قرار می گیرد که از روحی تربیت نشده و نا استوار برخوردارند. به این آیه توجه کنید:

{هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ} (١)

«اوست که این کتاب را بر تو نازل کرد که بخشی از آن آیه هایی است محکم [صریح و روشن] که اساس کتابند و بخشی از آن متشابهاتند [که تاویل پذیرند]. آنان که درونشان میل به باطل دارد از متشابه پیروی می کنند و برایش تاویلی تراشند تا فتنه انگیزی کنند و حال آنکه جز خدا کسی تاویل آن را نمی داند و راسخان در علم می گویند که ما به آن ایمان داریم همه آن از جانب پروردگار ماست و جز خردمندان یادآور نمی شوند».

ص: ۴۵

بر این اساس، قرآن، دست کم، در این بخش از آیات نیاز به مفسر و مبین دارد که با علم الهی بتواند مقصود واقعی خداوند را از این آیات بیان کند.

۲- کلی بودن آیات:

یکی دیگر از مشکلاتی که در برداشت از قرآن وجود دارد، کلی گویی آیات قرآن به ویژه در بخش احکام است؛ بخشی که مرتبط با اعمال روزمره مسلمانان است.

به دلائل متعدد، آیات قرآن در بخش احکام بسیار کلی است و به جزئیات احکام نپرداخته است؛ به طوری که به دست آوردن احکام جزئی از قرآن ممکن نیست، بهترین گواه بر کلیگویی آیات در بخش احکام این است که فقه اسلامی به ۵۲ کتاب تقسیم شده است (۱) که با تحولات جهانی امروز، دست کم، باید چندین کتاب دیگر به آن افزوده شود، در حالی که شمار آیات الاحکام قرآن را - بنابر مشهور - حدود ۵۰۰ آیه می دانند. (۲)

تألیف ۵۲ کتاب از ۵۰۰ آیه بدون کمک روایات کاری ناشدنی است.

ص: ۴۶

۱- اللمعه الدمشقیه.

۲- الاتقان، ج ۲، ص ۳۴۰.

بنابر این در این زمینه نیز قرآن به مفسری نیاز دارد که با برخورداری از علم الهی، احکام دینی را با استفاده از اشارات کلی قرآن، استنباط و برای مردم بیان کند

۳- بیان نشدن جزئیات و فروع احکام غیرمبتلابه:

زندگی بشر روز به روز در مسیر تغییر و تحول قرار دارد و هر تحولی که در جامعه بشری اتفاق می افتد به تغییر رفتار انسان با خود و دیگران می انجامد و در نتیجه احکام جدیدی را می طلبد. بسیاری از پدیده ها در عصر نزول قرآن وجود نداشته و در نتیجه احکام مربوط به آنها، حتی به صورت کلی، هم در آیات بیان نشده است؛ به عنوان مثال پیوند اعضا در عصر نزول قرآن مطرح نبوده است و حتی کسی تصور هم نمی کرد که روزی بشر به چنین چیزی نیاز داشته باشد تا احکام آن را از رسول خدا بپرسند، ولی امروز این مسئله یکی از ضرورت های زندگی بشری است. با این حال در ظاهر آیات قرآن حتی اشاره ای بسیار اجمالی هم نسبت به آن نمی توان یافت.

براین اساس، برای بیان احکام این گونه مسائل هم به شخصی نیاز داریم که علم الهی را در اختیار داشته باشد.

هر متکلمی در تبیین مراد خود، با توجه به قرائن موجود حالی و مقالی، سخن می گوید و چون این قرائن در فهم مقصود کلام دخالت دارند، کلام خود را بر همین قرائن استوار می کند. به عبارت دیگر شرایط اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و... مخاطب، در صادر شدن کلام، مقصود و محتوای آن دخالت دارد که از این نوع شرایط در آیات قرآن به «شأن نزول» تعبیر می کنند، به خصوص آیاتی که می بایست در تحولات اجتماعی، فرهنگی و... آن روز، موضع پیامبر و مسلمانان را مشخص کند، به ناچار بخشی از آیات، آمیخته به این شرایط است که با گذشت زمان این شرایط از بین رفته است و این امر فهم آن را مشکل می کند؛ به عنوان مثال وقتی منافقی در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله هدست به اقدامی می زد و خداوند می خواست این اقدام را افشا کند، اسم آن شخص را به دلایل متعدد نمی آورد. آیه به صورت کلی بود، ولی مسلمانان عصر نزول قرآن مقصود آیه را می فهمیدند که این آیه درباره چه کسی است؟ یا اینکه خداوند می خواست از شخصی تجلیل کند باز آیه به صورت کلی گفته می شد که مؤمنان چنین هستند، ولی مسلمانان با توجه به کاری که انجام گرفته بود، می فهمیدند که مقصود چه کسی است؟ ولی با گذشت زمان و از میان رفتن قرائن در فهم بخشی از آیات دچار مشکل شده ایم.

براین اساس می بینیم کسانی که از دین استفاده ابزاری می کنند، شأن نزول آیات را تغییر داده و برای عده ای امتیازاتی قائل شده اند و امتیازات عده ای را از بین برده اند. به عنوان نمونه، یکی از شیوه های کاری مخالفان امام علی علیه السّلام تحریف شأن نزول آیات قرآن بود، به این صورت که آیاتی را که درباره منافقان نازل شده بود به امام علی علیه السّلام نسبت می دادند و آیاتی را که درباره امام علی علیه السّلام نازل شده بود، به دشمنان او نسبت میدادند.

به این دو آیه توجه کنید:

{ وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ * وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ } (۱)

«گفتار برخی از مردم درباره زندگی دنیا تو را به شگفت می آورد و خدا را بر آنچه در دل دارند گواه می گیرند، حال آنکه سرسخت ترین دشمنان است و چون از پیش تو برود مدام می کوشد تا بر زمین فساد کند و با کشتار نسل تباہ سازد. خداوند فساد را دوست نمی دارد».

ص: ۴۹

قرطبی می نویسد:

«این آیه درباره اخنس بن شریق نازل شده است. او یکی از منافقان بود، خدمت رسول اکرم آمد و اظهار اسلام کرد و قسم خورد که راست می گویم و سپس از مدینه گریخت».

در مسیر خروج از مدینه به شترها و مزارع مسلمانان برخورد کرد؛ مزارع را آتش زد و شتری را پی کرد که این آیه نازل شد. (۱)

{وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاهِ اللَّهُ وَاللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ} (۲)

«بعضی از مردم در طلب خشنودی خدا جان خود را می فروشند و خدا نسبت به بندگانش مهربان است».

قرطبی می نویسد:

این آیه در شأن علی علیه السلام نازل شده است. زمانی که رسول خداصلی الله علیه وآله در شب هجرت او را در بستر خود خوابانید تا امر بر کفار مشتبه شود. (۳)

ص: ۵۰

۱- الجامع لاحکام القرآن، ج ۳، ص ۱۴.

۲- بقره/۲۰۷.

۳- همان، ص ۲۱.

با این وصف، معاویه برای اینکه بتواند علیه امام علی علیه السّلام موج تبلیغی بیافریند به «سمره بن جندب» پیشنهاد کرد، ۱۰۰ هزار درهم بگیر و حدیث جعل کن آیه اوّلی - که درباره منافقان نازل شده بود - درباره علی علیه السّلام نازل شده است و آیه دوّم - که بیانگر ایثار علی علیه السّلام است - درباره ابن ملجم مرادی!

نازل شده است. سمره این پیشنهاد را نپذیرفت. معاویه ۲۰۰ هزار درهم پیشنهاد کرد، سمره نپذیرفت. معاویه ۳۰۰ هزار درهم پیشنهاد کرد، سمره نپذیرفت تا اینکه معاویه ۴۰۰ هزار درهم پیشنهاد کرد، آن گاه سمره پذیرفت و این کار را انجام داد. (۱)

بنابر این برای بیان حقیقت در این موارد هم به علمی فراتر از دانش بشری نیاز داریم تا بتواند واقعیت آن روز تاریخ را برای ما آشکار سازد. از ابعاد دیگری نیز بخشی از آیات قرآن متشابه است که در فهم آنها به علم الهی نیاز داریم که اکنون جای بررسی آنها نیست.

براساس آنچه تاکنون گفته شد، برای برداشت کامل و همه جانبه از همه آیات قرآن نمی توان تنها به قرآن اکتفا کرده و برای به دست آوردن مقصود واقعی خداوند از آیات قرآن به چیز دیگری نیاز داریم که اکنون به بررسی آن می پردازیم:

ص: ۵۱

۱- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۷۳.

رسول خدا صلی الله علیه وآله، با توجه به اینکه واسطه میان خدا و خلق خداست و با عنایت به اینکه قرآن معجزه جاودان اوست و با توجه به وظایفی که در برابر خدا و دین خدا و خلق خداوند دارد، باید از دانشی فراتر برای تفسیر قرآن برخوردار باشد تا بتواند ابعاد مبهم آن را بیان کند؛ چنان که قرآن که یکی از وظایف رسول خدا صلی الله علیه وآله را همین میدانند.

به این آیه توجه کنید:

{وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ} (۱)

«ما قرآن را بر تو نازل کردیم تا آنچه را برای مردم فرو فرستاده ایم برای آنان بیان کنی؛ شاید بیندیشند»

با توجه به همین نیاز جامعه اسلامی به سخن رسول خدا صلی الله علیه وآله برای بیان مفاهیم دینی و احکام الهی، سنت رسول خدا صلی الله علیه وآله از حجیت و اعتبار برخوردار گردیده است و مسلمانان نیز موظفند آنچه را که رسول خدا صلی الله علیه وآله بیان می کند، بپذیرند. خداوند نیز برای اینکه اعتماد مسلمانان را نسبت به رسول خدا صلی الله علیه وآله

ص: ۵۲

جلب کند و حجیت سنت او را امضا کند، رسول خدا صلی الله علیه و آله را از هر خطا و سهو و نسیان در مقام گفتار و رفتار معصوم معرفی کرده است و در آیاتی نیز از عصمت رسول خدا صلی الله علیه و آله در گفتار و رفتار سخن گفته است که به عنوان نمونه برای هر یک از این دو مورد یک آیه را می آوریم:

عصمت رسول خدا صلی الله علیه و آله در گفتار

عقل دلالت می کند که خداوند برای رساندن انسانها به هدف آفرینش و برای اینکه نقض غرض در آفرینش انسان پیدا نشود، باید پیامبرانی را بفرستد تا راه و رسم رسیدن به هدف آفرینش را برای انسان بیان کنند. این انسانها ابتدا باید خود این راه را طی کرده باشند، تا بتوانند دیگران را به درستی راهنمایی کنند. بنابر این نباید برای پیامبر، در بیان سخن خداوند، هیچ نوع اشتباه، سهو، نسیان، خطا و... رخ دهد؛

زیرا در آن صورت اعتماد مردم از او سلب شده و نمی توانند سخنان او را بپذیرند. عصمت در این مرتبه و میزان تنها با امداد غیبی به وجود می آید و استمرار پیدا میکند. بر این اساس خداوند عصمت رسول خدا صلی الله علیه و آله را، در مقام گفتار، چنین تایید می کند:

ص: ۵۳

{وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ * مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ * وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ * عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ} (۱)

«سوگند به آن ستاره چون فرود آید. یارتان گمراه نیست و بیراهه نرفته است و هرگز [براساس] هوای نفس سخن نمی گوید. این نیست جز آنچه به او وحی می شود. نیرودهنده عظیم او را تعلیم داده است.»

عصمت رسول خدا صلی الله علیه وآله در رفتار

رسول خدا صلی الله علیه وآله نه تنها واسطه میان خدا و خلق خداست، بلکه الگوی رفتاری مسلمانان است. بنابراین او نه تنها در مقام گفتار، بلکه در رفتار خود نیز باید از هر گونه اشتباه، خطا، سهو، نسیان و... به دور باشد؛ چنان که در آیاتی به آن اشاره شده است. به این آیات توجه کنید:

{وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ لِتَفْتَرِيَ عَلَيْنَا غَيْرَهُ وَإِذَا لَا تَأْخُذُوكَ حَلِيلًا * وَلَوْلَا بَتْنَاكَ لَآقْدَكَ تَرْكُنْ

ص: ۵۴

إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا * إِذَا لَأَذَقْنَاكَ ضِعْفَ الْحَيَاةِ وَضِعْفَ الْمَمَاتِ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا نَصِيرًا ﴿١﴾» نزدیک بود از آنچه بر تو وحی کرده ایم تو را بگردانند تا جز آن را به ما نسبت دهی و آن گاه تو را دوست خود بگیرند. اگر تو را ثابت قدم نمی کردیم، نزدیک بود اندک گرایش به آنها بیابی. اگر چنین می شد، هم در زندگی و هم (پس از) مرگ عذاب دو برابر بر تو می چشانیدیم و در برابر ما یآوری نمی یافتی»

این آیات درباره مذاکراتی است که عده ای از کفار با رسول خدا صلی الله علیه و آله داشتند و در ضمن مذاکرات پیشنهادهایی درباره همراهی خود با رسول خدا صلی الله علیه و آله ارائه کرده بودند. با اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله آن پیشنهادها را نپذیرفته بود و تنها در اندیشه و فکر اندک تمایلی پیدا کرده بود، (۲) خداوندی که از سرّ و نمان آگاه

است، همین مقدار را هم برای رسول خود نپسندیده، و آن حضرت را از آن بازداشت.

ص: ۵۵

۱- اسراء / ۷۵ - ۷۲.

۲- الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۰، ص ۲۹۹.

بر این اساس، سنت رسول خدا صلی الله علیه وآله نیز «لازم الاتباع» است و بر مسلمانان است که آن حضرت را اسوه و الگو قرار داده و به او تأسی کنند تا بتوانند سعادت دنیا و آخرت را به دست آورند و مقام خلیفه الهی خود را باز یابند.

سنت رسول خدا صلی الله علیه وآله

واژه «سنت» در لغت و اصطلاح دارای معانی گوناگونی است. در اصطلاح علم حدیث، سنت را چنین تعریف کرده اند:

«السنه تطلق علی ما اضيف الی النبی من قول او فعل او تقریر»^(۱)

«سنت بر چیزی اطلاق می گردد که به رسول خدا صلی الله علیه وآله نسبت داده می شود و گفتار، رفتار و تأیید آن حضرت را در برمی گیرد».

گفتار رسول خدا صلی الله علیه وآله

گفتار منسوب به رسول خدا صلی الله علیه وآله با توجه به دو نکته زیر حجت خواهد بود:

ص: ۵۶

۱- اضاء علی السنه المحمدیه، ص ۴۲.

الف - رسول خدا صلی الله علیه وآله آن سخن را گفته باشد و به عبارت دیگر، این کلام از رسول خدا صلی الله علیه وآله صادر شده باشد؛

ب - دلالت سخن روشن باشد، به این معنی که اگر سخن رسول خدا صلی الله علیه وآله بر مسئله ای دلالت داشت - به طوری که اجمال نداشته باشد - می توان به آن سخن استدلال کرد.

آنچه بیان شد، درباره استدلال به سخن رسول خدا صلی الله علیه وآله است ولی در استدلال به سخن بقیه معصومان، گذشته از این دو نکته، باید به جهت صدور نیز توجه داشت؛ اینکه آیا امام درصدد بیان حکم واقعی بوده است یا نه؟ آیا این سخن را از روی تقیه گفته است یا نه؟ از این رو گاه می بینیم به عنوان مثال کلامی از امام صادق علیه السلام صادر شده است، که دلالت آن نیز روشن است، ولی با بقیه سخنان آن حضرت سازگار نیست که این ناسازگاری در مواردی به خاطر شرایط خاص اجتماعی، سیاسی بوده است. بدین سان سخنی که از روی تقیه بوده، درصدد بیان حکم واقعی نیست و از این جهت ارزش شرعی ندارد. البته این سخن درباره رسول خدا صلی الله علیه وآله گفته نمی شود؛ زیرا آن حضرت بنیانگذار دین است و سخن او حکم پایه ریزی شالوده های دین را دارد و تقیه درباره رسول خدا صلی الله علیه وآله روا نیست.

حجیت رفتار منسوب به رسول خدا صلی الله علیه وآله نیز با توجه به دو نکته زیر کامل خواهد بود:

الف - این رفتار را رسول خدا صلی الله علیه وآله انجام داده باشد؛ یا به تعبیر دیگر، این رفتار از رسول خدا صلی الله علیه وآله سرزده باشد.

ب - دلالت رفتار بر مقصود روشن باشد.

چنان که در بحث گفتار بیان شد، با توجه به اینکه تقیه بر پیامبر جایز نیست، حجیت رفتار او با همین دو نکته تمام است، ولی درباره امامان، چون تقیه بر آنان جایز است و گاه رفتاری از سر تقیه از آنان صادر شده است، برای حجیت رفتار آنان باید جهت رفتار نیز روشن باشد.

نکته دیگری که توجه به آن لازم است این است که رفتار - چه رفتار پیامبر و چه رفتار امام - اطلاق ندارد و قابل سرایت به موارد مشابه نیست؛ چرا که رفتار با توجه به مجموعه شرایطی - که در آن زمان حاکم بوده - انجام گرفته است. اگر این رفتار از مقوله فعل و انجام دادن باشد، تنها جواز کار را می رساند، ولی دلالت بر وجوب ندارد، مگر اینکه وجوب از چیز دیگری استفاده شود. همچنین رفتار اگر از مقوله پرهیز باشد، تنها کراهت آن کار را می رساند، ولی بر حرمت آن دلالت نمی کند. مگر اینکه حرمت از چیز دیگری استفاده شود.

مراد از تایید یا تقریر این است که کاری در حضور رسول خدا صلی الله علیه وآله انجام گرفته و حضرت از آن کار جلوگیری نکرده و آن را تایید کرده است.

در حجیت تقریر نیز همان دو نکته یاد شده لازم است؛

الف - چنین تاییدی از سوی رسول خدا صلی الله علیه وآله انجام گرفته باشد؛

ب - این تایید بر آن مطلب دلالت داشته باشد.

درباره تقریر امامان معصوم علیه السلام - گذشته از این نکته - باید جهت صدور نیز روشن باشد؛ یعنی تقریر امام در صورتی حجت خواهد بود که امام توانایی جلوگیری از کاری را داشته باشد و در همان حال از انجام آن کار جلوگیری نکرده، بلکه آن را تایید کرده است که در این صورت تقریر امام حجت خواهد بود.

باید توجه داشت که تقریر نیز همانند فعل اطلاق ندارد، تا به موارد مشابه سرایت داده شود.

نکته دیگری که در حجیت سنت معصوم - چه رسول خدا صلی الله علیه وآله و چه امامان معصوم - باید مورد توجه قرار گیرد این است که حجیت سنت در عرض کتاب خدا نیست، بلکه در طول آن است، به این معنی که اگر در موردی سنت رسول خدا صلی الله علیه وآله تعارض آشکار با کتاب خدا داشته باشد، ارزش و اعتبار نخواهد

داشت. (۱) البته تعارض سنت و کتاب در صورتی امکان دارد که هر دو در بیان روشن و صریح باشند و گرنه تعارض نیست؛ مثل اینکه آیه ای حکمی را به صورت اجمال بیان کند و سنت آن را توضیح دهد.

تعریف حدیث

حدیث، در اصطلاح مشهور میان محدثان، مرادف با سنت است؛ یعنی عبارت است از بیان قول یا فعل یا تقریر نبی اکرم صلی الله علیه و آله (۲) یا [امام] معصوم.

اهمیت حدیث در تبیین قرآن

پیشتر گفته شد که قرآن به دلیل وجود آیات متشابه در آن، بیان کلی احکام و... به توضیح و تفسیر نیاز دارد که بهترین شرح و تفسیر آن است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله برسد. بنابر این، با توجه به معلوماتی که خداوند در اختیار رسول خدا صلی الله علیه و آله گذاشته است، حدیث آن حضرت برای مسلمانان راه رهایی از گمراهی، بدفهمی و کج فهمی قرآن و بهترین شیوه برای تفسیر آن است.

با توجه به بحثی که درباره عصمت رسول خدا صلی الله علیه و آله مطرح کردیم، گذشته از اهمیت طبیعی که حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله در تبیین دین دارد و مسلمانان باید

ص: ۶۰

۱- الموافقات فی اصول الشریعه، ج ۴، ص ۵.

۲- علوم الحدیث و مصطلحه، ص ۱۱۳؛ قواعد فی علوم الحدیث، ص ۲۴.

دین را از او بیاموزند، تضمین عصمت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله از سوی خدا اهمیت سخنان او را در بیان حقایق دین دو چندان می کند.

اهمیت حدیث در تبیین الگوی رفتاری

در مسئله تربیت انسان، در هر بعدی، مسائلی باید مورد توجه مربی قرار گیرد که غفلت از آنها موجب نرسیدن به تربیت مطلوب می گردد که داشتن الگوی رفتاری مناسب یکی از آنها است.

مربی، پس از بیان آراء و اندیشه ها و تعیین راه رسیدن به اهداف تربیتی، باید نمونه ای از تربیت شدگان را در معرض دید کسانی که در حال تربیت هستند، قرار دهد تا با ارائه یک نمونه عملی، از فردی که این مسیر را طی کرده است، هم امکان سلوک راه را اعلام کند و هم موجب تشویق سالکان گردد و هم سالکان بتوانند با توجه به الگو خطاهای رفتاری، گفتاری و فکری خود را اصلاح کنند. این شیوه تربیت کامل است. از این جهت است که می بینیم خداوند پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله را به عنوان الگو و اسوه کامل برای پیروی به مسلمانان معرفی می نماید. به این آیه توجه کنید:

ص: ۶۱

{لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا} (۱)

«به یقین زندگی رسول خدا برای شما و آن کس که به خدا و روز قیامت امید دارد و خدا را بسیار یاد می کند، سرمشقی نیکوست».

الگو بودن رسول خدا صلی الله علیه و آله برای اصحاب خود امری طبیعی بود و مسلمانان آن عصر به آسانی می توانستند بفهمند که رسول خدا صلی الله علیه و آله چه رفتاری دارد، چه گفتاری را بیان می کند، چه موضعگیری دارد، چه گفتار و رفتاری را تایید می کند، یا چه گفتار و رفتاری را تأیید نمی کند، اما مسلمانانی که بعد از ارتحال آن حضرت به دنیا آمده اند یا به اسلام پیوسته اند، راهی جز سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله ندارند. سنت است که به ما می گوید؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله در روابط فردی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، اعتقادی، اخلاقی و... چه رفتار و اندیشه ای داشته و چه افراد، گروهها و جریانهایی را حمایت یا رد کرده است؟

حدیث است که برای ما زندگی رسول خدا صلی الله علیه و آله را به تصویر می کشد تا بتوانیم از تصویری که در حدیث بیان شده است، الگوبرداری کنیم و اگر بخواهیم، در حد توان از آن حضرت پیروی کنیم.

ص: ۶۲

براساس آموزه های دینی، خداوند انسان را برای هدفی آفریده و برای رسیدن او به آن اهداف وظایفی را برای او مشخص کرده است. به عبارت دیگر برای تربیت انسان باید‌ها و نبایدها، اولویتها و عدم اولویت هایی را مشخص کرده است که اگر انسان، به طور کامل، به این وظایف پایبند باشد و در تمام عمر این راه را طی کند به آن اهداف خواهد رسید، ولی قبل از عمل به این باید‌ها و نبایدها، شناخت این وظایف از اولویت خاصی برخوردار است.

همان طور که پیشتر گفته شد، منبع اصلی شناخت معارف دینی قرآن است، ولی قرآن به دلیل داشتن آیات متشابه، کلی گویی در بعضی از آیات و به سبب پیش نیامدن بعضی از حوادث زندگی بشری در عصر نزول قرآن و... پاسخگوی نیازهای معرفتی همه انسانها نیست؛ گرچه قرآن همه این نیازها را در بردارد، ولی به دست آوردن همه آنها از آیات قرآن بدون اتکا به دانش وحی امکان ندارد. از اینجاست که ما برای شناخت وظایف روزمره خود، چه بدون واسطه برای مجتهدان و چه با واسطه برای مقلدان، به حدیث نیاز داریم که دانشی است و حیانی که در اختیار رسول خدا صلی الله علیه و آله است. بنابراین ضرورت وجود حدیث برای فهم وظایف دینی نیز روشن می شود.

باید توجه داشت که در میان دلایل احکام آنچه بیشتر از همه در استنباط احکام کارایی دارد، حدیث است؛ زیرا کتاب خدا - همان طور که گفتیم - بسیار کلی است و کمتر به جزئیات پرداخته است و عقل نیز، به طور مستقیم، نمی تواند احکام را به دست آورد، مگر از طریق ملازمات عقلی که بسیار کم و اجماع نیز بسیار اندک است. بنابراین «حدیث» بیشترین نقش را در فهم و به دست آوردن احکام دارد.

اهمیت حدیث در حل اختلافات

اختلاف فکری انسانها درباره مسائل اجتماعی، سیاسی، فکری، عقیدتی و... امری طبیعی به نظر می رسد؛ چرا که انسانها تحت تأثیر عوامل مختلف تربیتی، دارای شخصیت های مختلف فرهنگی، عقیدتی، سیاسی و... هستند و اهداف و انگیزه های متفاوت دارند. اختلاف نظر نه تنها نكوهیده نیست، بلکه امری ضروری و موجب رشد و کمال انسان هاست. آنچه موجب ناکامی و فروپاشی جامعه می شود، تنازع و درگیری است که نیروهای بالفعل و بالقوه جامعه را از بین می برد.

جامعه اسلامی نیز نه تنها از این پدیده طبیعی مستثنا نیست، بلکه به دلیل تلاش دشمنان برای متلاشی کردن آن جامعه - که یکی از راههای آن ایجاد

اختلاف است - در چنین مواردی خداوند حکیم راه حلی را پیش روی مسلمانان قرار داده که در این آیه به آن اشاره شده است:

{يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا} (۱)

«ای مؤمنان! خدا و پیامبر را اطاعت کنید و از اولی الامر فرمان برید و چون در امری اختلاف کردید، اگر به خدا و روز بازپسین ایمان دارید، آن را به خدا و پیامبر ارجاع دهید که این برای شما بهتر و خوش فرجام تر است».

ارجاع مسئله مورد نزاع به خداوند همان رجوع به کتاب خدا برای یافتن حکم آن است، ولی - همان طور که پیشتر گفته شد - در همه موارد نمی توان پاسخ مسئله را از ظاهر قرآن به دست آورد. بر این اساس خداوند در کنار ارجاع مسئله به کتاب خدا، ارجاع آن به رسول خدا صلی الله علیه وآله را نیز مطرح کرده است.

رجوع به کتاب خدا امروز هم برای ما ممکن است، ولی رجوع به رسول خدا صلی الله علیه وآله تنها برای مسلمانان صدر اسلام امکان داشت؛ چنان که در تاریخ

ص: ۶۵

فراوان اتفاق افتاده است که میان مسلمانان در مسائل گوناگون اختلاف نظر و حتی در مواردی درگیری پیش آمده و با رجوع به پیامبر و داوری آن حضرت، آن مسئله حل شده و نزاع پایان یافته است ولی امروز ما برای حل اختلاف راهی جز رجوع به کتاب خدا و حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله نداریم. بنابر این نقش سخنان رسول خدا صلی الله علیه و آله - چه در عصر خود و چه در عصرهای بعد از او - برای حل اختلاف مسلمانان تعیین کننده است.

نقش و اهمیت حدیث در یافتن حکم پدیده های نوظهور

اشاره

جامعه بشری همانند رودخانه ای در جریان است که هرگز متوقف نشده و نخواهد شد. برآیند تلاش و کوشش انسانها تحول و تغییر در جوامع بشری است و در هر تحول و اختراع و اکتشاف جدیدی که در دنیای صنعت و... اتفاق می افتد، مسائل فکری و عقیدتی و رفتار جدیدی در برابر اندیشه دینی رخ می نماید که دین شناسان باید برای این

مسائل پاسخ پیدا کنند؛ مسائلی که در گذشته وجود نداشته و به تازگی پیدا شده است و از آنها به مسائل «مستحدثه» یاد می کنند.

مجتهدان دین شناس برای پاسخگویی به این مسائل نیاز به ابزاری دارند - که مهم ترین آنها حدیث معصوم است - تا از طریق قواعد کلی و ضوابط شرعی که

در این احادیث وارد شده است، بتوانند حکم شرعی مسائل مستحدثه را پیدا کنند.

در این زمینه مکتب اهل بیت علیه السلام از پویایی خاصی برخوردار است؛ زیرا اجتهاد پویا در عصر غیبت امام زمان رکن آن محسوب می شود.

براساس آنچه بیان شد، اهمیت حدیث و نقش آن در معارف دینی انکار ناپذیر است و اگر بخواهیم حدیث را از دین جدا کنیم، رکن مهم و کلیدی آن را از دین جدا کرده ایم، در آن صورت دین کارآیی لازم را نخواهد داشت.

نکته قابل توجه این است که همه فرقه های اسلامی با همه اختلافاتی که در عقاید و... دارند، به ضرورت حدیث و پایبندی به آن معتقد هستند؛ گرچه در راههای تشخیص حدیث صحیح از حدیث جعلی و... اختلاف نظر دارند. با همه اهمیتی که حدیث در فرهنگ دینی دارد، نکته ای که موجب تأسف است، این است که حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله در مواردی به درستی به ما نرسیده است که جامعه اسلامی از این جهت خسارتهای جبران ناپذیری را متحمل شده است.

علل اختلاف حدیث بسیار است - که جای بحث آنها اینجا نیست - ولی در یک تقسیم کلی می توان به این نتیجه رسید که علل اختلاف به شرح زیر است:

ص: ۶۷

علل طبیعی:

مقصود از علل طبیعی، عللی هستند که بدون دخالت انگیزه های خاص وجود دارند؛ مثل تفاوت حافظه، سن، سطح دانش و... که موارد آن فراوان است.

علل غیر طبیعی:

مقصود از علل غیرطبیعی انگیزه های سیاسی، دینی، اجتماعی و... است که در جعل تحریف و گزارش نکردن حدیث... نقش دارند.

باید توجه داشت که مسئله جعل حدیث به عصر خود رسول خدا صلی الله علیه وآله برمی گردد که با توجه به موقعیت آن حضرت عده ای از این موقعیت استفاده ابزاری کرده و برای رسیدن به اهداف خاص خود سخنانی جعل کرده و به آن حضرت نسبت می دادند، تا جایی که آن حضرت را به عکس العمل واداشت.

امام علی علیه السلام این عکس العمل را چنین گزارش می کند:

«و لقد كذب علي رسول الله صلى الله عليه وآله علي عهدہ حتى قام خطيبا فقال من كذب علي متعمدا فليتبوأ مقعده من النار.» (۱)

ص: ۶۸

«به تحقیق در عصر رسول خدا صلی الله علیه وآله به او نسبت دروغ می دادند، تا اینکه در ضمن یک سخنرانی فرمود: هر کس به عمد نسبت دروغ به من دهد، باید جایگاه خودش را در آتش قرار دهد».

داستان جعل حدیث تراژدی غم انگیزی است که دامنگیر معارف اسلامی شده است و گذشته از آنکه تشخیص سره از ناسره را دشوار می کند - به دلیل عوامل متعدد در طول تاریخ - بیان همه احادیث برای حدیث شناسان نیز مشکل است.

با توجه به آنچه درباره نقش حدیث در تبیین دین، تفسیر قرآن، مسائل فرهنگی، احکام اسلامی و... گفته شد، سنت رسول خدا صلی الله علیه وآله باید خلأ آن را پر می کرد، به این نتیجه می رسیم که حدیث رسول خدا صلی الله علیه وآله - با توجه به عوامل یاد شده - آن طور که باید و شاید نتوانسته یا به عبارت دیگر نگذاشته اند که نقش خود را ایفا کند.

جایگاه اهل بیت علیه السلام

براساس آنچه پیشتر درباره حجیت سنت رسول خدا صلی الله علیه وآله و نیز علل اختلاف سنت بیان کردیم، نمی توان به آنچه به عنوان سنت رسول خدا صلی الله علیه وآله در دوره حیات آن حضرت رواج پیدا کرده است اطمینان کرد، تا چه رسد به عصر ما. و این عوامل که از دید رسول خدا صلی الله علیه وآله پنهان نبوده است.

از طرفی حرکت پیامبر یک حرکت مقطعی و کوتاه مدت نبوده است که بعد از گذشت چند سال به پایان برسد؛ چنان که حرکت رسول خدا صلی الله علیه و آله تنها یک حرکت سیاسی، فرهنگی، عقیدتی، اجتماعی و... نبوده، بلکه حرکت همه جانبه ای بوده است که تا پایان جهان باید تداوم یابد.

بنابر این رسول خدا صلی الله علیه و آله باید برای خود جانشینانی در نظر بگیرد که آنان همان ویژگیهای آن حضرت بجز نبوت را داشته باشند؛ یعنی هم از علم خدادادی برخوردار باشند که فراتر از دانش بشری و مطمئن ترین راه برای دریافت دین باشد؛ دانشی که همانند وحی شک ناپذیر باشد، ولی نه آنکه با نزول جبرئیل و فرشته به دست آید تا به وسیله این دانش بتوانند مقصود خداوند از آیات متشابه، آیات کلی و... را بیان کنند و نیز وظایفی را که در آیات قرآن نیامده است و در عصرهای بعد از نزول قرآن مردم بدان نیاز خواهند داشت، تبیین کنند.

همچنین جانشین پیامبر باید از عصمت خدادادی برخوردار باشد، به گونه ای که در هیچ شرایطی، از فقر و غنا، شکست و پیروزی، صلح و جنگ، شادی و غم، سلامتی و بیماری و... در بیان احکام الهی تأثیر نپذیرد و تنها آنچه را که خداوند مشخص کرده است بیان کند. از چنین حالت روحی که در هیچ شرایطی جز خدا را نبیند و جز حرف خداوند سخن دیگری را نشنود و جز راهی را که خداوند مشخص کرده است نرود، تعبیر به «عصمت» می کنیم.

به طور قطع چنین آمادگی و تربیت و تایید الهی نمی تواند همه افراد جامعه را دربرگیرد، همان طور که پیامبری شامل همه افراد جامعه نمی شود.

همچنین این افراد باید همانند پیامبر از طرف خداوند نصب شوند، تنها تفاوت آنها این است که ویژگیهای پیامبر توسط پیامبر قبلی مشخص می شد و آیات و معجزاتی در اختیار او قرار می گرفت که دلیل بر صداقت او در ادعای پیامبری بوده است، ولی امام و جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله توسط پیامبر صلی الله علیه و آله مشخص و معرفی می شود و در صورت نیاز از قدرت اعجاز برای اثبات صداقت خود در ادعای امامت برخوردار است. براین اساس، نصب جانشینان رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز باید توسط خداوند انجام گیرد، چرا که ویژگی عصمت و آن آمادگی روحی چیزی نیست که توسط بشر قابل کشف باشد و تا آن ویژگی احراز نشود، فرد صلاحیت این را ندارد که آن علم وسیع را در اختیار بگیرد اما اینکه چرا این افراد انتخاب می شوند؟ سؤالی است که درباره پیامبران نیز وجود دارد که خداوند در پاسخ این سؤال می فرماید:

{الله اعلم حیث یجعل رسالته} (۱)

«خداوند بهتر می داند که رسالت خویش را کجا قرار دهد».

ص: ۷۱

بدین سان جامعه اسلامی، بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله، برای حرکت در مسیری که آن حضرت مشخص کرده است هم به کتاب خدا نیاز دارد؛ چرا که آن اصل و اساس معارف اسلامی و احکام دینی و... است و هم به جانشینانی برای رسول خدا صلی الله علیه وآله که زوایای پنهان کتاب و سنت رسول خدا صلی الله علیه وآله و ناگفته های کتاب و احکام را برای خلق همانند رسول خدا صلی الله علیه وآله بیان کنند.

به نظر ما خداوند متعال این انتخاب و انتصاب را انجام داده و رسول خدا صلی الله علیه وآله نیز آن را به جامعه اسلامی معرفی کرده است. به نظر می رسد جامع ترین حدیثی که این سه ویژگی را - یعنی نصب الهی، علم خدادادی و عصمت - به طور واضح و یکجا بیان می کند، حدیث ثقلین است.

این حدیث به عبارت های گوناگون نقل شده است که ما خلاصه یک نقل آن را می آوریم تا هر سه مسئله مورد اختلاف بین شیعه و اهل سنت را دربرداشته باشد:

«قال رسول الله صلی الله علیه وآله : انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و اهل بیتی و انهما لن یفترقا حتی یردا علیّ الحوض و سئلت ربّی ذلک لهما، فاعطانی، فلا تقدمو»

ص: ۷۲

هما فتهلكوا و لا تقصروا عنهما فتهلكوا و لا تعلموهم فانهم اعلم منكم» (۱)

«پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: دو چیز گرانبها را میان شما می گذارم؛ یکی کتاب خدا و دیگری اهل بیت و بدون تردید این دو از هم جدا نمی شوند تا در کنار حوض بر من وارد شوند و از پروردگرم خواسته ام که این دو از هم جدا نشوند و خداوند این دعای مرا اجابت کرد. پس از آنان پیشی نگیرید که هلاک می شوید و از آنان باز نمائید که هلاک می شوید و به آنان چیزی نیاموزید، بدون تردید آنان از شما داناترند».

حدیث ثقلین

اشاره

حدیث ثقلین را محدثان با عبارات گوناگون نقل کرده اند. یکی از نکات مهمی که در تمام نقل ها به آن اشاره شده، این است که رسول خدا صلی الله علیه و آله از ارتحال زود هنگام خود خبر می دهد و این مسئله بعد از مکلف شدن رسول خدا صلی الله علیه و آله به انجام حج - که به حجه الوداع شهرت یافت - است و از آن هنگام تا ارتحال رسول خدا صلی الله علیه و آله که سه ماه بیشتر طول نکشید، در این مدت، رسول خدا صلی الله علیه و آله تمام تلاش خود را برای معرفی اهل بیت صلی الله علیه و آله به عنوان جانشینان خود به کار گرفت و از آن هنگام تا ارتحال آن حضرت، حداقل چهار بار را ثبت کرده اند که

ص: ۷۳

۱- قندوزی حنفی، یابیع الموده، ص ۳۷، الباب الرابع.

رسول خدا صلی الله علیه وآله این حدیث را بیان کرده است و شاید هم در موارد بیشتری بیان کرده باشد، ولی چون خصوصیات زمانی و مکانی حدیث را بیشتر راویان ضبط نکرده اند، مشخص نیست که آیا بیش از این موارد هم بیان فرموده است یا نه؟ این موارد به شرح ذیل است:

۱- حجه الوداع، روز عرفات

اولین جایی که رسول خدا صلی الله علیه وآله اهل بیت علیه السلام را در کنار قرآن به عنوان دو امانت خود معرفی کرده، روز عرفات است. راوی این متن «جابر بن عبدالله انصاری» است. (۱)

۲- غدیر خم

دومین موردی که رسول خدا صلی الله علیه وآله حدیث ثقلین را بیان فرمود، روز هیجدهم ذی الحجه در غدیر خم است. راوی این متن «زید بن ارقم» است. (۲)

ص: ۷۴

-
- ۱- سنن، ترمذی، ج ۵، ص ۴۳۳، حدیث ۳۸۱۱؛ تاریخ، طبری، ج ۲، ص ۴۰۲؛ سیره، ابن هشام، ج ۴، ص ۲۴۸؛ تاریخ الاسلام، ذهبی، ج ۲، ص ۷۰۹.
 - ۲- خصائص، نسائی، ص ۱۱۹، حدیث ۷۹؛ صحیح، مسلم، ج ۴، ص ۱۲۲؛ کفایه الطالب، ص ۵۳؛ مستدرک، حاکم، ج ۳، ص ۱۶۱.

سومین موردی که رسول خدا صلی الله علیه وآله حدیث ثقلین را بیان کرده در مسجد مدینه است. (۱)

۴- بستر بیماری

چهارمین موردی که براساس متون موجود، رسول خدا صلی الله علیه وآله حدیث ثقلین را بیان کرده، در آخرین روزهای زندگی خود در بستر بیماری است که راوی این متن ام سلمه همسر رسول خدا صلی الله علیه وآله است. (۲)

همان طور که پیشتر بیان کردیم، حدیث ثقلین از طرف اصحاب با توجه به ویژگیهایی همچون دقت نظر، قوت حافظه، شرایط سنی و... با الفاظ مختلف نقل شده است ولی درباره آخرین موردی که رسول خدا صلی الله علیه وآله حدیث را بیان کرده اند، ام سلمه چنین نقل می کند:

«عن ام سلمه قالت: قال رسول الله في مرض موته وقد امتلأت الحجرة باصحابه: ايها الناس يوشك ان اقبض قبضا سريعا فينطلق بي وقد قدمت اليكم القول معذره اليكم، الا

ص: ۷۵

۱- المحرر الوجيز، ج ۱، ص ۳۴.

۲- الصواعق المحرقة، ص ۱۲۶؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۳۷؛ نورالابصار، ص ۱۶۳؛ تاريخ الخلفاء، ص ۱۷۳.

أَنْتِي مَخْلُفٌ فِيكُمْ ثَقَلِينَ كِتَابَ اللَّهِ عِزُّهُ وَجَلُّ عِزِّي، ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ فَرَفَعَهَا فَقَالَ: هَذَا عَلِيٌّ مَعَ الْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ مَعَ عَلِيٍّ، لَا يَفْتَرِقَانِ حَتَّى يَرِدَا عَلِيَّ الْحَوْضَ، فَاسْأَلَهُمَا مَا خَلَفْتَ فِيهِمَا» (۱)

ام سلمه می گوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله در بیماری که با آن از دنیا رفت، در حالی که حجره اش از اصحابش پر بود فرمود:

ای مردم انتظار می رود خیلی زود از این جهان بروم و این سخن را برای اتمام حجت می گویم. توجه داشته باشید من دو امانت میان شما می گذارم؛ یکی کتاب خدا و دیگری عترتم. سپس دست علی علیه السلام را گرفت و بلند کرد و فرمود: این علی علیه السلام با قرآن است و قرآن نیز با علی علیه السلام است. این دو از هم جدا نمی شوند، تا اینکه در کنار حوض بر من وارد شوند و من نسبت به عملکرد شما درباره آنان سؤال کنم.

باید توجه داشت که معرفی اهل بیت علیه السلام از طرف رسول خدا صلی الله علیه وآله به عنوان جانشینان خود به این روایت اختصاص ندارد. گذشته از آیات قرآن که بحث درباره دلالت بعضی از این آیات موضوع اصلی این رساله است روایات فراوانی نیز بر این مسئله دلالت می کنند.

ص: ۷۶

در اینجا سؤالی مطرح می شود که اگر رسول خدا صلی الله علیه وآله می خواست امام علی علیه السلام را به عنوان جانشین خود در جامعه اسلامی معرفی کند، چه واژه هایی را می بایست در کلام خود به کار می برد تا بتواند این مقصود را بیان کند؟

هر کس با زبان عربی کمترین آشنایی را داشته باشد، می تواند پاسخ دهد که آن حضرت باید در سخنان خود واژه های ذیل را درباره امام علی علیه السلام به کار برده باشد:

- ۱- علی علیه السلام خلیفه من است؛
- ۲- علی علیه السلام وصی من است؛
- ۳- علی علیه السلام وارث من است؛
- ۴- علی علیه السلام امام مسلمانان است؛
- ۵- علی علیه السلام امام المتقین است؛
- ۶- علی علیه السلام سیدالمسلمین است؛
- ۷- علی علیه السلام امیرالمؤمنین است؛
- ۸- علی علیه السلام هادی امت من است؛
- ۹- علی علیه السلام معصوم است و اشتباه نمی کند؛
- ۱۰- علی علیه السلام با حق است و از حق جدا نمی شود؛
- ۱۱- علی علیه السلام با قرآن است و از قرآن جدا نمی شود؛
- ۱۲- چند نفر بعد از من خلیفهانند و علی علیه السلام اولین آنهاست؛

۱۳- علی علیه السلام بر امت من ولایت دارد؛

۱۴- اطاعت از علی علیه السلام هم مثل اطاعت از من واجب است؛

۱۵- در یک مراسم رسمی نیز علی علیه السلام را به عنوان جانشین معرفی کند؛

۱۶- یک سند رسمی از خود به جا گذارد که علی علیه السلام بعد از او جانشین اوست.

در اینجا آوردن روایاتی که بر هر یک از این عناوین دلالت می کنند، بسیار طولانی است؛^(۱) از این رو ما به دلیل رعایت اختصار سعی می کنیم تنها منابع و کتب اهل سنت که این روایات را آورده اند، نام ببریم و جویندگان را به منابع یاد شده ارجاع می دهیم:

۱- احادیثی که دلالت می کنند امام علی علیه السلام خلیفه رسول خدا علیه السلام است؛^(۲)

۲- احادیثی که دلالت می کنند امام علی علیه السلام وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله است؛^(۳)

ص: ۷۸

-
- ۱- مشروح این روایات، کیفیت دلالت و لزوم آنها و منابعی را که این روایات در آنها ذکر شده است، در کتابی با عنوان سیمای امام علی علیه السلام در نگاه نبی صلی الله علیه و آله در ۴۰۰ صفحه در سال ۱۳۷۹ منتشر کرده ایم.
- ۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۲، ص ۸۰؛ مستدرک، حاکم، ج ۳، ص ۱۷۷؛ الصواعق المحرقة، ص ۱۲۰؛ الرياض النضرة، ج ۲، ص ۱۰۱؛ ذخائرالعقبی، ص ۱۱۹؛ کنوز الحقائق، ج ۲، ص ۳۶۷؛ نور الابصار، ص ۱۵۷؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۱۲؛ کفایه الطالب، ص ۸۵؛ مناقب ابن مغزلی، ص ۲۸؛ تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص ۱۷۰؛ اسد الغابه، ج ۴، ص ۹۹؛ الاستیعاب، ج ۳، ص ۲۰۱؛ صحیح، مسلم، ج ۴، ص ۱۲۰.
- ۳- الرياض النضرة، ج ۲، ص ۱۱۹؛ ذخائرالعقبی، ص ۱۳۱؛ مناقب، ابن مغزلی، ص ۲۰۱.

۳- احادیثی که دلالت می کنند امام علی علیه السلام وارث رسول خدا صلی الله علیه وآله است؛(۱)

۴- احادیثی که دلالت می کنند امام علی علیه السلام امام مسلمانان علیه السلام است؛(۲)

۵- احادیثی که دلالت می کنند امام علی علیه السلام امام المتقین است؛(۳)

۶- احادیثی که دلالت می کنند امام علی علیه السلام سیدالمسلمین است؛(۴)

۷- احادیثی که دلالت می کنند امام علی علیه السلام امیرالمؤمنین است؛(۵)

۸- احادیثی که دلالت می کنند امام علی علیه السلام هادی امت است؛(۶)

۹- احادیثی که دلالت می کنند امام علی علیه السلام معصوم است؛(۷)

ص: ۷۹

-
- ۱- کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۴۳، حدیث ۳۶۴۴۷.
 - ۲- مسند، احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۱۷۵؛ اسد الغابه، ج ۴، ص ۱۰۶؛ الاستیعاب، ج ۳، ص ۲۱۲؛ تاریخ دمشق، ج ۴۲، ص ۴۲۱.
 - ۳- مناقب، ابن مغزلی، ص ۶۴ و ۱۰۴؛ کفایه الطالب، ص ۱۹۰؛ مستدرک، حاکم، ج ۳، ص ۱۳۷؛ حلیه الاولیاء، ج ۱، ص ۶۳.
 - ۴- مناقب، ابن مغزلی، ص ۶۴، ۱۰۴؛ کفایه الطالب، ص ۱۹۰ و ۲۱۲؛ مستدرک، حاکم، ج ۳، ص ۱۳۷؛ حلیه الاولیاء، ج ۱، ص ۶۳.
 - ۵- مناقب، ابن مغزلی، ص ۶۶؛ کفایه الطالب، ص ۱۹۰، ۲۱۲ و ۲۱۵؛ تاریخ دمشق، ج ۴۲، ص ۳۳۰.
 - ۶- کفایه الطالب، ص ۱۶۲؛ مسند، احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۱۷۵؛ مناقب الاسد الغالب، ص ۳۳؛ تاریخ دمشق، ج ۴۲، ص ۳۵۹ و ۴۲۱؛ مستدرک، حاکم، ج ۳، ص ۱۳۹ و ۱۴۰؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۱۱؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۲۰، حدیث ۳۳۰۱۲.
 - ۷- مستدرک، حاکم، ج ۳، ص ۱۳۴؛ نورالابصار، ص ۱۶۳؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۳۷؛ الصواعق المحرقة، ص ۱۲۴؛ تاریخ الخلفاء، ص ۱۷۴؛ کنز العمال، ج ۱۱، حدیث ۳۲۹۱۱؛ تاریخ دمشق، ج ۲۰، ص ۳۶۱؛ اسد الغابه، ج ۶، ص ۲۶۵.

۱۰- احادیثی که دلالت می کنند امام علی علیه السلام با حق است و از حق جدا نمی شود؛(۱)

۱۱- احادیثی که دلالت می کنند امام علی علیه السلام با قرآن است و از آن جدا نمی شود؛(۲)

۱۲- احادیثی که دلالت می کنند امام علی علیه السلام اولین خلیفه بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله است؛(۳)

۱۳- احادیثی که دلالت می کنند امام علی علیه السلام بر امت رسول خدا صلی الله علیه وآله ولایت دارد.(۴)

ص: ۸۰

-
- ۱- مستدرک، حاکم، ج ۳، ص ۱۳۴؛ نورالابصار، ص ۱۶۳؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۳۷؛ الصواعق المحرقة، ص ۱۲۴؛ تاریخ الخلفاء، ص ۱۷۴؛ کنز العمال، ج ۱۱، حدیث ۳۲۹۱۲.
 - ۲- مستدرک، حاکم، ج ۳، ص ۱۳۴؛ نورالابصار، ص ۱۶۳؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۳۷؛ الصواعق المحرقة، ص ۱۲۴ و ۱۲۶؛ تاریخ الخلفاء، ص ۱۷۴؛ کنز العمال، ج ۱۱، حدیث ۳۲۹۱۲.
 - ۳- ینابیع الموده، ص ۴۴۶، باب ۷۷ و ص ۴۹۶، باب ۹۴.
 - ۴- مسند، احمد بن حنبل، ج ۵، ص ۶۰۶، حدیث ۱۹۴۲۶؛ خصائص، نسائی، ص ۱۴۴، حدیث ۹۰، ۸۹؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۱۸ و ۱۱۹؛ الصواعق المحرقة، ص ۱۲۲؛ الرياض النضرة، ج ۲، ۱۰۹؛ ذخائر العقبی، ص ۱۲۵؛ کنوز الحقائق، ج ۱، ص ۳۸۶؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۱۰ - ۱۰۶؛ کفایه الطالب، ص ۵۶، ۶۰ - ۵۸ و ۶۲؛ مناقب، ابن مغزلی، ص ۱۸؛ تاریخ الخلفاء، ص ۱۷۱؛ مناقب الاسد الغالب، ص ۱۲؛ الاستیعاب، ج ۳، ص ۲۰۳؛ مسند، احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۱۳۵، ۱۴۲، ۱۸۹ و ۲۴۶؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۰۲.

۱۴- احادیثی که دلالت می کنند اطاعت از امام علی علیه السلام مثل اطاعت از رسول خدا صلی الله علیه وآله واجب است؛(۱)

۱۵- احادیثی که دلالت می کنند رسول خدا صلی الله علیه وآله در آخرین لحظات زندگی می خواست سندی در این زمینه بنویسد، ولی خلیفه دوم نگذاشت؛(۲)

۱۶- احادیثی که دلالت می کنند رسول خدا صلی الله علیه وآله امام علی علیه السلام را در یک مراسم رسمی در روز هجدهم ذی الحجه به عنوان جانشین خود معرفی نموده است.(۳)

باید توجه داشت منابعی که در میان شیعه به ذکر این روایات پرداخته اند بسیار فراوان است و ما بنا نداشتیم که در این مسئله تنها حتی یک روایت را از

ص: ۸۱

-
- ۱- مستدرک، حاکم، ج ۳، ص ۱۳۱؛ الرياض النضرة، ج ۲، ص ۱۰۶؛ ذخائرالعقبی، ص ۱۲۳؛ کنوزالحقائق، ج ۲، ص ۱۶۱.
 - ۲- صحیح، البخاری، کتاب المرض، باب قول المريض قوموا عنی؛ صحیح، مسلم، باب ترك الوصیه، ص ۷۶؛ مسند، احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۵۵۲ و ج ۴، ص ۳۰۸؛ تاریخ، طبری، ج ۲، ص ۴۳۶؛ کامل، ابن اثیر، ج ۲، ص ۳۲۰.
 - ۳- صحیح، مسلم، ج ۴، ص ۱۲۲؛ مناقب، ابن مغزلی، ص ۱۷؛ کفایه الطالب، ص ۵۲؛ الصواعق المحرقة، ص ۱۲۶؛ مسند، احمد بن حنبل، ج ۳، ص ۳۹۴ و ج ۶، ص ۵۸۳؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۶۱؛ ذخائرالعقبی، ص ۴۷؛ الدر المنثور، ج ۲، ص ۲۹۸، ذیل آیه ۶۷ مائده؛ تاریخ دمشق، ج ۴۲، ص ۲۳۷؛ اسباب النزول، واحدی، ص ۱۱۵؛ البدایه و النهایه، ج ۵، ص ۲۱۴ و ج ۷، ص ۳۴۹؛ تذکره الخواص، ص ۳۷؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۲۰۲ و ۲۵۶؛ خصائص، نسائی، ص ۱۱۹؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۳۳۲ و حدیث ۴۱۹۰۹؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۷۴.

منابع شیعه ذکر کنیم و از اهل سنت نیز منابع محدود به آنچه نقل شده نیست، در میان دانشمندان اهل سنت نیز کم نیستند افرادی که درباره حادثه غدیر خم کتاب نوشته و روایات آن را نقل کرده اند. ما در اینجا تنها به نقل یک قضاوت می پردازیم:

ذهبی، مورخ مشهور، در جریان شرح حال محمد بن جریر طبری، می نویسد:

«جمع طرق حدیث غدیر خم فی اربعه اجزاء رایت شطره فبهرنی سعه روایاته و جزمت بوقوع ذلک.»^(۱)

محمد بن جریر طبری راویان حدیث غدیر خم را در چهار جلد گردآوری کرده است که من بخشی از آن را دیده ام که با دیدن این کتاب و گستردگی روایات غدیر خم مبهوت شدم و یقین پیدا کردم که چنین حادثه ای در تاریخ اسلام از طرف رسول خدا صلی الله علیه و آله اتفاق افتاده است!

باید توجه داشت که آنچه بیان شد؛ تنها درباره جانشینی امام علی علیه السلام بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و گرنه فضائل و امتیازات آن حضرت محدود به این روایات نمی شود و حتی اگر بخواهیم آراء دانشمندان اهل سنت را درباره فضائل

ص: ۸۲

۱- سیر اعلام النبلاء، ج ۱۴، ص ۲۷۷.

امام علی علیه السلام بیاوریم بسیار طولانی خواهد شد؛ از این رو برای اختصار تنها به اظهار نظر امام و پیشوای حنبله، احمد بن حنبل، بسنده می کنیم او گفته است:

«لم نرو فی فضائل احد من الصحابه بالاسانید الحسان ما روی فی فضل علی بن ابی طالب»^(۱).

«به اندازه ای که درباره فضائل علی بن ابی طالب روایات خوب به ما رسیده درباره هیچ کس از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله نرسیده است».

با توجه به این همه روایت که از رسول خدا صلی الله علیه وآله درباره امام علی علیه السلام صادر شده بود می بایست روند انتشار فضائل امام علی علیه السلام و موقعیت او در جهان اسلام به گونه دیگری باشد، ولی بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله در جامعه اسلامی حوادثی رخ داد که نه تنها جامعه به سوی اهل بیت علیهم السلام گرایش پیدا نکرد، بلکه عده ای تمام تلاش خود را برای حذف و نابودی خاندان رسول خدا صلی الله علیه وآله و طرفداران آنان بکار گرفتند که پرداختن به همه این عوامل بسیار طولانی و

ص: ۸۳

۱- مستدرک، حاکم، ج ۳، ص ۱۰۷ و ۱۱۶؛ الصواعق المحرقة، ص ۱۲۰؛ مناقب الاسد الغالب، ص ۱۱؛ نورالابصار، ص ۱۶۷؛ الکشف و البیان، ج ۴، ص ۸۱؛ ترجمه الامام علی بن ابی طالب من تاریخ دمشق، ج ۳، ص ۸۳؛ الاصابه، ج ۴، ص ۲۶۹؛ تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۲۱۳؛ سیر اعلام النبلاء، سیره خلفا الراشدین، ص ۲۳۹؛ کفایه الطالب، ص ۲۵۳؛ تاریخ، الخلفاء سیوطی، ص ۱۶۸.

غم انگیز خواهد بود. در این میان بنی امیه نقشی برجسته داشتند. این نقش را یکی از دانشمندان مشهور اهل سنت، ابن ابی الحدید، چنین بیان میکند:

«مدائنی در کتاب الاحداث نقل می کند: بعد از شهادت علی علیه السّلام معاویه نامه ای به تمام کارگزاران خود در سراسر دنیای اسلام، به این مضمون، نوشت: از کسانی که درباره علی و خاندان او فضیلتی نقل کنند، براءت می جویم!»

به دنبال این بخشنامه، سخنرانان در هر ناحیه و بر هر منبری علی علیه السّلام را لعن کردند و از او بیزاری جستند و هر چه زشتی بود به او و اهل بیت او نسبت دادند. بیشترین گرفتاری این دوران مربوط به مردم کوفه بود، چون پیروان علی علیه السّلام در آنجا زیاد بودند. بر همین اساس معاویه مسئولیت کوفه و بصره را به زیاد بن سمیه داد؛ زیرا او شیعیان را می شناخت و در دوران علی علیه السّلام از آنان بود.

زیاد بن سمیه نیز آنان را زیر هر سنگ و کلوخی یافت، کشت و آنان را ترساند، دستها و پاهای آنان را قطع کرد، چشمان آنان را نابینا ساخت و بر درخت خرما آنان را به دار کشید و آنان را از عراق آواره کرد، به طوری که در عراق شیعه معروفی باقی نماند.

معاویه در دستورالعمل بعدی به تمام کارگزاران خود نوشت که شهادت هیچ یک از شیعیان علی علیه السّلام و اهل بیت علی علیه السّلام او را در هیچ دادگاهی نپذیرید؟!!

«معاویه در دستورالعمل بعدی به تمام کارگزاران خود نوشت که توجه کنید. پیروان عثمان و دوستان و اهل بیت او و کسانی را که فضائل عثمان را روایت و در بین مردم پخش می کنند احترام کنید، در مجالس حکومتی آنان را نزد خود بنشانید و نام تمامی افرادی که فضائل عثمان را نقل می کنند همراه با نام خانواده و اقوام او و همچنین فضائلی را که برای عثمان گزارش می کنند، برای من گزارش کنید!»

حاکمان نیز چنین کردند، به طوری که فضائل عثمان بسیار زیاد شد؛ به ویژه وقتی که هدایا و جوایز و... از طرف معاویه به عرب و عجم رسید. در هر شهری کار به جایی رسید که برای جعل فضائل به رقابت برخاستند و طوری شد که پست ترین فرد از مردم نزد یکی از حاکمان معاویه می آمد و روایتی جعلی در فضائل عثمان نقل می کرد؛ او نیز او را مقرب داشته، مشخصات کامل او را برای معاویه می نوشت و از امکانات حکومت برخوردار می شد.

مدتی به این شیوه گذشت. پس از آن، معاویه دستورالعملی به تمام کارگزاران خود نوشت که روایت و حدیث درباره عثمان در هر شهر و ناحیه بسیار زیاد شده است. به محض رسیدن این نامه دستور دهید که مردم درباره صحابه و خلفای اول و دوم روایت نقل کنند!

توجه داشته باشید هر روایتی که هر یک از مسلمانان درباره علی علیه السلام نقل کند، باید شما مثل همان روایت را درباره صحابه نقل

کنید. چنین کاری آرزوی من و مایه چشم روشنی من و از بین برنده استدلال علی علیه السلام و پیروان آنهاست. تأثیر چنین روایتی از روایاتی که در فضائل عثمان نقل شده است، بیشتر است!

به دنبال این دستورالعمل، روایات زیادی در فضائل صحابه جعل شد که واقعیت نداشت. مردم در این زمینه تلاش زیادی کردند، به طوری که بر منابع نیز این روایات خوانده می شد و به معلمان مکتبخانه ها نیز داده شد، تا همان طور که قرآن را آموزش می دهند، اینها را نیز آموزش دهند و چنین کردند و تا توانستند، به فرزندان، زنان و خدمتگزاران آموزش دادند.

پس از آن، معاویه دستورالعملی دیگر به تمام مناطق نوشت:

«توجه کنید! اگر ثابت شد کسی علی یا اهل بیت او را دوست دارد، نامش را از دفاتر حکومتی حذف کنید، حقوقش و امکاناتی را که از حکومت می گیرد، قطع کنید.»

پس از آن، معاویه دستورالعمل دیگری به تمام مناطق نوشت:

«هر کس که در نظر شما متهم به دوستی با علی علیه السلام و اهلیت علیه السلام اوست نسبت به او سختگیری نماید و خانه اش را خراب کنید؟!»

به دنبال این دستورها عراق، بیش از تمام مناطق دنیای اسلام، دچار تنگنا شد؛ به ویژه در کوفه به طوری سختگیری بر شیعیان افزایش یافت که گاهی فردی مورد اعتماد به خانه یکی از شیعیان وارد می شد. با اینکه صاحب خانه او

را می شناخت و به او اعتماد داشت، ولی از ترس خادم و کنیز خود تا از او سوگندهای غلاظ و شداد نمی گرفت که به کسی نگوید که فلانی به خانه او آمده است، جرئت نمی کرد که با او صحبت کند.

در این دوران، احادیث ساختگی فراوانی منتشر گردید و تهمتها نسبت به علی علیه السلام و آل علی علیه السلام پخش شد. البته این تنها توده مردم نبودند که چنین می کردند، بلکه شیوه فقها، قضات و حاکمان نیز به همین گونه بود. در این میان بیشترین گرفتاری از طرف قاریان ریاکار و افراد مستضعف به وجود آمد که برای رسیدن به امکانات و پول، ظاهری عابدانه به خود می گرفتند و روایات را جعل می کردند تا به حاکمان نزدیک شوند و از این طریق زندگی خود را تأمین کنند ولی متأسفانه موضوع در همین جا پایان نمی یافت بلکه این روایات جعلی در اختیار متدینانی قرار گرفت که دروغ و تهمت را حرام می دانستند، ولی به تصور اینکه این روایات حق است آنها را پذیرفتند، به طوری که اگر به آنها هم گفته می شد این روایات جعلی است، این سخن را نمی پذیرفتند. (۱)

ص: ۸۷

وضع به همین گونه بود، تا اینکه حسن بن علی علیه السّلام به شهادت رسید. در آن سال، گرفتاری و بدبختی پیروان علی علیه السّلام بیشتر شد. هیچ کس از پیروان علی علیه السّلام نماند جز اینکه از جان خود می ترسید، یا اینکه از خانه خود آواره شده بود.

بعد از شهادت حسین بن علی علیه السّلام کار بسیار دشوار شد؛ زیرا عبدالملک بن مروان به قدرت رسید. او نیز حجاج بن یوسف را بر آنان گماشت. عابدان و افراد ظاهرالصلاح با شعار دشمنی با علی علیه السّلام، و دوستی دشمنان علی علیه السّلام و دوستی کسانی که ادعا داشتند با علی علیه السّلام دشمن هستند. می کوشیدند تا به حجاج نزدیک شوند؛ از این رو روایات بسیاری در فضائل و سوابق دینداری دشمنان علی علیه السّلام جعل کردند و هر چه خواستند درباره علی علیه السّلام بدگویی نمودند، به طوری که کار به جایی رسید که فردی در برابر حجاج ایستاد. گفته اند؛ وی جد «اصمعی عبدالملک بن قریب» بوده است، و گفت: ای امیر! پدر و مادر من، مرا عاق کرده اند و نام مرا «علی» گذاشته اند و من فردی در مانده و بینوا هستم و به کمک شما نیازمندم!

حجاج خندید و گفت: «به احترام واسطه ای که آورده ای، دشمنی با علی علیه السّلام، مسئولیت فلان منطقه را به تو واگذار کردم!» (۱)

در اینجا ابن ابی الحدید پس از نقل سخنان ابوالحسن مدائنی - مورخ مشهور - می نویسد:

ص: ۸۸

«ابن عرفه معروف به نبطویه نیز(۱) - که خود از محدثان بزرگ و شخصیت‌های علمی است - پس از نقل جریانی مشابه آنچه درباره حجاج بیان شد می گوید: بسیاری از احادیثی که درباره فضائل صحابه نقل شده در زمان بنی امیه جعل شده است و حقیقت ندارد.»(۲)

باید توجه داشت که این مسئله نه به بنی امیه اختصاص داشت و نه به عصر بنی امیه، بلکه در دوران بنی عباس نیز به گونه ای دیگر دنبال شد، به طوری که بعضی از کتب فضائلی که از طرف عالمان و دانشمندان آزاداندیش اهل سنت در دورانهای بعدی درباره امام علی علیه السلام نوشته شده بود، برای مقابله با این جریان فرهنگی خطرناک ضد اهل بیت علیه السلام بوده است. برای روشن شدن بحث به ارائه دو نمونه می پردازیم:

الف - احمد بن شعیب نسائی، صاحب کتاب سنن - که یکی از صحاح سته اهل سنت شمرده می شود - با اینکه در مصر سکونت داشت اما برای مبارزه با

ص: ۸۹

-
- ۱- ابراهیم بن محمد بن عرفه، مشهور به «نبطویه»، در سال ۲۲۴ ق در «واسط» به دنیا آمد و در سال ۳۲۳ ق در بغداد از دنیا رفت. او در علم نحو امام و رهبر ادیبان بود که به نظرات او توجه می شد و سخن او فصل الخطاب بود. در فقه در مذهب داود یکی از رهبران به شمار می آمد. مورد اعتماد همه بود و در اطلاعات تاریخی دقت فراوانی داشت. ابن ندیم کتابهایی از جمله کتاب التاریخ و غریب القرآن و کتاب الوزراء و امثال القرآن را برای او نقل می کند. الاعلام، ج ۱، ص ۶۱.
 - ۲- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۱، ص ۴۶-۴۱.

این جریان فرهنگی ضد دینی به شام مسافرت کرد و کتاب خصائص امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام را تألیف کرد. پس از انتشار این کتاب بدو گفته شد:

«الا تصنّف کتابا فی فضائل الصحابه رضی اللّٰه عنہم؟ فقال: دخلت دمشق و المنحرف عن علی رضی اللّٰه عنہ کثیر، فاردت ان یهدیہم اللّٰه تعالیٰ بهذا الکتاب.»^(۱)

«آیا درباره فضائل صحابه کتابی تألیف نمی کنی؟»

پاسخ داد: وارد دمشق شدم، در حالی که منحرفان از علی رضی اللّٰه عنہ زیاد بودند؛ از این رو خواستم خداوند به وسیله این کتاب آنان را هدایت کند.

البته جریان فرهنگی مخالف امام در این مسئله نیز ساکت ننشست و نسائی را به این دلیل به قتل رساند.

مؤلف تحفه الاحوذی در این باره می نویسد:

«و للنسائی رساله طویلہ الذیل فی مناقب علی کرم اللّٰه وجہہ و علیہا نال الشہادہ فی دمشق من ایدی نواصب الشام.»^(۲)

ص: ۹۰

۱- وفيات الاعیان، ج ۱، ص ۷۸.

۲- تحفه الاحوذی، مقدمه، ص ۱۱۱.

«نسائی رسالہ مفصلی دربارہ فضائل علی کرم اللہ وجہہ نوشت کہ بہ خاطر همان کتاب بہ دست ناصبیان شام بہ شہادت رسید».

ب - حافظ عبیداللہ بن عبداللہ معروف بہ حاکم حسکانی دربارہ انگیزہ خود از تألیف کتاب شواہد التنزیل فی قواعد التفضیل می نویسد:

بعضی از افراد کہ امروز بر عوام ریاست می کنند و ہوادارانی دارند و آنان را گمراہ می کنند، جسارت را بہ جایی رساندہ کہ در مجلسی گفتہ است:

«لم يقل احد من المفسرين انه نزل في عليّ و اهل بيته سورة هل اتى على الانسان و لا شيء سواها من القرآن، فانكرت جرأته و اكبرت بهته و فريته و انتظرت الانكار عليه من العلماء و الاخذ عليه من الكبراء، فلم يظهر من ذلك الا ما كان من القاضي الامام عمادالاسلام ابى العلاء صاعد بن محمد «قدس روحه» من معاتبه بعض خواصه الحاضرين ذلك المجلس باغضائه من النكير مع ادعائه التشّمر في الامر بالمعروف و انكار المناكير، فرايت من الحسبه دفع هذه الشبهه عن الاصحاب و بادرت الى جمع هذا الكتاب.»^(۱)

ص: ۹۱

۱- حاکم حسکانی، شواہد التنزیل، ج ۱، ص ۱۹.

«هیچ یک از مفسران نگفته است که سوره هل اتی در شأن علی علیه السلام و خاندان او نازل شده است و غیر از آن هم چیزی در قرآن درباره علی علیه السلام نازل نشده است. این جسارت او را سنگین شمردم و تهمت او را بزرگ دانستم و منتظر بودم که بزرگان و دانشمندان در برابر او عکس العمل نشان دهند، ولی چیزی ندیدم جز آنچه که صاعد بن محمد «قدس روحه»، که قاضی آن منطقه بود، بعضی از نزدیکان خود را، که در آن جلسه حاضر بودند، سرزنش کرده است. با اینکه این قاضی مدعی است که در امر به معروف و نهی از منکر مصمم است، ولی عکس العملی نشان نداد. دیدم از باب واجب کفایی باید به این شبهه پاسخ داد؛ از این رو به گردآوری این کتاب پرداختم.

امام علی علیه السلام و قرآن

بدون تردید پیامبر به بحران نبود رهبری بعد از خود آگاهی داشته و می دانسته است که هرگاه در این جمع حضور نداشته باشد، این جامعه تازه تأسیس براساس وحی با مشکلات فراوان فکری و... روبرو خواهد شد که برای حل آنها و هدایت خلق به سوی خدا به اندیشه و علمی همانند علم خودش - که برگرفته از وحی باشد - نیازمند است. از این رو در موارد متعدد این واقعیت را برای مردم با عبارتهای مختلف بیان کرده است تا مردم بدانند برای حل

مشکلات فکری و استفاده از علم نبوی به چه کسی پناه ببرند و مرجعیت فکری امت اسلامی، بعد از او، به عهده چه کسی است؟

به چند نمونه از این روایات اشاره می‌کنیم:

۱- روایاتی که دلالت دارند امام علی علیه السلام درب علم نبی صلی الله علیه و آله است.

در توضیح این روایات باید گفت: استفاده از هر چیزی نیاز به بستر مخصوص به خود را دارد که اگر انسان از آن بستر حرکت نکند و وارد نشود به آن چیز دست نخواهد یافت.

وحی و آگاهی‌هایی که از طریق وحی در اختیار پیامبر صلی الله علیه و آله قرار گرفت از این واقعیت مستثنا نیست. از طرفی تا وقتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان امت حضور دارد، استفاده از وحی و آگاهی‌های وحیانی با رسیدن به خدمت نبی صلی الله علیه و آله ممکن است ولی بعد از نبی صلی الله علیه و آله که دهها مشکل فکری، علمی، سیاسی، اجتماعی و... برای امت به وجود می‌آید و در این میان هر کس برای اینکه از این بحران بهره گرفته، برای خود موقعیتی کسب کند، مدعی می‌شود که ارتباط تنگاتنگی با رسول خدا صلی الله علیه و آله داشته است و از آن حضرت استفاده ابزاری خواهد کرد و نسلی که این دوران را درک نکرده و از نزدیک رسول خدا صلی الله علیه و آله و یاران واقعی او را ندیده است، فریب خواهد داد. در این دوران بحرانی تنها سخنان رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌تواند راهگشا باشد و آشکار سازد که چه کسانی از علم او

به خوبی استفاده کرده و در این مکتب پرورش یافته اند و صلاحیت این را دارند که جانشین نبی صلی الله علیه وآله و بستر و طریق استفاده از معلومات و حیانی باشند.

از روایاتی که بیان میکند تنها علی علیه السلام شایستگی رهبری مسلمانان را دارد، روایاتی است که در آنها رسول خدا صلی الله علیه وآله امام علی علیه السلام را در علم خود دانسته و به مردم به روشنی گوشزد کرده است که اگر تصمیم دارند از این علم استفاده کنند، باید از این راه وارد شوند؛

قال رسول الله صلی الله علیه وآله: «انا مدینه العلم و علی بابها، فمن اراد المدینه فلیأت الباب.» (۱)

«رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: من شهر علم و علی در آن است، هر کس می خواهد از این شهر علم استفاده کند باید از این در وارد شود»

۲- روایاتی که دلالت می کند امام علی علیه السلام در حکمت نبی صلی الله علیه وآله است؛

قال رسول الله صلی الله علیه وآله: «انا دار الحکمه و علی بابها.» (۲)

«من خانه حکمت و علی علیه السلام در آن است.»

ص: ۹۴

۱- مستدرک، حاکم، ج ۳، ص ۱۳۷؛ الصواعق المحرقة، ص ۱۲۲؛ ذخائر العقبی، ص ۱۴۲؛ الرياض النضرة، ج ۲، ص ۱۳۷؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۱۷؛ مناقب، ابن مغزلی، ص ۸۰؛ کفایه الطالب، ص ۲۲۰؛ مناقب، الاسد الغالب، ص ۳۱؛ اسد الغابه، ج ۴، ص ۹۵؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۰۰، حدیث ۳۲۸۹۰.

۲- صحیح، ترمذی، ج ۵، حدیث ۳۷۴۴؛ کنز العمال، ج ۱۱، حدیث ۳۲۸۸۹؛ مناقب، ابن مغزلی، ص ۸۶.

۳- روایاتی که دلالت می کند امام علی علیه السّلام بعد از نبی بیانگر راه حل مشکلات فکری، علمی، اجتماعی، سیاسی و... امت اسلامی است؛

«قال رسول الله «یا علیّ انت تبین لامّتی ما اختلفوا فیہ من بعدی»»^(۱)

«ای علی علیه السّلام اختلافات امت را بعد از من تو روشن می کنی».

۴- روایاتی که دلالت می کند امام علی علیه السّلام بعد از نبی صلی الله علیه وآله داناترین فرد از امت اسلامی است؛

رسول خدا صلی الله علیه وآله خطاب به فاطمه علیها السّلام فرمود:

«زوّجتک خیر اهلی، اعلمهم علما و افضلهم حلما و اولهم سلما»^(۲)

«بهترین فرد خاندانم، داناترین فرد، بردبارترین و اولین مسلمان را به عنوان همسر تو برگزیدم».

۵- روایاتی که دلالت می کند امام علی علیه السّلام داناترین فرد امت به سنت رسول خدا صلی الله علیه وآله است؛

قال رسول الله صلی الله علیه وآله : «اعلم امتی بالسّنة و القضاء بعدی علی بن ابی طالب»^(۳)

ص: ۹۵

۱- کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۰۵، حدیث ۳۲۹۲۶.

۲- اسد الغابه، ج ۴، ص ۹۶.

۳- کفایه الطالب، ص ۳۳۲.

«آگاه‌ترین فرد امت به سنت من و قضاوت اسلامی، علی علیه السلام است».

۶- روایاتی که دلالت می‌کند امام علی علیه السلام محرم اسرار نبی صلی الله علیه و آله است؛

قال رسول الله صلی الله علیه و آله : «صاحب سزی علی بن ابی طالب»^(۱).

«محرم اسرار من علی بن ابی طالب علیه السلام است».

در توضیح این روایت باید گفت، سرّ را چنین تعریف کرده‌اند؛ «هو الحدیث المکتوم فی النفس»^(۲)؛ «سرّ سخنی پنهان در درون است».

هر انسان عاقلی در زندگی خود مطالبی دارد که تلاش می‌کند آنها را از دیگران پنهان کند و از اینکه دیگران از این مطالب آگاه شوند، ناراحت می‌شود. البته بعضی از اسرار چیزهایی است که باید روزی دیگران نیز از آنها مطلع شوند ولی تا فرارسیدن زمان مناسب باید مخفی باشد. در این مورد باید مطمئن‌ترین فرد را برای نگهداری آن برگزید، تا آن را حفظ کند و در زمان مناسب، بدون کم و زیاد کردن و بدون ترس و واهمه آن را در اختیار مردم قرار دهد.

از طرفی با توجه به نقش اجتماعی، سیاسی و مذهبی پیامبر صلی الله علیه و آله اسرار او، در سرنوشت امت اسلامی و دین اسلام بسیار مهم و تعیین‌کننده است. این اسرار می‌تواند درباره عملکرد و موضعگیری افراد در برابر رسول خدا صلی الله علیه و آله و حرکت

ص: ۹۶

۱- ینابیع الموده، باب ۵۶؛ ص ۱۸۰؛ کنوزالحقائق، ج ۱، ص ۳۴۴؛ مناقب، ابن مغزلی، ص ۷۳

۲- مفردات، راغب اصفهانی،.

اسلامی باشد، همچنین می تواند اسراری از رسالت الهی باشد که هنوز وقت گفتن و تبلیغ آنها برای همگان فراهم نشده است و باید زمانی سپری شود و نیز می تواند اسراری از عالم هستی باشد که دیگران تحمل و طاقت دانستن آن اسرار را ندارند، چنان که می تواند اسرار نبی صلی الله علیه و آله از اموری باشد که به عقل ما نمی گنجد.

با توجه به آنچه در تعریف «سرّ» گفته شد و آنچه درباره احتمالات اسرار نبی صلی الله علیه و آله یاد گردید، مشخص می شود که محرم اسرار نبی صلی الله علیه و آله بودن بسیار مهم است و باید شخص نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله به اندازه ای مورد اعتماد باشد که بتواند محرم اسرار او باشد.

باید توجه داشت که این گونه روایات و روایات مشابه، مانند: «علی علیه السّلام اعلم الناس»، «علی علیه السّلام فاروق بین حق و باطل» است (۱) و... در مجموع از شخصیت بسیار برجسته علمی امام علی علیه السّلام حکایت می کنند؛ شخصیتی که، بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله، در میان امت اسلامی نظیر او را نمی توان یافت. بنابر این چنین فردی باید با قرآن رابطه ای مستحکم داشته باشد و آشناترین و داناترین فرد

ص: ۹۷

۱- روایات متعددی از رسول اعظم صلی الله علیه و آله نقل شده است که علی صدیق الاکبر و فاروق این امت است. در این باره رجوع کنید به محمد بن ابی القاسم الطبری، بشاره المصطفی شیعیه المرتضی، قم، موسسه النشر الاسلامی، ۱۴۲۰ هـ - ق صص ۱۴۰ - ۱۳۹.

امت به قرآن باشد و هم باید فردی باشد که در بیشترین آیات قرآن مورد توجه قرار گرفته است. این تنها تحلیل ما از روایات نیست، بلکه واقعیتی است که هم امام علی علیه السلام آن را به صراحت اعلام کرده است و هم اصحاب رسول خدا و هم دانشمندان اسلامی آن را پذیرفته اند.

امام علی علیه السلام داناترین فرد به قرآن

در روایات فراوانی بر این واقعیت از طرف امام علی علیه السلام تأکید شده است که در قرآن هیچ آیه ای وجود ندارد مگر اینکه امام می داند که این آیه در کجا و درباره چه کسی نازل شده است و معنی و مفهوم آن چیست؛

«فوالذی نفسی بیده ما نزلت آیه الا و انا اعلم بها این نزلت و فیمن نزلت، فی سهل ام فی جبل او فی مسیر او فی مقام.»^(۱)

«امام علی علیه السلام فرمود:

سوگند به آن که جانم در اختیار اوست، آیه ای از قرآن نازل نشده است مگر اینکه می دانم کجا نازل شده و درباره چه کسی نازل شده

ص: ۹۸

۱- شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۴۰؛ ینابیع الموده، ص ۲۱۱؛ ترجمه الامام علی بن ابی طالب، ج ۳، ص ۲۵ و ۲۶؛ انساب الاشراف، ج ۲، ص ۹۹؛ حلیه الاولیاء، ج ۱، ص ۶۷؛ طبقات، ابن سعد، ج ۲، ص ۲۵۷، فی عنوان من یفتی بالمدینه علی عهد رسول الله صلی الله علیه وآله؛ فرائد السمطین، ج ۱، ص ۲۰۱، باب ۴۰؛ النورالمشعل، ص ۲۱؛ الاصابه، ج ۴، ص ۲۷؛ تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۲۱۲؛ سیر اعلام النبلاء؛ سیره خلفاء الراشدین، ص ۲۳۸؛ ذخائرالعقبی، ص ۱۳۷.

است؛ در بیابان نازل شد یا در کوه، بین راه نازل شده یا در حال سکون».

با توجه به جایگاهی که برای اهل بیت علیه السلام بیان کردیم و برداشتی که از حدیث ثقلین داشتیم، آشکار شد که جانشینان رسول خدا صلی الله علیه و آله، گذشته از نصب الهی و عصمت، باید دارای دانشی فراتر از دانش بشری باشند تا بتوانند همه مشکلات جامعه اسلامی و چالش‌هایی را که در هر عصری در برابر دین بروز می‌کند، حل کنند. این دانش به آیات قرآن اختصاص ندارد، بلکه شامل همه مسائل عقیدتی، سیاسی، اخلاقی، اجتماعی، اقتصادی و... می‌شود. در روایات ما یکی از شرایط امامان برخوردار از این دانش است؛ بعد از آنکه امام علی علیه السلام به خلافت ظاهری رسید، آشوب‌ها از هر طرف شروع شد؛ آن هم با رهبری کسانی همچون عایشه، همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله، طلحه و زبیر، صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله، با آن سابقه طولانی در اسلام و نیز در جریان صفین، حکمیت و خوارج، با حضور مردمی به شدت ظاهرالصلاح، اهل تلاوت قرآن و نماز شب، امر به معروف و نهی از منکر و... با این وصف، به جزامام علی علیه السلام چه کسی جرأت می‌کرد که این اقدام شجاعانه را انجام دهد و این مردم را خارج از دین معرفی کند و همانند دشمنان اسلام به روی آنان شمشیر بکشد و آنان را بکشد.

پس از جریان نهر روان و سرکوبی خوارج (۱) خطبه ای بیان فرمود که بخشی از آن چنین است:

«اما بعد؛ ایها الناس فانا فقأت عين الفتنة و لم یکن لیجرأ علیها احد غیرى بعد ان ماج غیبهها و اشتد کلبها، فاسألونی قبل ان تفقدونی، فوالذی نفسی بیده لا- تسألونی عن شیء فیما بینکم و بین الساعه و لا عن فئه تهدی مائه و تضلّ مائه الا انبأتکم بناعقها و قائدها و سائقها و مناخ رکابها و محطّ رحالها و من یقتل من اهلها قتلاً و یموت منهم موتاً.» (۲)

«اما بعد؛ ای مردم! من چشم فتنه را کور کردم (و آن را فرو نشاندم) و بعد از آنکه موج گمراهی آن برخاست و همه جا را فرا گرفت کسی جز من جرأت این کار را نداشت. پس از من پرسید، پیش از آنکه مرا از دست بدهید. سوگند به آن که جانم در اختیار اوست از چیزی که میان شما تا روز قیامت است نمی پرسید و از گروهی که صد تن را به راه راست هدایت کند یا از راه راست گمراه کند نمی پرسید، مگر اینکه به شما گزارش می دهم که چه کسی آنان را رهبری می کند، چه کسی آنان را می راند و حمایت

ص: ۱۰۰

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۷، ص ۵۷.

۲- نهج البلاغه، خطبه ۹۳.

می کند، کجا فرود می آیند و کجا بار می گشایند و از آنان چه کسی کشته می شود و چه کسی می میرد».

گسترده‌گی علم امام علی علیه السلام و حدیث «سلونی قبل ان تفقدونی» به منابع شیعه اختصاص ندارد، بلکه در منابع اهل سنت نیز فراوان یافت می شود. (۱)

ابن ابی الحدید پس از نقل جملاتی از همین خطبه، - که سید رضی آن را نیاورده است و درباره سلطه بنی امیه است - و ذکر چندین مورد از اخبار غیبی آن حضرت می نویسد:

«و کم له من الاخبار عن الغیوب الجاریه هذا المعجری مما لو اردنا استقصاه لكسرنا له کرایس کثیره و كتب السیر تشتمل علیها مشروحه». (۲)

«از این گونه اخبار غیبی از آن حضرت فراوان رسیده که تحقق یافته است و اگر بخواهیم این موارد را بیان کنیم باید کاغذ زیادی

ص: ۱۰۱

۱- الریاض النضره، ج ۲، ص ۱۴۳؛ ذخائر العقبی، ص ۱۵۰؛ اسد الغابه ۷ ج ۴، ص ۹۵؛ مناقب علی ابن ابی طالب ابن مروویه ص ۸۷، جواهر الطالب فی مناقب الامام علی علیه السلام ج ۱، ص ۲۰۴؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۷، ص ۵۰؛ ینابیع الموده، ص ۲۱۱؛ ترجمه الامام علی بن ابی طالب، ج ۳، ص ۳۰؛ حیله الاولیاء، ج ۱، ص ۶۸؛ طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۲۵۷؛ الاصابه، ج ۴، ص ۲۷۰؛ تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۲۱۲؛ مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۴۶۶ و ۵۰۶ در تفسیر الذاریات، صحیح جامع بیان العلم و فضل، ص ۱۳۵؛ تاریخ الخلفاء، ص ۱۷۱؛ الفتوحات الاسلامیه، ج ۲، ص ۴۵۳.

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۷، ص ۵۰.

مصرف کنیم و کتابهای تاریخی مشروح این موارد را ذکر کرده اند.»

حتی برخی از دانشمندان اهل سنت مواردی را ذکر کرده اند که عده ای از سر غرور این ادعا را کرده اند و در همان جلسه رسوا شده اند که به عنوان نمونه به چند مورد اشاره می کنیم:

۱- «مقاتل بن سلیمان» روزی در جلسه درس گفت:

«سلونی عما تحت العرش الی اسفل من الثری. فقام الیه رجل من القوم فقال: ما نسألك عما تحت العرش و لا اسفل من الثری و لكن نسألك عما كان فی الارض و ذكره الله فی كتابه اخبرنی عن كلب اهل الكهف ما كان لونه؟ فافحمه.» (۱)

«از من پرسید از عرش تا زیرزمین! مردی از جمعیت برخاست و گفت: از عرش و زیرزمین از تو نمی پرسیم، بلکه از آنچه در زمین است و خداوند آن را در کتابش ذکر کرده است می پرسیم؟ به من بگو رنگ سنگ اصحاب کهف چه بود؟ مقاتل درماند و خاموش شد.»

ص: ۱۰۲

۱- العقد الفرید، ج ۲، ص ۸۶.

خطیب بغدادی جریان دیگری را برای مقاتل نقل می کند که مردی از او پرسید:

«حین حج آدم من حلق رأسه؟»^(۱)

«وقتی آدم علیه السلام حج به جا آورد چه کسی سرش را تراشید؟» مقاتل درماند.

۲- قتاده بن دعامه - که شخصیتی برجسته در حدیث و... بود - روزی از روی غرور گفت:

«ما سمعت شیئا قط ولا حفظت شیئا قط فنسیته. ثم قال یا غلام هات نعلی، فقال: هما فی رجلیک، ففضحه الله.»^(۲)

«هرگز چیزی نشنیدم که آن را فراموش کرده باشم و همچنین هرگز چیزی حفظ نکردم که آن را فراموش کرده باشم، بعد از لحظاتی به غلامش گفت: کفشهایم را بیاور: غلام گفت: کفشهایت به پایت هستند به این وسیله خدا او را رسوا کرد.»

ص: ۱۰۳

۱- تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۱۶۳.

۲- العقد الفرید، ج ۲، ص ۸۶؛ طبقات علماء الحدیث، ج ۱، ص ۱۹۷؛ تهذیب الکمال، ج ۱۵، ص ۲۳۱؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۲۷۶.

۳- ابراهیم بن هشام بن اسماعیل - که والی مکه از طرف هشام بن عبدالملک بود - در سال ۱۰۷ امیرالحاج بود، در روز عید قربان در منی سخنرانی کرد و در ضمن سخنرانی گفت:

«سلونی... لا- تسألوا احدا اعلم منی فقام الیه رجل من اهل العراق فسأله عن الاضحیحه اواجبه هی؟ فمادری ای شی ء یقول له فنزل عن المنبر(۱).

«از من پرسید، از من آگاه تر کسی را نخواهید یافت!! در این هنگام مردی عراقی برخاست و از قربانی پرسید که آیا واجب است؟ ابراهیم نمی دانست در پاسخش چه بگوید و از منبر پایین آمد.

اعتراف صحابه به اعلم بودن امام علی علیه السلام

جامعیت امام علی علیه السلام در علوم اسلامی، به ویژه قرآن، مسئله ای نیست که از طرف فرد منصفی انکار شده باشد، به خصوص صحابه و معاصران آن حضرت که از نزدیک این واقعیت را درک می کردند و اگر بنا باشد سخنان شخصیت های علمی - چه صحابه، چه تابعین و چه تابعینِ تابعین - را گردآوری کنیم سخن به درازا میکشد. در اینجا به بیان اظهارنظر چند تن بسنده می کنیم:

ص: ۱۰۴

۱- تاریخ مدینه دمشق، ج ۷، ص ۲۶۱.

۱- ابن عباس، که از او به عنوان «حبر امت»^(۱) و «ترجمان القرآن»^(۲) یاد می کنند، با همه عظمتی که دارد، درباره امام علی علیه السلام می گوید:

«لقد اعطی علی تسعه اعشار العلم و ایم الله لقد شارکهم فی العشر العاشر»^(۳)

۱۰۹ علم تنها در اختیار علی علیه السلام بود و به خدا سوگند در آن ۱۰۱ علم دیگر هم با بقیه شریک بود».

۲- ابوسعید خدری می گفت: شنیدم هرگاه عمر در مسئله ای مشکل داشت و از امام علی علیه السلام می پرسید و امام پاسخ او را می داد [و عمر] می گفت:

«اعوذ بالله ان اعیش فی قوم لست فیهم ابالحسن»^(۴).

ص: ۱۰۵

۱- الاعلام، ج ۴، ص ۹۵.

۲- همان.

۳- اسد الغابه، ج ۴، ص ۹۶؛ جواهرالمطالب، ج ۱، ص ۱۹۴؛ ینابیع الموده، ص ۲۱۰، ترجمه الامام علی بن ابی طالب، ج ۳، ص ۵۸؛ ذخائرالعقبی، ص ۱۲۸؛ الفتوحات الاسلامیه، ج ۲، ص ۴۵۳.

۴- الرياض النضره، ج ۲، ص ۱۴۱؛ ذخائرالعقبی، ص ۱۵۰؛ طبقات، ابن سعد، ج ۲، ص ۳۳۹؛ مناقب علی ابن ابی طالب، ابن مردویه، ص ۸۸؛ جواهر المطالب، ج ۱، ص ۲۰۰؛ ینابیع الموده، ص ۲۱۱؛ ترجمه الامام علی بن ابی طالب، ج ۳، ص ۵۰؛ انساب الاشراف، ج ۲، ص ۱۰۰؛ طبقات، ابن سعد، ج ۲، ص ۲۵۸؛ الاصابه، ج ۴، ص ۲۷۰؛ تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۲۱۲؛ سیر اعلام النبلاء، سیره خلفاء الراشدین، ص ۲۳۹؛ نورالابصار، ص ۱۶۱؛ تاریخ الخلفاء، ص ۱۷۱؛ الفتوحات الاسلامیه، ج ۲، ص ۴۵۳.

«ای ابالحسن! به خدا پناه می برم در میان مردمی زندگی کنم که تو در میان آنان نباشی»؟!

۳- سعید بن مسیب می گوید:

«لم یکن احد من اصحاب رسول الله یقول سلونی الا علیاً» (۱)

«هیچ کس از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله به خود اجازه نمی داد بگوید هر چه می خواهید از من پرسید، جز علی علیه السلام».

۴- «عبدالله بن ابی سلمان» می گوید:

«قلت لعطا اکان فی اصحاب محمد اعلم من علی قال: لا و الله لا اعلمه» (۲)

«به عطا گفتم: آیا در میان یاران پیامبر صلی الله علیه و آله داناتر از علی علیه السلام کسی بود؟

گفت: نه، به خدا سوگند! کسی را نمی شناسم که از او داناتر باشد».

۵- ابو حازم می گوید:

ص: ۱۰۶

-
- ۱- الرياض النضرة، ج ۲، ص ۱۴۳؛ ذخائرالعقبی، ص ۱۵۰؛ اسدالغابه، ج ۴، ص ۹۵؛ مناقب علی علیه السلام ابن مردویه، ص ۸۷؛ جواهر المطالب فی مناقب الامام علی علیه السلام، ج ۱، ص ۲۰۴؛ ینابیع الموده، ص ۲۱۱؛ ترجمه الامام علی بن ابی طالب، ج ۳، ص ۳۸؛ سیر اعلام النبلاء، سیره خلفاء الراشدین، ص ۲۳۹؛ صحیح جامع بیان العلم و فضله، ص ۱۳۷.
- ۲- اسدالغابه، ج ۴، ص ۹۵؛ جواهرالمطالب، ج ۱، ص ۱۹۴؛ ترجمه الامام علی بن ابی طالب، ج ۳، ص ۶۸؛ ذخائرالعقبی، ص ۱۲۸؛ الفتوحات الاسلامیه، ج ۲، ص ۴۵۳؛ مصنف، ابن ابی شیبہ، ج ۶، ص ۳۷۶.

مردی نزد معاویه آمد و مسئله ای از او پرسید، معاویه گفت: برو از علی علیه السلام بپرس. او داناترین امت است.

مرد گفت: جواب تو برایم ارزشمندتر است از جواب علی علیه السلام.

معاویه گفت: بد سخنی می گویی، از پاسخ مردی طرفه می روی که پیامبر صلی الله علیه و آله از او با علم فراوان یاد می کرد و درباره اش فرموده است: جایگاه تو نسبت به من همانند جایگاه هارون نسبت به موسی علیه السلام است، جز اینکه بعد از من پیامبری نیست و عمر هرگاه مشکلی برایش مطرح می شد نزد او می رفت و از او بهره می گرفت. (۱)

امام علی علیه السلام مصداق آیات

با توجه به شخصیت امام علی علیه السلام و جایگاه او نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله، سابقه او در اسلام، تلاش و کوشش در راه گسترش و دفاع از اسلام و رسول خدا صلی الله علیه و آله، ایثار به یادماندنی در تاریخ اسلام و... ایجاب می کرد که آیات زیادی در قرآن درباره امام علی علیه السلام نازل شود.

ابن عباس درباره آیات نازل شده در شأن امام علی علیه السلام می گوید:

«ما انزل الله آیه فی القرآن یا ایها الذین آمنوا الا کان علی

ص: ۱۰۷

۱- ذخائر العقبی، ص ۱۴۹؛ الرياض النضرة، ج ۲، ص ۱۳۹؛ جواهرالمطالب، ج ۱، ص ۱۹۷.

امیرها و شریفها و لقد عاتب الله تعالى اصحاب محمد صلى الله عليه وآله في غير آيه، فما ذكر عليا الا بخير»^(۱)

«خداوند در قرآن هیچ آیه ای را در وصف مؤمنان نازل نکرد مگر اینکه امام علی علیه السلام در آن ویژگی، رهبر و برجسته ترین آنها بود. بدون تردید خداوند در آیات زیادی یاران پیامبر صلی الله علیه وآله را نکوهش کرده، ولی هر جا از علی علیه السلام یاد کرده به خیر و نیکی بوده است».

در مناقب خوارزمی همین سخن را از ابن عباس از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل می کند که در قرآن آیه ای در وصف مؤمنان نازل نشد مگر اینکه علی علیه السلام پیشوای آن ویژگی بوده است.^(۲)

«حذیفه بن یمان» درباره آیات نازل شده در شأن امام علی علیه السلام می گوید:

«ما نزلت في القرآن يا ايها الذين آمنوا الا كان لعلي لبها

ص: ۱۰۸

۱- الامالی الخمیسیه، ج ۱، ص ۱۷۴؛ نظم درالسمطین، ص ۸۹؛ حلیه الاولیاء، ج ۱، ص ۶۴؛ کفایه الطالب، ص ۱۳۹؛ معجم کبیر، طبرانی، ج ۱۱، ص ۲۱۱؛ تذکره الخواص، ص ۲۳؛ ینایع الموده، ص ۲۱۳؛ مناقب امام علی علیه السلام ابن مردویه، ص ۲۱۹؛ النورالمشتعل، ص ۲۶؛ ترجمه الامام علی بن ابی طالب من تاریخ دمشق، ج ۲، ص ۴۲۸؛ نورالابصار، ص ۱۳۸، تاریخ الخلفاء، ص ۱۷۱.

۲- مناقب، خوارزمی، ص ۲۶۶.

«هیچ آیه ای در قرآن در ستایش مؤمنان نازل نشد مگر اینکه مغز و روح آن امتیاز را علی علیه السلام داشت.»

نزول بخشی از آیات قرآن درباره امام علی علیه السلام مسئله ای قطعی است که اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله با توجه به موقعیت، شخصیت علمی، حضور در محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله و اطلاع از شأن نزول آیات آنها را بیان کرده اند و به دلایل یاد شده، در شمارش آیاتی که در شأن امام علی علیه السلام نازل شده است، اختلاف نظر وجود دارد. بعضی از آنان شمارش این آیات را چنین بیان کرده اند:

ابن عباس گفته است:

«نزلت فی علی ثلاث مائه آیه.»(۲)

«سیصد آیه قرآن در شأن امام علی علیه السلام نازل شده است.»

مجاهد بن جبر گفته است:

«نزلت فی علی سبعون آیه.»(۳)

ص: ۱۰۹

۱- شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۶۳؛ النورالمشتعل، ص ۳۱.

۲- ترجمه الامام علی من تاریخ دمشق، ج ۲، ص ۴۳؛ مناقب امام علی علیه السلام، ابن مردویه، ص ۲۷۷؛ النورالمشتعل، ص ۳۷؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۵۰؛ تاریخ بغداد، ج ۶، ص ۲۲۱؛ کفایه الطالب، ص ۲۳۱؛ نورالابصار، ص ۱۲۴؛ تاریخ الخلفاء، ص ۲۷۲؛ الفتوحات الاسلامیه، ج ۲، ص ۴۵۹.

۳- شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۵۲؛ النورالمشتعل، ص ۳۳.

«هفتاد آیه در شأن امام علی علیه السلام نازل شده است».

عبدالرحمن بن ابی لیلی گفته است:

«لقد نزلت فی علی ثمانون آیه صفوا فی کتاب الله ما یشرکه فیها احد من هذه الامة»^(۱).

«به تحقیق هشتاد آیه قرآن تنها در شأن علی علیه السلام نازل شده است که هیچ یک از این امت با او شریک نیستند».

همچنین از زمانهای کهن، تألیف کتاب، شرح و تفسیر و بیان شأن نزول و روایاتی که در توضیح وارد شده است، مورد توجه دانشمندان اسلامی - چه شیعه و چه اهل سنت - قرار گرفته است که تنها مرحوم آقابزرگ طهرانی «قدس سره» در کتاب مهم خود^(۲) از ۴۴ عنوان کتاب نام می برد که درباره این آیات تألیف شده است که کتاب شناسی توصیفی این نوع کتب در بین دانشمندان اسلامی خود می تواند موضوع رساله ای قرار گیرد.

ص: ۱۱۰

-
- ۱- شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۵۵؛ النورالمشتعل، ص ۳۴؛ مناقب امام علی علیه السلام، ابن مردویه، ص ۲۱۷.
 - ۲- الذریعه الی تصانیف الشیعه، ج ۱، ص ۴۹؛ ج ۲، ص ۳۰۴ و ۳۴۱؛ ج ۳، ص ۳۰۶ و ۳۱۴؛ ج ۴، ص ۴۴۶، ۴۵۴ و ۴۵۵؛ ج ۵، ص ۶۶؛ ج ۶، ص ۲۵۸؛ ج ۷، ص ۲۹۲؛ ج ۸، ص ۶۴ و ۶۵ و ۱۶۶؛ ج ۹، ص ۱۷۵؛ ج ۱۰، ص ۳۳ و ۳۶؛ ج ۱۱، ص ۴۶، ۷۵، ۹۵ و ۲۵۵؛ ج ۱۲، ص ۱۸۳؛ ج ۱۵، ص ۲۱۴ و ۳۷۱؛ ج ۱۹، ص ۱۹ و ۳۰ - ۲۸؛ ج ۲۱، ص ۷۸.

در میان شیعه، این نوع آیات به «آیات الولایه» یا «آیات الائمه» شهرت یافته است و تعداد آنها نیز چند برابر آیاتی است که در منابع اهل سنت آمده و عده ای از دانشمندان شیعه با همین عنوان و یا عناوین دیگر کتابهایی تألیف کرده اند.^(۱)

دلائل شبهه آفرینی در مورد آیات ولایت

زندگی امام علی علیه السلام عبرتها و مسائل تامل برانگیز فراوانی دارد که انسان را به شگفتی وامی دارد. یکی از این مسائل قدرت جاذبه و دافعه اوست. امام علی علیه السلام در طول تاریخ دوستانی داشته است که حاضر شده اند همه هستی، حتی جان خود را، در راه عشق به او فدا کنند ولی کوچک ترین اهانتی به او را تحمل نکنند. همچنین دافعه او آن قدر قوی است که در طول تاریخ دشمنانی داشته است که

ص: ۱۱۱

۱- به عنوان نمونه می توان از این کتابها نام برد: آیات الولایه، تفسیر هزار و یک آیه، تألیف میرزا ابوالقاسم حسینی شریفی معروف به میرزا بابا در دو جلد رحلی، بیش از ۹۰۰ صفحه، چاپ سنگی. آیات الولایه فی اثبات الخلافه علی علیه السلام، تألیف محمد رفعت شیرازی، ۱۳۱۶ ق. آیات النازله فی شأن علی علیه السلام سید عبدالحسین بن عبدالله دزفولی، ۱۳۱۹ ق. آیات الائمه، محمدرضا کوثر علیشا، ۱۲۴۷ ق، چاپ تهران. آیات الائمه، میرزا علی نقی، ۱۲۷۴ ق. آیات الائمه، میرمحمد علی بن مهدی، چاپ سنگی، تهران ۱۳۱۶ ق.

تمام تلاش خود را به کار گرفته اند، که حتی نام علی علیه السلام برده نشود، این افراد در همه گروه ها، چه رجال سیاسی، چه رجال فرهنگی، علمی و... وجود دارند.

این افراد در هر گروهی تمام توان و ابزارهای موجود در آن گروه را به کار گرفته اند تا اگر امام علی علیه السلام در یک زمینه فضیلت و امتیازی داشته است آن امتیاز را انکار یا مخفی کنند، تا دیگران از آن اطلاع پیدا نکنند.

امام علی علیه السلام این واقعیت را این گونه بیان می کند:

«لو ضربت خیشوم المؤمن بسیفی هذا علی ان یبغضی ما ابغضنی و لو صببت الدنیا بجماتها علی المنافق ان یحبّنی ما احبّنی و ذلك انه قضی فانقضی علی لسان التّبی الامّی صلی الله علیه و آله انه قال یا علی لا یبغضک مؤمن و لا یحبّک منافق.» (۱)

«اگر با این شمشیر بر بینی مؤمن بزنم که با من دشمن شود، دشمن نمی شود و اگر همه جهان را به منافق بدهم تا مرا دوست داشته باشد، مرا دوست نخواهد داشت و این بدین سبب است که قضای الهی جاری گشت و به زبان نبی صلی الله علیه و آله گذشت که فرمود: ای علی! مؤمن تو را دشمن نگیرد و منافق دوستی تو نپذیرد.»

ص: ۱۱۲

این حقیقت، که منافقان هرگز به امام علی علیه السلام گرایش نمی یابند و مؤمنان نیز هرگز از او کناره گیری نمی کنند، در روایات اهل سنت به فراوانی یافت می شود. (۱)

این روایات در عصر رسول خدا صلی الله علیه وآله به اندازه ای شهرت داشته است که صحابه رسول خدا صلی الله علیه وآله از آن یک قاعده کلی برای شناخت منافقان به دست آورده بودند؛ جابر بن عبدالله انصاری می گوید:

«ما كنا نعرف المنافقين إلا ببغضهم علينا.» (۲)

«ما راهی برای شناخت منافقان نداشتیم جز از طریق کینه توزی آنان نسبت به علی علیه السلام.

ابوسعید خدری می گوید:

«كنا نعرف المنافقين ببغضهم علينا.» (۳)

ص: ۱۱۳

۱- مستدرک، حاکم، ج ۳، ص ۱۳۸؛ مناقب، ابن مغزلی، ص ۱۰۳ و ۳۱۵؛ کنوزالحقائق، ج ۲، ص ۳۶۷؛ کفایه الطالب، ص ۶۶؛ نورالابصار، ص ۱۶۴؛ الرياض النضرة، ج ۲، ص ۱۶۲؛ ذخائرالعقبی، ص ۱۲۲ و ۱۶۴؛ تاریخ الخلفاء، ص ۱۷۰ و ۲۷۶؛ الصواعق المحرقة، ص ۱۲۳؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۳۵، ۱۸۰؛ مناقب الاسد الغالب، ص ۲۱؛ مسند، احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۱۳۶ و ۱۵۳؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۵۹۸؛ ینایع الموده، ص ۲۱۳؛ انساب الاشراف، ج ۲، ص ۹۷؛ سیر اعلام النبلاء، سیره خلفاء الراشدین، ص ۲۳۶؛ کتاب المصنف، ابن ابی شیبہ، ج ۶۲، ص ۳۶۸، الفتوحات الاسلامیه، ج ۲، ص ۴۵۴.

۲- ذخائرالعقبی، ص ۱۶۵؛ مجمع الزوائد، ج ۹: ص ۱۳۵؛ ینایع الموده، ص ۲۱۳؛ سیر اعلام النبلاء، سیره خلفاء الراشدین، ص ۲۳۶.

۳- الصواعق المحرقة، ص ۱۲۲، انساب الاشراف، ج ۲، ص ۹۶؛ سیر اعلام النبلاء، سیره خلفاء الراشدین، ص ۲۳۶؛ نورالابصار، ص ۱۲۰؛ تاریخ الخلفاء، ص ۱۷۰.

«ما منافقان را از راه کینه توزی آنان نسبت به علی علیه السلام می شناختیم».

دشمنان امام علی علیه السلام - که در همه جا همه توان خود را برای نابودی فضائل او به کار گرفته اند - در حوزه علوم اسلامی نیز بیکار ننشسته اند، به خصوص در تفسیر، که جای شرح و تفسیر آیاتی است که درباره او نازل شده، فضائل او را بیان می کند. آنان کار را به جایی رسانده اند که در برابر شهرتی که درباره نزول آیات در شأن امام علی علیه السلام وجود دارد، منکر نزول، حتی یک آیه، درباره او شده اند!

پیشتر از قول حاکم حسکانی درباره انگیزه وی در نوشتن کتاب «شواهد التنزیل فی قواعد التفضیل» یاد کردیم، ولی این مسئله منحصر به او نیست. آنان در این میدان آن قدر تلاش کرده اند که به رغم تناقض در گفتار خود بدان توجه نکرده اند؛ به عنوان نمونه ابن کثیر در تفسیرش به پیروی از، استاد خود، «ابن تیمیه» تمام تلاش علمی خود را به کار گرفته است تا ثابت کند که آیه {أَنَا وَلِيكُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا} در شأن امام علی علیه السلام نازل نشده است و در این راه، تمام روایاتی که این مسئله را نقل کرده اند یاد کرده و سپس همه آنها را

ص: ۱۱۴

به گونه ای نقد کرده است، ولی از عهده نقد یکی از این روایات برنیامده، می گوید:

«و هذا اسناد لا یقدح به.»^(۱)؛

«این سند قابل نقد نیست.»

همین انسان به اصطلاح دانشمند، مفسر، مورخ و... که در تفسیر چنین قضاوت می کند، در کتاب تاریخ خود درباره این آیه و بقیه آیات چنین قضاوت می کند:

«و هذا لا یصح بوجه من الوجوه لضعف اسانیده و لم ینزل فی علی شیء من القرآن بخصوصیه و کل ما یریدونه فی قوله تعالی ائما انت منذر و لكل قوم هاد و قوله و یطعمون الطعام... و غیر ذلك من الآیات و الاحادیث الواردة فی أنّها نزلت فی علی لا یصح شیء منها.»^(۲)

«و این به هیچ وجه صحیح نیست؛ زیرا سندهای آن ضعیف است و در قرآن هیچ آیه ای تنها در شأن علی علیه السلام نازل نشده است و آنچه (شیعه) از آیاتی مثل «ائما انت منذر و لكل قوم هاد و...» اراده

ص: ۱۱۵

۱- تفسیر، ابن کثیر، ج ۲، ص ۶۷.

۲- البدایه و النهایه، ج ۵، ص ۴۷۳، حوادث سال ۴۰ ق.

می کنند و احادیثی که می گوید: این آیات در شأن علی علیه السلام نازل شده است، هیچ یک از آنها صحیح نیست».

به راستی گاهی انسان تعجب می کند که آیا عناد و دشمنی با انسانی که چندین قرن قبل می زیسته است و او را ندیده و آزاری از او به وی نرسیده است، این اندازه نیرومند است که انسان همه حقایق تاریخی، تفسیری، حدیثی و... را نادیده بگیرد؟ این نیست مگر مصداق سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: یا علی! مؤمن تو را دشمن نگیرد و منافق دوستی تو را نپذیرد. (۱)

چرا در آیات ولایت شبهه وارد شده است؟

اشاره

شبهات بر آیات ولایت از طرف گروهها و افراد زیر مطرح شده است:

الف - گروهی از نویسندگان کم اطلاع اهل سنت که با متون کهن خود آشنا نیستند و تصور می کنند این گونه روایات تنها در متون شیعی یافت می شود و به خود زحمت مطالعه و تتبع آثار را نمیهند.

ب - گروهی که با متون تفسیری و کلامی اهل بیت و شیعیان آنها آشنا نیستند؛ در نتیجه با شیوه و میزان استدلال شیعه به این آیات آشنایی ندارند، به

ص: ۱۱۶

طوری که تصور کرده اند که اگر در آیه ای استدلال شیعه خدشه دار شود، اصل این مکتب زیر سؤال خواهد رفت.

ج - گروهی که چون اندیشه خود را در همه زمینه ها مطابق با واقع و حق پنداشته و این آیات را در تعارض با اندیشه خود دیده اند، سعی کرده اند استدلال شیعه را به این آیات ناقص مطرح کنند و بر آن اشکال کنند تا بدین وسیله حقانیت اندیشه خود را اثبات نمایند.

د - گروهی که بر اثر تبلیغات دشمنان اهل بیت علیه السلام تصور درستی از شیعه و پیروان اهل بیت علیه السلام ندارند و شیعه را یک گروه منحرف از دین می دانند و نابودی آنان را وظیفه خود میدانند! از این رو تلاش می کنند تا صدای آنان به گوش کسی نرسد و توان شنیدن حرف حق آنان را هم ندارند.

ه - گروهی که با شخص امام علی علیه السلام عناد و کینه دارند و حاضر نیستند - به رغم همه فضائلی که آن حضرت دارد - حتی یک کلمه آن را کسی بشنود؛ از این رو دچار تناقض گویی شده اند و بی توجه به این مسئله همچنان به راه خود ادامه می دهند.

و - گروهی که مزدورند و به راستی برای ایجاد اختلاف میان امت اسلامی حقوق دریافت می کنند و از هیچ تلاشی در این راه فروگذار نمی کنند.

شواهد و قرائن و حمایتی که از آنان می شود و قهرمان سازی و شخصیت پروری از آنان، وابستگی آنان به حکومت های وابسته به استعمار و... حکایت از این موارد دارد که متأسفانه تمام آثار چاپ شده این افراد، در این دوران، در این راستا است. این رخداد، بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و طرح شعار وحدت مسلمانان از طرف امام خمینی «قدس سره» شدت یافته است. این تلاشها متأسفانه از دو طریق انجام می گیرد:

الف - تلاش به ظاهر فردی:

مقصود از تلاش فردی این است که افرادی به ظاهر مستقل و به نام دفاع از اسلام تلاش میکنند. به عنوان نمونه، احسان الهی ظهیر یکی از متعصبان اهل سنت و از مردم پاکستان است که تمام تلاش خود را برای دروغ پراکنی علیه اهل بیت علیه السلام و شیعیان آنها به کار گرفته است.

به چند نمونه از آثار او توجه کنید:

۱- الشیعه و السنه

۲- الشیعه و اهل البیت علیه السلام؛

۳- الشیعه و القرآن؛

۴- الشیعه و التشیع؛

ص: ۱۱۸

مقصود از تلاش حکومتی این است که در دنیای اسلام حکومت‌هایی هستند که بخش عمده‌ای از تلاش و بودجه فرهنگی خود را برای نابودی اندیشه شیعه به کار گرفته‌اند؛ به تنها در یک دانشگاه عربستان، از دهها دانشگاه و... در چند سال اخیر، چندین رساله دکتری با عناوین زیر، در ردّ شیعه اختصاص داده شده است.

۱ - اصول مذهب الشیعه الامامیه الاثنی عشریه، ناصر بن عبدالله در ۱۳۸۰ صفحه.

۲ - اثر التشیع علی الروایات التاریخیه فی القرن الاول الهجری در ۴۸۰ صفحه.

مکتب اهل بیت علیه السّلام هرگز از ایجاد شبهه هراسی به خود راه نداده است، و اگر متولیان تبلیغ و ترویج این مکتب - با توجه به غنای فرهنگی و میراث علمی آن - به وظیفه خود عمل کنند و درصدد آسیب شناسی و آسیب زدایی از این مکتب برآیند و شبهات را بررسی و نقد کنند، این شبهات موجب رشد و بالندگی بیشتر این مکتب خواهد شد؛ از این رو دانشمندان شیعه وظیفه‌ای حساس و ارزشمند به عهده دارند. این وظیفه را امام حسن عسکری علیه السّلام چنین بیان می‌فرماید:

«علماء شیعتنا مرابطون بالثغر الذی یلی ابلیس و عفاریته

يمنعونهم عن الخروج على ضعفاء شيعتنا و عن ان يتسلط عليهم ابليس و شيعته النواصب الا فمّن انتصب لذلك من شيعتنا كان افضل ممّن جاهد الروم و الترك و الخزر الف الف مرّه، لانه يدفع عن اديان محيّنا و ذلك يدفع عن ابدانهم»^(۱)

«عالمان شیعه ما همیشه در کمینگاه ابلیس و پیروان خبیث او هستند و مانع هجوم آنان بر شیعیان ضعیف و مسلط شدن شیطان و پیروان ناصبی او بر شیعیان می شوند. توجه کنید هر یک از شیعیان ما که در صدد انجام این وظیفه برآیند، هزار هزار مرتبه از مجاهدانی که با روم، ترک و خزر می جنگند برتری دارند؛ زیرا چنین عالمی از دین دوستان ما دفاع می کند و آن مجاهد از بدن آنان».

براین اساس شبهه شناسی و شبهه زدایی وظیفه اساسی عالمان دینی است و به زمان خاصی نیز اختصاص ندارد؛ چرا که تلاش شیطان و پیروان ناصبی او زمان نمی شناسد.

بی شک کوتاهی در این زمینه در نظر عده ای به معنای پذیرش شبهه و بی پاسخ بودن آن است که زمینه جدی شدن دشمنان را در پی خواهد داشت.

ص: ۱۲۰

از آیاتی که شیعه برای اثبات امامت بلافصل حضرت امیرالمومنین علیه السلام به آن استدلال کرده است، آیه ولایت است.

قبل از ورود به شیوه استدلال، لازم است از نظر ادبی آیه را توضیح دهیم.

ادبا در شرح آیه گفته اند:

{انما ولیکم} مبتداست.

{الله} خبر اوست.

{و رسوله و الذین آمنوا} عطف بر خبر هستند

در اعراب جمله {الذین یقیمون الصلوه و یؤتون الزکوه} پنج وجه گفته اند:

۱- این جمله محلاً مرفوع است؛ چون وصف {الذین آمنوا} است؛

۲- این جمله محلاً مرفوع است؛ چون بدل از {الذین آمنوا} است؛

۳- این جمله محلاً مرفوع است، چون خبر است برای مبتدای محذوف که «هم» باشد و تقدیر جمله چنین می شود: {هم الذین یقیمون الصلوه}؛

۴- این جمله محلاً مرفوع است؛ چون عطف بیان است برای {الذین آمنوا} و هر جا که بدل جایز است عطف بیان نیز جایز است مگر مواردی که استثنا شده است؛^(۱)

۵- این جمله محلاً منصوب است و حال برای «الذین آمنوا» است.

در اعراب جمله {و هم راکعون} دو وجه گفته اند:

۱- این جمله عطف بر جمله ماقبل است. بنابر این اعراب ماقبل را خواهد داشت.

۲- واو {و هم راکعون} عاطفه نیست، بلکه واو حالیه و جمله حال است از فاعل {یقیمون الصلوه و یؤتون الزکوه}؛ یعنی آنان که نماز را به پامی دارند و در حال رکوع زکات می پردازند.^(۲)

ص: ۱۲۴

۱- نگاه کنید به: شرح قطرانندی، ص ۴۲۲.

۲- الدر المنثور، ج ۴، ص ۳۱۳؛ اللباب فی علوم الکتاب، ج ۷، ص ۳۹۷ و ...

اشاره

تقریر استدلال شیعه به این آیه بر جانشینی بلافصل امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله به چند شیوه بیان شده است:

۱- نظر علامه حلی

اشاره

علامه حلی رحمه الله استدلال به این آیه را متوقف بر اثبات سه مقدمه زیر می داند:

مقدمه اول

کلمه «انما» برای حصر است. این مقدمه را به دو شیوه اثبات می کند:

۱- نقل: در این باب ادعای اجماع علمای ادبیات عرب را دارد که این کلمه برای حصر است.

۲- عقل: در این باب می گوید: لفظ «ان» برای اثبات است و «ما» قبل از ترکیب برای نفی است و این نفی و اثبات نمی شود که به یک چیز تعلق گیرد و نمی شود که نفی را به آنچه «انما» بر سرش آمده نسبت داد و اثبات را به آنچه در کلام نیامده است، نسبت داد.

ص: ۱۲۵

بنابر این تنها راه عقلی که می ماند - با توجه به ادعای اجماع بر دلالت «انما» بر حصر - این است که اثبات به آنچه در کلام آمده است نسبت داده شود و نفی به آنچه در کلام نیامده است، نسبت داده شود و معنای حصر نیز همین است. (۱)

سکاکی - که خود متخصص در این علوم است - ضمن پذیرش ادعای اجماع بر افاده حصر کلمه «انما» توجیه دیگری برای آن نقل می کند. به این کلام توجه کنید: می بینی که پیشگامان نحو می گویند: «انما» برای اثبات چیزی که بعد از آن می آید و نفی غیر آن بیان می شود و برای این توجیه زیبایی می گویند که مستند به علی بن عیسی ربعی - از بزرگان نحو در بغداد - است و آن این است که «ان» برای تأکید اثبات «مسند» برای «مسندالیه» و برخلاف آنچه عده ای که آگاهی کافی از علم نحو ندارند، کلمه «ما» - که به آن چسبیده - برای تأکید است نه نفی.

بنابراین تأکید اثبات مسند برای مسندالیه دو چندان می شود. پس شایسته است که معنای حصر را در برداشته باشد، زیرا حصر صفت بر موصوف و بالعکس چیزی جز تأکید بر حکم بر تأکید نیست.

ص: ۱۲۶

۱- کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، ص ۲۳۰.

در این که واژه «اَنَّمَا» مفید حصر است شبهه ای نیست؛ گرچه در دلیل آن اختلاف نظر داشته باشند و استفاده حصر از واژه «اَنَّمَا» معنای جدیدی نیست که ادیبان گفته باشند، بلکه ابن عباس و صحابه نیز از واژه «اَنَّمَا»، که در کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله در احادیث به کار رفته است، حصر را فهمیده اند که تلمسانی چندین روایت را در فقه اهل سنت - که مبنای استنباط احکام قرار گرفته است -

نقل و احکام مترتب بر آنها را از «اَنَّمَا» استخراج می کند. (۱)

مقدمه دوم

کلمه «ولّی» یعنی اولی به تصرف و دلیل بر این، نقل اهل لغت و کاربرد آن است، که گفته اند:

«السلطان ولیّ من لا ولیّ له و ولیّ المیت و ولیّ الدم و کقوله علیه السّلام :

«ایما امرأه نکحت بغیر اذن ولیّها فنکاحها باطل.» (۲)

ص: ۱۲۷

۱- شرح المعالم فی اصول الفقه، ص ۲۲۴.

۲- کنز العمال، ج ۱۶، ص ۳۰۹.

با توجه به اوصافی که در آیه آمده است، مراد از {الذین آمنوا} افراد ویژه ای هستند نه همه مؤمنان؛ زیرا در آن صورت لازم می آید که «ولّی» و «مولّی علیه» هر دو یکی باشند. بنابر این باید بعضی از افراد مقصود باشند و آن بعض امیرالمؤمنین علیه السّلام است؛ زیرا همه کسانی که گفته اند؛ مقصود از «الذین آمنوا» بعضی از افراد هستند، گفته اند آن بعض امام علی علیه السّلام است؛ زیرا همه مفسران اتفاق نظر دارند که امام علی علیه السّلام در حال رکوع انگشتی را به سائل داد. و در این مسأله خلافی نیست. (۱)

با توجه به این مقدمات - که کلمه به کار رفته در اول آیه کلمه «حصر» است و مقصود از «ولّی» نیز ولایت تصرف است - حاکمیت بر مسلمانان اختصاص پیدا میکند به خدا و رسولش و افراد خاصی که در این آیه آمده است که منظور امیرالمؤمنین علی علیه السّلام .

البته استواری استدلال نیاز به توضیح درباره بعضی از جملات به کار رفته دارد که برای جلوگیری از تکرار، ارائه این توضیحات را به هنگام بررسی شبهات واگذار می کنیم.

ص: ۱۲۸

سید مرتضی علم الهدی رحمه الله استدلال به این آیه را به شیوه زیر بیان می کند:

۲-۱- مقصود از «ولی» در آیه کسی است که تدبیر امور مؤمنان با اوست و اطاعت از او واجب است. دلیل بر این سخن که واژه ولی مفید این معنی است، رجوع به لغت و تأمل در کاربرد آن است؛ زیرا اهل لغت تصریح کرده اند که «هذا ولی المراه»، وقتی که تدبیر عقد و ازدواج او در اختیار آن شخص باشد، اولیاء دم را درباره کسانی به کار می برند که مطالبه قصاص یا عفو در اختیار آنان باشد و یا این که از سلطان به «ولی امر الرعیه» تعبیر می کنند و از کسی که به عنوان جانشین سلطان مطرح می شود، به «ولی عهد المسلمین» تعبیر می کنند.

بنابر این در این که واژه «ولی» معنای تدبیر امور را می رساند، شبهه ای نیست به طوری که «مبرد» در کتابش گفته است که اصل تأویل ولی؛ یعنی «اولی» و «احق» و مثل آن است مولی. (۱)

۲-۲- گرچه لفظ «ولی» به معنای سرپرستی و حاکمیت می آید؛ ولی برای اثبات این که در آیه یاد شده نیز مقصود همین معنی است، نیاز به دلیل داریم که با مشخص شدن مخاطب در «ولیکم» روشن خواهد شد که مقصود از «ولی» در

ص: ۱۲۹

این آیه متولی امور است؛ زیرا مخاطب در «ولیکم» از چهار صورت زیر خارج نیست:

الف - مخاطب «ولیکم» تمام مکلفان باشند؛ چه مؤمن و چه کافر، این فرض درست نیست؛ زیرا ولایت به این معنی از سوی مومنان نسبت به کفار وجود ندارد.

ب - مخاطب «ولیکم» تنها کافران باشند. این فرض هم به همان دلیل پیشین درست نیست.

ج - مخاطب تمام مؤمنان باشند. این فرض درست نیست؛ زیرا در آن صورت وحدت «ولّی» و «مولّی علیه» لازم می آید، در صورتی که در آیه این دو تفکیک شده اند، «ولّی» در جمله {اللّٰه و رسوله و الذّٰین آمنوا} بیان شده است و «مولّی علیه» در «ولیکم» بیان شده است که این دو از هم جدا شده اند.

اگر این معنی روشن شد، مشخص می گردد که خداوند ولّی را برای ما به گونه ای اثبات کرده است که شامل بعضی از افراد شود نه کل افراد، این مقتضای کاربرد واژه «انّما» است که در لغت عرب تخصیص را می رساند، در حالی که اگر مقصود تمام مؤمنان باشند، کاربرد «انّما» لغو خواهد بود.

ص: ۱۳۰

بدین ترتیب نمی توان «ولایت» در آیه را به معنای ولایت در دین یا محبت معنی کرد؛ زیرا تمام مؤمنان در ولایت به این معنی شریک هستند و اختصاص به بعضی از آنان ندارد؛ چنان که خداوند فرمود:

{وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ} (۱)

«مردان و زنان با ایمان دوستان یکدیگرند، امر به معروف و نهی از منکر می کنند».

اگر بر این معنی قابل حمل نبود، بناچار باید بر معنای تدبیر امور حمل کرد اما این که مقصود از آن بعض، امیرالمؤمنین علیه السلام است، این است که تمام کسانی که ولایت در آیه را بر همین معنی گرفته اند بر این باورند که تنها مصداق آیه، امیرالمؤمنین علی علیه السلام است؛ زیرا تنها او در حال رکوع انگشتی را به فقیر داده است. (۲)

۳- نظر شیخ مفید

اشاره

شیخ مفید رحمه الله در تقریر استدلال به آیه می نویسد:

ص: ۱۳۱

۱- توبه/۷۱.

۲- الذخیره، ص ۴۴۲ - ۴۳۸.

خداوند در این آیه «ولایت» را برای عده ای (الذین آمنوا) اثبات کرده و مشخصه آن عده را دادن زکات در حال رکوع قرار داده است؛ ﴿وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾. وقتی ثابت شد که «ولایت» در این آیه برای کسی که در حال رکوع زکات داده واجب شده است، از این که هیچ کس به جز امیر المؤمنین علی علیه السلام از مسلمانان ادعا نکرده است در حال رکوع زکات داده باشد، روشن می شود که مقصود از ﴿الذین آمنوا﴾ علی علیه السلام است و هرگاه «ولایتی» که در آیه برای خدا و رسول خدا صلی الله علیه وآله ثابت است، برای علی علیه السلام نیز به همان گونه ثابت شد، امامت آن حضرت واجب است؛ زیرا ولایت خدا و رسول خدا صلی الله علیه وآله بر خلق اطاعت کردن است و ولایت برای حضرت امیر علیه السلام نیز همین گونه خواهد بود. (۱)

آنچه بیان شد، نمونه ای از روشهای استدلال به این آیه بود که به دلیل اختصار از نقل بیشتر آنها خودداری کردیم.

ص: ۱۳۲

یکی از مقدمات استدلال شیعه به این آیه بر امامت و ولایت امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام نزول آیه در شأن آن حضرت است که اکنون به بررسی این مسأله می پردازیم.

گرچه در شأن نزول آیه روایات مختلفی وارد شده است، ولی آنچه در منابع شیعه پذیرفته شده و مشروح تر از بقیه روایات نقل گردیده، روایت «عبایه ربعی» است:

ابن عباس کنار چاه زمزم نشسته بود و به مردم می گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود...:

در این بین مردی که سر و صورت خود را با عمامه و دستار خویش بسته و پوشانده بود، هرگاه که ابن عباس می گفت: قال رسول الله صلی الله علیه وآله ، آن مرد نیز همین سخن را تکرار می کرد.

ابن عباس به او رو کرد و گفت: تو را به خدا سوگند می دهم خود را معرفی کن.

آن مرد دستار از چهره کنار زد و گفت: هر کس مرا می شناسد که می شناسد و آن که مرا نمی شناسد بداند من جندب بن جناده بدری - ابوذر غفاری - هستم.

با این دو گوش خود از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم، اگر دروغ بگویم گوشهایم کر گردد و با این دو چشم خویش رسول خدا صلی الله علیه وآله را دیدم. اگر دروغ گویم دیدگانم نابینا شود، آری! شنیدم و دیدم که می فرمود:

«علی قائد البربره و قاتل الکفره منصور من نصره مخذول من خذله.»^(۱)

«علی علیه السّلام رهبر نیکان و قاتل کافران است. آن که او را یاری کند، از یاری خداوند بهره مند می شود و آن که او را خوار سازد، خود را خوار ساخته است.»

روزی نماز ظهر را با رسول خدا صلی الله علیه وآله به جا آوردم، مرد بینوایی در مسجد از مردم تقاضای کمک کرد. کسی چیزی به او نداد، مرد بینوا دستها را به سوی آسمان بلند کرد و گفت: خدایا! تو گواه باش که من در مسجد رسول خدا صلی الله علیه وآله از مردم درخواست کمک مالی نمودم، ولی کسی چیزی به من نداد.

علی علیه السّلام که در حال رکوع بود، با انگشت خنصر (خُرد یا میانه) دست راست خود به سائل اشاره کرد تا انگشتری را از انگشت او بیرون کشد، سائل

ص: ۱۳۴

۱- مناقب، ابن مغزلی، ص ۸۰؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۰۲.

انگشتی را از دست آن حضرت بیرون کشید و رسول خدا صلی الله علیه وآله نیز شاهد و ناظر این صحنه بود.

پس از پایان نماز، رسول خدا صلی الله علیه وآله سر به سوی آسمان برداشت و عرض کرد: خدایا! برادرم موسی علیه السلام درخواستی با تو در میان گذاشت و گفت:

{رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي * وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي * وَاجْعَلْ لِي وَاوَّلِي * وَاجْعَلْ لِي وَزِيْرًا مِّنْ أَهْلِي * هَرُونَ أَخِي * أَشَدُّ بِهِ أَزْرِي * وَأَشْرِكُهُ فِي أَمْرِي} (۱)

«پروردگار! سینه ام را گشاده ساز و به من شرح صدر مرحمت فرما و کارم را سهل و هموار گردان و گره از زبانم بگشا و آن را گویا ساز، تا مردم گفتارم را درست دریابند. برایم وزیری از خاندانم فراهم آور، برادرم هارون را وزیرم قرار ده و به وسیله او پشتم را استوار دار، پشیمان من باشد و او را شریک کارم گردان تا در این کار مرا یاری کند».

رسول خدا صلی الله علیه وآله عرض کرد: خدایا! تو در قرآن فرمودی:

{سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ وَنَجْعَلُ لَكَ سُلْطٰنًا فَلَا يَصِلُونَ إِلَيْكُمَا} (۲)

ص: ۱۳۵

۱- طه/۲۵-۳۲.

۲- قصص/۳۵.

«به زودی بازویت را به وسیله برادرت استوار خواهیم کرد و برای شما دو نفر آنچنان نیرویی مقرر خواهیم کرد تا به شما نرسند».

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد:

«اللَّهُمَّ فَأَنَا مُحَمَّدٌ نَبِيِّكَ وَصَفِيكَ».

اللَّهُمَّ فَاشْرَحْ لِي صَدْرِي وَ يَسِّرْ لِي أَمْرِي وَ اجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِ عَالِيَا أَشَدَّ بِهِ أِزْرِي»

«بار خدایا! من محمد پیامبر و برگزیده تو هستم. بار خدایا! پس به من شرح صدر مرحمت فرما. کارم را آسان گردان، و برای من وزیری از خاندانم، یعنی علی را فراهم کن و به وسیله او پشتم را استوار کن».

ابوذر گفت: سوگند به خدا هنوز سخن آن حضرت به پایان نرسیده بود که جبرئیل نازل شد و عرض کرد: ای محمد! بخوان!

فرمود: چه بخوانم؟

عرض کرد: بخوان.

{إِنَّمَا وَرِثَتُكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ

الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ} (۱)

ص: ۱۳۶

«ولّی و سرپرست شما تنها خدا و رسول او و مؤمنانی هستند که نماز را به پا می دارند و در حال رکوع زکات خویش را می پردازند».(۱)

این که این آیه در شأن امام علی علیه السّلام نازل شده است، در بین علمای شیعه اجماعی است(۲) و آنان ادعای اجماعی امامان شیعه را نیز دارند که آنچه از آنان نقل شده - چه در تفسیر و چه در مناظرات - مبین این مطلب است که این آیه در شأن امام علی علیه السّلام نازل شده است.(۳)

گذشته از اجماع شیعه، امت اسلامی نیز اتفاق نظر دارند که این آیه در شأن امام علی علیه السّلام نازل شده است.

ص: ۱۳۷

۱- مجمع البیان، ج ۳، ص ۲۱۰؛ المیزان، ج ۶، ص ۲۱ و منابع دیگر.

۲- المیزان، ج ۶، ص ۲۵.

۳- همان.

۱- امام علی علیه السلام :

آن حضرت ضمن پاسخگویی به سؤالات عده ای درباره آیات متشابه از جمله آیه {قُلْ إِنَّمَا أَعْظُمُكُمْ بِوَاحِدِهِ} (۱) می فرماید:

«فقال المنافقون هل بقى لربك علينا بعدالذى فرضه شىء آخر يفترضه فتذكره، لتسكن انفسنا الى انه لم يبق غيره، فانزل الله فى ذلك قل انما اعظكم بواحد؛ يعنى الولايه و انزل: إِنَّمَا وَثَّيْتُكُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ و ليس بين الامه خلاف أنه لم يؤت الزكاه يومئذ احد و هو راع غير رجل و لو ذكر اسمه فى الكتاب لاسقط» (۲)

«منافقان به رسول خدا صلى الله عليه وآله عرض کردند: آیا پروردگار تو بعد از این واجبات، واجب دیگری دارد که آن را هم بیان کنی و ما اطمینان پیدا کنیم که بعد از آن واجب دیگری نخواهد آمد که جبرئیل آیه {إِنَّمَا أَعْظُمُكُمْ بِوَاحِدِهِ} را آورد که يعنى ولايت و

ص: ۱۳۸

۱- سبأ/۴۶.

۲- امین اسلام طبرسی، احتجاج، ج ۱، ص ۳۷۹.

به دنبال آن، آیه انما... نازل شد و در بین امت اسلامی اختلافی در این مورد نیست که در آن روزگار جز یک نفر کسی در حال رکوع زکات پرداخت نکرده بود و اگر اسم او را در کتاب می آورد، کتاب را از بین می بردند.

همان طور که ملاحظه می کنید، امام ادعای اجماع امت را دارد؛ یعنی در عصر آن حضرت همه اتفاق نظر داشتند که این آیه در شأن امام علی علیه السلام نازل شده است، که در مباحث آینده، این مسأله به خوبی روشن خواهد شد.

۲- شیخ مفید (قدس سره):

از علمای قرن چهارم درباره نزول این آیه در شأن امام علی علیه السلام چنین می نویسد:

«و لم يدع احد من اهل القبلة لاحد انه اتى الزكاه في حال ركوعه سوى امير المؤمنين عليه السلام»^(۱)

«هیچ کس از مسلمانان درباره کسی ادعا نکرده اند که در حال رکوع زکات داده باشد، به جز درباره امیرالمؤمنین علیه السلام».

ص: ۱۳۹

۱- المسائل العکبریه، سلسله مؤلفات الشیخ المفید، ج ۶، ص ۴۹.

۳- علامه طبرسی (قدس سره) :

وی از علمای قرن ششم هجری است. در شأن امام علی علیه السلام می نویسد:

«انّ الامّه قد اجمعت علی توجهها الیه علیہ السلام»^(۱)

«بدون تردید امت اسلامی اتفاق نظر دارند که آیه متوجه علی علیه السلام است.»

۴- ابن شهر آشوب (رحمه الله):

وی از علمای قرن ششم هجری است. ضمن پذیرش ادعای اجماع امت بر نزول آیه در شأن امام علی علیه السلام، مینویسد:

«اجتمعت الامّه علی انّ هذه الآیه نزلت فی امیرالمؤمنین علیہ السلام»^(۲) «امت اسلامی اجماع دارند که این آیه در شأن امام علی علیه السلام نازل شده است.»

ص: ۱۴۰

۱- اعلام الوری، ج ۱، ص ۳۲۵.

۲- مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۳.

۵- محقق اربلی (قدس سره) :

وی از علمای قرن هفتم هجری است. درباره نزول این آیه در شأن امام علی علیه السلام چنین می نویسد:

«هذه الآية نزلت باجماع فيه حين تصدَّق بخاتمه في صلاته.»^(۱)

«نزول این آیه در شأن امام علی علیه السلام هنگامی که در نماز انگشتی خود را صدقه داد، اجماعی است.»

۶- علامه حلی رحمه الله:

وی از علمای قرن هشتم هجری است که ادعای اجماع مفسران بر نزول آیه در شأن امام علی علیه السلام را مطرح میکند و می نویسد:

«لأنَّ المفسرين اتفقوا على أنَّ المراد بهذه الآية على عليه السلام، لانه لما تصدَّق بخاتمه حال ركوعه نزلت هذه الآية فيه و لا خلاف في ذلك.»^(۲)

«مفسران اتفاق نظر دارند که مقصود از این آیه علی علیه السلام است، چون [تنها] اوست که در حال رکوع انگشتی را صدقه داد و این آیه نازل شد و در این مسأله خلافتی نیست.»

ص: ۱۴۱

۱- کشف الغمّه، ج ۱، ص ۸۱.

۲- کشف المراد، ص ۲۳۰.

اشاره

وی از علمای قرن دوازدهم است و نزول این آیه در شأن امام علی علیه السّلام را از ۲۴ طریق نقل می کند و در این زمینه ادعای اجماع دارد. (۱)

همان طور که در گذشته بیان شد، علمای شیعه نه تنها خود اجماع دارند که این آیه در شأن امام علی علیه السّلام نازل شده است، بلکه ادعای اجماع امت اسلامی را نیز دارند که به عنوان نمونه دیدگاه چند تن از علما نقل گردید.

باید توجه داشت که ادعای اجماع امت بر نزول این آیه در شأن امامعلی علیه السّلام اختصاص به علمای شیعه ندارد، بلکه بسیاری از علمای اهل سنت نیز چنین باوری دارند که به چند نمونه اشاره می کنیم:

اجماع علما اهل سنت

۱- قوشچی:

در شرح تجرید الاعتقاد، می نویسد (۲):

ص: ۱۴۲

۱- غایه المرام، ج ۲، ص ۱۵.

۲- علاءالدین علی بن محمد مشهور به قوشچی متوفای ۸۷۹ ق در جوانی در بیشتر علوم تسلط داشت و به همت او زیج الغ بیك کامل شد. او دارای تألیفات بیشماری است. (معجم المؤمنین، ج ۲، ص ۵۲۲؛ هدیه الاحباب، ص ۲۴۱).

«أما نزلت باتفاق المفسرين في حقّ علي بن ابي طالب حين اعطى السائل خاتمه و هو راعع في صلاته.»^(۱)

«بدون تردید به اتفاق نظر مفسران آیه در شأن علی بن ابی طالب علیه السّلام هنگامی که در حال رکوع در نماز انگشتی را به فقیر داد، نازل شده است.»

۲- عضدالدین ایجی:

۲- عضدالدین ایجی^(۲): در شرح مواقف، می نویسد:

«و قد اجمع ائمه التفسیر علی أنّ المراد بالذین یقیمون الصلاه الی قوله تعالی و هم راععون علیّ، فانه کان فی الصلاه راععا، فسأله سائل فاعطاه خاتمه، فنزلت الآیه.»^(۳)

«مفسران برجسته و سرآمد رهبران تفسیر اجماع دارند که مقصود از {الذین یقیمون الصلاه} تا {و هم راععون} علی علیه السّلام است؛

ص: ۱۴۳

۱- قوشچی، شرح تجرید الاعتقاد، ص ۳۶۸.

۲- عبدالرحمان بن احمد بن عبدالغفار؛ متکلم، اصولی، ادیب، و ... شافعی مذهب که در مذهب خود تعصب داشت. وی در شیراز به دنیا آمد و در سال ۷۵۶ ق در زندان دارفانی را وداع گفت. معجم المؤمنین، ج ۲، ص ۷۶؛ هدیه الاحباب، ص ۲۱۸.

۳- عضدالدین ایجی، شرح المواقف، ج ۳، جزء ۸، ص ۳۶۰.

زیرا او در رکوع نماز بود که فقیری تقاضای کمک کرد و او انگشتی خود را به او داد؛ پس این آیه [در شأن او] نازل شد.

۳- تفتازانی

۳- تفتازانی(۱): در شرح المقاصد، می نویسد:

«نزلت باتفاق المفسرین فی علی بن ابی طالب حین اعطی السائل خاتمه و هو راکع فی صلاته»(۲)

«مفسران اتفاق نظر دارند که این آیه هنگامی نازل شد که علی بن ابی طالب علیه السلام در رکوع نماز انگشتی خود را به سائل داد».

ص: ۱۴۴

۱- مسعود بن عمر بن عبدالله شافعی در تفتازان به دنیا آمد و در بسیاری از علوم صاحب نظر و دارای تألیفات زیادی است. در علوم بلاغت، صرف، نحو، کلام، تفسیر، منطق، اصول و ... آرای او مورد توجه است. وی در سال ۷۹۲ ق در سرخس درگذشت. معجم المؤمنین، ج ۳، ص ۸۴۹؛ هدیه الاحباب، ص ۱۲۷.

۲- تفتازانی، شرح المقاصد، جزء ۵، ص ۲۷۰.

اشاره

گذشته از اجماع علمای شیعه بر نزول آیه در شأن امام علی بن ابی طالب علیه السلام و ادعای اجماع بسیاری از علمای اهل سنت - که به عنوان نمونه دیدگاه چند تن از آنان را آوردیم - این روایت از طرق فراوانی نقل شده است که روایت را متواتر می کند.

در این جا به نقل چند نظریه از علمای شیعه و اهل سنت در این باره می پردازیم:

الف) علمای شیعه:

۱- ابن طاووس رحمه الله :

درباره طرق این روایت می نویسد:

«أما ذكرت هذه الآية الشريفة مع شهرتها أنها نزلت في مولانا علي عليه السلام لأني وجدت صاحب هذا الكتاب قد رواها بزيادات عما كنا وقفنا عليه و هو أنه رواها من تسعين طريقا باسانيد متصله كلها او جلها من رجال المخالفين لأهل البيت.»^(۱)

«با این که این آیه شهرت دارد که در شأن امام علی علیه السلام نازل شده است، من آن را آورده ام؛ زیرا دیدم صاحب این کتاب، محمد بن

ص: ۱۴۵

۱- سعد السعود، ص ۹۵؛ تاویل ما نزل من القرآن الکریم فی النبی و آله، ص ۹۹.

عباس بن علی بن مروان(۱) اطلاعاتش درباره این آیه بیش از ماست، چون او این روایت را از ۹۰ طریق متصل نقل می کند که تمام یا بیشتر این طرق از دانشمندان اهل سنت هستند».

۲- بحرانی رحمه الله:

نزول این آیه در شأن امام علی علیه السلام را از طریق اهل سنت، از ۲۴ طریق، و از طریق شیعه، از ۱۹ طریق، نقل می کند.(۲)

۳- ابن بطریق:

وی نزول این آیه در شأن امام علی علیه السلام را از ۲۵ طریق نقل می کند(۳) و در کتاب «العمده» آن را از ۹ طریق نقل می کند.(۴)

علمای اهل سنت نیز این روایت را که این آیه در شأن امام علی علیه السلام نازل شده است از طرق متعدد ذکر کرده اند که به عنوان نمونه به چند نظر اشاره می شود:

ص: ۱۴۶

۱- محمد بن عباس بن مروان از دانشمندان مورد اعتماد قرن سوم، صاحب تألیفات زیادی است؛ کتاب: تاویل ما نزل فی النبی و آله صلی الله علیه و آله، الفهرست، ص ۱۴۹؛ رجال نجاشی، ص ۳۷۹.

۲- غایه المرام، ج ۲، ص ۱۵.

۳- خصائص الوحي المبین، ص ۳۵-۵۲.

۴- العمده، ص ۱۶۷-۱۷۲.

۱- حسکانی:

صاحب کتاب شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، نزول این آیه را در شأن امامعلی علیه السلام از ۵ طریق نقل می کند. (۱)

۲- حموی:

صاحب کتاب فرائد السمطین نزول این آیه را در شأن امام علی علیه السلام را از ۵ طریق نقل میکند. (۲)

۳- ابن مغزلی

وی نزول این آیه در شأن امام علی علیه السلام را از ۵ طریق نقل می کند. (۳)

۴- ابونعیم اصفهانی

وی نزول این آیه را در شأن امام علی علیه السلام از ۱۰ طریق نقل می کند. (۴)

ص: ۱۴۷

۱- فرائد السمطین، ج ۱، ص ۱۸۷.

۲- همان.

۳- مناقب، ابن مغزلی، ص ۳۱۴-۳۱۱.

۴- النور المشتعل، ص ۸۶-۶۱.

۵- ابن عساکر:

وی نزول این آیه در شأن امام علی علیه السلام را از سه طریق نقل می کند. (۱)

۶- زرنندی حنفی:

اشاره

وی نزول این آیه در شأن امام علی علیه السلام را از دو طریق نقل می کند. (۲)

در تقریر استدلال شیعه به این آیه، شأن نزول آن نیز نقش دارد. قبل از بررسی و نقد شأن نزول این آیه، ذکر چند نکته زیر ضروری است:

الف- وجود دشمنان امام علی علیه السلام

آنان که با تاریخ اسلام و بخصوص دوران حضرت رسول صلی الله علیه و آله و عصر تابعین آشنا هستند، می دانند که حضرت امیر علیه السلام دشمنان کینه توزی داشته است که به هیچ وجه حاضر نبودند نام علی علیه السلام را بشنوند، تا چه رسد به این که تحمل وجود او را داشته باشند و یا این که فضائل او را بیان کنند.

به سخن ابن ابی الحدید معتزلی توجه کنید:

«فقد علمت أنه استولى بنو امية على سلطان الاسلام في شرق الارض و غربها و اجتهدوا بكل حيلة في اطفاء نوره، و التحريض عليه و وضع المعاييب و المثالب له و لعنوه

ص: ۱۴۸

۱- تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۳۵۷.

۲- نظم درر السمطین، ص ۸۶.

علی جمیع المنابر و توعدوا مادحیه بل حبسوهم و قتلوهم و منعوا من روایه حدیث یتضمن له فضیله او یرفع له

ذکرا حتی حظروا ان یسمی واحد باسمه»^(۱)

می دانی که بنی امیه بر (سرزمینهای) اسلام در شرق و غرب آن مسلط شدند و تمام روشها را برای خاموش کردن نور امام علی علیه السلام و تحریک مردم علیه او به کار گرفتند. عیبه و زشتی هایی را به دروغ به او نسبت دادند، بر منبرها او را لعن کردند، ستایشگران او را تهدید بلکه زندانی کردند و کشتند و از نقل روایتی که متضمن بیان فضیلتی برای او باشد، جلوگیری کردند و حتی انتخاب نام علی علیه السلام را ممنوع کردند.

باید توجه داشت که این دشمنی ها به خاطر مسائل عصر حکومت آن حضرت نیست، بلکه آغاز این دشمنیها به دلیل دفاع سرسختانه آن حضرت از اسلام، قرآن و رسول خدا صلی الله علیه و آله و در حضور او بود. آن حضرت در روایات بسیاری مردم را از دشمنی با امام علی علیه السلام بر حذر می داشت، به طوری که دوستی و دشمنی امام علی علیه السلام را معیار تشخیص ایمان و نفاق می دانست. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«یا علی لا یحبک الا مؤمن و لا یبغضک الا منافق»^(۲)

ص: ۱۴۹

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۷.

۲- کنوزالحقایق، ج ۲، ص ۳۶۷؛ مناقب، ابن مغزلی، ص ۱۹۰.

«ای علی جز مؤمن کسی به تو عشق نمی ورزد و جز منافق کسی کینه تو را به دل نمی گیرد».

در روایات متعددی که از رسول خدا صلی الله علیه وآله رسیده است آن حضرت دشمنی با امام علی علیه السلام را دشمنی با خود دانسته و مردم را از آن برحذر داشته است.^(۱)

باید توجه داشت که این دشمنی ها اختصاص به عصر رسول خدا صلی الله علیه وآله نداشت، بلکه در دوران حاکمیت آن حضرت شدت یافت و به دلیل تحلیلی که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرموده است، همچنان ادامه دارد.

ب - جعل شأن نزول آیات برای امام علی علیه السلام

دشمنان امام علی علیه السلام - که در جامعه اسلامی زندگی می کردند از بی خبری معاصران خود از تاریخ صدر اسلام و تاریخ قرآن و شأن نزول آیات سوء استفاده کرده - عده ای مزدور را به کار گرفتند تا برای رسیدن به اهداف خود به هر جنایتی در تاریخ دست بزنند و آیاتی را که درباره دشمنان اسلام و رسول خدا صلی الله علیه وآله نازل شده بود به آن حضرت نسبت داده اند؛

ص: ۱۵۰

۱- مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۳۸؛ مناقب ابن مغزلی، ص ۱۰۳؛ نورالابصار، ص ۱۶۴۵؛ الرياض النضرة، ج ۲، ص ۱۶۲؛ ذخائر العقبی، ص ۱۲۲؛ تاریخ الخلفاء، ص ۲۷۶، ص ۲۷۶؛ الصواعق المحرقة، ص ۱۲۳؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۳۶؛ کفایه الطالب، ص ۶۶؛ مناقب الاسدالغالب، ص ۲۱، و دهها منبع دیگر.

لَوْ مَنَّ النَّاسُ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ * وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ { (۱)}

«گفتار برخی از مردم درباره زندگی دنیا تو را به شگفت می آورد و خدا را بر آنچه در دل دارند گواه می گیرند، حال آن که سرسخت ترین دشمنان است و چون از پیش تو برود مدام می کوشد تا در زمین فساد کند و کشت و نسل را تباه سازد. خداوند فساد را دوست نمی دارد».

قرطبی می نویسد: این آیه درباره «اخنس بن شریق» نازل شده است. او یکی از منافقان بود. خدمت رسول اکرم صلی الله علیه و آله آمد و اظهار اسلام کرد و سوگند خورد که راست می گویم و سپس از مدینه گریخت و در مسیر خارج شدن از مدینه به شترها و مزارع مسلمانان برخورد کرد، مزارع را آتش زد و شترها را پی کرد که این آیه نازل شد. (۲)

ص: ۱۵۱

۱- بقره/۲۰۴.

۲- الجامع لاحکام القرآن، ج ۳، ص ۱۴.

ج- تحریف شأن نزول آیات

دشمنان امیرالمؤمنین علیه السّلام به این مقدار اکتفا نکردند، بلکه همان گونه که اشاره شد، آیاتی را که در شأن امیرالمؤمنین علیه السّلام نازل شده بود، تحریف کرده به دشمنان آن حضرت نسبت دادند؛

{وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاهِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ} (۱)

«بعضی از مردم در طلب خشنودی خدا جان خود را می فروشند و خدا نسبت به بندگانش مهربان است».

قرطبی می نویسد: رسول خدا صلی الله علیه وآله در شب هجرت او را در بستر خود خوابانید تا امر بر کفار مشتبه شود. (۲)

با این وصف، معاویه برای این که بتواند موج تبلیغاتی علیه امام علی علیه السّلام ایجاد کند، به «سمره بن جندب» پیشنهاد کرد ۱۰۰ هزار درهم بگیر و تبلیغ کن آیه نخست - که درباره منافقان نازل شده است - در شأن علی علیه السّلام نازل شده است و آیه دوم - که بیانگر ایثار علی علیه السّلام است - در شأن ابن ملجم مرادی!

ص: ۱۵۲

۱- بقره/۲۰۲.

۲- الجامع لاحکام القرآن، ج ۳، ص ۲۱.

«سمره» این پیشنهاد را نپذیرفت. معاویه ۲۰۰ هزار درهم پیشنهاد کرد. «سمره» نپذیرفت. معاویه ۳۰۰ هزار درهم پیشنهاد کرد باز هم «سمره» نپذیرفت، تا این که معاویه ۴۰۰ هزار درهم پیشنهاد کرد. آن گاه «سمره» پذیرفت و این کار را انجام داد. (۱)

د- جریان های فکری مخالف

یکی از عوامل جعل و تحریف روایات جریانهای فکری مخالف هستند که برای تثبیت خود و تضعیف مخالفان خود به این گونه رفتارهای زشت رو می آوردند؛ به عنوان مثال در همین آیه مورد بحث عده ای از مخالفان شیعه تصور کرده اند که استواری و حقانیت مکتب شیعه تنها به شأن نزول این آیه استوار است و اگر با جعل و تحریف چنین وانمود کنند که این آیه در شأن امام علی علیه السلام نازل نشده است مکتب شیعه را باطل و اندیشه خود را اثبات کرده اند! از این جهت به هر تلاشی دست زده اند؛ به عنوان نمونه در تفسیر موجود «هود بن محکم» اباضی (۲) در شأن نزول آیه بعد از آن که نقل می کند درباره عبدالله بن سلام نازل شده است، می نویسد:

ص: ۱۵۳

۱- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ج ۴، ص ۷۳.

۲- اباضیه؛ یکی از گروه های انشعابی از خوارج هستند که در طول تاریخ اسلام موجودیت خود را حفظ کرده اند و اکنون نیز در بعضی از مناطق دنیای اسلام حضور دارند. در عمان بیشترین گرایش مردم اباضی است. برای توضیح بیشتر رجوع کنید به: دائره المعارف بزرگ اسلامی، ج ۲، ص ۳۰۹.

«و اذّن بلال للصلاه و خرج رسول الله و الناس يصلّون بين قائم و راکع و ساجد.»^(۱)

«بلال برای نماز اذان گفت و رسول خدا صلی الله علیه و آله از منزل خارج شد و مردم نماز می خواندند؛ عده ای در حال قیام، عده ای در حال رکوع و عده ای در حال سجود بودند.»

سپس چنین می نویسد:

«(جاء فی مخطوط ابن ابی زمنین) بعد هذا ما یلی: و اذا هو مسکین یسأل، فدعاه رسول الله، فقال له: هل اعطاک احد شیئا؟ فقال ذلک الرجل القائم، فاذا هو علیّ. قال: علی ایّ حال اعطاکه؟ قال اعطانیه و هو راکع... قال: انّ رسول الله کبر عند ذلک و لا شکّ انّ الشیخ هو داقد حذف هذا الخبر، قصدا لما فیہ من التکلف الظاهر.»^(۲)

«در نسخه خطی ابن ابی زمنین بعد از این جمله آمده است: در این هنگام مسکینی در حال تقاضای کمک از مردم بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله او را خواست و پرسید: آیا کسی به تو چیزی داده است؟»

ص: ۱۵۴

۱- تفسیر کتاب الله العزیز، ج ۱، ص ۴۸۱.

۲- همان.

آن مرد گفت: آن مرد که ایستاده است به من کمک کرد، آن مرد علی علیه السلام بود.

پیامبر صلی الله علیه وآله پرسید: در چه حالی به تو داده است؟ مسکین پاسخ داد: در حال رکوع.....رسول خدا صلی الله علیه وآله در این هنگام تکبیر گفت:

بدون شك «شیخ هود بن محکم» عمدا این خبر را حذف کرده است؛ زیرا دشواری روشنی دارد.

در پاسخ این محقق باید گفت: خبر دشواری ندارد، بلکه چنان که شما می گوئید او عمدا خبر را حذف کرده، چون اباضی است و ابن خبر فضیلتی برای امام علی علیه السلام است.

یا به عنوان نمونه در تفسیر «خازن» این نظر را که آیه یاد شده درباره علی علیه السلام نازل شده، آورده است، [\(۱\)](#) ولی در مختصر تفسیر «خازن» تنها همین را حذف کرده است. [\(۲\)](#)

همچنین «ابن کثیر» روایات بسیاری را نقل کرده، در بعضی از آنها خدشه می کند و درباره عده ای از طرق می نویسد:

ص: ۱۵۵

۱- تفسیر الخازن، ج ۲، ص ۵۶.

۲- مختصر تفسیر الخازن، ج ۱، ص ۴۵۸.

«هذا اسناد لا يقدح به»؛^(۱) «این سند مشکلی ندارد». یعنی آنها را تأیید می کند و برخی متعصبان وهابیت در عربستان نسبت ناروا و دروغ به ابن کثیر می دهند و می گویند که وی تمام این روایات را رد کرده است؛

«ساق ابن کثیر هذه الآثار كلها و ضعفها كلها».^(۲)

«ابن کثیر تمام این روایات را آورده و همه آنها را تضعیف کرده است».

آنچه بیان شد، بخش ناچیزی از عوامل تأثیرگذار بر حذف شأن نزول آیاتی است که در آنها به گونه ای از امام علی علیه السلام ستایش شده است، چنان که در آیات بعد، - که مورد نقد و بررسی قرار می گیرند، - نیز می توان نمونه هایی از آن را یافت.

ه - - حذف شأن نزول آیه

اشاره

در حالی که علمای اسلام در طول چهارده قرن شأن نزول آیه را در کتابهای خود نقل کرده اند جدیداً با این که به طور معمول شأن نزول آیات را عدهای از مفسران متعصب وهابی بیان می کنند، ولی درباره این آیه (مائده/۵۵) از یک سو با

ص: ۱۵۶

۱- تفسیر، ابن کثیر، ج ۲، ص ۶۷.

۲- الفتح السماوی، ج ۲، ص ۵۷۱؛ المقتطف من عیون التفاسیر، ج ۲، ص ۵۰؛ فتح الرحمن فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۷۷۳؛ تفسیر کتاب الله العزیز، ج ۱، ص ۴۸۱؛ حاشیه الشهاب علی تفسیر البیضاوی، ج ۳، ص ۴۹۸، و دهها منبع دیگر.

حقایق مسلم روبرو بودند و نمی توانستند این فضیلت امام علی علیه السلام نادیده بگیرند و از سوی دیگر چون بیشتر تحت تأثیر اندیشه های ابن تیمیه و ابن عبدالوهاب بودند، اثبات این دلیل را برای مکتب برنمی تابیدند با این حال دریافتند که اگر در شأن نزول آیه نامی از امام علی علیه السلام نیاورند، نمی توانند ترکیب آیه را به درستی بیان کنند، مصححت فرقه خود را در این دیدند که به طور کلی شأن نزول آیه را حذف کنند و هیچ دیدگاهی را نیاورند(۱)!

بعضی از این تفاسیر عبارتند از:

۱- محمد علی الصابونی؛ در صفوه التفاسیر، ج ۱، ص ۳۵۰.

۲- عبدالکریم الخطیب؛ در التفسیر القرآنی للقرآن، ج ۲، ص ۱۲۳.

۳- مصطفی الحصن المنصوری؛ در المقتطف منعیون التفاسیر، ج ۲، ص ۵۰.

۴- جمعی از مفسران در تفسیر البشائر و تنویر البصائر، ج ۱، ص ۴۱۳.

۵- رشید الخطیب الموصلی؛ در تفسیر القرآن العظیم المسمی باولی ما قیل فی آیات التنزیل، ج ۳، ص ۴۲.

۶- محمد محمود الحجازی؛ در معرض الابیر من الکلام الوجیز عن القرآن العزیز، ج ۱، ص ۵۰۲.

ص: ۱۵۷

۱- این نوع تفسیر قرآن مصداق اتم تفسیر به رأی و دقیقاً مورد خطاب کلام نبوی است که «من فسر القرآن برأیه فلیتوا مقعده علی النار».

نکته ای که ادعای ما را در ابتدای این بحث ثابت می کند، این است که آخرین تفسیر یاد شده به نایب بن عبد العزیز آل سعود هدیه شده و در این میان از نایب بسیار تجلیل شده است.

نکته های یاد شده حکایت از آن دارد که عده ای حقایق تاریخی را برای عده ای پنهان کرده اند، ولی حقیقت برای همیشه و بر همگان پنهان نخواهد ماند، بلکه راهی برای یافتن آن پیدا خواهد شد.

اکنون به بررسی این راه ها خواهیم پرداخت.

شواهد شأن نزول

اشاره

همه کسانی که با روایات - بخصوص روایات تفسیری - آشنایی دارند، بر این باورند که این روایات آمیخته به اسرائیلیات، مجعولات و ... هستند و برای تشخیص روایات درست از نادرست بیشتر به بررسی سند آنها پرداخته اند، ولی باید توجه داشت کسانی که جسارت جعل روایت و انتساب آن به رسول خدا صلی الله علیه وآله را داشتند، از جسارت جعل سند قابل قبول در جامعه اسلامی و انتساب آن به راویان ثقه و مورد اعتماد نیز بهره مند بودند! گذشته از آن که علمای رجالی همه راویان را نمی شناختند و بر این اساس نام بسیاری از راویان در این علم مطرح نشده است و دلایل دیگر که جای بحث آنها نیست.

ص: ۱۵۸

براین اساس نمی توان برای پی بردن به صدور یک روایت از رسول خدا صلی الله علیه وآله تنها به سند آن اکتفا کرد، به گونه ای که اگر در روایتی نتوانستیم سند آن را درست کنیم، آن را کنار بگذاریم، بلکه با بررسی متن روایت و یافتن شواهد قرآنی، حدیثی، تاریخی و ... نیز می توان به صحت آن پی برد. بدین سان گرچه روایاتی که درباره شأن نزول این آیه وارد شده متفاوت است اما با بررسی شواهد زیر می توان ثابت کرد که کدام دسته از روایات درست و صحیح هستند

۱- تطبیق رسول خدا صلی الله علیه وآله

مسلمانان - با همه فرقه های گوناگون و اختلاف سلیقه ای که دارند - بر این باورند که قرآن بر قلب رسول خدا صلی الله علیه وآله نازل شده است و او اولین فردی است که پیام خداوند را توسط فرشته وحی دریافت کرده و با امانت کامل، بدون هیچ گونه دخل و تصرفی، آن را به مردم رسانده است.

او گذشته از وظیفه ابلاغ وحی، وظیفه تفسیر و تبیین وحی را در موارد ابهام نیز برعهده داشته است. بنابر این سخن او مهمترین سند و بهترین دلیل برای فهم قرآن و تطبیق آیات آن است؛ یعنی اگر برای ما ثابت شود که این سخن رسول خدا صلی الله علیه وآله است، آن سخن برای ما حجت و کافی است و تفسیر و یا توجیه دیگران در برابر سخن رسول خدا صلی الله علیه وآله ارزشی ندارد.

براساس منابع شیعه، رسول خدا صلی الله علیه وآله شأن نزول این آیه را امیرالمؤمنین علیه السلام می داند. خطبه رسول خدا صلی الله علیه وآله را در مراسم غدیر، شیعه و سنی، نقل کرده اند، ولی به دلایل متعدد هر مورخ، محدث و مفسری بخشی از آن را نقل کرده و از نقل تمام آن پرهیز کرده اند. در بعضی از منابع شیعه مشروح این خطبه آمده است.

همان طور که معقول و معمول است که هنگام معرفی فردی فضایل او را بیان می کنند، رسول خدا صلی الله علیه وآله نیز که در آن مراسم می خواست امام علی علیه السلام را به عنوان جانشین خود معرفی کند، بعضی از آیاتی را که در گذشته در شأن امام علی علیه السلام نازل شده بود برای امت بیان فرمود.

رسول خدا صلی الله علیه وآله در این خطبه پس از بیان مقدماتی و این که مأمور شده است این وظیفه را ابلاغ کند، می فرماید:

«...لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ قَدْ عَلِمَنِي أَنِّي إِنْ لَمْ أَبْلُغْ مَا أَنْزَلَ إِلَيَّ فِي حَقِّ عَلِيٍِّّ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَقَدْ ضَمَّنَ لِي الْعَصْمَةَ مِنَ النَّاسِ وَهُوَ اللَّهُ الْكَافِي الْكَرِيمُ وَوَحِيَ إِلَيَّ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ.

معاشر الناس ما قصرت في تبليغ ما انزله اليّ و انا مبين

لكم سبب نزول هذه الآية أنّ جبرئيل هبط الّتي مرارا ثلاثا يأمرني من السلام ربّي و هو السلام ان اقوم في هذا المشهد فاعلم كل ابيض و اسود أنّ علي بن ابي طالب اخي و وصيّی و خليفتي و الامام من بعدی الذي محله منّي محلّ هارون من موسى الاّ أنّه لا نبی بعدی و هو وليكم بعد الله و رسوله و قد انزل الله تبارك و تعالی علیّ بذلك آیه من كتابه: **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ** و علي بن ابي طالب اقام الصلاة و آتی الزكوه و هو راکع يريد الله عزوجل في كلّ حال و سألت جبرئيل ان يستعفی لي عن تبليغ ذلك اليكم...» (1)

زیرا خداوند مرا آگاه کرد که اگر آنچه را که درباره علی بر من نازل شده است تبليغ نکنم، رسالت او را انجام ندادم، در حالی که حفاظت مرا از مردم تضمین کرده است و او خدای کریم و کافی است، به من وحی کرده است؛ به نام خداوند بخشنده مهربان: ای

ص: ۱۶۱

۱- روضه الواعظین، ص ۹۲؛ اليقين في امره امير المؤمنين، ص ۱۱۷، باب ۱۲۷؛ الاحتجاج، ج ۱، ص ۷۳؛ بحار الانوار، ج ۳۷، ص ۲۰۶؛ التحصين لاسرار ما زاد من اخبار كتاب اليقين، ص ۵۸، باب ۲۹.

پیامبر! آنچه از پروردگارت به تو رسیده است تبلیغ کن. اگر این کار را نکنی رسالت او را تبلیغ نکرده ای و خداوند نگهدار تو است.

ای گروه مردم! من در تبلیغ آنچه بر من نازل شده است کوتاهی نکرده ام. من سبب نزول این آیه را برایتان شرح می دهم: بدون تردید جبرئیل سه بار بر من نازل شده و از طرف پروردگارم، مرا مأمور کرد که در این نقطه توقف کنم و به همه - چه سیاه چه سفید - اعلام کنم که علی بن ابی طالب برادر من، وصی من، جانشین [بلافاصل] من و امام و رهبر بعد از من است. جایگاه او نسبت به من همانند جایگاه هارون نسبت به موسی است، جز این که بعد از من پیامبری نخواهد آمد. بعد از خدا و رسول او، علی، ولی و سرپرست شماست و خداوند در کتابش در این زمینه آیه ای را بر من نازل کرده است که تنها سرپرست شما خدا و رسول او و کسانی هستند که نماز را به پا دارند و در حال رکوع زکات را پرداخت می کنند و علی بن ابی طالب کسی است که نماز را به پا داشته و در حال رکوع زکات پرداخت کرده است. علی همیشه برای خدا کار می کند و من از جبرئیل خواستم که مرا از تبلیغ این وظیفه شما معاف دارد که این آیه نازل شد: «یا ایها الرسول بَلِّغْ...».

بدین سان رسول خدا صلی الله علیه و آله به روشنی بیان می فرماید که این آیه در شأن امام علی علیه السلام نازل شده است.

۲- تطبیق اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه وآله

بدون تردید اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه وآله وارثان علم آن حضرت هستند و براساس حدیث ثقلین - مورد پذیرش اکثریت قریب به اتفاق مسلمانان است - اهل بیت علیه السّلام رسول خدا صلی الله علیه وآله هم سنگ قرآن و یکی از دو امانت گرانبهای رسول خدا صلی الله علیه وآله در بین امت هستند. براین اساس سخنان آنان برای ما در صورت اثبات، همانند سخن رسول خداست. امامان شیعه که مصداق بارز و مسلّم اهل بیت علیه السّلام هستند، در تطبیق آیه مورد بحث بر امام علی علیه السّلام تردیدی به خود راه نمی دهند. امام باقر علیه السّلام می فرماید:

«امرالله عزّ و جلّ رسوله بولایه علیّ و انزل علیه إنّما وئیکم الله ورسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصّلاه ویتؤتون الزکاه. و فرض ولایه اولی الامر فلم یدروا ما هی، فامرالله محمدا صلی الله علیه و آله و سلم ان یفسّر لهم الولایه كما فسّر لهم الصلاه و الزکاه و الصوم و الحجّ، فلما اتاه ذلك من الله ضاق بذلك صدر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و تخوّف ان یرتدوا عن دینهم و ان یکذبوه، فضاق صدره و راجع ربّه عزّ و جلّ فاوحی الله عزّ و جلّ الیه: یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربّک و ان لم تفعل فما بلغت

رسالته و الله يعصك من الناس فصدع بامر الله تعالى ذكره فقام بولاية علي عليه السلام يوم غدیر خم، فنادى الصلاه جامعه و امر الناس ان يبلغ الشاهد الغائب ... و كانت الفريضة تنزل بعد الفريضة الاخرى و كانت الولاية آخر الفرائض فانزل الله عز و جل: اليوم اكملت لكم دينكم و اتممت عليكم نعمتي.» (۱)

«خداوند رسولش را مأمور کرد که ولایت علی علیه السلام را اعلام کند و آیه: تنها سرپرست شما خدا و رسول او و کسانی هستند که نماز را به پا می دارند و زکات می دهند، نازل کرد و ولایت اولوالاامر را واجب کرد، ولی مردم نمی دانستند ولایت چیست؟ براین اساس خداوند محمد را - که درود او بر او و خاندانش باد - مأمور کرد که ولایت را برای آنان تفسیر کند، همان طور که نماز، زکات، روزه و حج را تفسیر کرده است، با آمدن این دستور، رسول خداصلی الله علیه و آله احساس دلتنگی کرد و از این که مبادا مردم از دین برگردند و او را تکذیب کنند ترسید. به دنبال این احساس دلتنگی از خداوند تقاضا کرد (که او را معارف دارد) که خداوند به او وحی کرد! ای پیامبر! آنچه از پروردگارت به تو رسیده است تبلیغ

ص: ۱۶۴

۱- ترجمه اصول کافی ج ۲، ص ۴۸؛ وافی، ج ۲، ص ۲۷۶؛ العمده، ص ۱۷۱. همین تطبیق از طرف امام باقر علیه السلام در منابع اهل سنت به مناسبت دیگری بیان شده است، مثل مناقب ابن مغازلی، ص ۳۱۴؛ ینابیع الموده، ص ۱۰۲.

کن و اگر این کار را نکنی رسالت او را تبلیغ نکرده ای و خداوند تو را از مردم نگهدار است».

در پی آن رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور خداوند را علنی اعلام کرد و در روز غدیر خم با اعلام نماز جماعت عمومی ولایت علی علیه السلام را اعلام کرد و به مردم دستور داد که شاهدان به غائبان این مطلب را برسانند... واجبات الهی یکی پس از دیگری نازل می شد و ولایت آخرین واجبی بود که نازل شد و به دنبال آن خداوند این آیه را فرستاد که امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خودم را بر شما تمام کردم».

۳- فهم اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله

بدون شك اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله نزدیک ترین افراد برای تشخیص شأن نزول آیات بودند؛ زیرا آنان در آن جامعه زندگی می کردند و زمینه های اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و ... را که سبب نزول آیات می شدند، از نزدیک می دیدند. فهم اصحاب در صورتی که با تایید رسول خدا صلی الله علیه و آله همراه باشد، مسأله را قطعی می کند؛ از جمله این اصحاب، حسان بن ثابت، شاعر رسول خدا صلی الله علیه و آله، است که حوادث عصر رسول خدا صلی الله علیه و آله را در حضور آن حضرت به صورت شعر در آورده و آن را در تاریخ به ثبت رسانده است.

ص: ۱۶۵

او اشعارش را در حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله خواند که تأیید حضرت و اصحاب او را به دنبال داشت؛ از جمله مواردی که حسان بن ثابت درباره آن شعر سروده است جریان نزول آیه مورد بحث است. اکنون به اشعار حسان بن ثابت توجه کنید:

ابا حسن تفديك نفسی و مهجتي و كل بطی ء فی الهدی و مسارع ایذهب مدحیک المحیّر ضایعا و ما المدح فی جنب الاله
بضایع فانت الذی اعطیت اذ كنت راکعا زکوه فدتک النفس یا خیر راکع فانزل فیک اللّٰه خیر ولایه و ثبتها مثنی کتاب
الشرايع (۱)

«ای ابوالحسن! (علی بن ابی طالب) جان و دلم و همه کندروها و تندروهای طریق هدایت فدای توباد.

آیا مدح و ستایش من از تو، که به نام تو آراسته است، از میان می رود؟ بدون تردید ستایش من از تو در کنار ستایش خدا از تو از بین رفتنی نیست.

ص: ۱۶۶

۱- خصائص الوحی المبین، ص ۳۹؛ عقبات الحق، ص ۸؛ فرائد السمطین، ج ۱، ص ۱۹۰؛ نظم درر السمطین، ص ۸۸؛ حاشیه الشهاب علی تفسیر البیضاوی، ج ۳، ص ۴۹۹؛ تذکره الخواص، ص ۲۵؛ النورالمشعل المقبتس من کتاب ما نزل، ص ۷؛ کفایه الطالب، ص ۲۲۹؛ مناقب، خوارزمی، ص ۱۸۶؛ مجمع البیان لعلوم القرآن، ج ۳، ص ۲۱۱؛ بشاره المصطفی لشیعہ المرتضی، ص ۴۱۰؛ منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۳۵۰؛ المیزان، ج ۶، ص ۲۳؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۲۱۴؛ روح المعانی، ج ۶، ص ۱۶۷.

تو همان کسی هستی که در حال رکوع نماز، زکات را پرداختی، جانم فدای تو ای بهترین رکوع کننده.

به دنبال آن، خداوند بهترین ولایت و سرپرستی را درباره تو نازل کرده است و این حقیقت را در لابلای کتاب دستورات خود ثبت کرده است.

یکی از بهترین گواهان بر این که آیه یادشده در شأن امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شده همین شعر حسان است؛ زیرا حسان بن ثابت از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله است و در زمان نزول آیه حضور داشته و آن را به صورت بسیار روشن به شعر درآورده و در حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله خوانده است.

کسانی که این اشعار را به حسان بن ثابت نسبت داده اند در مواردی یک بیت اضافه نیز دارند. (۱)

اشعار «خزیمه بن ثابت» (۲) نزول آیه «أنا وليکم...» در شأن امیرالمؤمنین علیه السلام را چنین بیان می کند:

ص: ۱۶۷

۱- الغدير، ج ۲، ص ۱۰۱.

۲- دیوان خزیمه بن ثابت، ص ۴۵. باید توجه داشت که خزیمه بن ثابت از نظر شخصیت مذهبی و تقوا و دیانت به مراتب برتر از حسان بن ثابت است. خزیمه بن ثابت شخصیتی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در دستگاه قضاوت اسلامی شهادت او را به جای دو شهادت پذیرفته است. از این جهت همه کسانی که شرح زندگانی او را نوشته اند، لقب ذوالشهادتین را به او داده اند. سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۴۸۶. او گذشته از جایگاه رفیعی که نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله داشت که او را ملقب به ذوالشهادتین کرده است. وی از یاران با وفای امیرالمؤمنین علیه السلام بوده که حضرت بعد از شهادت خزیمه در جنگ صفین و ضعف و سستی که در یاران آن حضرت به وجود آمد، در کلامی حسرت انگیز آرزوی دیدار و داشتن خزیمه را داشت و چنین فرمود: «این اخوانی الذین رکبوا الطريق و مضوا علی الحق، این عمار؟ و این ابن التیهان؟ و این ذوالشهادتین و این نظر اؤهم من اخوانهم الذین تعاهدوا علی المتیة و ابرد بروؤسهم الی الفجره؟ و این ذوالشهادتین و این نظر اؤهم من اخوانهم الذین تعاهدوا علی المتیة و ابرد بروؤسهم الی الفجره» (نهج البلاغه، خطبه ۱۸۲) کجایند برادران من که راه حق را سپردند و با حق رخت به خانه آخرت بردند؟ کجاست عمار؟ کجاست پسر تیهان؟ کجاست ذوالشهادتین؟ و کجایند همانندان ایشان از برادرانشان که با یکدیگر به مرگ پیمان بستند و سرهای آنان را به فاجران هدیه کردند.

فدیت علیا امام الوری سراج البریه مأوی الثقی

وصیالرسول وزوج البتول امام البریه شمس الضحی

تصدق خاتمه را کعبا فاحسن بفعل امام الوری

ففضله الله ربّ العباد و انزل فی شأنه هل اتی(۱)

«جانم فدای علی علیه السلام پیشوای خلق که چراغ فروزان مردم است و پناه پرهیزکاران.

جانشین رسول خدا صلی الله علیه وآله است و همسر زهرا بتول علیه السلام رهبر مردم است و خورشید تابان.

انگشتی خود را در حال رکوع صدقه داده است، نیکو بدان این کار پیشوای مردم را.

ص: ۱۶۸

۱- دیوان خزیمه بن ثابت، ص ۶۴؛ شواهد التنزیل لمن خص بالفضل، ص ۷۰.

خدایی که رب العالمین است او را بر دیگران برتری داده و در شأن او سوره «هل أتى» را نازل کرده است».

همان طور که پیشتر گفتیم، «حسان بن ثابت» یکی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله است که در عصر آن حضرت جریان نزول آیه یاد شده را در شأن امام علی علیه السلام با سرودن شعر به ثبت رسانده است. وی که عمری طولانی داشت و و اسلام و جاهلیت را درک کرده بود. ۶۰ سال از عمرش گذشته بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله به مدینه هجرت کرد تا حدود ۶۰ سال بعد از هجرت رسول خدا صلی الله علیه و آله زنده بوده است. او به دلیل این که انسانی ترسو بود، در هیچ یک از جنگ های رسول خدا صلی الله علیه و آله شرکت نداشته ولی در شعر بسیار چیره دست و حاضر جواب بود و با زبان شعر از رسول خدا صلی الله علیه و آله دفاع می کرد. بارها رسول خدا صلی الله علیه و آله از او خواست به اشعار شاعرانی که علیه اسلام و پیامبر و مسلمانان می سرایند، پاسخ گوید او نیز پاسخ های بسیار تند و دندان شکن می داد که مورد تایید رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار می گرفت. رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: ای حسان! مادام که تو با زبانت از ما دفاع می کنی مورد تایید جبرئیل علیه السلام هستی (۱).

حسان این جریان را در ضمن این اشعار بیان می کند:

ص: ۱۶۹

۱- الاعلام، ج ۲، ص ۱۷۵؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۵۱۲؛ تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۴۷۱؛ الاصابه، ج ۲، ص ۸.

علی امیرالمؤمنین اخو الهدی و افضل ذی نعل و من کان حافیا و اول من ادى الزکاه بکفّه و افضل من صلّى و من صام طاویا فلما اتاه سائل مدّ کفّه الیه و لم یبخل و لم یک جافیا فدس الیه خاتما و هو راکع و ما زال اوها الی الخیر داعیا فبشر جبریل النبی محمدا بذاک و جاء الوحی فی ذاک ضاحیا(۱)

«علی علیه السّلام رهبر مؤمنان و برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله است. او برترین پوشیدگان و پابرهنگان است.

او اولین کسی است که با دست خودش زکات داده است و نخستین کسی است که نماز خوانده و گرسنه روزه گرفته است.(۲) همین که فقیر نزد او آمد دستش را به سوی فقیر دراز کرد و بخل نورزید و دستش خالی نبود.

در حالی که در رکوع نماز بود، انگشتی خود را در دست فقیر گذاشت.

او همیشه دعوت کننده به خیر و نیکی است.

جبرئیل علیه السّلام محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله را در این باره بشارت داد و در این باره آیه روشنی آورده است.»

ص: ۱۷۰

۱- ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۳، ص ۶.

۲- این بیت اشاره به جریان نذر حضرت امیر علیه السّلام و روزه گرفتن، سه روز متوالی، بدون غذا و نزول سوره «هل آتی» دارد.

این اشعار را «ابن شهر آشوب» به «حسان بن ثابت» نسبت می دهد(۱) و مدعی است که این اشعار در دیوان «سید حمیری» است، ولی در دیوان «سید حمیری» هم تا آن جا که ما جست و جو کردیم، نیافتیم و این مسأله حکایت از تحریف و حذف فضائل اهل بیت علیه السلام از کتب دارد که ظلمی آشکار است که به دست ناهلان انجام گرفته است.

مسأله تحریف و حذف فضائل اهل بیت علیه السلام از کتب، داستان غم انگیزی دارد که بحثی بسیار گسترده را می طلبد؛ چنان که درباره شأن نزول آیه مورد بحث اشاره ای به آن کردیم و خدا را شاکریم که اگر ناهلان این فضائل را از برخی کتب و منابع مخصوص حذف کرده اند، نتوانسته اند آن را از سایر منابع حذف کنند.

باید توجه داشت که «حسان بن ثابت» تنها در این اشعار به این جریان اشاره نکرده، بلکه در شعر دیگری نیز به آن پرداخته است.

ابن جوزی، از محدثان اهل سنت در قرن ششم، در این زمینه این اشعار را به حسان بن ثابت نسبت می دهد:

من ذا بخاتمه تصدق راکعا و اسرها فی نفسه اسرارا

ص: ۱۷۱

۱- ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۳، ص ۶.

من كان بات على فراش محمد و محمد اسرى يوم الغارا

من كان في القرآن سُمى مؤمنا في تسع آيات تلين غزارا(۱)

«کیست آن که در حال رکوع انگشتی خود را صدقه داد و این را در درون خود نگه داشت و ابراز نکرد.

کسیت آن که در بستر محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله خوابید و محمد شب هنگام به سوی غار حرکت کرد.

کیست آن که در نه(۲) مورد در قرآن مؤمن نامیده شده است و آیاتش بسیار خواننده می شود».

ص: ۱۷۲

۱- تذکره الخواص، ص ۲۵؛ مناقب، خوارزمی، ص ۱۹۹.

۲- آیاتی که درباره امیرالمؤمنین علیه السّلام در قرآن نازل شده بسیار است، ولی مقصود «حسان بن ثابت» این است که در این آیات کلمه مؤمن به کار رفته و مقصود از آن، علی علیه السّلام است. با توجه به شهادت حسان بن ثابت و بنابر آنچه که در منابع اهل سنت آمده است، نزول آیات زیر در شأن امام علی علیه السّلام روشن و غیر قابل انکار است؛ الف- «افمن كان مؤمنا كمن كان فاسقا لا يستون» سجده/۱۸ ب- «هو الذي ايدك بنصره و بالمؤمنين» (انفال/۶۲) ج- «يا ايها النبي حسبك الله و من اتبعك من المؤمنين» (انفال/۶۴) د- «من المؤمنين رجال صدقوا ما عاهدوا الله عليه فمنهم من قضى نحبه و منهم من ينتظر و ما بدلوا تبديلا» (احزاب/۲۳) ه- «انما وليكم الله ورسوله و الذين آمنوا الذين آمنوا الصلوة و يؤتوا الزكاة و هم راكعون» (مائده/۵۵) و- «اجعلتم سقايه الحاج و عماره المسجد الحرام كمن آمن بالله و اليوم الآخر و جاهد في سبيل الله لا يستون عند الله» (توبه/۱۹) ز- «ان الذين آمنوا و عملوا الصالحات سيجعل لهم الرحمن ودا» (مريم/۹۶) ح- «ام حسب الذين اجترحوا السيئات ان نجعلهم كالذين آمنوا و عملوا الصالحات...» (جاثيه/۲۱) ط- «ان الذين آمنوا و عملوا الصالحات اولئك هم خير البرية» (بينه/۷)

حمیری، در قرن دوم (۱)، بارها در اشعار خود به جریان نزول آیه یاد شده در شأن امام استشهد کرده است که به بعضی از آن موارد اشاره می‌کنیم:

من ذا بخاتمه تصدق را کعافا ثابه به ذوالعرش عنه ولاء (۲)

«علی علیه السلام کسی است که در حال رکوع انگشتی خود را صدقه داده است و خداوند صاحب عرش، در عوض ولایت به او داده است».

نفسی الفداء لراکع متصدق یوما بخاتمه فکان سعیدا (۳)

«جانم فدای کسی که در حال رکوع انگشتی خود را صدقه داده است که او سعادت‌مند است».

من کان اوّل من تصدق را کعاً یوما بخاتمه و کان مشیرا

من ذاک قول الله انّ ولینکم بعد الرسول لیعلم الجمهور (۴)

ص: ۱۷۳

۱- سید اسماعیل بن محمد بن یزید بن ربیع حمیری (۱۰۵ - ۱۷۳ ق).

۲- دیوان حمیری، ص ۵۶؛ اعیان الشیعه، ج ۳، ص ۴۱۸؛ موسوعه الامام علی علیه السلام، ج ۹، ص ۱۹.

۳- دیوان حمیری، ص ۱۷۱.

۴- همان، ص ۲۱۲.

کسیت کسی که اولین بار در حال رکوع انگشتی خود را، در حالی که به فقیر اشاره می کرد، صدقه داده است.

شاهد آن، سخن خداوند است که بدون تردید ولی و سرپرست شما بعد از رسول است تا همه بدانند.

و اَوَّلُ مَوْمِنٍ صَلَّى وَ زَكَّى بِخَاتَمِهِ عَلِيٌّ رَغْمَ الْكُفُورِ (۱)

«به رغم همه کافران علی علیه السلام نخستین مسلمانی است که نماز گزارده و انگشتی خود را به عنوان زکات پرداخت کرده است».

و صَدَّقَ مَا لَهُ لَمَّا آتَاهُ الْفَقِيرُ بِخَاتَمِ الْمُتَخَمِينِ (۲)

هنگامی که فقیر آمد انگشتی را، که در دست داشت، صدقه داد.

دعبل (۳)، در قرن سوم، در قصیده ای به این جریان اشاره می کند:

اذ جاءه المسكين حال صلاته فامتد طوعا بالذراع و باليد

فتناول المسكين منه خاتما هبه الكريم الاجود بن الاجود

فاختصه الرحمن في تنزيله من حاز مثل فخاره فليعدد

ان الا له وليكم و رسوله والمؤمنين فمن يشاء فليجحد

ص: ۱۷۴

۱- همان، ص ۲۴۰.

۲- همان، ص ۴۳۲.

۳- ابوعلی دعبل بن علی بن رزین خزاعی، در سال ۱۴۸ ق به دنیا آمد و در سال ۲۴۶ ق مظلومانه به شهادت رسید.

يكن الا له خصيمه فيها غدا والله ليس بمخلف في الموعد(۱)

«هنگامی که مسکین آمد امام در حال نماز بود. امام از روی اختیار دستش را دراز کرد».

مسکین انگشتری را از دست امام گرفت. بخشش بزرگوار بخشنده فرزند بخشنده. خداوند در قرآن آیه ای را به او اختصاص داده است. هر کس مثل چنین افتخاری را کسب کرده برشمرد.

بدون تردید خداوند و رسول او و مؤمنان ولیّ شما هستند. هر کس می خواهد انکار کند.

خداوند در قیامت دشمن منکران ولایت خواهد بود و خداوند به وعده اش وفا خواهد کرد.

دعبل در کلامی دیگر این جریان را چنین بیان می کند:

ذاک الولی الحاظی بما اعطی زکاه را کعا بصلاه(۲)

«علی علیه السلام ولی و سرپرست مسلمانان است که بهره مند است به زکاتی که در حال رکوع نماز پرداخته است».

صاحب بن عباد(۳)، در قرن چهارم، در قصیده ای به این جریان اشاره می کند:

ص: ۱۷۵

۱- دیوان دعبل، موسوعه الامام علی علیه السلام، ج ۹، ص ۲۴؛ الغدير، ج ۲، ص ۵۳۹؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۷.

۲- دیوان دعبل، ص ۲۴۵.

۳- ابوالقاسم اسماعیل بن ابی الحسین عباد بن عباس طالقانی (۳۲۶ - ۳۸۵ ق).

قالت ففی منّاتی فی هل ایشرف فقلت ابذل اهل الارض للنفل قالت فمن راع زکّی بخاتمه فقلت اطعنهم مذ کان بالاسل(۱)

«گفت: در سوره هل اتی برای چه کسی شرافت ذکر شده است؟ گفتم: برای آن که بیشتر از همه مردم عطا و بخشش می کند.

گفت: آن که در حال رکوع انگشتی را زکات داده است کیست؟ گفتم: مطیع ترین آنان که همانند نیزه بود».

سریجی(۲)، در قرن ششم، در قصیده ای به این جریان اشاره می کند:

ومن تص-دق فی حال الركوع ولم یسجد کما سجدت قوم لاوثان(۳)

«علی علیه السلام کسی است که در حال رکوع صدقه داده است و در برابر هیچ بتی سجده نکرده است، آن گونه که دیگران مدتی بت پرست بوده اند».

علاءالدین حلّی(۴)، در قرن هشتم، در قصیده ای به این جریان اشاره می کند:

ام هل سواه فتی تصدق راکعا لما اتاه السائل المسترفد(۵)

ص: ۱۷۶

۱- دیوان صاحب بن عباد، ص ۴۴.

۲- سیدعبدالعزیز بن محمد بن حسن بن ابی نصر حسینی سریجی اوالی (۷۵۰ق).

۳- الغدیر، ج ۶، ص ۳۴.

۴- ابوالحسن علاءالدین علی بن حسین حلّی شهیقی معروف به ابن شهیقه، از علمای قرن هشتم.

۵- الغدیر، ج ۶، ص ۵۰۸.

«آیا غیر از علی علیه السّلام جوانمردی هست که در حال رکوع صدقه داده باشد هنگامی که مسکین از او کمک خواست».

۴- اعتراف صحابه

اشاره

همان طور که گفته شد، صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله از بهترین کسانی هستند که می توانند شأن نزول آیات را بیان کنند؛ در این جا به چند نمونه از سخنان اصحاب اشاره می کنیم:

۱- حذیفه بن یمان

حذیفه بن یمان از اصحاب برجسته رسول صلی الله علیه و آله خداست که در جنگ تبوک در شبی که منافقان تصمیم گرفتند به حیات آن حضرت پایان دهند، همراه آن حضرت بود و آن منافقان را شناخت، ولی حضرت به او توصیه کرد نام آنان را افشا نکند. همچنین آن شب حضرت اسامی بعضی دیگر از منافقان را که به دلیل تاریکی شب شناخته بود و نیز مطالب دیگری نسبت به آینده امت اسلامی به او فرمود. از این رو، وی به صاحب سرّ رسول خدا | شهرت یافته است. (۱)

بعد از فتح مدائن عمر او را به سمت استاندار مدائن منصوب کرد. (۲)

ص: ۱۷۷

۱- تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۴۵۴؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۳۶۴؛ الاصابه، ج ۱، ص ۳۳۲؛ الاعلام، ج ۲، ص ۱۷۱.

۲- الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۵۱۹.

شخصیت حذیفه بن یمان در حدی بود که عمر هر گاه می خواست حاکمی را به شهری بفرستد در نامه ای خطاب به آن مردم می نوشت:

«أنتی قد بعثت الیکم فلانا و امرته بکذا و کذا فاسمعوا له و اطیعوا، فلما بعث حذیفه الی المدائن کتب الیهم أنتی قد بعثت الیکم فلانا فاطیعوه.»^(۱)

من فلانی را به سوی شما فرستادم و به او دستور داده ام که چنین و چنان کند؛ حرفش را بشنوید و اطاعت کنید، ولی هنگامی که حذیفه را به سوی مدائن فرستاد تنها نوشت: من فلانی را به سوی شما فرستادم؛ از او اطاعت کنید.

حذیفه تا پایان عمر خلیفه دوم در این سمت باقی ماند و پس از این که عثمان به قدرت رسید او را بر این سمت ابقا کرد و تا چهل روز بعد از مرگ عثمان نیز زنده بود.^(۲)

امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از آن که قدرت را در اختیار گرفت، نامه ای به حذیفه نوشت و ضمن ابقای او بر این سمت سیاست های خود را تشریح کرد و در پایان از او چنین خواست:

«و قد وجهت الیک کتابا لتقرأه علی اهل مملکتک، لیعلموا

ص: ۱۷۸

۱- تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۶۲.

۲- الاصابه، ج ۱، ص ۳۳۲؛ تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۶۳.

رأينا فيهم و في جميع المسلمين فاحضرهم و اقرأه عليهم و خذ لنا البيعه على الصغير و الكبير منهم ان شاء الله.» (۱)

«برایت نامه ای فرستادم تا برای مردم بخوانی تا با اندیشه ما درباره خودشان و همه مسلمانان آشنا شوند. براین اساس آنان را گردآور و نامه را برایشان بخوان و از کوچک و بزرگ آنان برایم بیعت بگیر؛ اگر خدا بخواهد».

در پی دریافت نامه امام، حذیفه مردم را جمع کرد و دستور داد نامه امام را برایشان خواندند، سپس خودش منبر رفت و پس از حمد و ستایش خداوند و درود فرستادن بر محمد و آل او چنین گفت:

«الحمد لله الذي احبى الحق و امات الباطل و جاء بالعدل و دحض الجور و كبت الظالمين. ايها الناس! انما وليكم الله و رسوله و امير المؤمنين حقا حقا و خير من نعلمه بعد نبينا رسول الله صلى الله عليه و آله و اولى الناس بالناس و احقهم بالامر و اقربهم الى الصدق و ارشدهم الى العدل و اهداهم سبيلا. و ادناهم الى الله و سيله و اقربهم برسول الله صلى الله عليه و آله رحما انبيوا الى طاعه اول الناس

ص: ۱۷۹

۱- ارشاد القلوب، ص ۳۲۱؛ موسوعه الامام على عليه السلام، ج ۱۲، ص ۹۸.

سلما و اكثرهم علما و اصدقهم طريقه و اسبقهم ايماننا و احسنهم يقينا و اكثرهم معروفا و اقدمهم جهادا و اعزهم مقاما اخي رسول الله و ابن عمه و ابي الحسن و الحسين و زوج الزهراء البتول سيده نساء العالمين، فقوموا ايها الناس! فبايعوا على كتاب الله و سنه نبيه، فان الله في ذلك رضى و لكم مقنع و صلاح و السلام.

فقام الناس باجمع فبايعوا امير المؤمنين عليه السلام با حسن بيعه و اجمعها.»

«ستایش مخصوص خداوندی است که حق را زنده کرد و باطل را میراند، عدالت را آورد و ستم را دفن کرد و ستمگران را به خاک مذلت نشانده.»

ای مردم! «انما وليکم الله و رسوله و امیر المؤمنین حقا حقا» متولی امور شما تنها خداوند و رسولش و امیر المؤمنین است. بحق او امیر المؤمنین است و بهترین کس بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله است و سزاوارترین مردم نسبت به مردم، اولی ترین مردم به رهبری است، نزدیک ترین مردم به صداقت، و راهنما ترین آنان به عدالت و هدایت کننده ترین مردم به راه راست، و نزدیک ترین وسیله به خدا، نزدیک ترین خویشاوند رسول خدا صلی الله علیه و آله . به اطاعت کردن از کسی رو آورید که اولین مسلمان، عالم ترین آنان، صادق ترین آنان در راه روشن، پیشین ترین آنان از نظر ایمان، بهترین آنان از نظر

یقین، بیشترین آنان در انجام کارهای خیر، با سابقه ترین آنان در مبارزه، عزیزترین آنان از نظر جایگاه، برادر رسول خدا صلی الله علیه وآله و پسر عموی او، پدر حسن و حسین، شوهر زهرای پاکدامن، برترین زنان عالم.

مردم برخیزید و براساس کتاب خدا و سنت رسول خدا صلی الله علیه وآله بیعت کنید. بی تردید رضایت خداوند و صلاح شما در آن است.

مردم همه برخاستند و با امیرالمؤمنین علیه السلام به بهترین وجه بیعت کردند.»

«فلما استتمت البيعه قام اليه فتى - من ابناء العجم و ولاء الانصار، لمحمد بن عماره بن التيهان اخى ابى الهيثم بن التيهان - يقال له: مسلم، متقلدا سيفا فناداه من اقصى الناس: ايها الامير انا سمعناك تقول فى اول كلامك: انما وليكم الله و رسوله و امير المؤمنين حقا حقا، تعريضا ممن كان قبله من الخلفاء انهم لم يكونوا امراء المؤمنين حقا، فعرفنا ايها الامير رحمك الله! و لا تكتمننا فانك ممن شهد و غبنا و نحن مقلدون ذلك فى اعناقكم و الله شاهد عليكم فيما تأتون به من النصيحة لامتكم و صدق الخبر عن نبيكم صلى الله عليه وآله.

قال حذيفه، ايها الرجل اما اذا سألت و فحصت هكذا،

ص: ۱۸۱

فاسمع و افهم ما اخبرك به؛ اما من تقدم من الخلفاء قبل علي بن ابي طالب عليه السلام ممن تسمى بامير المؤمنين، فانهم سموا بذلك و سماهم الناس به و اما علي بن ابي طالب فان جبرئيل عليه السلام اتاه، بهذا

الاسم عن الله تعالى و شهد له الرسول صلى الله عليه وآله عن سلام جبرئيل له بامر المؤمنين و كان اصحاب رسول الله يدعونه في حياه رسول الله بامير المؤمنين. (۱)

«پس از اتمام بيعت، جوانی از فرزندان عجم و هم پیمان انصار به نام مسلم برخاست و در حالی که شمشیرش را به گردش آویخته بود، از انتهای جمعیت فریاد زد: ای امیر! در ابتدای سخنت شنیدیم که گفتی «انما وليکم الله و رسوله و امير المؤمنين حقا حقا». ای امیر! این جمله تعریض به خلفای قبل است مگر آنان به حق امیرالمؤمنین نبودند؟ ای امیر! خدا تو را رحمت کند، بر ما حقایق را پنهان نکن. حقایق را به ما بگو؛

زیرا شما شاهد قضایا بودید و ما حضور نداشتیم و از شما تقلید می کنیم. مسؤولیت آن نیز به گردن شماست و خداوند در آنچه برای مردم خودتان خیرخواهی می کنید و سخن رسول خدا صلی الله علیه وآله را صادقانه به مردم می گوید شاهد و گواه ست!

ص: ۱۸۲

حذیفه گفت: ای مرد حال که در صدد جست و جو بر آمدی و پرسیدی، بشنو و آنچه به تو گزارش می کنم دریاب. خلفای قبل از علی بن ابی طالب علیه السّلام آنان که به نام امیرالمؤمنین شهرت یافته اند، آنان خود این نام را بر خویش نهادند و مردم نیز از آنها پیروی کردند، اما علی بن ابی طالب علیه السّلام را خداوند «امیرالمؤمنین» نامید و جبرئیل این خبر را آورد و رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز بر این گزارش جبرئیل شهادت داد و اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله در زمان آن حضرت، به علی علیه السّلام امیرالمؤمنین خطاب می کردند.

با توجه به این که همه کسانی که شرح حال حذیفه بن یمان را نوشته اند، گفته اند که او صاحب سرّ رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده است و با این که حذیفه منافقان را می شناخت، ولی رسول خدا صلی الله علیه و آله از افشای نام آنان او را بازداشته بود، حذیفه در این سخنرانی نه تنها خودش چندین بار به این مسأله اعتراف کرده است، بلکه در پایان ادعا می کند که در زمان حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز اصحاب، نیز امام علی علیه السّلام را با این لقب یاد می کردند.

۲- عمرو بن عاص

اشاره

همه کسانی که با تاریخ اسلام و درگیری های عصر امام علی علیه السّلام آشنا هستند، دشمنی عمرو بن عاص و نقش او در حمایت از معاویه، در درگیری با امام علی علیه السّلام، آگاهی دارند.

با این که عمرو بن عاص برای رسیدن به دنیا در جریان

ص: ۱۸۳

حکمت امام علی علیه السلام را از خلافت عزل کرد، ولی در عین حال قبل از پیوستن به معاویه در نامه ای به معاویه اعتراف می کند که حق حاکمیت از آن علی علیه السلام است و آیه «انما» در شأن او نازل شده است.

با توجه به اینکه عمرو بن عاص در نامه اش به مطالب نامه معاویه پاسخ داده است، برای روشن شدن نامه وی ابتدا باید از محتوای نامه معاویه آگاهی یافت.

به این نامه توجه کنید:

نامه معاویه

«من معاویه بن ابی سفیان خلیفه عثمان بن عفان امام المسلمین ذی النورین ختن المصطفی علی ابنته و صاحب جیش العسره و بئر دومه المعدوم الناصر الکثیر

الخازل المحصور فی منزله المقتول عطشا و ظلما فی محرابه المعذب باسیاف الفسقه الی عمرو بن العاص صاحب رسول الله صلی الله علیه وآله و ثقته و امیر عسکره بذات السلاسل المعظم رأیه المفخم تدبیره، اما بعد، فلن یخفی علیک احتراق قلوب المؤمنین و ما اصابوا به من الفجیعه بدم عثمان و ما ارتکب به جاره حسدا و بغیا بامتناعه من نصرته و خذلانه ایاه و اشیا به العامه علیه حتی قتلوه فی محرابه، فیا لها من مصیبه عمّت جمیع المسلمین و فرضت علیهم طلب دمه من قتلته و انا ادعوك الی

ص: ۱۸۴

«از معاویه پسر ابوسفیان نماینده عثمان پسر عفان، رهبر مسلمانان صاحب دو نور، داماد رسول خدا صلی الله علیه و آله و عضو جیش العسره و چاه دومه که کشته شده است و با این که یاران بسیاری داشت خوار شد و در خانه اش محاصره گشت و تشنه و بناحق در محرابش کشته شد؛ کسی که با شمشیر فاسقان شکنجه شد. به عمرو بن عاص، صحابی مورد اعتماد و فرمانده سپاه رسول خدا صلی الله علیه و آله در جنگ ذات سلاسل؛ کسی که اندیشه اش بزرگ و تدبیرش با ارزش است».

پس از سلام، بر تو پوشیده نیست که دل مسلمانان به خاطر جنایت کشتن عثمان و آنچه همسایگان او از حسادت مرتکب شدند و از روی ستم به او کمک نکردند، داغدار است؛ نه تنها او را یاری نکردند، بلکه تحقیر هم کردند و مردم را علیه او شوراندند، به طوری که او را در محرابش کشتند. چه مصیبت بزرگی که همه مسلمانان را فرا گرفته و خونخواهی او را بر آنان واجب کرده است. من تو را به بهره ای بزرگ از ثواب آخرت در جنگ با آنان - که به قاتلان عثمان پناه داده اند - فرامی خوانم.

ص: ۱۸۵

در پاسخ این نامه جنگ افروزانه معاویه، عمرو بن عاص چنین پاسخ داد:

«من عمرو بن العاص صاحب رسول الله الى معاويه بن ابى سفيان؛ اما بعد، فقد وصل اليّ كتابك فقرأته و فهمته، فاما ما دعوتني من خلع ربقه الاسلام من عنقي و التهؤر في الضلاله معك و اعانتى اياك على الباطل و اختراط السيف في وجه عليّ و هو اخو رسول الله و وصيّه و وارثه و قاضى دينه و منجز وعده و زوج ابنته سيده نساء اهل الجنّه و ابوالسبطين الحسن و الحسين سيدي شباب اهل الجنّه فلن يكون.»

«از عمرو بن عاص، صحابی رسول خدا صلی الله علیه و آله، به معاویه بن ابی سفیان؛ بعد از سلام، نامه ات به دستم رسید. آن را خواندم و مقصودت را فهمیدم اما آنچه از من خواسته ای که ریسمان اسلام را از گردنم بردارم و در گمراهی گام نهم و در راه باطل تو را یاری کنم و به روی علی شمشیر کشم، که برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله و وصی او و پرداخت کننده دین او و تحقق بخشنده وعده او و همسر دخترش، سرور زنان بهشت و پدردو فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله حسن و حسین دو سرور جوانان اهل بهشت هستند، این کار شدنی نیست!

«و اما ما قلت أنّك خليفة عثمان فقد صدقت، و لكن تبين اليوم عزلك عن خلافته و قد بويع لغيره، فزالت خلافتك.»

ص: ۱۸۶

اما این که گفته ای کارگزار عثمان هستی راست می گویی، ولی امروز تو از جانشینی او برکنار شده ای؛ زیرا مردم با دیگری بیعت کرده اند. براین اساس جانشینی تو از عثمان از بین رفته است.

«و اما ما عظیمتی به و نسبتی الیه من صحبه رسول اللّٰه صلی الله علیه وآله و انّی صاحب جیشه فلا اغترّ بالتزکیه و لا امیل بها عن الله»؛

«اما این که مرا بزرگ شمردی به خاطر این که صحابی رسول خدا صلی الله علیه وآله و همراه سپاه او بودم، با این ستایش تو مغرور نمی گردم و از خدا جدا نمی شوم».

«و اما نسبت ابا الحسن اخا رسول اللّٰه صلی الله علیه وآله و وصیّه الی البغی و الحسد علی عثمان و سمیت الصحابه فسقه و زعمت أنّه اشلاهم علی قتله، فهذا کذب و غوايه»؛

«و اما این که ابا الحسن (امیرالمؤمنین علیه السّلام) برادر رسول خدا صلی الله علیه وآله و وصی او را متهم به تجاوز و حسادت نسبت به عثمان کرده و اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله را فاسق نامیده ای و تصور می کنی که امیرالمؤمنین علیه السّلام مردم را برای کشتن عثمان تحریک کرده است، این یک دروغ و گمراهی است».

سپس عمرو بن عاص به احادیث بسیاری که از رسول خدا صلی الله علیه وآله درباره امام علی علیه السّلام رسیده است اشاره می کند و آنگاه آیاتی را که درباره آن حضرت نازل شده است، بیان می کند:

و قوله تعالى: {إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ}؛ (۱)

تنها خدا و رسولش و مؤمنانی که نماز را به پا می دارند و در رکوع زکات می دهند ولی و سرپرست شما هستند.

«و کتابک یا معاویه الذی هذا جوابه لیس مما ینخدع به من له عقل او دین و السلام» (۲).

«ای معاویه! نامه ات، که جوابش این است، چیزی نیست که بتواند کسی را که دارای عقل یا دین باشد، بفریبد.» (۳).

همان طور که ملاحظه می کنید، عمرو بن عاص در این نامه - که نامه ای سیاسی است - اعتراف می کند که آیه {إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ...} در شأن علی علیه السلام نازل شده است.

ص: ۱۸۸

۱- مائده/۵۵.

۲- مناقب خوارزمی، ص ۱۲۹.

۳- برای رسیدن به حکومت چند روزه مصر به کمک معاویه شتافت و با حيله گری های خود نقش عمدهای در شورش معاویه علیه امیر المومنین ایفا کرد.

یکی از راههای شناخت صحت متن روایات تفسیری، اعتراف مفسران است. مفسران برجسته پس از نقل روایات تفسیری به جمع بندی و اظهار نظر می پردازند.

همه مفسران اهل سنت نزول این آیه را در شأن امام علی علیه السلام نقل کرده اند یا به انفرادی یا به اشتراک، ولی بعضی از آنان اعترافاتی دارند که نشان می دهد تنها نزول آیه در شأن امام علی علیه السلام را پذیرفته اند:

۱. نظام الدین نیشابوری:

صاحب تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان، با این که تمام تلاش خود را در این بحث به کار گرفته تا استدلال شیعه بر این آیه را رد کند از این رو هر کس در این زمینه سخنی علیه شیعه گفته آن را گردآوری کرده است، ولی در نهایت چنین قضاوت می کند:

«والحقّ أنه ان صحّت الروایه فلاّیه دلالة قویّه علی عظم شأن علی رضی عنه.»^(۱)

ص: ۱۸۹

۱- تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان، ج ۴، ص ۲۸۴.

«حق این است که اگر درست باشد که این آیه در شأن علی رضی الله عنه نازل شده، دلالت قوی بر عظمت شأن علی علیه السلام دارد».

۲. دکتر عبدالله محمود:

وی در پاورقی تفسیر مقاتل بن سلیمان می نویسد:

«اورد السیوطی فی الدر المنثور روایات صحیحہ عن عبدالرزاق و غیرہ تؤید ان الآیہ نزلت فی علی ابن ابی طالب»^(۱)

«سیوطی در الدر المنثور روایات صحیحی از عبدالرزاق و غیر او را نقل کرده است که تایید می کنند که این آیه در شأن علی ابن ابی طالب علیه السلام نازل شده است.»

۳. دکتر وهبه زحیلی:

از دانشمندان برجسته معاصر، می نویسد:

«ذکر روایات یقوی بعضها بعضا أنّها نزلت فی علی بن ابی طالب الذی سأله سائل و هو راکع فی تطوّع فتصدّق علیه بخاتمه»^(۲)

«روایاتی را که ذکر کرده است، که بعضی از آنها برخی دیگر را تقویت می کند، که این آیه در حق علی بن ابی طالب نازل شده است»

ص: ۱۹۰

۱- تفسیر مقاتل بن سلیمان، ج ۱، ص ۴۸۵.

۲- التفسیر المنیر، ج ۶، ص ۲۳۲.

که در حال رکوع در نماز مستحبی مسکینی از او تقاضای کمک کرد و او انگشتری خود را به او داد.

۴- جلال الدین سیوطی:

وی از صاحب‌نظران در علوم قرآنی است. در اسباب النزول تنها روایاتی را که می‌گوید این آیه در شأن علی علیه السلام نازل شده است، از چند طریق نقل می‌کند و می‌نویسد:

«فهذه شواهد يقوى بعضها بعضا»^(۱).

«اینها شواهدی است که بعضی از آنها برخی را تقویت می‌کند و می‌رساند که آیه در شأن علی علیه السلام نازل شده است»

۶- مخالفت و موافقت با کتاب خدا

از شواهدی که می‌توان صحت یا عدم صحت صدور روایتی را ثابت کرد، موافقت یا مخالفت روایت با «کتاب الله» است؛ زیرا قرآن از جهت سند قطعی است و هیچ‌گونه تحریف و نقص و زیادی در آن راه نیافته است. بنابراین یکی از معیارهای بسیار قوی برای تشخیص روایات صحیح هم سو بودن آن روایات با آیات ولایت است.

ص: ۱۹۱

۱- لباب النقول فی اسباب النزول، ص ۱۲۱؛ اسباب النزول، ص ۱۴۷.

در بین روایات رسول اکرم صلی الله علیه وآله بعضی از روایات قطعی الصدورند؛ مثل حدیث ثقلین و ... به طوری که تمامی گروه های اسلامی با همه اختلافات فکری که دارند، آن را نقل کرده اند. مخالفت یا موافقت متن حدیثی با مفاد این گونه روایات می تواند شاهی بر صحت یا عدم صحت روایت مورد بحث باشد.

معیار صحت یا عدم صحت روایت در کلام امام صادق (علیه السلام)

«قال سألت ابا عبد الله عليه السلام عن اختلاف الحديث يرويه من نثق به و منهم من لا نثق به؟ قال: اذا ورد عليكم حديث فوجدتم له شاهدا من كتاب الله و من قول رسول الله عليه وآله و الا فالذي جائكم به اولى به.»^(۱)

«ابن ابی یعفور می گوید: از امام صادق علیه السلام درباره روایات مختلفی پرسیدم که راویان «ثقه» و «غیر ثقه» نقل می کنند؟ حضرت فرمود: وقتی حدیثی به شما رسید که شاهی از کتاب خدا یا از سنت رسول خدا صلی الله علیه وآله آن را تأیید کرد، بپذیرید و گرنه آن که حدیث را آورده است شایسته تر است به آن.

ص: ۱۹۲

۱- کافی، ج ۱، باب الاخذ بالسنة و شواهد الكتاب، ص ۸۸، ح ۲.

رسول خدا صلی الله علیه وآله نیز، در تعیین صحت روایات مختلفی که از آن حضرت می رسید، چنین می فرماید:

«عن ابی عبدالله علیه السلام قال خطب النبی صلی الله علیه وآله بمنی فقال: ایها الناس! ما جاءکم عنی یوافق کتاب الله فانا قلته و ما جاءکم یمخالف کتاب الله فلم اقله.» (۱)

«امام صادق علیه السلام می فرماید: رسول خدا صلی الله علیه وآله در منی سخنرانی کرد و ضمن آن فرمود: ای مردم! آنچه از من به شما می رسد که موافق کتاب خداست، من گفته ام و آنچه مخالف کتاب خداست، من نگفته ام.»

امام هادی علیه السلام در پاسخ به سؤالی درباره جبر و تفویض ضمن بیان دو معیار به شأن نزول آیه مورد بحث اشاره کرده است. به این کلام نغز توجه کنید:

«فاوّل خبر یعرف تحقیقه من الکتاب و تصدیقه و التماس شهادته علیه خبر ورد عن رسول الله صلی الله علیه وآله و وجد بموافقه الکتاب و تصدیقه بحيث لا تخالفه اقاویلهم حیث قال انّی مخلف فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل

ص: ۱۹۳

۱- همان، ص ۱۹، ص ۱۹، ح ۵.

بيتي لن تزلوا ما تمسكتم بهما وانهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض،(1) فلما وجدنا شواهد

هذا الحديث في كتاب الله نضا مثل قوله جلّ و عزّ: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ» و روت العامه في ذلك اخبارا لامير المؤمنين عليه السلام انه تصدق بخاتمه و هو راع، فشكر الله ذلك له و انزل الآيه فيه فوجدنا رسول الله صلى الله عليه وآله قد اتى بقوله من كنت مولاه فعلى مولاه،(2) و بقوله انت

منى

ص: ١٩٤

-
- ١- مستدرک، حاکم، ج ٣، ص ١١٨؛ ذخائرالعقبی، ص ٤٧؛ الصواعق المحرقة، ص ١٢٦؛ کفایه الطالب، ص ٥٣؛ مناقب، ابن مغازلی، ص ١٧؛ سنن ترمذی، ج ٥، ص ٤٣٢؛ ح ٣٨١١؛ تاریخ، طبری، ج ٢، ص ٤٠٢؛ سیره، ابن هشام، ج ٤، ص ٢٤٨؛ تاریخ الاسلام، ذهبی، ج ٢، ص ٧٠٩؛ خصائص، نسائی، ص ١١٩، ح ٧٩؛ صحیح، مسلم، ج ٤، ص ١٢٢.
 - ٢- مستدرک، حاکم، ج ٣، ص ١١٨؛ الصواعق المحرقة، ص ١٢٢؛ الرياض النضرة، ج ٢، ص ١٠٩؛ ذخائرالعقبی، ص ١٢٥؛ کنوزالحقائق، ج ١، ص ٣٨٦؛ ج ٢، ص ٢٠٨؛ مجمع الزوائد، ج ٩، ص ١٠٦، ١٠٧، ١٠٩، ١١٠؛ کفایه الطالب، ص ٥٦، ٥٨، ٥٩، ٦٠، ٦٢؛ مناقب، ابن مغازلی، ص ١٨، با ١٣ سند؛ تاریخ الخلفاء، ص ١٧١؛ مناقب الاسد الغالب، ص ١٢؛ الاستيعاب، ج ٣، ص ٢٠٣؛ مسند، احمد بن حنبل، ج ١، ص ١٣٥، ١٤٢، ١٨٩، ٢٤٦؛ کنز العمال، ج ١١، ص ٦٠٢.

بمنزله هارون من موسى الآ أنه لا نبی بعدی (۱) و وجدناه يقول علی يقضى دينی و ينجز موعدى و هو خليفتى عليكم من بعدی، (۲) فالخبر الاول الذى استنبط منه هذه الاخبار خير صحيح

مجمع عليه لاختلاف فيه عندهم و هو ايضا موافق للكتاب، فلما شهد الكتاب بتصديق الخبر و هذه الشواهد الآخر لزم على الامه الاقرار بها ضروره، اذ كانت هذه الاخبار شواهدا من القرآن ناطقه و وافقت القرآن و القرآن وافقها. (۳)

«نخست خبری که درستی آن از قرآن به دست آید و قرآن بدان گواه است؛ خبری است که موافق با قرآن و مورد تصدیق آن است و در آن اختلافی نیست که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: من در میان شما دو چیز گرانها می گذارم؛ کتاب خدا و عترتم، خاندانم، تا شما به این دو تمسک جوید و هرگز گمراه نشوید، بدون تردید این دو از هم جدا نشوند تا در کنار حوض بر من وارد شوند.

چون شواهد این حدیث را در قرآن به صراحت یافتیم، همانند گفته

ص: ۱۹۵

-
- ۱- مستدرک، حاکم، ج ۳، ص ۱۷۷؛ الصواعق المحرقة، ص ۱۲۰؛ الرياض النضرة، ج ۲، ص ۱۰۱؛ ذخائر العقبی، ص ۱۱۹؛ کنوز الحقائق، ج ۲، ص ۳۶۷؛ نور الابصار، ص ۱۵۷؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۱۲؛ کفایه الطالب، ص ۸۵؛ مناقب، ابن مغزلی، ص ۲۸؛ تاریخ الخلفاء، ص ۱۷۰؛ اسد الغابه، ج ۴، ص ۹۹؛ الاستیعاب، ج ۳، ص ۲۰۱؛ صحیح، مسلم، ج ۴، ص ۱۲۰.
 - ۲- کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۰۴؛ خصائص، نسایی، ص ۲۶، ح ۹؛ مسند، احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۱۷۸؛ الرياض النضرة، ج ۲، ص ۱۶۸؛ حلیه الاولیاء، ج ۱۰، ص ۲۱۱؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۱۳؛ کنوز الحقائق، ص ۹۲.
 - ۳- تحف العقول مترجم، ص ۴۸۲.

خداوند عزوجل: همانا سرپرست شما، خدا و رسولش و مؤمنانی هستند که نماز را به پا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند. و هر کس که از خدا و رسول و مؤمنان پیروی کند به درستی که حزب خدا پیروز است.

اهل سنت، در این جا، اخباری را روایت کرده اند که امیرالمؤمنین علیه السلام در حال رکوع انگشتی خود را صدقه داد و خدا از او قدردانی نمود و این آیه را در شأن او نازل کرد و ما دیدیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله این سخن را گفته است که هر که من مولای اویم، این علی مولای اوست و دیدیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: جایگاه تو نسبت به من همانند جایگاه هارون نسبت به موسی علیه السلام است. جز

این که بعد از من پیامبری نخواهد بود و دیدیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: علی است که دیون مرا می پردازد و به وعده ام عمل می کند و اوست جانشینم بعد از من در میان شما.

بنابر این آن خبر نخست - که این اخبار از آن به دست آمده - خبری درست و مورد اتفاق مسلمانان است و اختلافی در مورد صحت آن ندارند و موافق قرآن نیز هست و قرآن به درستی آن گواهی داده است و شواهد دیگری هم دارد. در این صورت بر امت لازم است که به ضرورت آن اعتراف کنند؛ زیرا اینها روایاتی است که شواهد قرآن بدانها گویاست و موافق قرآن هستند و قرآن (نیز) موافق آنهاست.

سپس امام دربارہ جانشینی بلافصل حضرت امیر علیہ السّلام به همین سبک به آیات دیگری استدلال می کند و روایات دیگری را که اهل سنت دربارہ امام علی علیہ السّلام نقل کرده اند نقل و با آیات تطبیق می نماید که برای طولانی نشدن از آوردن آنها خودداری می نمایم.

۸- استناد فقہا

در اسلام نسبت دادن سخنی به هر کس بدون دلیل و مدرک کذب و افتراست و در مواردی مثل روزه داری نسبت دادن سخنی به خدا و رسول صلی الله علیه وآله موجب بطلان روزه می شود.

خداوند در آیات متعددی از قرآن، کسانی که سخنی را بدون داشتن دلیل قابل قبولی به خداوند نسبت می دهند توبیخ نموده و تهدید به عذاب نموده است.

به این آیه توجه کنید:

﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ هَذَا حَلَالٌ وَهَذَا حَرَامٌ لَتَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ * مَتَاعٌ قَلِيلٌ﴾ (۱)

ص: ۱۹۷

«به صرف دروغی که زبانتان توصیف می کند، نگویید این حلال است و آن حرام، تا بر خدا دروغ نبسته باشید، آنها که به خدا دروغ می بندند رستگار نخواهند شد و در این دنیا بهره کمی نصیبشان می شود و عذاب دردناکی در انتظار آنان است».

بر این اساس، فقیه در فقه اسلامی با توجه به جایگاهی که فقیه در فقه اسلامی دارد و آثاری که بر سخنان او مترتب می شود، به این مسئله توجه بیشتری دارد و تا اطمینان پیدا نکند، نمی تواند سخنی را به خداوند نسبت دهد. با توجه به نکته یاد شده، یکی از قرائنی که می تواند نزول آیه مورد بحث را درباره امیرالمؤمنین علیه السلام قطعی کند، استناد فقها به این آیه برای استنباط احکام اسلامی است.

بر اساس اینکه آیه ولایت درباره بخشش انگشتی در حال رکوع از طرف امام علی نازل شده باشد مستند فقها قرار گرفته است؛

الف). ابوبکر الجزایری، از مفسران معاصر با اینکه از مبلغان اندیشه وهابی در عربستان است، در کتاب تفسیرش چنین می نویسد:

«فاستدلّ الفقهاء بهذا أنّ العمل اليسير لا يبطل الصلاة»^(۱)

«مستند فقها در اینکه کار اندک در نماز مبطل نماز نیست، این آیه است.

ص: ۱۹۸

ب). ابوبکر جصاص در این باره می نویسد:

«دلاله الآیه ظاهره فی اباحه الصدقه فی الصلاه»^(۱)

«دالت آیه بر اینکه صدقه دادن در حال نماز جایز است، روشن و آشکار است.

ج). قرطبی به نقل از گروهی می نویسد که این آیه دلیلی بر جواز عمل قلیل در نماز است؛

«وهذا يدلّ على أنّ العمل القليل لا يبطل الصلاه، فإنّ التصدّق بالخاتم في الركوع عمل جاء به في الصلاه و لم تبطل الصلاه»^(۲)

«این آیه دلالت می کند که کار اندک مبطل نماز نیست؛ زیرا بخشش انگشتی در حال رکوع کاری بوده که در حال نماز انجام گرفته و نماز را باطل نکرده است».

د). ابوالبرکات نسفی در این باره می نویسد:

«و الآیه تدلّ على جواز الصدقه فی الصلاه و على أنّ العمل القليل لا يفسد الصلاه»^(۳)

ص: ۱۹۹

۱- احکام القرآن، جصاص، ج ۴۰، ص ۱۰۲.

۲- الجامع لاحکام القرآن، ج ۶، ص ۲۲۱.

۳- مدارک التنزیل و حقایق التاویل، ج ۱، ص ۴۵۶.

«آیه دلالت می کند که صدقه دادن در نماز جایز است و اینکه کار اندک نماز را باطل نمی کند».

ه-). بیضاوی در این باره می نویسد

«و علی هذا یكون دلیل علی ان الفعل القلیل فی الصلاه لا

یبطالها و ان صدقه التطوع تسمى زکاه»^(۱).

«بنابراین آیه دلیل بر این است که کار اندک در نماز مبطل نماز نیست و اینکه صدقه مستحبی نیز زکات نامیده می شود».

و). خازن در این باره می نویسد:

«فعلی هذا قال العلماء العمل القلیل فی الصلاه لا یفسدها»^(۲).

«براساس اینکه آیه در شأن علی علیه السلام نازل شده باشد، علما گفته اند که کار اندک در نماز، نماز را بر هم نمی زند».

آنچه نقل شد، نمونه ای از استناد فقها به این آیه برای اثبات حکم شرعی و گواهی بر پذیرش این واقعیت است که آیه در شأن امام علی علیه السلام نازل شده است.

قبل از ورود به بحث شبهات آیه، لازم است بحثی درباره ولایت، انواع آن، معنای ولی و مولی و کاربرد و مقصود از ولایت در آیه داشته باشیم.

ص: ۲۰۰

۱- انوار التنزیل و اسرار التاویل، ج ۲، ص ۳۳۸.

۲- لباب التاویل فی معانی التنزیل، ج ۲، ص ۵۶.

ابوهلال عسکری، لغت شناس معروف عرب، در بحث فرق میان «مولی و ولی»، ولی را چنین معنی می کند:

«واصل الولیّ جعل الثانی بعد الاول من غیر فصل من قولهم هذا یلی ذاک ولیا»^(۱)

«اصل معنای «ولی» قرار دادن دوم به جای اول است بدون فاصله و این واژه از قول عرب گرفته شده است که این پشت سر آن می آید.

راغب اصفهانی همین معنی را با شرح بیشتری آورده و می نویسد:

«الولاء و التوالی ان یحصل شیئان فصاعدا حصولاً لیس بینهما ما لیس منهما و یستعار ذلک للقرب من حیث

ص: ۲۰۳

المكان و من حيث النسبه و من حيث الدين و من حيث الصداقه و النصره و الاعتقاد و الولايه النصره و الولايه تولي الامر و قيل
الولايه و الولايه نحو الدلاله و الدلاله و حقيقته تولي الامر و الولي و المولى يستعملان في ذلك كل واحد منهما» (۱)

«ولایت این است که حداقل دو چیز طوری به هم نزدیک شوند که بیگانه ای میان آنها نباشد و این معنی در نزدیکی از نظر مکان، نسبت، آیین، دوستی، یاری و اعتقاد کاربرد دارد. ولایت به معنای سرپرستی کار است. گفته شده ولایت و ولایت مثل دلالت و دلالت است، ولی حقیقت آن سرپرستی در کار است و «ولی» و «مولی» هر دو در این معنی کاربرد دارند.

علامه طباطبایی رحمه الله در این باره می نویسد:

چون ولایت (به معنای) نزدیکی خاص است، هرگاه این «ولایت» در امور معنوی تصور شود، لازمه اش این است که ولی نسبت به آنچه ولایت دارد، دارای اختیاراتی باشد که دیگران این اختیارات را باید از طریق او کسب کنند. براین اساس هر نوع تصرفی که دیگری می تواند نسبت به آن چیز انجام دهد، تنها ولی قادر به انجام آن است؛ به عنوان مثال میت که می توانست نسبت به ترکه اش تصرف

ص: ۲۰۴

کند چون مالک بود، اکنون ولی او به دلیل وراثت در آن تصرف می کند. همچنین ولی صغیر در اموال او تصرف می کند؛ چون تدبیر امور صغیر بر عهده اوست. خداوند نیز ولی بندگان خود است؛ زیرا تدبیر امور آنان در دنیا و آخرت با اوست. همچنین خداوند ولی مؤمنان است؛ چون تدبیر امر دین آنان و دعوت به دین، توفیق آنان برای گرایش به دین و یاری دین بر عهده اوست. پیامبر نیز ولی مؤمنان است؛ چون او نسبت به قضاوت کردن میان آنان اختیار دارد. حاکم، ولی مردم است؛ چون متناسب با قدرتش در بین مردم حکم می کند.

خلاصه آنکه معنای ولایت در موارد کاربرد آن، نوعی نزدیکی است که سبب می شود ولی حق تصرف و تدبیر داشته باشد. (۱)

ولایت خداوند

اشاره

خداوند در قرآن دو نوع ولایت را برای خود اثبات می کند:

الف): ولایت تکوینی:

چون خداوند خالق هستی است، شایسته است که هر نوع تصرفی و به هر اندازه و هر گونه که بخواهد، در عالم هستی انجام دهد.

ص: ۲۰۵

آیات فراوانی بیانگر این نوع از ولایت است؛

{أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ وَهُوَ يُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ} (۱)

{اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ مَا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ} (۲).

(ب): ولایت تشریعی:

خداوند در اموری که به دین مؤمنان برمی گردد، اعم از اصل دین، هدایت مردم، توفیق دادن و مانند اینها نیز برای خود ولایت قائل است.

آیات ذیل نمونه‌های از بیان این ولایت است،

{اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ...} (۳)

{وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ} (۴)

{وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُتَّقِينَ} (۵)

ص: ۲۰۶

۱- شوری/۹.

۲- سجده/۴.

۳- بقره/۲۵۷.

۴- آل عمران/۶۸.

۵- جاثیه/۱۹.

خداوند در آیات قرآن، این ولایت تشریحی را برای پیامبر نیز قائل است، چنان که در آیات زیادی به این مهم پرداخته است؛

{إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ...} (۱)

{النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ...} (۲)

{...وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَىٰ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ...} (۳)

مفاد این آیات این است که رسول خدا صلی الله علیه وآله در هدایت امت به سوی خدا و اجرای حدود و قضاوت میان مؤمنان و آنچه به ولایت تشریحی خداوند برمی گردد، ولایت دارد و بر امت است که از او اطاعت کنند؛ زیرا اطاعت از او

اطاعت از خداوند است. در این زمینه آخرین آیه ای که آوردیم، بسیار گویاست.

در آیه «اتّما» همین ولایت تشریحی را - که برای خدا و رسول ثابت است - برای «الذین آمنوا»، یعنی امام علی علیه السلام، نیز اثبات می کند؛ زیرا ولایت را به خدا و رسول و «الذین آمنوا» یکسان نسبت داده و این دلیل بر این است که ولایت در

ص: ۲۰۷

۱- نساء/۱۰۵.

۲- احزاب/۶.

۳- احزاب/۳۶.

هر سه مورد به یک معنی است و چنان که مفسران گفته اند؛ تفاوت در این است که این ولایت در خداوند «بالاصاله» است و در دیگر «بالتبع».

باید توجه داشت که اگر ولایت در رسول و امام به گونه ای دیگر بود، خداوند میبایست عبارت را به شکلی بیاورد که اشتباه رخ ندهد، همان طور که در موارد مشابه این گونه است؛ به آیه توجه کنید

{قُلْ أَذُنٌ خَيْرٌ لَكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ...} (۱)

در این آیه، لفظ ایمان تکرار شده است، چون معنای آن درباره خداوند با معنای آن درباره مؤمنان یکسان نیست.

معنای مولی

همان طور که پیشتر از ابوهلال و دیگران نقل کردیم، «ولی» به معنای جانشین و «أولی» به تصرف است. با این حال از راه دیگری نیز می توان معنای آن را مشخص کرد.

به آیه زیر توجه کنید:

{...فَالْيَوْمَ لَا يُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ وَلَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مَأْوَاكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ} (۲)

ص: ۲۰۸

۱- توبه/۶۱.

۲- حدید/۱۵.

در این آیه، مفسران و لغت شناسان مولی را به معنای «اولی» گرفته و به شعر «لیید بن ربیعہ عامری» استدلال کرده اند که گفته است:

فغدت کلا الفرجین تحسب أنه مولی المخافه خلفها و امامها(۱)

شعر در وصف یک گاو وحشی است که صدایی شنید، ولی نمی دانست که از کدام طرف است و گمان می کند که سزاوارتر این است که هم از پشت سر و هم از پیش رو بترسد.

بیش از پنجاه نفر از مفسران اهل سنت در آیه یاد شده «مولی» را به معنای اولی گرفته اند(۲) که مادر اینجا به چند نمونه از آن اشاره می کنیم:

«زجاج» گفته است: «مولاکم ای اولی بکم.»(۳) و سپس به شعر لیید استشهاد کرده است.

«بخاری» گفته است: «مولاکم ای اولی بکم.»(۴)

«نیشابوری» گفته است: «مولاکم ای اولی بکم.»(۵)

ص: ۲۰۹

-
- ۱- شرح المعلقات السبع، ص ۱۲۶.
 - ۲- النهج السوی فی معنی المولی و الولی، ص ۴۰.
 - ۳- معانی القرآن و اعرابه، ج ۵، ص ۱۲۵.
 - ۴- معجم غریب القرآن مستخرجا من صحیح البخاری، ص ۲۳۰.
 - ۵- ایجاز البیان عن معانی القرآن، ج ۲، ص ۸۰۴.

«کلبی» گفته است: «هی مولاکم ای اولی بکم و حقیقه المولی الولی»^(۱).

«فراء» گفته است: «مولاکم: هی اولی بکم»^(۲).

با اینکه ابو عبیده نه تنها گرایشی به امیرالمؤمنین علیه السلام ندارد، بلکه از خوارج است، چنین میگوید: «هی مولاکم، اولی بکم». وی به شعر لید استشهاد کرده است^(۳).

«ابوالعباس مبرد» گفته است: «هی مولاکم؛ اولی بکم»^(۴).

«اخطل» - شاعر مسیحی و لغت شناس عرب - «مولی» را در شعرش به معنای «اولی» به کار برده است. وی خطاب به عبدالملک بن مروان می گوید:

فاصبحت مولاها من الناس کلهم واحری قریش ان تهاب و تحمدا^(۵)

اخطل در این شعر مولا را درباره خلیفه تام الاختیار و متصرف در همه امور مسلمانان به کار برده است.

کاربرد «مولی» به معنای «اولی» در ادبیات عرب - چه شعر و چه نثر - مسئله ای بسیار روشن است که نیازی به استشهاد بیشتر نیست و با تتبع در آیاتی

ص: ۲۱۰

۱- التسهیل لعلوم التنزیل، ج ۲، ص ۴۱۲.

۲- معانی القرآن، ج ۳، ص ۱۳۴.

۳- مجاز القرآن، ج ۲، ص ۲۵۴.

۴- کامل، مبرد، ص ۶۹۹.

۵- العمده عیون صحاح الاخبار، ص ۱۵۸.

که در آنها واژه «مولى» به کار رفته است، می توان به آرای مفسران در این زمینه دست یافت که برای پرهیز از طولانی شدن بحث، از بررسی این آیات خودداری می کنیم.

گذشته از اینکه در همین آیه مورد بحث {إِنَّمَا

وَلِيَّكُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا...} عبدالله بن مسعود چنین قرائت کرده است: «إِنَّمَا مَوْلَاكُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ» (۱).

ما در آیه یاد شده هر یک از این دو قرائت را که بپذیریم، این دو واژه از طرف رسول خدا صلی الله علیه وآله درباره امام علی علیه السلام به کار رفته است.

کاربرد واژه «ولی» درباره امام علی علیه السلام

رسول خدا صلی الله علیه وآله در روایات متعددی واژه «ولی» را درباره امام علی علیه السلام به کار برده است؛

«عن عبدالله عن ابيه بريده قال بعث رسول الله صلى الله عليه وآله بعثين الى اليمن احدهما علي بن ابي طالب و علي الآخر خالد بن وليد، فقال: اذا لقيتم فعلى على الناس

ص: ۲۱۱

۱- تفسیر، ثعالبی، ج ۲، ص ۳۹۶؛ البحرالمحیط، ج ۳، ص ۵۲۵؛ الدرالمصون، ج ۴، ص ۳۱۳؛ اللباب فی علوم الکتاب، ج ۷، ص ۳۹۷.

و ان افترقتما فكل واحد منكما على جنده، قال: فلقينا بنى زيد من اهل اليمن فاقتلنا فظهر المسلمون على المشركين، فقتلنا المقاتله و سينا الذريه فاصطفى على امراه من السبى لنفسه. قال بريده فكتب معى خالد بن وليد الى رسول الله يخبره بذلك فلما اتيت النبی صلی الله علیه وآله دفعت الكتاب فقرأه علیه فرايت الغضب فى وجه رسول الله فقلت يا رسول الله صلى الله عليه وآله هذا مكان العائذ، بعثتنى مع رجل و امرتنى ان اطيعه فعلت ما ارسلت به. فقال رسول الله: لا تقع فى على، فانه منى و انا منه و هو وليكم بعدى» (١)

بريده مى گوید:

رسول خدا صلى الله عليه وآله دو نفر را به سوى يمن اعزام کرد، فرمانده يك لشکر على بن ابى طالب عليه السلام و فرمانده لشکر ديگر خالد بن وليد بود.

پیامبر فرمود: اگر با هم بودید فرمانده همه نیروها على بن ابى طالب عليه السلام است و اگر از هم جدا حرکت کردید، هر يك فرمانده سپاه خود باشد. بريده مى گوید: حرکت کردیم و با قبيله بنى زيد

ص: ٢١٢

١- مسند، احمد بن حنبل، ج ٦، ص ٤٨٩، حديث ٢٢٥٠٣؛ خصائص، نسائي، ص ١٤٤، حديث ٩٠؛ مستدرک، حاکم، ج ٣، ص ١١٩ و ١٣٠؛ کنوزالحقائق، ج ١، ص ٣٨٦؛ كفايه الطالب، ص ٢٧٤؛ ينابيع الموده، ص ٥٣.

برخورد کردیم و جنگ درگرفت و مسلمانان پیروز شدند و رزمندگان آنان را کشتیم و زنان آنان را به اسارت گرفتیم.

علی علیه السّلام یکی از زنان اسیر را برای خودش انتخاب کرد. خالد بن ولید نامه ای به رسول خدا صلی الله علیه وآله نوشت و به من داد تا به رسول خدا صلی الله علیه وآله برسانم و گزارش این عملیات و عملکرد علی علیه السّلام را به پیامبر باز گویم. پس از آنکه خدمت رسول خدا صلی الله علیه وآله رسیدم و نامه را خدمت آن حضرت دادم، نامه را برایش خواندند، دیدم آثار غضب در چهره رسول خدا صلی الله علیه وآله ظاهر شد.

عرض کردم: ای رسول خدا صلی الله علیه وآله! اینجا پناهگاه ماست. شما مرا تحت فرماندهی مردی فرستادی و به من دستور داده ای که از او اطاعت کنم و حالا هم من وظیفه ام را انجام داده ام؟!!

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: از علی علیه السّلام بدگویی نکن. بدون تردید علی علیه السّلام از من است و من از علی علیه السّلام هستم. علی علیه السّلام بعد از من ولی شماس.

به راستی در این روایت، شرایط زمانی، مکانی، عملکرد علی علیه السّلام و شکایت از او از یمن به مدینه و گزارش حامل نامه، برخورد سرد رسول خدا صلی الله علیه وآله، اعتراض حامل نامه و پاسخ نهایی رسول خدا صلی الله علیه وآله در خور تأمل است، به ویژه اینکه با کلمه «بعدی» توأم است.

آیا می توان گفت «ولی» در این روایت معنایی جز امام، رهبر و پیشوا دارد؟

رسول خدا صلی الله علیه وآله در روایات متعددی واژه مولی را درباره امام علی علیه السلام به کار برده است؛ از جمله در واقعه غدیر خم، که مراسم رسمی معرفی کردن امامعلی علیه السلام به عنوان جانشین پیامبر است که در بسیاری از منابع اهل سنت آمده است. (۱) ما این حدیث را از منابع شیعه نیاوردیم و تنها به بعضی از منابع اهل سنت بسنده کردیم.

درباره اسناد و محتوای آن نیز به اظهار نظر چند محدث مشهور اهل سنت اکتفا می کنیم.

درباره طرق این روایت، سلیمان بن ابراهیم قندوزی حنفی، صاحب کتاب ینابیع الموده، پس از نقل طرقی از آن می نویسد:

«اخرج محمد بن جریر الطبری صاحب التاریخ خبر غدیر خم من خمسه و سبعین طریقاً و افرده له کتاباً سماه کتاب

ص: ۲۱۴

۱- مستدرک، حاکم، ج ۳، ص ۱۱۸، ۱۱۹؛ الصواعق المحرقة، ص ۱۲۲؛ الریاض النضره، ج ۲، ص ۱۰۹ که از دوازده طریق نقل می کند؛ ذخائرالعقبی، ص ۱۲۵؛ کنوزالحقائق، ج ۱، ص ۳۸۶؛ کنوزالحقائق، ج ۲، ص ۲۰۸؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۱۰ - ۱۰۶؛ کفایه الطالب، ص ۵۶، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۲؛ مناقب، ابن مغزلی، ص ۱۸ که از سیزده طریق نقل می کند؛ تاریخ الخلفاء، ص ۱۷۱؛ مناقب الاسد الغالب، ص ۱۲؛ الاستیعاب، ج ۳، ص ۲۰۳؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۰۲؛ مسند، احمد بن حنبل، ج ۱۱، ص ۱۳۵، ۱۴۲، ۱۸۹، ۲۴۶؛ ینابیع الموده، ص ۵۳؛ مناقب، خوارزمی، ص ۳۱۳؛ فرائد السمطین، ج ۱، ص ۳۱۲؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۷۴.

«محمد بن جریر طبری، صاحب کتاب تاریخ طبری، حدیث غدیر خم را از ۷۵ طریق ذکر کرده و آن را در کتاب مستقلی به نام «کتاب ولایت» گردآوری کرده است.»

وی در ادامه می نویسد:

«اخرج خبر غدیر خم ابوالعباس احمد بن محمد بن سعید بن عقده و افرده له کتابا و سمّاه الموالاة و طرقه من مائه و خمسه طریق.» (۲)

«ابوالعباس احمد بن محمد بن سعید بن عقده خبر غدیر خم را از ۱۰۵ طریق ذکر کرده و آن را در کتاب مستقلی به نام کتاب موالاة گردآوری کرده است.»

سپس می نویسد:

«حکى العلامة على بن موسى بن على بن محمد ابى المعالى الجوينى الملقب بامام الحرمين استاذ ابى حامد الغزالى رحمهما الله يتعجب و يقول رایت مجلدا فى

بغداد فى يد صحاف فيه روايات خبر غدیر خم مكتوبا عليه

المجلده الثامنہ و العشرون من طرق قوله

ص: ۲۱۵

۱- ینایع الموده، ص ۳۶.

۲- همان.

صلی الله علیه و سلم من کنت مولاه فعلی مولاه و یتلوه المجلده التاسعه و العشرون» (۱)

«ابوالمعالی جوینی امام الحرمین استاد غزالی نقل می کند و با تعجب می گوید: در بغداد در دست کتابفروشی کتابی دیدم که روایات خبر غدیر خم را گردآوری کرده و بر آن نوشته شده بود: جلد بیست و هشتم از طرق سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله: «من کنت مولاه فعلی مولاه». و بعد از این جلد بیست و نهم آن خواهد آمد».

صحت و دلالت این روایت از دانشمندان اهل سنت

اشاره

حاکم نیشابوری درباره صحت و دلالت این روایت پس از نقل روایت می نویسد:

«هذا حدیث صحیح علی شرط الشیخین و لم یخرجاه بطوله» (۲)

«این حدیث براساس شرایط مسلم و بخاری صحیح است؛ گرچه آنها این روایت را با تفصیل نقل نکرده اند».

گنجی شافعی، صاحب کتاب کفایه الطالب، پس از نقل حدیثی درباره فضائل امام علی علیه السلام می نویسد:

ص: ۲۱۶

۱- همان.

۲- مستدرک، حاکم، ج ۳، ص ۱۲۶.

«هذا الحديث و ان دلّ على عدم الاستخلاف، و لكن حديث غدیر خم دلیل علی التولیه و هی الاستخلاف و هذا

الحديث اعنی حدیث غدیر خم ناسخ، لانه كان فی آخر عمره.»^(۱)

«این حدیث، دلیل بر جانشینی علی علیه السلام پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله نیست، ولی حدیث غدیر خم دلیل بر ولایت است و ولایت همان جانشینی است و حدیث غدیر خم ناسخ بقیه احادیث است؛ زیرا حدیث غدیر در پایان عمر آن حضرت بوده است.»

واسطی شافعی، صاحب کتاب مناقب نیز پس از نقل حدیث غدیر با سیزده سند، صحت آن را به نقل از بعضی از محدثان اهل سنت یاد می کند و می نویسد:

«وقد روی حدیث غدیر خم عن رسول الله نحو من مائه نفس منهم العشرة و هو حدیث ثابت لا اعرف له عله تفرد علی بهذه الفضيله لیس یشرکه فیها احد.»^(۲)

«حدیث غدیر را یکصد تن از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده اند که «عشره مبشره» از راویان آن هستند. این حدیث ثابتی است که من نسبت به آن نقصی نمی شناسم. این امتیاز، تنها از آن علی علیه السلام است و کسی با او در این امتیاز شریک نیست.»

ص: ۲۱۷

۱- کفایه الطالب، ص ۱۶۷.

۲- مناقب، ابن مغزلی، ص ۲۷.

براین اساس، ما چه قرائت عبدالله بن مسعود را در آیه بپذیریم و چه قرائت مشهور را هر دو واژه را رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره امام علی علیه السلام به کار برده است و هر دو واژه بر تصرف و سرپرستی امور دلالت دارد.

با توجه به نکاتی که در آینده درباره زمان نزول این سوره و بعضی از آیات آن نقل می کنیم، ولایت باید از تکالیفی باشد که در اواخر عمر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شده و با کمال تعجب این مسئله هم در روایات شیعه مطرح شده است و هم در منابع اهل سنت.

با توجه به منابع شیعه این نکته بسیار روشن است که این مسئله حدود ۸۰ روز قبل از ارتحال رسول خدا صلی الله علیه و آله در «حجه الوداع» در غدیر خم به طور رسمی اعلام شده است. امام باقر علیه السلام می فرماید:

«امر الله عزّ و جلّ رسوله بولاية عليّ و انزل عليه إنّما وئيتكم الله ورسوله والذين آمنوا الذين يقيمون الصلاة ويؤتون الزكاة . و فرض ولاية اولي الامر فلم يدروا ما هي، فامر الله محمدا صلي الله عليه وآله ان يفسر لهم الولاية كما فسّر لهم الصلاة و الزكاة و الصوم و الحجّ، فلما اتاه ذلك من الله ضاق بذلك صدر رسول الله صليّ عليه و آله و سلم و تخوّف ان يرتدوا عن دينهم و ان يكذبوه، فضاقت صدره و راجع ربه عزّ و جلّ، فاوحى الله عزّ و جلّ اليه: يا أيها الرسول بلغ ما

أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ ، فصدع بامرالله تعالى ذكره فقام بولايه على عليه السلام يوم غدیر خم، فنادى الصلاه جامعه و امرالناس ان يبلغ الشاهد الغائب... و كانت الفريضة تنزل بعد الفريضة الاخرى و كانت الولايه آخر الفرائض، فانزل الله عزّ و جلّ: اليوم اكملت لكم دينكم و اتممت عليكم نعمتي قال ابو جعفر عليه السلام: يقول الله لا انزل عليكم بعد هذه فريضة، قد اكملت لكم الفرائض»(۱)

«خداوند رسولش را مأمور کرد تا ولایت علی علیه السلام را اعلام کند و آیه: تنها سرپرست شما خدا و رسول او و کسانی هستند که نماز را به پا می دارند و زکات می دهند، و ولایت اولی الامر را واجب کرد، ولی مردم نمی دانستند ولایت چیست؟ براین اساس خداوند محمد را - که درود خداوند بر او و خاندانش باد - مأمور کرد تا ولایت را برای آنان تفسیر کند، همان طور که نماز، زکات، روزه و حج را تفسیر کرده است. با آمدن این دستور، رسول خدا صلی الله علیه و آله احساس دلتنگی کرد و ترسید که مبادا مردم از دین برگردند و او را تکذیب کنند. به دنبال این احساس دلتنگی از خداوند تقاضا کرد

ص: ۲۱۹

۱- اصول کافی، مترجم ج ۲، ص ۴۸؛ الوافی، ج ۲، ص ۲۷۶؛ العمده، ص ۱۷۱.

که او را معاف دارد که خداوند به او وحی کرد: ای پیامبر! آنچه از پروردگارت به تو رسیده است، ابلاغ کن و اگر این کار را نکنی رسالت او را تبلیغ نکرده ای و خداوند تو را از مردم نگهدار است».

در پی آن رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور خداوند را علنی اعلام کرد و در روز غدیر خم با ، ولایت [امامت] علی علیه السلام را اعلام کرد و به مردم دستور داد که شاهدان این مطلب را به غائبان برسانند.

سپس امام باقر علیه السلام ادامه داد: واجبات الهی یکی پس از دیگری نازل می شد و ولایت آخرین واجبی بود که نازل شد. به دنبال آن خداوند این آیه را فرستاد تا امروز دین شما را کامل گردانیدم و نعمت خودم را بر شما تمام کردم.

امام باقر علیه السلام می فرماید: خداوند می فرماید: بعد از این واجب، واجبی را بر شما نازل نخواهم کرد؛ زیرا واجبات شما را تکمیل کردم».

بر اساس آنچه که در منابع شیعه آمده است، آخرین واجب الهی ولایت امام علی علیه السلام است که ابلاغ شده است، این نکات روشن می شود که این آیه جدا نازل شده است و ارتباطی با آیات قبل و بعد ندارد و این آیه سیاق ندارد؛ در نتیجه، هم با آخرین سوره ها بودن سازگار است و هم با حصر.

باید توجه داشت که واجب بودن ولایت تنها در منابع شیعه مطرح نشده است بلکه در منابع اهل سنت نیز آمده است؛

«عن ابی هارون العبدی قال: كنت اری رأى الخوارج لا رأى

لی غیره حتی جلست الی ابی سعید الخدری فسمعتہ یقول امر الناس . بخرمس، فعملوا باربع و ترکوا واحده.

فقال له رجل: یا ابا سعید ما هذه الاربع التي عملوا بها، قال: الصلاه و الزکاه و الحجّ و الصوم، صوم شهر رمضان. قال: فما الواحدة التي ترکوها؟ قال: ولايه علی بن ابی طالب. قال: و أنّها مفترضه معهنّ؟ قال: نعم. قال: فقد كفر الناس. قال: فما دنی؟» (۱)

«هارون عبدی می گوید: پیرو اندیشه خوارج بودم و جز آن را قبول نداشتم، تا اینکه با «ابوسعید خدری» همنشین شدم. از او شنیدم که می گفت: مردم پنج وظیفه داشتند؛ چهار وظیفه را انجام دادند و یکی را واگذاشتند. شخصی از او پرسید: آن چهار وظیفه ای که عمل کرده اند چیست؟ ابوسعید گفت:

نماز، زکات، حج و روزه ماه رمضان. آن شخص پرسید: آن یکی که رها کردند، چیست؟ ابوسعید گفت: ولایت علی ابن ابی طالب. شخص پرسید: مگر این وظیفه هم مثل آن چهار تا واجب بوده است؟ ابوسعید: بله. شخص گفت: پس مردم کافر شدند؟ ابوسعید گفت: گناه من چیست؟

براساس آنچه تاکنون از لغت شناسان نقل کردیم و شواهدی که از کاربرد واژه ولی در روایات رسول خدا صلی الله علیه و آله آوردیم، مقصود از «ولّی» احق و اولی است

ص: ۲۲۱

و چنان چه کسی اصرار داشته باشد که «ولی» معانی متعددی دارد، این نظریه از دو فرض زیر خارج نیست:

الف): اشتراک معنوی واژه «ولی»

مقصود از اشتراک معنوی این است که لفظ برای یک معنای جامع وضع شده، در تمام مصادیق آن به تناسب همان معنای جامع کاربرد دارد و با قرائن یکی از معانی مشخص می شود.

بنابر این معنای جامع «ولی» عبارت است از کسی که کار دیگری را به عهده می گیرد و نوعی سلطه بر آن دارد؛ یعنی مصادیقی مثل صدیق، محب، ناصر، حلیف و جار، این معنای جامع را دارند.

«صدیق» و «محب» نوعی سلطه بر صدیق و دوست خود دارد. کارهای او را به عهده می گیرد. ناصر نیز دارای نوعی سلطه بر منصور است و کار کمک به او را عهده دار می شود. هم پیمان نیز نسبت به هم پیمان نوعی سلطه دارد و انجام کارهای او را به عهده می گیرد. همسایه نیز نسبت به همسایه خود دارای نوعی سلطه است و انجام کارهای او را عهده دار می شود. بنابر این بر فرض پذیرش اشتراک معنوی معنای آیه چنین می شود:

تنها کسی که به کارهای شما قیام می کند، خدا و رسول او و امیرالمؤمنین علیه السلام است.

علاوه بر آن ولایت خداوند عام است و مقدمات حکمت هم در آیه اقتضا می کند که عام باشد. بنابراین باید ولایت پیامبر صلی الله علیه و آله و وصی او نیز چنین باشد. نتیجه این می شود که امام علی علیه السلام متولی امور مؤمنان و امام آنان است و بر آنان سلطه دارد، همان طور که رسول خدا این گونه بود. (۱)

ب - اشتراک لفظی «ولی»

مقصود از اشتراک لفظی آن است که برای هر یک از معانی، لفظ جداگانه ای وضع شده است. بنابراین فرض در آیه مورد بحث، با توجه به شأن نزول آن - که درباره امام علی علیه السلام است - و با عنایت به حصر، معانی یاد شده مناسب این است که همان متولی امور مقصود باشد، و گرنه کدام انسان اندیشمندی تصور می کند که خداوند با آن سرعت در پی صدقه دادن علی علیه السلام آیه نازل کند و این اقدام را با اوصافی یاد کند که جز برای بیان یک مسئله ضروری به کار نمی برند و آن گاه گفته شود مقصود این است که علی علیه السلام یاور مؤمنان است!

بر فرض که اصرار داشته باشند که مقصود از ولی همان ناصر است، با توجه به شأن نزول، کاربرد ادات حصر، منحصر کردن یاور مؤمنان در الله و رسول الله و امیرالمؤمنین علیه السلام با دو فرض قابل تصور است:

ص: ۲۲۳

۱- اینکه گفته شود نصرت خدا و رسول و وصی شامل سرپرستی امور آنان نیز می شود که در این صورت، دیدگاه مورد نظر ثابت می شود.

۲- اینکه گفته شود یاری و کمک دیگران به مؤمنان، هرگز قابل سنجش با یاری خدا و رسول و وصی نیست. در این صورت نیز مطلوب حاصل است؛ زیرا از لوازم امامت و رهبری مؤمنان این است که از آنان به صورت کامل حمایت کند، به خصوص که این یاری با یاری خدا و رسول او قرین است.

بدین ترتیب، ولایت در آیه مورد بحث، به هر معنایی که تفسیر شود، بر انحصار ولایت نسبت به خدا و رسول و وصی و اینکه این سه ولایت از یک سنخ هستند، دلالت دارد. بنابر این امام علی علیه السلام نسبت به بقیه مردم امتیازی دارد که دیگران از آن محرومند و این جز با امامت بر آنان محقق نمی شود. (۱)

ص: ۲۲۴

۱- دلائل الصدق، ج ۲، ص ۷۵.

اشاره

با توجه به آنچه که درباره شأن نزول آیه و شواهد تایید کننده آن نقل کردیم، تردیدی باقی نمی ماند که این آیه در شأن امام علی علیه السلام نازل شده است، ولی نظر به آن که در تفاسیر اهل سنت نام اشخاص دیگری نیز یاد شده است، اکنون به بررسی این آراء می پردازیم.

نخست تذکر این نکته ضروری است که برای دانشمندان اهل سنت - به خصوص اشاعره که ذهنیت خاصی نسبت به صحابه دارند و همه آنان را عادل می دانند^(۱) و از طرفی خلافت خلفا را نیز خلافتی شرعی و صحیح می شمارند - دشوار است که بپذیرند این آیه، با این محتوا که خلافت را برساند، در شأن

ص: ۲۲۷

۱- الاصابه، ج ۱، ص ۶.

امام علی علیه السلام نازل شده باشد؛ زیرا با پذیرش این نکته بسیاری از شالوده های فکری آنان درباره صحابه و عملکرد آنان در تاریخ اسلام متزلزل خواهد شد. از این رو تلاش فراوانی کرده اند که یا به کلی منکر نزول این آیه در شأن امام علی علیه السلام شوند، یا دیگران را نیز در این فضیلت شریک کنند، یا مفردات آیه را به گونه ای تفسیر کنند که به کلی از معنای خلافت و امامت بیگانه باشد. در عین حال این گروه ها که نتوانستند امام علی علیه السلام را از این

جریان حذف کنند، به سه گروه مهم تقسیم شده اند:

حذف نام علی علیه السلام از شأن نزول آیه

الف): افراد زیر بر این باورند که آیه تنها در شأن امام علی علیه السلام نازل شده است؛ گرچه مفردات آیه را به گونه ای تفسیر کرده اند که به معنای خلافت نباشد؛

۱- مقاتل در تفسیر مقاتل بن سلیمان، ج ۱، ص ۴۵۸.

۲- ابوبکر احمد ابن علی رازی جصاص در احکام القرآن، ج ۴، ص ۱۰۲.

۳- ثعالبی در تفسیر ثعالبی، ج ۲، ص ۳۹۶.

۴- سمعانی در تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۴۷.

۵- سمین حلبی در تفسیر الدرالمصون، ج ۴، ص ۳۱۳.

۶- برهان الدین بقاعی در تفسیر نظم الدرر، ج ۶، ص ۱۹۳.

ص: ۲۲۸

۷- سیوطی در لباب النقول فی اسباب النزول، ص ۱۲۱ و در اسباب النزول، ص ۱۴۷.

۸- قنوجی، در تفسیر فتح البیان فی مقاصد القرآن، ج ۳، ص ۴۵۳.

۹- ابوبکر جزائری در ایسرافاتفسیر لکلام العلی الکبیر، ج ۱، ص ۶۴۴.

ب): افراد زیر ابتدای آیه را به گونه ای تفسیر کرده اند که موافق با اندیشه شیعه نشود، ولی چون از نظر ادبی نتوانسته اند بخش دوم آیه یعنی {الذین یقیمون الصلوه و یؤتون الزکوه و هم راکعون} را حال نگیرند، به ناچار بر این باور شده اند که این بخش از آیه در شأن امام علی علیه السلام نازل شده است:

۱- ابن ابی حاتم در تفسیر القرآن العظیم، ج ۴، ص ۱۱۶۲.

۲- زمخشری در الکشاف، ج ۲، ص ۲۵۸.

۳- نسفی در مدارک التنزیل و حقایق التاویل، ج ۱، ص ۴۵۶.

۴- ابوالسعود در ارشاد العقل السلیم الی مزایا الکتب الکریم، ج ۲، ص ۵۸.

ج): گروهی مفردات آیه همانند رکوع، زکات، ولایت و... را از معنای حقیقی آن خارج کرده و برای آنها معانی مجازی در نظر گرفته و بر این اساس قائل به تعمیم آیه شده اند. به عبارت دیگر نزول آیه درباره شخص خاصی را منکر شده اند. البته از سبک بحث و استدلال این گونه افراد روشن می شود که شیوه این

ص: ۲۲۹

افراد تنها یک بحث قرآنی و علمی نیست، بلکه تحت تأثیر انگیزه های اعتقادی قرار دارند؛ زیرا توأم با فحش و ناسزا و توهین به شیعه است.

این عبارات توجه کنید:

«و اما استدلال الروافض بهذه الآیه علی انّ الامام بعد رسول الله هو علی بن ابی طالب و انّ ابابکر و عمر و عثمان كانوا خاطئين لمخالفتهم مدلول هذه الآیه و بانتزاعهم الامامه من علی مع التشنیع علیهم بفاحش القول و مهین الشتائم فذلک محض فسق و افتراء و ایغال شنیع فی الجهاله بل انه بهتان من القول»^(۱)

به خاطر رعایت اخلاق اسلامی از ترجمه این جملات پرهیز می کنیم، ولی همان طور که ملاحظه می کنید این سخنان قبل از آن که یک بحث علمی باشد، تصفیه حساب عقیدتی است. به هر حال اعضاء این گروه عبارتند از:

۱- ماوردی در النکت و العیون، ج ۳، ص ۴۸.

۲- سمرقندی در بحر العلوم، ج ۱، ص ۴۴۴.

۳- واحدی نیشابوری در الوسیط فی تفسیر القرآن المجید، ج ۲، ص ۲۰۱.

۴- البغوی در تفسیر البغوی، ج ۳، ص ۷۲.

۵- جوزی در زادالمسیر فی علم التفسیر، ج ۲، ص ۲۹۲.

ص: ۲۳۰

۱- التفسیر الشامل، ج ۲، ص ۹۷۷.

- ۶- السلیمی دمشقی، در تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۳۹۳
- ۷- جزی کلبی در کتاب التسهیل لعلوم التنزیل، ج ۱، ص ۱۸۱.
- ۸- قمی نیشابوری در تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان، ج ۲، ص ۲۸۴.
- ۹- علاءالدین بغدادی مشهور به خازن در تفسیر الخازن، ج ۲، ص ۵۶.
- ۱۰- ابوحیان در البحر المحيط فی التفسیر، ج ۳، ص ۵۲۵.
- ۱۱- بیضاوی در انوارالتنزیل و اسرار التاویل، ج ۲، ص ۳۳۸.
- ۱۲- عمر بن علی بن عادل دمشقی در اللباب فی علوم الکتاب، ج ۷، ص ۳۹۷.
- ۱۳- شهاب الدین خفاجی در حاشیه علی تفسیر البیضاوی، ج ۳، ص ۴۹۸.
- ۱۴- عجیلی در الفتوحات الالهیه، ج ۲، ص ۲۴۱.
- ۱۵- احمد بن محمد بن عجبیه، در البحر المدید فی تفسیر القرآن المجید، ج ۲، ص ۵۲.
- ۱۶- صاوی در حاشیه الصاوی علی تفسیر الجلالین، ج ۲، ص ۱۲۶.
- ۱۷- فیصل بن عبدالعزیز در تفسیر توفیق الرحمن فی دروس القرآن، ج ۲، ص ۷۸.

۱۸- الدرہ در تفسیر القرآن الکریم، ج ۳، ص ۳۱۱ (معاصر).

۱۹- سعید حویّ در الاساس فی التفسیر، ج ۳، ص ۱۴۳۰.

۲۰- جوهری در تفسیر الجواهر، ج ۳، ص ۱۹۴.

۲۱- طنطاوی در التفسیر الوسیط للقرآن الکریم، ج ۱، ص ۲۰۰.

۲۲- قره داغی در مواهب الرحمن فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۱۶۷.

۲۳- امیر عبدالعزیز در التفسیر الشامل للقرآن الکریم، ج ۲، ص ۹۷۷.

از این تقسیم بندی که بگذریم، اقوالی که درباره شأن نزول این آیه مطرح شده بدین شرح است:

تحریف شأن نزول آیه

۱- ابوبکر

اشاره

در بیش از ۸۰ تفسیر، از کتب تفسیری و علوم قرآنی اهل سنت - که ما در این بحث مورد بررسی قرار داده ایم - تنها «عکرمه» مدعی است که این آیه در شأن ابوبکر نازل شده است.

ص: ۲۳۲

۱- این قول از طرف مفسران مورد بی توجهی قرار گرفته است، به طوری که از این تعداد کتب تفسیری و علوم قرآنی تنها یکی دو اثر این قول را نقل کرده اند، آن هم به دلیل آن که قائل به وحدت سیاق بوده اند، که در آینده مورد بحث قرار می گیرد.

۲- از عکرمه در آیه تطهیر نیز مشابه این قول نقل شده است که برای طولانی نشدن بحث، آن را در همان جا مطرح خواهیم کرد.

۲- عبادہ بن صامت

اشاره

یکی از مفسران متعصب سنی و بعدها وهابیان این چنین وانمود می کنند که این آیه تنها درباره عبادہ بن صامت نازل شده است. این قول از نظر تاریخی تا پیش از ابن کثیر قائل ندارد و پس از این که او تحت تأثیر سخنان استادش ابن تیمیہ انبوه روایات درباره شأن نزول آیه در خصوص امیرالمومنین علیه السّلام را جعلی می داند، به ناچار برای جایگزینی قائل شده است که این آیه با توجه به

سیاق آن درباره عبادہ بن صامت نازل شده است.

بعدها مفسران وهابی و سعودی با خشنودی از قول او استقبال کرده و در تفاسیر خود آن را آورده اند که به برخی از آنها اشاره می شود:

ص: ۲۳۳

- ۱- ابن کثیر در تفسیر القرآن العظیم، ج ۲، ص ۶۷.
- ۲- عبدالمنعم در فتح الرحمن فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۷۷۳ (معاصر).
- ۳- عبدالله آل الشیخ در لباب التفسیر من ابن کثیر، ج ۱، ص ۳۴۲ (معاصر).
- ۴- شیخ عبدالغنی در مختصر تفسیر الخازن، ج ۱، ص ۴۵۸ (معاصر).
- ۵- عبدالفتاح قاضی در اسباب النزول من الصحابه و المفسرین، ص ۹۳ (معاصر).

نقد

- ۱- پیش از ابن کثیر کسی قائل به این قول نشده است.
- ۲- پس از ابن کثیر نیز تا این تاریخ کسی چنین دیدگاهی نداشته است، ولی اکنون به دلیل تلاش گسترده وهابیون نقل این نظریه در تفاسیر و کتب علوم قرآنی متعصبات سنی و وهابی رو به افزایش است.

۳- عبدالله بن سلام

اشاره

عده ای معتقدند که این آیه تنها در شأن عبدالله بن سلام نازل شده است. این عده عبارتند از:

- ۱- هود بن محکم در تفسیر کتاب الله العزیز، ج ۱، ص ۴۸۱.

ص: ۲۳۴

۲- خالد عبدالرحمان العك در تسهيل الوصول الى معرفه اسباب النزول، ص ۱۲۳ (معاصر).

۳- عبدالله اسماعيل در المصنف الحديث في اسباب النزول، ص ۱۴۳ (معاصر).

۴- دکتر غازي عنايه در اسباب النزول القرآني، ص ۱۹۱.

نقد

۱- درباره «هود بن محکم» در بحث تحريف شأن نزول آیات سخنانی یاد شد که تکرار نمی کنیم.

۲- نسبت به سه نفر بعد نیز - که از معاصران هستند - چنان که در بحث عباد بن صامت گفتیم، رد پای وهابیت و تلاش آنان برای محو مناقب امیرالمومنین علیه السلام مشهود است.

نقد

با توجه به شواهدی که در بحث تایید متن ارائه گردید، برای هیچ انسان منصفی جای شبهه ای باقی نمی ماند که این آیه در شأن امام علی علیه السلام نازل شده است و گذشته از نقدی که بر هر یک از اقوال وارد بود، نقد جامعی که بر همه آنها وارد است، روایات رسول اکرم صلی الله علیه وآله است که آن را تقطیع کرده اند؛ در نتیجه

ص: ۲۳۵

بخشی از روایت را که جریان آمدن «عبدالله بن سلام» خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله را نقل کرده و همین جا به آن پایان داده و پشت سر آن گفته شده است که فنزل الآیه.

در بعضی از متون دیگر جریان کلی اسلام آوردن «عبدالله بن سلام» را آورده است و سپس می گوید: فنزل الآیه.

در برخی از متون همین جریان تا هنگامی که «بلال حبشی» اذان می گوید آمده است و سپس می گوید: فنزل الآیه.

در بعضی از متون دیگر جریان را نقل کرده و آمدن رسول خدا صلی الله علیه و آله به مسجد و دیدن مسکین و

پرسش و پاسخ آن دو را آورده و سپس می گوید: فنزل الآیه.

در برخی از متون تقاضای رسول خدا صلی الله علیه و آله از خداوند را - که در روایت ابوذر وجود دارد - حذف کرده اند.

نقل این گونه حادثه، حکایت از آن دارد که آنان جریان را به طور کامل نیاورده اند، بلکه تا آن جا که متناسب ذوق و موافق با عقاید آنان بوده است نقل کرده اند؛

۱- بسیاری از متون تفسیری روایت ابوذر - که شیعه به محتوای آن باور دارد - را به طور کامل نقل می کنند و در کنار آن بقیه اقوال را نقل می کنند. (۱)

۲- شماری از متون تفسیری ابتدا جریان عبدالله بن سلام را آورده، سپس محتوای روایت ابوذر را، بدون تقاضای رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کنند. (۲)

۳- تعدادی از متون تفسیری ابتدا به جریان عبدالله بن سلام اشاره نموده، سپس محتوای روایت ابوذر را به طور کامل می آورند و سپس این سخن را از عبدالله بن سلام نقل می کنند:

«ان عبدالله بن سلام قال لما نزلت هذه الآية قلت يا رسول انا رايت عليًا تصدق بخاتمه علي محتاج و هو راع فحن نتولاه» (۳)

«عبدالله بن سلام گفت: وقتی این آیه نازل شد، به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کردم: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله من دیدم که علی در حال رکوع انگشتی خود را به نیازمندی صدقه داد؛ پس ما او را به عنوان ولی برمی گزینیم».

ص: ۲۳۷

۱- التفسیر الحدیث، ج ۱۱، ص ۱۳۳ و

۲- تفسیر، سمرقندی، ج ۱، ص ۴۴۴؛ زاد المسیر فی علم التفسیر، ج ۲، ص ۲۹۲.

۳- غرائب القرآن و رغائب الفرقان، ج ۴، ص ۲۸۴.

از این جمله پایانی - که در تفاسیر کهن وجود دارد - چند نکته زیر را می توان به دست آورد:

۱- مفسران همه جریان را نقل نکرده اند، بلکه - همان طور که گفته شد - بخشی از آن را انتخاب و بقیه را حذف کرده اند.

۲- به تصریح خود «عبدالله بن سلام» آیه درباره او نازل نشده است، بلکه آیه در شأن علی علیه السلام نازل شده است.

۳- میان نزول آیه و آمدن «عبدالله بن سلام» به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله فاصله زمانی وجود دارد که این خود حکایت از آن دارد که آیه در شأن او نازل نشده است.

همه مؤمنان

اشاره

یکی از شبهاتی که بر استدلال شیعه به این آیه وارد کرده اند، این است که گفته اند: امامان شیعه نیز بر این باور بودند که این آیه تنها در شأن علی علیه السلام نازل نشده، بلکه در حق همه مؤمنان نازل شده است. در این زمینه روایتی را به شرح زیر نقل می کنند:

«عن عبدالملک عن ابی جعفر قال سألته عن هذه الآية {إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا...} قلنا: مَنْ الَّذِينَ آمَنُوا؟»

ص: ۲۳۸

قال: الذين آمنوا. قلنا: بلغنا أنها نزلت في علي بن ابي طالب. قال: علي من الذين آمنوا.»

«عبدالملك می گوید: از امام باقر علیه السّلام پرسیدم: مقصود از «الذين آمنوا» چه کسانی هستند؟ فرمود: مؤمنان. گفتم: به ما گفته اند که مقصود از «الذين آمنوا» علی بن ابي طالب علیه السّلام است. فرمود: علی بن ابي طالب علیه السّلام نیز از مؤمنان است.»

این شبهه در منابع گوناگون ذکر شده است. (۱)

نقد

این روایت را از طبری نقل کرده اند. طبری این روایت را از دو طریق نقل می کند، که هر دو طریق به عبدالملك ختم می شود، ولی ثعلبی سند را روشن تر نقل می کند؛

عن محمد بن عبدالله عن احمد بن محمد بن اسحاق

البستی عن حامد بن

ص: ۲۳۹

۱- جامع البيان، ج ۴، ص ۲۸۸؛ اللباب في علوم الكتاب، ج ۷، ص ۳۹۷؛ تفسير خازن، ج ۲، ص ۵۶؛ تفسير، ابن ابي حاتم، ج ۴، ص ۱۱۶؛ تفسير توفيق الرحمن في دروس القرآن، ج ۲، ص ۷۸؛ تفسير، ابن كثير، ج ۲، ص ۶۷؛ لباب التفسير من ابن كثير، ج ۱، ص ۳۴۲؛ تفسير القرآن سمعاني، ج ۲، ص ۴۷؛ تفسير بغوي، ج ۱۳، ص ۷۲؛ التفسير الحديث، ج ۱۱، ص ۱۳۳؛ البحر المحيط، ج ۳، ص ۵۲۵؛ مختصر تفسير الخازن، ج ۱، ص ۴۵۸؛ الوسيط في تفسير القرآن، ج ۲، ص ۲۰۱؛ مواهب الرحمن في تفسير القرآن، ج ۳، ص ۱۶۸؛ تيسير العلي القدير لاختصار تفسير ابن كثير، ج ۲، ص ۶۱؛ روح المعاني، ج ۶، ص ۱۶۸؛ الجامع لاحكام القرآن، ج ۶، ص ۲۲۱؛ الكشف و البيان، ج ۴، ص ۸۱.

شعیب، عن سریج بن یونس عن هشیم عن عبدالملک قال سألت ابا جعفر عن قوله (۱).

نقد سندی

۱- با توجه به اینکه راوی عبدالملک، هشیم است، ابن معین درباره او گفته است: مخلط. (۲)

با توجه به این نوع قضاوت درباره او از طرف رهبران تراجم و حدیث اهل سنت، روایت او اعتباری ندارد.

نقد محتوایی

الف): بیشتر مفصل بررسی کردیم که آیه نمی تواند در شأن غیر از امام علی علیه السلام نازل شده باشد و یکی از این طرق ادعای اجماع امت بود که از شیعه و اهل سنت نقل کردیم.

ص: ۲۴۰

۱- الکشف و البیان، ج ۴، ص ۸۱.

۲- همان.

در رأس همه امام علی علیه السلام خود ادعای اجماع را دارد که آیه تنها درباره او نازل شده است. (۱)

شیخ مفید رحمه الله، از علمای قرن چهارم (۲)، ابن شهر آشوب (۳) و طبرسی (۴) از علمای قرن ششم، محقق اربلی رحمه الله (۵)، از علمای قرن هفتم، علامه حلی رحمه الله (۶)، از علمای قرن هشتم، و محدث بحرانی (۷)، از علمای قرن دوازدهم نیز ادعای اجماع امت را بر نزول آیه در شأن امام علی علیه السلام دارند.

آنچه از دانشمندان شیعه نقل شده به عنوان نمونه بود و گرنه علمای شیعه در این مسئله اتفاق نظر دارند.

ص: ۲۴۱

۱- احتجاج، طبرسی، ج ۱، ص ۳۷۹.

۲- المسائل العکبریه، سلسله مؤلفات الشیخ المفید، ج ۶، ص ۴۹.

۳- مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۳.

۴- اعلام الوری، ج ۱، ص ۳۲۵.

۵- کشف الغمّه، ج ۱، ص ۸۱.

۶- کشف المراد، ص ۲۳۰.

۷- غایه المرام، ج ۲، ص ۱۵.

ادعای اجماع اختصاص به دانشمندان شیعه ندارد بلکه در میان اهل سنت نیز چنین دیدگاهی دارند. افرادی همانند مفسران ادعا کرده‌اند که این آیه در شأن امامعلی علیه السلام نازل شده است.

بیشتر ما از هشت طریق ثابت کردیم که آیه یاد شده در شأن امام علی علیه السلام نازل شده است که یکی از آنها اجماع بود و از یادکرد دوباره آنها چشم می‌پوشیم.

در اندیشه شیعه آیه در شأن امام علی علیه السلام نازل شده است ولی بقیه امامان را هم در برمی‌گیرد؛ به این روایت توجه کنید:

«عن الفضیل عن ابی جعفر علیه السلام فی قوله { اِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّٰهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا } قال: «هم الائمة» (۱).

«فضیل از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که مقصود از «الذین آمنوا» در آیه «انما ولیکم الله ورسوله» همه امامان هستند».

«عن الحسین بن ابی علاء قال: ذکرک لابی عبدالله قولنا فی الاوصیاء ان طاعتهم مفروضه قال فقال: نعم، هم الذین

ص: ۲۴۲

۱- البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۴۲۹؛ تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۵۸؛ بحار الانوار، ج ۳، ص ۱۱۸، بشاره المصطفی لشیهه المرتضی، ص ۲۹۸، ص ۳۵۸.

قال الله تعالى { يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ } و هم الذين قال الله عزوجل: { إِنَّمَا وَئِيكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا } (١)

«حسین بن ابی علاء می گوید: عقیده‌ام درباره جانشینان رسول خدا صلی الله علیه وآله ررا به امام صادق علیه السّلام عرض کردم و پرسیدم آیا اطاعت از آنان واجب است؟ امام صادق علیه السّلام فرمود: بلی اوصیاء کسانی هستند که خداوند درباره آنان فرموده است: از خدا و رسول و اولی الامر اطاعت کنید و آنان کسانی هستند که خداوند درباره آنان فرموده است: «تنها ولی و سرپرست شما خدا و رسول و کسانی هستند که ایمان آورده اند».

بر فرض صدور روایت عبدالملک - با توجه به نکته ای که پیشتر بیان شد - آیه همه امامان را در بر می گیرد. باز هم مقصود امام، بر فرض صدور، شامل همه مؤمنان نیست، بلکه مقصود امام از «الذین آمنوا» همه امامان هستند.

گذشته از آنکه موضوع «تقیه» در دوران امامان شیعه، بحثی جدی است که در بیان مصادیق و جانشینان رسول خدا صلی الله علیه وآله برای همه و در همه جا پرهیز می کردند، به خصوص که حاکمان «بنی امیه» و «بنی عباس» در صدد بودند تا

ص: ۲۴۳

۱- البرهان، ج ۳، ص ۴۱۹؛ الکافی، ج ۱، ص ۱۴۳؛ الاختصاص، ۲۷۷.

بهبانه ای به دست آورند و آل علی علیه السّلام را سرکوب کنند و به زندگی آنان خاتمه دهند که نمونه های فراوانی از این نوع روایات در این زمینه داریم.

به این روایت توجه کنید:

«عن ابن ابی یعفر قال: قلت لابی عبدالله اعرض علیک دینی الذی ادین الله به. قال: هاته. قلت: اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله و اقر بما جاء به من عندالله قال: ثم وصفت له الائمة حتى انتهیت الی ابی جعفر علیه السّلام . قلت: و اقول فیک ما اقول فیهم، فقال: انهاک ان تذهب باسمی فی الناس. قال ابان: قال ابن ابی یعفر قلت له مع الکلام الاول و اذعم انهم الذین قال الله فی القرآن؛ {اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولی الامر منکم}، فقال ابو عبدالله و الآیه الآخر فاقراه قال: قلت له جعلت فداک ای آیه؟ قال: {انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا...} (۱)

«ابن ابی یعفر می گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: می خواهم دینم را برایتان شرح دهم. فرمود: بگو. عرض کردم: شهادت می دهم که معبودی جز الله وجود ندارد و شهادت می دهم

ص: ۲۴۴

۱- البرهان، ج ۳، ص ۴۲۷؛ تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۵۶؛ بحار الانوار، ج ۳۵، ص ۱۸۷.

که محمد صلی الله علیه و آله رسول خداست و به آنچه که او از سوی خداوند آورده است، اعتراف می کنم و پس از آن، جانشینان رسول خدا صلی الله علیه و آله را بیان کردم تا به امام باقر علیه السلام رسیدم.

آن گاه گفتم: درباره شما نیز همان اعتقادی را دارم که درباره بقیه جانشینان دارم. امام صادق علیه السلام فرمود: تو را نهی می کنم که اسم مرا در بین مردم ببری! ابان می گوید: ابن ابی یعفور ادامه داد که به دنبال سخن گذشته به امام صادق علیه السلام عرض کردم معتقدم که مقصود خداوند از «اولی الامر»، جانشینان رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند. امام صادق علیه السلام فرمود: آیه دیگر را هم بخوان. عرض کردم: فدایت شوم کدام آیه؟ امام صادق علیه السلام فرمود: «أَنَا وَلِيُّكُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا».

همان طور که ملاحظه می کنید، در این روایت، با اینکه امام صادق علیه السلام تصریح می فرماید که آیه {إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا} شامل همه امامان می شود، و به دلیل جو حاکم و تقیه دستور می دهد که

مبادا در میان مردم روی این مسئله تبلیغ کنند.

اشاره

بعضی از شبهاتی که بر استدلال شیعه به این آیه بر خلافت بلافضل حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام وارد کرده اند، بر مسئله سیاق آیات است.

با توجه به اینکه استدلال به سیاق در بسیاری از آیات مطرح می شود، بحث سیاق را مشروح تر بیان می کنم.

تعریف سیاق

در تعریف سیاق گفته اند:

«كل ما يكشف اللفظ الذي نريد فهمه من دوالّ اخرى سواء كانت لفظيه كالكلمات التي تشكل مع اللفظ الذي نريد فهمه كلاما واحدا مترابطا او حالیه كالظروف و الملابسات

ص: ۲۴۹

التي تحيط بالكلام و تكون ذات دلالة في الموضوع»^(۱).

«آنچه غیر از لفظ مورد نظر، که بتواند معنای لفظ مورد نظر را روشن کند، چه لفظی همانند کلماتی که همراه با آن لفظ یک کلام را تشکیل می دهند و چه غیر لفظی همانند شرایط و احوالی که آمیخته به کلام است که در فهم موضوع دخالت دارد».

عده ای از مفسران برای فهم آیات بیشتر به سیاق آیات توجه می کردند.^(۲)

در این زمینه هیچ شبهه ای وجود ندارد که سیاق کلمات یا به عبارت دیگر چینش کلمات در آیات قرآن از طرف خداوند حکیم به گونه ای انجام گرفته است که ارتباط و پیوستگی علمی قرآن را بیان می کند و حقایق را به گونه ای اعجاب انگیز بهم ارتباط می دهد و متناسب با این ترکیب و محتوای آیه، صفات گوناگون خداوند را به کار می برد که حیرت انسان را برمی انگیزد؛ به این آیه توجه کنید:

{فَاعْلَمْنَهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاسْتَعْفِرْ لِدُنْبِكَ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مُتَقَلِّبِكُمْ وَمَثْوَاكُمْ} ^(۳)

ص: ۲۵۰

۱- دروس فی علم الاصول، ص ۱۳۰.

۲- تفسیر التابعین، ج ۲، ص ۶۱۷.

۳- محمد/۱۹.

«بنابر این بدان که معبودی جز الله نیست و برای گناه خود و مردان و زنان با ایمان طلب آمرزش کن که خداوند محل حرکت و قرارگاه شما را می داند».

همان طور که ملاحظه می کنید، خداوند در این آیه چند واقعیت زیر را با هم ذکر کرده است که از ترکیب کلمات، ارتباط واقعی میان آنها روشن می شود:

الف) جهان هستی دارای معبودی است که جز او کسی شایسته عبودیت نیست و او «الله» است؛

ب) همه مؤمنان - با توجه به شناختی که از خداوند دارند - در برابر دستورات او نوعی قصور و کوتاهی دارند؛

ج) بنده با توجه به بندگی خود و ربوبیت «الله» باید از او آمرزش بخواهد، چرا که اگر این گناهان آمرزیده نشود در جهان ابدی برای او مشکل ایجاد می کند؛

د) برخی از قصور و گناه انسان آشکار و برخی پنهانی انجام می گیرد؛

ه- علم الهی به همه چیز و بر همه جا احاطه دارد.

حال ارتباط علمی میان این واقعیت ها را چنین بیان می کند که استغفار و یکتاشناسی خداوند رابطه ای واقعی با یکدیگر دارند؛ زیرا معتقد بودن به یگانگی خداوند مستلزم معتقد بودن به عبودیت فرد است و طبیعی است که بنده باید در

برابر رب خاضع و خاشع باشد و از قصورها و تقصیرهای خود عذرخواهی کند و با توجه به مخفی بودن بعضی از گناهان در پایان آیه از صفت علم مطلق خداوند استفاده کرده است.

سیاق آیات

همان طور که بیان کردیم، سیاق کلمات در آیات امری مسلم است، ولی آیا در ترتیب آیات نیز چنین پیوستگی و ارتباطی وجود دارد؟

در اینکه چینش آیات در سوره ها به دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله انجام گرفته هیچ شبهه ای نیست و در باور ما چینش آیات توقیفی است و در این زمینه تقریباً عالمان و مفسران اتفاق نظر دارند و جز تعداد اندکی از مفسران کسی مخالف نیست. (۱) ولی آیا واقع شدن آیاتی در یک سوره مستلزم این است که همه این آیات به هم پیوسته و مرتبط باشند؟

از نظر عقلی چنین التزامی وجود ندارد و هیچ یک از انواع دلالت ها هم چنین اقتضایی ندارد که تنها به دلیل در کنار هم قرار گرفتن آیات باید میان آنها ارتباط علمی و پیوستگی ناگسستگی باشد.

این سخن مورد قبول اهل سنت نیز هست؛ صبحی صالح می نویسد:

ص: ۲۵۲

۱- مباحث فی علوم القرآن، ص ۷۰.

«كما ان ترتيب الآيات التوقیفی لا یقتضی عقلاً ارتباط احداها بالآخری اذا وقعت کل منها علی اسباب مختلفه.»^(۱)

«توقیفی بودن ترتیب آیات از نظر عقلی چنین اقتضایی ندارد که هر یک از آیات با دیگری ارتباط داشته باشد؛ زیرا آیات اسباب نزول مختلفی دارد.»

باید توجه داشت که این سخن با بحث تناسب آیات و سوره ها منافاتی ندارد؛ زیرا بحث تناسب آیات در جایی مطرح است که چند آیه با هم نازل شده باشد. این تنها سخن ما نیست، بلکه اهل سنت نیز بر این باورند؛

خضری در این باره می نویسد:

«المناسبه علم حسن و لکن یشرط فی حسن ارتباط الکلام ان یقع فی امر متحد مرتبط اوله بآخره. فان وقع علی اسباب مختلفه لم یشرط فیه ارتباط احدهما بالآخری.»^(۲)

بحث تناسب آیات، علم خوبی است، ولی در جایی کلام تناسب نیکو خواهد داشت که مجموعه آیات در موضوعی وارد شود که اول و آخر آن با هم ارتباط داشته باشد، ولی اگر نزول آیات اسباب مختلفی داشته باشد تناسب آیات و ارتباط آنها شرط نیست.

ص: ۲۵۳

۱- همان، ص ۱۵۲.

۲- تفسیر التابعین، ج ۲، ص ۱۱۳۵.

همچنین باید یادآور شویم که این سخن با بحث وحدت موضوعی سوره ها سازگاری دارد؛ زیرا وحدت موضوعی سوره ها به این معنی است که موضوعی کلی را تعقیب کند که در آیات آن سوره جلوه بارزی داشته باشد، نه اینکه همه آیات باید با موضوع سوره در ارتباط باشد. در این خصوص اهل سنت نیز همین سخن را می گویند؛ صبحی صالح در این باره می نویسد:

«وَأَمَّا يَغْلِبُ فِي السُّورَةِ الْوَاحِدَةِ أَنْ تَكُونَ ذَاتَ مَوْضُوعٍ بَارِزٍ كَلِمَةٍ»^(۱)

«غالب در سوره این است که یک موضوع بارز و روشن کلی داشته باشد».

نزول سوره مائده

با توجه به اینکه سه آیه از آیات ولایت مورد بحث در سوره مائده واقع شده است، پرداختن به این سوره و هدف از نزول آن ضروری است.

در اینکه سوره مائده در سالهای پایانی عمر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شده است، شبهه ای نیست ولی درباره زمان آغاز نزول آیات این سوره عده ای بر این باورند که آیات این سوره در چهار سال پایانی زندگانی رسول خدا صلی الله علیه و آله و در مدینه نازل شده است.

ص: ۲۵۴

آغاز نزول این سوره در سال هفتم هجری روی داد، ولی ادامه آن تا روزهای پایانی عمر رسول خدا صلی الله علیه وآله ادامه داشت؛ زیرا در همین سوره آیه «اکمال» در «حجه الوداع» در سال دهم هجری - هشتاد روز قبل از وفات آن حضرت - نازل گردید. (۱)

هدف از سوره مائده

اشاره

مفسران اسلامی با تلاشی که در فهم محتوای هر سوره انجام داده اند، به ویژه در عصر اخیر، به این نتیجه رسیده اند که هر سوره هدف یا هدف های خاصی را دنبال می کند که جامع میان آیات هر سوره است و امروزه به نام «وحدت موضوعی» در هر سوره خوانده می شود. (۲)

دانشمندان اسلامی تأکید دارند که هر سوره دارای جامعیت واحدی است که در انسجام و به هم پیوستگی آیات آن نقش دارد. اولین وظیفه مفسّر - پیش از ورود به تفسیر آیات - به دست آوردن آن وحدت جامع حاکم بر سوره است تا به خوبی بتواند به مقاصد سوره دست یابد. (۳)

ص: ۲۵۵

۱- درآمدی بر تحقیق و اهداف و مقاصد سوره های قرآن، ص ۱۰۹.

۲- علوم قرآنی، ص ۴۰۵.

۳- همان، ص ۴۰۸.

با توجه به نکته یاد شده، مفسران اسلامی هدف از نزول سوره مائده را وفای به عهد‌ها و پیمان‌ها و حفظ آنها می‌دانند. (۱)

بر همین اساس سوره با جمله {يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ...} (۲)

«ای مؤمنان به پیمان‌ها وفادار باشید»، آغاز می‌شود.

در توضیح این هدف باید گفت: با توجه به تصریح آیه {الْيَوْمَ يَبْسُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ} سوره مائده در زمانی نازل شده است که دوران سیادت مشرکان به سر آمده بود و مسلمانان به اقتدار و مقام والایی در شبه جزیره عربستان دست یافته بودند. در چنین دوره ای مسلمانان به تکمیل قوانینی نیاز داشتند که شئون مختلف زندگانی آنان را به گونه ای سامان دهد.

گذشته از آن در این دوره اهل کتاب یعنی یهود و نصارا تحت حمایت و پیمان مسلمانان در شبه جزیره عربستان زندگی می‌کردند. از این جهت مسلمانان نیازمند قوانینی بودند که در دلبخش زیر وظایف آنان را مشخص کند:

الف - قانونگذاری برای تنظیم روابط مسلمانان با یکدیگر، به ویژه با توجه به روند رو به گسترش اسلام و پایان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله و انقطاع وحی؛

ص: ۲۵۶

۱- المیزان، ج ۵، ص ۱۵۷.

۲- مائده/۱.

ب - قانونگذاری برای تنظیم روابط مسلمانان با ملل دیگر، به خصوص اهل کتاب که تحت حمایت حکومت اسلامی رسول خدا صلی الله علیه وآله زندگی می کردند.

با توجه به این دو انگیزه، سوره مائده احکام کلی فراوانی را دربردارد. عده ای از مفسران احکام کلی را که در سوره مائده آمده شمارش کرده اند که تعداد آنها به ۳۰ حکم کلی رسیده است (۱) که از این جمله شانزده پیام آن اختصاص به مسلمانان دارد. (۲)

با توجه به نکات یاد شده باید گفت: سیاق آیات به دو شرط زیر قرینه ای برای فهم آیات دیگر است:

۱- از نظر تاریخی و شأن نزول ثابت شود که این آیات با هم و یکجا نازل شده است.

۲- در این آیات دلیلی برخلاف سیاق وجود نداشته باشد که در آن صورت با وجود دلیل برخلاف سیاق نمی توان به قرینه بودن سیاق اعتماد کرد.

شبهاتی که به استناد سیاق بیان کرده اند، به شرح ذیل است:

ص: ۲۵۷

۱- تفسیر المنار، ج ۷، ص ۲۷۶؛ در آمدی به تحقیق و اهداف و مقاصد سوره ها، ص ۱۱۲.

۲- همان، ج ۷، ص ۲۷۸؛ در آمدی به تحقیق و اهداف و مقاصد سوره ها، ص ۱۱۹.

اشاره

گفته اند؛ در آیات قبل و بعد از این آیه نیز این واژه به کار رفته است و چون در آنها ولّی به معنای ناصر و محب است، ولایت در این آیه نیز باید چنین باشد.

به این شبهه توجه کنید:

«بل المراد به الناصر و المحبّ، لأنّ الولاية المنهی عنها فیما قبل هذه الآیه و فیما بعدها هی بهذا المعنی، فكذا الولاية المأمور بها.»^(۱)

«مقصود از ولّی، ناصر و محبّ است؛ زیرا ولایتی که در قبل و بعد از این آیه ممنوع شده است به همین معنی است.

بنابر این ولایتی که در این آیه به آن دستور داده شده است نیز باید به همین معنی باشد.

اکنون به بررسی آیات قبل و بعد می پردازیم تا مشخص شود که ولایت در این آیات به معنای ناصر است یا خیر؟

مدعیان سیاق بر این باورند که آیات ۵۱ تا ۶۷ سوره مائده با هم نازل شده است؛

طبری پس از نقل جریان شأن نزول می نویسد:

ص: ۲۵۸

۱- تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان، ج ۴، ص ۲۸۴؛ التفسیر الحدیث، ج ۱۱، ص ۱۳۳؛ تفسیر کبیر، ج ۱۲، ص ۲۷.

«فانزل الله تعالى ذكره: يا ايها الذين آمنوا لا تتخذوا اليهود، الى قوله ويعصمك من الناس.»(١)

عده ای نیز بر این باورند که آیات ٥١ تا ٥٦ این سوره با هم نازل شده است:

{ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ

أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ }.

{ فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشَىٰ أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ فَيُضْبِحُوا عَلَىٰ مَا أَسْرَوْا فِي أَنْفُسِهِمْ نَادِمِينَ }.

{ وَ يَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا هَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ إِنَّهُمْ لَمَعَكُمْ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَأَصْبَحُوا خَاسِرِينَ }.

{ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ }

ص: ٢٥٩

١- تفسیر طبری، ج ٤، ص ٦١٥.

{إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ}.

{وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ}.

شأن نزول آیات

مدعیان سیاق بر این باورند که مجموع این آیات یکجا نازل شده است، ولی درباره زمان نزول آن نظریه های زیر مطرح شده است:

۱- بعد از جنگ بدر مسلمانانی که با یهودیان پیمان داشتند به یهودیان هم پیمان خود گفتند قبل از اینکه حادثه ای مثل بدر بر سر شما نازل شود، ایمان بیاورید. مالک بن صیف یهودی گفت: پیروزی بدر شما را مغرور کرده است، در حالی که قریش با جنگ آشنا نبودند. بگذارید بین ما و شما جنگی پیش آید، آن روز خواهید فهمید که جنگ چیست و جنگجو کیست؟

در این حال عباد بن صامت به رسول خدا صلی الله علیه وآله عرض کرد: من از هم پیمانان یهودی خود برائت می جویم و عبدالله بن ابی گفت: من این کار را نمی کنم. پس این آیات نازل شد. (۱)

ص: ۲۶۰

۱- تفسیر طبری، ج ۴، ص ۶۱۵.

۲- بعد از جنگ «بنی قینقاع» با رسول خدا صلی الله علیه وآله عبدالله بن ابیّ به حمایت از آنان برخاست و عباده بن صامت نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله آمد و آن سخنان را گفت. (۱)

۳- بعد از جنگ احد عده ای از مسلمانان وحشت کردند که مبادا دوباره کفار مسلط شوند.

یکی از مسلمانان به رفیقش گفت: من به فلان یهودی پیوسته، یهودی می شوم و از او امان می گیرم. رفیقش گفت: من هم به فلان نصرانی در شام می پیوندم و نصرانی می شوم و امان می گیرم. (۲)

۴- عکرمه مدعی است مقصود «ابولبابه» است که وقتی پیامبر او را به سوی بنی قریظه فرستاد و آنان حاضر شدند که تسلیم دستور رسول خدا صلی الله علیه وآله شوند، «ابولبابه» خیانت کرد و با دستش اشاره کرد که در آن صورت کشته خواهید شد. (۳)

نقد

۱- طبری بعد از نقل این آراء، درباره شأن نزول آیات یاد شده می نویسد:

ص: ۲۶۱

۱- همان، ص ۶۱۶.

۲- همان.

۳- همان.

«و لم یصحّ بواحد من هذه الاقوال الثلاثه خیر تثبت بمثله حجّه»^(۱)

«هیچ یک از این آراء سند درستی ندارد که بتوان با آن مطلبی را ثابت کرد».

براین اساس هیچ یک از این شأن نزول هایی که نسبت داده اند، سندی ندارد تا بتوان گفت که آیه «انما» نیز در همین ارتباط نازل شده است و یا اینکه این آیات با هم نازل شده اند؛ تا آیات سیاق پیدا کند و برای فهم آیه باید سیاق را مورد توجه قرار داد.

۲- این شأن نزول ها با تاریخ قطعی نیز سازگاری ندارد؛ زیرا همه مفسران بر این باورند که این سوره از آخرین سوره هایی است که بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شده است و - همان طور که پیشتر نقل کردیم - دست کم سال هفتم هجری را گفته اند آن هم به این دلیل که در آیات یاد شده است کلمه {فَعَسَىٰ اللَّهُ أَن يَأْتِيَنَّكَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِّنْ عِنْدِهِ} آمده است و مقصود از فتح هم فتح مکه است. پس باید دست کم سال هفتم باشد، در حالی که این قول هیچ تائیدی ندارد که مقصود از فتح در این آیه فتح مکه باشد؟

حتی اگر این نظریه را هم بپذیریم که این سوره در سال هفتم هجری نازل شده است، باز هم شأن نزول های گفته شده با تاریخ قطعی سازگاری ندارد؛ زیرا

ص: ۲۶۲

۱- همان، ص ۶۱۷.

اگر بگوییم این جریان بعد از جنگ بدر بوده است، جنگ بدر در سال دوم هجری اتفاق افتاده است، در حالی که این آیات سال هفتم به بعد نازل شده است و اگر بپذیریم که این جریان بعد از جنگ «بنی قینقاع» با رسول خدا صلی الله علیه و آله اتفاق افتاده است، عده ای وقوع جنگ بنی قینقاع را در سال دوم هجری (۱) و عده ای در سال سوم (۲) می دانند.

بنابر این باز هم با زمان نزول این سوره سازگاری ندارد و اگر این شأن نزول را بپذیریم که بعد از جنگ احد بوده است، جنگ احد نیز در سال سوم اتفاق افتاده است و با نزول این آیات و سوره سازگاری ندارد؟

اگر این شأن نزول را بپذیریم که مربوط به ابولبابه و جریان جنگ بنی قریظه است، در آن صورت نیز با نزول سوره سازگاری ندارد؛ زیرا جنگ بنی قریظه بالاتفاق بعد از

جنگ احزاب و در سال پنجم هجری روی داده است. (۳)

ص: ۲۶۳

۱- تاریخ، طبری، ج ۲، ص ۱۷۲؛ مغازی، واقدی، ج ۱، ص ۱۷۶؛ کامل، ابن اثیر، ج ۲، ص ۱۳۷؛ سیره، ابن هشام، ج ۳، ص ۵۱.

۲- البدایه و النهایه، ج ۳، ص ۱۲۶؛ السیره النبویه، ذهبی، ج ۱، ص ۳۷۶.

۳- تاریخ، طبری، ج ۲، ص ۲۴۵؛ مغازی، واقدی، ج ۲، ص ۴۹۶؛ کامل، ابن اثیر، ج ۲، ص ۱۸۵؛ البدایه و النهایه، ج ۳، ص ۲۸۶؛ السیره النبویه، ذهبی، ج ۱، ص ۵۰۶؛ سیره، ابن هشام، ج ۳، ص ۲۴۴.

۳- پیشتر بیان شد که سیاق در صورتی ثابت می شود که آیات مورد بحث یکجا نازل شده و همچنین قرینه ای برخلاف سیاق وجود نداشته باشد. تنها با کنار هم قرار دادن این آیات، نمی توان حکم کرد که این آیات با هم نازل شده اند.

۴- شأن نزول ها با خطاب آیات نیز سازگار نیست؛ زیرا اگر این شأن نزول ها صحت داشته باشد، نباید یهود و نصارا با هم ذکر شوند؛ چه اینکه اگر مقصود از ولایت، ولایت به معنای نصرت است، بر فرض این که بپذیریم که بین مسلمانان و یهودیان پیمانهای وجود داشته که براساس آن پیمانها یکدیگر را یاری می کردند، در دوران یاد شده در مدینه مسلمانان با نصارا معاشرتی نداشته اند و معاهده ای نیز میان آنان وجود نداشته است. معاشرت با نصارا بعد از جریان مباحله و در سال نهم هجری آغاز می شود.

۵- وحدت سیاق، با هدف آیات قبل و بعد از آیه «انما» سازگار نیست؛ زیرا هدف در آیات قبل، نهی از انتخاب یهود و نصارا به عنوان «ولی» و سرزنش منافقان و بیماردلان از گرایش به یهود و نصارا و حمایت از آنان است، بدون اینکه یهود و نصارا مخاطب باشند، در حالی که در آیات بعد، یهود و نصارا مورد خطاب هستند و آنان را مورد سرزنش قرار داده، محکوم به نفاق و فسق می نماید و با دوگانه بودن هدف در آیات، چگونه می توان قائل به وحدت سیاق شد؟

۶- اگر ولایت در آیات قبل به معنای نصرت باشد به دلایل زیر با خود آیات و ویژگی هایی که در آیات به کار رفته است، سازگار نیست؛

الف - در آیه می فرماید: {بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ}؛ این ولایت، ولایت نصرت نیست؛ زیرا آنچه پیروان هر دینی را اعم از یهود و نصارا و ... به هم پیوند می دهد، ولایت محبت و دوستی در سایه دین است نه اینکه آنها با هم پیمان همکاری بسته باشند.

ب - در آیه می فرماید: {وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَمَا إِنَّهُ مِنْهُمْ}؛ این ولایت نیز نمی تواند ولایت نصرت باشد؛ زیرا تنها قرارداد و پیمان همکاری میان دو گروه موجب نزدیکی روحی آنها نمی شود چه بسا دو گروه که دشمن سرسخت هم هستند، بنا به ضرورتی با هم پیمان همکاری منعقد می کنند. همانند پیمانی که بعد از ورود رسول خدا صلی الله علیه و آله به مدینه میان آن حضرت و یهود بسته شد؛ طایفه ای که مسلمانان هرگز با آنها احساس همبستگی نکردند، تا چه رسد به اینکه {وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَمَا إِنَّهُ مِنْهُمْ} شود. آنچه موجب می شود که شخصی از یک گروه به حساب آید، ولایت محبت و دوستی است که گرایش روحی و همفکری و ... را در پی دارد.

۷- مدعیان سیاق بر این باورند که آیه ۵۴ درباره ابوبکر و یاران او نازل شده است و بر این اساس باید با آیات قبل و بعد بیگانه باشد. در عین حال می گویند: تمام این آیات درباره «عباده بن صامت» و «عبدالله بن ابی» نازل شده است.؟!

همان طوری که قبلاً اشاره شد یکی از عجیبترین نظریه ها این است که آیه ولایت حتی آیه قبل از آن هر دو درباره ابوبکر ابی ضحائم نازل شده است!

۲. آیه در مورد ابوبکر نازل شده است

اشاره

یکی دیگر از شبهات سیاق این است که گفته اند با توجه به اینکه آیه قبل درباره ابوبکر نازل شده است، مناسب این است که این آیه نیز درباره ابوبکر نازل شده باشد. به این شبهه توجه کنید.

«ایضاً الآیه المتقدّمه نزلت فی ابی بکر کما مرّ من أنّه هوالذی حارب المرتدین، فالمناسب ان تکون هذه ایضاً فیه.»

این شبهه در برخی منابع آمده است

نقد

اشاره

در این شبهه نیز مقدمه های زیر مسلم فرض شده و سپس این نتیجه گرفته شده است که باید مقصود از آیه «انّما» هم ابوبکر باشد.

۱- آیه قبل درباره ابوبکر نازل شده است؛

۲- ارتداد در آیه به معنای اصطلاحی آن به کار رفته است؛

۳- مقصود از مرتدین، معترضان به حکومت ابوبکر هستند.

ص: ۲۶۶

درباره آنکه آیه قبل، یعنی آیه ارتداد، درباره چه کسی یا کسانی نازل شده است، نظریه های زیر مطرح شده است:

الف - افرادی مثل واحدی نیشابوری و سیوطی در لباب النقول فی اسباب النزول به شأن نزول آیه نپرداخته اند و از دیدگاه آنان آیه درصدد بیان حکم کلی است.

ب - مفسران اهل سنت - که شأن نزول آیه را مطرح کرده اند - آن را قول منحصر نمی دانند، بلکه یکی از اقوال این است که آیه قبل درباره ابوبکر نازل شده است.

البته محققان این قول را نیز نپذیرفته اند؛ طبری پس از نقل اقوال می نویسد:

«و اولی الاقوال فی ذلك عندنا بالصواب ما روی به الخبر عن رسول الله أنهم اهل اليمن قوم ابی موسی الاشعری.»^(۱)

«ما معتقدیم که از میان نظریه های مطرح شده واقع بینانه ترین آنها این است که مقصود از آیه قبل اهل یمن، از خویشان ابو موسی اشعری هستند؛ چنان که از رسول خدا صلی الله علیه وآله این گونه روایت شده است.»

ص: ۲۶۷

۱- تفسیر، طبری، ج ۴، ص ۶۲۶.

ج - مفسران شیعه - که این شأن نزول را برای آیه ذکر کرده اند - دو گروه هستند:

۱- گروهی بر این باورند که این آیه در شأن امیرالمؤمنین علیه السلام و یاران او نازل شده است. (۱) مؤید این قول نیز این است که اوصافی که در این آیه به کار رفته، رسول خدا صلی الله علیه و آله آنها را درباره امام علی علیه السلام در روایات دیگر به کار برده است. شایان ذکر است که این اوصاف در روایات اهل سنت نیز فراوان است؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله وصف «یحب الله و یحبّه الله» را درباره امام علی علیه السلام در جنگ خیبر به کار برده است (۲) و اینکه آن حضرت درباره امام علی علیه السلام فرموده است که اوست که بعد از من با ناکثین، قاسطین و مارقین جهاد می کند. (۳)

ص: ۲۶۸

۱- مجمع البیان، ج ۳، ص ۲۰۸.

۲- الصواعق المحرقة، ص ۱۲۱؛ الرياض النضرة، ج ۲، ص ۱۲۶، ۱۲۹؛ ذخائر العقبی، ص ۱۳۳؛ نورالابصار، ص ۱۶۴؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۲۶؛ کفایه الطالب، ص ۹۸؛ مناقب، ابن مغزلی با ۱۱ سند، ص ۱۷۶؛ تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص ۱۶۹ - ۱۷۱؛ مناقب الاسد الغالب، ص ۲۶؛ اسد الغابه، ج ۴، ص ۹۴؛ الاستیعاب، ج ۳، ص ۲۰۳؛ مسند احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۱۶۰؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۲۰ و دهها منبع دیگر.

۳- مستدرک، حاکم، ج ۳، ص ۱۳۲؛ الرياض النضرة، ج ۲، ص ۱۳۵؛ کفایه الطالب، ص ۱۶۹؛ ذخائر العقبی، ص ۱۳۹؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۳۶؛ الصواعق المحرقة، ص ۱۲۳؛ مناقب، ابن مغزلی، ص ۲۹۸؛ اسد الغابه، ج ۴، ص ۱۰۸ و منابع دیگر.

۲- گروهی بر این باورند که این آیه در شأن امام زمان علیه السلام و یاران او نازل شده است. مؤید این قول نیز جمله «فسوف یاتی الله» است که برای استقبال به کار می رود (۱).

بنابر این اصل شأن نزول آیه قبل درباره ابوبکر نه تنها مورد تردید و شک است، بلکه به طور قطع نیز نمی تواند مقصود ابوبکر باشد؛ زیرا خداوند در این آیه جمله «فسوف یاتی الله بقوم» را به کار برده است که بنابر قواعد مسلم ادبیات عرب هرگاه سوف بر سر فعل مضارع درآید، فعل مضارع اختصاص به آینده پیدا می کند. این آیه از کسانی سخن می گوید که در عصر نزول آیه هنوز وجود خارجی ندارند، در حالی که ابوبکر و یاران او سالها قبل از نزول آیه وجود داشتند!

۳- در بسیاری از تفاسیر معتبر عامه آمده است که مراد از این آیه سلمان فارسی و قوم او هستند وقتی این آیه نازل شد اصحاب پرسیدند: منظور از این آیه چیست؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دست بر شانه سلمان فارسی نهادند و فرمودند:

«هذا وذووه ثم قال لو كان الدين معلقاً بالثريا لناله رجال من

ص: ۲۶۹

۱- تفسیر علی بن ابراهیم، ج ۱، ص ۱۷۰؛ تفسیر مجمع البیان، ج ۳، ص ۲۰۹؛ منهاج البراعه، ج ۲، ص ۳۶۲.

ب - معنای ارتداد

در آینده به طور مشروح بیان می کنیم که واژه هایی که در قرآن به کار رفته است، نمی تواند به معنای اصطلاحاتی باشد که این واژه ها در قرون بعدی بین مسلمانان به خود گرفته اند، بلکه باید به همان معنای لغوی آن باشد، یا دست کم متناسب با آن معنی به کار رفته باشد.

در معنای لغوی ارتداد گفته شده است.

«الارتداد و الردّه، الرجوع فی الطريق الذی جاء منه، لکن الردّه تختص بالكفر و الارتداد يستعمل فيه و فی غیره.»(۲)

«ارتداد و رده به معنای بازگشت از راهی که آمده است می باشد، ولی رده اختصاص به بازگشت به کفر دارد، اما ارتداد در این مورد و موارد دیگر به کار می رود.»

بنابراین ارتداد به کار رفته در آیه به معنای اصطلاحی نیست تا قرینه ای باشد بر اینکه آیه درباره ابوبکر نازل شده است.

ص: ۲۷۰

-
- ۱- تفسیر ابی السعود الی السعود، ج ۳، ص ۵۱؛ تفسیر الرازی، رازی، ج ۱۲، ص ۱۹-۲۰ تفسیر النسفی - النسفی، ج ۱، ص ۲۸۸؛ تفسیر الثعلبی، الثعلبی، ج ۴ ص ۷۸-۷۹.
 - ۲- مفردات، راغب، ص ۱۹۲.

اینکه گفته شده چون ابوبکر با مرتدان جنگیده است پس آیه درباره او نازل شده است پذیرفته نیست؛ چرا که هواداران ابی بکر سعی کرده‌اند حتی مخالفان شخص ابوبکر را نیز مرتد بخوانند در حالی که آن زمان عده‌های واقعاً مرتد شده و گرد پیامبران دروغین را گرفته بودند ولی عده‌های از مسلمانان راستین و اصحاب پیامبر بودند که بر عهد غدیم خم باقی مانده و ولایت و جانشینی را حق امیرالمومنین علیه السّلام میدانستند. قرائن حاکی از آن است که مخالفان ابوبکر تنها وی را قبول نداشتند، نه اینکه مرتد شده باشند؛ به عنوان نمونه طبری، مورخ اهل سنت، پس از نقل حوادث سال یازدهم شعری از شاعران همین گروه را می‌آورد که نشان می‌دهد آنان شخص ابوبکر را قبول نداشتند. به دو بیت از این قصیده توجه کنید:

اطعنا رسول الله ما كان بيننا فيال عبادالله مالا بي بكر

ایورثنا بکرا اذا مات بعده وتلك لعمرالله قاصمه الظهر(۱)

«تا پیامبر صلی الله علیه و آله در بین ما بود از او اطاعت کردیم، خدایا ابوبکر چه می‌گوید، آیا بعد از مرگ ابوبکر باید پسرش رهبر ما باشد. به خدا سوگند این مسئله کمرشکن است.»

ص: ۲۷۱

یکی از قبائلی که به بهانه ارتداد مورد هجوم قرار گرفت قبیله «مالک بن نویره» بود.

«مالک بن نویره»؛ رئیس قبیله ای بود که در زمان جاهلیت او را هم ردیف شاهان می دانستند. بعد از مسلمان شدن، رسول خدا صلی الله علیه و آله مسؤولیت صدقات قبیله اش را به او واگذار کرد. بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله «خالد بن ولید» به بهانه ارتداد از طرف ابوبکر مأمور سرکوبی قبیله «مالک بن نویره» شد. ولی در اولین برخورد با این قبیله چشم خالد به زن مالک، که زنی زیبا بود افتاد، دلباخته او شد. با اینکه اینان مسلمان بودند و نماز می خواندند و مالک نماینده رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، خالد با مکر و حيله آنان را خلع سلاح کرد و مردان آنان از جمله مالک بن نویره را کشت و برخلاف همه دستورات دینی همان شب زن مالک را به عنوان همسر در اختیار گرفت و با او هم بستر شد. گزارش این جنایت به مدینه رسید. ابوبکر خالد را احضار کرد. هنگام ورود به مسجد تیرهایی را در عمامه اش گذاشته بود، تا چشم عمر به او افتاد، برخاست و تیرها را در آورد و آنها را شکست و گفت:

«قتلت امرءً مسلماً، ثم نزوت علی امرأته و الله لارجمَنَّک باجمارک»؟

ص: ۲۷۲

«مسلمانی را کشته ای و با زنش همبستر شده ای. به خدا سوگند تو را سنگسار خواهم کرد؟ ولی ابوبکر او را بخشود!»^(۱)

از دیگر قرائن، شهادت عمر در همین جمله است که «مالک بن نویره» مسلمان بوده است.

به راستی جای تعجب نیست که «مالک بن نویره» نماینده رسول خدا صلی الله علیه و آله، مرتد باشد، ولی خالد بن ولید و دیگران با چنان عملکردی مسلمان باشند؟

انسان از تناقض گویی این گروه تعجب می کند؛ از یک سو می گویند: این آیه درباره ابوبکر نازل شده است پس باید آیه بعد هم درباره او نازل شده باشد. این جمله به این معنی است که این سه آیه به طور مستقل و ارتباطی با آیات قبل و بعد ندارد. از سوی دیگر می گویند: مجموع این آیات از ۵۱ تا ۵۷ و به قولی تا ۶۷ یکجا همه در شأن عبادۀ بن صامت است.

د - مفاد آیات

بر اساس نظر ما این آیه نه درباره ابوبکر نازل شده و نه مستقل است، بلکه این چهار آیه با هم نازل شده است و این آیه به منزله نتیجه سه آیه قبل است؛

ص: ۲۷۳

۱- همان، ج ۲، ص ۵۰۴؛ کامل، ابن اثیر، ج ۲، ص ۳۵۹؛ الاصابه فی تمییز الصحابه، ج ۶، ص ۳۶.

زیرا وقتی عده ای از مسلمان نماها یهود و نصاری را به عنوان «ولّی» برگزیدند و به آنان گرایش روحی پیدا کردند.

زمینه‌های این گرایش روحی و ولایت‌پذیری آنان به شرح زیر است:

۱- گرایش روحی و قلبی به دشمنان خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله است. قلبی که جای محبت دشمنان خدا و رسول شد، دیگر جای محبت خدا و رسول و مؤمنان نمی‌شود؛ چنان که خداوند فرمود:

{مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ} (۱)

۲- اظهار ذلت این گونه مسلمان نماها در برابر کفار و اظهار عزّت در برابر مسلمانان؛

۳- سستی در جهاد با یهود و نصارا و تحمل نکردن مشکلات این مبارزه و محرومیت‌های قطع روابط با آنان؛

۴- هراس از هر سرزنبشی در راه خدا؛ از این رو حاضر نیستند در راه خدا قدم بردارند و مبارزه کنند.

با توجه به نکات یاد شده - چنان که گفتیم - این آیه در حکم نتیجه آیات قبل و درصدد بیان این نکته است که اگر عده ای از دین خدا برگردند به خدا زیان نمی‌رسانند و خداوند قادر است گروهی را بیاورد که از دین خدا دفاع کنند،

ص: ۲۷۴

به خدا عشق بورزند و خداوند نیز آنان را دوست داشته باشد و بدون هیچ مسامحه ای با دشمنان خدا و رسول مبارزه کنند، در برابر مؤمنان ذلیل باشند و در برابر کفار عزیز و سرزنش هیچ سرزنش گری هم آنان را متزلزل نکند. ویژگی های این قوم و شرایط زمانی پیدایش

این گروه در روایات آخرالزمان به خصوص در تفاسیر روایی ذیل آیه: {فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا فَأَنَّى لَهُمْ إِذَا جَاءَتْهُمْ ذِكْرَاهُمْ} (۱) آمده است که برای طولانی نشدن از ذکر این روایات پرهیز می کنیم.

۳- تناقض آیات

اشاره

از شبهاتی که با توجه به سیاق آیات مطرح شده تناقض آیات است. به این بیان که آیه ارتداد قوی ترین دلیل بر امامت ابوبکر است و اگر آیه بعد - که آیه «انما» ست - دلیل بر امامت علی علیه السلام باشد، تناقض پیش می آید و چون تناقض آیات باطل است، دلالت این آیه نیز بر امامت امام باطل است.

به این شبهه توجه کنید:

«أنا قد بينا بالبرهان البين ان الآية المتقدمه و هي قوله يا ايها الذين آمنوا من يرتد منكم عن دينه الى آخر الآية من اقوى الدلائل على صحه امامه ابى بكر، فلودلت هذه الآية

على صحه امامه على بعد الرسول، لزم التناقض بين

ص: ۲۷۵

الآيتين و ذلك باطل، فوجب القطع بان هذه الآية لا دلالة فيها على ان عليًا هو الامام بعد الرسول.» این شبهه در برخی از منابع آمده است.^(۱)

نقد

فخر رازی در این استدلال چند مسأله را قطعی فرض نموده و به نتایج زیر دست یافته است:

۱- این آیه درباره ابوبکر و اصحاب او نازل شده است؛

۲- ارتداد در این آیه به معنای ارتداد اصطلاحی است و مقصود از مرتدان، معترضان به حکومت ابوبکر هستند؛

۳- دلالت این آیه بر امامت ابوبکر قطعی است.

در حالی که هیچ یک از این مقدمات نه تنها مسلم نیست، بلکه قابل اثبات هم نیست؛ اما چرا مقدمه اول قابل اثبات نیست؟ بیشتر بیان کردیم که در بین شیعه هیچ کس قائل نیست که آیه درباره ابوبکر نازل شده باشد. همه اهل سنت نیز این نظریه را قبول ندارند. گذشته از آنکه بیان شد، ترکیب این آیه حکایت از آن دارد که قوم مورد بحث در عصر نزول آیه وجود خارجی نداشتند.

ص: ۲۷۶

۱- التفسیر الکبیر، ج ۱۲، ص ۲۸.

مقدمه دوم نیز نه تنها قطعی نیست، بلکه قابل اثبات هم نیست؛ زیرا پیشتر روشن شد که نه ارتداد در این آیه به معنای اصطلاحی آن است و نه مخالفان ابوبکر مرتد شده بودند، بلکه غیر از هواداران پیامبران دروغین دیگران مسلمانانی بودند که ابوبکر را به عنوان جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله قبول نداشتند.

مقدمه سوم نیز همین گونه است؛ زیرا تنها جمله ای که فخر رازی به آن استدلال می کند عبارت {فسوف یاتی الله بقوم یحبهم و یحبونه} است که گذشته از آنکه مصداق آن مشکوک است، معنای آن نیز دلالت روشنی ندارد؛ زیرا استدلال فخر رازی این است که چون این قوم محبوب خدا هستند، پس باید امام مسلمانان باشند!

اشکالها:

۱- این جمله با هیچ توجیه ادبی، عقلی و نقلی بر لزوم امامت دلالت نمی کند.

۲- بر فرض که این جمله دلالت کند که مصداق این آیه باید امام باشد مصداق آیه «یک قوم» است نه «افراد» و کسی نمی تواند ادعا کند که آن قوم همه امامند.

ص: ۲۷۷

۳- بر فرض که افراد مقصود باشند، باید دلالت بر امامت «خالد بن ولید» - که اوصاف خالد را بیشتر بیان کردیم - کند! زیرا همه اتفاق نظر دارند که در این حوادث ابوبکر از مدینه خارج نشده و خالد بن ولید بوده است که آن عملیات را رهبری می کرده است

گذشته از اینها، اشکال های زیر نیز بر اصل استدلال فخر رازی وارد است:

۱- اگر جمله «يحبهم و يحبونه» دلالت بر امامت می کند، چرا فخر رازی به کاربرد همین جمله از طرف رسول خدا صلی الله علیه و آله در جنگ خیبر درباره امام علی علیه السلام استدلال نمی کند. به این جریان توجه کنید.

«حاصرنا خيبر فاخذ ابوبكر فانصرف و لم يفتح له، ثم اخذ عمر من الغد فخرج و رجع و لم يفتح له، و اصاب الناس شده فقال رسول الله: ائني دافع اللواء الى رجل يحب الله و رسوله و يحب الله و رسوله لا يرجع حتى يفتح عليه.»^(۱)

ص: ۲۷۸

۱- صحیح، مسلم، ج ۴، ص ۱۲۰؛ مسند، احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۱۶۰؛ الاستیعاب، ج ۳، ص ۲۰۳؛ اسدالغابه، ج ۴، ص ۹۴؛ تاریخ الخلفاء، ص ۱۶۹؛ مناقب الاسد الغالب، ص ۲۶؛ مناقب، ابن مغزلی، ص ۱۷۶ با ۱۱ سند؛ کفایه الطالب، ص ۹۸؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۲۶؛ نورالابصار، ص ۱۶۳؛ ذخائرالعقبی، ص ۱۳۳؛ الرياض النضرة، ج ۲، ص ۱۲۹؛ الصواعق المحرقة، ص ۱۲۱، ینایع الموده، ص ۴۹؛ الفتوحات الاسلامیة، ج ۲، ص ۴۵۶ و دهها منبع دیگر.

«خیبر را محاصره کردیم، فرماندهی به ابوبکر واگذار شد، ولی کاری از پیش نبرد و بازگشت. روز بعد فرماندهی به عمر واگذار شد. او نیز کاری از پیش نبرد و بازگشت و مردم با مشکلات زیادی روبرو شده بودند. در چنین شرایطی پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بدون تردید فردا پرچم را به دست مردی خواهم داد که خدا و رسول او را دوست دارند و او نیز خدا و رسول را دوست می دارد. او تا پیروزی را به دست نیاورد، باز نخواهد گشت».

اگر جمله «یَجِبُهُمْ» و «يَجْبُونَهُ» دلالت بر امامت می کند؛ چرا در اینجا دلالت نمی کند، با این تفاوت که مصداق «يَجِبُهُمْ» و «يَجْبُونَهُ» در آیه معلوم نیست، ولی اینجا، مصداق آن، امام علی علیه السلام است؛ زیرا نه تنها مسلمانان

بلکه خلیفه دوم، هم آرزو می کرد ای کاش این جمله درباره او بیان شده بود. (۱)

این حدیث که به حدیث الرایه معروف شده در بین اهل سنت از چنان شهرتی برخوردار است که عده ای از محدثان آنان درباره آن کتاب مستقل نوشته اند؛ حافظ ابو عبدالله محمد بن عبدالله ابن البیع حاکم نیشابوری (متوفای ۴۰۵) کتابی به نام طرق حدیث الرایه دارد. (۲)

ص: ۲۷۹

-
- ۱- مستدرک، حاکم، ج ۳، ص ۱۳۵؛ ینابیع الموده، ص ۴۹؛ الریاض النضره، ج ۲، ص ۱۳۰؛ صحیح، مسلم، ج ۴، ص ۱۲۰
 - ۲- اهل البیت فی المکتبه العربیه، ص ۲۹۳.

۲- نزول آیه «انما» در شأن امام علی علیه السلام قطعی است؛ زیرا همه به اتفاق این شأن نزول را گفته اند، حال یا به صورت اشتراک و یا به صورت انفراد. از طرفی دلالت آیه بر مسئله رهبری نیز بسیار روشن است؛ زیرا واژه ولایت در آن به کار رفته و با کلمه «انما» - که از ادات حصر است - نیز بیان شده است.

بنابراین اگر سخن فخر رازی را بپذیریم برای رفع تعارض باید از دلالت آن آیه بر امامت ابوبکر دست برداشت؛ زیرا نزول آن آیه درباره او مشکوک است و به هیچ وجه بر امامت او دلالت ندارد.

۳- فخر رازی مدعی است که این آیه از قوی ترین دلایل امامت ابوبکر است ولی ابوبکر و طرفدارانش در عصر رسالت که حضور داشتند و شأن نزول آیات را دیده بودند، اگر این آیه درباره او نازل شده بود و چنین دلالتی داشت. قطعا در «سقیفه» برای اثبات مشروعیت خود به آن استدلال می کرد در حالی که در مدارک سقیفه چنین چیزی را نمی بینیم.

۴- ابوبکر هرگز مدعی نشد که این آیه درباره او نازل شده است و هیچ یک از معاصران او هم چنین ادعایی نکرده اند و این قول تنها از عکرمه نقل شده است که پانزده سال بعد از ارتحال رسول خدا صلی الله علیه و آله به دنیا آمده است، (۱) در حالی که

ص: ۲۸۰

امام علی علیه السّلام - همان طور که پیشتر بیان شد - نه تنها مدعی است که این آیه درباره او نازل شده است بلکه ادعای اجماع امت را نیز دارد و به آن استدلال نیز کرده است که مشروح آن در آینده بیان خواهد شد.

۵- در اندیشه اهل سنت اکثر قریب به اتفاق بر این باورند که نصّی بر امامت هیچ کس وجود ندارد. حتی عده ای از آنان در کتب خود بابی را به این مسئله اختصاص

داده اند، به عنوان مثال «ابن کثیر» باب مستقلی را با نام «باب ان رسول لم یتخلف» ذکر می کند (۱) و به پیروی از او، سیوطی نیز بابی را با همین عنوان در کتاب خود آورده است (۲) و آنان که تلاش زیادی کرده اند که مشروعیت حکومت ابوبکر را از راه نصّ درست کنند و در کتب خود بابی را با عنوان «باب استخلاف ابی بکر» آورده اند، هر چه کوشیده اند در طول ۲۳ سال رسالت رسول خدا صلی الله علیه و آله تنها نماز خواندن ابوبکر را به عنوان دلیل آورده اند که تمام این باب را دو روایت تشکیل می دهد (۳) که آن هم در واقع یک روایت است و تفاوت آن دو در تعبیر ابن زمعه است که در روایت دوم، تخطئه عمر شدیدتر است.

ص: ۲۸۱

۱- البدایه و النهایه، ج ۵، ص ۲۵۰.

۲- تاریخ الخلفاء، ص ۷.

۳- سنن، ابی داود، ج ۴، ص ۲۲۲.

برای روشن شدن مسئله به این روایت توجه کنید:

«عن عبدالله بن زمعه قال: لَمَّا استعز برسول الله صلى الله عليه وسلم و انا عنده في نفر من المسلمين دعاه بلال الى الصلاة، فقال مروا من يصلي للناس، فخرج عبدالله بن زمعه، فاذا عمر في الناس و كان ابوبكر غائبا فقلت يا عمر، قم فصل للناس، فتقدم فكبر، فلما سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم صوته - و كان عمر رجلاً مجهراً - قال: فاین ابوبکر؟ یأبی الله ذلك و المسلمون یأبی الله ذلك و المسلمون، فبعث الى ابی بکر، فجاء بعد ان صلی عمر تلک الصلاة، فصلی بالناس.»^(۱)

«عبدالله بن زمعه می گوید: وقتی بیماری رسول خدا صلی الله علیه و آله شدت یافت من و عده ای از مسلمانان نزد او بودیم. بلال از رسول خدا صلی الله علیه و آله تقاضا کرد که برای نماز خواندن به مسجد تشریف بیاورند. پیامبر فرمود به یک نفر بگوئید با مردم نماز بخواند.»

عبدالله بن زمعه می گوید: وقتی به مسجد آمدم به عمر گفتم برخیز و با مردم نماز بخوان. او نیز برخاست و تکبیر گفت و چون رسول خدا صلی الله علیه و آله صدای عمر را شنید، چون صدای عمر بلند بود، فرمود: ابوبکر کجاست؟. خدا و مسلمانان این کار را نمی پسندند.

ص: ۲۸۲

۱- سنن، ابی داوود، ج ۴، ص ۲۲۲.

سپس به دنبال ابوبکر فرستادند و او نیز آمد و بعد از آنکه عمر آن نماز را

خوانده بود، ابوبکر با مردم نماز خواند.».

برای روشن شدن اینکه محدثان نتوانسته اند در این زمینه حدیثی بیابند - و گرنه به هر قیمتی که بود آن را ثبت می کردند - به موارد ذیل اشاره می کنیم:

الف - طرفداران حکومت ابوبکر پس از تلاش بسیار تنها همین روایت نماز خواندن ابوبکر با مردم را آورده اند و سعی کرده اند تا بدین وسیله صلاحیت ابوبکر را برای امامت ثابت کنند که گذشته از مشکل سند و متن، این کار از نظر اهل سنت ارزش ندارد؛ زیرا آنان امامت هر مسلمانی را در نماز جایز می دانند؛ هر چند آن مسلمان فاسق باشد!

ب - به علاوه این روایت تنها درباره ابوبکر است و عمر را نیز تخطئه می کند، ولی در مورد عمر و عثمان، هیچ روایت یا آیه ای که بر امامت آنان دلالت کند، وجود ندارد.

ج - محقق کتاب سنن ابی داوود درباره این روایت که تنها روایت در این مورد است، می نویسد:

«انفرد به ابو داوود عن الکتب الستة»^(۱)

«در میان کتب سته، تنها ابو داوود این روایت را نقل کرده است.».

ص: ۲۸۳

۱- همان.

اشاره

گفته اند با توجه به اینکه آیات پیش از آیه ولایت درباره تقویت دل‌های مؤمنان و از بین بردن ترس آنان از مرتدان است، باید مقصود از «ولّی» در این آیه نیز ناصر باشد.

به این شبهه توجه کنید:

«أنا لا- نسلم أنّ المراد بالولّی المتولّی للامور المتصرّف فیها تصرّفا عاما، بل المراد بها الناصر، لأنّ الکلام فی تقویه قلوب المؤمنین و ازاله الخوف عنها عن المرتدین.»

«ما نمی پذیریم که مقصود از «ولّی» در آیه متولی امور باشد، به گونه ای که اختیاراتی فراگیر داشته باشد، بلکه مقصود از «ولایت» یاری کردن است؛ زیرا سخن در تقویت دل‌های مؤمنان و از میان برد ترس آنان از مرتدان است.»

این شبهه نیز در منابع گوناگون آمده است. (۱)

ص: ۲۸۴

۱- نک: مواهب الرحمن فی دروس القرآن، ج ۳، ص ۱۶۷؛ روح المعانی، ج ۶، ص ۱۶۸؛ التفسیر الکبیر، ج ۱۲، ص ۲۸.

گویندگان این سخن نیز خواسته اند بر شمار شبهات بیفزایند، با این پندار که کثرت شبهات دلیل بر اعتبار علمی گوینده یا ضعف مکتب تشیع است و گرنه این شبهه نیز ناقص طرح شده است؛ زیرا این شبهه در صورتی وارد است که مسائل زیر از نظر تاریخی اثبات شود:

۱- این آیه و آیه، قبل با هم نازل شده باشند؛

۲- ارتداد در آیه به معنای ارتداد اصطلاحی باشد؛

۳- آیه قبل درباره ابوبکر نازل شده باشد؛

۴- مقصود از مرتدان در آیه قبل، مخالفان ابوبکر باشند؛

۵- مخالفان سیاسی ابوبکر - که به مشروعیت خلافت او اعتراض داشتند - به راستی مرتد شده باشند، در حالی که هیچ یک از این مسائل از نظر تاریخی و علوم قرآنی قابل اثبات نیست.

بعضی از شبهاتی که به استناد ادبیات عرب بیان کرده اند عبارتند از:

۱ - لغو بودن ذکر رکوع بعد از صلوات؛

گفته اند، اگر مقصود از رکوع، رکوع اصطلاحی باشد، با توجه به اینکه قبل از این جمله، عبارت { یقیمون الصلوه } آمده است و صلوات شامل رکوع هم می شود، ذکر { و هم راکعون } لغو خواهد بود.

به این شبهه توجه کنید:

«و الركوع هنا ظاهره الخضوع لا الهيئه التي في الصلاة، لأنه يلزم في هذا القول تكرير الركوع لقوله يقيمون الصلاة.»

این شبهه در منابع گوناگون آمده است. (۱)

ص: ۲۸۹

۱- البحر المدید فی تفسیر القرآن المجید، ج ۲، ص ۵۲؛ البحر المحیط، ج ۳، ص ۵۲۵؛ مواهب الرحمن فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۱۶۷؛ تفسیر القرآن العظیم المسمی باولی ما قیل فی آیات التنزیل، ج ۳، ص ۴۲.

در پاسخ به این شبهه ابتدا باید جایگاه جمله «و هم راکعون» را از نظر ادبی مشخص کرد.

درباره این جمله دو احتمال زیر داده شده است:

۱- اینکه «واو» عاطفه و جمله عطف بر جملات قبل باشد که عده ای بر این باورند.

در این جمله دو وجه جایز است که روشن ترین آن این است که جمله عطف بر جمله های گذشته است پس معنای آیه چنین می شود: «ولی و سرپرست شما تنها کسانی هستند که نماز می خوانند و زکات می دهند و رکوع می کنند» (۱).

براساس این نظریه این اشکال مطرح می شود که ذکر «راکعون» تکرار و لغو است؛ زیرا قبل از آن جمله { یقیمون الصلوه } آمده است.

پاسخهای مفسران اهل سنت

الف - چون رکوع بارزترین رکن نماز است و به دلیل اهمیت - آن - بر خلاف جملات قبل - این جمله را اسمیه آورده و نگفته است؛ «یرکعون» (۲).

ص: ۲۹۰

۱- اللباب فی علوم الكتاب، ج ۷، ص ۳۹۹؛ البحر المحیط، ج ۳، ص ۵۲۵ و ...

۲- اللباب فی علوم الكتاب، ج ۷، ص ۳۹۹.

این پاسخ - همان طور که ملاحظه می کنید - ادعایی بیش نیست و دلیلی بر اظهر بودن رکوع نسبت به بقیه ارکان نداریم و ایشان هم نتوانسته برای اثبات آن دلیلی ارائه کند، بلکه اگر بحث مقایسه بین ارکان نماز مطرح شود، آشکارترین ارکان نماز تکبیره الاحرام است؛ زیرا با گفتن آن نماز آغاز و کارهای منافی نماز با گفتن این تکبیر حرام می شود.

ب - ممکن است تکرار برای تأکید باشد، چون نماز در میان تکالیف الهی از شرافت و عظمت زیادی برخوردار است. (۱)

چنان که ملاحظه می کنید، این پاسخ نیز ربطی به موضوع ندارد؛ زیرا اشکال این بود که تکرار ذکر رکوع پیش می آید، نه تکرار نماز و پاسخ یاد شده مبتنی بر تکرار نماز

است، در حالی که در آیه نماز تکرار نشده است.

ج - ذکر رکوع بعد از نماز بدین خاطر است که شریف ترین اعمال نماز رکوع است. (۲)

این پاسخ نیز که شریف ترین اعمال نماز رکوع است؛ ادعایی بیش نیست، زیرا در روایات آمده است که نزدیک ترین حالت انسان به خدا در حال سجده است؛ به این روایت توجه کنید:

ص: ۲۹۱

۱- البحر المحيط، ج ۳، ص ۵۲۵.

۲- کتاب التسهیل لعلوم التنزیل، ج ۱، ص ۱۸۱.

«قال النبي صلى الله عليه وآله : اقرب ما يكون العبد من ربه و هو ساجد.»^(۱)

نزدیک ترین حال قرب بنده به پروردگارش هنگام سجده است.

بدین سان اشکال تکرار رکوع و لغو بودن آن در صورتی وارد می شود که «واو» را عاطفه بدانیم. در این صورت، هیچ یک از پاسخ هایی که ارائه کرده اند قانع کننده نیست.

اشکال اساسی که بر عاطفه گرفتن «واو» وارد می شود؛ این است که با توجه به اینکه «انما» برای حصر است و خداوند در مقام تعیین ولی و سرپرست مسلمانان بعد از رسول خداست، اگر واو را عاطفه بدانیم، این هدف تأمین نمی شود؛ زیرا معنای آیه این می شود که ولی و سرپرست شما خدا و رسول خدا و کسانی هستند که نماز می خوانند و زکات می دهند و رکوع می کنند.

این اوصاف در همه مسلمانان وجود دارد و از طرفی همه نمی توانند «ولی» باشند پس حصری اثبات نمی شود.

۲- بیشتر مفسران عامه و تمام مفسران خاصه این نظریه را پذیرفته اند که «واو» حالیه و صاحب حال نیز فاعل {یقیمون و یؤتون} است.

توجیه های زیر از سوی مفسران اهل سنت ارائه شده است:

الف - رکوع به معنای اصطلاحی نیست، بلکه به معنای خضوع است؛

ص: ۲۹۲

۱- سنن، ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۸۰.

چون عدهای از صحابه در هنگام نزول این آیات در حال نماز و عده ای در حال پرداخت زکات بوده اند و این دو کار را با حالت خضوع انجام می دادند، این آیه نازل شد. (۱)

گرچه رکوع در لغت به معنای خضوع آمده است ولی در بکارگیری لغتی که چند معنی دارد در یک معنای معین، نیاز به قرائتی است که مؤید معنای یاد شده باشد، در حالی که در اینجا رکوع را به معنای خضوع گرفتن نه تنها قرینه مؤید ندارد، بلکه بر خلاف تاریخ و کتاب و عقل است.

۱- در این پاسخ ادعا شده است که صحابه هنگام نزول آیه در حال نماز و پرداخت زکات بوده اند، در حالی که نزول آیه چند دقیقه هم طول نمی کشد. اگر پرداخت زکات از طرف امیرالمؤمنین علیه السلام را نادیده بگیریم و انکار کنیم - که این گروه در صدد چنین کاری هستند - از نظر تاریخی چه دلیلی هست که در آن لحظه اصحاب در حال پرداخت زکات بودند؟ انسان با اندک تأمل در می یابد که این سخن بی مدرک است.

ص: ۲۹۳

۱- البحر المحيط فی التفسیر، ج ۳، ص ۵۲۵ و بیشتر تفاسیر اهل سنت در اینجا مورد بررسی قرار گرفته اند.

از طرفی اگر پرداخت زکات از سوی صحابه در آن لحظه اثبات نشود، براساس این نظریه، جمله {يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ} را نمی توان معنی کرد و جمله ای خلاف واقع خواهد بود؛

۲- اگر رکوع به معنای خضوع باشد، اشکال تکرار به گونه ای دیگر وارد می شود؛ زیرا نماز و زکات هر دو کار عبادی هستند و عبادت باید با اخلاص و خضوع انجام شود. در این صورت جمله {و هم راکعون} به معنای و «هم خاشعون» است که با قرآن تناسب ندارد؛

۳- اگر رکوع به معنای خضوع باشد، گذشته از دو اشکال پیشین، اشکال دیگری نیز خواهد داشت، بدین معنی که هدف آیه که تعیین ولی بعد از نبی صلی الله علیه وآله است تأمین نمی شود؛ زیرا خضوع در نماز و زکات در این صورت، میان همه مسلمانان مشترک است، نه آنکه به عده ای ویژه اختصاص داشته باشد تا با حصر «انما» متناسب باشد.

ب - «واو» عاطفه نیست، ولی رکوع هم به معنای اصطلاحی نیست.

اگر «واو استینافی» باشد جایز است که مقصود از رکوع، مبالغه در مواظبت بر نافله ها باشد. (۱)

ص: ۲۹۴

۱- تفسیر القرآن العظیم المسمی اولی ما قیل فی آیات التنزیل، ج ۳، ص ۴۲.

۱- هیچ کس در هیچ لغتی رکوع را به معنای مواظبت بر نافله معنی نکرده است؛

۲- در شرع نیز لفظ رکوع بر مواظبت بر نافله اطلاق نشده است؛

۳- در میان دانشمندان نیز رکوع اصطلاحی به معنای مواظبت بر نافله نیست.

۴- براساس این نظریه، آیه شأن نزول نخواهد داشت؛ زیرا معنای آیه این می شود: ولیّ شما خدا و رسول و کسانی هستند که نماز می گزارند، زکات می دهند و بر نافله ها مواظبت می کنند؛

این ویژگی همه مسلمانان را در برمی گیرد؛ چنان که طرفداران نظریه «تعمیم» می گویند.

۵- هدف آیه نیز - همان طور که در اشکال پیشین بیان شد - تأمین نخواهد شد.

ج - دانشمندان شیعه بر این باورند که «واو» حالیه است، و رکوع نیز به معنای اصطلاحی آن به کار رفته است در این صورت هم حصر «انما» درست است و هم هدف آیه تأمین می شود؛ زیرا در این صورت مصداق منحصر در امام علی علیه السّلام است و اشکال تکرار نیز وارد نیست؛ چه اینکه اشکال تکرار براساس عاطفه بودن «واو» مطرح می شد و براساس حالیه بودن «واو» تکرار پیش نمی آید

و این اشکال را بر شیعه وارد کرده اند؛ زیرا براساس عاطفه بودن، «واو» معنای آیه چنین می شد: ولیّ شما تنها خدا و رسول او و کسانی هستند که نماز می گزارند و زکات می دهند و رکوع می کنند، ولی براساس حالیه بودن «واو» معنای آن این گونه می شود: ولیّ شما تنها خدا و رسول و کسانی هستند که نماز می گزارند و در حال رکوع زکات می دهند که بیان حالت پرداخت زکات است، نه بیان کاری که در نماز انجام می شود، تا در جمله قبل تکرار شده باشد.

۲ - عدم اطلاق زکات بر صدقه مستحبی

گفته اند؛ زکات هر کجا به کار رود به زکات واجب اختصاص دارد و بر صدقه مستحبی اطلاق نمی شود. به این شبهه توجه کنید:

«انّ الزکاه لا تاتی الا بلفظها الخاص بها و هو الزکاه المفروضه، فهی اسم للواجب لا للمندوب.»

بنابر این مقصود از رکوع، رکوع نماز نیست، تا بگوییم آیه در شأن علی علیه السلام نازل شده است.

این شبهه در بعضی از منابع ذکر شده است. (۱)

ص: ۲۹۶

۱- تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان، ج ۴، ص ۲۸۴؛ التفسیر الشامل، ج ۲، ص ۹۷۷؛ تفسیر کبیر، ج ۱۲، ص ۳۰؛ تفسیر، قرطبی، ج ۶، ص ۲۲۲.

زکات از منظر لغت

بدون تردید، زکات واژه ای عربی است و قبل از اینکه پیامبر اسلام به رسالت برانگیخته شود و قرآن نازل گردد، عرب زبانان واژه زکات را در گفتگوهای خود به کار می برده اند.

بنابر این باید دید در لغت عرب زکات به چه معنی است؟

ابن منظور از لغت شناسان عرب زبان در این باره می نویسد:

«قال ابوعلی: الزکاه صفوه الشیء و زکاه اذا اخذ زکاته و تزکی ای تصدق.»^(۱)

«زکات، برگزیده چیز است و زکاه؛ یعنی برگزیده اش را گرفت و تزکی؛ یعنی انفاق کرد.»

«قال الفراء: زکاه صلاحاً.»^(۲)

«قال ابو زید النحوی: واصل الزکاه فی اللغه الطهاره و النماء و البرکه و المدح و کله قد استعمل فی القرآن و الحدیث.»^(۳)

ص: ۲۹۷

۱- لسان العرب، ج ۱۴، ص ۳۵۸.

۲- همان.

۳- همان.

اصل زکات در لغت به معنای طهارت، رشد، برکت و ستایش است و همه این موارد در قرآن و حدیث به کار رفته است.

میر شریف می نویسد:

«الزکاه فی اللغه الزیاده»^(۱)؛ «زکات در لغت به معنای زیادی است».

راغب می نویسد:

«اصل الزکاه النموّ الحاصل عن برکه الله تعالی و يعتبر ذلك بالامور الدنیویه و الاخرویه و منه الزکاه مما یرجى الانسان من حق الله تعالی الی الفقراء و تسميته بذلك لما یكون فیها من رجاء البرکه او لتزکیه النفس، ای تمنیها بالخیرات و البرکات»^(۲)

«اصل زکات، رشدی است که از برکت خداوند حاصل می شود و این مسئله هم در امور دنیوی و هم در امور اخروی کاربرد دارد. از همین مقوله است زکاتی که انسان به عنوان حق خداوند به فقرا می دهد و اینکه به چنین مالی زکات می گویند یا به امید برکت در مال است، یا بدین سبب است که باعث تکامل نفس می شود».

ص: ۲۹۸

۱- التعریفات، ص ۵۰.

۲- مفردات، ص ۲۱۳.

قرآن کتاب عربیِ مبین است (۱) و برای انذار اعراب و دیگران نازل شده است. (۲)

بنابر این باید واژه‌هایی که در آن به کار می‌رود یا به همان معنایی باشد که در لغت عرب کاربرد دارد، یا دست کم مناسبتی با معنای لغوی داشته باشد.

واژه زکات در قرآن ۳۲ بار به کار رفته است که برخی از مصادیق آن بدین شرح است:

الف – درباره مشرکان

{قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَاسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ وَاسْتَغْفِرُوهُ وَوَيْلٌ لِّلْمُشْرِكِينَ * الَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ} (۳)

«بگو من فقط یک انسان مانند شما هستم به من وحی شده است که تنها معبود شما خدای یگانه است، به او رو آورید و از او طلب

ص: ۲۹۹

۱- شعراء/۱۹۵.

۲- شوری/۷.

۳- فصلت/۷.

آمزش کنید. وای بر مشرکان؛ آنان که زکات نمی دهند و به آخرت ایمان ندارند.

با توجه به نکات زیر، مقصود از این زکات زکات واجب نیست:

۱- این سوره مکی است و حال آن که زکات در مدینه واجب شده است؛(۱)

۲- شأن نزول آیه را چنین گفته اند که مشرکان قریش، که حجاج را سقاییت و اطعام می کردند، اعلام نمودند این امکانات را در اختیار کسانی که به پیامبر ایمان آورده اند قرار نمی دهند. این آیه درباره آنان نازل شده است؛(۲)

۳- مشرکان مکه اعتقادی به پیامبر و قرآن نداشتند، تا چه رسد به زکات، تا آنان بر عدم انجام این کار سرزنش شوند.

بنابراین مقصود از زکات، در این آیه، مطلق انفاق ها و خدماتی است که مشرکان در عصر جاهلیت به زائران «بیت الله» ارائه می کردند، نه زکات تشریح شده در اسلام.

ب - بعضی از موارد زکات درباره پیامبران پیشین

درباره انبیاء بنی اسرائیل چنین می فرماید:

ص: ۳۰۰

۱- الجامع لاحکام القرآن، ج ۶، ص ۳۰.

۲- همان، ج ۱۵، ص ۳۴۱؛ الکشاف، ج ۳، ص ۴۴۳.

﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ﴾ (۱)

«و آنان را رهبرانی قرار دادیم که به فرمان ما هدایت می کردند و انجام کارهای نیک و برپاداشتن نماز و ادای زکات را به آنان وحی کردیم و آنان فقط مرا عبادت می کردند».

درباره حضرت عیسی علیه السلام نیز می فرماید:

﴿قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا * وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا﴾ (۲)

«گفت: من بنده خدایم که به من کتاب داده و مرا پیامبر قرار داده است و هر کجا باشم مرا و جودی فرخنده ساخته و تا زنده ام مرا به نماز و زکات سفارش کرده است».

درباره حضرت اسماعیل علیه السلام می فرماید:

﴿وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا * وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا﴾ (۳)

ص: ۳۰۱

۱- انبیاء / ۷۳.

۲- مریم / ۳۱ - ۳۰.

۳- مریم / ۵۵.

«و در این کتاب اسماعیل را یاد کن که در وعده هایش صادق بود و پیامبری بزرگ بود. او همواره خاندان خود را به نماز و زکات دعوت می کرد و همواره پروردگارش از او راضی بود.

درباره یحیی علیه السلام می فرماید:

{ يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَ آتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا * وَ حَنَانًا مِنْ لَدُنَّا وَ زَكَاةً وَ كَانَ تَقِيًّا } (۱)

«ای یحیی! این کتاب را به جدّ بگیر و در طفولیت او را فرزاندگی دادیم و شفقت و پاکیزگی به او عطا کردیم. او پرهیزگار بود.»

ج - درباره امت های گذشته

درباره بنی اسرائیل چنین می فرماید:

{وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَ ذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينِ وَ

ص: ۳۰۲

قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْكُمْ وَ أَنْتُمْ مُّعْرِضُونَ {١}

«هنگامی که از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم که جز خدا را نپرستید و به پدر و مادر، نزدیکان، یتیمان و بینوایان نیکی کنید و با مردم نیک سخن بگویید، نماز را برپا دارید و زکات بدهید، ولی جز عده اندکی از شما همگی سرپیچی کردید و روی گردانید».

بنابر این زکات، در این آیات، زکات واجب اسلامی نیست.

مفهوم اصطلاحی زکات

براساس آنچه بیان شد، نه در لغت، لفظ زکات برای زکات واجب وضع شده و نه در قرآن.

هرجا این واژه به کار رفته است، مقصود زکات واجب است، بلکه در قرآن و حدیث، به همان معانی چهارگانه لغوی آن به کار رفته است؛ چنان که پیشتر از «ابو زید نحوی» نقل کردیم.

بعد از آنکه آیات قرآن، زکات را به همان معنای انفاق مال در راه خدا بیان داشت، رسول خدا صلی الله علیه و آله موارد و مقدار آن را در سخنان خود تبیین فرمود. و در

ص: ۳۰۳

نسل‌های بعدی که «عرف متشرعه» شکل گرفت، این واژه بر زکات واجب در شرع اسلام نیز اطلاق شد، نه اینکه منحصر در آن باشد، به طوری که هر جا لفظ زکات در آیات به کار رود، منظور از آن زکات واجب است.

این مسئله به لفظ زکات اختصاص ندارد، بلکه لفظ «صلات» و «صوم» و به طور کلی مطلق عبادات چنین است.

قرینه‌های این برداشت:

۱- در آیاتی که پیشتر درباره انبیاء و امام گذشته نقل کردیم، لفظ «زکات» و «صلات» به کار رفته بود، در حالی که به طور قطع امت‌های گذشته زکات و نمازی با شرایط و ... که در شریعت اسلامی وجود دارد، نداشته‌اند.

۲- خداوند درباره روزه چنین دستور می‌دهد:

{ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى

الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ } (۱)

«ای مؤمنان، روزه بر شما واجب شد، همان گونه که بر پیشینیان واجب شده بود؛ باشد که پرهیزگار شوید.»

این در حالی است که به طور قطع روزه ای که در امت‌های گذشته وجود داشته، با روزه ای که در امت اسلامی وجود دارد، متفاوت بوده است.

ص: ۳۰۴

۳- اسامی عبادات، چه زکات، چه صلوات و چه صوم، هم برای واجب و هم برای مستحب وضع شده است و شاهد آن این است که در کتب فقهی، اصولی، اخلاقی و ... عبادات مستحب را نیز با همین الفاظ بیان می کنند و چنین نیست که نماز واجب را با لفظ صلوات بیان کنند و برای نماز مستحب لفظ مخصوصی باشد و یا صوم واجب را با لفظ صوم بیان کنند و برای صوم مستحب لفظ دیگری به کار برند.

اعتراف مفسران اهل سنت

مفسران درباره کاربرد لفظ زکات در این آیه، با توجه به شأن نزول آن، بر این عقیده اند که صدقه مستحبی نیز زکات نامیده می شود؛

الف - ابوبکر جصاص می نویسد:

«و قوله تعالى {...يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ...} «يدلّ على أنّ صدقه التطوّع تسمى زكاه، لأنّ عليّاً تصدّق بخاتمه تطوّعاً».^(۱)

این جمله بیانگر آن است که صدقه مستحبی نیز زکات نامیده می شود؛ زیرا علی علیه السّلام انگشتی خود را به عنوان صدقه مستحبی داده است.

ب - ابوالسعود می گوید:

ص: ۳۰۵

۱- الجامع لاحکام القرآن، ج ۴، ص ۱۰۲.

«و فيه دلالة على أنّ صدقه التطوّع تسمّى زكاه»^(۱)

«این جمله دلالت می کند که به صدقه مستحبی هم زکات گفته می شود».

ج - بیضاوی می نویسد:

«و علی هذا یكون دلیل علی أنّ الفعل القلیل فی الصلاه لا یبطلها و أنّ صدقه التطوّع تسمّى زكاه»^(۲)

«این آیه دلیل بر این است که کار اندک مبطل نماز نیست و صدقه مستحبی زکات نامیده می شود».

د - نسفی می نویسد:

«و الآیه تدلّ علی جواز الصدقه فی الصلاه»^(۳)

«آیه دلالت می کند که در نماز می توان صدقه داد».

ه - عجیلی می نویسد:

«و فيه دلالة علی أنّ صدقه التطوّع تسمّى زكاه»^(۴)

«این جمله دلالت می کند که به صدقه مستحبی زکات گفته می شود».

ص: ۳۰۶

۱- تفسیر ابی السعود، ج ۲، ص ۵۸.

۲- تفسیر البیضاوی، ج ۲، ص ۳۳۸.

۳- مدارک التنزیل و حقایق التاویل، ج ۱، ص ۴۵۶.

۴- الفتوحات الالهیه، ج ۲، ص ۲۴۱.

محقق تفسیر بیضاوی در آیه یاد شده با پذیرش اینکه آیه در شأن حضرت علی علیه السلام نازل شده است، احتمال کاربرد واژه زکات را در این آیه در زکات واجب مطرح کرده است.

به کلام او توجه کنید:

«يَحْتَمِلُ أَنْ يَكُونَ طَرِحَ الْخَاتَمِ لِإِدَاءِ صَدَقَةِ الْفَرَضِ، بَأَنَّ يَكُونُ خَاتَمَ فَضْهِ يُؤَدِّي بِه زَكَاهُ الْفَضِيَّةِ.»^(۱)

«احتمال دارد که بخشش انگشتی برای پرداخت زکات واجب باشد، به این گونه که آن انگشتی نقره بوده است که به عنوان زکات نقره پرداخت شده است.»

باید توجه داشت که این احتمال، هیچ دلیل روشنی از آیات، روایات و ... ندارد.

عدم دلالت «انما» بر حصر

گفته اند؛ کلمه «انما» دلالت بر حصر نمی کند تا بگوییم مصداق این آیه در عصر رسول خدا صلی الله علیه وآله امام علی علیه السلام بوده است. به این شبهه توجه کنید:

«و لا نسلّم ان کلمه انما للحصر.»

ص: ۳۰۷

نقد

- ۱- به نظر می‌رسد که این شبهه تنها از شخصیت فکری فخر رازی سرچشمه گرفته است که با توجه به شاکله فلسفی او چنان که خود وی گفته است، بنا دارد در برابر هر چیزی علامت سؤال بگذارد،^(۲) نه اینکه اعتقادی به شبهه یاد شده داشته باشد.
- ۲- درباره این قضاوت و شبهه فخر رازی به کلام ابوحیان، ادیب و مفسر معروف، بسنده می‌کنیم. وی گفت: گرچه فخر رازی در بعضی از علوم ید طولانی دارد، ولی در ادبیات عرب تخصصی ندارد.^(۳)
- ۳- شاهد بر اینکه فخر رازی در ادبیات عرب تخصص نداشته این است که هیچ کس چنین سخنی را نگفته است.
- ۴- در ابتدای بحث دیدگاه لغت شناسان را نقل کردیم که «أئما» برای «حصر» است و حتی در توجیه و علت حصر آن که دو نظریه مطرح بود، آنها را نقل کردیم که در اینجا تکرار نمی‌کنیم.

ص: ۳۰۸

۱- فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج ۱۲، ص ۳۰.

۲- همان، ج ۱، ص ۹.

۳- البحرالمحیط، ج ۱، ص ۲۶۱.

۵- فخر رازی نیز به این سخن اعتقادی ندارد؛ زیرا در آیه: {قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُ وَاحِدٌ} (۱) وی «انما» را به معنای حصر آورده و می نویسد:

«فانی بشر مثلکم و لا امتیاز بینی و بینکم، الا بمجرد انّ الله عز و جل اوحی الی.» (۲)

«من بشری هستم مانند شما و هیچ امتیازی میان من و شما وجود ندارد جز اینکه خداوند تبارک و تعالی به من وحی کرده است.»

۶- تعجب از فخر رازی است که در این جا میگوید: «انما» بر حصر دلالت نمیکنند در حالی که در اصول اصرار دارد «انما» بر حصر دلالت دارد!

خلاف بودن اطلاق جمع بر مفرد

گفته اند؛ عبارت «الذین آمنوا» و اوصاف پس از آن جمع است و اگر مقصود از این جمع علی علیه السلام باشد، لازم می آید که لفظ جمع بر مفرد اطلاق شود و این خلاف قواعد ادبیات عرب است.

به این شبهه توجه کنید:

«و یرد علی الشیعه انّ حمل الجمع علی الواحد خلاف الظاهر.»

ص: ۳۰۹

۱- کهف / ۱۱۰.

۲- التفسیر الکبیر، ج ۲۷، ص ۹۸.

«بر شیعه اشکال می شود که حمل جمع بر مفرد خلاف ظاهر است».

این شبهه در برخی از منابع ذکر شده است.^(۱)

نقد

پاسخ این شبهه را از چند جهت زیر می توان بررسی کرد:

اطلاق جمع بر مفرد در قرآن

سؤالی که در این بحث به ذهن می رسد این است که آیا در قرآن تنها در همین مورد کلمه جمع به کار رفته است و مصداق خارجی آن یکی است، یا اینکه موارد دیگری هم وجود دارد؟ و اگر وجود دارد در بقیه موارد، علمای اهل سنت چه پاسخی می دهند؟

در پاسخ این سؤال باید گفت: به طور قطع این تنها موردی نیست که در قرآن با لفظ جمع آمده باشد، و مصداق خارجی آن یکی باشد.

برای اثبات این مسئله چند مورد را از منابع اهل سنت نقل می کنیم:

ص: ۳۱۰

۱- تفسیر البیضاوی، ج ۲، ص ۳۳۸؛ تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان، ج ۴، ص ۲۸۴۰؛ تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۳۱۱؛ البحر المحیط، ج ۳، ص ۵۲۵؛ مواهب الرحمن فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۱۶۷؛ الکشاف، ج ۳، ص ۲۵۸؛ حاشیه الشهاب علی تفسیر البیضاوی، ج ۳، ص ۴۹۸؛ تفسیر الکبیر، ج ۱۲، ص ۲۸؛ الجامع لاحکام القرآن، ج ۶، ص ۲۲۱.

۱- {الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ} (۱)

این کلمه جمع است، با اینکه گوینده سخن حی بن اخطب است و او یک نفر است. (۲)

۲- {وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ} (۳)

این کلمه جمع است، با اینکه گوینده آن یکی از منافقان است و مفسران اختلاف نظر دارند که آن شخص «جلاس بن سویه»

یا «نبتل بن الحارث» و یا «عتاب بن قشیر» است. (۴)

۳- {وَالَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الْكِتَابَ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا} (۵)

این کلمه جمع است، با اینکه گوینده آن «صبیح، مولی حویطب بن عبدالعزی»، است. (۶)

ص: ۳۱۱

۱- آل عمران/۱۸۱.

۲- الجامع لاحکام القرآن، ج ۴، ص ۲۹۴؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۴۳۴؛ تفسیر الخازن، ج ۱، ص ۳۲۲.

۳- توبه/۶۱.

۴- همان، ج ۸، ص ۱۹۲؛ تفسیر الخازن، ج ۲، ص ۲۵۳؛ الاصابه، ج ۶، ص ۲۳۰.

۵- نور/۳۳.

۶- همان، ج ۱۲، ص ۲۴۴؛ اسد الغابه، ج ۳، ص ۱۱؛ الاصابه، ج ۳، ص ۲۳۵.

۴- {إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا} (۱)

این کلمه جمع است، با اینکه این آیه درباره مرثد بن زید الغطفانی نازل شده است. (۲)

۵- {لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ} (۳)

این کلمه جمع است، با اینکه درباره اسماء دختر ابوبکر نازل شده است. (۴)

۶- {يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزُنْكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ} (۵)

این کلمه جمع است، با اینکه می گویند این آیه درباره عبدالله بن صوریا نازل شده است. (۶)

ص: ۳۱۲

۱- نساء/۱۰.

۲- همان، ج ۵، ص ۵۳؛ الاصابه، ج ۶، ص ۷۷.

۳- ممتحنه/۸.

۴- همان، ج ۱۸، ص ۵۹؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۴، ص ۳۴۹؛ تفسیر الخازن، ج ۴، ص ۲۷۲؛ صحیح البخاری، ج ۲، ص ۹۲۴،

حدیث ۲۴۷۷؛ صحیح، مسلم، ج ۲، ص ۳۹۱، حدیث ۵۰، کتاب الزکاه؛ مسند، احمد بن حنبل، ج ۷، ص ۴۸۳، حدیث ۲۶۳۷۵؛

جامع البیان، ج ۲۸، ص ۶۶.

۵- مائده/۴۱.

۶- همان، ج ۶، ص ۱۷۷؛ الاصابه، ج ۴، ص ۸۶.

۷- {وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ لَوْلَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ} (۱)

این کلمه جمع است، با اینکه گوینده این سخن رافع بن حریمله است. (۲)

۸- {وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا لَنبُوِّنَهُمْ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً} (۳)

این کلمه جمع است، با اینکه درباره ابو جندل بن سهیل العامری نازل شده است. (۴)

۹- {إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ} (۵)

این کلمه جمع است، با اینکه درباره حصین بن الحارث بن المطلب بن عبدمناف نازل شده است. (۶)

ص: ۳۱۳

۱- بقره/۱۱۸.

۲- تفسیر، ابن کثیر، ج ۱، ص ۱۶۱.

۳- نحل/۴۱.

۴- تاریخ مدینه دمشق، ج ۸، ص ۶۶۸؛ الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۰، ص ۱۰۷.

۵- فاطر/۲۹.

۶- الاصابه، ج ۲، ص ۳۲.

۱۰- {ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِ الْغَمِّ أَمَنَةً نُعَاسًا يَغْشَى طَائِفَةً مِنْكُمْ وَ طَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ يُخْفُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ مَا لَا يُبْدُونَ لَكَ يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَا قُتِلْنَا ههنا} (۱)

این کلمه جمع است، ولی مفسران می گویند یا درباره «عبدالله بن ابی بن سلول»، رهبر منافقان، و یا «معتب بن قشیر»، یکی از منافقان، نازل شده است. (۲)

۱۱- {يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلْ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ} (۳)

این کلمه جمع است، با اینکه درباره «عمرو بن الجموح» نازل شده است وی پیرمردی پولدار بود و به رسول خدا صلی الله علیه وآله عرض کرد: چه چیزی صدقه بدهیم و به چه کسی بدهیم؟ که این آیه نازل شد. (۴)

۱۲- {وَ آخِرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَ آخَرَ سَيِّئًا} (۵)

ص: ۳۱۴

۱- آل عمران/۱۵۴.

۲- الجامع لاحكام القرآن، ج ۴، ص ۲۴۲؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۴۱۸؛ تفسیر الخازن، ج ۱، ص ۳۰۶.

۳- بقره/۲۱۵.

۴- الجامع لاحكام القرآن، ج ۳، ص ۳۶؛ تفسیر خازن، ج ۱، ص ۱۴۸.

۵- توبه/۱۰۲.

این کلمه جمع است، با اینکه درباره ابولبابه انصاری نازل شده است. (۱)

۱۳- { يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ } (ممتحنه/۱)

این کلمه جمع است، ولی درباره «حاطب بن ابی بلتعه» نازل شده است. (۲)

۱۴- { يَقُولُونَ لئن رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ } (۳)

این کلمه جمع است، ولی درباره «عبدالله بن ابی بن سلول» نازل شده است. (۴)

۱۵- { الَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْكُمْ مِنْ نِسَائِهِمْ مَا هُنَّ أُمَّهَاتِهِمْ } (۵)

با اینکه این کلمه جمع است، ولی درباره «اوس بن صامت» نازل شده است. (۶)

ص: ۳۱۵

۱- الجامع لاحكام القرآن، ج ۸، ص ۲۴۲؛ الروض الانف، ج ۲، ص ۱۹۶.

۲- همان، ج ۱۸، ص ۵۰.

۳- منافقون/۸.

۴- همان، ج ۱۸، ص ۱۲۱.

۵- مجادله/۲.

۶- همان، ج ۱۷، ص ۲۶۹.

آنچه نقل کردیم بخش اندکی از آیات قرآن بود که لفظ به کار رفته در آنها جمع، ولی مصداق خارجی آنها اعم از گوینده یا کسی که آیه درباره او نازل شده است، یک نفر بود.

بنابر این هر چه برادران اهل سنت ما درباره این آیات می گویند، ما درباره آیه «انما» می گوئیم؛ اگر می گویند این خلاف قواعد است، در همان حال در قرآن کاربرد آن رایج است، درباره این آیه نیز ما همین را می گوئیم و اگر می گویند طبق قاعده است، این مورد هم چنین است.

آنچه بیان شد جواب نقضی از اشکال بود و اکنون به پاسخ حلی آن می پردازیم.

تبیین کاربرد لفظ جمع و تطبیق آن بر فرد

کاربرد جمع و تطبیق آن بر مفرد دو گونه است:

الف - گاهی لفظ جمع را به کار می بریم، ولی اراده واحد می کنیم و استعمال در واحد می شود.

این کاربرد مورد خدشه است.

ب - گاهی لفظ جمع را درباره چیزی به کار می بریم که می تواند از طرف عده زیادی انجام گیرد ولی در خارج جز بر یک نفر تطبیق نشده است.

ص: ۳۱۷

در چنین موردی نه تنها کاربرد جمع نادرست نیست، بلکه در همه لغت‌ها و گفت‌وگوها معمول است؛ به عنوان مثال عمل «ظهار» در آیه {الَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْكُمْ مِنْ نِسَائِهِمْ} (۱) می‌تواند از افراد فراوانی سر بزند، ولی هنگام نزول آیه تنها بر یک نفر تطبیق شده است و یا در آیه {يَقُولُونَ

لئن رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ} (۲) این گفتار می‌تواند از افراد زیادی سر بزند، ولی در حال نزول آیه یک نفر آن را گفته بود.

در آیه مورد بحث نیز چنین است. {الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ} می‌تواند افراد بسیاری را دربرگیرد، ولی هنگام نزول آیه تنها از یک تن سرزده است.

در اوامر حکومتی نیز همین گونه است که مثلاً دولت‌مردان در اطلاعیه‌ها می‌گویند: ما چنین کردیم و چنان می‌کنیم که می‌تواند این کار از افراد زیادی سر بزند ولی در خارج هنگام سخن گفتن تنها از این حاکم سرزده است.

در گفتگوهای روزمره نیز چنین است که شما به طرف مقابل می‌گویید شما چنین کردید و شما چنین می‌کنید، شما چنین گفتید که این کار می‌تواند از افراد زیادی سر بزند ولی هنگام سخن گفتن تنها از یک نفر سرزده است.

ص: ۳۱۷

۱- مجادله/۲.

۲- منافقون/۸.

بنابر این قسم دوم از کاربرد لفظ جمع و تطبیق آن بر فرد، کاربردی معمول و شایع است، نه اینکه خلاف قواعد باشد و آیه مورد بحث از این گونه است نه از گونه اول.

راز کاربرد قسم دوم

اشاره

گرچه این نوع کاربرد در لغت عرب رایج است، ولی راز این کاربرد در نکات زیر نهفته است:

۱- تشویق به انجام آن کار:

گاه گوینده می خواهد دیگران نیز همانند این کار را انجام دهند. در این مورد کار انجام شده توسط يك نفر را با صیغه جمع بیان می کند که می رساند دیگران نیز باید چنین باشند.

۲- تهدید به انجام ندادن کار:

گاه گوینده نمی خواهد دیگران این کار را انجام دهند. در این مورد ضمن توبیخ و سرزنش فاعل کار انجام شده آن را با صیغه جمع بیان می کند تا دیگران چنین کاری را انجام ندهند.

ص: ۳۱۸

گاه گوینده می خواهد نقش مهم و تعیین کننده شخص را بیان کند؛ به عنوان مثال خداوند وقتی می خواهد جایگاه حضرت ابراهیم علیه السلام و نقش تعیین کننده او را در نشر توحید بیان کند، می فرماید:

{إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَ لَمْ يَكُنْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ} (۱)

«به راستی ابراهیم امتی بود فرمانبردار و حنیف و از مشرکان نبود».

خداوند در این آیه نقش تعیین کننده حضرت ابراهیم علیه السلام را در نشر توحید بیان کرده است.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله نیز در سخنان خود نقش تعیین کننده امام علی علیه السلام را در نشر اسلام و پیروزی بر مشرک چنین بیان فرموده است:

«لمبارزه علی بن ابی طالب لعمر بن عبدود يوم الخندق افضل من عمل امتی الی يوم القيامة» (۲)

ص: ۳۱۹

۱- نحل/۱۲۰.

۲- تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۱۹؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۹، ص ۶۱؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۳۴؛ شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۱۴؛ مناقب، خوارزمی، ص ۱۰۷؛ میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۱۷.

«مبارزه علی بن ابی طالب علیه السّلام با عمرو بن عبدود در روز خندق برتر از عمل تمام امت من تا روز قیامت است».

حاکم نیشابوری پس از نقل روایات نبرد خندق می نویسد:

آنچه از روایات در این باب به من رسیده بود بیان کردم تا نزد عالمان منصف مسلّم شود که عمرو بن عبدود را کسی جز امیرالمؤمنین علیه السّلام نکشته است و انگیزه ام از این کار این بود که نظر عده ای از خوارج که محمد بن مسلمه را نیز شریک دانسته اند، نفی کنم.

سپس می گوید:

«والله ما بلغنا هذا من احد من الصحابه و التابعين» (۱)

«به خدا سوگند! از هیچ یک از صحابه و تابعین چیزی به ما نرسیده است که در کشتن عمرو بن عبدود، شریک باشند».

ابن ابی الحدید درباره مبارزه امام علی علیه السّلام در روز خندق می نویسد:

«فأنّها اجلّ من ان یقال جلیله و اعظم من ان یقال عظیمه و ما هی الاکما قال شیخنا ابوالهدیل و قد سأله سائل: ایما اعظم منزله عندالله علیّ ام ابوبکر؟ فقال: یا ابن اخی

و الله لمبارزه علیّ عمرو یوم الخندق تعدل اعمال

ص: ۳۲۰

«مبارزه علی علیه السّلام در روز خندق برتر از آن است که بگوییم کار برتری است و بزرگتر از آن است که بگوییم کار بزرگی است»، مبارزه علی علیه السّلام را پیشوای ما «ابوهذیل» به درستی وصف کرده است هنگامی که از او پرسیدند که نزد خداوند ارزش علی علیه السّلام بیشتر است یا ابوبکر؟ پاسخ داد: پسر برادرم به خدا سوگند! تنها مبارزه علی علیه السّلام با عمرو در روز خندق با همه کارهای مهاجران و انصار و عبادات آنها برابری می کند، بلکه فزون تر نیز هست، تا چه رسد به ابوبکر تنها!»

ابن ابی الحدید می نویسد:

از حذیفه بن یمان، - صاحب سرّ رسول خدا صلی الله علیه و آله، - نیز روایتی رسیده است که مناسب این سخن است؛ ربیعہ بن مالک می گوید: نزد حذیفه رفتم و به او گفتم: مردم فضائلی برای علی بن ابی طالب علیه السّلام نقل می کنند، ولی مردم بصره می گویند درباره علی علیه السّلام افراط می کنید! آیا تو حدیثی داری که برایم بگویی تا برای مردم نقل کنم؟

ص: ۳۲۱

حذیفه گفت: ای ربیعہ! درباره علی علیه السّلام از من چه می‌پرسی؟ و درباره او به تو چه بگویم؟ سوگند به آن که جان حذیفه در اختیار اوست:

«لو وضع جميع اعمال امّ محمد صلى الله عليه وآله في كفه الميزان منذ بعث الله تعالى محمّدا الى يوم الناس هذا و وضع عمل واحد من اعمال عليّ في الكفه الاخرى لرجح علي اعمالهم كلّها»

«اگر تمام کارهای امت محمد صلی الله علیه و آله از روزی که مبعوث شده است تا امروز را در کفه ای بگذارند و یک کار علی علیه السّلام را در کفه دیگر بگذارند، یک کار علی علیه السّلام بر همه آنها برتری دارد.»

ربیعہ گفت: این ستایش نه قابل اندازه گیری است و نه قابل تحمل. تصور می‌کنم زیاده روی است ای حذیفه؟!!

حذیفه گفت: ای بدبخت! چگونه قابل تحمل نیست؟ مسلمانان کجا بودند در روز خندق هنگامی که عمرو بن عبدود با همراهانش از خندق عبور کردند و مبارز می‌طلبیدند و هیچ کس جرئت نمی‌کرد به او پاسخ بگوید تا اینکه علی علیه السّلام به میدان رفت و او را کشت؛

«والذی نفس حذیفه بیده لعمله ذلك اليوم اعظم اجرا من اعمال امّ محمد صلى الله عليه وآله الى هذا اليوم و الى ان تقوم القيامة.»

«سوگند به آن که جان حذیفه در اختیار اوست کار علی علیه السّلام در آن روز برتر است از کارهای امت محمد صلی الله علیه و آله تا امروز و تا روزی که قیامت بر پا شود».

سپس ابن ابی الحدید از ابوبکر بن عیاش نقل می کند که گفته است:

«لقد ضرب علی بن ابی طالب علیه السّلام ضربه ما کان فی الاسلام ایمن منها ضربته عمروا یوم الخندق.»

«علی بن ابی طالب در روز خندق ضربه ای به عمرو بن عبدود زد که در اسلام هیچ ضربه ای مبارک و میمون تر از آن نبوده است.»

ابن ابی الحدید می نویسد:

«انّ رسول الله صلی الله علیه و آله قال ذلك الیوم حین برزالیه، برز الایمان کلّه الی الشریک کلّه.»^(۱)

«بدون تردید رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز خندق، هنگامی که علی علیه السّلام در برابر عمرو قرار گرفت، فرمود: تمام ایمان در برابر تمام شرک قرار گرفته است.»

دانشمندان اسلامی تعبیر به جمع در آیه مورد بحث را چنین بیان کرده اند:

۱- زمخشری می نویسد:

ص: ۳۲۳

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۹، ص ۶۱.

«فان قلت كيف صحَّ ان يكون لعليّ رضی الله عنه و اللفظ لفظ جماعه؟ قلت! جی ء به علی لفظ الجمع - و ان كان السبب فيه رجلاً واحداً - ليرغب الناس في مثل فعله فينالوا مثل ثوابه و لیتبه علی ان سجّيه المؤمنین تجب ان يكون علی هذه الغايه من الحرص علی البرّ والاحسان و تفقد الفقراء حتی ان لزمهم امر لا يقبل التأخير و هم فی الصلاه لم يؤخروه الى الفراغ منها.» (۱)

«اگر بپرسند با اینکه لفظ به کار رفته در این آیه جمع است پس چرا میگویند که این آیه در شأن امام علی علیه السلام نازل شده است؟

دلیل پاسخ با اینکه شأن نزول یک نفر است، اما به دو دلیل زیر لفظ جمع به کار رفته است:

الف - برای تشویق مردم، تا اینکه همانند این کار را انجام دهند و از ثوابی مثل آن برخوردار شوند.

ب - برای توجه بیشتر مؤمنان به اینکه بر انجام کار خیر و رسیدگی به فقرا آن قدر حریص باشند که اگر کاری پیش آمد که نمی شد آن را به تأخیر انداخت اگر در نماز هم بودند، آن را تا پایان نماز به تأخیر نیندازند.

ص: ۳۲۴

۱- الکشاف، ج ۲، ص ۲۵۸؛ تفسیر البیضاوی، ج ۲، ص ۳۳۸؛ تفسیر غرائب القرآن، ج ۴، ص ۲۸۴.

زمخسری که در نکته سنجی ادبی آیات بسیار ماهر و دقیق است، برای اولین بار این توجیه ادبی را بیان کرده است و بعد از او بقیه نیز از او پیروی کرده و آن را نقل نموده اند.

۲- قاضی شهاب الدین در این باره می نویسد:

«و ذکروا فی التعبير عن الواحد بالجمع انه یكون لفائدتين: تعظیم الفاعل و انّ من اتى بذلك الفعل عظیم الشأن بمنزله جماعه، کقوله تعالی: {إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً} (۱)»

«لیرغب الناس بمثل فعله، و تعظیم الفعل ایضا حتی انّ فعله سجّیه لكلّ مؤمن» (۲)

«برای تعبیر از واحد به جمع دو ویژگی گفته اند: یکی تجلیل از فاعل و اینکه آن کس که این کار را انجام داده است، جایگاه رفیعی دارد و گویا به منزله جماعتی است، همان طور که خداوند درباره ابراهیم علیه السّلام فرموده است: بدون تردید ابراهیم امتی بود. تجلیل از فاعل برای این است که دیگران نیز تشویق شوند و مثل آن کار انجام دهند و دیگر تجلیل از کار است. گویا این کار به اندازه ای ارزشمند است که شایسته است هر مؤمنی به آن عادت نماید.»

دانشمندان شیعه نیز ضمن نقل این نکات ادبی توجیه های زیر را بیان کرده اند:

۱- مرحوم مظفر در این باره چنین می نویسد:

ص: ۳۲۵

۱- نحل/ ۱۲۰.

۲- حاشیه الشهاب علی تفسیر البیضاوی، ج ۳، ص ۵۰۰.

«والاشاره الى أنه بمنزله جميع المؤمنين المصلين المزكّين، لأنّه عميدهم و من اقوى الاسباب في ايمانهم و مبراتهم، كما اشار الى ذلك رسول الله صلى الله عليه وآله بقوله يوم الخندق برز الايمان كله الى الشرك كله.»^(۱)

«این تعبیر اشاره به این است که امام علی علیه السلام به منزله همه مؤمنان نمازگزار و زکات دهنده است، چون او رهبر آنان و از قوی ترین اسباب ایمان و کارهای خیر آنان است، همان طور که رسول خدا صلی الله علیه وآله در جریان خندق به این مسئله اشاره کرده است آنجا که فرمود: تمام ایمان در برابر تمام کفر قرار گرفته است.»

۲- مرحوم شرف الدین در این باره می نویسد:

«نکته دقیق تر و ظریف تر از سخن زمخشری این است که اگر بنا بود با لفظ مفرد این مسئله را بیان کند، مخالفان علی علیه السلام و بنی هاشم تحمل شنیدن مفرد را نداشتند، چون در آن صورت زمینه گمراه کردن مردم از دستشان گرفته می شد و علیه اسلام شورش می کردند و اسلام را در معرض خطر قرار می دادند. خداوند برای رفع خطر آنان در این آیات مسئله ولایت را به صورت جمع بیان کرد و در عبارت های بعدی رفته رفته و آرام آرام این مسئله را ترویج کرد تا دین کامل گردید و نعمت تمام شد، همان طور که حکمت در هر مسئله تبلیغی اقتضا می کند که تدریجی باشد.»^(۲)

ص: ۳۲۶

۱- دلائل الصدق، ج ۲، ص ۸۲.

۲- المراجعات، ص ۱۶۴.

اشاره

گفته اند؛ اگر مقصود از «ولی» حاکم و متصرف در امور باشد، ذکر «الله و رسوله» در آیه بیهوده است؛ زیرا مسلمانان یقین داشتند که خدا و رسول صلی الله علیه و آله حق تصرف در امور آنان را دارند؛ پس نیازی به ذکر آنان نیست. به این شبهه توجه کنید:

«و ایضا انهم كانوا قاطعين بان المتصرف فيهم هو الله و رسوله، فلا حاجة بهم الى ذكر ذلك.»

این شبهه دست کم در منبعی ذکر شده است. (۱)

نقد

اشاره

الف - این قضاوت درباره مسلمانان صدر اسلام یا به تعبیر دیگر، صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله - که آنان به تصرف خدا و رسول او در امور آنان یقین داشتند و در برابر خدا و رسول تسلیم بودند - قضاوتی بسیار خوش بینانه و برخلاف قرآن، سنت و تاریخ و عقل بوده که بحث مشروح جایگاه صحابه در کتاب و سنت و تاریخ و عملکرد آنان خارج از این نوشتار است، ولی برای روشن شدن مبنای این اشکال، تنها در دو محور زیر مسئله را بررسی می کنیم:

۱- صحابه در قرآن

ص: ۳۲۷

۱- تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان، ج ۴، ص ۲۸۴.

۱- سیمای صحابه در آینه قرآن

اشاره

خداوند در قرآن در مواردی از بعضی از صحابه تجلیل نموده، اخلاص و تلاش آنان را مورد تایید قرار داده است؛ از این رو تلاش آنان در حمایت از رسول خدا صلی الله علیه و آله و گسترش اسلام قابل انکار نیست، ولی این بدین معنی نیست که هر کس عنوان صحابه بر او صدق می کند، عملکرد او مورد تایید خدا و رسول باشد. خداوند در قرآن گروه های متعددی از صحابه را تخطئه کرده اندیشه و عمل آنان را مورد نقد قرار داده است که برای پرهیز از طولانی شدن تنها به ذکر عنوان و آوردن آیه ای بدون شرح آن اکتفا می کنیم:

۱- منافقان شناخته شده

بدون شک در میان اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله عده ای بودند که هیچ اعتقادی به خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله نداشتند، ولی به ظاهر مسلمان بودند و مسلمانان نیز به عنوان صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله به آنان می نگریستند. عملکرد این گروه به حدی خطرناک بود که خداوند در نقد اندیشه و عمل آنان یک سوره نازل کرده است که با این آیه شروع می شود:

ص: ۳۲۸

{إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ} (۱)

۲- منافقان ناشناس

گروه دیگر از اصحاب، کسانی بودند که در زمره منافقان بودند، ولی هیچ کس حتی رسول خدا صلی الله علیه وآله هم آنان را به نفاق نمی شناخت؛ چنان که قرآن تصریح می کند شما آنان را نمی شناسید، ولی ما می شناسیم:

{وَمِمَّنْ حَوْلَكُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَنُعَذِّبُهُمْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ} (۲)

۳- بیماردلان

گروه دیگری از اصحاب کسانی بودند که انحراف روحی داشتند و از اعتقادات درستی نسبت به خدا و رسول برخوردار نبودند، تا آنجا که بر این باور بودند که خدا و رسول به آنان وعده خلاف داده اند.

به این آیه توجه کنید:

ص: ۳۲۹

۱- منافقون/۱.

۲- توبه/۱۰۱.

{وَأِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا} (۱)

۴- همکاران و جاسوسان دشمن

گروه دیگری از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله کسانی بودند که نه تنها از اعتقاد درستی برخوردار نبودند و برای گسترش اسلام تلاش نمی کردند، بلکه برای ضربه زدن به رسول خدا | و اسلام با دشمنان رسول خدا صلی الله علیه وآله همکاری می کردند و در برابر آنان بیشتر تسلیم بودند تا در برابر رسول خدا صلی الله علیه وآله.

به این آیه توجه کنید:

{لَوْ خَرَجُوا فِيكُمْ مَا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالًا وَلَا أُضْعَعُوا خِلَالَكُمْ يَبْغُونَكُمُ الْفِتْنَةَ وَفِيكُمْ سَمَاعُونَ لَهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ} (۲)

«اگر این مردم منافق با شما مؤمنان برای جهاد بیرون می آمدند جز خیانت و مکر در سپاه شما چیزی نمی افزودند و در کار شما اختلال می کردند در جستجوی فتنه بر می آمدند و هم در میان لشکر شما جاسوس هایی وجود دارد و خدا به احوال ظالمان داناست.»

ص: ۳۳۰

۱- احزاب/۱۲.

۲- توبه/۴۷.

۵- معترفان به فساد

گروه دیگری از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله کسانی بودند که خود نیز قبول داشتند که عملکرد آنان مورد رضایت خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله نیست.

به این آیه توجه کنید:

{وَأَخْرَجُوا عَتْرُوتًا بَدُّوا تَوْبَهُمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا} (۱)؛

«و بعضی دیگر آنان به گناه نفاق خود اعتراف کردند که عمل صالح و فعل قبیح هر دو را به جای آوردند امید که خدا توبه آنان را بپذیرد».

۶- بدبینان در حال ارتداد

گروه دیگری از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله کسانی بودند که در رویارویی با مشکلات به قدری از خود ضعف نشان می دادند که نسبت به خدا و وعده های او بدبین می شدند و در آستانه ارتداد از اسلام قرار می گرفتند؛ گرچه این مسائل را هرگز اظهار نمی کردند. به این آیه توجه کنید:

{وَوَائِدَهُمْ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ

ص: ۳۳۱

كَلَّهُ لِلَّهِ يُخْفُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ مَا لَا يُبْدُونَ لَكَ يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَا قُتِلْنَا ههنا { (۱)}

«و گروهی که وعده نصرت خدا را - از روی جهل و نادانی - راست نمی پنداشت هنوز در غم جان خود بودند و از روی انکار می گفتند: آیا ممکن است ما را قدرت و فرمانی به دست آید بگو (ای پیامبر!) هر چه هست همه به فرمان خداست خیالات باطل خود را به تو اظهار نمی دارند با خود می گویند اگر کار ما به وحی و آیین حق بود در این جا کشته نمی شدیم».

۷- فاسقان

گروه دیگری از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله کسانی بودند که انحراف و فسق آشکار داشتند.

به این آیه توجه کنید:

{ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصِبْحُوا عَلَى مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ } (۲)

ص: ۳۳۲

۱- آل عمران/۱۵۴.

۲- حجرات/۶.

«ای مؤمنان! هر گاه فاسقی خبری برای شما آورد تحقیق کنید مبدا به سخن چینی فاسقی از نادانی به قومی رنجی رسانید و سخت پشیمان گردید.»

۸ - تسلیم شدگان، نه مؤمنان

گروه دیگری از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله کسانی بودند که چون قدرت مقابله با اسلام را نداشتند و تسلیم شده بودند، نه آنکه اعتقاد و ایمان در روح آنان تأثیر گذاشته باشد. به این آیه توجه کنید:

{قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ} (۱)

«اعراب گفتند ما ایمان آوردیم به آنها بگو هنوز ایمان به قلبهایتان وارد نشده است ولی بگویید ما اسلام آوردیم.»

۹- فراریان از جبهه جنگ

گروه دیگری از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله کسانی بودند که هرگاه در برابر دشمن قرار می گرفتند، با اینکه فرار از جنگ حرام و حمایت از رسول خدا صلی الله علیه وآله

ص: ۳۳۳

واجب بود، با این حال از صحنه نبرد می گریختند و به تقاضای کمک رسول خدا صلی الله علیه وآله نیز توجهی نمی کردند.

به این آیه - که فرار اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله از جنگ «احد» و تقاضای کمک رسول خدا صلی الله علیه وآله از آنان را به تصویر می کشد - توجه کنید:

{إِذْ تُضَيِّعُ عِدْوَانَ وَلَا تَلْوُونَ عَلَى أَحَدٍ وَ الرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أُخْرَاكُمْ فَأَثَابَكُمْ غَمًّا بِغَمِّ لَكِنَّا لَا تَحْزَنُوا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا مَا أَصَابَكُمْ
وَ اللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ} (۱)

«بیاد آرید هنگامی که رو به فرار گذاشته و می گریختید و توجه به احدی نداشتید تا آنجا که به پیامبر - که شما را به یاری دیگران می خواند - توجه نکردید تا غمی بر غم شما افزود تا از این پس برای از دست رفتن یا به دست آوردن چیزی اندوهناک نشوید و خدا به هر چه انجام دهید، آگاه است».

۲- مقاومت صحابه در برابر رسول خدا صلی الله علیه وآله

عملکرد اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله در تاریخ بسیار تیره تر و تأسف بار بوده که گوشه هایی از آن در قرآن ذکر شده است. بعضی از آنان به گونه ای عمل

ص: ۳۳۴

می کردند که نه تنها اعتقادی به حاکمیت رسول خدا صلی الله علیه و آله در امور خویش نداشتند، بلکه در مواردی نیز به رسول خدا صلی الله علیه و آله اعتراض می کردند و تسلیم نمی شدند.

این نوع مقاومت ها در تاریخ اسلام فراوان است که تنها به ذکر چند نمونه از آن بسنده می کنیم:

۱- بعد از آن که پیمان صلح حدیبیه با همه مشکلات و مسائل آن میان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سهیل بن عمرو به عنوان نماینده قریش بسته شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«قوموا فانحروا و احلقوا، فلم یجبه منهم رجل الی ذلک فقالها رسول الله صلی علیه و سلم ثلاث مرآت کل ذلک، یا مرهم فلم یفعل واحد منهم ذلک، فانصرف رسول الله صلی علیه و سلم، حتی دخل علی ام سلمه زوجته مغضبا شدید الغضب و کانت معه فی سفره ذلک، فاضطجع فقالت: مالک یا رسول الله؟ مرارا لا تجیبی ثم قال: عجا یا ام سلمه! انی قلت للناس انحروا و احلقوا و حلّوا مرارا، فلم

ص: ۳۳۵

يجبني احد من الناس الى ذلك و هم يسمعون كلامي و ينظرون في وجهي!»^(۱)

«برخیزید! قربانیها را بکشید و سرهایتان را بتراشید، ولی با اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله این دستور را سه بار تکرار کرد، حتی یک نفر هم اطاعت نکرد. پیامبر صلی الله علیه و آله با عصبانیت زیاد نزد ام سلمه - که در سفر همراهش بود - برگشت و در خیمه دراز کشید. ام سلمه گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله چه شده است؟ چندین بار «ام سلمه» این جمله را تکرار کرد، ولی رسول خدا صلی الله علیه و آله به او پاسخی نداد، تا اینکه فرمود:

ام سلمه! شگفت آور است من چندین بار به مردم گفتم: قربانی کنید و سرهایتان را بتراشید. با اینکه سخن مرا می شنیدند و به من نگاه می کردند، هیچ کس به سخنم گوش نداد!»

۲- در جریان فتح مکه مسلمانان روزه دار بودند. پیامبر دستور داد که آنان افطار کنند، ولی عده ای نپذیرفتند! به این جریان توجه کنید:

«عن جابر بن عبدالله قال: کنا بالكدير بين الظهر و العصر، اخذ رسول الله صلی الله علیه و سلم اناء من ماء في يده حتى رآه المسلمون ثم افطر تلك الساعة و بلغ رسول الله صلی الله علیه و سلم

ص: ۳۳۶

انّ قوما صاموا، فقال اولئك العصاة» (۱)

«جابر بن عبدالله می گوید: در جریان فتح مکه میان نماز ظهر و عصر در منطقه کدیر بودیم. رسول خدا صلی الله علیه وآله ظرف آبی را در دست گرفت، به طوری که همه مسلمانان او را دیدند و آن گاه روزه اش را افطار کردند. بعد از آن به رسول خدا صلی الله علیه وآله گزارش رسید که عده ای از اصحاب روزه دارند. حضرت فرمود: آنان معصیت کارند!»

۳- میان زبیر و مرد انصاری - که در مزرعه، همسایه بودند - بر سر استفاده از آب اختلاف بروز کرد، برای حل مشکل نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله رفتند. رسول خدا صلی الله علیه وآله به زبیر فرمود:

«اسق ثم ارسل الی جارک، فغضب الانصاری و قال یا رسول الله آن کان ابن عمک فتلون وجه رسول الله صلی

الله علیه و سلم فنزل (۲): «فلا و ربک لا یؤمنون حتی یحکموک فیما شجر بینهم ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجا ممّا قضیت و یسلّموا تسلیمًا» (۳)

«از آب استفاده کن و سپس برای همسایه ات رها کن که مرد

ص: ۳۳۷

۱- همان، ج ۲، ص ۸۰۲.

۲- الجامع لاحکام القرآن، ج ۲۶۶؛ مجمع البیان، ج ۳، ص ۶۹.

۳- نساء/۶۵.

انصاری ناراحت شد و عرض کرد: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله چون زبیر پسر عمه ات بود به نفع او و بر ضرر من حکم کردی؟! با شنیدن این سخن رنگ چهره رسول خدا صلی الله علیه و آله تغییر کرد و در پی این جریان آیه زیر نازل شد:

«چنین نیست، به پروردگارت سوگند که آنها ایمان نمی آورند مگر آنکه در اختلافات خود تو را به داوری بخوانند

و از قضاوت تو دلگیر نشوند و کاملاً تسلیم باشند.»

الف - آیا با وجود چنین نمونه هایی در تاریخ می توان پذیرفت که همه مسلمانان بر این باور بودند که رسول خدا صلی الله علیه و آله سرپرست و متصرف در امور آنان است، تا ذکر آن در آیه لغو باشد؟ پس ساده اندیشی است که ادعا شود همه مسلمانان یقین داشتند که خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله متصرف در امور آنان هستند.

ب - آیه در صدد بیان حاکمیت و ولایت «الذین آمنوا» است که با توجه به شأن نزول و زمان نزول، مسئله رهبری بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله را مشخص می کند.

ج - همان طور که پیشتر بیان کردیم، آیه در صدد بیان این نکته نیز هست که {و رسوله و الذین آمنوا} در طول هم هستند نه در عرض هم؛ یعنی ولایت «اصاله» و «بالذات» از آن خداوند و سپس به رسول خدا صلی الله علیه و آله و پس از او به {الذین آمنوا} می رسد. بنا بر این نه تنها ذکر {الله و رسوله} لغو نیست، بلکه ضرورت ذکر آن نیز بیش از پیش روشن است.

مقصود از شبهات فقهی؛ شبهاتی است که براساس مبانی فقهی نمی توان پذیرفت که این آیه در شأن امام علی علیه السّلام نازل شده باشد. البته قبل از آن باید به این مطلب اشاره نمود که برخی مطالبی که به عنوان شبهه آیات ولایت مطرح شده حکایت از عناد برخی نویسندگان عام نسبت به اهل بیت پاک پیامبر صلی الله علیه و آله و صحابه بزرگوار او نظیر حضرت علی علیه السّلام دارد و از نظر علمی بسیار سخیف و بی ارزش است و ما تنها به آنها اشاره می کنیم:

شبهات

۱ معصیت کردن:

اشاره

گفته اند؛ اگر آیه در شأن امام علی علیه السّلام نازل شده باشد، لازمه اش این است که امام پرداخت زکات را از اول وقت وجوب آن به تأخیر انداخته باشد و این گناه است و مناسب شأن امام علی علیه السّلام نیست.

ص: ۳۴۱

به این شبهه توجه کنید:

«فلو آتاه الزكاه الواجبه فى حال كونه فى الركوع لكان قد اُخّر اداء الزكاه الواجب من اول اوقات الوجوب و ذلك عند اكثر العلماء معصيه و آتاه لا يجوز اسناده الى على عليه السلام.»^(۱)

«اگر امام على عليه السلام زکات واجب را در حال رکوع پرداخت کرده باشد، پرداخت زکات واجب را از اول هنگام واجب شدن آن به تأخیر انداخته است و چنین کاری نزد بیشتر علما گناه شمرده می شود که نسبت آن به امام على عليه السلام جایز نیست.»

قبل از بررسی و نقد این شبهه - که تا چه حد منطقی و با مبانی فقهی سازگار است - تذکر این نکته ضروری است که با بررسی هایی که ما انجام داده ایم، بیشتر شبهه‌هایی که بر آیات ولایت به معنای عام آن وارد شده است از سوی دو تن از شخصیت های علمی اهل سنت است که دیگر مفسران نیز به نقل آنها پرداخته اند؛ یکی از این دو شخصیت، ابو عبدالله محمد بن عمر بن حسین مشهور به فخر رازی است که شهرت او بیشتر در کلام و فلسفه است، ولی در پایان عمر به تفسیر رو آورده است.

ص: ۳۴۲

۱- التفسیر الکبیر، ج ۱۲، ص ۳۰.

خود او درباره این تحول فکری چنین می نویسد:

«لقد اخترت الطرق الكلاميه و المناهج الفلسفيه فلم أجدتها تروى غليلاً و لا تشفى عليلاً و رأيت أصح الطرق طريقه القرآن»^(۱)

«من تمام راه های کلامی و روش های فلسفی را آزموده ام، ولی در بین آنها چیزی نیافتم که تشنه ای را سیراب یا بیماری را درمان کند و بهترین راهها را راه قرآن یافتم».

گرچه فخر رازی با این انگیزه وارد تفسیر قرآن شده، ولی تفسیر او مورد نقدهای اساسی قرار گرفته است.

ابو الولید بن الشحنه الحنفی درباره او می نویسد:

«إنّ الرازی کانت له الید الطولی فی العلوم خلا العریبه»^(۲)؛

رازی در علوم تسلط داشت بجز در ادبیات عرب.

ابوحیان درباره تفسیر او می نویسد:

«ان تفسیره خارج عن مناحی کلام العرب و مقاصدها و هو فی اکثره شبیهه بکلام الذین یسمون انفسهم حکماء»^(۳).

«تفسیر فخر خارج از کلام عرب و مقاصد آن است و در بیشتر موارد شبیه به کلام کسانی است که خود را فیلسوف می شمارند».

ص: ۳۴۳

۱- همان، ج ۱، ص ۱۵.

۲- روض المناظر، ج ۲، ص ۱۹۹.

۳- البحر المحيط، ج ۴، ص ۱۴۹.

شوکانی درباره اشکالهای تفسیری فخر رازی می نویسد:

«و للرازی فی هذا الموضوع اشکالات بارده جدا لا تستحق ان تذکر فی تفسیر کلام الله»^(۱).

«رازی در اینجا شبهاتی دارد که به راستی خنک و بی مورد است به حدی که شایسته نیست در تفسیر کلام خداوند ذکر شود. تا آنجا که درباره تفسیر او گفته شده است: «فیه کل شیء إلا التفسیر»^(۲) در این کتاب همه چیز وجود دارد جز تفسیر قرآن».

با توجه به نکته ای که درباره شخصیت علمی فخر رازی بیان شد، به دلیل ضعف هایی که در ادبیات، حدیث و تاریخ داشته است و نتوانسته از حدیث و تاریخ برای بیان شأن نزول ها استفاده کند، به تناقض گویی گرفتار شده است که خود فخر رازی به این ضعف توجه داشته و در وصیت نامه خود درباره این اشتباهات خود چنین می نویسد:

«اما الكتب العلمیه التي صنفتها او استکثرت من ایراد السؤالات علی المتقدمین فیها فمن نظر فی شیء منها

ص: ۳۴۴

۱- فتح القدير، ج ۴، ص ۱۶۸.

۲- التفسیر و المفسرون، ج ۱، ص ۲۹۶؛ البحر المحيط، ج ۱، ص ۲۶۱، الامام فخرالدین الرازی، حیاته و آثاره، ص ۱۱۵.

فان طابت له تلك السؤالات فليذكرني في صالح دعائه على سبيل التفضل و الانعام و الا فليحذف القول السيئ، فاني ما اردت الا تكثير البحث و تشحيد خاطر.»(۱)

«اما كتابهاى علمى كه تصنيف كرده ام، يا شبهاتى كه برگذشتگان وارد كردم، پس مطالعه كننده اى كه آن مطالب وى را خوشايند آمده، بود از سرفضل مرا از دعائى خير فراموش نكند؛ در غير اين صورت از بدگويى من پرهيزد؛ زيرا من قصدى جز گسترش مباحث و قدرت نقد نداشتم.»

بر اين اساس فخر رازى به شبهاتى كه وارد كرده اعتقادى نداشته است، بلكه تنها منشأ آن ساختار شخصيت فلسفى اوست كه در برابر هر چيزى علامت سؤال بگذارد.

نقد

شرائط صحت اين شبهه:

الف - واژه زكات تنها در مورد زكات واجب به كار رود و کاربرد آن در صدقات مستحبى نادرست است، در حالى كه اين مقدمه ناتمام است و کاربرد اين واژه در صدقه متداول است و چون مشروح اين بحث در شبهات قبلى مطرح شده است از طرح دوباره آن پرهيز مى كنيم.

ص: ۳۴۵

ب - با داخل شدن در وقت نماز، زکات نیز بر حضرت امیر علیه السلام واجب شده باشد، که این مطلب نه قابل اثبات است و نه فخر رازی دلیلی بر اثبات آن ارائه کرده است.

ج - اولاً: آنچه حضرت پرداخت کرده عین «زکوی» بوده است که زکات به اصل مال تعلق گرفته باشد و آن حضرت بخشی از آن را بخشیده است، که اثبات این نیز محال است؛ زیرا آنچه آن حضرت بخشش کرده انگشتی خود او بوده است.

ثانیاً: اثبات اینکه آن انگشتی را به عنوان زکات واجب پرداخت کرده نیز محال است، چون کسی جز خداوند از انگیزه و نیت حضرت امیر علیه السلام اطلاعی ندارد.

د - اثبات اینکه تأخیر واجب موسّع از اول وقت وجوب آن گناه باشد، این مقدمه نیز خود از دو مقدمه تشکیل شده است:

۱- اول وقت وجوب زکات، با وجوب نماز همراه بوده است که گفتیم این سخن قابل اثبات نیست.

۲- اینکه تأخیر واجب موسّع از اول وقت آن گناه باشد که فخر رازی ادعا می کند بیشتر علما چنین نظریه ای دارند. این ادعای فخر رازی نیز خلاف واقع

است؛ زیرا وجوب زکات، واجب موسع بوده و در واجب موسع اتفاقی است که تأخیر آن از اول وقت جایز است؛

شاطبی در این باره چنین می نویسد:

«ما حدّله الشارع وقتا محدودا من الواجبات او المندوبات فایقاعه فی وقته لا تقصیر فیه شرعا و لا عتب و لا ذمّ و أنّما العتب و الذم فی اخراجه عن وقته سواء علینا اکان وقته مضیقا او موسعا لامرین.»^(۱)

«بجا آوردن آنچه شارع بر آن وقت معین کرده است، در وقت خودش، چه واجب و چه مستحب، از نظر شرع نه کوتاهی است و نه قابل سرزنش و مذمت. سرزنش و مذمت هنگامی است که آن وظیفه خارج از وقت آن آورده شود و فرقی نمی کند که آن وقت تنگ باشد یا وسیع.»

سپس شاطبی وارد ادله این سخن می شود. گذشته از آنکه اگر تأخیر واجب موسع از اول زمان وجوب گناه باشد، چگونه می توان تصوّر کرد که این واجب موسع است؛ زیرا واجب موسع واجب است که زمان انجام آن بیش از زمان مورد نیاز برای انجام تکلیف است.

ص: ۳۴۷

۱- الموافقات فی اصول الشریعه، ج ۱، ص ۱۰۸.

چنین به نظر می رسد که فخر رازی بین انجام تکلیف زمان دار در زمان خودش و سبقت در کار خیر خلط کرده است. گذشته از آنکه سبقت در کار خیر نیز مستحب است، نه آنکه عدم آن گناه باشد.

بر فرض اینکه نمازی که آن حضرت مشغول انجام آن بوده نماز واجب بوده است - با اینکه براساس روایات نماز حضرت نماز مستحبی بوده است - و آنچه آن حضرت پرداخت کرده است، زکات واجب باشد که چنین نبوده است و زکات نیز همزمان با دخول وقت نماز بر آن حضرت واجب شده باشد، باز هم آن حضرت ترک واجب نکرده است؛ زیرا در تراحم دو واجب مثل نماز و زکات باید نماز مقدم شود، چه اینکه وقت آن نسبت به زکات محدودتر است.

روایات بسیاری در فضیلت نماز اول وقت داریم؛

«سئل النبی ایّ الاعمال افضل؟ قال: الصلاة لاوّل وقتها.» (۱)

«از رسول خدا صلی الله علیه وآله پرسیدند: برترین کارها چیست؟ فرمود: نماز در اول وقت.»

بنابر این، براساس همه مقدماتی که فخر رازی فرض نموده - که قابل اثبات هم نیست - نه تنها معصیتی انجام نگرفته، بلکه سبقت در بهترین کار خیر، که نماز باشد، نیز انجام گرفته است.

ص: ۳۴۸

۱- سنن، ترمذی، ج ۱، ص ۲۱۶، حدیث ۱۷۰.

اشاره

در تقریر استدلال گفته شد، که آن حضرت در حال رکوع این بخشش را انجام داده است، شبهه ای که بر این کلام وارد کرده اند این است که اگر مقصود از رکوع، رکوع نماز باشد، پرداخت زکات در این حال جایز نیست، چون فعل کثیر است.

به این شبهه توجه کنید:

«و قيل المراد بالرکوع على المعنى الثانى رکوع الصلاة و يدفعه عدم جواز اخراج الزکاه فى تلك الحال.»

این شبهه در برخی از تفاسیر آمده است. (۱)

نقد

برای پاسخگویی به این شبهه باید فعل کثیر را در فقه اسلامی مشخص کرد:

فعل کثیر در مذاهب چهارگانه اهل سنت

الف - مالکیه: در فقه مالکی فعل کثیر چنین تعریف شده است:

ص: ۳۴۹

۱- فتح البیان فی مقاصد القرآن، ج ۳، ص ۴۵۳؛ تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان، ج ۴، ص ۲۸۴؛ تفسیر خازن، ج ۲، ص ۵۶؛ تفسیر نسفی، ج ۱، ص ۴۵۶؛ تفسیر ابی السعود، ج ۲، ص ۵۸؛ تفسیر الکشاف، ج ۲، ص ۲۵۸؛ حاشیه الشهاب علی تفسیر البیضاوی، ج ۳، ص ۴۹۸؛ تفسیر ثعالبی، ج ۲، ص ۳۹۶؛ التفسیر الکبیر، ج ۱۲، ص ۳۱.

«و هو ما يخيل الناظر اليه انّ فاعله ليس في الصلاه و هذا حد العمل الكثير المبطل.»^(۱)

«فعل كثير؛ کاری است که بیننده تصور کند فاعل آن کار نماز نمی خواند و این تعریف فعل کثیری است که مبطل نماز شمرده میشود.»

ب - حنابله: در فقه حنبلی نیز از فعل کثیر همین تعریف ارائه شده است:

«و هو ما يخيل الناظر اليه انّ فاعله ليس في الصلاه و هذا حد الفعل الكثير المبطل.»^(۲)

ج - شافعیه: در فقه شافعی فعل کثیر چنین تعریف شده است:

«حدّوا العمل الكثير بنحو ثلاث خطوات متواليات يقينا و ما في معنى هذا و معنى تواليها ان لا- نعدّ احداها منقطعه عن الاخرى.»^(۳)

«عمل کثیر را چنین تعریف کرده اند که به طور یقینی سه قدم پشت سر هم بردارد و معنای پشت سر هم بودن آنها نیز این است که بین قدمها فاصله نشود، یا در حد این کار.

د - حنفیه: در فقه حنفی فعل کثیر چنین تعریف شده است:

ص: ۳۵۰

۱- الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۱، ص ۴۳۰، مبطلات نماز.

۲- همان.

۳- همان.

«العمل الكثير ما لا يشك الناظر اليه ان فاعله ليس في الصلاة، فان اشتبه الناظر فهو قليل على الاصح.»^(۱)

«فعل كثير کاری است که بیننده شك نمی کند که فاعل آن کار نماز نمی خواند و اگر بیننده شك کند که آیا این شخص در حال نماز است یا نه، این کار عمل قليل است بنابر تعريف درست تر.»

آنچه بیان شد، تعريف فعل كثير در مذاهب چهارگانه اهل سنت بود و اکنون به بررسی تعريف فعل كثير در فقه شيعه می پردازیم.

فعل كثير در شيعه

در فقه شيعه به طور عموم دو تعريف زیر از آن ارائه شده است:

۱- «البناء على العادة فما يسمى في العادة كثيرا، فهو كثير و الأ فلا.»^(۲)

«معیار تشخیص فعل كثير عرف است بنابر این آنچه در عادت به آن فعل كثير می گویند؛ فعل كثير است و اگر عرف و عادت به آن فعل كثير نگفتند، فعل كثير نیست.»

۲- «والكثير ما يخرج به فاعله عن كونه مصليا.»^(۳)

ص: ۳۵۱

۱- همان.

۲- تذکره الفقهاء، ج ۳، ص ۲۸۹؛ المبسوط، ج ۱، ص ۱۱۸؛ كشف اللثام، ج ۴، ص ۱۷۲؛ جامع المقاصد، ج ۲، ص ۳۵۰؛ مسالك الافهام، ج ۱، ص ۲۲۸؛ مفتاح الكرامه، ج ۸، ص ۸۱.

۳- ذكرى الشيعه، ج ۴، ص ۶؛ مجمع الفوائد و البرهان، ج ۳، ص ۶۹؛ روض الجنان، ج ۲، ص ۸۸.

«فعل کثیر کاری است که کننده کار را از حالت نماز گزار بودن خارج کند».

در فقه شیعه بیشتر به همین دو تعریف یا مشابه آن اکتفا کرده اند. از طرفی براساس روایاتی که از منابع اهل سنت در مسئله شأن نزول نقل کردیم، آنچه حضرت امیر علیه السلام انجام داده، تنها یک اشاره به سائل است، حتی انگشتی را نیز از انگشت خود بیرون نیاورده، بلکه سائل آن را بیرون آورده است و این مقدار کار در هیچ یک از مذاهب اسلامی فعل کثیر نیست، تا مبطل نماز باشد.

بیشتر بیان کردیم که مفسران و فقیهان اهل سنت برای جواز عمل قلیل در نماز به همین سیره امام استدلال کرده اند و آن را عمل قلیل دانسته اند.

۳- سخن گفتن در نماز جایز نیست

اشاره

گفته اند؛ اگر مقصود از رکوع، رکوع نماز باشد و اینکه امام علیه السلام انگشتی را به فقیر داده باشد، مستلزم این است که حضرت با فقیر سخن گفته باشد، در حالی که سخن گفتن در نماز جایز نیست. (۱)

ص: ۳۵۲

۱- حاشیه الشهاب علی تفسیر البیضاوی، ج ۳، ص ۴۹۸.

۱- این شبهه و شبهه «فعل کثیر» - که بیشتر به طور مشروح بیان شد - متفرع بر احراز چگونگی اعطاء بوده و در هر دو شبهه مسئله ای مفروغ عنه فرض شده و براساس آن اشکال شده است، در حالی که هیچ یک از دو شبهه یاد شده درست نبوده، و با هیچ کدام از منابع روایی و حدیثی اهل سنت نیز سازگاری ندارد.

۲- در این شبهه، سخن گفتن امام با سائل «مفروغ عنه» فرض شده است، در حالی که چنین نیست و در هیچ یک از منابع فریقین چنین نکته ای نیامده است.

اکنون به بررسی منابع تفسیری اهل سنت می پردازیم:

منابع تفسیری و روایی اهل سنت، که نزول آیه را در شأن امام علی علیه السلام آورده اند، آن را به چند گونه نقل کرده اند که اکنون به بررسی آنها می پردازیم:

الف - گروهی که کیفیت بخشش را مبهم بیان کرده و تنها به این جمله اکتفا کرده اند که «فَأَنَّ عَلِيًّا تَصَدَّقَ بِخَاتَمِ فِي الرُّكُوعِ»؛ بدون تردید علی علیه السلام در حال رکوع انگشتری خود را بخشید. این نوع گزارش در بخشی از منابع آمده است. (۱)

ص: ۳۵۳

۱- فتح البیان فی مقاصد القرآن، ج ۳، ص ۴۵۳؛ تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۳۹۳؛ اللباب فی علوم الکتاب، ج ۷، ص ۳۹۷؛ تاج التراجم فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۵۹۸؛ فتح القدير، ج ۲، ص ۶۷؛ زاد المسیر فی علم التفسیر، ج ۲، ص ۲۹۲؛ الفتوحات الالهیه، ج ۲، ص ۲۴۲؛ النکت و العیون، ج ۲، ص ۴۸؛ تهذیب التفسیر و تجرید التأویل، ج ۴، ص ۲۰۰؛ التفسیر المنیر، ج ۶، ص ۲۳۲؛ الاساس فی التفسیر، ج ۳، ص ۱۴۳۰؛ البحر المحیط فی التفسیر، ج ۳، ص ۵۲۵؛ الدرالمصون، ج ۴، ص ۳۱۳؛ تفسیر الخازن، ج ۲، ص ۵۶؛ تفسیر ابن ابی حاتم، ج ۴، ص ۱۱۶۲؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۶۷؛ تفسیر البغوی، ج ۳، ص ۷۱.

ب - گروهی که کیفیت بخشش را روشن تر بیان کرده اند:

«نزلت الآیه فی حقّ علی بن ابی طالب رضی اللّٰه عنه حین سأله سائل و هوراکع فی صلاته، فطرح له خاتمه، کأنه کان واسعا.»^(۱)

«آیه در حق علی بن ابی طالب علیه السّلام نازل شده است؛ هنگامی که حضرت در رکوع نماز بود و فقیری از او تقاضا کرد. علی علیه السّلام انگشتی خود را به سوی او انداخت؛ گویا آن انگشتی در انگشتش گشاد بود.»

ج - گروهی که کیفیت بخشش را چنین بیان کرده اند:

«و کان علیّ فی الصلاه فی الركوع و فی یمینه خاتم، فإشار الی السائل حتی اخذه.»^(۲)

ص: ۳۵۴

-
- ۱- ایسر التفاسیر، ج ۱، ص ۶۴۴؛ الفتح السماوی، ج ۲، ص ۵۷۱؛ کتاب التسهیل لعلوم التنزیل، ج ۱، ص ۱۸۱؛ الکشاف، ج ۲، ص ۲۵۸؛ حاشیه الصاوی علی تفسیر الجلالین، ج ۲، ص ۱۲۶؛ مواهب الرحمن فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۱۶۷؛ التفسیر الشامل، ج ۱، ص ۴۸۱؛ تفسیر النسفی، ج ۱، ص ۴۵۶؛ نظم الدرر، ج ۶، ص ۱۹۳؛ تفسیر البیضاوی، ج ۲، ص ۳۳۸؛ تفسیر ابی السعود، ج ۲، ص ۵۸؛ تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۴۷؛ تفسیر القرآن الکریم، ج ۳، ص ۳۱۱.
- ۲- الجامع لاحکام القرآن، ج ۶، ص ۲۲۱؛ تفسیر السمرقندی، ج ۱، ص ۴۴۴؛ حاشیه الشهاب علی تفسیر البیضاوی، ج ۳، ص ۴۹۸؛ التفسیر الحدیث، ج ۱۱، ص ۱۳۳؛ تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان، ج ۴، ص ۲۸۷.

«علی علیه السّلام در رکوع نماز بود و در دست راستش انگشتری بود به فقیر اشاره کرد و فقیر آن را گرفت».

همان طور که ملاحظه می کنید، در هیچ یک از روایات تفسیری، حتی در منابع اهل سنت، نیز نیامده است که امام علیه السّلام با سائل سخن گفته باشد. گذشته از آن، محقق روایات تفسیر «کشاف» در کتاب «تخریج الاحادیث و الآثار الواقعه فی تفسیر الکشاف» در نقد کلام زمخشری که گفته است آن حضرت انگشتری را در آورد، به بررسی روایات می پردازد و پس از نقل همه آنها می نویسد:

«و لیس فی لفظ احد منهم انه خلعه و هو فی الصلاه کما فی لفظ المصنف»^(۱).

«در کلام هیچ یک از راویان این جمله نیامده است که آن حضرت در نماز انگشتری را در آورد، به گونه ای که زمخشری ادعا می کند».

۳- بر فرض اگر آن حضرت هنگام دادن انگشتری سخن گفته باشد، عده ای از مفسران اهل سنت بر این باورند که:

«انه کان قبل تحریم الکلام فی الصلاه، فانه کان جایزا ثم نسخ»^(۲). «سخن گفتن آن حضرت قبل از تحریم سخن در نماز بوده است؛ زیرا سخن گفتن در نماز جایز بوده و سپس نسخ شده است».

ص: ۳۵۵

۱- تخریج الاحادیث و الآثار، ج ۱، ص ۴۰۹.

۲- حاشیه الشهاب علی تفسیر البیضاوی، ج ۳، ص ۵۰۰.

به روایات زیر توجه کنید:

«عن زید بن ارقم قال: کُنَّا نَتَكَلَّمُ خَلْفَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي الصَّلَاةِ يَكَلِّمُ الرَّجُلُ مَنْ صَاحِبَهُ إِلَى جَنْبِهِ، حَتَّى نَزَلَتْ {وَقَوْمًا لِلَّهِ قَانِتِينَ} (۱)»

«فامرنا بالسكوت و نهينا عن الكلام.» (۲)

«زید بن ارقم می گوید: هنگامی که پشت سر رسول خدا صلی الله علیه وآله نماز می خواندیم بعضی از ما با کسی که در کنار او بود صحبت می کرد، تا اینکه این آیه نازل شد: «خاشعانه برای خدا بپاییزید» که مأمور به سکوت گشتیم و از سخن گفتن نهی شدیم.»

۴- عدم برتری پرداخت زکات در نماز

اشاره

گفته اند، اگر مقصود از رکوع، رکوع نماز باشد باید پرداخت زکات در حال نماز برتر باشد.

به این شبهه توجه کنید:

«لو كان هذا كذلك لكان دفع الزكاه في حال الركوع افضل من غيره، لانه ممدوح و ليس الامر كذلك عند احد من العلماء ممن نعلمه من ائمه الفتوى.»

ص: ۳۵۶

۱- بقره/۲۳۸.

۲- سنن، ترمذی، ج ۱، ص ۴۱۴، حدیث ۴۰۵.

«اگر مقصود از رکوع، رکوع نماز باشد باید پرداخت زکات در حال رکوع افضل از غیر آن باشد؛ چرا که از پرداخت زکات در حال رکوع ستایش شده است در حالی که چنین نیست و ما از رهبران فتوا کسی را نمی شناسیم که به این مسئله فتوا داده باشد».

این شبهه نیز در بخشی از منابع آمده است.^(۱)

نقد

قرطبی، از مفسران اهل سنت، درباره این شبهه دو پاسخ ارائه می کند:

الف - «و یؤتون الزکاه و هم راکعون» تضمینت جواز العمل الیسیر فی الصلاه و ذلك ان هذا خرج مخرج المدح و اقل ما فی باب المدح ان یکون مباحا و قد روی ان علی بن ابی طالب رضی الله عنه اعطی السائل شیئا و هو فی الصلاه»^(۲)

«این بخش از آیه در بردارنده جواز کار اندک در نماز است؛ زیرا این جمله به عنوان ستایش صادر شده است و کمترین حد ستایش این است که جایز باشد و به تحقیق روایت شده است که علی بن ابی طالب «رضی الله عنه» در حال نماز چیزی به سائل داده است».

ص: ۳۵۷

-
- ۱- تفسیر، ابن کثیر، ج ۲، ص ۶۷؛ لباب التفسیر، ج ۱، ص ۳۴۲؛ الاساس فی التفسیر، ج ۳، ص ۱۴۳۰؛ التفسیر الشامل، ج ۲، ص ۹۷۷؛ تیسیر العلی القدیر لاختصار تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۶۱.
 - ۲- الجامع لاحکام القرآن، ج ۶، ص ۲۲۲.

ب - «و یحتمل ان یکون المدح متوجّها علی اجتماع حالتین» (۱)

«احتمال دارد که ستایش به خاطر تقارن دو حالت صادر شده باشد».

یعنی ستایش از پرداخت زکات در حال نماز صورت گرفته است و این ویژگی منحصر به فرد است و جز از امام علی علیه السلام از کسی دیگر سرزنزده است.

۵- چنین نمازی در شأن امام علی علیه السلام نبود

گفته اند؛ بر فرض که امام در نماز انگشتی به سائل داده و آیه در شأن او نازل شده باشد، شایسته امام علی علیه السلام این بود که در نماز با عنایت محض به خداوند سبحان نسبت به سخن سائل و دادن انگشتی به او بی توجه باشد.

به این شبهه توجه کنید:

«و لو سلّم فاللائق بحاله ان یکون فی الصلاه مستغرب القلب بالله، فلا یتفرغ لاستماع کلام السائل و لا الی دفع الخاتم الیه».

این شبهه در برخی از منابع آمده است. (۲)

قبل از بررسی و نقد شبهه یاد شده تذکر این نکته ضروری است که براساس آیات قرآن ما بر این باوریم که رسول خدا صلی الله علیه و آله امام و اسوه تمام انسانهاست و

ص: ۳۵۸

۱- همان مدرک.

۲- تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان، ج ۴، ص ۲۸۴؛ روح المعانی، ج ۶، ص ۱۸۶؛ التفسیر الکبیر، ج ۱۲، ص ۳۰.

اهل بیت علیه السّلام به خصوص امام علی علیه السّلام، افتخارشان این است که درافکار، رفتار و گفتار به پیامبر اقتدا کنند و بر این باوریم که هیچ انسانی در عبادت و کمال روحی به مقامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله دست یافته، نرسیده است و نمی تواند برسد.

اکنون این سؤال مطرح است که آیا شنیدن صدای دیگران با توجه داشتن به خدا منافات دارد یا نه؟ و آیا این عمل از رسول خدا صلی الله علیه و آله سر زده است یا نه؟

۶- شنیدن سلام دیگران

در بسیاری از منابع اهل سنت آمده است؛

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در نماز بود و مسلمانان به او سلام می کردند، با اینکه تمام توجه آن حضرت در نماز به خدا بود، سلام دیگران را می شنید و به گونه ای پاسخ می داد؛

«عن عبدالله بن عمر قال اتی رسول الله صلی الله علیه و آله مسجد قباء یصلی فیہ، فجاءت رجال من الانصار یسلمون علیه، فسألت صهبیا و کان معہ، کیف کان رسول الله صلی الله علیه و آله یرد علیہم؟»

ص: ۳۵۹

«عبدالله بن عمر می گوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله به مسجد قبا آمد و نماز خواند. عده ای از مردان انصار وارد شدند و بر آن حضرت سلام کردند. من از «صهیب» که همراه رسول خدا صلی الله علیه وآله بود، پرسیدم رسول خدا صلی الله علیه وآله چگونه سلام آنان را پاسخ می داد؟ صهیب گفت: با دستش اشاره می کرد.»

همان طور که ملاحظه می کنید، با اینکه رسول خدا صلی الله علیه وآله در نماز بوده، ولی سلام دیگران را شنیده و در برابر این سلام عکس العمل نشان داده است.

نمونه دیگر:

امام علی علیه السلام درباره جایگاه خود نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله و اینکه هر روز رسول خدا صلی الله علیه وآله ساعتی را برای آموزش او اختصاص داده بود، می فرماید:

«کان لی من رسول الله صلی الله علیه وآله ساعه آتیه فیها فاذا اتیته استاذنت، ان وجدته یصلی فتنحیح دخلت و ان وجدته فارغا اذن لی.»(۲)

ص: ۳۶۰

۱- سنن، ابی ماجه، ج ۱، ص ۵۳۶، حدیث ۱۰۱۷؛ سنن، ابی داود، ج ۱، ص ۳۵، حدیث ۹۲۵؛ سنن، نسایی، ج ۳، ص ۶، حدیث ۱۱۸۲.

۲- سنن نسایی، ج ۳، ص ۱۳، حدیث ۱۲۰۷.

«ساعتی را رسول خدا صلی الله علیه وآله به من اختصاص داده بود که خدمت او می رسیدم. هنگامی که خدمتش می رسیدم و اجازه می گرفتم، اگر در حال نماز بود «تنحنح» می کرد و من وارد می شدم و اگر مشغول کاری نبود، به من اجازه ورود می داد.

بنابر آنچه در این روایت آمده است: رسول خدا صلی الله علیه وآله با اینکه در نماز بود، صدای امام علی علیه السلام را می شنید و عکس العمل نشان می داد.

نمونه دیگر:

عایشه می گوید: من بیرون خانه بودم و رسول خدا صلی الله علیه وآله در داخل خانه و در بسته بود؛

«واستفتحت الباب و رسول الله صلی الله علیه وآله یصلی تطوّعا و الباب علی القبلة، فمشی عن یمینه او عن یساره ففتح الباب ثم رجع الی مصلاه.» (۱)

«در زدم و رسول خدا صلی الله علیه وآله در حال نماز مستحبی بود و در رو به قبله بود.

رسول خدا صلی الله علیه وآله پیش آمد و در را باز کرد و سپس به جایگاه نماز خود بازگشت.»

ص: ۳۶۱

در این روایت نیز همان طور که ملاحظه می کنید، رسول خدا صلی الله علیه وآله با اینکه در نماز بود، صدای در را شنید و عکس العمل نشان داد.

۷- دیدن اشیاء در نماز

در بسیاری از منابع اهل سنت آمده است که رسول خدا صلی الله علیه وآله در نماز - با اینکه توجه اش به خدا بود - اشیاء و حیوانات را می دید و عکس العمل نشان می داد؛

«عن سهل بن الحنظلیه قال ثوب بالصلاه؛ یعنی صلاه الصبح، فجعل رسول الله صلی الله علیه وآله یصلی و هو یلتفت الی الشعب. قال ابو داود: و کان ارسل فارسا الی الشعب من اللیل یحرس.» (۱)

«سهل می گوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله بعد از نماز صبح مشغول نماز نافله شد در حالی که به دره نگاه می کرد.»

ابو داود می گوید: علت نگاه رسول خدا صلی الله علیه وآله به دره این بود که شب هنگام اسب سواری را برای نگهبانی به آن دره فرستاده بود.

ص: ۳۶۲

۱- سنن، ابی داود، ج ۱، ص ۳۴۷، حدیث ۹۱۶.

اشاره

در بسیاری از منابع اهل سنت آمده است که رسول خدا صلی الله علیه وآله هنگام ورود به مسجد، امامه - دختر ابوالعاص نوه آن حضرت - روی شانه رسول خدا صلی الله علیه وآله سوار بود و با آن حال، حضرت شروع به نماز کرد. هنگامی که به سجده می رفت، امامه را بر می داشت و به زمین می گذاشت و چون برمی خاست، او را روی شانه خود سوار می کرد؛

«عن ابی قتاده أنّ رسول الله صلی الله علیه وآله کان یصلّی و هو حامل امامه بنت زینب بنت رسول الله صلی الله علیه وآله لابی العاص بن الربیع، فاذا قام حملها و اذا سجد وضعها.» (۱)

نقد

۱- آنچه نقل شد، نمونه ای از کارهایی بود که به نظر اینان صدور آنها در نماز، با توجه به خدا منافات ندارد، گرچه منحصر به این تعداد نیست. در باب «فعل کثیر» - در نماز، نیز - نمونه های دیگری در منابع حدیثی و فقهی اهل

ص: ۳۶۳

۱- صحیح مسلم، ج ۲، ص ۷۳، باب جواز حمل الصبیان فی الصلاة؛ صحیح البخاری، ج ۱، ص ۱۳۱، باب اذا حمل جاریه صغیره علی عنقه فی الصلاة؛ سنن ابی داود، ج ۱، ص ۳۴۸، حدیث ۹۱۸، ۹۱۷؛ سنن نسایی، ج ۳، ص ۱۱، حدیث ۱۲۰۰؛ المؤطا، ص ۱۱۸، حدیث ۴۱۰.

سنت وجود دارد. حال آنچه آنان درباره این افعال می گویند، ما نیز راجع به دادن انگشتی به سائل در نماز از طرف امام علی علیه السلام می گوئیم.

۲- میان «سمع» و «استماع» فرق است. سماع کاری، اختیاری نیست و نمی تواند مورد تکلیف قرار گیرد؛ گرچه بعد از شنیدن متناسب با آن سخن ممکن است تکلیفی متوجه شنونده شود، همانند مورد آیه که اصل شنیدن که کاری غیراختیاری است. امام علی علیه السلام نیز همانند بقیه مسلمانان تقاضای سائل را شنیده است، ولی بعد از شنیدن او به خاطر خدا احساس تکلیف می کند، ولی دیگران چنین تکلیفی را احساس نمی کنند، در حالی که استماع، کاری اختیاری است و نفس استماع مورد تکلیف است؛ مثل استماع غنا، استماع غیبت و... .

۳- نماز گزار باید توجه به خدا داشته باشد و به امور غیرخدایی بی اعتنا باشد.

این مسئله با نیت نماز گزار مشخص می شود نه با ظاهر کار. به عنوان نمونه، گریه کردن در نماز یک کار بیشتر نیست؛ حال اگر این گریه به خاطر دنیا و دیگران باشد، مبطل نماز است ولی اگر همین گریه کردن با انگیزه ترس از عذاب الهی باشد، نه تنها مبطل نماز نیست بلکه مطلوب نیز هست. شیعه و اهل سنت در مورد این مسأله اتفاق نظر دارند. (۱)

ص: ۳۶۴

۱- در منابع اهل سنت بنگرید به: الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۱، ص ۳۰۰؛ الفقه الاسلامی و ادلته، ج ۲، ص ۱۱؛ مغنی المحتاج، ج ۱، ص ۱۹۵؛ حاشیه البجیری، ج ۱، ص ۳۲۰؛ المغنی ابن قدامه، ج ۱، ص ۷۰۶؛ بدائع الصنائع، ج ۱، ص ۳۴۸؛ ج ۲، ص ۱۲۹؛ در منابع شیعه بنگرید: نهاییه الاحکام، ج ۱، ص ۵۱۶؛ الوسیله فی التروک، ص ۹۷؛ المعتمر، کتاب الصلاه، ج ۲، ص ۲۵۵؛ شرایع الاسلام، ج ۱، ص ۹۱؛ المختصر النافع، ص ۳۴؛ تحریر الاحکام، فی التروک، ج ۱، ص ۴۳؛ ارشاد الاذهان، ج ۱، ص ۲۶۸؛ منتهی المطلب، ج ۱، ص ۳۱۰؛ ذکری الشیعه، ج ۴، ص ۱۱؛ البیان، فی منافیات الصلاه، ص ۹۹؛ الالفیه، فی منافیات الصلاه، ص ۶۶؛ المقاصد العلیه فی المنافیات الصلاه، ص ۳۱۲؛ کشف اللثام، ج ۴، ص ۱۷۷؛ کفایه الاحکام، ص ۲۴؛ مفاتیح الشرایع، ج ۱، ص ۱۷۳؛ مدارک الاحکام، ج ۳، ص ۴۶۶؛ ذخیره العباد، ص ۳۵۷؛ المبسوط، ج ۱، ص ۱۱۸؛ الدروس الشرعیه، ج ۱، ص ۱۸۵؛ الرسائل العشر، ص ۸۵؛ رسائل المحقق الکرکی، ج ۱، ص ۱۱۵ و منابع دیگر.

در اینجا نیز توجه به فقرا و رسیدگی به آنان دستور خداوند است که اگر در نماز پیش آمد، انجام دادن آن برای خدا، منافاتی با توجه به خدا ندارد.

۴- بعد از پذیرش اینکه آیه در شأن امام علی علیه السلام نازل شده است و از طرفی ما راهی برای اثبات انگیزه کار نداریم، تجلیل خداوند از این کار که با صیغه جمع به کار برده است - چنان که پیشتر از زمخشری نقل کردیم - حکایت از آن دارد که خداوند می خواهد این کار برای همه اسوه باشد، همچنین این تجلیل می رساند که این کار برای خدا انجام گرفته است و گرنه خداوند هرگز از آن تجلیل نمی کرد.

ص: ۳۶۵

اشاره

گفته اند؛ روایاتی که دلالت می کنند این آیه در شأن امام علی علیه السلام نازل شده است، راویان آنها تنها شیعه هستند و آنان نیز بر اساس هوی و هوس این روایات را ساخته اند؛ چرا که از آیات قبل و بعد این آیه روشن است که در شأن امام علی علیه السلام نازل نشده است. به این شبهه توجه کنید:

«و روایاتهم هی من مرویاتهم العجیبه التي یرز علیها الهوی والتعسف برغم ما هو ظاهر من بعدها عن فحوی الآیات و سیاقها.»

این شبهه در برخی از منابع آمده است. (۱)

ص: ۳۶۹

۱- التفسیر الحدیث، ج ۱۱، ص ۱۳۳، التفسیر الوسیط، ج ۴، ص ۲۰۰.

در این کلام سه شبهه زیر مطرح است

۱- شبهه سیاق، که پیشتر به طور مشروح پاسخ گفتیم.

۲- شبهه جعل، که بعد از این خواهد آمد.

۳- شبهه شیعه بودن راویان که اکنون درصدد نقد آن هستیم.

گرچه در این نوشتار سعی کرده ایم که نقدها براساس مبانی یا مدارک اهل سنت باشد و اگر در موردی براساس اندیشه شیعه شبهه ای را پاسخ گفته ایم، ابتدا شواهد آن نقد را از نظر تاریخی یا روایی از منابع اهل سنت

آورده ایم و سپس به نقد آن براساس اندیشه خود پرداخته ایم، ولی در این شبهه به دلیل اینکه اساس آن تنها مذهب راوی است، بنا داریم پاسخ آن را تنها براساس اندیشه اهل سنت ارائه کنیم؛ گرچه مورد قبول ما نباشد.

نقد شبهه:

۱- ابتدا باید مشخص کرد که ملاک پذیرش روایت چیست؟ در پاسخ این سؤال باید گفت گرچه این بحث نظری است و ممکن است هر دانشمندی متناسب با اندیشه و عقاید خود شرطی را اضافه یا کم کند، ولی در میان اهل سنت شرایط مورد اتفاقی وجود دارد که باید براساس آن این شبهه را بررسی کرد.

تهانوی، از دانشمندان رشته حدیث در کتاب خود قواعد فی علوم الحدیث می نویسد:

«اجمع الجماهیر من ائمه الحدیث و الفقه علی أنه یشرط فی الراوی ان یکون عدلاً ضابطاً لما یروی بان یکون مسلماً بالغاً عاقلاً سلیماً من اسباب الفسق و خوارج المروءه متیقظاً غیر مغفل حافظاً ان حدّث عن حفظه ضابطاً لکتابه من التبدیل و التغییر ان حدّث عنه عالماً بما یحیل المعنی ان روی به.»^(۱)

«پیشوایان حدیث و فقه اتفاق نظر دارند که راوی نسبت به آنچه روایت می کند باید عادل و ضابط باشد به اینکه مسلمان، بالغ و عاقل و به دور از اسباب فسق و از بین برنده مروت باشد، متوجه گفتارش باشد و از آن غافل نباشد، اگر از حفظ نقل می کند حافظه قوی داشته باشد و اگر از روی نوشته نقل می کند نوشته اش را از هر نوع تغییر و تبدیل نگه دارد و اگر نقل به معنی می کند به آنچه موجب تغییر معنی می شود آشنا باشد.

او درباره اسباب فسق نیز می نویسد:

«ان لا یکون مرتکباً لکبیره مصراً علی الصغیره.»^(۲)

ص: ۳۷۱

۱- قواعد فی علوم الحدیث، ص ۱۹۷.

۲- همان، ص ۱۹۸.

«مقصود از اسباب فسق این است که گناه کبیره انجام ندهد و اصرار بر انجام گناه صغیره نداشته باشد».

صبحی صالح درباره شرایط راوی می نویسد:

«العقل و الضبط و العدالة و الاسلام شروط لابد منها لقبول الروایه، فلو فقدھا الراوی او فقد بعضها ردّت روايته و ترک حدیثه و الی هذه الشروط الاربعه تؤول اقوال نقاد الحدیث من قدامی و متأخرین»^(۱)

«عقل و ضبط و عدالت و اسلام شرایطی است که برای پذیرش روایت لازم است و اگر راوی این شرایط یا یکی از آنها را نداشته باشد، روایت او را کنار گذاشته و قبول نمی کنند و آنچه نقادان حدیث - چه پیشگامان و چه متأخران - در پذیرش روایت شرط کرده اند، به همین شرایط برمی گردد».

گرچه عده ای چیزی به نام بدعت را مانع پذیرش روایت شمرده اند و آن را نیز به دو قسم صغرا و کبرا تقسیم کرده و تشیع را از قسم بدعت صغرا شمرده اند، اکنون باید دید آیا عدم چنین چیزی شرط است و آیا وجود چنین چیزی مانع پذیرش میشود یا نه؟

ص: ۳۷۲

در اندیشه دینی، با اختلاف فرقه ها و مکاتب و حتی در بین هر مکتبی با اختلاف آراء فقهی و کلامی، اگر بنا باشد که انسان هر کسی را که مخالف اندیشه اوست مبدع و اندیشه او را بدعت بشمارد، لازمه اش تکفیر جمیع امت و نبودن حتی یک مسلمان است!

در این زمینه به سخن ابن حجر عسقلانی - که از دانشمندان بزرگ اهل سنت است - توجه کنید:

«والتحقیق انه لا یردّ کلّ مکفّر ببدعه، لان کلّ طائفه تدعی ان مخالفیها مبتدعه و قد تبالغ فتکفر مخالفیها، فلو اخذ ذلک علی الاطلاق لاستلزم تکفیر جمیع الطوائف، فالمعتمد ان الذی تردّ روایتہ من انکر امرا متواترا من الشرع معلوما من الدین بالضروره و کذا من اعتقد عکسه، فاما من لم یکن بهذه الصفه و انضم الی ذلک ضبطه لما یروی مع ورعه و تقواه فلا مانع من قبوله.»^(۱)

«کسانی که به بهانه بدعت تکفیر شده اند، روایتشان رد نمی شود؛ زیرا هر گروهی ادعا می کند که مخالفان او بدعت گذار هستند، چه اینکه در اندیشه خود زیاده روی می کنند و در نتیجه مخالفان خود را کافر می پندارند و اگر بنا باشد که هر کس را که متهم به بدعت شده کافر بدانیم، لازم می آید که تمام گروههای اسلامی کافر

ص: ۳۷۳

باشند. بنابر این معیار در ردّ روایت این است که کسی که راوی است امری را انکار کند که به تواتر ثابت شده باشد که آن ضروری دین است یا عکس آن را معتقد باشد و اگر راوی این ویژگی را نداشته باشد و از طرفی ضابط و عادل باشد، مانعی از پذیرش روایت او نداریم».

بر این اساس بسیاری از کسانی که متهم به بدعت شده اند، افرادی مورد اعتماد بوده اند و روایت آنان پذیرفته شده است. در این زمینه به سخن تهانوی توجه کنید:

«و العبره فی الروایه بصدق الراوی و امانته و الثقه بدینه و خلقه و التّبع لاحوال الرواه یری كثيرا من اهل البدع موضعا للثقه و الاطمینان و ان رووا ما یوافق رأیهم و یری كثيرا منهم لا یوثق بائی شیء یرویه و لذلك قال الحافظ الذهبی فی المیزان(۱) فی ترجمه ابان بن تغلب، شیعی جلد، لکنه صدوق فلنا صدقه و علیه بدعته»(۲).

«ملاک در پذیرش روایت، صداقت و امانتداری و اطمینان به دیانت و اخلاق راوی است و اگر کسی زندگی راویان را بررسی کند، می بیند که بسیاری از کسانی که متهم به بدعت شده اند، انسانهایی مورد

ص: ۳۷۴

۱- میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۱۱۸.

۲- قواعد فی علوم الحدیث، ص ۲۲۸.

اعتماد و اطمینان بوده اند؛ گرچه بعضی از روایات آنها مطابق با اندیشه آنهاست و بسیاری از راویان را نیز نمی توان در آنچه روایت می کنند به آنان اعتماد کرد. بر همین اساس ذهبی، که در این زمینه کارشناس است، در شرح حال ابان بن تغلب گفته است او شیعه ای قوی و متعصب است، ولی انسانی صادق است، ما به صداقت او اعتماد می کنیم و بدعتش از آن خودش!»

بر این اساس، محدثان برجسته، در پذیرش روایت، هرگز به مذهب راوی توجه نداشته اند.

در این زمینه به سخن قاسمی، - که خود کارشناس حدیث است - توجه کنید:

«قال السخاوی و سبقه ابن دقیق العید الذی تقرر عندنا أنه لا نعتبر المذاهب فی الروایه، اذ لا نکفر احدا من اهل القلبه الا بانکار قطعی من الشریعه، فاذا اعتبرنا ذلك و انضم الیه الورع و التقوی، فقد حصل معتمد الروایه.»^(۱)

«سخاوی و پیش از او ابن دقیق گفته اند آنچه نزد ما ثابت شده است؛ این است که مذهب راوی در پذیرش روایت او اعتبار ندارد؛ زیرا ما هیچ یک از مسلمانان را کافر نمی دانیم، مگر آنکه منکر امری

ص: ۳۷۵

۱- قواعد التحدیث، ص ۱۹۴.

شود که به طور قطع ثابت شده باشد که آن جزء دین است. بنابراین وقتی ملاک پذیرش روایت این باشد و اضافه بر آن راوی ورع و تقوا هم داشته باشد، برای پذیرش روایت کافی است».

اگر بنا باشد در پذیرش روایت مذهب راوی را معتبر بدانیم، باید بیشتر محدثان اسلامی را کنار گذاشت و روایات آنها را نپذیرفت.

در این زمینه به سخن تهانوی - که کارشناس حدیث است - که از کارشناس دیگری نقل می کند توجه کنید:

«وقال ابن جریر لو كان كل من ادعى عليه مذهب من المذاهب الردئيه ثبت عليه ما ادعى به و سقطت عدالته و بطلت شهادته بذلك للزم ترك اكثر محدثي الامصار، لانه

ما منهم و الا و قد نسبه قوم الى ما يرغب عنه»^(۱)

«طبری گفته است اگر بنا باشد به صرف نسبت دادن مذهبی از مذاهب فاسد به یک راوی، او را اهل آن مذهب بدانیم و بدین وسیله عدالتش را ساقط و شهادتش را باطل کنیم، نتیجه اش این است که بیشتر محدثان بلاد اسلامی را کنار بگذاریم؛ زیرا هیچ محدثی را نمی توان یافت مگر اینکه عده ای او را متهم به اندیشه ای کرده اند که موجب تنفر از وی می شود».

ص: ۳۷۶

براین اساس کارشناسان حدیث دقت بیشتری از خود نشان داده اند و به نقد نقادانی که راویان حدیث را تنها به خاطر اختلاف در اندیشه مورد نقد قرار داده اند، توجه نکرده و آن را بی اعتبار دانسته و اعلام کرده اند که نقد نقاد اگر ریشه اش اختلاف مذهبی باشد، پذیرفته نیست.

ابن حجر عسقلانی در این زمینه می نویسد:

«و مَمَّنْ يَنْبَغِي أَنْ يَتَوَقَّفَ فِي قَبُولِ قَوْلِهِ فِي الْحَرْجِ مَنْ كَانَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ مَنْ جَرَحَهُ عِدَاوَةٌ سَبَبُهَا الْاِخْتِلَافُ فِي الْاِعْتِقَادِ، فَإِنَّ الْحَاقِقَ إِذَا تَأَمَّلَ ثَلْبَ (عَابِ) أَبِي إِسْحَاقَ الْجَوْزَجَانِي لَأَهْلِ الْكُوفَةِ رَأَى الْعَجَبَ وَذَلِكَ لِشَدَّةِ انْحِرَافِهِ فِي النِّصْبِ وَشَهْرَةِ أَهْلِهَا بِالتَّشْيِيعِ فَتَرَاهُ لَا يَتَوَقَّفُ فِي جَرَحِ مَنْ ذَكَرَهُ مِنْهُمْ بِلِسَانِ ذَلِكِهِ وَعِبَارَةٍ طَلَّقَهُ.»^(۱)

«شایسته است از پذیرش نقد کسانی که میان آنها و نقد شونده اختلاف عقیدتی وجود دارد، خودداری شود؛ زیرا انسان حدیث شناس هرگاه در نقدهای جوزجانی^(۲) درباره اهل کوفه دقت می کند، از نوع نقد شگفت زده می شود و علت این کار نیز انحراف شدید جوزجانی

ص: ۳۷۷

۱- لسان المیزان، ج ۱، ص ۱۶.

۲- ابواسحاق ابراهیم بن یعقوب اسعدی جوزجانی ساکن دمشق بود و در سال ۲۵۹ هـ - در همان جا درگذشته است. او در جرح و تعدیل کتابی دارد و همچنین درباره ضعفاء. او نسبت به مذهب اهل دمشق - که ناصبی بودن و دشمنی با امام علی علیه السلام است - گرایش شدید دارد و قضاوت منفی او درباره رجال شیعه از این زاویه است. میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۲۰۵.

از امام علی علیه السلام و شهرت اهل کوفه در تشیع است. براین اساس می بینی که تمام اهل کوفه را با عبارتی تند و زننده نقد می کند.»

نقدهای جوزجانی درباره اهل کوفه و به تبع آن، درباره شیعه ریشه کارشناسی نداشته بلکه انگیزه عقیدتی داشته است. لکنوی هندی درباره اش گفته است:

«و قد استقر قول اهل النقد فيه على أنه لا يقبل له قول في اهل الكوفة.»^(۱)

«نقادان حدیث به این نتیجه رسیده اند که نقد جوزجانی نسبت به اهل کوفه را نپذیرند.»

جایگاه راویان شیعی

در پاسخ اول به این شبهه این نکته روشن شد که حتی از دیدگاه حدیث شناسان اهل سنت، پیروی راوی از یک مذهب خاص در پذیرش روایت وی تأثیرگذار نیست و اگر بخواهیم پیروی از هر یک از مذاهب فقهی و یا کلامی رایج میان مسلمانان را، در پذیرش روایت، معتبر بدانیم، اکثر روایات را باید کنار گذاشت.

ص: ۳۷۸

۱- الرفع و التکمیل فی الجرح و التعديل، ص ۳۰۸.

همان طور که پیشتر گفتیم، ما در پاسخگویی به این شبهه به هیچ وجه از اندیشه اختصاصی شیعه بهره نمی‌گیریم، بلکه تنها آراء دانشمندان اهل سنت را مطرح می‌کنیم.

بنابر این از دیدگاه دانشمندان حدیث اهل سنت، شیعه به کسی گفته می‌شود که امام علی علیه السّلام را افضل از صحابه بدانند^(۱).

«أما نحن فنذهب الي ما يذهب اليه شيوخنا البغداديون من تفضيله عليه السّلام و قد ذكرنا في كتبنا الكلاميه ما معنى الافضل و هل المراد به الاكثر ثوابا او الاجمع لمزايا الفضل و الخلال الحميده و بينا أنه عليه السّلام افضل على التفسيرين معا.»^(۲)

«نظر ما، نظر بزرگان و اندیشمندان بغدادی معتزله است که امام علی علیه السّلام از خلفا برتر است و در کتاب های کلامی خود «افضل» را شرح داده ایم که به دو معنی است؛ یا اینکه شخص بیشترین ثواب را دارد و یا اینکه دارای بیشترین امتیازات و صفات پسندیده است و توضیح داده ایم که هر یک از دو معنی را در نظر بگیریم باز هم امام علی علیه السّلام برتر از دیگران است.»

ص: ۳۷۹

۱- قواعد فی علوم الحدیث، ص ۲۳۲.

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۹.

مقصود از غالی در تشیع - در اصطلاح حدیث اهل سنت - کسی است که دیگران را به تشیع دعوت کند، یا امام علی علیه السلام را برتر از خلفای پیشین بداند. (۱)

چه شیعه و چه غالیان در تشیع، اصطلاح و پدیده جدیدی نیستند که آنها را بدعت بدانیم. بسیاری از اندیشمندان بر این باورند که تشیع و غلو در تشیع در تابعین و تابعین تابعین امری رایج بوده است و بسیاری از آنان این اندیشه را داشته اند؛ به عنوان نمونه تهانوی - حدیث شناس معروف - از حدیث شناس دیگری به نام احمد شاکر چنین نقل می کند:

«فبدعه الصغری کغلو التشیع اوالتشیع بلاغلو فهذا کثیر فی التابعین و تابعیهم. (۲)

«بدعت کوچک همانند شیعه غالی و یا شیعه بدون غلو، این مسئله در میان تابعین و تابعین تابعین بسیار بوده است».

گسترش تشیع و اندیشه شیعه اختصاص به عصر تابعین و بعد از آن نداشته است، بلکه قرن‌ها بعد نیز این اندیشه در کشورهای مهم اسلامی رواج داشته است؛ ابن حجر در مقدمه کتاب «الصواعق المحرقة»، در تبیین علت تدوین و نشر آن می نویسد:

ص: ۳۸۰

۱- قواعد فی علوم الحدیث، ص ۲۳۲ - ۲۲۹.

۲- همان، ص ۲۲۸.

«ثم سئلت قديما في اقراءه في رمضان خمسين و تسعمائه بالمسجد الحرام لكثره الشيعة و الرافضة و نحوها الآن بمكة المشرفة اشرف بلاد الاسلام.»^(۱)

«در گذشته از من خواسته شد، در رمضان سال ۹۵۰ این کتاب را در مسجدالحرام برای دیگران بخوانم؛ زیرا در این دوران در مکه - که شریف ترین سرزمینهای اسلامی است - شمار شیعه و رافضی و مانند آنان بسیار زیاد است.»

راویان شیعی اساتید محدثان اهل سنت بوده اند و اگر این راویان را از حدیث اهل سنت حذف کنند، بخش عمده ای از روایات آنان از بین خواهد رفت.

به اظهار نظر چند تن از کارشناسان حدیث اهل سنت توجه کنید:

خطیب بغدادی - با اینکه نسبت به شیعه عناد خاصی دارد - در بحث پذیرش یا عدم پذیرش روایت گروههای منحرف (از دیدگاه آنان) درباره بعضی از راویان چنین می نویسد:

«و عبیدالله بن موسی و خالد بن مخلد و عبدالرزاق ابن همام و کانوا یذهبون الی التشیع فی خلق کثیر یتسع

ذکرهم دون اهل العلم قديما و حدیثا روایاتهم و احتجوا

ص: ۳۸۱

باخبارهم، فصار ذلك كالاجماع منهم و هو اكبر الحجج في هذا الباب و به يقوى الظن في مقاربه الصواب»^(۱).

«عبيدالله بن موسى و خالد بن مخلد و عبدالرزاق، که شیعه بودند و جمعیت زیادی که آوردن نام آنان به درازا می کشد، دانشمندان گذشته و حال روایات این شیعیان را در کتب خود تدوین کرده و به روایات آنان استدلال کرده اند. نحوه برخورد دانشمندان اهل سنت با روایان شیعه همانند اجماعی از طرف دانشمندان اهل سنت در پذیرش روایات آنان است و اجماع در این زمینه بزرگترین دلیل است و با این اجماع، گمان به اینکه این نظر نزدیک به واقع است، تقویت می شود».

نمونه دیگر:

«محمد بن نعیم الضبی قال سمعت ابا عبدالله محمد بن یعقوب و سئل عن الفضل بن محمد الشعرانی فقال:

صدوق فی الروایه، الا انه كان من الغالین فی التشیع. قيل له: فقد حدثت عنه فی الصحيح؟ فقال: لان کتاب استاذی ملآن من حدیث الشیعه؛ یعنی مسلم بن الحجاج»^(۲).

«محمد بن نعیم می گوید: در حضور محمد بن یعقوب بودم که از او درباره فضل بن محمد شعرانی پرسیدند، او پاسخ داد: در نقل حدیث

ص: ۳۸۲

۱- الکفایه فی علم الروایه، ص ۱۲۵.

۲- همان، ص ۱۳۱.

راستگوست، ولی از غالیان شیعه است. کسی پرسید: ولی شما در کتابت از او حدیث نقل کرده ای؟! او پاسخ داد: چون کتاب استادم مسلم بن حجاج از حدیث شیعه پر است.

اگر نویسندگان معاصر اهل سنت از روایان حدیث خود بی اطلاع و با مبانی حدیث شناسی مکتب خود نا آشنا هستند و تنها به دلیل اینکه راوی این حدیث شیعه است آن را در کتب خود نمی آورند و جعلی می پندارند، این مشکل آنان است و گرنه دانشمندان بزرگ حدیث شناس اهل سنت روایاتی را که روایان آن شیعیان راستگو بودند می پذیرفتند و در کتب حدیثی خود نقل می کردند.

به عنوان نمونه به چند اظهار نظر را یاد می کنیم:

«قال الحسين بن ادریس و سأله یعنی محمد بن عبدالله بن حماد الموصلی عن علی بن غراب فقال: کان صاحب حدیث بصیرا به. قلت: الیس هو ضعیف؟ قال: انه کان یتشیع و لست انا بتارک الروایه عن رجل صاحب حدیث یبصر الحدیث بعد ان لا یکون کذوبا للتشیع.»^(۱)

«حسین بن ادریس می گوید: از ابن حماد درباره علی بن غراب پرسیدم، گفت: او صاحب حدیث و حدیث شناس است. گفتم: مگر ضعیف نیست؟ گفت: او شیعه بود و من روایت کردن از عالم

ص: ۳۸۳

۱- الکفایه فی علم الروایه، ص ۱۳۰.

حدیث شناس را - که صادق و راستگوست - تنها به جرم اینکه شیعه است، کنار نمی گذارم.

نمونه دیگر:

از یحیی بن معین - که از محدثان بزرگ اهل سنت است - درباره پذیرش حدیث «عبداللہ موسی» پرسیدند، گفت:

«کان و اللہ الذی لا اله الا هو عبدالرزاق اغلی فی ذلک منه مائه ضعف و لقد سمعت من عبدالرزاق اضعاف اضعاف ما سمعت من عبیداللہ.»^(۱)

«سوگند به خدایی که جز او معبودی نیست، عبدالرزاق در تشیع صد برابر غالیتر از عبیداللہ بن موسی بود، در

حالی که من از او چندین برابر بیشتر از آن چه از عبیداللہ حدیث شنیدم، از او حدیث شنیده ام.

باید توجه داشت که اگر روایات را تنها به این دلیل که راویان آنها شیعه هستند کنار بگذاریم، گذشته از آنکه در این صورت بخش عمده ای از منابع حدیثی اهل سنت از بین خواهد رفت. در واقع، بخش عمده ای از حدیث نبوی را کنار گذاشته ایم و این خطر بزرگی است.

در این زمینه به اظهارنظر دو حدیث شناس اهل سنت توجه کنید:

ص: ۳۸۴

۱- الکفایه فی علم الروایه، ص ۱۳۰.

تهانوی، در کتاب خود قواعد فی علوم الحدیث، از احمد شاکر چنین نقل می کند:

«فبدعه الصغری کغلو التشیع او التشیع بلاغلو فهذا کثیر فی التابعین و تابعیهم مع الدین و الورع و الصدق فلوردّ حدیث هؤلاء لذهبت جمله من الآثار النبویه و هذه مفسده بینه.»^(۱)

«بدعت کوچک همانند شیعه غالی و یا شیعه بدون غلو است؛ این مسئله یعنی تشیع در میان تابعین و تابعین آنان بسیار رواج داشته است با اینکه اینان اهل دین و تقوا و صداقت بودند و اگر ما احادیث این گروه را کنار بگذاریم، بخش عمده ای از آثار نبوی از میان خواهد رفت و این مفسده ای روشن است.»

نمونه دیگر:

خطیب بغدادی نیز از قول علی بن المدینی نقل می کند:

«لو ترکت اهل الکوفه لذلك الرأی یعنی للتشیع خربت الکتب قوله خربت الکتب یعنی لذهب الحدیث.»^(۲)

«اگر حدیث اهل کوفه را تنها به خاطر اندیشه تشیع کنار بگذارم کتابها را از بین برده ام. مقصودش از این جمله، از میان رفتن حدیث است.»

ص: ۳۸۵

۱- قواعد فی علوم الحدیث، ص ۲۲۹.

۲- الکفایه فی علم الروایه، ص ۱۲۹.

بنابر این با توجه به آنچه تاکنون مطرح شد، از دیدگاه حدیث شناسان آگاه و منصف، در پذیرش حدیث راوی، مذهب او دخالت ندارد تا بگوییم چون راویان این حدیث شیعه هستند، آن را باید کنار بگذاریم و نه اهل سنت می توانند حدیث راویان شیعه را کنار بگذارند و آنان که چنین اظهار نظری کرده اند آشنا به احوال رجال نیستند و راویان حدیث را نمی شناسند و گرنه چنین سخنی را بیان نمی کردند. اکنون باید دید راویان حدیث نزول آیه {إِنَّمَا وَرَّيْتُمْ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا} در شأن امام علی علیه السلام چه کسانی هستند.

راویان حدیث نزول آیه «انما» در شأن امام علی علیه السلام

اشاره

در یک تقسیم کلی، راویان حدیث نزول آیه {إِنَّمَا

وَرَّيْتُمْ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا...} در شأن امام علی علیه السلام به دو گروه تقسیم می شوند:

الف - صحابه رسول خدا صلی الله علیه وآله

اشاره

قبل از نقل روایت، از طریق اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله ، لازم است درباره اعتماد به سخن صحابه بحث کوتاهی را از دیدگاه اهل سنت مطرح کنیم:

۱- ابن حجر درباره صحابه چنین می نویسد:

ص: ۳۸۶

«اتفق اهل السنّه على أنّ الجميع عدول و لم يخالف في ذلك الاّ شذوذ من المبتدعه.»^(۱)

«اهل سنت اتفاق نظر دارند که همه صحابه رسول خدا صلی الله علیه وآله عادلند و جز عده کمی از بدعت گذاران کسی با این نظر مخالف نیست.»

۲- آمدی در این باره مینویسد:

«اتفق الجمهور من الاثمه على عداله الصحابه.»^(۲)؛

«اکثریت رهبران امت اسلامی بر عدالت صحابه اتفاق نظر دارند.»

۳- خطیب بغدادی، پس از آوردن آیاتی از قرآن که به نظر او بر عدالت صحابه دلالت می کند، می نویسد: با وجود این آیات نیازی به روایات نیست، ولی در همان حال چند روایت را نقل کرده، سپس چنین اظهار نظر می کند:

«والاخبار في هذا المعنى تتسع و کلها مطابقه لماورد في نص القرآن و جميع ذلك يقتضى طهاره الصحابه و القطع على تعديلهم و نزاهتهم فلا تحتاج احد منهم مع تعديل الله تعالى لهم المطلع على بواطنهم الى تعديل احد من الخلق له و و هذا مذهب كافه العلماء و من يعتد بقوله من الفقهاء.»^(۳)

ص: ۳۸۷

۱- الاصابه في تمييز الصحابه، ج ۱، ص ۶.

۲- الاحكام في اصول الاحكام، ج ۲، ص ۱۰۲.

۳- الكفايه في علم الروايه، ص ۴۸-۴۹.

« روایات در این زمینه بسیار است و همه آنها با نصّ قرآن مطابق است و آیات و روایات دلالت بر پاکی صحابه می کند و یقین به عدالت و وارستگی می آورد و پس عادل دانست خداوندی که از باطن انسانها آگاه است، صحابه نیازی به تایید هیچ کس از خلق ندارند.... و این نظر تمام علما و فقهای است که به نظر آنان توجه می شود».

با توجه به این دیدگاه، درباره صحابه، اگر یک نفر از آنان نزول این آیه را درباره امام علی علیه السلام نقل کند، کافی است تا چه رسد به اینکه چندین نفر نقل کنند.

اکنون این روایت را از قول اصحابی که ما به آن دست یافته ایم، نقل می کنیم:

۱ - امام علی علیه السلام

از نظر تقدم در اسلام و فضیلت در علم، تقوا، جهاد و... در میان صحابه، امام علی علیه السلام برجسته است و اگر ما بخواهیم اعتقاد خود را درباره ارزش و اعتماد به کلام مولی امام علی علیه السلام بیان کنیم، بسیار طولانی خواهد شد (۱).

از این جهت از

ص: ۳۸۸

۱- سیمای امام علی علیه السلام در نگاه نبی صلی الله علیه و آله ، از همین نگارنده در ۴۰۰ صفحه و به مناسبت بزرگداشت سال امام علی علیه السلام انتشار یافت.

طرح دیدگاه خود درباره کلام امام علی علیه السّلام می گذریم و تنها به نقل قول یکی از علمای مشهور اهل سنت، یعنی ابن ابی الحدید، اکتفا می کنیم.

او در این زمینه می نویسد:

«فاما علی علیه السّلام فأنه عندنا بمنزلة الرسول صلى الله عليه وآله في تصويب قوله و الاحتجاج بفعله و وجوب طاعته و متي صح عنه أنه قد برىء من احد من الناس برئنا منه كائنا من كان.»^(۱)

«نظر ما درباره امام علی علیه السّلام این است: همان طور که سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله را حق می دانیم سخن امام علی علیه السّلام را نیز حق می دانیم و همان گونه که به رفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله استدلال می کنیم، به رفتار امام علی علیه السّلام نیز استدلال می کنیم و همچنان که اطاعت از رسول خدا صلی الله علیه و آله را واجب می دانیم اطاعت از امام علی علیه السّلام را نیز واجب می دانیم و هرگاه نزد ما ثابت شود که امام علی علیه السّلام از کسی بیزار است ما نیز از او بیزاری می جوئیم؛ آن شخص هر که می خواهد باشد.»

چنان که پیشتر بیان کردیم، ما در این مسئله تنها به طرح دیدگاه های علمای اهل سنت می پردازیم نه دیدگاه علمای شیعه. بنابراین نقل، روایت نزول آیه در

ص: ۳۸۹

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۳۵.

شأن امام علی علیه السلام را نیز تنها از طریق اهل سنت بیان می کنیم نه از طریق راویان شیعه. علمای اهل سنت که نزول این آیه در شأن امام علی علیه السلام را از قول امام علی علیه السلام نقل کرده اند، دو گروه هستند:

الف - گروهی که بدون ذکر سند روایت، آن را از امام علی علیه السلام نقل کرده اند. (۱)

ب - گروهی که با ذکر سلسله سند تا امام، روایت را از قول امام نقل کرده اند. (۲)

ص: ۳۹۰

۱- البحر المدید فی تفسیر القرآن المجید، ج ۲، ص ۵۲؛ تاج التراجم فی تفسیر القرآن للاعاجم، ج ۲، ص ۵۹۸؛ ایسر التفاسیر لکلام العلی الکبیر، ج ۱، ص ۶۴۴؛ کتاب التسهیل لعلوم التنزیل، جزء ۱، ص ۱۸۱؛ حاشیه الصاوی علی تفسیر الجلالین، ج ۲، ص ۱۲۶؛ مواهب الرحمن فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۱۶۷؛ التفسیر المنیر، ج ۶، ص ۲۳۲؛ الاساس فی التفسیر، ج ۳، ص ۱۴۳۰؛ التفسیر الحدیث، ج ۱۱، ص ۱۳۳؛ تفسیر مقاتل بن سلیمان، ج ۱، ص ۴۸۵؛ تفسیر الخازن، ج ۲، ص ۵۶؛ تفسیر النسفی: ج ۱، ص ۴۵۶؛ نظم الدر فی تناسب الآیات و السور، ج ۶، ص ۱۹۳؛ تفسیر البیضاوی، ج ۲، ص ۳۳۸؛ تفسیر ابی السعود، ج ۲، ص ۵۸؛ تفسیر القرآن الکریم، ج ۳، ص ۳۱۱؛ حاشیه محیی الدین علی تفسیر البیضاوی، ج ۳، ص ۵۴۳؛ تیسیر العلی القدیر لاختصار تفسیر ابن اکثیر، ج ۲، ص ۶۱؛ لباب التفسیر من ابن کثیر، ج ۱، ص ۳۴۲؛ تفسیر ابن عاشور، ج ۵، ص ۱۳۹؛ حاشیه القونوی علی تفسیر البیضاوی، ج ۷، ص ۴۹۶.

۲- فتح البیان فی مقاصد القرآن، ج ۳، ص ۴۵۳؛ تفسیر القرآن لسلطان العلماء، ج ۱، ص ۳۹۳؛ تخریج الاحادیث و الآثار الواقعه فی تفسیر الکشاف، ج ۱، ص ۴۰۹؛ فتح القدیر الجامع بین فنی الروایه و الدرايه من علم التفسیر، ج ۲، ص ۶۷؛ الفتوحات الالهیه بتوضیح تفسیر الجلالین، ج ۲، ص ۲۴۱؛ الفتح السماوی بتخریج احادیث القاضی البیضاوی، ج ۲، ص ۵۷۱؛ الکشاف، المحقق ج ۲، ص ۲۵۸؛ الدرالمصون فی علوم الکتاب المکنون، ج ۴، ص ۳۱۳؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۶۷؛ معرفه علوم الحدیث، ص ۱۰۲؛ الامالی الخمیسیه، ج ۱، ص ۱۸۰؛ مناقب خوارزمی، ص ۲۶۶، حدیث ۲۴۸؛ اسباب النزول سیوطی، ص ۱۴۸؛ لباب النزول فی اسباب النزول، ص ۱۲۱؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۲۲۶؛ الدرالمنثور، ج ۳، ص ۹۹؛ مناقب ابن مغزلی، ص ۳۱۲.

یکی از روایان حدیث نزول آیه در شأن امام علی علیه السلام عبدالله بن عباس است. گرچه شأن ابن عباس برتر از آن است که درباره او سخن بگوییم، ولی از باب نمونه درباره وی گفته اند:

«کان یسمی البحر لسعه علمه ویسمی حبر الامة»^(۱)

«به سبب وسعت معلوماتش به او دریا می گفتند و به او حبر امت هم گفته می شد».

ابوالحسن مدائنی از ابی بکر نقل می کند:

«قدم علینا ابن عباس البصره و ما فی العرب مثله حشما و علما و ثابا و جمالاً و کمالاً»^(۲)

«ابن عباس در بصره بر ما وارد شد، در حالی که از نظر هیبت، دانش، پوشش ظاهری، زیبایی و کمالات نفسانی همانندی در عرب نداشت».

ص: ۳۹۱

۱- اسدالغابه، ج ۳، ص ۲۹۱.

۲- الاصابه، ج ۴، ص ۹۰.

این مسئله مورد اتفاق است که رسول خدا صلی الله علیه وآله درباره او دعا کرده است و به برکت دعای آن حضرت او به چنان مقام علمی رسیده است که از وی به «حبر امت» و «ترجمان القرآن» یاد می کنند. (۱)

عبدالله بن عمر به او می گفت:

«أني رأيت رسول الله صلى الله عليه وآله دعاك فمسح رأسك و تفل في فيك و قال اللهم فقَّهه في الدين و علِّمه التأويل.» (۲)

«من خود دیدم که رسول خدا صلی الله علیه وآله دست مبارکش را به سر تو کشید و از آب دهان مبارکش در دهان تو گذاشت و عرض کرد: خدایا! او را دین شناس نما و دانش تاویل قرآن را به او عطا فرما.»

شخصیت ابن عباس بی نیاز از بحث است و این چند نظر را نیز برای نمونه ارائه کردیم.

بنابر این چه دیدگاه مشهور اهل سنت درباره صحابه را بپذیریم و چه صحابه را مثل بقیه افراد قابل جرح و تعدیل بدانیم، و ثاقت ابن عباس مورد اتفاق همه است.

ص: ۳۹۲

۱- الاعلام، ج ۴، ص ۹۵.

۲- الاصابه، ج ۴، ص ۹۰.

نزول آیه {إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا...} در شأن امام علی علیه السلام به نقل از ابن عباس در شماری از منابع و مصادر مهم آمده است. (۱)

۳- ابوذر غفاری

یکی از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله ابوذر غفاری (رضوان الله علیه) است. دانشمندان اهل سنت او را ستوده اند؛ ابن اثیر درباره او می نویسد:

«اسلم و النبی بمکه اول الاسلام فكان رابع اربعة و قيل خامس خمسة... و كان يعبدالله تعالى قبل مبعث النبی صلی الله علیه و آله بثلاث سنين و

ص: ۳۹۳

۱- بنگرید به: فتح البیان فی مقاصد القرآن، ج ۳، ص ۴۵۳؛ تفسیر القرآن لسلطان العلماء، ج ۱، ص ۳۹۳؛ اللباب فی علوم الكتاب، ج ۷، ص ۳۹۷؛ تخريج الاحادیث و الآثار الواقعة فی تفسیر الکشاف، ج ۱، ص ۴۰۹؛ فتح القدير الجامع بین فنی الروایه و الدرایه فی علم التفسیر، ج ۲، ص ۶۷؛ زادالمسیر فی علم التفسیر، ج ۲، ص ۲۹۲؛ تفسیر السمرقندی، ج ۱، ص ۴۴۴؛ الکشاف المحقق، ج ۲، ص ۲۵۸؛ حاشیه الشهاب علی تفسیر البیضاوی، ج ۳، ص ۴۹۸؛ البحر المحيط فی التفسیر، ج ۳، ص ۵۲۵؛ التفسیر الشامل للقرآن الکریم، ج ۲، ص ۹۷۷؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۶۷؛ تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان، ج ۴، ص ۲۸۴؛ الامالی الخمیسیه، ج ۱، ص ۱۸۰؛ نظم درالسمطین، ص ۸۷؛ کفایه الطالب، ص ۲۵۰؛ مناقب خوارزمی، ص ۲۶۴؛ حدیث ۲۴۶؛ اسباب النزول واحدی، ص ۱۶۸؛ اسباب النزول سیوطی، ص ۱۴۸؛ لباب النقول فی اسباب النزول، ص ۱۲۱؛ شواهدالتنزیل، ج ۱، ص ۲۳۲؛ الدر المنثور، ج ۳، ص ۹۸؛ التفسیر الکبیر، ج ۴، ص ۳۸۳؛ جامع الاحکام، قرطبی، ج ۶، ص ۲۲۱؛ روح المعانی، ج ۶، ص ۱۶۷؛ مناقب، ابن مغزلی، ص ۳۱۱؛ تیسیر العلی القدير لاختصار تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۶۱؛ لباب التفسیر من ابن کثیر، ج ۱، ص ۳۴۲؛ فرائد السمطین، ج ۱، ص ۱۸۹.

بايع النبي صلى الله عليه وآله على ان لا تاخذه في الله لومه لائم و على ان يقول الحق و ان كان مراً» (۱)

در اوائل اسلام - زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در مکه بود - ابوذر اسلام آورد. او چهارمین نفری است که اسلام آورده است و گفته اند پنجمین نفر بود... او سه سال قبل از بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز موحد بود و با رسول خدا صلی الله علیه و آله بر این اساس بیعت کرد که سرزنش هیچ سرزنش گری در راه خدا مانع او نشود و همیشه حق را بگوید، گرچه تلخ باشد.

ابن حجر او را چنین توصیف می کند:

«الزاهد المشهور الصادق اللهجه» (۲)

«ابوذر زاهدی مشهور و راست گفتار است».

صداقت ابوذر، ورع و تقوا، شهامت در حق گویی، مقاومت در برابر انحرافات حاکمان و... زبانزد خاص و عام است. بهترین شخصی که ابوذر را وصف کرده، رسول خدا صلی الله علیه و آله است.

آن حضرت در روایات بسیاری از ابوذر تجلیل کرده است که ما تنها به ذکر روایتی، متناسب با این بحث، اکتفا می کنیم:

ص: ۳۹۴

۱- اسد الغابه، ج ۱، ص ۵۶۳.

۲- الاصابه، ج ۷، ص ۶۰.

عن عبدالله بن عمر سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول:

«ما اقلت الغبراء ولا اظلت الخضراء اصدق لهجه من ابي ذر»^(۱)

«عبدالله بن عمر می گوید: از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که می فرمود: زمین نرویده و آسمان سایه نیفکنده بر راستگوتر از ابوذر».

با توجه به ویژگی هایی که از ابوذر - در روایات و کتب - یاد شده است، اگر نزول آیه یاد شده را در شأن امام علی علیه السلام جز ابوذر راوی دیگری نقل نمی کرد، لازم بود که آن را بپذیریم، تا چه رسد به اینکه چندین صحابی همانند او نقل کرده اند. نزول آیه به نقل از ابوذر در بسیاری از منابع آمده است.^(۲)

۴- عمار بن یاسر

یکی از اصحاب جلیل القدر رسول خدا صلی الله علیه وآله عمار بن یاسر است.

ابن اثیر او را چنین توصیف می کند:

ص: ۳۹۵

۱- همان، ج ۷، ۶۲.

۲- بنگرید به: تفسیر القرآن لسلطان العلماء، ج ۱، ص ۳۹۳؛ تخریج الاحادیث و الآثار الواقعة فی تفسیر الکشاف، ج ۱، ص ۴۰۹؛ الفتح السماوی بتخریج احادیث تفسیر القاضی البیضاوی، ج ۲، ص ۵۷۱؛ الکشاف المحقق، ج ۲، ص ۲۵۸؛ تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان، ج ۴، ص ۲۸۴؛ نظم درر السمطين، ص ۸۷؛ نورالابصار، ص ۱۱۸؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۲۲۹؛ التفسیر الکبیر، ج ۴، ص ۳۸۳؛ تذکره الخواص، ص ۲۴؛ الکشف و البیان، ج ۴، ص ۸۱.

«هو من السابقين الى الاسلام و امة سمّيه اول من استشهد في سبيل الله عزّ و جلّ» (۱)

«عمار از پیشگامان اسلام و مادرش سمّیه اولین شهید در راه خداست».

ابن حجر در وصف وی می نویسد:

«كان من السابقين الاولين هو و ابوه و كانوا ممن يعذب في الله فكان النبي صلى الله عليه وآله يمر عليهم فيقول: صبرا آل ياسر موعدكم الجنة» (۲)

«عمار از پیشگامان در اسلام است. عمار و پدرش از کسانی هستند که در راه خدا شکنجه شده اند. در حالی که آنان شکنجه می شدند، رسول خدا صلی الله علیه و آله که آنان را می دید، می فرمود: آل یاسر صبر کنید؛ وعده گاه شما بهشت است».

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایات بسیاری درباره شخصیت عمار رسیده است که ما تنها به نقل یک روایت - که متناسب با این بحث است - اکتفا می کنیم:

رسول خدا صلی الله علیه و آله در این روایت عمار را محور تشخیص حق و باطل قرار داده است و همه این روایت را نقل کرده اند:

ص: ۳۹۶

۱- اسدالغابه، ج ۴، ص ۱۲۲.

۲- الاصابه، ج ۷، ص ۲۷۳.

«و تواترت الاحاديث عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم انّ عمارا تقتله الفئة الباغية و اجمعوا على انه قتل مع عليّ بصفين»^(۱)

«روایات متواتری از رسول خدا صلی الله علیه وآله رسیده است که آن حضرت درباره عمار فرمود: بدون تردید عمار به دست یک گروه سرکش کشته خواهد شد و همه اتفاق نظر دارند که عمار همراه امام علی علیه السّلام در صفین به شهادت رسیده است.»

یکی از روایان حدیث نزول آیه «انّما»، در شأن امام علی علیه السّلام، عمار بن یاسر است که در منابع بسیاری این حدیث به نقل از وی آمده است.^(۲)

۵- مقداد بن اسود

یکی از اصحاب بزرگوار رسول خدا صلی الله علیه وآله مقداد است.

ابن اثیر او را چنین وصف می کند:

ص: ۳۹۷

-
- ۱- همان، ج ۴، ص ۲۷۴.
 - ۲- بنگرید به: تفسیر القرآن، لسلطان العلماء، ج ۱، ص ۳۹۳؛ تخريج الاحاديث و الآثار الواقعة فی تفسیر الکشاف، ج ۱، ص ۴۰۹؛ فتح القدير الجامع بين فنى الروايه و الدرايه من علم التفسير، ج ۲، ص ۶۷؛ الفتح السماوی بتخريج احاديث تفسیر القاضی البيضاوی، ج ۲، ص ۵۷۱؛ الکشاف المحقق، ج ۲، ۲۵۸؛ تفسیر، ابن کثیر، ج ۲، ص ۶۷؛ نظم درالسمطين، ص ۸۶؛ اسباب النزول سيوطی، ص ۱۴۸؛ لباب النقول فی اسباب النزول، ص ۱۲۱؛ شواهد التنزيل، ج ۱، ص ۲۲۳؛ الدر المنثور، ج ۳، ص ۹۸؛ تيسير العلي القدير لاختصار تفسير ابن کثير، ج ۲، ص ۶۱؛ لباب التفسير من ابن کثير، ج ۱، ص ۳۴۲؛ معارج الوصول الى معرفه فضل آل الرسول، ص ۲۵.

«المقداد بن عمرو المعروف بالمقداد بن الاسود و هو قديم الاسلام من السابقين و هاجر الى ارض الحبشه ثم عاد الى مكه... و شهد احدا و المشاهد كلها مع رسول الله و مناقبه كثيره.»^(۱)

«مقداد، پسر عمرو معروف به مقداد پسر اسود، از پیشگامان در اسلام است. وی به حبشه مهاجرت کرد و سپس به مکه بازگشت... و در جنگ احد و دیگر جنگ های رسول خدا صلی الله علیه و آله شرکت داشت. او صاحب فضائل بسیاری است.»

ابن حجر در وصف او می نویسد:

«... و هاجر الهجرتین و شهد بدرا و المشاهد بعدها و كان فارسا يوم بدر حتى أنه لم يثبت انه كان فيها على فرس غيره.»^(۲)

«مقداد دو بار هجرت کرد، در جنگ بدر و بقیه جنگ ها حضور داشت. تنها کسی که در جنگ بدر بر اسب سوار بود و می جنگید، او بود.»

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایات فراوانی درباره شخصیت مقداد رسیده است؛ از آن جمله رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره مقداد فرموده است:

«انّ الله عزّ و جلّ امرنی بحبّ اربعه و اخبرنی بأنّه یحبّهم: علیّ و المقداد و ابوذرّ و سلمان.»^(۳)

ص: ۳۹۸

۱- اسد الغابه، ج ۵، ص ۲۴۲.

۲- الاصابه، ج ۶، ص ۱۳۳.

۳- همان، ج ۶، ص ۱۳۴.

«خداوند عزیز و جلیل به من دستور داده است که چهار تن را دوست داشته باشم و به من خبر داده است که او نیز آنان را دوست دارد. آن چهار تن عبارتند از: علی، مقداد، ابوذر و سلمان».

یکی از روایان حدیث نزول آیه {إِنَّمَا وَثِقْتُكُمْ اللَّهُ...} در شأن امام علی علیه السلام، مقداد است که به نقل از وی در دو منبع آمده است. (۱)

۶- غالب بن عبدالله

یکی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله غالب بن عبدالله است.

ابن اثیر در وصف وی می نویسد:

«بعثه رسول الله عام الفتح ليسهل لهم الطريق و سيره رسول الله في سريه ستين راكبا» (۲)

«هنگام فتح مکه رسول خدا صلی الله علیه وآله او را با شصت سوار برای آماده کردن راه سپاه فرستاد».

یکی از روایان حدیث نزول این آیه در شأن امام علی علیه السلام غالب بن عبدالله است. مؤلف «تذکره الخواص» به نقل از وی نزول آیه یاد شده در شأن امام علی علیه السلام را آورده است. (۳)

ص: ۳۹۹

۱- بنگرید به: تفسیر القرآن لسلطان العلماء، ج ۱، ۳۹۳؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۲۲۸.

۲- اسد الغابه، ج ۴، ص ۳۲۱.

۳- تذکره الخواص، ص ۲۴.

یکی از اصحاب جلیل القدر رسول خدا صلی الله علیه وآله جابر بن عبدالله انصاری است.

ابن اثیر او را چنین وصف می کند:

«شهد العقبه الثانیه مع ابيه و هو صبى و شهد مع النبى ثمان عشره غزوه و شهد صفین مع على بن ابى طالب و عمى فى آخر عمره... و كان من المكثرين فى الحديث الحافظين للسنن»^(۱)

«هنگام کودکی همراه پدرش در پیمان عقبه دوم، بیعت مردم مدینه با رسول خدا صلی الله علیه وآله حضور داشت و در هجده جنگ همراه رسول خدا صلی الله علیه وآله بود و در جنگ صفین همراه امام علی علیه السلام بود و در پایان عمر نابینا شد. او از کسانی است که روایت بسیاری دارند و برای حفظ سنت رسول خدا صلی الله علیه وآله کوشا بود».

ابن حجر از هشام بن عروه نقل می کند:

«كان لجابر بن عبدالله حلقه فى المسجد، يعنى النبوى، يؤخذ عنه العلم»^(۲)

«جابر بن عبدالله در مسجد رسول خدا صلی الله علیه وآله کلاس درس داشت و مردم از او علم می آموختند».

ص: ۴۰۰

۱- اسد الغابه، ج ۱، ص ۴۹۳.

۲- الاصابه، ج ۱، ص ۲۲۳.

یکی از راویان حدیث نزول این آیه در شأن امام علی علیه السّلام، جابر بن عبدالله است، چنان که برخی از منابع روایت یاد شده را به نقل از وی آورده اند.^(۱)

۸- عبدالله بن سلام

یکی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله عبدالله بن سلام است. ابن اثیر در وصف وی می نویسد:

«کان اسمه فی الجاهلیه الحصین، فسّماه رسول الله صلی الله علیه وآله حین اسلم عبدالله و کان اسلامه لما قدم النبی صلی الله علیه وآله المدینه مهاجرا.»^(۲)

نام عبدالله قبل از اسلام حصین بود و هنگامی که مسلمان شد رسول خدا صلی الله علیه وآله نام او را به عبدالله تغییر داد و عبدالله هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه وآله به مدینه مهاجرت کرد، اسلام آورد.

یکی از راویان حدیث نزول آیه در شأن امام علی علیه السّلام عبدالله بن سلام است، که در شماری

از منابع روایت یاد شده به نقل از وی آمده است.^(۳)

ص: ۴۰۱

۱- بنگرید به: تفسیر القرآن، لسلطان العلماء، ج ۱، ص ۳۹۳؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۲۲۴.

۲- اسدالغابه، ج ۳، ص ۲۶۵.

۳- بنگرید به: ذخائر العقبی، ص ۱۴۷؛ التفسیر الکبیر، ج ۴، ص ۳۸۳؛ تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان، ج ۴، ص ۲۸۴.

یکی از اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله ابو رافع است. ابن اثیر او را چنین وصف می کند:

«اسلم ابو رافع مولی رسول الله صلی الله علیه وآله و هو قبطی کان للعباس، فوهبه للنبی صلی الله علیه وآله فاعتقه، فکان ابو رافع یقول انا مولی رسول الله صلی الله علیه وآله و زوجته رسول الله صلی الله علیه وآله مولاته سلمی... و شهد ابو رافع احدا و الخندق و ما بعدها من المشاهد و لم یشهد بدرا، لانه کان بمکه.»^(۱)

«نام ابو رافع، اسلم است که «قبطی» است و غلام عباس عموی رسول خدا صلی الله علیه وآله بود. عباس

او را به رسول خدا صلی الله علیه وآله بخشید و رسول خدا صلی الله علیه وآله او را آزاد کرد. ابو رافع افتخار می کرد و می گفت: من آزاد شده رسول خدا صلی الله علیه وآله هستم. رسول خدا صلی الله علیه وآله سلمی را که آزاد شده خود او بود، به همسری ابو رافع درآورد.

ابو رافع در جنگهای احد، خندق و دیگر جنگها شرکت داشت، ولی در جنگ بدر شرکت نداشت، چون در زمان جنگ بدر در مکه بود.

ص: ۴۰۲

یکی از راویان حدیث نزول این آیه در شأن امام علی علیه السلام ابو رافع است. در شماری از منابع، روایت یاد شده به نقل از ابو رافع آمده است. (۱)

۱۰- انس بن مالک

یکی دیگر از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله انس بن مالک است. ابن اثیر در وصف وی می نویسد:

«خادم رسول الله صلی الله علیه وآله و كان يتسمى به و يفتخر بذلك.... خدم النبي عشر سنين... و هو من المكثرين في الروايه عن رسول الله.» (۲)

«خادم رسول خدا صلی الله علیه وآله است و به این نام نامیده می شد و بدان افتخار می کرد... ده سال خدمتگزار رسول خدا صلی الله علیه وآله بود. وی از کسانی است که از رسول خدا صلی الله علیه وآله بسیار روایت کرده است.»

ابن حجر او را چنین وصف کرده است:

«و مناقب انس و فضائله کثیره جدا.» (۳)

«ویژگیها و امتیازات انس به راستی فراوان است.»

ص: ۴۰۳

۱- بنگرید به: الامالی الخمیسیه، ج ۱، ص ۱۸۰؛ الدر المنثور، ج ۳، ص ۹۹؛ تفسیر، ابن کثیر، ج ۲، ص ۶۷؛ تیسیر العلی القدیر لاختصار تفسیر ابن اکثیر، ج ۲، ص ۶۱؛ لباب التفسیر من ابن کثیر، ج ۱، ص ۳۴۲.

۲- اسد الغابه، ج ۱، ص ۲۹۴.

۳- الاصابه، ج ۱، ص ۷۳.

یکی از راویان حدیث نزول آیه «انما» در شأن امام علی علیه السلام انس بن مالک است، چنان که در دو منبع به نقل از وی، روایت یاد شده آمده است.^(۱)

۱۱- حسان بن ثابت

یکی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله «حسان بن ثابت» است. همه کسانی که با تاریخ اسلام آشنا هستند، می دانند که حسان بن ثابت گذشته از آنکه از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله است، شاعر نیز هست. او اشعارش را در حضور رسول خدا صلی الله علیه وآله می خواند و تایید حضرت و اصحاب ایشان را به دنبال داشت.

یکی از راویان حدیث نزول آیه «انما» در شأن امام علی علیه السلام حسان است که به زبان شعر این مسئله را بیان کرده است:

ابا حسن تغدیک نفسی و مهجتی و کل بطی ء فی الهدی و مسارع

ایذهب مدحیک المحیّر ضایعا و مالمدح فی جنب الإله بضائع فانت الذی اعطیت اذ کنت راکعا زکوه فدتك النفس یا خیر
راکع فانزل فیک الله خیر ولایه و ثبتها مثنی کتاب الشرائع^(۲)

ص: ۴۰۴

۱- بنگرید به: کفایه الطالب، ص ۲۲۹؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۲۱۳.

۲- حاشیه الشهاب علی تفسیر البیضاوی، ج ۳، ص ۴۹۹؛ تفسیر روح المعانی، ج ۶، ص ۱۶۷؛ فرائد السمطین، ج ۱، ص ۱۹۰؛ نظم درالسمطین، ص ۸۸؛ تذکره الخواص، ص ۲۸؛ کفایه الطالب، ص ۲۲۹؛ مناقب، خوارزمی، ص ۱۸۶؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۲۱۴؛ الامالی الخمیسیه، ج ۱، ص ۱۸۲.

«ای اباالحسن! (علی بن ابی طالب)! جان و دلم و همه کندروها و تندروهای راه هدایت، فدای تو باد.

آیا مدح و ستایش من از تو - که به نام تو آراسته است - از میان می رود؟ بدون تردید ستایش من از تو در کنار ستایش خدا از تو، از میان رفتنی نیست.

تو همان کسی هستی که در حال رکوع نماز، زکات را پرداختی. جانم فدای تو ای بهترین رکوع کننده.

در پی آن، خداوند بهترین ولایت و سرپرستی را درباره تو نازل کرده و این حقیقت را در لابلای کتاب دستورات خود ثبت کرده است.»

درباره اینکه حسان بن ثابت نسبت به این جریان شعر سروده است، تردیدی وجود ندارد؛ گرچه نسبت به کمیت آنها در قبل نقدی داشتیم که تکرار نمی کنیم.

۱۲- خزیمه بن ثابت

یکی از اصحاب بزرگوار رسول خدا صلی الله علیه و آله «خزیمه بن ثابت» است. او شخصیتی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در دستگاه قضاوت اسلامی شهادت او را به

ص: ۴۰۵

جای دو شهادت پذیرفته است. از این رو همه

کسانی که شرح زندگانی او را نوشته اند، لقب «ذوالشهادتین» را به وی داده اند.^(۱)

یکی از روایان حدیث نزول آیه «انما» در شأن امام علی علیه السلام خزیمه بن ثابت است که آن را با زبان شعر در تاریخ به ثبت رسانده است.

او در چندین شعر این مسئله را بیان کرده است؛

فدیت علیا امام الوری سراج البریه مأوی التقی

وصی الرسول و زوج البتول امام البریه شمس الضحی

تصدّق خاتمه را کعا فاحسن بفعل امام الوری^(۲)

«جانم فدای علی علیه السلام پیشوای خلق باد که چراغ فروزان مردم است و پناه پرهیزکاران.

جانشین رسول خدا صلی الله علیه وآله است و همسر زهراى بتول (س)، رهبر مردم است و خورشید تابان.

انگشتی خود را در حال رکوع صدقه داده است. نیکو بدان این کار پیشوای مردم را».

ص: ۴۰۶

۱- سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۴۸۶.

۲- شواهد التنزیل لمن خصّ بالتفضیل، ج ۱، ص ۷۰؛ دیوان خزیمه بن ثابت، ص ۶۴.

یکی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله عمرو بن عاص است. همه کسانی که با تاریخ اسلام و درگیری های عصر امام علی علیه السلام آشنا هستند، دشمنی «عمرو بن عاص» و نقش او را در حمایت از معاویه و در درگیری با امام علی علیه السلام می دانند. با اینکه عمرو بن عاص برای رسیدن به دنیا در جریان حکمیت امام علی علیه السلام را از خلافت عزل کرد، ولی قبل از پیوستن به

معاویه در نامه ای به وی اعتراف می کند که جانشینی رسول خدا صلی الله علیه وآله و حق حاکمیت از آن علی علیه السلام است و آیه «انما» در شأن امام علی علیه السلام نازل شده است.

بر این اساس یکی از راویان حدیث نزول آیه «انما» در شأن امام علی علیه السلام عمرو بن عاص است. (۱)

آنچه بیان شد، بعضی از راویان حدیث از صحابه رسول خدا صلی الله علیه وآله در منابع اهل سنت است، ولی شمار راویان حدیث از صحابه رسول خدا صلی الله علیه وآله در منابع شیعه چندین برابر است که بیشتر در بحث تعدد طرق روایت نقل کردیم که تکرار نمی کنیم.

ص: ۴۰۷

اشاره

گروه دیگر - که از راویان حدیث نزول آیه «انما» در شأن امام علی علیه السلام به شمار می روند - تابعین هستند. درباره این گروه نیز تنها از دیدگاه اهل سنت و ابتدا وثاقت آنان را مطرح می کنیم و سپس محدثانی که از قول این گروه این روایت را نقل کرده اند، نام می بریم؛

۱- سلمه بن کَهِیل

اشاره

ذهبی درباره تاریخ تولد و وفات سلمه بن کَهِیل از قول فرزندش - که یکی از محدثان است - چنین مینویسد:

«قال یحیی بن سلمه وُلد ابی فی سنه سبع و اربعین و مات یوم عاشوراء سنه احدى و عشرين و مائه و كذلك قال جماعه فی تاریخ وفاته.»^(۱)

«پدرم در سال ۴۷ هجری به دنیا آمد و در روز عاشورای سال ۱۲۱ هجری از دنیا رفت.»

سپس ذهبی اضافه می کند که عده ای تاریخ وفات او را چنین گفته اند.

با توجه به اینکه «سلمه بن کَهِیل» در سال ۴۷ به دنیا آمده بسیاری از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله را درک کرده است و از آنان روایت می کند.^(۲)

ص: ۴۰۸

۱- سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۲۹۹.

۲- همان، ج ۵، ص ۲۹۸.

عجلی درباره شیعه بودن سلمه بن کهیل گفته است:

«تابعی ثقه ثبت فی الحدیث و فیه تشیع قلیل.»^(۱)

«سلمه بن کهیل تابعی راستگو و استوار در حدیث است. کمی تشیع در اوست.»

جریر بن عبدالحمید می نویسد:

«لما قدم شعبه البصره قالوا حدّثنا عن ثقات اصحابک، فقال: ان حدّثکم عن ثقات اصحابی، فانّما احّدثکم عن نفر یسیر من هذه الشیعه، الحکم، سلمه بن کهیل و حیب ابن ابی ثابت و منصور.»^(۲)

«هنگامی که شعبه به بصره آمد، مردم از او خواستند که از اصحاب ثقه اش برای آنان روایت کند. شعبه پاسخ داد: اگر بخواهم از اصحاب ثقه ام برایتان روایت کنم، تنها از عده ای از شیعیان همانند حکم، سلمه بن کهیل، حیب بن ابی ثابت و منصور حدیث نقل می کنم.»

ص: ۴۰۹

۱- همان، ج ۵، ص ۲۹۹.

۲- همان.

ذهبي گفته است:

«الامام الثبت الحافظ» (۱) «سلمه بن كهيل پيشواي ثابت و حافظ است.»

احمد بن حنبل گفته است:

«كان متقنا للحديث» (۲)؛ «حديث را به درستي نقل مي كرد.»

عجلي و نسائي گفته اند:

«ثقه ثبت» (۳)؛ «راستگوي استواري است.»

يحيى بن معين و عسقلاني با تعبير «ثقه» (۴)، وي را مورد اعتماد خوانده اند.»

ابو زرعه گفته است:

«كوفي، ثقه، مامون، ذكي» (۵)

«سلمه بن كهيل كوفي، (و شخصي) راستگو، مورد اعتماد و زيرك است.»

سفيان بن ثوري نيز گفته است:

ص: ۴۱۰

۱- سير اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۲۹۸، شماره ۱۴۲.

۲- همان، ج ۵، ص ۲۹۹.

۳- همان؛ تهذيب الكمال، ج ۱۱، ص ۳۱۶.

۴- الجرح و التعديل، ج ۴، ص ۱۶۳، شماره ۷۴۲؛ تقريب التهذيب، ج ۱، ص ۳۰۸، شماره ۲۷۶۳.

۵- همان.

«کان رکننا من الارکان» (۱) «رکنی از ارکان بود».

ابن سعد گفته است:

«کان سلمه کثیر الحدیث» (۲) «سلمه صاحب احادیث بسیاری بود».

آیا با این تجلیل و عظمتی که محدثان از این شخص یاد می کنند، جایی برای شبهه کذب او باقی می ماند؟ و آیا با این وصف، شیعه بودن او مانع پذیرش حدیث او خواهد شد؟ یکی از راویان حدیث نزول آیه «انما»، در شأن امام علی علیه السلام ، «سلمه بن کهیل» است. برخی از منابع، این حدیث را از او نقل کرده اند. (۳)

۲- مجاهد بن جبر

درباره تاریخ تولد و وفات او گفته اند:

«کان مولده سنه احدى و عشرين فى خلافة عمر و قال

ص: ۴۱۱

-
- ۱- همان؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۲۹۹.
 - ۲- الطبقات، ج ۶، ص ۳۱۴، شماره ۲۴۱۵.
 - ۳- تخريج الاحاديث و الآثار الواقعة فى تفسير الكشاف، ج ۱، ص ۴۰۹؛ الفتح السماوى بتخريج احاديث تفسير القاضى البيضاوى، ج ۲، ص ۵۷۱؛ الكشاف المحقق، ج ۲، ص ۲۵۸؛ تفسير القرآن العظيم، ابن ابى حاتم، ج ۴، ص ۱۱۶۲؛ تفسير ابن كثير، ج ۲، ص ۶۷؛ اسباب النزول سيوطى، ص ۱۴۸؛ لباب النقول فى اسباب النزول، ص ۱۲۲؛ الدر المنثور، ج ۳، ص ۹۹؛ تيسير العلى القدير لاختصار تفسير ابن كثير، ج ۲، ص ۶۱؛ لباب التفسير من ابن كثير، ج ۱، ص ۳۴۲.

یحیی القطان مات سنه اربع و مائه» (۱)

«وی در سال ۲۱ هجری در دوران حکومت عمر به دنیا آمد. و سال وفات او را سال ۱۰۴ گفته اند.

بر این اساس، وی از صحابه حدیث نقل می کند» (۲)

درباره توثیق وی ابن سعد گفته است:

«كان فقيها عالما ثقة كثير الحديث» (۳)

«مجاهد فقیهی عالم، راستگو و صاحب احادیث بسیار بود».

ذهبی گفته است:

«الامام، شيخ القراء و المفسرين» (۴)؛ «پیشوای قاریان و مفسران بوده است».

ابن حبان گفته است:

«كان فقيها ورعا عابدا متقنا» (۵)؛ «فقیهی وارسته و عابد و درست کار بود».

عجلی گفته است:

ص: ۴۱۲

۱- تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۳۷۴.

۲- همان.

۳- طبقات ابن سعد، ج ۶، ص ۲۰.

۴- سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۴۴۹.

۵- تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۳۷۴.

«مکی تابعی ثقه» (۱)؛ «اهل مکة و از تابعان و راستگوست».

طبری گفته است:

«کان قارئاً عالماً» (۲)؛ «مجاهد، قاری دانشوری بود».

یحیی بن معین نیز با تعبیر «ثقه» (۳) وی را ستوده است.

فضل بن میمون می نویسد:

«سمعت مجاهداً يقول عرضت القرآن على ابن عباس ثلاثين مره» (۴)

«از مجاهد شنیدم که می گفت: سی بار قرآن را بر ابن عباس عرضه کردم».

ذهبی درباره او گفته است:

«اجمعت الامة على امامه مجاهد و الاحتجاج به» (۵)

«امت اسلامی بر پیشوایی مجاهد (در تفسیر) و استدلال به نظر او وحدت نظر دارند».

حال با این تجلیل و توصیف، دیگر جایی برای شبهه کذب او باقی خواهد ماند؟

یکی از روایان حدیث نزول آیه «انما»، در شأن امام علی علیه السلام، مجاهد است.

ص: ۴۱۳

۱- همان.

۲- همان.

۳- سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۴۵۱.

۴- همان، ج ۵، ص ۴۵۰.

۵- تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۳۷۵؛ الکاشف، ج ۲، ص ۲۴۱.

در منابع فراوانی این حدیث به نقل از او آمده است. (۱)

۳- سدی (اسماعیل بن عبدالرحمن)

درباره تاریخ درگذشت او گفته اند؛ وی در سال ۱۲۷ هجری از دنیا رفته است. (۲) با توجه به این سن، وی از صحابه حدیث نقل کرده است. (۳)

ابن حجر درباره شیعه بودن او گفته است:

«رمی بالتشیع.» (۴)؛ «سدی متهم به تشیع است.»

ذهبی نیز گفته است:

«و رمی السدی بالتشیع.» (۵)؛ «سدی متهم به تشیع است.»

درباره وثاقت او نیز تعابیر گوناگونی یاد شده است؛ ذهبی گفته است:

ص: ۴۱۴

۱- بنگرید به: تفسیر القرآن، لسلطان العلماء، ج ۱، ص ۳۹۳؛ زادالمسیر فی علم التفسیر، ج ۲، ص ۲۹۲؛ النکت و العیون، تفسیر الماوردی، ج ۲، ص ۴۸؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۶۷؛ تفسیر القرآن سمعانی، ج ۲، ص ۴۷؛ احکام القرآن جصاص، ج ۴، ص ۱۰۲؛ اسباب النزول، سیوطی، ص ۱۴۸؛ لباب النقول فی اسباب النزول، ص ۱۲۲؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۲۰۹؛ جامع البیان، عن تاویل ای القرآن، ج ۴، ص ۲۸۹؛ الدر المنثور، ج ۳، ص ۹۹؛ جامع الاحکام، قرطبی، ج ۶، ص ۲۲۱؛ اللباب فی علوم الکتاب، ج ۷، ص ۳۹۷؛ تیسیر العلی القدیر لاختصار تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۶۱؛ لباب التفسیر من ابن کثیر، ج ۱، ص ۳۴۲.

۲- سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۲۶۴.

۳- همان.

۴- تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۸۳، شماره ۵۳۱.

۵- میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۳۹۶، شماره ۹۰۸.

«اسماعیل بن عبدالرحمن الامام المفسر»^(۱)؛ «سدی پیشوای تفسیر است».

احمد بن حنبل گفته است:

«سدی ثقه»^(۲) «سدی ثقه است».

ذهبی گفته است:

«حسن الحدیث»^(۳)؛ «حدیث او نیکوست».

نسایی گفته است:

«صالح الحدیث»^(۴)؛ «سدی صلاحیت [نقل] حدیث را دارد».

ابن عدی گفته است:

«هو عندی صدوق»^(۵)؛ «سدی نزد من راستگوست».

یکی از روایان حدیث نزول آیه «انما» در شأن امام علی علیه السلام اسماعیل بن عبدالرحمن معروف به «سدی» است و در منابع بسیاری روایت یاد شده را از او نقل کرده اند.^(۶)

ص: ۴۱۵

-
- ۱- سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۲۶۴.
 - ۲- تهذیب الکمال فی اسماء الرجال، ج ۳، ص ۱۳۴.
 - ۳- الکاشف، ج ۱، ص ۲۴۷، شماره ۳۹۱.
 - ۴- سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۲۶۵.
 - ۵- همان.
 - ۶- بنگرید به: تفسیر القرآن، لسلطان العلماء، ج ۱، ص ۳۹۳؛ اللباب فی علوم الکتاب، ج ۷، ص ۳۹۷؛ تفسیر الخازن، ج ۲، ص ۵۶؛ تفسیر القرآن، سمعانی، ج ۲، ص ۴۷؛ احکام القرآن جصاص، ج ۴، ص ۱۰۳؛ جامع البیان عن تاویل آی القرآن، ج ۴، ص ۲۸۸؛ الدر المنثور، ج ۳، ص ۹۹؛ جامع الاحکام قرطبی، ج ۶، ص ۲۲۱؛ معالم التنزیل فی التفسیر و التاویل، ج ۲، ص ۲۷۲؛ الجواهر الحسان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۴۳۸؛ تیسیر العلی القدر لاختصار تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۶۱؛ لباب التفسیر من ابن کثیر، ج ۱، ص ۳۴۲؛ تذکره الخواص، ص ۲۴؛ الکشف و البیان، ج ۴، ص ۸۰.

درباره تاریخ وفات او گفته اند: در سال ۱۴۷ هجری از دنیا رفته است. (۱)

درباره وثاقت او تعبیّرات چندی گفته اند؛ از جمله: ابن حجر وی را «صدوق»؛ راستگو خوانده است. (۲)

ابوحاتم نیز با عبارت «صالح الحدیث» وی را ستوده است. (۳)

طاطری، ابو زُرعه و ابن حبان نیز وی را «ثقه» و «راستگو» شمرده اند. (۴)

یکی از روایان حدیث نزول آیه «انما»، در شأن امام علی علیه السّلام، «عتبه بن ابی حکیم» است که برخی از منابع این روایت را از او نقل کرده اند. (۵)

ص: ۴۱۶

-
- ۱- تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۶۳.
 - ۲- همان، ج ۲، ص ۶، شماره ۴۹۸۵.
 - ۳- الکاشف، ج ۱، ص ۶۹۴، شماره ۳۶۶۱.
 - ۴- تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۶۳.
 - ۵- بنگرید به: تفسیر القرآن العظیم، مسندا عن رسول الله صلی الله علیه وآله و الصحابه و التابعین، ج ۴، ص ۱۱۶۲؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۶۷؛ احکام القرآن جصاص، ج ۴، ص ۱۰۲؛ جامع البیان عن تاویل آی القرآن، ج ۴، ص ۲۸۸؛ تیسیر العلی القدیر لاختصار تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۶۱؛ لباب التفسیر من ابن کثیر، ج ۱، ص ۳۴۲؛ تذکره الخواص، ص ۲۴؛ الکشف و البیان، ج ۴، ص ۸۰.

درباره تاریخ وفات او گفته اند؛ در سال ۱۳۶ هجری از دنیا رفته است. (۱)

درباره وثاقت او نظریه‌هایی گوناگونی نقل شده است:

ذهبی گفته است: «ثقه» (۲)؛ «عطاء بن سائب راستگوست».

ذهبی گفته است:

«الامام الحافظ محدث الكوفه و كان من كبار العلماء، لکنه ساء حفظه قليلاً في اواخر عمره.» (۳)

«پیشوای حافظ، محدث کوفه و از دانشمندان بزرگ است، ولی در اواخر عمر کمی حافظه اش را از دست داده بود».

احمد بن حنبل گفته است:

«ثقه ثقه رجل صالح.» (۴)

«راستگوی راستگو و مردی درستکار است».

یحیی بن سعید گفته است:

«ما سمعت احدا من الناس يقول في حديثه القديم شيئا.» (۵)

ص: ۴۱۷

۱- الطبقات الكبرى، ج ۶، ص ۳۲۸، شماره ۲۵۱۰.

۲- همان.

۳- سير اعلام النبلاء، ج ۶، ص ۱۱۰، شماره ۳۰.

۴- موسوعه اقوال الامام احمد بن حنبل، ج ۲، ص ۴۵۰.

۵- تهذيب التهذيب، ج ۴، ص ۱۳۱.

«از کسی نشنیدم که درباره احادیث گذشته او سخنی گفته باشد».

عجلی گفته است:

«کان شیخا ثقه قدیما»^(۱)؛ «در گذشته استادی مورد اعتماد بود».

یکی از راویان حدیث نزول آیه «انما»، در شأن امام علی علیه السلام، «عطاء بن سائب» است.

مؤلف شواهد التنزیل این حدیث را از او نقل کرده است.^(۲)

۶- عبدالملک بن جریج المکی

درباره وفات او گفته اند؛ در سال ۱۵۰ هجری از دنیا رفته است.^(۳)

درباره وثاقت او تعبیرهای گوناگونی گفته اند؛

ذهبی گفته است:

«الامام، العلامه، شیخ الحرم، صاحب التصانیف و اوّل من دوّن العلم بمکه».^(۴)

«پیشوای بسیار دانا، استاد حرم (مکه)، صاحب کتابهای زیاد و اولین کسی که در مکه به تدوین علوم پرداخته است».

یحیی بن معین گفته است:

ص: ۴۱۸

۱- همان.

۲- شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۲۱۸.

۳- سیر اعلام النبلاء، ج ۶، ص ۳۳۴.

۴- همان، ج ۶، ص ۳۲۶.

«ثقه فی کلّ ماروی عنه من الکتاب.»^(۱)

«در آنچه از روی نوشته از او نقل شده است، راستگوست.»

یحیی بن سعید گفته است:

«کان ابن جریج صدوقا.»^(۲)؛ «ابن جریج بسیار راستگوست.»

مخلد بن حسین گفته است:

«ما رایت خلقا من خلق الله اصدق لهجه من ابن جریج.»^(۳)

«کسی را راستگوتر از ابن جریج نیافتم.»

از این گونه تجلیل ها از او بسیار شده است.

یکی از راویان حدیث نزول آیه «انما»، در شأن امام علی علیه السلام است.

برخی از منابع، این حدیث را از وی روایت کرده اند.^(۴)

آنچه بیان شد، بخشی از راویان حدیث نزول آیه «انما»، در شأن امام علی علیه السلام، بود که تنها در منابع اهل سنت وجود داشت. تا آنجا که ما یافتیم - چه آنان که متهم به تشیع شده اند و چه آنان که متهم به تشیع نبودند و اگر بنا بود راویان این حدیث در منابع شیعه هم بدان افزوده شود - شمار آنان دو چندان می شد.

ص: ۴۱۹

۱- همان، ج ۶، ص ۳۲۹.

۲- همان، ج ۶، ص ۳۳.

۳- همان.

۴- شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۲۱۹؛ تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان، ج ۴، ص ۲۸۴.

همان طور که ملاحظه می کنید، در میان راویان این حدیث عده ای از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند که باید قول آنان را پذیرفت؛ چه براساس نظریه مشهور اهل سنت که همه صحابه عادلند و چه براساس نظریه شیعه که آنان نیز همانند بقیه افراد قابل نقد هستند؛ زیرا در میان آنان افرادی وجود دارند مثل ابوذر، مقداد، عمار یاسر، خذیمه بن ثابت «ذوالشهادتین» و... که وثاقت و راستگویی آنان نزد همه فرقه های اسلامی مورد اتفاق است؛ به گونه ای که نقل روایتی از هر یک از آنان برای پذیرش کفایت می کند، تا چه رسد به مجموع آنان که مسئله را متواتر می کند و اگر این گروه شیعه باشند - که هستند - و به جرم تشیع، حدیث آنان کنار گذاشته شود، دیگران باید در حقانیت خود شک کنند.

از صحابه که بگذریم در میان تابعین نیز افرادی آن را روایت کرده اند که نزد تمام محدثان اهل سنت و اصحاب جرح و تعدیل مورد اعتماد هستند؛ چه آنان که متهم به تشیع شده اند و چه آنان که متهم به تشیع نشده اند.

بنابر این نه تنها به این دلیل که راویان این حدیث شیعه اند و نه به جرم شیعه بودن راوی آن می توان حدیثی را کنار گذاشت.

اشاره

یکی از شبهاتی که بر استدلال شیعه به آیه ولایت وارد کرده اند، این است که گفته اند روایاتی که دلالت دارد این آیه در شأن علی علیه السلام نازل شده است، ساختگی است.

«{إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا...}». هو علی و یذکرون الحدیث الموضوع باجماع اهل العلم و هو تصدقه بخاتمه فی الصلاه. (۱)

«می گویند: آیه انما ولیکم الله ... درباره علی علیه السلام نازل شده است و در این باره حدیثی نقل می کنند که او در نماز انگشتی خود را صدقه داده است، در حالی که این حدیث به اجماع اهل علم جعلی است!».

اولین کسی که بر خلاف نظر صحابه پاک پیامبر و تابعین و علمای قبل از خود این فضیلت را درباره صحابی بزرگ پیامبر صلی الله علیه و آله حضرت علی علیه السلام نفی کرده و این سخن ناصواب را گفته، ابن تیمیه است و پس از او این سخن نادرست به منابع دیگر راه یافته. و مورد سوء استفاده وهابیان قرار گرفته است (۲).

ص: ۴۲۱

۱- مقدمه فی اصول التفسیر، ص ۸۸.

۲- تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۳۹۴؛ تفسیر البیضاوی، محقق، ج ۲، ص ۳۳۸ که محقق این سخن را آورده است؛ تفسیر، ابن کثیر، ج ۲، ص ۶۷؛ لباب التفسیر، ج ۱، ص ۳۴۲؛ تهذیب التفسیر و تجرید التاویل، ج ۴، ص ۲۰۰؛ الفتح السماوی، ج ۲، ص ۵۷۱؛ التفسیر الوسیط، ج ۴، ص ۲۰۰؛ حاشیه الشهاب علی تفسیر البیضاوی، ج ۳، ص ۴۹۸؛ پاورقی النکت و العیون، ج ۲، ص ۴۹؛ زاد المسیر فی علم التفسیر، ج ۲، ص ۲۹۲؛ اتجاهات التفسیر فی القرن الرابع عشر، ج ۱، ص ۱۰۹؛ تیسیر العلی القدیر لاختصار تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۶۱.

در نقد و بررسی شبهات، روی سخن با شبهه و استدلال اوست و با گوینده کاری نداریم؛ گرچه بر این باوریم که شاکله و شخصیت فرهنگی و علمی افراد در کلمات آنان بروز می کند. انسانها هر چه شخصیت خود را از دید دیگران پنهان کنند، ولی چه بسا ناخودآگاه به ابراز اندیشه های درونی خود می پردازند.

امام علی علیه السلام در این زمینه می فرماید:

«ما اضمر احد شیئا الا ظهر فی فلتات لسانه و صفحات وجهه.»^(۱)

«هیچ کس چیزی را در دل پنهان نکرد مگر اینکه در سخنانی اندیشه اش آشکار گشت و در صفحه رخسارش پدیدار شد.»

سخن ابن تیمیه برخلاف باور همه فرقه های اسلامی است و دستاویز عده ای از خدا بی خبر - که تلاش برای تفرقه بین امت اسلامی را وجهه همت خود قرار

ص: ۴۲۲

داده اند شده است. شایسته است نگاهی به عقاید ابن تیمیه و شخصیت او از دیدگاه اهل سنت داشته باشیم.

وی، احمد بن عبدالحلیم بن عبدالسلام بن عبدالله ابوالعباس مشهور به ابن تیمیه (۶۶۱ - ۷۲۸ ق) در سال ۶۶۱ در حران و در خانواده ای از سنیان شامی به دنیا آمد. لازم به توضیح است که اکثر شامیان از دیر زمان تحت تأثیر تبلیغات امویان از اسلام ناب اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله اطلاعات اندکی داشته اند. پدرش در حران خطیب و شیخ و ... بود تا اینکه در سال ۶۶۷ ق به دلیل مشکلات سیاسی امنیتی، که برای منطقه حران به وجود آمد، به طرف دمشق حرکت کرد. در دمشق علما از پدرش استقبال کردند. و در این شهر سمت خطیب داشت تا اینکه در سال ۶۸۲ ق پدرش از دنیا رفت.

مردم و علما به خاطر دلجویی از این پسر و تقدیر از زحمات پدر کرسی خطابه پدرش را در مسجد جامع دمشق در اختیار او گذاشتند. با اینکه جوانی بیست و سه ساله بود، این پست مهم دینی را در اختیار او گذاشتند. از این زمان شهرت او آغاز شد و به دلیل اینکه تا پایان عمر ازدواج نکرده بود و به دلیل مشکلات سیاسی، فرهنگی، اجتماعی حاکم بر منطقه حران و دمشق و ... شخصیت فرهنگی خاصی یافته بود که با بسیاری از عقاید و رفتار مسلمانان مخالفت می کرد و فتواهایی برخلاف مذاهب چهارگانه اهل سنت می داد و موجب درگیری بین پیروان مذاهب چهارگانه اهل سنت می شد؛ به ویژه

ص: ۴۲۳

درباره بقیه فرقه های مسلمانان که هم عقیده او نبودند عقایدی بسیار افراطی داشت و آنان را کافر، مهدورالدم و مال آنان را مباح می دانست.

عده ای از محققان فتوایی را که وی برخلاف همه مذاهب اسلامی صادر کرده است، گردآوری و بیش از ۶۰ مورد نوشته اند. به دلیل این فتواها، - که خارج از مذاهب اسلامی بود و موجب فتنه و آشوب می شد و عقایدی که برخلاف اکثر فرقه های اسلامی از او صادر می شد و دیگران را متهم به کفر می کرد - علمای اسلامی در برابر او ایستادند و به خاطر همین فتواها و عقاید چندین بار زندانی شد البته در مواردی هم حاکمان دمشق و مصر به کمک او می آمدند که این حمایت ها موجب جسارت بیشتر او شده بود. (۱)

تا اینکه رهبران مذاهب چهارگانه اهل سنت معاصر وی، او را از فتوا دادن بازداشتند (۲)

و چون این اقدام سودی نبخشید او را زندانی کردند (۳) و سرانجام در پی حکم به کفر ابن تیمیه از طرف رهبران مذاهب چهارگانه معاصر وی، حکومت وقت بخشنامه ای صادر و به صورت اعلامیه ای برای همه خواندند:

ص: ۴۲۴

۱- عبدالحمید، صائب، ابن تیمیه، حیات، عقائده، ص ۱۷؛ دائره المعارف بزرگ اسلامی، ج ۳، ص ۱۷۱.

۲- المقالات السنیه، ص ۱۶.

۳- رفع الشبهه عن الرسول و الرساله، ص ۹۸ - ۹۷؛ السیف الصیقل، ص ۱۸۷.

«من كان على عقيدة ابن تيميه حلّ ماله و دمه»^(۱)

«هر کس اندیشه و عقیده ابن تيمیه را داشته باشد، خورش مباح و مالش حلال است».

وی در زندان درگذشت.

گذشته از این مسائل، دانشمندان اهل سنت بعد از عصر او نیز اظهارنظرهای او را بی اساس و او را منافق و ناصبی شمرده اند.

ابن حجر عسقلانی صاحب کتاب الاصابه و فتح الباری و ... درباره ابن تيمیه می نویسد:

«و منهم من ينسبه الى النفاق لقوله في علي ... فانه شنع في ذلك فالزموه بالنفاق لقوله صلى الله عليه وآله و لا- يغضك الا منافق»^(۲)

«به دلیل آنچه ابن تيمیه درباره علی علیه السّلام گفته است، (او سپس چندین اظهارنظر ابن تيمیه را درباره امام می آورد که از آوردن آنها شرم داریم) ابن تيمیه به علی علیه السّلام فحش و ناسزا گفته است؛ از این جهت او را محکوم به نفاق کرده اند؛ زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السّلام فرمود: جز منافق کسی نسبت به تو کینه و دشمنی ندارد».

ص: ۴۲۵

۱- رفع الشبهه عن الرسول و الرساله، ص ۹۸.

۲- الدرر الكامله، ج ۱، ص ۱۵۵.

تعجب این جاست که وهابیان - که ناسزا به صحابه را برابر با کفر و شرک میدانند - ابن تیمیه را نه تنها کافر و مشرک ندانسته اند بلکه افکار او را پایه مکتب خود نهادهاوند.

ابن حجر هیثمی، صاحب کتاب الصواعق المحرقة و ... درباره ابن تیمیه می گوید:

«ابن تیمیه عبد خذله الله و اصممه و اعماه و اذله و بذلك صرح الائمة الذین بینوا فساد احواله و کذب اقواله و من اراد ذلك فعليه بمطالعه كلام الامام المجتهد المتفق على امامته و جلالته و بلوغه مرتبه الاجتهاد ابی الحسن السبکی و ولده التاج و الشيخ الامام العز بن جماعه و اهل عصرهم و غیرهم من الشافعیه و المالکیه و الحنفیّه و الحاصل انه لا یقام لكلامه وزن بل یرمی فی كلّ و عرو حزن و یعتقد فیہ انه مبتدع ضالّ و مضلّ جاهل غال عامله الله بعدله.»^(۱)

«ابن تیمیه کسی است که خداوند او را خوار، گمراه، کور، کر و ذلیل کرده است. رهبران دینی که فساد حال و دروغ بودن گفتار او را بیان داشته اند، براین مسئله تصریح کرده اند؛ هر کس می خواهد ابن تیمیه را بشناسد باید سخن رهبر و مجتهد والا مقامی که همه به اجتهاد او وحدت نظر دارند؛ یعنی ابوالحسن سبکی را مطالعه کند.

ص: ۴۲۶

همچنین فرزندش و عزّ بن جماعه و معاصران او و غیر آنها از رهبران شافعی، مالکی و حنفی و خلاصه آنکه سخن او هیچ ارزشی ندارد، بلکه باید در دشت و صحرا انداخته شود.

درباره او عقیده بر این است که او یک بدعت گذار گمراه و گمراه کننده و نادان و غلوکننده بود. خداوند با عدلش با او رفتار کند».

محمد زاهد الکوثری درباره ابن تیمیه می نویسد

«و تبدو علی کلامه آثار بغضه لعلی علیه السّلام فی کلّ خطوه من خطوات تحدث عنه.»^(۱)

«در سخن ابن تیمیه در هر قدمی که از علی علیه السّلام سخن می گوید، آثار بغض و کینه او نسبت به علی علیه السّلام آشکار می شود».

اتهام به نفاق و ناصبی بودن ابن تیمیه از طرف دانشمندان اهل سنت اختصاص به این چند نفر ندارد، بلکه فراوانند کسانی که درباره او این گونه قضاوت کرده اند؛ «حبشی» در کتاب «المقالات السنّیه»، به دشمنی ابن تیمیه با علی علیه السّلام اشاره می کند و سرانجام می نویسد:

«و ابن تیمیه ینطبق علیه قوله ... و من ابغض علیّا فقد ابغضنی و کفاه بهذا خزیا.»^(۲)

ص: ۴۲۷

۱- الحاوی فی سیره الامام ابی جعفر الطحاوی، ص ۲۷.

۲- المقالات السنّیه، ص ۳۶۷؛ مقاله سیزدهم، ص ۳۰۷ تا ۳۷۱.

«ابن تیمیه کسی است که سخن رسول خدا صلی الله علیه وآله درباره او تطبیق می کند که فرمود: هر کس با علی دشمنی ورزد با من دشمنی ورزیده است و همین خواری ابن تیمیه را کافی است».

بر این اساس، ابن تیمیه درباره شأن نزول آیه ولایت اظهار نظر علمی نکرد، بلکه به صورت علمی از حضرت امیر علیه السلام انتقام گرفته است. البته این تنها موردی نیست که او چنین رفتار کرده است، بلکه هر جا در احادیث به فضیلتی از فضائل امام علی علیه السلام برخورد، بغض و کینه خود را ابراز داشته است که به چند نمونه اشاره می کنیم:

«انت ولیّ کلّ مؤمن بعدی: هذا موضوع باتفاق اهل المعرفة بالحدیث.»^(۱)

«رسول خدا صلی الله علیه وآله خطاب به امام علی علیه السلام: تو بعد از من ولی هر مؤمنی هستی».

ابن تیمیه: این حدیث به اتفاق آشنایان به حدیث، جعلی است.

«هو ولیّ کلّ مؤمن بعدی، کذب علی رسول الله.»^(۲)

رسول خدا صلی الله علیه وآله درباره امام علی علیه السلام فرمود: او بعد از من ولی هر مؤمنی است.

ص: ۴۲۸

۱- منهاج السنه، ج ۳، ص ۹.

۲- همان، ج ۴، ص ۱۰۴.

ابن تیمیه: این دروغی است که به رسول خدا صلی الله علیه وآله نسبت داده شده است.

«و حدیث ردّ الشمس له قد ذكره طائفه كالطحاوی و القاضي عیاض و غیرهما و عدّوا ذلك من معجزات

النبي و لكنّ المحققون من اهل العلم و المعرفه بالحديث يعلمون أنّ هذا الحديث كذب موضوع.»^(۱)

«و حدیث ردّ الشمس برای امام علی علیه السّلام که عده ای از دانشمندان همانند طحاوی، قاضی عیاض و ... این جریان را از معجزات رسول خدا علیه السّلام شمرده اند، ولی محققان از اهل علم و آشنایان به حدیث می دانند که این حدیث جعلی است.»

«كذلك قوله و سدّوا الابواب كلّها الاّ باب علی، فانّ هذا وضعته الشيعة علی طریق المقابله.»^(۲)

«همچنین سخن رسول خدا صلی الله علیه وآله که همه درها را ببندید جز در [خانه] علی علیه السّلام . این

حدیث واقعیت ندارد، بلکه شیعه برای مقابله با حدیثی که درباره ابوبکر آمده است، این حدیث را جعل کرده اند.»

ص: ۴۲۹

۱- همان، ج ۴، ص ۱۸۶.

۲- همان، ج ۳، ص ۹؛ مجموع الفتاوی، ج ۴، ص ۴۱۵.

«و حدیث انا مدینه العلم و علی بابها اضعف و او هی و لهذا یعدّ فی الموضوعات.»^(۱)

«و حدیث من شهر علمم و علی در آن، ضعیف تر و سست تر است و بر این اساس از جعلیات شمرده می شود.»

«و اما حدیث المؤاخاه فباطل موضوع، فانّ النبی لم یواخ احدا و لم یواخ بین المهاجرین و الانصار.»^(۲)

«و اما حدیث برادری، باطل و جعلی است؛ زیرا پیامبر هیچ کس را به عنوان برادر انتخاب نکرده و بین مهاجر و انصار هم پیوند برادری ایجاد نکرده است.»

«و اما قوله اقضاکم علی و القضاء یتلزم العلم و الدین، فهذا الحدیث لم یتثبت و لیس له اسناد تقوم به الحجّه.»^(۳)

«اما سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله که علی علیه السلام شایسته ترین شما به قضاوت است، در حالی که قضاوت نیازمند علم و تقوا است. این حدیث هم ثابت نشده و سندی که حجت باشد، ندارد.»

ص: ۴۳۰

۱- همان، ج ۴، ص ۱۳۸؛ مجموع الفتاوی، ج ۴، ص ۴۱۰.

۲- همان، ج ۲، ص ۱۱۹.

۳- همان، ج ۴، ص ۱۳۸.

شاید زشت ترین قضاوت را ابن تیمیه درباره این حدیث دارد؛ زیرا با این جمله هم منکر علم امام است و هم منکر دیانت و تقوای امام علی علیه السلام!!

همان طور که ملاحظه می کنید، ابن تیمیه در هیچ یک از این موارد دلیلی ارائه نمی کند و تنها به کلی گویی و ادعای اجماع و اتفاق نظر می پردازد، بدون اینکه برای این ادعاها مدرکی ارائه کند.

مسئله ناصبی بودن ابن تیمیه به قدری فراگیر است که یکی از طرفداران او در عربستان به دفاع از او برخاسته و کتابی تحت عنوان «شیخ الاسلام لم یکن ناصبیا» نوشته است. (۱)

گرچه پاسخ گفتن به هر یک از ادعاهای ابن تیمیه نیازمند فرصت دیگری است، ولی ادعای او را درباره جعلی بودن روایات نزول آیه {إِنَّمَا وَدَّيْكُمُ اللَّهُ...} در شأن امام علی علیه السلام باید پاسخ گفت.

ص: ۴۳۱

۱- این کتاب را در ۱۸۴ صفحه، سلیمان بن صالح الخراشی تألیف کرده و در دارالوطن ریاض به سال ۱۹۹۸ م منتشر شده است.

۱- همان طور که در بحث شأن نزول بیان کردیم، تمام مفسرانی که شأن نزول آیه را آورده اند، نزول آن در شأن امام علی علیه السلام را نقل کرده اند؛ چه به صورت اختصاصی، یا همراه با دیگران.

۲- با اعتراف صحابه - که معاصر نزول آیات بودند - چه مخالفان امام علی علیه السلام همانند عمرو بن عاص، و چه موافقان آن حضرت، مانند حذیفه بن یمان، صاحب سر رسول الله صلی الله علیه و آله و خذیمه بن ثابت، ذوالشهادتین، جایی برای ادعای «ابن تیمیه» باقی نمی ماند.

۳- چنان که در بحث استناد فقها به آیه ولایت اشاره کردیم، دانشمندان اهل سنت با استناد به شأن نزول، این آیه را مستند فقهی برای استنباط احکام قرار داده اند (۱) و این گواه بر آن است که صدور حدیث نزد آنان قطعی است.

۴- متکلمان و مفسرانی که بر استدلال شیعه به این آیه شبهه ای وارد کرده اند، از نظر دلالت آن اشکال وارد کرده اند که این نیز حکایت از صحت شأن نزول دارد.

ص: ۴۳۲

۱- جصاص، احکام القرآن، ج ۴، ص ۱۰۲؛ مدارک التنزیل و حقایق التاویل، نسفی، ج ۱، ص ۴۵۶.

۵- گذشته از اعترافات صحابه، تابعین و مفسران - که پیشتر نقل کردیم - هیچ یک از دانشمندان اسلامی شیعه یا سنی تا قرن هفتم، که ابن تیمیه، این ادعا را کرده است، نزول آیه در شأن امام علی علیه السلام را انکار نکرده اند و در هیچ یک از منابع تفسیری و روایی اهل سنت نیز اثری از آن نیافتیم.

۶- شاگردان ابن تیمیه، مانند ابن کثیر و ... که سخنان او را بدون نقد نقل کرده اند و طرفداران اندیشه ابن تیمیه - که بعد از او این سخنان را آورده اند - نتوانسته اند حتی یک سند برای ادعای اتفاق نظر اهل علم بر ساختگی بودن این روایات ارائه کنند.

ص: ۴۳۳

فصل نهم: شبهات کلامی

اشاره

ص: ۴۳۵

اشاره

گفته اند؛ اگر منظور از «الذین آمنوا» امام علی علیه السّلام باشد، لازم است که یکی از شرایط امامت دادن زکات در حال رکوع باشد، در حالی که چنین نیست.

به این شبهه توجه کنید:

«و فيه، أنّه يلزم ان يكون من شرایط الولی ایتاء الزکاه حال الركوع ان ارید الذین آمنوا علی رضی اللّٰه عنه.»

این شبهه حداقل در یک منبع آمده است. (۱)

ص: ۴۳۷

۱- ما هم بر این باوریم که از شرایط امامت، دادن زکات در حال رکوع نیست، و در هیچ یک از کتب کلامی شیعه نیز این مسئله از شرایط امامت ذکر نشده است.

۲- همان طور که پیشتر بیان کردیم، در نزول آیه در شأن امام علی علیه السلام شبهه ای نیست، چنان که آیه در صدد تعیین شرایط امامت و امام نیز نیست، و گرنه با توجه به کاربرد واژه «حصر»، مفهوم آیه این می شود که امام، تنها کسی است که مؤمن باشد، نماز بخواند و در حال رکوع زکات بدهد؟

در حالی که معصوم بودن و افضل بودن افراد از شرایط اساسی امام است.

به این شرایط توجه کنید:

«المسألة الثانية: فی أنّ الامام يجب ان يكون معصوما و امتناع التسلسل يوجب عصمته و لانه حافظ للشرع و لوجوب الانكار عليه لو اقدم على المعصية فيضاد امر الطاعة و يفوت الغرض من نصبه و لانحطاط درجته عن اقل العوام»^(۱)

المسألة الثالثة: فی أنّ الامام يجب ان يكون افضل من

ص: ۴۳۸

۱- کشف المراد، ص ۲۲۷.

غیره و قبح تقدیم المفضول معلوم و لا ترجیح فی المساوی.»^(۱)

با توجه به شرط اساسی عصمت، شیعه بر این باور است که نصب امام بر خداوند لازم است؛

زیرا جز خداوند کسی از عصمت آگاهی ندارد. به این مسئله توجه کنید:

«المسأله الرابعه فی وجوب النص علی الامام و العصمه تقتضی النصّ و هما (یعنی العصمه و النص) مختصّان بعلی علیه السلام.»^(۲)

و اگر بگوئیم آیه در صدد تعیین شرایط امامت است، با توجه به وجود «أئمة» اعتبار این شرایط از بین می رود و باید به همان شرایط مذکور، در آیه، در جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله اکتفا کرد، در حالی که اهل سنت هم به وجود چنین شرایطی در جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله معتقد نیستند.

۳- گرچه شیعه بر این باور نیست که دادن زکات در حال رکوع از شرایط امامت باشد، ولی در متون روایی شیعه، روایاتی وجود دارد که حکایت از آن دارد که خداوند همه ائمه علیه السلام را به این شیوه آزموده است و آنان نیز در این آزمون و اثبات ایثار و اخلاص، به امام علی علیه السلام اقتدا کرده اند؛

ص: ۴۳۹

۱- همان، ص ۲۲۸.

۲- همان، ص ۲۲۹.

امام صادق علیه السّلام پس از شرح کیفیت نزول آیه در شأن امام علی علیه السّلام و اینکه خداوند بقیه فرزندان امام علی علیه السّلام را - که به مقام امامت رسیده اند - از این نعمت برخوردار کرده است، می فرماید:

«فکل من بلغ من اولاده مبلغ الامامه یكون بهذه النعمه یتصدّقون و هم راکعون و السائل الذی سأل امیرالمؤمنین من الملائکه و الذین یسألون الائمه من اولاده یكونون من

الملائکه»^(۱)

«هر یک از فرزندان آن حضرت - که به مقام امامت می رسند - از این نعمت برخوردارند که در حال رکوع صدقه می دهند و فقیری که از امیرالمؤمنین علیه السّلام تقاضای کمک کرد، فرشته ای از فرشتگان بود و فقیرانی که از امامان تقاضای کمک می کنند نیز از فرشتگان هستند».

ص: ۴۴۰

۱- الکافی، ج ۱، ص ۲۲۸؛ الوافی، ج ۲، ص ۲۷۸؛ البرهان، ج ۳، ص ۴۲۰؛ تفسیر نورالثقلین، ج ۲، ص ۲۵۵.

اشاره

گفته اند؛ اگر مقصود از این آیه، امامت امام علی علیه السّلام باشد، لازم می آید که بقیه امامانی که شیعه آنان را امام می دانند، امام نباشند. به این شبهه توجه کنید:

«أنّه لو كان المراد ما ذكره لكانت نصّاً في نفی الامامه عن السبطين و من بعدهما من الائمة الذين اعتبروهم ائمه المسلمين.»

این شبهه در برخی از منابع ذکر شده است. (۱)

نقد

۱- امام حسن و امام حسین علیه السّلام در زمان امامت حضرت علی علیه السّلام امام نبودند، تا با امامت آنان منافات داشته باشد؛

۲- امامت سبطين علیه السّلام در عصر خود آنها با این آیه ثابت نمی شود تا با حصر آیه درباره امام علی علیه السّلام منافات داشته باشد و لازمه اش نفی امامت بقیه باشد؛

۳- با توجه به اینکه شیعه عصمت را در امام لازم می داند و راهی جز علم الهی برای کشف عصمت وجود ندارد، نصب تک تک امامان از طرف خداوند و ابلاغ رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز در باور شیعه ضروری است. از این رو برای اثبات

ص: ۴۴۱

۱- مواهب الرحمن فی دروس القرآن، ج ۳، ص ۱۶۷؛ روح المعانی، ج ۶، ص ۱۶۷.

امامت امامان به روایاتی استدلال می کنند؛ از جمله به روایات اثناعشر خلیفه که در آنها رسول خدا صلی الله علیه وآله تصریح می نماید که بعد از او دوازده خلیفه و جانشین از طرف خداوند نصب شده اند و آن گاه مشخصات تک تک آنان را بیان می نماید. به علاوه، هر امامی موظف بود تا براساس این مشخصات، امام بعد از خود را به مردم معرفی نماید؛ به این روایت توجه کنید:

«عن جابر بن عبدالله الانصاری قال، قال لی رسول الله صلی الله علیه وآله : یا جابر، انّ اوصیائی و ائمه المسلمین من بعدی اولهم علی ثم الحسن ثم الحسین ثم علی بن الحسین ثم محمد بن علی المعروف بالباقر، سندرکه یا جابر، فاذا لقیته فاقرءه منی السلام، ثم جعفر بن محمد ثم موسی بن جعفر ثم علی بن موسی ثم محمد بن علی ثم علی بن محمد ثم الحسن بن علی ثم القائم، اسمه اسمی و کنیته کنیتی ابن الحسن بن علی، ذاک الذی یفتح الله تبارک و تعالی علی یدیه مشارق الارض و مغاربها، ذاک الذی یرغب عن اولیائه غیبه لا- یثبت علی القول بامامته الا من امتحن الله قلبه للایمان. قال جابر: فقلت: یا رسول الله فهل للناس الانتفاع به فی غیبه؟»

فقال: ای والذی بعثنی بالنبوه انهم یرضون بنور ولایتہ

فی غیبه کانتفاع الناس بالشمس و ان سترها سحاب. هذا من مکنون سرّ الله و مخزون علم الله، فاكتمه الا عن اهله. (۱)

«جابر می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله هبه من فرمود: ای جابر اوصیا و رهبران مسلمانان بعد از من اولین فرد آنان علی علیه السّلام است و بعد از او حسن علیه السّلام م و بعد از او حسین علیه السّلام و بعد از او علی فرزند حسین علیه السّلام و بعد از او محمد علیه السّلام فرزند علی علیه السّلام است، که معروف به باقر است. ای جابر! تو آن قدر زنده می مانی که او را خواهی دید. وقتی او را دیدی، سلام مرا به او برسان. بعد از او جعفر فرزند محمد علیه السّلام و بعد از او موسی فرزند جعفر علیه السّلام و بعد از او علی فرزند موسی علیه السّلام و بعد از او محمد علیه السّلام فرزند علی علیه السّلام است و بعد از او علی علیه السّلام فرزند محمد علیه السّلام و بعد از او حسن علیه السّلام فرزند علی علیه السّلام و بعد از او قائم است که اسم او اسم من و کنیه او کنیه من است.

او فرزند حسن بن علی علیه السّلام و همان فردی است که خداوند به وسیله او شرق و غرب [عالم] را فتح خواهد کرد؛ او همان فردی است که از طرفدارانش پنهان است و غیبت او به اندازه ای طولانی است که تنها کسانی که خداوند قلب شان را امتحان کرده باشد بر امامت او باقی خواهند ماند».

ص: ۴۴۳

۱- ینابیع الموده، باب ۹۴، ص ۴۹۴.

جابر پرسید: ای رسول خدا صلی الله علیه وآله در زمان غیبت، آیا مردم از او استفاده می کنند؟

پیامبر فرمود: آری! ای جابر! سوگند به خدایی که مرا به پیامبری برگزید، همان گونه که مردم از خورشید در

زمانی که ابر او را پوشانده استفاده می کنند، در زمان غیبت او مردم از نور ولایت او استفاده می کنند.

ای جابر! این از اسرار پنهان خداوند و علم مخفی اوست. این سخن را به هر کس نگو مگر کسانی که اهل این سخن هستند».

۴- پیشتر نقل کردیم که براساس روایات شیعه این آیه شامل بقیه امامان نیز می شود.

۳- بلافصل نبودن جانشینی

اشاره

گفته اند؛ بر فرض این که بپذیریم آیه بر امامت امام علی علیه السلام دلالت می کند، بیانگر این نیست که این جانشینی باید بلافصل باشد. به این شبهه توجه کنید:

«مِنْ أَيْنَ قَلْتُمْ أَنَّهَا تَدُلُّ عَلَى إِمَامَتِهِ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ مِنْ غَيْرِ فَضْلٍ.»

این شبهه در برخی از منابع آمده است. (۱)

ص: ۴۴۴

۱- تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان، ج ۴، ص ۲۸۴؛ التفسیر الکبیر، ج ۱۲، ص ۲۹.

بعد از پذیرش دلالت آیه بر امامت امام علی علیه السلام بلافصل بودن آن را از چند طریق می توان اثبات کرد:

الف - شأن نزول آیه

پیشتر از هشت طریق ثابت کردیم که آیه در شأن امام علی علیه السلام نازل شده است یکی از آنها اجماع امت و مفسران بر نزول آیه در شأن امام علی علیه السلام بود.

اگر آیه بر امامت دلالت کرد و تعیین مصداق آن از طریق شأن نزول، منحصر در امام علی علیه السلام شد، بیانگر جانشینی بلافصل آن حضرت است.

ب - دلالت واژه «انما»

پیشتر در تقریر استدلال شیعه به این آیه بر امامت بلافصل حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام یاد آور شدیم که یکی از مقدمات استدلال، وحدت نظر لغت شناسان بر دلالت «انما» بر حصر است. بنابر این با کاربرد این واژه در آیه یاد شده، خداوند سرپرستی و تصرف امور مسلمانان را در خود و رسول خویش و امام علی علیه السلام منحصر می کند که دلیل دیگری بر جانشینی بلافصل می کند.

پیشتر از لغت شناس معروف عرب - ابوهلال عسکری - در معنای ولی نقل کردیم که او در این باره می نویسد:

«اصل الولیّ جعل الثانی بعد الاول من غیر فصل، من قولهم هذا یلی ذاک ولیا و ولاء الله کانّه یلی امره و لم

یکله الی غیره و ولاء امره و کله الیه، کانّه جعله بیده و ولی امر نفسه قام به من غیر وسیطه.»^(۱)

«اصل، ولی قراردادن دومی بعد از اول و بدون فاصله است و این از سخن عرب گرفته شده است که این پشت سر آن می آید و اینکه گفته می شود خداوند او را ولیّ قرار داد. گویا کارش را به او واگذار کرده و به دیگری واگذار نکرده است و اینکه گفته می شود او را ولیّ امرش قرار داد، گویا کار را به دست او وا گذاشته است و اینکه گفته می شود خودش ولیّ خودش شد؛ یعنی بدون واسطه کار خودش را به عهده گرفته است.»

ص: ۴۴۶

اشاره

گفته اند؛ اگر مقصود از ولایت، امامت باشد، امامت باید بعد از عصر رسول خدا صلی الله علیه وآله باشد.

از طرفی امامت بعد از عصر رسول خدا صلی الله علیه وآله مشروط به بلافصل بودن نیست و امامت به این معنی را همه مسلمانان برای امام علی علیه السلام قائل هستند. به این شبهه توجه کنید:

«انّ الولاية بمعنى الامامة انما تكون بعد عصر النبوة و الرسالة و الولاية المتأخره عن عهد الرسالة غير مشروطه بالاتصال بعهد الرسول و اذا لم يتصل بعهد فلا يوجد مسلم يمنع ان تكون الولاية بهذا النمط ثابتة للامام.»

این شبهه در شماری از منابع ذکر شده است.^(۱)

نقد

الف - در شبهه قبلی گفته شد که اگر پذیرفتیم آیه بر ولایت دلالت می کند، از خود آیه و از راههای مختلفی می توان انحصار و بلافصل بودن آن را استفاده

ص: ۴۴۷

۱- مواهب الرحمن فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۱۶۷؛ روح المعانی، ج ۶، ص ۱۶۹؛ التفسیر الکبیر، ج ۱۲، ص ۲۹.

کرد. گذشته از آنکه استفاده خلافت بلافصل برای امام علی علیه السلام منحصر در این آیه نیست.

ب - با پذیرش انحصار بلافصل بودن جانشینی و خلافت در آیه، خلافت خلفای قبل از امام علی علیه السلام - براساس آنچه در تاریخ اسلام اتفاق افتاده است - بدون دلیل شرعی خواهد بود. همچنین خلافت حاکمان بعد از امام علی علیه السلام همانند معاویه نیز دلیل شرعی ندارد.

ج - با پذیرش انحصار و بلافصل بودن جانشینی در آیه برای تعیین خلفای بعد از امام علی علیه السلام باید به سنت رسول خدا صلی الله علیه وآله رجوع کرد که پیشتر براساس روایت «اثنا عشر خلیفه»، جانشینان رسول خدا صلی الله علیه وآله تا عصر حاضر مشخص شده اند.

۵- رعایت سلسله مراتب

اشاره

گفته اند؛ بر فرض که این آیه بر امامت امام علی علیه السلام دلالت کند، با توجه به اینکه آن حضرت در زمان رسول خدا صلی الله علیه وآله چنین اختیاراتی نداشته است، به ناچار باید گفت: بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله از چنین اختیاراتی برخوردار بوده است و ما هم این مسئله را قبول داریم، ولی بعد از خلفای سه گانه.

ص: ۴۴۸

به این شبهه توجه کنید:

«هب أنّها دالّة على امامته، لكنّه ما كان نافذ التصرف في حياه رسول الله صلى الله عليه وآله ، فلم يبق الاّ أنّه سيصير اماما ونحن نقول بموجبه و لكن بعد الشيوخ الثلاثة.»

این شبهه در برخی از منابع ذکر شده است. (۱)

نقد

الف - باید میان داشتن و نداشتن اختیارات و استفاده نکردن از آن فرق گذاشت.

ب - پیشتر بیان کردیم که امام علی علیه السلام در عصر رسول خدا صلی الله علیه وآله نیز چنین اختیاراتی داشته و در مواردی هم از آن استفاده کرده و رسول خدا صلی الله علیه وآله نیز این تصرفات را تایید کرده و به دیگران هم دستور داده تا از امام تبعیت کنند.

ج - پیشتر بیان کردیم که هرگاه دلالت آیه بر امامت را پذیرفتیم، از راههای گوناگون می توان بلافصل بودن آن را اثبات کرد؛ از جمله از شأن نزول و کاربرد واژه های «انّما» و «ولّی» در آیه.

ص: ۴۴۹

۱- تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان، ج ۴، ص ۲۸۴؛ تفسیر کبیر، ج ۱۲، ص ۲۸.

د - بعد از پذیرش اینکه آیه بر امامت امام دلالت می کند، ادعای اینکه دلالت یاد شده بعد از خلافت شیوخ ثلاثه خواهد بود، سخنی است بدون دلیل و اگر دلیلی داشت، منتقدان آن را نقل می کردند.

۶- ولایت در دین، برترین ولایت

اشاره

گفته اند؛ مقصود از ولایت، ولایت در دین است و این برترین ولایت است و معنای حدیث پیامبر که فرموده است: «من كنت مولاه فعليّ مولا» نیز همین است؛ یعنی هر کس را که من در دین یاور او بودم، علی علیه السلام نیز یاور اوست.

به این شبهه توجه کنید:

«و قوله أنّما وليكم الله اراد به الولاية في الدين، لا ولاية الاماره و السلطنة و هي فوق كل ولاية. قال ابو عبيده و كذلك معنی قوله صلى الله عليه من كنت مولاه، فعليّ مولا؛ یعنی من كنت وليا له اعينه و انصره فعليّ يعينه و ينصره في الدين.»

این شبهه دست کم در یک منبع آمده است. (۱)

قبل از بررسی و نقد این شبهه تذکر این نکته ضروری است که دشمنان امام علی علیه السلام در طول تاریخ، تلاش گسترده ای را انجام داده اند تا بتوانند هر نوع

ص: ۴۵۰

۱- سمعانی، تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۴۷.

فضیلتی را که در دین برای امام ثابت شده است، حذف و در صورت عدم امکان، آن را توجیه کنند و در این راستا از هر ابزاری استفاده کرده اند؛ گرچه وارونه نشان دادن حقایق علمی باشد.

همان طور که ملاحظه می کنید، سمعانی این شبهه را براساس اظهار نظر «ابوعبیده معمر بن المثنی» آورده است. در واقع ابتدا معمر بن المثنی این نظر را درباره ولایت و واژه ولی بیان داشته و سپس حدیث غدیر را نیز بر همین اساس توجیه کرده است. اکنون باید دید «معمر بن المثنی» کیست؟

ابو عبیده کیست؟

ابو عبیده معمر بن المثنی از نظر فکری، علمی، اجتماعی، رفتاری و... دارای ویژگیهای خاصی است که دانشمندان اسلامی درباره او چنین قضاوت کرده اند؛

ابن قتیبه درباره او گفته است:

«کان یری رأی الخوارج.»^(۱)

«اندیشه ابوعبیده، اندیشه خارجی و اباضی، از گروههای خوارج، است.»

ابو حاتم بجزستانی درباره او گفته است:

«کان یکرمنی بناءً علی ائی من خوارج بجزستان.»^(۲)

ص: ۴۵۱

۱- سیر اعلام النبلاء، ج ۹، ص ۴۴۶؛ الاعلام، ج ۷، ص ۲۷۲؛ تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۵۰۳.

۲- سیر اعلام النبلاء، ج ۹، ص ۴۴۷؛ تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۵۰۳.

«ابو عبیده به من احترام می گذاشت، چون تصور می کرد من از خوارج بجستان هستم».

ذهبی درباره او گفته است:

«قد كان هذا المرء من بحور العلم و مع ذلك فلم يكن بالماهر بكتاب الله و لا العارف بسنة رسول الله.»^(۱)

«با اینکه این مرد دریایی از علم بود، ولی نسبت به کتاب خدا تخصصی نداشت و با سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز آشنا نبود».

از نظر رفتار اجتماعی ابن قتیبه درباره او گفته است:

«و لما مات لم يحضر جنازته احد لشدته نقده معاصريه.»

«چون ابو عبیده معاصرانش را بسیار مورد طعن و نقد قرار می داد، هنگام مرگش هیچ کس در تشییع جنازه اش شرکت نکرد».

با توجه به آنچه ذکر شد، از فردی که اندیشه خوارج را دارد نباید انتظار داشت که درباره امام علی علیه السلام و فضائل او منصفانه قضاوت کند و تعجب از سمعانی است که این اظهار نظر خلاف واقع را نقل کرده است.

ص: ۴۵۲

الف - همان طور که بیان شد، ابو عبیده با تأثیرپذیری از اندیشه خارجی گری چنین قضاوتی را درباره حدیث غدیر کرده است و گرنه ابو عبیده طبق آنچه دیگران از او نقل

کرده اند، ذیل آیه {فَالْيَوْمَ لَا يُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ وَلَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مَأْوَاكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ وَبُئْسَ الْمَصِيرُ} (۱) گفته است که مولی به معنای اولی بکم آمده است. (۲)

حال همین شخص درباره حدیث غدیر - که رسول خدا صلی الله علیه وآله واژه «مولی» را درباره امام علی علیه السلام به کار برده است - می گوید: «مولی» به معنای یاری در دین است؟! این چیزی جز تأثیر اندیشه خارجی گری در این قضاوت علمی نیست.

ب - برخلاف نظر ابو عبیده پیشتر از لغت شناس مشهور عرب، ابو هلال عسکری نقل کردیم که واژه «ولی» به معنای جانشین بلا فصل است.

ص: ۴۵۳

۱- حدید/۱۵.

۲- التفسیر الکبیر، ج ۲۹، ص ۲۷؛ مؤلفات مفید، ج ۸، ص ۳۷؛ الشافی فی الامامه، ج ۲، ص ۲۶۹.

ج - بعد از پذیرش اینکه آیه دلالت بر ولایت می کند، انحصار ولایت در یاری کردن در دین، نیاز به دلیل دارد که نه ابو عبیده و نه سمعانی، آن را اقامه نکرده اند.

د - بر فرض که بپذیریم مقصود از ولایت، ولایت در دین است، حال سؤال این است که آیا اجرای حدود و احکام الهی در میان مردم، گردآوری صدقات و غنائم از محل آنها و مصرف آنها در موارد مقّرر، قضاوت برای حل اختلافات مردم و... امور دینی است یا نه؟ و اگر چنین است که هست، مگر حاکمیت و سرپرستی و ولایت چیزی غیر از اینهاست؟

ه - براساس نظر ابو عبیده این نوع تصرفات در جامعه براساس حدیث غدیر در اختیار امام علی علیه السلام بوده است. بنابر این دخالت و تصرف دیگران در این مسائل خلاف شرع است و نیاز به دلیل دارد که البته چنین حدیثی درباره آنان نیامده است، تا مشروعیت حکومت آنان را توجیه کند.

و - در حاکمیت دینی و خلافت شرعی اساس حاکمیت و حکومت بر دین استوار است. بنابر این حتی اگر ولایت در آیه را به معنای ولایت در دین بدانیم، باز هم مفاد آن اثبات حاکمیت دینی برای امام علی علیه السلام است.

اشاره

گفته اند؛ اگر مقصود از ولایت، حاکمیت و مالکیت باشد، آیه تنها بر خداوند تطبیق می کند، نه بر بقیه افراد حتی رسول خدا صلی الله علیه و آله.

به این شبهه توجه کنید:

«لو كان المراد بالولي المتصرف للامور و المالك لها لم ينطبق الآيه الا على سبحانه و تعالى.»

این شبهه در تعدادی از منابع آمده است. (۱)

نقد

الف - بیشتر نقل کردیم که معنای اصلی واژه «ولی» در لغت عرب، جانشینی است و در بقیه معانی به نوعی مجاز به کار می رود.

ب - هیچ کس نگفته است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و امامان مالک اشیاء می باشند تا گفته شود که این تنها در اختیار خداوند است.

ج - در اندیشه دینی حاکمیت نیز بالذات از آن خداوند است که آیات فراوانی این واقعیت را بیان می کنند. به این آیه توجه کنید.

{إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ يَقُصُّ الْحَقَّ وَ هُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ} (۲)؛

ص: ۴۵۵

۱- مواهب الرحمن فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۱۶۷؛ روح المعانی، ج ۶، ص ۱۶۹.

۲- انعام/۵۷.

«فرمان جز خدا را نخواهد بود و به حق دستور دهد و او بهترین حکم فرمایان است».

براساس آیات قرآن، خداوند این حاکمیت را در دنیا به پیامبران و جانشینان آنان تفویض کرده و در آخرت به خود اختصاص داده است؛

{إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ...} (۱)

«ما به سوی تو کتاب را به حق فرستادیم تا به آنچه خدا به وحی خود بر تو پدید آرد، میان مردم حکم کنی».

{الملك يومئذ لله يحكم بينهم} (۲)

«در آن روز سلطنت و حکم فرمایی تنها مخصوص خداست».

در تاریخ اسلام نیز تنها خوارج چنین شعاری را می دادند و معتقد بودند که شخص نباید حاکم باشد.

امام علی علیه السلام در تحلیل این شعار می فرمود: چنین چیزی امکان ندارد:

«لَمَّا سَمِعَ قَوْلَهُمْ لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ، قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كَلِمَةٌ حَقٌّ يَرَادُ بِهَا بَاطِلٌ. نَعَمْ أَنَّهُ

ص: ۴۵۶

۱- نساء/۱۰۵.

۲- الحج/۵۶.

لا- حکم الآ- لله و لكن هولاء يقولون لا- امره الآ لله و انه لا بد للناس من امير برّ او فاجر، يعمل في امرته المؤمن و يستمتع فيها الكافر و يبلغ الله فيها الاجل و يجمع به الفىء و يقاتل به العدو و تأمن به السبل و يؤخذ به للضعيف من القوى حتى يستريح بر و يستراح من فاجر» (1)

«چون سخن خوارج را شنید که می گفتند: «لا حکم الآ لله» فرمود: سخنی است حق که بدان باطلی را خواهند. آری! حکم جز از آن خدا نیست، لیکن اینان گویند فرمانروایی را جز خدا روا نیست، حال آن که مردم را حاکمی باید، نیکو کردار یا تبهکار، تا در حکومت او مرد با ایمان کار خویش کند و کافر بهره خود برد، تا آن گاه که وعده حق سر رسد و مدت هر دو در رسد.

در سایه حکومت او مال دیوانی را فراهم آورند و با دشمنان پیکار کنند، و راهها را ایمن سازند؛ و به نیروی او حق ناتوان را از توانا بستانند، تا نیکو کردار روز به آسودگی به شب رساند، و از گزند تبهکار در امان ماند».

ص: ۴۵۷

پیشتر نیز از زمخشری نقل کردیم که علت کاربرد واژه «ولی» به جای «اولیاء» اشاره به این نکته است که ولایت در خداوند «بالاصاله» و در رسول «والذین آمنوا» بالتبع است.

۸- مبلّغ اصلی تنها رسول خداست

اشاره

گفته اند؛ اگر مقصود از «ولی» مبلّغ احکام باشد، این ولایت بالذات تنها بر رسول خدا صلی الله علیه وآله صادق است و شامل بقیه نمی شود. به این شبهه توجه کنید:

«و لو كان المراد به المبلّغ للاحكام لم یجر الا علی الرسول بالذات.»

این شبهه دست کم در یک منبع آمده است. (۱)

نقد

الف - پیشتر بیان شد که معنای اصلی «ولی» جانشینی بلافصل است.

ب - هیچ کس نگفته است که تبلیغ کردن از معانی «ولی» به شمار می رود؛ چه معنی حقیقی و چه مجازی.

ج - معنای «ولی» هر چه باشد، باید شامل «الله و رسوله و الذین آمنوا» شود؛ زیرا هر سه را به یک سبک بیان کرده است و اگر غیر از این بود، می باید به گونه ای بیان کند که این ابهام برطرف شود.

ص: ۴۵۸

۱- مواهب الرحمن فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۱۶۷.

د - امامت و ولایت در اندیشه شیعه به معنی نیابت از رسول خدا صلی الله علیه و آله و به عنوان جانشین اوست. بنابراین بر فرض که بپذیریم ولایت به معنای تبلیغ کردن احکام است، باز هم شامل «الذین آمنوا» می شود، با این تفاوت که نسبت به رسول بالذات است و نسبت به «الذین آمنوا» بالتبع.

۹- عدم انحصار ولایت در امام

اشاره

گفته اند؛ بر فرض که شأن نزول آیه درباره امام علی علیه السلام باشد، با توجه به اینکه لفظ عام است و مورد نزول نمی تواند مخصص عام باشد، ولایت منحصر در امام علی علیه السلام نیست. به این شبهه توجه کنید:

«ولو سلم انه ما ذکر فاللفظ عام و سبب النزول لا یخصص».

این شبهه دست کم در چند منبع آمده است.^(۱)

نقد

همان طور که بیان شد، اگر لفظ عام و شأن نزول خاص باشد، شأن نزول مخصص نیست، ولی ما انحصار ولایت در امام علی علیه السلام را تنها از شأن نزول به دست نیآورده ایم بلکه از موارد زیر نیز بهره گرفته ایم:

ص: ۴۵۹

۱- حاشیه الشهاب علی تفسیر البیضاوی، ج ۳، ص ۵۰۰؛ روح المعانی، ج ۶، ص ۱۶۹.

الف - گرچه لفظ «الذین آمنوا» عام است، ولی در این آیه خداوند این لفظ عام را طوری توصیف کرده است که مصداق {الذین یقیمون الصلوٰه و یؤتون الزکوه و هم راکعون} باشد. بدین ترتیب گرچه لفظ عام است، ولی با وصف یادشده این عام طوری خاص شده است که در خارج تنها یک مصداق بیشتر نیافته است.

ب - بر فرض که لفظ عام باشد، ولی کاربرد واژه «انما»، که برای حصر است، این لفظ عام را خاص می کند و همان طور که بیان شد، منحصر به فرد می شود.

د - اگر «ولی» به معنای ولایت و حاکمیت باشد، به ناچار باید این عام از عمومیت بیفتد؛ زیرا امکان ندارد که هر مؤمنی حاکمیت داشته باشد و مخصص هم چیزی نیست، جز توصیف این عام به طوری که در خارج مصداق آن منحصر به فرد شده است؛ توصیفی که در خود آیه ذکر شده است.

۱۰- اثبات خلافت خلفا

اشاره

گفته اند؛ بر فرض که این آیه در شأن امام علی علیه السلام نازل شده باشد، با توجه به اینکه لفظ عام است و مورد نیز مخصص نیست، باید ولایت برای امام و بقیه خلفا ثابت باشد.

ص: ۴۶۰

به این شبهه توجه کنید:

«و لو سلّم جميع ما ادعوه، لكن لا نسلم أنّ مورد النزول يخصّص العام فلتكن الولاية ثابتة للامام و لغيره من سائر الخلفاء.»

این شبهه در شماری از منابع آمده است. (۱)

نقد

الف - پیشتر بیان شد، با وصفی که خداوند از این لفظ عام در آیه کرده است. لفظ بر عمومیت خود باقی نمانده است، بلکه به طوری خاص شده است که تنها یک مصداق دارد.

ب - پیشتر یاد شد، که انحصار و تخصیص را تنها از شأن نزول استفاده نمی کنیم، بلکه از واژه های «انما» و «ولی» نیز بهره می گیریم.

ج - اگر ما شأن نزول و کاربرد واژه های «انما» و «ولی» را هم نادیده بگیریم، با توجه به معنای ولایت، که حاکمیت و تصرف در همه امور است، از نظر عقلی ناچاریم که این عام را تخصیص بزنیم؛ زیرا نمی تواند هر مؤمنی حاکم جامعه باشد. بنابراین شمول این عام نسبت به مورد نزول قطعی است؛ زیرا عام هر چه تخصیص بخورد باز هم مورد را شامل می شود و نمی توان مورد را از شمول آن

ص: ۴۶۱

۱- مواهب الرحمن فی دروس القرآن، ج ۳، ص ۱۶۷؛ روح المعانی، ج ۶، ص ۱۶۸؛ التفسیر الکبیر، ج ۱۲، ص ۲۹.

خارج کرد، ولی شمول آن نسبت به بقیه خلفا دلیل لازم دارد که به چه دلیل این عام شامل سه خلیفه شود، ولی بقیه مسلمانان را در برنگیرد؟

د - شمول عام نسبت به غیر شأن نزول یا باید از باب اشتراک در تکلیف باشد یا از باب اشتراک در ملاک و در اینجا نمی توان گفت که این سه نفر نسبت به بقیه صحابه امتیازی دارند که موجب تخصیص این عام نسبت به آنها شده است، ولی بقیه مسلمانان را شامل نمی شود.

در هر صورت شمول عام نسبت به امام علی علیه السلام قطعی است، چون مورد نزول آیه است، ولی درباره بقیه خلفا نیازمند به دلیل است و صرف عام بودن لفظ دلیل این نمی شود که این سه نفر را شامل شود ولی بقیه را شامل نشود.

ه - پیشتر بیان شد که اطلاق لفظ جمع و اراده مفرد، با توجه به تحلیلی که ارائه کردیم، امری رایج در زبان عربی است که از آیات قرآن نیز نمونه های فراوانی ارائه کردیم. بنابر این آیه تنها شامل امام علی علیه السلام می شود.

و - پیشتر یاد شد که در روایات شیعه آیه شامل همه جانشینان رسول خداصلی الله علیه و آله می شود و

منحصر به امام علی علیه السلام نیست، ولی شامل خلفای سه گانه نمی شود، چون دلیلی برای شمول آیه نسبت به آنان وجود ندارد.

اشاره

گفته اند؛ اگر این آیه در شأن امام علی علیه السلام نازل شده و مقصود امامت آن حضرت باشد، بر آن حضرت واجب بود که این موضوع را آشکارا اعلام کند؛ زیرا امامت، امانت خدا و رسول است و باید ذمه امام از آن تکلیف بریء شود و این با ۲۵ سال سکوت آن شیر غیرتمند و دیگر مسلمانان صدر اسلام تناسب ندارد.

به این شبهه توجه کنید:

«أنه لو سلم ذلك، كان الواجب على الامام ان يجهر بدعوى الولاية بذلك المعنى، حتى يبرأ من واجب امانه الله و رسوله و استمرار الحذر نحو قريب من خمسه و عشرين سنه لا يناسب شهامه ذلك الاسد الغيور و لا غيره من المسلمين الكرام.»

این شبهه در شماری از منابع آمده است. (۱)

قبل از پاسخ به این شبهه، ضمن پذیرش بخشی از سخنان این افراد که اگر چنین بود، می بایست صحابه احتجاج می کردند، ما این مسئله را به چند دلیل می پذیریم که می بایست در برابر حکومت ابوبکر مقاومت می شد؛ زیرا:

ص: ۴۶۳

۱- از جمله بنگرید: غرائب القرآن و رغائب الفرقان، ج ۴، ص ۲۸۴؛ التفسیر الشامل، ج ۲، ص ۹۷۷؛ مواهب الرحمن فی دروس القرآن، ج ۳، ص ۱۶۷؛ التفسیر الکبیر، ج ۱۲، ص ۲۸.

۱- نبی اکرم صلی الله علیه و آله با اندیشه دینی، مسلمانان را به گونهای تربیت کرده بود که در برابر هر خلافتی مقاومت کنند و به اعتراض برخیزند. این روحیه می طلبید که در برابر حکومت ابوبکر مقاومت کنند.

۲- فضائل بعضی از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله براساس آنچه در منابع اهل سنت آمده، نسبت به ابوبکر به مراتب بیشتر است، به گونه ای که با دیگران قابل مقایسه نیستند؛

الف - امام علی علیه السلام

احمد بن حنبل در این باره گفته است:

«ما جاء لاحد من اصحاب رسول الله من الفضائل ما جاء لعلی بن ابی طالب.»^(۱)

«فضائلی که درباره علی بن ابی طالب علیه السلام رسیده است، درباره هیچ یک از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله نیامده است.»

ذهبی نیز نوشته است:

ص: ۴۶۴

۱- مستدرک، حاکم، ج ۳، ص ۱۱۶؛ الصواعق المحرقة، ص ۱۲۰؛ مناقب الاسد الغالب، ص ۱۱؛ نورالابصار، ص ۱۶۷؛ الکشف و البیان، ج ۴، ص ۸۱، ترجمه الامام علی بن ابی طالب عن تاریخ دمشق، ج ۳، ص ۸۳؛ الاصابه، ج ۴، ص ۲۶۹؛ تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۲۱۳؛ سیراعلام النبلاء سیره خلفاء الراشدین، ص ۲۳۹.

«لَمْ يَرِدْ لِأَحَدٍ مِنَ الصَّحَابَةِ فِي الْفَضَائِلِ أَكْثَرَ مِمَّا رُوِيَ لِعَلِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ»^(۱)

«فضائلی که برای علی علیه السلام وارد شده برای هیچ یک از صحابه به آن اندازه وارد نشده است».

شبلنجی هم تصریح کرده است:

«و بالجمله فتعداد فضائله و مناقبه و مکاتبه فی العلم و الفهم و الاستقامه و الشجاعه و الشهامه و الفراسه الصادقه و الکرامات الخارقه و شدته فی نصرالاسلام و رسوخ قدمه فی الایمان و سخائه و صدقته مع ضیق المال و شفقتة علی المسلمین و زهده و تواضعه و تحمّله و تفاصيل ذلك باب واسع يتحمّل مجلدات و لذلك قال الامام احمد بن حنبل و القاضي اسماعيل بن اسحاق وابوعلى النيشابورى والنسایى لم نرو فی فضائل احد من الصحابه بالاسانید الحسان ما روى فی فضل علی بن ابی طالب»^(۲)

«خلاصه، تعداد فضائل و مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام و جایگاه او در علم، فهم، استواری، شجاعت، شهامت، کرامات خارق العاده، تلاش گسترده او برای یاری اسلام و ثابت قدمی او در ایمان، بخشندگی او، محبت او نسبت به مسلمانان، زهد، تواضع و بردباری

ص: ۴۶۵

۱- الصواعق المحرقة، ص ۱۲۱.

۲- نورالابصار، ص ۱۶۵.

او که شرح این فضائل بسیار گسترده است، به طوری که ذکر آن چندین جلد کتاب خواهد شد. بدین سبب امام احمد بن حنبل، قاضی اسماعیل و ابو علی نیشابوری گفته اند آنچه با سند خوب برای ما درباره فضائل علی روایت شده درباره هیچ یک از صحابه روایت نشده است».

اگر بنا باشد فضائل امام علی علیه السلام - که تنها در منابع اهل سنت آمده است - گردآوری کنیم، بی شک مثنوی هفتاد من کاغذ خواهد شد و بیشتر قضاوت ابوهذیل علاف، از رهبران معتزله، و «ابن ابی الحدید» و «حذیفه بن یمان» را درباره مقایسه یک عمل علی علیه السلام یعنی کشتن عمرو بن عبدود و عملکرد ابوبکر و تمام صحابه نقل کردیم که تکرار نمی کنیم.

ب - سلمان فارسی

رسول خدا صلی الله علیه وآله درباره سلمان فرموده است:

«سلمان منّا اهل البیت.»؛^(۱)

«سلمان از ما اهل بیت علیه السلام است.»

ص: ۴۶۶

۱- کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۹۰.

رسول خدا صلی الله علیه وآله درباره عمار فرموده است:

«تقتلك الفئة الباغية» (۱)

بر این اساس، رسول خدا صلی الله علیه وآله عمار را معیار تشخیص حق و باطل قرار داده است.

د - خزیمه بن ثابت

اشاره

رسول خدا صلی الله علیه وآله شهادت خزیمه را در دستگاه قضاوت اسلامی به جای دو شهادت پذیرفته است. (۲)

و دهها تن از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله که در فضائل و کمالات، براساس اسناد موجود در منابع اهل سنت نسبت به ابوبکر برتری داشتند.

بنابر این با توجه به آنچه گفته شد، می بایست در برابر حکومت ابوبکر مقاومت هایی می شد. البته مقاومت هم شده است و از صحابه رسول خدا صلی الله علیه وآله کسانی که حاضر نشدند حکومت ابوبکر را به رسمیت بشناسند، مانند سعد بن عباده و امثال او بسیارند و نوشته اند؛ بنی هاشم - که نزدیک ترین افراد به

ص: ۴۶۷

۱- همان، ص ۷۲۵.

۲- سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۴۸۶.

رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند - با علی علیه السلام بیعت نکردند آنان حاضر به بیعت نشدند و درباره امام نوشته اند با شش ماه تأخیر بیعت کرد(۱).

آنان که خارج از مدینه بودند و در برابر حکومت ابوبکر مقاومت کردند، با پوشش ارتداد سرکوب شدند که بیشتر بخشی از آن گذشت.

اکنون سؤال این است که با توجه به این مسائل، چرا این گونه اعتراضات و احتجاجات کمتر در منابع ثبت شده است؟

در پاسخ این سؤال باید گفت: این اعتراضها در منابع شیعه فراوان یافت می شود، ولی در منابع اهل سنت سخنی از آنها نیست، یا بسیار کم رنگ است و این نیز به این دلیل است که حذف و تحریف حقایق شامل آن ها شده است و متأسفانه محدثان و مورخان و مفسران اهل سنت در کتب خود آنچه خواسته اند آورده اند، نه آنچه واقعیت داشته است؛ به عنوان نمونه طبری - که در این زمینه کتاب دارد و بیشتر از علمای اهل سنت نقل کردیم که حدیث غدیر را از ۷۵ طریق روایت کرده و کتاب مستقلی به نام «الولایه»، در این زمینه، نگاشته است - در کتاب تاریخ خود، که یکی از منابع مهم تاریخی به شمار می آید، حتی یک کلمه درباره حادثه مهم غدیر خم ننوشته است!؟

ص: ۴۶۸

بنابر این ذکر نکردن حادثه ای از حوادث تاریخ اسلام در منابع اهل سنت نمی تواند به این معنی باشد که این حادثه اتفاق نیفتاده است. گذشته از این مسائل، پاسخ این شبهه را باید در منابع هر دو گروه مورد بررسی قرار داد:

الف – استدلال امام علی علیه السلام به آیه در منابع اهل سنت

اشاره

گرچه با توجه به مسائل یاد شده از این نوع اعتراضها در منابع اهل سنت کمتر یاد شده است، ولی حقایق همیشه و برای همه کس پنهان نمی ماند و خداوند برای اتمام حجت عده ای را و او می دارد تا حقایق را بیان کنند.

اکنون به چند نمونه از استدلال امام علی علیه السلام به این آیه، در منابع اهل سنت، اشاره می کنیم:

۱ – تفاخر قریش و انصار

حافظ سلیمان بن ابراهیم قندوزی حنفی، نقل می کند: در دوران خلافت عثمان روزی جمعی از مهاجران و انصار در مسجد نشسته بودند و امیرالمؤمنین علیه السلام در میان آنان بود. هر کس درباره فضائل خود سخن می گفت و آن حضرت ساکت بود. وقتی بیان فضائل آنان به پایان رسید، رو به امام کردند و گفتند:

«یا ابا الحسن! تکلم. فقال: یا معشر قریش و الانصار اسئلكم ممن»

ص: ۴۶۹

اعطاكم الله هذا الفضل، ابانفسكم او بغيركم؟ قالوا: اعطانا الله و منّ علينا بمحمد صلى الله عليه و سلم...»

«ای ابوالحسن سخن بگو!

آن حضرت فرمود: ای گروه قریش و انصار! از شما می پرسم این فضائل را خداوند به سبب خودتان به شما داده است یا به واسطه دیگری؟

گفتند: خداوند به واسطه محمد صلی الله علیه و آله بر ما منت نهاد و این فضائل را به ما عطا کرد.

سپس حضرت بخشی از آیاتی را که درباره خودش نازل شده بود، بیان می کند و از آنان اقرار می گیرد که این آیات درباره او نازل شده است. آن گاه فرمود:

«انشدکم بالله اتعلمون حیث نزلت إنما ولّی-کُم الله ورسوله والذین آمنوا الذین یق-یمون الصلاه ویتؤنون الزکاه و هم راکعون و... امرالله عز و جل نبیه ان یعلمهم و لاه امرهم و ان ینسّر لهم من الولاية كما فسر لهم من صلواتهم و زکوتهم و حجّهم فنصبی للناس بغدیر خم.»^(۱)

ص: ۴۷۰

«شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا می‌دانید هنگامی که آیه «انما ولیکم الله...» و آیات دیگر نازل شد خداوند پیامبرش را مأمور کرد که متولیان امور امت را به آنان معرفی کند و ولایت را برای امت توضیح دهد، همان طور که نماز، زکات و حج آنان را برای آنان شرح داده است. به دنبال این مسائل رسول خدا صلی الله علیه و آله در غدیر خم مرا به امامت مردم نصب کرده است.»

۲- محدث حافظ ابراهیم بن محمد جوینی در کتابش همین جریان را با تفصیل بیشتری نقل کرده است. او می‌نویسد:

در دوران خلافت عثمان روزی در مسجد میان انصار و مهاجرین درباره فضائل هر یک بحث شد. در این مناظره، که حدود ۲۰۰ تن از سران دو گروه حضور داشتند و از صبح تا ظهر به طول انجامید، قریش تمام فضائلی را که از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آنان بیان شده بود، بیان کردند. از سران مهاجرین در جلسه افرادی مثل عبدالرحمن بن عوف، طلحه، زبیر، مقداد، ابوذر، هاشم بن عتبه، عبدالله بن عباس، عبدالله بن جعفر و... حضور داشتند و پس از آن انصار نیز خدمات خود به اسلام و پیامبر و نقش خود در گسترش اسلام و حمایت از مسلمانان را بیان کردند که از جمله سران این گروه نیز افرادی مانند: ابی بن کعب، زید بن ثابت، ابو ایوب انصاری، ابوهیثم بن تیهان، قیس بن سعد بن عباده، جابر بن عبدالله، انس بن مالک، زید بن ارقم و... حضور داشتند که پس از پایان

ص: ۴۷۱

گفت و گوی آنان از امام تقاضا کردند تا سخن بگوید.

امام نیز پس از ذکر آیاتی از قرآن از جمله آیه {أَنَا وَلِيكُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ...} می فرماید:

«قال الناس يا رسول الله خاصة في بعض المؤمنين ام عامه لجمعهم. فامر الله عز وجل نبيه صلى الله عليه وسلم ان يعلمهم ولاه امرهم و ان يفسر لهم من الولاية ما فسر لهم من صلاتهم و زكاتهم و حجهم فنصبت للناس بغدير خم.»^(۱)

«مردم پرسیدند: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله آیا این آیات درباره بعضی از مؤمنان نازل شده است، یا اینکه شامل همه می شود که خداوند رسولش را مأمور کرد تا متولیان امور امت را به آنان بشناساند و ولایت را برای آنان شرح دهد، همان طور که نماز و زکات و حج آنان را شرح داده است؛ پس رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا در غدیر خم به عنوان امام مردم منصوب کرد.»

۲ - حدیث مناشده يوم الشورى

هنگامی که عمر در آستانه مرگ قرار گرفت، شش تن را برای تعیین رهبر برگزید و به آنان سه روز مهلت داد تا تکلیف رهبری امت را مشخص کنند.^(۲)

ص: ۴۷۲

۱- فرائد السمطين، ج ۱، باب ۵۸، ص ۳۱۲.

۲- تاريخ، طبری، ج ۳، ص ۲۹؛ کامل، ابن اثیر، ج ۳، ص ۶۷.

از جمله این افراد امام علی علیه السّلام بود. به طور طبیعی هر یک از این افراد مدعی رهبری امت بودند و در صدد اثبات صلاحیت خود برای این کار برآمدند. از این رو امیرالمؤمنین علیه السّلام - که شایسته ترین فرد برای این کار بود -

به بیان امتیازات خود در آن جمع پرداخت که به حدیث مناشده یوم الشوری مشهور است. این حدیث را هم اهل سنت روایت کرده اند و هم شیعه. این حدیث در منابع شیعه بیش از ده صفحه است که امام در آن به آیه «انّما» چنین استدلال می کند:

«نشدتکم بالله هل فیکم احد ادی الزکاه و هو راکع غیری؟ قالوا: لا.»^(۱)

«شما را به خدا سوگند می دهم آیا در میان شما جز من کسی هست که در حال رکوع، زکات پرداخت کرده باشد؟ گفتند: نه.»

این حدیث در منابع اهل سنت بسیار متفاوت نقل شده است که به بعضی از آنها اشاره می کنیم:

ص: ۴۷۳

۱- احتجاج، طبرسی، ج ۱، ص ۱۹۶.

۱- ابن حماد عقیلی: وی از این حدیث حدود دو صفحه را نقل و بقیه را حذف کرده است و سپس از قول «ابن مغیره» نقل می کند: «و هذا حدیث لا اصل له عن علی علیه السّلام» (۱)؛ «این حدیث از علی علیه السّلام پایه ای ندارد».

محقق این کتاب نیز در پاورقی می نویسد:

«حاشا امیرالمؤمنین من قول هذا» (۲) «هرگز امیرالمؤمنین علیه السّلام چنین سخنی را نمی گوید»!

همان طور که ملاحظه می کنید، ابن مغیره ادعای ساختگی بودن حدیث را دارد، بدون اینکه سندی ارائه کند و دکتر عبدالمعطی امین نیز صدور این سخن را از امام بعید می داند.

اکنون سؤال این است که چرا با این حدیث چنین برخورد کرده اند و بدون ارائه هیچ سندی آن را کنار گذاشته یا حذف کرده اند و یا در صدد تضعیف راوی آن برآمده اند؟

به نظر ما علت این کار در مقدمه کلام امیرالمؤمنین علیه السّلام و ذهنیت اهل سنت نسبت به صحابه به خصوص خلفا است؛ زیرا امیرالمؤمنین علیه السّلام در مقدمه این منا شده چنین می فرماید:

ص: ۴۷۴

۱- الضعفاء الکبیر، ج ۱، ص ۲۱۱.

۲- همان، ص ۲۱۲.

«بايع الناس ابابكر و انا و الله اولى بالامر و احق به منه، فسمعت و اطعت مخافه ان يرجع الناس كفارا يضرب بعضهم رقاب بعض بالسيف، ثم بايع ابوبكر لعمر و انا و احق بالامر منه، فسمعت و اطعت مخافه ان يرجع الناس كفارا، ثم انتم تريدون ان تبايعوا لعثمان...»(۱)

«مردم با ابوبکر بیعت کردند، در حالی که به خدا سوگند من به خلافت از او سزاوارتر بودم، ولی از ترس اینکه مبادا مردم به دوران کفر باز گردند و با شمشیر گردن یکدیگر را بزنند، شنیدم و اطاعت کردم. بعد از آن ابوبکر برای عمر از مردم بیعت گرفت، در حالی که به خدا سوگند من از او سزاوارتر به خلافت بودم، ولی از ترس اینکه مبادا مردم کافر شوند، شنیدم و اطاعت کردم و اکنون نیز تصمیم دارید با عثمان بیعت کنید...».

بدین سان حضرت عملکرد صحابه را در تعیین ابوبکر و عملکرد ابوبکر را در تعیین عمر و عملکرد اصحاب شورا را در تعیین عثمان مورد نقد قرار داده و آن را تخطئه کرده است که این مسئله با ذهنیت اهل سنت نسبت به خلفا و

ص: ۴۷۵

۱- لسان المیزان، ج ۲، ص ۱۵۷؛ میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۱۷۸.

صحابه سازگاری ندارد. از این رو در صدد تضعیف راوی یا تقطیع و یا حذف کلی آن برآمده اند.

۲- ابن حجر عسقلانی یک صفحه از این حدیث را از قول ابن حماد عقیلی نقل می کند و سپس می گوید:

«فذكر الحديث فهذا غير صحيح و حاشا امير المؤمنين من قول هذا انتهى»^(۱).

«این حدیث را ابن حماد نقل کرده و این حدیث صحیح نیست و هرگز امیرالمؤمنین چنین سخنی نمی گوید».

۳- ذهبی نیز همین مقدار مختصر را از «ابن حمّاد عقیلی» نقل می کند و همچنان درباره حدیث قضاوت می کند که این صحیح نیست^(۲) بدون اینکه برای سخن خود دلیلی ارائه کند.

۴- ابن مغزلی مقدمه سخن امام را نیاورده، ولی بقیه حدیث را حدود چهار صفحه نقل کرده است.^(۳)

۵- خطیب خوارزمی نیز حدود سه صفحه از این «مناشده» را از طرق مختلف نقل می کند.^(۴)

ص: ۴۷۶

۱- لسان المیزان، ج ۲، ص ۱۵۷.

۲- میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۱۷۸.

۳- مناقب، ابن مغزلی، ص ۱۱۲.

۴- مناقب، خوارزمی، ص ۳۱۳.

۶- گنجی شافعی نیز حدود یک صفحه از این «مناشده» را آورده است. البته او تنها به بخشی از حدیث که درباره جریان «ردالشمس» است، استدلال کرده است. (۱)

۷- حموینی، صاحب فرائدالمسطین نیز حدود سه صفحه از این مناشده را آورده است. (۲)

۸- ابن عساکر - صاحب کتاب تاریخ مدینه دمشق - نیز حدود سه صفحه از این «مناشده» را آورده است. (۳)

چنان که ملاحظه می کنید، در میان اهل سنت نیز افرادی هستند که احتجاج امام علی علیه السلام را به نزول این آیه درباره خودش نقل کرده باشند. گذشته از آنکه چندین نفر مناشده یوم الشوری را نقل کرده اند که با آنچه در منابع شیعه آمده، یکسان است، ولی وقتی مناشده در مقام اثبات برتری امام بر خلفا پیش می آید آن را نقل نکرده اند و عده ای هم با این اتهام که این روایت جعلی است، بدون ارائه دلیلی از نقل مناشده خودداری کرده اند. برخی نیز با این توهم که بعید است امام علی علیه السلام نسبت به خلیفه اول و دوم چنین سخنی بگوید تمام مناشده را نقل

ص: ۴۷۷

۱- کفایه الطالب، ص ۳۸۶.

۲- فرائد المسطین، ج ۱، ص ۳۱۹.

۳- ترجمه الامام علی بن ابی طالب من تاریخ مدینه دمشق، ج ۳، ص ۱۱۳.

نکرده اند و گروهی نیز با اتهام ضعف راوی از نقل آن پرهیز کرده اند؛ در حالی که این گونه نیست. به هر حال به اندازه ای که این حقیقت اثبات شود که امام علی علیه السلام به نزول آیه احتجاج کرده است در منابع اهل سنت هم یافت می شود.

استدلال امام به آیه «انما» در منابع شیعه بسیار زیاد آمده است که به بعضی از آنها اشاره می کنیم:

ب – استدلال امام علی علیه السلام به آیه «انما» در منابع شیعه

۱- مناشده يوم الشوری

همان طور که پیشتر بیان کردیم، در جلسه شورا که هر یک ادعای صلاحیت رهبری دارند، طبیعی است که درصدد معرفی و بیان شایستگی های خود برآیند. این مسئله طبیعی وقتی با وظیفه دینی همراه شود، انگیزه آن دو چندان می شود. از این رو امام علی علیه السلام که بیان شایستگی های فردی خود را برای بازگرداندن حکومت اسلامی به مسیر خود وظیفه ای الهی می دانست، درصدد بیان شایستگی ها و امتیازات خانوادگی، فردی، سیاسی، مبارزاتی، علمی و... خود برآمد که در منابع هر دو گروه یعنی شیعه و اهل سنت یافت می شود.

در این حدیث حضرت در دو جا به نزول آیه «انما» درباره خود استدلال کرده است:

ص: ۴۷۸

الف - حضرت خطاب به اهل شورا می فرماید:

«فهل فيكم احد سمّاه الله عزوجل في عشر آيات من القرآن مؤمنا غيري؟ قالوا: اللهم لا» (۱)

«آیا در میان شما بجز من کسی هست که خداوند در ده آیه از آیات قرآن او را مؤمن نامیده باشد؟ گفتند: به خدا سوگند! نه».

پیشتر ده آیه ای را که درباره آن حضرت نازل شده به صورت کلی بیان کردیم که یکی از آنها آیه «انّما وليکم الله ورسوله و الذين آمنوا...» است.

ب - در بخشی از این مناشده حضرت خطاب به اهل شورا می فرماید:

«فهل فيكم احد اتى الزكاه و هو راکع و نزلت فيه ﴿انّما وليکم الله ورسوله و الذين آمنوا الذين يقيمون الصلوه و يؤتون الزكوه و هم راکعون﴾ غيري؟ قالوا: اللهم لا» (۲)

«آیا در میان شما بجز من کسی است که در حال رکوع زکات داده باشد و خداوند آیه «انّما وليکم الله» را در شأن او نازل کرده باشد؟ گفتند: به خدا سوگند! نه».

ص: ۴۷۹

-
- ۱- امالی طوسی، ج ۲، ص ۱۵۹؛ ارشاد القلوب، ج ۲، ص ۸۶؛ بحار الانوار، ج ۳۱، ص ۳۳۳؛ احتجاج طبرسی، ج ۱، ص ۱۹۷.
 - ۲- امالی، طوسی، ج ۲، ص ۱۶۲؛ احتجاج، طبرسی، ج ۱، ص ۱۹۷؛ الدرر النظیم، ص ۳۳۲؛ غایه المرام، ج ۲، ص ۲۰؛ ارشاد القلوب، ج ۲، ص ۸۹؛ بحار الانوار، ج ۳۱، ص ۳۳۲؛ منهاج البراغه، ج ۳، ص ۸۹ و ج ۲، ص ۳۶۳؛

با توجه به نکاتی که پیشتر درباره تربیت امت توسط رسول خدا صلی الله علیه وآله بیان شد، طبیعی بود که در برابر به قدرت رسیدن ابوبکر مقاومت و اعتراض هایی انجام گیرد؛ از جمله این اعتراضها توسط خود حضرت امیر علیه السّلام انجام گرفته است.

بعد از به قدرت رسیدن ابوبکر، وی تلاش می کرد تا با امام علی علیه السّلام با چهره ای بشاش و خندان رو به رو شود، ولی حضرت امیر علیه السّلام بر عکس همیشه با چهره ای گرفته و عبوس با او برخورد می کرد که این وضع برای ابوبکر قابل تحمل نبود، تا اینکه روزی به خانه حضرت آمد و از مسائل پیش آمده عذرخواهی کرد و در صدد توجیه رفتار خود برآمد.

حضرت با نقد رفتار ابوبکر از وی اعتراف گرفت که شایستگی این کار را ندارد، بلکه خود شایسته این کار است. بدینسان حضرت با بیان شایستگی های خود به نزول آیه «اتّما» درباره خود استدلال می کند و می فرماید:

«انشدك بالله الى الولاية من الله مع ولاية رسول الله صلى الله عليه وآله في آية زكاة الخاتم ام لك؟ قال: بل لك.» (۱)

ص: ۴۸۰

۱- صدوق، خصال، باب الاربعين و ما فوق، ج ۲، ص ۳۲۷؛ بحار الانوار، ج ۲۹، ص ۷؛ احتجاج، طبرسی، ج ۱، ص ۱۶۱.

«تو را به خدا سوگند می دهم آیا در آیه پرداخت انگشتری به عنوان زکات، ولایت من همراه با ولایت رسول خدا صلی الله علیه و آله از طرف خداوند مطرح شده است یا ولایت تو؟ ابوبکر گفت: بلکه ولایت تو».

۳- تفاخر قریش و انصار

از جمله مواردی که حضرت امیر علیه السلام به نزول آیه «انما» در شأن خود احتجاج کرده، جریان مفاخره مهاجرین و انصار است. پیشتر این جریان و احتجاج آن حضرت به این آیه را از منابع اهل سنت نقل کردیم. این جریان در

منابع شیعه نیز ذکر شده است که آن حضرت فرمود:

«فانشدکم بالله اتعلمون حیث نزلت إِنْما وَلِئِيْ-كُمُ اللّٰهُ وَرَسُوْلُهُ وَالَّذِيْنَ آمَنُوا الَّذِيْنَ يُقِي-يْمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ. قال الناس: يا رسول الله خاصة في بعض المؤمنين ام عامه لجميعهم، فامر الله عز وجل نبيه ان يعلمهم ولاه امرهم و ان يفسر لهم من الولاية ما فسر لهم ما صلاتهم و زكاتهم و صومهم و حجهم فنصبتى للناس علما بغدير خم.» (۱)

ص: ۴۸۱

۱- طبرسی، احتجاج، ج ۱، ص ۲۱۳؛ بحارالانوار، ج ۳۱، ص ۴۱۰.

«شما را به خدا سوگند آیا می دانید هنگامی که آیه «انما ولیکم الله ورسوله...» نازل شد، مردم از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند: آیا این آیه به عده ای از مؤمنان اختصاص دارد، یا شامل همه مؤمنان می شود؟

پس خداوند پیامبر را مأمور کرد که متولیان امور مؤمنان را به آنان بشناساند و همان طور که نماز، زکات و حج آنان را برای آنان بیان کرده است، ولایت را نیز شرح دهد. در پی این مسائل پیامبر مرا در غدیر خم به عنوان راهنما برای مردم منصوب کرد.»

۴- مذاکره با مهاجرین و انصار

در جریان تشکیل شورا از یک سو حدود پانزده سال از ارتحال رسول خدا صلی الله علیه و آله گذشته بود و نسل جدید مسلمانان عصر نزول قرآن را درک نکرده بودند.

از سوی دیگر، تبلیغات یک سویه حکومت در طول این دوران و جلوگیری از تدوین و نشر حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله و عوامل دیگر سبب شده بود که نسل جدید از حوادث صدر اسلام و مدافعان واقعی اسلام و رسول خدا صلی الله علیه و آله بی اطلاع باشند، در چنین شرایطی حضرت درصدد معرفی خود و دفاع از حق خویش برآمد و در جمع مهاجرین و انصار - که بیشتر آنان را نسل جدید تشکیل می دادند - حاضر شد و در یک سخنرانی فرمود:

ص: ۴۸۲

«لقد علم المستحفظون من اصحاب النبي محمد صلى الله عليه وآله صلى الله عليه وآله انه ليس فيهم رجل له منقبه الا و قد شرسته فيها و فضلته ولى سبعون منقبه لم يشركنى فيها احد... اما الخامسة و الستون فانى كنت اصلى فى المسجد فجااء سائل سأل و انا راكع فناولته خاتمي من اصبعى فانزل الله تبارك و تعالى فى { إِنَّمَا وَرِثَكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِي-يَمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ } .» (۱)

«از اصحاب رسول خدا صلى الله عليه وآله آنان که حافظه شان يارى مى کند، مى دانند که در میان اصحاب رسول خدا صلى الله عليه وآله کسی نیست که امتیازی داشته باشد مگر اینکه من آن امتیاز را بیشتر از او دارم، ولى من هفتاد امتیاز دارم که هیچ يك از اصحاب رسول خدا صلى الله عليه وآله هیچ کدام از آن امتیازات را ندارند. سپس حضرت این امتیازات را بر مى شمارد تا اینکه مى فرماید: اما شصت و پنجمین امتیاز اینکه من در مسجد نماز مى خواندم، فقیری آمد و تقاضای کمک کرد و من در حال رکوع بودم و انگشتری خود را به او دادم که خداوند آیه «أَتَمَّا وَلِيكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ...» را در شأن من نازل کرد.»

ص: ۴۸۳

از مواردی که حضرت امیر علیه السلام به نزول آیه «انما» در شأن خود احتجاج کرده، موردی است که بعضی از ملحدان خدمت آن حضرت رسیدند و گفتند: آیاتی در قرآن وجود دارد که با هم تناقض دارند و اگر این تناقض ها نبود ما ایمان می آوردیم؟

حضرت فرمود: این آیات چیست؟

آنان آیات را برشمردند و حضرت به تک تک آنها پاسخ می داد، تا اینکه سؤال کننده پرسید:

واجده يقول {قُلْ إِنَّمَا أَعْظُمُكُمْ بِوَاحِدِهِ} (۱) فما هذه الواحده؟

حضرت فرمود: «و اما قوله إِنَّمَا أَعْظُمُكُمْ بِوَاحِدِهِ، فَإِنَّ اللَّهَ جَلَّ ذَكَرَهُ نَزَلَ عَزَائِمَ الشَّرَائِعِ وَ آيَاتِ الْفَرَائِضِ فِي أَوْقَاتٍ مُخْتَلِفَةٍ كَمَا خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَ لَوْ شَاءَ لَخَلَقَهَا فِي أَقَلِّ مِنْ لَمَحِ الْبَصْرِ وَ لَكِنَّهُ جَعَلَ الْإِنَاءَ وَ الْمَوَارِءَ امْتِثَالًا لَا مَنَاءَ وَ إِيجَابًا لِلْحَجَّةِ عَلَى خَلْقِهِ، فَكَانَ أَوَّلَ مَا قَيَّدَهُمْ بِهِ الْإِقْرَارَ بِالْوَحْدَانِيَّةِ وَ الرَّبُوبِيَّةِ وَ الشَّهَادَةَ بِأَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فَلَمَّا اقْرَأُوا بِذَلِكَ، تَلَاهُ بِالْإِقْرَارِ لِنَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ

ص: ۴۸۴

بالنبوه و الشهاده له بالرساله، فلما انقادوا لذلك فرض عليهم الصلاه ثم الصوم ثم الحج ثم الجهاد ثم الزكاه ثم الصدقات و ما يجرى مجراها من مال الفيثى. فقال المنافقون: هل بقى لربك علينا بعد الذى فرضه شىء آخر يفترضه فتذكره لتسكن انفسنا الى انه لم يبق غيره، فانزل الله فى ذلك قل انما اعظكم بواحدة؛ يعنى الولايه و انزل انما وليكم الله ورسوله و الذين آمنوا الذين يقيمون الصلاه و يؤتون الزكاه و هم راعون و ليس بين الامه خلاف انه لم يؤت الزكاه يومئذ احد و هو راع غير رجل و لو ذكر اسمه فى الكتاب لا سقط مع ما اسقط من ذكره و هذا و ما اشبهه من الرموز التى ذكرت لك ثبوتها فى الكتاب ليجهل معناها المحرفون فيبلغ اليك و الى امثالك و عند ذلك قال الله اليوم اكملت لكم دينكم و اتممت عليكم نعمتى و رضيت لكم الإسلام ديناً» (١)

«اما سخن خداوند كه تنها به يك چيز شما را موعظه مى كنم به درستی كه خداوند متعال قوانين مهم و واجبات را در زمان هاى

ص: ۴۸۵

۱- احتجاج، طبرسى، ج ۱، ص ۳۷۹.

متفاوتی نازل کرده است، چنان که آسمانها و زمین را در شش دوره آفریده است و اگر می خواست می توانست در کمتر از یک چشم بر هم زدن آنها را خلق کند، ولی او آهستگی و مدارا را نمونه ای برای امینان خود و حجتی برای خلق قرار داده است.

براین اساس اولین چیزی که بندگان را به آن مقید کرد، اعتراف به یگانگی و ربوبیت خداوند و شهادت به این بود

که معبودی غیر از «الله» نیست و چون این مرحله سپری شد و مردم وحدانیت خداوند را پذیرفتند، اعتراف به نبوت پیامبر - که درود خداوند بر او و خاندان او باد - و شهادت به رسالت او قرار داد و چون این مرحله را پذیرفتند بر آنان نماز را واجب کرد، سپس روزه، سپس حج، سپس جهاد، سپس زکات و سپس صدقات و آنچه از این نمونه بود، مثل انفال.

به دنبال این مسائل، منافقان به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتند: آیا چیز دیگری مانده است که پروردگارت بخواهد آن را واجب کند که به ما بگویی تا ما اطمینان پیدا کنیم که واجب دیگری نیست؟

خداوند در این موقع نازل کرد که بگو: تنها به یک چیز توصیه می کنم؛ یعنی به ولایت و این آیه را نازل کرد که تنها سرپرست و ولی شما خداوند و رسول او و کسانی هستند که نماز می گزارند و در حال رکوع زکات می پردازند. در میان امت هیچ اختلافی وجود ندارد که در آن دوران جز یک تن در حال رکوع زکات پرداخت نکرده است و اگر نام او را در قرآن می آورد، آن را از میان

می بردند. این مسئله و امثال این نکته ها که برایت گفتم درقرآن وجود دارد که تحریفگران معنای آنها را نمی دانند تا به تو و امثال تو برسد و وقتی ولایت نازل شد، خداوند این آیه را نازل کرد که امروز دین شما را کامل گردانیدم، نعمتم را بر شما تمام کردم و اسلام را به عنوان دین برای شما برگزیدم».

۶- پاسخ پرسشگران

از مواردی که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام برای اثبات حقانیت ادعای خود در جانشینی رسول خدا صلی الله علیه وآله به آیه «انما ولیکم...» استدلال کرده، مواردی است که عده ای از آن حضرت می پرسیدند و آن حضرت به ناچار پاسخ می گفت.

شمار این موارد نیز بسیار است که تنها به یک مورد اشاره می کنیم:

«سأل رجل علی بن ابی طالب علیه السلام فقال: اخبرنی با فضل منقبه لک، قال: ما انزل فی کتابه...»

«مردی از امام علی علیه السلام پرسید: از برترین امتیازات بگو. حضرت فرمود: آنچه خداوند در کتابش درباره من نازل کرده است و سپس حضرت بعضی از آیاتی را که درباره خودش نازل شده بود بیان کرد؛ مثل قوله

{إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ} (١)

«تنها سرپرست و ولی شما خدا و رسول او و مؤمنانی هستند که نماز را به پا می دارند و در حال رکوع زکات پرداخت می کنند».

ص: ۴۸۸

۱- طبرسی، احتجاج، ج ۱، ص ۲۳۲.

۱- استعمال مشتق در حال

اشاره

گفته اند؛ ظاهر آیه بیانگر آن است که مقصود از ولی کسی است که در حال حاضر نافذ التصرف باشد، در حالی که امام علی علیه السلام در زمان رسول خدا صلی الله علیه وآله نافذالتصرف نبوده است.

به این شبهه توجه کنید:

«انّ علیا لم یکن نافذالتصرف حال نزول الآیه و أنّها تقضی ظاهرا ان تكون الولاية حاصله فی الحال.»

این شبهه در برخی از منابع ذکر شده است. (۱)

ص: ۴۹۱

۱- تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان، ج ۴، ص ۲۸۴؛ تفسیر روح المعانی، ج ۶، ص ۱۶۸؛ تفسیر کبیر، ج ۱۲، ص ۲۹.

۱- این شبهه در صورتی وارد است که «ولی» را به معنای متصرف در امور بدانیم در آن صورت ممکن است این شبهه وارد شود که امام علی علیه السلام در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله متصرف در امور نبود، در حالی که همان طور که پیشتر بیان کردیم، لغت شناسان بر این باورند که «ولی» به معنای «أولی به تصرف» است. بر این اساس شبهه یاد شده بی اساس خواهد بود.

۲- بر فرض که «ولی» به معنای «متصرف» باشد؛ این شبهه در صورتی وارد می شود که ما مشتق را حقیقت در متلبس در حال بدانیم نه اعم از آن، در حالی که این یکی از مبانی است نه مورد اتفاق همه در این مسئله، و براساس اینکه مشتق حقیقت اعم از متلبس در حال باشد، کاربرد ولی درباره کسی که در حال حاضر «نافذ التصرف» نیست و در آینده «نافذ التصرف» می شود، کاربردی حقیقی خواهد بود و اشکالی ندارد.

۳- بر فرض که استعمال مشتق در حال حقیقت و در استقبال مجاز باشد، طبق قاعده اگر به خاطر وجود مانع کاربرد حقیقی لفظ ممکن نباشد، باید به کاربرد مجازی آن رضایت داد و مانعی هم ندارد.

۴- بر فرض که استعمال مشتق را حقیقت در حال بدانیم، باز هم کاربرد آن درباره امام اشکال ندارد؛ زیرا در آیه، ولایت برای خدا و رسول و وصی در نظر

گرفته شده است و حال آنکه ولایت هر یک متناسب با اوست؛ یعنی ولایت خداوند هیچ قید و شرطی ندارد، ولی ولایت رسول بعد از ولایت خداست و ولایت وصی بعد از ولایت رسول خواهد بود.

بنابراین همان طور که آیه دلالت می کند بر ولایت امام علی علیه السّلام، دلالت می کند بر اینکه این ولایت بعد از رسول خداست.

البته مراد بعد بودن به لحاظ رتبه است نه به لحاظ زمان؛ یعنی در زمان رسول خدا صلی الله علیه وآله نیز اگر رسول خدا صلی الله علیه وآله در مسئله ای تصرف نکرد، ولی امام علی علیه السّلام در آن مسئله دخالت و تصرف کرد، تصرف او نافذ و اطاعت او واجب است که در آینده نمونه هایی از آن را می آوریم.

دلایل ولایت داشتن امام علی علیه السلام در عصر رسول اکرم صلی الله علیه وآله

استعمال مشتق را در حال حقیقت می دانیم و به دلایل زیر امام علی علیه السّلام در زمان رسول خدا صلی الله علیه وآله نیز ولایت داشته است:

۱- خود آیه مورد بحث بر این مسئله دلالت می کند؛ زیرا ضمن اثبات اصل ولایت، بعد بودن آن را از نظر رتبه می رساند، همان طور که درباره ولایت رسول خدا صلی الله علیه وآله چنین است؛ زیرا رسول خدا صلی الله علیه وآله با تصرف خداوند ولایتی ندارد، ولی اگر در مسئله ای خداوند دخالت نکرد و رسول خدا صلی الله علیه وآله دخالت کرد، تصرف او نافذ و اطاعت او واجب است و اینکه ولایت رسول خدا صلی الله علیه وآله بعد

از ولایت خداست به معنای بعد بودن زمانی نیست؛ زیرا چنین چیزی درباره خداوند معنی ندارد.

بنابراین باید مراد از بعد بودن، رتبه باشد. رابطه ولایت وصی و نبی نیز دقیقاً به همین گونه است.

۲- از دلائلی که بر ولایت امام علی علیه السلام در عصر رسول خدا صلی الله علیه وآله دلالت می کند، حدیث منزلت است که در موارد متعدد رسول خدا صلی الله علیه وآله آن را بیان کرده است؛ در جریان سفر تبوک و بعد از آنکه منافقان شایعه ای را علیه امام پخش کردند امام خود را از بیرون مدینه به رسول خدا صلی الله علیه وآله هراساند و عرض کرد:

«خلفتی مع الصبیان والنساء، قال: الا ترضی ان تکون منی بمنزله هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی.»^(۱)

ما از این حدیث که حدیثی متواتر است، و با توجه به نکات زیر ولایت فعلی حضرت امیر علیه السلام را اثبات می کنیم:

ص: ۴۹۴

۱- مستدرک، حاکم، ج ۳، ص ۱۷۷؛ الصواعق المحرقة، ص ۱۲۰؛ الریاض النضره، ج ۲، ص ۱۰۱؛ ذخائرالعقبی، ص ۱۱۹؛ کنوزالحقایق، ج ۲، ص ۳۶۷؛ نورالابصار، ص ۱۵۷؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۲۲؛ کفایه الطالب، ص ۸۵؛ مناقب، ابن مغزلی، ص ۲۸؛ تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص ۱۷۰؛ اسدالغابه، ج ۴، ص ۹۹؛ الاستیعاب، ج ۳، ص ۲۰۱؛ صحیح، مسلم، ج ۴، ص ۱۲۰.

الف - حضرت هارون علیه السّلام در عصر حضرت موسی علیه السّلام ولایت داشته است؛ زیرا براساس آیات قرآن، هارون علیه السّلام شریک موسی علیه السّلام بوده است و معنی ندارد که شریک ولایت نداشته باشد.

به این آیات توجه کنید:

﴿أَذْهَبَ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى * قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي * وَ يَسِّرْ لِي أَمْرِي * وَ احْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي * يَفْقَهُوا قَوْلِي * وَ اجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي * هَارُونَ أَخِي * اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي * وَ أَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي * كَيْ نُسَبِّحَكَ كَثِيرًا * وَ نَذْكُرَكَ كَثِيرًا * إِنَّكَ كُنْتَ بِنَا بَصِيرًا * قَالَ قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَى * وَ لَقَدْ مَنَّا عَلَيْكَ مَرَّةً أُخْرَى﴾ (۱)

«به سوی فرعون روی آور که طغیان کرده است. (موسی) گفت: پروردگارا، سینه ام را بگشا، کارم را آسان بفرما و گره از زبانم باز کن، تا سخنانم را بفهمند و برادرم هارون را - که از اعضای خاندان من است - یاور من قرار ده و به وسیله او به من پشتگرمی بده و در مهمی که پیش رو دارم، او را شریک من کن، تا بسیار ستایش کنیم و فراوان به یادت

ص: ۴۹۵

باشیم؛ زیرا همیشه از کار ما آگاه بوده ای. فرمود: ای موسی! هر چه خواسته ای به تو داده شد و ما یک بار دیگر به تو نعمت بخشیدیم».

ب - رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیث منزلت تمام ویژگیهایی را که هارون نسبت به موسی داشته است، برای حضرت امیر علیه السلام اثبات می کند و تنها چیزی که استثنا می نماید نبوت است و اگر چیز دیگری را نیز نداشت می بایست استثنا می کرد، همان گونه که نبوت را استثنا کرده است.

ج - بعد از اینکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله حضرت امیر علیه السلام را به خلافت و جانشینی خود - در جریان جنگ تبوک - منصوب کرد و نیز پس از اثبات ولایت فعلی برای آن حضرت و نافذالتصرف بودن حضرت امیر علیه السلام و وجوب اطاعت از او بر مسلمانان، رسول خدا صلی الله علیه و آله تا پایان عمر او را از خلافت و جانشینی عزل نکرده است. بنابر این همان طور که حضرت هارون علیه السلام در عصر حضرت موسی علیه السلام نافذالتصرف بود، حضرت امیر علیه السلام نیز نافذالتصرف بود؛ گر چه در بیشتر موارد ساکت بود.

۳- دلائل ولایت فعلی و نافذالتصرف بودن حضرت امیر علیه السلام حدیث غدیر است؛ زیرا در آن حدیث، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«من كنت مولاه فهذا عليّ مولاه اللهم وال من والاه»

ص: ۴۹۶

در این روایت، رسول خدا صلی الله علیه و آله ولایت امام علی علیه السّلام را مقید به زمان بعد از خود نکرده است و حاضران در جلسه غدیر نیز از این حدیث، ولایت فعلی را فهمیدند؛ زیرا وقتی به حضرت تبریک گفتند، تعبیر فعلی را به کار بردند؛ بعد از این واقعه، عمر به امام علی علیه السّلام گفت:

«یا ابن ابی طالب اصبحت و امسیت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنه»(۲)

۴- از دلائلی که ولایت فعلی امام علی علیه السّلام در عصر رسول خدا صلی الله علیه و آله را اثبات می کند، روایاتی است که در آنها واژه «ولی» به کار رفته است که بعضی از این روایات مربوط به جریان تصرف حضرت علی علیه السّلام در اسرای جنگ یمین و

ص: ۴۹۷

-
- ۱- مستدرک، حاکم، ج ۳، ص ۱۱۸، ۱۱۹؛ الصواعق المحرقة، ص ۱۲۲؛ الرياض النضرة، ج ۲، ص ۱۰۹؛ ذخائرالعقبی، ص ۱۲۵؛ کنوزالحقایق، ج ۱، ص ۳۸۶، ج ۲، ص ۲۰۸؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۱۰ - ۱۰۶؛ کفایه الطالب، ص ۶۰ - ۵۶ و ۶۲؛ مناقب، ابن مغازلی، ص ۱۸؛ تاریخ الخلفاء، ص ۱۷۱؛ مناقب الاسد الغالب، ص ۱۲؛ الاستیعاب، ج ۳، ص ۲۰۳؛ مسند، احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۱۳۵، ۱۴۲، ۱۸۹، ۲۴۶؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۰۲.
 - ۲- مسند، احمد بن حنبل، ج ۶، ص ۴۸۹؛ خصائص، نسایی، ص ۱۴۴؛ سنن، ترمذی، ج ۵، ص ۳۹۸؛ مستدرک، حاکم، ج ۳، ص ۱۱۹؛ کنوزالحقایق، ج ۱، ص ۳۸۶؛ کفایه الطالب، ص ۲۷۴؛ الصواعق المحرقة، ص ۱۲۲.

شکایت عده ای از سپاهیان از عملکرد امام به رسول خدا صلی الله علیه وآله و عصیانیت رسول خدا صلی الله علیه وآله از شکایت این گروه بود که حضرت فرمود:

«دعوا علینا، فأنه منی و انا منه و هو ولیکم بعدی.»^(۱)

«علی علیه السلام را رها کنید که من از او هستم و او از من است و او بعد از من، ولی شماست.»

با توجه به زمینه صدور این روایت، نمی تواند مقصود از «بعدی»، بعد بودن زمانی باشد؛ زیرا مقصود آنان شکایت از عملکرد فعلی امام علی علیه السلام است و آن گاه رسول خدا صلی الله علیه وآله می فرماید: بعد از مرگ من، علی علیه السلام ولی شماست؟! بلکه مقصود بعد بودن «رُتبی» است که در آیه نیز بیان شد و در اینجا روشن تر است که با عدم تصرف رسول خدا صلی الله علیه وآله امام تصرف نموده است.

گذشته از این دلایل در زمان رسول خدا صلی الله علیه وآله حضرت امیر علیه السلام در مسائلی تصرف نموده و رسول خدا صلی الله علیه وآله آنها را تایید کرده است که به چند نمونه اشاره می کنیم:

۱- در جریان سفر حضرت امیر علیه السلام به یمن برای حل اختلافات قضاوت هایی نموده است که مایه تعجب دانشمندان است؛ درباره زنی که سه نفر

ص: ۴۹۸

۱- مسند، احمد بن حنبل، ج ۶، ص ۴۸۹؛ خصائص، نسایی، ص ۱۴۴؛ سنن، ترمذی، ج ۵، ص ۳۹۸؛ مستدرک، حاکم، ج ۳، ص ۱۱۹؛ کنوزالحقایق، ج ۱، ص ۳۸۶؛ کفایه الطالب، ص ۲۷۴؛ الصواعق المحرقة، ص ۱۲۲.

با او رابطه نامشروع داشتند و فرزندى به دنيا آمد و هيچ يك مسؤليت آن را نمى پذيرفتند قضاوتى نمود:

«رفع ذلك النبى صلى الله عليه وآله فضحك حتى بدت نواجذه»^(۱)

گزارش اين قضاوت را به رسول خدا صلى الله عليه وآله دادند حضرت به گونه اى خنديد كه دندانهاى كرسى ايشان نمايان شد؛^(۲)

طبرى در روايت خود مى افزايد :

«و ذكروا ذلك للنبي فقال ما اجد فيها الا ما قال على عليه السلام»

«رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود: من هم غير از آنچه على گفته است نمى يابم».^(۳)

در اين واقعه نه تنها رسول خدا صلى الله عليه وآله دخالت امام را تنفيذ مى نمايد، بلكه از اين دخالت شادمان هم مى شود.

ص: ۴۹۹

۱- مسند، احمد بن حنبل، ج ۵، ص ۵۰۲؛ ينابيع الموده، ص ۲۱۱، ذخائرالعقبى، ص ۱۴۰؛ سنن، ابى داود، ج ۲، ص ۲۶۰، حديث ۲۲۶۹؛ سنن، نسائى، ج ۶، ص ۱۸۳، حديث ۳۴۸۵.

۲- داستان اين قضاوت چنين نقل شده است: امام على عليه السلام به دو نفر از آنها فرمود: فرزند را به اين يكى واگذاريد، اما آنها قبول نكردند. به دو نفر ديگر فرمود، آنها هم قبول نكردند سپس حضرت فرمود: شما شر كاي متشاكسون هستيد بنا بر اين بين شما قرعه مياندازم و قرعه به نام هر كس در آمد فرزند مال اوست به شرط اين كه به دو نفر ديگر هر کدام ثلث ديه را بدهد. سنن، ابى داود، ابى الاشعث سبختانى ج ۱، ص ۵۰۶.

۳- ذخائرالعقبى، ص ۱۴۰.

نسایی در شرح این حدیث می نویسد:

«وضحك ای فرحا و سرورا بتوفیق تعالی علیه للصواب و لذلك قرره علی ذلك»^(۱)

«از خوشحالی خندید چون خداوند این توفیق را به او داده بود که مطابق واقع حکم کند از همین جهت رسول خدا صلی الله علیه و آله آن قضاوت را تأیید کرد».

۲- در سفر یمن حادثه دیگری نیز اتفاق افتاد. به این ماجرا توجه کنید:

«عن عبدالله عن ابيه بريده قال بعث رسول الله صلى الله عليه وآله بعثين الى اليمن على احد هما علي بن ابي طالب و علي الآخر خالد بن وليد، فقال اذا التقيتم فعلى على الناس و ان افترتما فكل واحد منكما على جنده، قال فلقينا بني زيد من اهل اليمن فاقتلنا فظهر المسلمون على المشركين فقتلنا مقاتله و سبنا الذرية فاصطفى علي امرأه من السبي لنفسه. قال بريده فكتب معي خالد بن وليد الى رسول الله يخبره بذلك، فلما اتيت النبي صلى الله عليه وآله دفعت الكتاب فقرأه عليه، فرأيت الغضب في وجه رسول فقلت: يا رسول الله هذا مكان العائد بعثتني مع

ص: ۵۰۰

۱- سنن، نسایی، ج ۶، ص ۱۸۳، حدیث ۳۴۸۵.

رجل و امرتنی ان اطیعه ففعلت ما ارسلت به. فقال رسول الله: لا تقع فی علی، فأنه منی و انا منه و هو ولیکم بعدی.»(۱)

«بریده می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله دو گروه به یمن اعزام کرد؛ فرمانده یک گروه «علی بن ابی طالب علیه السلام» بود و فرمانده گروه دیگر خالد بن ولید بود. پیامبر فرمود: اگر با هم بودید فرمانده همه نیروها علی بن ابی طالب علیه السلام است و اگر از هم جدا حرکت کردید هر یک فرمانده سپاه خود باشد.

بریده می گوید: حرکت کردیم و با قبیله «بنی زید» برخورد کردیم و جنگ در گرفت و مسلمانان پیروز شدند و رزمندگان آنان را کشتیم و زنان آنان را به اسارت گرفتیم.

علی علیه السلام یکی از زنان اسیر را برای خود انتخاب کرد. خالد بن ولید نامه ای به رسول خدا صلی الله علیه و آله نوشت و به من داد که به رسول خدا صلی الله علیه و آله برسانم و گزارش این عملیات و عملکرد علی علیه السلام را به پیامبر باز گویم. پس از آنکه خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیدم و نامه را خدمت آن حضرت دادم، نامه را برایش خواندم، دیدم آثار غضب در چهره رسول خدا صلی الله علیه و آله ظاهر شد. عرض کردم: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله اینجا

ص: ۵۰۱

۱- مسند، احمد بن حنبل، ج ۶، ص ۴۸۹؛ خصائص، نسایی، ص ۱۴۴؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۳۱ و ۱۷۱؛ زادالمعاد، ج ۵، ص ۴۲۹.

پناهگاه ماست. شما مرا تحت فرماندهی مردی فرستادی و به من دستور داده ای که از او اطاعت کنم و اکنون هم من وظیفه ام را انجام داده ام؟! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: از علی بدگویی نکن. بدون تردید علی از من است و من از علی هستم. علی بعد از من ولی و سرپرست شماست».

بیشتر بیان کردیم که با توجه به حادثه و گزارش و سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله مقصود از «بعد»، بعد بودن رتبه ای است نه زمانی. در همین حادثه در روایتی که بخاری نقل می کند رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«یا بریده اتبغض علیا؟ قلت: نعم. قال: لا تبغضه فانّ له فی الخمس اکثر من ذلک»^(۱)

«ای بریده! آیا کینه علی را به دل داری؟ گفتم: آری! حضرت فرمود: به علی کینه نورز. بدون تردید سهم او از خمس بیش از اینهاست».

سؤال این است که اگر «علی بن ابی طالب» نسبت به بقیه مسلمانان امتیازی ندارد، چرا باید سهم او از خمس بیشتر باشد و این مسئله حکایت از آن دارد که او چون حق تصرف دارد، خمس در اختیار اوست. ولی در اینجا همین مقدار

ص: ۵۰۲

۱- صحیح، بخاری، ج ۳، ص ۱۱۰، باب بعث علی بن ابی طالب و خالد بن ولید O الی الیمن.

تصرف کرده است و رسول خدا صلی الله علیه و آله نه تنها این تصرف را تایید کرد، بلکه اعلام می کند که حق تصرف او بیش از اینهاست.

۳- بعد از جریان فتح مکه رسول خدا صلی الله علیه و آله عده ای از مسلمانان را برای تبلیغ اسلام به اطراف مکه فرستاد و خالد بن ولید را به سوی قبیله بنی جذیمه اعزام کرد و به آنان دستور جنگ نداده بود ولی چون خالد قبل از مسلمان شدن با این قبیله درگیری داشت، درصدد انتقام شخصی برآمد و عده ای از آنان را ناجوانمردانه، با اینکه سلاح را کنار گذاشته بودند، کشت. وقتی خبر این جنایت به مدینه رسید، رسول خدا صلی الله علیه و آله دست به دعا برداشت و عرض کرد:

«اللهم انی ابرأ الیک ممّا صنع خالد بن ولید.»

«خدایا از آنچه خالد بن ولید انجام داده است برائت می جویم.»

آن گاه امام علی علیه السلام را خواست و مقداری پول در اختیار او گذاشت و فرمود:

«یا علی اخرج الی هؤلاء القوم فانظر فی امرهم و اجعل امر الجاهلیه تحت قدمیک.»

«علی به سوی این مردم برو و مسئله را بررسی کن و اندیشه جاهلی را نادیده بگیر.»

امام علی علیه السلام در منطقه حضور یافت و خونبهای مقتولان و خسارت اموالی را که در این جریان آسیب دیده بودند، پرداخت حتی خسارت ظرف چوبی را که

سگان از آن آب می خوردند و شکسته شده بود، پرداخت. سپس مردم را گردآورد و فرمود:

«هل بقى لكم بقيه من دم او مال لم يود لكم؟ قالوا: لا. قال: فأنى اعطيكم هذه البقيه من هذا المال احتياطا لرسول الله صلى الله عليه و سلم مما لا يعلم و لا تعلمون، ففعل، ثم رجع الى رسول الله صلى الله عليه و سلم فاخبره الخبر فقال اصبت و احسنت.»^(۱)

«به آنان فرمود: آیا از خونبها و اموال خسارت دیده و... چیز دیگری مانده است که به شما پرداخت نشده باشد؟ گفتند: نه. فرمود: من بقیه این مال را نیز از باب احتیاط برای رسول خدا صلی الله علیه و آله به شما می دهم شاید چیزی از بین رفته باشد که آگاهی ندارید. سپس نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گزارش کار را داد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کاری بجا و نیکو انجام داده ای.»

در این روایت، استدلال به تصرف اضافی امام علی علیه السلام است که خود اقدام کرده است، با اینکه چنین ماموریتی نداشت، ولی وقتی گزارش آن را داد رسول خدا صلی الله علیه و آله با جمله «اصبت و احسنت» تصرف او را تایید کرد.

ص: ۵۰۴

۱- سیره، ابن هشام، ج ۴، ص ۷۰؛ الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۲۵۶؛ مغازی، واقدی، ج ۳، ص ۸۷۶.

از این تصرفات در عصر رسول خدا صلی الله علیه وآله، امام علی علیه السلام فراوان دارد که همیشه رسول خدا صلی الله علیه وآله ضمن تایید عملکرد امام با جمله ای تشویقی مردم را متوجه موقعیت امام علیه السلام نموده است.

۲- عدم استعمال لفظ در بیش از یک معنی

اشاره

گفته اند؛ «ولّی» به معنای یاری کردن است و اگر بخواهد به معنای متولی امور باشد، لازم می آید لفظ در بیشتر از یک معنی با هم به کار رود و این خلاف است؛ بنابر این

نمی تواند به معنای متولی امور باشد. به این شبهه توجه کنید:

«إذا كان الولی مستعملاً بمعنی النصره مَرّه امتنع ان يراد به معنی التصرف، لانه لا يجوز استعمال اللفظ المشترك فی كلا مفهومیه معا.»

این شبهه در منابع مختلف آمده است. (۱)

نقد

چنین به نظر می رسد که عده ای بدون توجه به صدر و ذیل جمله تلاش کرده اند تا شبهه ای ایجاد کنند؛ زیرا اگر گویندگان این عبارت یک بار دیگر آن را مطالعه می کردند، از طرح آن پرهیز می کردند.

ص: ۵۰۵

۱- تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان، ج ۴، ص ۲۸۴؛ تفسیر کبیر، ج ۱۲، ص ۲۷ و ۲۹.

شبهه یاد شده بر چند مسئله استوار است:

۱- «ولّی» مشترک لفظی بین چند معنی باشد، که این مسئله قابل اثبات نیست.

۲- استعمال لفظ «ولّی» در یک آن انجام گرفته و همزمان دو معنی اراده شده باشد که این نیز نه تنها قابل اثبات نیست، بلکه خلاف آن است؛ زیرا در آیه مورد بحث واژه «ولّی» یکبار بیشتر به کار نرفته و یک معنی هم بیشتر از آن اراده نشده است.

به نظر می رسد گوینده این شبهه شنیده است که درباره واژه «ولّی» شبهه ای است ولی از چند و چون آن آگاه نبوده و تنها خواسته ایرادی را بیان کند، در حالی که شبهه اصلی شبهه سیاق است که در گذشته مشروح آن گذشت.

ص: ۵۰۶

اشاره

از شبهاتی که بر استدلال شیعه به این آیه وارد کرده اند، این است که گفته اند نمی تواند مقصود از «ولی» متصرف در امور باشد؛ زیرا مسلمانان یهود و نصارا را به عنوان ولی و سرپرست انتخاب نکرده و نمی کنند.

به این شبهه توجه کنید:

«اذ الظاهر ان المراد بالولاية ليس المستحق للتصرف و المتولى للامور، اذ المؤمنون لا يتخذون الجماعه المذكور حکاما.»

این شبهه دست کم در یک منبع آمده است. (۱)

ص: ۵۰۹

۱- حاشیه تفسیر البیضاوی، صدیقی، ج ۲، ص ۳۳۸.

مبنای این شبهه، شبهه سیاق آیات است که چون ولی در آیات قبل به معنای سرپرست نیست؛ در این آیه نیز نمی تواند بدان معنی باشد. که بیشتر بحث سیاق، میزان اعتبار آن در آیات، وجود و عدم آن در این مورد به خصوص به طور مشروح بحث شده که تکرار نمی کنیم.

۲- عدم تردید در رهبری

اشاره

گفته اند که ظاهر بیانگر آن است که درباره امامت و رهبری اختلافی میان امت وجود داشته باشد، در حالی که هنگام نزول آیه چنین چیزی مطرح نبوده است.

به این شبهه توجه کنید:

«و کلمه انما المفیده للحصر تقتضی ذلك المعنی ایضا لان الحصر یكون فیما یحتمل اعتقاد الشرکه و التردّد و النزاع و لم یکن بالاجماع وقت نزول هذه الآیه تردّد و نزاع فی الامه فی ولایه التصرف، بل كان فی النصره و المحبه.»^(۱)

«مفاد کلمه «انما» که حصر است، در جایی کاربرد دارد که احتمال مشارکت و نزاع وجود داشته باشد، در حالی که اجماع این است که

ص: ۵۱۰

هنگام نزول آیه نزاعی در رهبری امت و ولایت تصرف وجود نداشته، بلکه اختلاف در ولایت به معنای محبت و یاری بوده است.»

نقد

استدلال شیعه به این آیه و به ویژه با توجه به کلمه «انما» برای اثبات ولایت مطلقه امت بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله برای امام علی علیه السلام است و مسئله رهبری امت بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله از آغاز بعثت مورد توجه آن حضرت و مخالفان او و دغدغه مسلمانان بوده است و این مسئله از ابعاد مختلف قابل بررسی است:

اهتمام به ولایت از نظر تاریخی

۱- تعیین ولایت از آغاز بعثت

امروزه انسانهای متفکر، پس از تحولات گسترده اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و... پیشرفت در زمینه های ارتباطی، تعامل فرهنگی، تجربه تلخ جنگها، خونریزیها، اسارتها و... به این نتیجه رسیده اند که برای رفع همه فاجعه ها باید به وحدت جهانی اندیشید و جامعه بشری - به هر شکلی - را از این تفرقه و جدایی نجات داد؛ از این رو برای رسیدن به این هدف شعاری را مطرح کرده اند که جهانی بیندیشیم و منطقه ای عمل کنیم!؟

ص: ۵۱۱

رسول اکرم صلی الله علیه و آله یک هزار و چهار صد سال قبل، - که بشر در مقایسه با امروز دوران ابتدایی خود را می گذراند، - جهانی می اندیشید، ولی منطقه ای عمل می کرد.

از روزی که رسول خدا صلی الله علیه و آله به رسالت برانگیخته شد، رسالتش را جهانی می دانست و اندیشه اش را متعلق به همه انسانهای تاریخ می دانست، ولی برای رسیدن به این هدف، با توجه به شرایط محیط مکه عمل می کرد.

او کار را از صفر شروع کرد و بدون اینکه عجله‌های داشته باشد، با توجه به محیط و شناختی که از افراد داشت، تا سه سال برای تبلیغ رسالت تنها به ارتباط شخصی و دعوت خصوصی افرادی که آنان را از نزدیک می شناخت و زمینه مساعدی داشتند، اکتفا می کرد تا اینکه توانست در این دوران حدود چهل تن را به راه راست هدایت کند.

دعوت رسول اکرم صلی الله علیه و آله تحولی بنیادین در محیط مکه بود و او می دانست که این دعوت همه چیز آن جامعه اعم از فرهنگ، عقاید، سیاست، اقتصاد، خانواده، اخلاق و... را تحت تأثیر قرار می دهد و به روشنی دریافته بود که چنین اندیشه ای نمی تواند بدون دشمن باشد، بلکه دشمنانی لجوج و عنود خواهد داشت که در برابر آنها چاره ای جز آمادگی و دفاع از خود و یاران و اندیشه اش ندارد.

اگر پیامبر بخواهد دعوت آشکار را آغاز کند، بی گمان درگیری نیز آغاز خواهد شد و آن گاه باید خود را آماده دفاع کند و این چهل تن نمی توانند در برابر تهاجم قبیله ای مقاومت کنند، به خصوص که آنها نیز از افراد متوسط و سطح پایین همین قبائل هستند و در صورت بروز درگیری - براساس قوانین موجود - باید از رئیس قبیله پیروی کنند و یا دست کم خود را کنار بکشند؛ در نتیجه نمی توانند از رسول خدا صلی الله علیه و آله دفاع کنند.

براساس آنچه گفته شد پیامبر باید طرحی می ریخت که از نظام قبیله ای موجود استفاده کند و از قبیله بنی هاشم - که خود وابسته به آن بود، - کمک بگیرد ولی چگونه و با چه امیدی، تا جایی که این اندیشه او را بیمار کرد، (۱) تا اینکه جبرئیل نازل شد و پیام خدا را برای پیامبر آورد:

{وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ} (۲) و این تنها راهی بود که میتوانست به وسیله آن برای خود و یاران و اندیشه خود کمر بند حفاظتی درست کند ولی با توجه به شناختی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از اقوام خود و فرهنگ حاکم بر آنان و شرایط سیاسی نظام قبیله ای داشت، این کار را بسیار دشوار می دانست که جبرئیل نازل شد:

ص: ۵۱۳

۱- کامل، ابن اثیر، ج ۲، ص ۶۱.

۲- شعراء/۲۱۴.

ای محمد! اگر ماموریت خداوند را انجام ندهی خداوند تو را عذاب می کند.

به دنبال این جریان، پیامبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را فرا خواند و ضمن مطلع ساختن وی از او خواست که غذایی فراهم سازد و شیری نیز آماده کند. سپس ۴۵ تن از سران بنی هاشم را دعوت کرد و تصمیم گرفت در آن مهمانی مسئله پیامبری را برای آنان بیان کند تا شاید آنان را هدایت نماید و از حمایت آنان برخوردار شود؛ حمایتی که می توانست جلوی بسیاری از تهاجمها علیه او و یاران و اندیشه اش را بگیرد. پس از اینکه مهمانان آمدند و غذا خوردند، - پیش از آن که حضرت سخنی بگوید - ابولهب با سخنان خود کنترل مجلس را در اختیار گرفت و با سخنان سبک و بی اساس خود مجلس را برهم زد. پیامبر - با توجه به این که جهانی می اندیشد، ولی منطقه ای عمل می کرد - مصلحت ندید که رسالت خود را بیان کند. جمعیت نیز پراکنده شدند و در پایان، علت عدم طرح مسئله را با علی علیه السلام در میان گذاشت و از او تقاضا کرد که دعوت را دوباره تکرار کند.

ص: ۵۱۴

روز بعد که دعوت تکرار شد، پس از صرف غذا و قبل از اینکه مجلس از کنترل خارج شود، رسول خدا صلی الله علیه و آله شروع به سخن گفتن نمود و پس از ستایش خدا و اعتراف به وحدانیت او فرمود:

«به راستی هیچ گاه راهنمای جمعیتی به همراهان و کسان خود دروغ نمی گوید. سوگند به خدایی که جز او خداوندی نیست، من فرستاده خداوند به سوی شما و همه جهانیان هستم.

ای خویشاوندان من آگاه باشید همانند خفتگان می میرید و همانند بیداران دو مرتبه زنده می شوید و طبق رفتار خود

مجازات می شوید و بهشت و جهنم خداوند جاودان است. (۱)

سپس افزود: هیچ کس از مردم برای کسان خود چیزی بهتر از آنچه که من برای شما آورده ام، نیاورده است. من خیر دنیا و آخرت را برای شما آورده ام. خدایم به من دستور داده است که شما را به سوی او فراخوانم.

وقتی سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله به اینجا رسید، فرمود:

«فَأَيُّكُمْ يُوَازِرُنِي عَلَى هَذَا الْأَمْرِ عَلَى أَنْ يَكُونَ أَخِي وَ وَصِيِّي وَ خَلِيفَتِي فِيكُمْ.» (۲)

ص: ۵۱۵

۱- سیره، حلبیه، ج ۱، ص ۳۲۱.

۲- کامل، ابن اثیر، ج ۲، ص ۶۳؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۳، ص ۲۴۴؛ تاریخ، طبری، ج ۲، ص ۶۳؛ السیره النبویه، ابن کثیر، ج ۱، ص ۴۶۰-۴۵۹؛ خصائص، نسایی، ص ۹۹؛ مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۳۰۳، ۳۰۵؛ ینابیع الموده، ص ۱۰۵؛ البدایه و النهایه، ج ۲، ص ۳۸۱؛ الصحيح من سیره البنی، ج ۳، ص ۶۰؛ مختصر تاریخ ابی الفداء، ج ۲، ص ۱۴؛ ترجمه الامام علی علیه السلام، ج ۱، ص ۸۸-۸۷؛ کفایه الطالب، ص ۲۰۵؛ اثبات الوصیه، ص ۱۱۶ و ۱۱۵.

«کدام یک از شما پشتیبان من خواهد بود تا برادر و وصی و جانشین من در میان شما باشد؟»

در پی این سخنان نبی اکرم صلی الله علیه وآله سکوت مطلق بر مجلس حاکم شد و هیچ کس جواب نداد. علی علیه السّلام گفت: من یا رسول الله.

با این که رسول خدا صلی الله علیه وآله سه بار سخن خود را تکرار کرد، هر بار تنها علی علیه السّلام پاسخ داد. حضرت رو به جمعیت فرمود:

«انّ هذا اخی و وصیّی و خلیفتی فیکم، فاسمعوا له و اطیعواه فقام القوم یضحکون فیقولون لابی طالب قد امرک ان تسمع لابنک و تطیع.» (۱)

«مردم! این جوان برادر، وصی و جانشین من در میان شماست. به سخنان او گوش فرادهید و از او پیروی کنید.»

پس از پایان مجلس حاضران با خنده و تمسخر رو به ابوطالب نمودند و گفتند: محمد دستور داد که از پسر پیروی کنی و از او فرمان بگیری و او را بزرگ تو قرار داد.»

ص: ۵۱۶

۱- همان مدارک.

همان طور که ملاحظه می کنید، رسول خدا صلی الله علیه وآله در اولین روز دعوت عمومی خود مسئله جانشینی خود را مطرح کرده و به صراحت رهبر آینده این حرکت را مشخص نموده است. اینکه رسول اکرم صلی الله علیه وآله در همان روز اول رهبری آینده حرکت را ترسیم می کند، بدین جهت است که یکی از علل شکست حرکت های اجتماعی و انقلاب های فکری و فرهنگی ابهام طرحها و مشخص نبودن آینده حرکت است که مردم را به کجا می خواهد ببرد و چه کسی می خواهد این کار را انجام

دهد؟ به خصوص در حرکت های فرهنگی که به بار نشستن آنها زمانی طولانی را می طلبد و چه بسا عمر بنیانگذار آن به پایان می رسد؛ از این رو ضرورت دارد کسانی که به این اندیشه گرایش پیدا می کنند، بدانند که اگر برای رهبری این حرکت حادثه ای اتفاق افتاد، ادامه حرکت چه خواهد شد؟ آیا عقب گرد است؟ درجا زدن است؟ انحراف است؟ و... و تکلیف سرمایه های مالی، جانی، فکری و... که در این زمینه هزینه شده است چه خواهد شد؟

بر این اساس، پیامبر باید از همان روز نخست آینده حرکت را ترسیم کند تا دیگران با اطمینان و دلگرمی به ادامه راه به این حرکت بپیوندند.

شاید بتوان گفت گویاترین کلمه ای که بر جانشینی دلالت دارد؛ کلمه خلیفه و وصی است که رسول خدا صلی الله علیه وآله در این حدیث به کار گرفته است.

به راستی هرکس کمترین آگاهی از زبان عربی داشته باشد و پیشداوری نکند، از این حدیث مسئله تعیین رهبری را می فهمد. مخاطبان کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله - که سران بنی هاشم و همگان عرب زبان و فصیح بودند - همین مسئله رهبری را فهمیدند و دلیل آن، سخنی است که به ابوطالب گفتند.

۲ - امید مخالفان، نبوت بدون ولایت

جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله مسئله ای نبود که تنها برای آن حضرت و مسلمانان اهمیت داشته باشد، بلکه مخالفان رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز وقتی گسترش روزافزون اسلام و مقاومت مسلمانان در برابر شکنجه ها، تهدیدها، و ... را می دیدند از اینکه بتوانند این حرکت را با شکست روبرو سازند، مأیوس شده بودند و برای پایان یافتن این حرکت آزادی بخش به انتظار پایان عمر رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته بودند؛ چنان که پس از مرگ فرزندش خوشحال شدند که دیگر پس از رحلت پیامبر راه او ادامه نخواهد یافت و براین اساس لقب «ابتر» را به او دادند. در اینکه این لقب را ابوجهل یا عاص بن وائل یا عقبه بن ابی معیط به آن حضرت داده اند اختلاف است،^(۱) ولی هر یک از اینان از مخالفان سرسخت

ص: ۵۱۸

۱- الجامع لاحکام القرآن، ج ۲۰، ص ۲۲۲.

رسول خدا صلی الله علیه وآله بوده اند. مفسران در تحلیل این که چرا به پیامبر چنین لقبی را داده اند، گفته اند:

«فلما مات لرسول الله صلی الله علیه و سلم ابنه القاسم بمکه و ابراهیم بالمدينه قالوا بتر محمد، فلیس له من یقوم بامرہ من بعده، فنزلت هذه الآية.» (۱)

«پس از آنکه قاسم پسر رسول خدا صلی الله علیه وآله در مکه و ابراهیم در مدینه جان سپردند، مخالفان گفتند: محمد صلی الله علیه وآله ابتر شد و کسی نیست که بعد از او راهش را ادامه دهد، که به دنبال این جریان، آیه {إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ} نازل شد.»

۳ - تلاش سیاستمداران برای تصاحب ولایت

مسئله رهبری امت بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله نه تنها مورد توجه آن حضرت - از ابتدای بعثت - بود و نه تنها مخالفان رسول خدا صلی الله علیه وآله به امید رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نشسته بودند تا رهبری این حرکت پایان یابد، بلکه سیاستمداران نیز پس از صلح حدیبیه به این نتیجه رسیدند که شکست این حرکت از راه نظامی ممکن نیست. از این جهت از راه معامله سیاسی وارد شدند. اسلام آوردن خالد بن ولید، عمرو بنعاص، ابوسفیان و ... گواه این مسئله است.

ص: ۵۱۹

۱- همان، ص ۲۲۳.

گذشته از تلاش گسترده ای که سیاستمداران منافق - که در داخل مدینه بودند - در جریان جنگ تبوک برای نابودی رسول خدا صلی الله علیه و آله و به دست گرفتن رهبری امت انجام دادند، سیاستمداران خارج مدینه نیز - که هنوز مسلمانان نشده بودند - در صدد تصاحب رهبری این جریان برآمدند که به یک نمونه از آن اشاره می کنیم:

تا زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در مکه بود، کسی نمی توانست پیش بینی کند که روزی این حرکت نوپا تبدیل به درخت تنومندی شود که همه قبائل را به تسلیم وا دارد، ولی بعد از جریان صلح حدیبیه تیزبینان سیاسی و آنان که قدرت تحلیل مسائل را داشتند به روشنی دریافتند که دیر یا زود این حکومت سراسر منطقه را فرا خواهد گرفت و تا وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان مسلمانان حضور دارد، جامعه اسلامی پذیرای رهبری احدی نخواهد بود.

از این رو در صدد برآمدند تا به گونه ای رهبری جهان اسلام بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله را تصاحب کنند و آنان به درستی درک کرده بودند که این کار در صورتی تحقق خواهد یافت که رسول خدا صلی الله علیه و آله به طور رسمی سهیم بودن آنان را اعلام کند. از این رو از شیوه های گوناگونی استفاده کردند که شاید رسول خدا صلی الله علیه و آله تضمینی به آنان بدهد، ولی آن حضرت به شدت در برابر این

گونه پیشنهادها مقاومت کرده، به تهدید آنان توجه نمی کرد و به طور رسمی اعلام می کرد که این کار از قدرت او خارج است و تنها در اختیار خداوند است؛

به عنوان نمونه به یک مورد اشاره می کنیم:

بعد از جریان صلح حدیبیه، که پیامبر فرصتی یافت تا بخش دوم رسالت خود یعنی جهانی بودن آن را اعلام کند، برای عده ای از سران کشورها نامه نوشت و آنان را به اسلام دعوت کرد؛ از جمله این نامه ها، نامه ای است به حاکم یمامه که او در پاسخنامه رسول خدا هیاتی را به مدینه فرستاد تا مواضع او را شرح دهند و آنان رسماً اعلام کردند:

«ان جعل الامر له من بعده اسلم و سار الیه و نصره و الا- قصد حربہ، فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ لا و لا کرامہ، اللهم اکفینہ» (۱)

«اگر پیامبر حاکم یمامه را به عنوان جانشین خود انتخاب کند، او مسلمان خواهد شد و به حمایت از او برمی خیزد و در غیر این صورت به مدینه حمله خواهد کرد»

ص: ۵۲۱

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: چنین شرطی ممکن نیست، و چنین ایمانی نیز ارزش ندارد و خداوند مرا از شر او حفظ خواهد کرد.

باید توجه داشت که همه این حوادث قبل از نزول سوره مائده رخ داده است. بنابر این مسئله رهبری بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله به طور جدی در جامعه آن روز مطرح بوده است.

اهتمام به ولایت از منظر روایات

اشاره

از نظر روایات نیز دغدغه مسلمانان نسبت به رهبری امت بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله مسئله ای روشن و مسلم است؛ چنان که در روایات شیعه و اهل سنت این مسأله منعکس شده است.

الف – روایات اهل سنت

در روایات اهل سنت مسئله دغدغه مسلمانان نسبت به رهبری امت بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله به روشنی مطرح شده است که در اینجا به یک روایت اشاره می کنیم:

«قیل یا رسول الله من یؤمر بعدک؟ قال: إن تؤمروا ابابکر رضی الله عنه تجدوه امینا زاهدا فی الدنیا راغباً فی الآخرة، و إن تؤمروا عمر رضی الله عنه تجدوه قویاً امیناً لا

ص: ۵۲۲

يخاف في الله لومه لأئمة، و إن تؤمروا علياً رضي الله عنه و لا اراكم فاعلين تجدوه هادياً مهدياً ياخذكم الطريق المستقيم» (۱)

«به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض شد: بعد از شما چه کسی امیر است؟»

فرمود: اگر ابوبکر را انتخاب کنید انسانی امین و زاهد است و اگر عمر را انتخاب کنید انسانی امین است و از کسی واهمه ندارد، ولی اگر علی را به عنوان امیر برگزینید، که تصور نمی کنم این کار را انجام دهید، او را شخصی هدایت کننده و هدایت شده خواهید یافت که شما را به راه راست رهنمون خواهد شد».

روایات دیگری نیز با همین مضمون در منابع یاد شده ذکر شده است.

ب - روایات شیعه

در روایات شیعه نیز این مسأله مطرح شده است که به عنوان نمونه می توان از این روایت یاد کرد:

«عن ابی جعفر علیه السلام فی قول الله تعالی {إِنَّمَا وَتَّيَكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا...} الآية قال: ان رهطا من

ص: ۵۲۳

۱- مسند، احمد بن حنبل، ج ۱۱، ص ۱۷۵؛ اسدالغابه، ج ۴، ص ۱۰۶؛ الاستیعاب، ج ۳، ص ۲۱۲؛ تاریخ دمشق، ج ۴۲، ص ۴۲۱؛ تاریخ بغداد، ج ۱۱، ص ۴۷؛ البدایه و النهایه، ج ۵، ص ۴۷۷؛ کفایه الطالب، ص ۱۶۲؛ مناقب الاسدالغالب، ص ۳۳؛ کنز العمال، ج ۶، ص ۱۶۰؛ ج ۱۱، ص ۶۳۰؛ مستدرک، حاکم، ج ۳، ص ۱۵۳؛ حلیه الاولیاء، ج ۱، ص ۶۴.

اليهود اسلموا منهم: عبدالله بن سلام و اسد و ثعلبه و ابن امين و ابن صوريا، فاتوا النبي صلى الله عليه وآله فقالوا: يا نبي الله ان موسى عليه السلام اوصى الى يوشع بن نون، فمن وصيكت يا رسول الله و من ولينا بعدك؟

فنزلت هذه الآية: {إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ}

قال رسول الله صلى الله عليه وآله قوموا، فقاموا، فاتوا المسجد، فاذا سائل خارج. فقال: يا سائل! اما اعطاك احد شيئا؟
قال: نعم، هذا الخاتم.

قال: من اعطاكه؟

قال: اعطانيه ذلك الرجل الذي يصلي.

قال: على اى حال اعطاك؟

قال: كان راكعا.

فكبر النبي صلى الله عليه وآله و كبر اهل المسجد. فقال النبي صلى الله عليه وآله على بن ابي طالب وليكم بعدى.

قالوا: رضينا بالله ربا و بالاسلام ديننا و بمحمد نبينا و بعلي بن ابي طالب ولينا، فانزل الله تعالى

ص: ٥٢٤

{وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ} (۱)

«امام باقر علیه السّلام درباره آیه «انّما ولیکم...» فرمود: جمعی از یهود مسلمان شدند. که عبدالله بن سلام، اسد، ثعلبه، ابن امین و ابن صوریا هم جزء آنان بودند. این جمع خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیدند و به حضرت عرض کردند: ای پیامبر خدا! حضرت موسی علیه السّلام یوشع بن نون را به عنوان وصی خود انتخاب کرده بود. وصی شما و ولی ما بعد از شما کیست؟

به دنبال این جریان آیه «انّما ولیکم...» نازل شد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: برخیزید، آنان برخاستند و به مسجد آمدند که فقیری در حال خروج از مسجد بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی به تو چیزی نداد؟

فقیر گرفت: چرا این انگشتی را به من دادند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید: چه کسی انگشتی را به تو داد؟ فقیر گفت: آن مردی که در حال نماز خواندن است.

پیامبر پرسید: در چه حالی انگشتی را به تو داد؟ فقیر گفت: در حال رکوع آن را به من داد.

ص: ۵۲۵

رسول خدا - که درود خدا بر او و خاندانش باد - تکبیر گفت و اهل مسجد تکبیر گفتند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: علی بن ابی طالب بعد از من ولیّ شماست.

جمع تازه مسلمان شده گفتند: ما به ربوبیت الله و دین اسلام و پیامبری محمد و ولایت علی بن ابی طالب راضی هستیم.

به دنبال این جریان، خداوند این آیه را نازل کرد که «و هر کس خدا و پیامبر او و کسانی را که ایمان آورده اند ولیّ خود بداند [پیروز است، چرا که] حزب خدا همان پیروزمندانند.

اهتمام به ولایت از دیدگاه عقل

گذشته از آن که از نظر تاریخی و روایات، گفت و گو درباره رهبری امت، بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله مسئله ای مسلم است، از نظر عقلی هم نمی توان پذیرفت که مسلمانان به چنین موضوع با اهمیتی توجه نداشته باشند؛ زیرا وقتی شخصی به پیامبری برانگیخته می شود و بنا دارد جامعه را دستخوش تغییر و تحول کند و به دنبال آن عده ای از سر عشق و علاقه به او ایمان می آورند و برای پیشبرد اهداف او - که همان گسترش دین خداست - از همه چیز حتی جان خود می گذرند، انواع تحقیر، توهین، شکنجه، از دست دادن شغل، درآمد، موقعیت اجتماعی، آوارگی، جنگ و درگیری و... را می پذیرند و در مقابل، به دلیل

ص: ۵۲۶

تحولاتی که در عقاید، آداب، رسوم، روابط اجتماعی، روابط سیاسی و ... که به دست این پیامبر در جامعه اتفاق افتاده، دشمنان سرسخت و لجوجی پیدا کرده است که تا او را از بین نبرند آرام نمی نشینند و دهها جنگ و عملیات نظامی را علیه او طراحی کردند و چندین بار طرح ترور او را ریختند، آیا در چنین جامعه ای پذیرفتنی است که برای آنان که هستی خود را در این راه گذاشته اند، آینده این حرکت مطرح نباشد؟

اگر روزی این پیامبر از دنیا رفت، مسأله رهبری امت چه خواهد شد؟

آیا پذیرفتنی است این پیامبر که این همه در این راه زحمت کشیده و رنج برده تا آنجا که خودش فرمود:

«ما أودى احد مثل ما اوذيت في الله»^(۱)

هیچ کس به اندازه من در راه خدا اذیت نشده است».

به آینده این حرکت و دین الهی نیندیشد و اینکه بعد از او چه خواهد شد؟

آیا پذیرفتنی است که دشمنان پیامبر و فرزندان آنان که در این مبارزه خسارتهای زیادی دیده اند، پدرانشان، فرزندانشان، اموالشان، قدرت سیاسی... خود را از دست داده اند، چشم به مرگ این پیامبر ندوخته باشند و به امید آن روز ننشسته باشند و مسئله رهبری این حرکت بعد از پیامبر برای آنان مطرح نباشد؟

ص: ۵۲۷

بنابر این از نظر عقلی، تاریخی و روایی، مسئله گفت و گو بر سر رهبری امت مسئله ای قطعی است و خداوند با نزول آیه مورد بحث و کاربرد واژه «انما» مشارکت دیگران را در این مسئله نفی کرده و رهبری را به طور قطع در اختیار امام علی علیه السلام قرار داده است.

۳- عدم تردید در رهبری قبل از نزول آیه

اشاره

گفته اند؛ با توجه به کلمه «انما» که برای حصر به کار می رود و حصر در جایی است که احتمال مشارکت وجود داشته باشد، باید اثبات کرد که احتمال مشارکت قبل از نزول آیه وجود داشته و سبب نزول آیه شده است، در حالی که اثبات چنین کاری ممکن نیست.

به این شبهه توجه کنید:

«لو سلمنا التردد و لكن كيف العلم بانّه بعد الآيه او قبلها، منفصلاً او متصلاً، سبباً للنزول او اتفاقياً و لا يبدّ من اثبات القبليّه و الاتصال و السببيه و اين ذلك.»^(۱)

بر فرض که بپذیریم تردیدی در رهبری وجود داشته است، از کجا بدانیم که این تردید قبل از نزول آیه بوده است یا بعد از آن و یا مقارن؟ یا اینکه آیه اتفاقاً نازل شده است، در حالی که استدلال

ص: ۵۲۸

۱- روح المعانی، ج ۶، ص ۱۶۸.

برای امامت در صورتی درست است که این تردید قبل از نزول، و سبب نزول آیه بوده باشد.

نقد

براساس اسناد تاریخی مسئله رهبری بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله از زمان های بسیار دور مطرح بوده است ولی هرچه زمان پیش می رفت و اسلام گسترش می یافت، این مسئله جدی تر شد، به طوری که بعد از صلح حدیبیه برای سیاستمداران مکه روشن شد که مبارزه نظامی با این حکومت ممکن نیست و باید درصدد تصاحب آن بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و بعد از فتح مکه برای حکام منطقه نیز این طمع پیدا شد که درصدد تصاحب آن برآیند و بعد از «حجه الوداع» و اعلام این خبر از طرف رسول خدا صلی الله علیه و آله - که دیگر او را در اینجا نخواهند دید - و اعلام حدیث ثقلین از طرف رسول خدا صلی الله علیه و آله که از نزدیکی ارتحال آن حضرت خبر می داد، منافقان داخلی هم به طمع رهبری افتادند، به طوری که در بازگشت از حج در مکه چند نفر از آنان در خانه خدا پیمانی نوشتند و هم قسم شدند که بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله نگذارند رهبری به دست امام علی علیه السلام بیفتد. (۱)

ص: ۵۲۹

۱- الکافی، ج ۴، ص ۵۴۶ و ج ۸، ص ۱۵۳؛ بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۸۵.

با اعلام رسمی این ولایت در غدیر خم طبیعی بود که مخالفان بنی هاشم به طور مطلق و مخالفان حضرت امیر علیه السلام که کینه کشته های بدر، احد، احزاب، خیبر و ... را از او به دل داشتند، درصدد برآیند که نگذارند این رهبری به امام منتقل شود.

از طرفی مفسران بر این باورند که سوره مائده بعد از «حجه الوداع» نازل شده است (۱) که بر این اساس، قبل از نزول آیه مسئله تردید در رهبری مطرح بوده است.

اما مسئله تقارن این نزول با طرح موضوع رهبری، براساس روایاتی که پیشتر مطرح کردیم، به دنبال پرسش یهودیان تازه مسلمان شده از رسول خدا صلی الله علیه وآله درباره رهبری بعد از خود و اینکه حضرت موسی علیه السلام «یوشع بن نون» را برای رهبری پس از خود تعیین کرده بود آیه نازل شد و مشارکت دیگران در رهبری را نفی کرده، ولایت حضرت امیر علیه السلام را قطعی ساخت.

ص: ۵۳۰

۱- الدرالمنثور، ج ۳، ص ۴، الکشاف، ج ۱، ص ۵۹۱؛ الجامع لاحکام القرآن، ج ۶، ص ۳۱؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۳۴۰؛ مسند، احمد بن حنبل، ج ۷، ص ۶۱۲.

گفته اند؛ براساس دیدگاه مشهور، امام علی علیه السلام چیزی نداشته است که زکات بر او واجب بوده و آن را پرداخت کرده باشد تا مصداق آیه باشد.

به این شبهه توجه کنید:

«و من المشهور انّ علیاً رضی الله عنه ما کان یجب علیه الزکاه.»

این شبهه در شماری از منابع آمده است. (۱)

نقد

۱- این شبهه بر پایه کاربرد واژه زکات بر زکات واجب استوار است بدین گونه که لفظ زکات در آیه به معنای زکات مصطلح آمده و چنین زکاتی به صاحبان اموال تعلق می گیرد و امام علی علیه السلام صاحب مالی نبوده تا زکات بر او واجب باشد و گفته شود که آیه در شأن او نازل شده است. در حالی که پیشتر

ص: ۵۳۳

۱- تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان، ج ۴، ص ۲۸۴؛ التفسیر الکبیر، ج ۱۲، ص ۳۱.

اثبات کردیم زکات یک لفظ عربی است که قبل از پیدایش اسلام نیز در این زبان کاربرد داشته و هیچ ارتباطی به زکات واجب ندارد. همچنین ثابت کردیم که در قرآن این واژه را درباره پیامبران و امت های پیشین نیز به کار گرفته است و نمی تواند به معنای زکات واجب باشد که آنها را تکرار نمی کنیم.

بنابر این از دیدگاه لغت و قرآن، کاربرد واژه زکات در مطلق انفاقها مسئله ای رایج است.

۲- بر فرض که کاربرد واژه زکات انحصار در زکات واجب داشته باشد، چه کسی گفته است که امام علی علیه السلام مالی نداشته و زکات بر او واجب نبوده است؟

بحث درباره منابع مالی آن حضرت و کیفیت درآمد و خرج آن حضرت نیاز به تحقیق بیشتری دارد که خارج از این نوشتار است و ما تنها به چند نمونه اشاره می کنیم:

الف - احمد بن حنبل درباره صدقات آن حضرت در عین زهد، از امام علی علیه السلام چنین نقل می کند:

«عن محمد بن كعب القرظي ان علياً رضي الله عنه قال: لقد رأيتني مع رسول الله صلى الله عليه وآله و اني لا ربط الحجر على بطني من الجوع و ان صدقه مالي لتبلغ اربعين الف دينار.»^(۱)

ص: ۵۳۴

۱- مسند، احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۲۵۶، حدیث ۱۳۷۱؛ البدایه و النهایه، ج ۵، ص ۴۴۴؛ تاریخ الاسلام، ذهبی، ج ۳، ص ۶۳۶؛ الرياض النضره، ج ۳، ص ۲۰۷؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۶۴ و ۱۲۶.

«محمد بن کعب قرظی می گوید: امام علی علیه السّلام فرمود: تو مرا با رسول خدا صلی الله علیه وآله دیده بودی

که به سبب گرسنگی سنگ بر شکم می بستم، در حالی که صدقه مالم امروز به چهل هزار دینار می رسد».

ب - درباره انفاق امام علی علیه السّلام در راه خدا در عین زهد آن حضرت، روایت شده است:

«اعتق علی علیه السّلام فی حیاة رسول الله صلی الله علیه وآله الف مملوک ممّا مجلت یداه و عرق جبینہ و لقد ولی الخلفه و اتته الاموال فما کان حلواہ الا التمر و لاثیابه الا الکرابیس»^(۱)

«در زمان رسول خدا صلی الله علیه وآله از مالی که برای به دست آوردن آن عرق ریخته و دستهایش زخمی شده بود، هزار بنده آزاد کرده بود، در حالی که وقتی قدرت را به دست گرفت و بیت المال از سراسر دنیای اسلام به دستش می رسید، حلوائش تنها خرما و لباسش تنها کرباس بود».

آیا قابل تصور است که بگوییم انسانی که در زمان رسول خدا صلی الله علیه وآله از دسترنج خود تنها هزار بنده را آزاد کرده، مالی نداشته است؟

ص: ۵۳۵

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۲۰۲.

ج - براساس روایات؛ این آیه در سالهای پایانی عمر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شده است و در این دوران وضع مالی مسلمانان، به دلیل غنائم جنگی که به دست می آوردند، خوب بوده است و امام علی علیه السلام نیز یکی از مسلمانان و رزمندگان بوده که از این غنائم سهمی داشته است.

د- امام علی علیه السلام که در همه زمینه ها امام و اسوه دیگران به شمار می رفت، در میدان تلاش اقتصادی و انفاق در راه خدا نیز امام و اسوه بود. او زمین های بسیاری را آباد و چشمه های فراوانی را احداث و آنها را در راه خدا وقف می کرد.

درباره تلاش او گفته اند:

«كان يعمل بيده و يحرق الارض و يستقى الماء و يغرس النخل، كل ذلك يبشره بنفسه الشريفه و لم يستبق منه لوقته و لا لعقبه قليلاً و لا كثيراً و انما كان صدقه.»^(۱)

«با دست خود کار می کرد و در زمین کشت می کرد (و با حفر آن) آب به وجود می آورد، درخت خرما می کاشت. همه این کار را با وجود نازنین خود انجام می داد. از این همه تلاش و کار نه چیزی را برای دوران خود و نه برای فرزندان خود ذخیره نکرد، بلکه همه اش صدقه در راه خدا بود.»

ص: ۵۳۶

۱- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۵، ص ۱۴۷.

۳- بر فرض که برخلاف همه دلیل‌ها بپذیریم واژه زکات تنها در زکات واجب کاربرد دارد و اینکه برخلاف همه واقعیتها بپذیریم که امام مالی نداشت که زکات به آن تعلق بگیرد، اما تلاش آن امام بزرگوار در دفاع از اسلام و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سرکوب کردن دشمنان آن قابل انکار نیست و در قوانین فقه این مسئله مسلم است که اموال شخص کافری که کشته می شد از آن رزمنده مجاهدی بود که او را کشته است. (۱) در روایات ما این مسئله مطرح است که انگشتی که در اختیار امام علی علیه السلام بوده و آن را در حال نماز انفاق

کرده، از این طریق در اختیار امام علی علیه السلام قرار گرفته است. به این روایت توجه کنید:

«... و كان الخاتم لمروان بن طوق قتله امير المؤمنين عليه السلام و اخذ الخاتم من اصبعه و اتى به الى النبي صلى الله عليه وآله من جمله الغنائم و امره النبي صلى الله عليه وآله ان ياخذ الخاتم، فاخذ الخاتم و اقبل و هو فى اصبعه و تصدق به على السائل فى اثناء ركوعه». (۲)

ص: ۵۳۷

۱- جواهرالکلام، ج ۲۱، ص ۱۹۰؛ تذکره الفقهاء، ج ۹، ص ۲۲۲؛ المبسوط، ج ۲، ص ۶۷؛ المغنی و الشرح الکبیر، ج ۱۰، ص ۴۲۸؛ الحاوی الکبیر، ج ۸، ص ۳۹۹ و ج ۱۴، ص ۱۵۷؛ حلیه العلماء فی معرفه مذاهب الفقهاء، ج ۷، ص ۶۶۱؛ العزیز شرح الوجیز، ج ۷، ص ۳۶۰؛ الام، ج ۴، ص ۱۴۲؛ تحریر الاحکام، ج ۲، ص ۱۸۵؛ مختلف الشیعہ، ج ۴، ص ۴۱۷؛ جامع المقاصد، ج ۳، ص ۴۲۳.

۲- البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۴۸۷.

«انگشتی از آن مروان بن طوق بود که امام علی علیه السّلام او را در میدان نبرد کشته بود و آن انگشتی را همراه با بقیه غنائم جنگی خدمت رسول خدا صلی الله علیه وآله آورد. رسول خدا صلی الله علیه وآله به امام علی علیه السّلام دستور داد که انگشتی را بردارد.

امام آن را برداشت و در انگشتش بود و در رکوع نماز به سائل صدقه داد».

ص: ۵۳۸

الف) منابع تفسیری / تفسیر و روش های تفسیر

- ١) الاساس فى التفسیر، حوى، سعید، دارالسلام، الطبعة الثانية، (١٤٠٩) ١٩٨٩م.
- ٢) اضواء البيان فى ايضاح القرآن بالقرآن، الامين، محمد بن محمد، بيروت، عالم الكتب.
- ٣) البحر المحيط فى التفسیر، ابوحيان، الاندلسى، محمد بن يوسف، تحقيق، الشيخ عادل احمد، عبدالموجود، بيروت، دارالكتب العلميه، (١٤١٣ هـ -- .) ١٩٩٣ م.
- ٤) تفسیر القرآن، سلطان العلماء، عزالدين عبدالعزيز بن عبدالسلام، تحقيق الدكتور عبدالله بن ابراهيم، دار ابن حزم، الطبعة الاولى، (١٤١٦ هـ -- .) ١٩٩٦ م.
- ٥) تفسیر المراغى، المراغى، احمد مصطفى، بيروت، دارالكتب العلميه، الطبعة الاولى، (١٤١٨ هـ -- .) ١٩٩٨ م.
- ٦) تفسیر ابى السعود او ارشاد العقل السليم الى مزايا الكتاب الكريم، العمادى، ابوالسعود بن محمد، دارالفكر، للطباعة و النشر.
- ٧) تفسیر القرآن العظيم، ابن كثير، اسماعيل، قاهره، دارالحديث، الطبعة الاولى.

- ٨) تفسير غرائب القرآن و رغائب الفرقان، النيشابورى القمى، نظام الدين حسن بن محمد بن الحسين، تحقيق، الدكتور حمزه النشرتى، القايره، المكتبه القيمه.
- ٩) تفسير البغوى، البغوى، ابو محمد الحسين بن سعود، تحقيق، محمد عبدالعزيز، النمر و غيره، المملكه العربيه السعوديه، دارالطيبه، الطبعة الرابعه، (١٤١٧ هـ - .) ١٩٩٧ م.
- ١٠) التفسير الحديث، دروزه، محمد عزه، مطبعه عيسى البابى، الطبعة الاولى، ١٦٤ م.
- ١١) تفسير كتاب الله العزيز، الهوارى، هود بن محكم، تحقيق، بالحاج بن سعيد، شريفى، دارالغرب الاسلامى. الطبعة الاولى، ١٩٩٠ م.
- ١٢) التفسير، مقاتل بن سليمان، تحقيق، الدكتور عبدالله محمود شحاته.
- ١٣) التفسير الواضح، حجازى، الدكتور محمد محمود، القايره، دارالتفسير، الطبعة العاشره، (١٤٠٦ هـ - .) ١٩٨٦ م.
- ١٤) تفسير الثعالبي المسمى بالجواهر الحسان فى تفسير القرآن، الثعالبي، عبدالرحمن بن محمد بن مخلوف، حققه، الشيخ على محمد، معوض، بيروت، داراحياء التراث العربى، الطبعة الاولى، ١٤١٨ هـ - .
- ١٥) تفسير التابعين عرض و دراسه، الخضرى، محمد بن عبدالله بن على، الرياض، دارالوطن، ١٤٢٠ هـ - .
- ١٦) التحرير و التنوير المعروف بتفسير ابن عاشور، ابن عاشور، محمد، الطاهر، بيروت، مؤسسه التاريخ، الطبعة الاولى، ١٤٢٠ هـ - .
- ١٧) التفسير و المفسرون، الذهبى، الدكتور محمد حسين، دارالكتب الحديثه، الطبعة الثانيه، ١٣٩٦ هـ - .
- ١٨) تفسير مبهمات القرآن، البنسى، محمد بن على، دراسه و تحقيق، عبدالله، عبدالكريم محمد، بيروت، دارالغرب الاسلامى.

١٩) التفسير و المفسرون، معرفه، محمد هادي، مشهد، الجامعه الرضويه، الطبعه الاولى، ١٤١٩ هـ - .

٢٠) تفسير النسايب، النسايب، احمد بن شعيب، تحقيق، سيد الحلبي، صبري الشاطبي، القاهره، مكتبه السنه، الطبعه الاولى، ١٤١٠ هـ - . ١٩٩٠ م .

٢١) تفسير القاسمي المسمى محاسن التاويل، القاسمي، محمد جمال الدين، تحقيق، محمد نژاد، عبدالباقي .

٢٢) الجامع لاحكام القرآن، القرطبي، ابو عبدالله، محمد بن احمد، بيروت، داراحياء التراث العربي .

٢٣) جامع البيان في تاويل آي القرآن، الطبري، محمد بن جرير، بيروت، دارالكتب العلميه، الطبعه الاولى، ١٤١٢ هـ - .

٢٤) زادالمسير في علم التفسير، الجوزي، ابوالفرج، جمال الدين، عبدالرحمن بن علي بن محمد، تحقيق، محمد بن عبدالرحمن عبدالله، بيروت، دارالفكر، الطبعه الاولى، (١٤٠٨ هـ - .) ١٩٨٧ م .

٢٥) الدر المنثور في التفسير بالمأثور، السيوطي، جلال الدين، بيروت، دارالمعرفه .

٢٦) روح المعاني، في تفسير القرآن العظيم و السبع المثاني، آلوسى، شهاب الدين السيد محمود، الطبعه الرابعه، ١٩٨٥ م .

٢٧) فتح البيان في مقاصد القرآن، القنوجي، صديق بن حسن بن علي الحسين، تحقيق، عبدالله بن ابراهيم الانصاري المكتبه العصريه، الطبعه الثانيه، (١٤١٥ هـ - .) ١٩٩٥ م .

٢٨) فتح الرحمان في تفسير القرآن، تعيلب، عبدالمنعم، احمد، القاهره، دارالسلام، الطبعه الاولى، (١٤١٦ هـ - .) ١٩٩٥ م .

٢٩) فتح القدير الجامع بين فنى الروايه و الدرايه من علم التفسير، الشوكانى، محمد بن على بن محمد، تحقيق، يوسف القرش، بيروت، دارالمعرفه، الطبعة الثانيه، (١٤١٦ هـ - .) ١٩٩٦ م.

٣٠) فى ظلال القرآن، سيد قطب، بيروت، دارالشروق، (١٤٠٠ هـ - .) ١٩٨٠ م.

٣١) اللباب فى علوم الكتاب، ابن عادل، عمر بن على، تحقيق: الشيخ عادل احمد، دارالكتب العلميه الطبعة الاولى، ١٤١٩ هـ - . - ١٩٩٨ م.

٣٢) الكشاف عن حقايق غوامض التنزيل و عيون الاقاويل، الزمخشري، ابوالقاسم محمود بن عمر، تحقيق، الشيخ عادل، احمد عبدالوجود.

٣٣) مختصر تفسير الخازن، عبدالغنى، الشيخ، اليمامه، الطبعة الاولى، ١٤١٥ هـ.

٣٤) مجمع البيان لعلوم القرآن، الطبرسى، الشيخ ابوعلى، فضل بن الحسن، تهران، كتابفروشى اسلاميه.

٣٣) الميزان فى تفسير القرآن، الطباطبايى، علامه، السيد محمد حسين، بيروت، منشورات، مؤسسه الاعلى، للمطبوعات.

٣٥) المحرر الوجيز فى تفسير الكتاب العزيز، ابن عطيه، ابو محمد، عبدالحق، بن غالب، تحقيق، المجلس الاعلى بفاس.

٣٦) النكت و العيون، الماوردى، على بن محمد بن حبيب، تحقيق، السيد بن عبدالمقصود، بيروت، دارالكتب العلميه.

(ب) علوم قرآنى

(١) اسباب النزول، الواحدى، ابوالحسن على بن احمد، بيروت، دار ابن كثير، الطبعة الثالثه، ١٤١٧ هـ - .

ص: ٥٤٢

- ٢) احكام القرآن، الجصاص، ابوبكر احمد بن على، تحقيق، محمد، الصادق قمحاوى، بيروت، داراحياء، التراث العربى.
- ٣) احكام القرآن، ابن العربى، ابوبكر محمد بن عبدالله، بيروت، دارالكتب العلميه، الطبعة الاولى، ١٤٠٨ هـ .
- ٤) الاتقان فى علوم القرآن، السيوطى، جلال الدين، سعيد المندره، بيروت، مؤسسه الكتب الثقافيه، الطبعة الاولى ١٤١٦ هـ . - ١٩٩٧ م.
- ٥) التسهيل لعلوم التنزيل، الكلبى، محمد بن احمد، بن جزى، بيروت، دارالكتاب العربى، الطبعة الثانيه، (١٣٩٣ هـ - .) ١٩٧٣ م.
- ٦) جامع النقول فى اسباب النزول، عليوى، ابن خليفه، الرياض، مطابع الاشعاع، الطبعة الاولى، ١٤٠٤ هـ .
- ٧) معانى القرآن و اعرابه، الزجاج، ابواسحاق ابراهيم بن السرى، تحقيق، الدكتور عبدالجليل، عبده، بيروت، عالم الكتب، ١٤٠٨ هـ .
- ٨) مباحث فى علوم القرآن، صبحى الصالح، بيروت، دارالعلم للملايين، الطبعة العاشره، ١٩٩٧ م.
- ٩) المفردات فى غريب القرآن، راغب، ابوالقاسم، حسين بن محمد، تحقيق، سيد محمد، گيلانى، تهران، المكتبه المرتضويه.

ج) حديث

- ١) ارشاد القلوب، الديلمى، حسن بن ابى الحسن، تحقيق، السيد هاشم، الميلانى، تهران، دارالاسوه، للطباعه و النشر، الطبعة الاولى، ١٤١٧ هـ .
- ٢) الاحتجاج، الطبرسى، احمد بن على بن ابى طالب، قم، كتابفروشى، مصطفىوى.

٣) امالي، الطوسي، محمد بن الحسن، بغداد، شارع المتنبى، ١٣٨٤ هـ - .

٤) الامالى الخميسيه، الجرجاني، يحيى بن الحسين، تحقيق، محمدحسن، محمدحسن اسماعيل، بيروت، دار الكتب العلميه، الطبعة الاولى، ١٤٢٢ هـ - .

٥) الارشاد فى معرفه حجج الله على العباد، المفيد، محمد بن محمد النعمان، مؤسسه آل البيت (ع)، لاهياء التراث، قم.

٦) الامثال فى الحديث النبوى، الاصفهاني، عبدالله بن محمد، تحقيق، عبدالعلى، عبدالحميد، الطبعة الاولى، ١٩٨٢ م.

٧) بحار الانوار الجامعه لدرر اخبار الائمه الاطهار، المجلسى، فخرالامه، الشيخ محمد باقر، بيروت، مؤسسه الوفاء، الطبعة الثالثه، ١٤٠٣ هـ - .

٨) تذكره الخواص، الجوزى، العلامه، شمس الدين، ابوالمظفر، يوسف بن فرنلى، قم، منشورات الرضى.

٩) التمهيد لما فى الموطأ من المعانى و الاسانيد، ابن عبدالبر، يوسف بن عبدالله، مغرب، وزاره الاوقاف والشئون الاسلاميه.

١٠) الجامع الصحيح، اقشيرى، النيشابورى، مسلم بن الحجاج، بيروت، دارالفكر.

١١) جواهر العقدين فى فضل الشرفين، السمهودى، نورالدين على بن عبدالله، تحقيق، مصطفى عبدالقادر عطا، بيروت، دارالكتب العلميه، الطبعة الاولى، (١٤١٥ هـ - .) ١٩٩٥ م.

١٢) جلاء الافهام فى الصلاه على خير الانام، ابن القيم، ابو عبدالله محمد بن ابي بكر، بيروت، دارالكتب العلميه.

١٣) خصائص اميرالمؤمنين على بن ابى طالب، النسايبى، الامام الحافظ، احمد بن شعيب، تحقيق، السيد جعفر، الحسينى، قم، دارالثقلين، الطبعة الاولى، ١٤١٩ هـ - .

١٤) خصائص الوحي المبين، ابن البطريق، يحيى بن الحسن، حقه، المحمودى، تهران، وزاره الارشاد الاسلامى، الطبعه الاولى، ١٤٠٦هـ - .

١٥) خصال، صدوق، ابو جعفر محمد بن على، مترجم، كمره اى، تهران، كتابفروشى اسلاميه، چاپ هفتم.

١٦) الدر النظيم فى مناقب الائمة اللهايم، الشامى، الشيخ جمال الدين، يوسف بن حاتم، تحقيق، قم، موسسه النشر الاسلامى، الطبعه الاولى، ١٤٢٠هـ - .

١٧) ذخائر العقبي فى مناقب ذوالقربى، الطبرى، الامام، الحافظ، احمد بن عبدالله، حقه، اكرم البوشى، جده، الطبعه الاولى، مكتبه الصحابه.

١٨) الرياض النضره فى مناقب العشره، الطبرى، الامام الحافظ احمد بن عبدالله، اخرجه، عبدالمجيد، طعمه، حلبى، بيروت، دارالمعرفه.

١٩) رشفه الصادى من بحر فضائل بنى النبى الهادى، الحضرمى، ابوبكر شهاب الدين، تحقيق، السيد على عاشور، دارالكتب العلميه، الطبعه الاولى، ١٤١٨هـ - . - ١٩٩٨م.

٢٠) سنن الترمذى، ابن سوره، ابو عيسى، محمد بن عيسى، حقه، احمد شاکر و غيره، بيروت، دارالفكر، ١٤١٤هـ - . ١٩٩٤م.

٢١) السنن الكبرى، البيهقى، احمد بن الحسين، بيروت، دارالمعرفه.

٢٢) السنن، لقزوينى، ابن ماجه، تحقيق، الشيخ خليل، مأمون، بيروت، دارالمعرفه.

٢٣) شواهد التنزيل لقواعد التفضيل فى الايات النازله فى اهل البيت (ع)، الحسكاني، الامام الحافظ عبيدالله بن عبدالله، تحقيق، الشيخ المحمودى، بيروت، موسسه الاعلمى.

٢٤) شرح صحيح مسلم، النووى، محيى الدين يحيى بن شرف، تحقيق، خليل الميس، بيروت، دارالعلم، الطبعه الاولى، ١٤٠٧هـ - .

٢٥) شرح نهج البلاغه، البحرانى، ميثم بن على بن ميثم، قم، دفتر تبليغات، ١٣٦٢ ش.

٢٦) الشفاء بتعريف حقوق المصطفى، اليحصبي، عياض بن موسى، تحقيق، علي محمد، البجاوي.

٢٧) الصواعق المحرقة في الرد على اهل البدع و الزندقه، الهيثمي، المحدث، احمد بن حجر، تحقيق، عبدالوهاب عبداللطيف، القايره، مكتبه القايره.

٢٨) صحيح جامع بيان العلم و فضله، ابن عبدالبر، هذبه ابوالاشيال، القايره، مكتبه ابن تيميه، الطبعة الاولى، (١٤١٦ هـ - .) ١٩٩٦ م.

٢٩) صحيح، البخارى، محمد بن اسماعيل، بيروت، دارالفكر للطباعة و النشر.

٣٠) طرز الوفا في فضائل آل المصطفى، زين العابدين، احمد المصرى الشافعى، تحقيق، سامى الغريرى، قم، موسسه دارالكتاب الاسلامى، الطبعة الاولى، ١٤٢٣ هـ - .

٣١) عمدہ عيون صحاح الاخبار، ابن البطريق، شمس الدين، يحيى بن الحسن، تحقيق، الشيخ مالك المحمودى و الشيخ ابراهيم البهادرى، قم، الطبعة الثالثة، ١٤١٢ هـ - .

٣٢) عمدہ القارى، العينى، بدرالدين ابومحمد، محمود، ناشر، مصطفى البابى و الحلبي و شركاء، الطبعة الاولى.

١٧٠) علل الشرايع، الصدوق، ابو جعفر محمد بن على بن الحسين، قم، مكتبه الداورى.

٣٣) غايه المرام فى حجه الخصام عن طريق الخاص و العام، البحرانى، المحدث، السيد هاشم، تحقيق، العلامة، السيد على، عاشور، بيروت، موسسه التاريخ العربى، الطبعة الاولى، ١٤٢٢ هـ - .

٣٤) فضائل الصحابه، ابن حنبل، احمد بن محمد، تحقيق، ولى الله بن محمد، الطبعة الاولى، ١٩٨٣ م.

٣٥) فضائل آل البيت فى ميزان الشريعة الاسلاميه، عمر الحاجى، الدكتور محمد، دمشق، دارالمكتبي، الطبعة الاولى، ١٤٢٠ هـ - .

٣٦) فتح الباری فی شرح صحیح البخاری، العسقلانی، ابن حجر، تحقیق، الشیخ عبدالعزیز بن باز، بیروت، دارالمعرفه.

٣٧) فرائد السمطين فی فضائل المرتضى و البتول و السبطین، الجوينی، ابراهيم بن محمد، تحقیق، المحمودی، بیروت، موسسه المحمودی.

٣٨) القول البديع فی الصلاه علی الحبيب، السخاوی، شمس الدين محمد بن عبدالرحمن، بیروت، دارالكتاب العربی، الطبعة الاولى.

٣٩) كنز العمال فی سنين الاقول و الافعال، لهندي، علاء الدين، المتقی بن حسام الدين، بیروت، موسسه الرساله.

٤٠) كنوز الحقايق من حديث خيرالخلايق، المناوی، الامام، الحافظ عبدالرو بن علی بن زين العابدين، حققه، ابو عبدالرحمن، صلاح به، بیروت، دارالكتب العلميه.

٤١) كفايه الطالب فی مناقب علی بن ابيطالب، الكنجی، الامام الحافظ، محمد بن يوسف بن محمد القرشي، تحقیق، محمد هادی، الامینی، نجف، المطبعة الحيدريه، الطبعة الثانيه.

٤٢) الكتاب المصنف فی الاحاديث و الاثار، ابن ابی شيبه، ابوبكر عبدالله بن محمد، تحقیق، محمد، عبدالسلام شاهين، بیروت، دارالكتب العلميه، الطبعة الاولى، (١٤١٦ هـ - .) ١٩٩٥ م.

٤٣) لواع الانوار البهيه و سواطع الاسرار الاثريه، السفاريني، محمد بن احمد، بیروت، المكتب الاسلامي.

٤٤) مرويات الامام احمد بن حنبل فی التفسير، ابن حنبل، احمد، محمد بن رزقه بن طرهوتي و غيره، الطبعة الاولى، (١٤١٤ هـ - .) ١٩٩٣ م.

٤٥) مجمع الزوائد و منبع الفوائد، الهيثمي، الامام، الحافظ، نورالدين علی بن ابی بكر، بتحريр الحافظين، العراقي و ابن حجر، بیروت، منشورات موسسه المعارف.

ص: ٥٤٧

(٤٦) مناقب علي بن ابي طالب، الخطيب، الواسطي، علي بن محمد، الشهير بابن المغازلي، حقه، محمد باقر، البهودي، تهران، مكتبة الاسلاميه.

(٤٧) المستدرک علی الصحيحين، الحاكم النيشابوري، الامام الحافظ، بيروت، دارالكتب العلميه.

(٤٨) مناقب الاسد الغالب، الجوزي، العلامه، شمس الدين محمد، تحقيق، طارق الطنطاوي، قاهره، مكتبة القرآن.

(٤٩) مسند الامام احمد بن حنبل، ابن حنبل، ابو عبدالله احمد، بيروت، داراحياء التراث العربي، الطبعة الثالثه، (١٤١٥ هـ - .) ١٩٩٤ م.

(٥٠) المراتب في فضائل اميرالمومنين (ع)، البستي، ابوالقاسم، اسماعيل بن احمد، تحقيق، محمدرضا، الانصاري، قم، الدليل، الطبعة الاولى، ١٤٢١ هـ.

(٥١) المناقب، اخطب خوارزم، الحافظ ابوالمؤد، الموفق بن احمد، تحقيق، الشيخ مالك المحمودي، قم، موسسه النشر الاسلامي، الطبعة الثانيه، ١٤١٤ هـ.

(٥٢) نهج البلاغه، صبحي الصالح، بيروت، دارالفكر، الطبعة الاولى، ١٣٨٧ هـ.

(٥٣) مناقب علي بن ابي طالب و ما نزل من القرآن في علي، ابن مردويه، ابوبكر، احمد بن موسى، تحقيق، عبدالرزاق، محمدحسين، حرز الدين، قم، دارالحديث، الطبعة الاولى، ١٤٢٢ هـ - .

(٥٤) المطالب العاليه بزوائد المسانيد الثمانيه، العسقلاني، احمد بن علي بن حجر، بيروت، دارالمعرفه، (١٤١٤ هـ - .) ١٩٩٣ م.

(٥٥) من لا يحضره الفقيه، الصدوق، ابو جعفر محمد بن علي بن الحسين، تهران، دارالكتب الاسلاميه، ١٤١٠ هـ - .

(٥٦) مسند، الثمالي، ابوحمزه، ثابت بن دينار، تحقيق، عبدالرزاق، محمد حسين حرز الدين، قم، انتشارات دليل، الطبعة الاولى، ١٤٢٠ هـ - .

ص: ٥٤٨

- ٥٧) المنتقى شرح موطأ مالك، الباجي، سليمان بن خلف، بيروت، دارالكتاب العربي، الطبعة الاولى، ١٤٠٤ هـ - .
- ٥٨) معاني الاخبار، الصدوق، ابو جعفر محمد بن علي بن الحسين، تصحيح، علي اكبر، الغفاري، مؤسسه النشر الاسلامي، الطبعة الرابعة، ١٤١٨ هـ - .
- ٥٩) مختصر مسند البزاز على الكتب الستة، العسقلاني، شهاب الدين ابي الفضل، تحقيق، صبري عبدالخالق، مؤسسه الرساله، الطبعة الاولى، ١٩٩٢ م .
- ٦٠) مشكل الاثار، الطحاوي، ابو جعفر، احمد بن محمد، بيروت، دارصادر.
- ٦١) المعجم الكبير، الطبراني، الحافظ سليمان بن احمد، تحقيق، صمدى، عبدالمجيد، داراحياء التراث العربي، ١٩٩٤ م .
- ٦٢) المصنف، الصنعاني، ابوبكر عبدالرزاق، بيروت، دارالتاج، الطبعة الاولى، ١٤١٤ هـ - .
- ٦٣) النور المشتعل من كتاب ما نزل من القرآن في علي عليه السلام، الاصفهاني، ابونعيم، احمد بن عبدالله، حققه، الشيخ محمد باقر المحمودي، تهران، وزاره الارشاد، الطبعة الاولى، ١٤٠٦ هـ - .
- ٦٤) نورالابصار في مناقب آل البيت النبي المختار، الشبلنجي، الشيخ مؤمن بن حسن مؤمن، قم، منشورات الرضى.
- ٦٥) نظم درر السمطين في فضائل المصطفى و البتول و السبطين، الزرندي، جمال الدين، محمد بن يوسف، حققه، محمد هادي، الاميني، طهران، مكتبه النينوى، الحديثه.
- ٦٦) نيل الاوطار شرح منتقى الاخبار، الشوكاني، بيروت، دارالكتب العلميه.
- ٦٧) النهايه في غريب الحديث و الاثر، ابن اثير، مبارك بن محمد، تحقيق، ابو عبدالرحمن صلاح به، بيروت، دارالكتب العلميه، الطبعة الاولى، ١٩٨٥ م .

د) داريه الحديث

- ١) علوم الحديث و مصطلحه، صبحى الصالح، قم، منشورات الشريف الرضى، الطبعة الخامسة، ١٣٦٤ ش.
- ٢) قواعد فى علوم الحديث، التهانوى، ظفر احمد، تحقيق، عبدالفتاح، ابوغده، حلب، مكتبه المطبوعات الاسلاميه، (١٤٠٤ هـ -). ١٩٨٤ م.
- ٣) الكفايه فى علم الروايه، البغدادي، احمد بن على، المعروف بالخطيب، بيروت، دارالكتب العلميه، (١٤٠٩ هـ -). ١٩٨٨ م.

هـ) رجالى

- ١) اختيار معرفه الرجال المعروف برجال الكشى، الطوسى، شيخ الطائفه، محمد بن الحسن، تحقيق، حسن المصطفوى، مشهد، دانشگاه فردوسى، ١٣٤٨ ش.
- ٢) تهذيب الكمال فى اسماء الرجال، المزى، جمال الدين، ابى الحجاج، يوسف، تحقيق، الدكتور بشار عواد، بيروت، مؤسسه الرساله، الطبعة الثانيه، (١٤٠٥ هـ -). ١٩٨٥ م.
- ٣) تحفه الاحوى، المبارك غورى، محمد، عبدالرحمن، تحقيق، على محمد، معوض، بيروت، داراحياء التراث العربى، الطبعة الاولى، (١٤١٩ هـ -). ١٩٩٨ م.
- ٤) التحرير الطاووسى، الشيخ حسن بن زين الدين، فاضل الجواهرى، قم، مكتبه المرعى، الطبعة الاولى، ١٤١١ هـ -.
- ٥) جامع الروات، الاردبيلى، محمد بن على، قم، مكتبه المصطفوى.
- ٦) رجال النجاشى، النجاشى، ابوالعباس، احمد بن على، قم، مؤسسه النشر الاسلامى.
- ٧) رجال العلامه الحلّى، الحلّى، حسن بن يوسف، النجف، الطبعة الثانيه، مطبعه الحيدريه.

٨) طبقات علماء الحديث، الصالحى، محمد بن احمد، تحقيق، اكرم البوشى، و غيره، بيروت، مؤسسه الرساله، الطبعة الثانيه، (١٤١٧هـ - .) ١٩٩٦ م.

٩) الضعفاء الكبير، العقيلى، ابوجعفر، محمد بن عمرو بن موسى، تحقيق، عبدالمعطى، امين، بيروت، دارالكتب العلميه، الطبعة الاولى، ١٤٠٤هـ - .

١٠) الكامل فى ضعفاء الرجال، ابن عدى، ابو احمد عبدالله، تحقيق، عادل، احمد، عبدالموجود، بيروت، دارالمعرفه، الطبعة الاولى، ١٤١٨هـ - . ١٩٩٧ م.

١١) منتهى المقال فى اصول الرجال، المازندراني، الشيخ محمد بن اسماعيل، قم، مؤسسه آل البيت لحياء التراث، الطبعة الاولى، ١٤١٦هـ - .

١٢) مجمع الرجال، القهپايى، عنايه الله على، قم، مؤسسه مطبوعاتى اسماعيليان.

١٣) نقد الرجال، التفرشى، السيد مصطفى، قم، مؤسسه آل البيت لحياء التراث، الطبعة الاولى، ١٤١٨هـ - .

(و) تراجم

١) الاصابه فى تمييز الصحابه، العسقلانى، احمد بن حجر، بيروت، دارالكتب العلميه.

٢) الاعلام، الزركلى، خيرالدين، بيروت، دارالعلم للملايين.

٣) اسد الغابه فى معرفه الصحابه، ابن الاثير، عزالدين، تحقيق، الشيخ على محمد، معوض، بيروت، دارالكتب العلميه.

٤) الاستيعاب فى معرفه الاصحاب، القرطبى، محمد بن عبدالبر، تحقيق، الشيخ على محمد، معوض، بيروت، دارالكتب العلميه.

٥) انساب الاشراف، البلاذرى، احمد بن يحيى، تحقيق، الشيخ محمدباقر، المحمودى، بيروت، مؤسسه الاعلمى، الطبعة الاولى، (١٣٩٤هـ - .) ١٩٧٤ م.

ص: ٥٥١

٦) اهل البيت، ابو علم، توفيق، القايره، دارالكتب الجامعي، الطبعه الثانيه، ١٤١٣هـ - (١٩٩٢ م.

٧) تاريخ الخلفاء، السيوطي، جلال الدين، تقديم، الاستاذ، عبدالله، مسعود، حلب، منشورات دارالعلم العربي

٨) تهذيب التهذيب، العسقلاني، احمد بن حجر، بيروت، داراحياء، التراث العربي.

٩) ترجمه الامام علي بن ابي طالب عن تاريخ مدينه دمشق، المحمودي، محمدباقر، بيروت، مؤسسه المحمودي، الطبعه الثالثه، ١٤٠٠هـ .

١٠) حليه الاولياء و طبقات الاصفياء، الاصفهاني، ابو نعيم، احمد بن عبدالله، بيروت، دارالكتب العلميه.

١١) الذريعه الى تصانيف الشيعه، تهراني، الشيخ آقابزرگ، بيروت، دارالاضواء، الطبعه الثالثه، ١٤٠٣هـ .

١٢) سيره اعلام النبلاء، الذهبي، شمس الدين، محمد بن احمد، بيروت، مؤسسه الرساله.

١٣) سيره آل بيت النبي الاطهار، مجدي فتحي السيد، المكتبه التوفيقه.

١٤) الطبقات الكبرى، ابن سعد، محمد، تحقيق، محمد عبدالقادر، عطا، بيروت، دارالكتب العلميه، الطبعه الاولى، (١٤١٠هـ -) . ١٩٩٠ م.

١٥) الفصول المهمه في معرفه الائمة، ابن صباغ، الشيخ الامام، علي بن محمد، بيروت، مؤسسه الاعلمي، للمطبوعات، الطبعه الاولى، ١٤٠٨هـ - .

١٦) فضل آل البيت، معرفه ما يجب لال البيت النبوي، المقريزي، القايره، ١٩٧٣م.

١٧) لسان الميزان، العسقلاني، شهاب الدين ابي الفضل، احمد بن علي حجر، بيروت، مؤسسه الاعلمي، الطبعه الثالثه، ١٤٠٦.

١٨) ميزان الاعتدال في نقد الرجال، الذهبي، شمس الدين، محمد بن احمد، تحقيق، الشيخ، علي محمد، معوض، بيروت، دارالكتب العلميه، الطبعه الاولى، ١٤١٦هـ - .

١٩) معرفه الصحابه، الاصفهاني، ابو نعيم، احمد بن عبدالله، تحقيق، عادل بن يوسف، الرياض، دارالوطن، الطبعة الاولى، (١٤١٩ هـ - ١٩٩٨ م).

٢٠) وفيات الاعيان و انباء ابناء الزمان، ابن خلكان، شمس الدين احمد بن محمد، تحقيق، الدكتور، احسان عباس، بيروت، دار صادر.

ز) فقهى و اصولى

١) الاحكام فى اصول الاحكام، الأمدى، على بن محمد، تحقيق، سيدالجميلى، دار الكتاب العربى، بيروت، الطبعة الثانية، (١٤٠٦ هـ - ١٩٨٦ م).

٢) ايضاح الفوائد فى شرح القواعد، فخرالمحققين، محمد بن الحسن بن يوسف، حققه الاشتهاردى و الكرمانى، قم، الطبعة الاولى، ١٣٨٧ هـ - .

٣) ارشاد الفحول الى تحقيق الحق من علم الاصول، الشوكانى، محمد بن على بن محمد، بيروت، دارالفكر.

٤) الاختيارات الفقيهيه، ابن تيميه، شيخ الاسلام، علاءالدين ابوالحسن على بن محمد البعللى، بيروت، دارالمعرفه.

٥) الانصاف فى معرفه الراجح من الخلاف على مذهب الامام احمد، المرادى، على بن سليمان، تحقيق، محمد حامد النقى، بيروت، داراحياء التراث العربى، الطبعة الثانية.

٦) تذكره الفقهاء، الحللى، حسن بن يوسف، قم، مؤسسه آل البيت، ١٤١٤ هـ - .

٧) جامع المقاصد فى شرح القواعد، المحقق الثانى، على بن الحسين، قم، مؤسسه آل البيت، ١٤١١ هـ - .

٨) شرح المعالم فى اصول الفقه، ابن تلمسانى، عبدالله بن محمد بن على، تحقيق، الشيخ عادل، بيروت، عالم المكتب، الطبعة الاولى، ١٤١٩ هـ - ١٩٩٩ م.

٩) قواطع الادله فى الاصول، السمعاني، ابوالمظفر، تحقيق، الدكتور محمدحسن، بيروت، مؤسسه الرساله، الطبعة الاولى، (١٤١٧ هـ - ١٩٩٦ م).

١٠) القواعد و الفوائد الاصوليه و ما يتعلق بها من الاحكام الفرعيه، ابن اللحام، محمد بن عباس، تحقيق عبدالكريم الفضيلي، بيروت، المكتبه العصريه، الطبعة الاولى، (١٤١٨ هـ - ١٩٩٨ م).

١١) اللمعه الدمشقيه، الشهيد الاول، محمد بن جمال الدين، قم، دارالفكر، الطبعة الثانيه، ١٤١٢ هـ - .

١٢) موسوعه الفقه الاسلامى طبق لمذهب اهل البيت، قم، مؤسسه دائره معارف الفقه الاسلامى، الطبعة الاولى، (١٤٢٣ هـ - ٢٠٠٢ م).

١٣) مجموع فتاوى، ابن تيميه، الرياض، دار عالم الكتب.

١٤) المحصول فى علم اصول الفقه، الرازى، فخرالدين محمد بن عمر، دراسه و تحقيق، الدكتور طه، جابر، بيروت، مؤسسه الرساله، (١٤١٨ هـ - ١٩٩٧ م).

ح) كلامى

١) اثبات الوصيه للامام على بن ابى طالب، المسعودى، على بن الحسين، النجف، المكتبه المرتضويه.

٢) اصول مذهب الشيعه، القفارى، ناصر، رياض، ١٩٩٣ م.

٣) آل الرسول و اوليائه موقف اهل السنه و الشيعه، محمد بن عبدالرحمن بن قاسم، الطبعة الثانيه، ١٤٢١ هـ - .

٤) الامامه و السياسه، الدينورى، عبدالله بن مسلم بن قتيبه، تحقيق، الدكتور طه محمد، الزينى، مؤسسه الحلبي و شركاء.

ص: ٥٥٤

(٥) تنزيه القرآن عن المطاعن، عمادالدين، ابوالحسن عبدالجبار بن احمد المعتزلى، بيروت، دارالنهضة الحديثه.

(٦) الشيعة و السنه، الهى ظهير، احسان، لاهور، اداره ترجمان السنه، ١٩٧٣م.

(٧) الشيعة و اهل البيت، الهى ظهير، احسان، لاهور، اداره ترجمان السنه، ١٩٨١م.

(٨) الشيعة و القرآن، الهى ظهير، احسان، لاهور، اداره ترجمان السنه، ١٩٨٣م.

(٩) الشيعة و التشيع، الهى ظهير، احسان، لاهور، اداره ترجمان السنه، ١٩٨٤م.

(١٠) الفوائد البهيه فى شرح عقائد الاماميه، جميل حمود، الشيخ محمد، بيروت، مؤسسه الاعلمى، الطبعة الثانيه، ١٤٢١ هـ - . م. ٢٠٠١.

(١١) منهاج السنه النبويه، ابن تيميه، تحقيق، الدكتور محمد رشاء سالم، رياض، دار أحد.

(١٢) منهج الحق و كشف الصدق، الحللى، حسن بن يوسف، تعليق، الحجه الشيخ عين الله الحسنى الازموى، قم، مؤسسه دارالهجره، الطبعة الثالثه، ١٤١١ هـ - .

(١٣) منهاج الكرامه فى معرفه الامامه، الحللى، حسن بن يوسف، بن المطهر، تحقيق، الاستاذ عبدالرحيم، مبارك، مؤسسه پژوهش و مطالعات عاشورا، الطبعة الاولى، ١٤٢١ هـ - .

(ط) تاريخى

(١) تاريخ الاسلام، الذهبى، شمس الدين، محمد بن احمد، تحقيق، الدكتور، عمر، عبدالسلام، بيروت، دارالكتاب العربى.

(٢) تاريخ مدينه دمشق، ابن عساكر، الامام، الحافظ، ابوالقاسم، على بن الحسن، تحقيق، على، شيرى، بيروت، دارالفكر، الطبعة الاولى، ١٤١٧ هـ - .

(٣) تاريخ يعقوبى، يعقوبى، احمد بن ابى يعقوب، بيروت، دار صادر.

(٤) تاريخ الخلفاء، السيوطى، جلال الدين، تحقيق، محمد، محيى الدين عبد الحميد.

٥) تاريخ الطبرى المعروف بتاريخ الامم و الملوك، الطبرى، الامام، ابو جعفر، محمد بن جرير، بيروت، مؤسسه الاعلمى.

٦) التدوين فى اخبار قزوين، رافعى قزوینى، تحقيق، عزيزا... عطاردى، تهران، نشر عطارد.

٧) الخوارج اصول و عقايد، طاهر الشمري، حبيب، مشهد، البحوث الاسلاميه، الطبعة الاولى، ١٤١٥ هـ.

٨) السيره النبويه، ابن هشام، حققه، مصطفى السقا و غيره، بيروت، داراحياء التراث العربى.

٩) الفتوحات الاسلاميه بعد معنى الفتوحات النبويه، زينى دحلان، السيد احمد، القايره، مؤسسه الحلبي و شركاء، (١٣٨٧ هـ) - ١٩٦٨ م.

١٠) الكامل فى التاريخ، ابن الاثير، عزالدين، على بن ابى الكرم، بيروت، دار صادر.

١١) كتاب المعرفه و التاريخ، الفسوى، يعقوب بن سفيان، تحقيق، اكرم ضياء الصمدى، مؤسسه الرساله، الطبعة الثانيه، ١٩٨١ م.

٢) لغوى و ادبى

١) اقرب الموارد فى فصيح العربيه و الشوارد، سعيد الخورى، الشرتونى، تهران، دارالاسوه، ١٤١٦ هـ.

٢) تهذيب اللغه، الازهرى، ابومنصور محمد بن احمد، بيروت، دار احياء التراث، (١٤٢١ هـ). ٢٠٠٠ م.

٣) تاج العروس من جواهر، الزبيدى، السيد مرتضى، الحسينى الواسطى، تحقيق، على شبرى، بيروت، دارالكفر، (١٤١٤ هـ). ١٩٩٤ م.

ص: ٥٥٦

٤) شرح المختصر على تلخيص المفتاح، التفتازاني، سعدالدين، قم، كتابفروشي مصطفىوي.

٥) القاموس المحيط، الفيروزآبادي، محمدالدين محمد بن يعقوب، بيروت، دارالجيل.

٦) لسان العرب، ابن منظور، العلامة، ابوالفضل جمال الدين محمد بن مكرم، قم، نشر ادب الحوزه.

٧) مفتاح العلوم، السكاكي، ابويعقوب، يوسف بن ابي بكر، بيروت، دارالكتب العلميه.

٨) معجم مقاييس اللغة، ابن فارس، ابوالحسين احمد، تحقيق، عبدالسلام، هارون، قم، مركز الاعلام الاسلامي، ١٤٠٤ هـ - .

٩) المعجم الوسيط، عده من العلماء، استانبول، دارالوادعوه، ١٣٧٩ هـ - .

١٠) المطول في شرح تلخيص المفتاح، التفتازاني، سعدالدين، تهران، كتابفروشي اسلاميه، ١٣٧٤ هـ - .

١١) مغنى اللبيب عن كتب الاعاريب، المصري، جمال الدين ابو محمد عبدالله بن يوسف، تهران، كتابفروشي اسلاميه، ١٣٩١ هـ - .

١٢) مجمع الامثال، ميداني، احمد بن محمد، تحقيق، قصي الحسين، طرابلس لبنان، دارالشمال.

ك) كليات

١) سلسله مؤلفات، المفيد، محمد بن محمد بن النعمان، الطبعة الثانيه، بيروت، دارالمفيد، (١٤١٤ هـ -). ١٩٩٣ م.

٢) شرح نهج البلاغه، ابن ابي الحديد، عزالدين ابو حامد بن هبه الله، تحقيق، محمد، ابوالفضل، ابراهيم، بيروت، دارالكتب العلميه.

ص: ٥٥٧

٣) العقد الفريد، ابن عبد ربه، احمد بن محمد، تحقيق، الدكتور، مفيد، بيروت، دارالكتب العلميه، (١٤١٧ هـ - .) ١٩٩٧ م.

٤) الفتوحات المكيه، ابن العربي، محيي الدين.

٥) منهاج البراعه فى شرح نهج البلاغه، الهاشمى الخويى، علامه ميرزا حبيب الله، تهران، كتابفروشى، اسلاميه.

٦) شرح فتح القدير، كمال الدين محمد بن عبد الواحد، ابن همام، بيروت، دارالفكر، الطبعة الثانيه، ١٢٩٧ م.

٧) سلسله الاحاديث الصحيحه، محمد ناصر الدين الالبانى، مكتبه المعارف، الرياض طبعه جديد هـ - . ١٩٩٥

٨) البدايه و النهايه، ابو الفداء، ابن كثير، دارالفكر، بيروت، ١٤١٩ هـ - .

٩) ينابيع الموده، سليمان بن ابراهيم، القندوزى، قم، كتابفروشى بصيرتى

١٠) المجموع الرائق من أزهار الحدائق، سيد هبه الله، الموسوى، تهران، موسسه دائره المعارف اسلاميه ١٤١٧ هـ - .

١١) الجمل او النصره فى حرب بصره، شيخ المفيد، قم، مكتبه الداورى

١٢) الاغانى، ابو الفرح، على بن الحسين، تحقيق عبد الامير على مهنا، بيروت، دارالفكر، ١٤٠٧ هـ - .

١٣) شرح كتاب الفقه الاكبر، للفارنى ملا على، بيروت، دارالكتب العلميه

١٤) فيض القدير شرح الجامع الصغير، عبد الرؤوف المناوى، بيروت، دارالمعرفه

١٥) فضائل آل البيت، المقرئى، القايره، ١٩٧٣ م.

١٦) فضائل آل البيت فى الميزان الشريعه الاسلاميه، الدكتور محمد عمر الحاجى، دمشق، دارالمكتبي، ١٤٢٠ هـ - .

١٧) فضائل الطالبين، حاكم ابي سعد، محسن بن كرامه، تحقيق، محمد رضا انصاري، تهران ١٣٧٨ شمسي .

١٨) غريب الحديث، ابن قتيبه، بغداد ، ١٩٧٧ م .

١٩) غريب الحديث، ابو عبيد ابن قاسم بن سلا. حيدرآباد ١٩٦٤ م .

٢٠) غريب الحديث، خطابي، مكه المكرمه

٢١) نهايه الارب، في مصرفه انساب العرب، القلقشندي، احمد بن عليس، القايره ، ١٩٥٩ م .

٢٢) اضواء على السنه المحمديه، محمود ابو ريه، القايره، ١٩٦٠ م.

٢٣) سنن، ابي داوود، سليمان بن الاشعث، بيروت، دارالفكر ١٤١٤ هـ .

٢٤) جامع التفسير من كتب الاحاديث ، اشراف على اخراجه خالد بن عبدالقادر آل عقده، الرياض، دار طيبه، الطبعة الاولى، ١٤٢١ هـ .

٢٥) التفسير الحديث ترتيب السور حسب النزول، محمد عزه، دروزه، بيروت، دارالعرب الاسلامي، الطبقة الثانيه، ١٤٠٤ هـ .

٢٦) غريب الحديث ، شيخ الاسلام ، ابي الفرج ، عبد الرحمن بن علي بن الجوزي المتوفى ٥٩٧ هـ، علق عليه، الدكتور عبد المصطفى امين، بيروت، دارالكتب الصلحيه، الطبعة الاولى ١٩٨٥ م .

٢٧) النهايه في غريب الحديث و الاثر، الامام مجد الدين المبارك بن محمد، ابن اثير، علق عليه، ابو عبد الرحمن صلاح به، دارالكتب العلميه، الطبعة الاولى ١٩٩٧ م.

٢٨) المحكم و المحيط الاعظم، ابي الحسن علي بن محمد اسماعيل بن سيد المعروف با بن سيد، المتوفى ٤٥٨ هـ .، تحقيق، الدكتور عبد الحميد، بيروت، دارالكتب العلميه، الطبعة الاولى، ١٤٢١ هـ .

٢٩) جمهره اللغة، ابوبكر محمد بن دريد متوفى ٣٢١، حققه، الدكتور رمزي منير، بعلبك بيروت دارالعلم، ملايين.

٣٠) الروضه البهيه فى شرح اللمعه الدمشقيه، للشهيد الثانى زين الدين بن على بن احمد، تحقيق، السيد محمد كلانتر، قم، منشورات المطبعه العلميه.

٣١) شرح الاصول الخمسه، لابي الحسين القاضى عبد الجبار بن احمد، تحقيق، عبد الكريم عثمان، الطبعه الاولى، القاهره، مكتبه وهبه ١٣٨٤ هـ.

٣٢) شرح العقاعد النسفى، لسعد الدين مسعود بن عمر التفتازانى، الطبعه الحجرية، دارالخلافة العثمانية، المطبعه العثمانية ١٣١٥ هـ.

٣٣) شرح المطالع، لقطب الدين الرازى، قم، منشورات كتب النجفى.

٣٤) شرح مطالع الانور، لقطب الدين الرازى، دارالخلافة، طبعه العثمانى.

٣٥) شرح المواقف، للسيد الشريف على بن محمد الجرجانى، اعداد السيد محمد بدر الدين النسعانى، قم، منشورات الرضى ١٤١٢ هـ.

٣٦) شرح المقاصد، اسعد الدين مسعود بن عمر، قم، منشورات الرضى.

٣٧) الفصول المهمه فى معرفه احوال الائمة، لعلى بن محمد المعروف با بن الصباغ بيروت مؤسسه الاعلمى، للمطبوعات، الطبعه الاولى ١٤٠٨ هـ.

٣٨) كتاب الاربعين فى اصول الدين، احمد بن عمر الخطيب فخر الدين الرازى، الطبعه الاولى، حيدر آباد، مطبعه دارالمعارف العثمانية

٣٩) منتهى الارب فى لغة العرب، لعبد الرحيم بن عبد الكريم الصنفى، طهران، منشورات مكتبه النسايبى.

ص: ٥٦٠

جلد ۲

اشاره

ص: ۱

مقدمه استاد انصاری بویراحمدی ۱۳

پیشگفتار

زمینه های فکری، اجتماعی، سیاسی، جانشینی رسول خدا صلی الله علیه وآله

پیش گفتار. ۲۵

زمینه های جانشینی رسول خدا صلی الله علیه وآله ۲۵

هدف پیامبران و نقش آنان در تحقق هدف.. ۲۶

طرح جانشینی در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه وآله ۲۹

الف - در آغاز بعثت به هنگام دعوت علنی. ۳۱

ب - در آغاز هجرت به مدینه ۴۰

ج - در پایان عمر. ۴۲

طرح جانشینی رسول خدا صلی الله علیه وآله از طرف سیاستمداران ۴۳

الف - اوائل بعثت.. ۴۳

الف - بنی عامر بن صعصعه ۴۳

ب - قبیله کنده ۴۵

ب - در آستانه پیروزی بر قریش.. ۴۶

ج - بعد از تسلط بر حجاز. ۴۷

طرح جانشینی رسول خدا صلی الله علیه وآله از منظر اجتماعی ۴۸

الف - روایات اهل سنت.. ۴۸

ب - روایات شیعه ۴۹

محتوای خطبه های حجه الوداع. ۵۲

ص: ۷

نظر علمای اهل سنت درباره خطبه غدیر خم ۵۵

۱- مساوات انسانی ۵۹

۲- وحدت امت اسلامی ۵۹

۳- تأکید بر فراگیری قوانین و احکام الهی ۶۰

۴- آئینده امت اسلامی و جانشینی رسول خدا صلی الله علیه وآله ۶۱

۵- هشدار به مخالفان خط نبوت ۶۱

چند اصل از خطبه غدیر. ۶۳

۱- تأکید بر تقلید ۶۳

۲- بشارت به جانشینی دوازده امام ۶۵

۳- تأکید بر ولایت علی علیه السلام. ۷۰

۴- وعده عذاب به مخالفان نبوت و امامت.. ۷۲

فصل اول

تقریر استدلال شیعه به آیه تبلیغ

مقدمه اول ۸۲

نزول آیه در غدیر خم ۸۲

نزول سوره مائده ۸۳

سیاق آیه ۸۴

مقصود از ناس.. ۸۴

مقصود از عصمت.. ۸۴

مقصود از عبارت «ما انزل الیک». ۸۴

شخصیت روحی رسول خدا صلی الله علیه وآله. ۸۵

الف - استقامت رسول خدا صلی الله علیه وآله ۸۵

ب - شجاعت رسول خدا صلی الله علیه وآله ۸۶

ج - عصمت رسول خدا صلی الله علیه وآله ۸۶

محل نزول آیه ۸۷

۱- نزول آیه در مکه ۸۷

نقد ۸۸

۲- نزول آیه در مکه، بدون ذکر تاریخ ۹۹

نقد ۸۸

۳- نزول آیه در مدینه ۹۰

ص: ۸

۴- نزول آیه در مدینه و در جنگ ذات الرقاع: ۹۴

۵- نزول آیه در غدیر خم ۹۵

مقدمه دوم: ۹۷

صدور جمله «من كنت مولاه فهذا علي مولاه» از رسول خدا صلی الله علیه وآله ۹۷

مقدمه سوم: ۱۰۲

دلالت این جمله بر امامت.. ۱۰۲

فصل دوم

شواهد نزول آیه تبلیغ در غدیر خم

۱- عمامه گذاری علی علیه السلام. ۱۱۳

۲- تبریک گفتن به علی علیه السلام به عنوان رهبر مسلمانان. ۱۱۵

۳- سروده شاعران. ۱۱۵

۴- اعتراف صحابه ۱۱۸

۵- فهم صحابه ۱۲۰

۶- اطلاق لقب مولی بر علی علیه السلام. ۱۲۱

۷- مناشده به حدیث غدیر. ۱۲۲

مناشده یوم الشوری: ۱۲۳

مناشده ایام عثمان: ۱۲۴

مناشده یوم الرجه: ۱۲۷

مناشده يوم الجمل: ۱۲۹

احتجاج صحابه به حديث غدیر ۱۳۱

احتجاج به حديث غدیر در طول تاریخ ۱۳۴

۸- نزول آیه عذاب.. ۱۴۱

۹- اختلاف قرائت.. ۱۴۳

فصل سوم

شبهات کلامی

۱- نگفتن رسول خدا صلی الله علیه وآله ۱۴۷

ص: ۹

نقد ۱۴۹

سخنان اهل سنت در مورد حدیث غدیر ۱۵۲

۲- عدم نص بر امامت ۱۵۹

نقد ۱۵۹

۳- رهبری هم زمان ۱۶۲

نقد ۱۶۲

فصل چهارم

شبّهات تاریخی

۱- عدم احتجاج به حدیث غدیر ۱۷۱

نقد ۱۷۲

الف - استدلال حضرت امیر علیه السلام ۱۷۲

ب - استدلال و احتجاج اهل بیت علیه السلام ۱۷۲

ج - استدلال یاران امام علی علیه السلام ۱۷۳

۲- عدم تلاش برای به دست گرفتن قدرت ۱۷۷

نقد ۱۷۹

پاسخ سؤال اول ۱۸۰

پاسخ سؤال دوم ۱۸۳

۱ - روشنگری ۱۸۳

۲- اقدام به تحصن ۱۸۶

۳- جلب حمایت دیگران ۱۸۹

۴- بیعت نکردن ۱۹۱

۵- استفاده از فرصت ها ۱۹۳

الف - در دوران عثمان. ۱۹۳

ب - یوم الشوری. ۱۹۴

علل عدم استفاده از خشونت.. ۱۹۶

۱ - حفظ اسلام نوپای ۱۹۶

۲- نداشتن یاور ۲۰۰

۳- سفارش رسول خدا صلی الله علیه وآله ۲۰۲

ص: ۱۰

فصل پنجم

شبهات ادبی

۱- شبهه سیاق. ۲۰۹

نقد ۲۰۹

۲- شبهه تفکیک کلام ۲۱۳

نقد ۲۱۴

فصل ششم

شبهات محتوایی

شبهه محتوایی. ۲۱۷

نقد ۲۱۸

اشکال رشید رضا بر این شبهه ۲۱۸

پاسخ شبهه اول ۲۱۹

پاسخ شبهه دوم ۲۲۰

۱- موضع گیری قریش در برابر رسول خدا صلی الله علیه وآله ۲۲۲

مذاکره برای جلوگیری از تبلیغ دین خدا ۲۲۲

مذاکره با تهدید برای جلوگیری از تبلیغ دین ۲۲۴

برخورد مستقیم برای جلوگیری از تبلیغ دین ۲۲۶

الف - مذاکره برای کشتن رسول خدا صلی الله علیه وآله ۲۲۶

ب - جلوگیری از ایمان آوردن افراد ۲۲۷

ج - شکنجه یاران ۲۲۸

د - تعقیب مؤمنان ۲۲۹

ه - تلاش برای نرسیدن صدای قرآن به گوش دیگران ۲۳۰

۳- طرح سازش ۲۳۱

الف - پیشنهاد اعطای امتیازات ۲۳۱

ب - مشارکت در دین ۲۳۲

۴- تحریم اقتصادی و اجتماعی ۲۳۴

۵- هجوم نظامی ۲۳۵

۶- پیمان صلح یا شکست سیاسی ۲۳۵

ص: ۱۱

۷- ترور رسول خدا صلی الله علیه وآله ۲۳۷

۸- گرایش به نفاق ۲۳۸

الف - اظهار کفر بعد از اسلام ۲۴۰

ب - طرح ترور رسول خدا صلی الله علیه وآله ۲۴۱

ج - غارت ردای رسول الله صلی الله علیه وآله ۲۴۱

د - تصمیم به ارتداد از اسلام ۲۴۲

۹- استقلال سیاسی ۲۴۴

۱۰- تقسیم قدرت ۲۴۶

پاسخ سؤال سوم ۲۴۸

ص: ۱۲

بسم الله الرحمن الرحيم

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «إِنَّ وَصِيَّيَّ وَخَيْرَ مَنْ أترك بعدي يَنْجِزُ موعدي وَيَقْضِي دِينِي عَلَيَّ بن أَبِي طالب عليه السَّلام» (۱).

«به درستی که وصی و جانشین من و بهترین کسی که بعد از من است و قرض مرا ادا کرده، علی بن ابی طالب علیه السَّلام است.»

ص: ۱۳

۱- علامه خوارزمی، مناقب، ص ۶۷؛ طبری، فضائل امام علی علیه السَّلام، ص ۶۷؛ علامه عینی، مناقب سیدنا علی علیه السَّلام، ص ۲۰؛ علامه گنجی شافعی، کفایه الطالب، ص ۱۵۹؛ شیخ سلیمان حنفی، ینایع الموده، ص ۲۳۱، چاپ اسلامبول، و ج ۲، ص ۷۸، بیروت؛ متقی هندی، کنز العمال، ج ۶، ص ۱۵۴، چاپ قدیم، و ج ۱۱، ص ۶۱۰، چاپ بیروت؛ محب الدین طبری، ذخائر العقبی، ص ۷۱؛ محب الدین طبری، ریاض النضره، ج ۲، ص ۱۷۸، چاپ بیروت؛ شیخ جمال الدین اسنوی، الکوکب الدری، ص ۱۱۰، چاپ پاکستان؛ حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۷۷، چاپ بیروت؛ علی بن حسام الدین، منتخب کنز العمال، ج ۵، ص ۳۲، و ج ۴، ص ۶۴۲، بیروت؛ امام احمد حنبل، مناقب، ج ۱، ص ۱۷۲، چاپ بیروت؛ علامه سبط ابن جوزی، تذکره الخواص، ص ۴۳، و ص ۴۸، چاپ قم.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله برای رحمت بر جهانیان و رستگاری جاودان آنان مبعوث شده است. ایشان از تندبادهای اختلافات و فتنه ها و اشتباهاتی که پس از او، بیم آن می رفت اسلام را بلرزاند، آگاهی داشت. آن حضرت هنگامی که در حالت بیماری به دیدار اهل بقیع رفت با آنان چنین سخن گفت:

«گوارا باد بر شما حالتی که در آن هستید؛ زیرا فتنه ها همچون پاره های شب تاریک روی آورده است و پیاپی فرا می رسد، یکی از پس دیگری و هر یک از فتنه پیش دشوارتر».^(۱)

خلافت و جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله عظیم ترین و گسترده ترین مسئله و موضوع اختلافی در جهان اسلام است. قریب به اتفاق همه اختلافات در مبانی و مفاهیم سرچشمه در اثبات این موضوع دارد. عنصر اساسی در اختلاف نظرهای فقهی و عقیدتی نیز همین موضوع خلافت و امامت بعد از رسول خداست.

آیا پیامبر صلی الله علیه و آله همان کسی نبود که هر گاه برای جنگ از مدینه خارج می شد از جانب خود جانشین می گمارد؟

جانشینی امام علی علیه السلام در مدینه به هنگام جنگ تبوک در تاریخ اسلام واضح و هویداست.^(۲)

ص: ۱۴

۱- طبقات الکبری از ابن سعد ۴/۲۰۴. (درباره رفتن رسول خدا صلی الله علیه و آله به بقیع و استغفار آن حضرت برای مردگان و شهیدان آنجا) ر.ک: واقدی، محمد بن سعد: طبقات، ترجمه: دکتر محمود مهدوی دامغانی، نشر نو، ۱۳۶۹، ج ۲، ص ۲۴۸،

۴

۲- ر.ک: صحیح مسلم، باب فضل علی بن ابی طالب علیه السلام، ۵/۲۳، ح ۳۱؛ مُسند احمد، ۱/۲۸۲ ح ۱۹۴۳؛ خصائص النسائی، ج ۵، ص ۴۴، ح ۸۱۳۸؛ طبقات ابن سعد ج ۳، ص ۲۳ - ۲۴ و سایر منابع.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «ستكون من بعدى فتنه فإذا كان ذلك فالزموا علي بن ابي طالب فإنه أوّل من يرانى و أوّل من يصافحنى يوم القيامة و هو الصّيديق الأ-كبر و هو فاروق هذه الأئمّه يفرق بين الحقّ و الباطل و هو يعسوب المؤمنين و المال يعسوب المنافقين».(1)

ص: ١٥

١- متقى هندی، كنز العمال، ج ١١، ص ٦١٢، چاپ بیروت و ج ١٢، ص ٢١٠؛ ترجمه الامام علی، ج ٣، ص ١٥٧، ح ١١٧٤؛ شیخ سلیمان حنفی، ینابیع الموده، ص ٢٥١، چاپ اسلامبول و ج ١، ص ١٢٩، چاپ بیروت؛ علامه امر تسری، ارجح المطالب، ص ٢٣، چاپ لاهور؛ شافعی همدانی، موده القری، ص ٦٠، چاپ لاهور؛ علامه خوارزمی، مناقب، ص ٥٧ و ص ١٠٥، چاپ قم؛ علامه ذهبی، میزان الاعتدال، ج ١، ص ١٨٨؛ علامه ابن اثیر، اسد الغابه، ج ٥، ص ٢٨٧؛ شافعی همدانی، السبعین، ص ٥٠٧، چاپ پاکستان؛ علامه ابن حجر عسقلانی، لسان المیزان، ج ١، ص ٣٥٧، چاپ بیروت و ج ١، ص ٥٤٤، جدید؛ حافظ ابن عبدالبر اندلسی، الاستیعاب، ج ٤، ص ١٧؛ علامه ابن حجر عسقلانی، الاصابه، ج ٤، ص ١٧١؛ حلبی، انسان العیون، ج ١، ص ٣٨٠؛ علامه ابن حسنویه، درّ بحر المناقب، ص ١٣٢؛ علامه گنجی شافعی، کفایه الطالب، ص ٧٩ و ١٨٨؛ علامه بکری، الصلوات الهامعه، ص ١٣٨؛ علامه کشفی ترمذی، مناقب المرتضویه، ص ٩٣؛ علامه سیوطی، اللئالی المصنوعه، ج ١، ص ٣٢٤، چاپ بیروت؛ علامه عینی، مناقب، ص ٥٩؛ ابی جعفر طبری، بشاره المصطفی، ص ١٥٢ و ص ١٨٦، چاپ نجف؛ علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ٣٨، ص ١١٧، بیروت؛ ابن شهر آشوب، مناقب، ج ٣، ص ٩١؛ مرعشی نجفی، ملحقات احقاق الحق، ج ٤، ص ٣٣٥ و ج ١٥، ص ٣٠٧، چاپ قم. فیروزآبادی، فضائل الخمسه، ج ٢، ص ٨٨؛ علامه اربلی، کشف الغمه، ج ١، ص ٥٠٤؛ نجم الدین عسکری، علیّ والوصیه، ص ١٤٦، چاپ بیروت؛ سید هاشم حسینی، بوستان معرفت، ص ٤٢٣؛ سید فخرالدین موسوی، علی قائد الغرّ المحجلین، ص ١٢٣؛ علامه حلّی، کشف الیقین، ص ٢٦٨.

به زودی بعد از من فتنه ای شما را در بر خواهد گرفت، پس هرگاه چنین شد ملازم رکاب علی بن ابی طالب علیه السّلام باشید، زیرا او نخستین شخصی است که مرا خواهد دید و نخستین کسی است که با من مصافحه خواهد نمود در روز قیامت و او صدیق اکبر و فاروق این امت است که مرز بین حق و باطل را جدا می کند. اورهبر و پیشوای افراد با ایمان است و مال، پیشوای منافقان است.

سرآغاز، دوام و تکرار مناقشات، مباحثات، مشاجرات، مجادلات و حتی مبارزات خلاصه می شود در نداشتن درک و شناخت حقیقی از واقعیت جانشینی رسول خداصلی الله علیه وآله و پایبند نبودن به سخنان گهربار رسول مکرم اسلام صلی الله علیه وآله درباره علی علیه السّلام و کتمان ولایت و امامت امیرالمؤمنین علیه السّلام.

باید از منکران وصایت و ولایت پرسید: آیا پذیرفتنی است که خدا و رسولش برای پس از مرگ رسول اعظم صلی الله علیه وآله، جانشینی برای سرپرستی امت اسلامی تعیین نکرده باشند؟!!

اگر گفته شود که رسول خداصلی الله علیه وآله نسبت به رهبری آینده اسلام و مسلمانان بی توجه بوده که خلاف ادب و توهین آشکار به پیامبر عظیم الشان اسلام صلی الله علیه وآله است.

در صورتی که گفته شود، چون رسول خداصلی الله علیه وآله به فرد فرد صحابه خود اعتماد کامل داشت و آنان را دارای صلاحیت رهبری امت می دانست، به همین دلیل از معرفی جانشین خودداری نمود، چند نکته را باید تذکر داد:

نخست: تمامی فرقه های اسلامی اجماع دارند که منافقان و خطاکاران فراوانی بین اصحاب بوده اند و همه صلاحیت رهبری جامعه اسلامی را نداشتند.

دوم: مگر صحابه پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله چقدر عمرشان طولانی است که بتوانند تا قیام قیامت رهبری امت اسلام را بر عهده بگیرند.

آخرین صحابی که از دنیا رفته، عامر بن واثله است که در سال ۱۱۰ قمری از دنیا رفته است.

سوم: اگر گفته شود پیامبر صلی الله علیه و آله موضوع را به شورا وا گذاشت، پیامبر صلی الله علیه و آله هرگز امر رهبری ملت را بر اساس شورا پایه نهاد و مطالب آن را ذکر ننمود و در سنت پیامبر صلی الله علیه و آله ذکر نشده است.

اگر خلافت بر پایه شورا نهاده می شد، باید پیامبر صلی الله علیه و آله بر این امر تأکید می نمود، تا در ذهن مسلمانان می ماند. همچنین باید ایشان جزئیات و کلیات آن را بیان می فرمود، زیرا شورا اساس حکومت اسلامی می گشت؛ حکومتی که باید پایدار بماند. اما هیچ اشاره و نشانه ای از شورا در مورد خلافت و رهبری جامعه در سنت پاک پیامبر صلی الله علیه و آله نمی یابیم.

چهارم: برای چه برخی از صحابه که در سقیفه گرد هم جمع شده بودند بر اساس شورا عمل نمودند و به چه دلیل در سقیفه سخنی درباره شورا در بیانات بزرگان ذکر نشد؟

آیا شورا از بزرگان و سرداران عالی مقام تشکیل گردید؟ اگر شورا ملاک مشروعیت انتخاب خلیفه بود، برای چه جز با منطق زور کسی را به بیعت و اطاعت از خویش فرا نمی خواندند؟!

پنجم: اگر ملاک شورا بود، پس چرا خلیفه اول به شورا عمل نکرد و خلیفه دوم را خود منصوب نمود؟

با عنایت به آیات قرآن و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله، آنگاه که دین، تکلیف ما را در موردی معین و مشخص کرده است، در آن صورت، شورا معنایی ندارد.

نقل است که یک بار رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد قبیله بنی عامر بن صعصعه رفت و آنان را به پذیرش خدای عزوجل خواند و رسالت خویش را بر آنان عرضه داشت. مردی از آنان به نام «بیحره بن فراس» گفت: «به خدا سوگند! اگر من این جوان را از قریش می ستاندم، به وسیله ی او بر عرب ریاست می کردم» آن گاه به حضرت عرض کرد: «آیا می پذیرید که ما از رسالت تو پیروی کنیم و خدا شما را بر مخالفانت پیروز گرداند، به شرط آن که پس از تو ما جانشین باشیم؟»

حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «امر خلافت بر عهده خداوند است و به هر کس که بخواهد می دهد.»

«الامام لطفٌ فیجب نصبه علی الله تحصیلاً للغرض» (۱).

ص: ۱۸

امام لطف است و بر خداوند واجب است که برای رساندن انسان ها به هدف آفرینش، برای بعد از رسول خداصلی الله علیه وآله شخصی را به عنوان امام و جانشین آن حضرت انتخاب کند.

{وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ} (۱۱) و هیچ مرد و زن مؤمنی نیست مگر این که چون خدا و فرستاده اش به کاری آنان را فرمان دهند آنان در کارشان اختیار دارند.

ادله عقلی و نقلی مستند، مستدل و فراوانی داریم که خدا و رسولش درباره خلافت و امامت کار را به انجام رسانده و حکم کرده اند.

اثبات و بیان این که خدا و رسول صلی الله علیه وآله تکلیف جانشینی و امامت و ولایت امت اسلام، پس از نبی مکرم اسلام صلی الله علیه وآله را روشن نموده و بیان داشته اند، البته همراه با دلایل روشن و براهین مستدل و مستند به ویژه از آیات قرآن کریم و وظیفه ای عظیم و سترگ بر عهده دانشمندان و علمای دین است. در راستای این مهم حضرت حجت الاسلام والمسلمین جناب آقای دکتر حاج سید محمد مرتضوی (ادام الله ظلّه) تحقیقات گسترده و دامنه داری پیرامون آیات ولایت در قرآن نموده اند، که برای اندیشمندان و محققان حائز اهمیت فراوان است. کتاب گران سنگ «آیات ولایت در قرآن» نیز در پنج جلد با تراوش خامه قلم ایشان به رشته تحریر در آمده است.

ص: ۱۹

تراوش خامهٔ قلم بزرگ مرد و محقق برجسته ای که سرپنجه فیض تعلیم عالمانه و شیوه ستوده و نیکویش در ترویج صحیح مذهب و اعتقادات، همچون سلف صالح از حوزه های علمیه، رنگ و زنگ ظلمت را منهزم ساخته و مبدل اوهام به عقول هدایت گردیده است.

کثر الله امثالهم، جزاه الله عن الإسلام اجراً، ادام الله ظله و دامت افاضاته

والسلام علیکم وعلی جمیع اخواننا المؤمنین بولایه علی بن ابی طالب علیه السلام

فی اقطار العالم ورحمه الله وبرکاته

مسئول مجمع جهانی شیعه شناسی

انصاری بویراحمدی

ص: ۲۰

{ يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ }

(مائده/۶۷)

پیشگفتار: زمینهای فکری، سیاسی، اجتماعی

فصل اول: تقریر استدلال شیعه به آیه تبلیغ

فصل دوم: شواهد نزول آیه تبلیغ در غدیر خم

فصل سوم: شبهات کلامی

فصل چهارم: شبهات تاریخی

فصل پنجم: شبهات ادبی

فصل ششم: شبهات محتوایی

ص: ۲۱

زمینه های فکری، اجتماعی، سیاسی، جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله

ص: ۲۳

زمینه‌های جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله

با توجه به این که دو آیه از آیات مورد بحث یعنی آیه تبلیغ و اکمال در جریان حجه الوداع نازل شده است، برای فهم بهتر آیه چاره‌ای جز نگاه جامع‌تر به حادثه حجه الوداع نداریم؛ زیرا در آن سفر رسول خدا صلی الله علیه و آله چندین سخنرانی ایراد کرده‌اند که توجه به محتوای هر یک از آنها می‌تواند در فهم آیات مؤثر باشد. بنابراین قبل از بررسی این دو آیه چند بحث مقدماتی زیر را مطرح می‌کنیم:

۱- هدف پیامبران و نقش آنان در تحقق اهداف خود چه بوده است؟

۲- آیا در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله مسأله جانشینی آن حضرت مطرح بوده است یا نه؟

۳- سفر حجه الوداع چگونه آغاز شد و محتوای خطبه های آن حضرت چیست؟

۴- این دو آیه در چه شرایطی و در کجا نازل شد؟

هدف پیامبران و نقش آنان در تحقق هدف

اولین و اصلی ترین هدف پیامبران رساندن پیام خداوند به مردم است تا حجت بر آنان تمام شود.. خداوند در قرآن این هدف را چنین بیان می کند:

{إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَوْحَيْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ

وَعِيسَى وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ وَآتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا * وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَا عَنْكَ مِنْ قَبْلُ وَرُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا * رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا} (۱)

«ما به تو وحی کردیم هم چنان که به نوح و پیامبران بعد از او نیز وحی کردیم؛ به ابراهیم، اسماعیل، اسحاق، یعقوب، اسباط، عیسی، ایوب، یونس، هارون و سلیمان وحی نمودیم و به داوود

ص: ۲۶

هم زبور را عطا کردیم. همچنین بر پیامبرانی که شرح حال آنان را برای تو گفتیم و آنان که شرح حالشان را نگفتیم وحی فرستادیم و خدا با موسی به طور آشکار و روشن سخن گفت.

رسولان را فرستاد تا بشارت دهنده و اندازکننده باشند تا آن که پس از فرستادن رسولان مردم را بر خدا حجتی نباشد و خدا همیشه مقتدر و همه کارهای او مطابق حکمت است.»

بدین سان هدف اصلی پیامبران اتمام حجت خداوند بر خلق و وظیفه پیامبر تنها ابلاغ است. خداوند این وظیفه را چنین بیان می فرماید:

{مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ} (۱)

«بر پیامبر جز تبلیغ احکام الهی و وظیفه ای نیست و خدا از آشکار و پنهان شما آگاه است.»

بنابراین پیامبر بعد از ابلاغ پیام خداوند وظیفه ای ندارد که مردم را به اجبار به راه راست ببرد. گذشته از آن که توانایی چنین کاری را هم ندارد.

خداوند این واقعیت را چنین بیان می نماید.

{فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ * لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُسَيِّرٍ} (۲)

ص: ۲۷

۱- مائده/۹۹.

۲- غاشیه/۲۳.

«تو خلق را متذکر ساز که وظیفه پیامبری تو غیر از این نیست. تو مسلط و توانا بر آنان نیستی».

گذشته از این وظیفه اصلی، پیامبران وظیفه دیگری نیز دارند و آن این است که پیامبر باید با توجه به دین خدا طرحی نو در جامعه بشری دراندازد و امتی را به وجود آورد که سرنوشت بشر را تغییر دهد.

امام علی علیه السلام این وظیفه را چنین بیان می کند:

«فبعث الله محمداً بالحق ليخرج عباده من عبادة الاوثان الى عبادة و من طاعة الشيطان الى طاعته... بقرآن قد بينه و احكمه»^(۱)

«خداوند پیامبر صلی الله علیه و آله را با قرآن که متقن بیان کرده بود برانگیخت تا بندگانش را از عبادت بتها خارج سازد و به عبادت خدا برساند و از اطاعت شیطان خارج کند و به اطاعت خدا در آورد.»

امت واحده اسلامی زمانی تحقق پیدا خواهد کرد که در همه زمینه ها و زوایای زندگی انسان احکام خدا حاکم باشد. یکی از ضروری ترین مسائل برای امت رهبری است که تا رسول خدا صلی الله علیه و آله زنده است، منصب به عهده اوست و مسلمانان موظفند در تمام مسائل داور و حاکمیت او را بپذیرند.

ص: ۲۸

به آیه توجه کنید:

{فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِي مَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا} (۱)

«نه چنین است قسم به خدای تو که اینان به حقیقت ایمان نمی آورند مگر آن که در خصومت و نزاعشان تنها تو را حاکم کنند و آن گاه به هر حکمی که کنی هیچ گونه اعتراضی در دل نداشته، کاملاً از دل و جان تسلیم فرمان تو باشند.»

بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله رهبری امت باید به دست کسانی سپرده شود که از نظر علم خدادادی و

عصمت همانند رسول خدا صلی الله علیه و آله باشند تا کشتی امت اسلامی به ساحل نجات برسد.

طرح جانشینی در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله

اشاره

از نظر عقلی قابل پذیرش نیست که بگوییم پیامبری که این همه حساسیت نسبت به اسلام و مسلمانان داشت، به آینده مسلمانان و اسلام بی توجه باشد.

خداوند حساسیت رسولش را نسبت به مسلمانان در آیات متعددی بیان کرده است. به این آیه توجه کنید:

ص: ۲۹

{لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ} (۱)

«همانا رسولی از جنس خودتان برای هدایت خلق آمد که از فرط محبت و نوع پروری فقر و پریشانی و جهل و فلاکت شما بر او سخت می آید و بر (آسایش و نجات) شما بسیار حریص و به مؤمنان رئوف و مهربان است.»

همچنین درباره حساسیت رسولش نسبت به اسلام می فرماید:

{فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ عَلَى آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا} (۲)

«ای رسول به خاطر ایمان نیاوردن امت به قرآن و از شدت حزن و تأسف بر آنان نزدیک است که جان عزیزت را از دست بدهی.»

بنابراین نمی توان باور کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت به آینده اسلام و مسلمانان بی توجه باشد. از نظر اجتماعی نیز نمی توان پذیرفت مردمی که نسبت به گذشته و آینده جهان و مسائل روزمره از آن حضرت سؤالهای فراوانی می کردند اما نسبت به این مسأله حساس چیزی نپرسیده باشند؟

ص: ۳۰

۱- توبه/۱۲۸.

۲- کهف/۶.

از نظر سیاسی نیز قابل قبول نیست که حکومتی که این همه مخالف - از منافقان داخلی تا سیاستمداران خارجی - دارد، نسبت به آینده آن هیچ بحثی را مطرح نکرده باشند.

برعکس براساس اسناد و مدارک تاریخی این بحث هم از طرف آن حضرت مطرح شده است و هم از طرف مسلمانان و هم از طرف مخالفان آن حضرت.

رسول خدا صلی الله علیه و آله مسأله جانشینی را در سه مقطع حساس تاریخی زیر مطرح کرده است.

الف - در آغاز بعثت به هنگام دعوت علنی

امروزه انسانهای متفکر پس از تحولات گسترده اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و... و پیشرفت در زمینه های ارتباطی و تعامل فرهنگی و تجربه تلخ جنگها، خونریزیها، اسارتها و... به این نتیجه رسیده اند که برای رفع این همه فجایع باید به وحدت جهانی اندیشید و جامعه بشری را از این تفرقه و جدایی تحت هر عنوانی نجات داد؛ از این رو، برای رسیدن به این هدف شعاری را مطرح کرده اند که جهانی بیندیشیم و منطقه ای عمل کنیم!؟

رسول اکرم صلی الله علیه و آله یک هزار و چهار صد سال قبل - که بشر در مقایسه با امروز دوران ابتدایی خود را می گذراند - جهانی می اندیشید ولی منطقه ای عمل می کرد.

از روزی که رسول خدا صلی الله علیه و آله به رسالت برانگیخته شد، رسالتش را جهانی می دانست و اندیشه اش را برای همه انسانهای تاریخ می دانست، ولی برای رسیدن به این هدف، با توجه به شرایط محیط مکه عمل می کرد. او کار را از صفر شروع کرد و بدون اینکه عجله ای داشته باشد - با توجه به محیط و شناختی که از افراد داشت - تا سه سال برای تبلیغ رسالت تنها به ارتباط شخصی و دعوت خصوصی افرادی که آنان را از نزدیک می شناخت و زمینه مساعدی داشتند، اکتفا می کرد، تا اینکه توانست در این دوران حدود چهل تن را به راه راست هدایت کند.

دعوت رسول اکرم صلی الله علیه و آله تحولی بنیادین در محیط بود. او خود می دانست که این دعوت همه چیز آن جامعه اعم از فرهنگ، عقاید، سیاست، اقتصاد، خانواده، اخلاق و... را تحت تأثیر قرار می دهد و به روشنی دریافته بود که چنین اندیشه ای نمی تواند بدون دشمن باشد، بلکه دشمنانی لجوج و عنود خواهد داشت که در برابر آنها چاره ای جز آمادگی و دفاع از خود و یاران و اندیشه اش ندارد. اگر پیامبر بخواهد دعوت آشکار را آغاز کند، بی گمان درگیری نیز آغاز خواهد شد و آن گاه باید خود را آماده دفاع کند و این چهل تن نمی توانند در برابر تهاجم قبیله ای مقاومت کنند، به خصوص که آنها نیز از افراد متوسط و سطح پایین همین قبائل هستند و در صورت بروز درگیری براساس قوانین موجود، باید از رئیس قبیله پیروی کنند و یا دست کم خود را کنار بکشند در نتیجه نمی توانند از رسول خدا صلی الله علیه و آله دفاع کنند.

براساس آنچه گفته شد پیامبر منطقه ای عمل می کرد، باید طرحی می ریخت که از نظام قبیله ای موجود استفاده کند و قبیله بنی هاشم را که خود وابسته به آن بود به کمک بگیرد، ولی چگونه و با چه امیدی، تا جایی که این اندیشه او را بیمار کرد، (۱) تا اینکه جبرئیل نازل شد؛ {أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ} (۲) و این راهی بود که بتواند از آن برای خود و یاران و اندیشه خود یک کمربند حفاظتی درست کند ولی با توجه به شناختی که رسول خداصلی الله علیه وآله از اقوام خود و فرهنگ حاکم بر آنان و شرایط سیاسی نظام قبیله ای داشت این کار را بسیار دشوار می دانست که جبرئیل نازل شد:

«یا محمد الا تفعل ما تؤمر به یعدبک ربک.» (۳)

«ای محمد! اگر ماموریت خداوند را انجام ندهی، خداوند تو را عذاب می کند.»

به دنبال این جریان، پیامبرصلی الله علیه وآله علی علیه السلام را فرا خواند و ضمن مطلع ساختن وی از او خواست که غذایی فراهم سازد و شیری نیز آماده کند. سپس ۴۵ نفر از سران بنی هاشم را دعوت کرد و تصمیم گرفت در آن مهمانی مسأله پیامبری را برای آنان بیان کند تا شاید

آنان را هدایت نماید و از حمایت آنان برخوردار

ص: ۳۳

۱- ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۶۱.

۲- شعراء/ ۲۱۴.

۳- ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۶۲.

گردد؛ حمایتی که می توانست جلو بسیاری از تهاجمات علیه او و یاران و اندیشه اش را بگیرد. پس از این که مهمانان آمدند و غذا خوردند، پیش از آن که حضرت سخنی بگوید، با شرایطی که ابوجهل پیش آورد و با توجه به نکته ای که گفته شد - پیامبر جهانی می اندیشید، ولی منطقه ای عمل می کرد - آن حضرت مصلحت ندید که مسأله نبوت را مطرح کند. جمعیت نیز پراکنده شدند و در پایان، علت عدم طرح مسئله را با علی علیه السلام در میان گذاشت و از او تقاضا کرد که دعوت را دوباره تکرار کند.

روز بعد که دعوت تکرار شد، پس از صرف غذا و قبل از این که مجلس از کنترل خارج شود، رسول خدا صلی الله علیه و آله شروع به سخن گفتن نمود و پس از ستایش خدا و اعتراف به وحدانیت او فرمود:

«به راستی هیچ گاه راهنمای جمعیتی به همراهان و کسان خود دروغ نمی گوید. سوگند به خدایی که جز او خداوندی نیست، من فرستاده خداوند به سوی شما و همه جهانیان هستم. ای خویشاوندان من آگاه باشید همانند خفتگان می میرید و همانند بیداران دو مرتبه زنده می شوید و طبق رفتار خود مجازات می شوید و بهشت و جهنم خداوند جاودان است»^(۱).

سپس افزود: هیچ کس از مردم برای کسان خود چیزی بهتر از آنچه من برای شما آورده ام نیاورده است. من خیر دنیا و آخرت

ص: ۳۴

را برای شما آورده ام. خدایم به من دستور داده است که شما را به سوی او فراخوانم.

سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله به این جا که رسید، فرمود:

{فَأَيُّكُمْ يُوَازِرُنِي عَلَى هَذَا الْأَمْرِ عَلَى أَنْ يَكُونَ أَخِي وَوَصِيِّي وَخَلِيفَتِي فِيكُمْ} (۱)

«کدام یک از شما پشتیبان من خواهد بود تا برادر و وصی و جانشین من در میان شما باشد؟»

در پی این سخنان نبی اکرم صلی الله علیه و آله سکوت مطلق بر مجلس حاکم شد و هیچ کس جواب نداد.

علی علیه السلام گفت: من یا رسول الله!

با این که رسول خدا صلی الله علیه و آله سه بار سخن خود را تکرار کرد، هر بار تنها علی علیه السلام پاسخ داد. حضرت رو به جمعیت کرد و فرمود:

«أَنْ هَذَا أَخِي وَوَصِيِّي وَخَلِيفَتِي فِيكُمْ، فَاسْمَعُوا لَهُ وَاطِيعُوهُ»

ص: ۳۵

۱- ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۶۳؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۳، ص ۲۴۴؛ تاریخ، طبری، ج ۲، ص ۶۳؛ السیره النبویه، ابن کثیر، ج ۱، ص ۴۶۰-۴۵۹؛ خصائص نسایی، ص ۹۹؛ مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۳۰۳، ۳۰۵؛ ینابیع المودّه، ص ۱۰۵؛ البدایه و النهایه، ج ۲، ص ۳۸۱؛ الصحیح من سیره النبوی، ج ۳، ص ۶۰؛ مختصر تاریخ ابی الفداء، ج ۲، ص ۱۴؛ ترجمه الامام علی علیه السلام، ج ۱، ص ۸۸-۸۷؛ کفایه الطالب، ص ۲۰۵؛ اثبات الوصیه، ص ۱۱۶-۱۱۵.

«فقام القوم يضحكون فيقولون لابی طالب قد امرک ان تسمع لابنک و تطیع» (۱)

«مردم! این جوان برادر، وصی و جانشین من در میان شماست. به سخنان او گوش فرادهید و از او پیروی کنید. در این هنگام مجلس پایان یافت و حاضران با خنده و تمسخر رو به ابوطالب نمودند و گفتند: محمد دستور داد که از پسر تو پیروی کنی و از او فرمان ببری و او را بزرگ تو قرار داد.»

همان طور که ملاحظه می کنید، رسول خدا صلی الله علیه و آله در اولین روز دعوت عمومی خود مسأله جانشینی خود را مطرح کرده و به صراحت رهبر آینده این حرکت را مشخص نموده است. اینکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله در همان روز اول رهبری آینده حرکت را ترسیم می کند، بدین دلیل است که یکی از علل شکست حرکت‌های اجتماعی و انقلاب‌های فکری و فرهنگی ابهام طرح‌ها و مشخص نبودن آینده حرکت است که به کجا می خواهد مردم را ببرد و چه کسی می خواهد این کار را انجام دهد؟ به خصوص در حرکت‌های فرهنگی که به بار نشستن آنها زمانی طولانی را می طلبد و چه بسا عمر بنیانگذار آن به پایان می رسد؛ از این رو ضرورت دارد کسانی که به این اندیشه گرایش پیدا می کنند، بدانند اگر برای رهبری این حرکت حادثه ای اتفاق افتاد، ادامه حرکت چه خواهد شد؟ آیا عقب

ص: ۳۶

گرد است؟ درجا زدن است؟ انحراف است؟

و... و تکلیف سرمایه های مالی، جانی، فکری و... که در این زمینه هزینه شده است، چه خواهد شد؟ بر این اساس، پیامبر باید از همان روز نخست آینده حرکت را ترسیم کند تا دیگران با اطمینان و دلگرمی به ادامه راه به این حرکت پیوندند.

شاید بتوان گفت گویاترین کلمه ای که بر جانشینی دلالت دارد، کلمه خلیفه و وصی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در این حدیث به کار گرفته است.

به راستی هر کس کمترین آگاهی از زبان عربی داشته و نسبت به مسأله پیشداوری نداشته باشد، از این حدیث، تعیین رهبری را می فهمد. مخاطبان کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله که سران بنی هاشم و همگان عرب زبان و فصیح بودند، همین مسأله رهبری را فهمیدند و دلیل آن، سخنی است که به ابوطالب گفتند.

در این جا این سؤال مطرح است که آیا نصب علی علیه السلام به عنوان جانشین، از طرف خداوند بوده است یا از طرف رسول خدا صلی الله علیه و آله؟ برای یافتن پاسخ این سؤال باید سؤال دیگری مطرح کرد و آن این است که پیامبر در طرح تشکیل امت اسلامی چه مقدار متکی به وحی و چه مقدار متکی بر اندیشه خود بوده است؟

در این که پیامبر صلی الله علیه و آله عاقلترین و باهوش ترین مردم بوده است تردیدی نیست، ولی آیا احکام و قوانینی که وضع و اجرا می کرد از طرف خدا بود یا این که خود شخصا تصمیم می گرفت و به خدا نسبت می داد؟

ص: ۳۷

بدون تردید و با توجه به عصمتی که ما برای پیامبر قائلیم، پذیرفتنی نیست که او کاری را بدون اجازه خدا انجام دهد و به خداوند نسبت دهد.

به این آیه توجه کنید:

{وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ * لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ * ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ * فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ} (۱)

«اگر محمد به دروغ سخنانی را به ما نسبت میداد، او را به دست راست می گرفتیم. سپس رگ قلبش را پاره می کردیم و هیچ یک از شما مانع از [عذاب] او نمی شد.»

خود پیامبر در مسأله جانشینی بارها تصریح کرده است که هیچ نقشی نداشته و ندارد و تنها دستور خداوند را اجرا کرده است.

قرطبی می نویسد: در جریان حجه الوداع پس از این که رسول خدا صلی الله علیه وآله امیرالمؤمنین علیه السلام را به عنوان جانشین خود معرفی کرد، وقتی به حارث بن نعمان خبر رسید که پیامبر صلی الله علیه وآله در حق علی علیه السلام گفته است:

«من كنت مولاه فعلي مولاه»؛ سوار شتر خود شد و خدمت رسول خدا صلی الله علیه وآله رسید و گفت:

ص: ۳۸

ای محمد! به ما دستور دادی که به وحدانیت خدا و رسالت تو شهادت بدهیم. ما هم قبول کردیم.

ای محمد! به ما دستور دادی در طول شبانه روز پنج بار نماز بخوانیم؛ از تو پذیرفتیم.

ای محمد! به ما دستور دادی که زکات اموالمان را بدهیم؛ از تو قبول کردیم.

ای محمد! به ما دستور دادی که در هر ماه رمضان روزه بگیریم؛ پذیرفتیم.

ای محمد! به ما دستور دادی که به زیارت خانه خدا برویم؛ از تو قبول کردیم.

ای محمد! به این همه راضی نشدی، تا این که پسر عمویت را بر ما برتری دادی. این دستور از ناحیه توست یا از طرف خداست؟

پیامبر فرمود:

«والله الذی لا اله الا هو ما هو الا من الله.»

قسم به خدایی که جز او خدایی نیست، این دستور از طرف خداست.

حارث بعد از شنیدن سخن رسول خدا صلی الله علیه وآله در حالی که به طرف شترش برمی گشت، می گفت:

«اللهم ان كان ما يقول محمد حقا فامطر علينا حجاره من السماء او ائتنا بعذاب الیم. فوالله ما وصل الی ناقته حتی

ص: ۳۹

رماه الله بحجر فوقع على دماغه فخرج من دبره فقتله، فنزلت سأل سائل بعذاب واقع» (۱)

حارث گفت: خدایا! اگر آنچه محمد می گوید حق است، از آسمان عذابی دردناک بفرست یا سنگی بر ما ببار!

به خدا قسم هنوز حارث به شترش نرسیده بود که خداوند با سنگی از آسمان او را نشانه رفت و بر فرق سرش فرود آمد و از نشیمنگاهش خارج شد و او را کشت و آن گاه این آیه نازل شد: {سأل سائل بعذاب واقع}

ب - در آغاز هجرت به مدینه

بعد از مرگ ابوطالب و مشکلاتی که برای رسول خدا صلی الله علیه وآله در مکه به وجود آمد، آن حضرت درصدد برآمد تا از خارج از مکه برای ایجاد یک خط دفاعی کمک بگیرد و در این راستا به طائف سفر کرد، ولی در طائف توفیق چندانی نیافت.

به دنبال آن در ایام حج که از قبائل مختلف عربستان به شهر مکه می آمدند و رسول خدا صلی الله علیه وآله آزادی بیشتری داشت، مسأله پیامبری خود را مطرح می کرد تا این که به یثربیان برخورد و آنان به دلیل مشکلات داخلی یثرب و... از پیامبری

ص: ۴۰

آن حضرت استقبال کردند. این امر به انعقاد پیمان بین حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله و آنان انجامید و چون محتوای پیمان اول با محتوای پیمانی که رسول خدا صلی الله علیه وآله در فتح مکه با زنان بست یکی است به بیعه النساء شهرت یافت. ولی پیمان دوم که مقدمه هجرت رسول خدا صلی الله علیه وآله به یثرب است و در ضمن این پیمان، پیامبر برای خود و خانواده اش خط دفاعی ایجاد کرد به «بیعه الحرب» شهرت یافته است.

در این پیمان مردم یثرب شرایطی داشتند که آنها را مطرح کردند و پس از آن که پیامبر شرایط آنان را پذیرفت، آنان از رسول خدا صلی الله علیه وآله خواستند که شرایطش را برای هجرت به یثرب اعلام کند که رسول خدا صلی الله علیه وآله در این پیمان، سه شرط عمده را به این شرح بیان کرده است:

۱- همان طور که از خودشان دفاع می کنند، از رسول خدا صلی الله علیه وآله دفاع کنند؛

۲- همان طور که از فرزندان و همسران خود دفاع می کنند، از اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه وآله دفاع کنند؛

۳- «ان لا ینازعوا الامر اهلہ»^(۱)؛

با رهبران پس از پیامبر به مخالفت برنخیزند.

بدین سان پیامبر صلی الله علیه وآله در مکه، که به حسب ظاهر آینده او معلوم نیست، از همان ابتدا رسماً به مسلمانان اعلام کرد که در انتخاب رهبران بعد از خود نقش

ص: ۴۱

۱- مسند، احمد بن حنبل، ج ۶، ص ۴۳۱؛ سنن، نسایی، ج ۷، ص ۱۴۵؛ صحیح، مسلم، جزء ۶، ص ۱۶؛ الصحیح، البخاری، ج ۸، ص ۱۲۲؛ سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۴۴۲؛ البدایه و النهایه، ج ۲، ص ۵۴۲.

ندارند و نباید چنین انتظاری داشته باشند و این مسأله از حوزه اختیار او و مسلمانان خارج است و تنها در اختیار خداست.

گرچه حاکمان بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله برای سرکوب شورشها و اعتراضها از این نوع روایات سوء استفاده کرده، آنها را بر خودشان تطبیق کردند و حتی طرفداران آنان در کتب حدیثی خود بابی با عنوان «باب البیعه علی ان لا ننازع الامر اهلها» باز کرده اند، ولی باید توجه داشت که شأن نزول این روایات قبل از آمدن رسول خدا صلی الله علیه و آله به یثرب و قبل از شکل گرفتن انصار و مهاجرین است تا چه رسد به اختلاف آنان بر سر خلافت و خارج کردن انصار از میدان.

ج - در پایان عمر

طرح مسأله رهبری و جانشینی جامعه اسلامی از همان ابتدای بعثت برای رسول خدا صلی الله علیه و آله اهمیت داشت که نمونه های آن را بیان کردیم، ولی هرچه زمان پیش می رفت و آن حضرت به پایان عمر شریفش نزدیک می شد، طرح مسأله امامت امام علی علیه السلام نیز شدت می یافت که اوج این مسأله در جریان حجه الوداع است که در آینده مورد بحث قرار می گیرد.

ص: ۴۲

اشاره

همان طور که جانشینی رسول خدا صلی الله علیه وآله برای آن حضرت اهمیت داشت، برای سیاستمدارانی که حکومت می کردند یا در صدد دستیابی به قدرت بودند نیز حائز اهمیت بود.

تلاش سیاستمداران نیز در سه مقطع زمانی زیر مطرح شده است:

الف – اوائل بعثت

اشاره

چنان که پیشتر بیان شد، در مراسم حج به دلیل آزادی نسبی که رسول خدا صلی الله علیه وآله داشت، نزد قبائل می رفت و آنان را به اسلام دعوت می کرد.

به عنوان نمونه می توان از قبایل زیر نام برد:

الف – بنی عامر بن صعصعه

رسول خدا صلی الله علیه وآله نزد قبیله بنی عامر بن صعصعه آمد و آنان را به اسلام دعوت کرد. پس از دعوت آن حضرت یکی از افراد قبیله که بیحره بن فراس نام داشت، به اعضای قبیله گفت:

«والله لوأتی اخذت هذا الفتی من قریش لا کلت به العرب.»

«به خدا قسم اگر من می توانستم این جوان را از قریش بگیرم تمام اعراب را تحت فرمان درمی آوردم.»

سپس رو به رسول خدا صلی الله علیه وآله کرد و گفت:

«ارایت ان نحن بايعناك على امرك ثم اظهرك الله على من خالفك ايكون لنا الامر من بعدك؟ قال: لا امر الى الله، يضعه حيث يشاء. فقال له: افنهدف نحورنا للعرب دونك فاذا اظهرك الله كان الامر لغيرنا! لاحاجه لنا بامرک فابوا عليه.»^(۱)

« اگر ما با تو بیعت کردیم و خداوند تو را بر مخالفانت پیروز کرد آیا بعد از تو رهبری برای ما خواهد بود؟»

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: رهبری و جانشینی در اختیار خداست و هر کس را که او بخواهد جانشین خواهد کرد.

بیحیره بن فراس: آیا ما به خاطر تو در مقابل اعراب سینه سپر کنیم، ولی وقتی که خداوند تو را پیروز کرد، رهبری در اختیار غیر ما باشد؟! ما به پیامبری تو نیاز نداریم.

بدین ترتیب قبیله «بنی عامر بن صعصعه» حاضر به پذیرش اسلام نشدند.

ص: ۴۴

۱- الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۹۳؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۸۴؛ سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۴۲۴؛ البدایه و النهایه، ج ۲، ص

رسول خدا صلی الله علیه وآله نزد قبیله کننده رفت و پس از سؤالاتی از آنان فرمود:

«فهل لكم الی خیر؟»

قالوا: و ما هو؟

قال: تشهدون ان لا اله الا الله و تقيمون الصلاه و تؤمنون بما جاء من عند الله.

قالت كنده: ان ظفرت تجعل لنا الملك من بعدك؟

فقال رسول الله: ان الملك لله يجعله حيث يشاء.

فقالوا: لا حاجه لنا فيما جئنا به. [\(۱\)](#)

رسول خدا: می خواهید شما را به خیر راهنمایی کنم؟

کنده: آن چیست؟

رسول خدا: شهادت می دهید که خدایی جز الله نیست و نماز را به پا می دارید و به آنچه از نزد خدا آمده ایمان می

آورید!

کنده: اگر پیروز شدم بعد از خودت قدرت را در اختیار ما می گذاری؟

رسول خدا: قدرت و تعیین جانشین در اختیار خداست، هر کس را که بخواهد انتخاب خواهد کرد.

کنده: ما نیازی به آنچه آورده ای، نداریم.

ص: ۴۵

بعد از جریان صلح حدیبیه که پیامبر فرصتی یافت تا بخش دوم رسالت خود یعنی جهانی بودن آن را اعلام کند، برای عده ای از سران کشورهای نامه نوشت و آنان را به اسلام دعوت کرد. نامه ای برای حاکم یمامه فرستاد. او در پاسخ نامه رسول خدا هیاتی را به مدینه فرستاد که مواضع او را شرح دهند و آنان رسماً اعلام کردند:

«ان جعل الامر له من بعده اسلم و سار الیه و نصره و الا - قصد حربہ، فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ لا و لا کرامہ، اللہم اکفینہ.» (۱)

«اگر پیامبر حاکم یمامه را به عنوان جانشین خودش انتخاب کند او مسلمان خواهد شد و به حمایت از او برمی خیزد و در غیر این صورت به مدینه حمله خواهد کرد.»

پیامبر صلی اللہ علیہ وآلہ فرمود: چنین شرطی ممکن نیست، و چنین ایمانی نیز ارزش ندارد و خداوند مرا از شر او حفظ خواهد کرد.

باید توجه داشت که همه این حوادث قبل از نزول سوره مائده رخ داده است. بنابر این مسأله رهبری بعد از رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ به طور جدی در جامعه آن روز مطرح بوده است.

ص: ۴۶

بعد از فتح مکه و تسلط حضرت بر آن و پیروزی در جنگ حنین همه قبائل به این نتیجه رسیدند که مقاومت مسلحانه در برابر اسلام بی فایده است و درصدد این برآمدند که با حکومت مرکزی رسول خدا صلی الله علیه و آله از در سازش درآیند و بر این اساس هیأتها پشت سر هم به مدینه می آمد؛ به گونه ای که سال نهم را

«عام الوفود»^(۱) نامیدند. از هیأتهایی که به مدینه آمدند هیأت بنی عامر بودند.

عامر بن طفیل به عنوان رئیس هیأت به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد:

«یا محمد ما تجعل لی ان اسلمت؟»

قال رسول الله: مالک ما للمسلمین و علیک ما علیهم.

قال عامر: اتجعل لی الامر ان اسلمت من بعدک؟

قال رسول الله: لیس ذلک لک و لا لقومک.^(۲)

عامر: ای محمد! اگر مسلمان شوم چه چیزی به من می دهی؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله: آنچه که به مسلمانان دیگر می رسد به تو هم می رسد و آنچه به ضرر آنان هست، به ضرر تو هم خواهد بود.

عامر: اگر مسلمان شوم جانشینی بعد از خودت را به من می دهی؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله: چنین چیزی نه به تو می رسد و نه به قبیله تو!

ص: ۴۷

۱- سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۲۰۵.

۲- البدایه و النهایه، ج ۳، ص ۶۶۹.

اشاره

آنچه تاکنون مطرح شد، طرح مسأله جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله از طرف آن حضرت و سیاستمداران بود. اکنون به بررسی این مسأله از نگاه مسلمانان می پردازیم که آیا قابل قبول است مسلمانانی که برای گسترش اسلام زحمات فراوانی کشیده اند، و این همه جنگها، آوارگیها، مهاجرتها و شکنجه ها و... را تحمل کرده اند تا این که توانسته اند دین خدا را حاکم کنند، اکنون که می بینند رسول خدا صلی الله علیه و آله در آستانه ارتحال به جهان ابدی است و منافقان تلاش خود را دو چندان کرده اند -

که تلاش آنان در جنگ تبوک برای ترور رسول خدا صلی الله علیه و آله و... شاهد آن است - آیا می توانند نسبت به جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله بی تفاوت باشند و در این باره از آن حضرت هیچ سؤالی نپرسند؟

براساس اسناد تاریخی هم این مسأله برای مسلمانان اهمیت داشته و هم از آن حضرت پرسیده اند و این مهم در روایات اسلامی مطرح شده است.

الف - روایات اهل سنت

در روایات اهل سنت موارد زیادی وجود دارد که از دغدغه مسلمانان نسبت به این مسأله و پرسش آنان از رسول خدا صلی الله علیه و آله حکایت دارد.

به این روایت توجه کنید:

«قیل یا رسول الله: مَنْ یؤمر بعدک؟»

قال: إن تؤمروا ابابكر رضى الله عنه تجدوه امينا زاهدا فى الدنيا راغبا فى الآخرة، و إن تؤمروا عمر رضى الله عنه تجدوه قويا امينا لا يخاف فى الله لومه لائم، و إن تؤمروا عليا رضى الله عنه و لا اراكم فاعلين تجدوه هاديا مهديا ياخذكم الطريق المستقيم.»(1)

«به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض شد: بعد از شما چه کسی امیر است؟ فرمود: اگر ابوبکر را انتخاب کنید، انسانی امین و زاهد است و اگر عمر را انتخاب کنید، انسانی امین است و از کسی واهمه ندارد، ولی اگر علی را به عنوان امیر برگزیدید - که تصور نمی کنم این کار را انجام دهید - او را شخصی هدایت کننده و هدایت شده خواهید یافت که شما را به راه راست رهنمون خواهد شد.»

ب - روایات شیعه

در روایات شیعه نیز این مسأله مطرح شده است. به این روایت توجه کنید:

ص: ۴۹

۱- مسند، احمد بن حنبل، ج ۱۱، ص ۱۷۵؛ اسدالغابه، ج ۴، ص ۱۰۶؛ الاستیعاب، ج ۳، ص ۲۱۲؛ تاریخ دمشق، ج ۴۲، ص ۴۲۱؛ تاریخ بغداد، ج ۱۱، ص ۴۷؛ البدایه و النهایه، ج ۵، ص ۴۷۷؛ کفایه الطالب، ص ۱۶۲؛ مناقب الاسدالغالب، ص ۳۳؛ کنز العمال، ج ۶، ص ۱۶۰؛ ج ۱۱، ص ۶۳۰؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۵۳؛ حلیه الاولیاء، ج ۱، ص ۶۴.

«عن ابى جعفر عليه السّلام فى قول الله تعالى {إِنَّمَا وَرَّيَكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ...} قال أنّ رهطاً من اليهود اسلموا، منهم عبد الله بن سلام و اسد و ثعلبه و ابن امين و ابن سوريا، فاتوا النّبى فقالوا يا نبيّ الله أنّ موسى عليه السّلام اوصى الى يوشع بن نون فمن وصيّك يا رسول الله و من وليّنا بعدك؟

فنزلت هذه الآية:

{إِنَّمَا وَرَّيَكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ}

« قال رسول الله صلى الله عليه وآله قوموا، فقاموا، فاتوا المسجد، فاذا سائل خارج، فقال: يا سائل! اما اعطاك احد شيئاً؟

قال: نعم، هذا الحاتم.

قال: من اعطاك؟

قال: اعطانيه ذلك الرجل الذى يصلى.

قال: على اى حال اعطاك؟

قال: كان راكعاً.

فكبر النّبى صلى الله عليه وآله و كبر اهل المسجد، فقال النّبى صلى الله عليه وآله:

على ابن ابى طالب وليّكم بعدى.

ص: ٥٠

قالوا: رضينا بالله ربًّا و بالاسلام دينًا و بمحمد نبيا و بعلي بن ابي طالب وليا، فانزل الله تعالى ﴿وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ﴾ (مائده/۵۶).» (۱)

«امام باقر عليه السلام درباره آیه «انما وليکم...» فرمود: جمعی از یهودیان مسلمان شدند که عبدالله بن سلام، اسد، ثعلبه، ابن امین و ابن صوریا هم جزء آنان بودند. این گروه خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیدند و به حضرت عرض کردند: ای پیامبر خدا! حضرت موسی علیه السلام یوشع بن نون را به عنوان وصی خود انتخاب کرده بود. وصی شما و ولی ما بعد از شما کیست؟

به دنبال این جریان آیه «انما وليکم...» نازل شد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: برخیزید، آنان برخاستند و به مسجد آمدند که فقیری در حال خروج از مسجد بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای فقیر، کسی به تو چیزی نداد؟

فقیر گفت: این انگشتری را به من دادند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید: چه کسی انگشتری را به تو داد؟

فقیر گفت: آن مردی که در حال نماز خواندن است.

ص: ۵۱

پیامبر صلی الله علیه وآله پرسید: در چه حالی انگشتی را به تو داد؟

فقیر گفت: در حال رکوع بود که آن را به من داد.

رسول خدا - که درود خدا بر او و خاندانش باد - تکبیر گفت و اهل مسجد نیز تکبیر گفتند.

پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: علی بن ابی طالب بعد از من ولی شاست.

جمع تازه مسلمان شده گفتند: ما به ربوبیت خدا و دین اسلام و پیامبری محمد و ولایت علی بن ابی طالب راضی هستیم.

به دنبال این جریان، خداوند این آیه را نازل کرد؛ {و من یتول الله...}

چنان که ملاحظه می کنید، در این روایت هم دغدغه مسلمانان نسبت به رهبری بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله مطرح شده است و هم دخالت خداوند در

تعیین جانشین و تنها نقشی که رسول خدا صلی الله علیه وآله دارد، ابلاغ پیام خداوند است.

محتوای خطبه های حجه الوداع

رسول خدا صلی الله علیه وآله در حجه الوداع - که به وی اعلام شده بود که امسال سال پایان عمر اوست و آن حضرت بارها در این مراسم بر این مسأله تأکید کرده بود(۱)- و با توجه به اهدافی که داشت، اقدام به تبلیغات وسیعی کرد تا هر چه

ص: ۵۲

۱- سیره، ابن هشام، ج ۴، ص ۲۵۰؛ تاریخ، طبری، ج ۲، ص ۴۰۲؛ کامل، ابن اثیر، ج ۲، ص ۳۰۲.

بیشتر مردم را آماده کند تا در مراسم حج حضور یابند. وسعت تلاش رسول خدا صلی الله علیه و آله برای شرکت گسترده مردم در این مراسم سیاسی - عبادی را می توان از جمله ای که در این باره از عایشه نقل شده است فهمید؛ زیرا عایشه در این سفر همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده است. او می گوید:

«لا يذكر ولا يذكر الناس إلا الحج»^(۱)

همواره به فکر حج بود و تنها حج را به یاد مردم می آورد.

تلاش رسول خدا صلی الله علیه و آله در بسیج مردم برای شرکت در این مراسم موجب شد تا در آن سال عده زیادی از مسلمانان شرکت کنند که آمارهای متفاوتی از آن ارائه شده است که درباره کمترین آن ابن کثیر می نویسد:

«وقد كان هناك من اصحابه نحو من اربعين الفاً، كما ثبت في صحيح مسلم»^(۲)

«همان طور که در صحیح مسلم ثبت شده است در غدیر خم ۴۰ هزار نفر از اصحابش حضور داشتند».

رسول خدا صلی الله علیه و آله در این سفر خطبه های متعددی ایراد کرده است.

ص: ۵۳

۱- پیشین، ج ۴، ص ۲۴۸؛ تاریخ، طبری، ج ۲، ص ۴۰۲؛ کامل، ابن اثیر، ج ۲، ص ۳۰۲.

۲- تفسیر، ابن کثیر، ج ۱، ص ۵۳۴.

حلبی در این باره چنین می نویسد:

«خطب النبى صلى الله عليه وآله فى الحج خمس خطب، الاولى يوم السابع من ذى الحجه بمكه و الثانیه يوم عرفه، و الثالثه يوم النحر بمنى و الرابعه يوم النفر بمنى و الخامسه يوم النفر الاول بمنى ايضا.»^(۱)

«رسول خداصلی الله علیه وآله در حج پنج خطبه ایراد کرد؛ اولین خطبه در روز هفتم ذی الحجه در مکه، دومین خطبه در روز عرفه، سومین خطبه در روز عید قربان در منی، چهارمین خطبه در روز یازدهم در منی و پنجمین خطبه در روز دوازدهم در منی.»

یکی از این خطبه ها که در مراسم حج ایراد شده بود، خطبه مشروح و مفصل آن حضرت در بازگشت به سمت مدینه در منطقه غدیر خم است. ابن کثیر در تاریخ خود یک فصل را به این خطبه اختصاص داده و می نویسد:

«فصل فى خطبه صلى الله عليه وآله بمكان بين مكة و المدینه يقال له غدیر خم»^(۲).

در بین خطبه های حجه الوداع، خطبه غدیر خم مهمترین و مشهورترین آنهاست.

ص: ۵۴

۱- السیره الحلبیه، ج ۳، ص ۳۳۳.

۲- البدایه و النهایه، ج ۴، ص ۱۶۷؛ العقد الفرید، ج ۴، ص ۱۴۸.

الف - سبط ابن جوزی پس از بحث درباره معنای کلمه «مولی»، و نقل ده معنی برای این کلمه، تصریح می کند که نه معنای «مولی» بر این کلام رسول خدا صلی الله علیه وآله تطبیق نمی کند و تنها وجه دهم بر آن تطبیق می کند. و می نویسد:

«والمراد من الحديث الطاعة المحضه المخصوصه فتعين الوجه العاشر و هو الاولى و معناه من كنت اولی به من نفسه فعلی اولی به و قد صرح بهذا المعنى الحافظ ابوالفرج یحیی بن السعید الثقفی الاصبهانی فی کتابه المسمی بمرج البحرین، فأنه روى هذا الحديث باسناده الى مشايخه و قال فيه فاخذ رسول الله صلى الله عليه وآله بيد علي عليه السلام فقال: من كنت وليه و اولی به من نفسه فعلی وليه. فعلم ان جميع المعانى راجعه الى الوجه العاشر و دلّ عليه ايضا قوله عليه السلام فقال: من كنت وليه و اولی به من انفسهم و هذا نص صريح فى اثبات امامته و قبول طاعته و كذا قوله صلى الله عليه وآله و ادر الحق معه حيث ما دار و كيف مادار فيه دليل على انه ما جرى خلاف بين علي عليه السلام و بين احد من الصحابه الا و الحق مع علي صلى الله عليه وآله هذا

باجماع الائمة. الا ترى ان العلماء انما استنبطوا احكام البغاه من وقعه الجمل و صفين»^(۱)

«مقصود از حدیث غدیر اطاعت محض از علی علیه السلام است که معلوم شد تنها وجه دهم از معانی کلمه «مولی» که به معنای «اولی» است- در این مورد کاربرد

دارد. پس معنای حدیث چنین می شود که هر که من نسبت به او سزاوارترم، علی هم نسبت به او سزاوارتر است. تنها ما این معنی را برای حدیث قائل نیستیم، بلکه حافظ ابوالفرج یحیی بن سعید اصفهانی در کتابش به نام مرج البحرین تصریح کرده است که معنای حدیث همین است؛ زیرا او این حدیث را از اساتیدش نقل می کند و می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله دست علی صلی الله علیه و آله را گرفت و گفت: هر کس که من مولای او و از خودش سزاوارتر به تصرف هستم، علی مولای اوست؛ پس معلوم شد که از بین همه معانی وجه دهم پذیرفتنی است. حدیث غدیر به طور صریح بر اثبات امامت امام علی علیه السلام دلالت می کند. همچنین حدیث دیگر رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرموده است: خدایا حق را بر محور او بگردان، هر جا او می گردد، دلالت صریح بر امامت علی علیه السلام دارد.

این سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله دلیل بر این است که در هر

ص: ۵۶

اختلافی که بین علی علیه السلام و اصحاب پیامبر پیش می‌آید، حق با علی علیه السلام است و امت بر این اجماع دارند.

مگر نمی بینی که علما احکام متجاوزان را از حادثه جمل و صفین و عملکرد علی علیه السلام به دست آورده اند.

ب - گنجی شافعی از دانشمندان اهل سنت - بعد از نقل یکی از احادیثی که از امتیازات علی علیه السلام محسوب می شود - می نویسد:

«هذا الحديث و ان دلّ علی عدم الاستخلاف و لكن حديث غدیر خم دليل علی التولية و هی الاستخلاف و هذا الحديث اعنی حديث غدیر خم ناسخ، لأنه كان فی آخر عمره.»^(۱)

«این حدیث دلیل بر جانشینی علی پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله نیست، ولی حدیث غدیر خم دلیل بر ولایت است و ولایت همان جانشینی است و حدیث غدیر ناسخ بقیه احادیث است؛ زیرا حدیث غدیر در پایان عمر آن حضرت بوده است.»

درباره تعدد طرق و اسناد این حدیث نیز تنها به بیان اظهار نظر دو نفر از دانشمندان اهل سنت اکتفا می کنیم:

۱ - ابن مغزلی - بعد از نقل حدیث غدیر با سیزده سند، - از قول بعضی از محدثان صحت حدیث را نقل می نماید و می نویسد:

ص: ۵۷

۱- کفایه الطالب، ص ۱۶۷.

«و قد روی حدیث غدیر خم عن رسول الله نحو من مائه نفر منهم العشره و هو حدیث ثابت لا اعرف له علّه، تفرد علیّ بهذه الفضيله لیس یشرکه فیها احد.»^(۱)

حدیث غدیر را یکصد نفر از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله از جمله عشره مبشره نقل کرده اند؛ این حدیث ثابتی است که من نسبت به آن نقصی نمی شناسم؛ این امتیازی است که تنها علی علیه السلام دارای آن است و کسی با او در این امتیاز شریک نیست.

۲ - ذهبی مورخ مشهور اهل سنت در شرح حال محمد بن جریر طبری مورخ مشهور و صاحب کتاب تاریخ طبری و... می نویسد:

«جمع طرق حدیث غدیر خم فی اربعه اجزاء رایت شطره فبهرنی سعه روایاته و جزمتم بوقوع ذلك.»^(۲)

«محمد بن جریر طبری راویان حدیث غدیر خم را در چهار جلد گردآوری کرده است که من بخشی از آن را دیده ام که

با دیدن این کتاب و گستردگی روایات غدیر خم مبهور شدم و یقین پیدا کردم که چنین حادثه ای در تاریخ اسلام از طرف رسول خدا صلی الله علیه و آله اتفاق افتاده است.»

ص: ۵۸

۱- مناقب، ابن مغزلی، ص ۲۷.

۲- سیر اعلام النبلاء، ج ۱۴، ص ۲۷۷.

گرچه در بین خطبه های حجه الوداع، خطبه غدیر از همه مفصل تر است، ولی بقیه خطبه ها نیز به سهم خود دارای اهمیت فراوانی است و اگر بخواهیم تک تک خطبه ها و محتوای آنها را مورد بررسی قرار دهیم، سخن بسیار طولانی خواهد شد. بنابراین ما خلاصه خطبه ها را ارائه می کنیم و علاقه مندان می توانند به منابعی که ارائه می شود، مراجعه کنند.

محتوای خطبه ها در یک تقسیم بندی به پنج گروه زیر تقسیم می شود:

۱- مساوات انسانی

رسول خدا صلی الله علیه و آله در این خطبه ها بر اصول زیر تأکید کرده است:

۱-۱- تمام انسانها برابرند و جز به تقوا برتری دیگری نسبت به هم ندارند؛

۱-۲- با زنان رفتار خوبی داشته باشند و به آنها ستم نکنند.

۲- وحدت امت اسلامی

در این زمینه نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله بر اصول زیر تأکید نموده است:

۲-۱- لغو هر نوع احکام و مقررات جاهلی که با احکام اسلام مغایرت دارد.

۲-۲- همه مسلمانان با هم برادرند.

۲-۳- مالکیت شخصی محترم است و تصرف بدون اجازه در اموال دیگران، حرام است.

۲-۴- شکستن حرمت مسلمان و به ناحق ریختن خون او حرام است؛

ص: ۵۹

۲-۵- آبروی مسلمان محترم است و نمی توان به حیثیت مسلمان تعرض کرد؛

۲-۶- هر کس شهادت به توحید بدهد، مال و خونش محترم است؛

۲-۷- من خاتم پیامبران هستم و امتم آخرین است.

۲-۸- امت با پیامبر در آخرت در کنار حوض با او ملاقات می کنند و پیامبر علیه آنان شهادت خواهد داد؛

۲-۹- از گناهان کوچک پرهیز کنند که این گناهان کوچک به گناهان بزرگ می انجامد؛

۲-۱۰- از دروغ بستن به رسول خدا صلی الله علیه و آله پرهیز کنند و تا اطمینان پیدا نکرده اند، سخنی را به او نسبت ندهند.

۳- تأکید بر فراگیری قوانین و احکام الهی

در این زمینه رسول خدا صلی الله علیه و آله بر اصول زیر تأکید کرده است:

۳-۱- امانت را باید به صاحبش برگردانند؛

۳-۲- قوانین ارث را رعایت کنند؛

۳-۳- قوانین دیات و قصاص را رعایت کنند؛

۳-۴- احکام و مناسک حج را یاد بگیرند.

ص: ۶۰

۴- آینده امت اسلامی و جانشینی رسول خدا صلی الله علیه وآله

در این زمینه رسول خدا صلی الله علیه وآله بر اصول زیر تأکید نموده است:

۴-۱- بشارت به دوازده امام از عترت خودش؛

۴-۲- تأکید بر تمسک به ثقلین (قرآن و عترت)؛

۴-۳- تأکید بر این که علی علیه السلام بعد از او امام و ولی و اولین نفر از دوازده امام است؛

۴-۴- تأکید بر انجام واجبات و اطاعت از اولی الامر؛

۴-۵- هشدار به قریش که بعد از او طغیان و سرکشی نکنند؛

۴-۶- هشدار به صحابه که بعد از او بر سر قدرت درگیر و مرتد نشوند؛

۵- هشدار به مخالفان خط نبوت

اشاره

در این زمینه رسول خدا صلی الله علیه وآله بر اصول زیر تأکید کرده است:

۵-۱- لعن بر کسی که پدری غیر از پدرش انتخاب کند؛

۵-۲- لعن بر کسی که مولایی غیر از مولایش انتخاب کند. (۱)

ص: ۶۱

۱- صحیح، مسلم، ج ۴، ص ۱۲۲؛ الصحیح، البخاری، ج ۱، ص ۲۴، سنن، ابن ماجه، ج ۳، ص ۴۹۹؛ سنن، ابی داود، ج ۲، ص ۱۳۳؛ سنن، ترمذی، ج ۵، ص ۴۳۲؛ مسند، احمد بن حنبل، ج ۵، ص ۳۵۵؛ خصائص، نسایی، ص ۱۱۹؛ کفایه الطالب، ص ۵۳؛ مستدرک، حاکم، ج ۳، ص ۱۶۱؛ تاریخ، طبری، ج ۲، ص ۴۰۲؛ سیره، ابن هشام، ج ۴، ص ۲۴۸؛ تاریخ الاسلام، ذهبی، ج ۲، ص ۷۰۹؛ تاریخ، یعقوبی، ج ۲، ص ۱۱۱؛ البدایه و النهایه، ج ۴، ص ۱۶۷؛ مغازی، واقدی، ج ۳، ص ۱۱۰۱ و ۱۱۰۳ و ۱۱۱۰؛ تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۲۹۰؛ الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۳۰۲ و... در منابع فراوانی از شیعه نیز حدیث غدیر آمده است.

با نگاهی اجمالی به مطالب یاد شده، انسان درمی یابد که همه اینها بارها و بارها قبل از حجه الوداع در زندگی رسول خدا صلی الله علیه و آله با عبارات گوناگون و در زمانها و مکانهای مختلف بیان شده است و در این مراسم پیامبر صلی الله علیه و آله با توجه به جمعیت فراوان مسلمانان همین مطالب را تکرار کرده، از آنان اقرار می گرفت: «هل بلغت؟» آیا پیام خدا را رساندم؟ و جمعیت فریاد می زد: نعم؛ آری و رسول خدا صلی الله علیه و آله با انگشت به آسمان اشاره می کرد: «اللهم اشهد»؛ خدایا شاهد باش.

این رفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله در تکمیل وظیفه اصلی انبیاء - که اتمام حجت خداوند باشد - انجام می گرفت تا در قیامت رسول خدا صلی الله علیه و آله بتواند شهادت دهد و خداوند را هم به عنوان گواه انتخاب کرده است.

استدلال و آوردن شواهد حدیثی بر این که رسول خدا صلی الله علیه و آله این مطالب را پیشتر نیز بیان کرده است، بسیار طولانی است و ما تنها به چند اصل از این خطبه ها - که با بحث ما ارتباط مستقیم دارد - اشاره می کنیم:

۱- تاکید بر ثقلین

ثقلین واژه ای اسلامی است که اولین بار توسط رسول خدا صلی الله علیه وآله به کار رفته است و به دنبال آن مسلمانان آن را در متون دینی خود به کار برده اند.

رسول خدا صلی الله علیه وآله این واژه را این چنین به کار برده است:

«يا ايها الناس انى تارك فيكم الثقلين لن تضلوا ان اتبعتموهما و هما كتاب الله و اهل بيتى عترتى و انهما لن

يفترقا حتى يردا على الحوض» (۱)

ص: ۶۳

۱- مختصر مسند، بزاز، ج ۲، حلیه الاولیاء، ج ۹، ص ۶۵؛ مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ج ۹، ص ۱۶۳؛ ینابیع الموده، ص ۳۴؛ الذریه الطاهره، ص ۱۶۶؛ الضعفاء الکبیر، ج ۲، ص ۲۵۰؛ مشکاه المصابیح، حدیث شماره ۶۱۵۲؛ سلسله الاحادیث الصحیحه، ج ۴، ص ۳۵۵؛ المعجم الکبیر، ج ۳، ص ۶۶؛ جامع الاصول فی احادیث الرسول، ج ۱، ص ۲۷۷؛ سنن، الترمذی، ج ۵، ص ۴۳۳؛ المعرفه و التاریخ، ج ۱، ص ۵۳۷؛ المصنف ابن ابی شیبه، حدیث ۳۱۶۷۰؛ فیض القدر فی شرح الجامع الصغیر، ج ۳، ص ۱۴؛ فرائد السمطین، ج ۲، ص ۱۴۴؛ فردوس الاخبار، ج ۱، ص ۹۸؛ فضائل الصحابه، احمد بن حنبل، ج ۲، ص ۵۸۵؛ مناقب، ابن مغزلی، ص ۲۳۵؛ التفسیر الکبیر، ج ۲، ص ۱۷۹؛ صحیح، مسلم، ج ۷، ص ۱۲۳؛ صحیح، ابن خزیمه، ج ۴، ص ۶۲؛ مسند، احمد بن حنبل، ج ۵، ص ۴۹۲؛ مشکل الآثار، ج ۴، ص ۳۶۷؛ مستدرک، حاکم، ج ۳، ص ۱۱۸؛ سنن، دارمی، ج ۲، ص ۳۳۲؛ السنن الکبری، ج ۱۰، ص ۱۱۴؛ تفسیر الخازن، ج ۱، ص ۲۷۷؛ خصائص، نسایی، ص ۱۱۸؛ الانوار الباهره بفضائل اهل بیت النبوی، ص ۱۴؛ الاتحاف بحب الاشراف، ص ۲۲؛ الفصول المهمه، ص ۳۹؛ تهذیب تاریخ، ابن عساکر، ج ۵، ص ۴۳۹؛ مسند، ابن ابی الجعد، ص ۳۹۷؛ مسند ابی لیلی، ج ۲، ص ۲۹۷؛ طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۱۹۴؛ الصواعق المحرقة، ص ۱۲۶؛ الموطأ، مالک، ص ۶۴۸؛ تاریخ، طبری، ج ۲، ص ۴۰۳؛ العقد الفرید، ج ۴، ص ۱۴۹؛ الغریین فی القرآن و الحدیث، ج ۱، ص ۲۸۸؛ تنبیه الغافلین عن فضائل الطالبین، ص ۱۱۷؛ مجمع بحار الانوار فی غرائب التنزیل و لطائف الاخبار، ج ۱، ص ۲۹۳؛ الفائق فی غریب الحدیث، ج ۱، ص ۱۵۰؛ غریب الحدیث، ج ۱، ص ۱۲۶؛ اسد الغابه فی معرفه الصحابه، ج ۳، ص ۲۲۰؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۳۷۵؛ المجرد للغه الحدیث، ج ۱، ص ۲۵۳؛ النهایه فی غریب الحدیث و الاثر، ج ۱، ص ۲۱۱؛ تفسیر غریب القرآن، ص ۳۸۶؛ کفایه الطالب، ص ۵۳؛ ذخائر العقبی، ص ۴۷؛ تفسیر غرائب القرآن، ج ۳، ص ۲۶۵؛ القاموس المحیط، ج ۲، ص ۱۲۸۷؛ الدر المنثور ذیل آیه اعتصام؛ کنز العمال، ج ۱، حدیث ۹۴۰؛ تاج العروس، ج ۱۴، ص ۸۵؛ تفسیر روح المعانی، ج ۴، ص ۱۸؛ جامع التفسیر من کتب الاحادیث، ج ۱، ص ۳۹۱؛ تفسیر، القاسمی، ج ۸، ص ۲۵۰؛ تیسیر العلی القدر لاختصار تفسیر، ابن کثیر، ج ۱، ص ۲۹۸؛ الاساس فی التفسیر، ج ۲، ص ۸۵۳.

«ای مردم! دو چیز گرانبها را بین شما می گذارم که اگر از هر دو تبعیت کنید هرگز گمراه نخواهید شد و آن دو کتاب خدا و اهل بیت هستند. این دو از هم جدا نمی شوند تا این که در قیامت کنار حوض بر من وارد شوند».

رسول خدا صلی الله علیه و آله حدیث ثقلین را در چهار مورد به کار برده است؛ اولین بار در مراسم حج در روز عرفه، دومین بار در روز غدیر خم، سومین بار در مسجد مدینه و چهارمین بار در حجره خود در آخرین روز زندگی خویش.

منابع حدیث پیشتر نقل شد و اگر به تفکیک دو مرتبه نقل شود، سخن طولانی خواهد شد.

از مطالبی که رسول خدا صلی الله علیه وآله در خطبه های حجه الوداع مورد تأکید قرار داده، بشارت به این است که جانشینان آن حضرت، دوازده نفر هستند که در روایات دیگر به وضوح بیان کرده بود.

این روایات در منابع اهل سنت به سه گروه زیر تقسیم می شوند:

الف - روایاتی که می گویند جانشینان رسول خدا صلی الله علیه وآله دوازده نفرند و همه آنان از قریش هستند؛

«عن جابر بن سمره قال دخلت مع ابي علي النبي صلى الله عليه وآله فسمعته يقول: ان هذا الامر لا ينقضى حتى يمضى فيهم اثنا عشر خليفة. قال ثم تكلم بكلام خفي علي قال فقلت لابي ما قال؟ قال! كلهم من قریش.»^(۱)

«جابر می گوید: با پدرم بر رسول خدا صلی الله علیه وآله وارد شدیم. از ایشان شنیدم که می فرمود: این امر (اسلام) به پایان نمی رسد تا این که دوازده خلیفه در آن به قدرت برسند. سپس سخنی گفت که من نفهمیدم، به پدرم گفتم: رسول خدا صلی الله علیه وآله چه فرمود: پدرم گفت: می گوید همه آنها از قریش هستند.»

ص: ۶۵

۱- صحیح، مسلم، کتاب الاماره، باب الناس تبع لقریش. ج ۶، ص ۳.

ب - روایاتی که می گویند جانشینان رسول خدا صلی الله علیه وآله دوازده نفرند و همه آنها از بنی هاشم هستند؛

«عن جابر بن سمره قال كنت مع ابي عندالنبي صلى الله عليه وآله فسمعته يقول: بعدى اثنا عشر خليفه، ثم اخفى صوته، فقلت لابي ما الذى اخفى صوته، قال قال: كلهم من بنى هاشم.»^(۱)

«جابر می گوید: با پدرم نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله بودم، از ایشان شنیدم که می فرمود: جانشینان بعد از من دوازده نفر خواهند بود و سپس صدایش را کوتاه کرد (به طوری که من نشنیدم) به پدرم گفتم چه فرمود؟ پدرم گفت: می گوید همه آنها از بنی هاشم هستند.»

ج - روایاتی که می گویند؛ جانشینان رسول خدا صلی الله علیه وآله دوازده نفرند و اولین آنها علی علیه السلام و آخرین آنها مهدی است،

«عن عبایه بن ربیع عن جابر قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله انا سيد النبيين و علي سيد الوصيين و ان اوصيائي بعدى اثنا عشر اولهم علي و آخرهم القائم المهدي.»^(۲)

ص: ۶۶

۱- ینابیع الموده، باب ۷۷، ص ۴۴۵.

۲- همان.

«رسول خدا - که درود خدا بر او باد - فرمود: من سید و سرور پیامبران هستم و علی سید و سرور اوصیاست و بدون تردید اوصیای بعد از من دوازده نفر خواهند بود که اولین نفر آنان علی علیه السلام و آخرین نفر آنان قیام کننده و مهدی است».

چنانچه روایات یادشده را - جدای از تحریفاتی که در آنها انجام گرفته است و طرح بحث آن به درازا خواهد کشید - به همین کیفیت که در منابع اهل سنت آمده است بپذیریم، به دلایل زیر جز بر اهل بیت علیه السلام تطبیق نمی کند:

۱- نسبت بین این روایات، نسبت مطلق و مقید است و همه هم مثبت است. در علم اصول این قاعده مسلم است که در جمع مطلق و مقید، مطلق حمل بر مقید می شود. در این جا نیز یک گروه از روایات می گوید، جانشینان از قریش هستند.

گروه دیگر می گوید: اینها از بنی هاشم هستند و چون بنی هاشم از قریش و مقید است؛ پس باید به اینها اخذ کرد.

همچنین روایاتی که می گوید: اینها از بنی هاشم هستند، مطلق است و روایاتی که می گوید؛ نخستین آنها علی علیه السلام و آخرشان مهدی علیه السلام است.

۲- عدد دوازده بین تمام روایات مشترک است، صاحب «ینابیع الموده» که خود دانشمندی حنفی است، می نویسد:

«کثرت این روایات به اندازه ای است که قابل انکار نیست؛ زیرا یحیی بن الحسن در کتاب «العمده» این

روایت را از بیست طریق، بخاری از سه طریق، مسلم از نه طریق، ابی داود در سنن از سه طریق، ترمذی از یک طریق و حمیدی آن را از سه طریق نقل می کند.

از طرفی مشخصات این دوازده نفر در روایات به گونه ای بیان شده است که همانند شناخت زمان و مکان است و راهی جز این نیست که مقصود از این دوازده نفر جانشین از خاندانش باشد؛ زیرا نمی توان این حدیث را بر خلفای بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله - که از اصحاب آن حضرت بودند - تطبیق کرد؛ چون آنان از دوازده نفر کمتر بودند. همچنین این روایات بر پادشاهان بنی امیه قابل تطبیق نیست؛ زیرا اولاً عدد آنان بیش از دوازده نفر است. گذشته از آن که آنان ظالم و فاسق بودند و تنها عمر بن عبدالعزیز از بین آنان استثناست و افزون بر این، آنان از بنی هاشم نبودند؛ زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله در روایت عبدالملک از جابر فرمود: اینها همه از بنی هاشم هستند و این که در این روایت آمده است که حضرت صدایش را کوتاه کرد، مؤید صحت همین روایت است؛ زیرا آنان از خلافت بنی هاشم دل خوشی نداشتند.

همچنین نمی توان این روایت را بر پادشاهان بنی عباس حمل کرد؛ زیرا شمار آنان نیز بیش از دوازده نفر است. گذشته از آن که آنان آیه قریبی و حدیث کساء را درباره اهل بیت علیه السلام رعایت نکرده اند. بدین سان باید

این روایات را بر دوازده امام از خاندان پیامبر حمل نمود، چون آنان داناترین افراد، بزرگوارترین و با

تقواترین بوده و برترین خانواده را داشته اند و نزد خداوند برترین انسانها هستند علوم آنان نسل بعد از نسل به جدشان رسول خدا صلی الله علیه وآله می رسد که اهل فضل و تحقیق و کشف و توفیق این خاندان را چنین می شناسند.

همچنین موید این که مقصود از روایات یاد شده دوازده نفر از خاندان رسول خدا صلی الله علیه وآله هستند، هماهنگی این تطبیق با روایات ثقلین است که در آن روایات تصریح شده است که امانت رسول خدا صلی الله علیه وآله اهل بیت او هستند» (۱).

گذشته از تحلیل این دانشمند حنفی باید یادآور شد که در حدیث رسول خدا صلی الله علیه وآله کلمه ای است که این دانشمند به آن توجه نکرده است و آن این که تا این دوازده نفر به قدرت نرسند، کار دنیا به پایان نمی رسد و از طرفی صدها سال است که این حکومتها به پایان رسیده است. با این که در این روایات آمده است که آخرین آنها مهدی علیه السلام است، در حالی که او هنوز نیامده است.

با توجه به وضوح روایات «اثنا عشر خلیفه» و ناهماهنگی آنها با ذهنیت اهل سنت، دانشمندان اهل سنت تلاش فراوانی کرده اند که بتوانند توضیحی برای آن ارائه کرده، بر تاریخ تطبیق کنند، ولی راه به جایی نبرده اند.

ص: ۶۹

۳- تأکید بر ولایت علی علیه السلام

از مطالبی که رسول خدا صلی الله علیه وآله در خطبه غدیریّه بر آن تأکید کرده، ولایت علی علیه السلام است که برای جلوگیری از اشتباه یا عمد، عده ای، او را بلند کرد و عملاً به مردم شناساند.

به این بخش از خطبه توجه کنید:

«فانظروا کیف تخلفونی فی الثقلین، فنادی مناد، و ما الثقلان یا رسول الله؟ قال: کتاب الله طرف بیدالله (عزوجل) و طرف بایدیکم فاستمسکوا به لا تضلّوا، و الآخر عترتی و انّ اللطیف الخبیر نبأنی أنّهما لن یفترقا حتی یردا علیّ الحوض و سألت ذلک لهما ربّی، فلا تقدّموا هما فتهلکوا و لا تقصروا عنهما فتهلکوا و لا تعلّموهم فإنّهم اعلم منکم، ثم اخذ بید علیّ رضی الله عنه، فقال: من کنت مولاه فهذا علی مولاه...»^(۱)

«توجه کنید که چگونه حرمت دو امانت مرا نگه می دارید؟»

شخصی فریاد زد: ای رسول خدا صلی الله علیه وآله آن دو امانت چیست؟

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: یکی کتاب خداست که یک طرف آن

ص: ۷۰

۱- معجم کبیر، طبرانی، ج ۵، ص ۱۶۶، و ج ۳، حدیث ۲۶۸۱ با کمی تلخیص.

در اختیار خداوند است و طرفی در اختیار شماست. به آن چنگ بزنید تا گمراه نشوید و دیگری عترت من است. از خداوند خواسته ام که این دو از هم جدا نشوند و خداوند آگاه و ریزبین به من خبر داد که قرآن و عترتم از همدیگر جدا نمی شوند تا این که در کنار حوض بر من وارد شوند. بر کتاب و عترت پیشی نگیرید که گمراه می شوید. از کتاب و عترت باز نمائید که گمراه می شوید و به اهل بیت چیزی نیاموزید که آنان داناترین شما هستند. سپس دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: هر که من مولای اویم، این علی مولای اوست».

همان طور که پیشتر از سبط ابن جوزی - از دانشمندان اهل سنت - نقل کردیم، معنای ولایت در این جا جز اطاعت محض و بدون چون و چرا که همان امامت باشد، نیست.

چنان که ملاحظه می کنید، در این روایت رسول خدا صلی الله علیه وآله یک ویژگی برای اهل بیت علیه السلام و جانشینان خود به کار برده است و آن این است که اینان داناترین امت هستند و نیازی به آموزش دیگران ندارند و این مسأله مورد اتفاق امت اسلامی با همه فرقه ها و گرایشهای مختلف است که امام علی علیه السلام اعلم امت اسلامی و تنها کسی است که توانسته است بگوید: «سلونی قبل ان تفقدونی»^(۱)

ص: ۷۱

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۷؛ الرياض النضرة، ج ۲، ص ۱۴۳، ۱۳۹؛ ذخائر العقبی، ص ۱۵۰؛ اسدالغابه، ج ۴، ص ۹۵؛ طبقات، ابن سعد، ج ۲، ص ۳۳۹؛ مستدرک، حاکم، ج ۳، ص ۱۳۸؛ الصواعق المحرقة، ص ۱۲۲؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۱۷؛ مناقب، ابن مغزلی، ص ۸۰؛ کفایه الطالب، ص ۲۲۰؛ مناقب، الاسد الغالب، ص ۳۱.

ولایت علی علیه السّلام بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله نیز مسأله ای نیست که آن حضرت تنها در خطبه غدیریّه اعلام کرده باشد، بلکه از سالها قبل آن را در مراحل و موارد متفاوت بیان کرده است که در منابع اهل سنت فراوان یافت می شود. (۱)

۴- وعده عذاب به مخالفان نبوت و امامت

رسول خدا صلی الله علیه وآله در خطبه های حجه الوداع به خصوص در خطبه غدیریّه و در آخرین جمله خطبه غدیریّه فرمود:

«ایها الناس من ادعی الی غیر ابیه و من تولى غیر موالیه فعليه لعنة الله و الملائکة و الناس اجمعین ولا یقبل الله منه صرفاً و لا عدلاً و السلام علیکم و رحمه الله.» (۲)

«ای مردم! هرکس خودش را به غیر پدرش نسبت دهد و هر کس غیر مولای خود، دیگری را به عنوان مولا انتخاب کند؛ پس لعنت خدا و ملائکه و همه مردم بر او باد و خداوند از چنین انسانی نه توبه ای را قبول می کند و نه فدیّه ای.»

ص: ۷۲

-
- ۱- مستدرک، حاکم، ج ۳، ص ۱۹؛ کنوزالحقایق، ج ۱، ص ۳۸۶؛ کفایه الطالب، ص ۲۷۴؛ الصواعق المحرقة، ص ۱۲۲.
 - ۲- العقد الفرید، ج ۴، ص ۱۴۹.

این بخش از خطبه دارای سه بخش زیر است:

۱- ادعای دنیوی شخص در انتساب به غیر پدر و انتخاب غیر مولا به جای مولای خود؛

۲- عدم پذیرش توبه این شخص و عدم جایگزینی هیچ کار خیری به جای آن؛

۳- عذاب اخروی شدید که ابدی و جاودان است.

بخش اول ابهامی دارد که محتمل است مقصود پدر نسبی باشد و احتمال دارد مقصود پدر معنوی باشد.

البته در منابع اهل سنت به شرح این جمله پرداخته اند و با همین ابهام آن را آورده اند بدون این که توجه داشته باشند که این روایت با همین معنای ظاهری که مقصود پدر نسبی باشد، مخالف فتوای همه فقهای اسلام است؛ زیرا اگر کسی خود را به غیر پدر نسبی خود نسبت دهد و بعد توبه و استغفار کند، توبه اش پذیرفته است، در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در این عبارت تصریح می کند:

اولاً: توبه این شخص در درگاه خدا پذیرفته نیست؛

ثانیا: هیچ کار خیری نمی تواند این گناه را جبران کند؛

ثالثا: لعنت خدا و ملائکه و تمام مردم بر اوست و از رحمت خدا دور است.

در روایات دیگر این مسأله به حدی شدید بیان شده است که اگر شخصی چنین ادعایی کند، از حوزه اسلام خارج خواهد شد؛

ص: ۷۳

«من تولی غیر موالیه فقد خلع رقبه الاسلام من عنقه»^(۱)

«هر کس غیر از مولای خودش مولای دیگری انتخاب کند ریسمان اسلام را از گردن خود باز نموده است.»

یا در روایات دیگری این کار مساوی با کفر معرفی شده است؛

به عنوان نمونه:

«من تولی غیر موالیه فقد کفر»^(۲)

«هر کس غیر از مولای خود، مولای دیگری انتخاب کند کافر شده است.»

در روایات دیگری این کار مساوی با کفر به آنچه بر رسول خدا صلی الله علیه وآله وحی شده معرفی شده است؛

«و من تولی غیر موالیه فهو کافر بما انزل الله علی رسوله»^(۳)

در روایات دیگری این کار مساوی با خلود در جهنم معرفی شده است؛

«من تولی غیر موالیه فلیتبوا بیتا من النار»^(۴)

ص: ۷۴

۱- کنز العمال، ج ۱۰، ص ۳۲۴.

۲- همان، ج ۱۰، ص ۳۲۷.

۳- همان، ج ۱۶، ص ۲۵۵.

۴- همان، ج ۱۰، ص ۳۲۶.

باید توجه داشت این عقوبت شدید نمی تواند با آن ادعای ساده شخص تناسب داشته باشد. بنابراین جمله یاد شده باید برخلاف معنای ظاهری معنای دیگری نیز داشته باشد.

همان طور که بیان شد، دانشمندان اهل سنت از کنار این فقره از حدیث گذشته اند، ولی در روایات شیعه این مسأله که به طور شفاف بیان شده، مشخص می کند که مقصود از آن جمله پدر معنوی است و نتیجه اش انکار نبوت و امامت است.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: رسول خدا صلی الله علیه وآله به من فرمود به مسجد برو و این سه مطلب را به مردم اعلام کن:

«ایها الناس من انتقص اجیرا اجره فلیتبوأ مقعده من النار و من ادعی الی غیر موالیه فلیتبوأ مقعده من النار و من انتفی من والدیه فلیتبوأ مقعده من النار! قال فقام رجل و قال یا اباالحسن ما لهنّ من تاویل؟ فقال: الله و رسوله اعلم. فاتی رسول الله صلی الله علیه وآله فاخبره فقال رسول الله: ویل لقریش من تاویلهنّ، ثلاث مرآت! ثم قال: یا علی انطلق فاخبرهم انی انا الاجیر الذی اثبت الله موّدته من السماء، ثم انا و انت مولی المؤمنین و انا و انت ابوالمؤمنین».^(۱)

ص: ۷۵

«ای مردم! هر کس از مزد اجیری بکاهد، جایگاهش در جهنم است و هر کس خود را به غیر مولایش نسبت دهد، نشمینگاهش در جهنم است و هر کس از والدین خود ببرد، نشمینگاهش در جهنم است.»

حضرت فرمود: پس از اعلام این مطلب از طرف رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد، مردی برخاست و گفت: ای ابوالحسن! تاویل این سه جمله چیست؟ من گفتم: خدا و رسولش بهتر می دانند و خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیدم و گزارش جلسه و پرسش مردم

را به عرضش رساندم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: وای بر قریش از تاویل این سه جمله و این جمله را سه بار تکرار کرد، سپس فرمود: ای علی! برو و به آنها گزارش بده! بدون تردید من آن اجیری هستم که خداوند مودتش را از آسمان واجب کرده است، بعد من و تو مولای مؤمنان هستیم و من و تو پدران مؤمنان هستیم!»

این تفسیر از پدر - که همان پدر معنوی است - شامل رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام میشود و انکار چنین پدری با خروج از اسلام، کفر و خلود در جهنم سازگار است و آن گاه این عذاب متناسب با مسؤولیت پیامبری و مسؤولیت خلافت نبوی است.

بدین سان، با توجه به چهار نکته ای که از مطالب کلی طرح شده، در خطبه های حجه الوداع بیان شد، دلالت این حادثه بر نصب امام علی علیه السلام روشن و آشکار می گردد و اگر فرصتی بود که همه این اصول طرح شده در کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله شرح داده شود، حساسیت خطبه های یاد شده بیش از پیش نمایان می شد.

اکنون با توضیحی که درباره هدف از فرستادن پیامبران، مطرح بودن مسأله جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله در عصر رسول خدا صلی الله علیه و آله و محتوای خطبه ها ارائه شد، به بررسی آیات غدیر می پردازیم.

از آیاتی که شیعه بر امامت امام علی علیه السلام استدلال می کند، این آیه است:

{ يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ } (۱)

« ای پیامبر! آنچه از خدا بر تو نازل شد، به خلق برسان که اگر نرسانی تبلیغ رسالت و ادای وظیفه نکرده ای و خدا تو را از شر و آزار مردمان محفوظ خواهد داشت که خدا گروه کافران را هدایت نخواهد کرد».

ص: ۷۷

اشاره

علامه حلی قدس سره درباره استدلال شیعه به این آیه می نویسد:

«نقل الجمهور أنّها نزلت في بيان فضل علي يوم الغدير فاخذ رسول الله بيد علي و قال: ايها الناس الست اولى منكم بانفكسم؟ قالوا: بلى يا رسول الله. قال: من كنت مولاه فعلى مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله و ادر الحق معه كيف ما دار. المولى يراد به الاولى بالتصرف لتقدم الست و لعدم صلاحيه غيره هاهنا.»^(۱)

«جمهور نقل کرده اند؛ این آیه در روز غدیر در بیان فضیلت علی علیه السّلام نازل شده است و پس از نزول آیه، رسول خداصلی الله علیه وآله دست علی علیه السّلام را گرفت و فرمود: ای مردم! آیا من نسبت به

ص: ۸۱

۱- نهج الحق و كشف الصدق، ص ۱۷۲؛ منهاج الكرامه فی معرفه الامامه، ص ۱۱۷؛ المقنع فی الامامه، ص ۷۵.

شما از خودتان سزاوارتر نیستیم؟ همه گفتند: چرا ای رسول خدا صلی الله علیه وآله. رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: هر که من مولای اویم این علی مولای اوست؛ خدایا با دوستان او دوست باش و با دشمنانش دشمن باش، یاورانش را یار باش، تحقیرکنندگان او را تحقیر کن. آن طور که او عمل می کند حق را با او بدار.»

با توجه به این که رسول خدا صلی الله علیه وآله نخست کلمه «مولا» را درباره خود و سپس درباره علی علیه السّلام به کار برده است، مقصود از مولى باید شایسته تر به تصرف باشد؛ زیرا کاربرد بقیه معانی مولى در این جا درست نیست.

در کلام علامه استدلال به این آیه بر سه مقدمه زیر استوار است:

۱- نزول آیه در غدیر خم؛

۲- کاربرد کلمه مولا از طرف رسول خدا صلی الله علیه وآله در خطبه غدیریه؛

۳- عدم صلاحیت اراده بقیه معانی مولا در این جا، بجز معنای «شایسته تر به تصرف».

مقدمه اول

نزول آیه در غدیر خم

درباره نزول این آیه در میان مفسران و محدثان اختلاف نظر وجود دارد که گاه به ده قول می رسد. دلیل این همه اختلاف نظر این است که با توجه به

ص: ۸۲

ذهنیت اهل سنت نسبت به صحابه و عملکرد آنان تلاش بسیاری انجام می گیرد تا عملکرد صحابه بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله مورد نقد و ابطال قرار نگیرد و اگر مشخص شود که این آیه در غدیر نازل شده است، انحراف عملکرد بعضی از صحابه از دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله ثابت می شود. براین اساس آراء سست و بدون دلیل ارائه کرده اند تا ثابت نشود که این آیه در غدیر نازل شده است.

قبل از بررسی آراء یاد شده، یادآوری نکته های زیر ضروری است:

نزول سوره مائده

آیه مورد بحث در سوره مائده قرار دارد و در این که سوره مائده آخرین سوره ای است که بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شده است، تردیدی نیست ولی درباره زمان آغاز نزول آیات این سوره عده ای بر این باورند که نزول آیات این سوره در چهار سال پایانی زندگانی رسول خدا

صلی الله علیه و آله نیز ادامه داشت؛ زیرا در همین سوره آیه اکمال قرار دارد که در حجه الوداع، به سال دهم هجری، هشتاد روز قبل از وفات آن حضرت نازل گردید. (۱)

ص: ۸۳

۱- درآمدی بر تحقیق و اهداف و مقاصد سوره های قرآن، ص ۱۰۹.

سیاق آیه در اندیشه مفسران اهل سنت اهمیت فراوانی دارد و در آیات ولایت به استناد سیاق شبهاتی وارد کرده اند. این آیه از نظر سیاق میان آیاتی وارد شده که درباره اهل کتاب است.

مقصود از ناس

از مسائلی که به مشخص کردن شأن نزول آیه کمک می کند، تبیین مراد از واژه ناس در آیه است که باید به کمک بقیه قرائن آن را روشن ساخت.

مقصود از عصمت

در آیه مورد بحث خداوند به پیامبر صلی الله علیه وآله چنین وعده می دهد: {والله يعصمك من الناس...}. حال باید مشخص کرد که مقصود از عصمت چیست و برای این کار راهی جز استفاده از قرائن نیست.

مقصود از عبارت «ما انزل اليك»

در فهم آیه مورد نظر مشخص کردن «ما انزل اليك» نقش مهمی دارد؛ زیرا تبلیغ نکردن آن برابر با تبلیغ نکردن رسالت دانسته شده است. بنابراین باید مراد از «ما انزل اليك» چیزی باشد که با رسالت و هدف آن برابری کند.

اشاره

در اینجا چند نکته را درباره شخصیت رسول خدا صلی الله علیه وآله که می تواند به فهم شأن نزول آیه کمک کند، بیان می کنیم:

الف - استقامت رسول خدا صلی الله علیه وآله:

استقامت انسانها در کارها به اعتقاد آنان به اهدافشان بستگی دارد؛ هر چه اعتقاد به هدف و درستی آن بیشتر باشد استقامت در راه رسیدن به آن بیشتر است. رسول خدا صلی الله علیه وآله در نبوت و ضرورت تبلیغ رسالت خود نه تنها هیچ شک و تردیدی به خود راه نمی داد، بلکه از نظر روحی و استقامت در راه آن به اندازه ای قوی بود که اگر همه جهان را هم به او می دادند که از تبلیغ دین دست بردارد نمی پذیرفت، چنان که آن حضرت بعد از دستور خدا به تبلیغ عمومی و مقاومت قریش و ارائه پیشنهادهای آن چنانی به ابوطالب فرمود:

«یا عمّاه و الله لو وضعوا الشمس فی یمینی و القمر فی یساری علی ان اترك هذا الامر حتی یظهره الله او اهلك فیہ ما ترکته.» (۱)

«ای عمو! به خدا قسم اگر (قریش) خورشید را در دست راست و ماه را در دست چپم قرار دهند و در برابر آن از من بخواهند دست از

ص: ۸۵

۱- سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۲۶۶؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۶۷؛ الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۶۴؛ البدایه و النهایه، ج ۲، ص ۳۸۴.

این کار بردارم، دعوت به توحید را رها نخواهم کرد تا این که خدا این دین را گسترش دهد و یا این که من در این راه کشته شوم».

ب - شجاعت رسول خدا صلی الله علیه وآله:

گرچه انبیاء هر یک از فضائل اخلاقی را به طور کامل دارا هستند و شجاعت نیز یکی از فضائل اخلاقی است، ولی در وصف شجاعت رسول خدا صلی الله علیه وآله همین بس که امیرالمؤمنین علیه السلام - که خود الگوی شجاعت است و در تاریخ بخوبی در این میدان درخشیده است - از شجاعت رسول خدا صلی الله علیه وآله چنین یاد می کند:

«كُنَّا إِذَا أَحْمَرُ الْبَأْسِ اتَّقَيْنَا بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَلَمْ يَكُنْ أَحَدٌ مِّنَّا اقْرَبَ إِلَى الْعَدُوِّ مِنْهُ»^(۱)

«هنگامی که شعله آتش جنگ بر افروخته می شد، ما به رسول خدا صلی الله علیه وآله پناه می بردیم و خود را به وسیله او حفظ می کردیم و در جنگ هیچ یک از ما به اندازه او به دشمن نزدیک نبود».

ج - عصمت رسول خدا صلی الله علیه وآله:

مسلمانان با همه اختلافات فرقه ای و فکری در مسأله عصمت رسول خدا صلی الله علیه وآله وحدت نظر دارند و همه او را معصوم می دانند. معنای معصوم

ص: ۸۶

بودن این است که هیچ نوع کاری که مورد رضایت خداوند نباشد، از او سر نمی زند.

با توجه به نکات یاد شده به بررسی آرای دانشمندان اهل سنت در شأن نزول آیه و زمان آن می پردازیم.

محل نزول آیه

۱- نزول آیه در مکه:

اشاره

این آیه در اوائل بعثت نازل شد و سبب نزول آن این است که رسول خدا صلی الله علیه و آله از قریش می ترسید و در تبلیغ وحی کندی و تعلل می کرد که این آیه نازل شد. (۱)

نقد

الف - این نظر با رأی مشهور و مسلم که سوره مائده در آخرین سالهای زندگی رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شده است، سازگار نیست.

ب - نظر یاد شده با آنچه درباره استقامت رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کردیم نیز سازگار نیست؛ زیرا اگر او از قریش می ترسید اصلاً اقدام به دعوت نمی کرد، در

ص: ۸۷

۱- تفسیر فخر رازی، ج ۱۱، ص ۴۹؛ الدر المنثور، ج ۲، ص ۲۹۸؛ تفسیر طبری، ج ۶، ص ۱۹۸؛ اسباب النزول، واحدی، ج ۱، ص ۱۳۹.

حالی که پیشتر جواب دندان شکن آن حضرت به پیشنهاد قریش مبنی بر توقف دعوت را نقل کردیم.

ج - نظر یاد شده با شجاعت آن حضرت هم سازگار نیست که پیشتر از امام علی علیه السلام درباره شجاعت آن حضرت نقل کردیم.

د - دیدگاه مذکور با انتخاب خداوند هم سازگار نیست؛ زیرا کسی را به پیامبری برگزیده است که از تبلیغ رسالتش می ترسد!

ه - گذشته از همه این ایرادها، اگر این دیدگاه را بپذیریم، آیه معنای درستی نخواهد داشت؛ زیرا گویی خداوند در ابتدای بعثت به پیامبرش فرموده است اگر آنچه به تو وحی کردیم تبلیغ نکنی مثل این است که رسالت را تبلیغ نکرده ای؟ در حالی که او در آغاز راه است و هنوز کار چندانی انجام نداده است تا عدم تبلیغ آن با عدم تبلیغ رسالت برابری کند.

۲- نزول آیه در مکه، بدون ذکر تاریخ

اشاره

پس از آن که رسول خدا صلی الله علیه وآله به ابوطالب - یا عباس - گفت: نیازی به حفاظت ندارد و محافظان را رد کرد، این آیه نازل شد. (۱)

نقد

الف - کلیه اشکالهای یادشده در دیدگاه اول نیز در اینجا وارد است.

ص: ۸۸

ب - روایات اهل سنت که در دیدگاه سوم مطرح است و به استناد آنها نظر سوم را مطرح کرده اند که لغو حراست و حفاظت از رسول خدا صلی الله علیه و آله در مدینه انجام گرفته است نه در مکه.

ج - هدف از طرح این روایات به ویژه این دو روایت این است که در یکی تلاش بر این است که نقش ابوطالب در مکه در حمایت از رسول خدا صلی الله علیه و آله را کم رنگ جلوه دهند، در حالی که ابن ابی الحدید از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره ابوطالب چنین نقل می کند:

«لَمَّا مَاتَ ابُطَالِبٍ جَاءَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَأَذَنَهُ بِمَوْتِهِ، فَتَوَجَّعَ عَظِيمًا وَحَزَنَ شَدِيدًا، ثُمَّ قَالَ: لَهُ: امْضُ فَتَوَلَّ غَسَلَهُ فَإِذَا رَفَعْتَهُ عَلِيٌّ سَرِيرَهُ فَأَعْلَمَنِي فَعَمَلْتُ فَاَعْتَرَضَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَهُوَ مَحْمُولٌ عَلَى رُؤُوسِ الرِّجَالِ، فَقَالَ: وَصَلْتَ رَحِمَ يَا عَمَّ وَجُزَيْتَ خَيْرًا، فَلَقَدْ رَبَّيْتُ وَكَفَلْتُ صَغِيرًا وَنَصَرْتُ وَآزَرْتُ كَبِيرًا، ثُمَّ تَبِعَهُ إِلَى حَفْرَتِهِ، فَوَقَفَ عَلَيْهِ، فَقَالَ: أَمَا وَاللَّهِ لَا سَتَغْفِرَنَّ لَكَ وَ لَا شَفَعَنَّ فِيكَ شَفَاعَةٌ يَعْجَبُ لَهَا الثَّقَلَانُ.»^(۱)

«هنگامی که ابوطالب در گذشت، علی علیه السّلام نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و او را از مرگ ابوطالب آگاه کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله بسیار

ص: ۸۹

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۷۶.

رنجور و غمگین شد و به علی علیه السلام فرمود: برو غسلش بده، وقتی جنازه اش را برداشتید مرا خبر کن. علی علیه السلام چنین کرد. وقتی جنازه روی دوش مردان در حال حرکت بود، رسول خدا صلی الله علیه وآله رسید و با دیدن جنازه فرمود: ای عمو! صله رحم را به جا آوردی و پاداش خیری دریافتی. در حالی که کوچک بودم مرا تربیت و سرپرستی کردی و در بزرگی ام مرا پناه دادی و یاری کردی! سپس در پی جنازه رفت تا این که بالای قبر ایستاد و فرمود: به خدا قسم! برای تو طلب آمرزش می کنم و درباره ات شفاعت می کنم؛ شفاعتی که جن و انس را به تعجب وا دارد».

در روایت دیگر نیز تلاش برای جعل فضیلت برای عباس در مکه است، با این که همه می دانند تا ابوطالب زنده بود، عباس هیچ نقشی در حمایت از رسول خدا صلی الله علیه وآله نداشت. این روایت در عصر بنی عباس جعل شده است.

۳- نزول آیه در مدینه:

اشاره

بدون این که تاریخی برای آن ذکر کنند، تنها آیه را به لغو حراست ارتباط داده اند. (۱)

ص: ۹۰

الف - این که آیه را به لغو حراست - چه در مکه و چه در مدینه - نسبت دهیم، با بخش اول آیه که می فرماید: آنچه به تو وحی کرده ایم تبلیغ کن و الا رسالت خدا را تبلیغ نکرده ای سازگار نیست.

ب - ارتباط آیه با لغو حراست، - چه در مکه و چه در مدینه، - با مسائل قطعی تاریخ نیز سازگار نیست؛ زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله با قبائل پیمان می بست همان طور که از زن و فرزند خود دفاع می کنند، از او هم دفاع کنند و مشهورترین آنها پیمان عقبه دوم است که رسول خدا صلی الله علیه و آله با خزرجیان بست که به «بیعه الحرب» مشهور شد که پیشتر بیان کردیم.

ج - از مسلمات تاریخ اسلام این است که حراست و حفاظت از رسول خدا صلی الله علیه و آله - چه در مکه و چه در مدینه، - تا پایان عمر رسول خدا صلی الله علیه و آله

ادامه داشته است و روایات فراوانی از این مسأله حکایت می کنند. در بعضی از روایات این مسأله مورد تأکید قرار گرفته است که حتی هنگام نماز از آن حضرت حراست می کردند. (۱)

برخی از روایات از تقاضای پیامبر از اصحاب برای حراست و حفاظت حکایت می کند. (۲)

ص: ۹۱

۱- کنز العمال، ج ۱۲، ص ۴۳۰.

۲- مسند، احمد ابن حنبل، ج ۲، ص ۳۱.

بعضی از روایات حکایت از ادامه حراست تا پایان عمر آن حضرت دارد؛ «انّ النبی صلی الله علیه وآله کان یحرسه اصحابه»^(۱)؛ زیرا وقتی کان بر سر فعل مضارع درآید، افاده استمرار دارد و برخی از روایات حکایت از محافظت از او در فتح مکه دارد^(۲) و بعضی از روایات حکایت از آن دارد که حضرت تا از وجود محافظان اطمینان پیدا نمی کرد، نمی خوابید؛

«عن عائشه قالت: ارق رسول الله صلی الله علیه وآله ذات ليله، فقال: لیت رجلاً صالحاً من اصحابی یحرسنی اللیله. قالت و سمعنا صوت السلاح، فقال رسول الله صلی الله علیه وآله: من هذا قال سعد بن ابی وقاص: یا رسول الله جئت احرسک. قالت عائشه فنام رسول الله صلی الله علیه وآله حتی سمعت غطیته.»^(۳)

«عایشه می گوید: یک شب رسول خدا صلی الله علیه وآله خواب نمی رفت، پس فرمود: ای کاش یکی از اصحاب شایسته ام امشب از من حفاظت می کرد!

عایشه گفت: در این حال صدای سلاحی را شنیدیم، رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: کیست؟

ص: ۹۲

۱- همان، ج ۵، ص ۵۵۱.

۲- الصحيح، البخاری، ج ۳، جزء ۵، ص ۹۱.

۳- صحيح، مسلم، ج ۴، جزء ۷، ص ۱۲۴.

سعد ابن ابی وقاص گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه وآله، من برای حفاظت شما آمده ام.

عایشه گفت: به دنبال آمدن محافظ، رسول خدا صلی الله علیه وآله خوابید به گونه ای که من خروپف او را شنیدم».

د - به راستی جای تعجب دارد که عده ای برای این که نزول آیه در غدیر را انکار کنند، اسامی محافظان رسول خدا صلی الله علیه وآله را در جنگها، سفرها، مدینه و... نقل می کنند و در عین حال می گویند در مکه یا در مدینه بعد از این که آیه نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه وآله حراست را لغو کرد.

ه - حتی در روز نیز از آن حضرت حفاظت می شد و شاهد آن «اسطوانه الحرس» است که اکنون نیز یکی از ستونهای مقدس مسجدالنبی است. وجه نامگذاری آن این است که امیرالمؤمنین علیه السلام در کنار آن می نشست و از رسول خدا صلی الله علیه وآله محافظت می کرد. (۱)

ص: ۹۳

اشاره

شخصی اقدام به ترور رسول خدا صلی الله علیه وآله کرده بود، پس از آن این آیه نازل شد. (۱)

نقد

الف - جنگ ذات الرقاع در سال چهارم هجری اتفاق افتاده است، (۲) در حالی که پیشتر نقل کردیم که سوره مائده - به عنوان آخرین سوره - در سالهای پایانی عمر رسول خدا صلی الله علیه وآله نازل شده است.

ب - منابع اصلی تاریخی که جنگ ذات الرقاع را طرح کرده اند، هیچ یک نزول این آیه را در این جنگ ذکر نکرده اند، بلکه تنها وجوب صلاه خوف را مطرح کرده اند.

ج - در صورت پذیرش این نظر آیه از نظر محتوا هیچ تناسبی با همین جنگ ندارد؛ چه ارتباطی وجود دارد بین تبلیغ آنچه بر رسول خدا صلی الله علیه وآله نازل شده

ص: ۹۴

-
- ۱- تفسیر طبری، ج ۴، ص ۶۴۷؛ الکشف و البیان، ج ۴، ص ۹۰؛ تفسیر ماوردی، ج ۲، ص ۵۳؛ تفسیر ابن ابی حاتم، ج ۴، ص ۱۱۷۳؛ تفسیر نبوی، ج ۲، ص ۵۱؛ المحرر الوجیز، ج ۵، ص ۱۵۵.
- ۲- سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۲۱۳؛ مغازی واقدی، ج ۱، ص ۳۹۵؛ الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۱۷۴.

و تهدید او به این که اگر این کار را نکند رسالت الهی را تبلیغ نکرده است و بین حفاظت خداوند از او و طرح ترور رسول خدا صلی الله علیه و آله.

د - عجیب تر این که راوی نزول این آیه در ذات الرقاع ابوهریره است، در حالی که ابوهریره در سال هفتم به مدینه آمده و مسلمان شده^(۱) و جنگ ذات الرقاع در سال چهارم رخ داده و سوره مائده نیز در سالهای پایانی عمر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شده است.

گرچه فخررازی اقوال یاد شده در نزول این آیه را تا ده قول نقل می کند^(۲)، ولی بعضی از آنها به اندازه ای سست و بی اساس است که ارزش نقل کردن را ندارد تا چه رسد به نقد کردن.

آنچه یاد شد، مهمترین اقوال مخالف نزول آیه در غدیر بود که بی اساس بودن آنها براساس مدارک تاریخی روشن است.

۵ - نزول آیه در غدیر خم

شیعه در نزول این آیه در غدیر خم وحدت نظر دارند و در بین اهل سنت نیز بسیاری به این باورند که این آیه در غدیر خم نازل شده است؛

«عن ابی سعید الخدری ان هذه الآیه نزلت فی فضل علی بن ابی طالب یوم غدیر خم، فاخذ رسول الله بیده

ص: ۹۵

۱- تهذیب التهذیب، ج ۶، ص ۴۸۱؛ الاصابه فی تمییز الصحابه، ج ۷، ص ۲۰۳.

۲- تفسیر فخر رازی، ج ۱۱، ص ۴۹.

و قال: من كنت مولاه فهذا علي مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه.»(۱)

«ابوسعید خدری می گوید: این آیه در فضیلت علی بن ابی طالب نازل گردید. آن گاه رسول خدا صلی الله علیه وآله دست علی علیه السّلام را گرفت و فرمود: هر که من مولای اویم این علی مولای اوست. خدایا با دوستدار او دوست و با دشمنانش دشمن باش.»

با توجه به شواهدی که بر نزول آیه در غدیر خم ارائه خواهیم کرد، مقدمه اول استدلال شیعه که نزول آیه در غدیر خم باشد، اثبات می شود.

ص: ۹۶

۱- غرائب القرآن و رغائب الفرقان، ج ۶، ص ۱۲۹؛ تفسیر المنار، ج ۶، ص ۴۶۳؛ تفسیر، ابن ابی حاتم، ج ۴، ص ۱۱۷۲؛ تفسیر فخررازی، ج ۱۱، ص ۴۹؛ ینایع الموده، ص ۱۲۰؛ تاریخ دمشق، ج ۴۲، ص ۲۳۷؛ اسباب النزول واحدی، ص ۱۱۵؛ الدر المنثور، ج ۳، ص ۱۱۷؛ المعیار و الموازنه، ص ۲۱۰؛ شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، ج ۱، ص ۸۶؛ فرائد السمطین، ج ۱، ص ۱۵۸؛ عمده القاری، ج ۱۸، ص ۲۰۶؛ الفصول المهمه، ص ۴۲؛ فتح القدير، ج ۲، ص ۶۰؛ تنبيه الغافلين عن فضائل الطالبين، ص ۶۰؛ تسهيل الوصول الى معرفه اسباب النزول، ص ۱۳۴؛ فتح البيان في مقاصد القرآن، ج ۴، ص ۱۹؛ تفسیر روح المعانی، ج ۶، ص ۱۹۳؛ مطالب السؤل في مناقب آل الرسول، ص ۸۰.

صدور جمله «من كنت مولاه فهذا علي مولاه» از رسول خدا صلی الله علیه وآله

مقدمه دوم استدلال شیعه این است که رسول خدا صلی الله علیه وآله در خطبه غدیریه جمله «من كنت مولاه فهذا علي مولاه» را گفته اند.

خطبه غدیریه رسول خدا صلی الله علیه وآله از همان زمان صدور مورد توجه مسلمانان و در عصر تدوین نیز مورد توجه مورخان، محدثان و مفسران بوده است و همه کسانی که این خطبه را نقل کرده اند، صدور این جمله را از رسول خدا صلی الله علیه وآله نوشته اند. از این رو درباره این حدیث - که حدیثی متواتر است - نیازی به ارائه طرق و اثبات سند آن نیست و تنها به اظهار نظر چند نفر از دانشمندان اهل سنت درباره طرق آن اکتفا می کنیم:

۱- ابن مغزلی بعد از آن که حدیث غدیر را با سیزده سند نقل کرده است، از قول بعضی از محدثان صحت حدیث را یادآور شده می نویسد:

«وقد روی حدیث غدیر خم عن رسول الله صلی الله علیه وآله نحو من مائه نفس منهم العشرة و هو حدیث ثابت لا اعراف له علیه، تفرد علی بهذه الفضیله لیس یشركه فیها احد.»^(۱)

«حدیث غدیر را یکصد نفر از صحابه رسول خدا صلی الله علیه وآله از جمله

ص: ۹۷

عشره مبشره نقل کرده اند؛ این حدیث ثابتی است که من نسبت به آن نقصی نمی شناسم. این

امتیازی است که تنها علی دارای آن است و کسی با او در این امتیاز شریک نیست».

۲- ابوجعفر اسکافی معتزلی درباره این حدیث می نویسد:

«حدیث الغدير المتواتر بين المسلمين»^(۱)

«حدیث غدیر بین مسلمانان متواتر است».

۳- جزری شافعی درباره این حدیث می نویسد:

«تواتر عن امیر المؤمنین علی و هو متواتر ایضا عن النبی صلی الله علیه وآله و رواه الجرم الغفیر عن الجرم الغفیر و لا- عبره بمن حاول تضعیفه ممن لا اطلاع له فی هذا العلم»^(۲)

«این حدیث از امیرالمؤمنین علی علیه السلام متواتر است، همان طور که از رسول خدا صلی الله علیه وآله نیز به تواتر نقل شده است. گروه زیادی از گروههای دیگر نقل کرده اند و نباید به تلاش عده ای برای تضعیف آن که در علم حدیث تخصصی ندارند، اعتنا کرد».

ص: ۹۸

۱- المعیار و الموازنه، ص ۲۱۰.

۲- اسنی المطالب فی مناقب علی بن ابی طالب، ص ۴۸.

باید توجه داشت که دانشمندان اهل سنت نه تنها آن را متواتر می دانستند، بلکه کتابهای بسیاری هم درباره تواتر آن نوشته اند که به ذکر چند نمونه اکتفا می کنیم:

۱- شیخ سلیمان حنفی قندوزی صاحب «ینایع الموده» می نویسد:

«حکی ابوالمعالی الجوینی الملقّب بامام الحرمین استاذ ابی حامد الغزالی رحمهما الله یتعجب و یقول رایت مجلدا فی بغداد فی ید صحّاف فیہ روایات خبر غدیر خم مکتوبا علیه المجلده الثامنہ و العشرون من طرق قوله صلی الله علیه وآله من کنت مولاه فعلی مولاه و یتلوه المجلده التاسعہ و العشرون»^(۱)

«ابوالمعالی جوینی ملقب به امام الحرمین که استاد ابو حامد غزالی است - که رحمت خدا بر آن دو باد - با تعجب حکایت می کند و می گوید در بغداد در دست کتابفروشی کتابی دیدم که درباره روایات حدیث غدیر بود و

روی جلد آن نوشته شده بود جلد بیست و هشتم از طرق حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه و جلد بیست و نهم بعد از آن خواهد آمد».

ص: ۹۹

۱- ینایع الموده، الباب الرابع، ص ۳۶.

۲- ذهبی مورخ مشهور اهل سنت در شرح حال محمد بن جریر طبری می نویسد:

«جمع طرق حدیث غدیر خم فی اربعه اجزاء رایت شطره فبهرنی سعه روایاته و جزمت بوقوع ذلک.»^(۱)

«محمد بن جریر طبری راویان حدیث غدیر خم را در چهار جلد گردآوری کرده است که من بخشی از آن را دیده ام، با دیدن این کتاب و گستردگی روایات غدیر خم مبهوت شدم و یقین پیدا کردم که چنین حادثه ای در تاریخ اسلام از طرف رسول خدا صلی الله علیه و آله اتفاق افتاده است!»

۳- حاکم حسکانی صاحب کتاب شواهد التنزیل لقواعد التفصیل می نویسد:

«و طرق هذا الحدیث مستقصات فی کتاب دعاء الهداه الی اداء حق الموالاة من تصنیفی فی عشره اجزاء.»^(۲)

«بررسی کامل طرق این حدیث در کتابم به نام دعوت هدایتگران به ادا کردن حق ولایت در ده جلد انجام گرفته است.»

ص: ۱۰۰

۱- سیر اعلام النبلاء، ج ۱۴، ص ۲۷۷.

۲- شواهد التنزیل لقواعد التفصیل، ج ۱، ص ۲۵۲.

آنچه بیان شد، بخشی از کتابهایی است که دانشمندان اهل سنت در چندین جلد درباره این حدیث نوشته اند و اگر بنا باشد تک تک کتبی که اهل سنت درباره حدیث غدیر نوشته اند بیان کنیم، سخن بسیار به درازا خواهد کشید و در منابع شیعه نیز چندین برابر است که تنها علامه امینی قدس سره در قرن حاضر کتابی جامع درباره این حدیث در یازده جلد تألیف کرده است که با مطالعه آن هر محقق منصفی به این باور می رسد که این حدیث را رسول خدا صلی الله علیه وآله بیان کرده است.

ص: ۱۰۱

دلالت این جمله بر امامت

مقدمه سوم که برای استدلال شیعه لازم است، دلالت این حدیث بر خلافت است. در این مقدمه نیز تنها به بیان اظهار نظر دو نفر از دانشمندان اهل سنت اکتفا می کنیم:

۱ - گنجی شافعی مؤلف کتاب کفایه الطالب پس از نقل یکی از احادیثی که از امتیازات حضرت علی علیه السلام محسوب می شود، می نویسد:

«هذا الحديث و ان دلّ علی عدم الاستخلاف و لكن حدیث غدیر خم دلیل علی التولیه و هی الاستخلاف و هذا الحديث اعنی حدیث غدیر خم ناسخ، لانه كان فی آخر عمره.»^(۱)

« این حدیث دلیل بر جانشینی علی بعد رسول خدا صلی الله علیه و آله نیست، ولی حدیث غدیر خم دلیل بر ولایت است و ولایت همان جانشینی است و حدیث غدیر ناسخ بقیه احادیث است؛ زیرا حدیث غدیر در پایان عمر آن حضرت بوده است.»

ص: ۱۰۲

۱- کفایه الطالب، ص ۱۶۷.

۲- سبط ابن جوزی درباره دلالت حدیث غدیر بر خلافت و ولایت چنین می نویسد:

«اما حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله «من كنت مولاه...»؛ کارشناسان بزرگ ادبیات عرب گفته اند که کلمه «مولى» به چند معنی زیر آمده است:

۱- به معنای مالک بنده که از همین مقوله است؛

{و ضرب الله مثلاً رجلین احدهما ابکم لا یقدر علی شیء و هو کلّ علی مولیه} (۱)

«خداوند دو نفر را مثال زده است که یکی از آن دو لال و قادر بر کاری نیست و سربار دوست خود است.»

کلمه «مولى» در حدیث غدیر نمی تواند به این معنی باشد؛ زیرا علی علیه السلام برده نبوده، بلکه آزاد بوده است و پیامبر هم مالک علی علیه السلام نبوده است.

باید به سخن ابن جوزی اضافه کرد که اگر مولى در حدیث غدیر به این معنی باشد، نمی توان برای حدیث معنای معقولی در نظر گرفت که هر کس که من مالک او هستم، علی علیه السلام مالک اوست؛ زیرا مالکیت در شریعت دارای اسبابی است که هیچ یک از آنها در این جا وجود ندارد؛ نامعقول بودن این معنی وقتی بخوبی روشن می شود که جملات بعدی حدیث هم اضافه شود:

«اللهم وال من والاه و عاد من عاداه...».

ص: ۱۰۳

۱- نحل/۷۵.

۲- «کلمه «مولى» به معنای کسی که بنده ای را آزاد می کند»؛ (معتق).

کلمه مولى در حدیث غدیر نمی تواند به این معنی باشد؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه وآله علی علیه السلام را آزاد نکرده بود. گذشته از آن در این صورت هیچ معنای معقولی برای حدیث نمی توان به دست داد که هر بنده ای که من او را آزاد کرده ام، علی علیه السلام هم او را آزاد کرده است؟!

۳- «کلمه «مولى» به معنای بنده آزاد شده است»؛ (معتق).

کلمه «مولى» در حدیث غدیر به این معنی نیست؛ زیرا علی بن ابی طالب علیه السلام عبد نبوده تا رسول خدا صلی الله علیه وآله او را آزاد کرده باشد، بلکه انسانی آزاد بوده است.

همچنین به سخن سبط ابن جوزی باید اضافه کرد که اشکال بر معنای دوم بر این معنی نیز وارد است و نمی توان برای حدیث معنای معقولی در نظر گرفت.

۴- کلمه «مولى» به معنای ناصر باشد؛

{ أفلم یسیروا فی الارض فینظروا کیف کان عاقبه الذین من قبلهم دمر الله علیهم و للکافرین امثالها. ذلک بانّ الله مولى الذین آمنوا و ان الکافرین لا مولى لهم } (۱)

«آیا در آفاق سیر نکردند تا بنگرند عاقبت کسانی که قبل از آنها می زیستند، چگونه بود؟ خداوند آنها را هلاک کرد و کافران نظیر آن را خواهند داشت. بدین خاطر خداوند یاور کسانی

ص: ۱۰۴

است که ایمان دارند و کافران یاوری ندارند».

«کلمه «مولی» در حدیث غدیر به این معنی نیز نمی تواند باشد؛ زیرا معنای حدیث این می شود که هر کس من یاورش هستم، علی علیه السّلام هم یاور اوست، در حالی که جریان تاریخ چنین نبوده، بلکه هر کسی که یاور رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، علی علیه السّلام یاور آن شخص بود و هر کسی که در صدد خوار کردن رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، علی علیه السّلام او را خوار می کرد.

۵- در شعر زیر:

مهلاً بنی عمّنا مهلاً موالینا لا تنبشوا بیننا ما کان مدفوناً

«آرام پسر عموها، آرام مولای ما! چیزی را که در بین ما دفن شده و به فراموشی سپرده شده بود، زنده نکنید».

کلمه مولی در حدیث غدیر به این معنی هم نمی تواند باشد؛ زیرا این دو پسر عمو بودند و معنی ندارد که با آن تشریفات رسول خدا صلی الله علیه و آله امت را گرد هم آورد و بخواهد اعلام کند: ای مردم هر کس را که من پسر عموی او هستم، علی علیه السّلام هم پسر عموی اوست؟!

۶- «کلمه مولی به معنای هم پیمان باشد که در بعضی از اشعار عربی وجود دارد».

حمل کلمه «مولی» در حدیث غدیر بر این معنی، مفهومی ندارد؛ زیرا هم پیمانی بین بدهکاران است که برای تعاون و کمک کردن به یکدیگر انجام

ص: ۱۰۵

می گیرد و در این جا چنین چیزی مفهوم ندارد؛ زیرا یاری کردن بین رسول اکرم صلی الله علیه و آلهو علی علیه السّلام وجود داشته و دارد.

۷- کلمه «مولی» به معنای متولی ضمان جریره یا تصرف میراث باشد. (۱)

قبل از اسلام چنین فرهنگی وجود داشته است که با آمدن آیات ارث این حکم نسخ شده است و پس از نسخ این حکم معنی ندارد که رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم بفرماید: هر کس که من متولی ضمان جریره او هستم، علی علیه السّلام هم متولی ضمان جریره اوست؟!

۸- کلمه «مولی» به معنای همسایه است.

کاربرد این کلمه در مورد همسایه به خاطر حق و حقوقی است که درباره وی وارد شده است، ولی این کلمه در حدیث غدیر نمی تواند به معنای همسایه باشد و شأن رسول اکرم صلی الله علیه و آله برتر از این است که در آن جمع و با آن شرایط بخواهد مردم را گردآورد تا بگوید: هر کس من همسایه او هستم، علی علیه السّلام هم همسایه اوست؟!

۹- کلمه «مولی» به معنای رهبر مطاع باشد که هر جا بدون قرینه اطلاق گردد، مقصود همین معناست. ولی کاربرد این کلمه در حدیث غدیر نمی تواند به

ص: ۱۰۶

۱- ضمان جریره نوعی قرارداد بود که بین دو نفر بسته می شد تا در زندگی از او دفاع کند و... و به هنگام مرگ این شخص وارث او باشد و از اموال او ارث ببرد که این مسأله با آیات ارث نسخ گردید.

معنای رهبر مطاع باشد؛ زیرا علی علیه السلام مطیع پیامبر صلی الله علیه وآله بود و با ایثار جان خود از او حفاظت می کرد. (۱)

۱۰- کلمه «مولی» به معنای اولی باشد که از این مقوله است؛

{فاليوم لا يُوخذ منكم فديه ولا من الذين كفروا مأويكم النار هي موليكم و بئس المصير} (۲)

«پس امروز نه از شما غرامت پذیرفته می شود و نه از کافران و جایگاه شما در آتش است که شایسته شماست و چه بد جایگاهی است».

سبط ابن جوزی پس از نقل این معانی برای کلمه «مولی» و عدم پذیرش تطبیق نه وجه از این وجوه بر کلمه مولی در حدیث غدیر چنین قضاوت می کند:

«و المراد من الحديث الطاعه المحضه المخصوصه فتعين الوجه العاشر و هو الاولى و معناه من كنت اولی به من

ص: ۱۰۷

۱- در نقد سخن سبط ابن جوزی باید گفت: در حدیث غدیر کلمه مولی بدون قرینه آمده است. بنابراین باید بر همین معنای مطلق که السیدالمطاع باشد، تطبیق گردد. گذشته از آن که این معنی با تلاش علی علیه السلام برای حفاظت از نبی صلی الله علیه وآله و اطاعت از او منافات ندارد و تعجب است که وی بین این دو تنافی می بیند. گذشته از آن که حدیث ناظر به زمان بعد از رسول اکرم صلی الله علیه وآله است و آن حضرت حضور ندارد تا علی علیه السلام از ایشان حفاظت کند، تا از نظر سبط ابن جوزی تنافی داشته باشد. علاوه بر این خود ایشان هم در وجه بعدی اعتراف می کند که این کلمه در این جا به معنای اطاعت محض است و این چیزی جز سید مطاع نیست؟!

۲- حدید/۱۵.

نفسه فعلیّ اولی به و قد صرّح بهذا المعنى الحافظ ابوالفرج یحیی بن السعید الثقفی الاصبهانی فی کتابه المسمى بمرج البحرين،
فأنه روى هذا الحديث باسناده

الى مشايخه و قال فيه فاخذ رسول الله صلى الله عليه وآله بيد على عليه السلام فقال: من كنت وليه و اولی به من نفسه فعلیّ وليه.
فعلم أنّ جميع المعانى راجعه الى الوجه العاشر و دلّ عليه ايضا قوله عليه السلام: الست اولی بالمؤمنين من انفسهم و هذا نصّ
صريح فى اثبات امامته و قبول طاعته و كذا قوله صلى الله عليه وآله: و ادر الحق معه حيث ما دار، و كيف دار فيه دليل على أنّه
ما جرى خلاف بين على عليه السلام و بين احد من الصحابه الآ و الحق مع على عليه السلام، هذا باجماع الامّة. الا ترى أنّ العلماء
أنما استنبطوا احكام البغاه من وقعه الجمل و صفين.»^(۱)

«مقصود از حدیث غدیر اطاعت محض از علی علیه السلام است. بدین سان معلوم شد تنها وجه دهم از معانی کلمه مولی در
این مورد کاربرد دارد که آن به معنای اولی باشد و معنای حدیث چنین می شود که هر که من نسبت به او سزاوارترم علی

ص: ۱۰۸

هم نسبت به او سزاوارتر است. (تنها این ما نیستیم که این معنی را برای حدیث قائلیم)، بلکه حافظ ابوالفرج یحیی بن سعید ثقفی اصفهانی در کتابش به نام مرج البحرين تصریح کرده است که معنای حدیث همین است؛ زیرا او این حدیث را از اساتیدش نقل می کند و می گوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله دست علی علیه السّلام را گرفت و گفت: هر کس که من مولای او و از خودش سزاوارتر به تصرف هستم، علی علیه السّلام مولای اوست. پس معلوم شد که از بین همه معانی وجه دهم معین می شود که به این معنی (معنای دهم) سخن رسول خدا صلی الله علیه وآله است که فرمود: آیا من نسبت به مؤمنان شایسته تر نیستم. حدیث غدیر صریحا بر اثبات امامت علی علیه السّلام و پذیرش اطاعت از او دلالت می کند. همچنین حدیث دیگر رسول خدا صلی الله علیه وآله که فرموده است: خدایا! حق را بر محور او بگردان، هر جا او می گردد، دلالت صریح بر امامت علی علیه السّلام دارد. این سخن رسول خدا صلی الله علیه وآله دلیل بر این است که در هر اختلافی که بین علی علیه السّلام و اصحاب پیامبر پیش آمده است، حق با علی علیه السّلام است و امت بر این اجماع دارند، مگر نمی بینی که علما احکام متجاوزان را از حادثه جمل و صفین و عملکرد علی علیه السّلام به دست آورده اند».

بر این اساس دلالت حدیث غدیر بر امامت قطعی است و دانشمندان بسیاری از اهل سنت چنین برداشتی از حدیث غدیر دارند که به عنوان نمونه مواردی یاد شد.

ص: ۱۱۰

اشاره

بیشتر درباره نزول آیه تبلیغ چندین نظر از اهل سنت را نقل و نقد کردیم. گرچه آراء آنها به بیش از ده نظر می رسد - که بسیار متفاوت و متناقض است - به گونه ای که نزول آیه در نظر آنان از ابتدای بعثت تا ارتحال حضرت را شامل می شود؛ یعنی در طول ۲۳ سال بعثت نظریه های یاد شده با صدر و ذیل آیه و تهدید حضرت حق و روحیه های شخصیتی حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله سازگار نیست و عامل این مسأله نیز وضوح آیه در فضیلت مورد نزول است، ولی با توجه به ذهنیتی که اهل سنت از خلفا و صحابه دارند

همه تلاش خود را به کار گرفته اند تا بگویند این آیه در غدیر نازل نشده است؛ گرچه در بین آنان نیز نزول آیه در غدیر طرفداران زیادی دارد. از دیدگاه شیعه این آیه یک شأن نزول دارد و در یک زمان و آن هم در غدیر نازل شده است. گذشته از وضوح مسأله شواهدی وجود دارد که نزول آیه در غدیر و صدور حدیث «من کنت مولاه» را از رسول خدا صلی الله علیه و آله قطعی می کند که اکنون به بررسی این شواهد در منابع اهل سنت می پردازیم:

۱- عمامه گذاری علی علیه السلام

از قرائنی که بیانگر امامت علی علیه السلام از حدیث غدیر است، کیفیت مراسم بعد از پایان سخنرانی است که به بعضی از آنها اشاره می کنیم.

ص: ۱۱۳

یکی از آنها مراسم عمامه گذاری امام علی علیه السلام توسط رسول خدا است و توجیه این رفتار این است که در دنیای سیاست و نظامهای پادشاهی در مراسم به قدرت رسیدن پادشاه جدید مراسم تاجگذاری برگزار میکردند که این تاجها از طلا و نقره و... ساخته شده بود. در این مراسم، برای این که حاضران را متوجه اهمیت موضوع کنند، تاج مخصوصی ساخته، در مراسمی رسمی تاجگذاری می کردند و چون در دنیای عرب تاجگذاری مرسوم نبود، به جای آن «عمامه» می گذاشتند. این عمامه گذاری مخصوص شخصیتها بود، در این مراسم رسول خدا صلی الله علیه و آله برای این که توجه دیگران را به اهمیت موضوع جلب کند با دست خود عمامه بر سر علی علیه السلام گذاشت. به این روایت توجه کنید:

«عن علی قال: عمّنی رسول الله صلی الله علیه و آله یوم غدیر خم بعمامه فسدلها خلفی، ثم قال: انّ الله امدّنی یوم بدر و حنین بملائکة یعمون هذه العمه.»^(۱)

«علی علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز غدیر عمامه ای بر سرم گذاشت و یک طرف آن را از پشتم آویزان کرد و فرمود: خداوند در جنگ بدر و حنین با ملائکه ای به من کمک کرد که این گونه عمامه داشتند.»

ص: ۱۱۴

۲- تبریک گفتن به علی علیه السلام به عنوان رهبر مسلمانان

از قرائنی که دلالت می کند حدیث غدیر، امامت علی علیه السلام را اثبات می کند، این است که پس از پایان مراسم، رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور داد علی علیه السلام در خیمه ای بنشیند و مردم به او تبریک بگویند.

تاریخ، تبریک مسلمانان را به علی علیه السلام ثبت کرده است؛ عمر و ابوبکر در همان روز این مسأله را با این عبارت به علی علیه السلام تبریک گفتند:

«بخ یا علی اصحبت مولای و مولا کل مؤمن و مؤمنه.»^(۱)

«به به ای علی علیه السلام! مولای من و هر زن و مرد مؤمن شدی!»

این تبریکها که از طرف عموم مسلمانان مطرح شده است، نشان می دهد که دیگران نیز از این مراسم همین امامت و رهبری را فهمیده اند.

۳- سروده شاعران

از دیگر قرائن اثبات امامت حضرت علی علیه السلام در حدیث غدیر این است که شاعران نیز همین جریان را به شعر درآورده و از جریان غدیر امامت مخصوص

ص: ۱۱۵

۱- تذکره الخواص، ص ۳۶؛ تفسیر غرائب القرآن، ج ۶، ص ۱۲۹؛ تفسیر فخررازی، ج ۱۱، ص ۴۹؛ مسند احمد بن حنبل، ج ۵، ص ۳۵۵؛ البدایه و النهایه، ج ۴، ص ۱۶۹؛ تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۲۹۰؛ مناقب ابن مغازلی، ص ۱۹؛ فرائد السمطين، ج ۱، ص ۷۱ و ۷۷؛ تنبيه الغافلین عن فضائل الطالبین، ص ۵۹؛ المعیار و الموازنه، ص ۲۱۲.

را فهمیده اند. جریان سرودن شعر درباره حادثه غدیر اختصاص به دیروز و امروز ندارد؛ چنان که مختصّ یک نفر و دو نفر نیست. اخیراً یکی از اندیشمندان اقدام به گردآوری اشعار غدیر کرده و توانسته است، اشعار شعرایی را که در این باره شعر سروده اند، در یازده جلد گردآوری کند که کتابهایش در آستانه چاپ است. (۱)

پرداختن به اشعار یاد شده مجال دیگری می طلبد و ما در اینجا تنها شعری را که در همان لحظات سروده شده است، می آوریم.

همان طور که می دانید، حسان بن ثابت شاعر معاصر رسول خداست، که با زبان شعر از رسول خدا صلی الله علیه و آله و اقدامات ایشان حمایت می کرد و هر جا حادثه ای اتفاق می افتاد، با زبان شعر به ثبت آن در تاریخ کمک می کرد.

در این جریان نیز بعد از آن که رسول خدا صلی الله علیه و آله این مراسم را برگزار کرد، حسان بن ثابت خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و اجازه خواست در این زمینه شعری بسراید که با اجازه حضرت این اشعار را سرود:

ینادیهم یوم الغدیر نبیهم بخم فاسمع بالرسول منادیا

و قال فمن مولاکم و ولّیکم فقالوا ولم یبدوا هناک التعادیا

فقال له قم یا علی فأنّی رضیتک من بعدی اماما و هادیا فمن کنت مولاہ فهذا ولّیہ فکونوا له انصار صدق

ص: ۱۱۶

۱- مرحوم حجت الاسلام والمسلمین دکتر محمد هادی امینی فرزند علامه امینی (ره)».

موالیا هناك دعا اللهم وال وليه و كن للذى عادا عليا معاديا«و يروون انّ النبي صلى الله عليه وآله لما سمعه ينشد هذه الايات، قال له: يا حسان لا تزال مؤيدا بروح القدس ما نصرتنا او نافحت عنا بلسانك.»(۱)

«پیامبر مسلمانان را در غدیر خم صدازد. من آن صدای رسول خدا صلی الله علیه وآله را می شنوم که فرمود: مولا و ولی شما کیست؟ مسلمانان بی درنگ گفتند: مولای ما خدای توست و تو ولی ما هستی. و آنها مخالفت نکردند. سپس رسول خدا صلی الله علیه وآله به علی فرمود: برخیز. بدون تردید من تو را به عنوان امام و هادی بعد از خود انتخاب کردم.

سپس فرمود: هر که من مولای اویم، این علی مولای اوست. برایش یاوران و دوستانی صادق باشید.

در آن جا رسول خدا صلی الله علیه وآله دعا کرد؛ خدایا! دوستان علی علیه السلام را دوست مدار و دشمنان علی علیه السلام را دشمن مدار.»

ص: ۱۱۷

۱- تذکره الخواص، ص ۳۹؛ مناقب ابن مردویه، ص ۲۳۳، ۲۴۰؛ مناقب با عونی، ج ۱، ص ۱۱۹؛ النورالمشعل، ص ۵۷؛ فرائد السمطين، ج ۱، ص ۷۳؛ تنبيه الغافلين عن فضائل الطالبيين، ص ۶۰.

و روایت می شود که وقتی رسول خدا صلی الله علیه وآله این اشعار را شنید به حسان بن ثابت فرمود: ای حسان! تا ما را با زیانت یاری و از ما دفاع می کنی، روح القدس تو را تایید می کند.

استدلال به سروده های شاعران در اثبات دلالت غدیر بر امامت را در آینده به صورت مشروح بیان خواهیم نمود.

۴- اعتراف صحابه

یکی دیگر از قرائن دلالت این حدیث بر امامت علی علیه السلام، اعتراف صحابه است:

«عن ابی الطفیل قال: سمعت علیا و هو ینشد الناس فی الرحبه انشد الله امرا سمع رسول الله یقول فی یوم غدیر خم ما قال الا قام، فقام ناس من الناس فشهدوا اننا رسول الله اخذ بید علی و هو یقول: اللهم وال من والاه و عاد من عاداه. قال ابوالطفیل: فخرجت و فی نفسی شیء مما سمعت، فلقیت زید بن ارقم فذکرت ذلك له، فقال ما تنکر قد سمعناه.»^(۱)

«ابوالطفیل می گوید: از علی علیه السلام شنیدم که در رحبه کوفه مردم را قسم می داد که هر کس آنچه از رسول خدا صلی الله علیه وآله درباره من

ص: ۱۱۸

۱- تاریخ دمشق، ج ۴۲، ص ۲۰۵.

در حادثه غدیر شنیده است، برخیزد و شهادت دهد. عده ای برخاستند و شهادت دادند که ما دیدیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله دست علی علیه السلام را گرفت و می گفت: خدایا! با دوستان علی دوست باش و با دشمنان او دشمن باش.

ابوالطفیل می گوید: از مسجد خارج شدم، ولی در دلم چیزی بود، تا این که با زید بن ارقم برخورد و جریان را برای او گفتم. زید بن ارقم گفت: چه چیزی را منکر هستی ما خودمان از پیامبر شنیدیم».

شایان ذکر است که در مجلس یاد شده حضرت به جریان حدیث غدیر استدلال کرده است به واسطه آن حکومت خود را مشروعیت بخشید. با این حال، هیچ یک از یاران علی علیه السلام که عده ای از آنان عصر رسول خدا صلی الله علیه و آله را درک کرده بودند و از اصحاب حضرت محسوب می شدند و همچنین بقیه عربها که حادثه غدیر را درک نکرده بودند ولی عبارات رسول خدا صلی الله علیه و آله را می شنیدند، هیچ کس نگفت که این جملات بیانگر امامت علی علیه السلام نیست.

اعتراف صحابه به زید بن ارقم اختصاص ندارد، بلکه بسیاری از صحابه به آن اعتراف کرده اند و همه افرادی که بدون غرض می خواهند حادثه غدیر را تجزیه و تحلیل کنند، می توانند این اعترافات را در تاریخ ببینند؛ تاریخ کلماتی را که عمر خلیفه دوم با آنها به علی علیه السلام تبریک گفت، ثبت کرده است.

مگر معنای کلمه «اصبحت مولای و مولا کل مومن» غیر از امامت چیز دیگری هم هست؟

۵- فهم صحابه

از قرائنی که دلالت حدیث غدیر را بر امامت علی علیه السّلام تقویت می کند، فهم صحابه رسول خداست. آنان نیز از حدیث غدیر امامت علی علیه السّلام را می فهمیدند که نمونه های فراوانی را تاکنون نقل کردیم؛ چه آنان که به این نصب اعتراض داشتند، مثل حارث بن نعمان که از حدیث غدیر نصب علی علیه السّلام را به امامت فهمیده بود، و خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و به این نصب اعتراض کرد و سبب نزول آیاتی شد، و چه کسانی که به این نصب اعتراض نداشتند؛ همانند آنان که در غدیر به علی علیه السّلام تبریک گفتند که حداقل از شیخین نقل کردیم، و چه آنان که در غدیر نبودند و پس از آن شنیدند که رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین فرموده است؛ مثل جریان ابوالطفیل و زید بن ارقم که گفتیم

ابوالطفیل با تعجب از زید بن ارقم می پرسد که آیا تو خود دیدی؟ زید پاسخ داد: همه کسانی که در آن جا بودند با چشم خود دیدند و با گوشهای خود شنیدند! و بقیه صحابه و کسانی که از این حدیث اطلاع پیدا کردند، همان امامت مخصوص را فهمیدند.

ص: ۱۲۰

از قرائنی که دلالت می کند جریان غدیر، امامت علی علیه السلام را اثبات می کند، این است که بعد از این جریان، از میان اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله آنان که عنادی نداشتند، هنگام سلام کردن بر علی علیه السلام از او با لقب مولی یاد می کردند. این حادثه حکایت از استنباط امامت آن حضرت توسط آنان دارد. به این جریان توجه کنید:

«عن رباح بن الحارث قال جاء رهط الی علی بالرحبه، فقالوا: السلام علیک یا مولانا. قال: کیف اکون مولاکم و انتم قوم عرب؟ قالوا سمعنا رسول الله صلی الله علیه و آله یوم غدیر خم یقول: من کنت مولاه، فان هذا مولاه. قال رباح: فلما مضوا تبعتمهم فسألت من هؤلاء، قالوا: نفر من الانصار فیهم ابو ایوب الانصاری.»^(۱)

«رباح بن حارث می گوید: جمعیتی در رحبه وارد شدند و به آن حضرت چنین سلام کردند: السلام علیک یا مولانا؛ سلام بر تو ای مولای ما. علی علیه السلام فرمود: با این که شما جمعیت بیابان نشین هستید چگونه من مولای شما هستم. آنان گفتند: ما در غدیر خم از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدیم که فرمود: هر که من مولای اویم این علی مولای اوست.»

«رباح می گوید: وقتی این جمعیت از نزد علی علیه السلام خارج شدند

ص: ۱۲۱

۱- مسند، احمد بن حنبل، ج ۶، ص ۵۸۳، حدیث ۲۳۰۵۱.

آنان را تعقیب کردم، تا این که پرسیدم این گروه چه کسانی هستند، گفتند: گروهی از انصار هستند که ابو ایوب انصاری صحابی بزرگوار رسول خدا صلی الله علیه و آله هم در بین آنان است.»

۷- مناشده به حدیث غدیر

اشاره

از قرائنی که دلالت حدیث غدیر را بر امامت علی علیه السّلام قطعی می کند، گذشته از اعتراف اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و فهم آنان از این حدیث، مناشده آنان به این حدیث است. اهل بیت و اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله در تمام مناظراتی که می خواستند شایستگی علی علیه السّلام را برای جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله اثبات کنند، به حدیث غدیر استدلال می کردند؛ آن هم نه صرف استدلال، بلکه استدلال همراه با اعتراف و قسم به خداوند که به آن، «مناشده» گویند.

شخص را قسم می دادند که آیا چنین چیزی را قبول دارد یا نه؟ و سپس شخص اعتراف می کرد که چنین چیزی وجود دارد.

مناشده به حدیث غدیر از همان روزی که عده ای حق علی علیه السّلام را غصب کردند آغاز شد و در طول تاریخ اسلام هر جا که طرفداران علی علیه السّلام در برابر مخالفان آن حضرت قرار گرفته اند، به این حدیث استدلال کرده اند. تنها کسی که در موارد گوناگون بیشترین استدلال را به این حدیث کرده خود علی علیه السّلام است ولی چون ما از ابتدا بنا داشتیم تنها از منابع اهل سنت حدیث نقل کنیم، تنها چند مورد از استدلالهای امام علی علیه السّلام به این روایت را می آوریم:

ص: ۱۲۲

وقتی عمر در آستانه مرگ قرار گرفت و شورای شش نفری را تشکیل داد تا برای جامعه رهبر تعیین کنند، علی علیه السلام نیز یکی از آنان بود. علی علیه السلام برای اثبات این که شایسته ترین فرد امت برای رهبری جامعه است به استدلال پرداخت. ابوالطفیل می گوید: من در روز شورا پشت در این محل بودم که جر و بحث بین آنان بالا گرفت و علی علیه السلام فرمود:

«لا- حتجّن علیکم بما لا یستطیع عربّیکم و لا عجمّیکم تغییر ذلک، ثم قال: فانشدکم باللّٰه هل فیکم احد قال له رسول اللّٰه من کنت مولاہ فعلیّ مولاہ، اللّٰهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره. فلیبلغ الشاهد الغائب غیری؟ قالوا اللّٰهم لا.» (۱)

«استدلالی برایتان می آورم که هیچ کس نتواند آن را تغییر دهد، سپس فرمود:

شما را به خدا قسم آیا در بین شما غیر از من کسی هست که رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره اش گفته باشد: «هر که من مولای اویم این علی مولای اوست. خدایا دوست دار او را دوست بدار و با دشمنان او دشمن باش و یاورانش را یآوری فرما. حاضران به غائبان برسانند؟ همه گفتند: به خدا سوگند نه!»

ص: ۱۲۳

در ایام خلافت عثمان روزی حدود دویست نفر از مهاجران و انصار در مسجد گردآمده بودند و از صبح تا ظهر درباره فضائل قریش سخن می گفتند و علی علیه السّلام ساکت بود. در پایان جلسه عده ای از آن حضرت خواستند درباره مسائل مطرح شده اظهارنظر کند. حضرت وارد بحث شد و به سخنان آنان پاسخ داد و سپس به بیان امتیازات خود برای رهبری جامعه اسلامی پرداخت؛ و سخنانش را این گونه به پایان برد:

«انشدکم باللّه اتعلمون أنّ رسول اللّه قال: ایها الناس إنّ اللّه ارسلنی برسالة ضاق بها صدری و ظننت أنّ الناس مکذّبی فاعدنی لا بلّغها او ليعذّبنی، ثم امر فنودی بالصلاة جامعه ثم خطب فقال: یا علیّ فقامت، فقال: من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه».

«فقام سلمان فقال: یا رسول اللّه ولائه کما ذا؟ فقال ولائه، ولای، من کنت اولی به من نفسه فعلی اولی به من نفسه».

«فانزل اللّه تعالی ذکره: ﴿الیوم اکملت لکم دینکم﴾ (۱) فکبر رسول اللّه صلی الله علیه وآله و قال: اللّه اکبر، تمام نبوتی و تمام دین اللّه ولایه علیّ بعدی فقام

ابوبکر و عمر،

ص: ۱۲۴

فقالا، يا رسول الله هولاء الآيات خاصه في عليّ؟ قال: بلى فيه و في اوصيائي الي يوم القيامة. قالوا: يا رسول الله بينهم لنا. قال: عليّ اخي و وزيرى و وارثى و وصيّى و خليفتى في امتى و وليّ كلّ مؤمن بعدى ثم ابني الحسن ثم الحسين ثم تسعه من ولد ابني الحسين واحد بعد واحد، القرآن معهم و هم مع القرآن لا يفارقونه و لا

يفارقهم حتى يردوا عليّ الحوض. فقالوا كلهم: اللهم نعم، قد سمعنا ذلك و شهدنا كما قلت.»(۱)

«شما را به خدا قسم آیا می دانید که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند مأموریتی به من واگذار کرد که سینه ام تنگی کرد و پنداشتم که مردم مرا تکذیب می کنند. خداوند مرا تهدید کرد که یا باید این پیام را ابلاغ کنم، یا این که مرا عذاب خواهد کرد. سپس پیامبر دستور داد تا مردم گرد هم آیند. آن گاه سخنرانی کرد و فرمود: ای مردم! آیا نمی دانید خداوند مولای من است و من ولی مؤمنان هستم و من از آنان سزاوارتر هستم؟ مردم گفتند: درست است. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی برخیز، برخاستم و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

هر که من

ص: ۱۲۵

مولای اویم این علی مولای اوست. خداوندا دوستدار او را دوست بدار و با دشمنانش، دشمن باش. سلمان برخاست و عرض کرد: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله ولایت علی علیه السّلام چگونه است؟ پیامبر فرمود: ولایتش همانند ولایت من است؛ هر که من از خودش سزاوارتر هستم علی هم سزاوارتر است. در پی این جریان، خداوند آیه اکمال را نازل کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله تکبیر گفت و فرمود: الله اکبر! ولایت علی بعد از من، تکمیل دین خدا و پیامبری من است.

ابوبکر و عمر برخاستند و عرض کردند: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله این آیات اختصاص به علی علیه السّلام دارد؟

پیامبر فرمود: آری! درباره او و درباره اوصیای من [از فرزندان او] تا قیامت نازل شده است.

آنان عرض کردند: ای رسول خدا، اوصیای خودت را برای ما معرفی کن؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: علی علیه السّلام برادر، وزیر، وارث، وصی و جانشین من در بین امتم و ولی هر مؤمنی بعد از من است؛ بعد از او پسر حسن و بعد از او پسر حسین و بعد از او نه نفر از فرزندان پسر حسین یکی پس از دیگری هستند. قرآن با آنان است و آنان با قرآن هستند، از قرآن جدا نمی شوند و قرآن

هم از آنان جدا نمی شود، تا این که در کنار حوض بر من وارد شوند.

همه گفتند: به خدا سوگند آری! ای علی همان طور که تو می گویی، ما شاهد بودیم و شنیدیم».

مناشده یوم الرجه:

در دوران خلافت امام علی علیه السلام، معاویه و طرفداران او بسیار تلاش کردند تا مشروعیت حکومت امام را زیر سؤال ببرند و چنین القاکنند که حکومت علی علیه السلام هم همانند حکومت معاویه است؛ یکی از این تلاشها آن بود که آن حضرت را متهم کردند که به رسول خدا صلی الله علیه و آله تهمت می زند که می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله او را بر دیگران مقدم داشته است؟!

به دنبال این جریان، امام علی علیه السلام در جمع مردم رجه کوفه حضور یافت و ضمن یک سخنرانی فرمود:

«انشدکم الله ایکم سمع رسول الله صلی الله علیه و آله یقول: من کنت مولاہ فعلی مولاہ. فقام اثنا عشر رجلاً فشهدوا بها و انس بن مالک فی القوم لم یقم. فقال یا انس ما یمنعک ان تقوم فتشهد و لقد حضرتها؟ فقال: یا امیر المؤمنین کبرت و نسیت. فقال: اللهم ان کان کاذباً فارمه بها بیضاء لا تواربها العمامه.

ص: ۱۲۷

«قال طلحه بن عمير: فوالله لقد رايت الوضح به بعد ذلك ابيض بين عينيه و روى عثمان بن مطرف ان رجلاً سأل انس بن مالك في آخر عمره عن علي بن ابي طالب فقال: اني آليت الا اکتّم حديثاً سئلت عنه في علي بعد يوم الرحبه، ذاک رأس المتقين يوم القيامة سمعته و الله من نبيکم.» (۱)

«شما را به خدا چه کسی از شما از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده است که آن حضرت درباره من فرمود: هر که من مولای اویم این علی مولای اوست؟ دوازده نفر برخاستند و بر این حادثه شهادت دادند. حضرت نگاهی به جمعیت کرد و دید انس بن مالک در بین جمعیت است. رو به انس کرد و فرمود: ای انس! با این که تو در حادثه غدیر حضور داشتی چرا شهادت نمی دهی؟ انس گفت: ای امیرالمؤمنین من پیر شده ام و فراموش کرده ام؟!»

علی علیه السلام فرمود: خدایا! اگر دروغ می گوید او را به بیماری برصی دچار کن که نتواند با عمامه آن را بپوشاند.

ص: ۱۲۸

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۷۴؛ اسنی المطالب فی مناقب علی ابن ابی طالب، ص ۴۸؛ تنبیه الغافلین عن فضائل الطالبیین، ص ۶۲.

طلحه بن عمیر می گوید: به خدا قسم بعد از این جریان، انس به بیماری برصی دچار شد که تا بین دو چشم او را فراگرفته بود. عثمان بن مطرف می گوید: در روزهای پایان عمر انس کسی از او درباره علی چیزی پرسید، انس گفت: بعد از جریان رحبه قسم یاد کردم که اگر از احادیث درباره علی از من پرسند، چیزی را پنهان نکنم. به خدا قسم از پیامبرتان شنیدم که می فرمود: علی علیه السلام در قیامت سرور و سالار پرهیزکاران است.»

مناشده يوم الجمل:

اشاره

در جریان جنگ جمل - که اولین جنگ داخلی مسلمانان بود و رهبری جریان مخالف امام را همسر رسول خدا صلی الله علیه وآله و طلحه و زبیر دو نفر از اصحاب با سابقه رسول خدا صلی الله علیه وآله به عهده داشتند، - حضرت امام علی علیه السلام برای این که حقانیت خود را اثبات کند تا شاید از این طریق جلو خونریزی را بگیرد، به حدیث غدیر استدلال کرد. به این جریان توجه کنید:

«عن رفاعه بن ایاس عن جدّه قال: كنت مع علی فی الجمل فبعث الی طلحه ان القنی فلقیه، فقال: انشدك الله اسمعت رسول الله صلی الله علیه وآله يقول: من كنت

مولاه فعلی مولاه. اللهم وال من والاه و عاد من عاداه. قال: نعم. قال فلم تقاتلنی؟ قال: لم اذکر. قال: فانصرف طلحه. (۱)

«رفاعه از جدش نقل می کند که در جنگ جمل همراه علی علیه السّلام بودم. حضرت فرمود: به طلحه بگوئید به ملاقات من بیاید. طلحه آمد. حضرت فرمود: تو را به خدا قسم آیا از رسول خداصلی الله علیه وآله شنیده ای که درباره من فرمود: هر که من مولای اویم این علی مولای اوست، خدایا با دوستان او دوست باش و با دشمنان او دشمن باش»؟

طلحه گفت: آری شنیدم!

حضرت فرمود: پس چرا با من می جنگی؟

طلحه گفت: یادم نبود و از میدان جنگ کناره گرفت.

و دهها مورد دیگر که حضرت و یاران او به صورت مناشده یا احتجاج به حدیث غدیر، امامت علی علیه السّلام را اثبات کرده اند.

اجتجاج به حدیث غدیر اختصاص به امام علی علیه السّلام ندارد، بلکه در عصر خود حضرت بسیاری از صحابه در مناظرات خود در جایی که حقی از علی علیه السّلام از بین رفته بود، به آن اشاره می کردند.

ص: ۱۳۰

۱- امام حسن مجتبی علیه السلام: حضرت، ضمن سخنرانی و تحلیل شرایطی که او را وادار به صلح کرد، به عملکرد رسول خدا صلی الله علیه و آله در غدیر و نصب امام علی علیه السلام به عنوان رهبر برای امت احتجاج کرده است. (۱)

۲- برد همدانی در حضور معاویه که عمرو بن عاص از امام علی علیه السلام بدگویی می کرد. برای دفاع از امام علی علیه السلام به حدیث غدیر احتجاج کرد که آیا این حدیث حق است یا باطل؟

«فقال عمرو بن العاص: حق و انا ازیدک انه لیس احد من صحابه رسول الله له مناقب مثل مناقب علی.» (۲)

«عمرو بن عاص گفت: حدیث غدیر حق است و من هم چیزی از علی علیه السلام برایت می گویم و آن این که هیچ یک از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله به اندازه علی علیه السلام شایستگی ندارد.»

۳- عمرو بن عاص: قبل از شروع جنگ صفین معاویه احساس کرد به تدبیر افرادی همانند عمرو بن العاص نیازمند است. نامه ای به او نوشت و از او تقاضا کرد برای خونخواهی عثمان به معاویه بپیوندد و در ضمن نامه از علی علیه السلام بدگویی کرد. عمرو بن عاص در پاسخ به این نامه بخشی از آیات و روایاتی را

ص: ۱۳۱

۱- ینابیع الموده، باب ۹۰، ص ۴۸۲.

۲- الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۹۷.

که در شأن امام علی علیه السلام وارد شده است، به معاویه تذکر می دهد، و حدیث غدیر را یادآور می شود. (۱)

۴- عمار یاسر: در جنگ صفین روزی عمار یاسر در مناظره با عمرو بن عاص خطاب کرد:

«أيتها الأيتر الست تعلم ان رسول صلى الله عليه وآله قال لعليّ من كنت مولاة فعلي مولاة، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه.» (۲)

«ای مقطوع النسل مگر نمی دانی که رسول خدا صلی الله علیه وآله به علی علیه السلام فرمود: هر که من مولای اویم این علی مولای اوست، خدایا با دوستان او دوست باش و با دشمنانش دشمن باش.»

۵- اصبغ بن نباته: در جنگ صفین روزی امام علی علیه السلام نامه ای به معاویه نوشت و به اصبغ بن نباته داد که به او برساند. اصبغ وارد خیمه معاویه شد و نامه را داد. معاویه پس از مطالعه نامه به جمعیت رو کرد و گفت: علی علیه السلام قاتلان عثمان را تحویل نمی دهد.

اصبغ به معاویه گفت: چرا بهانه جویی می کنی، تو درصدد کسب قدرت هستی نه انتقام خون عثمان؟

ص: ۱۳۲

۱- مناقب، خوارزمی، ص ۱۹۹، حدیث ۲۴۰.

۲- وقعه صفین، ص ۳۳۸؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۸، ص ۲۱

معاویه از این سخن عصبانی می شود. اصیغ به جمعیت نگاه می کند، می بیند در جمع آنان ابوهریره نیز حضور دارد، خطاب به ابوهریره می گوید:

«یا صاحب رسول الله إننی احلفک بالذی لا اله الا هو، عالم الغیب و الشهاده و بحق حبیبه المصطفی صلی الله علیه و آله الاّ اخبرتنی اشهدت یوم غدیر خم؟ قال: بلی شهدته. قلت: فما سمعته یقول فی علیّ؟ قال: سمعته یقول: من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله.»^(۱)

«ای صحابی رسول خدا صلی الله علیه و آله، تو را به آن خدایی که جز او خدایی نیست و عالم به غیب و شهود است و به حق پیامبرش قسم می دهم آیا در غدیر خم حضور داشتی؟

ابوهریره گفت: آری! حضور داشتم.

به او گفتم: رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره علی علیه السّلام چه گفت؟

ابوهریره گفت: خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: هر که من مولای اویم این علی مولای اوست. خدایا با دوستانش دوست باش و با دشمنانش دشمن باش. هر که او را یاری کند، یارش باش و هر که او را خوار کند، خوارش کن.»

ص: ۱۳۳

۱- مناقب خوارزمی، ص ۲۰۵، حدیث ۲۴۰؛ تذکره الخواص، ص ۸۵.

آنچه بیان شد، احتجاج اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله با یکدیگر در مناظرات بود، ولی احتجاج به حدیث غدیر به اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله اختصاص نداشت، بلکه در طول تاریخ اسلام ادامه داشته است که به چند نمونه از منا شده یا احتجاج تابعان نیز اشاره می کنیم:

احتجاج به حدیث غدیر در طول تاریخ

۱- مرد کوفی و ابوهریره:

معاویه در ایام حکومت خویش، در سفری به کوفه ابوهریره را نیز به همراه خود آورده بود. در برخی منابع می نویسند:

«دخل ابوهریره المسجد فاجتمع اليه الناس فقام اليه شاب فقال: انشذك بالله سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله يقول من كنت مولاه فعلی مولاه و عاد من عاداه؟ قال فقال: انی اشهد انی سمعت رسول الله يقول: من كنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه.»^(۱)

«ابوهریره وارد مسجد شد. مردم اطراف او گرد آمدند. جوانی برخاست و گفت: ای ابوهریره، تو را به خدا قسم می دهم که آیا از رسول خدا شنیده ای که فرمود: هر که من مولای اویم، این علی مولای اوست و با هر که دشمن اوست، دشمن باش.»

ابوهریره گفت: بدون تردید شهادت می دهم که من از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که فرمود: هر که من مولای اویم این

ص: ۱۳۴

۱- مسند، ابی یعلی، ج ۱۱، ص ۳۰۷، ج ۶۴۲۳؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۶۸.

علی مولای اوست. خدایا با دوستان او دوست و با دشمنانش دشمن باش.

۲- مرد مدنی و زید بن ارقم:

ابو عبدالله شیبانی نقل می کند:

«بینما انا جالس عند زید بن ارقم اذ جاء رجل فقال: اَیکم زید بن ارقم؟ فقال القوم: هذا زید فقال: نشدک بالذی لا اله الا هو سمعت رسول خدا صلی الله علیه وآله یقول من کنت مولاه فعلیّ مولاه، اللهم و ال من والاه و عاد من عاداه؟ قال: نعم.» (۱)

«من نزد زید بن ارقم بودم که مردی آمد و پرسید: کدام یک از شما زید بن ارقم هستید؟ مردم به او گفتند: این زید است.»

آن مرد به زید گفت: تو را به آن خدایی که غیر از او خدایی نیست قسم می دهم آیا از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیده ای که فرمود: هر که من

ص: ۱۳۵

۱- ینابیع الموده، ص ۲۴۹؛ مسند، احمد، ج ۵، ص ۵۰۲، حدیث ۱۸۸۴۱.

مولای اویم این علی مولای اوست، خدایا با دوستان او دوست و با دشمنان او دشمن باش.

زید گفت: آری».

۳- مرد عراقی و جابر بن عبدالله انصاری:

محمد بن عقیل می گوید: نزد جابر بن عبدالله انصاری بودیم و جمعی حضور داشتند:

«فدخل رجل من اهل العراق فقال: انشذك الله الاحد الا ما حدثتني ما رايت و ما سمعت من رسول الله صلى الله عليه وآله، فقال: كُنَّا بِالْجَحْفَةِ بِغَدِيرِ خَمٍّ وَ ثَمَّ نَاسٌ كَثِيرٌ مِنْ جُهَيْنَةَ وَ مَزِينَةَ وَ غَفَارَ، فَخَرَجَ عَلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ فَسْطَاطٍ فَاشَارَ بِيَدِهِ ثَلَاثًا فَاخَذَ بِيَدِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ قَالَ: مَنْ كُنْتَ مَوْلَاهُ فَعَلَيَّْ مَوْلَاهُ.»^(۱)

«مردی عراقی وارد شد و به جابر گفت: تو را به خدای یگانه قسم می دهم آنچه از رسول خدا صلی الله علیه و آله دیده ای و شنیده ای برایم بگو. جابر گفت: در جحفه در غدیر خم بودیم. مردم بسیاری از قبیله های جهینه، مزینه، غفار و... آنجا حضور داشتند که رسول خدا صلی الله علیه و آله از خیمه بیرون آمده سه بار با دستش

ص: ۱۳۶

۱- کفایه الطالب، ص ۶۱؛ فرائد السمطين، ج ۱، ص ۶۲، ح ۲۹.

اشاره کرد، سپس دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: هر که من مولای اویم این علی علیه السلام مولای اوست».

۴- دارمیه حجونیه و معاویه:

دارمیه از زنان فعال عصر معاویه بود که به دفاع از امام علی علیه السلام شهرت داشت. معاویه در ایام حج در مکه او را احضار کرد و به او گفت:

«هل تعلمین لم دعوتک؟ قالت: یا سبحان الله و انی لم اعلم الغیب. قال: لا سألک لم اجبت علینا و ابغضتینی و والیته و عادیتینی؟ قالت: او تعفنی؟ قال: لا.

قالت: اما اذا ابیت، فانی اجبت علیا علی عدله فی الرعیه و قسمه بالسویه و ابغضتک علی قتال من هو اولی بالامر منک و طلبک ما لیس لک و والیت علیا علی ما عقد له رسول الله صلی الله علیه و آله من الولایه یوم خم بمشهد منک و حبه للمساکین و اعظامه لاهل الدین، و عادتیک علی سفکک الدماء و شقک العصا و جورک فی القضاء و حکمک بالهوی»^(۱)

«آیا می دانی برای چه تو را احضار کرده ام؟ دارمیه گفت:

ص: ۱۳۷

۱- العقد الفرید، ج ۱۰، ص ۳۵۲؛ ربیع الابرار، ج ۲، ص ۵۹۹؛ صبح الاعشی، ج ۱، ص ۳۰۶؛ بلاغات النساء، ص ۱۰۵.

خداوند منزّه است، من غیب نمی دانم.

معاویه گفت: می خواهم بپرسم به چه دلیل عاشق علی علیه السّلام هستی و از من نفرت داری؟ چرا از علی تبعیت می کنی و با من دشمنی می ورزی؟

دارمیه گفت: می شود مرا [از پاسخ دادن] معذور بداری؟

معاویه گفت: نه.

دارمیه گفت: حال که مجبورم جواب دهم، من علی علیه السّلام را دوست دارم؛ چون عدالت را در بین مردم رعایت می کند، در تقسیم بیت المال مساوات دارد و از تو نفرت دارم؛ چون به جنگ با کسی برخاستی که از تو به حکومت شایسته تر است و در صدد به دست آوردن چیزی هستی که حق تو نیست. از علی علیه السّلام پیروی می کنم؛ چون رسول خدا صلی الله علیه و آله پیروی از او را در غدیر خم واجب کرده است و تو خود در آنجا حضور داشتی، و علی علیه السّلام فقرا را دوست دارد و دینداران را بزرگ می شمرد و با تو مبارزه می کنم؛ چون خونریزی می کنی، بین امت اختلاف می اندازی، در قضاوت ستم می کنی و به هوای نفس حکم می رانی.»

۵- عمر بن عبدالعزیز و یزید بن عمر:

یزید بن عمر بن مرق می گوید: در دوران عمر بن عبدالعزیز

ص: ۱۳۸

در شام بودم. عمر بن عبدالعزیز به مردم بخشش می کرد، جلو رفتم تا به من هم بدهد. عمر بن عبدالعزیز پرسید؟ از کدام قبیله ای؟

گفتم: از قریش

گفت: از کدام قبیله قریش؟

گفتم: بنی هاشم.

گفت: از کدام تیره بنی هاشم؟

گفتم: دوستدار علی علیه السلام هستم.

گفت: کدام علی علیه السلام

ساکت شدم.

«فوضع یدہ علی صدرہ فقال: وانا و اللہ مولی علی بن ابی طالب کرم اللہ وجہہ، ثم قال: حدثنی عدہ انہم سمعوا النبی علیہ السلام یقول: من کنت مولاه فعلی مولاه، ثم قال: یا مزاحم کم تعطی امثاله؟»

قال: مائه او مأتی درهم، قال: اعطه ستین دینارا لولایتہ علی بن ابی طالب، ثم قال: الحق ببلدک فسیاتیک مثل ما یاتی نظراک» (۱)

ص: ۱۳۹

۱- الاغانی، ج ۹، ص ۳۰۱؛ فرائد السمطین، ج ۱، ص ۶۶، ج ۳۲؛ نظم درر السمطین، ص ۱۱۲؛ جواهر العقدین، ص ۳۰۳.

«سپس دستش را روی سینه اش گذاشت و گفت: به خدا قسم من هم دوستدار علی بن ابی طالب علیه السّلام هستم. عده زیادی به من گزارش داده اند که از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیده اند که آن حضرت در حق علی علیه السّلام فرمود: هر که من مولای اویم این علی علیه السّلام مولای اوست. سپس به مزاحم گفت: به امثال ایشان چقدر می دهی؟

گفت: یکصد یا دویست درهم».

عمر بن عبدالعزیز گفت: به خاطر عشق علی علیه السّلام شصت دینار به او بده، آن گاه به من گفت: به شهرت برو، آنچه برای دیگران در نظر گرفته شده است برای تو هم در نظر گرفته می شود.

بنابر این، احتجاج به حدیث غدیر نه تنها توسط خود آن حضرت و اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه وآله و دوستان آن حضرت انجام گرفته، بلکه مخالفان سیاسی آن حضرت همانند عمرو بن عاص نیز به حدیث یاد شده احتجاج کرده اند و این نکته حکایت از آن دارد که این مسأله در آن دروان به قدری روشن بوده که قابل انکار نبوده است.

باید توجه داشت که این مناشده ها از راه دیگری نیز برای استدلال کافی است و آن فهم صحابه است؛ یعنی وقتی حضرت به حدیث غدیر استدلال

می کند صحابه رسول خدا صلی الله علیه وآله اعتراض نمی کنند که این حدیث چه ربطی به امامت شما دارد، بلکه همه بدون استثنا این دلالت را قبول داشتند.

۸- نزول آیه عذاب

از شواهدی که بر نزول آیه و صدور کلام رسول خدا صلی الله علیه وآله در نصب امام علی علیه السلام به عنوان خلیفه و جانشین دلالت دارد، مقاومت هایی است که در برابر اقدام رسول خدا صلی الله علیه وآله انجام گرفته است

وقتی به حارث بن نعمان خبر رسید که پیامبر صلی الله علیه وآله در حق علی علیه السلام گفته است: «من كنت مولاه فعلي مولاه»؛ سوار، بر شترش شد و خدمت رسول خدا صلی الله علیه وآله رسید و گفت:

«يا محمد امرتنا عن الله ان نشهد ان لا اله الا الله و انك رسول الله فقبلناه منك، و ان نصلي خمسا فقبلناه منك، و ان نركب اموالنا فقبلناه منك، و ان نصوم شهر رمضان

في كل عام فقبلناه منك و ان نحج فقبلناه منك، ثم لم ترض بهذا حتى فضمت ابن عمك علينا! افهذا شيء منك ام من الله! فقال النبي صلى الله عليه وآله: و الله الذي لا اله الا هو ما هو الا من الله، فولى الحارث و هو يقول: اللهم ان كان ما يقول محمد حقا فامطر علينا حجاره من السماء

او ائتنا بعذاب اليم، فوالله ما وصل الي ناقته حتى رماه الله

ص: ۱۴۱

بحجر فوق عن دماغه فخرج من دبره، فقتله فنزلت: سأل سائل بعذاب واقع» (۱)

«ای محمد! به ما دستور دادی که به وحدانیت خدا و رسالت خودت شهادت بدهیم، ما هم قبول کردیم.

ای محمد! به ما دستور دادی که پنج بار نماز بخوانیم، از تو پذیرفتیم.

ای محمد! به ما دستور دادی که زکات اموالمان را بدهیم، از تو قبول کردیم. ای محمد! به ما دستور دادی که به زیارت خانه خدا برویم، از تو پذیرفتیم.

ای محمد! به این هم راضی نشدی تا این که پسر عمویت را بر ما برتری دادی. این دستور از ناحیه توست یا از طرف خداست؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: قسم به خدایی که جز او خدایی نیست این دستور از طرف خداست.

حارث بعد از سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله به طرف شترش برگشت، در حالی که می گفت:

خدایا اگر آنچه محمد می گوید حق است از آسمان عذابی دردناک بفرست، یا سنگی بر ما ببار!

ص: ۱۴۲

به خدا قسم هنوز حارث به شترش نرسیده بود که خداوند با سنگی از آسمان او را نشانه رفت و بر فرق سرش فرود آمد و از نشمینگاهش خارج شد و او را کشت و آن گاه این آیه نازل شد: {سأل سائل بعذاب واقع}. (۱)

۹- اختلاف قرائت

گذشته از شواهدی که هر یک به تنهایی کافی است که نزول آیه در غدیر و صدور حدیث از آن حضرت را اثبات کند، مسأله دیگری که به عنوان یک شاهد بسیار قوی بر نزول آیه در غدیر وجود دارد، مسأله اختلاف قرائت آن است و آنان که با تاریخ گردآوری قرآن و وادار کردن مردم به انجام قرائت واحد آشنایند، می دانند که این قرائتها تا چه اندازه اعتبار دارد. اکنون به اختلاف قرائت آیه توجه کنید:

«عن ابن مسعود قال كُنَّا نَقْرَأُ عَلَىٰ عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ:

{يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ} (۲)

«ابن مسعود می گوید: ما در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله این آیه را

ص: ۱۴۳

۱- معارج/۱.

۲- الدر المنثور، ج ۲، ص ۲۹۸؛ شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، ج ۱، ص ۲۵۷؛ فتح القدر، ج ۲، ص ۶۰؛ مناقب، ابن مردویه، ص ۲۳۹.

چنین می خواندیم: ای پیامبر! آنچه از سوی خداوند درباره علی بر تو نازل شده است تبلیغ کن که علی ولی مؤمنان است و اگر این کار را انجام ندهی، رسالت را تبلیغ نکرده ای».

ص: ۱۴۴

اشاره

استدلال شیعه به آیه تبلیغ با توجه به آنچه یاد شد، روشن است. با این حال شبهاتی را متوجه این استدلال کرده اند که اکنون به بررسی آنها می پردازیم.

در یک تقسیم بندی کلی این شبهات را می توان در چند محور یاد کرد:

بعضی از شبهاتی که متوجه این استدلال کرده اند؛ شبهات کلامی زیر است:

۱- نگفتن رسول خدا صلی الله علیه وآله

اشاره

یکی از شبهاتی که متوجه این استدلال کرده اند؛ این است که رسول خدا صلی الله علیه وآله در روز غدیر خم سخنی درباره جانشینی خود نگفته است. به این شبهه توجه کنید:

«لو اراد النبی صلی الله علیه وآله النص علی خلیفته من بعده و تبلیغ ذلک للناس لقاله فی خطبته فی حجه الوداع و هی التی استشهد الناس فیها علی تبلیغه، فشهدوا و اشهد الله علی ذلک.»^(۱)

اگر پیامبر صلی الله علیه وآله می خواست بر جانشینی خود تصریح و آن را

ص: ۱۴۷

۱- تفسیر المنار، ج ۶، ص ۴۶۶.

برای مردم بیان کند، چنین کاری را در خطبه حجه الوداع می کرد، در حالی که در آن خطبه رسول خدا صلی الله علیه و آله از مردم خواست بر تبلیغی که انجام می دهد، شهادت دهند رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز خداوند را شاهد بر این کار داشت.

قبل از نقد شبهات این آیه، تذکر چند نکته زیر لازم است:

الف - استدلال شیعه به آیات متوقف بر مقدماتی است که با توجه به آنها این استدلال شکل می گیرد. یکی از مقدمات در آیه مورد بحث این بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله در خطبه غدیریه جمله «من کنت مولاه فعلی مولاه» را گفته است.

ب - یکی از مشکلات دنیای اسلام بخصوص اهل سنت این است که کسانی به هجوم فرهنگی علیه مکتب اهل البیت علیه السلام رو آورده اند که از متون حدیثی و تاریخی و تفسیری خود نیز اطلاع چندانی ندارند. طرفداران اندیشه وهابیت که همه تلاش خود را برای نابودی مکتب اهل البیت علیه السلام به کار گرفته اند یا نسبت به میراث علمی خود بی اطلاع هستند، یا این که خود را بی اطلاع وانمود می کنند. به عنوان نمونه رشید رضا در آن حدی نیست که تفسیر قرآن بنویسد و آنچه از او به عنوان تفسیر المنار منتشر شده است برداشتهای او از درس تفسیر استادش محمد عبده است. عبده از عاشقان اهل البیت علیه السلام بود، ولی رشید رضا بجز دو جلد اول تفسیرش که در حیات عبده منتشر شده، تلاش کرده است اندیشه های وهابی را تبلیغ کند. از این جهت این شبهات را تنها در این تفسیر و

کتبی از این نوع - که بعد از روی کار آمدن وهابیان در عربستان تدوین و یا تحقیق شده است - می توان یافت.

نقد

الف - همان طور که پیشتر براساس اسناد و مدارک تاریخی اهل سنت بیان کردیم، رسول خدا صلی الله علیه و آله در حجه الوداع شش سخنرانی ایراد کرده است که یکی از آنها خطبه غدیریه در غدیر خم است. همه کسانی که با سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله آشنا هستند توقف او در غدیر را یکی از مسلمات تاریخ اسلام می دانند، حتی کسانی که گرایش شدید ضد تشیع داشته اند وقوع این کار را پذیرفته اند. ابن کثیر - که شاگرد ابن تیمیه است و در تمام کتب خود گرایش ضد شیعی دارد - یک فصل کتابش را با این عنوان مطرح کرده است:

«فصل فی خطبه. بمکان بین مکه و مدینه یقال له غدیر خم»

در عین حال گرایش ضد شیعی خود را چنین بیان می کند:

«نحن نورد عیون ما روی فی ذلک مع اعلامنا انه لاحظ للشیعه فیه و لا مستمسک لهم»^(۱)

«ما روایاتی را که در این باره وارد شده است، بیان می کنیم و اعلام می کنیم که شیعه از حدیث غدیر بهره ای ندارد و دلیلی برای آنان نیست».

ص: ۱۴۹

بدین سان بعید است که رشید رضا از وقوع چنین حادثه ای بی اطلاع باشد و در واقع خود را به تجاهل زده است و بنا ندارد حقیقت را دریابد.

ب - طرح مسأله جانشینی از طرف رسول خدا صلی الله علیه و آله در حجه الوداع به خطبه غدیریه اختصاص ندارد، بلکه در خطبه عرفه هم رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را مطرح کرده است که چون بحث مشروح آن در آیه اکمال خواهد آمد، از طرح آن در این جا پرهیز می کنیم. رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن خطبه نیز حدیث ثقلین را بیان کرده است و یکی از موارد چهارگانه حدیث ثقلین روز عرفه است که راوی آن نیز جابر بن عبدالله انصاری است. (۱) با تبیین درست حدیث ثقلین، مرجعیت اهل البیت علیه السّلام برای امت بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله روشن و غیر قابل انکار است..

ج - در خطبه غدیریه رسول خدا صلی الله علیه و آله مسأله جانشینی خود را چند بار و به چند شکل و در قالب حدیث ثقلین مطرح کرده است.

اصطلاح ثقلین در فرهنگ اسلامی درباره کتاب خدا و اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله برگرفته از کاربرد آن از طرف رسول خدا صلی الله علیه و آله در مراسم حجه الوداع است که در ضمن دو خطبه از خطبه های حجه الوداع آمده است.

ص: ۱۵۰

۱- سنن، ترمذی، ج ۵، ص ۴۳۲، حدیث ۳۸۱۱؛ تاریخ، طبری، ج ۲، ص ۴۰۲؛ سیره، ابن هشام، ج ۴، ص ۲۴۸؛ تاریخ الاسلام، ذهبی، ج ۲، ص ۷۰۹؛ تاریخ، یعقوبی، ج ۲، ص ۱۱۱ و منابع دیگر.

اصطلاح ثقلین از اصطلاحات جا افتاده در متون حدیثی فریقین است که در خطبه غدیریه آمده است (۱) که طرح مشروح آن خارج از حوزه این بحث است. ما در کتابی با عنوان تلاش نبی صلی الله علیه و آله برای تثبیت رهبری علی علیه السلام، از دهها طریق آنها را آورده ایم.

یکی از جملاتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره جانشینی خود در آن خطبه به کار برده جمله «من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه» است. درباره دلالت این جمله بر جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله بیشتر از قول دو نفر از دانشمندان اهل سنت یعنی صاحب کفایه الطالب (۲) و سبط ابن جوزی (۳) نقل کردیم که تکرار نمی کنیم و درباره صدور این کلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز گفتیم همه کسانی که خطبه غدیریه را نقل کرده اند، این جمله رسول خدا صلی الله علیه و آله را آورده اند و از طرفی نیز گفتیم همه کسانی که سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله را نوشته اند اعتراف کرده اند که فرازی از زندگی رسول خدا صلی الله علیه و آله توقف در غدیر خم و سخنرانی در آن مکان است. تواتر حدیث غدیر نزد اهل تحقیق مسلم است و به گفته جزری شافعی از دانشمندان اهل سنت «لا عبره بمن حاول تضعیفه ممن لا

ص: ۱۵۱

-
- ۱- صحیح، مسلم، ج ۴، ص ۱۲۲؛ خصائص، نسایی، ص ۱۱۹؛ کفایه الطالب، ص ۵۳؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۶۱.
 - ۲- کفایه الطالب، ص ۱۶۷.
 - ۳- تذکره الخواص، ص ۳۸.

اطلاع له فی هذا العلم»؛^(۱) نباید به تلاش عده ای در تضعیف این روایت که تخصصی در علم حدیث ندارند، اعتنا کرد.

گذشته از تواتر روایت بین شیعه و اهل سنت، دانشمندان اهل سنت در طول تاریخ اسلام کتابهای بسیاری درباره این حدیث نوشته اند که به بعضی از آنها به ترتیب تاریخی اشاره می کنیم:

سخنان اهل سنت در مورد حدیث غدیر

۱ - کتاب الولایه، درباره طرق حدیث غدیر از محمد بن جریر طبری، صاحب تاریخ و تفسیر و دهها کتاب دیگر (۲۲۴ - ۳۱۰ ق).

این کتاب امروز در اختیار ما نیست، ولی بسیاری از دانشمندان اهل سنت این کتاب را دیده و از آن یاد کرده اند؛ یاقوت درباره این کتاب می نویسد:

«و کتاب فضائل علی بن ابی طالب رضی الله عنه تکلم فی اوله بصحه الاخبار الوارده فی غدیر خم ثم تلاه بالفضائل و لم یتتم»^(۲).

«از کتابهای طبری، کتاب فضائل علی بن ابی طالب علیه السّلام است که در آغاز کتاب درباره صحت اخبار غدیر سخن گفته و سپس فضائل آن حضرت را آورده است که نتوانسته تمام کند.»

ص: ۱۵۲

۱- اسنی المطالب فی مناقب علی بن ابی طالب، ص ۴۸.

۲- معجم الادباء، ج ۶، ص ۴۵۲.

ذهبی مورخ مشهور اهل سنت درباره این کتاب می نویسد:

«جمع طرق حدیث غدیرخم فی اربعه اجزاء رایت شطره فبهرنی سعه روایاته و جزمت بوقوع ذلک»^(۱)

«محمد بن جریر طبری روایان حدیث غدیرخم را در چهار جلد گردآوری کرده است. من بخشی از آن را دیده ام و با دیدن این کتاب و گستردگی روایات غدیرخم مبهوت شدم و یقین پیدا کردم که چنین حادثه ای در تاریخ اسلام از طرف رسول خداصلی الله علیه وآله رخ داده است!»

ابن کثیر درباره این کتاب می نویسد:

«وقد رایت له کتابا جمع فیه احادیث غدیرخم فی مجلدين ضخمین»^(۲)

«کتابی از محمد بن جریر طبری درباره احادیث غدیر در دو جلد بزرگ دیده ام که روایات آن را جمع کرده است».

البته نباید از اشخاصی مانند رشید رضا، انتظاری بیش از این داشت که صدور حدیث را انکار کند؛ چرا که همفکران او در طول تاریخ تمام تلاش خود را برای حذف مکتب اهل البیت علیه السلام و پیروان آن انجام داده اند؛ در این میان،

ص: ۱۵۳

۱- سیر اعلام النبلاء، ج ۱۴، ص ۲۷۷.

۲- البدایه و النهایه، ج ۷، حوادث سال ۳۱۰، ص ۵۳۷.

نابودی متونی که درباره اهل بیت علیه السلام از طرف اندیشمندان اهل سنت نوشته شده است، قصه ای غم انگیز در تاریخ دارد. در همین کتاب یاد شده از طبری که هیچ اثری از آن در دست نیست؛ کتابی که روی امثال ذهبی تأثیر فراوانی داشته است. تنها بخشهای به جا مانده از آن در متون بعدی - که به استناد کتاب طبری نقل حدیث کرده اند- توسط یکی از معاصران گردآوری شده است، از یکصد صفحه تجاوز نمی کند. (۱)

۲- کتاب من روی حدیث غدیر خم، از ابوبکر الجعابی محمد بن عمر بن سالم (۲۸۴ - ۳۵۵ ق) (۲).

براساس شرح زندگی مؤلف که در کتاب سیر اعلام النبلاء ذهبی (ج ۱۶، ص ۸۸) آمده، وی بیش از چهارصد هزار حدیث حفظ بوده است. خطیب بغدادی نیز در تاریخ بغداد (ج ۳، ص ۳۱-۲۶) شرح مفصل زندگی او را آورده است و اقوالی از دانشمندان درباره حافظه و شخصیت علمی او نقل می کند که اعجاب انسان را برمی انگیزد.

۳- کتاب طرق حدیث الغدیر، از ابوالحسن علی بن عمر بغدادی معروف به حافظ دارقطنی (۳۰۶ - ۳۸۵ ق).

ص: ۱۵۴

۱- کتاب فضائل علی بن ابی طالب علیه السلام و کتاب الولایه، رسول جعفریان.

۲- اهل البیت فی المکتبه العربیه، ص ۶۲۲.

شرح حال او را مورخان، محدثان و... آورده اند؛ از جمله خطیب بغدادی در تاریخ بغداد (ج ۱۲، ص ۳۴) او را سرآمد محدثان عصر خود می داند و در سیر اعلام النبلاء (ج ۱۶، ص ۴۶۱ - ۴۴۹) چندین بار از کثرت تألیفات او یاد می کند، به گونه ای که ذکر آنها را خارج از کتاب می داند

گنجی شافعی نیز این کتاب را دیده و از آن حدیث نقل کرده است. (۱)

۴- کتاب طرق حدیث «من کنت مولاه فعلی مولاه»: از محمد بن عبدالله بن محمد معروف به حاکم نیشابوری ابن البیع (۳۲۱ - ۴۰۴ ق).

ذهبی او را شیخ المحدثین می نامد؛ (سیر اعلام النبلاء، ج ۱۷، ص ۱۶۳). او از بیش از دو هزار نفر شیخ حدیث شنیده و خود در یکی از آثارش (۲) از این کتاب یاد کرده است.

۵- کتاب دعاء الهداه الی اداء حق الموالات، از ابوالقاسم عییدالله بن عبدالله ابن احمد معروف به حاکم حسکانی (متوفای بعد از ۴۷۰ ق).

ذهبی از او به عنوان الامام المحدث البارع یاد می کند. (سیره اعلام النبلاء، ج ۱۸، ص ۲۶۸). او کتابهای بسیاری دارد؛ کتابی را درباره آیاتی که درباره اهل البیت علیه السلام نازل شده است تدوین کرده و در آن ۲۱۰ آیه از آیات نازل شده را

ص: ۱۵۵

۱- کفایه الطالب، ص ۶۰.

۲- معرفه علوم الحدیث، ص ۳۱۲.

آورده است. او وقتی آیه مورد بحث یعنی {یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک...} را از چندین طریق نقل می کند که در غدیر نازل شده است، می نویسد:

«و طرق هذا الحديث مستقصات فی کتاب دعاء الهداه الی اداء حق الموالاة من تصنیفی فی عشرة اجزاء»^(۱).

«طرق حدیث غدیر را در کتابی به نام دعاء الهداه الی اداء حق الموالاة که در ده جلد تألیف کرده ام به طور کامل آورده ام.»

۶- کتاب الداریه فی حدیث الولایه، حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه، از ابوسعید مسعود بن ناصر الجستانی (المتوفی ۴۷۷ ق). مورخان شرح حال مفصلی برای او نوشته اند. سمعانی از دانشمندان اهل سنت از کتاب وی - که دارای ۱۷ جزء است - یاد می کند.^(۲) از دانشمندان شیعه نیز ابن شهر آشوب از این

کتاب یاد کرده، می نویسد: مؤلف، این حدیث را از ۱۲۰ صحابی نقل کرده است.^(۳)

۷- کتاب حدیث «من کنت مولاه فعلی مولاه»، از شمس الدین محمد بن احمد بن عثمان مشهور به ذهبی (۶۷۳ - ۷۴۸ ق).

ذهبی مشهورتر از آن است که نیاز به معرفی داشته باشد. پیشتر از قول او درباره کتاب طبری درباره حدیث غدیر نقل کردیم که می گفت: وقتی کتاب

ص: ۱۵۶

۱- شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، ج ۱، ص ۱۹۰.

۲- الانساب، ج ۷، ص ۸۶.

۳- مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۵۲۹.

طبری را دیدم مبهوت شدم و یقین پیدا کردم که چنین حادثه ای در تاریخ اسلام اتفاق افتاده است. او خود کتابی در این باره دارد و در شرح حال حاکم نیشابوری پس از آن که قضیه ای از او درباره حدیث طبر - که یکی از فضائل امام علی علیه السلام است - یاد می کند می نویسد:

«وقد جمعت طرق حدیث الطیر فی جزء و طرق حدیث من کنت مولاه و هو اصح و اصح منهما ما اخرجہ مسلم عن علی قال: انّه لعهد النبی الامی صلی الله علیه وآله الیّ انّه لا یحبّک الاّ مؤمن و لا یبغضک الاّ منافق» (۱).

«من طرق حدیث طبر را در یک جزء گردآوری کرده ام. همچنین طرق حدیث من کنت مولاه را نیز در یک جزء گردآوری کرده ام که این حدیث از حدیث طبر درست تر است و درست تر از هر دو حدیث، حدیثی است که مسلم آورده است که علی علیه السلام فرمود: بدون تردید نبی امّی صلی الله علیه وآله به من فرموده است که جز مؤمن کسی مرا دوست ندارد و جز منافق کسی با من دشمن نیست».

۸- طراز الکم فی ما روی فی غدیر خم، از محمد بن علی بن محمد معروف به ابن طولون (۸۸۰ - ۹۵۳ ق).

ص: ۱۵۷

۱- سیر اعلام النبلاء، ج ۱۷، ص ۱۶۹.

مترجمان در شرح حال او نوشته اند که در بسیاری از علوم معاصر خود تخصص داشته است و تألیفات او را به بیش از ۷۰۰ عنوان کتاب رسانده اند.^(۱)

کتاب الفلک المشحون فی احوالات ابن طولون، درباره شرح حال و فهرست کتابهای خود اوست و... که او در این کتاب از این کتابش درباره حدیث غدیر یاد می کند.^(۲)

آنچه بیان شد، بخشی از کتابهایی است که دانشمندان مشهور اهل سنت در چندین جلد درباره حدیث غدیر تدوین کرده اند. حال با توجه به آنچه درباره تواتر حدیث و نیز دلالت حدیث از دانشمندان اهل سنت نقل کردیم، آیا منطقی است که بگوییم رسول خدا صلی الله علیه و آله در حجه الوداع چیزی درباره جانشینی پس از خود نفرموده است؟!

گذشته از بحث سندی حدیث غدیر، همان طور که رشید رضا می گوید؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله در این خطبه ها به شیوه ای خاص سخنرانی کرده است، به گونه ای که بعد از بیان هر مطلبی از مردم اعتراف می گرفت که آیا چنین چیزی را تبلیغ کرده ام؟ پس از آن که مردم اعتراف می کردند که چنین چیزی را تبلیغ کرده است، خداوند را به عنوان شاهد بر جریان مورد خطاب قرار می دهد که این شیوه

ص: ۱۵۸

۱- اهل البیت فی المکتبه العربیه، ص ۲۷۵.

۲- الفلک المشحون فی احوال ابن طولون، ص ۴۸.

منحصر به فرد دلیل بر اهمیت این خطبه و مطالب یاد شده در آن است که یکی از آنها مسأله جانشینی اوست.

۲- عدم نص بر امامت

اشاره

از شبهاتی که بر این استدلال شیعه وارد کرده اند؛ این است که هیچ نص صریحی - چه از قرآن و چه از روایات - در بحث امامت نداریم. به این شبهه توجه کنیم:

«أنا نجزم بأنّ مسألة الامامة لو كان فيها نصّ من القرآن و الحديث لتواتر و استفاض و لم يقع فيها ما وقعت من الخلاف.»^(۱)

«ما یقین داریم که اگر در مسأله امامت نصی از قرآن و حدیث بود، به تواتر نقل می شد و این مقدار اختلاف در آن وجود نمی داشت.»

نقد

۱- درباره قرآن می توان این سخن را پذیرفت که بدون اثبات شأن نزول آیات، نمی توان نص صریح پیدا کرد، ولی این نکته به مسأله امامت اختصاص ندارد و در بسیاری از مسائلی که قرآن از آنها سخن گفته این ابهام راه یافته است.

ص: ۱۵۹

۱- تفسیر المنار، ج ۶، ص ۴۶۶.

۲- به دلایل زیر این سخن را درباره این حدیث نمی توان پذیرفت:

اولاً: حدیث مشکل قرآن را ندارد که کلی گویی باشد. از این جهت حداقل در شبهه قبل درباره حدیث غدیر تواتر و نیز دلالت صریح آن را بر مسأله امامت از قول دانشمندان اهل سنت نقل کردیم و هم کتابهایی را که دانشمندان اهل سنت درباره آن تدوین کرده اند، برشمردیم.

ثانیاً: احادیثی که رسول خدا صلی الله علیه وآله درباره امامت و جانشینی پس از خود بیان کرده است محدود به چند عدد نیست، بلکه روایات بسیاری است که می توان آنها را چنین تقسیم بندی کرد:

احادیث یوم الانذار؛ احادیث وصایت؛ احادیث وراثت؛ احادیث خلافت؛ احادیث منزلت؛ احادیث الاماره؛ احادیث الامامه؛ احادیث الولایه؛ احادیث الهدایه؛ احادیث العصمه؛ احادیث العلم؛ احادیث اثنا عشر خلیفه؛ احادیث السفینه؛ احادیث الثقلین.

درباره این احادیث یادآوری دو نکته زیر لازم است:

الف - تمام این روایات در منابع اهل سنت وجود دارد که تنها درباره حدیث غدیر در شبهه قبل مواردی یاد شد.

ب - درباره همه این روایات از طرف دانشمندان اهل سنت کتبی نوشته شده است که جای ذکر آنها نیست.

ص: ۱۶۰

کیفیت دلالت این روایات بر جانشینی و منابع آن را به طور مشروح در کتابی به نام سیمای امام علی علیه السلام در نگاه نبی صلی الله علیه و آله آورده ایم که در سال ۱۳۷۹ به مناسبت سال امام علی علیه السلام از طرف همایش سیره اجتماعی، سیاسی امام علی علیه السلام منتشر شده است.

۳- بسیاری از این احادیث مانند حدیث ثقلین، حدیث منزلت، حدیث یوم الانذار و... بر اساس قواعد حدیث شناسی شیعه و اهل سنت متواترند؛

۴- اما این سخن که اگر نص صریحی در مسأله بود، اختلافی بین امت به وجود نمی آمد، پذیرفته نیست؛ زیرا پیدایش اختلاف عوامل گوناگونی دارد. نه تنها در مواردی که حدیث متواتر داریم بین امت اختلاف وجود دارد، بلکه در مواردی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در طول عمر خود عملاً انجام داده است نیز اختلاف راه یافته است؛ به عنوان مثال رسول خدا صلی الله علیه و آله در طول عمر شریف خود در سفر و حضر و در حضور همه مسلمانها بارها و بارها وضو گرفته و نماز خوانده است. با این حال درباره چگونگی وضو بین امت اختلاف وجود دارد. بقیه احکام نیز همین گونه است. این در مسائلی است که افراد و گروهها تضاد منافی با یکدیگر ندارند و گرنه در مسائلی همانند امامت که مسأله ای سیاسی و تضاد منافع گروهها در آن مشهود است و در جامعه اسلامی اعم از مسلمان، منافق و... برای به دست آوردن آن تلاش می کنند، بروز اختلاف امری طبیعی می نماید.

ص: ۱۶۱

اشاره

از شبهاتی که بر استدلال شیعه به این آیه وارد کرده اند؛ این است که اگر این آیه بر امامت دلالت کند باید امام علی علیه السلام هم زمان با رسول خدا صلی الله علیه و آله امام باشد و این مسأله ای است که شیعه به آن اعتقادی ندارد. به این شبهه توجه کنید:

«ولو دلّ علی الامامه عند الخطاب لکان اماما مع وجود النبی صلی الله علیه و آله و الشیعه لا تقول بذلك.»^(۱)

نقد

۱- این مسأله مورد اتفاق مخالفان و موافقان است که مقصود از جانشینی، رهبری امت بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله است. این مسأله هم در روایات شیعه و هم در روایات اهل سنت آمده است. در روایات اهل سنت آمده است:

«عن عمران بن حصین قال بعث رسول الله صلی الله علیه و آله سرّیه و امرّ علیهم علی بن ابی طالب رضی الله تعالی عنه فاحدث شیئا فی سفره فتعاهد اربعه من اصحاب محمد صلی الله علیه و آله ان یذاکروا امره لرسول الله قال عمران و کنا اذا قدمنا من سفر بدأنا برسول الله صلی الله علیه و آله فسلمنا علیه، قال فدخلوا علیه فقام رجل منهم فقال: یا رسول الله انّ علیا

ص: ۱۶۲

۱- تفسیر المنار، ج ۶، ص ۴۶۶.

فعل کذا و کذا فاعرض عنه، ثم قام الثانی، فقال: یا رسول الله انّ علیاً فعل کذا و کذا فاعرض عنه، ثم قام الثالث فقال: یا رسول الله انّ علیاً فعل کذا و کذا فاعرض عنه، ثم قام الرابع، فقال: یا رسول الله انّ علیاً فعل کذا و کذا قال فاقبل رسول الله صلی الله علیه و آله علی الرابع و قد تغیر وجهه فقال: دعوا علیاً، دعوا علیاً، انّ علیاً منّی و انا منه و هو ولیّ کلّ مؤمن بعدی» (۱)

«عمران بن حصین می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله یک نیروی نظامی به فرماندهی علی علیه السّلام برای عملیاتی فرستاد. علی علیه السّلام در سفر کاری انجام داد (که عده ای خوششان نیامد). چهار نفر از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله با هم عهد کردند که گزارش این رفتار علی علیه السّلام را به پیامبر صلی الله علیه و آله بدهند. عمران می گوید: ما چنین بودیم که در بازگشت از سفر ابتدا خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله می رسیدیم و بر او سلام می کردیم. پس از سلام بر رسول خدا صلی الله علیه و آله، یکی از آن چهار نفر برخاست و گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السّلام در سفر چنین و چنان کرده است. پیامبر صلی الله علیه و آله صورتش را برگرداند؛ نفر دوم برخاست و

ص: ۱۶۳

۱- مسند، احمد بن حنبل، ج ۵، ص ۶۰۶، حدیث ۱۹۴۲۶ و ج ۶، ص ۴۹۸، حدیث ۲۲۵۰۳؛ خصائص، نسایی، ص ۱۴۴ و ۱۴۳، حدیث ۸۹ و ۹۰.

گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه وآله علی علیه السّلام در سفر چین و چنان کرد. پیامبر صلی الله علیه وآله صورتش را برگرداند؛ نفر سوم برخاست و گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه وآله علی علیه السّلام در سفر چین و چنان کرد. پیامبر صلی الله علیه وآله به نفر چهارم رو کرد و در حالی که رنگ رخسارش تغییر کرده بوده، فرمود: علی را رها کنید! علی را رها کنید! بدون تردید علی از من است و من از علی هستم و او بعد از من ولیّ هر مؤمنی است».

همان طور که ملاحظه می کنید، رسول خدا صلی الله علیه وآله در این روایت تصریح می فرماید که بعد از من علی علیه السّلام ولیّ هر مؤمنی است.

در روایات شیعه مسأله جانشینی، برای بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله بسیار روشنتر بیان شده است. ابوبصیر از امام باقر علیه السّلام روایت زیر را در نزول این آیه در شأن امام علی علیه السّلام نقل می کند؛

«فاخذ رسول الله صلی الله علیه وآله بيد عليّ عليه السّلام فقال: يا ايها الناس انه لم يكن نبی من الانبياء ممن كان قبلي الا وقد عمّره الله ثم دعاه فاجابه فاوشك ان ادعى فاجيب و انا مسؤول و انتم مسؤولون فماذا انتم قائلون؟ فقالوا نشهد انك قد بلغت و نصحت و ادیت ما عليك فجزاك الله افضل جزاء المرسلين، فقال: اللهم اشهد

ثلاث مرّات - ثم قال: يا معشر المسلمين هذا وليكم من بعدى، فليبلغ الشاهد منكم الغائب» (۱)

«پس رسول خدا صلی الله علیه وآله دست علی علیه السّلام را گرفت و فرمود:

ای مردم! خدا همه پیامبران پیش از مرا عمری معین داد و سپس به جانب خود خواند و آنها هم اجابتش کردند (از دارفانی به عالم باقی رهسپار شدند) و نزدیک است که مرا هم بخواند و اجابت کنم. من مسؤولیت دارم و شما هم مسؤولیت دارید، اکنون شما چه می گوئید.

آنها گفتند: گواهی می دهیم که تو ابلاغ کردی و خیرخواهی نمودی و آنچه بر تو بود رساندی، خدا بهترین پاداش پیامبران را به تو دهد.

پیامبر صلی الله علیه وآله سه مرتبه فرمود: خدایا شاهد باش، سپس فرمود: ای گروه مسلمانان! این (شخصی که روی دست من و نامش علی بن ابی طالب است) بعد از من ولیّ شماست؛ شما که حاضرید به غائبان برسانید».

بدین سان رسول خدا صلی الله علیه وآله تصریح می کند که علی علیه السّلام بعد از من ولیّ شماست.

ص: ۱۶۵

۲- مخالفان حضرت علی علیه السلام نیز از نصب امام در غدیر جانشینی بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله را فهمیدند. این مسأله هم در روایات اهل سنت مطرح شده است و هم در روایات شیعه؛ در روایات اهل سنت که بیشتر نقل کردیم، بعد از نصب امام و انتشار خبر آن «حارث بن نعمان فهري» خدمت رسول خدا صلی الله علیه وآله رسید و به شدت به این نصب اعتراض کرد و وقتی آن حضرت این امر را از طرف خداوند دانست، بیشتر ناراحت شد و از خداوند خواست که اگر پیامبر صلی الله علیه وآله راست می گوید عذابی نازل کند که چنین شد و سپس آیه اول سوره معارج نازل شد. (۱)

در روایات شیعه نیز این مسأله منعکس شده است که مخالفان حضرت امیر علیه السلام از این نصب، نصب برای بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله را فهمیده اند.

رسول خدا صلی الله علیه وآله در مسجد خیف سخنرانی کرد و در ضمن آن تمسک به ثقلین را مطرح کرد:

«فاجتمع قوم من اصحابه و قالوا یرید محمد ان یجعل الامامه فی اهل بینه، فخرج اربعة نفر منهم الی مکه و دخلوا الکعبه و تعاهدوا و تعاهدوا و کتبوا فیما بینهم کتابا ان مات محمد او قتل ان لایردوا هذا الامر فی اهل بینه ابدًا.» (۲)

ص: ۱۶۶

۱- تفسیر، القرطبی، ج ۱۸، ص ۲۷۸.

۲- تفسیر، القمی، ج ۱، ص ۱۷۳.

«به دنبال سخنرانی رسول خدا صلی الله علیه و آله عده ای از اصحاب آن حضرت گردآمدند و گفتند: محمد صلی الله علیه و آله تصمیم دارد که امامت و رهبری را در اهل بیت خودش قرار دهد و چهار نفر از آنان به مکه آمدند و وارد کعبه شده و در آنجا با هم پیمان بستند و عهد کردند و قراردادی بین خودشان نوشتند که چه محمد صلی الله علیه و آله بمیرد یا کشته شود، هرگز نگذارند رهبری در اهل بیت او قرار گیرد».

۳- باید توجه داشت که مسأله رهبری امام علی علیه السلام از سالهای آغازین بعثت مطرح بوده و از همان آغاز، بحث جانشینی و خلیفه و وصی مطرح بوده است؛ یعنی در روایات عناوینی که رسول خدا صلی الله علیه و آله برای این مسؤولیت، به کار برده است؛ عنوان خلیفه، وصی و ... است و همه می دانند که این عناوین برای دوران عدم حضور شخص به کار می رود.

ص: ۱۶۷

اشاره

بعضی از شبهاتی که بر استدلال شیعه به این آیه وارد کرده اند، شبهات تاریخی زیر است.

۱- عدم احتجاج به حدیث غدیر

اشاره

یکی از شبهات این است که حضرت امیر علیه السلام به این حادثه احتجاج نکرده است. به این شبهه توجه کنید:

«لا احتج بالآیه هو و لا احد من آل بینه و انصاره الذین ینفصلونه علی غیره لا یوم السقیفه و لا یوم الشوری

بعد عمر و لا قبل ذلک و لا بعده فی زمنه و هو الذی کان لا تاخذه فی الله لومه لائم و لم یعرف التقیه فی قول و لا عمل» (۱)

ص: ۱۷۱

۱- تفسیر المنار، رشید رضا، ج ۶، ص ۴۶۶.

«نه خود حضرت علی علیه السّلام و نه هیچ یک از اهل بیت او و نه هیچ یک از یاران او که او را از بقیه برتر می دانند، نه در روز سقیفه و نه روز شورا بعد از عمر و نه قبل از آن و نه بعد از آن به آن استدلال نکرده اند، در حالی که حضرت علی علیه السّلام کسی است که در راه خدا سرزنش هیچ سرزنش گری مانع او نبود و او در گفتار و در رفتار تقیه نمی کرد».

نقد

الف – استدلال حضرت امیر علیه السّلام

این استدلال را پیشتر از منابع اهل سنت در بحث شواهد نزول نقل کردیم که تکرار نمی کنیم. استدلال و مناشده آن حضرت و اعتراف صحابه رسول خداصلی الله علیه وآله بیانگر صحت این خبر و اگر بنا باشد مناشده آن حضرت را از منابع شیعه بیاوریم، سخن بسیار طولانی خواهد شد.

ب – استدلال و احتجاج اهل بیت علیه السّلام

استدلال آن حضرت را نیز در بحث آیه «اکمال» می آوریم که به خاطر جلوگیری از تکرار از آوردن آنها خودداری می کنیم.

ص: ۱۷۲

۱- حدیفه بن یمان: وی به عنوان صاحب سرّ رسول الله صلی الله علیه وآله شناخته شده است و همه کسانی که

شرح حال او را نوشته اند او را با این وصف ستوده اند(۱).

وی در زمان عمر به عنوان حاکم مدائن منصوب شد. شایان ذکر است که هرگاه عمر می خواست حاکمی را به جایی بفرستد در نامه ای به مردم آن منطقه می نوشت: فلانی را به سوی شما فرستادم و به او چنین و چنان دستور داده ام، ولی وقتی که حدیفه را فرستاد تنها نوشت: «أئی بعثت الیکم فلانا فاطیعوه»(۲)؛ من فلانی را به سوی شما فرستادم، از او اطاعت کنید.

حدیفه تا پایان خلافت عمر حاکم بود و عثمان او را در این سمت ابقا کرد و بعد از عثمان حضرت امیر علیه السلام در نامه ای او را ابقا کرد و از او خواست برایش از مردم بیعت

بگیرد. او در سخنرانی گفت: ای مردم برخیزید با امیرالمؤمنین حقیقی بیعت کنید.

این جمله اعتراض عده ای را برانگیخت که این جمله اعتراض به حاکمیت خلفای قبلی است. حدیفه در پاسخ گفت:

ص: ۱۷۳

-
- ۱- تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۴۵۴؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۳۶۴؛ الاصابه، ج ۱، ص ۳۳۲؛ الاعلام، ج ۲، ص ۱۷۱؛
الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۵۱۹.
۲- تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۶۲.

«أما من تقدم من الخلفاء قبل علي بن ابي طالب عليه السّلام ممّن تسمّى باميرالمؤمنين، فإنّهم تسمّوا بذلك وسمّاهم الناس به و
اما علي بن ابي طالب فان جبرئيل عليه السّلام سمّاه بهذا الاسم عن الله تعالى و شهد له الرسول صلى الله عليه وآله عن سلام
جبرئيل له بامرہ المؤمنین و كان اصحاب رسول الله يدعونہ فی حياہ رسول الله باميرالمؤمنين»^(۱)

«خلفای قبل از علی بن ابي طالب عليه السّلام آنان که به نام اميرالمؤمنين شهرت یافته اند، خود این نام را بر خویش نهادند و
مردم نیز پیروی کردند، اما علی بن ابیطالب عليه السّلام را خداوند به این نام نامید و جبرئیل این خبر را آورد و رسول خدا
صلى الله عليه وآله نیز بر این گزارش جبرئیل شهادت داد و اصحاب رسول خدا صلى الله عليه وآله در زمان آن حضرت به علی
عليه السّلام اميرالمؤمنين خطاب می کردند».

۲- سلمان فارسی: وی کسی است که رسول خدا صلى الله عليه وآله درباره اش فرموده است: «سلمان منّا اهل البيت»^(۲)
سلمان سه روز بعد از ارتحال رسول خدا صلى الله عليه وآله در مسجد حضور یافت و پس از شرح مفصل درباره جایگاه امام
علی عليه السّلام نزد رسول خدا صلى الله عليه وآله خطاب به مردم گفت:

ص: ۱۷۴

۱- ارشاد القلوب، ص ۳۲۲.

۲- کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۹۰.

«عليكم بامير المؤمنين علي بن ابي طالب عليه السّلام فوالله لقد سلّمنا عليه بالولاية و امره المؤمنين مرارا جمّه مع نبيا كل ذلك يامرنا به ويوكّده علينا فما بال القوم عرفوا فضله فحسدوه»^(۱)

«بر شما باد، به امير المؤمنين علي بن ابي طالب عليه السّلام. به خدا قسم در عصر رسول خدا صلی الله عليه وآله همراه او بارها و بارها به علي عليه السّلام به عنوان ولي امر مسلمانان سلام کرده ايم و اين به دستور رسول خدا صلی الله عليه وآله و تأکيد او بوده است. مردم را چه شده است که امتياز علي عليه السّلام را شناخته اند، ولي نسبت به او حسادت می کنند».

۳- أبي بن كعب: وی کسی است که در اسلام از او با نام «سيد القراء» یاد می کنند.^(۲) وی بعد از بيعت مردم با ابوبکر در مسجد حضور یافت و مردم را بر اين بيعت سرزنش کرد و گفت:

«الستم تعلمون انّ رسول الله صلی الله عليه وآله قام فينا مقاما اقام فيه عليا فقال: من كنت مولاه فهذا مولاه؛ يعني عليا و من كنت نبيّه فهذا اميره»^(۳)

ص: ۱۷۵

۱- بحار الانوار، ج ۲۹، ص ۸۱؛ الاحتجاج، ج ۱، ص ۱۵۲.

۲- تهذيب التهذيب، ج ۱، ص ۱۲۱.

۳- بحار الانوار، ج ۲۹، ص ۸۲؛ الاحتجاج، ج ۱، ص ۱۵۵.

«ای مردم آیا نمی دانید که رسول خدا صلی الله علیه و آله در بین ما ایستاد و علی علیه السّلام را بر پا داشت و فرمود: هر که من مولای اویم این علی مولای اوست و هر که من پیامبر امیر او هستم این علی امیر اوست».

احتجاج به حادثه غدیر بر حقانیت امیرالمؤمنین علیه السّلام اختصاص به دوستان آن حضرت ندارد، بلکه دشمنان آن حضرت نیز این نصب را قبول داشتند. آنان که با تاریخ اسلام آشنا هستند از دشمنی عمرو بن عاص با حضرت علی علیه السّلام آگاهی دارند. در عین حال بعد از مرگ عثمان و انتخاب امام علی علیه السّلام به عنوان خلیفه مسلمانان، معاویه نامه ای به عمرو بن عاص نوشت و از او خواست که در مبارزه با علی علیه السّلام با او همکاری کند و این کار را نیز تلاش در راه خدا دانست. عمرو بن عاص در پاسخ نامه او ضمن تحلیل تاریخ زندگی عثمان و متذکر شدن این که قضاوت معاویه درباره علی علیه السّلام درست نیست به بعضی از فضائل آن حضرت از زبان رسول خدا صلی الله علیه و آله اشاره می کند:

«وقال فيه يوم غدیر خم الاء من كنت مولاه فعلى مولاه، اللهم وال من والاه و عادمن عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله»^(۱)

«رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم درباره علی علیه السّلام فرموده

ص: ۱۷۶

است: هر که من مولای اویم، این علی مولای اوست. خدایا با دوستان او دوست و با دشمنانش دشمن باش؛ هر که او را یاری کند یاورش باش و هر که او را خوار کند، خوارش گردان».

۲- عدم تلاش برای به دست گرفتن قدرت

اشاره

یکی از شبهاتی که بر این استدلال وارد کرده اند، این است که اگر رسول خدا صلی الله علیه وآله حضرت علی علیه السلام را برای امامت نصب کرده بود می بایست بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه وآله به مردم گوشزد کند. به این شبهه توجه کنید:

«و لتصدی علی للقیام بامر المسلمین یوم وفاه النبی صلی الله علیه وآله فخطبهم و ذکرهم بالنص و بین لهم ما یحسن بیانہ فی ذلک الوقت و کان هو الواجب علیہ لو کان یعتقد انه الامام بعد رسول الله صلی الله علیه وآله بامر من الله و رسوله و لکنه لم یقل ذلک»^(۱).

«اگر علی علیه السلام معتقد بود که از طرف خداوند و رسول خدا صلی الله علیه وآله امام بود می بایست در روز وفات رسول خدا صلی الله علیه وآله برای این کار اقدام می کرد و برای مسلمانان سخنرانی می کرد و به آنان یادآور می شد که رسول خدا صلی الله علیه وآله او را نصب کرده است و این

ص: ۱۷۷

۱- تفسیر المنار، رشید رضا، ج ۶، ص ۴۶۶.

بر او واجب بود در حالی که علی علیه السّلام چنین نکرده است».

قبل از نقد این شبهه تذکر دو نکته لازم است که رسول خدا صلی الله علیه وآله در خطبه های حجه الوداع بخشی از سخنان خود را به آینده امت اختصاص داده بود و به بعضی از حوادثی که در آینده به دست آنان اتفاق می افتد، اشاره کرده است تا هم هشدار باشد برای آنان که شاید مسیر انحرافی خود را اصلاح کنند و از طرفی حجت را بر آنان تمام کند تا در قیامت در حضور حضرت حق نگویند چرا به ما هشدار نداده بودی؟

از مسائلی که رسول خدا صلی الله علیه وآله نسبت به آینده امت بیان کرده است، این جمله است:

«لا ترجعوا بعدی کفاراً یضرب بعضکم رقاب بعض»

این بخش از خطبه رسول خدا صلی الله علیه وآله را تمام منابعی که خطبه آن حضرت را نقل کرده اند، آورده اند و در منابع مهم حدیثی اهل سنت بابتی را با همین عنوان تشکیل داده اند. [\(۱\)](#)

ص: ۱۷۸

۱- سنن، ابن ماجه، ج ۴، ص ۳۲۳، حدیث ۳۹۴۲؛ سنن، نسایی، ج ۷، ص ۱۳۳، حدیث ۴۱۳۱؛ صحیح، مسلم، ج ۱، ص ۵۸، کتاب الایمان، باب لا ترجعوا؛ الصحیح، البخاری، ج ۱، ص ۳۸، کتاب العلم باب الانصاف للعلماء، ج ۴، ص ۹۰، کتاب الفتن، باب لا ترجعوا.

بی شک مخاطبان رسول خدا صلی الله علیه وآله در جمله یاد شده که «بعد از من کافر نشوید و گردن هم دیگر را نزنید» همه اصحاب آن حضرت بودند و در آن مراسم، در سال دهم بعد از نزول سوره براءت خبری از یهود و نصارا نبوده است.

رسول خدا صلی الله علیه وآله با علم نبوت می دید که بعضی از همین اصحاب در آینده ای نه چندان دور دوباره به کفر کشیده می شوند و بر سر قدرت در گیریهای خونینی خواهند داشت! که اساس این در گیریها هوای نفس است نه گسترش دین خدا!!!

نکته دیگری که باید به آن توجه داشت این است که رسول خدا صلی الله علیه وآله در روایات متعددی خطاب به حضرت امیر علیه السلام فرمود:

«انّ الامّه ستغدر بک من بعدی.» (۱)

«بدون تردید امت من بعد از من به تو خیانت و بی وفایی خواهند کرد.»

نقد

در پاسخ این شبهه و با توجه به نکات یاد شده دو مسأله زیر باید مورد بررسی قرار گیرد:

الف - بعد از ارتحال رسول خدا صلی الله علیه وآله وظیفه امام علی علیه السلام چه بوده است؟

ب - آیا امام علی علیه السلام برای احقاق حق خود اقدامی انجام داده است یا نه؟

ص: ۱۷۹

۱- تاریخ بغداد، ج ۱۱، ص ۲۱۶، حدیث ۵۹۲۸؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۱۷.

در شرایطی که رسول خدا صلی الله علیه وآله دار دنیا را وداع گفته بود، وظیفه هر مسلمانی از جمله امام علی علیه السلام این بود که با احترام خاصی مراسم تغسیل، تکفین، تشییع و تدفین آن حضرت را انجام دهند و برای آخرین بار با آن حضرت وداع کنند و هر نوع تعلل و کوتاهی در انجام این وظیفه گذشته از آنکه خلاف شرع است، توهین به حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله تلقی می شود، در حالی که مخالفان حضرت امیر علیه السلام در زمانی که هنوز جنازه رسول خدا صلی الله علیه وآله روی زمین بود و شیون و زاری از خانه رسول خدا صلی الله علیه وآله به گوش می رسید، به سقیفه رفتند و خلیفه انتخاب کردند. به این متن توجه کنید:

«و کان عمر یقول لم یمت و کان یتوعد الناس بالقتل فی ذلک، فاجتمع الانصار فی سقیفه بنی ساعده لیبايعوا

سعد بن عبادہ، فبلغ ذلک ابابکر فاتاهم و معه عمر و ابو عبیدہ بن الجراح، فقال ما هذا، فقالوا منا امیر و منکم امیر.»^(۱)

«و هنوز عمر می گفت: رسول الله صلی الله علیه وآله نمرده است و مردم را تهدید می کرد که هر کس بگوید او مرده است او را خواهم کشت.

ص: ۱۸۰

۱- تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۴۳؛ الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۳۲۵؛ سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۳۰۶.

در این شرایط انصار در سقیفه بنی ساعده گردآمده بودند تا با سعد بن عباده بیعت کنند. چون خیر به ابوبکر رسید او با عمر و ابوعبیده در سقیفه حضور یافتند. ابوبکر گفت: چه خبر است؟

آنان گفتند: از ما امیری و از شما هم امیری!

بدین سان در حالی که امام علی علیه السلام به عنوان سرپرست اهل بیت علیه السلام و مسؤول مراسم تجهیز رسول خدا صلی الله علیه وآله در حال فراهم کردن مقدمات آن بود، مخالفان ایشان مسأله خلافت و جانشینی رسول خدا صلی الله علیه وآله را یکسره کردند؛ کاری که برای هیچ مسلمانی نه قابل تصور بود و نه قابل قبول. از این رو حضرت امیر علیه السلام در نامه ای به مردم مصر که چندین سال بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله مسلمان شده اند، چنین توضیح می دهد:

«فلما مضى عليه السَّلام تنازع المسلمون الامر من بعده، فوالله ما كان يلقى في روعى ولا يخطر ببالى انَّ العرب تزعج هذا الامر من بعده صلى الله عليه وآله عن اهل بيته ولا انَّهم منحوه عني من بعده.»^(۱)

«همین که پیامبر صلی الله علیه وآله از جهان رخت بر بست، مسلمانان درباره امر خلافت به نزاع برخاستند. به خدا سوگند! هرگز فکر نمی کردم و به خاطر نمی گذشت که عرب بعد از پیامبر صلی الله علیه وآله

ص: ۱۸۱

امر امامت و رهبری را از اهل بیت او برگرداند (و در جای دیگر قرار دهد و باور نمی کردم) آنها آن را از من دور سازند.»

نمونه دیگر: پس از استقرار نسبی حکومت ابوبکر و وقتی حضرت به همراه فاطمه علیها السلام برای جلب حمایت انصار نزد آنان رفت و سخنان رسول خدا صلی الله علیه و آله را در تعیین او به عنوان رهبر و امام به خاطر آنان آورد، آنها به آن حضرت گفتند: اگر زودتر این سخنان را یادآوری می کردی با تو بیعت می کردیم!! حضرت به آنان فرمود:

«افكنت ادع رسول الله صلى الله عليه وآله في بيته و لم ادفنه و اخرج انازع الناس سلطانه؟ فقالت فاطمه عليها السلام: ما صنع ابوالحسن عليه السلام الا ما كان ينبغي له.»^(۱)

«آیا درست بود که من بدن رسول خدا صلی الله علیه و آله را در گوشه خانه رها کنم و به فکر خلافت و گرفتن بیعت باشم؟»

فاطمه علیها السلام نیز در تایید سخن امام می فرمود: ابوالحسن علیه السلام همان کاری را انجام داد که سزاوارش بود (او به وظیفه خود در برابر پیکر مطهر پیامبر صلی الله علیه و آله عمل کرد).

ص: ۱۸۲

اشاره

آن حضرت برای احقاق حق خود با توجه به شرایط همه تلاش خود را به کار گرفت که آنها را می توان در چند محور زیر خلاصه کرد:

۱- روشنگری

وظیفه اصلی و اساسی پیامبر و امام، هدایت و آشنا کردن مردم با وظیفه آنان و اتمام حجت خدا بر ایشان است. امام علی علیه السلام بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله این وظیفه را به خوبی انجام داده و در موارد زیر تأکید کرده که خلافت حق اوست:

الف - امام مشغول مراسم خاک سپاری رسول خدا صلی الله علیه و آله بود که اخبار سقیفه را برایش آوردند. امام سؤال کرد قریش در برابر ادعای انصار چه گفتند:

«قالوا: احتجت بانها شجره الرسول صلی الله علیه و آله.

فقال علیه السلام: احتجوا بالشجره و اضاعوا الثمره.»^(۱)

«استدلال کردند که آنان درخت رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند.

حضرت فرمود: قریش استدلال کردند که آنان درخت رسولند (و خلافت را تصاحب کردند)، ولی خاندان رسول را که میوه درخت هستند تباه کردند.»

ص: ۱۸۳

ب - چند روز پس از مراسم تدفین، حکومت دریافت که بیعت نکردن علی علیه السلام و بنی هاشم برای آنان خطرناک است؛ از این رو با حمله به خانه حضرت زهرا علیها السلام با آن وضع رقتبار حضرت علی علیه السلام را به مسجد آوردند و در حضور ابوبکر از او خواستند که بیعت کند. آن حضرت فرمود:

«انا احقّ بهذا الامر منكم، لا ابایعکم و انتم اولی بالبیعه لی. اخذتم هذا الامر من الانصار و احتججتم علیهم بالقرا به من رسول الله صلی الله علیه وآله، فاعطوكم المقاده و سلّموا الیکم الاماره و انا اخرج علیکم بمثل ما احتججتم به علی الانصار فانصفونا ان کتتم تخافون الله من انفسکم و اعرفوا لنا من الامر مثل ما عرفت الانصار لکم و الّا فبدؤا بالظلم و انتم تعلمون.»^(۱)

«من از شما به خلافت سزاوارترم. با شما بیعت نمی کنم. شما سزاوارید که با من بیعت کنید. شما با استدلال به نزدیکی به رسول خدا صلی الله علیه وآله رهبری را از انصار گرفته اید و آنان نیز به همین دلیل رهبری را به شما واگذار کرده اند. همان استدلالی که شما علیه انصار به کار گرفته اید من هم علیه شما به کار می گیرم. اگر از خدا می ترسید منصفانه با ما برخورد کنید»

ص: ۱۸۴

۱- الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۲۹؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۸۷.

همان طور که انصار به نزدیکی شما به رسول خدا صلی الله علیه و آله (و در نتیجه واگذاری خلافت) اعتراف کرده اند شما نیز به واگذاری خلافت به ما اعتراف کنید، در غیر این صورت اعتراف کنید که آگاهانه به ما ظلم کرده اید».

ج - در یوم الشوری: عمر شش نفر از جمله حضرت علی علیه السلام را برای تعیین رهبری برگزیده بود. وقتی حضرت فضائل خود و آیاتی و روایاتی را که در شأن او بود، بیان کرد یکی از اعضای شورا (سعد بن ابی وقاص) به آن حضرت گفت:

«أنتك على هذا الامر يا ابن ابی طالب لحريص. فقلت: بل انتم و الله لأحرص و ابعده و انا اخص و اقرب و انما طلبت حقا لي و انتم تحولون بيني و بينه و تضربون وجهي دونه.»^(۱)

«پسر ابوطالب! تو بر این کار (تصاحب خلافت) بسیار آزمندی! گفتم: نه! به خدا سوگند شما آزمندترید و (به رسول خدا صلی الله علیه و آله) دورتر و من بدان مخصوص ترم و (به رسول خدا صلی الله علیه و آله) نزدیکتر. من حقی را که از آن من بود، می خواستم و شما نمی گذارید و مرا از آن باز می دارید.»^(۲)

ص: ۱۸۵

۱- نهج البلاغه، خطبه ۱۷۲.

۲- شایستگی آن حضرت برای خلافت و روشنگری امت در خطبه های، ۶ - ۷۴، ۲۱۷، ۱۱۸، ۴۵، ۱۲۵، ۱۷۳، ۱۹۷، ۱۶۲، ... و نامه های ۲۸، ۶۲ و... بیان شده است.

۲- اقدام به تحصن:

یکی از روشهایی که حضرت علی علیه السلام برای احقاق حق خود و توجه مردم به از بین رفتن حق خود به کار گرفت، این بود که با جمعی از یاران خود در خانه حضرت زهرا علیها السلام تحصن کردند. عمر در ضمن سخنرانی دوران خلافت خود به مسأله یاد شده اعتراف کرد و همه کسانی که مسأله سقیفه را نوشته اند به آن اشاره کرده اند.^(۱)

برخورد خلاف شرع، خلاف عقل و منطق، خلاف عرف انسانی و اسلامی و زشت عوامل حکومت با تحصن کنندگان بیت فاطمه علیها السلام به خصوص رفتار آنان با حضرت زهرا علیها السلام از مقاومت شدید علی علیه السلام و یارانشان در برابر بیعت گرفتن از آنان حکایت دارد. گرچه عده ای تلاش کرده و می کنند که این صحنه زشت را از تاریخ اسلام حذف کنند^(۲) و آن را ساخته شیعه بپندارند، ولی این برخورد یک واقعیت تلخ تاریخی است و دشمنان اهل بیت علیه السلام نیز به وقوع آن از طرف حکومت اعتراف کرده اند. شخص ابوبکر به هنگام مرگ با اعتراف به این برخورد زشت آرزو می کند ای کاش چنین کاری را انجام نداده بود:

ص: ۱۸۶

-
- ۱- الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۳۲۷؛ سیره، ابن هشام، ج ۴، ص ۳۰۷؛ تاریخ، طبری، ج ۲، ص ۴۴۴؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۲۳.
 - ۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۶۰.

«فأما الثلاث التي فعلتها ووددت أني لم اكن فعلتها، فوددت أني لم اكن كسفت عن بيت فاطمه و تركته ولوا غلق علي حرب.»^(۱)

«اما سه کاری که انجام دادم و دوست داشتم که هرگز انجام ندهم، یکی این که ای کاش هرگز در خانه فاطمه علیها السلام را نمی گشودم و آن خانه را با اهلش رها می کردم؛ گرچه آن خانه برای نبرد بسته شده بود.»

معاویه - که یکی از دشمنان سرسخت آل محمد صلی الله علیه وآله است - در یکی از نامه های سیاسی خود به امام علی علیه السلام به این برخورد خشن با اهل البیت علیه السلام اعتراف می کند و آن را به عنوان یک نقطه ضعف در زندگی امام علی علیه السلام می شمارد. به این کلام توجه کنید:

«و تلكات في بيعته حتى حملت اليه قهرا تساق. بخزائم الاقتسار كما يساق الفحل المخشوش.»^(۲)

«در بیعت با ابوبکر کنندی و توقف کردی، تا این که به اجبار تو را برای بیعت گرفتن مانند شتری که چوب در بینی اش کنند و کشند، کشیدند تا بیعت کنی.»

ص: ۱۸۷

۱- شرح نهج البلاغه، ابی ابی الحدید، ج ۲، ص ۴۶.

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۵، ص ۱۸۶.

گذشته از اعتراف معاویه به این که حکومت چنین برخورداری با امام علی علیه السلام داشته است، آن حضرت نیز در پاسخ این نامه نه تنها این مسأله را نفی نکرده، بلکه ضمن تایید این جریان آن را از افتخارات خود می شمارد. به این پاسخ توجه کنید:

«و قلت انی كنت اقاد کما یقاد الجمل المخشوش حتی اباع و لعمرالله لقد اردت ان تذمّ فمدحت و ان تفضح فانتضحت و ما علی المسلم من غضا ضیه فی ان یكون مظلوما ما لم یکن شا کا فی دینه.»^(۱)

«گفتی: مرا مانند شتری که چوب در بینی اش کرده می کشند، برای بیعت کردن با ابوبکر کشیدند تا بیعت کنم. به خدا قسم خواستی مرا نکوهش و مذمت کنی، [ولی] ستایش نمودی. خواستی رسوایم سازی، [ولی] خود رسوا شدی (زیرا با این اعترافات خود مظلومیت مرا آشکار ساختی) و بر مسلمان، تا در دینش شک و در یقینش تردید نباشد، نقص و عیبی نیست که مظلوم واقع شود.»

ص: ۱۸۸

۱- نهج البلاغه، نامه ۲۸؛ صبح الاعشی، ج ۱، ص ۲۲۹؛ نهایه الادب، ج ۷، ص ۲۳۳.

۳- جلب حمایت دیگران:

یکی از شیوه‌هایی که امیرالمؤمنین علیه‌السلام برای رسیدن به حق خود از آن بهره گرفته است، استفاده از شخصیت محترم دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله فاطمه علیهاالسلام است که ابن قتیبه به رغم تمایل نداشتن به اهل البیت این جریان را چنین گزارش می‌کند:

«وخرج علی کرم الله وجهه یحمل فاطمه علیهاالسلام بنت رسول الله صلی الله علیه و آله علی دابه لیلاً فی مجالس الانصار تسألهم النصره فکانوا یقولون یا بنت رسول الله قد مضت بیعتنا لهذا الرجل و لو ان زوجک و ابن

عمک سبق الینا قبل ابی بکر ما عدلنا به.»^(۱)

«علی علیه‌السلام شبانه از خانه خود خارج می‌شد، در حالی که فاطمه علیهاالسلام را سوار بر چهارپا می‌نمود به مجالس و منازل انصار می‌رفت و از آنها برای احقاق حق خود تقاضای کمک می‌کرد و آنها در جواب دختر رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می‌گفتند: با این مرد (ابوبکر) بیعت کردیم و اگر همسر و پسر عموی تو علی علیه‌السلام زودتر مراجعه می‌کرد ما با او بیعت می‌کردیم!»

ص: ۱۸۹

این واقعیت نیز گذشته از نقل ابن قتیبه و دیگران در نامه معاویه به امام علی علیه السلام نیز منعکس شده است. به این بخش از نامه توجه کنید:

«واعدك امس تحمل قعیده بیتک لیلاً علی حمار یداک فی یدی ابنیک الحسن و الحسین یوم بویع ابوبکر الصدیق فلم تدع احدا من اهل البدر و السوابق الا دعوتهم الی نفسک و مشیت الیهم بامرأتک و اولیت الیهم بابنیک و استنصرتهم علی صاحب رسول الله فلم یجیبک منهم الا اربعه او خمسه... و مهما نسیت فلا انسی قولک لابی سفیان لما حرّکک و هیجک: لو وجدت اربعین ذوی عزم منهم لنا هضت القوم.»^(۱)

«تو را به یاد آورم که دیروز وقتی که با ابوبکر بیعت شد، تو فاطمه علیها السلام را بر چهارپایی سوار می کردی، و دست حسنین علیه السلام را می گرفتی و هیچ یک از اصحاب بدر و پیشی گرفتگان در اسلام را فرو نمی گذاشتی، مگر این که به سراغشان می رفتی، آنان را به خود فرامی خواندی و از آنان بر علیه خلیفه طلب یاری می کردی، امّا از میان همه آنها جز چهار یا پنج تن هیچ کس به تو جواب مثبت نداد... و اگر همه چیز را

ص: ۱۹۰

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۴۷.

فراموش کنم، این مسأله را فراموش نمی کنم که وقتی ابوسفیان تو را برای بیعت کردن به عنوان خلیفه تحریک کرد در پاسخ او گفتم اگر چهل مرد ثابت قدم داشتم اقدام به مبارزه می کردم».

۴- بیعت نکردن:

یکی از شیوه هایی که امام علی علیه السلام برای احقاق حق خود از آن استفاده کرد، بیعت نکردن با ابوبکر است. ابن اثیر در این باره می نویسد:

«و الصحيح أنّ امیر المؤمنین ما بايع إلا بعد ستة أشهر»^(۱)

«نقل صحیح این است که امام علی علیه السلام بعد از شش ماه با ابوبکر بیعت کرده است».

طبری این بیعت را چنین تحلیل می کند:

«و كان لعلی وجه من الناس حياه فاطمه عليها السلام. فلما توفيت فاطمه عليها السلام انصرفت وجوه الناس عن علی. فمكثت فاطمه ستة أشهر بعد رسول الله صلى الله عليه وآله ثم توفيت. قال معمر فقال رجل للزهري أفلم

ص: ۱۹۱

۱- الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۳۲۵؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۴۸؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۲۲.

بیا بعه علیّ سته اشهر قال لا ولا احد من بنی هاشم حتی بایعه علیّ. فلما رأی علی انصراف وجوه الناس عنه صرع الی مصالحه ابی بکر» (۱)

«تا وقتی فاطمه علیها السلام زنده بود، علی علیه السلام بین مردم اعتباری داشت. همین که فاطمه علیها السلام از دنیا رفت، مردم از علی علیه السلام کناره گرفتند. فاطمه علیها السلام شش ماه بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله زنده بود و سپس از دنیا رفت.

مردی به زهری گفت: آیا در این شش ماه علی علیه السلام با ابوبکر بیعت نکرده بود؟

زهری گفت: نه، نه او بیعت کرده بود و نه هیچ یک از بنی هاشم، تا این که علی علیه السلام بیعت کرد. وقتی علی علیه السلام اعراض مردم را دید برای مصالحه با ابوبکر رام شد».

همان طور که از این متن و دیگر متون تاریخی برمی آید، آن حضرت تا هنگامی که امیدی به یاری داشت بیعت نکرد، از نامه معاویه که پیشتر بیان شد، به روشنی این نکته استفاده می شود که حضرت را به زور برای بیعت برده بودند، ولی او بیعت نکرده بود.

ص: ۱۹۲

اشاره

یکی از شیوه‌هایی که حضرت برای اثبات حقانیت خود در ادعای خلافت به کار گرفت، این است که هر کجا زمینه‌ای برای بحث علمی با دیگران فراهم می‌شد، ادعای خود را در حقانیت در خلافت مطرح می‌کرد که در این جا فهرست گونه نقل می‌کنیم:

الف - در دوران عثمان:

روزی در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله مهاجر و انصار به بیان فضائل خود پرداختند و از آن حضرت نیز خواستند تا سخن بگوید. حضرت نیز ضمن توجه آنان به این که این امتیازات به خاطر رسول خدا صلی الله علیه و آله به شما رسیده است به بیان فضائل خود پرداخته، به مسأله نصب خود در غدیر به امامت امت توسط رسول خدا صلی الله علیه و آله اشاره می‌کند. (۱)

ص: ۱۹۳

۱- ینابیع الموده، ص ۱۱۴؛ فرائد السمطين، ج ۱، ص ۳۱۲.

در روز شورا که هر یک از اعضای آن در صدد اثبات برتری خود برای خلافت بودند، امام به بیان فضائل خود پرداخت و با استدلال به آیات قرآن و روایات رسول خدا صلی الله علیه و آله حقانیت خود را برای تصاحب خلافت اعلام کرد. (۱)

در منابع شیعه از این گونه مناظره ها و مناشده ها بسیار بیشتر یاد شده است که از نقل آنها خودداری می کنیم.

بنابر این نه تنها امام علی علیه السلام خلافت و جانشینی بلا فصل رسول خدا صلی الله علیه و آله را حق خود می دانست و برای تصاحب آن تلاش می کرد، بلکه تا وقتی که به حکومت ظاهری رسید از این تلاش دست نکشید.

در این جا تنها یک پرسش باقی می ماند و آن این که به چه دلیل امام علی علیه السلام که انسانی شجاع و قهرمان بود و شمشیر او در میدانهای کارزار گره از کار مسلمانان می گشود، در این دوران از آن استفاده نکرده است؟

قبل از پرداختن به پاسخ این سؤال باید به این نکته توجه داشت که قبل از فتح مکه، حوزه نفوذ اسلام در مدینه و بخش ناچیزی از مکه بود، چنان که اعزام عده ای از مسلمانان به حبشه نیز به همین سبب انجام گرفت. در این زمان همه

ص: ۱۹۴

۱- لسان المیزان، ج ۲، ص ۱۵۷؛ میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۱۷۸؛ مناقب، ابن مغازلی، ص ۱۱۲؛ مناقب خوارزمی، ص ۳۱۳؛ کفایه الطالب، ص ۳۸۶؛ فرائد السمطين، ج ۱، ص ۳۱۹؛ ترجمه الامام علی علیه السلام من تاریخ مدینه دمشق، ج ۳، ص ۱۱۳.

قبائل عربستان امیدوار بودند که با مبارزه نظامی قریش اسلام سرکوب شود، ولی با فتح مکه این امید به یاس مبدل گشت و قبائل عرب به ناچار در برابر حکومت رسول خدا صلی الله علیه و آله تسلیم شدند. بی شک آنان در این دوران اسلام را به عنوان یک اندیشه و مکتب نپذیرفته بودند بلکه در برابر قدرت مسلمانان مجبور به تسلیم شده بودند. از این تاریخ به بعد همزمان با ورود هیأت‌های قبائل به مدینه برای انعقاد قرارداد با حکومت رسول خدا صلی الله علیه و آله هجوم خارجی به عربستان هم آغاز می شود که جنگ‌های موته و تبوک نمونه های آن هستند. در داخل عربستان نیز با این که هنوز پیامبر صلی الله علیه و آله زنده بود، عده ای ادعای پیامبری کردند تا شاید از این راه به قدرت برسند. بنابراین گرچه همزمان با ارتحال رسول خدا صلی الله علیه و آله همه مناطق عربستان تسلیم حکومت مرکزی رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند، ولی این تسلیم بودن به این معنی نبود که همه آنان مسلمانان معتقد و پایبند به دین هستند. شاهد آن این است که بلافاصله پس از اعلام ارتحال رسول خدا صلی الله علیه و آله در مکه، نظم شهر به هم ریخت و حاکم آن حضرت، عتاب بن اُسَید بن ابی العاص از ترس مردم مخفی شد. (۱)

بدین سان نباید از این مردم انتظار داشت که به همه دستورات دینی پایبند باشند و یا این که جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله را منصبی الهی بدانند که باید از طرف خداوند تعیین شود. بلکه بر عکس آن را قدرت فراهم شده ای می دانستند

ص: ۱۹۵

که همه درصدد تصاحب آن بودند، چنان که شورشهای بعد از ارتحال رسول خداصلی الله علیه وآله در گوشه و کنار عربستان حکایت از این مسأله داشت.

علل عدم استفاده از خشونت

اشاره

با توجه به نکات یاد شده اکنون به بررسی سؤال یاد شده می پردازیم.

از آن جا که این مسأله مربوط به امیرالمؤمنین علیه السلام است، تنها از طریق سخنان ایشان می توان انگیزه های آن حضرت را در این زمینه به دست آورد.:

۱ - حفظ اسلام نوپا:

قرآن کریم از اختلاف و دو دستگی اصحاب پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه وآله بعد از رحلت آن بزرگوار خبر می دهد و می فرماید:

{وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا} (۱)

«محمد صلی الله علیه وآله فقط پیامبری است از سوی خداوند که پیش از او نیز پیامبرانی آمده اند. پس هر گاه پیامبر بمیرد یا کشته شود، آیا شما به زمان جاهلیت و گذشته برمی گردید؟ هرکس عقب گرد کند، هرگز ضرری به خدا وارد نمی کند.»

ص: ۱۹۶

گرچه این آیه مربوط به جنگ احد است، ولی در یک دید کلی و با توجه به عبارت {أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ} می‌رساند که این امکان وجود دارد که بعد از رحلت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله اصحاب به زمان جاهلیت قبل از اسلام برگردند و مجدداً به آیین گذشته و به قومیت گرایبی روی آورند.

گذشته از برداشت از این آیه، رسول خدا صلی الله علیه و آله در خطبه‌های حجه الوداع تأکید فرمود: «لا ترجعوا بعدي كفارا يضرب بعضكم رقاب بعض» و چنان که پیشتر بیان کردیم، در صحاح اهل سنت بابی با همین عنوان گشوده شده است و این روایات را در آنجا گردآوری کرده‌اند و این سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز حکایت از این خطر در جامعه اسلامی دارد.

جدای از اینها، واقعیت‌های تاریخی قابل انکار نیستند؛ پیدایش انبیاء دروغین از میان مسلمانانی که خود زمانی مسلمان بوده‌اند! و ایمان آوردن عده‌ای از مسلمانان به این مدعیان پیامبری! که خود از ارتداد عده‌ای قابل توجه از مسلمانان حکایت دارد.

همچنین شورشهایی که علیه حکومت مرکزی بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله به راه افتاد قابل انکار نیست؛ گرچه در انگیزه آنان تردید کنیم، به گونه‌ای که ابوبکر تا پایان حکومت خود درگیر مقابله با این شورشها بود و گاه خطر، آن چنان جدی بود که ابوبکر در بعضی از ایام چنین دستور داد:

«والزم اهل المدینه بحضور المسجد خوف الغاره من العدو لقریهم»^(۱)

«تمام مردم مدینه را ملزم کرد که در مسجد حضور داشته باشند، زیرا به دلیل نزدیکی دشمن، احتمال غارت مدینه توسط آنان وجود داشت».

در چنین شرایطی اگر امام علی علیه السّلام در داخل مدینه شمشیر برمی داشت و برای احقاق حق خود جنگ به راه می انداخت، آیا نامی از اسلام می ماند؟ امام علی علیه السّلام خود یکی از علل استفاده نکردن از شمشیر برای احقاق حق خود را حفظ اسلام می داند. حضرت در نامه ای به مردم مصر، در حالی که بیش از بیست سال از این حوادث گذشته و آن مردم در آن روزگار مسلمان نبودند، برای اثبات این که خلافت حق او بوده است پس از شرح جریان بیعت مردم با ابوبکر و تسلیم شدن خود می فرماید:

«فما راعنی الا انثیال الناس علی فلان یبایعونه، فامسکت یدی، حتی رأیت راجعه الناس قد رجعت عن الاسلام یدعون الی محق دین محمد صلی الله علیه وآله فخشیت ان لم انصر الاسلام و اهله ان اری فیه ثلما او هدمما تکون

ص: ۱۹۸

۱- الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۳۴۴.

المصیبه به علی اعظم من فوت و لا یتکم التی انما هی متاع ایام قلائل» (۱)

«و چیزی مرا نگران نکرد و به شگفتم نیاورده جز شتافتن مردم بر فلان از هر سو و بیعت کردن با او. پس دست خود باز کشیدم، تا آن که دیدم گروهی در دین خود نماندند و از اسلام روی برگرداندند و مردم را به نابودی دین محمد صلی الله علیه و آله خواندند؛ پس ترسیدم که اگر اسلام و مسلمانان را یاری نکنم، رخنه ای در آن بینم و یا ویرانی ای که مصیبت آن بر من سخت تر از (محروم ماندن از خلافت است و) از دست دادن حکومت شما که روزهایی چند است».

امام این نکته را در موارد متعددی از جمله در مسجد مدینه در روزهای آغازین خلافت (۲)، هنگام رفتن به جنگ جمل (۳) و در روز شورا (۴) بیان کرده است.

بدین سان امام علی علیه السلام بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله با مشکل زیر رو به رو بود:

ص: ۱۹۹

۱- نهج البلاغه، نامه ۶۲.

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۳۰۷.

۳- همان، ص ۳۰۸.

۴- نهج البلاغه، خطبه ۷۴.

الف - حفظ اسلام و دستاوردهای آن؛

ب - به دست آوردن خلافت

برای امام که آن همه در راه اسلام و گسترش آن زحمت کشیده بود، حفظ کیان اسلام از همه چیز مهمتر بود و از این رو آن را انتخاب کرد.

۲- نداشتن باور:

بی شک قبل از دفن رسول خدا صلی الله علیه و آله و متوجه شدن امام علی علیه السلام از جریان سقیفه، عده ای با ابوبکر به عنوان خلیفه مسلمانان بیعت کرده بودند که شکستن این بیعت به آسانی ممکن نبود. در واقع حکومتی مستقر شده بود که اگر امام علی علیه السلام می خواست حکومت را تصاحب کند، می باید با همه طرفداران حکومت درگیر شود. گذشته از آن که بعضی از کسانی که روز اول با ابوبکر بیعت کرده بودند هیچ دل

خوشی از امام نداشتند، چنان که رسول خدا صلی الله علیه و آله این نکته را به امام علی علیه السلام گوشزد کرده بود آنجا که به آن حضرت فرمود:

«ضغائن فی صدور قوم لا یبدونها لک حتی یفقدونی.»^(۱)

«کینه ها و دشمنی هایی در دل قوم (قریش) نسبت به تو وجود دارد که تا من زنده ام آنها را برایت ابراز نمی کنند.»

ص: ۲۰۰

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۱۰۷.

براین اساس درگیر شدن با یک حکومت هر چند ضعیف نیاز به نیروی نظامی داشت که امام چنین نیرویی را در اختیار نداشت.

به سخنان امام در این زمینه توجه کنید:

«فَنظَرْتُ فَإِذَا لَيْسَ لِي مَعِينٌ إِلَّا أَهْلُ بَيْتِي فَضَنَنْتُ بِهِمْ عَنِ الْمَوْتِ وَ اغْضَيْتُ عَلَى الْقَذَى وَ شَرِبْتُ عَلَى الشَّجَا وَ صَبَرْتُ عَلَى اخْتِزَالِ الْكَظْمِ وَ عَلَى امْرَأَةٍ مِنْ طَعْمِ الْعَلَقَمِ»^(۱)

«و دیدم مرا یاری نیست و جز کسانم مددکاری نیست. دریغ آمدم که آنان دست به یاری ام گشایند، مبادا که به کام مرگ درآیند. ناچار خار غم در دیده شکسته، نفس در سینه و گلو بسته، از حق خود چشم پوشیدم و شربت تلخ شکیبایی نوشیدم».

بیشتر در نامه معاویه به امام علی علیه السلام در بحث جلب حمایت دیگران نقل کردیم که معاویه تصریح می کند چهار یا پنج نفر بیشتر حاضر به همکاری با تو نبودند. مشابه سخنانی که اکنون یاد کردیم، در خطبه ها و نامه های دیگر هم بیان شده است. در خطبه ۲۱۷ حضرت همین بیان را با تفاوتی اندک بیان می نماید.

ص: ۲۰۱

۳- سفارش رسول خدا صلی الله علیه وآله:

بدون تردید رسول خدا صلی الله علیه وآله با اتصال به مبدأ وحی از حوادث بعد از ارتحال خود خبر داشت، چنان که بخشی از این اخبار را در اختیار حفصه و عایشه گذاشت که در آیه ۳ سوره تحریم عکس العمل آنان بیان شده است و در تفاسیر این سوره به حوادث بعد از ارتحال رسول خدا صلی الله علیه وآله و تصاحب خلافت تفسیر شده است.^(۱) گرچه رسول خدا صلی الله علیه وآله از انتشار این اخبار در بین مردم در زمان حیات خود اکراه داشت،^(۲) ولی نمی توانست آن را از محرم اسرار خود، علی بن ابیطالب^(۳) پنهان کند و سزاوار بود که او را در جریان حوادث می گذاشت. این مسأله هم در منابع اهل سنت و هم در منابع شیعه منعکس شده است که به ذکر یک روایت اکتفا می کنیم:

الف - «انس بن مالک قال کنا مع رسول الله صلی الله علیه وآله و علی بن ابی طالب معنا، فمررنا بحدیقه، فقال علی یا رسول الله، الاتری ما احسن هذه الحدیقه! فقال: «انّ حدیقتک فی الجنّه احسن منها»، حتی مررنا بسبع حدائق یقول علی ما قال و یجیبه رسول الله صلی الله علیه وآله بما اجابه،

ص: ۲۰۲

۱- تفسیر، قرطبی، ج ۱۸، ص ۱۸۶.

۲- همان.

۳- ینابیع الموده، باب ۵۶، ص ۱۸۰؛ کنوزالحقایق، ج ۱، ص ۳۴۴؛ مناقب، ابن مغزلی، ص ۷۳.

ثم ان رسول الله صلى الله عليه وآله وقف فوقفنا فوضع رأسه على رأس علي و بكى، فقال علي: ما يبكيك يا رسول الله؟ قال: ضغائن في صدور قوم لا يبءونها لك حتى يفقدوني، فقال يا رسول الله افلا اضع سيفي على عاتقي فاييد خضراءهم! قال: بل تصبر، قال: فان صبرت، قال: تلاقى جهدا، قال: افي سلامه عن ديني؟ قال: نعم، قال: فاذا لا ابالي» (١)

«انس بن مالك مي گوید: همراه رسول خدا صلى الله عليه وآله بوديم و علي عليه السلام هم با ما بود. به بستاني رسيديم، علي عليه السلام عرض کرد: اي رسول خدا صلى الله عليه وآله آيا مي بيني چقدر اين بستان زيباست؟ رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود: بدون ترديد بستان تو در بهشت از اين زيباتر است. تا اين كه به هفت بستان رسيديم و علي عليه السلام همان سؤال را تكرر مي کرد و رسول خدا صلى الله عليه وآله نيز همان پاسخ را تكرر مي فرمود. بعد از آن رسول خدا صلى الله عليه وآله ايستاد و ما هم ايستاديم، رسول خدا صلى الله عليه وآله سرش را روي سر علي عليه السلام گذاشت و شروع کرد به گريه كردن. علي عليه السلام پرسيد: اي رسول خدا صلى الله عليه وآله چه چيز شما را به گريه واداشت؟

ص: ۲۰۳

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابى الحديد، ج ۴، ص ۱۰۸.

«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کینه ها و دشمنیهایی که این قوم (قریش) نسبت به تو در دل دارند، ولی تا من زنده ام آنها را اظهار نمی کنند!»

علی علیه السلام پرسید: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله آیا شمشیرم را بر دوشم نگذارم و جمعیت آنان را پراکنده کنم؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بلکه صبر می کنی.

علی علیه السلام پرسید: و اگر صبر کنم؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله پاسخ داد: مشقت خواهی کشید.

علی علیه السلام پرسید: در آن صورت دینم حفظ خواهد شد؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آری!

علی علیه السلام گفت: بنابر این باکی نیست.»

بدین سان رسول خدا صلی الله علیه و آله در برابر حوادث آینده حضرت را از به کارگیری شمشیر منع می کند و به او دستور صبر می دهد که این نکته در روایات شیعه به طور مشروح بیان شده است.

آنچه بیان شد، بخشی از عللی است که مانع استفاده حضرت از شمشیر و توان بازو برای احقاق حق خود بود که هر یک از این علتها به تنهایی نیز می تواند مانع استفاده آن حضرت از شمشیر شود.

در پایان این بحث تذکر این نکته ضروری است که ما درصدد گردآوری علل نبودیم و گرنه در خطبه سوم و پنجم نهج البلاغه حضرت علل دیگری را نیز برای استفاده نکردن از خشونت مطرح می نماید.

ص: ۲۰۵

یکی از شبههاتی که بر استدلال به این آیه وارد کرده اند؛ شبهه سیاق آیات است. به این شبهه توجه کنید:

«والوصیه بالخلافه لا مناسبة لها في سياق محاجه اهل الكتاب فهي مما لا ترضاه بلاغه القرآن»^(۱)

«وصیت به جانشینی مناسبتی با بحث با اهل کتاب ندارد و این مسأله از چیزهایی است که بلاغت قرآن آن را نمی پسندد.»

نقد

رشید رضا چنین تصور کرده است که ترتیب موجود آیات همان ترتیب نزول است و چون در ترتیب موجود آیات قبل و بعد درباره اهل کتاب است، باید این آیه هم درباره اهل کتاب باشد. در پاسخ به این شبهه باید گفت:

الف - گرچه مسلمانان ترتیب آیات را توفیقی می دانند، به این معنی که پس از آن که آیات متفرق نازل می شد، رسول خدا صلی الله علیه وآله دستور داده است که این آیه

ص: ۲۰۹

۱- تفسیر المنار، رشید رضا، ج ۶، ص ۴۶۶.

در کجا و آن آیه در کجا قرار گیرد، این مسأله نسبت به ترتیبی که رسول خدا صلی الله علیه وآله مشخص کرده درست و پذیرفته است، ولی آیا ترتیب قرآن موجود همان ترتیب رسول خدا صلی الله علیه وآله است؟

منابع اهل سنت در این بحث خلاف این مسأله را بیان می کنند:

«قال ابن شهاب و اخبرني خارجه بن زيد بن ثابت سمع

زيد بن ثابت قال فقدت آيه من الاحزاب حين نسخنا المصحف قد كنت اسمع رسول الله صلى الله عليه وآله يقرأ بها فالتسمناها فوجدناها مع خزيمه بن ثابت الانصاري من المؤمنين رجال صدقوا ما عاهدوا الله عليه فالحقناها في سورتها في المصحف.»^(۱)

«ابن شهاب می گوید: خارجه بن زيد به من خبر داد که از پدرش زيد بن ثابت شنیده است که هنگام تنظیم مصحف آیه ای از سوره احزاب را نیافتیم، با این که من شنیده بودم و رسول خدا صلی الله علیه وآله آن را قرائت

ص: ۲۱۰

۱- الصحيح، البخاری، ج ۳، باب جمع القرآن، ص ۹۹، کتاب التفسیر، باب فمنهم من قضی، ص ۲۲؛ تفسیر، النسائی، ج ۲، ص ۱۶۶؛ جامع التفسیر من کتاب الاحادیث، ج ۳، ص ۱۶۱۳؛ الاتقان ج ۱، ص ۵۹.

می کرد، تحقیق کردیم آن را نزد خزیمه بن ثابت انصاری یافتیم و آیه این بود:

{مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ}

«پس از یافتن آن را در قرآن در سوره اش نهادیم».

همان طور که ملاحظه می کنید، زید بن ثابت که نقش اول را در جمع قرآن در منابع اهل سنت داشته است، اعتراف می کند که این آیه را در سوره اش قرار دادیم، ولی آیا در جایی که رسول خدا صلی الله علیه وآله در عصر خودش مشخص کرده بود؟ یا هر جایی که آنان مناسب دیده اند؟

ب - مسلمانان - چه شیعه و چه اهل سنت - وحدت نظر دارند که ترتیب موجود براساس نزول نیست؛ سیوطی که نزول آیات را به انواع مختلف تقسیم کرده است، می نویسد:

«النوع الثالث عشر ما نزل مفرقا و هو غالب القرآن» (۱)

«نوع سیزدهم از آیات، آیاتی است که جداگانه نازل شده اند و بیشتر آیات چنین است.»

گذشته از آن که ترتیب موجود براساس نزول نیست، گاه در یک آیه هم نمی توان گفت کل آیه مربوط به یک مطلب است؛

ص: ۲۱۱

«لا خلاف بين الائمة ان الآيه من القرآن قد ياتي اولها في شىء و آخرها في غيره و وسطها في معنى و اولها في سواه.»^(۱)

«در بين امت اختلافی نیست که گاهی آیه ای از قرآن اولش درباره چیزی است و آخرش درباره چیزی و وسطش درباره چیزی غیر از اول آن است»

پیشتر از قول دانشمندان اهل سنت درباره آیه تطهیر - که همین شبهه مطرح بود - نقل کردیم که استطراد شیوه قرآن است و گاهی جمله ای معترضه را وسط آیه می آورد که نمونه هایی را نیز از قرآن بیان کردیم.

ج - پیشتر بیان کردیم که بهترین راه شناخت اینکه آیه ای با آیات دیگر نازل شده است یا نه، این است که اگر آیه مورد بحث را از مجموعه آیات یاد شده برداریم، ارتباط معنوی آیات به هم نخورد و این جا نیز همین شیوه قابل اعمال است. بدین سان اگر این آیه را برداریم نه تنها خللی به ارتباط معنوی آیات قبل و بعد آن وارد نمی شود، بلکه کاملاً هماهنگ خواهند بود. با مراجعه به قرآن و قرائت آیات قبل و بعد بدون در نظر گرفتن این آیه می توان این روش را تجربه کرد.

ص: ۲۱۲

۱- سلسله مؤلفات الشیخ المفید، ج ۲، ص ۵۳.

د - در آیات قبل و بعد مخاطبان را با عنوان اهل کتاب، یهود و نصارا ... یاد می کند. حال تغییر از این عناوین به عنوان {یعصمک من الناس} حکایت از آن دارد که مخاطب در این آیه با آیات قبل و بعد متفاوت است و این خود حاکی از این مسأله است که این آیه با آن آیات نازل نشده است.

۲- شبهه تفکیک کلام

اشاره

از شبهاتی که بر استدلال شیعه به این آیه وارد کرده اند؛ این است که اگر آیه مورد بحث درباره امامت امام علی علیه السلام باشد، لازم می آید بین آیات قبل و آیات بعد فاصله ایجاد شود. به این شبهه توجه کنید:

«و ذلك لأن ما قبل هذه الآية بكثير و ما بعدها بكثير لما كان كلاما مع اليهود والنصارى امتنع القاء هذه الآية الواحدة في البين على وجه تكون اجنبيته عما قبلها و ما بعدها.»^(۱)

«چون در آیات بسیاری، بعد از این آیه سخن با یهود و نصارا است، ممتنع است که این یک آیه در بین این آیات آورده شده باشد؛ به گونه ای که با آیات قبل و بعد بیگانه باشد.»

ص: ۲۱۳

۱- تفسیر، فخر رازی، ج ۱۱، ص ۵۰.

الف - فخر رازی نیز بر این عقیده است که همه این آیات با هم نازل شده اند؛ از این رو این آیه با آیات قبل و بعد نمی تواند ارتباط نداشته باشد. به عبارت دیگر، کلام فخر همان شبهه سیاق است که پیشتر مورد نقد و بررسی قرار گرفت و تکرار نمی کنیم.

ب - یکی از نکاتی که می تواند نزول آیه را مشخص کند که چه زمانی و درباره چه کسانی نازل شده است، مشخص کردن «ما انزل الیک» است و تعجب از فخر رازی است که در تعیین «ما انزل الیک» ده قول نقل می کند (۱) که دو قول آن مربوط به یهود و بقیه درباره نزول آیه در غدیر و مسائل دیگر است. با این حال چگونه اظهار میدارد که این آیه با آیات قبل و بعد خود ارتباط دارد و نمیتواند اجنبی باشد، با این که بر اساس هشت قول دیگر آیه غیر مرتبط است.

ص: ۲۱۴

یکی از شبهه‌هایی که بر استدلال شیعه به این آیه وارده کرده اند؛ این است که آیه از نظر محتوایی با مسأله امامت تناسب ندارد. به این شبهه توجه کنید:

«دع سياق الآیه و ما قبلها و ما بعدها، فإنها فی نفسها لا تقبل ان یكون المراد بالتبلیغ فیها تبلیغ الناس اماره علی، فانّ جمله «و ان لم تفعل» الشرطیه التي بعد جمله «بلّغ» الامریه و جمله الامر بالعصمه و جمله التذیل التعلیلی بنفی هدایه الکافرین لا یناسب شیء منها تبلیغ الناس

ص: ۲۱۷

مسأله الاماره، فتأمل الآيه في ذاتها بعين البصيره لا بعين التقليد.» (۱)

«از سياق آیه و ما قبل و از ما بعد آن که بگذریم، آیه به تنهایی نیز نمی پذیرد که مقصود از تبلیغ در آن، تبلیغ از رهبری علی علیه السلام باشد؛ زیرا جمله «ان لم تفعل» شرطیه است که بعد از جمله امری «بلغ» واقع شده است و در پایان جمله نگهداری و جمله پایانی آیه که تعلیل می کند خداوند کافران را هدایت نمی کند، هیچ یک از این امورتناسبی با تبلیغ کردن رهبری علی علیه السلام برای مردم ندارد. آیه را با چشم بصیرت مطالعه کن نه با چشم تقلید!»

نقد

اشکال رشید رضا بر این شبهه

اشاره

رشید رضا در این کلام سه اشکال را به شرح زیر مطرح کرده است:

۱- جمله شرطیه «اگر این کار را انجام ندهی رسالت او را انجام نداده ای» چگونه با تبلیغ خلافت علی علیه السلام سازگاری دارد؟

ص: ۲۱۸

۱- تفسیر المنار، ج ۶، ص ۴۶۷.

۲- جمله «خداوند تو را از مردم نگه می دارد» چگونه با خلافت علی علیه السّلام سازگاری دارد؟

۳- عبارت «خداوند کافران را هدایت نمی کند» چگونه با امامت علی علیه السّلام سازگاری دارد؟

پاسخ شبهه اول :

رشید رضا تصور درستی از جانشینی رسول خدا صلی الله علیه وآله ندارد و تصور می کند جانشینی واقعی رسول خدا صلی الله علیه وآله همان بوده که بعد از ارتحال آن حضرت اتفاق افتاده است و یا در حد رئیس یک قبیله یا رئیس جمهوری یک کشور است تا با عدم تبلیغ رسالت الهی برابری نکند، در حالی که امامت و خلافت و جانشینی رسول خدا صلی الله علیه وآله ادامه نبوت است و همان وظایف رسول خدا صلی الله علیه وآله بر عهده جانشین او است که مهمترین آنها هدایت همه جانبه بشر به سوی خداست که چنین کاری جز با برخوردارگی از عصمت و علم الهی امکان پذیر نیست؛ علمی که تمام ابعاد احکام الهی اعم از دنیوی، اخروی، اجتماعی، سیاسی، قضایی، فردی، اجتماعی و... را دربرگیرد که به اعتراف دوست و دشمن بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله چنین دانشی در اختیار امام علی علیه السّلام بوده است، چنان که در آیه «انّما» مشروح آن بیان شد و در این جا تکرار نمی کنیم.

در کنار این علم گسترده و عصمت امام علی علیه السّلام باید به اعترافات خلفای سه گانه در عدم آگاهی از احکام الهی و اسلامی اشاره کرد تا حدی که خلیفه

اول از اجرای حد الهی نسبت به خالد بن ولید در جریان کشتن مالک بن نویره و همبستر شدن با همسر او سرباز زد. همچنین او می گفت: بیعت تان را پس بگیرید که شیطانی همراه من است و نیز عدم آگاهی او از احکام ابتدایی که بسیار روشن است؛ مثل ندانستن میراث جده. برای پی بردن به میزان آگاهی خلیفه اول می توان به کتب تفسیر، حدیث و... از اهل سنت مراجعه کرد و دریافت که در این میدان حتی بسیاری از صحابه بر او برتری دارند.

این عدم آگاهی نسبت به خلیفه دوم بسیار بیشتر است؛ از قبیل تحریم ازدواج موقت باین که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله وجود داشت، تجسس او در خانه های مردم، دستور به سنگسار زن حامله، و زن دیوانه و موارد فراوان دیگر، به طوری که او بارها و بارها می گفت: «لولا علی لهلك عمر» و...

از طرفی باید در نظر داشت که خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله باید هدایت همه جانبه جامعه بشری را عهده دار شود و در این صورت روشن است که خداوند می فرماید: «جانشین بعد از خودت را مشخص کن که اگر این کار را انجام ندهی رسالت الهی را انجام نداده ای».

پاسخ شبهه دوم

اشاره

اگر مقصود از واژه «ناس» در آیه مشخص شود، هم جایگاه و ارتباط آن با ولایت علی علیه السلام و حفاظت او از رسول خدا صلی الله علیه و آله در برابر آنان مشخص می شود و هم جمله پایانی آیه. در این زمینه چند احتمال زیر مطرح شده است:

ص: ۲۲۰

الف - مقصود از «ناس» مسلمانان باشند. این احتمال نمی تواند درست باشد، چون مسلمانانی که به رسول خدا صلی الله علیه وآله از روی اخلاص و عشق به خداوند ایمان آورده اند و همه چیز خود را در راه گسترش اسلام در طبق اخلاص گذاشته و سالها برای گسترش اسلام زحمت کشیده اند، خطری برای رسول خدا صلی الله علیه وآله ندارند.

ب - مقصود از «ناس» اهل کتاب باشند. به دلیل زیر این احتمال نیز نمی تواند درست باشد:

اولاً: وقتی قرآن اهل کتاب را مخاطب قرار می دهد با عنوان یهود، نصارا، اهل کتاب، الذین اوتوا الكتاب و الذین كفروا خطاب می کند، نه با کلمه «ناس».

ثانیا: در زمان نزول آیه در مدینه و مکه و بخصوص در مراسم حجه الوداع، اهل کتابی وجود نداشته، تا خطری برای رسول خدا صلی الله علیه وآله باشند.

ج - مقصود از «ناس» روم و ایران باشند. این احتمال نیز نمی تواند درست باشد؛

اولاً: هنوز اسلام در خارج از عربستان گسترش نیافته بود تا عده ای مخالف پیامبر صلی الله علیه وآله باشند.

ثانیا: اینان در مراسم حضور نداشتند تا خطری برای رسول خدا صلی الله علیه وآله باشند.

بنابراین مقصود از «ناس» باید جمعیتی باشند صاحب نفوذ و قدرت، از مخالفان رسول خدا صلی الله علیه وآله و اسلام و مسلمانان حاضر در مراسم و غیرقابل شناخت ظاهری و این جمعیت غیر از جریان نفاق و منافقان کسی نمی تواند باشد که

عمده آنان را سران قریش تشکیل می دهند. برای مشخص کردن اینان و خطری که برای رسول خدا صلی الله علیه و آله داشتند و خطری که از ولایت و امامت علی علیه السلام متوجه آنان می شد و ترسی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از عملکرد آنان داشت، باید عملکرد قریش را در برابر دعوت رسول خدا صلی الله علیه و آله مورد بررسی

قرار داد تا بتوان خطر آنان را به تصویر کشید، ولی باید توجه داشت که چنین کاری مستلزم بازخوانی یک دوره تاریخ اسلام است که این کار در این جا ممکن نیست و تنها به سرفصلهای آن اشاره می کنیم:

۱- موضع گیری قریش در برابر رسول خدا صلی الله علیه و آله

اشاره

بعد از آن که خداوند به رسول خود دستور داد دعوت به اسلام را علنی کند و او نیز دعوت آشکار را آغاز کرد، سرسخت ترین دشمنان او قریش بودند که در برابر دعوت او دست به اقداماتی به شرح زیر زدند.

مذاکره برای جلوگیری از تبلیغ دین خدا:

سران قریش آن قدر تکبر داشتند که شأن خود را برتر از آن می دانستند که با رسول خدا صلی الله علیه و آله مذاکره کنند. از این رو در این دوران با ابوطالب چندین دور مذاکره کردند که او جلو تبلیغ پیامبر را بگیرد. به این متن توجه کنید:

«فلما بادی رسول الله صلی الله علیه و آله قومه بالاسلام مشی رجال من اشراف قریش الی ابی طالب عتبه و شیبه

ص: ۲۲۲

ابنا ربيعه بن عبد شمس و ابوسفیان بن حرب و ابوالبختری و الاسود بن المطلب و ابوجهل، والولید بن المغیره و نبیه و منبه ابنا الحجاج بن عامر و العاص بن وائل فقالوا یا اباطالب، انّ ابن اخیک قد سب آلهتنا و عاب دیننا و سفّه احلامنا و ضلّل آباءنا فاما ان تکفّه عنا واما ان تخلّی بیننا و بینہ.» (۱)

«همین که رسول خدا صلی الله علیه و آله قومش را به اسلام دعوت کرد، جمعی از سران قریش مانند عتبه و شیبه پسران ربیعہ بن شمس و ابوسفیان پسر حرب و ابوبختری و اسود و ابوجهل و ولید بن مغیره و نبیه و منبه پسران حجاج بن عامر و عاص بن وائل خدمت ابوطالب رسیدند و به او گفتند: پسر برادر تو به خدایان ما ناسزا می گوید، دین ما را سرزنش می کند، افکار ما را سفیهانه می پندارد و پدران ما را گمراه می داند، یا جلو او را بگیر و یا دست از حمایت او بردارد تا خود بدانیم که با او چه کنیم!»

ص: ۲۲۳

۱- سیره، ابن هشام، ج ۱، ص ۲۶۵.

در این مذاکره ابوطالب با سخنانی دلگرم کننده آنان را قانع کرد و آنان برگشتند، ولی چون رسول خدا صلی الله علیه و آله حاضر نبود دست از دعوت به حق خود بردارد، دوباره خدمت ابوطالب رسیدند و به او گفتند:

«إِنَّ لَكَ سَنًا وَ شَرَفًا وَ مَنْزِلَةً فِينَا وَ أَنَا قَدْ اسْتَهْنَيْتَ مِنْ ابْنِ أَخِيكَ فَلَمْ تَنْهَ عَنَّا وَ أَنَا وَاللَّهِ لَا نَصِيرَ عَلَيَّ هَذَا مِنْ شَتْمِ آبَائِنَا وَ تَسْفِيهِ أَحْلَامِنَا وَ عَيْبِ آلِهَتِنَا حَتَّى تَكْفَهُ عَنَّا أَوْ نَنْزِلَهُ وَ أَيَّاكَ فِي ذَلِكَ حَتَّى يَهْلِكَ أَحَدُ الْفَرِيقَيْنِ.» (۱)

«ای ابوطالب علیه السلام سنی از تو گذشته و در بین ما جایگاه و منزلتی داری و از تو خواستیم جلو پسر برادرت را بگیریم، ولی جلو او را نگرفتی. به خدا قسم ما نمی توانیم این وضع را تحمل کنیم که پدران ما دشنام داده شوند و افکار و اندیشه ما سفیهانه دانسته شود و خدایان ما تحقیر شوند. بنابراین جلو او را بگیر و یا این که ما با تو و او درگیر می شویم، به گونه ای که یکی از ما از میان برود!»

مذاکره با تهدید برای جلوگیری از تبلیغ دین

این دور از مذاکره چون همراه با تهدید جدی بود، ابوطالب رسول خدا صلی الله علیه و آله را خواست و سخنان قریش را به اطلاع آن حضرت رساند.

ص: ۲۲۴

۱- همان.

رسول خدا صلی الله علیه وآله در پاسخ قریش به ابوطالب فرمود:

«یا عمّ والله لو وضعوا الشمس فی یمینی و القمر فی یساری علی ان اترک هذا الامر حتی یظهره الله او اهلک فیہ ما ترکته ثم استعبر رسول الله صلی الله علیه وآله فبکی، ثم قام فلما ولی، ناداه ابوطالب فقال: اقبل

یا بن اخی، فاقبل علیه رسول الله صلی الله علیه وآله فقال: اذهب یا بن اخی فقل ما احببت، فوالله لا اسلمک لشیء ابدا.»^(۱)

«عمو! به خدا قسم اگر خورشید را در دست راست و ماه را در دست چپ من بگذارند و از من بخواهند که دست از این کار بردارم، این کار را نخواهم کرد مگر این که یا خداوند این دین را گسترش دهد و یا این که من در این راه کشته شوم. پس از این کلمات اشک های رسول خدا صلی الله علیه وآله جاری شد و گریه کرد و از جابرخواست و همین که دور شد، ابوطالب او را خواند و گفت: پسر برادرم بیا! وقتی رسول خدا صلی الله علیه وآله آمد، ابوطالب به او گفت: پسر برادرم برو و هر چه دلت می خواهد تبلیغ کن. به خدا قسم در برابر هیچ چیزی تو را تسلیم نخواهم کرد!»

ص: ۲۲۵

وقتی قریش از مذاکره با ابوطالب برای وادار کردن رسول خدا صلی الله علیه وآله به توقف تبلیغ دین خدا راه به جایی نبردند، درصدد برآمدند تا جلو تبلیغ دین را بگیرند. برای رسیدن به این هدف، از روشهای زیر استفاده کردند:

برخورد مستقیم برای جلوگیری از تبلیغ دین

الف - مذاکره برای کشتن رسول خدا صلی الله علیه وآله:

قریش می دانست که راه رهایی از این مشکل، از بین بردن رسول خدا صلی الله علیه وآله است ولی از طرفی حمایت جدی ابوطالب و به تبع آن حمایت بنی هاشم - که خود از قبایل زیر مجموعه قریش و مورد احترام مردم مکه بودند - از رسول خدا صلی الله علیه وآله مانع کشتن او می شد. از این رو خدمت ابوطالب آمدند و به او پیشنهاد کردند که ما جوانی از جوانان قریش را به تومی دهیم و تو نیز محمد صلی الله علیه وآله را به ما بده تا او را بکشیم! به این پیشنهاد توجه کنید:

«ثم انّ قریشا حین عرفوا ان اباطالب قد ابی خذلان رسول الله صلی الله علیه وآله مشوا الیه بعمار بن الولید بن المغیره فقالوا له یا اباطالب هذا عماره بن الولید انهد فتی فی قریش و اجمله فخذہ فلک عقله و نصره و اتخذه ولدا فهولک و اسلم الینا ابن اخیک هذا، الذی قد خالف دینک و دین آبائک و فرّق جماعه قومک و سفّه احلامهم،

فَنَقْتَلُهُ، فَأَنَّمَا هُوَ رَجُلٌ بِرَجُلٍ، فَقَالَ، هَذَا وَاللَّهِ مَا لَا يَكُونُ أَبَدًا»^(۱)

«وقتی قریش فهمیدند که ابوطالب حاضر نیست دست از حمایت رسول خدا صلی الله علیه و آله دست بردارد، نزد ابوطالب رفتند و به او گفتند: عماره بن ولید قوی ترین و زیباترین جوان قریش است، او را به عنوان فرزند به تو می دهیم که از فکر و توان جسمی او استفاده کنی و در برابر آن پسر برادرت را - که مخالف دین ماست و بین ما تفرقه ایجاد کرده است و اندیشه ما را سفیهانه می پندارد - تسلیم ما کن تا او را بکشیم و این یک معامله است؛ مردی در برابر مردی!

ابوطالب گفت: به خدا قسم این کار هرگز شدنی نیست».

ب - جلوگیری از ایمان آوردن افراد:

مشکل اساسی قریش، اسلام بود و اگر با رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز درگیر شدند، به خاطر این بود که او اسلام را تبلیغ می کرد. پس از شکست طرحهای یاد شده به این طرح رو آوردند که از ایمان آوردن افراد جلوگیری کنند و در این راه بسیار

ص: ۲۲۷

۱- همان.

تلاش کردند تا از اسلام آوردن طفیل بن عمرو(۱)، اعشی بن قیس شاعر معروف(۲)، عدّاس(۳)، و از ایمان آوردن قبائل در مناسک حج(۴)، جلوگیری نمایند.

ج - شکنجه یاران:

قریش همزمان با تلاش برای جلوگیری از ایمان آوردن افراد، به شکنجه یاران رسول خدا صلی الله علیه وآله رو آورد. این کار با دو انگیزه انجام می گرفت که ایمان آوردگان باز گردند و دیگران نیز تمایل به ایمان آوردن نداشته باشند.

شکنجه مؤمنان توسط قریش به قدری روشن است که جای هیچ شبهه ای برای کسی باقی نمی گذارد. به این متن توجه کنید:

«ثم انّ قریشا تذا مروا بینهم علی من فی القبائل منهم من اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله الذین اسلموا معه فوثب کل قبيله علی من فیهم من المسلمین یعدّونهم.»(۵)

«قریش با هم توافق کردند تا کسانی را که به رسول خدا صلی الله علیه وآله ایمان آورده اند، شکنجه کنند. براین اساس هر قبيله ای مسلمانان آن قبيله را شکنجه می کردند.»

ص: ۲۲۸

۱- سیره، ابن هشام، ج ۱، ص ۳۸۲.

۲- همان، ص ۳۸۶.

۳- همان، ج ۲، ص ۴۲۱.

۴- همان، ص ۴۲۳.

۵- همان، ج ۱، ص ۲۶۸.

کتک خوردن عبدالله بن مسعود و مجروح شدن او تنها به خاطر خواندن قرآن، (۱) شکنجه بلال با آن وضع فجیع تنها به جرم گفتن «لا اله الا الله»، (۲) شکنجه یاسر و سمیه و عمار با آن وضع رقت بار برای رسول خدا صلی الله علیه و آله بسیار دردناک بود. از این رو وقتی که از کنار آنان می گذشت و این شکنجه ها را می دید، می فرمود:

«صبرا آل یاسر موعدکم الجنة.» (۳)

«آل یاسر صبر کنید و عده گاه شما بهشت است.»

آنچه یاد شد، درباره یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله است، ولی اذیت و آزار قریش نسبت رسول خدا صلی الله علیه و آله از این بحث خارج است.

د - تعقیب مؤمنان:

قریش نه تنها مسلمانان را مورد اذیت، آزار و شکنجه قرار می داد تا از دین خود برگردند، بلکه پس از دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله به مسلمانان برای مهاجرت به حبشه نیز آرام ننشستند و هیاتی را به حبشه فرستادند تا آنان را به مکه بازگردانند؛

ص: ۲۲۹

۱- همان، ص ۳۱۵.

۲- همان، ص ۳۱۸.

۳- همان، ص ۳۲۰.

«فلما رأَت قريش أنّ اصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله قد امنوا واطمأنوا بارض الحبشه و أنّهم قد اصابوا بها دارا و قرارا ائتمروا بينهم ان يبعثوا فيهم منهم رجلين من قريش جلدین الى النجاشی فیردهم عليهم ليفتونهم فی دينهم و یخرجوهم من دارهم التي اطمأنوا بها و امنوا فيها.» (۱)

«همین که قریش دیدند یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله در حبشه استقرار یافته و امنیت یافته اند، با یکدیگر مشورت کردند و تصمیم گرفتند تا دو نفر قریشی توانا را به حبشه بفرستند و از نجاشی بخواهند تا مسلمانان را برگرداند تا آنان را به خاطر دینشان شکنجه کنند و از محل آرامش و استقرارشان بیرون کنند.»

ه — — تلاش برای نرسیدن صدای قرآن به گوش دیگران:

قریش که از به ثمر رسیدن راههای یاد شده مأیوس شده بود و از طرفی نمی توانست گسترش دین خدا را ببینند، تلاش کردند تا مردم با رسول خدا صلی الله علیه و آله روبرو نشوند و هنگامی که آن حضرت مشغول خواندن قرآن بود با سروصدا کردن مانع می شدند که مردم صدای آن حضرت را بشنوند که این تلاش نیز در قرآن منعکس شده است. (۲)

ص: ۲۳۰

۱- همان، ص ۳۳۳.

۲- همان، ص ۳۱۳.

اشاره

خداوند اراده کرده بود تا نور اسلام در بین مردم گسترش یابد و در مقابل، قریش تلاش می کردند تا این نور را خاموش کنند. پس از آنکه راههای قبل به نتیجه نرسید، طرح سازش با رسول خدا صلی الله علیه و آله را در قالب پیشنهادهای زیر ارائه کردند؛

الف - پیشنهاد اعطای امتیازات:

قریش در طرح سازش با رسول خدا صلی الله علیه و آله چندین مرحله را اجرا کرده است که یکی از آنها دادن امتیازات به رسول خدا صلی الله علیه و آله در برابر سکوت آن حضرت است. به این پیشنهادها توجه کنید:

«اجتمع عتبه بن ربیعہ و شیبہ بن ربیعہ، ابوسفیان و نضر بن حارث، ابوالبختری، اسود بن المطلب، زمعه بن

الاسود، ولید بن المغیره، ابوجهل، عبدالله بن ابی امیّه، عاص بن وائل، نبیه و منبه ابناالحجاج، امیّه بن خلف و... و قالوا له: فان كنت انما جئت بهذا الحديث تطلب مالاً جمعنا لك من اموالنا حتى تكون اكثرنا مالا، و ان كنت انما تطلب به الشرف فينا فنحن نسودك علينا، و ان كنت تريد به ملكاً ملكناك علينا، و ان كان هذا الذي ياتيک رثياً تراه قد غلب

عليك، فرّما كان ذلك، بذلنا لك اموالنا في طلب الطلب لك حتى نبرئك منه او نعدر فيك.» (۱)

عتبه، شبيهه، ابوسفیان، نصر، ابوالبختري، اسود، زمعه، وليد، ابوجهل، عبدالله بن ابی امیّه، عاص بن وائل، نبیه، منبه، امیّه بن خلف و... گرد آمدند و با پیامبر مذاکره کردند و به او گفتند: اگر مقصودت از آوردن این سخن (قرآن) گردآوری ثروت است، از اموال خود آن قدر برایت جمع می کنیم که ثروتمندترین ما باشی و اگر مقصودت به دست آوردن موقعیت اجتماعی است، ما تو را به سروری می پذیریم و اگر مقصودت به دست آوردن قدرت و حکومت است، ما حاضریم حاکمیت تو را بپذیریم و اگر جن بر تو غلبه کرده است و دیوانه شده ای - که شاید چنین باشد - حاضریم در راه درمان تو اموال خود را هزینه کنیم تا بهبود یابی، یا ما مأیوس شویم.

ب - مشارکت در دین:

قریش پس از مأیوس شدن از دادن امتیازات مادی، حاضر شدند دین مشترک را در مکه اعلام کنند؛ بدین گونه که زمانی پیامبر و مسلمانان و قریش

ص: ۲۳۲

۱- همان، ج ۱، ص ۲۹۵.

آیین عبادی اسلام را به جا آورند و در مقابل، زمانی هم رسول خداصلی الله علیه وآله و مسلمانان در برابر بت‌های قریش سجده کنند! به این پیشنهاد توجه کنید:

«فقالوا یا محمد هلم فلنعبد ما تعبد و تعبد ما نعبد فنشترک نحن و انت فی الامر، فان کان الذی تعبد خیرا ممّا نعبد کنا قد اخذنا بحظنا منه و ان کان ما نعبد خیرا ممّا تعبد کنت قد اخذت بحظک منه.»^(۱)

گفتند: ای محمد! بیا با هم آنچه تو عبادت می کنی عبادت کنیم و تو هم آنچه را ما عبادت می کنیم، عبادت کن و ما و شما دین مشترک داشته باشیم و اگر آنچه تو عبادت می کنی بهتر بود ما بهره خود را برده ایم و اگر آنچه ما عبادت می کنیم، بهتر بود تو بهره ات را برده ای.

در مقابل این پیشنهاد، خداوند سوره کافرون را نازل کرد و به این بازی خاتمه داد. قریش یک بار دیگر در آستانه ارتحال ابوطالب پیشنهاد سازش را در حضور ابوطالب مطرح کرد که با پیشنهاد توحید به شکست انجامید.^(۲)

ص: ۲۳۳

۱- همان، ج ۱، ص ۳۶۲.

۲- همان، ج ۲، ص ۴۱۷.

۴- تحریم اقتصادی و اجتماعی:

قریش که نتوانسته بود رسول خدا صلی الله علیه وآله را از تبلیغ دین منصرف کند و روز بروز بر گسترش اسلام و جمعیت مسلمانان افزوده می شد، تصمیم گرفتند هرگونه روابط اجتماعی با مسلمانان را تحریم کنند.

به این طرح توجه کنید:

«فلما رأَت قریش أنّ اصحاب رسول الله... اجتمعوا و ائتمروا ان یکتبوا کتابا یتعاقدون فیہ علی بنی ہاشم و بنی المطلب علی ان لا ینکحوا الیہم و لا ینکحوہم و لا یبیعوہم شیئا و لا یتاعوا منہم، فلما اجتمعوا لذلك کتبوا فی صحیفہ، ثم تعاهدوا و توائقوا علی ذلک، ثم علقوا الصحیفہ فی جوف الکعبہ توکیداً علی انفسہم و کان کاتب الصحیفہ منصور بن عکرمہ»^(۱)

«وقتی قریش دید که اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله روز بروز گسترش می یابند، در جلسه ای تصمیم گرفتند تا قراردادی علیه بنی هاشم و بنی مطلب بنویسند که نه به آنان زن بدهند، نه از

ص: ۲۳۴

۱- همان، ج ۱، ص ۳۵۰.

آنان زن بگیرند، نه به آنان چیزی بفروشند و نه از آنان چیزی بخرند. این توافق را مکتوب کرده با هم پیمان بستند تا آن را رعایت کنند و برای اطمینان کار قرارداد را در داخل خانه کعبه آویزان کردند. نویسنده قرارداد منصور بن عکرمه بود.»

۵- هجوم نظامی:

پس از مقاومت سرسختانه رسول خدا صلی الله علیه و آله و یارانش در برابر شکنجه و آزار قریشیان و کمک خداوند و تاییدن نور ایمان در دل یثربیان و هجرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و مسلمانان به مدینه و تشکیل حکومت دینی در این شهر و بستن پیمان با قبائل اطراف مدینه، نه تنها قریش رسول خدا | و مسلمانان را رها نکرد، بلکه در همین دوران دهها عملیات نظامی بزرگ و کوچک را علیه رسول خدا صلی الله علیه و آله سازماندهی کرد که داستان این بخش از تلاش قریش در حد چندین جلد کتاب است.

۶- پیمان صلح یا شکست سیاسی:

قریش که از غارت اموال مسلمانان در مکه (۱) راه به جایی نبرد و نتوانست از هجرت

آن حضرت جلوگیری کند (۲) و با هجوم های نظامی پی در پی نیز

ص: ۲۳۵

۱- همان، ج ۲، ص ۴۹۹.

۲- همان، ص ۴۸۴.

نتوانست حکومت دینی رسول خدا صلی الله علیه و آله را سرنگون کند - بخصوص بعد از هجوم نظامی احزاب که همه امکانات و هم پیمانان خود و مخالفان رسول خدا صلی الله علیه و آله و اسلام را بسیج کرد و همکاری یهود و ستون پنجم و تلاش منافقان مدینه هم سودی نبخشید - سرانجام ناچار شد تا قدرت سیاسی رسول خدا صلی الله علیه و آله را به رسمیت بشناسد و در پایان سال ششم (۱) در منطقه حدیبیه با آن حضرت پیمان صلح منعقد کند با این تفاوت که در این دوران اقتدار ابوسفیان به پایان رسیده بود یا به تعبیری تاریخ مصرف او تمام شده بود و می باید شخص سهیل بن عمرو جایگزین ابوسفیان شود. (۲)

وی تا پایان عمر رسول خدا صلی الله علیه و آله رهبری جبهه مخالف آن حضرت را در قریش رهبری کرد. در این جا توجه به این نکته لازم است که مخالفت قریش بخصوص سهیل بن عمرو در همین دوران به حدی است که از نوشتن «بسم الله الرحمن الرحیم» در اول قرارداد صلح جلوگیری کرد (۳) و وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله پیشنهاد کرد بنویسند این پیمان صلحی است بین محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سهیل بن عمرو، سهیل گفت:

ص: ۲۳۶

۱- همان، ج ۳، ص ۳۲۱.

۲- همان، ج ۳، ص ۳۳۱.

۳- همان، ص ۳۳۲.

«لو شهدت انك رسول الله لم اقا تلک، و لكن اکتب اسمک و اسم ابیک.»^(۱)

«سهیل گفت: اگر قبول داشتم که تو رسول خدایی با تو نمی جنگیدیم، بلکه اسم خودت و پدرت را بنویس.»

۷- ترور رسول خدا صلی الله علیه وآله:

درگیری اصلی قریش با توحید بود و اگر با رسول خدا صلی الله علیه وآله درگیر شد، بدین سبب بود که او ندای توحید سر می داد؛ از این رو به موازات تلاش برای جلوگیری از گسترش دین، نابودی و حذف رسول خدا صلی الله علیه وآله را نیز در دستور کار خود قرار داده، چندین بار طرح ترور او را اجرا کردند که به چند نمونه اشاره می کنیم:

۱- این طرح در مکه و توسط ابوجهل اجرا شد که به شکست انجامید.^(۲)

۲- در آستانه هجرت، طرح ترور به رهبری ابوجهل توسط جمعی از قریش اجرا شد که قبل از اجرا جبرئیل به آن حضرت خبر داد و او نیز علی علیه السلام را در بستر خود خواباند و خود نجات یافت.^(۳)

ص: ۲۳۷

۱- همان.

۲- همان، ج ۱، ص ۲۹۸.

۳- همان، ج ۲، ص ۴۸۲.

۳- طرح ترور رسول خدا صلی الله علیه و آله در مدینه یک بار توسط صفوان بن امیه طراحی شد که شکست خورد. (۱)

۴- بعد از فتح مکه در جنگ حنین نیز توسط شیبه بن عثمان طرح ترور اجرا شد که با شکست مواجه شد. (۲)

۵- در سال نهم هجری و در مدینه عامر بن طفیل نیز قصد ترور آن حضرت را داشت که شکست خورد. (۳)

۶- در جنگ تبوک سال نهم هجری جمعی از منافقان اقدام به ترور او کردند که با خبر جبرئیل و تدبیر رسول خدا صلی الله علیه و آله با شکست مواجه شد. (۴)

۸- گرایش به نفاق:

اشاره

قریش که از همه تواناییهای خود برای نابودی اسلام و مسلمانان استفاده کرده و راه به جایی نبرده بود، با فتح مکه، آخرین سنگر خود در برابر مسلمانان را از دست داد و به ناچار در برابر اقتدار مسلمانان تسلیم شد.

ص: ۲۳۸

۱- همان، ج ۲، ص ۶۱.

۲- همان، ج ۴، ص ۸۷؛ البدایه و النهایه، ج ۳، ص ۵۳۸.

۳- همان، ص ۲۱۳.

۴- المغازی، ج ۳، ص ۱۰۴۲.

از طرفی هم، اعتقادی به توحید و رسالت رسول خدا صلی الله علیه وآله نداشت؛ از این جهت به نفاق رو آوردند و منافقانه مسلمان شدند و پس از آن هر کجا که شرایط فراهم شد با اظهار کفر، مستقیم و غیرمستقیم علیه اسلام و مسلمانان اقدام کردند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام - که خود از حاضران در عصر حضور رسول خدا صلی الله علیه وآله و از کسانی است که با تمام توان با قریش درگیر بوده است - درباره اسلام آن روز قریش چنین می فرماید:

«فوالذی فلق الحبه و برأ النسمه ما اسلموا و لکن استسلموا و اسزوا الکفر فلما وجدوا اعوانا علیه اظهروه.»^(۱)

«قسم به آن که دانه را شکافت و انسان را آفرید آنان هرگز مسلمان نشده بودند، بلکه تسلیم شده بودند و کفر خود را پنهان کردند و همین که یارانی یافتند کفرشان را اظهار نمودند.»

حضرت در نامه ای دیگر به معاویه می فرماید:

«و ما اسلم مسلمکم الا کرها.»^(۲)

«هیچ مسلمانی از شما مسلمان نشد، مگر از روی ناچاری.»

ص: ۲۳۹

۱- نهج البلاغه، نامه ۱۶.

۲- همان، نامه ۶۴.

برای اثبات نفاق سران قریش بنا نداریم به سخنان بنی هاشم و منابع شیعه استناد کنیم، در زیر، قرائن این نفاق را از سخنان سران قریش و عملکرد آنان پس از فتح مکه ارائه می کنیم:

الف - اظهار کفر بعد از اسلام:

گرچه سران قریش در فتح مکه به ظاهر مسلمان شدند و همراه رسول خداصلی الله علیه وآله در جنگ حنین شرکت کردند، ولی در اولین فرصتی که احساس کردند سپاه اسلام شکست خورده است، کفر درونی خود را آشکار کردند. ابوسفیان در حالی که از لام در تیردان او بود با خوشحالی گفت:

«لا تنتهی هزیمتهم دون البحر»^(۱)

«فرار آنان تا کنار دریا ادامه می یابد»

کلده بن حنبل گفت: «الابطل السحر الیوم»^(۲)

«توجه! سحر امروز باطل شد (مقصودش نبوت رسول خداصلی الله علیه وآله است).

ص: ۲۴۰

۱- سیره، ابن هشام، ج ۴، ص ۸۶؛ البدایه و النهایه، ج ۳، ص ۵۳۰.

۲- همان.

صفوان بن امیه می گوید:

«ما زال رسول الله صلى الله عليه وآله يعطيني من غنائم حنين و هو ابغض الخلق اليّ»^(۱)

«با این که رسول خدا صلی الله علیه و آله همچنان از غنائم حنین به من می دهد (رسول خدا صلی الله علیه و آله یکصد شتر به او داده بود)، در همان حال منفورترین انسان نزد من بود!»

ب - طرح ترور رسول خدا صلی الله علیه و آله:

همین که مسلمانان در حنین پا به فرار گذاشتند و سران قریش فرصت یافتند، شیبیه بن عثمان بن ابی طلحه برای ترور رسول خدا صلی الله علیه و آله نزدیک آمد، ولی امداد غیبی مانع این کار او شد.^(۲)

ج - غارت ردای رسول الله صلی الله علیه و آله:

قریش مسلمانان! در بازگشت از حنین که احساس کردند شاید رسول خدا صلی الله علیه و آله غنائم جنگی را به مدینه ببرد در بین راه مرتب به او می گفتند: غنائم را تقسیم کن و چون رسول خدا صلی الله علیه و آله اعتنایی نکرد به او حمله کردند و ردای آن حضرت را ربودند. به این جریان توجه کنید:

ص: ۲۴۱

۱- البدایه و النهایه، ج ۳، ص ۵۷۲.

۲- همان، ص ۵۳۹.

«ثم ركب رسول الله صلى الله عليه وآله و اتبعه الناس يقولون يا رسول الله اقسام علينا فيئنا، حتى اضطروه الى شجرة فانتزعت رداءه، فقال: ايها الناس ردوا علي ردائي، فوالذي نفسي في يده لو كان لكم عندي عدد شجر تهامة نعماً لقسمته عليكم ثم ما الفيتموني بخيلاً ولا جباناً ولا كذاباً.» (۱)

«رسول خدا صلی الله علیه و آله سوار شد و مردم در پی او به راه افتادند و مرتب می گفتند؛ غنائم را بین ما تقسیم کن، به حدی که او را به زیر درختی کشانند و ردای او را بردند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای مردم! ردای مرا برگردانید. قسم به آن که جان محمد صلی الله علیه و آله در اختیار اوست، اگر به تعداد درختان منطقه تهامه شتر در اختیار داشته باشم، بین شما تقسیم می کنم. آن گاه خواهید دید که من نه بخیلیم و نه ترسو و نه دروغگو.»

د - تصمیم به ارتداد از اسلام:

با انتشار خبر ارتحال رسول خدا صلی الله علیه و آله در مکه قریشیان تصمیم گرفتند از اسلام برگردند. به این جریان توجه کنید:

ص: ۲۴۲

«انّ اكثر اهل مكه لما توفّي رسول الله صلى الله عليه وآله همّوا بالرجوع عن الاسلام و ارادوا ذلك حتى خافهم عتاب بن اسيد فتواری فقام سهيل بن عمرو فحمدالله و اثنى عليه ثم ذاكر وفاه رسول الله صلى الله عليه وآله و قال ان ذلك لم يزد الاسلام الاّ قوه فمن رابنا ضربنا عنقه فتراجع

الناس و كنّوا عمّا همّوا به و ظهر عتاب بن اسيد.»^(۱)

«هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وفات کرد، بیشتر مردم مکه تصمیم گرفتند تا از اسلام برگردند، به گونه ای که عتاب بن اسید (والی مکه از طرف رسول خدا صلی الله علیه و آله) از آنان ترسید و مخفی شد، تا این که سهیل بن عمرو به صحنه آمد و سخنرانی کرد و گزارش وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله را داد و گفت: مرگ رسول خدا صلی الله علیه و آله موجب قدرت اسلام خواهد شد، هر کس از ما جدا شود گردن او را خواهیم زد. به دنبال آن مردم از تصمیم خود برگشتند و عتاب بن اسید از مخفیگاه خود بیرون آمد.»

سهیل بن عمرو همان کسی است که حاضر نشد اسم خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله در ابتدای قطعنامه صلح حدیبیه آورده شود و در این دوران رهبری قریش در اختیار اوست، او سالها در انتظار مرگ رسول خدا صلی الله علیه و آله بود که قدرت متمرکز او

ص: ۲۴۳

۱- سیره، ابن هشام، ج ۴، ص ۳۱۶.

را به اسم این که محمّد از قریش است، تصاحب کند و در سقیفه نیز با همین اندیشه که رسول خدا صلی الله علیه و آله از قریش است، قدرت را تصاحب کردند.

باید توجه داشت که تلاش سهیل بن عمرو وقتی انجام گرفت که برای او گزارش آوردند که بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله قدرت در اختیار قریش قرار گرفته است نه در اختیار بنی هاشم. چیزی که تعجب انسان را برمی انگیزد این است که محتوای سخنانی سهیل بن عمرو در مکه عین محتوای سخنانی ابوبکر بعد از ارتحال رسول خدا صلی الله علیه و آله جلو خانه آن حضرت است، با این که آن روز وسائل ارتباط جمعی به این شکل وجود نداشت!

۹- استقلال سیاسی:

با این که مکه به دست رسول خدا صلی الله علیه و آله فتح شد و آن حضرت برای مکه حاکم تعیین کرد و قریش مسلمان شده باید تسلیم رسول خدا صلی الله علیه و آله و نماینده او باشند، ولی قریش اعتقادی به اسلام نداشت و تنها تسلیم شده بودند؛ از این رو تلاش می کردند تا خود را هم پیمان رسول خدا صلی الله علیه و آله نشان دهند و استقلال سیاسی خود را حفظ کنند، به گونه ای که رسول خدا صلی الله علیه و آله آنان را به سرکوبی نظامی تهدید کرد. به این جریان توجه کنید:

«لما افتتح رسول الله صلی الله علیه و آله مکه اتاه اناس من قریش فقال: یا محمد! انا حلفاؤک و قومک و انه لحق

ص: ۲۴۴

بک ارقائنا و ليس لهم رغبه في الاسلام و انهم فزوا من العمل، فارددهم علينا. فشاور ابوبكر في امرهم، فقال: صدقوا يا رسول الله! و قال لعمر ماترى؟ فقال مثل قول ابى بكر، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: يا معشر قريش! ليعثن الله عليكم رجلاً منكم امتحن الله قلبه للايمان ان يضرب رقابكم على الدين. فقال ابوبكر: انا هو يا رسول الله؟ قال: لا، قال عمر: انا هو يا رسول الله؟ قال: لا و لكن خاصف النعل في المسجد - و قد كان القى نعله اى على يخصفها.»(۱)

«بعد از آن که رسول خدا صلى الله عليه وآله مکه را فتح کرد، جمعی از قریش نزدش آمدند و گفتند: ای محمد! ما هم پیمان و قوم تو هستیم و جمعی از بردگان ما به تو ملحق شده اند که انگیزه ای در اسلام ندارند، بلکه از کار کردن فرار کرده اند، آنان را به ما برگردان. رسول خدا صلى الله عليه وآله با ابوبکر مشورت کرد، گفت: راست می گویند و به عمر گفت تو چه می گویی؟ او نیز نظر ابوبکر را تایید کرد. رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود: ای جمعیت قریش! خداوند مردی که قلبش را با ایمان آزموده است و قریشی را بر شما

ص: ۲۴۵

۱- کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۷۴.

برخواهد انگیخت که گردن شما را به خاطر دین بزند.

ابوبکر گفت: آن شخص منم ای رسول خدا صلی الله علیه وآله؟

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: نه.

عمر گفت: آن شخص منم ای رسول خدا صلی الله علیه وآله؟

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: نه، بلکه آن شخص کسی است که در مسجد مشغول دوختن نعلین است، که رسول خدا صلی الله علیه وآله نعلینش را به علی علیه السّلام داده بود تا بدوزد».

در این روایت از کلماتی که قریش به کار برده اند همانند: محمد، قومک، حلیف و... می توان نتیجه گرفت که آنان به اسلام اعتقادی نداشتند و به نفاق اظهار اسلام می کردند و چیزی که مایه تعجب است، همفکری خلیفه اول و دوم با هیأت قریش است.

۱۰- تقسیم قدرت:

با توجه به عملکرد قریش - بخصوص بعد از فتح مکه و بویژه با توجه به طرح استقلال سیاسی سهیل بن عمرو به نمایندگی از قریش در برابر حکومت رسول خدا صلی الله علیه وآله و جواب منفی آن حضرت - طبیعی به نظر می رسد که قریش خواهان مشارکت در قدرت و سهم شدن در رهبری آن باشد. این سهم خواهی قریش در منابع شیعه بیان شده است. به این روایت توجه کنید:

ص: ۲۴۶

«انّ النبي لما نصّ على امير المؤمنين عليه الصلاه و

السلام بالامامه في ابتداء الامر جاءه قوم من قريش فقالوا: يا رسول الله صلى الله عليه وآله انّ الناس قريبوا عهد بالاسلام و لا يرضون ان تكون النبوه فيك و الامامه في ابن عمك، فلو عدلت به الى غيره لكان اولي. فقال لهم النبي صلى الله عليه وآله : ما فعلت ذلك برأبي فاتخير فيه، لكن الله تعالى امرني به و فرضه عليّ. فقالوا له: فاذا لم تفعل ذلك مخافه الخلاف على ربك تعالى فاشرك في الخلافه معه رجلاً من قريش تسكن الناس اليه ليتّم لك امرك و لا يخالف الناس عليك، فنزلت:

{وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكَتَ لَيُخَبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ} (زمر/۶۵)«(۱)

بعد از آن که رسول خدا صلى الله عليه وآله در ابتدا به امامت امير المؤمنين تصريح کرد، جمعی از قريش نزد رسول خدا صلى الله عليه وآله آمدند و به او گفتند مردم تازه مسلمان شده اند و راضی نمی شوند که نبوت در اختيار تو و امامت در اختيار پسر عموی تو باشد و اگر شخص دیگری را برای این کار در نظر بگیری بهتر است.

ص: ۲۴۷

۱- تنزيه الانبياء، ص ۱۲۰.

رسول خدا صلی الله علیه وآله به آنان فرمود: من این کار را با انتخاب خودم انجام نداده ام تا تغییر آن در اختیار من باشد، بلکه خداوند آن را بر من واجب کرده و به من دستور داده است.

به او گفتند: اگر این کار را به خاطر ترس از خدا انجام نمی دهی لاقلاً یک نفر از قریش را در خلافت با او شریک کن تا مردم به خاطر او آرام بگیرند و کسی با تو مخالفت نکند، که این آیه نازل شد: به تو و پیشینیان قبل از تو نیز وحی کردیم که اگر شرک ورزی عملت باطل می شود و خود از زیانکاران خواهی بود.

با توجه به نکات یاد شده اگر یک بار دیگر عملکرد قریش در برابر رسول خدا صلی الله علیه وآله بخصوص بعد از فتح مکه را مورد بررسی قرار دهیم، روشن می شود که مقصود از «ناس» در آیه که رسول خدا صلی الله علیه وآله از عکس العمل آنان واهمه داشت، همین سران قریش هستند و شاید به همین دلیل بود که رسول خدا صلی الله علیه وآله تشکیل مراسم رسمی معارفه را با دور شدن از منطقه مکه به تأخیر انداخت تا سران قریش از بقیه مسلمانان جدا شوند.

پاسخ سؤال سوم

با توجه به نکات یاد شده در پاسخ سؤال دوم بازگشت عده ای از مسلمانان از اسلام به کفر قطعی به نظر می رسد، چنان که سخن رسول خدا صلی الله علیه وآله در

خطبه های حجه الوداع که در تمام این موارد با تأکید فراوان هشدار می دادند؛ «لا ترجعوا بعدی کفاراً یضرب بعضکم رقاب بعض» و کلمات دیگر و همچنین حوادث بعد از ارتحال رسول خدا صلی الله علیه و آله و ارتداد قبائل و پیدایش جنگهای رده نیز حکایت از این داشت که بسیاری از مسلمانان در آن فاصله زمانی که اسلام را از روی اندیشه نپذیرفته، در واقع تصویر درستی از مسأله جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله نداشتند. بدین سان ترس رسول خدا صلی الله علیه و آله از ارتداد مردم به کفر طبیعی به نظر می رسید، چنان که خود آن حضرت نیز این مسأله را در خطبه های غدیریّه و غیر آن در حجه الوداع اعلام کرده بود. با این وصف، تعلیل پایان آیه اشاره به این دارد که عده ای نمی خواهند هدایت شوند و بپذیرند و به خاطر این عده نمی توان مسأله جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله را که باید تا پایان عمر جهان ادامه یابد، اعلام نکرد. بنابر این خداوند به آن حضرت اعلام می کند که وظیفه تو ابلاغ است، گرچه عده ای کافر شوند و از پذیرش هدایت سرباز زنند، همان طور که نسبت به نعمان بن حارث در همان زمان و نسبت به عده ای بعد از آن زمان اتفاق افتاد.

بنابراین با توجه به مطالبی که در پاسخ این سه سؤال بیان شد، روشن می شود که هیچ نوع تعارض محتوایی و یا استبعاد محتوایی در آیه وجود ندارد.

الف) منابع تفسیری / تفسیر و روش های تفسیر

- ١) الاساس فى التفسیر، حوى، سعید، دارالسلام، الطبعة الثانية، (١٤٠٩) ١٩٨٩م.
- ٢) اضواء البيان فى ايضاح القرآن بالقرآن، الامين، محمد بن محمد، بيروت، عالم الكتب.
- ٣) البحر المحيط فى التفسیر، ابوحيان، الاندلسى، محمد بن يوسف، تحقيق، الشيخ عادل احمد، عبدالموجود، بيروت، دارالكتب العلميه، (١٤١٣ هـ -- .) ١٩٩٣ م.
- ٤) تفسیر القرآن، سلطان العلماء، عزالدين عبدالعزيز بن عبدالسلام، تحقيق الدكتور عبدالله بن ابراهيم، دار ابن حزم، الطبعة الاولى، (١٤١٦ هـ -- .) ١٩٩٦ م.
- ٥) تفسیر المراغى، المراغى، احمد مصطفى، بيروت، دارالكتب العلميه، الطبعة الاولى، (١٤١٨ هـ -- .) ١٩٩٨ م.
- ٦) تفسیر ابى السعود او ارشاد العقل السليم الى مزايا الكتاب الكريم، العمادى، ابوالسعود بن محمد، دارالفكر، للطباعة و النشر.
- ٧) تفسیر القرآن العظيم، ابن كثير، اسماعيل، قاهره، دارالحديث، الطبعة الاولى.
- ٨) تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان، النيشابورى القمى، نظام الدين حسن بن محمد بن الحسين، تحقيق، الدكتور حمزه النشرتى، القاهره، المكتبة القيمه.

- ٩) تفسير البغوى، البغوى، ابو محمد الحسين بن سعود، تحقيق، محمد عبدالعزيز، النمر و غيره، المملكة العربية السعودية، دارالطبيه، الطبعة الرابعه، (١٤١٧ هـ - .) ١٩٩٧ م.
- ١٠) التفسير الحديث، دروزه، محمد عزه، مطبعه عيسى البابى، الطبعة الاولى، ١٦٤ م.
- ١١) تفسير كتاب الله العزيز، الهوارى، هود بن محكم، تحقيق، بالحاج بن سعيد، شريفى، دارالغرب الاسلامى. الطبعة الاولى، ١٩٩٠ م.
- ١٢) التفسير، مقاتل بن سليمان، تحقيق، الدكتور عبدالله محمود شحاته.
- ١٣) التفسير الواضح، حجازى، الدكتور محمد محمود، القاهره، دارالتفسير، الطبعة العاشره، (١٤٠٦ هـ - .) ١٩٨٦ م.
- ١٤) تفسير الثعالبي المسمى بالجواهر الحسان فى تفسير القرآن، الثعالبي، عبدالرحمن بن محمد بن مخلوف، حققه، الشيخ على محمد، معوض، بيروت، داراحياء التراث العربى، الطبعة الاولى، ١٤١٨ هـ - .
- ١٥) تفسير التابعين عرض و دراسه، الخضرى، محمد بن عبدالله بن على، الرياض، دارالوطن، ١٤٢٠ هـ - .
- ١٦) التحرير و التنوير المعروف بتفسير ابن عاشور، ابن عاشور، محمد، الطاهر، بيروت، مؤسسه التاريخ، الطبعة الاولى، ١٤٢٠ هـ - .
- ١٧) التفسير و المفسرون، الذهبى، الدكتور محمد حسين، دارالكتب الحديثه، الطبعة الثانيه، ١٣٩٦ هـ - .
- ١٨) تفسير مبهمات القرآن، البنسى، محمد بن على، دراسه و تحقيق، عبدالله، عبدالكريم محمد، بيروت، دارالغرب الاسلامى.
- ١٩) التفسير و المفسرون، معرفه، محمد هادى، مشهد، الجامعه الرضويه، الطبعة الاولى، ١٤١٩ هـ - .

٢٠) تفسير النسائي، النسائي، احمد بن شعيب، تحقيق، سيد الحلمي، صبرى الشاطى، القاهره، مكتبه السنه، الطبعة الاولى، ١٤١٠ هـ - ١٩٩٠ م.

٢١) تفسير القاسمى المسمى محاسن التاويل، القاسمى، محمد جمال الدين، تحقيق، محمد نژاد، عبدالباقى.

٢٢) الجامع لاحكام القرآن، القرطبى، ابو عبدالله، محمد بن احمد، بيروت، داراحياء التراث العربى.

٢٣) جامع البيان فى تاويل آى القرآن، الطبرى، محمد بن جرير، بيروت، دارالكتب العلميه، الطبعة الاولى، ١٤١٢ هـ - .

٢٤) زادالمسير فى علم التفسير، الجوزى، ابوالفرج، جمال الدين، عبدالرحمن بن على بن محمد، تحقيق، محمد بن عبدالرحمن عبدالله، بيروت، دارالفكر، الطبعة الاولى، (١٤٠٨ هـ - ١٩٨٧ م).

٢٥) الدرالمنثور فى التفسير بالمأثور، السيوطى، جلال الدين، بيروت، دارالمعرفه.

٢٦) روح المعانى، فى تفسير القرآن العظيم و السبع المثانى، الآلوسى، شهاب الدين السيد محمود، الطبعة الرابعه، ١٩٨٥ م.

٢٧) فتح البيان فى مقاصد القرآن، القنوجى، صديق بن حسن بن على الحسين، تحقيق، عبدالله بن ابراهيم الانصارى المكتبه العصريه، الطبعة الثانيه، (١٤١٥ هـ - ١٩٩٥ م).

٢٨) فتح الرحمان فى تفسير القرآن، تعيلب، عبدالمنعم، احمد، القاهره، دارالسلام، الطبعة الاولى، (١٤١٦ هـ - ١٩٩٥ م).

٢٩) فتح القدير الجامع بين فنى الروايه و الدرايه من علم التفسير، الشوكانى، محمد بن على بن محمد، تحقيق، يوسف القرش، بيروت، دارالمعرفه، الطبعة الثانيه، (١٤١٦ هـ - ١٩٩٦ م).

٣٠) فى ظلال القرآن، سيد قطب، بيروت، دارالشروق، (١٤٠٠ هـ - ١٩٨٠ م).

٣١) اللباب فى علوم الكتاب، ابن عادل، عمر بن على، تحقيق: الشيخ عادل احمد، دارالكتب العلميه الطبعة الاولى، ١٤١٩ هـ - . - ١٩٩٨ م.

٣٢) الكشاف عن حقايق غوامض التنزيل و عيون الاقاويل، الزمخشري، ابوالقاسم محمود بن عمر، تحقيق، الشيخ عادل، احمد عبدالوجود.

٣٣) مختصر تفسير الخازن، عبدالغنى، الشيخ، اليمامه، الطبعة الاولى، ١٤١٥ هـ.

٣٤) مجمع البيان لعلوم القرآن، الطبرسى، الشيخ ابوعلى، فضل بن الحسن، تهران، كتابفروشى اسلاميه.

٣٣) الميزان فى تفسير القرآن، الطباطبائى، العلامة، السيد محمد حسين، بيروت، منشورات، مؤسسه الاعلى، للمطبوعات.

٣٥) المحرر الوجيز فى تفسير الكتاب العزيز، ابن عطيه، ابو محمد، عبدالحق، بن غالب، تحقيق، المجلس الاعلى بفاس.

٣٦) النكت و العيون، الماوردى، على بن محمد بن حبيب، تحقيق، السيد بن عبدالمقصود، بيروت، دارالكتب العلميه.

(ب) علوم قرآنى

١) اسباب النزول، الواحدى، ابوالحسن على بن احمد، بيروت، دار ابن كثير، الطبعة الثالثه، ١٤١٧ هـ - .

٢) احكام القرآن، الجصاص، ابوبكر احمد بن على، تحقيق، محمد، الصادق قمحاوى، بيروت، داراحياء، التراث العربى.

٣) احكام القرآن، ابن العربى، ابوبكر محمد بن عبدالله، بيروت، دارالكتب العلميه، الطبعة الاولى، ١٤٠٨ هـ - .

ص: ٢٥٤

٤) الاتقان فى علوم القرآن، السيوطى، جلال الدين، سعيد المندره، بيروت، مؤسسه الكتب الثقافيه، الطبعة الاولى ١٤١٦ هـ - . م. ١٩٩٧.

٥) التسهيل لعلوم التنزيل، الكلبى، محمد بن احمد، بن جزى، بيروت، دارالكتاب العربى، الطبعة الثانية، (١٣٩٣ هـ -). م. ١٩٧٣.

٦) جامع النقول فى اسباب النزول، عليوى، ابن خليفه، الرياض، مطابع الاشعاع، الطبعة الاولى، ١٤٠٤ هـ -.

٧) معانى القرآن و اعرابه، الزجاج، ابواسحاق ابراهيم بن السرى، تحقيق، الدكتور عبدالجليل، عبده، بيروت، عالم الكتب، ١٤٠٨ هـ -.

٨) مباحث فى علوم القرآن، صبحى الصالح، بيروت، دارالعلم للملايين، الطبعة العاشره، ١٩٩٧ م.

٩) المفردات فى غريب القرآن، راغب، ابوالقاسم، حسين بن محمد، تحقيق، سيد محمد، گيلانى، تهران، المكتبه المرتضويه.

ج) حديث

١) ارشاد القلوب، الديلمى، حسن بن ابى الحسن، تحقيق، السيد هاشم، الميلانى، تهران، دارالاسوه، للطباعه و النشر، الطبعة الاولى، ١٤١٧ هـ -.

٢) الاحتجاج، الطبرسى، احمد بن على بن ابى طالب، قم، كتابفروشى، مصطفىوى.

٣) امالى، الطوسى، محمد بن الحسن، بغداد، شارع المتنبى، ١٣٨٤ هـ -.

٤) الامالى الخميسيه، الجرجانى، يحيى بن الحسين، تحقيق، محمدحسن، محمدحسن اسماعيل، بيروت، دار الكتب العلميه، الطبعة الاولى، ١٤٢٢ هـ -.

ص: ٢٥٥

- (٥) الارشاد في معرفه حجج الله على العباد، المفيد، محمد بن محمد النعمان، مؤسسه آل البيت (ع)، لآحياء التراث، قم.
- (٦) الامثال في الحديث النبوي، الاصفهاني، عبدالله بن محمد، تحقيق، عبدالعلي، عبدالحميد، الطبعة الاولى، ١٩٨٢ م.
- (٧) بحار الانوار الجامعه لدرر اخبار الائمة الاطهار، المجلسي، فخرالامه، الشيخ محمد باقر، بيروت، مؤسسه الوفاء، الطبعة الثالثة، ١٤٠٣ هـ.
- (٨) تذكره الخواص، الجوزي، العلامة، شمس الدين، ابوالمظفر، يوسف بن فرنلي، قم، منشورات الرضى.
- (٩) التمهيد لما في الموطأ من المعاني و الاسانيد، ابن عبدالبر، يوسف بن عبدالله، مغرب، وزاره الاوقاف والشئون الاسلاميه.
- (١٠) الجامع الصحيح، اقشيرى، النيشابورى، مسلم بن الحجاج، بيروت، دارالفكر.
- (١١) جواهر العقدين في فضل الشرفين، السمهودى، نورالدين على بن عبدالله، تحقيق، مصطفى عبدالقادر عطا، بيروت، دارالكتب العلميه، الطبعة الاولى، (١٤١٥ هـ - .) ١٩٩٥ م.
- (١٢) جلاء الافهام في الصلاة على خير الانام، ابن القيم، ابو عبدالله محمد بن ابي بكر، بيروت، دارالكتب العلميه.
- (١٣) خصائص امير المؤمنين على بن ابي طالب، النسايى، الامام الحافظ، احمد بن شعيب، تحقيق، السيد جعفر، الحسينى، قم، دارالثقلين، الطبعة الاولى، ١٤١٩ هـ.
- (١٤) خصائص الوحي المبين، ابن البطريق، يحيى بن الحسن، حققه، المحمودى، تهران، وزاره الارشاد الاسلامى، الطبعة الاولى، ١٤٠٦ هـ.
- (١٥) خصال، صدوق، ابو جعفر محمد بن على، مترجم، كمره اى، تهران، كتابفروشى اسلاميه، چاپ هفتم.

١٦) الدر النظيم فى مناقب الائمة اللهاهيم، الشامى، الشيخ جمال الدين، يوسف بن حاتم، تحقيق، قم، مؤسسه النشر الاسلامى، الطبعة الاولى، ١٤٢٠ هـ - .

١٧) ذخائر العقبى فى مناقب ذوالقربى، الطبرى، الامام، الحافظ، احمد بن عبدالله، حققه، اكرم البوشى، جده، الطبعة الاولى، مكتبه الصحابه.

١٨) الرياض النضره فى مناقب العشره، الطبرى، الامام الحافظ احمد بن عبدالله، اخرجہ، عبدالمجيد، طعمه، حلبى، بيروت، دارالمعرفه.

١٩) رشفه الصادى من بحر فضائل بنى النبى الهادى، الحضرمى، ابوبكر شهاب الدين، تحقيق، السيد على عاشور، دارالكتب العلميه، الطبعة الاولى، ١٤١٨ هـ - . ١٩٩٨ م.

٢٠) سنن الترمذى، ابن سوره، ابو عيسى، محمد بن عيسى، حققه، احمد شاکر و غيره، بيروت، دارالفکر، ١٤١٤ هـ - . ١٩٩٤ م.

٢١) السنن الكبرى، البيهقى، احمد بن الحسين، بيروت، دارالمعرفه.

٢٢) السنن، لقزوينى، ابن ماجه، تحقيق، الشيخ خليل، مأمون، بيروت، دارالمعرفه.

٢٣) شواهد التنزيل لقواعد التفضيل فى الايات النازله فى اهل البيت (ع)، الحسكاني، الامام الحافظ عبيدالله بن عبدالله، تحقيق، الشيخ المحمودى، بيروت، مؤسسه الاعلمى.

٢٤) شرح صحيح مسلم، النووى، محبى الدين يحيى بن شرف، تحقيق، خليل الميس، بيروت، دارالعلم، الطبعة الاولى، ١٤٠٧ هـ - .

٢٥) شرح نهج البلاغه، البحرانى، ميثم بن على بن ميثم، قم، دفتر تبليغات، ١٣٦٢ ش.

٢٦) الشفاء بتعريف حقوق المصطفى، اليحصبى، عياض بن موسى، تحقيق، على محمد، البجاوى.

٢٧) الصواعق المحرقة فى الرد على اهل البدع و الزندقه، الهيثمى، المحدث، احمد بن حجر، تحقيق، عبدالوهاب عبداللطيف، القاهره، مكتبه القاهره.

٢٨) صحيح جامع بيان العلم و فضله، ابن عبدالبر، هذبہ ابو الاشياال، القاہرہ، مکتبہ ابن تيمیہ، الطبعہ الاولی، (١٤١٦ هـ - .) ١٩٩٦ م.

٢٩) صحيح، البخاری، محمد بن اسماعيل، بيروت، دارالفکر للطباعه و النشر.

٣٠) طرز الوفا فی فضائل آل المصطفى، زين العابدين، احمد المصرى الشافعى، تحقيق، سامى الغريرى، قم، موسسه دارالكتاب الاسلامى، الطبعه الاولی، ١٤٢٣ هـ - .

٣١) عمدہ عيون صحاح الاخبار، ابن البطريق، شمس الدين، يحيى بن الحسن، تحقيق، الشيخ مالك المحمودى و الشيخ ابراهيم البهادرى، قم، الطبعه الثالثه، ١٤١٢ هـ - .

٣٢) عمدہ القارى، العينى، بدرالدين ابومحمد، محمود، ناشر، مصطفى البابى و الحلبي و شركاء، الطبعه الاولی.

١٧٠) علل الشرايع، الصدوق، ابو جعفر محمد بن على بن الحسين، قم، مکتبہ الداورى.

٣٣) غايه المرام فى حجه الخصام عن طريق الخاص و العام، البحرانى، المحدث، السيد هاشم، تحقيق، العلامه، السيد على، عاشور، بيروت، موسسه التاريخ العربى، الطبعه الاولی، ١٤٢٢ هـ - .

٣٤) فضائل الصحابه، ابن حنبل، احمد بن محمد، تحقيق، ولى الله بن محمد، الطبعه الاولی، ١٩٨٣ م.

٣٥) فضائل آل البيت فى ميزان الشريعه الاسلاميه، عمر الحاجى، الدكتور محمد، دمشق، دارالمكتبى، الطبعه الاولی، ١٤٢٠ هـ - .

٣٦) فتح البارى فى شرح صحيح البخارى، العسقلانى، ابن حجر، تحقيق، الشيخ عبدالعزيز بن باز، بيروت، دارالمعرفه.

٣٧) فرائد السمطين فى فضائل المرتضى و البتول و السبطين، الجوينى، ابراهيم بن محمد، تحقيق، المحمودى، بيروت، موسسه المحمودى.

ص: ٢٥٨

٣٨) القول البديع فى الصلاه على الحبيب، السخاوى، شمس الدين محمد بن عبدالرحمن، بيروت، دارالكتاب العربى، الطبعة الاولى.

٣٩) كنز العمال فى سنين الاقول و الافعال، لهندي، علاء الدين، المتقى بن حسام الدين، بيروت، موسسه الرساله.

٤٠) كنوز الحقايق من حديث خيرالخلايق، المناوى، الامام، الحافظ عبدالرو بن على بن زين العابدين، حقه، ابو عبدالرحمن، صلاح به، بيروت، دارالكتب العلميه.

٤١) كفايه الطالب فى مناقب على بن ابيطالب، الكنجى، الامام الحافظ، محمد بن يوسف بن محمد القرشى، تحقيق، محمد هادى، الامينى، نجف، المطبعه الحيدريه، الطبعة الثانيه.

٤٢) الكتاب المصنف فى الاحاديث و الاثار، ابن ابى شيبه، ابوبكر عبدالله بن محمد، تحقيق، محمد، عبدالسلام شاهين، بيروت، دارالكتب العلميه، الطبعة الاولى، (١٤١٦ هـ - .) ١٩٩٥ م.

٤٣) لواعم الانوار البهيه و سواطع الاسرار الاثريه، السفارينى، محمد بن احمد، بيروت، المكتب الاسلامى.

٤٤) مرويات الامام احمد بن حنبل فى التفسير، ابن حنبل، احمد، محمد بن رزقه بن طرهوتى و غيره، الطبعة الاولى، (١٤١٤ هـ - .) ١٩٩٣ م.

٤٥) مجمع الزوائد و منبع الفوائد، الهيثمى، الامام، الحافظ، نورالدين على بن ابى بكر، بتحريه الحافظين، العراقى و ابن حجر، بيروت، منشورات موسسه المعارف.

٤٦) مناقب على بن ابى طالب، الخطيب، الواسطى، على بن محمد، الشهير بابن المغازلى، حقه، محمد باقر، البهودى، تهران، مكتبه الاسلاميه.

٤٧) المستدرک على الصحيحين، الحاكم النيشابورى، الامام الحافظ، بيروت، دارالكتب العلميه.

- ٤٨) مناقب الاسد الغالب، الجوزى، العلامه، شمس الدين محمد، تحقيق، طارق الطنطاوى، قاهره، مكتبه القرآن.
- ٤٩) مسند الامام احمد بن حنبل، ابن حنبل، ابو عبدالله احمد، بيروت، داراحياء التراث العربى، الطبعة الثالثه، (١٤١٥ هـ - .) ١٩٩٤ م.
- ٥٠) المراتب فى فضائل اميرالمومنين (ع)، البستى، ابوالقاسم، اسماعيل بن احمد، تحقيق، محمدرضا، الانصارى، قم، الدليل، الطبعة الاولى، ١٤٢١ هـ.
- ٥١) المناقب، اخطب خوارزم، الحافظ ابوالمؤد، الموفق بن احمد، تحقيق، الشيخ مالك المحمودى، قم، موسسه النشر الاسلامى، الطبعة الثانيه، ١٤١٤ هـ.
- ٥٢) نهج البلاغه، صبغى الصالح، بيروت، دارالفكر، الطبعة الاولى، ١٣٨٧ هـ.
- ٥٣) مناقب على بن ابى طالب و ما نزل من القرآن فى على، ابن مردويه، ابوبكر، احمد بن موسى، تحقيق، عبدالرزاق، محمدحسين، حرز الدين، قم، دارالحديث، الطبعة الاولى، ١٤٢٢ هـ - .
- ٥٤) المطالب العالیه بزوائد المسانيد الثمانیه، العسقلانى، احمد بن على بن حجر، بيروت، دارالمعرفه، (١٤١٤ هـ - .) ١٩٩٣ م.
- ٥٥) من لا يحضره الفقيه، الصدوق، ابو جعفر محمد بن على بن الحسين، تهران، دارالكتب الاسلاميه، ١٤١٠ هـ - .
- ٥٦) مسند، الثمالى، ابو حمزه، ثابت بن دينار، تحقيق، عبدالرزاق، محمد حسين حرز الدين، قم، انتشارات دليل، الطبعة الاولى، ١٤٢٠ هـ - .
- ٥٧) المنتقى شرح موطأ مالك، الباجى، سليمان بن خلف، بيروت، دارالكتاب العربى، الطبعة الاولى، ١٤٠٤ هـ - .
- ٥٨) معانى الاخبار، الصدوق، ابو جعفر محمد بن على بن الحسين، تصحيح، على اكبر، الغفارى، موسسه النشر الاسلامى، الطبعة الرابعه، ١٤١٨ هـ - .

٥٩) مختصر مسند البزاز على الكتب الستة، العسقلاني، شهاب الدين ابي الفضل، تحقيق، صبرى عبدالخالق، موسسه الرساله، الطبعة الاولى، ١٩٩٢ م.

٦٠) مشكل الاثار، الطحاوى، ابو جعفر، احمد بن محمد، بيروت، دارصادر.

٦١) المعجم الكبير، الطبراني، الحافظ سليمان بن احمد، تحقيق، صمدى، عبدالمجيد، داراحياء التراث العربى، ١٩٩٤ م.

٦٢) المصنف، الصنعاني، ابوبكر عبدالرزاق، بيروت، دارالتاج، الطبعة الاولى، ١٤١٤ هـ - .

٦٣) النور المشتعل من كتاب ما نزل من القرآن فى على عليه السلام، الاصفهاني، ابونعيم، احمد بن عبدالله، حققه، الشيخ محمد باقر المحمودى، تهران، وزاره الارشاد، الطبعة الاولى، ١٤٠٦ هـ - .

٦٤) نور الابصار فى مناقب آل البيت النبى المختار، الشبلنجى، الشيخ مؤمن بن حسن مؤمن، قم، منشورات الرضى.

٦٥) نظم درر السمطين فى فضائل المصطفى و البتول و السبطين، الزرندى، جمال الدين، محمد بن يوسف، حققه، محمد هادى، الامينى، طهران، مكتبه النينوى، الحديثه.

٦٦) نيل الاوطار شرح منتقى الاخبار، الشوكانى، بيروت، دارالكتب العلميه.

٦٧) النهايه فى غريب الحديث و الاثر، ابن اثير، مبارك بن محمد، تحقيق، ابوعبدالرحمن صلاح به، بيروت، دارالكتب العلميه، الطبعة الاولى، ١٩٨٥ م.

د) داريه الحديث

١) علوم الحديث و مصطلحه، صبحى الصالح، قم، منشورات الشريف الرضى، الطبعة الخامسه، ١٣٦٤ ش.

(٢) قواعد في علوم الحديث، التهانوي، ظفر احمد، تحقيق، عبدالفتاح، ابوغده، حلب، مكتبة المطبوعات الاسلاميه، (١٤٠٤ هـ -).
١٩٨٤ م.

(٣) الكفايه في علم الروايه، البغدادي، احمد بن علي، المعروف بالخطيب، بيروت، دارالكتب العلميه، (١٤٠٩ هـ -). ١٩٨٨ م.

٥- رجالي

(١) اختيار معرفه الرجال المعروف برجال الكشي، الطوسي، شيخ الطائفه، محمد بن الحسن، تحقيق، حسن المصطفوي، مشهد،
دانشگاه فردوسي، ١٣٤٨ ش.

(٢) تهذيب الكمال في اسماء الرجال، المزي، جمال الدين، ابي الحجاج، يوسف، تحقيق، الدكتور بشار عواد، بيروت، مؤسسه
الرساله، الطبعة الثانيه، (١٤٠٥ هـ -). ١٩٨٥ م.

(٣) تحفه الاحوي، المبارك غوري، محمد، عبدالرحمن، تحقيق، علي محمد، معوض، بيروت، داراحياء التراث العربي، الطبعة
الاولي، (١٤١٩ هـ -). ١٩٩٨ م.

(٤) التحرير الطاووسي، الشيخ حسن بن زين الدين، فاضل الجواهرى، قم، مكتبة المرعشي، الطبعة الاولى، ١٤١١ هـ -.

(٥) جامع الروات، الارديلي، محمد بن علي، قم، مكتبة المصطفوي.

(٦) رجال النجاشي، النجاشي، ابوالعباس، احمد بن علي، قم، مؤسسه النشر الاسلامي.

(٧) رجال العلامة الحلبي، الحلبي، حسن بن يوسف، النجف، الطبعة الثانيه، مطبعة الحيدريه.

(٨) طبقات علماء الحديث، الصالحى، محمد بن احمد، تحقيق، اكرم البوشى، وغيره، بيروت، مؤسسه الرساله، الطبعة الثانيه،
(١٤١٧ هـ -). ١٩٩٦ م.

ص: ٢٦٢

٩) الضعفاء الكبير، العقيلي، ابوجعفر، محمد بن عمرو بن موسى، تحقيق، عبدالمعطي، امين، بيروت، دارالكتب العلميه، الطبعه الاولى، ١٤٠٤ هـ - .

١٠) الكامل في ضعفاء الرجال، ابن عدى، ابو احمد عبدالله، تحقيق، عادل، احمد، عبدالموجود، بيروت، دارالمعرفه، الطبعه الاولى، ١٤١٨ هـ - . ١٩٩٧ م.

١١) منتهى المقال في اصول الرجال، المازندراني، الشيخ محمد بن اسماعيل، قم، مؤسسه آل البيت لاحياء التراث، الطبعه الاولى، ١٤١٦ هـ - .

١٢) مجمع الرجال، القهپايي، عناية الله على، قم، مؤسسه مطبوعاتي اسماعيليان.

١٣) نقد الرجال، التفرشي، السيد مصطفى، قم، مؤسسه آل البيت لاحياء التراث، الطبعه الاولى، ١٤١٨ هـ - .

(و) تراجم

١) الاصابه في تمييز الصحابه، العسقلاني، احمد بن حجر، بيروت، دارالكتب العلميه.

٢) الاعلام، الزركلي، خيرالدين، بيروت، دارالعلم للملايين.

٣) اسد الغابه في معرفه الصحابه، ابن الاثير، عزالدين، تحقيق، الشيخ على محمد، معوض، بيروت، دارالكتب العلميه.

٤) الاستيعاب في معرفه الاصحاب، القرطبي، محمد بن عبدالبر، تحقيق، الشيخ على محمد، معوض، بيروت، دارالكتب العلميه.

٥) انساب الاشراف، البلاذري، احمد بن يحيى، تحقيق، الشيخ محمدباقر، المحمودي، بيروت، مؤسسه الاعلمي، الطبعه الاولى، (١٣٩٤ هـ - .) ١٩٧٤ م.

٦) اهل البيت، ابو علم، توفيق، القاهره، دارالكتب الجامعي، الطبعه الثانيه، ١٤١٣ هـ - .) ١٩٩٢ م.

ص: ٢٦٣

- ٧) تاريخ الخلفاء، السيوطي، جلال الدين، تقديم، الاستاذ، عبدالله، مسعود، حلب، منشورات دارالعلم العربي
- ٨) تهذيب التهذيب، العسقلاني، احمد بن حجر، بيروت، داراحياء، التراث العربي.
- ٩) ترجمه الامام على بن ابي طالب عن تاريخ مدينه دمشق، المحمودي، محمدباقر، بيروت، مؤسسه المحمودي، الطبعة الثالثه، ١٤٠٠هـ .
- ١٠) حليه الاولياء و طبقات الاصفياء، الاصفهاني، ابو نعيم، احمد بن عبدالله، بيروت، دارالكتب العلميه.
- ١١) الذريعه الى تصانيف الشيعة، تهراني، الشيخ آقاي زرك، بيروت، دارالاضواء، الطبعة الثالثه، ١٤٠٣هـ .
- ١٢) سيره اعلام النبلاء، الذهبي، شمس الدين، محمد بن احمد، بيروت، مؤسسه الرساله.
- ١٣) سيره آل بيت النبي الاطهار، مجدي فتحي السيد، المكتبه التوفيقه.
- ١٤) الطبقات الكبرى، ابن سعد، محمد، تحقيق، محمد عبدالقادر، عطا، بيروت، دارالكتب العلميه، الطبعة الاولى، (١٤١٠هـ -). ١٩٩٠م.
- ١٥) الفصول المهمه في معرفه الائمة، ابن صباغ، الشيخ الامام، على بن محمد، بيروت، مؤسسه الاعلمي، للمطبوعات، الطبعة الاولى، ١٤٠٨هـ .
- ١٦) فضل آل البيت، معرفه ما يجب لال البيت النبوي، المقريزي، القايره، ١٩٧٣م.
- ١٧) لسان الميزان، العسقلاني، شهاب الدين ابي الفضل، احمد بن على حجر، بيروت، مؤسسه الاعلمي، الطبعة الثالثه، ١٤٠٦.
- ١٨) ميزان الاعتدال في نقد الرجال، الذهبي، شمس الدين، محمد بن احمد، تحقيق، الشيخ، على محمد، معوض، بيروت، دارالكتب العلميه، الطبعة الاولى، ١٤١٦هـ .
- ١٩) معرفه الصحابه، الاصفهاني، ابو نعيم، احمد بن عبدالله، تحقيق، عادل بن يوسف، الرياض، دارالوطن، الطبعة الاولى، (١٤١٩هـ -). ١٩٩٨م .

٢٠) وفيات الاعيان و انباء ابناء الزمان، ابن خلكان، شمس الدين احمد بن محمد، تحقيق، الدكتور، احسان عباس، بيروت، دار صادر.

ز) فقهى و اصولى

١) الاحكام فى اصول الاحكام، الأمدى، على بن محمد، تحقيق، سيدالجميلى، دار الكتاب العربى، بيروت، الطبعة الثانية، (١٤٠٦ هـ - ١٩٨٦ م).

٢) ايضاح الفوائد فى شرح القواعد، فخرالمحققين، محمد بن الحسن بن يوسف، حققه الاشتهاردى و الكرمانى، قم، الطبعة الاولى، ١٣٨٧ هـ - .

٣) ارشاد الفحول الى تحقيق الحق من علم الاصول، الشوكانى، محمد بن على بن محمد، بيروت، دارالفكر.

٤) الاختيارات الفقيهيه، ابن تيميه، شيخ الاسلام، علاءالدين ابوالحسن على بن محمد البعلى، بيروت، دارالمعرفه.

٥) الانصاف فى معرفه الراجح من الخلاف على مذهب الامام احمد، المرادى، على بن سليمان، تحقيق، محمد حامد النقى، بيروت، داراحياء التراث العربى، الطبعة الثانية.

٦) تذكرة الفقهاء، الحللى، حسن بن يوسف، قم، مؤسسه آل البيت، ١٤١٤ هـ - .

٧) جامع المقاصد فى شرح القواعد، المحقق الثانى، على بن الحسين، قم، مؤسسه آل البيت، ١٤١١ هـ - .

٨) شرح المعالم فى اصول الفقه، ابن تلمسانى، عبدالله بن محمد بن على، تحقيق، الشيخ عادل، بيروت، عالم المكتب، الطبعة الاولى، ١٤١٩ هـ - ١٩٩٩ م.

٩) قواطع الادله فى الاصول، السمعانى، ابوالمظفر، تحقيق، الدكتور محمدحسن، بيروت، مؤسسه الرساله، الطبعة الاولى، (١٤١٧ هـ - ١٩٩٦ م).

ص: ٢٦٥

(١٠) القواعد و الفوائد الاصوليه و ما يتعلق بها من الاحكام الفرعيه، ابن اللحام، محمد بن عباس، تحقيق عبدالكريم الفضيلي، بيروت، المكتبه العصريه، الطبعة الاولى، ١٤١٨ هـ - . ١٩٩٨ م.

(١١) اللمعه دمشقيه، الشهيد الاول، محمد بن جمال الدين، قم، دارالفكر، الطبعة الثانيه، ١٤١٢ هـ - .

(١٢) موسوعه الفقه الاسلامي طبق لمذهب اهل البيت، قم، مؤسسه دائره معارف الفقه الاسلامي، الطبعة الاولى، (١٤٢٣ هـ - .) ٢٠٠٢ م.

(١٣) مجموع فتاوى، ابن تيميه، الرياض، دار عالم الكتب.

(١٤) المحصول في علم اصول الفقه، الرازي، فخرالدين محمد بن عمر، دراسه و تحقيق، الدكتور طه، جابر، بيروت، مؤسسه الرساله، (١٤١٨ هـ - .) ١٩٩٧ م.

ج) كلامي

(١) اثبات الوصيه للامام على بن ابي طالب، المسعودي، على بن الحسين، النجف، المكتبه المرتضويه.

(٢) اصول مذهب الشيعه، القفاري، ناصر، رياض، ١٩٩٣ م.

(٣) آل الرسول و اوليائه موقف اهل السنه و الشيعه، محمد بن عبدالرحمن بن قاسم، الطبعة الثانيه، ١٤٢١ هـ - .

(٤) الامامه و السياسه، الدينوري، عبدالله بن مسلم بن قتيبه، تحقيق، الدكتور طه محمد، الزيني، مؤسسه الحلبي و شركاء.

(٥) تنزيه القرآن عن المطاعن، عمادالدين، ابوالحسن عبدالجبار بن احمد المعتزلي، بيروت، دارالنهضة الحديثه.

ص: ٢٦٦

- ٦) الشيعة و السنه، الهى ظهير، احسان، لاهور، اداره ترجمان السنه، ١٩٧٣م.
- ٧) الشيعة و اهل البيت، الهى ظهير، احسان، لاهور، اداره ترجمان السنه، ١٩٨١م.
- ٨) الشيعة و القرآن، الهى ظهير، احسان، لاهور، اداره ترجمان السنه، ١٩٨٣م.
- ٩) الشيعة و التشيع، الهى ظهير، احسان، لاهور، اداره ترجمان السنه، ١٩٨٤م.
- ١٠) الفوائد البهيه فى شرح عقائد الاماميه، جميل حمود، الشيخ محمد، بيروت، مؤسسه الاعلمى، الطبعة الثانيه، ١٤٢١ هـ - . ، ٢٠٠١م.
- ١١) منهاج السنه النبويه، ابن تيميه، تحقيق، الدكتور محمد رشاء سالم، رياض، دار أحد.
- ١٢) منهج الحق و كشف الصدق، الحلبي، حسن بن يوسف، تعليق، الحجه الشيخ عين الله الحسنى الازموى، قم، مؤسسه دارالهجره، الطبعة الثالثه، ١٤١١ هـ - .
- ١٣) منهاج الكرامه فى معرفه الامامه، الحلبي، حسن بن يوسف، بن المطهر، تحقيق، الاستاذ عبدالرحيم، مبارك، مؤسسه پژوهش و مطالعات عاشورا، الطبعة الاولى، ١٤٢١ هـ - .

ط) تاريخى

- ١) تاريخ الاسلام، الذهبى، شمس الدين، محمد بن احمد، تحقيق، الدكتور، عمر، عبدالسلام، بيروت، دارالكتاب العربى.
- ٢) تاريخ مدينه دمشق، ابن عساكر، الامام، الحافظ، ابوالقاسم، على بن الحسن، تحقيق، على، شيرى، بيروت، دارالفكر، الطبعة الاولى، ١٤١٧ هـ - .
- ٣) تاريخ يعقوبى، يعقوبى، احمد بن ابى يعقوب، بيروت، دار صادر.
- ٤) تاريخ الخلفاء، السيوطى، جلال الدين، تحقيق، محمد، محيى الدين عبد الحميد.
- ٥) تاريخ الطبرى المعروف بتاريخ الامم و الملوك، الطبرى، الامام، ابوجعفر، محمد بن جرير، بيروت، مؤسسه الاعلمى.

- ٦) التدوين فى اخبار قزوين، رافعى قزوينى، تحقيق، عزيزا... عطاردى، تهران، نشر عطار د.
- ٧) الخوارج اصول و عقايد، طاهر الشمري، حبيب، مشهد، البحوث الاسلاميه، الطبعة الاولى، ١٤١٥ هـ - .
- ٨) السيره النبويه، ابن هشام، حققه، مصطفى السقا و غيره، بيروت، داراحياء التراث العربى.
- ٩) الفتوحات الاسلاميه بعد معنى الفتوحات النبويه، زينى دحلان، السيد احمد، القاهره، مؤسسه الحلبي و شركاء، (١٣٨٧ هـ -) ١٩٦٨ م.
- ١٠) الكامل فى التاريخ، ابن الاثير، عزالدين، على بن ابى الكرم، بيروت، دار صادر.
- ١١) كتاب المعرفه و التاريخ، الفسوى، يعقوب بن سفيان، تحقيق، اكرم ضياء الصمدى، مؤسسه الرساله، الطبعة الثانيه، ١٩٨١ م.

(ى) لغوى و ادبى

- ١) اقرب الموارد فى فصيح العربيه و الشوارد، سعيد الخورى، الشرتونى، تهران، دارالاسوه، ١٤١٦ هـ - .
- ٢) تهذيب اللغه، الازهرى، ابو منصور محمد بن احمد، بيروت، دار احياء التراث، (١٤٢١ هـ -) ٢٠٠٠ م.
- ٣) تاج العروس من جواهر، الزبيدى، السيد مرتضى، الحسينى الواسطى، تحقيق، على شبرى، بيروت، دارالكفر، (١٤١٤ هـ -) ١٩٩٤ م.
- ٤) شرح المختصر على تلخيص المفتاح، التفتازانى، سعدالدين، قم، كتابفروشى مصطفىوى.
- ٥) القاموس المحيط، الفيروزآبادى، محمدالدين محمد بن يعقوب، بيروت، دارالجيل.

٦) لسان العرب، ابن منظور، العلامة، ابوالفضل جمال الدين محمد بن مكرم، قم، نشر ادب الحوزه.

٧) مفتاح العلوم، السكاكي، ابويعقوب، يوسف بن ابي بكر، بيروت، دارالكتب العلميه.

٨) معجم مقاييس اللغة، ابن فارس، ابوالحسين احمد، تحقيق، عبدالسلام، هارون، قم، مركز الاعلام الاسلامي، ١٤٠٤ هـ - .

٩) المعجم الوسيط، عده من العلماء، استانبول، دارالوادعوه، ١٣٧٩ هـ - .

١٠) المطول في شرح تلخيص المفتاح، التفتازاني، سعدالدين، تهران، كتابفروشي اسلاميه، ١٣٧٤ هـ - .

١١) مغنى اللبيب عن كتب الاعاريب، المصري، جمال الدين ابو محمد عبدالله بن يوسف، تهران، كتابفروسي اسلاميه، ١٣٩١ هـ - .

١٢) مجمع الامثال، ميداني، احمد بن محمد، تحقيق، قصي الحسين، طرابلس لبنان، دارالشمال.

١) كليات

١) سلسله مؤلفات، المفيد، محمد بن محمد بن النعمان، الطبعة الثانيه، بيروت، دارالمفيد، (١٤١٤ هـ - .) ١٩٩٣ م.

٢) شرح نهج البلاغه، ابن ابي الحديد، عزالدين ابو حامد بن هبه الله، تحقيق، محمد، ابوالفضل، ابراهيم، بيروت، دارالكتب العلميه.

٣) العقد الفريد، ابن عبد ربه، احمد بن محمد، تحقيق، الدكتور، مفيد، بيروت، دارالكتب العلميه، (١٤١٧ هـ - .) ١٩٩٧ م.

٤) الفتوحات المكيه، ابن العربي، محيي الدين.

- (٥) منهاج البراعه فى شرح نهج البلاغه، الهاشمى الخويى، العلامة ميرزا حبيب الله، تهران، كتابفروشى، اسلاميه.
- (٦) شرح فتح القدير، كمال الدين محمد بن عبد الواحد، ابن همام، بيروت، دارالفكر، الطبعة الثانية، ١٢٩٧ م.
- (٧) سلسله الاحاديث الصحيحه، محمد ناصر الدين الالبانى، مكتبه المعارف، الرياض طبعه جديد هـ - ١٩٩٥.
- (٨) البدايه و النهايه، ابو الفداء، ابن كثير، دارالفكر، بيروت، ١٤١٩ هـ - .
- (٩) ينابيع الموده، سليمان بن ابراهيم، القندوزى، قم، كتابفروشى بصيرتى
- (١٠) المجموع الرائق من أزهار الحدائق، سيد هبه الله، الموسوى، تهران، موسسه دائره المعارف اسلاميه ١٤١٧ هـ - .
- (١١) الجمل او النصره فى حرب بصره، شيخ المفيد، قم، مكتبه الداورى
- (١٢) الاغانى، ابو الفرح، على بن الحسين، تحقيق عبد الامير على مهنا، بيروت، دارالفكر، ١٤٠٧ هـ - .
- (١٣) شرح كتاب الفقه الاكبر، للفارنى ملا على، بيروت، دارالكتب العلميه
- (١٤) فيض القدير شرح الجامع الصغير، عبد الرؤوف المناوى، بيروت، دارالمعرفه
- (١٥) فضائل آل البيت، المقريزى، القاهره، ١٩٧٣ م.
- (١٦) فضائل آل البيت فى الميزان الشريعه الاسلاميه، الدكتور محمد عمر الحاجى، دمشق، دارالمكتبى، ١٤٢٠ هـ - .
- (١٧) فضائل الطالبين، حاكم ابى سعد، محسن بن كرامه، تحقيق، محمد رضا انصارى، تهران ١٣٧٨ شمسى .
- (١٨) غريب الحديث، ابن قتيبه، بغداد، ١٩٧٧ م .

١٩) غريب الحديث، ابو عبيد ابن قاسم بن سلا. حيدرآباد ١٩٦٤ م .

٢٠) غريب الحديث، خطابي، مكة المكرمة

٢١) نهايه الارب، فى مصرفه انساب العرب، القلقشندى، احمد بن عيسى، القايره، ١٩٥٩ م .

٢٢) اضواء على السنه المحمديه، محمود ابو ريه، القايره، ١٩٦٠ م .

٢٣) سنن، ابى داوود، سليمان بن الاشعث، بيروت، دارالفكر ١٤١٤ هـ .

٢٤) جامع التفسير من كتب الاحاديث ، اشراف على اخراجه خالد بن عبدالقادر آل عقده، الرياض، دار طيبه، الطبعة الاولى، ١٤٢١ هـ .

٢٥) التفسير الحديث ترتيب السور حسب النزول، محمد عزه، دروزه، بيروت، دارالعرب الاسلامى، الطبقة الثانيه، ١٤٠٤ هـ .

٢٦) غريب الحديث ، شيخ الاسلام ، ابى الفرج ، عبد الرحمن بن على بن الجوزى المتوفى ٥٩٧ هـ-، علق عليه، الدكتور عبد المصطفى امين، بيروت، دارالكتب الصلحيه، الطبعة الاولى ١٩٨٥ م .

٢٧) النهايه فى غريب الحديث و الاثر، الامام مجد الدين المبارك بن محمد، ابن اثير، علق عليه، ابو عبد الرحمن صلاح به، دارالكتب العلميه، الطبعة الاولى ١٩٩٧ م .

٢٨) المحكم و المحيط الاعظم، ابى الحسن على بن محمد اسماعيل بن سيد المعروف با بن سيد، المتوفى ٤٥٨ هـ .، تحقيق، الدكتور عبد الحميد، بيروت، دارالكتب العلميه، الطبعة الاولى، ١٤٢١ هـ .

٢٩) جمهوره اللغة، ابوبكر محمد بن دريد متوفى ٣٢١، حقه، الدكتور رمزى منير، بعلبك بيروت دارالعلم، ملايين .

٣٠) الروضه البهيه فى شرح اللمعه دمشقيه، للشهيد الثانى زين الدين بن على بن احمد، تحقيق، السيد محمد كلانتر، قم، منشورات المطبعة العلميه .

٣١) شرح الاصول الخمسه، لابي الحسين القاضى عبد الجبار بن احمد، تحقيق، عبد الكريم عثمان، الطبعة الاولى، القايره، مكتبه وهبه ١٣٨٤ هـ - .

٣٢) شرح العقاعد النسفى، لسعد الدين مسعود بن عمر التفتازانى، الطبعة الحجرية، دارالخلافة العثمانية، المطبعة العثمانية ١٣١٥ هـ - .

٣٣) شرح المطالع، لقطب الدين الرازى، قم، منشورات كتب النجفى.

٣٤) شرح مطالع الانور، لقطب الدين الرازى، دارالخلافة، طبعه العثمانى.

٣٥) شرح المواقف، للسيد الشريف على بن محمد الجرجانى، اعداد السيد محمد بدر الدين النسعانى، قم، منشورات الرضى ١٤١٢ هـ - .

٣٦) شرح المقاصد، اسعد الدين مسعود بن عمر، قم، منشورات الرضى.

٣٧) الفصول المهمة فى معرفه احوال الائمة، لعلى بن محمد المعروف با بن الصباغ بيروت مؤسسه الاعلمى، للمطبوعات، الطبعة الاولى ١٤٠٨ هـ - .

٣٨) كتاب الاربعين فى اصول الدين، احمد بن عمر الخطيب فخر الدين الرازى، الطبعة الاولى، حيدر آباد، مطبعة دارالمعارف العثمانية

٣٩) منتهى الارب فى لغة العرب، لعبد الرحيم بن عبد الكريم الصنفى، طهران، منشورات مكتبه النسايى.

ص: ٢٧٢

جلد ۳

اشاره

ص: ۱

مقدمه استاد انصاری بویراحمدی ۱۱

فصل اول

تقریر استدلال شیعه به آیه اکمال

تقریر استدلال شیعه ۲۱

محتوای آیه. ۲۲

مقدمه اول: پایان بیان احکام اسلامی ۲۳

الف - در منابع اهل سنت.. ۲۳

اسباب نزول ۲۵

اولین و آخرین آیه قرآن ۲۶

صحابه و اهل سنت ۲۷

آخرین سوره قرآن ۳۴

ب - پایان بیان احکام اسلامی در منابع شیعه ۳۹

مقدمه دوم: نزول آیه در حجه الوداع ۴۳

۱- نزول در روز جمعه در عرفات.. ۴۳

۲- نزول در شب جمعه ۴۴

نقد ۴۵

مقدمه سوم: برگزاری مراسم معارفه در غدیر خم ۵۶

شواهد وقوع مراسم غدیر. ۵۶

۱- محدثان اهل سنت: ۵۷

۲- مورخان اهل سنت: ۶۴

۳- مفسران اهل سنت: ۶۶

۴- شعرای اهل سنت.. ۶۷

۵- احتجاج به حادثه غدیر: ۶۷

مقدمه چهارم: اعلام ولایت و جانشینی بلافصل امام علی علیه السلام در غدیر ۷۰

۱- فهم صحابه حاضر در جلسه ۷۰

۲- عمامه گذاری علی علیه السلام. ۷۱

۳- مناشده به حدیث غدیر. ۷۱

۴- نزول عذاب آسمانی. ۷۲

۵- سروده های شاعران. ۷۳

الف: شاعران صحابی ۷۳

ب - شعراء تابعین ۸۹

دلالت حادثه غدیر بر جانشینی از دیدگاه اهل سنت ۹۲

فصل دوم

شبّهات ادبی

۱ - مولا به معنای اولی نیست.. ۹۹

نقد ۱۰۰

۲ - مولى به معنای متصرف نیست.. ۱۰۴

نقد ۱۰۵

۳ - لزوم تغییر جمله ۱۰۵

نقد ۱۰۶

فصل سوم

شبهات اسباب نزول

۱ - عدم نزول آیه در غدیر. ۱۱۱

نقد ۱۱۲

۲- ساختگی بودن روایات.. ۱۱۲

نقد ۱۱۳

ص: ۸

فصل چهارم

شبّهات حدیثی

نصب نشدن امام علی علیه السلام در غدیر: ۱۱۹

نقد ۱۲۰

۱- بیان حدیث ثقلین ۱۲۰

۲- تواتر حدیث غدیر ۱۲۱

۳- کتاب شناسی حدیث «من کنت مولاه» ۱۲۱

۴- اطلاق لقب وصی بر امام علی علیه السلام ۱۲۱

۵- اطلاق لقب «مولی» بر امام علی علیه السلام ۱۲۲

۶- تبریک گفتن به امام علی علیه السلام ۱۲۲

۷- عمامه گذاری امام علی علیه السلام توسط رسول خدا صلی الله علیه وآله ۱۲۲

۸- نزول آیات ولایت ۱۲۳

۹- اختلاف قرائت در آیه تبلیغ ۱۲۳

۱۰- نزول آیه عذاب ۱۲۴

۱۱- احتجاج به نصب در غدیر ۱۲۴

۱۲- اعتراف صحابه ۱۲۴

عدم نقل مسلم و بخاری ۱۲۵

نقد ۱۲۶

مقید نبودن به کلمه بعدی ۱۲۹

نقد ۱۲۹

فصل پنجم

شبّهات سیاسی

۱ - پذیرش صحابه ۱۳۵

نقد ۱۳۶

الف - اعزام نکردن سپاه اسامه: ۱۳۶

ب - اقدامات مخالفان رهبری علی علیه السلام ۱۳۸

۱- تضعیف فرماندهی ۱۳۸

۲ - تأخیر در حرکت سپاه ۱۴۱

۳ - نرفتن سپاه ۱۴۶

ص: ۹

۴- جلوگیری از تدوین سند رسمی ۱۴۸

۲- مبارزه اصحاب با مخالفان وصیت ۱۵۱

نقد ۱۵۲

فصل ششم

شبهات تاریخی

۱ - عدم تقاضای اصحاب از رسول خدا صلی الله علیه وآله: ۱۵۷

نقد ۱۵۸

الف - روایات اهل سنت ۱۵۹

ب - روایات شیعه ۱۶۰

۲ - بلافصل نبودن جانشینی ۱۶۳

نقد ۱۶۳

۱- نزول آیات ۱۶۳

۲- ورود روایات ۱۶۴

۳- لغت ۱۶۴

کلام پایانی. ۱۶۶

ص: ۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «إِنَّ الله جعل علياً وزوجته وابناءه حجج الله على خلقه وهم أبواب العلم في أمتي، من اهتدى بهم هدى إلى صراط المستقيم»^(۱).

«به درستی که خداوند علی و همسرش و فرزندانش را حجت و راهنمایان خودش برای خلقتش قرار داد و آنان در میان امت من درهای دانش هستند، هر کس به واسطه آنان هدایت گردد، هدایت گردیده به سوی صراط مستقیم».

مسلمانان در امام شناسی به سه طریق ره پیموده اند

نخست: با درک این مهم که معرفت حقیقی به ساحت مقدس امام علیه السلام از ضروریات و مبانی اعتقادی اسلام است، به حقانیت و عظمت امام علیه السلام از طریق صحیح واقف گشته، مقامات باطنی امام علیه السلام را درک می کنند و به رهبری

و

ص: ۱۱

۱- علامه حافظ حسکانی، شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۵۸، چاپ بیروت.

هدایت امام علیه السّلام در تمامی اعصار اعتقاد دارند. این گروه امام را برترین افراد بشر می دانند و او را واسطه فیض بین خالق و مخلوق و مصداق کامل «خليفة الله في الأرض» می دانند. جزاهم الله عن الاسلام اجرا!

دوم: گروهی در اوصاف امام زیاده روی کرده، راه افراط پیموده، شأن بشری ائمه را فراموش کرده اند و گرفتار غلو شده اند. در نتیجه مقام امام را در حدّ الوهیت بالا برده اند. مکتب تشیع، این دسته را خارج از اسلام می داند و از آنان بیزاری و برائت می جوید. لعنهم الله!

سوم: برخی دیگر در شناخت حقیقی و کامل امام کوتاهی کرده، مقام آنان را تنزّل داده اند و در برابر نصّ آیات قرآن و احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله اجتهاد می نمایند؛ به مقام والا و الاهی امام اعتنایی نکرده، با مقدم داشتن مفضول بر افضل از ولایت خدا و رسول صلی الله علیه و آله و جانشینان واقعی آن دور مانده اند؛ شهر پیامبر را به غیر از درب و مسیر واقعی وارد شده اند و پس از فتنه بزرگ (انجمن شوم سقیفه) از اسلام راستین فاصله گرفتند. هدیهم الله إن شاء الله!

در این میان دیدگاه و مبانی اعتقادی تشیع در باب امام شناسی برگرفته از آیات هدایتگر قرآن کریم و احادیث نورانی ائمه معصومین علیه السّلام است. وجود ادله عقلی و نقلی فراوان، ضرورت تمسک به امامت را به عنوان اصلی مسلّم از اصول اعتقادی اسلام قرار داده است. هر انسان منصف و آزاده ای، با اندکی تأمل و تدبّر در معارف صحیح اسلام، به واقعیت این مهم پی خواهد برد.

امام شناسی شیعیان برخوردار از اطلاعات وسیع، خردورزی، رعایت اعتدال، مبانی قوی، مستدل، مستند و ملاک شرعی، برگرفته از آیات ولایت در قرآن و سنت صحیح و بی انحراف پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله است.

همه ادیان الاهی، آموزنده توحید، نبوت، عدل و معاد بوده اند، اما ویژگی مهم و منحصر به فرد مکتب اسلام، استمرار حرکت انبیا به وسیله امامت و از طریق اهل بیت پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله بوده که مشروعیت خاتمیت رسول به قبولی امامت و ولایت منصوب از طرف خداوند متعال است.

در مقابل دیدگاه تشیع، مسلمان نمایانی بودند که فریفته کرشمه لذت فانی دنیا گردیده، وجود امام را مانع تحصیل مال و منال و حشمت و جلال جاهلی خود می دیدند. این دسته با عمل به منهیات، ارتکاب محرمات، ظاهرسازی و عوام فریبی، افکار مسلمانان را منحرف و حقوق مسلم اهل بیت علیه السلام را غصب کردند. با این غصب، اصول اعتقادی و اصالت اسلام ناب محمدی صلی الله علیه وآله گرفتار انحراف، اکمال دین و اتمام نعمت جریحه دار، استمرار رسالت نبوی در امامت و ولایت حقیقی دچار وقفه و صدمات بزرگ و جبران ناپذیری به اسلام وارد شد.

در همان صدر اسلام به دلیل نداشتن امام شناسی قوی، چنان ظلم فاحشی بر امام مسلمانان و خلیفه بلافصل رسول الله صلی الله علیه وآله - حضرت علی علیه السلام - روا داشتند

که آن حضرت از شدت غم و اندوه فرمودند: «صبرْتُ و فی العین قَمَدی و فی الحلقِ شَجی؛ صبر کردم در حالی که خار در چشم و استخوان در گلو داشتم.»^(۱)

مصائب غفلت از آیات امامت و ولایت در قرآن

برخی از اسفناک ترین نتایج غفلت و نداشتن امام شناسی مسلمانان در صدر اسلام عبارتند از:

- بی اعتنائی و عمل نکردن به آیات امامت و ولایت در قرآن کریم؛

- نافرمانی و سرپیچی از التزام به احادیث، سیره و کلام پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله به ویژه در امر خلافت ایشان؛

- هتک حرمت به اهل بیت پیامبر اسلام علیه السلام؛

- ظلم و ستم به مقام مقدس حضرت فاطمه زهرا علیها السلام؛

- محروم نمودن جامعه از اصل اصیل و رکن الاهی امامت؛

- محروم نمودن مسلمانان از عدالت و هدایت علوی؛

- ایجاد اختلاف و تفرقه بین مسلمانان؛ و

ذکر حدیث ارزشمندی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مورد انکار امامت امام علی علیه السلام بعد از رسول مکرّم اسلام صلی الله علیه و آله، گویای خوبی در مورد عظمت جانشینی امام علی علیه السلام خواهد بود.

ص: ۱۴

۱- نهج البلاغه، خطبه شفشقیه؛ رسائل مرتضی، ج ۲، ص ۱۰۸؛ علل الشرایع، شیخ طوسی، ج ۱، ص ۱۵۱.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «ياعلیٰ من أنکر إمامتک فقد أنکر نبوتی»^(۱).

یا علی! کسی که امامت تو را انکار کند به تحقیق پیامبری مرا انکار نموده است.

بنابراین، پژوهش و مطالعه علمی و مستند، بازشناسی، بازگویی و بیان ابعاد متعدد امام و بررسی جامع الاطراف آیات ولایت در قرآن ضرورتی انکارناپذیر است. کشف حقایق و درک عظمت و آثار وجودی امام نیازمند تحقیقات عمیق و دقیق، گسترده و فراگیر، همراه با همت بلند و تلاش مستمر و اطلاع کامل از تاریخ و معارف صحیح اسلام است.

با وجود هزاران کتاب کوچک و بزرگ و قدیم و جدید، هنوز جامعه مسلمانان امام شناسی لازم از دیدگاه قرآن را ندارند و برخی غبارها زدوده نشده است.

شیعه مفتخر است از دانشمندان و محققان تمامی فرقه های اسلامی دعوت نماید تا به اقتضای عقل و منطق، حق گرای و روشن اندیشی، از تعصب جاهلانه و تشکیک بی پایه دست برداشته، با تحقیقات گسترده و استوار به همراه براهین قاطع و دلایل واضح و محکم ترین مستندات نسبت به عظمت امام و آیات ولایت در قرآن فروتنی نشان دهند. در نتیجه، ضروری است هر مسلمان مؤمنی در پاسخ به شبهات و ابهامات مربوط به امام شناسی و آیات ولایت در قرآن آگاهی تمام داشته، تا بتوانیم نسبت به درّ غلطان وجود مقدس و جهان شمول امام علیه السلام به

ص: ۱۵

۱- شیخ سلیمان حنفی، ینابیع الموده، ص ۵۳، چاپ اسلامبول؛ ابن عقده، فضائل امیرالمؤمنین، ص ۱۵۰؛ علامه بحرانی، غایه المرام، ص ۴۵۶، چاپ بیروت؛ شیخ صدوق، امالی، مجلس ۹۴، ح ۵؛ عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۹۷، ح ۵۳.

صورت جامع الاطراف و واقع بینانه شناخت صحیح و کاملی پیدا کنیم و تصویر واقعی و زیبایی از امامت و ولایت الاهی به جهانیان عرضه نماییم.

اثبات و تبیین زوایای گوناگون این مهم، با دلایل روشن و براهین مستند و مستدل، وظیفه ای سترگ و عظیم بر عهده اندیشمندان مسلمان به ویژه علمای دین است.

در این راستا حضرت حجت الاسلام والمسلمین دکتر حاج سید محمد مرتضوی از اساتید سطح عالی و عضو محترم هیأت علمی مجمع جهانی شیعه شناسی، آستین همت بالا زده، با عمل به وظیفه شرعی و اخلاقی خود به نحو احسن، اثر ارزشمند دوره کامل «آیات ولایت در قرآن» را به رشته تحریر در آورده که به وسیله ی مجمع جهانی شیعه شناسی به زیور طبع آراسته شده و به زودی به جامعه علمی امت اسلام عرضه خواهد گردید. إن شاء الله

کثر الله امثالهم، جزاه الله عن الإسلام اجراً، ادام الله ظله و دامت افاضاته

والسلام علیکم وعلی جمیع اخواننا المؤمنین بولایه علی بن ابی طالب علیه السلام

فی اقطار العالم ورحمه الله وبرکاته

مسئول مجمع جهانی شیعه شناسی

انصاری بویراحمدی

{الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا}

(مائده / ۳)

فصل اول: تقریر استدلال به آیه اِکمال

فصل دوم: شبهات ادبی

فصل سوم: شبهات اسباب نزول

فصل چهارم: شبهات حدیثی

فصل پنجم: شبهات سیاسی

فصل ششم: شبهات تاریخی

ص: ۱۷

اشاره

از آیاتی که شیعه برای اثبات امامت امام علی علیه السلام به آن استدلال کرده اند؛ آیه اکمال است:

{الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا} (۱)

«امروز کافران از این که به دین شما آسیب برسانند، مأیوس شدند؛ پس از آنان نترسید و از من بترسید، امروز دین شما را به حد کمال رساندم و بر شما نعمت را تمام کردم و اسلام را به عنوان آئین برایتان برگزیدم».

تقریر استدلال شیعه

در تقریر استدلال به این آیه گفته اند:

«فقد روى العامه انّ النبى لما اخذ بضبعى على يوم الغدير لم يتفرّق الناس حتى نزلت هذه الآية فقال: الله اكبر على اكمال الدين و اتمام النعمه و رضاء الرب برسالتى و بالولايه

ص: ۲۱

لعلى من بعدى ثم قال: من كنت مولاه فعلىّ مولاه، اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله.»(۱)

«اهل سنت روایت کرده اند در روز غدیر هنگامی که بازوی علی علیه السّلام در دست نبی صلی الله علیه وآله بود هنوز مردم پراکنده نشده بودند که این آیه نازل شد. به دنبال نزول آیه رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: الله اکبر بر کامل شدن دین و اتمام نعمت و رضایت خداوند به رسالت من و به ولایت علی علیه السّلام بعد از من، سپس فرمود: هر که من مولای اویم این علی مولای اوست، خدایا با دوستان او دوست و با دشمنان او دشمن باش، هر که او را یاری کند، یار باش و هر که او را تحقیر کند، تحقیر کن.»

محتوای آیه

۱- این آیه پایان بیان احکام اسلامی را اعلام می کند؛

۲- در حجه الوداع نازل شده است؛

۳- در غدیر، رسول خدا صلی الله علیه وآله مراسم معارفه را برگزار کرده است؛

۴- در غدیر، رسول خدا صلی الله علیه وآله ولایت علی علیه السّلام را اعلام کرده است.

ص: ۲۲

۱- عقاید الامامیه الاثنی عشریه، ص ۸۳؛ نهج الحق و کشف الصدق، ص ۱۹۲؛ منهاج الکرامه فی معرفه الامامه، ص ۱۱۹.

الف - در منابع اهل سنت

اشاره

با توجه به واژه های به کار رفته در آیه از قبیل اکمال و اتمام، این آیه باید پایان نزول دستورات اسلامی باشد. گرچه عده ای گفته اند که اکمال و اتمام مترادف هستند. (۱) ولی با توجه به کاربرد آن در این آیه باید متفاوت باشند.

درباره تفاوت آن دو نیز جوهری گفته شده است که بهترین آنها سخن ابوهلال عسکری لغت شناس معروف است. او در این باره می نویسد:

«الفرق بین الکمال و التمام: ان قولنا کمال اسم لاجتماع ابعاض الموصوف به و التمام اسم للجزء و البعض الذی یتّم به الموصوف بانه تام.» (۲)

«فرق بین کمال و تمام در این است که کاربرد کمال برای جمع شدن اجزاء شیء است که وقتی اجزاء شیء جمع شد، گفته می شود کامل است و کاربرد تمام در موردی است که با آمدن آن، شیء تمام می شود.»

ص: ۲۳

۱- شرح القاموس، ج ۸، ص ۱۰۳.

۲- الفروق اللغویه، ص ۲۱۸.

به تعبیر دیگر، کمال درباره خود شیء کاربرد دارد، ولی تمام ممکن است درباره خود شیء باشد و یا درباره هدف و غرض از آن شیء.

در این جا خداوند درباره دین واژه کمال را به کار برده است که آخرین جزء دین - که امامت باشد - نازل شده است و درباره نعمت - که هدایت خلق باشد - واژه اتمام را به کار برده است. بدین سان با اعلام امامت هدف مورد نظر از آن نیز تأمین شده است؛ در نتیجه پس از نزول آخرین واجب که امامت باشد و تأمین هدف، نعمت هدایت دین اسلام به عنوان دین مورد پسند خداوند تمام می شود؛ البته مشروط بر این که مردم از سخن حق اطاعت کنند.

راغب اصفهانی نیز با توجه به همین نکته معتقد است که با نزول آیه مورد بحث، دین به گونه ای استقرار یافته که تا قیامت قابل نسخ نیست. او می نویسد:

«و تمت کلمه ربّک اشاره علی قوله الیوم اکملت لکم دینکم الایه و تبّه بذلک انه لا تنسخ الشریعه بعد هذا.»^(۱)

«و تمام شد سخن پروردگارت اشاره است به سخن خداوند که فرمود: امروز دین شما را کامل کردم... و با این آیه به این مسأله توجه داشته است که شریعت بعد از این نسخ نخواهد شد.»

ص: ۲۴

با توجه به نکات یاد شده، باید این آیه آخرین آیه از آیات قرآن باشد، چنان که سید قطب از دانشمندان اهل سنت در این باره می نویسد:

«فقد كانت آخر ما نزل من القرآن على ارجح الاقوال»^(۱)

«براساس نظریه برتر، این آیه باید آخرین آیه نازل شده از قرآن باشد».

اسباب نزول

آیات قرآن به تناسب رخدادهای اجتماعی، سیاسی و فکری مسلمانان، یا در حوادث اجتماعی که موضعگیری مسلمانان لازم بود، نازل می شد و گاهی نیز برای تبیین حقایق جهان هستی نازل می شد. شأن نزول آیه می تواند نقش بسیار ارزنده ای در تبیین آیه یا سوره داشته باشد. از طرفی دست جعل و تحریف در این میدان بسیار فعال بوده است و عده ای به سلیقه خود برای منافع سیاسی عقیدتی و... اسباب نزول جعل نموده و برخی از اسباب نزولها را تحریف کرده اند.^(۲)

ص: ۲۵

۱- فی ظلال القرآن، ج ۲، ص ۶۳۵.

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۷۳.

گاه دیده می شود درباره یک آیه چندین سبب نزول یاد می شود که از نظر زمانی و مکانی و حوادث تاریخی با هم سازگار نبوده و تعارض دارند، به گونه ای که با توجه به مسلمات تاریخی نیز این همه اسباب نزول نمی تواند واقعی باشد.

عده ای هم تنها به این دلیل که در عصر رسول خدا صلی الله علیه و آله زندگی کرده اند در مقابل دریافت پوله‌های کلان از سیاستمداران شأن نزول آیات را تغییر داده اند^(۱) تا بتوانند به اهداف سیاسی خود برسند، عده ای نیز بدون این که پولی دریافت کنند، تنها به دلیل حسن ظنی که به بعضی از اصحاب داشته و دارند، سخنان آنان را در شأن نزول آیات و سوره ها و بدون توجه به تعارضها و تناقضهای آن پذیرفته اند.

به عنوان نمونه، آیه مورد بحث آیه ای روشن است که اگر کسی بدون پیشداوری درباره آن نظر دهد، اذعان می کند که آخرین آیه از قرآن است که بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شد.

اولین و آخرین آیه قرآن

درباره اولین سوره ای که بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شده است، اختلاف نظر وجود دارد، به گونه ای که حداقل چهار قول را یاد کرده اند.^(۲)

ص: ۲۶

۱- همان.

۲- الاتقان فی علوم القرآن، ص ۲۳.

درباره اختلاف در اولین سوره ای که بر رسول خدا صلی الله علیه وآله نازل شده است شاید بتوان چنین توجیه کرد که در آن زمان مسلمانان اندک بودند و کمتر می توانستند بنویسند و شاید هم چندان به نوشتن و ثبت و ضبط قرآن توجه نمی کردند، ولی آیا پذیرفتنی است که بگوییم درباره آخرین آیه ای که بر رسول خدا صلی الله علیه وآله نازل شده است، دوازده قول وجود دارد. (۱)

با این که در این دوران در مدینه دهها حافظ قرآن و صدها کاتب وجود داشته است و با توجه به این که از مدت‌ها قبل نیز رسول خدا صلی الله علیه وآله اعلام کرده بود که در آستانه ارتحال از این جهان قرار دارد، این مسأله حساسیت بیشتری برای ثبت آخرین آیه ای که بر رسول خدا صلی الله علیه وآله نازل شده است، ایجاد می کرد. گرچه دانشمندان اهل سنت در توجیه اختلاف اقوال در این مسأله مطالبی گفته اند، (۲) ولی با توجه به نکات یاد شده در دوران پایانی عمر رسول خدا صلی الله علیه وآله آراء یاد شده برای توجیه علل اختلاف کافی نیست، بلکه باید دلیلی قویتر داشته باشد.

اکنون به بررسی این علت می پردازیم:

صحابه و اهل سنت

اکثریت اهل سنت درباره صحابه دیدگاهی افراطی دارند. در تبیین این دیدگاه، آرای برخی از آنها را می آوریم.

ص: ۲۷

۱- همان، ص ۲۷.

۲- همان.

ابن حجر درباره صحابه می نویسد:

«اتفق اهل السنّه على أنّ الجميع عدول و لم يخالف في ذلك إلا شذوذ من المبتدعه.»^(۱)

«اهل سنت بر عدالت همه صحابه اتفاق نظر دارند و جز اندکی از بدعت گذاران کسی با این مسأله مخالف نیست.»

خطیب بغدادی پس از ذکر آیاتی از قرآن - که به نظر او بر عدالت صحابه دلالت می کند - می نویسد: با وجود این آیات نیازی به روایات نیست؛ با این حال چند روایت را نقل کرده و سپس چنین اظهار نظر می نماید:

«و الاخبار في هذا المعنى تتسع و كلّها مطابقه لما ورد في نصّ القرآن و جميع ذلك يقتضى طهاره الصحابه و القطع على تعديلهم و نزاهتهم فلا يحتاج احد منهم مع تعديل الله تعالى لهم المطّلع على بواطنهم الى تعديل احد من الخلق له و... و هذا مذهب كافّه العلماء و من يعتدّ بقوله من الفقهاء»^(۲)

«روایات در این زمینه بسیار است و همه آنها مطابق نصّ قرآن است؛ این آیات و روایات بر پاکی صحابه دلالت می کند و

ص: ۲۸

۱- الاصابه فی تمییز الصحابه، ج ۱، ص ۶.

۲- الکفایه فی علم الروایه، ص ۴۹ ۴۸.

موجب یقین به عدالت و وارستگی آنان میشود و پس از عادل دانستن خداوندی که بر باطن انسانها آگاه است، صحابه نیازی به تایید هیچ کس از خلق ندارند. [همچنان در این زمینه ادامه می دهد تا این که می گوید]: و این دیدگاه همه علما و فقهای است که به نظر آنان توجه می شود».

افزون بر اینها، درباره تعریف صحابی نیز دیدگاهی افراطی دارند که صحیحترین تعریف آن را ابن حجر چنین بیان می کند:

«و اصح ما وقفت علیه من ذلك ان الصحابي من لقي النبي صلى الله عليه وآله مؤمنا به و مات على الاسلام.»^(۱)

«صحیحترین تعریفی که من از آن اطلاع یافته‌ام، این است که صحابی کسی است که پیامبر را در حال اسلام ملاقات کرده و بر حال اسلام هم از دنیا رفته باشد».

با توضیحی که ابن حجر درباره این قیود می دهد، واژه اصحاب منافقان مشهور و غیرمشهور را هم دربرمیگیرد. این دیدگاه افراطی درباره صحابه آنان را به جایی کشانده است که هرگونه نقد درباره اصحاب را نقد رسول خداصلی الله علیه وآله تلقی کنند. مالک ابن انس یکی از رهبران مذاهب چهارگانه در این زمینه می گوید:

ص: ۲۹

۱- الاصابه فی تمییز الصحابه، ج ۱، ص ۴.

«أما هؤلاء اقوام ارادوا القدح في النبي صلى الله عليه وآله فلم يمكنهم ذلك فقد حوافى اصحابه حتى يقال رجل سوء و لو كان رجلاً صالحاً لكان اصحابه صالحين.» (۱)

«افرادی که عملکرد صحابه را نقد می کنند، کسانی هستند که می خواهند پیامبر صلی الله علیه وآله را زیر سؤال ببرند، ولی چون نمی توانند این کار را انجام دهند، اصحاب آن حضرت را زیر سؤال می برند تا گفته شود پیامبر صلی الله علیه وآله (العیاذ بالله) مرد بدی بوده است و اگر مرد شایسته ای بود، اصحابش انسانهایی شایسته بودند.»

باید توجه داشت که این دیدگاه افراطی برخلاف عقل، قرآن، حدیث و تاریخ است. گرچه آیات و روایاتی در شأن عده ای از اصحاب نازل شده و از آنان تجلیل کرده است، ولی تعمیم این آیات و روایات درباره هر مسلمانی که پیامبر صلی الله علیه وآله را دیده است، منطقی نیست و نادیده گرفتن آیاتی است که در مذمت اصحاب وارد شده است؛ همانند کسانی که بعضی از آنان منافقان قابل شناخت (منافقین/۱) و برخی از آنان منافقان غیرقابل شناخت هستند. (توبه/۱۰۱)؛ شماری از آنان بیمار دل و مریض هستند (احزاب/۱۱)؛ بعضی از آنان از دستور خدا و رسول خدا صلی الله علیه وآله تخلف می کردند (توبه/۴۷-۴۵)؛ برخی از آنان برای دشمن

ص: ۳۰

جاسوسی می کردند (توبه/۴۷)؛ بعضی از آنان ناخالصی داشتند (توبه/۱۰۲)؛ شماری از آنان مرتدان مخفی بودند (آل عمران/۱۵۴)؛ بعضی از آنان به تصریح خداوند فاسق بودند (حجرات/۶)؛ برخی از آنان از جبهه جنگ فرار کرده و پیامبر را تنها گذاشته و به سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله اعتنایی نکرده اند (آل عمران/۱۵۳) و (توبه/۲۵)؛ بعضی از آنان مسلمان و غیرمؤمن بودند (حجرات/۱۴) و دهها آیه دیگر که از مذمت اصحاب حکایت می کند. برای تبیین دیدگاه قرآن درباره اصحاب تنها کافی است انسان سوره توبه را که بیشتر عملکرد اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله در جنگ تبوک را به نقد کشیده است، مطالعه کند.

احادیث نبوی نیز ضمن آن که از بعضی از صحابه تجلیل شده نسبت به عملکرد برخی دیگر - چه در عصر خود آن حضرت و چه در عصر بعد از ارتحال او - احادیثی در مذمت آنان وارد شده است:

- ۱- رسول خدا صلی الله علیه و آله عملکرد عده ای از اصحاب را عملکردی جاهلانه می دانست و از آن براءت می جست؛(۱)
- ۲- عده ای در عصر رسول خدا صلی الله علیه و آله آشکارا به او دروغ می بستند، به گونه ای که حضرت در حضور جمع، آنان را تهدید می کرد؛(۲)

ص: ۳۱

-
- ۱- سیره، ابن هشام، ج ۴، ص ۷۳؛ کامل، ابن اثیر، ج ۲، ص ۲۵۶؛ مغازی، واقدی، ج ۳، ص ۸۸۰.
 - ۲- الاحکام فی اصول الاحکام، ج ۱، ص ۲۱۸.

۳- رسول خدا صلی الله علیه و آله عده ای از اصحاب خود را دنیاطلبان و سفاک می دانست که بعد از او به خاطر دنیا به کشتار یکدیگر می پردازند؛(۱)

۴- رسول خدا صلی الله علیه و آله عده ای از اصحاب خود را مرتد خواند که بعد از او راه ارتداد را در پیش می گیرند؛(۲)

۵- رسول خدا صلی الله علیه و آله عده ای از اصحاب خود را بدعت گذاران خوانده است که بعد از او به بدعت گذاری رو می آورند؛(۳)

۶- رسول خدا صلی الله علیه و آله عده ای از اصحاب خود را منافق خوانده است؛ چنان که قرآن نیز تصریح دارد که عده ای از اطرافیان رسول خدا صلی الله علیه و آله منافق هستند و در سوره ای به همین نام به بیان ویژگیهای آنان پرداخته است؛

۷- رسول خدا صلی الله علیه و آله عده ای از اصحاب را «حسود» خوانده است که به خاطر حسادت به کشتار می پردازند؛(۴)

۸- رسول خدا صلی الله علیه و آله عده ای از آنان را «وحدت شکنان امت» خوانده است؛(۵)

۹- رسول خدا صلی الله علیه و آله عده ای از آنان را «فتنه جو» نامیده است؛(۶)

ص: ۳۲

۱- صحیح، مسلم، ج ۴، ص ۱۷۹۶.

۲- مسند، احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۶۶۴؛ صحیح البخاری، ج ۴، ص ۹۱.

۳- مسند، احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۳۸۹، و ج ۳، ص ۳۹۵ و ۴۳۰.

۴- کنز العمال، ج ۱۰، ص ۲۰۰.

۵- صحیح، مسلم، جزء ۶، ص ۲۲.

۶- صحیح، البخاری، ج ۴، ص ۹۳.

در تاریخ نیز نقد عملکرد صحابه از یکدیگر فراوان است، به گونه ای که به هم نسبت کفر، نفاق و فسق می دادند و یکدیگر را لعن می کردند و حتی درگیریهایی در حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله بین آنان صورت می گرفت و آن حضرت به اصلاح میان آنان می پرداخت که نقل این گونه مسائل بسیار طولانی خواهد شد.

به هر حال دیدگاه افراطی اهل سنت نسبت به صحابه مشکلات فراوانی را برای آنان به وجود آورده است که در فهم دین تأثیر منفی داشته و مانع روشن شدن واقعیت های تاریخ اسلام شده است.

درباره آخرین آیه ای که بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شده، بیش از دوازده قول از چندین نفر از صحابه نقل شده است و حتی گاه از یک نفر چند قول نقل شده است که نمی توان این مسأله را با این ادعا که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده است توجیه کرد؛ زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله یک قول را بیشتر نگفته است و واقعیت امر هم یکی بیش نیست و این تعداد آراء چیزی جزء دخالت اغراض غیردینی نیست و نخواسته اند عملکرد

صحابه را نقد کنند، بلکه تنها با نقل آنچه در صدر اسلام اتفاق افتاده است چشم خود را بر تعارض ها و تناقض های آن بسته اند!

بیشتر نقل کردیم که در بین اهل سنت اختلاف است که آخرین سوره نازل شده از قرآن کدام است؟ در این زمینه چهار قول نقل شده است؛^(۱) هر چند در روایات آنان نیز فراوان یافت می شود که سوره مائده آخرین سوره قرآن است که بر رسول خدا صلی الله علیه وآله نازل شده است؛

«عن جبیر بن نفیر قال حججت فدخلت علی عایشه فقالت لی: یا جبیر تقرأ المائده. فقلت: نعم. فقالت: اما أنها آخر سوره نزلت فما وجدتم فیها من حلال فاستحلوه و ما وجدتم فیها من حرام فحرّموه.»^(۲)

«جبیر بن نفیر می گوید: بعد از حج بر عایشه وارد شدم، از من پرسید: آیا سوره مائده را می خوانی؟ گفتم: آری. عایشه گفت: بدان، آن آخرین سوره ای است که نازل شده است؛ آنچه را در آن حلال شمرده شده است، حلال بدانید و آنچه را در آن حرام شمرده شده است، حرام بدانید.»

ص: ۳۴

۱- الاتقان فی علوم القرآن، ص ۲۳.

۲- الاساس فی التفسیر، ج ۳، ص ۱۲۹۸؛ تفسیر روح المعانی، ج ۶، ص ۴۷؛ فی ظلال القرآن، ج ۲، ص ۶۳۴؛ البیان فی مقاصد القرآن، ج ۳، ص ۳۱۹؛ الدرّ المنثور، ج ۲، ص ۲۵۲؛ مسند، احمد بن حنبل، ج ۶، ص ۱۸۸؛ سنن، بیهقی، ج ۷، ص ۱۷۲؛ مستدرک، حاکم، ج ۲، ص ۳۱۲؛ المحلی، ج ۹، ص ۴۰۷؛ مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۲۵۶.

اکنون سؤال این است که به چه دلیل سوره های دیگری به عنوان آخرین سوره مطرح شده است؟

واقعیت قضیه این است که این مشکل برگرفته از دیدگاه خاص اهل سنت درباره صحابه است؛ زیرا روزی شخصی از خلیفه دوم درباره ربا و احکام آن مسأله ای پرسید و او نمی دانست، ولی به جای آن که بگوید نمی دانم، گفت:

«انّ آخر ما نزل من القرآن آیه الربا و ان رسول الله صلی الله علیه و آله قبض و لم یفسرها، فدعوا الربا و الریبه.»^(۱)

«آخرین آیه ای که نازل شده آیه ربا است و رسول خدا صلی الله علیه و آله قبل از آن که آن را برای ما شرح دهد، از دنیا رفت! بنابراین ربا و ریبه را رها کنید!»

بدین سان براساس نظر خلیفه دوم آیه ربا، آخرین آیه ای است که بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده است و چون در سوره مائده آیه ای درباره ربا وجود ندارد، بلکه آیات ربا در چهار سوره دیگر آمده است (آیات ۲۷۵ و ۲۷۶ سوره بقره، آیه ۱۶۱ سوره نساء و آیه ۳۹ سوره روم و آیه ۱۳۰ سوره آل عمران) سوره دیگری غیر از مائده باید آخرین سوره باشد. علاوه بر آن اتهامی نیز به رسول خدا صلی الله علیه و آله

ص: ۳۵

۱- مسند، احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۳۶؛ کنز العمّال، ج ۴، ص ۱۸۶؛ المبسوط، سرخسی، ج ۲، ص ۵۲ و ج ۱۲، ص ۱۱۴؛ الاتقان فی علوم القرآن، ص ۲۷.

وارد شده است که گویی آن حضرت دین را تفسیر نکرده است! در حالی که این سخن با اکمال دین - که خداوند در آیه مورد بحث می فرماید - سازگار نیست؛ چه آن را آخرین آیه بدانیم و چه ندانیم!

افزون بر اینها، چگونه ادعا می شود که رسول خدا صلی الله علیه و آله احکام ربا را بیان نکرده است با این که فقها به استناد روایات آن حضرت احکام ربا را بیان می کنند.

ابوبکر جصاص پس از ذکر روایات متعارض و متناقض از خلیفه دوم درباره معنای «کلالة» می نویسد:

«فهذه الاخبار التي ذكرنا تدلّ على أنّه لم يقطع فيها بشيء و أنّ معناها والمراد بها كان ملتبسا عليه. قال سعيد بن المسيب كان عمر كتب كتابا في الكلاله فلما حضرت الوفاء محاه و قال ترون فيه رأيكم.»^(۱)

«این اخباری که ذکر کردیم دلالت می کند که خلیفه دوم در مسأله کلاله اطمینان به معنی و مراد از آن پیدا نکرده بود و حکم آن برایش روشن نبود. سعید بن مسیب گفته است که عمر دستوری درباره کلاله نوشته بود، ولی هنگام مرگ دستور داد آن را از بین ببرند و گفت در این مسأله به نظر خود عمل کنید!»

ص: ۳۶

۱- ابوبکر جصاص، احکام القرآن، ج ۳، ص ۱۸.

واقعیت قضیه این است که خلیفه دوم تا پایان عمر مسأله کلاله را نفهمید، چنان که خودش در این باره می گوید:

«أني لا ادع بعدى شيئا اهمّ عندي من الكلاله ما راجعت رسول الله صلى الله عليه وآله في شيء ما راجعته في الكلاله و ما اغلظ لي في شيء ما اغلظ لي فيه حتى طعن باصبغه في صدري فقال يا عمر الا تكفيك آيه الصيف التي في آخر سورة النساء.»^(۱)

«چیزی برایم مهمتر از کلاله نیست. آن قدر که در معنای کلاله از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم درباره هیچ چیزی پرسیدم و آن قدر که رسول خدا صلی الله علیه و آله در این مسأله بر من درشتی کرد، در هیچ مسأله ای درشتی نکرد، تا جایی که انگشتش را در سینه ام فشرد و فرمود: ای عمر! آیا آیه تابستانی که در پایان سوره نساء است، برایت کافی نیست!

بدینسان خلیفه دوم خود اعتراف می کند مسأله کلاله را تا پایان عمر نفهمیده است، ولی در این جا نیز اتهام کاستی و قصور را به رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت دادند:

ص: ۳۷

۱- صحیح، مسلم، ج ۲، ص ۸۱ و ج ۵، ص ۶۱.

«عن ابن عمر قال: خطب عمر على منبر رسول الله صلى الله عليه وآله... و ثلاثه اشياء وددت ايها الناس ان رسول الله صلى الله عليه وآله كان عهدالينا فيها: الجّد و الكلاله و ابواب من ابواب الربا.»^(۱)

«عبدالله بن عمر می گوید: عمر روی منبر رسول الله صلى الله عليه وآله سخنرانی کرد و گفت: ای مردم! سه چیز است که دوست داشتم رسول خدا صلى الله عليه وآله درباره آنها به ما توصیه می کرد؛ یکی میراث جد، یکی میراث کلاله و یکی هم بخشهایی از ربا».

بدین ترتیب آیه کلاله آخرین آیهای است که بر رسول خدا صلى الله عليه وآله نازل شد.^(۲) بقیه اقوال هم این چنین بوده است و یکی از اصحاب به هر دلیل جمله ای گفته است و آن گاه سند سخن دیگران شده است، بدون این که به تعارض و تناقض آن توجه کنند.

به عنوان نمونه دو قول یاد شده از عمر درخور توجه است. با این که سخنان عمر را از معتبرترین کتب اهل سنت نقل کردیم، ولی هیچ یک به این نکته توجه نکرده اند که آخرین آیه بودن بهانه نیست و عجیب این است که در هر دو

ص: ۳۸

۱- صحیح، مسلم، ج ۸ ص ۲۴۵؛ صحیح، البخاری، ج ۶، ص ۲۴۳.

۲- الاتقان فی علوم القرآن، ج ۲۷.

صحیح (مسلم و بخاری) که به نظر آنان صحیح ترین کتب بعد از قرآن است،^(۱) رسول خدا صلی الله علیه و آله متهم شده که وظیفه اش را درست انجام نداده است و عجیب تر این که توجه نکرده اند که این گونه روایات با نصّ قرآن تعارض دارد؛ زیرا خداوند در آیه مورد بحث تصریح می کند که دین را کامل و نعمت را تمام کردم.

بنابراین با توجه به تناقض این روایات با هم و تعارض آنها با صریح قرآن و متهم شدن رسول خدا صلی الله علیه و آله نمی توان به این روایات اعتماد کرد و نیازی به بحث و بررسی سند آنها نیست.

ب - پایان بیان احکام اسلامی در منابع شیعه

شیعه به دلیل تبعیت از عترت که رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیث ثقلین - که مورد توافق امت اسلامی است - آنان را عدل قرآن قرار داده و به مسلمانان دستور داده است تا از آنان پیروی کنند، در پایان بیان احکام اسلامی وحدت نظر دارند و آیه مورد بحث را اعلام آخرین واجب الهی می دانند؛

«قال ابو جعفر علیه السلام: «امر الله عزوجل رسولہ بولایہ علی و انزل علیہ انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوه و یؤتون الزکوة. و فرض ولایہ اولی الامر فلم یدروا ما هی، فامر الله محمدا صلی الله علیه و آله ان

ص: ۳۹

يَفْسِرُ لَهُمُ الْوَلَايَةَ كَمَا فَسَّرَ لَهُمُ الصَّلَاةَ وَالزَّكَاةَ وَالصَّوْمَ وَالْحَجَّ، فَلَمَّا آتَاهُ ذَلِكَ مِنْ اللَّهِ ضَاقَ بِذَلِكَ صَدْرُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَتَخَوَّفَ أَنْ يَرْتَدُّوا عَنْ دِينِهِمْ وَأَنْ يَكْذِبُوهُ، فَضَاقَ صَدْرُهُ وَرَاجَعَ رَبَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ: يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَأَنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ فَصَدَعَ بِأَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى ذَكَرَهُ فَقَامَ بِوَلَايَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ يَوْمَ غَدِيرِ خَمٍّ، فَنَادَى الصَّلَاةَ جَامِعَهُ وَأَمَرَ النَّاسَ أَنْ يَبْلُغُوا الشَّاهِدَ الْغَائِبَ... وَكَانَتِ الْفَرِيضَةُ تَنْزِلُ بَعْدَ الْفَرِيضَةِ الْآخِرَى وَكَانَتِ الْوَلَايَةَ آخِرَ الْفَرَائِضِ فَانزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي. قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ بَعْدَ هَذِهِ فَرِيضَةٍ قَدْ أَكْمَلْتُ لَكُمْ الْفَرَائِضَ. (1)

«امام باقر عليه السَّلام می فرماید: خداوند رسولش را مأموریت داد تا ولایت علی علیه السَّلام را اعلام کند و این آیه را بر او نازل کرد: تنها سرپرست شما خدا و رسول او و کسانی هستند که نماز را به پا می دارند و زکات می دهند، و ولایت ولی الامر را واجب کرد، ولی

ص: ۴۰

۱- الکافی، ج ۲، ص ۴۸؛ کتاب الوافی، ص ۲۷۶؛ العمده، ص ۱۷۱ و منابع دیگر.

مردم نمی دانستند ولایت چیست؟ براین اساس خداوند محمد را - که درود خدا بر او و خاندانش باد - مأموریت داد تا ولایت را برای آنان تفسیر کند، همان طور که نماز، زکات، روزه و حج را تفسیر کرده است. با آمدن این دستور، رسول خدا صلی الله علیه و آله احساس دلتنگی کرد و از این که مبادا مردم از دین برگردند و او را تکذیب کنند، ترسید. به دنبال این احساس دلتنگی از خداوند تقاضا کرد (که او را معاف دارد) که خداوند به او وحی کرد: ای پیامبر! آنچه از پروردگارت به تو رسیده است، تبلیغ کن و اگر این کار را نکنی رسالت او را تبلیغ نکرده ای و خداوند تو را از مردم نگهدار است. پس از آن رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور خداوند را علنی اعلام کرد و در روز غدیر خم با اعلام نماز جماعت عمومی ولایت علی علیه السلام را اعلام کرد و به مردم دستور داد که این مطلب را شاهدان به غائبان برسانند.

سپس امام باقر علیه السلام ادامه داد که واجبات الهی یکی پس از دیگری نازل می شد و ولایت آخرین واجبی بود که نازل شد و به دنبال آن خداوند این آیه را فرستاد: امروز دین شما را کامل و نعمت خودم را بر شما تمام کردم.

امام باقر علیه السلام فرمود: خداوند عز و جل می فرماید: بعد از این واجب، واجب دیگری بر شما نازل نمی کنم و بدون تردید واجبات شما را کامل کردم».

براین اساس تردیدی نیست که این آیه آخرین آیه ای است که متضمن احکام اسلامی است و با این بیان نه پیامبر متهم به قصور در انجام وظایف خود می شود و نه تعارض با قرآن صدق می کند و نه روایات متعارض داریم.

بدین سان مقدمه اول بحث - که پایان بیان احکام اسلامی در آیه مورد بحث و مشخص شدن آخرین واجب اسلامی از طرف خداوند (تعیین رهبری امت اسلامی) بود - روشن شد.

اشاره

در این که آیه «اکمال» در حجه الوداع نازل شده است، شبهه ای نیست و مورد اتفاق امت اسلامی است، ولی این که در چه روزی نازل شده است مورد اختلاف است که به نظر می رسد ذهنیت اهل سنت درباره صحابه در این مسأله نیز دخالت داشته و آنان نیز با انگیزه دیگری این آراء را گفته اند؛ از این جهت به تناقض گویی کشیده شده اند که اکنون به بررسی آنها می پردازیم:

۱- نزول در روز جمعه در عرفات

در بعضی از روایات اهل سنت آمده است که این آیه روز جمعه در عرفات نازل شده است؛

«عن طارق بن شهاب عن عمر بن الخطاب رضی الله عنه أنّ رجلاً من اليهود قال له: یا امیر المؤمنین آیه فی کتابکم تقرؤنها لو علینا معشر اليهود نزلت، لا تأخذنا ذلک الیوم عیدا قال ایّ آیه؟ قال: الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا. قال عمر قد عرفنا ذلک»

ص: ۴۳

اليوم و المكان الذي نزلت فيه على النبي صلى الله عليه وآله و هو قائم بعرفه يوم جمعه»^(۱).

«طارق بن شهاب از عمر بن خطاب نقل می کند که مردی یهودی به او گفت: ای خلیفه در کتاب شما آیه ای است می خوانید که اگر این آیه بر یهودیان نازل می شد ما آن روز را عید می دانستیم. عمر پرسید: کدام آیه؟ یهودی گفت: آیه «امروز دین شما را کامل و نعمتم را بر شما تمام کردم و دین اسلام را برای شما پسندیدم. عمر گفت: ما آن روز و آن مکانی را که این آیه در آن بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده است می شناسیم. این آیه در روز جمعه در عرفات، در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله ایستاده بود، نازل شده است».

۲- نزول در شب جمعه

اشاره

در بعضی از روایات اهل سنت آمده است که این آیه در شب جمعه در عرفات نازل شده است؛

«عن طارق بن شهاب قال: قال يهودي لعمر لو علينا نزلت هذه الآية لا اتخذناه عيداً؛ اليوم اكملت لكم دينكم و قال عمر قد علمت اليوم الذي انزلت فيه و الليله التي انزلت

ص: ۴۴

۱- صحیح، البخاری، ج ۱، ص ۱۶، ج ۵، ص ۱۲۷، ج ۸، ص ۱۳۸.

لیله الجمعة و نحن مع رسول الله صلی الله علیه و آله بعرفات.» (۱)

«طارق بن شهاب می گوید: مردی یهودی به عمر گفت: اگر آیه {الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ} بر ما نازل می شد ما آن را عید می گرفتیم. عمر گفت: بدون تردید من روز و شبی که این آیه در آن نازل شده است، می شناسم. این آیه در شب جمعه بر رسول خدا صلی الله علیه و آله در عرفات نازل شد و ما با او بودیم.»

عجیب این است که نسایی در کتاب خود از همین راوی از عمر (۲) نقل می کند که این آیه در روز جمعه نازل شده است و اکنون نقل می کند که روز عرفه پنجشنبه بوده و آیه در شب جمعه نازل شده است.

نقد

۱- بسیاری از صحابه همانند ابوهریره و ابوسعید خدری نقل کرده اند که این آیه در روز غدیر نازل شده است. (۳)

ص: ۴۵

۱- سنن، نسایی، ج ۵، ص ۲۵۷.

۲- همان، ج ۸، ص ۱۱۸.

۳- تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۲۹۰؛ مناقب، ابن مغزلی، ص ۱۹؛ مناقب، باعونی، ج ۱، ص ۱۱۸ و ۱۳۷؛ النورالمشعل، ص ۵۶؛ مناقب، ابن مردویه، ص ۲۵۱؛ ترجمه الامام علی من تاریخ مدینه دمشق، ج ۲، ص ۷۵؛ شواهد التنزیل لقواعد التفصیل، ج ۱، ص ۲۰۰.

بنابر این بین گفته عمر و بقیه صحابه تعارض ایجاد می شود و با توجه به تعارضهایی که قول عمر دارد - که آنها را بیان می کنیم - قول او از درجه اعتبار ساقط می شود و باید گفته دیگران را که روز غدیر باشد، پذیرفت.

۲- روایاتی که می گوید در عرفات نازل شده است راوی آنها عمر و معاویه است. حال با توجه به این که در مراسم حج، در عرفات بیشترین ازدحام و تجمع وجود دارد، چگونه می شود که بین چندین هزار صحابی تنها این دو نفر نقل می کنند که این آیه در آنجا نازل شده است و دیگران چیزی نشنیده اند؟

۳- اگر قول عمر را مبنی بر این که آیه «اکمال» در شب جمعه و در عرفات نازل شده است، بپذیریم برخلاف فقه امت اسلامی - چه شیعه و چه سنی - است؛ زیرا و هیچ مسلمانی نباید شب را در عرفه بماند! بلکه باید بعد از غروب آفتاب به طرف مشعر حرکت کنند و رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز چنین کرده است؛

«فلم یزل واقفا حتی غربت الشمس و ذهب الصفره قلیلاً حین غاب القرص و اردف اسامه خلفه فدفع رسول الله.»^(۱)

«پیامبر در عرفه حضور داشت تا این که خورشید غروب کرد و مقدار کمی از زردی خورشید از بین رفته بود که سوار شد و اسامه را نیز پشت سر خود سوار کرد و به راه افتاد.»

ص: ۴۶

۱- سنن، ابی داود، ج ۲، ص ۱۳۳.

همچنین رسول خدا صلی الله علیه وآله آن شب نماز مغرب و عشاء را در مزدلفه خوانده است. (۱) پس چگونه قابل قبول است که بگوییم رسول خدا صلی الله علیه وآله آن شب را در عرفات مانده! و این آیه بر او نازل شده و عمر نیز همراه او بوده است!

۴- اگر گفته عمر را مبنی بر این که روز عرفه مصادف با روز جمعه بوده است، بپذیریم این مسأله با تاریخ حرکت پیامبر از مدینه و ورود او به مکه و بقیه ایام آن سال سازگار نیست که شرح این مسأله طولانی است و برای آگاهی از شرح این جریان می توان به منابع رجوع کرد. (۲)

۵- گذشته از تعارضی که بین آراء خلیفه دوم در این مسأله وجود دارد - که بقیه دانشمندان هم با توجه به ذهنیت خود درباره صحابه گرفتار آن شده اند و راهی برای آن نمی یابند - اشکال دیگری به شرح زیر بر این نظر وارد می شود؛ چه روز عرفه را پنجشنبه بدانیم و چه جمعه و چه نزول آیه را روز و یا شب جمعه بدانیم، این قول با تاریخ ارتحال رسول خدا صلی الله علیه وآله سازگار نیست؛ زیرا از یک طرف اکثریت اهل سنت ارتحال رسول خدا صلی الله علیه وآله را در ۲۸ صفر می دانند (۳) و از طرفی مدعی هستند که فاصله نزول این آیه تا ارتحال رسول خدا صلی الله علیه وآله هشتاد و

ص: ۴۷

۱- همان.

۲- آیات الغدیر، ص ۳۶۳ به بعد.

۳- تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۴۲؛ الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۳۲۳؛ سیره النبویه، ذهبی، ج ۲، ص ۴۷۲.

یا هشتاد یک روز بوده است،^(۱) در حالی که اگر روز عرفه که مصادف با نهم ذیحجه است نازل شده باشد و روز ارتحال را دوازدهم ربیع الاول بدانیم، بیش از نود روز می شود!

گذشته از اشکالهایی که بر نظریه نزول آیه در عرفات یاد شد، شبهات دیگری نیز وارد است؛ مانند این که آیه در حالی بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد که:

«واقف بعرفه علی ناقته العضاء فکاد عضد الناقه ینقذ من ثقلها فبرکت».^(۲)

«حضرت بر شترش به نام عضبا سوار بود، به گونه ای که بازوی شترش از سنگینی آن فرو خوابید.»

بنابراین می باید رسول خدا صلی الله علیه و آله این آیه را در خطبه عرفه خوانده باشد، در حالی که هیچ کس این جمله را جزء خطبه عرفه آن حضرت نقل نکرده است.

گرچه عده ای تلاش گسترده ای را به کار گرفته اند تا اثبات کنند که این آیه در روز غدیر نازل نشده است تا ولایت امام علی علیه السلام را از طرف رسول خدا صلی الله علیه و آله اعلام نشده بدانند، ولی باید توجه داشته باشند که حتی اگر بپذیریم که آیه مورد بحث، روز عرفه در حالی که آن حضرت بر شتر غضبایش سوار بود، نازل شده است باز هم با ولایت امام علی علیه السلام در ارتباط است؛ زیرا یکی از احادیث مورد

ص: ۴۸

۱- تفسیر، قرطبی، ج ۲۰، ص ۲۳۳؛ تفسیر رازی، ج ۱۱، ص ۱۳۹.

۲- تفسیر، قرطبی، ج ۶، ص ۶۱.

توافق شیعه و اهل سنت حدیث ثقلین است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن حدیث، اهل بیت علیها السلام خود را عدل قرآن و امانت ماندگار بین امت تا قیامت اعلام کرده است و از طرفی بر اساس منابع اهل سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله حدیث را در سال پایانی عمر شریفش چهار بار و نخستین بار در حجه الوداع و در روز عرفه اعلام کرده است. به این جریان توجه کنید:

«عن جابر بن عبدالله قال رایت رسول الله صلی الله علیه و آله فی حجّه یوم عرفه و هو علی ناقته القصواء یخطب فسمعتہ یقول: یا ایها الناس انّی ترکت فیکم من (ما) ان اخذتم به لن تضلوا، کتاب الله و عترتی اهل بیتی.»^(۱)

«جابر بن عبدالله می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله را روز عرفه در حال سخنرانی دیدم که بر شترش (قصوا) سوار بود و می فرمود: ای مردم چیزی را در بین شما گذاشتم که اگر از آن پیروی کنید گمراه نمی شوید، آنها کتاب خدا و عترتم و اهل بیتم هستند.»

ص: ۴۹

۱- سنن، ترمذی، ج ۵، ص ۴۳۳؛ السنن الکبری، ج ۱۰، ص ۱۱۴؛ السنه، ج ۲، ص ۶۴۳؛ الفقه و المتفق، ج ۱، ص ۹۴؛ جواهر العقدین، ص ۲۳۴؛ کنز العمّال، ج ۱، ص ۱۷۲؛ الضعفاء الکبیر، ج ۲، ص ۲۵۰؛ نوادر الاصول، ص ۶۸؛ الاصل الخمسون، المعجم الکبیر، ج ۳، ص ۶۳ حدیث ۲۶۷۹؛ مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۱۹۵ و ج ۹، ص ۱۶۳ و ج ۱۰، ص ۳۶۳؛ المصابیح، ج ۲، ص ۲۰۶؛ جامع الاصول، ج ۱، ص ۲۷۷ رقم ۶۵؛ تهذیب الکمال، ج ۱، ص ۵۱؛ تحفه الاشراف، ج ۲، ص ۲۷۸ رقم ۲۶۱۵؛ مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی، ج ۱، ص ۱۱۴؛ مشکاه المصابیح، ج ۳، ص ۲۵۸؛ نظم درالسمطین، ص ۲۳۲؛ معرفه ما یجب لآل البیت النبوی، ص ۳۸.

براین اساس - همان طور که در عنوان بحث مطرح کردیم - در نزول آیه در حجه الوداع تردیدی نیست و با توجه به محتوای آیه می باید مشخص شدن جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله از طرف خداوند باشد تا اکمال دین و اتمام نعمت صادق باشد. از طرفی چنان که در شرح آیه تبلیغ بیان کردیم، این آیه در غدیر خم نازل شده است و محتوای آیه تبلیغ حکایت دارد که چیزی به عهده رسول خدا صلی الله علیه و آله گذاشته شده است که تبلیغ نکردن آن مساوی با عدم ابلاغ رسالت آن حضرت است. البته با توجه به اختلاف قرائت آیه که «ما انزل الیک فی علی» باشد که پیشتر منابع آن را مشخص کردیم و نیز جمله پایانی آیه تبلیغ که از خوف رسول خدا صلی الله علیه و آله حکایت دارد و همچنین قرائتی که در مشخص کردن مقصود از ناس در آیه و در بحث آیه تبلیغ مطرح کردیم - که مقصود سران قریش هستند که مدعی مشارکت در قدرت و تصاحب رهبری امت بعد از پیامبر بودند - آیه مورد بحث باید قبل از غدیر نازل شده باشد، ولی با توجه به آیه تبلیغ، رسول خدا صلی الله علیه و آله اعلام این آیه را به تأخیر انداخته است که با نزول آیه تبلیغ و تهدید رسول خدا صلی الله علیه و آله از طرف خداوند آن را در غدیر اعلام می کند و این مسأله با نقل منابع شیعه و سنی که آیه در غدیر نازل شده است، منافاتی ندارد؛ زیرا تا رسول خدا صلی الله علیه و آله آیه ای را برای مردم نخواند مردم نمی دانند آیه ای نازل شده است و پیامبر نیز قرائت آیه را تا روز غدیر به تأخیر انداخت که آیه تبلیغ نازل شد و به دنبال آن رسول خدا صلی الله علیه و آله مراسم غدیر را برگزار کرد. تکمیل

دین با اعلام امامت و نزول آیه قبل از غدیر و ترس رسول خدا صلی الله علیه وآله از اعلام آن و نزول آیه تبلیغ و به دنبال آن برگزاری مراسم در روز غدیر و اعلام رسول خدا صلی الله علیه وآله به نزول آیه اکمال دین در روایتی بسیار زیبا از امام باقر علیه السلام چنین آمده است:

«عن ابی الجارود عن ابی جعفر علیه السّلام قال: سمعت ابا جعفر علیه السّلام یقول: فرض الله عزّوجلّ علی العباد خمسا اخذوا اربعا و ترکوا واحدا. قلت: اتسمیهنّ لی جعلت فداک؟ فقال: الصلاه و کان الناس لا یدرون کیف یصلّون، فنزل جبرئیل علیه السّلام فقال: یا محمد اخبرهم بمواقیت صلاتهم، ثم نزلت الزکاه، فقال: یا محمد اخبرهم من زکاتهم ما اخبرتهم من صلاتهم، ثم نزل الصوم، فکان رسول الله صلی الله علیه وآله اذا کان یوم عاشوراء بعث الی ما حوله من القرى، فصاموا ذلک الیوم، فنزل (صوم) شهر رمضان بین شعبان و شوال، ثم نزل الحجّ، فنزل جبرئیل علیه السّلام فقال: اخبرهم من حجّهم ما اخبرتهم من صلاتهم و زکاتهم و صومهم، ثم نزلت الولاية و أنّما اتاه ذلک فی یوم الجمعه بعرفه، انزل الله عزّوجلّ: الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی، و کان کمال الدین بولایه علیّ بن ابی طالب علیه السّلام، فقال عند

ذلك رسول الله صلى الله عليه وآله: امتي حديثوا عهد بالجاهلية و متى اخبرتهم بهذا في ابن عمي يقول قائل و يقول قائل - فقلت في نفسي من غير ان ينطق به لساني - فأتتني عزيمه من الله عزوجل بقله اوعدني ان لم ابلغ ان يعذبني، فنزلت: يا ايها الرسول بلغ ما انزل اليك من ربيك و ان لم تفعل فما بلغت رسالته و الله يعصمك من الناس، انه لم يكن نبي من الانبياء ممن كان قبلي الا و قد عمره الله، ثم دعاه، فاجابه، فاوشك ان ادعى فاجيب و انا مسؤول و انتم مسؤولون، فماذا انتم قائلون؟ فقالوا: نشهد انك قد بلغت و نصحت و اديت ما عليك فجزاك الله افضل جزاء المرسلين، فقال: اللهم اشهد - ثلاث مرات - ثم قال: يا معشر المسلمين هذا وليكم من بعدى فليبلغ الشاهد منكم الغائب...»(1)

«ابو جارود مي گوید: از امام باقر عليه السلام شنيدم كه مي فرمود: خدای عزوجل پنج چیز را بر بندگان واجب ساخت و آنان به چهار مورد آن عمل کردند. و یکی را رها کردند. عرض کردم: قربانت گردم، آنها را برای من نام می بری؟»

ص: ۵۲

فرمود: ۱- نماز، مردم نمی دانستند چگونه نماز گزارند تا جبرئیل علیه السّلام فرود آمد و گفت: ای محمد وقتی نماز را به مردم خبر ده؛

۲- زکات پس از نماز نازل شد. جبرئیل علیه السّلام گفت: ای محمد درباره زکات آنان را خبر ده، چنان که درباره نماز خبر دادی؛

۳- روزه بعد از زکات نازل شد. چون روز عاشورا می رسید پیامبر صلی الله علیه وآله به روستاهای اطراف خود افرادی را می فرستاد تا آن روز را روزه بدارند. سپس روزه ماه رمضان - میان شعبان و شوال - نازل شد؛

۴- سپس امر به حج رسید و جبرئیل علیه السّلام فرود آمد و گفت چنان که درباره نماز و زکات و روزه به مردم خبر دادی درباره حج هم خبر ده؛

۵- سپس امر به ولایت رسید و آن روز جمعه در عرفات رسید و خدای عز و جل آیه «امروز دینتان را برای شما کامل و نعمتم را بر شما تمام نمودم» را نازل کرد و کمال دین با ولایت علی بن ابی طالب بود. پیامبر صلی الله علیه وآله در آن جا فرمود: امت من هنوز به دوران جاهلیت نزدیکند (تازه از جاهلیت به اسلام گراییده اند). اگر من نسبت به پسر عمومیم به آنان خبر دهم، کسی سخنی

می گوید - من این مطلب را بدون این که به زبان

آورم در دلم می گفتم - تا آن فرمان قطعی خدای عز و جل به من رسید و مرا تهدید کرد که اگر ابلاغ نکنم، عذابم خواهد کرد و این آیه نازل شد:

«ای پیامبر آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده برسان و اگر این کار را انجام ندهی رسالت خدا را نرسانده ای. وظیفه ات را انجام ندهای خدا تو را از شر مردم ننگه می دارد و خدا مردم کافر را هدایت نمی کند.»

آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود:

ای مردم! خدا همه پیامبران پیش از مرا عمری معین داد و سپس به جانب خود خواند و آنان هم اجابتش کردند (از دار فانی به عالم باقی رهسپار شدند) و نزدیک است که مرا هم بخواند و اجابت کنم. من مسؤولیت دارم و شما هم مسؤولیت دارید. اکنون شما چه می گوئید؟ آنها گفتند: گواهی میدهیم که تو ابلاغ کردی و خیرخواهی نمودی و آنچه بر تو بود، رساندی. خدا بهترین پاداش پیامبران را به تو دهد.

پیامبر سه مرتبه فرمود: خدایا شاهد باش. سپس فرمود: ای گروه مسلمانان این (شخصی که روی دست من و نامش علی بن ابی طالب علیه السلام است) ولی شما پس از من است. شما که حاضرید به غایبان برسانید».

اشاره

در همه جای دنیا مرسوم است که اگر بخواهند مسئولیتی را به شخصی واگذار کنند، در حوزه کاری او که باید در آن جا مسئولیتش را انجام دهد، عده ای از نیروهایی که باید با او کار کنند و عده ای دیگر از بخشهای دیگر و مسؤول بالاتر در مراسم شرکت می کنند. مسؤول بالاتر اهمیت کار و حساسیت آن را بیان و شخص مورد نظر را به آنان معرفی می نماید و ضمن تایید شایستگی شخص معرفی شده از دیگران می خواهد که با او در پیشبرد اهداف سازمان همکاری کنند. اکنون به بررسی این قطعه از تاریخ میپردازیم تا ببینیم آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله این وظیفه را انجام داده است یا نه؟

مراسم عبادی حج با حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله به پایان می رسد. مسلمانان از این که توانسته اند در حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله اعمال حج را انجام دهند، بسیار خوشحال هستند و اکنون دیگر با کعبه وداع می کنند و به سوی خانه و دیار خود روانه می شوند؛ بخصوص با خبری که رسول خدا صلی الله علیه و آله در عرفات به آنان داده بود که دیگر او را نخواهند دید، جدایی از رسول خدا صلی الله علیه و آله برای همیشه بود؛ از این رو یک لحظه همراهی با آن حضرت برای مردم غنیمت و گذشت این زمان بسیار سنگین بود، تا این که کاروان بسیار عظیم مسلمانان که دهها هزار نفر در آن

حضور دارند، به منطقه «رابغ» (۱) در سه مایلی «جحفه» (۲) رسید. در آن هنگام جبرئیل نازل شد و این آیه را بر رسول خدا صلی الله علیه و آله خواند (۳):

{ يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ } (۴)

«ای پیامبر چیزی که از طرف پروردگارت بر تو نازل شد، ابلاغ کن که اگر این کار را نکنی رسالت خدا را انجام نداده ای. خداوند در برابر مردم تو را نگه می دارد و کافران را هدایت نمی کند».

شواهد وقوع مراسم غدیر

اشاره

از آن جا که رسول خدا صلی الله علیه و آله مراسم معرفی امام علی علیه السلام را در منطقه غدیر انجام داده، خطبه غدیریه رسول خدا صلی الله علیه و آله مورد توجه امت اسلامی بوده است و دانشمندان اسلامی در هر دو گروه، شیعه و سنی درباره خطبه و سخنان آن حضرت، دلالت کلمات بر ولایت، اسناد حدیث غدیر و... سخن گفته اند، به گونه ای که اصل حادثه غدیر قابل انکار نیست، ولی با توجه به بعضی از شبهاتی

ص: ۵۶

۱- رابغ، هم اکنون بر سر راه مکه به مدینه است.

۲- یکی از میقاتهای احرام است که راه اهل مدینه و مصر و عراق از آن جا جدا می شود. در واقع اولین جایی است که حاجیان از هم جدا می شوند.

۳- منابع آن بیشتر بیان شد.

۴- مائده/۶۷.

که در آینده درباره این حادثه مطرح می شود، شواهد وقوع این حادثه را به طور مختصر مطرح می کنیم. قبل از طرح این شواهد تذکر این نکته ضروری است که ما این شواهد را تنها از منابع اهل سنت نقل می کنیم و اگر بنا باشد از منابع شیعه نقلی بیاوریم، سخن بسیار طولانی خواهد شد.

۱- محدثان اهل سنت:

محدثانی که سخنان رسول خدا صلی الله علیه وآله و در حقیقت، وقوع حادثه غدیر را ثبت کرده اند، به دو گروه زیر تقسیم می شوند:

یک - محدثانی که حدیث ثقلین را - که رسول خدا صلی الله علیه وآله در غدیر بیان کرده است - نقل کرده اند؛ زیرا یکی از موارد حدیث ثقلین غدیر خم است؛.

۱- احمد بن شعیب نسایی، در خصائص امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب علیه السلام، ص ۷۹، حدیث ۱۱۹.

۲- بخاری در کتاب التاریخ الکبیر، ج ۳، ص ۹۶؛

۳- مسلم، در کتاب الجامع الصحیح، ج ۴، ص ۱۲۲؛

۴- احمد بن حنبل در مسند، ج ۳، ص ۳۹۴، حدیث ۱۰۷۴۷ و در ج ۵، ص ۴۹۲، حدیث ۱۸۷۸۰؛

۵- ابن حمید در مسند، حدیث شماره ۲۶۵؛

۶- ابن حجر در المطالب العالیه، ج ۴، ص ۶۵، حدیث ۱۸۷۳؛

۷- دارمی در سنن، ج ۲، ص ۳۱۰، حدیث ۲۳۱۹؛

ص: ۵۷

۸- سبط ابن جوزی در تذکره الخواص، ص ۳۲۲؛

۹- ابن ابی عاصم در کتاب السنه، ص ۶۲۹، حدیث ۱۵۵۱ و ص ۶۳۰، حدیث ۱۵۵۵؛

۱۰- بلاذری در انساب الاشراف، ص ۱۱۰، حدیث ۴۸؛

۱۱- ابونعیم اصفهانی، در حلیه الاولیاء، ج ۱، ص ۳۵۵ و ج ۹، ص ۶۴؛

۱۲- الفسودی در المعرفه و التاریخ، ج ۱، ص ۵۳۶؛

۱۳- متقی هندی در کنز العمال، ج ۵، ص ۲۸۹، حدیث ۱۲۹۱۱، و ج ۱۳، ص ۱۴۰، حدیث ۳۶۴۴۱ و ص ۱۰۴ حدیث ۳۶۳۴۰ و ۳۶۳۴۱؛

۱۴- سیوطی در جمع الجوامع، ج ۲، ص ۳۵۷ و ۳۹۵؛

۱۵- یشار عواد در جامع الاحادیث، ج ۷ حدیث ۱۴۵۲۳ و حدیث ۱۵۱۱۲ و ۱۵۱۲۲ و ۱۵۱۱۳ و ج ۴، حدیث ۷۷۷۳ و ۸۰۷۲؛

۱۶- طحاوی در مشکل الآثار، ج ۲، ص ۳۰۷ و ج ۴، ص ۳۶۸؛

۱۷- طبرانی در المعجم الکبیر، ج ۳، حدیث ۲۶۷۹ و ۲۶۸۱ و ۲۶۸۳ و ۳۰۵۲ و ج ۵، حدیث ۴۹۶۹ و ۴۹۷۰ و ۴۹۷۱ و ۴۹۸۶ و ۵۰۲۶ و ۵۰۲۸؛

۱۸- حاکم نیشابوری در المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۰۹، ۱۱۰ و ۱۶۱؛

۱۹- بیهقی در السنن الکبری، ج ۲، ص ۱۴۸ و ج ۷، ص ۳۰ و ج ۱۰، ص ۱۱۴؛

۲۰- خطیب بغدادی در تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۴۴۲؛

ص: ۵۸

۲۱- ابن مغزلی در مناقب علی بن ابی طالب، ص ۱۶، حدیث ۲۳ و ص ۲۳۳، حدیث ۲۸۱ و ۲۸۲ و ۲۸۳ و ۲۸۴؛

۲۲- خطیب خوارزمی در مناقب، ص ۹۳؛

۲۳- گنجی در کفایه الطالب فی مناقب علی بن ابی طالب، ص ۵۳؛

۲۴- ابن عساکر در تاریخ دمشق در ترجمه امام علی علیه السلام، ص ۴۵، حدیث ۵۴۷؛

۲۵- البغوی در مصابیح السنه، ج ۲، ص ۲۰۵؛

۲۶- ابن اثیر در اسد الغابه، ج ۳، ص ۹۳ (در چاپی ص ۱۳۹)، در شرح حال عامر بن لیلی، شماره ۲۷۲۷؛

۲۷- المزنی در تحفه الاشراف، ج ۳، ص ۲۰۳، حدیث ۳۶۸۸؛

۲۸- ابن تیمیه در منهاج السنه، ج ۴، ص ۸۵؛

۲۹- هیشمی در مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۶۳ و ۱۶۴؛

گذشته از آن که عده ای از علمای اهل سنت درباره حدیث ثقلین کتاب مستقل نوشته اند؛ کتاب طرق حدیث «أنی تارک فیکم الثقلین» که حافظ ابوالفضل محمد بن طاهر بن علی بن احمد المقدسی (۴۴۸ - ۵۰۷ ق) نوشته است و ذهبی شرح حال او را در سیر اعلام النبلاء (ج ۱۹، ص ۳۷۱ - ۳۶۱) آورده است. همچنین اسماعیل پاشا در هدیه العارفین (ج ۲، ص ۸۲) شرح حال او را آورده و این کتاب را از آثار او برشمرده است.

دو - محدثانی که حدیث «من کنت مولاه فعلی مولاه» را نقل کرده اند؛

ص: ۵۹

۱- همه محدثانی که حدیث ثقلین در موقف غدیر را نقل کرده اند این حدیث را نیز آورده اند؛ زیرا رسول خدا صلی الله علیه وآله بعد از بیان ثقلین دست علی علیه السلام را گرفت و به عنوان مصداق عترت به آنان معرفی کرد و سپس فرمود: «من کنت مولاه فعلی مولاه»؛

۲- محدثانی که درباره حادثه غدیر کتاب نوشته اند؛

۱-۲- شمس الدین ابن طولون حنفی (۸۸۰ - ۹۵۳ ق) که در علوم متداوله عصر خود تخصص داشت و کتابی دارد به نام «طراز الکم فی ماروی فی غدیر خم» او دارای تألیفات

بسیاری است و کتابی درباره آثار خود دارد به نام «الفلک المشحون فی احوالات ابن طولون» که در صفحه ۴۸ نام این کتاب خود را آورده است؛

۲-۲- محمد بن جریر طبری صاحب تفسیر، تاریخ و... کتابی درباره حدیث غدیر دارد؛

۳-۲- حافظ دارقطنی کتابی دارد به نام طرق حدیث الغدیر که گنجی شافعی در کفایه الطالب (ص ۶۰) از آن یاد کرده است؛

۳- محدثانی که درباره حدیث «من کنت مولاه فعلی مولاه» کتاب نوشته اند؛

۱-۳- حاکم حسکانی کتابی به نام دعاء الهداه الی اداء حق الموالاة درباره طرق حدیث من کنت مولاه دارد، خود درباره آن می نویسد:

ص: ۶۰

«و طرق هذا الحديث مستقصات في كتاب دعاء الهداه الى

اداء حق الموالاة من تصنيفي في عشرة اجزاء»^(۱)

«بررسی کامل طرق این حدیث در کتابم به نام دعوت هدایتگران به ادا کردن حق ولایت در ده جلد انجام گرفته است».

۲-۳- قندوزی صاحب ینابیع الموده درباره طرق حدیث من کنت مولاه مینویسد:

«حکى ابوالمعالي الجوينى المقلّب بامام الحرمين استاذ ابي حامد الغزالي رحمهما الله يتعجب و يقول رايتم مجلدا في بغداد في يد صحاف فيه روايات خبر غدیر خم مكتوبا عليه المجلده الثامنه و العشرون من طرق قوله صلى الله عليه وآله: من كنت مولاه فعلى مولاه و يتلوه المجلده التاسعه و العشرون»^(۲)

«ابوالمعالي جوینی ملقب به امام الحرمین که استاد ابو حامد غزالی است - که رحمت خدا بر آن دو باد - با تعجب حکایت می کند و می گوید در بغداد در دست کتابفروشی کتابی دیدم که

ص: ۶۱

۱- شواهد التنزیل لقواعد التفصیل، ج ۱، ص ۲۵۲.

۲- ینابیع الموده، الباب الرابع، ص ۳۶.

درباره روایات حدیث غدیر بود و روی جلد آن نوشته شده بود؛ جلد بیست و هشتم از طرق حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه و جلد بیست و نهم بعد از آن خواهد آمد».

۳-۳- حاکم نیشابوری ابن البیع کتابی دارد به نام «طرق حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه» که خود در کتاب دیگرش به نام «معرفه علوم الحدیث» در جلد پنجاهم، صفحه ۳۱۲ از آن یاد کرده است؛

۳-۴- شمس الدین ذهبی مورخ مشهور کتابی دارد به نام حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه که خود درباره این کتاب می نویسد:

«و قد جمعت طرق حدیث الطیر فی جزء و طرق حدیث من کنت مولاه و هو اصح»^(۱)

«طرق حدیث طیر را در یک جلد جمع کردم. همچنین طرق حدیث من کنت مولاه را نیز در یک جلد جمع کردم که این حدیث صحیح تر است».

۳-۵- ابوسعید ناصر سجستانی کتابی به نام «الداریه فی حدیث الولایه» دارد که ۱۷ جزء است و سمعانی از دانشمندان اهل سنت آن را دیده است.^(۲)

ص: ۶۲

۱- سیر اعلام النبلاء، ج ۱۷، ص ۱۶۹.

۲- الانساب، ج ۷، ص ۸۶.

از دانشمندان شیعه نیز این شهر آشوب از این کتاب یاد کرده می نویسد: «مؤلف این کتاب، این حدیث را از یکصد و بیست صحابی نقل کرده است»^(۱).

۴- محدثانی که درباره حدیث غدیر قضاوت کرده اند:

۱-۴- ابن مغزالی شافعی پس از آن که حدیث غدیر را با سیزده سند نقل کرده است از قول ابوالقاسم فضل بن محمد می نویسد:

«هذا حدیث صحیح عن رسول الله علیه السّلام و قد روی حدیث غدیر خم عن رسول الله علیه السّلام نحو من مائه نفس منهم العشرة المبشّره و هو حدیث ثابت لا اعرف له علّه تفرد علی بهذه الفضيله لیس یشرکه فیها احد»^(۲).

«این حدیث صحیحی است از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سپس خودش می گوید: حدیث غدیر را از رسول خدا صلی الله علیه و آله حدود یکصد نفر از اصحاب آن حضرت نقل کرده اند که عشره مبشره نیز از آن جمله اند. این حدیث ثابتی است که من نسبت به آن نقصی نمی شناسم؛ این امتیازی است که تنها علی دارای آن است و کسی با او در این امتیاز شریک نیست».

ص: ۶۳

۱- مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۵۲۹.

۲- مناقب، ابن مغزالی، ص ۲۷.

مورخان اسلامی که سیره رسول خدا صلی الله علیه وآله را نوشته اند به حادثه غدیر اشاره کرده اند؛ چه مشروح و چه به عنوان خطبه رسول خدا صلی الله علیه وآله در حجه الوداع. حتی کسانی که عناد خاصی با شیعه دارند نیز نتوانسته اند وقوع حادثه را نادیده بگیرند؛

«فصل فی خطبته صلی الله علیه وآله بمکان بین مکه و مدینه فی ایراد الحدیث الدال علی أنه علیه السلام خطب بمکان بین مکه والمدینه مرجعه عن حجه الوداع قریب من الجحفه یقال له غدیر خم»^(۱)

«فصلی درباره سخنرانی رسول خدا صلی الله علیه وآله در محلی بین مکه و مدینه و آوردن احادیثی که دلالت می کند رسول خدا صلی الله علیه وآله هنگام بازگشت از حجه الوداع نزدیک جُحفه که به آن غدیر خم می گویند، سخنرانی کرده است».

ابن کثیر عناد خاص خود را به شیعه چنین ابراز می دارد:

«و نحن نورد عیون ما روی فی ذلك مع اعلامنا أنه لا حظ للشیعه فیہ و لا متمسک لهم و لا دلیل لما نبیّه و ننبّه علیه»^(۲)

ص: ۶۴

۱- البدایه و النهایه، ج ۴، ۱۶۷.

۲- همان.

«ما عین آنچه را درباره حادثه غدیر وارد شده است، می آوریم با این که پیشتر اعلام می کنیم که حادثه غدیر بهره ای برای شیعه ندارد و وسیله ای برای آنان نیست و دلیلی نیز برای حقانیت آنان نیست که در آینده آن را بیان می کنیم و به این مسأله توجه خواهیم کرد».

عجیب است که ابن کثیر پس از نقل حدیثی در این زمینه می نویسد:

«قال شیخنا ابو عبدالله الذهبی و هذا حدیث صحیح»^(۱)

«استاد ما ذهبی گفته است حدیث غدیر صحیح است.»

کسی نیست به ابن کثیر بگوید که اگر این حدیث صحیح است، چگونه به نفع شیعه نیست و عجیب تر آن که با دیدگاه افراطی اهل سنت درباره صحابه به خصوص سلفیون که ابن کثیر از آنان است در ادامه برای این که به گفته خود او شیعه را از این حدیث بی بهره کند، حاضر شده است به ابوهریره - که از صحابه است - نسبت دروغگویی بدهد، چرا که وی نزول آیه {الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ} را در روز غدیر نقل کرده است^(۲) و عجیب تر آن است که ابن کثیر در تفسیرش به حادثه غدیر اشاره می کند و می نویسد:

ص: ۶۵

۱- همان، ص ۱۶۸.

۲- همان، ص ۱۷۴.

«و قد ثبت فی الصحيح»؛^(۱) در نقل صحیح، این حادثه ثابت شده است.

۳- مفسران اهل سنت:

مفسران اسلامی نیز به نوبه خود به وقوع حادثه غدیر و صدور حدیث ثقلین اشاره کرده اند؛ آنان در ذیل آیاتی به تناسب آیه، مسأله غدیر را مطرح کرده اند که می توان آنها را چنین تقسیم بندی کرد:

۱-۳- گروهی که نزول آیه {يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ} را در روز غدیر می دانند؛^(۲)

۲-۳- گروهی که نزول آیه {الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ} را در روز غدیر می دانند؛^(۳)

۳-۳- مفسرانی که نزول آیه {سَأَلْ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ} را بعد از حادثه غدیر می دانند؛^(۴)

ص: ۶۶

-
- ۱- تفسیر، ابن کثیر، ج ۶، ص ۱۹۹.
 - ۲- تفسیر غرائب القرآن، ج ۶، ص ۱۲۹؛ تفسیر المنار، ج ۶، ص ۴۶۳؛ تفسیر، ابن ابی حاتم، ج ۴، ص ۱۱۷۲؛ تفسیر فخر رازی، ج ۱۱، ص ۴۹؛ فتح البیان فی مقاصد القرآن، ج ۴، ص ۱۹؛ تفسیر روح المعانی، ج ۶، ص ۱۹۳؛ الدرّالمشثور، ج ۲، ص ۲۹۸.
 - ۳- گروهی از محدثان نیز نزول این آیه را در روز غدیر در کتب خود آورده اند؛ تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۲۹۰؛ مناقب، ابن مغازلی، ص ۱۹؛ مناقب، باعونی، ج ۱، ص ۱۱۸ و ۱۳۷؛ النور المشتعل، ص ۵۶؛ مناقب، ابن مردویه، ص ۲۵۱؛ ترجمه الامام علی علیه السلام من تاریخ مدینه دمشق، ج ۲، ص ۷۵؛ شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، ج ۱، ص ۲۰۰.
 - ۴- تفسیر قرطبی، ج ۱۸، ص ۲۷۸.

۳-۴- مفسرانی که حادثه غدیر را ذیل آیات: مودت، اعتصام، قریبی، تطهیر و... نقل کرده اند که مطرح کردن آنها به درازا می کشد.

۴- شعرای اهل سنت

شاعرانی که درباره حادثه غدیر از اهل سنت شعر گفته اند، فراوان هستند که ما در مقدمه چهارم تنها به نمونه ای از سروده شاعرانی که از بین صحابه و تابعان درباره این حادثه شعر سروده اند اشاره می کنیم.

۵- احتجاج به حادثه غدیر:

اشاره

از مسائلی که بر وقوع حادثه غدیر در تاریخ اسلام دلالت می کند، احتجاج به کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله در این خطبه است. این احتجاجات در مناظرات انجام شده از طرف اهل البیت علیه السّلام، اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله، تابعان و شیفتگان حضرت علی علیه السّلام آمده است که در منابع شیعه و اهل سنت فراوان یافت می شود که آوردن آنها موجب طولانی شدن بحث خواهد شد.

ما تنها به احتجاج حضرت علی علیه السّلام به این حادثه و آن هم براساس منابع اهل سنت اکتفا می کنیم:

۱-۵- احتجاج به حدیث غدیر در «یوم الشوری»:

عمر در آستانه مرگ، شورایی شش نفره را تشکیل داد که برای جامعه رهبر تعیین کنند و علی علیه السّلام نیز یکی از آنان بود. آن حضرت برای اثبات این که

شایسته ترین فرد امت برای رهبری جامعه است به استدلال پرداخت، و به حدیث غدیر و جمله رسول خدا صلی الله علیه و آله که درباره اش فرموده بود: «من کنت مولاه فعلی مولاه» احتجاج کرد.^(۱)

۲-۵- ایام حکومت عثمان:

در ایام خلافت عثمان روزی حدود دویست نفر از مهاجران و انصار در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته بودند و درباره فضائل هر دو گروه سخن می گفتند. حضرت علی علیه السلام ساکت بود تا این که در پایان از او خواستند که در این باره اظهار نظر کند. حضرت وارد بحث شد و به سخنان آنان پاسخ داد و سپس به بیان امتیازات خود برای رهبری جامعه اسلامی پرداخت و به حدیث غدیر و جمله «من کنت مولاه فعلی مولاه» استدلال کرد.^(۲)

۳-۵- احتجاج در یوم الرجه:

در دوران خلافت امام علی علیه السلام، معاویه و طرفداران او تلاش میکردند تا مشروعیت حکومت امام را خدشه دار نموده و چنین القا کنند که حکومت آن حضرت نیز همانند حکومت معاویه است؛ از جمله این تلاشها آن بود که امام علی علیه السلام را متهم کردند که به رسول خدا صلی الله علیه و آله تهمت می زند که می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله او را بر دیگران مقدم داشته است.

ص: ۶۸

۱- مناقب، خوارزمی، ص ۳۱۳، حدیث ۳۱۴.

۲- فرائد السمطين، ج ۱، ص ۳۱۲، حدیث ۲۵۰.

به دنبال این جریان امام علی علیه السلام در جمع مردم رجبه کوفه حضور یافت و ضمن یک سخنرانی از آنان خواست که هر کس در غدیر حضور داشته و جریان مراسم معارفه او را توسط رسول خدا صلی الله علیه و آله دیده است برخیزد و شهادت دهد که دوازده نفر برخاستند و شهادت دادند. (۱)

۴-۵- احتجاج در یوم الجمل:

در جریان جنگ جمل - که اولین جنگ داخلی مسلمانان بود و رهبری جریان مخالف امام را همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و طلحه و زبیر دو نفر از اصحاب با سابقه رسول خدا صلی الله علیه و آله به عهده داشتند - حضرت برای این که حقانیت خود را اثبات کند، زبیر را خواست و با او مذاکره کرد تا شاید بتواند جلو خونریزی را بگیرد. وقتی حضرت در مذاکره با زبیر به حدیث غدیر استدلال کرد زبیر ضمن اعتراف به این حادثه از عملکرد خود پشیمان شد و از جنگ کناره گرفت. (۲)

ص: ۶۹

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۷۴؛ اسنی المطالب فی مناقب ابن ابی طالب، ص ۴۸؛ تنبیه الغافلین عن فضائل الطالبیین، ص ۶۲.

۲- کنز العمال، ج ۱۱، ص ۳۳۲، حدیث ۳۱۶۶۲.

اشاره

پس از اثبات وجود حادثه غدیر در تاریخ اسلام این مقدمه باید اثبات شود که آیا این حادثه بر جانشینی بلافضل امام علی علیه السلام پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله دلالت دارد یا نه؟ پاسخ این سؤال را از راههای گوناگون می توان ارائه کرد:

۱- فهم صحابه حاضر در جلسه

بدون تردید صحابه رسول خدا صلی الله علیه وآله - که در جلسه حضور داشتند و عرب زبان هم بودند - از کلمات به کار رفته در سخنرانی رسول خدا صلی الله علیه وآله مسأله امامت و رهبری امت را فهمیدند. این مسأله را از راههای گوناگون می توان اثبات کرد؛ از قبیل احتجاجات آنان به حدیث غدیر، اعترافات آنان و... که ما در این جا تنها به تبریک خلیفه دوم اشاره می کنیم.

بعد از آن که معرفی حضرت علی علیه السلام توسط رسول خدا صلی الله علیه وآله پایان یافت:

«فلقیه عمر فقال: هنیئا لك يا ابن ابی طالب، اصبحت مولای و مولا كل مؤمن و مؤمنه.»^(۱)

ص: ۷۰

۱- تفسیر غرائب القرآن، ج ۶، ص ۱۲۹؛ تفسیر، فخر رازی، ج ۱۱، ص ۴۹؛ مسند، احمد بن حنبل، ج ۵، ص ۳۵۵؛ البدایه و النهایه، ج ۴، ص ۱۶۹؛ تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۲۹۰؛ مناقب، ابن مغزلی، ص ۱۹؛ فرائد السمطین، ج ۱، ص ۷۱ و ۷۷؛ فضائل الطالبین، ص ۵۹؛ تفسیر روح المعانی، ج ۶، ص ۱۹۴؛ المعیار و الموازنه، ص ۲۱۲.

«عمر، علی علیه السّلام را ملاقات کرد و به او گفت: گوارا باد بر تو ای پسر ابو طالب که مولای من و مولای هر زن و مرد مؤمنی شده ای!»

اگر این حدیث بر ولایت و رهبری امام علی علیه السّلام دلالت نمی کرد، تبریک گفتن خلیفه دوم معنی نداشت.

۲- عمامه گذاری علی علیه السّلام

علاوه بر فهم صحابه حاضر در جلسه، عمل و اقدام ویژه رسول اعظم صلی الله علیه و آله مبنی بر مراسم عمامه گذاری برای علی علیه السّلام در همان جلسه با توضیحاتی که قبلاً گذشت دلیل بسیار محکم و مستقل دیگری است و همچنین افزون بر این دلایل اطلاق لقب مولا بر علی علیه السّلام از طرف آن حضرت و صحابه مؤید ادعای ماست. (۱)

۳- مناشده به حدیث غدیر

از شواهدی که دلالت حدیث غدیر را بر امامت علی علیه السّلام قطعی می کند - گذشته از اعتراف اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و فهم آنان از این حدیث - مناشده

ص: ۷۱

۱- توضیح کامل این مطلب در همین جلد در مبحث شواهد نزول آیه تبلیغ بیان شده است.

آنان به این حدیث است. اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و اصحاب آن حضرت در تمام مناظراتی که می خواستند شایستگی علی علیه السلام را برای جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله اثبات کنند به حدیث غدیر استدلال می کردند؛ آن هم استدلال همراه با اعتراف و قسم به خداوند که به آن، «مناشده» گویند؛ بدین گونه که شخص را قسم می دادند که آیا چنین چیزی را قبول دارد یا نه؟ و سپس شخص اعتراف می کرد که چنین چیزی وجود دارد.

مناشده به حدیث غدیر از همان روزی که عده ای حق علی علیه السلام را غصب کردند، آغاز شد و در طول تاریخ اسلام هر جا که طرفداران علی علیه السلام در برابر مخالفان آن حضرت قرار گرفته اند به این حدیث استدلال کرده اند. بیشترین کسی که به این حدیث استدلال کرده خود امام علی علیه السلام است که پیشتر مواردی از آنها را نقل کردیم.

۴- نزول عذاب آسمانی

از شواهدی که دلالت حادثه غدیر بر امامت آن حضرت را تأیید می کند، مقاومتی است که از طرف بعضی از اصحاب آن حضرت انجام گرفته و در نتیجه به مناظره با رسول خدا صلی الله علیه و آله و تقاضای نزول عذاب آسمانی در صورت صحت سخنان آن حضرت انجامید که عذاب نیز نازل شد و او نابود شد که شرح آن در آیه تبلیغ گذشت و تکرار نمی کنیم.

اشاره

اگر چه در بیان آیه قبل به صورت اختصار به سروده شاعران استدلال کردیم اما از شواهدی که دلالت حدیث غدیر بر امامت و وصایت آن حضرت را اثبات می کند، سروده های شاعرانی است که در آنها لقب وصی برای حضرت امیر علیه السلام انتخاب شده است. شاعرانی که در طول تاریخ درباره حادثه غدیر شعر سروده اند بسیارند که مرحوم حجه الاسلام دکتر محمدهادی امینی فرزند علامه امینی قدس سره اشعار و شرح حال آنان را در چندین جلد منتشر کرده است، ولی آنچه ما بنا داریم که در اینجا بیاوریم، خود صحابی یا تابعی است که یا در مراسم حضور داشته و یا آن که نزدیک به عصر حضور رسول خدا صلی الله علیه وآله بود که سخن آنان سند است. البته بی شک نقل کامل این اشعار نیاز به تدوین کتاب جداگانه ای دارد؛ از این رو ما تنها به بیتی از آن قصیده هایی اکتفا می کنیم که به وصایت حضرت اشاره کرده است:

الف: شاعران صحابی

۱- خزیمه بن ثابت ذوالشهادتین (۳۷ ق):

وی از اصحاب بزرگوار رسول خدا صلی الله علیه وآله است که آن حضرت شهادت او را در دستگاه قضاوت اسلامی به منزله دو شهادت پذیرفته و شرح حال او در منابع بسیاری آمده است. (۱)

ص: ۷۳

۱- اسد الغابه، ج ۲، ص ۱۳۳، رقم ۱۴۴۶؛ الاصابه فی تمییز الصحابه، ج ۱، ص ۴۲۵، رقم ۲۲۵۱؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۴۸ رقم ۱۰۰؛ الوافی بالوفیات، ج ۱۳، ص ۳۱۰؛ الاعلام، ج ۲، ص ۳۰۵.

او از حادثه غدیر و... جانشینی بلافصل امام علی علیه السّلام پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله را باور داشت و در چندین قصیده آن را بیان کرده است که به بعضی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱-۱- با نزول آیه {أَتَمَّا وَلِيكُمُ اللَّهُ...} خزیمه این جریان را به شعر سروده است

وصی الرسول و زوج البتول امام البریه شمس الضحی (۱)

جانشین رسول خدا صلی الله علیه وآله و همسر زهرا ی بتول علیها السلام، رهبر مردم و خورشید تابان است

۱-۲- در جریان جنگ جمل که عایشه همسر رسول خدا صلی الله علیه وآله در آن نقش می‌آفرید و خزیمه در این جنگ حضور داشت، ضمن قصیده ای خطاب به عایشه، جانشینی امام علی علیه السّلام را به او یادآور می‌شود که از آن قصیده است:

وصی رسول الله من دون اهله و انت علی ما کان من ذاک شاهد (۲)

«جانشین رسول خدا صلی الله علیه وآله از بین خاندان او بود و خود بر این جانشینی گواه هستی».

۱-۳- بعد از قتل عثمان و بیعت مردم با امام علی علیه السّلام در حالی که حضرت روی منبر رسول خدا صلی الله علیه وآله نشسته بود و مردم با او بیعت می‌کردند، خزیمه بن ثابت ایستاده و شاهد جریان بود، آن گاه قصیده ای به این مناسبت سرود. بیتی از آن بدین قرار است:

ص: ۷۴

۱- دیوان خزیمه بن ثابت، ص ۶۴؛ شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، ص ۷۰.

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۴۶.

وصی رسول الله من دون اهله وفارسه قد كان في سالف الزمن (۱).

«جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله از بین خاندان او و تک سوار او در زمان گذشته است».

۲- زیاد بن لبید بن ثعلبه (۴۱ ق):

از اصحاب بزرگوار رسول خدا صلی الله علیه و آله است که در پیمان عقبه حضور داشت. او در تمام جنگهای رسول خدا صلی الله علیه و آله حاضر بود و نمایندگی آن حضرت در خَضْرَمُوت را به عهده داشت. ابوبکر نیز او را برای جنگ با مرتدان یمن فرستاد. شرح حال او در برخی از منابع آمده است. (۲)

او در جنگ جمل شرکت داشت و در دفاع از امام علی علیه السلام قصیده ای گفته است که ضمن آن به جانشینی آن حضرت پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز اشاره می کند:

ولانبالی فی الوصی من غضب و ائما الانص - ار جد لا لعب (۳)

«ما از خشم علیه جانشین و ا همه نداریم بدون تردید انصار استوارند نه بازیچه».

ص: ۷۵

۱- الفتوح، ج ۲، ص ۲۷۵؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۲۴، حدیث ۴۵۹۵؛ الفصول المختاره، ص ۲۶۷؛ الوافی بالوفیات، ج ۳، ص ۳۱۰؛ المجموع الرائق، ج ۲، ص ۵۳.

۲- الاستیعاب، القسم الثانی، ص ۵۲۳، رقم ۸۳۴؛ اسد الغابه، ج ۲، ص ۲۷۳، رقم ۱۸۰۹؛ الاصابه، ج ۱، ص ۵۵۸، رقم ۲۸۶۴؛ الطبقات الکبری، ج ۶، ص ۲۲.

۳- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۴۵.

۳- عبدالله بن المغیره بن الحارث بن عبدالمطلب:

وی یکی از صحابه رسول خدا صلی الله علیه وآله بود. برخی از منابع شرح حال او را نگاشته اند. (۱) او که شاعری چیره دست بود، در جواب قصیده ای که ولید بن عقبه علیه امام علی علیه السلام گفته بود به دفاع از آن حضرت برخاست و چندین بار به جانشینی او پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله اشاره کرده است؛

وصیّ النبّی المصطفی وابن عمّه فمّن ذا یدانیه و من ذایقاربه

و أنّ ولی الامر بعد محمّد علیّ و فی کلّ المواطن صاحبه

وصیّ رسول الله حقّاً و صنوه و اوّل من صلّی و من لان جانبه (۲)

«جانشین پیامبر برگزیده و پسر عمویش پس چه کسی بر او چیره می گردد و چه کسی با او برابری می کند بدون تردید ولی امر بعد از پیامبر علی علیه السلام است که در همه جا همراه پیامبر است؛ جانشین بحق رسول خدا صلی الله علیه وآله و برادر اوست؛ اولین نمازگزار و کسی است که در بستر او خوابیده است»..

۴- قیس بن سعد بن عباده (ت ۶۰ ق)

او صحابی بزرگوار رسول خدا صلی الله علیه وآله است که در همه جنگهای آن حضرت حضور داشت و نماینده آن حضرت در جمع آوری صدقات بود. در عصر امام علی علیه السلام از طرف آن حضرت حاکم مصر و آذربایجان شد و در جنگ صفین

ص: ۷۶

-
- ۱- الاستیعاب، القسم الثالث، ص ۹۲۱، رقم ۱۵۷۸؛ المعارف ابن قتیبه، ص ۱۲۶؛ اسد الغابه، ج ۳، ص ۲۶۳، رقم ۲۹۸۰؛ الاصابه، ج ۲، ص ۳۲۰، رقم ۴۷۲۴.
 - ۲- الفتوح، ج ۲، ص ۲۷۷؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۶۵؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۴۳ و ج ۱۳، ص ۲۳۱؛ کفایه الطالب، باب ۲۵، ص ۱۲۷؛ المجموع الرائق، ج ۲، ص ۵۰.

پرچمدار آن حضرت بود. او صاحب ویژگی هایی همانند شجاعت، سخاوت، قاطعیت و دوراندیشی بود. وی

خطیبی برجسته به شمار می رفت. آنچه در منابع درباره او گفته اند، بیش از اینهاست. (۱) در آغاز جنگ جمل حضرت او و عمار یاسر و فرزندش امام حسن علیه السلام را به کوفه فرستاد تا مردم را به شرکت در جنگ و حمایت از آن حضرت تشویق کنند.

قیس در یک سخنرانی مشروح ضمن تجلیل از امام علی علیه السلام به جانشینی او چنین اشاره می کند:

اتاکم سلیل المصطفی و وصیّه و انتم بحمدالله عار من الهدّ (۲)

فرزند پیامبر و جانشین او نزد شما آمد و شما نیز بحمدالله از سستی بیگانه اید

قیس بن سعد که در جنگ صفین حضور داشت، در دفاع از امام علی علیه السلام در برابر معاویه ضمن قصیده زیر به حادثه غدیر اشاره می کند که بر امامت آن حضرت دلالت دارد؛

و علی امامنا و امام لسوانا اتی به التنزیل حین قال النبی من کنت مولاه مولاه خطب جلیل (۳)

«و علی علیه السلام پیشوای ماست که قرآن در شأن او نازل شده است، هنگامی که پیامبر

ص: ۷۷

۱- اسدالغابه، ج ۴، ص ۴۲۴، رقم ۴۳۴۸؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۱۰۲، رقم ۲۱؛ الاعلام، ج ۵، ص ۲۰۶.

۲- النصره فی حرب البصره، ص ۱۳۳.

۳- الفتوح، ج ۳، ص ۶۱؛ المجموع الرائق، ج ۲، ص ۵۶.

گفت هر که من مولای اویم این علی مولای اوست، و این سخن بلند مرتبهای است».

۵- ابوالهثیم مالک بن اثیمان (ت - ۳۷ ق)

صحابی جلیل القدر رسول خدا صلی الله علیه و آله است که بیشتر به کنیه اش مشهور شده است. اولین کسی است که در عقبه با رسول خدا صلی الله علیه و آله بیعت کرده است و جزء دوازده نفر از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله است که به حکومت ابوبکر اعتراض کردند. او در تمام جنگهای رسول خدا صلی الله علیه و آله حضور داشت و در جنگهای جمل و صفین نیز حاضر بود. او از چند نفری است که حضرت در خطبه ۱۸۲ نهج البلاغه بخاطر از دست دادن آنان حسرت می خورد که در جنگ صفین شهید شده اند. شارحان شرح حال او را نوشته اند. (۱)

او که روزی همرمز طلحه و زبیر در دفاع از اسلام بود، وقتی در جنگ جمل دید که طلحه و زبیر در برابر علی علیه السّلام صف آرایی کردند، قصیده ای در نقد رفتار آن دو سرود که در بیتی از آن می گوید:

انّ الوصی امامنا و ولینا برح الخفاء و باحت الاسرار (۲)

«بدون تردید جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله رهبر و سرپرست ماست امور مخفی آشکار و اسرار هویدا شد»

ص: ۷۸

-
- ۱- الاستیعاب، القسم الرابع، ص ۱۷۷۳ رقم ۳۲۱۳؛ اسدالغابه، ج ۵، ص ۱۴ رقم ۴۵۶۶ و ۶۳۲۴؛ الاصابه، ج ۴، ص ۲۱۲، رقم ۱۱۱۹؛ الاعلام، ج ۵، ص ۲۵۸؛ الفتوح، ج ۲، ص ۳۰۷.
 - ۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۴۳.

۶- المغیره بن الحارث بن عبدالمطلب:

صحابی، و نیز پسر عمو و برادر رضاعی رسول خدا صلی الله علیه وآله است؛ زیرا از حلیمه سعدیه شیر خورده است. شارحان شرح حال او را آورده اند.^(۱) او نیز درباره درگیری صفین قصیده ای دارد که خطاب به سپاه امام می گوید:

فیکم وصی رسول الله قائدکم و صهره و کتاب الله قد نشر^(۲)

«جانشین رسول خدا صلی الله علیه وآله میان شماست. او داماد رسول خدا صلی الله علیه وآله است و هر آینه کتاب خدا را به صحنه آورده اند»

۷- النعمان بن عجلان بن النعمان بن عامر:

وی صحابی رسول خدا صلی الله علیه وآله است. در زمان امام علی علیه السلام حاکم بحرین بود. او شاعری فصیح و ملقب به زبان گویای انصار بود. در مناظرات از او استفاده می کردند. عمرو بن عاص روز سقیفه سخن نابجایی گفته بود که انصار برای مناظره با عمرو بن عاص، نعمان بن عجلان را همراه با جمعی فرستادند که شرح حال او را گزارش کرده اند.^(۳)

ص: ۷۹

۱- الطبقات الکبری، ج ۴، ص ۴۹؛ الاستیعاب، القسم الرابع، ص ۱۷۳، رقم ۳۰۰۲؛ اسدالغابه، ج ۶، ص ۱۴۴، رقم ۵۹۵۹؛ صفه الصفوه، ج ۱، ص ۵۱۹، رقم ۵۷؛ الاعلام، ج ۲۷۶.

۲- وقعه صفین، ص ۳۵۸؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۴۹.

۳- الاصابه فی تمییز الصحابه، ج ۳، ص ۵۶۲، رقم ۸۷۴۶؛ اسدالغابه، ج ۵، ص ۳۳۴، رقم ۵۲۴۷؛ الاستیعاب، القسم الرابع، ص ۱۵۰۱، رقم ۲۶۱۹.

او در مناظره با عمرو بن عاص از قدرت شعری خود نیز بهره جست و به بیان فضائل امام علی علیه السلام پرداخت؛

وصیّ النبّیّ المصطفیّ و ابن عمّه و قاتل فرسان الضلاله و الکفر(۱)

«جانشین پیامبر و پسر عموی او و قاتل همه قهرمانان کفر و گمراهی است»

نعمان در جریان صفین حضور داشته و در ایامی که سپاه مسلمانان تصمیم به جدا شدن از امام و عقب نشینی داشتند با سرودن اشعاری در صدد انصراف آنان از این تصمیم برآمد. وی در ضمن آن قصیده می گوید:

کیف التفرّق و الوصیّ امامنا لا کیف الاّ حیره و تخاذلاً(۲)

«چگونه جدا شدیم در حالی که جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله رهبر ماست زندگی بعد از جدا شدن از وصی جز سرگردانی و خواری چیزی نیست».

۸- عبدالله بن بدیل بن ورقاء (ت - ۳۷ ق):

صحابی رسول خدا صلی الله علیه و آله است که گذشته از شرکت در جنگهای آن حضرت در فتوحات اسلامی نیز شرکت داشت.

او در جنگ صفین نیز حضور داشت و فرمانده لشکر پیاده حضرت بود و چنان شجاعانه با دو شمشیر می جنگید که سپاه معاویه وادار به عقب نشینی شد،

ص: ۸۰

۱- الاخبار الموفقیات للزبیر بن بکار، ص ۵۹۴ ۵۹۲؛ الاستیعاب، القسم الرابع، ص ۱۵۰۲ ۱۵۰۱، رقم ۲۶۱۹.

۲- وقعه صفین، ص ۳۶۵؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۴۹.

ولی سرانجام با سنگ باران کردن او و هجوم همه جانبه وی را شهید کردند. در برخی منابع شرح حال او را نوشته اند.^(۱)

او در جنگ جمل نیز حضور داشت و در ضمن قصیده ای خطاب به سپاه عایشه می گوید:

یا قوم للحظه العظمی التي حدثت حرب الوصی و ما للحرب من آسی^(۲)

«ای مردم! برای این حادثه بزرگی که اتفاق افتاده جنگ با جانشین رسول خدا است که آثار ناگوار دارد».

۹- عبدالرحمان بن الحنبل بن مالک:

وی صحابی رسول خدا صلی الله علیه وآله و شاعری نقاد بود. حتی در عصر عثمان، در پی تجلیلی که عثمان از مروان بن الحکم کرد، (با این که تبعید شده رسول خدا صلی الله علیه وآله بود) قصیده ای در نکوهش مروان و عملکرد عثمان سرود. عثمان نیز او را در خیر زندانی کرد. او در جنگ جمل حضور داشت و در جنگ صفین شهید شد^(۳) او در جریان سقیفه با مشاهده انحراف مسأله جانشینی

ص: ۸۱

۱- المحتبر، ص ۱۸۴؛ الاستیعاب، القسم الثالث، ص ۱۷۲، رقم ۱۴۸۱؛ اسدالغابه، ج ۳، ص ۱۸۴، رقم ۲۸۳۲؛ الاعلام، ج ۴، ص ۷۳.

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۴۶.

۳- الاستیعاب، القسم الثانی، ص ۸۲۸، رقم ۱۴۰۱؛ اسدالغابه، ج ۳، ص ۴۳۶، رقم ۳۲۸۶؛ الاصابه، ج ۲، ص ۳۹۵، رقم ۵۱۰۷؛ تهذیب الکمال، ج ۲۴، ص ۲۰۶، رقم ۴۹۸۹؛ الفتوح، ج ۲، ص ۲۴۷.

رسول خدا صلی الله علیه و آله از مسیر اصلی آن در قصیده ای به نقد رفتار مسلمانان پرداخته در ضمن آن می گوید:

ابا حسن فارضوا به و تمسّ - کوا فلیس ل - من فیه یری العیب منطقا

علیا وص - ی المصطفی و ابن عمّه و اوّل من صلی لذی العرش واتقی (۱)

«به ابوالحسن رضایت دهید و از او پیروی کنید که عیب جوینان نیز در او عیبی نمی بینند؛ علی علیه السّلام جانشین پیامبر و پسر عموی اوست و اولین کسی است که برای صاحب عرش نماز گزارده و تقوا پیشه کرده است».

۱۰- جریر بن عبدالله بن جابر (ت - ۵۱ ق):

وی صحابی بزرگوار رسول خدا صلی الله علیه و آله است. پیامبر صلی الله علیه و آله در سخنانی از عقل و تدبیر و اخلاق او تجلیل کرده است. عمر او را یوسف این امت می دانست. رسول خدا صلی الله علیه و آله او را مأمور منهدم کردن بتخانه یمن کرد. جریر در جنگ قادسیه نیز نقش اساسی داشت. وی در چندین مورد به جانشینی امام علی علیه السّلام اشاره کرده است. (۲)

او در دوران عثمان حاکم همدان بود و چون حضرت به خلافت رسید نامه ای به ایشان نوشت که مردم را در جریان حوادث مدینه قرار دهد و از آنان

ص: ۸۲

۱- کفایه الطالب، باب ۲۵، ص ۱۲۷.

۲- الاستیعاب، القسم الاول، ص ۲۳۶، رقم ۳۲۲؛ اسدالغابه، ج ۱، ص ۳۳۳، رقم ۷۳۰؛ الاصابه، ج ۱، ص ۲۳۲، رقم ۱۱۳۶؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۵۳۰، رقم ۱۰۸.

بیعت بگیرد. او ضمن قصیده ای در حقانیت امام در جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین می گوید:

رسول الملیک و من بعده خلیفتنا القائم المدعم

علیا عنیت وصی النبی نجالدعنه غواه الامم (۱)

«رسول خدا صلی الله علیه و آله و بعد از او خلیفه استوار و پناهگاه ما مقصودم علی علیه السّلام جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله است ما گمراه کنندگان امته را از او دور خواهیم کرد».

امام علی علیه السّلام در دوران خلافت خود او را نزد معاویه فرستاد تا از او بیعت بگیرد، ولی معاویه به پشتوانه نیروهای نظامی شرحبیل بن سمط - که رئیس یمامه بود - مقاومت می کرد. در پی آن جریر قصیده ای سرود و شرحبیل را نصیحت کرد که از حمایت معاویه دست بکشد. به او چنین می گوید:

وصی رسول الله من دون اهله و فارسه الحامی به یضرب المثل (۲)

«از خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله او جانشین اوست او تک سوار و مدافع رسول خدا صلی الله علیه و آله است که [شجاعت او] ضرب المثل است».

ص: ۸۳

۱- وقعه صفین، ص ۱۸؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۴۷؛ المجموع الرائق، ج ۲، ص ۵۸.

۲- وقعه صفین، ص ۴۸ ۴۹؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۴۹.

از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله یکی از زیرکان عرب به شمار می آید. آنان که با تاریخ اسلام آشنایند، از نقش او را در به قدرت رسیدن معاویه و تضعیف امام آگاهی دارند. او همکاری خود با معاویه در جنگ با علی علیه السلام را مشروط به واگذاری حکومت مصر کرده بود و بعد از آن که به حکومت مصر رسید، از ارسال مالیات مصر به شام امتناع کرد. در پی آن معاویه نامه ای به او نوشت و از او گله کرد. عمرو بن العاص هم در پاسخ ضمن یک قصیده ۶۶ بیتی حوادث آن دوران و نقش خود در به قدرت رساندن معاویه را شرح داد. (۱) او در این قصیده به معاویه گوشزد می کند که رقیب او جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده است. او هم به وقوع حادثه غدیر و حضورش در آنجا اعتراف می کند و هم از قضیه غدیر، امامت و رهبری را استنباط می کند. به این چند بیت توجه کنید:

و کم سمعنا من المصطفی وصایا مخصّصه فی علیّ

و فی یوم خم رقی منبرا یبلغ و الرّکب لم یرحل و فی کفهکفه معلنا ینادی بامر العزیز العلیّ الست بکم منکم فی النفوس باولی،
فقالوا بلی فافعل فانحله امره

ص: ۸۴

۱- انساب الاشراف، ج ۱۰، ص ۲۷۷؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۶، ص ۱۰۸؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۵۴، رقم ۱۵؛ تاریخ الاسلام، ذهبی، ج ۴، ص ۸۹؛ الاعلام، ج ۵، ص ۷۵.

كنت مولی له فهذا له الیوم نعم الولی (۱)

«چقدر از پیامبر شنیدیم وصیت های ویژه درباره علی از جمله در روز غدیر منبر رفت کاروان متوقف بود و او تبلیغ می کرد. در حضور جمع دست علی علیه السلام در دستش بود و به دستور خداوند فریاد می زد؛ آیا من از خودتان به شما سزاوارتر نیستم همه گفتند: آری! هر چه می خواهی انجام ده. به دستور خداوندی که همیشه عطا کننده است پس او رهبری مسلمانان را به علی داد و گفت هر که من مولای اویم امروز این علی علیه السلام بهترین مولا برای اوست».

۱۲- الاشعث بن قیس بن معدی کرب (ت - ۴۰ ق)

از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله است که در سال دهم همراه جمعی از قبیله اش مسلمان شد. او - چه در جاهلیت و چه در اسلام - رهبری قبیله خود را در اختیار داشت. وی در زمان ابوبکر از مرتدان محسوب می شد، ولی ابوبکر با او مصالحه کرد و در فتوحات قادسیه، مدائن،

نهایند و... حضور فعال داشت و در جنگ صفین در سپاه امام بود. (۲)

ص: ۸۵

-
- ۱- ریاض الجنّه، الروضه الثانیه؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۰، ص ۵۶.
 - ۲- الطبقات الکبری، ج ۶، ص ۲۲؛ الاستیعاب، القسم الاول، ص ۱۳۳، رقم ۱۳۵؛ اسدالغابه، ج ۱، ص ۱۱۸، رقم ۱۸۵؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۱۴۸، رقم ۸؛ الاعلام، ج ۱، ص ۳۳۲.

هنگامی که نمایندگان امام در جریان جنگ جمل برای گردآوری نیرو به کوفه آمدند، اشعث از این گروه تجلیل کرد و به جانشینی امام علیه السلام اشاره می کند:

اتانا الرسول رسول الوصی علی المهذب من هاشم(۱)

«آمد نزد ما نماینده جانشین پیامبر که علی پاک شده از نسل هاشم است».

۱۳- حسان بن ثابت بن المنذر (ت - ۵۴ ق):

وی صحابی و شاعر مشهور رسول خدا صلی الله علیه و آله است که بیش از ۱۲۰ سال عمر کرد. او شخصی بسیار

ترسو بود، به گونه ای که حتی در یک جنگ هم حاضر نشد.(۲)

وی نیز در موارد متعدد به وصایت و خلافت حضرت امیر علیه السلام اشاره کرده است؛

۱-۱۳- در جریان سقیفه که خزرجیان انصار به نفع ابوبکر تلاش نکرده بودند عمرو بن عاص آنان را مورد انتقاد قرار داد. انصار از حسان بن ثابت خواستند از امام علی علیه السلام بخواهد که با عمرو بن عاص مذاکره کند. او این خواسته و نقد عمرو بن عاص و جایگاه انصار را در قصیده ای بیان کرده است؛ وی می گوید:

الست اخاه فی الهدی و وصیّه و اعلم منهم بالکتاب و بالسّنن(۳)

ص: ۸۶

۱- وقعه صفین، ص ۲۴، شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۴۸.

۲- الاعلام، ج ۲، ص ۱۷۵.

۳- الاخبار الموفقیات، ص ۵۹۸؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۳۵.

«مگر نه این است که تو برادر پیامبر در هدایت و جانشین او و آشناترین امت به کتاب خدا و سنت رسول هستی».

۲-۱۳- حسان در جریان غدیر خم حضور داشت و بعد از آن که رسول خدا صلی الله علیه و آله امام علی علیه السلام را به جانشینی پس از خود نصب کرد، خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و از حضرت تقاضا کرد که اجازه دهد این جریان را به شعر درآورد. پس از اجازه رسول خدا صلی الله علیه و آله او جریان را به شعر بیان کرد که بخشی از آن چنین است:

ینادیهم یوم الغدیر نبیهم بخم فاسمع بالرسول منادیا

و قال فمن مولاکم ولئیکم فقالوا ولم یبدوا هناك التعادیا

فقال له قم یا علی فأننی رضیتک من بعدی اما ما وهادیا

فمن کنت مولاہ فهذا ولیہ فکونوا له انصار صدق موالیا

هناک دعا اللهم وال ولیہ و کن للذی عادا علیا معادیا

«و یروون انّ النبی صلی الله علیه و آله لما سمعه ینشد هذه الابیات قال له: یا حسان لاتزال مؤیداً بروح القدس ما نصرتنا او نافحت عنّا بلسانک.» (۱)

ص: ۸۷

۱- تذکره الخواص، ص ۳۹؛ مناقب، ابن مردویه، ص ۲۳۳؛ مناقب، باعونی، ج ۱، ص ۱۱۹؛ النور المشتعل، ص ۵۷؛ فرائد السمطین، ج ۱، ص ۷۳؛ تنبیه الغافلین عن فضائل الطالیین، ص ۶۰.

پیامبر در غدیر خم آنان را صدا زد. من آن صدای رسول خدا صلی الله علیه وآله را می شنوم که فرمود: رهبر و سرپرست شما کیست؟ به علی علیه السلام گفت: ای علی برخیز که من تو را بعد از خود جانشین و امام کردم؛ بس هر که من مولای اویم این علی ولیّ اوست برایش یاران راستین باشید. آنکا فرمود: خدایا با دوستانش دوست و با دشمنانش دشمن باش.

روایت شده است که وقتی رسول خدا صلی الله علیه وآله این اشعار را شنید به حسان بن ثابت فرمود: ای احسان! تا تو ما را با زبانت یاری و از ما دفاع می کنی، روح القدس تو را تایید می کند.

۱۴- حجر بن عدی بن بجیله (ت - ۵۱ ق):

وی صحابی جلیل القدری است که بسیار شجاع و در حق گویی کم نظیر بود. او در فتوحات بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقش داشت. چمنزار عذراء را او فتح کرد و اولین کسی است که در آن منطقه تکبیر گفت و در همان منطقه نیز به دستور معاویه به شهادت رسید. حجر در جنگهای جمل، صفین، نهروان در سپاه علی علیه السلام شرکت داشت. (۱) حجر بن عدی در جمل در حملات نظامی خود رجزی در وصف امام علی علیه السلام خواند و در ضمن آن گفت:

ص: ۸۸

۱- الطبقات الکبری، ج ۶، ص ۲۱۷؛ الاستیعاب، القسم الاول، ص ۳۲۹، رقم ۴۸۷؛ اسدالغابه، ج ۱، ص ۴۶۱، رقم ۱۰۹۳؛ الاصابه، ج ۱، ص ۳۱۴، رقم ۱۶۲۹؛ الاعلام، ج ۲، ص ۱۶۹.

فیه فقد کان له ولیا ثم ارتضناه بعده وصیّا (۱)

«خدایا علی علیه السّلام را حفظ کن که او یار پیامبر صلی الله علیه وآله بود. پیامبر بعد از خودش او را به عنوان جانشین انتخاب کرد».

آنچه آوردیم، بخش بسیار ناچیزی است که در شعر اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله به وصایت امام علی علیه السّلام تصریح شده است.

ب - شعراء تابعین

اشاره

تابعین گرچه عصر رسول خدا صلی الله علیه وآله را درک نکردند، ولی با توجه به نزدیکی عصر آنان به عصر رسول خدا صلی الله علیه وآله به گونه ای که بسیاری از حاضران در غدیر خم و... را دیده اند، سخن آنان در حوادث صدر اسلام از اعتبار خاصی برخوردار است. در ادامه به ذکر اشعار برخی از آنان می پردازیم:

۱ - فضل بن عباس بن ربیعہ (ت ۶۳ ق).

او از قهرمانان قریش و رهبران شورش مدینه علیه بنی امیه است که در همان حادثه نیز کشته شد. او را از تابعین شمرده اند. (۲)

او در صفین حضور داشته و در قصیده ای خطاب به معاویه از امام علی علیه السّلام دفاع کرده چنین می گوید:

وصیّ رسول اللّٰه من دون اهله و فارسه ان قیل هل من منازل (۳)

ص: ۸۹

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۴۵.

۲- الاعلام، ج ۵، ص ۱۴۹.

۳- وقعه صفین، ص ۴۱۶؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۵۰.

«او از خاندان رسول خداصلی الله علیه وآله، تکسوار و جانشین اوست، آیا هم آوردی دارم؟»

۲ - سعید بن قیس بن زید (ت - ۵۰ ق):

او قهرمانی جسور، شاعری برجسته و رئیس قبیله همدان است. او در جنگ جمل و صفین جایگاهی رفیع دارد و با فرماندهی او قبیله همدان مقاومتی جانانه داشت؛ به گونه ای که تجلیل امام علی علیه السلام را برانگیخت. وی بعد از شهادت امام علی علیه السلام از فرماندهان سپاه امام حسن علیه السلام بود. وی از بزرگان تابعین است. (۱) او در جنگ جمل در ضمن اشعاری چنین می گوید:

قل للوصی اقبلت قحطانها فادع بها تکفیکها همدانها(۲)

«به جانشین پیامبر بگو قبایل قحطان آمده است بخوان آنان را، که قبیله همدان تنها برای این جنگ کافی است.»

۳ - ابوالاسود ظالم بن عمرو بن سفیان الدؤلی (ت - ۶۹ ق):

او از شخصیت‌های برجسته علمی تابعین است. وی را از فقهاء، امراء، شعراء و قهرمانان شمرده اند. (۳)

ص: ۹۰

۱- الاعلام، ج ۳، ص ۱۰۰.

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۴۴.

۳- الاغانی، ج ۱۲، ص ۳۴۶؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۲۵، ص ۱۷۶، رقم ۲۹۹۶؛ معجم الادباء، ج ۱۲، ص ۳۴؛ اسدالغابه، ج ۳، ص ۱۰۳، رقم ۲۶۵۰؛ وفيات الاعیان، ج ۲، ص ۵۳۵، رقم ۳۱۳؛ الاعلام، ج ۳، ص ۲۳۶.

او اولین کسی است که به دستور امام علی علیه السلام علم نحو را تدوین کرد و بیشتر بر این عقیده اند که او اولین کسی است که قرآن را نقطه گذاری کرده است.

ابوالاسود در دوران خلافت امام علی علیه السلام از طرف آن حضرت حاکم بصره بوده و در جنگ صفین نیز حضور داشته است. او همسایه ای از بنی قشیر داشت که به دلیل عشق و علاقه ابوالاسود به اهل بیت علیهم السلام او را مورد اذیت قرار می داده است. ابوالاسود ضمن قصیده ای اشاره می کند که عشق به علی علیه السلام از واجبات اسلامی است و چگونه من آن را ترک کنم:

يقول الارذلون بنو قشير طوال الدهر لا تنسى علينا

فقلت لهم وكيف ترون تركي من الاعمال مفروضا علينا

احب محمدا حبا شديدا و عباسا و حمزه و الوصيا(۱)

«دو نمایگان بنی قشیر می گویند در طول عمر علی علیه السلام را فراموش نمی کنی

به آنان گفتم چگونه ترک کنم کاری را که از واجبات من است

من محمد صلی الله علیه و آله را بسیار دوست دارم همچنین عباس و حمزه و جانشین پیامبر را».

کاربرد وصی درباره آن حضرت بقدری شهرت داشته است که لقب آن حضرت شده است؛ به گونه ای که زبیدی در این باره می گوید:

ص: ۹۱

۱- الکامل فی اللغة و الادب، ج ۲، ص ۱۷۱؛ الاغانی، ج ۱۲، ص ۳۷۲؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۲۵، ص ۲۰۰.

«و الوصی کفنی لقب علی»^(۱)

مسأله دلالت حادثه غدیر بر جانشینی رسول خدا صلی الله علیه وآله چیزی نیست که صحابه یا تابعان تنها آن را قبول داشته باشند، بلکه بسیاری از دانشمندان اهل سنت نیز آن را قبول دارند.

دلالت حادثه غدیر بر جانشینی از دیدگاه اهل سنت

۱- گنجی شافعی مؤلف کتاب کفایه الطالب پس از نقل یکی از احادیثی که از امتیازات حضرت علی علیه السلام محسوب می شود، می نویسد:

«هذا الحديث و ان دلّ علی عدم الاستخلاف، و لكن حديث غدیر خم دليل علی التولية و هی الاستخلاف و هذا الحديث اعنی حديث غدیر خم ناسخ، لأنه كان فی آخر عمره»^(۲)

«این حدیث دلیل بر جانشینی علی علیه السلام

بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله نیست، ولی حدیث غدیر خم دلیل بر ولایت است و ولایت همان جانشینی است و حدیث غدیر ناسخ بقیه احادیث است؛ زیرا حدیث غدیر در پایان عمر آن حضرت بوده است».

ص: ۹۲

۱- تاج العروس، ج ۲۰، ص ۲۹۷.

۲- کفایه الطالب، ص ۱۶۷.

۲- سبط ابن جوزی صاحب تذکره الخواص، پس از طرح حدیث غدیر و نقل ده معنی برای کلمه «ولی» در لغت عرب و اثبات عدم تناسب معانی نه گانه با حدیث می گوید:

«و المراد من الحدیث الطاعه المحصنه المخصوصه فتعین الوجه العاشر و هو الاولی و معناه من كنت اولی به من نفسه فعلی اولی به و قد صرح بهذا المعنی الحافظ ابوالفرج یحیی بن السعید الثقفی و الاصبهانی فی کتابه المسّمی بمرج البحرین، فأنه روى هذا الحدیث باسناده الی مشایخه و قال فیہ فاخذ رسول الله صلی الله علیه و آله بید علیّ علیه السّلام فقال: من كنت ولیه و اولی به من نفسه فعلی ولیه، فعلم انّ جمیع المعانی راجعه الی الوجه العاشر و دلّ علیه ایضا قوله علیه السّلام: الست اولی بالمؤمنین من انفسهم، و هذا نصّ صریح فی اثبات امامته و قبول طاعته و کذا قوله علیه السّلام: و ادر الحق معه حیث مدار و کیف دار، فیہ دلیل علی أنّه ما جرى خلاف بین علی علیه السّلام و بین احد من الصحابه الاّ و الحق مع علی علیه السّلام، هذا باجماع الامّه،

ص: ۹۳

«مقصود از حدیث غدیر اطاعت محض از علی علیه السلام است. بدین سان معلوم شد تنها وجه دهم از معانی کلمه مولی در این مورد کاربرد دارد که آن به معنای اولی باشد. پس معنای حدیث چنین می شود که هر که من به او سزاوارترم علی هم نسبت به او سزاوارتر است. (تنها ما این معنی را برای حدیث قائل نیستیم، بلکه حافظ ابوالفرج یحیی بن سعید ثقفی اصفهانی در کتابش به نام مرج البحرين تصریح کرده است که معنای حدیث همین است؛ زیرا او این حدیث را از اساتیدش نقل می کند و می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله دست علی علیه السلام را گرفت و گفت: هر کس که من مولای او و از خودش سزاوارتر به تصرف هستم علی علیه السلام مولای اوست. پس معلوم شد که از بین همه معانی وجه دهم معین می شود و به این معنی (معنای دهم) سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله است که فرمود: آیا من نسبت به مؤمنان شایسته تر نیستم؟ حدیث غدیر به صراحت بر اثبات امامت علی علیه السلام و پذیرش اطاعت از او دلالت می کند. همچنین حدیث دیگر رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: «خدایا حق

ص: ۹۴

را بر محور او بگردان هر جا او می گردد» دلالت صریح بر امامت علی علیه السّلام دارد. این سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله دلیل بر این است که در هر اختلافی که بین علی علیه السّلام و اصحاب پیامبر پیش آمده است، حق با علی علیه السّلام است و امت بر این اجماع دارند. مگر نمی بینی که علما احکام متجاوزان را از حادثه جمل و صفین و عملکرد علی علیه السّلام به دست آورده اند.

۳- عده ای از دانشمندان اسلامی درباره دلالت حادثه غدیر بر جانشینی آن حضرت کتاب نوشته اند. شوکانی کتابی به نام «العقد الثمین فی اثبات وصایه امیرالمؤمنین علیه السّلام» دارد که اخیراً با تحقیق عدنان السید علی توسط مرکز الغدیر للدراسات الاسلامیه چاپ شده است.

با توجه به نکات یاد شده، جانشینی پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله یکی از وظایف و واجباتی است که می باید از طرف خداوند متعال مشخص شود و با توجه به محتوای آیه اکمال دین این وظیفه می باید با نزول این آیه ابلاغ گردد و بر اساس مدارک موجود چنانچه ما نزول آیه را روز عرفه بدانیم - که اکثریت اهل سنت بر این باورند - باز هم با محتوای آیه سازگار است؛ زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز عرفه برای اولین بار براساس مدارک اهل سنت حدیث ثقلین را بیان کرده است. همچنین اگر نزول آیه را در روز غدیر بدانیم باز هم با محتوای آیه سازگاری دارد؛ زیرا وقوع حادثه غدیر و انجام مراسم معارفه امام علی علیه السّلام در آن جمع قابل انکار نیست و براساس شواهد موجود، همه کسانی که در آنجا حضور

داشتند از این حادثه، جانشینی امام علی علیه السّلام پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله را فهمیده اند و براساس اسناد و مدارک موجود دلالت حادثه بر جانشینی بلافصل غیر قابل انکار است.

ص: ۹۶

شبهاتی بر استدلال شیعه به آیه اکمال دین وارد شده است که در یک تقسیم بندی کلی می توان آنها را به چند دسته زیر تقسیم کرد:

۱ - مولا به معنای اولی نیست

۱-۱- در لغت عرب مولى به معنای اولی نیامده است. آلوسی پس از بیان استدلال شیعه به خبر غدیر می نویسد:

«ولا- یخفی انّ اول الغلط فی هذا الاستدلال جعلهم المولى بمعنی الاولی و قد انکر ذلک اهل العربیه قاطبه، بل قالوا لم یجى مفعل بمعنی افعالاً و لم یجوز ذلک

الأبو زيد اللغوی متمسکا بقول ابی عیبده فی تفسیر قوله تعالی {هَیْ مَوْلَاکُمْ} ای اولی بکم» (۱).

پوشیده نیست که اولین اشتباه در این استدلال این است که «مولی» را به معنای اولی گرفته اند، در حالی که تمام ادیبان عرب منکر این معنی شده و گفته اند در لغت عرب هرگز مفعول به معنای افعول نیامده است و هیچ یک از ادیبان جز ابوزید لغوی آن را تجویز نکرده است. او هم به قول ابو عبیده در تفسیر آیه شریفه {هَیْ مَوْلَاکُمْ} یعنی اولی بکم استشهاد کرده است.

آلوسی معتقد است:

الف - در لغت عرب مولی به معنای اولی نیامده است؛

ب - در تفسیر غیر از ابو عبیده کسی مولی را به معنای اولی نگرفته است.

نقد

در نقد بخش اول سخنان آلوسی باید گفت: مستند کاربرد «مولی» به معنای «اولی» سخن ابو عبیده نیست، بلکه عرب جاهلی در شعر و نثر و لغت شناسان عرب آن را به کار برده اند که به چند نمونه اشاره می کنیم:

ص: ۱۰۰

۱- تفسیر روح المعانی، ج ۶، ص ۱۹۵.

۱- لبید بن ربیعہ عامری (۱) در شعری چنین گفته است:

فغدت کلا الفرجین تحسب أنه مولى المخافه خلفها و امامها (۲)

«شعر در وصف یک گاو وحشی است که صدایی شنیده، ولی نمی داند که از کدام طرف است و گمان می کند که سزاوارتر آن است که هم از پشت سر و هم از پیش رو برسد».

۲- اخطل (۳) که شاعری مسیحی است، خطاب به عبدالملک بن مروان می گوید:

فاصبحت مولاها من الناس کلهم واحری قریش ان تهاب و تحمد (۴)

اخطل در این شعر مولا را درباره کسی به کار برده است که خلیفه تام الاختیار و متصرف در همه امور مسلمانان است.

ابوهلال عسکری لغت شناس معروف عرب نیز در کتابش الفروق اللغویة درباره معانی مولى می نویسد: «والاولی بالشیء» (۵)

ص: ۱۰۱

۱- لبید، از شعرای جاهلی است که اسلام را درک کرده است. یکی از «معلقات سبع» که بهترین سروده های عرب جاهلی است از اوست. لبید بعد از اسلام آوردن سرودن شعر را رها کرد و تنها یک بیت سرود. اشعار او در دیوانی گردآوری و به زبان آلمانی نیز ترجمه شده است. اعلام، ج ۵، ص ۲۴۰.

۲- شرح المعلقات السبع، ص ۱۲۶.

۳- غیاث بن غوث مشهور به أخطل ۱۹-۹۰ ق از نظر عقیده مسیحی است و همه اتفاق نظر دارند که از شاعران برجسته عصر خود بوده است. (الاعلام، ج ۵، ص ۱۲۲).

۴- عمده عیون صحاح الاخبار، ص ۱۵۸.

۵- الفروق اللغویة، ص ۲۳۵.

ابن منظور درباره «ولی» و «مولی» از قول فراء نقل می کند:

«الولی و المولی واحد فی کلام العرب.»^(۱)

«ولی و مولی در کلام عرب به جای هم به کار می روند.»

سپس چنین می نویسد:

«و کل من ولی امرا اوقام به فهو مولاه و ولیه.»^(۲)

هر کس کاری را سرپرستی یا به انجام آن اقدام کند، او مولی و ولی آن کار محسوب می شود.

ابن منظور سپس به شعر لبید استدلال می کند و می نویسد:

«فیرید انه اولی موضع.»^(۳)

مقصود لبید این است که سزاوارترین موضع آن است.

بنابر این کاربرد «مولی» به معنای اولی در ادبیات عرب، - چه شعر و چه نثر، - مسأله ای بسیار روشن است که نیازی به استشهاد بیشتر نیست.

اما بخش دوم کلام آلوسی که ادعا می کند تنها ابوعمیده در آیه {... ماؤکم النارهی مولیکم} ^(۴) معتقد است که مولی به معنای اولی به کار رفته، خلاف واقع

ص: ۱۰۲

۱- لسان العرب، ج ۱۵، ص ۴۰۸.

۲- همان، ص ۴۰۹.

۳- همان، ص ۴۱۰.

۴- حدید/۱۵.

است؛ زیرا بیش از پنجاه تن از مفسران اهل سنت در آیه یاد شده مولی را به معنای اولی گرفته اند.^(۱)

به چند نمونه زیر توجه کنید:

زجاج گفته است: «مولاکم ای اولی بکم»^(۲) و سپس به شعر لیبید استشهاد کرده است.

نیشابوری گفته است: «مولاکم ای اولی بکم»^(۳)

کلبی گفته است: «هی مولاکم: اولی بکم و حقیقه المولی؛ الولی»^(۴)

فراء گفته است: «مولاکم. هی اولی بکم»^(۵)

بخاری گفته است: «مولاکم ای اولی بکم»^(۶)

ابوالعباس میرد گفته است: «هی مولاکم، اولی بکم»^(۷)

فخررازی گفته است: «مولاکم هی اولی بکم»^(۸)

ص: ۱۰۳

-
- ۱- النهج السوی فی معنی المولی و الولی، ص ۴۰.
 - ۲- معانی القرآن و اعرابه، ج ۵، ص ۱۲۵.
 - ۳- ایجاز البیان عن معانی القرآن، ج ۲، ص ۸۰۴.
 - ۴- التسهیل لعلوم التنزیل، ج ۲، ص ۴۱۲.
 - ۵- معانی القرآن، ج ۳، ص ۱۳۴.
 - ۶- معجم غریب القرآن مستخرجا من صحیح البخاری، ص ۲۳۰.
 - ۷- کامل میرد، ص ۶۹۹.
 - ۸- التفسیر الکبیر، ج ۲۹، ص ۲۲۷.

ابوعبیده معمر بن المثنی گفته است: «هی مولاکم، اولی بکم» و به شعر لبید استشهاد کرده است.^(۱)

با این که ابوعبیده نه تنها گرایشی به شیعه و امیرالمؤمنین علیه السلام ندارد، بلکه از خوارج است.^(۲)

ابوعبیده خود به شعر لبید - که شعر جاهلی است - استشهاد کرده است و دیگران نیز به این شعر جاهلی که لغت اصیل عرب است استدلال کرده اند، گذشته از آن که اختصاص به لبید هم ندارد، بلکه از اخطل و دیگران هم نقل کردیم، تعجب از آلوسی است که چگونه می نویسد: تنها ابو زید نحوی معتقد است که در این آیه مولی به معنای «اولی» است و مستند او قول ابوعبیده است.

۲ - مولی به معنای متصرف نیست

اشاره

۱-۲- از شبهاتی که بر حدیث غدیر وارد شده، از این قرار است:

«لو سلّمنا انّ المولی بمعنی الاولی لا یلزم ان یکون صلته بالتصرف، بل یحتمل ان یکون المراد اولی بالمحبّه واولی بالتعظیم و نحو ذلک.»^(۳)

«بر فرض که بپذیریم مولی در این کلام به معنای اولی است،

ص: ۱۰۴

۱- اعجاز القرآن، ج ۲، ص ۲۵۴.

۲- تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۵۰۳؛ الاعلام، ج ۷، ص ۲۷۲.

۳- تفسیر روح المعانی، ج ۶، ص ۱۹۵.

لازم نیست اولویت در تصرف باشد، بلکه احتمال دارد مقصود اولویت در محبت و احترام و مانند آن باشد».

نقد

۱- گرچه مولی در لغت عرب به ده معنا آمده است، ولی آن گونه نیست که معنای این کلمه در هر جا به دلخواه اراده شود، بلکه باید به جایگاه کلمه در کلام گوینده کلام و... توجه کرد.

۲- در این که کلمه «مولی» در این کلام به چه معنی است و با توجه به قرائن چه معنایی را می توان معین کرد، قضاوت را به عهده پژوهشگران می گذاریم.

۳ - لزوم تغییر جمله

اشاره

از شبهاتی که به حدیث غدیر وارد کرده اند، مورد زیر است:

«لو كان المراد من المولى المتصرف للامور او الاولى بالتصرف لقال عليه السّلام: اللهم وال من كان فى تصرفه و عاد من لم يكن كذلك.»^(۱)

اگر مقصود از مولی در حدیث غدیر کسی بود که در امور تصرف می کرد و یا این که سزاوارتر به تصرف بود، می بایست

ص: ۱۰۵

۱- همان.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود: خدایا هر که را در تصرف اوست، دوست بدار و با هر که در تصرف او نیست، دشمن باش.

نقد

۱- اولاً: اثبات وصایت امام علی علیه السّلام مستند به تنها حدیث نیست تا اگر بر دلالت این حدیث از حیث محتوا خدشه ای وارد شد آن سخن بدون دلیل باشد.

ثانیاً: استناد به این حدیث در کلام شیعه صرفاً به این جمله جدا شده از بقیه کلمات رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن خطبه نیست، بلکه قرائن زیادی ضمیمه می شود که با توجه به آنها معنای واژه مولی مشخص می شود.

۲- به نظر می رسد آلوسی به محتوای اشکال توجهی نداشته، بلکه تمام تلاش او این بوده است که بر شمار شبهات بیفزاید و تصور می کرده است که شبهه بیشتر دلیل بر بی اعتباری سخن است.

۳- اگر مقصود از «مولی» متصرف یا «اولی» به تصرف باشد که هست، باز هم می باید همان جمله گفته شود، نه جمله ای که آلوسی پیشنهاد می کند؛ زیرا مقصود از مولی در این صورت خلیفه و جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله یا به عبارت دیگر حاکم اسلامی است و در کشور اسلامی همه گونه انسان زندگی می کنند؛ اعم از یهودی، مسیحی، کافر، مشرک، منافق و... و همه آنان تحت تصرف حاکم اسلامی هستند و از قوانین حکومت تبعیت می کنند و حکم او درباره همه جاری است. حال آیا درست است که بگوییم رسول خدا صلی الله علیه و آله امام علی علیه السّلام را به

عنوان جانشین خود نصب کرد و چنین دعا کرد: خدایا! با هر کس که در حکومت علی علیه السلام زندگی می کند، دوست باش و با هر که در حکومت او زندگی نمی کند دشمن باش، در حالی که از کسانی که در حکومت علی علیه السلام زندگی می کنند قاتل خود اوست که رسول خدا صلی الله علیه وآله از چنین شخصی به اشقی آخرین تعبیر کرده است.

به این روایت توجه کنید:

«قال رسول الله صلی الله علیه وآله لعلی: مَنْ اشقی الاولین یا علی؟ قال: الذی عقر ناقة صالح. قال: صدقت. فمن اشقی الآخرين؟ قال: الله ورسوله اعلم. قال رسول الله: اشقی الآخرين الذی یضربک علی هذه و اشار الی یافوفه، فكان علی یقول لاهله: و الله لو ددت ان لو انبعث اشقاها.» (۱)

«رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: ای علی علیه السلام بدبخت ترین گذشتگان چه کسی است؟ علی علیه السلام عرض کرد: آن که شتر صالح را کشت. رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: راست گفتی.

پس بدبخت ترین آیندگان چه کسی است؟ علی علیه السلام عرض کرد: خدا و رسولش

ص: ۱۰۷

۱- تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۳۵؛ مسند، احمد بن حنبل، ج ۵، ص ۳۲۶؛ خصائص، نسایی، ص ۲۰۹؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۳۶؛ الرياض النضرة، ج ۲، ص ۲۰۵؛ مناقب، ابن مغزلی، ص ۲۰۴؛ کفایه الطالب، ص ۴۶۳؛ اسدالغابه، ج ۴، ص ۱۱۰؛ الاستیعاب، ج ۳، ص ۲۱۹.

آگاهترند. رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: بدبخت ترین آیندگان کسی است که فرق تو را می شکافد. همیشه علی علیه السلام به خانواده اش می فرمود: چقدر دوست دارم که شقی ترین آنها برانگیخته شود».

ص: ۱۰۸

۱ - عدم نزول آیه در غدیر:

اشاره

از شبهاتی که بر استدلال شیعه به حدیث غدیر وارد کرده اند، این است که گفته اند:

«ولا والله نزلت تلك الآية الا يوم عرفه قبل غدیر خم بايام»^(۱)

هرگز چنین نیست، به خدا قسم این آیه در روز عرفه چند روز قبل از غدیر خم نازل شده است.

ص: ۱۱۱

۱- تفسیر روح المعانی، ج ۶، ص ۱۹۵.

۱- پیشتر گفتیم که این مسأله اختلافی است و راوی این قول که آیه اکمال در روز عرفه نازل شده تنها خلیفه دوم است، در حالی که در طرف مقابل چندین صحابی راوی نزول آیه در غدیر خم هستند.

۲- پیشتر بیان کردیم که در روایات نزول آیه در عرفه تناقضهایی وجود دارد که قابل جواب دادن نیست و تکرار نمی کنیم.

۳- استدلال به حدیث غدیر متوقف بر نزول آیه در آن روز نیست، بلکه خطبه غدیر خطبه ای مستقل است که رسول خدا صلی الله علیه وآله مطالب زیادی را در آن بیان کرده است؛ از جمله امامت امام علی علیه السّلام که اثبات هیچ یک از آنها به اثبات نزول آیه در غدیر نیاز ندارد.

۴- پیشتر یاد کردیم که یکی از موارد بیان حدیث ثقلین از طرف رسول خدا صلی الله علیه وآله که در آن عبارت «عترتی اهل بیتی» آمده روز عرفه است و بر فرض که بپذیریم آیه در روز عرفه نازل شده است، باز هم با امامت امام علی علیه السّلام ارتباط دارد؛ زیرا رسول خدا صلی الله علیه وآله پیشتر حدیث ثقلین و تعیین دو جانشین و یادگار ارزشمند در بین امت را - که همان کتاب خدا و عترت باشد - بیان کرده است.

۲- ساختگی بودن روایات:

اشاره

از شبهاتی که بر استدلال شیعه به آیه اکمال وارد کرده اند، این است:

ص: ۱۱۲

«واخرج الشيعة عن ابي سعيد الخدري ان هذه الآية نزلت بعد ان قال النبي في غدیر خم: من كنت مولاه.... ولا يخفى ان هذا من مفتریاتهم» (۱)

شیعه روایتی را نقل کرده است که این آیه بعد از آن که رسول خدا صلی الله علیه وآله در غدیر خم گفت: «هر که من مولای اویم این علی علیه السلام مولای اوست.» نازل شده است و پوشیده نیست که این روایت از ساخته های آنان است.

نقد

۱- آنچه در شبهه قبل پاسخ داده شد، بر این شبهه نیز وارد است؛

۲- شیعه این روایت را جعل نکرده است و نیازی هم به جعل روایت ندارد؛ زیرا ادله کافی برای اثبات مسأله امامت امام علی علیه السلام از آیات و روایات موجود در منابع اهل سنت در اختیار دارد؛

۳- ما روایات مربوط به نزول این آیه در غدیر را از منابع شیعه نقل نکرده ایم، بلکه همه آنها را از منابع اهل سنت و از ائمه حدیثی و تفسیری آنان نقل می کنیم (۲)؛

ص: ۱۱۳

۱- همان، ص ۱۹۱.

۲- غرائب القرآن و رغائب الفرقان، ج ۶، ص ۱۲۹؛ تفسیر المنار، ج ۶، ص ۴۶۳؛ تفسیر ابن ابی حاتم، ج ۴، ص ۱۱۷۴؛ تفسیر فخررازی، ج ۱۱، ص ۴۹؛ ینابیع الموده، ص ۱۲۰؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۲۳۷؛ اسباب النزول واحدی، ص ۱۱۵؛ الدر المنثور، ج ۳، ص ۱۱۷؛ المعیار و الموازنه، ص ۲۱۰؛ شواهد التنزیل لقواعد التفصیل، ج ۱، ص ۸۶؛ فرائد السمطین، ج ۱، ص ۱۵۸؛ عمده القاری، ج ۱۸، ص ۲۰۶؛ الفصول المهمه، ص ۴۲؛ فتح القدر، ج ۲، ص ۶۰؛ تنبیه الغافلین عن فضائل الطالبین، ص ۶۰؛ تسهیل الوصول الی معرفه اسباب النزول، ص ۱۳۴؛ فتح البیان فی مقاصد القرآن، ج ۴، ص ۱۹؛ تفسیر روح المعانی، ج ۶، ص ۱۹۳؛ مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول، ص ۸۰.

۴- امامت امام علی علیه السّلام را از حدیث غدیر به همراه قراین زیر به دست آورده ایم

۴-۱- عمامه گذاری امام علی علیه السّلام توسط رسول خدا صلی الله علیه وآله؛

۴-۲- تبریک گفتن به امام علی علیه السّلام به عنوان رهبر مسلمانان از طرف صحابه؛

۴-۳- سروده شاعران حاضر در جلسه از جمله حسان بن ثابت درباره محتوای خطبه غدیر و نصب امام علی علیه السّلام به عنوان جانشین رسول خدا صلی الله علیه وآله؛

۴-۴- اعتراف صحابه به این که در این حادثه حاضر و شاهد نصب امام از طرف رسول خدا صلی الله علیه وآله بودند؛

۴-۵- فهم صحابه از جریان غدیر مبنی بر نصب امام علی علیه السّلام به عنوان خلیفه رسول خدا صلی الله علیه وآله؛

۴-۶- اطلاق لقب «مولی» به امام علی علیه السّلام به استناد استنباط صحابه از حادثه غدیر؛

ص: ۱۱۴

۴-۷- مناشده به حدیث غدیر در درگیریهای سیاسی - اجتماعی مربوط به جانشینی پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله از طرف اهل البیت، صحابه، و بویژه از طرف امام علی علیه السلام؛

۴-۸- نزول آیه عذاب به تقاضای مخالفان نصب امام علی علیه السلام به رهبری توسط رسول خدا صلی الله علیه وآله؛ مدارک و منابع این قرائن پیشتر از منابع اهل سنت نقل شده است که تکرار نمی کنیم.

ص: ۱۱۵

نصب نشدن امام علی علیه السلام در غدیر

اشاره

از شبهاتی که بر استدلال شیعه به حدیث غدیر وارد کرده اند، این است که گفته اند:

«وانت تعلم انّ اخبار الغدير التي فيها الامر بالاستخلاف غير صحيحة عند اهل السنّه و لا مسلمّه لديهم اصلاً.»^(۱)

و تو می دانی که گزارشهای حادثه غدیر که در آن اثری از جانشینی [علی علیه السلام] پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد، نزد اهل سنت گزارش واقعی و درستی نیست و اصل حادثه غدیر نزد آنان به طور کلی قطعی نیست.

ص: ۱۱۹

۱- تفسیر روح المعانی، ج ۶، ص ۱۹۳.

همه کسانی که با تاریخ اسلام آشنایی دارند، می دانند که سفر حجه الوداع از بخشهای غیر قابل انکار زندگی رسول خدا صلی الله علیه وآله است. بخشی از این سفر، توقف رسول خدا صلی الله علیه وآله در غدیر خم و سخنرانی مهم اوست. بیشتر نقل کردیم که ابن کثیر با عناد خاصی که با شیعه دارد، یک فصل از کتابش را به حادثه غدیر خم اختصاص می دهد و در ابتدای فصل نیز دشمنی خود را آشکار کرده، می نویسد:

من گزارشهای مربوط به حادثه غدیر را می آورم، ولی اعلام می کنم که شیعه از این حادثه بهره ای ندارد.

بنابر این انکار اصل حادثه غدیر در حد انکار اصل حجه الوداع است که مستند چنین انکاری تنها می تواند عناد و لجبازی باشد. ولی در پاسخ به این بخش از سخن آلوسی که در حادثه غدیر مسأله جانشینی مطرح نشده است، باید گفت: قراین زیر در منابع اهل سنت وجود دارد که دلالت می کند این جانشینی و نصب امام علی علیه السلام در آن روز اتفاق افتاده است:

۱- بیان حدیث ثقلین:

مراسم غدیر، یکی از موارد چهارگانه ای است که رسول خدا صلی الله علیه وآله حدیث ثقلین را بیان کرد. در حدیث ثقلین رسول خدا صلی الله علیه وآله قرآن و عترت خود را به عنوان دو امانت و در بعضی از روایات دو خلیفه در بین امت گذاشته است که

مصدق آن سید و سرور اهل بیت علیه السّلام امام علی علیه السّلام است که پیشتر منابع آن را از کتب اهل سنت نقل کردیم.

۲- تواتر حدیث غدیر:

یکی از قراینی که بر وقوع حادثه غدیر و طرح جانشینی پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله دلالت دارد، تواتر حدیث غدیر و حدیث «من کنت مولاه» است که پیشتر آن را از منابع اهل سنت نقل کردیم.

۳- کتاب شناسی حدیث «من کنت مولاه»:

از قراینی که بر طرح جانشینی امام علی علیه السّلام از طرف رسول خدا صلی الله علیه و آله در غدیر دلالت می کند، کتبی است که درباره طرق حدیث «من کنت مولاه فعلی مولاه» و دلالت آن بر امامت از طرف دانشمندان اهل سنت نوشته شده است که پیشتر به بعضی از آنها اشاره کردیم.

۴- اطلاق لقب وصی بر امام علی علیه السّلام:

از قراینی که بر طرح جانشینی امام علی علیه السّلام از سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله در غدیر خم دلالت دارد، این است که صحابه به استناد آن حادثه، لقب

وصی را بر آن حضرت اطلاق کرده اند که پیشتر از منابع اهل سنت شواهدی به نقل از چهارده نفر از شعرای صحابی و چندین نفر از شعرای تابعی که این لقب را در اشعار خود برای آن امام به کار برده اند، یاد کردیم.

۵- اطلاق لقب «مولى» بر امام على عليه السلام:

از قراینی که جانشینی امام على عليه السلام از طرف رسول خدا صلى الله عليه وآله در غدیر خم را می‌رساند، این است که صحابه حاضر در آن حادثه به استناد جمله «من كنت مولاه فعلى مولاه» امام على عليه السلام را «مولى» خطاب می‌کردند که بیشتر از منابع اهل سنت نقل کردیم.

۶- تبریک گفتن به امام على عليه السلام:

از قراینی که بر طرح جانشینی امام على عليه السلام از طرف رسول خدا صلى الله عليه وآله در حادثه غدیر دلالت می‌کند، این است که صحابه از جمله خلیفه اول و دوم در همان مجلس به امام این نصب را با جمله

«بَخَّ بَخَّ لَكَ يَا ابْنَ ابِي طَالِبٍ، اصْبَحْتَ مَوْلَايَ وَ مَوْلَا كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ»

تبریک گفتند که اگر این نصب انجام نگرفته بود، چه چیزی را به او تبریک گفته‌اند؟ بیشتر مدارک این تبریک را از کتب اهل سنت نقل کردیم.

۷- عمامه گذاری امام على عليه السلام توسط رسول خدا صلى الله عليه وآله:

از دیگر قراین جانشینی امام على عليه السلام از طرف رسول خدا صلى الله عليه وآله در حادثه غدیر، مراسم بعد از سخنرانی است که رسول خدا صلى الله عليه وآله دستور اجرای آن را داده بود، بدین گونه که خیمه‌ای برای این کار در نظر گرفت تا امام على عليه السلام در آن

خیمه بنشیند و مردم با او بیعت کنند و به او تبریک بگویند. همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله برای ابهت بخشیدن به مراسم برای امام علی علیه السلام به سبک خاصی عمامه بست که اسناد آن را پیشتر ارائه کردیم.

۸- نزول آیات ولایت:

از قرآینی که بر طرح جانشینی امام علی علیه السلام از طرف رسول خدا صلی الله علیه و آله در حادثه غدیر دلالت می کند، مسأله نزول آیات اکمال و تبلیغ در این ایام است که رسول خدا صلی الله علیه و آله را به عدم انجام رسالت در صورت انجام نگرفتن این کار تهدید می کند و پس از انجام کار، خداوند پایان نزول احکام و اکمال دین و اتمام نعمت را اعلام کرده است که پیشتر از منابع اهل سنت، نزول این آیات را نقل کردیم.

۹- اختلاف قرائت در آیه تبلیغ:

از قرآینی که دلالت می کند رسول خدا صلی الله علیه و آله مسأله جانشینی امام علی علیه السلام را مطرح کرده است، مسأله اختلاف قرائت صحابه در آیه تبلیغ است، چنان که در قرائت عبدالله بن مسعود **بَلِّغْ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنَ رَبِّكَ إِنَّ عَلِيًّا مَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ** و ان لم تفعل فما بلّغت رسالته آمده است و پیشتر اسناد آن را از منابع اهل سنت ارائه کردیم.

۱۰- نزول آیه عذاب:

از قرآینی که بر مطرح شدن جانشینی امام علی علیه السلام از طرف رسول خدا صلی الله علیه وآله در غدیر خم دلالت می کند، نزول آیه عذاب است که از طرف مخالفان امامت امام علی علیه السلام پس از پایان مراسم و مناظره با رسول خدا صلی الله علیه وآله از خداوند درخواست شده بود که اسناد آن از منابع اهل سنت ارائه شد

۱۱- احتجاج به نصب در غدیر:

از قرآینی که بر مطرح شدن جانشینی امام علی علیه السلام از طرف رسول خدا صلی الله علیه وآله در غدیر خم دلالت می کند، احتجاج به این نصب در طول سی سال

بعد از ارتحال رسول خدا صلی الله علیه وآله است؛ به گونه ای که در اختلافات سیاسی اعم از انتخاب ابوبکر، انتصاب عمر، رأی شورا، جنگ جمل، جنگ صفین، جنگ نهروان و... که یک طرف منازعه امام علی علیه السلام بود، برای اثبات حقانیت آن حضرت به نصب در غدیر از طرف رسول خدا صلی الله علیه وآله مناشده انجام می گرفت؛ چه از طرف خود امام علی علیه السلام و چه از طرف اهل بیت و چه از طرف صحابه که بیشتر اسناد آن را از منابع اهل سنت ارائه کردیم.

۱۲- اعتراف صحابه:

اشاره

از قرآینی که مطرح شدن جانشینی امام علی علیه السلام از طرف رسول خدا صلی الله علیه وآله در غدیر خم را می رساند، این است که در دوران حکومت ظاهری امام علی علیه السلام

ص: ۱۲۴

بعد از جنگ صفین، معاویه و اطرافیانش برای تضعیف حکومت امام و نامشروع جلوه دادن آن شایعه ای را پخش کردند که علی علیه السلام به رسول خدا صلی الله علیه و آله تهمت می زند که میگوید: رسول

خدا صلی الله علیه و آله او را به عنوان جانشین و خلیفه خود تعیین کرده است. با پخش این شایعه امام علی علیه السلام در یک سخنرانی از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله که در جلسه حاضر بودند و در غدیر نیز حضور داشتند و شاهد مراسم نصب بوده اند، خواست تا برخیزند و شهادت دهند که در آن مراسم بعد از گذشت حدود سی سال، دوازده نفر برخاستند و شهادت دادند که ما در غدیر خم شاهد این جریان بودیم. اسناد آن از منابع اهل سنت بیشتر ارائه شد.

براساس قراین یاد شده - که اسناد آن در منابع اهل سنت فراوان یافت می شود - نه اصل حادثه در تاریخ اسلام قابل انکار است و نه دلالت حادثه بر امامت آن حضرت قابل تردید است.

عدم نقل مسلم و بخاری

از شبهاتی که بر خبر غدیر وارد کرده اند، این است که گفته اند:

«والشیخان لم یروا یا خبر الغدیر فی صحیحهما لعدم وجدانهما له علی شرطهما»^(۱)

مسلم و بخاری گزارش غدیر را در کتابشان نیاورده اند؛ زیرا این گزارش شرایط صحت نزد آنان را نداشته است.

ص: ۱۲۵

۱- تفسیر روح المعانی، ج ۶، ص ۱۹۳.

- ۱- همه کسانی که با حدیث و کتب حدیثی سروکار دارند، می دانند که تمام روایات صحیح در این دو کتاب نیامده است، تا نیاوردن حدیث غدیر دلیل بر عدم صحت آن باشد؛
- ۲- اگر آن دو همه روایات صحیح را آورده اند، با این که مؤلفان این کتب نیز در ابتدای کتاب خود به صحت روایات کتابشان حکم نموده اند، به چه دلیل دیگر صاحبان صحاح سته اقدام به تدوین کتب خود نموده اند؟؛
- ۳- تدوین هریک از این صحاح با این که از نظر عدد روایات، بیشتر از روایات آن دو کتاب است، دلیل بر این است که آن دو همه روایات صحیح را نیاورده اند؛
- ۴- اختلاف مسلم و بخاری در شرایط صحت روایات - به گونه ای که بخاری دو شرط و مسلم سه شرط برای صحت روایت معتبر می داند - خود دلیل بر این است که آنان همه روایات صحیح را نیاورده اند، بلکه آنچه را که تصور کرده اند در نظر خودشان صحیح است، آورده اند؛
- ۵- نوشتن مستدرک بر صحیحین از طرف دانشمندان اهل سنت بر این دو کتاب خود دلیل بر این است که این دو همه روایات صحیح را نیاورده اند، به گونه ای که تاکنون بیش از ده مستدرک بر آنها نوشته شده است که مشهورترین آنها، مستدرک حاکم نیشابوری است؛

۶- حاکم نیشابوری در مستدرک خود گزارش خبر غدیر را چنین آورده است:

«عن زید بن ارقم... ان الله عزوجل مولای و انا مولی کل مؤمن، ثم اخذ بيد علی رضی الله عنه فقال: «من كنت مولاه فهذا ولیه، الله وال من والاه و عاد من عاداه.»^(۱)

بدون تردید خداوند مولای من است و من مولای هر مؤمنی هستم. سپس دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: هر که من مولای اویم، این علی علیه السلام سرپرست اوست؛ خدایا با دوستان او دوست و با دشمنانش دشمن باش.

حاکم نیشابوری درباره حدیث غدیر چنین قضاوت می کند:

«هذا حدیث صحیح علی شرط الشیخین و لم یخرجاه بطوله.»^(۲)

«این حدیث براساس شرایط مسلم و بخاری واجد شرایط است؛ گرچه آن دو به تفصیل آن را نیاورده اند.

ص: ۱۲۷

۱- مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۱۸-۱۱۹.

۲- المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۲۶.

۷- ما در صدد نقد کتاب بخاری و راویان و روایات او نیستیم و اگر فرصتی بود که آن را به نقد بکشیم، دلیل ذکر نکردن این روایت آشکار می شد.

برای آشنایی دیگران با این بحث آنان را به مطالعه کتاب «القول الصراح فی البخاری و صحیحہ الجامع» ارجاع می دهیم.

۸- پیشتر از دو کتاب یاد شده بخشهایی از خطبه غدیریه را نقل کردیم؛ جمله «لا ترجعوا بعدی کفاراً یضرب بعضکم رقاب بعض» را بخاری در کتاب العلم، باب الانصاف للعلماء و کتاب الفتن، باب لا- ترجعوا... و مسلم در کتاب الایمان، باب لا ترجعوا آورده اند. همچنین بخشهای مربوط به حدیث ثقلین و نیز «من ادعی الی غیر ابیه و من تولى غیر موالیه» و... را آورده اند.

اکنون سؤال این است که اگر حدیث غدیر نزد آنان صحت نداشته است، بخشهای یاد شده از حدیث را از کجا آورده اند؟

در پایان به بیان خود بخاری درباره کتابش بسنده می کنیم:

«لم اخرج فی هذا الكتاب الاً صحیحا و ما ترکت من الصحیح اکثر»^(۱)

من در این کتاب تنها روایات صحیح را آورده ام ولی روایات صحیحی که من نیاورده ام، بیشتر است از آنچه که من آورده ام.

ص: ۱۲۸

از شبهاتی که بر استدلال به حدیث غدیر وارد کرده اند، این است که گفته اند:

گاهی استدلال می شود بر این که مقصود از ولایت در حدیث محبت است؛ زیرا در آن کلمه من بعدی نیامده است.

نقد

۱- ابوهلال عسکری لغت شناس معروف عرب در بحث فرق بیان مولی و ولی، «ولی» را چنین معنی می کند:

«واصل الولی جعل الثانی من بعد الاول من غیر فصل من قولهم هذا یلی ذاک ولینا»^(۱).

اصل معنای «ولی» قراردادن دوم به جای اول است، بدون فاصله و این واژه از قول عرب گرفته شده است که این پشت سر آن آید.

راغب اصفهانی همین معنی را با شرح بیشتری آورده است که پیشتر نقل کردیم.

بنابر این تنها کاربرد واژه «ولی» برای فهماندن ولایت شخص بعدی کفایت می کند و نیازی به قید «من بعدی» نیست.

ص: ۱۲۹

۱- الفروق اللغویه، ص ۲۳۵.

۲- در خطبه غدیریه رسول خدا صلی الله علیه وآله حدیث ثقلین را نیز بیان فرموده است که به وضوح در آن مفهوم «بعدی بودن» گنجانده شده است.

۳- در همین خطبه رسول خدا صلی الله علیه وآله جمله «لا ترجعوا بعدي كفارا يضرب بعضكم بعض» را فرموده است که پیشتر منابع آن را نقل کردیم که بیانگر درگیریهای سیاسی بعد از آن حضرت است. همچنین در بخشی دیگر از خطبه غدیر فرموده است: من علی علیه السّلام را به عنوان ولیّ شما انتخاب کرده ام، که به وضوح دلالت می کند مقصود دوران بعد از خود آن حضرت است.

۴- در روایت زیر رسول خدا صلی الله علیه وآله واژه «ولیّ» را درباره امام علی علیه السّلام به کار برده است:

«عن عبدالله عن ابیه بریده قال: بعث رسول الله صلی الله علیه وآله بعثین الی الیمن علی احدهما علی بن ابی طالب و علی الآخر خالد بن ولید، فقال: اذا لقیتم فعلی علی الناس و ان افترقتما فکل واحد منکم علی جنده، قال فلقینا بنی زید من اهل الیمن فاقتلنا فظهر المسلمون علی المشرکین فقتلنا المقاتله و سبنا الذریّه فاصطفی علیّ امراه من السبی لنفسه، قال بریده فکتب معی خالد بن ولید الی رسول الله یخبره بذلك فلما اتیت النبی صلی الله علیه وآله دفعت الکتاب فقری علیه،

ص: ۱۳۰

فرأيت الغضب في وجه رسول الله فقلت يا رسول الله صلى الله عليه وآله: هذا مكان العائذ، بعثتني مع رجل و امرتني ان اطيعه، ففعلت، ما ارسلت به فقال رسول الله: لا تقع في عليّ، فأنه مني و انا منه و هو وليكم بعدى.»(۱)

«بریده میگوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله دو گروه نظامی را به سوی یمن گسیل داشت: فرمانده یک گروه علی بن ابی طالب علیه السلام و فرمانده گروه دیگر خالد بن ولید بود. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اگر با هم بودید فرمانده همه نیروها علی بن ابی طالب علیه السلام است و اگر از هم جدا حرکت کردید هر یک فرمانده سپاه خود باشد: بریده می گوید: حرکت کردیم و با قبیلہ بنی زید برخورد کردیم و جنگ در گرفت و مسلمانان پیروز شدند و رزمندگان آنان را کشتیم و زنان آنان را به اسارت گرفتیم. علی علیه السلام یکی از زنان اسیر را برای خود انتخاب کرد. خالد بن ولید نامه ای به رسول خدا صلی الله علیه و آله نوشت و به من داد که به آن حضرت برسانم و گزارش این عملیات و عملکرد علی علیه السلام را به پیامبر باز گویم. پس از آن که خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیدم و نامه را خدمت

ص: ۱۳۱

۱- مسند، احمد بن حنبل، ج ۶، ص ۴۸۹، حدیث ۲۲۵۰۳؛ خصائص، نسایی، ص ۱۴۴، حدیث ۹۰؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۱۹ و ۱۳۰؛ کنوز الحقایق، ج ۱، ص ۳۸۶؛ کفایه الطالب، ص ۲۷۴؛ ینابیع الموده، ص ۵۳.

آن حضرت دادم، نامه را برایش خواندند، دیدم آثار غضب در چهره رسول خدا صلی الله علیه و آله ظاهر شد.

عرض کردم: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله اینجا پناهگاه ماست. شما مرا تحت فرماندهی مردی فرستادی و به من دستور دادی که از او اطاعت کنم و اکنون من وظیفه ام را انجام داده ام؟!!

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: از علی علیه السلام بدگویی نکن. بدون تردید علی علیه السلام از من است و من از علی علیه السلام هستم. علی علیه السلام بعد از من ولی سرپرست شماست».

بنابر این گذشته از خود واژه «ولی» که بعدی بودن را می رساند و در جملاتی از خطبه غدیر که در این زمینه نقش اساسی دارند واژه «بعدی» آمده است، در روایات دیگری نیز این واژه آمده است.

ص: ۱۳۲

از شبهاتی که بر استدلال به حدیث غدیر وارد کرده اند، این است که گفته اند:

«و لو وصی بخلافه لعبد حبشی و لیس لعلی بن ابی طالب الهاشمی القریشی الصحابی الجلیل المجاهد العظیم و العالم الواسع العلم لتقبل اصحابه و بخاصه کبارهم و بالاخص ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم ذلك بكلّ خضوع و تسلیم و لنفذوا وصیته بدون ای تردد، لانّ المسأله فی ذلك الوقت لیست مسأله حکم و سیاسه و انما هی مسأله ایمان و دین. (۱)»

اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت به یک برده حبشی هم وصیت می کرد که جانشین او باشد، اصحابش بخصوص بزرگان صحابه، و بالاخص برجستگان آنان همانند ابوبکر، عمر و

ص: ۱۳۵

عثمان با تمام فروتنی و بدون تردید، آن وصیت را اجرا می کردند، تا چه رسد به این که وصیت درباره علی بن ابی طالب قریشی از نسل هاشم، صحابی بزرگوار مجاهد بزرگ و دانشمند بی نظیر باشد؛ زیرا در آن دوران مسأله حکومت و سیاست مطرح نبوده است، بلکه آنچه در بین صحابه مطرح بود، مسأله عقیده و ایمان بود.

نقد

اشاره

۱- جنگ برسر قدرت و حکومت ریشه در عمر بشر دارد و مسأله امروز نیست، تا بگوییم در عصر رسول خدا صلی الله علیه وآله بین صحابه چنین چیزی مطرح نبوده است.

۲- تصور محمد عزه از صحابه تصویری بسیار ساده لوحانه است و بهترین توجیه این نوع اندیشه نسبت به صحابه این است که وی از عملکرد صحابه در تاریخ بی اطلاع است و ما برای آگاهی وی از عملکرد همین دو صحابی بزرگ! شایسته است به رخدادهای دو هفته پایانی عمر رسول خدا صلی الله علیه وآله اشاره کنیم:

الف - اعزام نکردن سپاه اسامه:

با توجه به اهمیت این برهه از زندگی رسول خدا صلی الله علیه وآله این دوران را لحظه به لحظه بررسی می کنیم:

روز دوشنبه چند روز مانده به پایان ماه صفر سال یازدهم، رسول خداصلی الله علیه وآله دستور داد که مردم برای نبرد با روم به سرعت آماده شوند. مردم از دور رسول خداصلی الله علیه وآله پراکنده شدند، در حالی که همه تلاش آنان برای شرکت در نبرد بود.

صبح روز سه شنبه رسول خداصلی الله علیه وآله اسامه بن زید را خواست و به او فرمود:

با نام خدا حرکت کن و تا جای شهادت پدرت پیشروی کن. من تو را به عنوان فرمانده این سپاه انتخاب کردم. سریع حرکت کن، قبل از آن که خبر حرکت تو پخش شود. اگر پیروز شدی زیاد در آن جا نمان، همراه خودت راهنما ببر، جاسوسانت را زودتر اعزام کن.

چون روز چهارشنبه شد، رسول خداصلی الله علیه وآله بیمار شد و تب کرد.

روز پنج شنبه پرچم جنگ را با دست خود بست و به اسامه داد و فرمود: برای خدا در راه خدا بجنگ؛ با آنان که کفر ورزیدند نبرد کن؛ بجنگید، خیانت نکنید، کودکان و زنان را نکشید و آرزوی برخورد با دشمن را نداشته باشید؛ چون نمی دانید شاید شما گرفتار شوید ولی بگویید خدایا ما را حفظ کن، خدایا شر دشمن را از سر ما بردار؛ اگر با دشمن برخورد کردید که کوچ کرده اند آرامش خود را حفظ کنید، اختلاف نکنید، سستی نکنید که آبرویتان خواهد رفت و بگویید: خدایا ما بندگان تو هستیم، آنان نیز بندگان تو

ص: ۱۳۷

هستند، زندگی ما و آنان در اختیار توست و این تویی که بر آنان پیروز می شوی و بدانید که بهشت زیر برق شمشیر است» (۱).

ب - اقدامات مخالفان رهبری علی علیه السلام

اشاره

ساده اندیشی است که تصور کنیم، سیاستمداران از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله را درک نمی کردند. آیا قابل قبول است که بگوییم آنان که تنها در عرفه هشدار پیامبر را نسبت به رهبری آینده شنیدند، به قدری تحریک شدند که در بازگشت به مکه ۳۵ نفر از آنان در خانه خدا هم پیمان شدند که نگذارند رهبری به دست خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله بیفتد، حال بعد از جریان غدیر و هشدار نسبت به رهبری و... آرام بنشینند؟!

به دنبال تصمیم رسول خدا صلی الله علیه و آله مبنی بر اعزام سپاه، آنان که معنای سیاسی این تصمیم را می فهمیدند، برای این که رهبری به دست علی علیه السلام نیفتد، دست به اقداماتی زدند که به بعضی از آنها اشاره می کنیم:

۱- تضعیف فرماندهی:

اولین اقدامی که مخالفان رهبری علی علیه السلام به آن دست زدند، تضعیف فرماندهی اسامه بود. اسامه فرزند شهید زید بن حارثه بود که در نوار مرزی شام در منطقه موته شهید شده بود و اکنون رسول خدا صلی الله علیه و آله اسامه فرزند او را به

ص: ۱۳۸

همان منطقه اعزام می کرد. در این دوران اسامه هیجده سال بیش نداشت و در بین مهاجران و انصار - که بعضی از آنها رؤسای قبایل بودند - و بعضی شخصیت‌های اجتماعی، سیاسی همانند ابوسفیان، سعید بن عباد، طلحه، زبیر، سعد بن ابی وقاص، ابوبکر، عمر، عبدالرحمان بن عوف و... در مدینه حضور داشتند و با حضور آنان در اطراف رسول خدا صلی الله علیه و آله، آن حضرت اسامه را به عنوان فرمانده سپاه منصوب کرد و به دیگران دستور داد که از او اطاعت کنند.

به احتمال قوی یکی از انگیزه های رسول خدا صلی الله علیه و آله در این اقدام آن بود که به مسلمانان تذکر دهد که هولت سن از شرایط رهبری نیست و جوان بودن هم نقطه ضعف برای رهبر نیست. او می خواست با این اقدام، فرماندهی اسامه هیجده ساله را بپذیرند، تا فردا در برابر رهبری علی علیه السلام ۳۳ ساله اعتراض نکنند و از انتقادی که آنان به رسول خدا صلی الله علیه و آله داشتند نیز می توان به هدف و انگیزه پیامبر پی برد.

از طرف دیگر آنان که در فرماندهی اسامه تردید کردند، در واقع تصمیم پیامبر صلی الله علیه و آله را زیر سؤال می بردند و انگیزه قوی آنان شکستن قداست رهبری رسول خدا صلی الله علیه و آله بود تا این حرکت زمینه شکستن بقیه تصمیمهای آن حضرت باشد. آنان می خواستند با این اقدام، تصمیمهای رسول خدا صلی الله علیه و آله را در حد تصمیم بقیه انسانها قابل نقد و رد جلوه دهند تا در آینده به راحتی بتوانند تصمیم آن حضرت نسبت به رهبری علی علیه السلام را نیز نقد و رد کنند و چنین کردند.

نکته دیگری که باید به آن توجه کرد، این است که این اقدامات از طرف مهاجرین اعمال می شد و انصار در آن نقشی نداشتند. به این جریان توجه کنید:

«فقال رجال من المهاجرین و کان اشد هم قولاً عیاش بن ابی ربیعہ سیعمل هذا الغلام علی المهاجرین الاولین؟»^(۱)

عده ای از شخصیت های مهاجرین و از بین آنان بیشترین تلاش را عیاش بن ابی ربیعہ می کرد، می گفتند: این نوجوان را فرمانده مهاجران اولی قرار داده است؟

در پی تبلیغات گسترده این گروه برای تضعیف فرماندهی اسامه - که در واقع تضعیف رهبری رسول خدا صلی الله علیه وآله بود - وقتی آن حضرت از این تبلیغات مطلع شد، واکنش نشان داد:

«فغضب رسول الله صلی الله علیه وآله غضبا شديدا فخرج و قد عصب رأسه عصابة و علیه قطيفه ثم صعد المنبر فحمد الله و اتنى علیه ثم قال: اما بعد ايها الناس فما مقاله بلغتنى عن بعضكم فى تاميرى اسامه بن زيد؟ و الله لئن طعنتم فى امارتى اسامه لقد طعنتم فى امارتى اباه

ص: ۱۴۰

۱- همان، ج ۳، ص ۱۱۱۸.

من قبله و ایم الله انه كان للاماره لخليقا و ان ابنه من بعده لخليق للاماره.»(۱)

پیامبر صلی الله علیه و آله از این تبلیغات بسیار عصبانی شد و در حالی که (بیمار بود) سرش بسته و پارچه ای بر روی خود انداخته بود به مسجد آمد و بر منبر رفت، پس از حمد و ثنای خداوند فرمود: ای مردم! این چه سخنی است که درباره تصمیم من درباره فرماندهی اسامه می گویند؟ به خدا قسم اگر امروز به این تصمیم من اعتراض دارید در گذشته نیز که پدرش را به عنوان فرمانده نصب کردم شما اعتراض داشتید. به خدا قسم هم پدر و هم پسر شایسته فرماندهی جنگ بوده و هستند.

۲ - تأخیر در حرکت سپاه:

با حمایت رسول خدا صلی الله علیه و آله از اسامه، آنان بیش از این نمی توانستند علیه اسامه سخن بگویند؛ از این رو اقدامات خود را متوجه حرکت نکردن سپاه کردند؛ همان انگیزه ای که رسول خدا صلی الله علیه و آله با تمام توان می خواست این سپاه را به هر شکل ممکن از مدینه خارج کند.

از یک طرف با کمال تأسف باید گفت مخالفان رهبری علی علیه السلام که به گونه ای مخالف صریح رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند، در خانه پیامبر عناصری را داشتند

ص: ۱۴۱

که گزارش حال رسول خدا صلی الله علیه وآله را لحظه به لحظه به بیرون منعکس می کردند و آنان براساس این گزارشها تصمیم می گرفتند. همین که گزارش می رسید حال رسول خدا صلی الله علیه وآله رو به بهبود است به طرف لشکرگاه می رفتند و همین که گزارش می رسید حال پیامبر رو به وخامت است، به طرف مدینه سرازیر می شدند. از طرفی تمام تلاش رسول خدا صلی الله علیه وآله بر این مسأله متمرکز شده است که این سپاه از شهر خارج شود. به این تلاش دو سویه یعنی تلاش رسول خدا صلی الله علیه وآله برای حرکت سپاه و تلاش مخالفان علی علیه السلام در این لحظات تاریخی توجه کنید:

«و جعل رسول الله صلی الله علیه وآله فی مرضه یثقل و یخفّ و یؤکد القول فی تنفيذ ذلك البعث حتی قال له اسامه: بابی انت و امی اتاذن لی ان امکث ایاما حتی یشفیک الله تعالی. فقال: اخرج و سر علی برکه الله. فقال: یا رسول الله ان انا خرجت و انت علی هذه الحال خرجت و فی قلبی قرحه منک. فقال: سر علی النصر و العافیه. فقال: یا رسول الله! انی اکره ان اسأل عنک الרכبان، فقال: انفذ لما امرتک به؟»^(۱)

بیماری و درد رسول خدا صلی الله علیه وآله گاه شدت می گرفت و گاه

ص: ۱۴۲

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۵۲.

کاهش می یافت و مرتب رسول خدا صلی الله علیه وآله تأکید می کرد که سپاه حرکت کند، تا این که خود اسامه به پیامبر عرض کرد: پدر و مادرم فدای تو باد! اجازه می دهی چند روزی بمانم تا این که خداوند به شما شفا دهد؟

پیامبر فرمود: برو بیرون و با استمداد از خداوند حرکت کن.

اسامه: ای رسول خدا صلی الله علیه وآله اگر با این وضع شما من از مدینه خارج شوم قلبم جریحه دار خواهد بود!

پیامبر: با اعتماد بر پیروزی و عافیت برو.

اسامه: ای رسول خدا صلی الله علیه وآله دوست ندارم حال شما را از دیگران پرسم؟!

پیامبر: آنچه به تو دستور می دهم انجام بده؟!

اگر به همین قطعه تاریخ توجه شود، این بگو و مگوی اسامه با رسول خدا صلی الله علیه وآله تأمل برانگیز است. در کجای تاریخ سراغ دارید که یک نیروی تحت امر با فرمانده اش این گونه بگو و مگو کند؟! این تنها اسامه نیست که تلاش در تأخیر سپاه دارد، بلکه دیگران نیز دخالت می کردند تا این سپاه حرکت نکند و به بهانه های مختلف به خانه رسول خدا صلی الله علیه وآله می آمدند و از نزدیک وضع آن حضرت رامی دیدند و هر چه رسول خدا صلی الله علیه وآله می فرمود سپاه اسامه حرکت کند، ولی از این حرکت خبری نبود!

ص: ۱۴۳

به این جریان توجه کنید:

«و جاء المسلمون الذين يخرجون مع اسامه يوّدعون رسول الله صلى الله عليه وآله فيهم عمر بن الخطاب. و رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: انفذوا بعث اسامه و دخلت ام ايمن فقالت: اي رسول الله لو تركت اسامه تقيم في معسكره حتى تتماثل فان اسامه ان خرج على حالته هذه لم ينتفع بنفسه، فقال رسول الله: انفذوا بعث اسامه.»^(۱)

مسلمانانی که می خواستند همراه اسامه بروند، برای وداع نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله می آمدند و در بین آنان عمر بن خطاب هم بود. پیامبر می فرمود: سپاه اسامه را اعزام کنید. ام ایمن (که مادر اسامه است) بر رسول خدا صلی الله علیه وآله وارد شد و عرض کرد: ای رسول خدا صلی الله علیه وآله! اگر اجاز دهی اسامه چند روزی بماند تا شما بهبود یابید. چون اگر اسامه با این وضع بیرون برود نمی تواند کاری از پیش ببرد! پیامبر فرمود: سپاه اسامه را اعزام کنید؟!

گویا اینان از رسول خدا صلی الله علیه وآله بهتر می دانند که چه کسی چه کاری باید انجام دهد و برای رسول خدا صلی الله علیه وآله نیز تکلیف مشخص می کردند؟!

ص: ۱۴۴

لحظات را تصور کنید که رسول خدا صلی الله علیه وآله یعنی کسی که این مردم را از بدبختی، گمراهی، نداری و... نجات داد و عزیز کرد و هر چه دارند از او دارند و امروز در آستانه ارتحال قرار گرفته و تنها یک خواسته کوچک

دارد که این سپاه حرکت کند، ولی با او همکاری نمی کنند؟!

به دنبال این بگومگو با اسامه و ام ایمن و...

«ثم اغمى رسول الله صلى الله عليه وآله وقام اسامه فتجهز للخروج فلما افاق رسول الله صلى الله عليه وآله سأل عن اسامه و البعث فاخبر انهم يتجهزون فجعل يقول انفذوا بعث اسامه لعن الله من تخلف عنه و كثر ذلك»^(۱)

پیامبر بیهوش شد و اسامه نیز برای حرکت سپاه از خانه بیرون رفت. پس از مدتی رسول خدا صلی الله علیه وآله به هوش آمد و پرسید: اسامه و سپاه چه شد؟

گفتند: برای حرکت آماده می شوند.

مرتب می گفت: سپاه اسامه را اعزام کنید. خدا لعنت کند آنان را که همراه این سپاه بیرون نروند! و چندین بار این جمله را تکرار می کرد.

ص: ۱۴۵

۱- شرح نهج البلاغه ابی ابی الحدید، ج ۶، ص ۵۲.

این جمله رسول خدا صلی الله علیه و آله در آستانه ارتحال که با صیغه جمع می فرماید سپاه را اعزام کنید، نشان می دهد که این گروه افراد متعددی بودند و تنها اسامه نبود.

«فمضى الناس الى المعسكر فباتوا ليله الاحد نزل اسامه يوم الاحد و رسول الله صلی الله علیه و آله ثقیل مغمور.» (۱)

«به دنبال این جریانها و لعنت رسول خدا صلی الله علیه و آله بر متخلفان، مردم به طرف اردوگاه رفتند و شب یکشنبه را در اردوگاه به سر بردند. روز یکشنبه اسامه نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد؟!»

یکی از علل تأخیر در اعزام سپاه، آمد و شد بی مورد اسامه به مدینه بود با این که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن چنان تند با او در روز شنبه برخورد کرده است که باید سپاه را حرکت دهد، آمدن روز یکشنبه به خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله تأمل برانگیز است؟!»

۳ - نرفتن سپاه:

عده ای که از اول بنا نداشتند همراه این سپاه از مدینه خارج شوند و برای اجرای نقشه های خود تصمیم به ماندن در مدینه داشتند. بعد از آن که رسول خدا صلی الله علیه و آله آنان را که همراه سپاه نروند لعنت کرد، اگر لعن و نفرین

ص: ۱۴۶

۱- مغازی، واقدی، ج ۳، ص ۱۱۱۹.

رسول خدا صلی الله علیه وآله شامل حال آنان شود در جامعه اسلامی نمی توانند مسؤولیتی را به عهده گیرند، درصدد برآمدند که این اقدام را توجیه کنند. به این جریان توجه کنید:

«فلما أصبح يوم الاثنين غدا من معسكره و أصبح رسول الله صلی الله علیه وآله مفيقا فجاءه اسامه فقال: اغد على برکه الله، فودّعه اسامه رسول الله صلی الله علیه وآله مفيق مريح، فدحل ابوبکر رضی الله عنه فقال يا رسول الله اصبحت مفيقا بحمد الله و اليوم يوم ابنة خارجه فائذن لي، فاذن له فذهب الى السنح»^(۱).

صبح دوشنبه اسامه از لشکرگاهش به طرف مدینه حرکت کرد و رسول خدا صلی الله علیه وآله حالش خوب بود. اسامه نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله آمد. حضرت به او فرمود: فردا حرکت کن. اسامه با رسول خدا صلی الله علیه وآله خداحافظی کرد. ابوبکر بر رسول خدا صلی الله علیه وآله وارد شد و به آن حضرت عرض کرد: بحمد الله حالتان خوب است و امروز نوبت دختر خارجه است (همسر ابوبکر) اجازه بده نزد او باشم. رسول خدا صلی الله علیه وآله اجازه داد! و ابوبکر به سنح رفت»^(۲).

ص: ۱۴۷

۱- همان، ج ۳، ص ۱۱۲۰.

۲- یکی از علل تأخیر حرکت سپاه، رفت و آمدهای تامل برانگیز اسامه به مدینه است. با این که هر بار که می آمد رسول خدا صلی الله علیه وآله به او می فرمود کاری را که به تو گفتم انجام بده، باز هم او در حرکت سپاه تعلل می کرد و معلوم نیست چه کسانی پشت این جریان بودند؟!

گویا دستور حرکت سپاه اسامه برای زمان بیماری رسول خدا صلی الله علیه وآله بود که چون اکنون حال رسول خدا صلی الله علیه وآله رو به بهبود است، لازم نیست سپاه حرکت کند؛ با این که رسول خدا صلی الله علیه وآله بر متخلفان از سپاه اسامه لعنت فرستاد!

گویا نزد همسر بودن مهمتر از پیروی کردن از دستور رسول خداست!؟

آنچه در خانه رسول خدا صلی الله علیه وآله و اطراف آن می گذشت، نشان می داد که آرزوی اعزام سپاه اسامه باید بر دل رسول خدا صلی الله علیه وآله بماند و این آرزو دست نیافتنی بود، با این که به صلاح خود آنان بود؛ زیرا از دوشنبه ای که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمان بسیج را صادر کرد و اسامه را به عنوان فرمانده سپاه نصب نمود، تا روز ارتحال رسول خدا یک هفته به طول انجامید و اسامه و دست اندرکاران اعزام سپاه مرتب در اعزام سپاه تعلل کرده، هر روز به بهانه ای نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله می آمدند و هر بار که می آمدند آن حضرت دستور می داد سپاه را روانه کنید، حرکت کنید، خدا لعنت کند کسی را که همراه این سپاه نرود و... ولی این سخنان سودی نمی بخشید؛ زیرا رقبای سیاسی امام علی علیه السلام فهمیده بودند که پیامبر آخرین روزهای عمر خود را می گذرانند و موقع انتقال قدرت و رهبری است که باید در این تقسیم ارث شریک باشند!

۴- جلوگیری از تدوین سند رسمی

گرچه تاکنون اقدامات رسول خدا صلی الله علیه وآله را برای تثبیت رهبری علی علیه السلام نقل کردیم، ولی با وضعی که درباره لشکر اسامه پیش آمده بود و پیامبر دریافت که

این سپاه حرکت نخواهد کرد و در نتیجه مزاحمان علی علیه السّلام نخواهند گذاشت که رهبری به آرامی به علی علیه السّلام انتقال یابد، آخرین اقدام را در روز پنج شنبه انجام داد و تصمیم گرفت طی یک سند رسمی در حضور جمع، مانع از انحراف رهبری شود، ولی عده ای نگذاشتند. اکنون بینیم پنج شنبه چه روزی بوده است؟

«عن عبیدالله بن عبدالله بن ابن عباس رضی الله عنهما قال: لَمَّا حضر رسول الله صلى الله عليه وآله و في البيت رجال فيهم عمر بن خطاب قال النبي صلى الله عليه وآله: هَلَمْ اكتب لكم كتابا لا تضلّوا بعده. فقال عمر: انّ النبي صلى الله عليه وآله قد غلب عليه الوجع و عندكم القرآن حسبنا كتاب الله. فاختلف اهل البيت فاختصموا منهم من

يقول تقرّبوا يكتب لكم النبي صلى الله عليه وآله كتابا لن تضلّوا بعده و منهم من يقول ما قال عمر، فلَمَّا اكثروا اللغو و الاختلاف عند النبي صلى الله عليه وآله قال رسول الله صلى الله عليه وآله: قوموا! قال عبیدالله و كان ابن عباس يقول ان الرزيه كل الرزيه ما حال بين رسول الله صلى الله عليه وآله

و بین ان یکتب لهم ذلك الكتاب من اختلافهم و لغطهم» (۱)

ابن عباس می گوید: در آستانه ارتحال رسول خدا صلی الله علیه و آله در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله عده ای از جمله عمر بن خطاب جمع بودند، پیامبر فرمود: بیاورید تا نوشته ای برایتان بنویسم که بعد از من گمراه نشوید.

عمر گفت: درد بر او غلبه کرده است. کتاب خدا پیش ماست و همان کافی است؟! افرادی که در خانه بودند درگیر شده، عده ای می گفتند کاغذ و قلم بیاورید تا رسول خدا صلی الله علیه و آله بنویسد و عده ای هم سخن عمر را تکرار می کردند. چون حرفهای بیهوده و درگیری زیاد شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: برخیزید. ابن عباس می گفت: همه مصیبت و بدبختی از هنگامی شروع شد که مانع از نوشتن آن نامه شدند.

آنچه درباره آخرین اقدام رسول خدا صلی الله علیه و آله برای تثبیت رهبری علی علیه السلام نقل شد، از متقن ترین کتب حدیثی اهل سنت یعنی صحیح بخاری و مسلم آوردیم.

ص: ۱۵۰

۱- صحیح، البخاری، کتاب المرض باب قول المریض قوموا عنی؛ صحیح، مسلم، باب ترک الوصیه، ص ۷۶؛ مسند، احمد بن حنبل، ج ۴، ص ۳۰۸، ج ۱، ص ۵۵۲؛ تاریخ، طبری، ج ۲، ص ۴۳۶؛ کامل، ابن اثیر، ج ۲، ص ۳۲۰.

گرچه این حادثه در منابع دیگر مفصّلتر یاد شده است، ولی ما به همین مقدار اکتفا می‌کنیم.

آنچه بیان شد، بخشی از اقدامات همان اصحاب بزرگ بود که مانع اجرای وصیت رسول خدا صلی الله علیه وآله در آخرین هفته زندگی او شده‌اند و اگر بنا باشد این گونه اقدامات صحابه گردآوری شود، بیش از یک جلد کتاب خواهد شد.

۲- مبارزه اصحاب با مخالفان وصیت:

اشاره

از شبهاتی که بر استدلال به حدیث غدیر وارد کرده‌اند، بدین قرار است:

«و علی فرض المحال لو حدثت نفوس بعض اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله بعدم تنفيذ وصیه النبیّ لو كانت صحیحه لحا ربهم جمهور اصحاب رسول الله و لما كان یصحّ تراجع علی عنها، لانه یكون فی ذلک خالف وصیه رسول الله و لحا رب دونها و لوجد من المسلمین جمهورا عظیما یحاربون معه و هو یعدّ اقوی عصبه من ابی بکر و عمر.»^(۱)

بر فرض محال، اگر بعضی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله تمایلی به انجام وصیت آن حضرت نداشتند، اکثریت اصحاب رسول

ص: ۱۵۱

۱- التفسیر الحدیث، ج ۹، ص ۱۸۵.

خدا صلی الله علیه و آله با آنان به مبارزه برمی خاستند، گذشته از آن که برای علی علیه السلام درست نبود که از این وصیت دست بردارد؛ زیرا در آن صورت با رسول خدا صلی الله علیه و آله مخالفت کرده است و اگر به مبارزه با مخالفان وصیت آن حضرت برمی خاست جمعیت فراوانی از مسلمانان به حمایت از او برمی خاستند، در حالی که او از نظر قبیله ای نیز از ابوبکر و عمر قوی تر بود.

نقد

۱- براساس آنچه در شبهه قبل بیان شد، مخالفت بعضی از اصحاب با رسول خدا صلی الله علیه و آله در برخی موارد نه تنها محال نیست، بلکه از مسلمات تاریخ صدر اسلام است که برای فهم آن تنها مقداری مطالعه تاریخ و قدری انصاف لازم است.

۲- در پاسخ به این که اگر عده ای با انجام وصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله مخالف بودند، جمهور اصحاب به مبارزه با آنان برمی خاستند، باید به محمد عزه گفت همان عکس العملی که اصحاب در برابر مخالفان اعزام سپاه اسامه و تدوین نامه رسول خدا صلی الله علیه و آله نشان دادند - با این که هنوز رسول خدا صلی الله علیه و آله در بین آنان بود و در حضور او مخالفت کردند و حیا نکردند - با مسأله بیعت با امام علی علیه السلام نیز همان گونه برخورد میکردند و بسیاری از مسائلی که به نظر چنین افرادی محال است، در تاریخ اتفاق افتاده و از مسلمات تاریخ است.

۳- اما این که اگر چنین وصیتی در کار بود علی علیه السّلام برای تحقق آن مبارزه می کرد، همان طور که پیشتر گفتیم، نه تنها امام علی علیه السّلام چنین وصیتی را قبول داشت، بلکه آن را حقّ مسلم خود می دانست و تا وقتی که مردم بعد از عثمان با او بیعت کردند، متناسب با شرایط آن را اعلام می کرد:

۳-۱- روشنگری نسبت به این که خلافت حقّ اوست؛

۳-۲- اقدام به تحصّن در خانه حضرت زهرا علیها السّلام؛

۳-۳- بیعت نکردن با ابوبکر تا زمانی که حضرت زهرا علیها السّلام زنده بود؛

۳-۴- اقدام به جلب حمایت اصحاب؛

۳-۵- استفاده از فرصتها؛

۴- اما این که اگر امام علی علیه السّلام قیام می کرد، عده زیادی از مسلمانان با او همراهی می کردند. چنان که پیشتر بیان کردیم، براساس منابع اهل سنت آن حضرت حرکت را آغاز کرد، ولی از مسلمانان حتی به عدد انگشتان دو دست هم حاضر نشدند با او همراهی می کنند.

ص: ۱۵۳

۱ - عدم تقاضای اصحاب از رسول خدا صلی الله علیه وآله:

اشاره

سید اسماعیل حمیری در قصیده ای درباره امامت امام علی علیه السلام میگوید:

«جمعی از صحابه نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله آمدند و از آن حضرت تقاضا کردند که جانشینی برای خودش معین کند. آن حضرت امام علی علیه السلام را معین کرد.»

آلوسی پس از نقل این قصیده می نویسد: این دروغ است و نه شیعه چنین چیزی را نقل کرده است و نه سنی.

به این شبهه توجه کنید:

«ثم انّ ما اشار اليه الحمیری فی قصیدته التي اسرف فيها من انّ الصحابه رضی الله عنهم بهذه الهئیه الاجتماعیه جاؤوا الی النبی صلی الله علیه وآله و طلبوا منه تعیین الامام بعد ممّا لم يذكره

ص: ۱۵۷

آنچه سید حمیری در قصیده اش به آن اشاره کرده است که صحابه با هم خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیدند و از او تقاضا کردند که برای بعد از خود جانشین تعیین کند زیاده روی است، و چنین چیزی را تا آنجا که من می دانم نه مورخان شیعه و نه مورخان سنی نوشته اند و نه سیره نویسان دو گروه، بلکه این سخن، یک کذب و تهمت است!

نقد

۱- پیشتر بیان کردیم که مسأله جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله از همان ابتدای بعثت مورد توجه و موجب دغدغه مسلمانان و رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده است و در اواسط بعثت، یعنی هنگام هجرت به مدینه نیز در مسأله «بیعه الحرب» مطرح بوده و در مدینه نیز پس از تشکیل حکومت دینی هم از طرف مسلمانان و هم از طرف سیاستمداران، منافقان و... قابل توجه بوده است.

۲- برخلاف آنچه آلوسی می نویسد، هم در منابع شیعه و هم در منابع اهل سنت به این مهم اشاره شده است.

ص: ۱۵۸

۱- تفسیر روح المعانی، ج ۶، ص ۱۹۷.

براساس اسناد تاریخی هم این مسأله برای مسلمانان اهمیت داشته و هم از آن حضرت پرسیده اند و این مهم در روایات اسلامی مطرح شده است:

الف - روایات اهل سنت

در روایات اهل سنت موارد زیادی وجود دارد که از دغدغه مسلمانان نسبت به این مسأله و پرسش آنان از رسول خدا صلی الله علیه و آله حکایت دارد؛

به این جریان توجه کنید:

«قیل یا رسول الله: من یؤمر بعدک؟»

قال: إن تؤمروا ابابکر رضی الله عنه تجدوه امینا زاهدا فی الدنیا راغبا فی الآخرة، و إن تؤمروا عمر رضی الله عنه تجدوه قویا امینا لا یخاف فی الله لومه لائم، و إن تؤمروا علیا رضی الله عنه، و لا اراکم فاعلین، تجدوه هادیا مهذبا یاخذکم الطریق المستقیم.»^(۱)

به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض شد: بعد از شما چه کسی امیر است؟ فرمود: اگر ابوبکر را انتخاب کنید، انسانی امین و زاهد است و

ص: ۱۵۹

۱- مسند، احمد بن حنبل، ج ۱۱، ص ۱۷۵، اسدالغابه، ج ۴، ص ۱۰۶؛ الاستیعاب، ج ۳، ص ۲۱۲؛ تاریخ دمشق، ج ۴۲۱؛ تاریخ بغداد، ج ۱۱، ص ۴۷؛ البدایه و النهایه، ج ۵، ص ۴۷۷؛ کفایه الطالب، ص ۱۶۲؛ مناقب الاسد الغالب، ص ۳۳؛ کنز العمال، ج ۶، ص ۱۶۰؛ ج ۱۱، ص ۶۳۰؛ مستدرک، حاکم، ج ۳، ص ۱۵۳؛ حلیه الاولیاء، ج ۱، ص ۶۴.

اگر عمر را انتخاب کنید، انسانی امین است و از کسی واهمه ندارد، ولی اگر علی را به عنوان امیر برگزینید - که تصور نمی‌کنم این کار را انجام دهید - او را شخصی هدایت کننده و هدایت شده خواهید یافت که شما را به راه راست رهنمون خواهد کرد.

ب - روایات شیعه

در روایات شیعه نیز این مسأله مطرح شده است که به عنوان نمونه می‌توان از این روایت یاد کرد:

«عن ابی جعفر علیه السلام فی قول الله تعالی: {إِنَّمَا وَرِثُكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا}

«قال انّ رهطا من اليهود اسلموا، منهم عبدالله بن سلام و اسد و ثعلبه و ابن امین و ابن صوریاء، فاتوا النبی فقالوا یا نبی الله انّ موسی علیه السلام اوصی الی یوشع بن نون، فمن وصیک یا رسول الله و من ولینا بعدک؟»

فنزلت هذه الآیه:

{إِنَّمَا وَرِثُكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ}

ص: ۱۶۰

« قال رسول الله صلى الله عليه وآله قوموا، فقاموا، فاتوا المسجد، فاذا سائل خارج، فقال: يا سائل! اما اعطاك احد شيئاً؟

قال نعم: هذا الخاتم. قال: من اعطاكه؟ قال: اعطانيه ذلك الرجل الذي يصلي. قال: على اي حال اعطاك؟

قال: كان راكعاً. فكبر النبي صلى الله عليه وآله و كبر اهل المسجد، فقال النبي صلى الله عليه وآله عليّ ابن ابي طالب وليكم بعدى.

قالوا: رضينا بالله ربّاً وبالاسلام ديناً و بمحمّد نبياً و بعليّ بن ابي طالب وليّاً، فانزل الله تعالى»

{وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ} (مائده/٥٦) {١}

امام باقر عليه السلام درباره آیه «انما وليکم...» فرمود: جمعی از یهودیان مسلمان شدند، عبدالله بن سلام، اسد، ثعلبه، ابن امین و ابن صوریاً هم جزء آنان بودند. این جمع خدمت رسول خدا صلی الله علیه وآله رسیدند و به حضرت عرض کردند: ای پیامبر خدا! حضرت موسی علیه السلام یوشع بن نون را به عنوان وصی خود انتخاب کرده بود. وصی شما و ولی ما بعد از شما کیست؟

«به دنبال این جریان آیه «انما وليکم...» نازل

ص: ۱۶۱

شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: برخیزید، آنان برخاستند و به مسجد آمدند که فقیری در حال خروج از مسجد بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای فقیر! کسی به تو چیزی نداد؟ فقیر گفت: چرا این انگشتری را به من دادند. رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید: چه کسی انگشتری را به تو داد؟ فقیر گفت: آن مردی که در حال نماز خواندن است. پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید: در چه حالی انگشتری را به تو داد. فقیر گفت: در حال رکوع بود که آن را به من داد؟ رسول خدا - که درود خدا بر او و خاندانش باد - تکبیر گفت و اهل مسجد تکبیر گفتند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: علی بن ابی طالب بعد از من ولی شماست. جمع تازه مسلمان شده گفتند: ما به ربوبیت الله و دین اسلام و پیامبری محمد و ولایت علی بن ابی طالب راضی هستیم.

به دنبال این جریان، خداوند این آیه را نازل کرد: «و هر کس خدا، پیامبر او و کسانی را که ایمان آورده اند ولی خود بداند پیروز است، چرا که حزب خدا همان پیروزمندانند.»

چنان که ملاحظه می کنید، در این روایت هم دغدغه مسلمانان نسبت به رهبری بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله مطرح شده است و هم دخالت خداوند در تعیین جانشین و تنها نقشی که رسول خدا صلی الله علیه و آله دارد، ابلاغ پیام خداوند است.

اشاره

از شبهاتی که بر استدلال به حدیث غدیر مطرح کرده اند، این است که گفته اند:

«و کون ذلک بعد الوفاه من غیر فصل ممّا لا دلیل علیه.»^(۱)

این که باید خلافت و جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله بدون فاصله از ارتحال آن حضرت باشد، دلیلی ندارد.

نقد

اشاره

بعد از پذیرش دلالت حدیث غدیر بر امامت علی علیه السلام، بلا فصل بودن آن را از چند راه زیر می توان اثبات کرد:

۱- نزول آیات:

با توجه به نزول آیاتی در حجه الوداع و ارتباط آنها از نظر محتوا با امامت امام علی علیه السلام به خصوص آیه تبلیغ - که پیشتر بحث مشروح آن گذشت - عدم تبلیغ امامت را با عدم تبلیغ رسالت برابر کرده است؛ بیانگر این است که اولاً: این مسأله باید بلافاصله باشد و ثانیاً: دخالت و تصرف دیگران در آن حرام است.

ص: ۱۶۳

۱- تفسیر روح المعانی، ج ۶، ص ۱۹۷.

۲- ورود روایات:

پیشتر در بحث از شبهه ای که می گفت؛ اگر مقصود از ولایت «تصرف» بود، می باید به کلمه «بعدی» مقید شود، روایات آن را از منابع اهل سنت آوردیم که در آن روایات عبارت «علی و لیکم من بعدی» را دارد که از تکرار مجدد آنها خودداری می کنیم.

۳- لغت:

پیشتر از لغت شناس معروف عرب، ابوهلال عسکری در معنای ولی نقل کردیم که او در این باره می نویسد:

«اصل الولی جعل الثانی بعدالاول من غیر فصل، من قولهم هذا یلی ذاک ولیا و ولّاه الله، کأنه یلی امره و لم یكله الی غیره و ولّاه امره و کله الیه، کأنه جعله بیده و ولی امر نفسه قام به من غیر وسیطه.»^(۱)

اصل «ولی» قراردادن دومی بعد از اول و بدون فاصله است و این از سخن عرب گرفته شده است که این پشت سر آن می آید و این که گفته می شود خداوند او را «ولی» قرار داد گویا کارش را به او واگذار کرده و به دیگری واگذار نکرده است و

ص: ۱۶۴

اینکه گفته می شود او را ولیّ امرش قرار داده گویا کار را به دست او سپرده است و اینکه گفته می شود خودش «ولیّ» خود شد؛ یعنی بدون واسطه کار خودش را به عهده گرفته است.

ص: ۱۶۵

به نظر می‌رسد مخالفان شیعه از روی عناد و نه انصاف علمی، هر چه را از هر جا شنیده‌اند بدون تحقیق به شیعه نسبت می‌دهند، در حالی که اگر مسأله اختلاف شیعه و اهل سنت منصفانه مورد بررسی قرار گیرد، مسأله به راحتی قابل حل است و این مقدار کینه و دشمنی ایجاد نمی‌شود. در دنیای کنونی که اسلام مورد هجوم همه جانبه دنیای کفر قرار گرفته است و مسلمانان نیاز به وحدت دارند باید تلاش همه مسلمانان در کاستن از اختلاف‌ها و حرکت به سمت وحدت باشد، نه این که بر اختلافات دامن زده، هر روز با ایجاد شبهات واهی و بی‌اساس مسلمانان را به هم بدبین کرده و آتش تفرقه را بین آنان شعله‌ور نمایند؛ چرا که دود این آتش به چشم مسلمانان خواهد رفت و سود آن نصیب دشمنان اسلام خواهد شد. درباره چگونگی رسیدن به وحدت - که آرزوی همه اندیشمندان دلسوز اسلامی است - در آغاز نکاتی را گوشزد کردیم.

به امید روزی که مسلمانان بخصوص دانشمندان آنان این خطر را به خوبی احساس کنند و همه به فکر نجات کشورهای اسلامی افتاده و درد مشترک پیدا کنند و برای دفاع از اسلام گام بردارند که قرآن می‌فرماید:

{ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ } (۱)

به امید آن روز و سپاس از تلاشگرانی که برای رسیدن به آن هدف بزرگ تلاش می کنند و آرزوی بیداری برای کسانی که در غفلتند.

والسلام علی عبادالله الصالحین

ص: ۱۶۷

۱- محمد/۷.

الف) منابع تفسیری / تفسیر و روش های تفسیر

- ١) الاساس فى التفسیر، حوى، سعید، دارالسلام، الطبعة الثانية، (١٤٠٩) ١٩٨٩م.
- ٢) اضواء البيان فى ايضاح القرآن بالقرآن، الامين، محمد بن محمد، بيروت، عالم الكتب.
- ٣) البحر المحيط فى التفسیر، ابوحيان، الاندلسى، محمد بن يوسف، تحقيق، الشيخ عادل احمد، عبدالموجود، بيروت، دارالكتب العلميه، (١٤١٣ هـ -- .) ١٩٩٣ م.
- ٤) تفسیر القرآن، سلطان العلماء، عزالدين عبدالعزيز بن عبدالسلام، تحقيق الدكتور عبدالله بن ابراهيم، دار ابن حزم، الطبعة الاولى، (١٤١٦ هـ -- .) ١٩٩٦ م.
- ٥) تفسیر المراغى، المراغى، احمد مصطفى، بيروت، دارالكتب العلميه، الطبعة الاولى، (١٤١٨ هـ -- .) ١٩٩٨ م.
- ٦) تفسیر ابى السعود او ارشاد العقل السليم الى مزايا الكتاب الكريم، العمادى، ابوالسعود بن محمد، دارالفكر، للطباعة و النشر.

٧) تفسير القرآن العظيم، ابن كثير، اسماعيل، قاهره، دارالحديث، الطبعة الاولى.

٨) تفسير غرائب القرآن و رغائب الفرقان، النيشابورى القمى، نظام الدين حسن بن محمد بن الحسين، تحقيق، الدكتور حمزه النشرتى، القاهره، المكتبة القيمه.

٩) تفسير البغوى، البغوى، ابو محمد الحسين بن سعود، تحقيق، محمد عبدالعزيز، النمر و غيره، المملكه العربيه السعوديه، دارالطبيه، الطبعة الرابعه، (١٤١٧ هـ - .) ١٩٩٧ م.

١٠) التفسير الحديث، دروزه، محمد عزه، مطبعه عيسى البابى، الطبعة الاولى، ١٦٤ م.

١١) تفسير كتاب الله العزيز، الهوارى، هود بن محكم، تحقيق، بالحاج بن سعيد، شريفى، دارالغرب الاسلامى. الطبعة الاولى، ١٩٩٠ م.

١٢) التفسير، مقاتل بن سليمان، تحقيق، الدكتور عبدالله محمود شحاته.

١٣) التفسير الواضح، حجازى، الدكتور محمد محمود، القاهره، دارالتفسير، الطبعة العاشره، (١٤٠٦ هـ - .) ١٩٨٦ م.

١٤) تفسير الثعالبي المسمى بالجواهر الحسان فى تفسير القرآن، الثعالبي، عبدالرحمن بن محمد بن مخلوف، حققه، الشيخ على محمد، معوض، بيروت، داراحياء التراث العربى، الطبعة الاولى، ١٤١٨ هـ - .

١٥) تفسير التابعين عرض و دراسه، الخضرى، محمد بن عبدالله بن على، الرياض، دارالوطن، ١٤٢٠ هـ - .

١٦) التحرير و التنوير المعروف بتفسير ابن عاشور، ابن عاشور، محمد، الطاهر، بيروت، مؤسسه التاريخ، الطبعة الاولى، ١٤٢٠ هـ - .

١٧) التفسير و المفسرون، الذهبى، الدكتور محمد حسين، دارالكتب الحديثه، الطبعة الثانيه، ١٣٩٦ هـ - .

ص: ١٧٠

- ١٨) تفسير مبهمات القرآن، البنسى، محمد بن على، دراسه وتحقيق، عبدالله، عبدالكريم محمد، بيروت، دارالغرب الاسلامى.
- ١٩) التفسير و المفسرون، معرفه، محمد هادى، مشهد، الجامعه الرضويه، الطبعه الاولى، ١٤١٩ هـ - .
- ٢٠) تفسير النسايبى، النسايبى، احمد بن شعيب، تحقيق، سيد الحلمى، صبرى الشاطى، القاهره، مكتبه السنه، الطبعه الاولى، ١٤١٠ هـ - . ١٩٩٠ م.
- ٢١) تفسير القاسمى المسمى محاسن التاويل، القاسمى، محمد جمال الدين، تحقيق، محمد نژاد، عبدالباقى.
- ٢٢) الجامع لاحكام القرآن، القرطبى، ابو عبدالله، محمد بن احمد، بيروت، داراحياء التراث العربى.
- ٢٣) جامع البيان فى تاويل آى القرآن، الطبرى، محمد بن جرير، بيروت، دارالكتب العلميه، الطبعه الاولى، ١٤١٢ هـ - .
- ٢٤) زادالمسير فى علم التفسير، الجوزى، ابوالفرج، جمال الدين، عبدالرحمن بن على بن محمد، تحقيق، محمد بن عبدالرحمن عبدالله، بيروت، دارالفكر، الطبعه الاولى، (١٤٠٨ هـ - .) ١٩٨٧ م.
- ٢٥) الدر المنثور فى التفسير بالمأثور، السيوطى، جلال الدين، بيروت، دارالمعرفه.
- ٢٦) روح المعانى، فى تفسير القرآن العظيم و السبع المثانى، الأوسى، شهاب الدين السيد محمود، الطبعه الرابعه، ١٩٨٥ م.
- ٢٧) فتح البيان فى مقاصد القرآن، القنوجى، صديق بن حسن بن على الحسين، تحقيق، عبدالله بن ابراهيم الانصارى المكتبه العصريه، الطبعه الثانيه، (١٤١٥ هـ - .) ١٩٩٥ م.

- ٢٨) فتح الرحمان فى تفسير القرآن، تعيلب، عبدالمنعم، احمد، القاهره، دارالسلام، الطبعه الاولى، (١٤١٦هـ - .) ١٩٩٥م.
- ٢٩) فتح القدير الجامع بين فنى الروايه و الدرايه من علم التفسير، الشوكانى، محمد بن على بن محمد، تحقيق، يوسف القرش، بيروت، دارالمعرفه، الطبعه الثانيه، (١٤١٦هـ - .) ١٩٩٦م.
- ٣٠) فى ظلال القرآن، سيد قطب، بيروت، دارالشروق، (١٤٠٠هـ - .) ١٩٨٠م.
- ٣١) اللباب فى علوم الكتاب، ابن عادل، عمر بن على، تحقيق: الشيخ عادل احمد، دارالكتب العلميه الطبعه الاولى، ١٤١٩هـ - . - ١٩٩٨م.
- ٣٢) الكشاف عن حقايق غوامض التنزيل و عيون الاقاويل، الزمخشري، ابوالقاسم محمود بن عمر، تحقيق، الشيخ عادل، احمد عبدالوجود.
- ٣٣) مختصر تفسير الخازن، عبدالغنى، الشيخ، اليمامه، الطبعه الاولى، ١٤١٥هـ .
- ٣٤) مجمع البيان لعلوم القرآن، الطبرسى، الشيخ ابوعلى، فضل بن الحسن، تهران، كتابفروشى اسلاميه.
- ٣٣) الميزان فى تفسير القرآن، الطباطبائى، علامه، السيد محمد حسين، بيروت، منشورات، مؤسسه الاعلى، للمطبوعات.
- ٣٥) المحرر الوجيز فى تفسير الكتاب العزيز، ابن عطيه، ابو محمد، عبدالحق، بن غالب، تحقيق، المجلس الاعلى بفاس.
- ٣٦) النكت و العيون، الماوردى، على بن محمد بن حبيب، تحقيق، السيد بن عبدالمقصود، بيروت، دارالكتب العلميه.

- (١) اسباب النزول، الواحدی، ابوالحسن علی بن احمد، بیروت، دار ابن کثیر، الطبعة الثالثة، ١٤١٧ هـ - .
- (٢) احکام القرآن، الجصاص، ابوبکر احمد بن علی، تحقیق، محمد، الصادق قمحاوی، بیروت، داراحیاء، التراث العربی.
- (٣) احکام القرآن، ابن العربی، ابوبکر محمد بن عبدالله، بیروت، دارالکتب العلمیه، الطبعة الاولى، ١٤٠٨ هـ - .
- (٤) الاتقان فی علوم القرآن، السيوطی، جلال الدین، سعید المندره، بیروت، موسسه الکتب الثقافیه، الطبعة الاولى ١٤١٦ هـ - . - ١٩٩٧ م.
- (٥) التسهیل لعلوم التنزیل، الکلبي، محمد بن احمد، بن جزى، بیروت، دارالکتب العربی، الطبعة الثانية، (١٣٩٣ هـ - .) ١٩٧٣ م.
- (٦) جامع النقول فی اسباب النزول، علیوی، ابن خلیفه، الرياض، مطابع الاشعاع، الطبعة الاولى، ١٤٠٤ هـ - .
- (٧) معانی القرآن و اعرابه، الزجاج، ابواسحاق ابراهیم بن السری، تحقیق، الدكتور عبدالجلیل، عبده، بیروت، عالم الکتب، ١٤٠٨ هـ - .
- (٨) مباحث فی علوم القرآن، صبحی الصالح، بیروت، دارالعلم للملایین، الطبعة العاشره، ١٩٩٧ م.
- (٩) المفردات فی غریب القرآن، راغب، ابوالقاسم، حسین بن محمد، تحقیق، سید محمد، گیلانی، تهران، المکتبه المرتضویه.

- ١) ارشاد القلوب، الديلمى، حسن بن ابى الحسن، تحقيق، السيد هاشم، الميلانى، تهران، دارالاسوه، للطباعه و النشر، الطبعه الاولى، ١٤١٧ هـ.
- ٢) الاحتجاج، الطبرسى، احمد بن على بن ابى طالب، قم، كتابفروشى، مصطفىوى.
- ٣) امالى، الطوسى، محمد بن الحسن، بغداد، شارع المتنبى، ١٣٨٤ هـ.
- ٤) الامالى الخميسيه، الجرجانى، يحيى بن الحسين، تحقيق، محمدحسن، محمدحسن اسماعيل، بيروت، دار الكتب العلميه، الطبعه الاولى، ١٤٢٢ هـ.
- ٥) الارشاد فى معرفه حجج الله على العباد، المفيد، محمد بن محمد النعمان، مؤسسه آل البيت (ع)، لاهياء التراث، قم.
- ٦) الامثال فى الحديث النبوى، الاصفهانى، عبدالله بن محمد، تحقيق، عبدالعلى، عبدالحميد، الطبعه الاولى، ١٩٨٢ م.
- ٧) بحار الانوار الجامعه لدرر اخبار الائمه الاطهار، المجلسى، فخرالامه، الشيخ محمد باقر، بيروت، مؤسسه الوفاء، الطبعه الثالثه، ١٤٠٣ هـ.
- ٨) تذكره الخواص، الجوزى، العلامه، شمس الدين، ابوالمظفر، يوسف بن فرنلى، قم، منشورات الرضى.
- ٩) التمهيد لما فى الموطأمن المعانى و الاسانيد، ابن عبدالبر، يوسف بن عبدالله، مغرب، وزاره الاوقاف والشئون الاسلاميه.
- ١٠) الجامع الصحيح، اقشيرى، النيشابورى، مسلم بن الحجاج، بيروت، دارالفكر.

(١١) جواهر العقدين في فضل الشرفين، السمهودي، نورالدين علي بن عبدالله، تحقيق، مصطفى عبدالقادر عطا، بيروت، دارالكتب العلميه، الطبعة الاولى، (١٤١٥ هـ - .) ١٩٩٥ م.

(١٢) جلاء الافهام في الصلاه على خير الانام، ابن القيم، ابو عبدالله محمد بن ابي بكر، بيروت، دارالكتب العلميه.

(١٣) خصائص امير المؤمنين على بن ابي طالب، النسائي، الامام الحافظ، احمد بن شعيب، تحقيق، السيد جعفر، الحسيني، قم، دارالثقلين، الطبعة الاولى، ١٤١٩ هـ - .

(١٤) خصائص الوحي المبين، ابن البطريق، يحيى بن الحسن، حقه، المحمودي، تهران، وزاره الارشاد الاسلامي، الطبعة الاولى، ١٤٠٦ هـ - .

(١٥) خصال، صدوق، ابو جعفر محمد بن علي، مترجم، كمره اي، تهران، كتابفروشي اسلاميه، چاپ هفتم.

(١٦) الدر النظيم في مناقب الائمة اللهاميم، الشامي، الشيخ جمال الدين، يوسف بن حاتم، تحقيق، قم، موسسه النشر الاسلامي، الطبعة الاولى، ١٤٢٠ هـ - .

(١٧) ذخائر العقبى في مناقب ذوالقربى، الطبري، الامام، الحافظ، احمد بن عبدالله، حقه، اكرم البوشي، جده، الطبعة الاولى، مكتبه الصحابه.

(١٨) الرياض النضره في مناقب العشره، الطبري، الامام الحافظ احمد بن عبدالله، اخرجه، عبدالمجيد، طعمه، حلبى، بيروت، دارالمعرفه.

(١٩) رشفه الصادى من بحر فضائل بنى النبى الهادى، الحضرمى، ابوبكر شهاب الدين، تحقيق، السيد على عاشور، دارالكتب العلميه، الطبعة الاولى، ١٤١٨ هـ - . ١٩٩٨ م.

ص: ١٧٥

- ٢٠) سنن الترمذى، ابن سوره، ابو عيسى، محمد بن عيسى، حقه، احمد شاکر و غيره، بيروت، دارالفکر، ١٤١٤ هـ - ١٩٩٤ م.
- ٢١) السنن الكبرى، البيهقي، احمد بن الحسين، بيروت، دارالمعرفه.
- ٢٢) السنن، لقزوينى، ابن ماجه، تحقيق، الشيخ خليل، مأمون، بيروت، دارالمعرفه.
- ٢٣) شواهد التنزيل لقواعد التفضيل فى الايات النازله فى اهل البيت (ع)، الحسكاني، الامام الحافظ عبيدالله بن عبدالله، تحقيق، الشيخ المحمودى، بيروت، مؤسسه العلمى.
- ٢٤) شرح صحيح مسلم، النووى، محيى الدين يحيى بن شرف، تحقيق، خليل الميس، بيروت، دارالعلم، الطبعة الاولى، ١٤٠٧ هـ - .
- ٢٥) شرح نهج البلاغه، البحرانى، ميثم بن على بن ميثم، قم، دفتر تبليغات، ١٣٦٢ ش.
- ٢٦) الشفاء بتعريف حقوق المصطفى، اليحصبى، عياض بن موسى، تحقيق، على محمد، البجاوى.
- ٢٧) الصواعق المحرقة فى الرد على اهل البدع و الزندقه، الهيثمى، المحدث، احمد بن حجر، تحقيق، عبدالوهاب عبداللطيف، القاهره، مكتبه القاهره.
- ٢٨) صحيح جامع بيان العلم و فضله، ابن عبدالبر، هذبه ابوالاشيال، القاهره، مكتبه ابن تيميه، الطبعة الاولى، (١٤١٦ هـ - .) ١٩٩٦ م.
- ٢٩) صحيح، البخارى، محمد بن اسماعيل، بيروت، دارالفکر للطباعة و النشر.
- ٣٠) طرز الوفا فى فضائل آل المصطفى، زين العابدين، احمد المصرى الشافعى، تحقيق، سامى الغريرى، قم، مؤسسه دارالكتاب الاسلامى، الطبعة الاولى، ١٤٢٣ هـ - .
- ٣١) عمدہ عيون صحاح الاخبار، ابن البطريق، شمس الدين، يحيى بن الحسن، تحقيق، الشيخ مالك المحمودى و الشيخ ابراهيم البهادرى، قم، الطبعة الثالثه، ١٤١٢ هـ - .

(٣٢) عمدہ القاری، العینی، بدرالدین ابومحمد، محمود، ناشر، مصطفی البابی و الحلبي و شركاء، الطبعة الاولى.

(١٧٠) علل الشرايع، الصدوق، ابو جعفر محمد بن علي بن الحسين، قم، مكتبة الداوری.

(٣٣) غايه المرام في حجه الخصام عن طريق الخاص و العام، البحراني، المحدث، السيد هاشم، تحقيق، العلامة، السيد علي، عاشور، بيروت، موسسه التاريخ العربي، الطبعة الاولى، ١٤٢٢ هـ.

(٣٤) فضائل الصحابه، ابن حنبل، احمد بن محمد، تحقيق، ولي الله بن محمد، الطبعة الاولى، ١٩٨٣ م.

(٣٥) فضائل آل البيت في ميزان الشريعة الاسلاميه، عمر الحاجي، الدكتور محمد، دمشق، دارالمكتبي، الطبعة الاولى، ١٤٢٠ هـ.

(٣٦) فتح الباري في شرح صحيح البخاري، العسقلاني، ابن حجر، تحقيق، الشيخ عبدالعزيز بن باز، بيروت، دارالمعرفه.

(٣٧) فرائد السمطين في فضائل المرتضى و البتول و السبطين، الجويني، ابراهيم بن محمد، تحقيق، المحمودي، بيروت، موسسه المحمودي.

(٣٨) القول البديع في الصلاة على الحبيب، السخاوي، شمس الدين محمد بن عبدالرحمن، بيروت، دارالكتاب العربي، الطبعة الاولى.

(٣٩) كنز العمال في سنين الاقول و الافعال، لهندي، علاء الدين، المتقي بن حسام الدين، بيروت، موسسه الرساله.

(٤٠) كنوز الحقايق من حديث خيرالخلايق، المناوي، الامام، الحافظ عبدالرو بن علي بن زين العابدين، حققه، ابو عبدالرحمن، صلاح به، بيروت، دارالكتب العلميه.

ص: ١٧٧

(٤١) كفايه الطالب فى مناقب على بن ابيطالب، الكنجى، الامام الحافظ، محمد بن يوسف بن محمد القرشى، تحقيق، محمد هادى، الامينى، نجف، المطبعه الحيدريه، الطبعه الثانيه.

(٤٢) الكتاب المصنف فى الاحاديث و الاثار، ابن ابى شيبه، ابوبكر عبدالله بن محمد، تحقيق، محمد، عبدالسلام شاهين، بيروت، دارالكتب العلميه، الطبعه الاولى، (١٤١٦ هـ - .) ١٩٩٥ م.

(٤٣) لواعم الانوار البهيه و سواطع الاسرار الاثريه، السفارينى، محمد بن احمد، بيروت، المكتب الاسلامى.

(٤٤) مرويات الامام احمد بن حنبل فى التفسير، ابن حنبل، احمد، محمد بن رزقه بن طرهوتى و غيره، الطبعه الاولى، (١٤١٤ هـ - .) ١٩٩٣ م.

(٤٥) مجمع الزوائد و منبع الفوائد، الهيثمى، الامام، الحافظ، نورالدين على بن ابى بكر، بتحريه الحافظين، العراقى و ابن حجر، بيروت، منشورات مؤسسه المعارف.

(٤٦) مناقب على بن ابى طالب، الخطيب، الواسطى، على بن محمد، الشهير بابن المغازلى، حققه، محمد باقر، البهودى، تهران، مكتبه الاسلاميه.

(٤٧) المستدرک على الصحيحين، الحاكم النيشابورى، الامام الحافظ، بيروت، دارالكتب العلميه.

(٤٨) مناقب الاسد الغالب، الجوزى، علامه، شمس الدين محمد، تحقيق، طارق الطنطاوى، قاهره، مكتبه القرآن.

(٤٩) مسند الامام احمد بن حنبل، ابن حنبل، ابو عبدالله احمد، بيروت، داراحياء التراث العربى، الطبعه الثالثه، (١٤١٥ هـ - .) ١٩٩٤ م.

(٥٠) المراتب في فضائل اميرالمومنين (ع)، البستي، ابوالقاسم، اسماعيل بن احمد، تحقيق، محمدرضا، الانصاري، قم، الدليل، الطبعة الاولى، ١٤٢١ هـ.

(٥١) المناقب، اخطب خوارزم، الحافظ ابوالمؤد، الموفق بن احمد، تحقيق، الشيخ مالك المحمودي، قم، موسسه النشر الاسلامي، الطبعة الثانيه، ١٤١٤ هـ.

(٥٢) نهج البلاغه، صبحي الصالح، بيروت، دارالفكر، الطبعة الاولى، ١٣٨٧ هـ.

(٥٣) مناقب علي بن ابي طالب و ما نزل من القرآن في علي، ابن مردويه، ابوبكر، احمد بن موسى، تحقيق، عبدالرزاق، محمدحسين، حرز الدين، قم، دارالحديث، الطبعة الاولى، ١٤٢٢ هـ - .

(٥٤) المطالب العاليه بزوائد المسانيد الثمانيه، العسقلاني، احمد بن علي بن حجر، بيروت، دارالمعرفه، (١٤١٤ هـ - .) ١٩٩٣ م.

(٥٥) من لا يحضره الفقيه، الصدوق، ابو جعفر محمد بن علي بن الحسين، تهران، دارالكتب الاسلاميه، ١٤١٠ هـ - .

(٥٦) مسند، الثمالي، ابو حمزه، ثابت بن دينار، تحقيق، عبدالرزاق، محمد حسين حرز الدين، قم، انتشارات دليل، الطبعة الاولى، ١٤٢٠ هـ - .

(٥٧) المنتقى شرح موطأ مالك، الباجي، سليمان بن خلف، بيروت، دارالكتاب العربي، الطبعة الاولى، ١٤٠٤ هـ - .

(٥٨) معاني الاخبار، الصدوق، ابو جعفر محمد بن علي بن الحسين، تصحيح، علي اكبر، الغفاري، موسسه النشر الاسلامي، الطبعة الرابعه، ١٤١٨ هـ - .

(٥٩) مختصر مسند البزاز علي الكتب الستة، العسقلاني، شهاب الدين ابي الفضل، تحقيق، صبري عبدالخالق، موسسه الرساله، الطبعة الاولى، ١٩٩٢ م.

٦٠) مشكل الاثار، الطحاوى، ابوجعفر، احمد بن محمد، بيروت، دارصادر.

٦١) المعجم الكبير، الطبرانى، الحافظ سليمان بن احمد، تحقيق، صمدى، عبدالمجيد، داراحياء التراث العربى، ١٩٩٤م.

٦٢) المصنف، الصنعانى، ابوبكر عبدالرزاق، بيروت، دارالتاج، الطبعة الاولى، ١٤١٤ هـ.

٦٣) النور المشتعل من كتاب ما نزل من القرآن فى على عليه السلام، الاصفهانى، ابونعيم، احمد بن عبدالله، حققه، الشيخ محمد باقر المحمودى، تهران، وزاره الارشاد، الطبعة الاولى، ١٤٠٦ هـ.

٦٤) نورالابصار فى مناقب آل البيت النبى المختار، الشبلنجى، الشيخ مؤمن بن حسن مؤمن، قم، منشورات الرضى.

٦٥) نظم درر السمطين فى فضائل المصطفى و البتول و السطين، الزرندى، جمال الدين، محمد بن يوسف، حققه، محمد هادى، الامينى، طهران، مكتبه النينوى، الحديثه.

٦٦) نيل الاوطار شرح منتقى الاخبار، الشوكانى، بيروت، دارالكتب العلميه.

٦٧) النهايه فى غريب الحديث و الاثر، ابن اثير، مبارك بن محمد، تحقيق، ابوعبدالرحمن صلاح به، بيروت، دارالكتب العلميه، الطبعة الاولى، ١٩٨٥ م.

(د) داريه الحديث

١) علوم الحديث و مصطلحه، صبحى الصالح، قم، منشورات الشريف الرضى، الطبعة الخامسه، ١٣٦٤ ش.

ص: ١٨٠

٢) قواعد في علوم الحديث، التهانوي، ظفر احمد، تحقيق، عبدالفتاح، ابوغده، حلب، مكتبة المطبوعات الاسلاميه، (١٤٠٤ هـ -).
١٩٨٤ م.

٣) الكفايه في علم الروايه، البغدادي، احمد بن علي، المعروف بالخطيب، بيروت، دارالكتب العلميه، (١٤٠٩ هـ -). ١٩٨٨ م.

٥- رجالي

١) اختيار معرفه الرجال المعروف برجال الكشي، الطوسي، شيخ الطائفه، محمد بن الحسن، تحقيق، حسن المصطفوي، مشهد،
دانشگاه فردوسي، ١٣٤٨ ش.

٢) تهذيب الكمال في اسماء الرجال، المزى، جمال الدين، ابي الحجاج، يوسف، تحقيق، الدكتور بشار عواد، بيروت، مؤسسه
الرساله، الطبعة الثانيه، (١٤٠٥ هـ -). ١٩٨٥ م.

٣) تحفه الاحوي، المبارك غوري، محمد، عبدالرحمن، تحقيق، علي محمد، معوض، بيروت، داراحياء التراث العربي، الطبعة
الاولى، (١٤١٩ هـ -). ١٩٩٨ م.

٤) التحرير الطاووسي، الشيخ حسن بن زين الدين، فاضل الجواهرى، قم، مكتبة المرعشى، الطبعة الاولى، ١٤١١ هـ -.

٥) جامع الروات، الارديلي، محمد بن علي، قم، مكتبة المصطفوي.

٦) رجال النجاشي، النجاشي، ابوالعباس، احمد بن علي، قم، مؤسسه النشر الاسلامي.

٧) رجال العلامة الحلبي، الحلبي، حسن بن يوسف، النجف، الطبعة الثانيه، مطبعة الحيدريه.

٨) طبقات علماء الحديث، الصالحى، محمد بن احمد، تحقيق، اكرم البوشى، و غيره، بيروت، مؤسسه الرساله، الطبعة الثانيه، (١٤١٧هـ - .) ١٩٩٦ م.

٩) الضعفاء الكبير، العقيلى، ابوجعفر، محمد بن عمرو بن موسى، تحقيق، عبدالمعطى، امين، بيروت، دارالكتب العلميه، الطبعة الاولى، ١٤٠٤ هـ - .

١٠) الكامل فى ضعفاء الرجال، ابن عدى، ابو احمد عبدالله، تحقيق، عادل، احمد، عبدالموجود، بيروت، دارالمعرفه، الطبعة الاولى، ١٤١٨ هـ - . ١٩٩٧ م.

١١) منتهى المقال فى اصول الرجال، المازندراني، الشيخ محمد بن اسماعيل، قم، مؤسسه آل البيت لحياء التراث، الطبعة الاولى، ١٤١٦ هـ - .

١٢) مجمع الرجال، القهپايى، عنايه الله على، قم، مؤسسه مطبوعاتى اسماعيليان.

١٣) نقد الرجال، التفرشى، السيد مصطفى، قم، مؤسسه آل البيت لحياء التراث، الطبعة الاولى، ١٤١٨ هـ - .

(و) تراجم

١) الاصابه فى تمييز الصحابه، العسقلانى، احمد بن حجر، بيروت، دارالكتب العلميه.

٢) الاعلام، الزركلى، خيرالدين، بيروت، دارالعلم للملايين.

٣) اسد الغابه فى معرفه الصحابه، ابن الاثير، عزالدين، تحقيق، الشيخ على محمد، معوض، بيروت، دارالكتب العلميه.

٤) الاستيعاب فى معرفه الاصحاب، القرطبى، محمد بن عبدالبر، تحقيق، الشيخ على محمد، معوض، بيروت، دارالكتب العلميه.

ص: ١٨٢

(٥) انساب الاشراف، البلاذري، احمد بن يحيى، تحقيق، الشيخ محمدباقر، المحمودى، بيروت، مؤسسه الاعلمى، الطبعه الاولى، (١٣٩٤ هـ - .) ١٩٧٤ م.

(٦) اهل البيت، ابو علم، توفيق، القايره، دارالكتب الجامعى، الطبعه الثانيه، ١٤١٣ هـ - .) ١٩٩٢ م.

(٧) تاريخ الخلفاء، السيوطى، جلال الدين، تقديم، الاستاذ، عبدالله، مسعود، حلب، منشورات دارالعلم العربى

(٨) تهذيب التهذيب، العسقلانى، احمد بن حجر، بيروت، داراحياء، التراث العربى.

(٩) ترجمه الامام على بن ابى طالب عن تاريخ مدينه دمشق، المحمودى، محمدباقر، بيروت، مؤسسه المحمودى، الطبعه الثالثه، ١٤٠٠ هـ - .

(١٠) حليه الاولياء و طبقات الاصفياء، الاصفهاني، ابو نعيم، احمد بن عبدالله، بيروت، دارالكتب العلميه.

(١١) الذريعه الى تصانيف الشيعه، تهرانى، الشيخ آقابزرگ، بيروت، دارالاضواء، الطبعه الثالثه، ١٤٠٣ هـ - .

(١٢) سيره اعلام النبلاء، الذهبى، شمس الدين، محمد بن احمد، بيروت، مؤسسه الرساله.

(١٣) سيره آل بيت النبى الاطهار، مجدى فتحى السيد، المكتبه التوفيقه.

(١٤) الطبقات الكبرى، ابن سعد، محمد، تحقيق، محمد عبدالقادر، عطا، بيروت، دارالكتب العلميه، الطبعه الاولى، (١٤١٠ هـ - .) ١٩٩٠ م.

(١٥) الفصول المهمه فى معرفه الاثمه، ابن صباغ، الشيخ الامام، على بن محمد، بيروت، مؤسسه الاعلمى، للمطبوعات، الطبعه الاولى، ١٤٠٨ هـ - .

(١٦) فضل آل البيت، معرفه ما يجب لال البيت النبوى، المقريزى، القايره، ١٩٧٣ م.

- ١٧) لسان الميزان، العسقلاني، شهاب الدين ابي الفضل، احمد بن علي حجر، بيروت، مؤسسه الاعلمي، الطبعة الثالثه، ١٤٠٦.
- ١٨) ميزان الاعتدال في نقد الرجال، الذهبي، شمس الدين، محمد بن احمد، تحقيق، الشيخ، علي محمد، معوض، بيروت، دارالكتب العلميه، الطبعة الاولى، ١٤١٦هـ - .
- ١٩) معرفه الصحابه، الاصفهاني، ابو نعيم، احمد بن عبدالله، تحقيق، عادل بن يوسف، الرياض، دارالوطن، الطبعة الاولى، (١٤١٩ هـ - .) ١٩٩٨ م.
- ٢٠) وفيات الاعيان و انباء ابناء الزمان، ابن خلكان، شمس الدين احمد بن محمد، تحقيق، الدكتور، احسان عباس، بيروت، دار صادر.

ز) فقهى و اصولى

- ١) الاحكام فى اصول الاحكام، الأمدى، على بن محمد، تحقيق، سيدالجميلى، دار الكتاب العربى، بيروت، الطبعة الثانيه، (١٤٠٦ هـ - .) ١٩٨٦ م.
- ٢) ايضاح الفوائد فى شرح القواعد، فخرالمحققين، محمد بن الحسن بن يوسف، حقه الاشتهاردى و الكرمانى، قم، الطبعة الاولى، ١٣٨٧ هـ - .
- ٣) ارشاد الفحول الى تحقيق الحق من علم الاصول، الشوكانى، محمد بن علي بن محمد، بيروت، دارالفكر.
- ٤) الاختيارات الفقيهيه، ابن تيميه، شيخ الاسلام، علاءالدين ابوالحسن على بن محمد البعلى، بيروت، دارالمعرفه.

(٥) الانصاف فى معرفه الراجح من الخلاف على مذهب الامام احمد، المرادى، على بن سليمان، تحقيق، محمد حامد النقى، بيروت، داراحياء التراث العربى، الطبعة الثانيه.

(٦) تذكره الفقهاء، الحللى، حسن بن يوسف، قم، مؤسسه آل البيت، ١٤١٤هـ - .

(٧) جامع المقاصد فى شرح القواعد، المحقق الثانى، على بن الحسين، قم، مؤسسه آل البيت، ١٤١١هـ - .

(٨) شرح المعالم فى اصول الفقه، ابن تلمسانى، عبدالله بن محمد بن على، تحقيق، الشيخ عادل، بيروت، عالم المكتب، الطبعة الاولى، ١٤١٩هـ - . ١٩٩٩ م.

(٩) قواطع الادله فى الاصول، السمعانى، ابوالمظفر، تحقيق، الدكتور محمدحسن، بيروت، مؤسسه الرساله، الطبعة الاولى، (١٤١٧هـ - . ١٩٩٦ م.

(١٠) القواعد و الفوائد الاصوليه و ما يتعلق بها من الاحكام الفرعيه، ابن اللحام، محمد بن عباس، تحقيق عبدالكريم الفضيلى، بيروت، المكتبه العصريه، الطبعة الاولى، ١٤١٨هـ - . ١٩٩٨ م.

(١١) اللمعه الدمشقيه، الشهيد الاول، محمد بن جمال الدين، قم، دارالفكر، الطبعة الثانيه، ١٤١٢هـ - .

(١٢) موسوعه الفقه الاسلامى طبق لمذهب اهل البيت، قم، مؤسسه دائره معارف الفقه الاسلامى، الطبعة الاولى، (١٤٢٣هـ - . ٢٠٠٢ م.

(١٣) مجموع فتاوى، ابن تيميه، الرياض، دار عالم الكتب.

(١٤) المحصول فى علم اصول الفقه، الرازى، فخرالدين محمد بن عمر، دراسه و تحقيق، الدكتور طه، جابر، بيروت، مؤسسه الرساله، (١٤١٨هـ - . ١٩٩٧ م.

ص: ١٨٥

- (١) اثبات الوصيه للامام على بن ابي طالب، المسعودي، على بن الحسين، النجف، المكتبة المرتضويه.
- (٢) اصول مذهب الشيعة، القفاري، ناصر، رياض، ١٩٩٣ م.
- (٣) آل الرسول و اوليائه موقف اهل السنه و الشيعة، محمد بن عبدالرحمن بن قاسم، الطبعة الثانية، ١٤٢١ هـ .
- (٤) الامامه و السياسه، الدينوري، عبدالله بن مسلم بن قتيبه، تحقيق، الدكتور طه محمد، الزيني، مؤسسه الحلبي و شركاء.
- (٥) تنزيه القرآن عن المطاعن، عمادالدين، ابوالحسن عبدالجبار بن احمد المعتزلي، بيروت، دارالنهضة الحديثه.
- (٦) الشيعة و السنه، الهى ظهير، احسان، لاهور، اداره ترجمان السنه، ١٩٧٣ م.
- (٧) الشيعة و اهل البيت، الهى ظهير، احسان، لاهور، اداره ترجمان السنه، ١٩٨١ م.
- (٨) الشيعة و القرآن، الهى ظهير، احسان، لاهور، اداره ترجمان السنه، ١٩٨٣ م.
- (٩) الشيعة و التشيع، الهى ظهير، احسان، لاهور، اداره ترجمان السنه، ١٩٨٤ م.
- (١٠) الفوائد البهيه فى شرح عقائد الاماميه، جميل حمود، الشيخ محمد، بيروت، مؤسسه الاعلمى، الطبعة الثانية، ١٤٢١ هـ . ، ٢٠٠١ م.
- (١١) منهاج السنه النبويه، ابن تيميه، تحقيق، الدكتور محمد رشاء سالم، رياض، دار أحد.
- (١٢) منهج الحق و كشف الصدق، الحلبي، حسن بن يوسف، تعليق، الحجه الشيخ عين الله الحسنى الازموى، قم، مؤسسه دارالهجره، الطبعة الثالثه، ١٤١١ هـ .

١٣) منهاج الكرامه فى معرفه الامامه، الحلى، حسن بن يوسف، بن المطهر، تحقيق، الاستاذ عبدالرحيم، مبارك، مؤسسه پژوهش و مطالعات عاشورا، الطبعة الاولى، ١٤٢١ هـ - .

ط) تاريخى

- ١) تاريخ الاسلام، الذهبى، شمس الدين، محمد بن احمد، تحقيق، الدكتور، عمر، عبدالسلام، بيروت، دارالكتاب العربى.
- ٢) تاريخ مدينه دمشق، ابن عساكر، الامام، الحافظ، ابوالقاسم، على بن الحسن، تحقيق، على، شيرى، بيروت، دارالفكر، الطبعة الاولى، ١٤١٧ هـ - .
- ٣) تاريخ يعقوبى، يعقوبى، احمد بن ابى يعقوب، بيروت، دار صادر.
- ٤) تاريخ الخلفاء، السيوطى، جلال الدين، تحقيق، محمد، محيى الدين عبد الحميد.
- ٥) تاريخ الطبرى المعروف بتاريخ الامم و الملوك، الطبرى، الامام، ابوجعفر، محمد بن جرير، بيروت، مؤسسه الاعلمى.
- ٦) التدوين فى اخبار قزوين، رافعى قزوينى، تحقيق، عزيزا... عطاردى، تهران، نشر عطارد.
- ٧) الخوارج اصول و عقايد، طاهر الشمري، حبيب، مشهد، البحوث الاسلاميه، الطبعة الاولى، ١٤١٥ هـ - .
- ٨) السيره النبويه، ابن هشام، حققه، مصطفى السقا و غيره، بيروت، داراحياء التراث العربى.
- ٩) الفتوحات الاسلاميه بعد معنى الفتوحات النبويه، زينى دحلان، السيد احمد، القاهره، مؤسسه الحلبي و شركاء، (١٣٨٧ هـ -) ١٩٦٨ م.

ص: ١٨٧

١٠) الكامل فى التاريخ، ابن الاثير، عزالدين، على بن ابى الكرم، بيروت، دار صادر.

١١) كتاب المعرفه و التاريخ، الفسوى، يعقوب بن سفيان، تحقيق، اكرم ضياء الصمدى، مؤسسہ الرسالہ، الطبعہ الثانيہ، ١٩٨١ م.

(ى لغوى و ادبى

١) اقرب الموارد فى فصيح العربيه و الشوارد، سعيد الخورى، الشرتونى، تهران، دارالاسوه، ١٤١٦ هـ.

٢) تهذيب اللغه، الازهرى، ابو منصور محمد بن احمد، بيروت، دار احياء التراث، (١٤٢١ هـ - ٢٠٠٠ م).

٣) تاج العروس من جواهر، الزبيدى، السيد مرتضى، الحسينى الواسطى، تحقيق، على شبرى، بيروت، دارالكفر، (١٤١٤ هـ - ١٩٩٤ م).

٤) شرح المختصر على تلخيص المفتاح، التفتازانى، سعدالدين، قم، كتابفروشى مصطفى.

٥) القاموس المحيط، الفيروزآبادى، محمدالدين محمد بن يعقوب، بيروت، دارالجيل.

٦) لسان العرب، ابن منظور، علامه، ابوالفضل جمال الدين محمد بن مكرم، قم، نشر ادب الحوزه.

٧) مفتاح العلوم، السكاكى، ابويعقوب، يوسف بن ابى بكر، بيروت، دارالكتب العلميه.

٨) معجم مقاييس اللغه، ابن فارس، ابوالحسين احمد، تحقيق، عبدالسلام، هارون، قم، مركز الاعلام الاسلامى، ١٤٠٤ هـ - .

ص: ١٨٨

٩) المعجم الوسيط، عده من العلماء، استانبول، دارالوادعوه، ١٣٧٩ هـ - .

١٠) المطول في شرح تلخيص المفتاح، التفتازاني، سعدالدين، تهران، كتابفروشي اسلاميه، ١٣٧٤ هـ - .

١١) مغنى اللبيب عن كتب الاعاريب، المصري، جمال الدين ابومحمد عبدالله بن يوسف، تهران، كتابفروسي اسلاميه، ١٣٩١ هـ - .

١٢) مجمع الامثال، ميداني، احمد بن محمد، تحقيق، قصي الحسين، طرابلس لبنان، دارالشمال.

ك) كليات

١) سلسله مؤلفات، المفيد، محمد بن محمد بن النعمان، الطبعة الثانيه، بيروت، دارالمفيد، (١٤١٤ هـ - .) ١٩٩٣ م.

٢) شرح نهج البلاغه، ابن ابي الحديد، عزالدين ابوحامد بن هبه الله، تحقيق، محمد، ابوالفضل، ابراهيم، بيروت، دارالكتب العلميه.

٣) العقد الفريد، ابن عبد ربه، احمد بن محمد، تحقيق، الدكتور، مفيد، بيروت، دارالكتب العلميه، (١٤١٧ هـ - .) ١٩٩٧ م.

٤) الفتوحات المكيه، ابن العربي، محيي الدين.

٥) منهاج البراعه في شرح نهج البلاغه، الهاشمي الخويي، العلامة ميرزا حبيب الله، تهران، كتابفروشي، اسلاميه.

ص: ١٨٩

- ٦) شرح فتح القدير، كمال الدين محمد بن عبد الواحد، ابن همام، بيروت، دارالفكر، الطبعة الثانية، ١٢٩٧ م.
- ٧) سلسله الاحاديث الصحيحه، محمد ناصر الدين الالباني، مكتبه المعارف، الرياض طبعه جديد هـ - ١٩٩٥
- ٨) البدايه و النهايه، ابو الفداء، ابن كثير، دارالفكر، بيروت، ١٤١٩ هـ - .
- ٩) يبايع الموده، سليمان بن ابراهيم، القندوزي، قم، كتابفروشي بصيرتي
- ١٠) المجموع الرائق من أزهار الحدائق، سيد هبه الله، الموسوي، تهران، موسسه دائره المعارف اسلاميه ١٤١٧ هـ - .
- ١١) الجمل او النصره في حرب بصره، شيخ المفيد، قم، مكتبه الداوري
- ١٢) الاغانى، ابو الفرح، على بن الحسين، تحقيق عبد الامير على مهنا، بيروت، دارالفكر، ١٤٠٧ هـ - .
- ١٣) شرح كتاب الفقه الاكبر، للفارسي ملا على، بيروت، دارالكتب العلميه
- ١٤) فيض القدير شرح الجامع الصغير، عبد الرؤوف المناوي، بيروت، دارالمعرفه
- ١٥) فضائل آل البيت، المقريزي، القاهره، ١٩٧٣ م.
- ١٦) فضائل آل البيت في الميزان الشريعه الاسلاميه، الدكتور محمد عمر الحاجي، دمشق، دارالمكتبي، ١٤٢٠ هـ - .
- ١٧) فضائل الطالبين، حاكم ابي سعد، محسن بن كرامه، تحقيق، محمد رضا انصاري، تهران ١٣٧٨ شمسي .
- ١٨) غريب الحديث، ابن قتيبه، بغداد، ١٩٧٧ م .

١٩) غريب الحديث، ابو عبيد ابن قاسم بن سلا. حيدرآباد ١٩٦٤ م .

٢٠) غريب الحديث، خطابي، مکه المکرمة

٢١) نهايه الارب، في مصرفه انساب العرب، القلقشندی، احمد بن عيس، القاہرہ ، ١٩٥٩ م .

٢٢) اضواء على السنه المحمديه، محمود ابو ريه، القاہرہ ، ١٩٦٠ م .

٢٣) سنن، ابى داوود، سليمان بن الاشعث، بيروت، دارالفکر ١٤١٤ هـ .

٢٤) جامع التفسير من كتب الاحاديث ، اشراف على اخراجه خالد بن عبدالقادر آل عقده، الرياض، دار طيبه، الطبعة الاولى، ١٤٢١ هـ .

٢٥) التفسير الحديث ترتيب السور حسب النزول، محمد عزه، دروزه، بيروت، دارالعرب الاسلامى، الطبقة الثانية، ١٤٠٤ هـ .

٢٦) غريب الحديث ، شيخ الاسلام ، ابى الفرج ، عبد الرحمن بن على بن الجوزى المتوفى ٥٩٧ هـ-، علق عليه، الدكتور عبد المصطفى امين، بيروت، دارالكتب الصلحيه، الطبعة الاولى ١٩٨٥ م .

٢٧) النهايه فى غريب الحديث و الاثر، الامام مجد الدين المبارك بن محمد، ابن اثير، علق عليه، ابو عبد الرحمن صلاح به، دارالكتب العلميه، الطبعة الاولى ١٩٩٧ م .

٢٨) المحكم و المحيط الاعظم، ابى الحسن على بن محمد اسماعيل بن سيد المعروف با بن سيد، المتوفى ٤٥٨ هـ .، تحقيق، الدكتور عبد الحميد، بيروت، دارالكتب العلميه، الطبعة الاولى، ١٤٢١ هـ .

٢٩) جمهره اللغة، ابوبكر محمد بن دريد متوفى ٣٢١، حقه، الدكتور رمزى منير، بعلبك بيروت دارالعلم، ملايين.

٣٠) الروضه البهيه فى شرح اللمعه دمشقيه، للشهيد الثانى زين الدين بن على بن احمد، تحقيق، السيد محمد كلانتر، قم، منشورات المطبعه العلميه.

٣١) شرح الاصول الخمسه، لآبى الحسين القاضى عبد الجبار بن احمد، تحقيق، عبد الكريم عثمان، الطبعه الاولى، القايره، مكتبه وهبه ١٣٨٤ هـ - .

٣٢) شرح العقاعد النسفى، لسعد الدين مسعود بن عمر التفتازانى، الطبعه الحجرية، دارالخلافة العثمانية، المطبعه العثمانية ١٣١٥ هـ - .

٣٣) شرح المطالع، لقطب الدين الرازى، قم، منشورات كتب النجفى.

٣٤) شرح مطالع الانور، لقطب الدين الرازى، دارالخلافة، طبعه العثمانى.

٣٥) شرح المواقف، للسيد الشريف على بن محمد الجرجانى، اعداد السيد محمد بدر الدين النسعانى، قم، منشورات الرضى ١٤١٢ هـ - .

٣٦) شرح المقاصد، اسعد الدين مسعود بن عمر، قم، منشورات الرضى.

٣٧) الفصول المهمه فى معرفه احوال الائمة، لعلى بن محمد المعروف با بن الصباغ بيروت مؤسسه الاعلمى، للمطبوعات، الطبعه الاولى ١٤٠٨ هـ - .

٣٨) كتاب الاربعين فى اصول الدين، احمد بن عمر الخطيب فخر الدين الرازى، الطبعه الاولى، حيدر آباد، مطبعه دارالمعارف العثمانية

٣٩) منتهى الارب فى لغة العرب، لعبد الرحيم بن عبد الكريم الصنفى، طهران، منشورات مكتبه النسايبى.

ص: ١٩٢

جلد ۴

اشاره

ص: ۱

مقدمه استاد انصاری بویراحمدی ۱۳

فصل اول

تقریر استدلال شیعه به آیه تطهیر

آیه تطهیر. ۲۵

توضیح آیه ۲۵

تقریر استدلال شیعه ۲۶

مقدمه اول. ۲۷

دلالت کلمه انما بر حضر ۲۷

مقدمه دوم. ۲۹

نزول آیه در شأن اصحاب کساء ۲۹

فصل دوم

شواهد شأن نزول

۱ - تطبیق رسول خدا صلی الله علیه وآله ۳۳

الف - تطبیق عملی یا رفتاری: ۳۴

۱- نزول آیه مباحله: ۳۴

ص: ۷

۲- نزول آیه الصلاه: ۳۵

ب - تطبیق گفتاری: ۳۹

۱- نزول آیه تطهیر: ۳۹

۲- نزول آیه مباحله: ۴۰

۳- نزول آیه قُربی: ۴۰

۴- حدیث ثقلین: ۴۱

۱ - اعتراف اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله ۴۴

۱- امام علی علیه السلام ۴۶

۲- عبدالله بن عباس ۴۸

۳- جابر بن عبدالله الانصاری ۴۸

۴- انس بن مالک ۴۹

۵- سعد بن ابی وقاص ۵۰

۶- ابوسعید الخدری ۵۱

۷- عمر بن ابی سلمه ۵۲

۸- واثله بن الاسقع ۵۳

۲ - اعتراف همسران رسول خدا صلی الله علیه وآله ۵۴

الف - ام سلمه ۵۵

ب - زینب ۵۶

ج - عایشه ۵۶

امتناع رسول خدا صلی الله علیه وآله از ورود همسران ۵۶

۳ - اعتراف محدثان و مفسران ۵۸

ویژگی های اهل بیت علیه السلام. ۷۰

اهل بیت علیه السلام در کلام رسول خدا صلی الله علیه وآله. ۷۱

الف - اهل بیت علیه السلام کشتی نجات ۷۱

ب - اهل بیت علیه السلام وسیله آمرزش گناهان ۷۵

ج - اهل بیت علیه السلام وسیله امنیت امت ۸۲

الف - عوامل مادی: ۸۲

ب - عوامل معنوی: ۸۲

د - نسب خانوادگی اهل بیت علیه السلام ۸۷

ص: ۸

ه- جنگ با اهل بیت علیه السلام؛ جنگ با رسول خدا صلی الله علیه وآله ۹۱

و- اهل بیت علیه السلام مخزن علوم و اسرار الهی ۹۵

ز- اهل بیت علیه السلام اساس دین خدا ۱۰۱

تطبیق اصحاب کساء ۱۰۳

الف- رسول خدا صلی الله علیه وآله ۱۰۴

ب- امام علی علیه السلام ۱۰۶

ج- فاطمه الزهرا علیها السلام ۱۰۷

د- امام حسن مجتبیٰ علیه السلام ۱۰۹

ه- امام حسین علیه السلام ۱۱۰

فصل سوم

شبهات ادبی

شبهات ادبی. ۱۱۵

۱- رجس شامل دروغ نمی شود: ۱۱۵

۲- رجس شامل خطا نمی شود: ۱۱۶

عدم ملازمه میان نفی رجس و عصمت: ۱۱۷

نقد شبهه اول ۱۱۸

تعریف رجس ۱۱۹

پاسخ شبهه دوم ۱۲۲

نقد شبهه سوم ۱۲۴

۴- اهل البیت شامل اصحاب کساء نمی شود: ۱۲۹

۵- اهل البيت شامل على عليه السلام نمى شود: ۱۳۰

الف - ديدگاه شيعه ۱۳۲

ب - ديدگاه اهل سنت ۱۳۴

نقد آرا ۱۳۹

فصل چهارم

شبهه سياق

شبهه سياق ۱۴۵

تعريف سياق. ۱۴۵

سياق آيات. ۱۴۸

ص: ۹

دلایل طرفداران سیاق. ۱۴۸

شخصیت عکرمه از دیدگاه اهل سنت ۱۴۹

الف - فکری: ۱۵۰

ب - قولی: ۱۵۲

شخصیت عکرمه از دیدگاه شیعه ۱۵۴

نقد ۱۵۶

دلایل عدم شمول همسران پیامبر در این آیه ۱۵۸

۱- ناتوانی راویان ۱۵۹

۲- اصطلاح اصحاب کساء ۱۵۹

۳- جلوگیری از ورود ام سلمه: ۱۶۰

۴- قرینه و اجمال لفظ ۱۶۱

۵- ناهماهنگی الفاظ: ۱۶۲

۶- ناهماهنگی آیه با واقعیت: ۱۶۳

۷- تحقق نیافتن دستورات الهی: ۱۶۳

۸- عدم ادعای همسران: ۱۶۵

شبهه تفکیک کلام: ۱۶۶

نقد ۱۶۷

فصل پنجم

شبهات کلامی

شبهات کلامی ۱۷۳

۱- اراده در آیه تشریحی است: ۱۷۳

نقد ۱۷۵

اعتراف های صریح ابوبکر در شأن نزول این آیه ۱۷۷

۲- عدم عصمت: ۱۸۰

نقد ۱۸۲

بررسی دلالت آیه بر عصمت ۱۸۵

فصل ششم

شبهات تاریخی

۱- عدم فهم صحابه: ۱۹۱

نقد ۱۹۱

ص: ۱۰

۲- عدم ادعای خلافت: ۱۹۳

نقد ۱۹۴

الف - احتجاج به آیات. ۱۹۵

الف) منابع اهل سنت: ۱۹۵

حدیث مناشده یوم الشوری □ ۱۹۹

ب . منابع شیعه ۲۰۴

۱- مناشده یوم الشوری □ ۲۰۵

۲- مناشده با ابوبکر ۲۰۶

۳- مفاخره قریش ۲۰۷

۴- مذاکره با مهاجرین و انصار ۲۰۸

۵- مناظره با ملحدان ۲۰۹

۶- پاسخ پرسشگران ۲۱۲

۱- مناظره با ابوبکر: ۲۱۴

۲- مناظره با اعضاء شورا: ۲۱۶

۳- مناظره با مهاجرین و انصار: ۲۱۷

ب - استناد به روایات. ۲۱۹

استدلالات امام علی علیه السلام به روایت. ۲۲۱

۱- مناشده یوم الشوری □: ۲۲۱

۲- مناشده ایام عثمان: ۲۲۳

۳- مناشده یوم الرجه: ۲۲۶

۴- مناشده يوم الجمل: ۲۲۸

۳- خطبه شقشقيه از على عليه السلام نيست: ۲۳۹

نقد ۲۴۱

خطبه در منابع شيعه: ۲۴۳

خطبه در منابع اهل سنت: ۲۴۵

۴- خطبه بر امامت دلالت نمي کند: ۲۴۹

نقد ۲۵۰

فصل هفتم

شبهات اسباب النزول

۱- همسران سبب نزول آيه هستند: ۲۵۵

ص: ۱۱

نقد ۲۵۶

۲- دعای پیامبر، عامل مشمول ۲۵۹

نقد ۲۶۰

شبهه تحریف ۲۶۵

ص: ۱۲

بسم الله الرحمن الرحيم

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «من نازع علياً عليه السلام في الخلافة بعدى فهو كافر وقد حارب الله ورسوله»^(۱).

«کسی که بعد از من درباره امر خلافت و جانشینی با علی علیه السلام نزاع کند کافر است و به تحقیق با خدا و پیامبر او جنگیده است».

یکی از مهم ترین آیات قرآن که علاوه بر عظمت و قداست اهل بیت علیه السلام دلالت بر عصمت امامان معصوم علیه السلام می کند، آیه ی تطهیر است.

خداوند متعال در سوره احزاب آیه ی ۳۳ می فرماید: {إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا} خداوند فقط می خواهد پلیدی و گناه

ص: ۱۳

۱- علامه خوارزمی، مناقب، ص ۲۵۴؛ ابن مغازلی، المناقب، ص ۹۳، دار الأضواء؛ علامه ابن حسویه، در بحر المناقب، ص ۴۴.

را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد.

{إِنَّمَا} در آیه دلالت بر انحصار می کند «ال» در {الرَّجَسِ}، «ال جنس» است یعنی هر نوع پلیدی. خداوند اراده کرده است هرگونه پلیدی چه ظاهری و چه باطنی را تنها از اهل بیت علیه السلام دور کند. لذا آنان به خواست خدا پاک و مطهر می باشند.

درست است که اهل بیت علیه السلام در لغت، به اهل یک خانواده اطلاق می شود که همسر هم جزء آنان است ولی دلائل متعددی داریم که خداوند از کلمه ی «اهل بیت» در این آیه، معنای خاصی اراده کرده است.

روایات فراوانی در منابع اهل تسنن موجود است مبنی بر این که رسول خداصلی الله علیه وآله صراحتماً مصداق «اهل بیت» در آیه تطهیر را روشن کرده است، مانند:

حدثنا أبو بكر بن أبي شيبة ومحمد بن عبد الله بن نمير واللفظ لأبي بكر قالوا حدثنا محمد بن بشر عن زكريا عن مضعب بن شيبة عن صفية بنت شيبة قالت قالت عائشة خراج النبي صلى الله عليه وآله وعاليه مرط مرخل من شعر أسود فجاء الحسن بن علي فأدخله ثم جاء الحسين فدخل معه ثم جاءت فاطمة فأدخلها ثم جاء علي فأدخله ثم قال: {إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت ويطهركم تطهيراً}.

مسلم نیشابوری در کتاب «صحیح» خود که طبق عقیده اهل تسنن صحیح ترین کتاب بعد از قرآن و بخاری است، می نویسد:
«عائشه گفت: رسول

خداصلی الله علیه وآله صبح هنگام بیرون رفتند و بر روی دوش ایشان عبایی از موی سیاه بود. پس حسن بن علی علیه السلام آمد، پس او را در زیر عبا گرفت؛ سپس حسین آمد و او را نیز وارد کرد؛ سپس فاطمه آمد و او را نیز وارد کرد؛ سپس علی آمد و او را نیز وارد کرد؛ سپس فرمود: خداوند می خواهد از شما اهل بیت علیه السلام پلیدی ها را دور کند و شما را پاک نماید». (۱)

ترمذی در «سنن» خود که از صحاح سته اهل تسنن است نقل می کند:

حدثنا قُتَيْبَةُ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سُلَيْمَانَ الْأَصْبَهَانِيُّ عَنْ يَحْيَى بْنِ عُبَيْدٍ عَنْ عَطَاءِ بْنِ أَبِي رَبَاحٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ أَبِي سَلَمَةَ رَيْبِ بْنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ {إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا} فِي بَيْتِ أُمِّ سَلَمَةَ فَدَعَا فَاطِمَةَ وَحَسَنًا وَحُسَيْنًا فَجَلَّلَهُمْ بِكِسَاءٍ وَعَلِيٌّ خَلْفَ ظَهْرِهِ فَجَلَّلَهُمْ بِكِسَاءٍ ثُمَّ قَالَ اللَّهُمَّ هَوْلَاءِ أَهْلِ بَيْتِي فَأَذْهِبْ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَطَهِّرْهُمْ تَطْهِيرًا قَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ وَأَنَا مَعَهُمْ يَا نَبِيَّ اللَّهِ قَالَ أَنْتِ عَلَى مَكَانِكَ وَأَنْتِ عَلَى خَيْرٍ. (۲)

ص: ۱۵

۱- صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۸۳، ح ۲۴۲۴، کتاب الفضائل، باب فضائل اهل بیت النبوی صلی الله علیه وآله.
 ۲- سنن الترمذی، ج ۵، ص ۳۵۱، ح ۳۲۰۵؛ این روایت با الفاظ متفاوت در کتاب های اهل تسنن آمده است و دلالت دارد به اینکه اهل بیت پیامبر صلی الله علیه وآله که مورد شمول این آیه است فقط شامل حضرت علی و فاطمه و امام حسن و امام حسین علیه السلام هستند و این آیه در شأن و منزلت ایشان نازل گردیده است: صحیح مسلم، مسلم النیشابوری، ج ۷، ص ۱۳۰؛ سنن الترمذی، الترمذی، ج ۵، ص ۳۰، ح ۳۲۵۸ و ص ۳۱ ح ۳۲۵۹ و ص ۳۲۸ ح ۳۸۷۵؛ مسند احمد، الإمام احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۳۳۰، و ج ۳، ص ۲۵۹، و ج ۴، ص ۱۰۷ و ج ۶، ص ۲۹۲؛ المستدرک، الحاکم النیشابوری، ج ۲، ص ۴۱۶ و ج ۳، ص ۱۳۲؛ السنن الکبری، البیهقی، ج ۲، ص ۱۵۰؛ مسند ابی داود الطیالسی، سلیمان بن داود الطیالسی، ص ۲۷۴؛ المصنف، ابن ابی شیبہ الکوفی، ج ۷، ص ۵۰۱ ح ۳۹؛ مسند ابن راهویه، إسحاق بن راهویه، ج ۳، ص ۶۷۸ ح ۷۲۸ و ۱۲۷۱؛ منتخب مسند عبد بن حمید، عبد بن حمید بن نصر الکسی، ص ۱۷۳ ح ۴۷۵ و ۳۶۷، ح ۱۲۲۳؛ الآحاد والمثانی، الضحاک، ج ۵، ص ۳۶۰ ح ۲۹۵۳؛ خصائص أمير المؤمنين علیه السلام، النسائی، ص ۴۸؛ مسند ابی یعلی، أبو یعلی الموصلی، ج ۷، ص ۵۹ ح ۳۹۷۸ و ۳۹۷۹؛ صحیح ابن حبان، ابن حبان، ج ۱۵، ص ۴۳۲؛ المعجم الأوسط، الطبرانی، ج ۳، ص ۱۶۵، و ج ۴، ص ۱۳۴ و ج ۸، ص ۱۱۱؛ المعجم الصغير، الطبرانی، ج ۱، ص ۱۳۴؛ المعجم الكبير، الطبرانی، ج ۳، ص ۵۲، ح ۲۶۶۲ و ص ۵۳ ح ۲۶۶۳، و ح ۲۶۶۴ و ۲۶۶۵؛ الاستيعاب، ابن عبد البر، ج ۳، ص ۱۰۹۹، و ج ۴، ص ۱۵۴۲ ح ۲۶۹۱ و ج ۴، ص ۱۶۳۳ ح ۲۹۲۰؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۲؛ نظم درر السمطين، الزرنندی الحنفی، ص ۲۳۸، ۲۳۹؛ تخريج الأحاديث والآثار، الزيلعي، ج ۱، ص ۱۸۸ ح ۱۹۴؛ كنز العمال، المتقى الهندي، ج ۱۳، ص ۶۰۲، ح ۳۷۵۴۳ و ۳۷۵۴۴ و ص ۶۴۶ ح ۳۷۶۳۲ (مسند أنس) ص ۶۴۶ ح ۳۷۶۳۳؛ مجمع الزوائد، الهيثمي، ج ۷، ص ۹۱، ج ۹، ص ۱۱۹.

از عمر بن أبی سلمه پسر همسر (ربیبه) رسول خداصلی الله علیه وآله نقل شده است: «وقتی آیه {إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ} بر پیامبرصلی الله علیه وآله نازل شد، من در خانه ی ام سلمه بودم. رسول خداصلی الله علیه وآله فاطمه، حسن و حسین و علی علیه السّلام را خواست و فرمود: خداوندا

ص: ۱۶

اینان اهل بیت من هستند. آنان را از هرگونه رجس و پلیدی دور کن و پاک و پاکیزه بگردان. ام سلمه گفت: ای پیامبر خدا! من هم جزء آنان (اهل بیت) هستم؟ آن حضرت فرمود: سر جای خودت بمان، تو بر خوبی هستی».

طبق این روایت، پیامبر صلی الله علیه و آله به ام سلمه اجازه نداد وارد کسا شود و فرمود: تو خوب هستی ولی اهل بیت من این چند نفرند.

إنّ زید بن أرقم سئل عن المراد بأهل البيت هل هم النساء؟ قال: لا، وأيم الله، إنّ المرأه تكون مع الرجل العصر من الدهر، ثمّ يطلّقها، فترجع إلى أبيها وقومها.

در «صحیح مسلم» آمده که از زید بن ارقم سؤال شده آیا منظور از اهل بیت پیامبر، زنان او هستند؟ پاسخ داد: «همسر یک مرد از اهل بیت آن به حساب نمی آید زیرا چه بسا زنی با مردی یک عمر زندگی می کند ولی در آخر عمر طلاق گرفته، به خانه پدرش می رود و جزء اهل بیت پدر محسوب می شود».^(۱)

نکته بسیار مهمّ و حائز اهمیت در مورد شناخت آیات امامت و ولایت در قرآن این است که ما قبل از بررسی این آیات، درک و فهم کامل و دقیقی از اصل امامت و ولایت داشته باشیم.

مبانی اعتقادی تشیع در باب امام شناسی برگرفته از قرآن کریم، سیره و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله و احادیث نورانی ائمه اطهار علیه السلام است.

ص: ۱۷

۱- صحیح مسلم، ج ۷ ص ۱۲۳، (رقم ۶۳۸۱)، کتاب فضائل الصحابه، باب فضائل علی بن أبی طالب علیه السلام.

ارزش والای بررسی شخصیت، آثار و برکات وجودی امام علیه السلام از آن جهت حائز اهمیت فراوان است که آن نیر اعظم، منبعی عظیم، اصیل، مطمئن، جامع و غنی برای شناخت هرچه بیشتر خداوند متعال و سعادت دنیا و آخرت، نه تنها برای مسلمانان، بلکه برای همه جهانیان است. امام با براهین قاطع و ازدحام دلایل در احادیث و کلمات انسان سازش، شاهد کلام به کام جان و نسیم جان افزای هدایت امت در ابعاد مختلف زندگی فردی و اجتماعی آنان خواهد بود. پانهادن گوهر مقدس امام علیه السلام به

معموره وجود، از امهات دهر، گنج انعام بی شمار حضرت احدیت و مهمترین رویداد تاریخ برای هدایت بشر و انسانیت در امتداد تاریخ است.

وجود قدسی امام، اقیانوسی بی کران از علوم و معارف الاهی است. کلام امام دل نشین و زبان بیانش متصل به منبع و خزانه علم الاهی و آگاه به معارف و سیره پاک نبوی است.

اعتقاد و تمسک به امام و رهنمودهای او، فرصت و رخصتی ستوده و نیکو برای هدایت و خیرخواهی خلاق، افزایش ارزش های توحیدی و تصحیح مذهب و اعتقادات است. رشحات مواعظه بالغه امام، با طریقه نرم گفتاری، درستگویی و مواعظه حسنه اش، درمان و دوی دردزدای واماندگان از لذت بندگی و علاج مزاج علیلان و جمیع امراض است. علم و عمل امام، بیان و تعلیم احکام شرع و چراغ پر فروغ آیین دین مبین اسلام خواهد بود.

ضرورت وجود و حضور امام فراتر از مغز متفکر و قلب تپنده است و مایه حیات برای سلامت مادی و معنوی زندگی فردی و اجتماعی در جامعه اسلامی است؛ چراکه با مراجعه به آیات قرآن کریم و سیره و سنت رسول اعظم صلی الله علیه و آله در می یابیم که امام، رهبر شرعی مسلمانان بعد از نبی، رکنی از ارکان و اصلی از

اصول اساسی دین، رمز ارتباط بین خالق و مخلوق، اعلم و افهم انسان ها نسبت به دین، نزدیک ترین فرد به خدا و رسول صلی الله علیه و آله، حافظ دین از تغییر و تحریف، ترجمان حکمت و علم الاهی، ناطق به صواب، دعوت کننده به حق با حکمت و موعظه حسنه و حجت بالغه، همتا و عدل قرآن، فقه اکبر، وارث علم نبی صلی الله علیه و آله، دلیل هدایت، حجت و خلیفه خدا و رسول صلی الله علیه و آله در زمین است.

رسالت عالمان امام شناس با عنایت به این نکته که درک و فهم دقیق ویژگی های منحصر به فرد امام از طریق امام شناسی امکان پذیر است، برگزاری و برقراری دروس و دوره های آموزشی متعدد در زمینه امام شناسی و پژوهش و تحقیق عمیق و دقیق آیات ولایت در قرآن به وسیله ی عالمان امام شناس، ضرورتی اجتناب ناپذیر است.

تمامی مسلمانان به ویژه شما خوانندگان عزیز از هر طبقه ای که هستید، اعم از حوزوی و دانشگاهی، محقق و نویسنده، نواندیش، دین باور و... همه و همه اگر طالب رستگاری جاودان و سعادت دنیا و آخرت هستیم، مکلفیم وظیفه فردی و اجتماعی خود را در قبال امام خویش بشناسیم و عمل نماییم.

امید آنکه با تبیین علمی و روشمند، تجزیه و تحلیل درست و منطقی به وسیله صاحب نظران و کارشناسان خیره اسلامی به نقد و نظر و تجزیه و تحلیل امامت و ولایت در قرآن پرداخته، به وسیله تألیف کتاب، برگزاری همایش، رسانه های عمومی، جراید و مطبوعات، اینترنت، متون درسی حوزه و دانشگاه، ارسال کتاب، مجلات برای کتابخانه ها و مجامع علمی و... امام شناسی را در جامعه فراگیر و گسترده نماییم.

در راستای این مهم و به مدد الاهی دانشمند متعهد و متخصص، حضرت حجت الاسلام والمسلمین جناب آقای دکتر سید محمّد مرتضوی «زید عزه الشریف و ادام الله ظلّه» در تحقیقات گسترده و دامنه دار خود به بررسی آیات ولایت در قرآن پرداخته اند، که در جای خود بسیار ارزنده، قابل ستایش و دارای استفاده فراوان برای مطالعه کنندگان است. إن شاء الله کثر الله امثالهم، جزاه الله عن الإسلام اجراً، ادام الله ظلّه و دامت افاضاته والسّلام علیکم وعلی جمیع اخواننا المؤمنین بولایه علی بن أبی طالب علیه السّلام فی اقطار العالم ورحمه الله وبرکاته

مسئول مجمع جهانی شیعه شناسی

انصاری بویراحمدی

ص: ۲۰

فصل اول: تقریر استدلال شیعه به آیه تطهیر

فصل دوم: شواهد شأن نزول

فصل سوم: شبهات ادبی

فصل چهارم: شبهات سیاق

فصل پنجم: شبهات کلامی

فصل ششم: شبهات تاریخی

فصل هفتم: اسباب النزول

آیه تطهیر

از آیاتی که شیعه برای اثبات امامت بلافصل حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به آن استدلال کرده است، آیه تطهیر است:

{إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً} (۱)

«خداوند اراده کرده است که تنها شما اهل بیت را از پلیدی پاک کند و شما را پاک گرداند».

توضیح آیه

گرچه آیه از نظر مفهوم روشن است ولی به دلایلی ابهامی در آن به وجود آمده است که بیشتر آن از تعبیر «اهل البیت» سرچشمه می گیرد.

ص: ۲۵

در اعراب اهل البیت سه وجه را جایز دانسته اند؛ رفع، جر و نصب؛ گرچه مشهور به نصب می خوانند و در نصب آن، دو نوع اعراب برای آن در نظر گرفته اند:

۱- بنا بر مدح که در این صورت مفعول فعل مقدر است که «اعنی اهل البیت» باشد؛

۲- بنا بر ندا که در این صورت منادی است؛ یعنی یا اهل البیت. (۱)

تقریر استدلال شیعه

علامه حلّی (ره) درباره استدلال شیعه به این آیه می نویسد:

«اجمع المفسّرون و روی الجمهور کاحمد بن حنبل و غیره أنّها نزلت فی رسول اللّٰه و علیّ و فاطمه و الحسن و الحسین علیه السلام و الکذب من الرجس و لا خلاف فی أنّ امیرالمؤمنین ادعی الخلافه لنفسه فیکون صادقاً.» (۲)

«مفسران اجماع دارند و جمهور همانند احمد بن حنبل و دیگران نقل کرده اند که آیه تطهیر در شأن رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السّلام و فاطمه علیها السّلام و حسن و حسین علیه السّلام نازل شده است و از طرفی رجس شامل کذب هم می شود و در

ص: ۲۶

۱- معانی القرآن و اعرابه، ج ۴، ص ۲۲۶.

۲- نهج الحق و کشف الصدق، ص ۱۷۳؛ الفوائد البهیّه فی شرح العقاید الامامیه، ج ۲، ص ۷۹.

این که امیرالمؤمنین علیه السلام ادعای خلافت کرده است تردیدی نیست. بنابراین آن حضرت در این ادعا صادق خواهد بود». همان طور که در کلام علامه به آن اشاره شده است، استدلال به این آیه برای استفاده عصمت از آن و در نتیجه استفاده خلافت بلافصل حضرت امیر علیه السلام متوقف بر اثبات چند مقدمه بدین شرح است:

۱- دلالت کلمه انما بر حصر؛

۲- نزول آیه در شأن اصحاب کساء؛

۳- مقصود از اراده، اراده تکوینی باشد؛

۴- شمول رجس نسبت به کذب؛

۵- ادعای خلافت از طرف حضرت امیر علیه السلام .

مقدمه اول

دلالت کلمه انما بر حصر

این که کلمه «انما» در لغت عرب «حصر» را می رساند، مورد اتفاق و اجماع ادیبان است؛^(۱) گرچه در علت آن اختلاف نظر وجود دارد^(۲).

ص: ۲۷

۱- مغنی اللیب عن کتب الاعاریب، ص ۱۹؛ المطول فی شرح تلخیص المفتاح، ص ۱۶۷؛ شرح المختصر علی تلخیص المفتاح، ص ۸۳.

۲- مفتاح العلوم، ص ۱۲۶.

فخر رازی درباره دلالت «انما» بر حصر مینویسد:

لنا ثلاثة اوجه:

احدها؛ انّ الشيخ ابا علي الفارسي حكى ذلك في كتاب الشيرازيات عن النحاه و صوبهم فيه و قولهم حجه.

و ثانيها؛ التمسك بقول الاعشى:

و لست ب-الاكثر منهم حصا و انما العزّه للكاثرو بقول الفرزدق

انا الذائد الحامي الذمار و انما يدافع عن احسابه-م انا او مثلي لولم تحمل انما هنا على الحصر لما حصل مقصود الشاعر.

و ثالثها؛ انّ كلمه «انّ» تقتضى الاثبات و «ما» تقتضى النفي، فعند تركيبها يجب ان يبقى كل واحد منها على الاصل، لان الاصل عدم التغيير. فامّا ان نقول كلمه انّ تقتضى ثبوت عين المذكور و كلمه ما تقتضى نفي المذكور و هو باطل بالاجماع و اما ان نقول كلمه انّ تقتضى ثبوت المذكور و كلمه ما تقتضى نفي غير المذكور و هذا هو الحصر و هو المراد.

۱- ابوعلی فارسی دلالت انما بر حصر را از قول نحویین در کتاب شیرازیات خود نقل کرده و آن را تایید کرده است و قول نحویان حجت است؛

۲- استدلال به قول اعشی که گفته است: تو از آنان از حیث عدد و

ص: ۲۸

شماره بیشتر نیستی و همانا پیروزی از آن کسانی است که بیشتر هستند.

و استدلال به گفته فرزاد که سروده است:

منم آن کسی که منع می کند و دفع می کند ضرر را از چیزی که محافظت از آن واجب است و همانا دفع می کند ضرر را از حسبه‌های ایشان من یا کسی که مثل من است.

۳- کلمه «ان» اقتضای اثبات و کلمه «ما» اقتضای نفی را دارد. وقتی این دو ترکیب شدند لازم است معنای اصلی خود را حفظ کنند، چون اصل عدم تغییر معنی است. بنابر این یا باید بگویید «ان» اقتضای اثبات آن چه را ذکر شده دارد و «ما» هم اقتضای نفی آنچه را ذکر شده دارد که این بالاتفاق باطل است و یا این که بگویید «ان» اقتضای اثبات آنچه ذکر شده و «ما» اقتضای نفی غیر آنچه را ذکر شده دارد که این معنای حصر است»^(۱).

مقدمه دوم

نزول آیه در شأن اصحاب کساء

ام سلمه می گوید: روزی که رسول خدا صلی الله علیه وآله در خانه من بود، حضرت

ص: ۲۹

۱- المحصول فی علم اصول الفقه، ج ۱، ص ۳۸۱.

فاطمه علیها السلام غذایی برای آن حضرت آورد. رسول خدا صلی الله علیه وآله به او فرمود: شوهرت و فرزندان را نزد من بیاور. پس از حاضر شدن آنان در خانه و خوردن از آن طعام آیه نازل شد. در پی نزول آیه رسول خدا صلی الله علیه وآله کساء خیری را بر آنان پوشاند و دستش را به طرف آسمان بلند کرد و عرض کرد.

«اللهم هولاء اهل بیتی و حامتی فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا.» فقلت: انا منهم؟ فقال: انک الی خیر. (۱)

«خدایا اینان اهل بیت و فرزندان من هستند؛ پلیدی را از آنان دور کن و آنان را پاک گردان.»

من عرض کردم: ای رسول خدا صلی الله علیه وآله من هم از آنان هستم.

فرمود: تو عاقبت به خیر هستی. «

گرچه این حقیقت از سوی راویان حدیث متفاوت بیان شده، اما همه این واقعات را بیان کرده‌اند که آیه تطهیر در شأن اصحاب کساء نازل شده است.

ص: ۳۰

۱- منابع تفسیری و حدیثی که مشروح آنها در آینده بیان می شود.

اشاره

در مورد شواهد شأن نزول آیه ولایت با بررسی متن روایت و یافتن شواهد قرآنی، حدیثی، تاریخی و... میتوان به صحت آن پی برد.

شواهد شأن نزول:

۱ - تطبیق رسول خدا صلی الله علیه وآله

اشاره

مسلمانان - با همه فرقه های گوناگون و اختلاف سلیقه ای که دارند - بر این باورند که قرآن بر رسول خدا صلی الله علیه وآله نازل شده است و او اولین فردی است که پیام خداوند را توسط فرشته وحی دریافت کرده و با امانت کامل و بدون هیچ گونه دخل و تصرفی، آن را به مردم رسانده است.

او گذشته از وظیفه ابلاغ وحی، وظیفه تفسیر و تبیین وحی را در موارد ابهام نیز برعهده داشته است.

بنابراین سخن او مهمترین سند و بهترین دلیل برای فهم قرآن و تطبیق آیات آن است؛ یعنی اگر برای ما ثابت شود که این سخن که آیه ای را تفسیر یا شأن نزول آیه ای را بیان می کند، سخن رسول خدا صلی الله علیه وآله است، همان برای ما حجت و

کافی است و تفسیر و یا توجیه دیگران در برابر سخن رسول خدا صلی الله علیه وآله ارزشی ندارد.

رسول خدا صلی الله علیه وآله در تطبیق آیه بر اصحاب کساء به دو شیوه زیر عمل کرده است:

الف - تطبیق عملی یا رفتاری:

اشاره

رسول خدا صلی الله علیه وآله برای تبیین جایگاه اهل البیت علیه السلام در موارد متعددی به معرفی آنان پرداخته است که به بعضی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱- نزول آیه مباهله

هنگامی که آیه مباهله نازل شد و بنا شد که رسول خدا صلی الله علیه وآله جمعی را برای مباهله به آن میدان ببرد^(۱)، رسول خدا صلی الله علیه وآله از اصحاب کساء دعوت کرد.

روایات در این زمینه فراوان است؛

«عن سعد بن ابی وقاص قال لما نزلت هذه الآية: قل تعالوا... دعا رسول الله صلی الله علیه وآله علیاً و فاطمه و حسناً و حسیناً فقال: اللهم هؤلاء اهلی.»^(۲)

ص: ۳۴

۱- به دلیل شهرت جریان از شرح آن خودداری کردیم.

۲- مستدرک، حاکم، ج ۳، ص ۱۶۳؛ کفایه الطالب، ص ۱۴۲؛ مناقب، ابن مغازلی، ص ۲۶۳؛ صحیح، ترمذی، ج ۵، ص ۴۰۷.

«سعد بن ابی وقاص میگوید: وقتی این آیه نازل شد، رسول خدا - که درود خدا بر او باد- علی و فاطمه و حسن و حسین را گرد آورد و به خداوند عرض کرد: خداوندا اینان اهل بیت من هستند».

زمخسری، پس از آن که امتناع هیأت مسیحیان نجران از مباحله را نقل می کند، نزول آیه تطهیر در شأن اصحاب کساء را از طریق عایشه نقل و سپس چنین قضاوت می کند:

«و فيه دليل لا شيء اقوى منه على فضل اصحاب الكساء عليه السلام»^(۱).

«در این آیه دلیلی بر برتری اصحاب کساء بر بقیه امت وجود دارد که دلیلی قویتر از آن وجود ندارد».

۲- نزول آیه الصلاه:

در پی نزول آیه: {و أمر اهلك بالصلوه واصطبر عليها} (۲)؛

«خانواده ات را به نماز فرمان بده و بر انجام آن شکیبا باش»

پیامبر صلی الله علیه و آله مامور شد به این دستور خداوند عمل کند.

ص: ۳۵

۱- الکشاف، ج ۱، ص ۴۳۴.

۲- طه / ۱۳۲.

نکته قابل توجه در این آیه آن است که کلمه اهل مضاف به کاف خطاب به کار رفته است که با مشخص شدن این اهل، مصداق اهل البیت هم که منسوب به بیت رسول الله صلی الله علیه و آله است، روشن می شود.

با نزول این آیه، رسول خدا صلی الله علیه و آله هر روز صبح که برای نماز از خانه خارج می شد، رفتار بخصوصی انجام می داد؛ ابتدا به در منزل امام علی علیه السّلام می آمد و یک دست را به یک طرف در و دست دیگر را به طرف دیگر می نهاد و می فرمود:

«الصلاه، رحمکم الله، انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا.»

در این رفتار، رسول خدا صلی الله علیه و آله هم به آیه {وَأْمُرْ أَهْلَكَ} عمل کرد و هم مصداق اهل البیت را مشخص نمود. در این که این عمل رسول خدا صلی الله علیه و آله چه مدت ادامه داشته روایات متفاوت است که به بخشی از آنها اشاره می کنیم:

۱-۲- روایتی که دلالت دارد، رسول خدا صلی الله علیه و آله شش ماه به در خانه علی علیه السّلام می آمد و آنان را با همین لفظ صدا می زد؛

«عن انس بن مالک: انّ رسول الله صلی الله علیه و آله کان یمرّ بباب فاطمه ستّه اشهر اذا خرج الی صلاه الفجر یقول: الصلاه یا اهل البیت،

انّما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت و يطهركم تطهيرا.» (۱)

«انس بن مالك می گوید: شش ماه رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم هنگامی که برای نماز صبح بیرون می آمد، به در خانه فاطمه علیها السلام می آمد و می فرمود: نماز! ای اهل بیت. خداوند می خواهد تنها شما اهل بیت را از هر پلیدی دور گرداند و چنان که باید و شاید شما را پاک گرداند.»

۲-۲- روایتی که دلالت دارد رسول خدا صلی الله علیه و آله هشت ماه به در خانه علی علیه السلام می آمد و آنان را با همین لفظ صدا می زد؛

«عن ابی الحمراء رضی الله عنه قال حفظت من رسول الله صلی الله علیه و آله ثمانیه أشهر بالمدينه ليس من مره يخرج الی صلاه الغداه الا اتی الی باب علی فوضع یده علی جتتی الباب، ثم قال: الصلاه، الصلاه،

ص: ۳۷

۱- مسند، احمد ابن حنبل، ج ۴، ص ۱۵۷ و ۲۰۲؛ مرویات احمد بن حنبل فی التفسیر، ج ۳، ص ۴۲؛ معجم کبیر، طبرانی، ج ۳، ص ۵۶؛ صحیح، ترمذی، ج ۵، ص ۱۴۲؛ اضواء البیان، ج ۶، ۵۷۸؛ فتح القدر، ج ۴، ص ۲۸۰؛ البحر المحیط، ج ۷، ص ۲۳۱؛ التفسیر الحدیث، ج ۷، ص ۳۸۰؛ جامع التفسیر من کتب الاحادیث، ج ۳، ص ۱۶۲۸؛ تفسیر، طبری، ج ۱۰، ص ۲۹۶؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۴۹۲؛ فتح البیان فی مقاصد القرآن، ج ۱۱، ص ۸۷.

انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت و يطهركم تطهيرا تطهيرا»^(۱)

«ابوحمرء ميگويد: به خاطر دارم که رسول خدا صلی الله عليه وآله در مدینه هشت ماه هر وقت برای نماز صبح از منزلش خارج می شد، در خانه علی علیه السلام می آمد و دستش را روی دو طرف در می گذاشت و می فرمود: نماز، نماز، بدون تردید خداوند می خواهد پلیدی را تنها از شما دور کند و شما را پاک سازد».

روایات دیگری نیز در این زمینه وجود دارد که مدت زمان این کار را متفاوت بیان می کنند که به دلیل کثرت از بیان آنها خودداری کردیم.

در تفاوت این زمان باید به این نکته توجه داشت که هر يك از این راویان مقدار زمانی را که خود شاهد بوده است بیان می کند؛ از این رو روایات قابل اعتماد هستند.

ص: ۳۸

۱- المطالب العالیه، ج ۳، ص ۳۶۰، تفسیر، طبری، ج ۱۰، ص ۲۹۷؛ تفسیر، ابن کثیر، ج ۳، ص ۴۹۲، فتح البیان فی مقاصد القرآن، ج ۱۱، ص ۸۸؛ ینایع الموده، ص ۱۰۷؛ الدرالمنثور، ج ۵، ص ۱۹۹؛ معجم کبیر، طبرانی، ج ۲۰، ص ۲۰۰؛ الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۹۹؛ اسدالغابه، ص ۸۴؛ الکامل، ابن عدی، ج ۸، ص ۳۲۹؛ معرفه الصحابه، ابونعیم، ج ۵، ص ۲۸۷.

رسول خدا صلی الله علیه وآله گذشته از آن که در عمل در مواردی مصداق اهل البیت علیه السلام را تعیین نموده، در مواردی نیز با گفتار خود مصداق اهل البیت علیه السلام را مشخص کرده است که به بعضی از آن موارد اشاره می کنیم.

۱- نزول آیه تطهیر:

در شأن نزول آیه تطهیر روایات بسیاری نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود:

«اللهم هولاء اهلی».

این روایت در منابع بسیاری ذکر شده است. (۱)

ص: ۳۹

۱- صحیح، مسلم، جزء ۷، ص ۱۳۰؛ مسند، احمد بن حنبل، ج ۷، ص ۴۱۵، ۴۳۱ و ۴۲۳؛ صحیح، ترمذی، ج ۵، ص ۱۴۱؛ ینابیع الموده، ص ۱۰۷؛ اضواء البیان، ج ۶، ص ۵۷۸؛ فتح القدر، ج ۴، ص ۲۷۹؛ جامع التفسیر، من کتب الاحادیث، ج ۳، ص ۱۶۲۷؛ البحر المحیط، ج ۷، ص ۲۳۱؛ التفسیر، الحدیث، ج ۷، ص ۳۷۹؛ تفسیر، طبری، ج ۱۰، ص ۲۹۶؛ تفسیر، ابن ابی حاتم، ج ۹، ص ۳۱۳۲؛ تفسیر، البغوی، ج ۳، ص ۵۲۹؛ تفسیر، ماوردی، ج ۴، ص ۴۰۱؛ تفسیر، ابن کثیر، ج ۳، ص ۴۹۳؛ فتح البیان فی مقاصد القرآن، ج ۱۱، ص ۸۷؛ اللباب فی علوم الکتاب، ج ۱۵، ص ۵۴۸؛ مرویات احمد بن حنبل فی التفسیر، ج ۳، ص ۴۰۲؛ مصنف، ابن ابی شیبہ، ج ۶، ص ۳۷۳؛ مستدرک، حاکم، ج ۳، ص ۱۵۸؛ معجم کبیر، طبرانی، ج ۳، ص ۵۲؛ تفسیر روح المعانی، ج ۲۲، ص ۱۴۰؛ تفسیر، قرطبی، ج ۱۴، ص ۱۸۲؛ احکام القرآن، جصاص، ج ۵، ص ۲۳۰؛ مختصر تفسیر الخازن، ج ۳، ص ۱۲۴۴؛ تفسیر القرآن، سلطان العلماء، ج ۲، ص ۵۷۵؛ تفسیر مبهمات القرآن، ج ۲، ص ۳۴۹؛ غرائب القرآن، ج ۲۳، ص ۱۱.

۲- نزول آیه مباحله:

در پی نزول آیه مباحله، رسول خدا صلی الله علیه وآله اصحاب کساء را در آن میدان گردآورده فرمود: «اللهم هولاء اهلی» (۱). بیشتر سخن زمخشری را نقل کردیم که می گفت: قویتر از این، دلیلی نمی توان برای برتری اصحاب کساء یافت.

۳- نزول آیه قُربی:

به دنبال نزول آیه مودت و تکلیف مسلمانان در محبت کردن به نزدیکان رسول خدا صلی الله علیه وآله، آن حضرت در پاسخ مسلمانان در تعیین مصداق «قربی» اصحاب کساء را معین فرمود که روایات بسیاری در این زمینه وارد شده است. به این روایت توجه کنید؛

«عن ابن عباس قال: لما نزلت هذه الآية {قل لا اسئلكم عليه اجرا الا الموده في القربی}

ص: ۴۰

۱- صحیح، ترمذی، ج ۵، ص ۴۰۷؛ مستدرک، حاکم، ج ۳، ص ۱۶۳؛ کفایه الطالب، ص ۱۴۲؛ مناقب، ابن مغازلی، ص ۲۶۳.

قالوا يا رسول الله من قرابتك هؤلاء الذين وجبت موذتهم؟ قال: علي و فاطمه و ولداها» (۱)

«ابن عباس میگوید: چون آیه قُربی نازل شد، از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند نزدیکان شما که در این آیه محبت آنان واجب شده است، چه کسانی هستند؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: علی و فاطمه و دو فرزند او».

۴- حدیث ثقلین:

اشاره

حدیث ثقلین، حدیث متواتر و مورد پذیرش همه مسلمانان است که به عبارت های گوناگون آن را روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را در چهار مورد بیان کرده است.

در این حدیث نیز اهل بیت به گونه ای بیان شده است که جز بر اصحاب کساء تطبیق نمی کند. قضاوت در این مسأله را به آلوسی مفسر مشهور اهل سنت می سپاریم.

ص: ۴۱

۱- الدرالمنثور، ج ۶، ص ۷؛ الکشاف، ج ۲، ص ۳۳۶؛ کفایه الطالب، ص ۹۱؛ مناقب، ابن مغزلی، ص ۳۰۹؛ ذخائرالعقبی، ص ۲۵؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۱۰۳ و ج ۹، ص ۱۶۸؛ نورالابصار، ص ۱۰۱.

آلوسی با این که از اندیشه وهابی برخوردار است، در تفسیرش تا آنجا که توانسته علیه شیعه موضع گیری کرده و ذیل آیه تطهیر چندین صفحه علیه استدلال شیعه سخن گفته است. آلوسی به دلیل اینکه در حدیث ثقلین طبق روایتی کلمه «اهل بیتی» در کنار «عترتی» آمده چنین برداشت کرده که چون در عترت نساء داخل نیستند در اهل بیت هم که در بدل یا عطف بیان برای عترت هست، شامل نساء نمیشود. از این ادعا نمیتوان چنین استفاده نمود که در آیه تطهیر که اهل بیت بدون کلمه عترت آمده نساء النبی داخل نیستند و چون به این نکته دوم اعتقادی

نداشته از زنان پیامبر به «نساء المطهرات» تعبیر میکند و در نهایت می نویسد:

«و انت تعلم انّ ظاهر ما صحّ من قوله صلى الله عليه وآله انّى تارك فيكم خليفين و فى روايه ثقلين كتاب الله حبل ممدود ما بين السماء و الارض و عترتى اهل بیتی و أنّهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض يقتضى ان النساء المطهرات غير داخلات فى اهل البيت الذين هم احد الثقلين، لأنّ عتره الرجل كما فى الصحاح نسله و رهطه الادنون و اهل بیتی فى هذا الحديث الظاهر أنّه بیان له او

بدل منه بدل كل من كل و على التقديرين يكون متحدا معه

فحيث لم تدخل النساء في الاول، لم تدخل في الثاني»^(۱).

«و تو می دانی که براساس روایت صحیحی که پیامبر - که درود خدا بر او باد - فرمود: من بین شما دو جانشین و در روایتی دو چیز گرانها می گذارم؛ یکی کتاب خداست که ریسمان کشیده شده بین زمین و آسمانانند و یکی عترت من اهل بیتم و این دو از هم جدا نمی شوند تا این که در کنار حوض بر من وارد شوند. این روایت صحیح اقتضا می کند که زنان پاک شده (زنان پیامبر صلی الله علیه و آله) داخل در اهل بیت نباشند، اهل بیتی که یکی از ثقلین هستند؛ زیرا چنان که در صحاح اللغه و... گفته اند عترت مرد عبارتند از نسل او و اقوام نزدیک او. اهل بیتی در این حدیث از نظر ترکیب یا عطف بیان برای عترت است و یا بدل کل از عترت است و هر یک از این دو را درست بدانیم، عترت و اهل بیت یکی خواهند بود و چون عترت شامل زنان نمی شود، اهل بیت هم نباید شامل زنان شود».

براستی باید از آلوسی پرسید: اگر اهل بیت شامل زنان نمی شود چه دلیلی بر تطهیر نساء وجود دارد که از آنان در همین عبارت به نساء المطهرات یاد می کنید؟

ص: ۴۳

۱- تفسیر روح المعانی، ج ۲۲، ص ۱۶.

درباره این شاهد باید گفت: شما که مدعی هستید این اصحابی که میگویید در روایاتی شان نزول آیه تطهیر را درباره اهل کساء ذکر نمودند، دستکم به عنوان نمونه یک حدیث را ذکر نمایید تا شاهی برای ادعایتان باشد. حدود یک صفحه در مورد این صحابی بحث میکنید اما در مورد اصل ادعا که باید ثابت شود، میگویید در منابعی ذکر شده شاید اصلاً احادیث آنها تصریح نداشته باشد که مصداق اهل بیت تنهاخمس طیه هستند و شامل همسران نمیشود.

بدون شک اصحاب صالح رسول خدا صلی الله علیه وآله بعد از اهل بیت او نزدیکترین افراد برای تشخیص شأن نزول آیات بودند؛ زیرا آنان در آن جامعه زندگی می کردند و زمینه های اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و... را که سبب نزول آیات می شدند، از نزدیک می دیدند.

قبل از نقل روایت از طریق اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله لازم است درباره اعتماد به سخن صحابه بحث کوتاه زیر را از دیدگاه اهل سنت مطرح کنیم:

۱- ابن حجر درباره صحابه می نویسد:

«اتفق اهل السنّه علی أنّ الجمیع عدول و لم یخالف فی

ذلك الا شذوذ من المبتدعه»^(۱).

«اهل سنت اتفاق نظر دارند که همه صحابه رسول خداصلی الله علیه وآله عادلند و جز عده کمی از بدعت گذاران کسی با این نظر مخالف نیست».

۲- آمدی در این باره می نویسد:

«اتفق الجمهور من الائمه على عداله الصحابه»^(۲)؛

«اکثریت رهبران امت اسلامی بر عدالت صحابه اتفاق نظر دارند».

۳- خطیب بغدادی، پس از آن که آیاتی از قرآن را که به نظر او بر عدالت صحابه دلالت می کند، می آورد و می نویسد: با وجود این آیات نیازی به روایات نیست، ولی در همان حال چند روایت را نقل می کند و سپس چنین مینویسد:

«والاخبار في هذا المعنى تتسع و كلها مطابقيه لماورد في نص القرآن و جميع ذلك يقتضى طهاره الصحابه و القطع على تعديلهم و نزاهتهم، فلا تحتاج احد منهم مع تعديل الله تعالى لهم المطلع على بواطنهم الى تعديل احد من الخلق له و و هذا مذهب كافة العلماء و من يعتد بقوله من الفقهاء»^(۳).

ص: ۴۵

۱- الاصابه في تمييز الصحابه، ج ۱، ص ۶.

۲- الاحكام في اصول الاحكام، ج ۲، ص ۱۰۲.

۳- الكفايه في علم الروايه، ص ۴۸-۴۹.

«روایات در این زمینه بسیار است و همه آنها با نصّ قرآن مطابق است و آیات و روایات دلالت بر پاکی صحابه می کند و یقین به عدالت و وارستگی آنان می آورد و پس از عادل دانستن خداوندی که از باطن انسانها آگاه است، صحابه نیازی به تایید هیچ کس از خلق ندارند... و این دیدگاه تمام علما و فقهای است که به نظر آنان توجه می شود».

با توجه به این دیدگاه در مورد صحابه اگر یک نفر از آنان نزول این آیه را در شأن اصحاب کساء نقل کند کافی است، تا چه رسد به اینکه چندین نفر نقل کنند.

اکنون این روایت را از قول اصحابی که ما به آن دست یافته ایم، نقل می کنیم:

۱- امام علی علیه السلام

در گذشته بیان کردیم که به لحاظ تقدم در اسلام و فضیلت در علم، تقوا، جهاد و...، در میان صحابه، امام علی علیه السلام شخصیتی برجسته است و اگر ما بخواهیم اعتقاد خود را درباره ارزش و اعتماد به کلام مولی امام علی علیه السلام بیان کنیم، بسیار طولانی خواهد شد. (۱) از این رو از طرح دیدگاه خود درباره کلام امام علی علیه السلام می گذریم و تنها به نقل سخن یکی از علمای مشهور اهل سنت، ابن ابی

ص: ۴۶

۱- سیمای امام علی علیه السلام در نگاه نبی صلی الله علیه وآله، از همین نگارنده.

الحديد، اکتفا می کنیم.

او می نویسد:

«فاما علی علیه السّلام فأنّه عندنا بمنزله الرسول صلی الله علیه وآله فی تصویب قوله و الاحتجاج بفعله و وجوب طاعته و متی صحّ عنه أنّه قد برئ احد من الناس برئنا منه کائنا من کان.»^(۱)

«نظر ما درباره امام علی علیه السّلام از این قرار است: همان طور که سخن رسول خدا صلی الله علیه وآله را حق می دانیم سخن امام علی علیه السّلام را نیز حق می دانیم و همان گونه که به رفتار رسول خدا صلی الله علیه وآله استدلال می کنیم به رفتار امام علی علیه السّلام نیز استدلال می کنیم و همچنان که اطاعت از رسول خدا صلی الله علیه وآله را واجب می دانیم اطاعت از امام علی علیه السّلام را نیز واجب می دانیم و هرگاه نزد ما ثابت شود که امام علی علیه السّلام از کسی بیزاری جسته است ما نیز از او بیزاری می جویم؛ آن شخص هر که می خواهد باشد.»

ص: ۴۷

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحديد، ج ۲۰، ص ۳۵.

۲- عبدالله بن عباس

یکی از راویان حدیث نزول آیه تطهیر در شأن امام علی علیه السلام عبدالله بن عباس است.

گرچه شأن ابن عباس برتر از آن است که درباره او سخن بگوییم، ولی از باب نمونه در ابتدای همین جلد درباره وی فضائلی را متذکر شدیم که نیاز به تکرار نیست.

نزول این آیه در شأن اصحاب کساء به نقل از ابن عباس در شماری از منابع و مصادر آمده است. (۱)

۳- جابر بن عبدالله الانصاری

یکی از اصحاب جلیل القدر رسول خدا صلی الله علیه وآله جابر بن عبدالله انصاری است.

یکی از راویان حدیث نزول آیه در شأن اصحاب کساء، جابر بن عبدالله انصاری است. برخی از منابع روایت یاد شده را به نقل از وی آورده اند. (۲)

ص: ۴۸

-
- ۱- مسند، احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۵۴۴؛ فتح القدير، ج ۴، ص ۲۸۰؛ تفسیر روح المعانی، ج ۲۲، ص ۱۶؛ مرویات احمد بن حنبل فی التفسیر، ج ۳، ص ۴۰۰؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۵۷؛ تفسیر المراغی، ج ۲۲، ص ۷؛ شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۱۸ به بعد؛ الدر المنثور، ج ۵، ص ۱۹۹؛ المعجم الکبیر، ج ۳، ص ۵۷؛ فتح البیان فی مقاصد القرآن، ج ۱۱، ص ۸۸.
 - ۲- اضاء البیان، ج ۶، ص ۵۷۸؛ شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۱۶؛ اسباب النزول، واحدی، ص ۷۶.

یکی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله انس بن مالک است. شخصیت بارز وی در منابع متعددی توصیف شده است. ابن اثیر در وصف وی می نویسد:

«خادم رسول خدا صلی الله علیه وآله و كان يتسمّى به و يفتخر بذلك... خدم النبي عشر سنين... و هو من المكثرين في الروايه عن رسول الله.» (۱)

«خادم رسول خدا صلی الله علیه وآله است و به این نام نامیده می شد و بدان افتخار می کرد... ده سال خدمتگزار رسول خدا صلی الله علیه وآله بود و او از کسانی است که از رسول خدا صلی الله علیه وآله بسیار روایت می کند.»

یکی از روایان حدیث نزول آیه در شأن اصحاب کساء، انس بن مالک است. در شماری از منابع به نقل از وی، روایت یاد شده آمده است. (۲)

ص: ۴۹

۱- اسد الغابه، ج ۱، ص ۲۹۴.

۲- صحیح، ترمذی، ج ۵، ص ۱۴۲؛ ینایع الموده، ص ۱۰۷؛ اضواء البیان، ج ۶، ص ۵۷۸؛ فتح القدير، ج ۴، ص ۲۸۰؛ جامع التفسیر من کتب الاحادیث، ج ۳، ص ۱۶۲۸؛ البحر المحیط، ج ۷، ص ۲۳۱؛ التفسیر الحدیث، ج ۷، ص ۳۸۰؛ فتح البیان فی مقاصد القرآن، ج ۱۱، ص ۸۷؛ تفسیر طبری، ج ۱۰، ص ۲۹۶؛ تفسیر، ماوردی، ج ۴، ص ۴۰۱؛ تفسیر، ابن کثیر، ج ۳، ص ۴۹۲؛ مرویات احمد بن حنبل فی التفسیر، ج ۳، ص ۴۰۲؛ مسند، احمد بن حنبل، ج ۴، ص ۱۵۷ و ص ۲۰۲؛ تفسیر هود بن محکم، ج ۳، ص ۳۶۸؛ شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۱۱؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۲۱۵؛ المعجم الکبیر، ج ۱، ص ۱۲۵؛ فضائل، احمد بن حنبل، ص ۱۴۴؛ المصنف، ابن ابی شیبہ، ج ۱، ص ۱۸۰.

یکی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله سعد بن ابی وقاص است. علمای اهل تسنن او را چنین وصف کرده اند:

او هفتمین نفری است که اسلام آورده (۱) و یکی از ده نفری است که رسول خدا صلی الله علیه وآله آنان را به بهشت بشارت داد. (۲)

در تمام جنگ های رسول خدا صلی الله علیه وآله شرکت داشت. (۳)

او یکی از شش نفری است که عمر به عنوان شورای انتخاب خلیفه آنان را برگزید (۴) و اولین کسی است که در راه خدا تیراندازی کرده است. (۵)

فضائل و مناقب او بسیار زیاد است. (۶)

یکی از روایان حدیث نزول آیه در شأن اصحاب کساء، سعد بن ابی وقاص است که در شماری از منابع و مصادر از او نقل کرده اند. (۷)

ص: ۵۰

۱- تهذیب الکمال، ج ۱۰، ص ۳۱۱.

۲- همان، ص ۳۱۰؛ تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۲۸۴.

۳- همان.

۴- همان.

۵- همان.

۶- همان.

۷- خصائص، نسایی، ص ۹۰؛ ینایع الموده، ص ۱۰۸؛ تفسیر، طبری، ج ۱۰، ص ۲۹۸؛ تفسیر، ابن کثیر، ج ۳۰، ص ۴۹۴؛ شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۱۹؛ کفایه الطالب، ص ۱۴۴؛ مستدرک الصحیحین، ج ۳، ص ۱۰۸؛ صحیح، مسلم، ج ۷، ص ۱۱۹، سنن، ترمذی، ج ۵، ص ۶۲۸.

یکی دیگر از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله ابوسعید الخدری است که او را چنین توصیف کرده اند:

او در دوازده جنگ رسول خدا صلی الله علیه وآله شرکت داشت. (۱) وی را فقیه ترین صحابی جوان شمرده اند. (۲)

یکی از روایان حدیث نزول آیه در شأن اصحاب کساء، ابوسعید الخدری است که در شماری از منابع و مصادر از او نقل کرده اند. (۳)

ص: ۵۱

۱- تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۲۸۲؛ الاصابه فی تمییز الصحابه، ج ۳، ص ۸۵.

۲- همان.

۳- احکام القرآن، جصاص، ج ۵، ص ۲۳۰؛ ینایع الموده، ص ۱۰۸، البحرالمحیط، ج ۷، ص ۲۳۱؛ التفسیر الحدیث، ج ۷، ص ۳۸۰؛ تفسیر، طبری، ج ۱۰، ص ۲۹۶؛ تفسیر، ابن ابی حاتم، ج ۹، ص ۳۱۳۱؛ اللباب فی علوم الکتاب، ج ۱۵، ص ۵۴۸؛ تفسیر، البغوی، ج ۳، ص ۵۲۹؛ تفسیر ماوردی، ج ۴، ص ۴۰۱؛ المحرر الوجیز، ج ۱۳، ص ۷۲؛ تفسیر، ابن کثیر، ج ۳، ص ۴۹۴؛ فتح القدیر، ج ۴، ص ۲۷۹؛ شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۲۲؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۶۷؛ المعجم الکبیر، ج ۱، ص ۱۲۷ و ج ۳، ص ۵۶؛ مختصر مسند بزاز، ج ۲، ص ۳۳۲؛ المصنف الحدیث، ص ۳۱۲.

یکی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله «عمر بن ابی سلمه» است. او را چنین توصیف کرده اند:

او «ریب» رسول خدا صلی الله علیه وآله است؛ زیرا فرزند ام سلمه همسر رسول خدا صلی الله علیه وآله است و در خانه آن حضرت بزرگ شده است. (۱)

در زمان حکومت امام علی علیه السلام حاکم بحرین شد (۲) و در جنگ جمل در رکاب آن حضرت شرکت داشت. (۳)

وی، با توجه به این که مادرش ام سلمه است و در خانه رسول خدا صلی الله علیه وآله بزرگ شده است، یکی از راویان حدیث نزول آیه در شأن اصحاب کساء اوست. که در شماری از منابع و مصادره از او نقل کرده اند. (۴)

ص: ۵۲

۱- تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۲۸۶.

۲- همان.

۳- همان.

۴- ینایع الموده، ص ۱۰۷؛ فتح القدير، ج ۴، ص ۲۷۹؛ جامع التفسیر عن کتب الاحادیث، ج ۳، ص ۱۶۲۸؛ فتح البیان فی مقاصد القرآن، ج ۱۱، ص ۸۶؛ تفسیر، طبری، ج ۱۰، ص ۲۹۸؛ سنن، ترمذی، ج ۵، ص ۱۴۱، ۴۳۴، ۴۴۶.

یکی دیگر از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله «وائله بن الاسقع» است. او را چنین توصیف کرده اند:

او قبل از جنگ تبوک مسلمان شد و در جنگ تبوک شرکت داشت. پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه وآله به شام مهاجرت کرد و تا پایان عمر در آن جا ماند و آخرین صحابی بود که در شام از دنیا رفت. (۱)

یکی از روایان حدیث نزول آیه در شأن اصحاب کساء «وائله بن الاسقع» است که در شماری از منابع و مصادر از او نقل کرده اند. (۲)

آنچه بیان شد، تعداد اندکی از روایان نزول آیه تطهیر در شأن اصحاب کساء بود که همراه با شرح حال مختصری از آنان آوردیم.

۱- حماد بن سلمه؛

۲- حجاج بن منهال؛

ص: ۵۳

۱- تهذیب التهذیب، ج ۶، ص ۶۶.

۲- مستدرک، حاکم، ج ۳، ص ۱۵۹؛ مرویات احمد بن حنبل فی التفسیر، ج ۳، ص ۴۰۱؛ منصف ابن ابی شیبہ، ج ۳، ص ۳۷۳؛ تفسیر، طبری، ج ۱۰، ص ۲۹۷؛ تفسیر، ابن ابی حاتم، ج ۹، ص ۳۱۳۲؛ تفسیر، ابن کثیر، ج ۳، ص ۴۹۲؛ فتح البیان فی مقاصد القرآن، ج ۱۱ ص ۸۷؛ مسند، احمد بن حنبل، ج ۵، ص ۷۹؛ ینایع الموده، ص ۱۰۸؛ اضواءالبیان، ج ۶، ص ۵۷۸؛ فتح القدیر، ج ۴، ص ۲۷۹؛ جامع التفسیر من کتب الاحادیث، ج ۳، ص ۱۶۳۰.

۳- البراء بن عازب؛

۴- بکیر بن سمار؛

۵- عبدالله بن جعفر الطیار؛

۶- ابی الحمراء؛

۷- ابوهریره؛

۸- معقل بن یسار؛

۹- حکیم بن سعد.

روایت این افراد نیز در بسیاری از منابع آمده است.

اینان غیر از راویان حدیث از همسران رسول خدا صلی الله علیه وآله هستند که جداگانه مورد بحث قرار می گیرند و جدای از اهل بیت علیه السلام هستند که افزون بر روایت این حدیث، به آن احتجاج هم کرده اند.

۲ - اعتراف همسران رسول خدا صلی الله علیه وآله

اشاره

اعتراف همسران رسول خدا صلی الله علیه وآله به نزول آیه در شأن اصحاب کساء به دو دلیل زیر اهمیت دارد:

الف - همسران رسول خدا صلی الله علیه وآله ، گذشته از آن که همسر آن حضرت بودند و در خانه ایشان زندگی می کردند و این آیه در خانه رسول خدا صلی الله علیه وآله نازل شده است و به شأن نزول آیه از بقیه آگاهی بیشتری دارند، از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله نیز به شمار می روند و از این رو با توجه به آنچه پیشتر درباره اصحاب بیان شد،

ص: ۵۴

سخن آنان سند خواهد بود.

ب - با توجه به تلاش سؤال برانگیز عده ای در انحصار آیه در همسران رسول خدا صلی الله علیه وآله یا شمول آیه نسبت به همسران آن حضرت، اعتراف آنان به نزول آیه در شأن اصحاب کساء اهمیت فراوانی دارد. که به برخی از آنها اشاره می کنیم:

الف - ام سلمه

نام او هند و از مهاجران به حبشه است که به دنبال مرگ شوهرش، رسول خدا صلی الله علیه وآله از او خواستگاری کرد. (۱) شخصیت اخلاقی و دینی «ام سلمه» نیاز به بحث ندارد و براساس روایاتی که در شأن نزول آیه از عاقبت به خیری او حکایت می کنند، جایگاه رفیع او نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله آشکار می شود. او از کسانی است که به صراحت اعتراف کرده آیه در شأن اصحاب کساء نازل شده است. نزول آیه از قول او در منابع و مصادر زیادی نقل شده است. (۲)

ص: ۵۵

۱- الاصابه فی تمییز الصحابه، ج ۸، ص ۲۰۳.

۲- مسند، احمد بن حنبل، ج ۷، ص ۴۱۵، و ۴۳۱ و ۴۲۳؛ صحیح، ترمذی، ج ۵، ص ۱۴۱؛ ینابیع الموده، ص ۱۰۷؛ تفسیر، طبری، ج ۱۰، ص ۲۹۶؛ تفسیر، ابن ابی حاتم، ج ۹، ص ۳۱۳۲؛ اللباب فی علوم الکتاب، ج ۱۵، ص ۵۴۸؛ تفسیر، البغوی، ج ۳، ص ۵۲۹؛ تفسیر، ماوردی، ج ۴، ص ۴۰۱؛ تفسیر، ابن کثیر، ج ۳، ص ۴۹۳؛ فتح البیان فی مقاصد القرآن، ج ۱۱، ص ۸۶؛ مصنف، ابن ابی شیبہ، ج ۶، ص ۳۷۳؛ مستدرک، حاکم، ج ۳، ص ۱۵۸؛ معجم کبیر، طبرانی، ج ۳، ص ۵۲؛ اضواء البیان، ج ۶، ص ۵۷۸؛ فتح القدیر، ج ۴، ص ۲۷۹؛ تفسیر روح المعانی، ج ۲۲، ص ۱۴؛ جامع التفسیر من کتب الاحادیث، ج ۲، ص ۱۶۲۶؛ البحرالمحیط، ج ۷، ص ۲۳۱؛ التفسیر الاحادیث، ج ۷، ص ۳۷۹ و دهها منبع دیگر.

ب - زینب

زینب بنت جحش از همسران رسول خدا صلی الله علیه وآله است که عقد ازدواج او با رسول خدا صلی الله علیه وآله در آسمان خوانده شد و به همین جهت بر بقیه همسران مباحات می کرد که عقد مرا خداوند خوانده است. به همین دلیل دیگر همسران رسول خدا صلی الله علیه وآله نیز به دیده احترام به او می نگریستند. (۱)

یکی از روایان حدیث نزول آیه در شأن اصحاب کساء اوست که از وی حداقل در یک منبع نقل شده است. (۲)

ج - عایشه

اشاره

عایشه از همسران رسول خدا صلی الله علیه وآله است که به دلیل شهرت میان مسلمانان نیاز به توصیف ندارد.

یکی از روایان حدیث نزول آیه در شأن اصحاب کساء عایشه است. نقل این حدیث از قول او در منابع و مصادر بی شماری آمده است. (۳)

ص: ۵۶

۱- الاصابه فی تمییز الصحابه، ج ۸، ص ۹۳.

۲- ینابیع الموده، ص ۱۰۸.

۳- صحیح، مسلم، جزء ۷، ص ۱۳۰؛ ینابیع الموده، ص ۱۰۷؛ اضواء البیان، ج ۶، ص ۵۷۸؛ فتح القدر، ج ۴، ص ۲۷۹؛ جامع التفسیر من کتب الاحادیث، ج ۳، ص ۱۶۲۷؛ البحرالمحیط، ج ۷، ص ۲۳۱؛ التفسیر الحدیث، ج ۷، ص ۳۷۹؛ تفسیر، طبری، ج ۱۰، ص ۲۹۶؛ تفسیر، ابن ابی حاتم، ج ۹، ص ۳۱۳۲؛ تفسیر، البغوی، ج ۳، ص ۵۲۹؛ تفسیر، ماوردی، ج ۴، ص ۴۰۱؛ تفسیر، ابن کثیر، ج ۳، ص ۴۹۳؛ فتح البیان فی مقاصد القرآن، ج ۱۱، ص ۸۷؛ مستدرک، حاکم، ج ۳، ص ۱۵۹؛ مصنف، ابن ابی شیبہ، ج ۶، ص ۳۷۳ و منابع دیگر.

امتناع رسول خدا صلی الله علیه وآله از ورود همسران

یکی از راههای شناخت نظر رسول خدا صلی الله علیه وآله درباره اهل بیت علیه السلام، موضع گیری رسول خدا صلی الله علیه وآله در برابر کسانی است که مدعی بودند از اهل بیت علیه السلام او هستند.

این آیه - همان طور که بیان شد - در خانه ام سلمه همسر رسول خدا صلی الله علیه وآله نازل شد. ام سلمه می گوید: رفتم که داخل در کساء شوم که پیامبر صلی الله علیه وآله آن را کشید.

به این جریان توجه کنید:

«عن ام سلمه رضی الله عنها ان رسول الله صلی الله علیه وآله قال لفاطمه رضی الله عنها ائتني بزوجهك و ابنيه، فجئت بهم، فالتقى رسول الله صلی الله علیه وآله عليهم كساء فدكيا ثم وضع يده عليهم، ثم قال: اللهم ان هولاء اهل محمد و في لفظ آل محمد، فاجعل صلاتك و بركاتك

على آل محمد كما جعلتها على آل ابراهيم انك حميد

مجید. قالت ام سلمه رضی الله عنها فرفعت الکساء لادخل معهم، فجذبه من یدی و قال انک علی خیر.» (۱)

امّ سلمه می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله به فاطمه علیها السلام فرمود: همسرت و فرزندان را نزد من بیاور. وقتی فاطمه علیها السلام آنها را آورد، رسول خدا صلی الله علیه و آله پارچه ای فدکی روی آنان انداخت و دستش را روی آنها گذاشت و سپس عرض کرد: خدایا! اینان اهل محمّد هستند و در عبارتی فرمود: اینان آل محمّد هستند، خدایا درودها و برکات را بر آنان بفرست، همان طور که بر آل ابراهیم فرستادی، بدون تردید تو حمید مجیدی.

امّ سلمه می گوید: پارچه را برداشتم که در جمع آنان وارد شوم. رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را از دستم کشید و فرمود: تو عاقبت به خیر هستی».

۳ - اعتراف محدثان و مفسران

دلیل اهمیت اعتراف های محدثان و مفسران به نزول آیه در شأن اصحاب کساء این است که آنان کارشناس و متخصص حدیث و تفسیر هستند. از این رو

ص: ۵۸

۱- الدر المنثور، ج ۵، ص ۱۹۸؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۶۴۵؛ معجم کبیر، طبرانی، ج ۳، ص ۵۳، ج ۲۳، ص ۳۳۶؛ الاصابه فی تمییز الصحابه، ج ۸، ص ۱۵۸ و منابع دیگر که پیشتر در قول ام سلمه نقل کردیم.

بہتر از بقیہ افراد می دانند کہ آیہ در شأن چہ کسانی نازل شدہ است و معنای حدیث چیست؟

بہ نظریہ های چند نفر از دانشمندان تفسیر و حدیث در این زمینہ اشارہ می کنیم:

۱- حاکم حسکانی از محدثان برجستہ اہل سنت، نزول این آیہ در شأن اصحاب کساء را از ۱۳۷ طریق نقل می کند. (۱)

۲- ابن مردویہ، از محدثان برجستہ اہل سنت، در این بارہ می نویسد:

«من ازید من مائہ طریق أنّھا فی محمد و علی و فاطمہ و الحسن و الحسین علیہ السّلام» (۲)

از بیش از ۱۰۰ طریق وارد شدہ است کہ این آیہ در شأن محمد صلی اللہ علیہ وآلہ و علی علیہ السّلام، فاطمہ علیہا السّلام، حسن علیہ السّلام و حسین علیہ السّلام نازل شدہ است.

۳- ابو نعیم اصفہانی از دانشمندان برجستہ، از ۱۲ طریق نقل می کند کہ آیہ در شأن اصحاب کساء نازل شدہ است. (۳)

ص: ۵۹

۱- شواہد التنزیل لقواعد التفضیل، ج ۲، ص ۱۳۸ ۱۸.

۲- مناقب علی بن ابی طالب، ص ۳۰۱.

۳- النورالمشتعل، ص ۱۷۵.

۴- ابن بطریق، نزول این آیه در شأن اصحاب کساء را از ۱۹ طریق (۱) و در کتاب

دیگرش از ۲۷ طریق نقل می کند. (۲)

۵- ابن عطیه، صاحب تفسیر المحرر الوجیز، ذیل این آیه مینویسد:

«و قالت فرقه و هی الجمهور اهل البيت علی و فاطمه و الحسن و الحسین.» (۳)

گروهی که به جمهور مفسران مشهورند گفته اند؛ اهل بیت، علی و فاطمه و حسن و حسین علیه السلام هستند.

سپس به نقل احادیث در این زمینه می پردازد و از خود آیه نیز برای اثبات این نظر کمک می گیرد.

۶- ملا علی قاری از دانشمندان اهل سنت، پس از نقل ترتیب خلفا در فضل و برتری، بحث برتری فرزندان آنان را مطرح می کند و می نویسد:

«و الاصح ان فضل ابنائهم علی ترتیب فضل آبائهم الا اولاد فاطمه رضی الله عنها، فانهم یفضلون علی اولاد ابی بکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم لقربهم من رسول الله، فهم العتره الطاهره و الذریه الطیبه الذین اذهب الله عنهم

ص: ۶۰

۱- خصائص الوحی المبین، ص ۶۷.

۲- العمده، ص ۸۹.

۳- المحرر الوجیز، ج ۱۳، ص ۷۲.

صحيح تر اين است كه برترى فرزندان خلفا نيز به ترتيب برترى آنان نسبت به هم باشد بجز فرزندان فاطمه عليها السلام؛ زيرا آنان بدون ترديد به دليل نزديكى به رسول خدا صلى الله عليه وآله بر فرزندان ابوبكر و عمر و عثمان برترى دارند؛ آنان عترت پاك و نسل پاك و پسنديده اى هستند كه خداوند پليدى را از آنان دور کرده است و آن چنان كه بايد و شايد آنان را پاك گردانده است.

۷- سمهودى از دانشمندان مشهور اهل سنت، پس از نقل آيه مباحله و آوردن اصحاب كساء توسط رسول خدا صلى الله عليه وآله مى نويسد:

«و هولاء هم اصحاب الكساء فهم المراد من الآيتين المباحله و التطهير» (۲)

«اينان همان اصحاب كساء و مقصود از هر دو آيه يعنى آيه مباحله و آيه تطهير هستند».

۸- ابوبكر نقاش از مفسران اهل سنت، در اين باره مى نويسد:

«اجمع اكثر اهل التفسير انها نزلت فى على و فاطمه و

ص: ۶۱

۱- شرح كتاب الفقه الاكبر، لابی حنيفه، ص ۲۱۰.

۲- جواهرالعقدین، ص ۲۰۴.

«بیشتر مفسران اجماع دارند که این آیه در شأن علی، فاطمه، حسن و حسین علیه السلام نازل شده است».

۹- ابن صباغ مالکی از دانشمندان اهل سنت، می نویسد:

«اهل البيت على ما ذكر المفسرون في تفسير آية المباهله و على ما روى عن ام سلمه هم النبي صلى الله عليه وآله و على و فاطمه و الحسن و الحسين» (۲)

«براساس آنچه مفسران ذیل آیه مباهله گفته اند و بنابر آنچه از ام سلمه روایت شده است، مقصود از اهل البيت رسول خدا صلی الله علیه وآله علی و فاطمه و حسن و حسین علیه السلام هستند».

۱۰- ابوبکر حضرمی از دانشمندان اهل سنت، در شأن نزول آیه می نویسد:

«والذی قال به الجماهير من العلماء و قطع به اکابر الائمة و قامت به البراهین و تضافرت به الادله ان اهل البيت المرادین فی الآیه هم سیدنا علی و فاطمه و ابناهما... و ما کان تخصیصهم بذلك منه صلی الله علیه وآله الا عن امرالهی و وحی سماوی... و الاحادیث فی هذا الباب کثیره و بما اورده منها یعلم قطعاً علی ان هذه السلاله الطاهره و

ص: ۶۲

۱- همان، ص ۱۹۸.

۲- الفصول المهمه، ص ۲۱.

العناصر الزكيه هم اهل البيت المطهرون و انهم المرادون بكل ماورد في فضل اهل البيت من الآيات و الاحاديث و الآثار و انهم ذريه النبي صلى الله عليه وآله و عترته و بنوه و اولاده و انهم لن يفارقوا الكتاب الى يوم القيامة و انهم احد الثقلين الذين تركهم فينا رسول الله و امر امته بالتمسك بهم» (١)

آنچه جمهور دانشمندان گفته اند و رهبران بزرگ به آن یقین پیدا کرده اند و برهان بر آن استوار است و دلیلهای زیادی آن را تایید می کند، این است که مقصود از اهل البيت در آیه، آقای ما علی علیه السّلام و فاطمه علیها السّلام و دو فرزندان آنها هستند... و این که رسول خدا صلی الله علیه و آله این مسأله را اختصاص به آنان داده است جز دستور خداوند و وحی آسمانی نبوده است.

او سپس روایاتی را ذکر می کند و می نویسد:

روایات در این زمینه بسیار است و از آنچه من آورده ام به طور قطع روشن می شود که مقصود از اهل بیت در آیه علی علیه السّلام و فاطمه علیها السّلام و دو فرزند آنان هستند. غیر از اینها، روایات دیگری نیز وجود دارد که به طور قطع دلالت می کند این نسل پاک و تزکیه شده همان اهل بیت پاک

ص: ۶۳

۱- رشفه الصادی من بحر فضائل بنی النبی الهادی، ص ۲۳، ۳۵ و ۴۰، چاپ بیروت.

هستند و مقصود از هر آیه و حدیثی که در فضیلت اهل بیت وارد شده است، اینان هستند و اینان همان نسل پاک پیامبر صلی الله علیه و آله و فرزندان او هستند و اینان کسانی هستند که تا قیامت هرگز از قرآن جدا نمی شوند و اینان همان یکی از دو گوهر گرانبهائی هستند که رسول خدا صلی الله علیه و آله در بین ما گذاشته و به امت خود دستور داده است که به آنان تمسک جویند.

بیشتر از قول آلوسی نقل کردیم که با توجه به مجموع ادله، مصداق اهل بیت در آیه با مصداق اهل بیت در حدیث ثقلین یکی هستند و چون حدیث ثقلین شامل همسران نمی شود، آیه نیز نباید شامل همسران شود.

۱۱- ابن حجر - از دانشمندان مشهور اهل سنت - می نویسد:

«اکثرالمفسرین علی أنّها نزلت فی علی و فاطمه و الحسن و الحسین»^(۱)

بیشتر مفسران بر این باورند که آیه تطهیر در شأن علی و فاطمه و حسن و حسین علیه السلام نازل شده است.

۱۲- حافظ گنجی از دانشمندان اهل سنت پس از رد تفسیر زید بن ارقم درباره اهل بیت می نویسد:

ص: ۶۴

۱- الصواعق المحرقة، ص ۱۴۳، چاپ مصر و ص ۲۲۰، چاپ بیروت.

«الصحيح أنّ اهل البيت علي و فاطمه و الحسنان.»^(۱)

«نظريه درست این است که اهل بیت عبارتند از علی و فاطمه و حسن و حسین علیه السلام.»

۱۳- حافظ شیخ سلیمان قندوزی حنفی از محدثان اهل سنت می نویسد:

«اکثر المفسرين علی أنّها نزلت فی علی و فاطمه و الحسن و الحسين، لتذکیر ضمیر عنکم و يطهّرکم.»^(۲)

«بیشتر مفسران بر این باورند که آیه تطهیر در شأن علی و فاطمه و حسن و حسین نازل شده است؛ زیرا ضمیر «عنکم» و «يطهّرکم» را مذکر آورده است.»

۱۴- محب الدین طبری از محدثان اهل سنت، در کتاب خود بابتی را به نام «باب فی بیان أنّ فاطمه و الحسن و الحسين هم اهل البيت المشار اليهم فی قوله تعالى أنّما يريد...»^(۳) گشوده است؛ این باب در

بیان این است که اهل بیتی که در آیه تطهیر به آنان اشاره شده است، فاطمه و حسن و حسین علیه السلام هستند.

۱۵- توفیق ابوعلم از دانشمندان معاصر اهل سنت می نویسد:

ص: ۶۵

۱- کفایه الطالب، ص ۵۴.

۲- ینایع الموده، ص ۲۹۴، باب ۵۹.

۳- ذخائرالعقبی، ص ۲۱.

«فالرأى عندى أنّ اهل البيت هم اهل الكساء على و فاطمه و الحسن و الحسين و من خرج من سلاله الزهراء و ابى الحسنين
رضى الله عنهم اجمعين» (۱)

نظريه مورد تايد من اين است كه اهل البيت همان اصحاب كساء هستند كه عبارتند از على و فاطمه و حسن و حسين و كسانى
كه از نسل فاطمه و على عليه السلام به شمار مى روند.

۱۶- شبلنجى از محدثان اهل سنت مى نويسد:

«و يشهد للقول بانّهم على و فاطمه و الحسن و الحسين ما وقع منه صلى الله عليه وآله حين اراد المباهله كما ذكره
المفسرون» (۲)

براساس آنچه مفسران گفته اند؛ دليل بر اين كه مقصود از اهل البيت على و فاطمه و حسن و حسين هستند، عمل كرد رسول
خدا صلى الله عليه وآله در جريان مباهله است.

۱۷- ثعالبى - از مفسران مشهور اهل سنت - پس از نقل روايت ام سلمه در نزول آيه در شأن اصحاب كساء مى نويسد:

«لجمهور على هذا» (۳) جمهور دانشمندان با اين نظر موافقتند.

ص: ۶۶

۱- اهل البيت، ص ۹۲.

۲- نورالابصار، ص ۲۲۳، چاپ قم.

۳- الجواهر الحسان، ج ۲، ص ۵۷۳.

۱۸- طحاوی از محدثان مشهور اهل سنت پس از ذکر روایات می نویسد:

«انّ المراد بما فيها هم رسول الله صلى الله عليه وآله و علي و فاطمه و الحسن و الحسن دون ما سواهم.»^(۱)

مقصود از اهل بیت در این روایات رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و حسن و حسین هستند نه کس دیگری.

طحاوی، در جای دیگر پس از نقل روایاتی که دلالت می کند رسول خدا صلی الله علیه و آله به در خانه علی علیه السلام می آمد و آیه تطهیر را تلاوت می کرد، می نویسد:

«و هذا ایضا دلیل علی أنّ هذه فيهم.»^(۲)

و این رفتار دلیل دیگری است بر این که این آیه در شأن آنان نازل شده است.

۱۹- نیشابوری، از مفسران مشهور اهل سنت پس از نقل روایت عایشه درباره نزول آیه در شأن اصحاب کساء می نویسد:

«و هذه الروایة كالمتمفق علی صحتها بین اهل التفسیر والحديث.»^(۳)

مفسران و محدثان گویا بر صحت این روایت اتفاق نظر دارند.

ص: ۶۷

۱- مشکل الآثار، ج ۱، ص ۲۳۰.

۲- همان، ص ۲۳۱.

۳- غرائب القرآن، ج ۳، ص ۲۱۲.

۲۰- محمود شحاته از مفسران معاصر در تفسیر مقاتل پس از نقل نظر مقاتل و رد آن می نویسد:

«والصحيح أنّ اهل البيت علي و فاطمه و الحسن و الحسين و يؤيد هذا قوله عنكم»^(۱).

نظریه صحیح این است که مقصود از اهل بیت علی و فاطمه و حسن و حسین هستند، نظریه ضمیر «عنکم» در آیه است.

۲۱- مجدی فتحی درباره نزول آیه می نویسد:

«والاحتمال الاول هو الراجح بل هو المتعين و من حججهم الخطاب في الآية بما يصلح للذكور لا للاناث و هو قوله عنكم و يطهرکم و لو كان للنساء خاصه لقال عنكن و ليطهركن»^(۲).

احتمال اول، برتر بلکه قطعی است و از دلایل طرفداران این نظریه خطاب در آیه است که مخصوص مردان است نه زنان و آن ضمیر عنکم و يطهرکم است، اگر آیه اختصاص به زنان داشت می بایست می گفت عنکن و يطهرکن.

۲۲- زین العابدین شافعی درباره نزول آیه می نویسد:

ص: ۶۸

۱- تفسیر مقاتل، ج ۳، ص ۴۸۹.

۲- سیره آل البيت النبى الاطهار، ص ۱۷.

«والاظهر من الاقوال مادلاً عليه واضح الاخبار ولائح الآثار من ان المراد بالقربى ثمة وبآل البيت هنا محمّد وعلی و فاطمه و الحسنان.»^(۱)

روشنترین نظریه آن چیزی است که روایات روشن و آثار آشکار بر آن دلالت دارد و آن این است که مقصود از «قربى» در آیه مودت و اهل البيت در اینجا محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیه السلام هستند.

آنچه بیان شد، بخشی از آراء مفسران و محدثان اهل سنت درباره اهل البيت بود. البته این نوع اظهارنظرها محدود به این چند نفر یا به این آیه نیست بلکه می توان این نوع

آراء را ذیل آیات مباهله، موده، صلّوا علیه و... به دست آورد که به دلیل اختصار به همین مقدار اکتفا کردیم.

چنان که در ابتدای بحث مطرح کردیم، استدلال شیعه به این آیه متوقف بر مقدماتی است که یکی از آنها نزول آیه در شأن اصحاب کساء است که مشروح آن بیان شد.

یکی دیگر از آنها دلالت کلمه «انما» بر حصر است که بحث آن گذشت. از مقدمات، بودن اراده در آیه به معنای اراده تکوینی و همچنین شمول رجس

ص: ۶۹

نسبت به دروغ و ادعای خلافت از طرف حضرت امیر علیه السّلام است، برای جلوگیری از تکرار بحث این سه مقدمه را به پاسخ شبهات ارجاع می دهیم.

ویژگی های اهل البیت علیه السّلام

یکی از راههای مشخص کردن مصداق اهل بیت علیه السّلام تبیین ویژگیهای آنان است. این قاعده اختصاص به اهل بیت علیه السّلام ندارد، بلکه برای هر گروه، جمعیت و شخصیت حقوقی و حقیقی ممکن است. به عنوان مثال، اگر گفتیم قاضی کسی است که این ویژگی ها را داشته باشد به طور طبیعی بسیاری از افراد از شمول عنوان قاضی خارج می شوند. همچنین اگر ویژگی های اهل بیت علیه السّلام را مشخص کردیم، دیگران خود به خود خارج می شوند، ولی سخنی که این جا مطرح شده است، این است که این ویژگی ها چیست؟

اگر ویژگی ها را مشخص کنیم، در واقع اهل بیت علیه السّلام را در اندیشه خود بیان کرده ایم، نه آن اهل بیتی که در قرآن و حدیث آمده است. بناچار باید ویژگی ها از طرف رسول خدا صلی الله علیه وآله مشخص شود تا بتوان گفت این اهل البیت، اهل بیتی است که خدا و رسول خدا صلی الله علیه وآله در نظر دارند.

براین اساس یکی از راههای مطمئن مشخص کردن مصداق اهل بیت علیه السّلام معین کردن ویژگیهای اهل بیت علیه السّلام در کلام رسول خدا صلی الله علیه وآله است.

الف - اهل بیت علیه السلام کشتی نجات

از روایاتی که در آنها رسول خدا صلی الله علیه وآله به معرفی اهل بیت علیه السلام پرداخته روایات سفینه است. در این روایات اهل بیت به صورت کلی معرفی شده اند.

به این روایت توجه کنید:

«قال ابوذر سمعت النبیّ يقول: الا انّ مثل اهل بیّتی فیکم مثل سفینه نوح من قومه، من رکبها نجا و من تخلف عنها غرق.»^(۱)

ابوذر می گوید: از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که می فرمود: توجه داشته باشید که مثل اهل بیت من همانند کشتی نوح علیه السلام برای قوم نوح علیه السلام است؛ هر کسی سوار کشتی شود نجات می یابد و هرکس از آن جدا شود، غرق خواهد شد.

برای فهم این دسته از روایات ابتدا باید شرایط حضرت نوح علیه السلام و ارزش کشتی او را درک کرد و سپس شرایط رسول خدا صلی الله علیه وآله را، تا ارزش اهل بیت علیه السلام

ص: ۷۱

۱- مستدرک، ج ۳، ص ۱۶۳؛ الصواعق المحرقة، ص ۱۲۱؛ ذخائرالعقبی، ص ۵۳؛ مناقب، ابن مغزلی، ص ۱۳۲؛ کتاب الامثال، ص ۲۴۷؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۶۸؛ ینابیع الموده، ص ۲۷، ۱۸۳ و ۱۸۷؛ کنوزالحقایق، ج ۲، ص ۱۴۹.

او در این روایات روشن شود.

براساس آیات قرآن و روایات اسلامی حضرت نوح علیه السلام پس از ۹۵۰ سال تبلیغ که پیشرفت قابل توجهی نداشت و مردم گذشته از آن که او را تصدیق نمی کردند، اذیت و آزار هم می نمودند، حضرت نوح آنها را نفرین کرد و اراده خداوند بر این تعلق گرفت که آن قوم بآببارانی عذاب شوند؛ عذابی که در کمترین فرصت همه چیز را زیر آب برد. برای فراگیر شدن عذابی که همه را غرق خواهد کرد، نوح علیه السلام می بایست برای انسانهای صالح و پیروانش چاره ای بیندیشد که خداوند به او مأموریت داد:

{وَأَضَعِ الْفُلُكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحِّينَا} (۱)؛ کشتی را تحت نظارت و وحی ما بساز.

پس از آماده شدن کشتی فرمان خداوند صادر شد.

در این جا توجه به چند نکته زیر ضروری است:

۱- کشتی نوح علیه السلام به دستور و تحت نظارت خداوند ساخته شد، نه به دستور نوح علیه السلام و نه به دلخواه او؛ به عبارت دیگر آنچه بایده امت را از امواج نابودکننده نجات دهد به دستور خداوند مشخص شده بود.

ص: ۷۲

۲- هیچ کس از امواج شکننده و نابودکننده در آن روز در امان نمی ماند و عذاب همه را در برمی گرفت؛

۳- تنها راه نجات در آن شرایط، سوار شدن بر کشتی نوح علیه السلام بود؛

۴- سوار شدن بر کشتی برای همه الزامی بود و هرکس سرپیچی می کرد نابود می شد حتی اگر پسر نوح علیه السلام باشد؛

۵- ناخدای کشتی باید فردی آشنا با هدایت کشتی باشد و به دور از هوی و هوس کشتی را رهبری کند و گرنه در اولین فرصت، کشتی را در آن گردابها با مشکل روبرو می کند و سرنشینان را به نابودی می کشاند. به عبارت دیگر ناخدا باید معصوم باشد.

اکنون با توجه به نکات یاد شده دوباره روایت سفینه را بررسی می کنیم:

۱- رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: مَثَل اهل بیت من همانند کشتی نوح علیه السلام در بین امت نوح علیه السلام است. بر این اساس همان طور که نوح علیه السلام آن کشتی را به دستور خدا برای نجات امت آماده کرده بود، رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز به دستور خداوند اهل بیت خود را برای مردم معرفی کرده است.

۲- هرکس سوار آن شود، نجات می یابد! بر این اساس:

الف - سوار شدن بر کشتی به صلاح خود افراد است و سود آن به خود آنان برمی گردد، نه به اهل بیت علیه السلام که قرآن درباره مزد رسالت - که محبت و مودت اهل بیت علیه السلام باشد - چنین می فرماید:

﴿قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ﴾ (۱)؛

بگو هر مزدی که من از شما خواسته ام برای خود شما است».

ب - سوار شدن در کشتی الزامی است، در غیر این صورت مساوی با نابودی آنان است؛

ج - مردم در تعیین راه نجات نقشی ندارند و به آنان واگذار نشده و حتی پیامبر نیز نقشی ندارد؛ زیرا خداوند فرمود: ﴿وَأَصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا﴾؛

د - در جریان نوح علیه السلام گرداب ها مادی بود و نابودی نیز جسمی، ولی در عصر رسول خدا صلی الله علیه و آله و بعد از او گرداب ها فکری است و نابودی، نابودی اندیشه و فکر و دین و دنیا است.

ه - همه باید پیروی کنند؛ دوست و آشنا، بیگانه و همسایه ندارد. حتی اگر پسر نوح هم سرپیچی کند نابود می شود، چه رسد به همسر و صحابه نوح علیه السلام. در مورد اهل بیت علیه السلام نیز چنین است؛ زن پیامبر صلی الله علیه و آله هم باید اطاعت کند و اگر

ص: ۷۴

اطاعت نکند نابود می شود؛ چه رسد به صحابه رسول خدا صلی الله علیه وآله.

و - همان طور که در آن جریان، نوح علیه السلام می باید با هدایت کشتی آشنا باشد و کوچکترین اشتباه او کشتی را نابود و مردم را غرق می کرد، در این جا نیز عقل حکم می کند که اهل بیت علیه السلام باید معصوم باشند و صحیح نیست که از طرفی به مردم دستور دهند که اطاعت کردن از این گروه واجب است و از طرفی آن گروه خود صددرصد انسانهای سالم و صالحی نباشند؛ زیرا در این صورت، برای خداوند نقض غرض خواهد بود.

از روایات سفینه جز مسأله جانشینی چیز دیگر توجیه منطقی ندارد و به روشنی این روایات دلالت می کنند که اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه وآله جانشینان رسول خدا صلی الله علیه وآله هستند. واقعا اگر پیامبر می خواست در حد یک تمثیل و تشبیه موقعیت خاندان خود را بیان کند، می باید با چه واژه هایی آن را تبیین می کرد؟

ب - اهل بیت علیه السلام وسیله آموزش گناهان

بحث توسل به اولیای الهی بحث مفصلی است که مجال دیگری می طلبد، ولی به عنوان یک بحث کلی می توان گفت که توسل به اولیاء اگر با این انگیزه و دیدگاه ملاحظه شود که آنها در برابر خداوند از خود دارای استقلال هستند و می توانند بدون اجازه خداوند در عالم تصرف کنند و کاری انجام دهند، این اندیشه، بدون تردید، اندیشه ای شرک آلود است و صاحب این اندیشه مشرک

خواهد بود، ولی اگر توسل به اولیاء با این انگیزه و هدف انجام گیرد که اینان مقربان درگاه خداوند هستند و خود خداوند دستور داده است که برای سلوک راهش وسیله ای انتخاب کنند و وسیله را نیز خداوند معین کرده است و این گروه نیز در برابر خداوند استقلالی ندارند و کاری از آنان ساخته نیست، بلکه اگر کاری انجام می دهند با اذن و اجازه خداوند است و این گروه واسطه فیض خداوند هستند، این اندیشه نه تنها با توحید افعالی منافاتی ندارد، بلکه عین توحید افعالی است.

خداوند در آیه ای دستور داده است که بندگان برای تقرب به خدا وسیله ای انتخاب کنند:

{ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ } (۱)

«ای مؤمنان خدا را در نظر بگیرید و برای رسیدن به تقرب او راهی را برگزینید و در راهش جهاد کنید؛ شاید رستگار شوید».

زمخشری می نویسد:

«الوسيلة كل ما يتوسل به ان يتقرب من قرابه او صنيعة او

ص: ۷۶

«وسیله هر چیزی است که با آن به دیگری نزدیک می شوند؛ اعم از نسبت خانوادگی، کار و تلاش و یا جز این دو».

خداوند در آیاتی نه تنها به صراحت توسل به اولیاء خویش را تجویز کرده، بلکه دستور می دهد که مردم باید از پیامبر به عنوان این که نماینده خداوند است، اطاعت کنند و اگر مسلمانان گناه کردند و استغفار کنند و نزد پیامبر بیایند و پیامبر را واسطه قرار دهند و پیامبر برای آنان طلب آمرزش کند، خداوند آنان را می آمرزد.

به این آیه توجه کنید:

{وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا} (۲)

ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر به این منظور که به امر خداوند فرمانش را اطاعت کنند و اگر آنان هنگامی که به خود ستم کردند، نزد تو می آمدند و از خداوند طلب آمرزش می کردند و پیامبر برایشان طلب

ص: ۷۷

۱- الکشاف، ج ۱، ص ۶۱۰.

۲- نساء/۶۴.

آمزش می کرد، خدا را توبه پذیر و مهربان می یافتند.

توسل به اولیای خداوند به زمان حیات آنان اختصاص ندارد؛ زیرا توسل به جسم ولی نیست، بلکه توسل به روح ولی است که تکامل یافته است و نزد خداوند قرب و منزلت دارد. این ویژگی مختص به حیات آنان نیست. برداشت صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز چنین بود که بعد از مرگ رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز به او متوسل شدند. به این جریان توجه کنید:

«عن علیّ قدم علينا اعرابی بعد ما دفننا رسول الله صلی الله علیه و آله بثلاثة ايام، فرمی بنفسه علی قبر رسول الله صلی الله علیه و آله و حثا علی رأسه من ترابه، فقال: قلت يا رسول الله فسمعنا قولك وعیت عن الله فوعينا عنك و كان فيما انزل الله عليك و لو انهم اذ ظلموا انفسهم و قد ظلمت نفسي و جئتک لتستغفر لی. فنودی من القبر انه قد غفرلك.»^(۱)

علی علیه السلام فرمود: سه روز پس از دفن پیامبر صلی الله علیه و آله یک روستایی آمد و خود را روی قبر پیامبر صلی الله علیه و آله انداخت و خاک قبر را بر سرش می ریخت و می گفت: ای رسول خدا! صلی الله علیه و آله تو دستور دادی و ما دستورات تو را شنیدیم. تو از خدا فراگرفتی و ما هم از تو فراگرفتیم و از جمله چیزهایی که از طرف خداوند بر تو نازل شد، این آیه بود (و آیه را

ص: ۷۸

۱- تفسیر، قرطبی، ج ۵، ص ۲۶۶.

خواند) و من به خودم ظلم کردم که گناه کردم. پیش تو آمدم تا برآیم استغفار کنی. در همین حال صدایی از طرف قبر برآمد که خداوند تو را آمرزیده است.

باید توجه داشت که عبادت آن نیست که بنده بپسندد و خوشایند او باشد، بلکه عبادت آن است که مولا دستور داده است و بنده مأمور است همان طور و با همان کیفیت

زمانی و مکانی و... - که مولا - دستور داده است - انجام دهد و اگر غیر از این را انجام دهد، نه تنها این اعمال او عبادت و تسلیم خداوند بودن نیست، بلکه استهزا و تمسخر خداوند و احکام الهی خواهد بود.

این نکته به امت اسلامی اختصاص ندارد بلکه در امتهای گذشته نیز چنین بوده است؛ به عنوان مثال، امت موسی علیه السلام که مشهور به قوم بنی اسرائیل شده اند، برای آمرزش گناهان مأمور شدند از دری خاص وارد شوند و جملات خاصی را بگویند، ولی آنان این دستور خداوند را که توسط حضرت موسی علیه السلام ابلاغ شده بود به تمسخر گرفتند؛ در نتیجه به عذاب الهی گرفتار شدند.

به این آیات توجه کنید:

﴿وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا

وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةً نَعْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ وَسَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ * فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ

فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِّنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ. {۱}

آن گاه گفتیم به این شهر در آید و هر چه خواستید از نعمتهای آن به فراوانی بخورید و با خضوع و خشوع از در وارد شوید و بگویید: گناهان ما را فرو ریز تا از خطای شما در گذریم و پاداش بیشتری به نیکوکاران دهیم اما ستمگران سخنی را که به آنان گفته شده بود، تغییر دادند و ما هم در مقابل نافرمانی ستمکاران عذابی از آسمان فرستادیم.

همان طور که ملاحظه می کنید، بنی اسرائیل مأمور بودند تا از دری خاص با خضوع و خشوع وارد شوند و بگویند: «حطه»، تا گناهان آنان آمرزیده شود. خداوند هم کیفیت ورود مکان و گفتار را به عنوان عبادت مشخص کرده بود و بندگان باید از همان در با همان آداب وارد شوند، ولی آنان نه تنها با حالت خشوع وارد نشدند، بلکه به زمین نشستند، خیزان خیزان به صورت تمسخر وارد شدند و به جای این که بگویند «حطه» می گفتند: «حنطه» - گندم - که خداوند به جای آمرزش گناهان بر آنان عذاب نازل کرد و هفتاد هزار نفر از آنان را از بین برد. {۲}

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: اهل بیت من همانند باب حطه در بنی اسرائیل

ص: ۸۰

۱- بقره/۵۹-۵۸.

۲- تفسیر قرطبی، ج ۱، ص ۴۱۱؛ الکشاف، ج ۱، ص ۲۸۲.

هستند. خداوند دستور داده است که برای فهم دین و عمل به دستورات آن و آموزش گناهان و ارتباط با خداوند و در یک جمله برای اثبات بندگی خود باید از کانال اهل بیت علیه السلام وارد شوند که روایات فراوانی در این زمینه داریم.

به این روایت توجه کنید:

«عن ابی سعید الخدری: انما مثل اهل بیتی فیکم مثل باب حطّه فی بنی اسرائیل من دخله غفر له.»^(۱)

ابوسعید می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: جایگاه اهل بیتم در بین امت، همانند جایگاه باب حطّه در بنی اسرائیل است، هر کس از آن وارد شود، آمرزیده می شود.

در منابع اهل سنت در این زمینه روایاتی داریم که هر دو ویژگی یاد شده، یعنی تمثیل به کشتی نوح و باب حطّه بنی اسرائیل، از امام علی علیه السلام درباره اهل بیت علیه السلام نقل شده است.

به این روایت توجه کنید:

«عن علیّ بن ابی طالب قال: انما مثلنا فی هذه الامّه کسفینه نوح و کباب حطّه فی بنی اسرائیل.»^(۲)

ص: ۸۱

۱- مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۶۸؛ ینابیع المودّه، ص ۲۸؛ الدرّالمنثور، ج ۱، ص ۷۱.

۲- الدرّالمنثور، ج ۱، ص ۷۱.

امام علی علیه السّلام می فرماید: جایگاه ما اهل بیت علیه السّلام در بین امت اسلامی همانند جایگاه کشتی نوح و باب حطّه در میان قوم بنی اسرائیل است.

ج- اهل بیت علیه السّلام وسیله امنیت امت

اشاره

فعل و انفعالات گوناگون در جهان هستی در قالب دو عامل زیر صورت می گیرد:

الف - عوامل مادی:

مقصود از عوامل مادی، عواملی است که با حواس (پنجگانه) انسان قابل درک هستند و با رشد علمی رفته رفته میزان تأثیر این عوامل روشن شده و یا می شود. حوزه فعالیت اختراعات، اکتشافات و... در این میدان است.

ب - عوامل معنوی:

مقصود از عوامل معنوی، عواملی است که با ابزار مادی و حواس انسانی قابل درک و اندازه گیری نیست. با این حال هیچ انسان عاقلی نمی تواند تأثیر آنها را انکار کند؛ مثل دعا.

دعا کردن برای رفع مشکلات و شفای بیماریها یک عامل معنوی است که چند و چون آن را نمی توان با ابزار و علوم آزمایشگاهی اثبات کرد، ولی در متون دینی همه ادیان این مسأله به اثبات رسیده است.

قرآن تأثیر عوامل غیرمادی را مسلم فرض کرده است و از دعای حضرت آدم علیه السلام گرفته تا حضرت نوح علیه السلام، ابراهیم علیه السلام، موسی علیه السلام، زکریا علیه السلام، صالح علیه السلام، و دهها پیامبر و بندگان صالح خود را یاد می کند و به انسانها می آموزد که این عامل را شناخته و به آن پناه برده، از آن استفاده کنند و به خصوص، درباره پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله تصریح می کند:

{وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ} (۱)

تا تو در میان آنها هستی خداوند آنها را عذاب نخواهد کرد و نیز مادام که استغفار کنند، خداوند عذابشان نمی کند.

چنان که ملاحظه می کنید، این آیه از آیات متشابهه نیست تا قابل تأویل و... باشد و حدیث هم نیست که در سند آن بتوان خدشه کرد، بلکه کلام بسیار روشن خداوند است و تصریح می کند که استغفار مانع نازل شدن عذاب است، ولی از نظر علوم آزمایشگاهی چند و چون آن را نمی توان اثبات کرد.

همچنین آیه تصریح می کند که وجود نازنین رسول اکرم صلی الله علیه و آله چنان تأثیری در نظام آفرینش دارد که تا او در بین امت است، عذاب بر امت نازل نمی شود.

ص: ۸۳

ولی خدا یکی از عوامل مهم تأثیرگذار در نظام آفرینش است و خداوند چنان تأثیری برای او در نظر گرفته است که نفس حضور او عوامل دیگر را تحت تأثیر قرار داده، مانع عمل کردن آنها می شود و قویترین عاملی است

که می تواند جلو تأثیر عوامل عذاب آفرین را بگیرد و مانع نزول عذاب شود.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در روایاتی این تأثیرگذاری مهم را برای اهل بیت خود در نظر گرفته، چنین بیان می فرماید که تا اینان در بین امت حضور دارند، امت امنیت دارند و عذابهایی که بر امت های گذشته نازل شده، بر آنان نازل نمی شود.

تمثیلی که رسول خدا صلی الله علیه و آله بیان کرده است، حکایت از آن دارد که باید تا قیامت نیز چنین باشد. به این روایت توجه کنید:

«عن النبی صلی الله علیه و آله قال: النجوم جعلت امانا لاهل السماء و ان اهل بیتی امان لامتی»^(۱)

پیامبر فرمود: ستارگان وسیله امنیت برای اهل آسمانها هستند و اهل بیت من نیز وسیله امنیت برای امت من هستند.

ص: ۸۴

۱- المعرفه و التاريخ، ج ۱، ص ۵۳۸؛ مختصر زوائد مسند البزار، ج ۲، ص ۳۳۴؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۷۷؛ ینابیع الموده، ص ۱۹.

در این روایت نکته های زیر قابل توجه است:

الف - این تأثیر، تأثیر استقلالی آنان نیست تا شرک باشد، بلکه تأثیری است که خداوند برای آنان در نظر گرفته است؛ چنان که از کلمه «جعلت» استفاده می شود.

ب - این عامل از ابتدای خلقت وجود داشته و باید تا انتهای جهان نیز وجود داشته باشد؛ چرا که ستارگان از امروز و دیروز به وجود نیامده اند، بلکه آیات تصریح دارد که همزمان با آفرینش این کار انجام گرفته است. بنابر این همان طور که ستارگان نسبت به اهل آسمانها چنین هستند، باید از روزی که آدم علیه السلام در زمین وجود یافته است تا آخرین روزی که انسانی در روزی زمین استقرار دارد، یکی از اولیای خداوند به عنوان اهرم این امنیت وجود داشته باشد؛ از این رو رسول خداصلی الله علیه وآله بعد از عصر خود تا پایان جهان، اهل بیت خود را به عنوان اهرم نجات معرفی می کند.

ج - همان طور که در آیه تصریح شده بود که نفس وجود رسول خداصلی الله علیه وآله مانع نزول عذاب الهی است و ما کیفیت آن را نمی دانستیم، در این روایت نیز نفس وجود اهل بیت علیه السلام مانع نزول عذاب است و کیفیت آن را نمی دانیم.

امام علی علیه السلام در روایتی ضمن بیان این که در هر عصری یک نفر از اینان در بین بشر وجود دارند و امکان ندارد زمین خالی از اینان باشد، وصف این گروه محدود را چنین بیان می کند:

ص: ۸۵

«اللهم بلى لا تخلوا الارض من قائم لله بحجّه اما ظاهرا مشهورا اما خائفا مغمورا لئلا تبطل حجج و بيناته و كم ذا و اين اولئك؟
- و الله - الا- قلوب عددا و الا- عظمون عندالله قدرا بهم يحفظ الله حججه و بيناته حتى يودعوها نظراءهم و يزرعوها في قلوب
اشباههم، هجم بهم العلم على حقيقه البصيره و باشروا روح اليقين و استلانوا ما استوعره المترفون و آنسوا بما استوحش منه
الجاهلون و صحبوا الدنيا بابدان ارواحها معلّقه بالمحلّ الاعلى اولئك خلفاء الله في ارضه و الدعاه الى دينه آه - آه شوقا الى
رؤيتهم» (۱)

آری! زمین هیچ گاه از حجت الهی خالی نیست که برای خدا بر برهان روشن قیام کند، یا آشکار شناخته شده، یا بیمناک و
پنهان، تا حجت خدا باطل نشود و نشانه هایش از میان نرود. تعدادشان چه مقدار است؟ و در کجا هستند؟ به خدا سوگند!
تعدادشان اندک، ولی نزد خدا بزرگ مقدارند. خدا به وسیله آنان حجت ها و نشانه های خود را نگاه می دارد تا به کسانی
که همانندشان هستند، بسپارند و در دلهای

ص: ۸۶

۱- ینابیع الموده، ص ۲۶.

آنان بکارند؛ آنان که دانش و نور حقیقت بینی بر قلبشان تابیده و روح یقین را دریافته اند، که آنچه را خوشگذرانها دشوار می‌شمارند، آسان گرفتند و با آنچه ناآگاهان از آن هراس داشتند، انس گرفتند و در دنیا با بدنهایی زندگی می‌کنند که ارواحشان به جهان بالا پیوند خورده است؛ آنان جانشینان خدا در زمین و دعوت کنندگان مردم به دین خداوند. آه - آه - چه سخت اشتیاق دیدارشان را دارم!

د - نسب خانوادگی اهل بیت علیه السلام

در بعضی از روایات، رسول خدا صلی الله علیه وآله ویژگیهای خانوادگی اهل بیت علیه السلام را چنان بیان کرده اند که امکان ندارد بر افراد دیگر تطبیق گردد؛ چرا که در این روایات سلسله نسب خانوادگی آنها بیان شده است. به این روایت توجه کنید:

«قال دخلت علی رسول الله صلی الله علیه وآله فی شکاته التي قبض فیها، فاذا فاطمه رضی الله عنها عند رأسه قال فبکت حتی ارتفع صوتها فرفع رسول الله صلی الله علیه وآله طرفه اليها فقال: حیبتی فاطمه ما الذی یبکیک؟»

فقلت: أخشى الضیعه بعدک:

فقال: یا حیبتی اما علمت ان الله عزّ وجلّ اطع الی الارض اطلاعه فاختر منها اباک فبعثه برسالته ثم اطع

اطلاعه فاختار منها بعلك و اوحى اليّ ان انكحك اياه. يا فاطمه و نحن اهل بيت قد اعطانا سيع خصال لم تعط لاحد قبلنا و لا تعطى لاحد بعدنا، انا خاتم النبيين و اكرم النبيين على الله و احب المخلوقين الى الله عزّ و جلّ و انا ابوك و وصيّ خير الاوصياء و احبهم الى الله و هو بعلك و شهيدنا خير الشهداء و احبهم الى الله و هو عمّك حمزه بن عبدالمطلب و عمّ بعلك و منّا من له جناحان اخضران يطير مع الملائكة في الجنّه حيث شاء و هو ابن عمّ ابيك و اخو بعلك و منّا سبطا هذه الائمة و هما ابناك الحسن و الحسين و هما سيّدا شباب اهل الجنّه و ابو هما و الذي بعثني بالحقّ خير منهما. يا فاطمه و الذي بعثني بالحقّ منهما مهدي هذه الائمة اذا صارت الدنيا هرجا و مرجا

و تظاهرت الفتن و تقطعت السبل و اغار بعضهم على بعض فلا كبير يرحم صغيرا و لا صغير يوقر كبيرا فيبعث الله عزّ و جلّ عند ذلك منهما من يفتح حصون الضلالة و قلوبا غلغا يقوم بالدين آخر الزمان كما قمت به في اول الزمان و يملأ الدنيا عدلاً كما ملئت جورا، يا فاطمه لا- تحزني و لا- تبكي فانّ الله عزّ و جلّ ارحم بك و ارفّ عليك منّي و ذلك لمكانك من قلبي و زوجك الله زوجا و هو اشرف اهل بيت

حسبا و اكرمهم منصبا و ارحمهم بالرعيه و اعدلهم بالسويه و ابصرهم بالقضيه و قد سألت ربّي عزّ و جلّ ان تكوني اول من يلحقني من اهل بيتي» (۱)

در آن بیماری ای که رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفت، خدمت آن حضرت رسیدم. فاطمه علیها السلام بر بالین آن حضرت نشسته بود. فاطمه علیها السلام گریه می کرد؛ به گونه ای که صدای گریه اش بلند شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله چشمش را به او دوخت و فرمود: میوه دلم، فاطمه، چرا گریه می کنی؟

فاطمه گفت: از ضایع شدن بعد از تو می ترسم!

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: میوه دلم مگر نمی دانی که خداوند توجهی به زمین کرد و پدرت را برگزید و او را مأمور به رسالت کرد و سپس توجه دیگری به زمین کرد و همسرت را انتخاب کرد و به من دستور داد که تو را به ازدواج او در آورم. ای فاطمه! ما اهل بیتی هستیم که خداوند هفت ویژگی را به ما داده است که نه به کسی قبل از ما داد و نه به کسی بعد از ما خواهد داد:

پدرت خاتم گرامی ترین و محبوبترین پیامبران نزد خداوند است.

بهترین شهیدان و محبوبترین آنها نزد خداوند شهید حمزه بن

ص: ۸۹

عبدالمطلب است که عموی تو و عموی شوهرتوست.

کسی که با دو بال سبز در بهشت همراه ملائکه به هر کجا که بخواهد پرواز می کند، از ماست که پسر عموی پدرت و بردار شوهرتوست (مقصود جعفر ابن ابی طالب است).

دو پسران این امت که دو سرور جوانان بهشت هستند، از ماست که فرزندان حسن و حسین علیه السلام باشند و قسم به آن که مرا بحق به رسالت برانگیخته، پدر آن دو از آن دو بهتر است.

قسم به آن که مرا بحق به رسالت برانگیخته است، مهدی این امت از فرزندان توست. وقتی دنیا به هرج و مرج کشیده شود، آشوبها پشت سر هم ظاهر شوند و راهها ناامن گردد و گروهی گروه دیگر را غارت کنند، نه کوچکتر احترام بزرگتر را نگه دارد و نه بزرگتر به کوچکتر رحم کند، خداوند از فرزندان تو او را برمی انگیزد که سنگرهای گمراهی را فتح کند و دل‌های گمراه و بسته را بگشاید.

وی در آخرالزمان قیام می کند، همان طور که من در اول زمان این کار را کرده ام. او عدالت را در دنیا خواهد گسترد، همان طور که ستم در آن گسترده شده بود.

ای فاطمه! غمگین مباش و گریه نکن، به خاطر جایگاهی که در دل من داری، خداوند از من نسبت به تو مهربانتر است. همسرت شریف ترین فرد خانواده توست، گرامی ترین پُست را داراست، مهربانترین فرد

نسبت به رعیت است، عادل ترین و بیناترین فرد در قضاوت است. از خداوند خواسته ام که اولین فرد از اهل بیتم باشی که به من ملحق می شوی.

چنان که ملاحظه می کنید، در این روایت رسول خدا صلی الله علیه و آله به طوری مصداق اهل بیت علیه السّلام را مشخص کرده است که انطباق آن بر کسی غیر از این خانواده، به هیچ وجه، امکان ندارد و خود روایت بدون توجه به سند آن، از صدور آن از رسول خدا صلی الله علیه و آله حکایت دارد؛ چرا که آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله در این روایت به عنوان ویژگی بیان کرده اند، از خاتمیت رسالت خود تا ازدواج علی علیه السّلام و فاطمه علیها السّلام، شهادت حضرت حمزه و جعفر علیه السّلام و فرزندان فاطمه - که حسن و حسین علیه السّلام باشند - همه اتفاق افتاده است و تنها ظهور مهدی باقی مانده است که ما آرزوی آن روز را داریم.

مسأله ظهور مهدی در آخرالزمان و این که او از فرزندان امام حسین علیه السّلام است و تحولاتی که به دست آن امام اتفاق خواهد افتاد، در روایات اهل سنت مسأله ای مسلم است و عده ای از محدثان درباره مسائل مربوط به آن، باب ویژه ای را اختصاص داده اند.

ه- جنگ با اهل بیت علیه السلام؛ جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آله

یکی از ویژگیهای اهل بیت علیه السلام که در روایات بیان شده، این است که

رسول خدا صلی الله علیه وآله هرگونه اذیت و آزار و جنگ با آنان را جنگ با خود می داند. به این روایت توجه کنید:

«عن ابی بکر الصدیق قال: رأیت رسول اللّٰه خیمه و هو متّکی علی قوس عربیه و فی الخیمه علیّ و فاطمه و الحسن و الحسین فقال: معشر المسلمین انا سلم

لمن سالم اهل الخیمه، حرب لمن حاربهم، ولی لمن والاهم»^(۱)

ابوبکر میگوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله را دیدم که خیمه ای را برافراشته و بر کمان عربی تکیه کرده بودند و در آن خیمه علی، فاطمه، حسن و حسین علیه السّلام بودند، می فرمود: ای مسلمانان! هرکس با اهل این خیمه صلح کند با او صلح خواهم کرد و هر کس با آنان جنگ کند با او خواهم جنگید و هر کس آنان را دوست داشته باشد، او را دوست دارم.

بدین سان رسول خدا صلی الله علیه وآله به طور صریح جنگ با اینان را جنگ با خود اعلام کرده است. این موضع گیری رسول خدا صلی الله علیه وآله اختصاص به این روایات ندارد، بلکه آن حضرت به شیوه های گوناگون این مسأله را بیان کرده است.

عمرو بن شاس اسلمی می گوید:

ص: ۹۲

۱- سنن، ابن ماجه، ج ۱، ص ۹۷، ح ۱۴۵؛ الرياض النضره، ج ۲، ص ۱۳۲؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱۰، ص ۴۳۲؛ مناقب، ابن مغازلی، ص ۶۴؛ کفایه الطالب، ص ۳۳۰؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۶۸؛ مستدرک، حاکم، ج ۳، ص ۱۶۱.

همراه علی علیه السّلام به یمن رفتیم. در سفر، علی علیه السّلام نسبت به من رفتار خوبی نداشت (حضرت جلو تخلف او را گرفته بود). این رفتار علی علیه السّلام را به دل گرفتم، وقتی به مدینه آمدم:

«اظهرت شکایتی فی المسجد حتی بلغ ذلك رسول الله قال فدخلت المسجد ذات غداه و رسول الله فی ناس من اصحابه فلما رأنی حدّد الی النظر حتی اذا جلست قال: یا عمرو اما والله لقد آذیتنی.

فقلت: اعوذ بالله ان اؤذیک یا رسول الله.

قال: بلی، من آذی علیّا فقد آذانی» (۱)

در مسجد این قضیه را گفتم و غیبت علی علیه السّلام را کردم. این خبر به رسول خدا صلی الله علیه وآله رسید، فردا صبح که به مسجد آمدم، دیدم رسول خدا صلی الله علیه وآله با عده ای از یارانش نشسته است. همین که چشمش به من افتاد، نظرش را به من دوخت تا این که در جایی نشستم، سپس رسول خدا صلی الله علیه وآله به من فرمود: ای عمرو به خدا قسم تو مرا اذیت کردی؟!»

ص: ۹۳

۱- مستدرک، حاکم، ج ۳، ص ۱۳۲؛ الریاض النضره، ج ۲، ص ۱۰۵؛ ذخائرالعقبی، ص ۱۲۲؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۳۲؛ الصواعق المحرقة، ص ۱۲۳؛ کفایه الطالب، ص ۱۱۴ و ۲۷۶؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۰۱.

گفتم: ای رسول خدا صلی الله علیه وآله به خدا پناه می برم از این که شما را اذیت کنم.

پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: ای عمرو! هر کس علی علیه السلام را اذیت کند مرا اذیت کرده است.

این مسأله به قدری در بین مسلمانان صدر اسلام روشن و مسلم بوده است که صحابه هرگونه اذیت و آزار اهل بیت علیه السلام، بخصوص امام علی علیه السلام را همانند اذیت و آزار رسول خدا صلی الله علیه وآله می دانستند. حتی بعد از ارتحال رسول خدا صلی الله علیه وآله نیز چنین ارتباطی را بین امام علی علیه السلام و رسول خدا صلی الله علیه وآله باور داشتند؛

عروه بن زبیر میگوید: شخصی در حضور عمر از علی علیه السلام بدگویی کرد. عمر با دستش به قبر رسول خدا صلی الله علیه وآله اشاره کرد و پرسید: آیا صاحب این قبر را می شناسی؟ این محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب است. هرگز از علی علیه السلام بدگویی نکن؛ زیرا وقتی از علی بدگویی می کنی «آذیت صاحب هذا فی قبره»؛^(۱) رقیفش در قبر اذیت می شود.

همان گونه که ملاحظه می کنید، عمر ارتباط تنگاتنگ امام علی علیه السلام و نبی اکرم صلی الله علیه وآله را به اندازه ای می بیند که توهین به علی علیه السلام در این جهان را موجب

ص: ۹۴

۱- الریاض النضره، ج ۱، ص ۹۴.

آزرده شدن رسول خدا صلی الله علیه وآله در آن جهان می داند.

باید توجه داشت که این گونه موضع گیری رسول خدا صلی الله علیه وآله را نمی توان موضع گیری عاطفی نسبت به خانواده خود تلقی کرد؛ چرا که اگر این برخورد، برخوردی عاطفی است باید درباره بقیه دختران و دامادها و نوه ها هم وجود داشته باشد، در حالی که حتی یک کلمه هم درباره بقیه نقل نشده است.

و – اهل بیت علیه السلام مخزن علوم و اسرار الهی

تبیین ابعاد قرآن و احکام الهی نیاز به علمی دارد که نمی توان آنها را از طریق حس و عقل به دست آورد، بلکه باید از وحی گرفت و چنین شخصی باید ویژگی خاص و آمادگی روحی داشته باشد تا بتواند با آموزش وحی، مخزن علوم و اسرار الهی گردد. این شخص رسول خدا صلی الله علیه وآله است.

امام علی علیه السلام بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله اهل بیت آن حضرت را مخزن اسرار و علوم الهی می داند که به طور مسلم اینان این علوم را از رسول خدا صلی الله علیه وآله گرفته اند.

به این کلام توجه کنید:

ص: ۹۵

«عن علی علیه السّلام: هم موضع سرّه و لجأ امره و عیبه علمه و موئل حکمه و كهوف کتبه و جبال دینه، بهم اقام انحاء ظهره و اذهب ارتعاد فرائضه.» (۱)

عترت پیامبر صلی الله علیه و آله جایگاه اسرار خداوندی و پناهگاه فرمان الهی و مخزن علم خدا و مرجع احکام اسلامی و نگهبان کتابهای آسمانی و کوههای همیشه استوار دین خدایند. خداوند به وسیله اهل بیت علیه السّلام پشت خمیده دین را راست نمود و لرزش و اضطراب آن را از میان برداشت.

همان طور که پیشتر در حدیث ثقلین هم بیان شد، دانشی که در اختیار رسول خدا صلی الله علیه و آله و خاندان او قرار گرفته است، دانش آموختنی نیست، بلکه دانشی است که خداوند تنها در اختیار آنان گذاشته است. نه زنان پیامبر صلی الله علیه و آله ادعای چنین دانشی داشتند و نه دانشمندان درباره آنان چنین ادعایی را مطرح کرده اند، ولی هم اهل بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این را ادعا داشتند که چنین دانشی را در اختیار دارند و هم دیگران درباره آنان چنین گفته اند.

در این که اهل بیت علیه السّلام از این دانش غیر آموختنی بهره مند هستند، هیچ

ص: ۹۶

۱- ینابیع الموده، ص ۲۳؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۳۸.

شبهه ای نیست. به این دو روایت توجه کنید:

الف - امام علی علیه السلام در کلامی علت سکوت بعد از ارتحال نبی اکرم صلی الله علیه وآله را چنین تحلیل می کند:

«فان اقل يقولوا حرص على الملك و ان اسكت يقولوا جزع من الموت! هيهات بعد اللتيا و التيا و الله لا بن ابى طالب انس بالموت من الطفل بئدى امه، بل اندمجت على مكنون علم لو بحت به لاضطربتم اضطراب الارشيه فى الطوى البعيده.»^(۱)

در شرایطی قرار دارم که اگر سخن بگویم، می گویند بر حکومت حریص است و اگر خاموش باشم، می گویند: از مرگ ترسید! هرگز! من و ترس از مرگ؟! پس از آن همه جنگها و حوادث ناگوار؟! سوگند به خدا، انس و علاقه فرزند ابی طالب به مرگ در راه خدا، بیشتر از علاقه طفل به پستان مادر است! این که سکوت را برگزیدم، از علوم و حوادث پنهانی آگاهی دارم که اگر باز گویم مضطرب می شوید چونان لرزیدن ریسمان در چاههای عمیق.

امام علی علیه السلام در جای دیگر می فرماید:

ص: ۹۷

«ایها الناس سلونی قبل ان تفقدونی؛ فلانا بطرق السماء اعلم منی بطرق الارض، قبل ان تشغر برجلها فتنه تطأ فی خطامها و تذهب باحلام قومها.» (۱)

ای مردم پیش از آن که مرا نیابید، آنچه می خواهید از من پرسید، که من راههای آسمان را بهتر از راههای زمین می شناسم. پرسید قبل از آن که فتنه ها چونان شتری بی صاحب حرکت کند و مهار خود را پایمال نماید و مردم را بکوبد و بیازارد و عقلها را سرگردان کند.

همان طور که ملاحظه می کنید، امام علی علیه السلام ادعای داشتن دانشی فراتر از دانش بشری را دارد و مهمتر این که صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله که معاصر آن حضرت بودند و از نزدیک شاهد این دانش بودند، به این مسأله اعتراف داشتند.

«قال ابن عباس: لقد اعطی علیّ تسعه اعشار العلم و ایم الله لقد شارکهم فی العشر العاشر.» (۲)

ابن عباس می گفت: ۱۰۹ علم تنها در اختیار علی علیه السلام است و به خدا قسم در ۱۰۱ بقیه نیز با مردم شریک است.

ص: ۹۸

۱- همان، خطبه ۱۸۹.

۲- اسد الغابه، ج ۴، ص ۹۶.

«قال سعيد بن المسيب: ما كان احد من الناس يقول سلوني غير علي بن ابي طالب.»^(۱)

سعيد بن مسيب مي گفت: جز علي بن ابي طالب عليه السلام كسي جرأت نمي كرد، بگويد هرچه مي خواهيد از من پرسيد.

«عن عبدالملك بن ابي سليمان قال: قلت لعطاء اكان في اصحاب محمد اعلم من علي؟ قال: لا والله لا اعلمه.»^(۲)

عبدالملك مي گوید به عطا گفتم: آيا در اصحاب محمد صلی الله عليه وآله داناتر از علي عليه السلام يافت مي شود؟ گفت: نه، به خدا قسم چنين كسي را نمي شناسم.

آنچه درباره دانش غير اکتسابي اهل بيت عليه السلام بيان شد، به امام علي عليه السلام اختصاص ندارد، بلکه همه امامان چنين ادعائي را داشته اند و در زندگي خود آن را اثبات کرده اند؛

«عن عبدالاعلی ابن اعین قال سمعت جعفر الصادق رضی الله عنه يقول: قد ولدني رسول الله صلى الله عليه وآله وانا اعلم كتاب الله وفيه بدأ الخلق و

ص: ۹۹

۱- همان، ص ۹۵.

۲- همان.

ما هو كائن الى يوم القيامة و فيه خبر السماء و خبر الارض و خبر الجنه و النار و خبر ما كان و ما يكون و انا اعلم ذلك كله و
كأنما انظر الى كفى و ان الله يقول فيه تبيان كل شىء و يقول تعالى ثم اورثنا الكتاب الذين اصطفينا من عبادنا، فنحن الذين
اصطفينا الله جل شأنه و اورثنا هذا الكتاب فيه تبيان كل شىء.» (۱)

عبدالاعلیٰ پسر اعین میگوید: از امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: من فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله
هستم و کتاب خدا را می دانم؛ کتابی که گزارش پیدایش آفرینش و آنچه تا قیامت اتفاق خواهد افتاد، در آن وجود دارد.
گزارش آسمان، زمین، بهشت، جهنم، گزارش گذشتگان و آیندگان را همان طور که به کف دستم نگاه می کنم، می دانم.
خداوند فرموده است: در قرآن بیان هر چیزی است. همچنین خداوند می فرماید: کتاب را به کسانی میراث دادیم که از
بندگان برگزیده ما بودند و ما بندگان برگزیده خداوند هستیم و این کتابی را که بیان هر چیزی در آن است، به ارث برده ایم.

ص: ۱۰۰

چنان که ملاحظه می کنید، امام با استدلال به آیه قرآن - که در این کتاب هر نوع اطلاعاتی که مورد نیاز است وجود دارد و استدلال به آیه ای که می فرماید دانش این کتاب را در اختیار بندگان برگزیده قرار داده ایم - میفرماید: ما بندگان برگزیده خدا هستیم.

این روایت نیز گفته ما را تایید می کند که باید در هر عصری فردی وجود داشته باشد که دانش او فراتر از دانش بشری باشد، تا بتواند کتاب خدا را بیان و تفسیر کند.

ز - اهل بیت علیه السلام اساس دین خدا

در جهان هستی هر پدیده ای متناسب با نقش و اثری که در جهان دارد، ارزشمند و مورد توجه قرار میگیرد. در یک ساختمان اشیای مختلفی به کار می رود که هر یک در جای خود مورد نیاز است ولی همه از ارزش مساوی

برخوردار نیستند؛ بعضی جنبه تزئینی دارند و بعضی در استحکام ساختمان نقش دارند و در این بین، اساس و بنیاد ساختمان از ارزش خاصی برخوردار است که هیچ یک از اشیای به کار رفته در ساختمان نمی توانند جایگزین آن شوند.

دین نیز بسان یک ساختمان است که بعضی نیز از عقاید و احکام آن بنیادی است و برخی جنبه استحکامی و بعضی نیز جنبه تزئینی دارند؛ اعتقاد به خدا، پیامبر، معاد و... چیزی نیست که بتوان موضوع دیگری را با آنها مقایسه کرد.

احکام الهی نیز چنین هستند. افراد نیز این گونه هستند، چنان که صحابه، تابعین، اندیشمندان، مجاهدان، مهاجران، همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله و... هر یک جایگاه خاص خود را دارند، ولی هیچ کس را نمی توان با اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله مقایسه کرد؛ چرا که اعتقاد به امامت و ولایت اهل بیت علیه السلام سنگ بنای تبیین و تفسیر درست دین است و آنان مفسران واقعی دین و محور حرکت امت هستند که تدروها و کندروها باید آنان را الگوی خود قرار دهند.

امام علی علیه السلام درباره این ویژگی اهل بیت علیه السلام می فرماید:

«لا يقاس بآل محمد صلى الله عليه وآله من هذه الأمة احد، و لا يسوّى بهم من جرت نعمتهم عليه ابداء، هم اساس الدين و عماد اليقين، اليهم يفى الغالى و بهم يلحق التالى و لهم خصائص حق الولاية و فيهم الوصيه و الوراثه، الآن

اذ رجع الحق الى اهله و نقل الى منتقله»^(۱)

هیچ کسی با خاندان رسالت قابل مقایسه نیست و آنان که پرورده نعمت هدایت اهل بیت پیامبرند با آنان برابر نخواهند بود. عترت، پیامبر صلی الله علیه و آله اساس دین و ستونهای استوار یقین هستند. شتاب کننده

ص: ۱۰۲

۱- ینابیع الموده، ص ۴۴؛ نهج البلاغه، خطبه ۲.

باید به آنان باز گردند و عقب مانده باید به آنان پیوندد؛ زیرا ویژگیهای حق و ولایت به آنها اختصاص دارد و وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله درباره خلافت مسلمانان و میراث رسالت به آنها تعلق دارد. هم اکنون، که خلافت را به من سپردید، حق به اهل آن بازگشت و دوباره به جایگاهی که از آن دور مانده بود، بازگردانده شد.

چنان که ملاحظه می کنید، این ویژگی ها چیزی نیست که بتوان آنها را به زنان پیامبر یا اقوام و خویشان او سرایت داد، بلکه ویژگی هایی است که شامل افراد خاصی می شود.

تطبیق اصحاب کساء

اشاره

بدون تردید اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله وارثان علم آن حضرت هستند و براساس حدیث ثقلین، - که مورد پذیرش اکثریت قریب به اتفاق مسلمانان است - اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله عدل قرآن و یکی از دو امانت گرانهای رسول خدا صلی الله علیه و آله در بین امت هستند. براین اساس سخنان آنان برای ما در صورت اثبات همانند سخن رسول خداست.

بنابراین یکی از راههای تعیین مصداق اهل بیت تطبیق آنان است و از طرفی اصحاب کساء در تطبیق این آیه برخورد هرگز تردید نداشته آن را آشکارا اعلام کرده اند. اکنون این تطبیق را بررسی می نماییم.

ص: ۱۰۳

يكي از كسانى كه آيه را بر خود تطبيق كرده رسول خداست. به اين روايت توجه كنيد:

«عن ابن عباس رضى الله عنهما قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله انّ الله قسم الخلق قسمين فجعلنى فى خيرها قسما فذلك قوله و اصحاب اليمين و اصحاب الشمال فانا من اصحاب اليمين و انا خير اصحاب اليمين ثم جعل القسمين اثلاثا فجعلنى فى خيرها ثلثا فذلك قوله و اصحاب الميمنه ما اصحاب الميمنه و اصحاب المشئمه و السابقون السابقون فانا من السابقين و انا خير السابقين ثم جعل الاثلاث قبائل فجعلنى فى خيرها قبيله و ذلك قوله و جعلناكم شعوبا و قبائل لتعارفوا انّ اكرمكم عند الله اتقاكم و انا اتقى ولد آدم و اكرمهم على الله تعالى و لا- فخر ثم جعل القبائل بيوتا فجعلنى فى خيرها بيتا فذلك قوله انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت و يطهركم فانا و اهل بيتى مطهرون من الذنوب.»^(١)

ص: ١٠٤

١- الدرّالمنثور، ج ٥، ص ١٩٩؛ المعجم الكبير، ج ٣، ص ٥٧؛ فتح البيان فى مقاصد القرآن، ج ١١، ص ٨٨.

ابن عباس می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند مردم را دو گونه آفرید و مرا جزء بهترین این دو نوع قرارداد و این همان سخن خداست که گروه دست راست و گروه دست چپ و من از بهترین اصحاب دست راست هستم. سپس خداوند مردم را سه گروه قرار داد و مرا در بهترین آنان قرار داد و این، همان اهل یقین و سعادت هستند. چه گروه سعادت‌مندی، و دیگر گروه تیره روزان چه گروه تیره روزی، و پیشگامان پیشرو، و من از پیشگامان و بهترین آنان هستم، سپس خداوند این گروهها را به صورت قبایل در آورده، مرا در بهترین قبیله ها قرارداد و این، همان سخن خداوند است که شما را دسته ها و قبیله ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید، ولی گرامی ترین شما نزد خدا، پرهیزکارترین شماست. خداوند دانای آگاه است و من با تقواترین و گرامی ترین فرزند آدم هستم. البته جای فخر فروشی نیست. سپس خداوند این قبایل را به شکل خانواده هایی آفرید و مرا در بهترین خانواده ها قرار داد و این سخن خداوند است که خداوند می خواهد پلیدی را تنها از شما اهل بیت دور کند و چنان که باید و شاید شما را پاک سازد. و من و اهل بیتم از همه گناهان پاک هستیم.

در این روایت هم «رجس» تفسیر شده و هم، اراده خداوند به اراده تکوینی تفسیر شده است و با این تفسیر، این آیه شامل همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله نمی شود.

یکی از اصحاب کساء امام علی علیه السلام است که شمول آیه درباره آن حضرت قطعی است؛ چه بنابر قول اختصاص آیه به اصحاب کساء و چه بنابر قول به تعمیم آیه. امام علی علیه السلام در تطبیق آیه بر خود هیچ تردیدی نداشته و در موارد متعددی ادعا کرده که آیه در شأن آنان نازل شده است و شامل او نیز می شود.

در این جا تنها به بیان یک مورد بسنده می کنیم که هم شیعه و هم اهل سنت آن را نقل کرده اند و مشروح آن در بحث شبهه ادعای خلافت از طرف آن حضرت خواهد آمد.

امام در «یوم الشوری» خطاب به اهل شورا فرمود:

«فانشدکم بالله هل فیکم احد انزل الله فیہ آیه التطهیر حیث یقول انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا غیری قالوا اللهم لا.»^(۱)

شما را به خدا قسم آیا در بین شما غیر از من کسی هست که آیه تطهیر در شأن او نازل شده باشد؟ گفتند: نه به خدا!

ص: ۱۰۶

۱- مناقب، ابن مغزلی، ص ۱۱۸؛ مسند، ابی حمزه ثابت بن دینار الثمالی، ص ۹۸؛ علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۹۱؛ بحار الانوار، ج ۲۹، ص ۱۲۵.

یکی از اصحاب کساء، حضرت فاطمه زهرا علیها السلام است و شمول آیه نسبت به ایشان قطعی است؛ چه بنا بر قول اختصاص آیه به اصحاب کساء و چه بنا بر قول تعمیم آیه نسبت به همسران.

اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله در تطبیق آیه بر حضرت زهرا علیها السلام هیچ تردیدی به خود راه نمی دادند. امام علی علیه السلام در یک مناظره تند با ابوبکر در حضور اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله - در مسجدالنبی - هنگامی که ابوبکر کار گزاران حضرت زهرا علیها السلام را از فدک اخراج و آن را به زور تصرف کرده بود و بدون توجه به اعتراض حضرت زهرا علیها السلام از ایشان تقاضا کرده بود که برای اثبات مالکیت خود نسبت به فدک شاهد بیاورد، امام علیه السلام به ابوبکر فرمود:

«یا ابابکر أ تقرأ کتاب الله؟»

قال: نعم.

قال: اخبرنی عن قول الله عزّ و جلّ انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهّركم تطهیرا فیمن نزلت، فینا ام فی غیرنا؟

قال: بل فیکم.

ص: ۱۰۷

قال: فلو ان شهدوا شهدوا على فاطمه بنت رسول الله صلى الله عليه وآله بفاحشه ما كنت صانعا بها؟

قال: كنت اقيم عليها الحد كما اقيمه على نساء المسلمين.

قال: اذن كنت عند الله من الكافرين.

قال: ولم؟

قال: لانتك رددت شهاده الله لها بالطهاره و قبلت شهاده الناس عليها... فدمدم الناس و انكروا و نظر بعضهم الى بعض و قالوا صدق و الله على بن ابى طالب عليه السلام»(1)

امام: ابوبكر! آيا قرآن مى خوانى؟

ابوبكر: آرى.

به من بگو که آیه تطهیر درباره چه کسی نازل شده است؟ درباره ما یا درباره غیر ما؟

- درباره شما نازل شده است.

اگر جمعی شهادت دهند که فاطمه علیها السلام کار زشتی انجام داده است، چه می کنی؟

ص: ۱۰۸

۱- الاحتجاج، ج ۱، ص ۱۲۲.

- همان طور که بر بقیه زنان مسلمان حد جاری می کنم بر او هم حد جاری می کنم؟!!

در آن هنگام نزد خدا جزء کافران خواهی بود!

- چرا؟

برای این که خداوند شهادت داده است که فاطمه علیهاالسلام پاک است و تو شهادت خداوند درباره او را رد کرده و شهادت مردم را پذیرفته ای.

به دنبال این سخنان بگو، مگو میان اصحاب آغاز شد و کار ابوبکر را زشت دانستند با نگاه به یکدیگر گفتند: علی بن ابی طالب علیه السلام راست میگوید.

د - امام حسن مجتبی علیه السلام

یکی از اصحاب کساء امام حسن مجتبی علیه السلام است و شمول این آیه نسبت به امام حسن علیه السلام قطعی است؛ چه بنا بر قول به اختصاص آیه نسبت به اصحاب کساء و چه بنا بر نظریه تعمیم آیه نسبت به همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله. امام حسن علیه السلام نیز در تطبیق آیه نسبت به خود تردیدی نداشته و در موارد متعددی آیه را بر خود تطبیق کرده است که شیعه و اهل سنت آنها را نقل کرده اند. به یکی از سخنان آن حضرت اشاره میکنیم. بعد از جریان ترور آن حضرت در مدائن و بستری شدن، - پس از آن که حالش رو به بهبودی می رفت - روزی در جمع مردم حضور یافت و ضمن تحلیل حوادث و جریان صلح بامعاویه اقدام آنان را در

ص: ۱۰۹

ترور خود زشت دانست و توجه آنان را به جایگاه خود جلب کرد و فرمود:

«... و انا من اهل البيت الذين اذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهيرا و انا من اهل البيت الذين افترض الله عزّ و جلّ مودّتهم و ولايتهم فقال فيما انزل...»^(۱)

مردم! من از اهل بیته هستم که خداوند رجس و پلیدی را از آنان دور کرده است و آنان را آن طور که شاید و باید پاک کرده است. مردم! من از اهل بیته هستم که خداوند مودت و ولایت آنان را واجب کرده است... و آن قدر گفت مردم از اهل بیته هستم که... به گونه ای که حاضران زار زار گریستند.

ه - امام حسین علیه السلام

یکی از اصحاب کساء امام حسین علیه السلام است که شمول آیه نسبت به او نیز قطعی است؛ چه بنابر قول اختصاص آیه نسبت به اصحاب کساء و چه بنابر نظر تعمیم آیه نسبت به همسران.

امام حسین علیه السلام نیز در تطبیق آیه تطهیر درباره خود تردیدی نداشته و در مناظره های متعدد خود را مصداق آیه دانسته است. در جریان قیام خود علیه

ص: ۱۱۰

۱- مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۰۳؛ ینابیع الموده، ص ۱۰۸ و ص ۲۹۲؛ شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۳۲؛ مناقب، ابن مغازلی، ص ۳۰۲؛ تفسیر، ابن ابی حاتم، ج ۹، ص ۳۱۳۲؛ تفسیر، ابن کثیر، ج ۳، ص ۴۹۵.

حکومت یزید، در راه کوفه وقتی با سپاه «حرّ بن یزید» - که از طرف حکومت بنی امیه برای جلوگیری از حرکت آن حضرت اعزام شده بود - برخورد کرد، پس از برخورد اولیه و اقامه نماز به امامت حضرت، حرّ بن یزید ریاحی سؤال کرد برای چه و به کجا می روید؟

امام حسین علیه السّلام مسأله دعوت مردم کوفه برای آمدن به آن شهر و به دست گرفتن رهبری جامعه را مطرح کرده، سپس فرمود:

«اما بعد ایهاالناس فانکم ان تتقوا الله و تعرفوا الحق لاهله یکن ارضی لله و نحن اهل البیت اولی بولایه هذا الامر من هولاء المدّعين ما لیس لهم و السائرین فیکم بالجور و العدوان.»^(۱)

اما بعد، ای مردم! بدون تردید اگر شما تقوا پیشه کنید و حق را به اهلش بدهید، بیشتر مورد رضایت خداست و ما اهل البیت نسبت به رهبری و حکومت شایسته تر و سزاوارتریم از کسانی که ادعای چنین کاری را دارند، در حالی که چنین حقی ندارند کسانی که در بین شما با ظلم و ستم حکمرانی می کنند.

ص: ۱۱۱

۱- الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۴۷.

اشاره

شبهاتی را که بر استدلال شیعه به این آیه مطرح کرده اند به چند محور کلی زیر تقسیم شده است:

شبهات ادبی

اشاره

مقصود از شبهات ادبی، شبهاتی است که با توجه به کاربرد کلمات در ادبیات عرب، مطرح شده است؛

۱ - رجس شامل دروغ نمی شود:

از شبهاتی که بر این استدلال مطرح کرده اند این است که «رجس» شامل کذب نمی شود. به این شبهه توجه کنید:

ص: ۱۱۵

«انت لم تذكر دليلاً على ان الكذب من الرجس و اذا لم تذكر على ذلك دليلاً لم يلزم من اذهاب الرجس اذهاب الكذب
الواحد» (۱)

شما دلیلی بر این که رجس کذب را هم شامل می شود، نیاورده ای، و همین دلیل بر این است که از بین بردن رجس شامل از
بین بردن یک دروغ نمی شود؟!!

قابل ذکر است که ابن تیمیه «منهاج السنه» را در رد کتاب «نهج الحق» علامه حلی نگاشته است و قاسمی نیز تمام شبهات ابن
تیمیه را بدون حذف کلمه ای آورده و مقصود او از یک دروغ - همان طور که در شبهات آینده مطرح می کند - این است
که بر فرض که حضرت امیر علیه السلام ادعای خلافت هم کرده باشد (نستجیر بالله) این یک دروغ است و با اذهاب رجس
منافات ندارد!!

۲ - رجس شامل خطا نمی شود:

اشاره

از شبهاتی که بر این استدلال مطرح کرده اند این است که رجس شامل خطا نمی شود. به این شبهه توجه کنید:

«و ايضا فالخطاء لا يدخل فيه عموم الرجس.»

ص: ۱۱۶

۱- منهاج السنه، ج ۷، ص ۸۸؛ التفسیر، القاسمی، ج ۱۳، ص ۲۵۵.

لفظ عام رجس شامل خطا نمی شود.

این شبهه در بعضی از منابع ذکر شده است. (۱)

با اینکه شبهه درباره «عدم ملازمه» میان «نفی رجس و عصمت از خطا» است اما شما عصمت را به صورت مطلق آوردید و بعداً در نقد آن هم عدم ملازمه میان نفی رجس و عصمت را نقد میکنید نه عدم ملازمه میان نفی رجس و عصمت از خطا را.

عدم ملازمه میان نفی رجس و عصمت:

اشاره

از شبهاتی که بر این استدلال مطرح کرده اند، این است که نفی رجس مستلزم عصمت نیست. به این شبهه توجه کنید:

«و نفی الرجس لا یوجب ان یتصور معصوما من الخطاء بالاتفاق بدلیل انّ الله لم یرد من اهل البیت ان یذهب عنهم الخطاء، فانّ ذلك غیر مقدور علیه عندهم و الخطاء مغفور، فلا نعیر وجوده.»

بنابر اتفاق نظر، نفی رجس مستلزم معصوم بودن از خطا نیست؛ زیرا خداوند اراده نکرده است خطا را تنها از اهل البیت دور کند؛ چه این که

ص: ۱۱۷

۱- منهاج السنه، ج ۷، ص ۸۸؛ التفسیر، القاسمی، ج ۱۳، ص ۲۵۵.

در نظر شیعه خداوند قدرت بر چنین کاری ندارد. گذشته از آن که خطا بخشیده شده است و وجودش موجب عار نیست.

این شبهه در بعضی از منابع ذکر شده است.^(۱)

باتوجه به این که پاسخ این سه شبهه به یک بحث مربوط می شود، آنها را یک جا ذکر کردیم، البته ابن تیمیه اتهام دیگری نیز بر شیعه وارد آورده است که آنان خداوند را قادر بر انجام این کار نمی دانند و چون این بحث ارتباط مستقیم با آیه ندارد، از ذکر آن خودداری می کنیم.

اکنون به نقد هر سه شبهه می پردازیم.

پیشتر در بحث شبهات آیه «أَنَّمَا» درباره ابن تیمیه و ناصبی بودن او از دیدگاه دانشمندان اهل سنت مطالبی بیان شد که تکرار نمی کنیم. به دلیل دشمنی که با حضرت امیر علیه السلام دارد، شبهات او در مباحث مربوط به آن حضرت از انصاف و ادب به دور است، ولی باید به آن ها پاسخ گفت.

نقد شبهه اول

در پاسخ این شبهات باید گفت ما در دلالت الفاظ بر معانی نمی توانیم دخل و تصرف کنیم.

ص: ۱۱۸

۱- همان.

این که چه لفظی چه معنایی بدهد یا چه معنایی می دهد و با چه معنایی ملازم است یا نیست در اختیار ما نیست، بلکه در این بحث همه تابع لغت هستند و تبیین معانی الفاظ و وظیفه لغت شناس است نه وظیفه دانشمندان بقیه رشته ها.

اکنون باید دید «رجس» در لغت به چه معنی است و اذهاب رجس با چه معنایی ملازم است.

تعریف رجس

زجاج در تعریف رجس می نویسد:

«الرجس فی اللغه اسم لكل ما استقدر من عمل»^(۱)؛ «رجس در لغت اسم برای هر کار پلید و ناپاک است».

ابن سکیت می نویسد:

«الرجس: الشئ ء القدر»^(۲)؛ «رجس یعنی چیز پلید و ناپاک».

ابن فارس در تعریف «قدر» می نویسد:

«القدر كلمه تدلّ علی خلاف النظافه»^(۳)؛ «قدر کلمه ای است که

ص: ۱۱۹

۱- معانی القرآن و اعرابه، ج ۴، ص ۲۲۶؛ تهذیب اللغه، ج ۱۰، ص ۳۰۶؛ تاج العروس، ج ۸، ص ۳۰۳.

۲- تهذیب اللغه، ج ۱۰، ص ۳۰۶؛ تاج العروس، ج ۸، ص ۳۰۳.

۳- مقایس اللغه، ج ۵، ص ۷۰.

بر ضد پاکی دلالت می کند».

فیروزآبادی می نویسد:

«الرَّجْسُ - بالكسر - القذر و يحرك و تفتح الراء و تكسر الجيم الأثم و كل ما استقدر من العمل و العمل المؤدى الى العذاب و الشك و العقاب و الغضب و رَجَسَ عمل عملاً قبيحاً»^(۱)

رجس یعنی پلیدی و ناپاکی و رَجَسَ؛ یعنی گناهان و هر کار زشت و پلید و هر کاری که به عذاب یا شک یا عقاب یا غضب بینجامد و رَجَسَ؛ یعنی کار قبیح و زشتی انجام داده است.

ابن درید می نویسد:

«الرجس القذر و قد يعبر به عن الحرام و الفعل القبيح و العذاب و اللعنه و الكفر»^(۲)

رجس پلیدی است که گاهی از کلمه حرام یا کار زشت یا عذاب یا لعنت و کفر به رجس تعبیر می کنند.

ابن کلبی می نویسد:

«المراد به هنا النقائص و العيوب»^(۳)

ص: ۱۲۰

-
- ۱- القاموس المحيط، ج ۲، ص ۲۲۷؛ المعجم الوسيط، ج ۱، ص ۳۳۰؛ اقرب الموارد، ج ۲، ص ۳۵۴.
 - ۲- لسان العرب، ج ۶، ص ۹۵.
 - ۳- التسهيل لعلوم التنزيل، ج ۲، ص ۱۸۸.

«مقصود از رجس در اینجا کاستی‌ها و زشتی‌هاست».

ابن منظور می‌نویسد:

«الرجس: القدر»؛^(۱) رجس؛ پلیدی است.

مفسران نیز با توجه به همین معنای لغوی در این آیه رجس را تفسیر کرده‌اند؛

قشیری می‌نویسد:

«الرجس الافعال الخبيثة و الاخلاق الدنيئة، فالافعال الخبيثة الفواحش ما ظهر منها و ما بطن و ما قلّ و ما جلّ و الاخلاق الدنيئة الالهواء و البدع كالبخل و الشح»^(۲).

رجس کارهای پلید و اخلاق پست است؛ کارهای پلید چه آشکار و چه پنهان، چه کم و چه زیاد و اخلاق پست همانند هواهای نفسانی و بدعتها مانند بخل و آزمندی.

ابن عباس معتقد است:

«الرجس عمل الشيطان و ما ليس لله فيه رضي»^(۳).

رجس کار شیطانی و هر کاری است که مورد رضایت خدا نباشد.

ص: ۱۲۱

۱- لسان العرب، ج ۶، ص ۹۴.

۲- تفسیر القشیری، ج ۳، ص ۳۸.

۳- مجمع البیان، ج ۸، ص ۳۵۶.

شوکانی می نویسد:

«فیدخل تحت ذلك كل ما ليس فيه لله رضي»^(۱)

رجس شامل هر کاری که مورد رضایت خدا نباشد، می شود.

راغب می نویسد:

«الرجس الشیء القدر و هو علی اربعة اوجه؛ اما من حیث الطبع و اما من جهة العقل و اما من جهة الشرع و اما من كل ذلك کالمیه»^(۲)

رجس چیز پلید است و آن چهار مورد دارد؛ یا طبع انسانی بر پلیدی آن دلالت دارد، یا عقل، یا شرع و یا هر سه بر پلیدی آن دلالت می کنند؛ مثل [خوردن] مردار.

اکنون با تعریفی که لغویان و مفسران از «رجس» ارائه می کنند، آیا می توان گفت: رجس شامل دروغ نمی شود، با این که خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله و عقل آن رازش می دانند و همه به حرام بودن آن فتوا داده اند؟

پاسخ شبهه دوم

در پاسخ به شبهه دوم باید گفت:

ص: ۱۲۲

۱- فتح القدير، ج ۴، ص ۲۷۸.

۲- مفردات راغب، ص ۱۸۸.

اولاً: با توجه به تعریف «رجس» هر کاری را که مورد رضایت خداوند نباشد، یا هر کار شیطانی یا هر کاری که عقل یا شرع یا طبع انسانی آن را پلیدی بداند شامل می شود، این چنین نیست که گناهی که از سر خطا انجام گرفته است، مورد رضایت خداوند باشد یا کاری شیطانی نباشد یا این که مورد قبول طبع، عقل و شرع باشد، بلکه تنها با توجه به خطا بودن آن حکم تکلیفی ندارد، ولی حکم وضعی آن پابرجاست؛ به عنوان مثال، اگر کسی مؤمنی را به عمد بکشد هم کیفر تکلیفی دارد، که عذاب اخروی است، و هم حکم وضعی، که قصاص است، و هم مورد غضب خداوند و کاری شیطانی است. حال اگر کسی مؤمنی را به خطا بکشد تنها کیفر تکلیفی ندارد، اما حکم وضعی آن که پرداخت دیه باشد محفوظ است و این قتل کاری است شیطانی و مورد غضب خداوند و عقل و شرع و طبع انسانی آن را زشت می دانند. خداوند در این باره می فرماید:

{وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَأً وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَأً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَى أَهْلِهِ} (۱)

هیچ مؤمنی را نرسد که مؤمنی را به قتل رساند مگر آن که به اشتباه و خطا مرتکب آن شود و در صورتی که به خطا هم مؤمنی را به قتل

ص: ۱۲۳

برساند، باید به کفار این خطا بنده مؤمنی را آزاد کند و خونبهای آن را به صاحب خون تسلیم نماید.

ثانیا: همان طور که پیشتر بیان شد، لغویان گفته اند: «رجس» شامل هر نوع پلیدی می شود و گناهی که از سر خطا انجام می گیرد، پلیدی است و مورد غضب خدا و تنها کیفر آن متفاوت است.

ثالثا: عده ای تصریح کرده اند که «رجس» شامل خطا هم می شود؛

شوکانی پس از بحث درباره رجس می نویسد:

«والخطأ رجس، فوجب ان یکونوا مطهرین عنه.»^(۱)

خطا نیز پلیدی است؛ بنابر این واجب است اهل البیت از خطا نیز پاک باشند.

نقد شبهه سوم

در نقد شبهه سوم باید گفت؛ شیعه بر این باور است که نفی رجس مستلزم عصمت است. ترکیب آیه «انما» دلالت بر حصر دارد و مقصود از اراده، اراده تکوینی و کاربرد مفرد محلی به الف و لام است.

ص: ۱۲۴

۱- ارشاد الفحول الی تحقیق الحق من علم الاصول، ص ۸۳.

بحث درباره دلالت «انما» بر حصر پیشتر گذشت، اما این که مقصود از اراده، اراده تکوینی باشد بحث آن را به شبهه اراده ارجاع می دهیم و در این جا تنها درباره «الرجس» سخن می گوئیم.

گرچه شیعه با توجه به ترکیب آیه عصمت را از آن استنباط کرده است ولی با توجه به کلمه «الرجس» نیز می توان به این نتیجه رسید؛ زیرا این «الرجس» مفرد و الف و لام بر سر آن در آمده است و از دو حال خارج نیست؛ یا باید الف و لام عهد باشد در صورتی که این کلمه پیشتر تکرار شده باشد و اگر چنین نشد، باید الف و لام جنس باشد و در آن صورت افاده عموم می کند.

تلمسانی، از دانشمندان اهل سنت می نویسد:

«المفرد المعرف يجب حمله على المعهود السابق ان حصل هناك معهود سابق و الأ فان كان في جانب الثبوت كفي في العمل به تحصيله في صورة واحدة، لأنه يكفي في تكوين الماهية فرد من أفرادها و ان كان في جانب السلب وجب الامتناع عنها مطلقاً، لأن الامتناع عن تكوين الماهية لا يحصل إلا عند الامتناع عن جميع أفرادها.»^(۱)

ص: ۱۲۵

۱- شرح المعالم فی اصول الفقه، ص ۴۵۰.

مفرد محلی به الف و لام در صورتی که در کلام سابق ذکری از آن شده باشد، باید بر همان حمل شود و اگر سابقه ذهنی نداشته باشد باید بر جنس حمل شود. در آن صورت اگر در کلام مثبت واقع شده باشد، امثال آن با آوردن یکبار تحقق پیدا می‌کند؛ زیرا برای پیدایش یک ماهیت پیدایش یکی از افراد آن ماهیت کافی است و اگر آن مفرد در کلام منفی واقع شده باشد، برای امثال آن باید از آوردن تمام افراد آن پرهیز کرد؛ زیرا عدم تحقق یک ماهیت به پیدا نشدن هیچ یک از افراد آن ماهیت بستگی دارد.

این که نکره در سیاق نفی، افاده عموم می‌کند مسأله‌ای اتفاقی و مورد اجماع است.

سمعانی از دانشمندان اهل سنت مینویسد:

«و قد قال عامه اهل العلم ان النکره اذا کانت نفیا استغرقت جمیع الجنس، کقولهم ما رایت رجلاً و ما رایت انساناً.»^(۱)

این نظر مورد اتفاق دانشمندان است که هرگاه نکره در جمله منفی واقع شد، تمام افراد آن جنس را شامل می‌شود؛ مثل این که می‌گویند: من مردی ندیدم و یا انسانی ندیدم، که همه مردها و انسانها را دربرمی‌گیرد.

ص: ۱۲۶

۱- قواطع الادله فی الاصول، ص ۲۷۲.

فخررازی - از دانشمندان اهل سنت - درباره این که چرا نکره در سیاق نفی افاده عموم می کند، می نویسد:

«الفصل الرابع فی أنّ النکره فی سیاق النفی تعمّ و ذلك لوجهین: الأوّل أنّ الانسان اذا قال الیوم اكلت شیئا فمن اراد تکذیبه قال ما اكلت الیوم شیئا. فذکرهم هذا المنفی عند تکذیب ذلك الاثبات یدل علی اتفاقهم علی کونه مناقضا له و لو کان قوله ما اكلت الیوم شیئا لا- یقتضی العموم لما ناقضه، لأنّ السلب الجزئی لا یناقض الايجاب الجزئی. الثانی لولم تکن النکره فی النفی للعموم، لما کان قولنا لا اله الا الله نفیا لجميع الالهة سوی الله.»^(۱)

فصل چهارم در این است که نکره در سیاق نفی افاده عموم می کند. دلیل بر این مطلب دو چیز است: ۱- هرگاه انسانی می گوید: من امروز چیزی خورده ام. اگر بخواهند او را تکذیب کنند می گویند تو امروز چیزی نخورده ای. کاربرد این نفی در برابر آن اثبات از طرف مردم حکایت از آن دارد که نقیض آن اثبات این است و اگر این نکره در سیاق نفی افاده عموم نمی کرد، نمی توانست نقیض آن اثبات باشد؛ زیرا نقیض موجه جزئی، سالبه جزئی نیست.

ص: ۱۲۷

۱- المحصول فی علم الاصول، ج ۱، ص ۳۴۳.

۲- اگر نکره در سیاق نفی افاده عموم نمی‌کرد، شعار ما که می‌گوییم «لا اله الا الله» نمی‌توانست نفی همه معبودها به جز الله باشد.

در این که نکره در سیاق نفی افاده عموم می‌کند تفاوتی ندارد که خود نکره در کنار حرف نفی باشد یا نباشد. و تفاوتی میان ادوات نیست.

ابن لُحّام - از دانشمندان اهل سنت - در این باره می‌نویسد:

«النکره فی سیاق النفی تعّم، سواء باشرها النافی، نحو ما احد قائم او باشرها عاملها، نحو ما قام احد و سواء کان النافی نحو ما اولم او لن او لیس او غیرها.»^(۱)

این که نکره در سیاق نفی افاده عموم می‌کند، تفاوتی ندارد که منفی در کنار حرف نفی باشد؛ مثل ما احد قائم، یا عامل آن در کنار حرف نفی باشد؛ مثل ما قام احد و تفاوتی نمی‌کند که حرف نفی ما باشد یا لم یا لن یا لیس و یا جز اینها.

همان طور که پیشتر بیان شد، «انّما» مفید حصر و در حکم سلب است و «رجس» نیز نکره در سیاق نفی است. همچنین پیشتر از قول لغویان و مفسران بیان شد که رجس شامل هر نوع پلیدی فکری از قبیل شرک و شک، و پلیدی اخلاقی از قبیل بخل و آزمندی، و پلیدی رفتاری از قبیل ظلم و تعدی، و پلیدی

ص: ۱۲۸

۱- القواعد و الفوائد الاصولیه، ص ۲۷۴.

گفتاری از قبیل دروغ و... می شود و اگر بناست رجسی تحقق پیدا نکند که اذهاب «رجس» با دو تاکید لام در خبر و آوردن مصدر تأکید بر این دارند که به هیچ وجه تحقق پیدا نمی کند، این در صورتی است که هیچ گونه انحراف فکری، اخلاقی، رفتاری و گفتاری و حتی خطایی از آنان صادر نشود و این همان معنای عصمت است. بنابراین نفی رجس نه تنها ملازم با عصمت، بلکه عین عصمت است.

۴- اهل البیت شامل اصحاب کساء نمی شود:

از شبهاتی که بر این استدلال وارد کرده اند، این است که اهل البیت شامل فاطمه علیها السلام، علی علیه السلام حسن علیه السلام و حسین علیه السلام نمی شود و اگر بخواهیم شامل آنان شود باید به سنت استدلال کنیم، یا این که آیه را به گونه ای دیگر تاویل کنیم.

به این شبهه توجه کنید:

ابن عاشور از مفسران معاصر اهل سنت پس از بحثی درباره اهل البیت، می نویسد:

«و بهذا يتضح أنّ ازواج النبی صلی الله علیه وآله هنّ اهل بیته بصریح الآیه و أنّ فاطمه و ابنیها و زوجها مجعولون اهل بیته بدعائه او بتاویل الآیه علی محاملها و لذلك هم اهل بیته بدلیل السنه و کل اولئک قد اذهب عنهم الرجس و

طهرهم تطهیرا بعضه بالجعل

ص: ۱۲۹

با این بیان روشن شد که تنها همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله به صراحت آیه اهل بیت او هستند و روشن شد که فاطمه و همسر و دو فرزندش با دعای پیامبر صلی الله علیه و آله جزء اهل بیت شده اند و یا با تاویل آیه باید آنان را شامل شود. بنابراین آنان هم از اهل بیت هستند، ولی به دلیل سنت و خداوند پلیدی را از همه اهل بیت دور کرده و آنان را پاک گردانده است؛ حال یا با اقدام خود و یا با اقدام رسولش!!

۵- اهل البیت شامل علی علیه السلام نمی شود:

اشاره

از شبهاتی که بر این استدلال وارد کرده اند؛ این است که اهل البیت شامل علی علیه السلام نمی شود.

احسان الهی ظهیر، از منادیان وهابیت در پاکستان، در این باره می نویسد:

«و لا ادری من این جاء هذا التخصیص لعلی رضی الله عنه دون اصهاره الآخرین من عثمان زوج ابنتی النبی صلی الله علیه و آله ذی النورین و ابی العاص بن الربیع والد امامه زوج زینب. فان قیل لکونه ابن عم النبی صلی الله علیه و آله فهل کان وحیداً، و اما کان له الاخوه جعفر و عقیل؟ ثم و لم اخرج عم النبی صلی الله علیه و آله الذی جعله صنو

ص: ۱۳۰

ایه الا و هو عباس بن عبدالمطلب و ابنائه و اولاده فهل من مجیب» (۱)

من نمی دانم از میان دامادان رسول خدا صلی الله علیه و آله چرا تنها علی علیه السّلام جزء اهل البیت است؟ چرا عثمان ذوالنورین، همسر دو دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله، جزء اهل البیت نیست؟ چرا ابوالعاص پدر امامه و همسر زینب جزء اهل البیت نیست؟ اگر بدین خاطر است که علی علیه السّلام پسر عموی رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، مگر او تنها بوده است؟ مگر جعفر و عقیل برادران او نیستند؟ اصلاً چرا عباس عموی پیامبر را که شبیه پدرش بوده است خارج کرده اند؟ چرا پسران و فرزندان عباس را وارد نکرده اند؟ آیا کسی هست به من پاسخ بگوید؟

با توجه به این که این دو شبهه پاسخ یکسان دارند آنها را یکجا آوردیم. قبل از پاسخ به این شبهات تذکر این نکته اخلاقی لازم است که باید از تعصبی که انسان را کور و کر کند و چشمش را بر روی همه حقایق ببندد و هیچ گونه انصافی را در قضاوت علمی رعایت نکند، به خدا پناه برد و به راستی دشمنی با فردی چگونه می تواند جلو درک حقایق و فهم واقعیت ها را بگیرد؛ به گونه ای که آثار دشمنی و کینه نسبت به امام علی علیه السّلام - که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را نشانه نفاق

ص: ۱۳۱

دانسته است (۱) - از تمام این کلمات هویداست.

برای پاسخ به این سؤال باید این بحث را مطرح کرد که مصداق اهل البیت چه کسانی هستند؟ این بحث را از دیدگاه دو مذهب بزرگ اسلامی بررسی می کنیم:

الف - دیدگاه شیعه

دانشمندان شیعه به اتفاق بر این باورند که اهل البیت در آیه مورد بحث شامل همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله نمی شود؛

«ان للفظ آل البیت اطلاقا خاصا لدى الشیعه الامامیه و یقصد به خصوص قرابه النبی صلی الله علیه و آله المعصومین، ای الائمہ الاثنا عشر و فاطمه فقط و هذا الاصطلاح مرادف عندنا لمصطلح اهل البیت و آل محمد و العتره و ذوی القربی حتی بناء

علی کون معانیها اللغویه اعم.» (۲)

بدون تردید لفظ آل البیت نزد شیعه امامیه کاربرد خاصی دارد و مقصود از آن معصومان از نزدیکان رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند؛ یعنی تنها دوازده امام

ص: ۱۳۲

۱- کفایه الطالب، ص ۶۹؛ مناقب الاسد الغالب، ص ۱۶؛ اسد الغابه، ج ۴، ص ۱۰۰؛ ذخائر العقبی، ص ۱۶۴؛ کنوز الحقایق، ج ۲، ص ۳۶۷؛ مناقب ابن مغزلی، ص ۱۹۰؛ تاریخ الخلفاء، ص ۱۷۲.

۲- موسوعه الفقه الاسلامی طبقا لمذهب اهل البیت، ج ۱، ص ۲۳۷.

و فاطمه علیها السلام و این اصطلاح نزد شیعه مرادف با واژه «اهل البیت» و «آل محمد» و «عترت» و «ذوالقربی» است؛ گرچه معنای لغوی این واژه ها وسیع تر باشد.

در منابع دیگر نیز مشابه این عبارت فراوان یافت می شود.^(۱) مفسران شیعه نیز بر همین باور هستند.

علامه سید محمد حسین طباطبایی پس از بحثی درباره این واژه، می نویسد:

«فتكون لفظه اهل البيت اسما خاصا في عرف القرآن بهولاء الخمسة و هم النبي و علي و فاطمه و الحسنان عليهم الصلاة و السلام و لا يطلق على غيرهم و لو كان من اقربائه، حتى لو سلمنا صحه اطلاق اللفظ على غيرهم بحسب العرف العام.»^(۲)

لفظ اهل البیت در عرف قرآن نام اختصاصی برای این پنج نفر است؛ یعنی پیامبر، علی، فاطمه، حسن و حسین علیه السلام و بر دیگر نزدیکان رسول خداصلی الله علیه وآله اطلاق نمی شود؛ حتی اگر بپذیریم که اطلاق این لفظ از نظر عرف عام بر بقیه درست باشد.

ص: ۱۳۳

۱- معانی الاخبار، ج ۱، ص ۹۲؛ جامع المقاصد، ج ۲، ص ۳۲۰، تذکره الفقهاء، ج ۳، ص ۲۳۴؛ ایضاح الفوائد، ج ۱، ص ۷.

۲- المیزان، ج ۱۶، ص ۳۱۲.

این که کاربرد این کلمه ویژه اصحاب کساء است - گرچه از نظر لغوی وسیع تر باشد، - مورد قبول برخی از علمای اهل سنت است.

یکی از دانشمندان معاصر اهل سنت درباره آیه تطهیر می نویسد:

«هذا الخطاب ليس مختصا بازواجه، بل هو متناول لاهل البيت كلهم و علی و فاطمه و الحسن و الحسين اخص من غيرهم بذلك و لذلك خصهم النبي بالدعاء لهم.»^(۱)

این خطاب اختصاص به همسران پیامبر ندارد بلکه شامل همه اهل البیت می شود، ولی شمول آن نسبت به علی و فاطمه و حسن و حسین اختصاصی تر است و به همین خاطر رسول خداصلی الله علیه و آله تنها برای اینان دعا کرد.

ب - دیدگاه اهل سنت

اشاره

از دیدگاه اهل سنت، مصداق اهل البیت - متناسب با هر موضوع - تفاوت دارد؛ به عنوان مثال دیدگاه آنها درباره زکات بانظر آنها درباره نماز و وجوب صلوات، یا وجوب محبت و... متفاوت است گرچه در میان آنان نیز افرادی یافت می شوند که همان دیدگاه شیعه را دارند، ولی با همه پراکندگی که در این موضوع دارند، می توان آنها را به نه گرایش تقسیم کرد:

ص: ۱۳۴

۱- اهل البيت؛ يعنى پيروان پيامبر صلى الله عليه وآله تا قيامت؛

عده اى بر اين باورند كه مقصود از اهل البيت، پيروان آن حضرت تا قيامت هستند.

اين نظر در برخى از منابع ذكر شده است. (۱)

۲- اهل البيت؛ همان متقيان هستند؛

عده اى بر اين باورند كه مقصود از اهل البيت همه متقيان از امت آن حضرت است. اين نظر در شماری از منابع آمده است. (۲)

۳- اهل البيت؛ همه قریش هستند؛

عده اى بر اين باورند كه مقصود از اهل البيت همه قریش است. اين نظر در بعضی از منابع ذكر شده است. (۳)

۴- اهل البيت؛ اهل مسجد آن حضرت هستند.

عده اى بر اين باورند كه اهل البيت همه اهالى مسجد آن حضرت هستند كه

ص: ۱۳۵

-
- ۱- السنن الكبرى، ج ۲، ص ۱۵۲ ۱۵۱؛ جلاء الافهام، ص ۱۱۰؛ المجموع للنووى، ج ۷، ص ۴۶۶؛ لوامع الانوار، ج ۱، ص ۵۰؛ الانصاف فى معرفه الراجح من الخلاف على مذهب الامام، ج ۲، ص ۷۹؛ شرح صحيح مسلم، للنووى، ج ۴، ص ۳۶۸.
 - ۲- المجموع للنووى، ج ۷، ص ۴۶۶؛ جلاء الافهام، ص ۱۱۰؛ فتح البارى، ج ۱۱، ص ۱۶۰؛ مجموع الفتاوى ابن تيميه، ج ۲۲، ص ۴۶۲ ۴۶۱.
 - ۳- صحيح مسلم، بشرح النووى، ج ۷، ص ۱۷۶.

آنان را از مسجد بیرون نکرده است. (۱)

۵- اهل البیت؛ کسانی هستند که صدقه بر آنان حرام است؛

عده ای بر این باورند که مقصود از اهل البیت کسانی هستند که صدقه بر آنان حرام است. این نظریه در برخی از منابع آمده است. (۲)

۶- اهل البیت؛ تنها همسران رسول خدا صلی الله علیه وآله هستند؛

عده ای بر این باورند که مقصود از اهل البیت، تنها همسران رسول خدا صلی الله علیه وآله هستند.

این نظریه در شماری از منابع یاد شده است. (۳)

۷- اهل البیت؛ خود آن حضرت است؛

ص: ۱۳۶

۱- به نقل از طبرسی در مجمع البیان، ج ۸، ص ۳۵۶.

۲- شرح فتح القدر، ج ۲، ص ۴۷؛ عمده القاری، ج ۷، ص ۳۳۹؛ القول البدیع فی الصلاه علی الجیب، ص ۸۱؛ المجموع، للنووی، ج ۳، ص ۴۶۶؛ فتح الباری، ج ۱۱، ص ۱۶۰؛ مجمع الفتاوی لابن تیمیه، ج ۲۲، ص ۴۶۰؛ جلاء الافهام، ص ۱۰۹؛ المنتقی شرح مؤطا الامام مالک، ج ۲، ص ۱۵۳؛ المصنف لعبدالرزاق، ج ۴، ص ۵۲؛ مسند، ابن حنبل احمد، ج ۵، ص ۴۹۲؛ المعجم الکبیر، ج ۵، ص ۱۸۲؛ الصواعق المحرقة، ص ۱۴۴؛ صحیح مسلم، بشرح النووی، ج ۷، ص ۱۷۶؛ التدوین فی اخبار قزوین، ج ۱، ص ۱۵۱.

۳- تفسیر، قرطبی، ج ۱۴، ص ۱۸۲؛ احکام القرآن، جصاص، ج ۵، ص ۱۳۰؛ مختصر تفسیر الخازن، ج ۳، ص ۱۲۴۴؛ فتح الرحمان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۲۸۰۰؛ فتح القدر، ج ۴، ص ۲۷۹؛ التفسیر الحدیث، ج ۷، ص ۳۸۰؛ تفسیر، مقاتل، ج ۳، ص ۴۸۹؛ تفسیر، ابن کثیر، ج ۳، ص ۴۸۴.

عده ای بر این باورند که مقصود از اهل البیت، تنها خود آن حضرت است. (۱)

۸- اهل البیت، همسران و اصحاب کساء هستند؛

عده ای بر این باورند که مقصود از اهل البیت، همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله و اصحاب کساء هستند.

این نظریه در بعضی از منابع آمده است. (۲)

۹- اهل البیت؛ تنها اصحاب کساء هستند؛

عده ای بر این باورند که مقصود از اهل البیت، تنها اصحاب کساء هستند که این نظریه در بسیاری از منابع آمده است. (۳)

ص: ۱۳۷

۱- الشفا بتعريف حقوق المصطفى، ج ۲، ص ۸۲.

۲- فتح القدير، ج ۴، ص ۲۸۰؛ التمهيد لما في المؤطامن المعاني و الاسانيد، ج ۱۷، ص ۳۰۲؛ احكام القرآن، ابن عربي، ج ۳، ص ۶۲۳؛ الانصاف، ج ۲، ص ۷۹؛ الاختيارات، ابن تيميه، ص ۵۵؛ مجموع الفتاوى، لابن تيميه، ج ۲۲، ص ۴۶۱؛ احكام القرآن، جصاص، ج ۵، ص ۲۳۰؛ الكشاف، ج ۳، ص ۲۶۰؛ تفسير، ابى السعود، ج ۵، ص ۲۲۵، تفسير، ابن كثير، ج ۳، ص ۴۹۱.

۳- از جمله بنگريد به: مستدرک، حاکم، ج ۳، ص ۱۶۳؛ كفايه الطالب، ص ۱۴۲؛ مناقب، ابن مغازلی، ص ۲۶۳؛ صحيح، ترمذی، ج ۵، ص ۴۰۷؛ الكشاف، ج ۱، ص ۴۳۴؛ مسند، احمد بن حنبل، ج ۴، ص ۱۵۷ و ۲۰۲؛ مرويات احمد بن حنبل في التفسير، ج ۳، ص ۴۲؛ معجم كبير، طبرانی، ج ۳، ص ۵۶؛ اضواء البيان، ج ۶، ص ۵۷۸؛ فتح القدير، ج ۴، ص ۲۸۰؛ البحر المحیط، ج ۷، ص ۲۳۱؛ التفسير الحديث، ج ۷، ص ۳۸۰؛ جامع التفسير من كتب الاحاديث؛ ج ۳، ص ۱۶۲۸؛ تفسير، طبری، ج ۱۰، ص ۲۹۶؛ تفسير، ابن كثير، ج ۳، ص ۴۹۲؛ فتح البيان في مقاصد القرآن، ج ۱۱، ص ۸۷؛ المطالب العالیه، ج ۳، ص ۳۶۰؛ ينابيع الموده، ص ۱۰۷؛ الدر المنثور، ج ۵، ص ۱۹۹؛ الاستيعاب، ج ۴، ص ۱۹۹؛ اسد الغابه، ج ۶، ص ۸۴؛ الكامل، ابن عدی، ج ۸، ص ۳۲۹؛ معرفه الصحابه، ابو نعیم، ج ۵، ص ۲۸۷۰؛ صحيح، مسلم، جزء ۷، ص ۱۳۰؛ تفسير، ابن ابی حاتم، ج ۹، ص ۳۱۳۲؛ تفسير، البغوی، ج ۳، ص ۵۲۹؛ تفسير، ماوردی، ج ۴، ص ۴۰۱؛ اللباب في علوم الكتاب، ج ۱۵، ص ۵۴۸؛ مصنف، ابن ابی شيبه، ج ۶، ص ۳۷۳؛ تفسير روح المعانی، ج ۲۲، ص ۱۴؛ تفسير، قرطبی، ج ۱۴، ص ۱۸۲؛ احكام القرآن، جصاص، ج ۵، ص ۲۳۰؛ مختصر تفسير الخازن، ج ۳، ص ۱۲۴۴؛ تفسير القرآن، سلطان العلماء، ج ۲، ص ۵۷۵؛ تفسير مبهمات القرآن، ج ۲، ص ۳۴۹؛ تفسير غرائب القرآن، ج ۲۲، ص ۱۱؛ ذخائر العقبی، ص ۲۵؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۱۰۳، ج ۹، ص ۱۶۸؛ نور الابصار، ص ۱۰۱؛ الصواعق المحرقة، ص ۱۲۶؛ تاريخ، طبری، ج ۲، ص ۴۰۲؛ سيره، ابن هشام، ج ۴، ص ۲۴۸؛ تاريخ الاسلام ذهبی، ج ۲، ص ۷۰۹؛ تاريخ، يعقوبی، ج ۲، ص ۱۱۱؛ خصائص، نسایی، ص ۱۱۹؛ المحرر الوجيز، ج ۱، ص ۳۴؛ تفسير، المراغی، ج ۲۲، ص ۷؛ شواهد التنزيل، ج ۲، ص ۱۸ به بعد؛ تفسير، هود بن محکم، ج ۳، ص ۳۶۸؛ كتر العمال، ج ۱۳، ص ۶۴۵؛ الاصابه في تمييز الصحابه، ج ۸، ص ۱۵۸؛ مناقب علی بن ابی طالب، ص ۳۰۱؛ النور المشتعل، ص ۱۷۵؛ جواهر العقدين، ص ۲۰۴؛ الفصول المهمه، ص ۲۱؛ رشفه الصادی من بحر فضائل بنی النبی الهادی، ص ۲۳، ۳۵ و ۴۰، چاپ

بيروت؛ اهل البيت، ابو علم، ص ٩٢؛ مشكل الآثار، ج ١، ص ٢٣٠ و دهها منبع ديگر.

آنچه بیان شد، مجموع آرای اهل سنت درباره مصداق اهل البیت علیه السّلام بود.

اکنون، با توجه به آنچه در مصداق اهل البیت یاد شد، به روشنی می توان به دو شبهه که اصحاب کساء جز اهل البیت در کاربرد قرآن نیستند و شبهه این که امام علی علیه السّلام جزء اهل البیت نیست، پاسخ داد.

ص: ۱۳۸

نقد تک تک آراء به درازا خواهد کشید و تنها به نقد کلی آنها بسنده می کنیم:

۱- نظریه هفتم که مقصود خود آن حضرت باشد، ارزش نقد کردن را ندارد؛ زیرا آل محمد صلی الله علیه و آله چیزی است که به آن حضرت منسوب است، نه این که خود آن حضرت باشد.

۲- نظریه ششم که مقصود همسران آن حضرت باشد، در شبهه سیاق به طور مشروح خواهد آمد.

۳- براساس بقیه نظریه ها، مصداق اهل البیت یا منحصرأ اصحاب کساء خواهند بود که نظریه مورد اتفاق شیعه و اکثریت اهل سنت است و یا این که شامل اصحاب کساء نیز خواهد بود.

۴- به جز نظریه ششم و هفتم هیچ کس قائل نشده است که اصحاب کساء مصداق آیه نیستند و سخنان احسان الهی ظهیر و امثال او بیشتر به عقده گشایی عقیدتی شبیه است، تا به یک بحث علمی.

۵- براساس بعضی از احکام که مانند حرمت صدقه بر آل و وجوب صلوات بر آنان مورد اتفاق همه فرقه های اسلامی است، آل نمی تواند پیروان و متقیان و قریش و اهل مسجد آن حضرت و همسران و... را شامل شود؛ زیرا کسی در فقه اسلامی قائل به چنین احکامی برای آنان نیست.

۶- براساس حدیث ثقلین - که میان فرقه های اسلامی حدیثی متواتر است و بیشتر بیان شد - اهل بیت همسنگ قرآن است، در حالی که هیچ یک از این گروهها از جمله همسران آن حضرت را همسنگ قرآن نمی دانند و هیچ یک از همسران آن حضرت نیز چنین ادعایی نداشته اند.

۷- براساس آنچه پیشتر بیان شد، رسول خدا صلی الله علیه وآله این آیه را هم از حیث رفتاری و هم از حیث گفتاری تنها بر اصحاب کساء تطبیق کرده است.

۸- در روایات زیر ویژگی هایی برای اهل البیت بیان شده است که تنها بر اصحاب کساء تطبیق می کند و درباره بقیه گروهها حتی قابل توجیه هم نیست؛

«مثل اهل بیتی کمثل سفینه نوح.» (۱)؛

«مثل اهل بیتی کباب حطه فی بنی اسرائیل.» (۲)؛

«اهل بیتی امان لامتی کما انّ النجوم امان لاهل السماء.» (۳)؛

ص: ۱۴۰

۱- مستدرک، حاکم، ج ۳، ص ۱۶۳؛ الصواعق المحرقة، ص ۱۲۱؛ ذخائرالعقبی، ص ۵۳؛ مناقب، ابن مغزلی، ص ۱۳۲؛ کتاب الامثال، ص ۲۴۷؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۶۸؛ ینابیع الموده، ص ۲۷، ۱۸۳ و ۱۸۷؛ کنوزالحقایق، ج ۲، ص ۱۴۹.

۲- مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۶۸؛ ینابیع الموده، ص ۲۸؛ الدر المنثور، ج ۱، ص ۷۱.

۳- المعرفه و التاريخ، ج ۱، ص ۵۳۸؛ مختصر زوائد مسند البزار، ج ۲، ص ۳۳۴؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۷۷؛ ینابیع الموده، ص ۱۹.

«لا يقاس بآل محمد من هذه الائمة احدا»(۱)؛

«انا سلم لمن سالمهم و حرب لمن حاربهم»(۲).

و امثال این روایات در منابع اهل سنت فراوان هستند که تنها بر نظریه شیعه درباره اهل البیت قابل تطبیق و قابل توجیه است.

۹- براساس شأن نزول آیه - که پیشتر نقل کردیم، - و حتی از قول همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله بخصوص عایشه این آیه تنها در شأن اصحاب کساء نازل شده است.

۱۰- چگونه می توان گفت که اهل البیت همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله را شامل شود، تنها به دلیل انتسابی که چند صباحی با او پیدا کرده و در خانه او زندگی کرده اند، ولی شامل دختر او که از نسل او و پاره تن اوست و در خانه او بزرگ شده که در دنیا و آخرت همه او را به آن حضرت منسوب می داند، نشود؟

یا این که آیه شامل همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله شود ولی حسن و حسین علیه السلام را که به صریح آیه مباحله فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند، دربرنگیرد؟

ص: ۱۴۱

۱- ینابیع الموده، ص ۲۴؛ کنز العمال، ج ۱۲، ص ۱۰۴.

۲- سنن، ابن ماجه، ج ۱، ص ۹۷؛ الرياض النضرة، ج ۲، ص ۱۳۲، سیر اعلام النبلاء، ج ۱۰، ص ۴۳۲؛ مناقب، ابن مغازلی، ص ۶۴؛ کفایه الطالب، ص ۳۳۰؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۶۸؛ مستدرک، حاکم، ج ۳، ص ۱۶۱.

یا این که آیه شامل همسران رسول خدا صلی الله علیه وآله شود ولی علی علیه السلام را که در آیه مباحله نفس پیامبر صلی الله علیه وآله معرفی شده است، دربرنگیرد؟!!

ص: ۱۴۲

شبهه سیاق

از شبهه‌هایی که بر استدلال به این آیه وارد کرده‌اند، شبهه سیاق است. با توجه به این که شبهه سیاق در این آیه از قوی‌ترین شبهات به شمار می‌رود، آن را به طور مفصل بیان می‌کنیم.

تعریف سیاق

آنچه بتواند معنای مورد نظر را روشن کند - چه لفظی همانند کلماتی که همراه با آن لفظ یک کلام را تشکیل می‌دهند و چه غیر لفظی همانند شرایط و احوالی که آمیخته به کلام است - در فهم موضوع دخالت دارد، سیاق گفته می‌شود.

در این زمینه هیچ شبهه‌ای وجود ندارد که سیاق کلمات در آیات قرآن از طرف خداوند حکیم انجام گرفته است و در این که چینی آیات در سوره‌ها به

ص: ۱۴۵

دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله انجام گرفته نیز هیچ شبهه ای نیست، ولی آیا واقع شدن آیاتی در یک سوره مستلزم این است که همه این آیات به هم پیوسته و مرتبط باشند؟

از نظر عقلی چنین التزامی وجود ندارد و هیچ یک از انواع دلالت ها هم چنین اقتضایی ندارند که تنها به دلیل در کنار هم قرار گرفتن آیات باید میان آنها ارتباط علمی و پیوستگی ناگسستنی باشد. این سخن مورد قبول اهل سنت نیز هست؛

«كما ان ترتيب الآيات التوفيقی لا يقتضی عقلاً ارتباط احداها بالآخری اذا وقعت کل منها علی اسباب مختلفه.»^(۱)

توفیقی بودن ترتیب آیات از نظر عقلی چنین اقتضایی را ندارد که هر یک از آیات با دیگری ارتباط داشته باشند؛ زیرا آیات اسباب نزول مختلفی دارند.

باید توجه داشت که این سخن با بحث تناسب آیات و سوره ها منافاتی ندارد؛ زیرا بحث تناسب آیات در جایی مطرح است که چند آیه با هم نازل شده باشند. اهل سنت نیز بر همین باورند؛

«المناسبه علم حسن و لكن یشرط فی حسن ارتباط الکلام ان یقع

ص: ۱۴۶

فی امر متحد مرتبط اوله بآخره، فان وقع علی اسباب مختلفه لم یشرط فیہ ارتباط احدهما بالآخری»^(۱)

بحث تناسب آیات علم خوبی است ولی در جایی کلام تناسب نیکو خواهد داشت که مجموعه آیات در موضوعی وارد شود که اول و آخر آنها با هم ارتباط داشته باشند، ولی اگر نزول آیات اسباب مختلفی داشته باشد، تناسب آیات و ارتباط آنها شرط نیست.

همچنین باید یادآور شویم که این سخن با بحث وحدت موضوعی سوره ها نیز سازگار است؛ زیرا وحدت موضوعی سوره ها به این معنی است که یک موضوع کلی را تعقیب کند که این موضوع در آیات آن سوره جلوه بارزی داشته باشد، نه این که همه آیات باید در ارتباط با موضوع سوره باشند.

اهل سنت نیز بر این باورند؛

«وَأَمَّا يَغْلِبُ فِي السُّورَةِ الْوَاحِدَةِ أَنْ تَكُونَ ذَاتَ مَوْضُوعٍ بَارِزٍ كَلِمَةً»^(۲)

غالب در سوره این است که یک موضوع بارز، روشن و کلی داشته باشد.

ص: ۱۴۷

۱- تفسیر التابیین، ج ۲، ص ۱۱۳۵.

۲- مباحث فی علوم القرآن، ص ۷۰.

همان طور که پیشتر بیان شد، شبهه سياق قویترین شبهه این آیه است که در تمام تفاسیر اهل سنت مطرح شده است، با این تفاوت که بعضی آن را بدون توجه به کاربرد لغوی و اصطلاحی «اهل البیت» در روایات به عنوان یک دلیل قوی مطرح کرده و گفته اند؛ آیه تنها شامل همسران پیامبر می شود و بعضی آن را به عنوان یک دلیل مطرح کرده اند ولی با توجه به کاربرد لغوی اهل البیت و روایات اسلامی گفته اند؛ آیه شامل همسران و بقیه اهل البیت می شود و بعضی سياق را به عنوان یک احتمال مطرح کرده و با توجه به قرائن دیگر دلیل سياق را نقد کرده اند که ذکر منابع تفصیلی این آراء بی فایده است.

در میان این نوع نگرش به سياق، تندترین نظریه نظریه انحصار اهل البیت در همسران است که با نقد این نظریه و پاسخ به آن بقیه نظریه ها هم نقد می شود.

دلایل طرفداران سياق

طرفداران نظریه سياق در اثبات نظریه خود پیش فرضهای زیر را پذیرفته و براساس آنها این نظر را ارائه کرده اند؛

الف - آیه تطهیر، آیه مستقلی نیست، بلکه جزئی از آیات است؛

ب - این بخش مستقل نازل نشده، بلکه همراه با بقیه آیات نازل شده است؛

ج - چون قبل و بعد این جمله مربوط به همسران پیامبر است، باید این جزء هم مربوط به آنان باشد؛

د - اگر این جمله مربوط به قبل و بعد نباشد، جمله معترضه خواهد بود و با نظم کلام هماهنگ نخواهد بود؛

دلیل آخر را در شبهه ای دیگر با عنوان تفکیک کلام بررسی خواهیم کرد.

قبل از نقد دلایل طرفداران نظریه اختصاص آیه به همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله تذکر این نکته لازم است که این نظریه نه بین همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله طرفدار دارد و نه میان اصحاب آن حضرت، بلکه تنها چند نفر از تابعین مانند عکرمه، ضحاک و مقاتل آن را گفته اند و در میان این سه نفر آن که پیشتر از همه از این نظریه دفاع کرده، و حتی حاضر به مباحثه در این راه بوده، عکرمه است. (۱)

شخصیت عکرمه از دیدگاه اهل سنت

اشاره

زرکلی عکرمه را چنین معرفی می کند: عکرمه بن عبدالله بربری در سال ۲۵ ق در مدینه به دنیا آمد. وی شاگرد ابن عباس بود و از مردم زمانش آشناتر به تفسیر و... بود. مسافرت‌های زیادی کرد. شش ماه نزد نجده حروری ماند و پس از آن اندیشه نجده را تبلیغ می کرد و به بلاد مغرب مسافرت کرد و مردم آن منطقه

ص: ۱۴۹

۱- تفسیر، طبری، ج ۲۲، ص ۷؛ تفسیر، ابن کثیر، ج ۳، ص ۴۱۵؛ الدر المنثور، ج ۵، ص ۱۹۸.

اندیشه های صفریّه (یکی از گروههای انشعابی خوارج) را از او آموختند، آن گاه به مدینه بازگشت. حاکم مدینه او را خواست، ولی وی پنهان شد تا این که در سال ۱۰۵ ق از دنیا رفت. (۱)

شخصیت عکرمة از دو زاویه زیر قابل بررسی است

الف - فکری:

عکرمة از نظر فکری از خوارج محسوب می شود.

ابن ابی الحدید می نویسد:

از مشهورترین کسانی که اندیشه خارجی داشتند و از خوارج محسوب می شدند و سخن علی علیه السلام درباره آنان به تحقق پیوسته، عکرمة است. (۲)

از مبرد نقل شده است که از اندیشمندانی که طرفدار خوارج بودند، عکرمة است. (۳)

با توجه به اسناد و مدارک، شکی باقی نمی ماند که عکرمة طرفدار و از مبلغان خوارج بوده است، بخصوص این که شش ماه در یمامه و نزد «نجده بن عامر» مانده است و با او به عنوان امیرالمؤمنین بیعت کرده و از آن جا نیز به

ص: ۱۵۰

۱- الاعلام، ج ۴، ص ۲۴۴.

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۵، ص ۷۶.

۳- الخوارج اصول و عقاید، ص ۱۳۵.

مغرب رفته و این اندیشه را تبلیغ کرده است.^(۱)

با توجه به روشن شدن طرز تفکر عکرمه، و این که او از طرفداران خوارج است و آنان علی علیه السلام را کافر می دانند (العیاذ بالله)، تلاش وی برای از میان بردن فضیلت علی علیه السلام و خاندان او در این آیه و جایگزین کردن دیگران در شأن نزول آیه روشن می شود.

همچنین روشن می شود که این تلاش عکرمه یک حرکت علمی نیست که احساس کرده باشد بدعتی در دین اتفاق افتاده است که باید به هر قیمتی حتی با فریاد زدن در کوچه و بازار جلو آن را گرفت؟!؛ زیرا همان طور که در آینده نقل می کنیم، او از آن جا که از مبلغان اندیشه های انحرافی خوارج بوده چندان پایبند به دین نبوده است.

گذشته از آن که با توجه به تاریخ تولد عکرمه - که ۱۵ سال بعد از ارتحال رسول خدا صلی الله علیه وآله، است - اگر فرض کنیم که این آیه در آخرین روز حیات رسول خدا صلی الله علیه وآله نازل شده باشد که چنین نیست، تا شکل گیری شخصیت علمی او حدود ۴۰ - ۳۰ سال فاصله دارد.

ص: ۱۵۱

۱- همان.

با این که او عصر نزول را درک نکرده است از کجا با این قاطعیت می نویسد این آیه درباره همسران پیامبر نازل شده است؟! از همه این سخنان که بگذریم، جامعه اسلامی عصر عکرمه نیز بر این باور بوده است که آیه در شأن اصحاب کساء نازل شده است و چون فهم

جامعه اسلامی برخلاف اندیشه عکرمه بوده است با تعجب به آنان خطاب می کند: «این تذهبون»؟

بنابر این ساخت روایت و نسبت دادن آن به ابن عباس مفسر مشهور، تنها برای ترور شخصیت امام علی علیه السلام است و این گونه تلاشها نه اولین بار بوده است و نه آخرین بار خواهد بود.

ب - قولی:

اثبات صداقت راوی در گفتار، یکی از ارکان مهم پذیرش حدیث است که اثبات این کار بر عهده علمای علم رجال است. عده ای از علمای رجال سخنانی از عکرمه نقل کرده اند که او را در حد یک کافر معرفی می کند (۱) و عده ای که به او تا این حد بدبین نیستند او را یک دروغگوی حرفه ای می دانستند.

ص: ۱۵۲

۱- الضعفاء الکبیر، ج ۳، ص ۳۷۴؛ میزان الاعتدال، ج ۵، ص ۱۱۷؛ تهذیب الکمال، ج ۱۹، ص ۲۷۸.

یحیی بن سعید انصاری درباره او می گفت:

«کان کذاباً»؛ (۱) عکرمة یک دروغگوی حرفه ای بود».

یحیی بن البکاء می نویسد:

از عبدالله بن عمر شنیدم که به غلامش نافع می گفت: وای بر تو ای نافع، بترس از خدا، مبادا که مثل عکرمة که بر ابن عباس دروغ می بست، بر من دروغ بندی. (۲)

از سعید بن مسیب نقل شده است که به غلامش برد می گفت: ای برد! مراقب باش آن گونه که عکرمة بر ابن عباس دروغ می بست، بر من دروغ نبندی. (۳)

مالک ابن انس برای عکرمة اعتباری قائل نبود و او را ثقه نمی دانست و دستور می داد کسی از او حدیث فرا نگیرد. (۴)

احمد بن حنبل می گفت: «عکرمة مضطرب الحدیث است». (۵)

ص: ۱۵۳

۱- تهذیب الکمال، ج ۱۹، ص ۲۸۲؛ الضعفاء الکبیر، ج ۳، ص ۳۷۳؛ میزان الاعتدال، ج ۵، ص ۱۱۶؛ تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۱۷۰.

۲- تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۱۶۹.

۳- همان، ص ۱۷۰.

۴- تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۱۷۰.

۵- همان.

آرای بسیاری او را تضعیف کرده اند یا این که دست کم او را توثیق نکرده اند ولی در میان دانشمندان عده ای نیز بدون توثیق او، از او ستایش کرده اند که این ستایش ها از دانش اوست نه از صداقت او.

پس براساس قاعده علمی که گفته اند؛ اگر درباره شخصی هم توثیق داشته باشیم و هم تضعیف، تضعیف و جرح مقدم است و نباید به سخن او اعتماد کرد.

شخصیت عکرمه از دیدگاه شیعه

شیعیان نیز درباره عکرمه دو دیدگاه زیر را مطرح کرده‌اند:

الف - دیدگاه اکثریت قریب به اجماع که او را نه شیعه می دانند و نه ثقه؛

علامه حلّی درباره او می نویسد:

«عکرمه، مولی ابن عباس لیس علی طریقتنا و لا من اصحابنا»^(۱)

«عکرمه غلام ابن عباس نه شیعه است و نه از اصحاب ماست».

کشی درباره او روایتی را نقل می کند که او در حال مرگ شیعه نبوده است.^(۲)

ص: ۱۵۴

۱- رجال، علامه الحلّی، ص ۲۴۵، شماره ۱۳۰؛ جامع الرواه، ج ۲، ص ۵۴۰.

۲- اختیار معرفه الرجال، ص ۲۱۶، شماره ۳۸۷.

ابن طاووس درباره او می نویسد:

«ورد حدیث یشهد بآنه علی غیر الطریق و حاله فی ذلک ظاهر لایحتاج الی اعتبار الروایه.»^(۱)

حدیثی درباره عکرمه وارد شده که شیعه نبوده است و حال او در این مسأله روشن است و نیازی به اعتبار روایت نداریم.

روایت کشی در منابع دیگر نیز نقل شده است و همه این روایت، بیانگر این است که وی شیعه نبوده است.^(۲)

مجلسی او را خارجی می داند.^(۳)

ب - در میان علمای شیعه تنها مرحوم آیت الله استاد محمد هادی معرفت رحمه الله به توثیق عکرمه پرداخته و او را ثقه و امین می داند.^(۴) تنها دلیلی که وی اقامه می کند، این است که او شاگرد ابن عباس است و تربیت شده ابن عباس بعید است که از شیعیان نباشد.^(۵)

ص: ۱۵۵

-
- ۱- التحریر، الطاووسی، ص ۴۳۶، شماره ۳۱۴.
 - ۲- من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۸۰؛ مجمع الرجال، ج ۴، ص ۱۴۵؛ منتهی المقال فی احوال الرجال، ج ۴، ص ۳۱۴؛ نقد الرجال، ج ۳، ص ۲۱۰.
 - ۳- بحار، ج ۳۶، ص ۴۵.
 - ۴- التفسیر و المفسرون، ج ۱، ص ۳۵۹.
 - ۵- همان، ص ۳۵۸.

استاد معرفت با استفاده از روایت کشی پاسخ می دهد که جمله «کان منقطعاً الی ابی جعفر» مؤید این است که وی از اصحاب خاص امام باقر علیه السلام بوده است، ولی جمله «کان یری رأی الخوارج» را حدس راوی می شمارد؟! (۱)

در پاسخ علامه مجلسی نیز پاسخی ارائه نمی کند و تنها به این جمله بسنده می کند که علامه مجلسی این سخن را از روی مجادله گفته است (۲) و برای ثقه بودن او نیز تنها به قول «ابن حجر» از اهل سنت بسنده کرده است. (۳)

نقد

۱- با مراجعه به این روایت روشن می شود که هر دو جمله از راوی است. عبارت چنین است:

«و کان یری رأی الخوارج و کان منقطعاً الی ابی جعفر علیه السلام»، ولی استاد معرفت جمله اول را حدس راوی و جمله دوم را - که آن هم از راوی است - حدس راوی ندانسته است؟

ص: ۱۵۶

۱- همان، ص ۳۵۶.

۲- همان، ص ۳۵۸.

۳- همان، ص ۳۵۹.

۲- این تنها علامه مجلسی نیست که او را خارجی می داند؛ خارجی بودن عکرمه مورد اتفاق شیعه و سنی است که پیشتر از اهل سنت و شیعه نقل کردیم و این سخن مجادله نیست، بلکه واقعیت است.

۳- در میان اهل سنت نیز آرای کسانی که او را تضعیف کرده اند، نیاورده است، با این که اکثریت اهل سنت او را تضعیف می کنند - که پیشتر بخشی از آن نقل شد - و با وجود توثیق و تضعیف، و تقدم تضعیف، اما تنها نظریه توثیق دو نفر را آورده است.

۴- اگر عکرمه از اصحاب خاص امام باقر علیه السلام بوده، چگونه است که هیچ نامی از او در رجال نجاشی و فهرست و رجال شیخ نیست؟! و در کتب رجالی ما آنان که متعرض حال او شده اند به صراحت او را شیعه ندانسته اند.

۵- اما این که چون شاگرد ابن عباس بوده بعید است که چنین باشد، دلیل کافی نیست و با صرف استبعاد نمی توان واقعیتی را که همه به آن اعتراف کرده اند؛ نفی کرد.

استاد معرفت در جلسهای که این مباحث را به نقد گذاشتیم، سخن دیگری داشت و آن این که عکرمه، مقاتل و... شیعه هستند و این روایات را به آنها بسته اند.

بنابر این اگر نظر اکثریت قریب به اتفاق دانشمندان شیعه را در نظر بگیریم سخن عکرمة اعتبار ندارد و اگر سخن استاد معرفت مبنی بر این که این روایات را به دروغ به عکرمة و مقاتل و... نسبت داده اند نیز بپذیریم، باز هم تخصیص آیه به همسران از بین می رود.

سرنوشت مقاتل بن سلیمان و ضحاک نیر در علم رجال بهتر از عکرمة نیست، بلکه آنان به مراتب ضعیفتر هستند و از این رو نیازی به نقد رجالی نیست.

باید توجه داشت که در بحث عدم نزول آیه در شأن همسران رسول خداصلی الله علیه وآله ما تنها به نقدرجالی راویان این نظر اکتفا نمی کنیم، بلکه قراین داخلی از سیاق آیه و خارج آیه داریم که مؤید این دیدگاه است.

دلایل عدم شمول همسران پیامبر در این آیه

اشاره

{إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً} جزو آیه نیست، بلکه به دلیل و شواهد زیر آیه ای مستقل است.:

الف - اگر جزء آیه باشد با برداشتن این جمله از میان آیات قبل و بعد، وحدت معنی به هم ریخته، ناقص بودن کلام آشکار می شود، در حالی که اگر این آیه را از آیات قبل و بعد جدا کنیم، معنای آیات روشنتر و وحدت آنها بیشتر می شود.

ص: ۱۵۸

ب - تمام مفسران و محدثان - چه آنان که قائل به اختصاص آیه به اصحاب کساء هستند و چه آنان که آیه را به همسران اختصاص داده اند و چه آنان که آیه را شامل همسران او می دانند و چه آنان که برای آن تعمیم قائلند - همه بر این باورند که آیه تطهیر، آیه ای مستقل است

۱- ناتوانی راویان

راویانی که نزول آیه درباره همسران را نقل کرده اند، نتوانسته اند شأن نزول، کیفیت نزول و محل نزول آن را بیان کنند، در حالی که راویانی که نزول آن درباره اصحاب کساء را نقل کرده اند، به شأن نزول، کیفیت و محل نزول آیه نیز پرداخته اند.

۲- اصطلاح اصحاب کساء

اصحاب کساء، اصطلاحی رایج و تثبیت شده میان مفسران و محدثان اهل سنت و شیعه، بلکه میان امت اسلامی است و مقصود از اصحاب کساء افرادی جز رسول خدا صلی الله علیه و آله، امام علی علیه السلام، فاطمه علیها السلام، حسن علیه السلام و حسین علیه السلام نیست. از طرفی منشأ پیدایش این اصطلاح تنها نظریه نزول این آیه در شأن آنهاست.

ص: ۱۵۹

شوکانی پس از نقل استدلال به سیاق آیه می نویسد:

«و لکنه یشکل علی هذه امتناعه من ادخال ام سلمه تحت الکساء بعد سؤالها ذلك و قوله صلی الله علیه وآله عند نزول هذه الآیه مشیرا الی علی و فاطمه و الحسن و الحسین اللهم انّ هولاء اهل بیتی بعد ان جللهم بالكساء»^(۱)

استدلال به سیاق و گفتن این که چون سیاق آیه مربوط به همسران است، پس باید این آیه هم مربوط به همسران باشد با دو کار رسول خداصلی الله علیه وآله سازگار نیست.

الف - بعد از این که ام سلمه از آن حضرت تقاضا کرد که وارد جمع آنها شود، آن حضرت از ورود او جلوگیری کرد.^(۲)

ب - هنگام نزول آیه بعد از آن که کساء را بر علی، فاطمه، حسن و حسین علیه السّلام پوشاند در حالی که به اینان اشاره می کرد، عرض کرد: خدایا آنها اهل بیت من هستند.

ص: ۱۶۰

۱- نیل الاوطار، ج ۲، ص ۲۹۱.

۲- کنز العمال، ج ۱۳، ص ۶۴۵؛ معجم کبیر، طبرانی، ج ۳، ص ۳۳۶؛ الدر المنثور، ج ۵، ص ۱۹۸؛ الاصابه فی تمییز الصحابه، ج ۸، ص ۱۵۸ و منابع دیگر که در بحث نزول مطرح کردیم.

بر فرض پذیرش، سیاق قرینه ای خواهد بود که لفظ مجمل می شود و احتمال دارد همسران را نیز دربرگیرد، ولی در صورت تعارض ادله هرگز ظهور در برابر نصّ روایات مبنی بر این که این آیه درباره اصحاب کساء نازل شده است، ندارد (۱) و در برابر اجماع بر این مسأله نمیتواند مقاومت کند.

علامه سلیمان العوفی - از دانشمندان اهل سنت - در نقد سیاق می نویسد:

«و اذا ثبت ممّا ذكرناه من النصّ و الاجماع أنّ اهل البيت على و زوجته و ولداه فما استدللتم به من سياق الآية و نظمه على خلافه لا يعارضه، لأنّه مجمل يحتمل الامرین و قصارا أنّه ظاهر فيما ادعيتم، لكن الظاهر لا يعارض النصّ و الاجماع.» (۲)

و بعد از پذیرش روایات صریح و اجماع امت بر این که اهل بیت، علی و همسر و دو فرزندش هستند استدلال شما به سیاق و نظم آیه نمی تواند در مقابل این دلیل مقاومت کند؛ زیرا سیاق مجمل است و نهایت دلالت آن این است که در ادعای شما مبنی بر اختصاص به

ص: ۱۶۱

۱- پیشتر نقل شد و در اینجا تکرار نمی کنیم.

۲- فضائل آل البيت فی میزان الشریعه الاسلامیه، ص ۱۳۴.

همسران ظهور دارد، ولی ظاهر هرگز نمی تواند با نصّ و اجماع مقابله کند.

۵- ناهماهنگی الفاظ:

اگر آیه اختصاص به همسران پیامبر داشت - همان طور که در آیه قبل و بعد مطرح شده است - باید از ضمیر اختصاصی زنان استفاده کند و بگوید: «عنکنّ و يطهرکنّ»، در حالی که در این آیه از ضمیر مختص به مردان استفاده شده است.

ابوحیان - یکی از مفسران اهل سنت - در این باره می نویسد:

«و قول عکرمة... انّ اهل البیت فی هذه الآیه مختص بزوجهاتہ لیس بجید، اذ لو کان کما قالوا لکان الترتیب عنکنّ و يطهرکنّ و ان کان هذا القول مرویا عن ابن عباس، فلعلّه لا یصح عنه.»^(۱)

سخن عکرمة مبنی بر این که اهل البیت در این آیه اختصاص به همسران آن حضرت دارد، سخن نادرستی است؛ زیرا اگر چنین بود که اینان می گویند باید ترکیب آیه «عنکن» و «یطهرکن» باشد. گرچه این سخن از ابن عباس روایت شده است، ولی شاید نسبت دادن این سخن به ابن عباس درست نباشد.

ص: ۱۶۲

۱- البحرالمحیط، ج ۷، ص ۲۳۱.

۶- ناهمانگی آیه با واقعیت:

براساس آنچه پیشتر در تقریر استدلال شیعه گفته شد و با توجه به کلمه حصر و نفی مطلق رجس نه تنها این آیه بیانگر عصمت است بلکه نفی مطلق رجس ملازم با عصمت است، در حالی که هیچ کس از امت اسلامی درباره همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله ادعای عصمت ندارند. بنابراین آیه نمی تواند اختصاص به همسران پیامبر داشته باشد.

۷- تحقق نیافتن دستورات الهی:

عالمان اهل سنت - چه طرفداران نظریه اختصاص آیه به همسران و چه طرفداران اشتراک همسران با بقیه - اراده را تشریحی می دانند. براین اساس، حصول تطهیر را در صورتی می دانند که همسران به دستوراتی که خداوند در قبل و بعد از این آیه داده است، عمل کنند؛

«فان ترکهنّ ما امرهنّ به و ارتکابهنّ ما نهانّ عنه من الرجس»؛^(۱)

اگر همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله آنچه را مأمور به انجام آن هستند، ترک

ص: ۱۶۳

۱- تفسیر، مقاتل بن سلیمان، ج ۳، ص ۴۸۸.

کنند و یا آنچه را که نباید انجام دهند، مرتکب شوند، این خود تخلف از دستور الهی و رجس و گناه است. (۱)

از طرفی یکی از دستوراتی که خداوند در آیه قبل به همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله داده این است {و قرن فی بیوتکن}؛ «در خانه هایتان بنشیند».

امت اسلامی اتفاق نظر دارند که عایشه، همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله از رهبران بلکه عامل اصلی جنگ جمل بود که علیه حکومت قانونی و شرعی امام علی علیه السلام شورش کرد و چند هزار مسلمان را به کشتن داد. این مخالفت صریح با دستور خداوند بود.

به نظر دانشمندان اهل سنت در این زمینه توجه کنید:

«ذكر الثعلبی و غیره أنّ عایشه رضی الله عنها كانت اذا قرأت هذه الآية تبکی حتی تبلّ خمارها. قال ابن عطیه: بکاء عایشه رضی الله عنها أنّما كان بسبب سفرها ایام الجمل و حينئذ قال لها عمار ان رسول الله أمرک ان تقرّی فی بیتک.» (۲)

ثعلبی و دیگران گفته اند، هرگاه عایشه این آیه را می خواند، آن قدر گریه می کرد که مقنعه او خیس می شد. ابن عطیه می نویسد: علت گریه

ص: ۱۶۴

۱- تفسیر، قرطبی، ج ۱۴، ص ۱۸۰؛ تفسیر المحرر الوجیز، ج ۱۳، ص ۷۲.

۲- تفسیر، قرطبی، ج ۱۴، ص ۱۸۳؛ التفسیر الحدیث، ج ۷، ص ۳۷۹.

عایشه نقش او در جنگ جمل است و در جنگ جمل بود که عمار یاسر، صحابی بزرگوار رسول خدا صلی الله علیه و آله به عایشه گفت: خداوند به تو دستور داده است که در خانه ات بنشینی!!

بنابراین نمی توان گفت آیه تطهیر اختصاص به همسران [رسول خدا] دارد؛ زیرا دستورات خداوند اجرا نشده است تا تطهیر تحقق یابد. عملکرد عایشه را اجتهاد نامیده‌اند و این اجتهاد اشتباه بوده است؛ زیرا همه معتقدند که اجتهاد در برابر نص نادرست است و خداوند دستور داده است تا از نص صریح پیروی کنند.

۸- عدم ادعای همسران:

اشاره

همه بر این مسأله اتفاق نظر دارند که مخاطب این آیه هر کسی که باشد، دارای امتیاز بزرگی است و با این که آیات قرآن در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله و... نازل می شد و همسران آن حضرت از شأن نزول آنها اطلاع داشتند، اگر این آیات درباره آنان نازل شده بود، چرا حتی یک بار یکی از همسران آن حضرت چنین ادعایی را نکرده اند و بر عکس، اصحاب کساء این ادعا را دارند و در حضور مسلمانان معاصر رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن استدلال کرده اند که این آیه در شأن ما نازل شده است و مسلمانان نیز آن را انکار نکرده اند. علاوه بر آن همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله ادعا داشته اند که این آیه در شأن آنان نازل نشده است و حداقل

ص: ۱۶۵

از سه نفر از همسران رسول خدا صلی الله علیه وآله یعنی ام سلمه، عایشه و زینب نقل کردیم که به صراحت اعلام کرده اند که این آیه در شأن اصحاب کساء نازل شده است.

شبهه تفکیک کلام:

از شبهاتی که بر این استدلال وارد کرده اند؛ این است که چون آیه قبل و بعد از آن درباره همسران رسول خدا صلی الله علیه وآله است، اگر بگوییم این آیه مربوط به آنان نیست لازمه اش این است که این آیه میان آیات معترضه باشد و نظم کلام از میان برود. به این شبهه توجه کنید:

«ما لآیات کلها من قوله یا ایها النبی قل لازواجک الی قوله انّ الله کان لطیفاً خبیراً منسوق بعضها علی بعض فکیف صار فی الوسط کاملاً منفصلاً لغير هنّ.»^(۱)

تمام آیات از {یا ایها النبی قل لازواجک... تا... ان الله کان لطیفاً خبیراً} بر یک نظم خاص استوار است. پس چگونه می توان گفت که در این میان سخنی که مربوط به همسران نیست، وارد شده است؟

ص: ۱۶۶

۱- تفسیر، قرطبی، ج ۱۴، ص ۱۸۳؛ التفسیر الحدیث، ج ۷، ص ۳۷۹.

۱- براساس اندیشه شیعه و اکثریت اهل سنت، این آیه مستقل و بدون ارتباط به ما قبل و ما بعد آن است. سیاق و نظمی شکل نگرفته تا با قول به اختصاص آن به اصحاب کساء، نظم آن از میان برود و جمله معترضه گردد.

۲- براساس نظریه طرفداران سیاق و نظم باید گفت: سیاق و نظم در صورتی می توانند قرینه برای فهم کلام باشند که در جایگاه خود باقی باشند ولی هرگاه کلام از نظر لفظی و معنوی تغییر کند، این تغییر حکایت از آن دارد که سیاق و نظم وجود ندارد تا قرینه ای برای فهم کلام باشد و در اینجا این حادثه اتفاق افتاده است.

از نظر لفظی قبل و بعد از این آیه همه ضمیرها متناسب با مخاطبان - که زنان باشند - آورده شده است، ولی با شروع «انما» لفظ آیه تغییر می کند و ضمیرها متناسب با

مخاطبان قبل و بعد آیه نیست و این حکایت از آن دارد که مخاطب این آیه با مخاطب آیات قبل و بعد یکسان نیست.

از نظر معنی نیز همه آیات قبل و بعد بیانگر تهدید و ملامت و سرزنش است، ولی این آیه به اتفاق همه، مدح و ستایش اهل البیت و عنایت خاص خداوند به آنان را بیان می کند. این تغییر معنی هم حکایت از آن دارد که مخاطب این آیه با مخاطب آیات قبل و بعد فرق دارد.

۳- سبک قرآن، سبک گفتاری است نه نوشتاری و در سبک گفتاری رجوع از مخاطب به غایب و از غایب به مخاطب امری رایج است و این اولین موردی نیست که در قرآن جمله معترضه ای در بین کلام آورده میشود. اکنون به چند مورد اشاره می‌کنیم:

به این آیات توجه کنید:

الف - {قَالَتْ إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا

أَعْرَءَ أَهْلِهَا أَذِلَّةً وَكَذَلِكَ يَفْعَلُونَ * وَإِنِّي مُرْسِلَةٌ إِلَيْهِمْ بِهَدِيَّةٍ فَنَظِرَةٌ بِمَ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ} (۱)

گفت: پادشاهان چون به دیاری حمله آرند، آن کشور را ویران سازند و عزیزترین اهل آن دیار را ذلیل‌ترین افراد قرار می‌دهند و همیشه پادشاهان چنین می‌کنند. حال من هدیه ای برای آنان می‌فرستم و منتظر می‌مانم تا ببینم فرستادگانم از جانب سلیمان چه پاسخی می‌آورند.

در این آیه جمله «كذلك يفعلون» جمله معترضه است؛ یعنی آیه قبل و آیه بعد کلام بلقیس است، ولی جمله یاد شده کلام خداوند است که میان دو آیه

ص: ۱۶۸

فاصله ایجاد کرده است و شاهد بر این، آن است که اگر این جمله را بردارند، ارتباط محتوایی آیه قبل و آیه بعد از میان نمی رود.

ب - ﴿فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ * وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ * إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ﴾ (۱)

سوگند به موقع نزول ستارگان و این قسم اگر بدانید بسیار سوگند بزرگی است که این قرآن بسیار گرامی است.

در این آیات نیز آیه ﴿وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ﴾ جمله معترضه است و شاهد بر این، آن است که اگر این آیه را بردارند، ارتباط محتوایی آیه قبل و بعد از میان نمی رود.

علامه سلیمان العوفی، از دانشمندان اهل سنت پس از نقل این موارد و این که این سبک کلام در قرآن و کلام عرب بسیار است، می نویسد:

«فلم لا يجوز ان يكون قوله تعالى ﴿انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت﴾ جمله معترضه متخلله لخطاب نساء النبي» (۲)

ص: ۱۶۹

۱- واقعه/۷۷-۷۵.

۲- فضائل آل البيت في ميزان الشريعة الاسلاميه، ص ۱۳۵.

چرا جایز نیست که سخن خداوند {انما یرید الله...} جمله معترضه ای باشد که میان خطاب همسران نبی صلی الله علیه و آله و اهل بیت فاصله ایجاد کرده است؟

ج - آیات دیگری از قبیل {الْیَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِیْنَكُمْ} (۱) {يُوسُفُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا} (۲) و... از این گونه است. بدین سان این آیه اولین آیه از این نوع کلام نیست بلکه هم در قرآن و هم در روایات و هم در کلام عرب، کاربرد فراوانی دارد.

۴- بر فرض که نظم و سیاق را بپذیریم - چنان که پیشتر در بحث سیاق از قول علامه سلیمان العوفی نقل کردیم - هدف این دو قرینه مجمل کردن لفظ به گونه ای است که احتمال هر دو معنی را داشته باشد ولی در این صورت هم نمی تواند با نص و اجماع معارضه کند.

ص: ۱۷۰

۱- مائده/۳.

۲- یوسف/۲۹.

۱- اراده در آیه تشریحی است:

اشاره

یکی از مقدمات استدلال شیعه به این آیه آن است که مقصود از اراده در این آیه اراده تکوینی است. اما گفته‌اند؛ اراده در این آیه تشریحی است.

به این شبهه توجه کنید:

«اما آیه الطهاره فلیس فیها اخبار بطهاره اهل البیت و ذهاب الرجس عنهم و انما فیها الامر لهم بما یوجب طهارتهم و ذهاب الرجس عنهم، فان قوله {انما یرید الله لیزهد عنکم الرجس...} کقوله ما یرید الله لیجعل علیکم من حرج».

اما در آیه تطهیر سخنی از پاک بودن اهل البیت و از بین رفتن رجس از آنان نیست. آنچه در این آیه است دستور به چیزی است که موجب

طهارت و از بین رفتن رجس در آنان می شود؛ زیرا آیه تطهیر همانند این آیه است که خداوند نمی خواهد که برای شما حرجی ایجاد کند.

این شبهه در بعضی از منابع آمده است.^(۱)

قبل از نقد این شبهه لازم است تفاوت این دو نوع اراده را بیان کنیم:

الف - اراده تشریحی؛ همان طور که از اسم آن پیداست، مربوط به حوزه احکام و اوامر و نواهی است؛

اراده تکوینی نیز با آفرینش و تصرف در هستی ارتباط دارد.

ب - در اراده تشریحی تخلف مراد از اراده ممکن و واقع شده است؛ به عنوان مثال امر به نماز خواندن یک اراده و دستور الهی است که شامل همه انسانهاست چون همه در تکالیف شریک هستند؛ با این حال، همه انسانها نماز نمی خوانند، ولی در اراده تکوینی تخلف مراد از اراده محال است و هر دو نوع آن نیز در قرآن به کار رفته است.

ج - اراده تشریحی؛ وضع قانون برای همه است و اختصاص به کسی یا گروهی خاص ندارد، ولی اراده تکوینی در موارد خاص است.

ص: ۱۷۴

۱- منهاج السنه، ج ۷، ص ۷۳؛ الایاس فی التفسیر، ج ۸، ص ۴۴۲۶؛ التفسیر، القاسمی، ج ۱۳، ص ۲۵۲.

۱- همه مسلمانان با همه اختلافی که در مصداق اهل البیت دارند، در این مسأله اتفاق نظر دارند که این آیه امتیازی برای اهل البیت است که دیگران در آن شریک نیستند، در حالی که اگر اراده تشریحی مراد باشد، شامل همه مسلمانان حتی کفار هم می شود و امتیازی در میان نخواهد بود.

۲- آیه با کلمه «انما» - که دلالت بر حصر می کند، - شروع شده است و معنای آن این است که این مراد اختصاص به اهل البیت دارد و شامل دیگران نمی شود، در حالی که اراده تشریحی اختصاص به اهل البیت ندارد و همه را دربرمی گیرد.

۳- از بعضی از روایات استفاده می شود که بعد از آن که رسول خدا صلی الله علیه وآله اصحاب کساء را گردآورد و عبا را روی آنان انداخت و دعا کرد که خداوند رجس و پلیدی را از آنان دور کند، آیه نازل شد.

حال اگر مقصود از «یُرید» اراده تشریحی باشد، این اجابت دعای پیامبر نیست، بلکه رد کردن دعای پیامبر است؛ زیرا معنای آیه چنین می شود که اهل البیت هم مثل بقیه به دستورات عمل کنند تا تطهیر حاصل شود.

۴- اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله نیز از این آیه اراده تکوینی را استفاده کرده اند و سرآمد اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله امام علی علیه السلام - که خود از اصحاب کساء

است - در موارد متعددی در حضور اصحاب آن حضرت به همین آیه استدلال کرده و از آن اراده تکوینی را استفاده کرد و هیچ یک از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله هم به او اعتراض نکردند.

به یکی از این مناظرات توجه کنید:

بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و پیدایش تحولات غیرمنتظره در بین مسلمانان، حکومت وقت فدک را به زور تصرف کرد و کارگزاران حضرت زهرا علیها السلام را نیز از آن اخراج کرد. بعد از پخش خبر و سخنرانی مفصل حضرت زهرا علیها السلام در حضور اصحاب و محکوم کردن ابوبکر از این تصرف نابجا و پیش آمدن برخی حوادث و مراجعت حضرت زهرا علیها السلام به منزل، حضرت امیر علیه السلام به مسجد آمد و در حضور مسلمانان درباره این اقدام غیرقانونی ابوبکر با او به مناظره پرداخت.

انجام این مناظره در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله و در حضور مسلمانانی که عصر نزول آیات را درک کرده بودند با وجودی که چند روزی هم از ارتحال رسول خدا صلی الله علیه و آله نگذشته بود تا سیاست بازان بتوانند همه چیز را تحت تأثیر قرار دهند، دارای اهمیت خاص است.

ص: ۱۷۶

الف - اعتراف ابوبکر به این که آیه درباره اصحاب کساء نازل شده است، نه درباره دختر او و بقیه همسران رسول خدا صلی الله علیه وآله؛

ب - احتجاج حضرت امیر علیه السلام به نزول این آیه در شأن خود و خانواده اش؛

ج - سکوت توأم با تایید اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله درباره احتجاج حضرت امیر علیه السلام؛

د - فهم اراده تکوینی از آیه از طرف حضرت امیر علیه السلام که به اعتراف اهل سنت آشناترین صحابی رسول خدا صلی الله علیه وآله به قرآن بود(۱)؛

ه - تایید اراده تکوینی از طرف ابوبکر و اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله .

احتجاج به آیه تطهیر از طرف حضرت امیر علیه السلام به مورد یادشده و نیز به منابع شیعه اختصاص ندارد، بلکه در منابع اهل سنت نیز فراوان یافت می شود که در آینده به بخشی از آنها اشاره می کنیم.

ص: ۱۷۷

۱- شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، ج ۱، ص ۴۰؛ ینابیع الموده، ص ۲۱۱؛ ترجمه الامام علی بن ابی طالب من تاریخ مدینه دمشق، ج ۳، ص ۲۶ ۲۵؛ انساب الاشراف، ج ۲، ص ۹۹؛ حلیه الاولیاء، ج ۱، ص ۶۷؛ طبقات، ابن سعد، ج ۲، ص ۲۵۷؛ فرائد السمطین، ج ۱، ص ۲۰۱، باب ۴۰؛ النورالمشعل، ص ۲۱؛ الاصابه، ج ۴، ص ۲۷؛ تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۲۱۲؛ سیر اعلام النبلاء، سیره خلفا الراشدین، ص ۲۳۸؛ ذخائرالعقبی، ص ۱۳۷.

همه دانشمندان شیعه از این آیه اراده تکوینی را دریافته اند و برخی از دانشمندان اهل سنت نیز به آن تصریح کرده اند و آنان که خواسته اند اراده را تشریحی معنی کنند، نتوانسته اند مفهوم درستی از آیه ارائه کنند.

در این جا به آرای بعضی از آنان اشاره می کنیم:

الف - قاضی عبدالجبار معتزلی، متکلم برجسته اهل سنت، از این آیه اراده تکوینی را فهمیده است و بر این اساس شبهه جبر رامطرح کرده و به آن پاسخ گفته است. به کلام او توجه کنید:

«اليس ذلك يدلّ على أنّه تعالى يفعل فيهم الصّرف عن المعاصي؟ و جوابنا أنّ المراد بهذا أنّه تعالى يلفظ لهم زيادات اللطاف فلا يختارون إلاّ الطاعة فهذا معنى الاذهاب بالرجس و لذلك قال بعده و يطهّرکم تطهيرا.»^(۱)

مگر نه این است که این آیه دلالت می کند که خداوند درباره آنان کاری انجام می دهد که نتوانند گناه کنند؟ پاسخ ما این است که مقصود از این آیه آن است که خداوند لطف های فراوانی نسبت به آنان کرده به گونه ای که آنان با اختیار گناه نمی کنند و با اختیار جز اطاعت خداکاری

ص: ۱۷۸

۱- تنزیه القرآن عن المطاعن، ص ۳۳۵.

را انجام نمی دهند و معنای از بین بردن رجس نیز همین است و از این رو، بعد از آن فرموده است: شما را پاک می کند پاک کردنی.

ب - سید قطب، از مفسران معاصر اهل سنت، می نویسد:

«انّ الله سبحانه يشعرهم بأنّه بذاته العلیه يتولى تطهيرهم و اذهاب الرجس عنهم و هی رعایه علویّه مباشره باهل هذاالبیت و حین نتصور من هوالقائل سبحانه و تعالی ربّ هذاالکون الذی قال لکون کن فیکون... حین نتصور من هو القائل فذلک مدی هذاالتکریم العظیم.»^(۱)

خداوند در این آیه به آنان می فهماند که خود پاک کردن و از بین بردن رجس در آنان را بر عهده گرفته است و این سرپرستی آسمانی و مستقیم اهل البیت است و هنگامی

که تصور می کنیم که گوینده این سخن چه کسی است؛ پروردگار این جهان است؛ پروردگاری که به هستی خطاب کرد: باش پس شد، وقتی گوینده این سخن را تصور کنیم، درک می کنیم که این اکرام بزرگ به این خاندان چقدر زیاد است.

ص: ۱۷۹

۱- فی ظلال القرآن، ج ۶، ص ۵۸۶.

گرچه سیدقطب تصریح نمی کند که این اراده تکوینی است، ولی برای اثبات سخن خود به آیه ای استدلال کرده است که به اتفاق همه دانشمندان مسلمان گویای اراده تکوینی خداوند در جهان است.

ج - قندوزی از محدثان اهل سنت می نویسد:

«کلمه انما للحصر تدلّ علی ارادته تعالی منحصره علی تطهیرهم و تاکیده بالمفعول المطلق دلیل علی أنّ طهارتهم طهاره کامله فی اعلی مراتب الطهاره.»^(۱)

کلمه «انما» برای حصر است و دلالت می کند که اراده خداوند منحصر است در پاک کردن اهل البیت و تأکید بر این جمله با مفعول مطلق، دلیل بر این است که طهارت و پاکی آنان طهارتی کامل و در بالاترین مرتبه طهارت است.

بدین سان ملاحظه می کنید که از متکلمان، مفسران، عارفان و محدثان اهل سنت فراوانند کسانی که اراده مطرح شده در آیه را اراده تکوینی میدانند.

۲ - عدم عصمت

اشاره

استدلال شیعه به این آیه مبتنی بر مقدماتی بود که با توجه به آنها نفی رجس ملازم با

ص: ۱۸۰

۱- ینابیع الموده، باب ۳۳، ص ۱۰۹.

عصمت است و چون امیرالمؤمنین علیه السلام ادعای خلافت کرده است پس خلافت حق اوست.

از شبهاتی که بر این استدلال وارد کرده اند این است که آیه ملازم با عصمت نیست. به این شبهه توجه کنید:

«و بالجمله فالتطهير الذي اراده الله و الذي دعا به النبي صلى الله عليه وآله ليس هو العصمه بالاتفاق، فانّ اهل السنه عندهم لا معصوم الا النبي صلى الله عليه وآله و الشيعة يقولون لا معصوم غير النبي صلى الله عليه وآله و الامام، فقد وقع الاتفاق على انتفاء العصمه المختصه بالنبي صلى الله عليه وآله و الامام عن ازواجه و بناته و غيرهنّ من النساء و اذا كان كذلك، امتنع ان يكون التطهير المدعوى به للاربعه متضمنا للعصمه التي يختص بها النبي صلى الله عليه وآله و الامام

عندهم»^(۱)

خلاصه تطهیری که خداوند اراده کرده و پیامبر صلی الله علیه و آله از خدا تقاضا کرده است، به اتفاق نظر شیعه و سنی عصمت نیست اما اهل سنت بجز پیامبر صلی الله علیه و آله کسی را معصوم نمی دانند و شیعه نیز غیر از پیامبر صلی الله علیه و آله و امام کسی را معصوم نمی دانند.

بنابراین به اتفاق نظر شیعه و سنی عصمتی که اختصاص به پیامبر و امام دارد، شامل همسران و دختران پیامبر و بقیه زنان مسلمان نمی شود. از این رو محال است تطهیری که پیامبر صلی الله علیه و آله از خداوند

ص: ۱۸۱

۱- منهاج السنّه، ج ۷، ص ۸۳؛ التفسیر القاسمی، ج ۱۳، ص ۲۵۳.

برای آن چهار نفر تقاضا کرده است همان عصمت مختص به پیامبر صلی الله علیه و آله و امام باشد.

همان طور که ملاحظه می کنید، خلاصه سخن ابن تیمیه آن است که با توجه به این که شیعه و سنی قائل به عصمت غیر از پیامبر و امام نیستند، نمی توان ملازمت آیه با عصمت را پذیرفت.

نقد

۱- این اتهام به شیعه که معتقد به عصمت حضرت زهرا علیها السلام نیست، از بی اطلاعی ابن تیمیه نسبت به عقاید شیعه حکایت می کند، یا این که به رغم آگاهی، کوشیده برای مخاطبان خود واقعیت را بیان نکند تا استدلال او تمام شود و گرنه اعتقاد به عصمت حضرت زهرا علیها السلام مورد اتفاق نظر شیعه است. به چند اظهار نظر در این باره توجه کنید:

الف - علامه مجلسی (ره) می نویسد:

«لاشك في عصمه فاطمه عليها السلام، اما عندنا فلاجماع القطعي المتواتر و الاخبار المتواتره و اما الحجه على المخالفين فبآيه التطهير الداله على عصمتها و بالاخبار المتواتره الداله على ان ايداءها ايداء الرسول صلوات الله عليه و ان الله تعالى

ص: ۱۸۲

شبهه ای در عصمت فاطمه علیها السلام وجود ندارد؛ اما نزد شیعه به دلیل اجماع قطعی و متواتر بر عصمت آن حضرت و به سبب اخبار متواتر در این مسأله است و اما نزد اهل سنت، برای عصمت فاطمه علیها السلام باید به آیه تطهیر که بر عصمت آن حضرت دلالت می کند و به روایات متواتری که دلالت می کند که اذیت فاطمه علیها السلام اذیت رسول خدا صلی الله علیه و آله است و غضب فاطمه علیها السلام غضب خدا و رضایت آن حضرت رضایت خداست، استدلال کرد.

البته این روایات در منابع اهل سنت فراوان است که به دلیل طولانی نشدن از آوردن آنها خودداری می کنیم.

ب - بیشتر نقل کردیم:

«انَّ للفظ آل البيت اطلاقا خاصا لدى الشيعة الامامية و يقصد به خصوص قرابه النبي المعصومين، ای الائمه الاثنا عشر و فاطمه فقط و هذا الاصطلاح مرادف عندنا لمصطلح

ص: ۱۸۳

اهل البيت و آل محمد و العتره و ذوى القربى حتى بناء على كون معانيها اللغويه اعم.»^(۱)

لفظ آل البيت نزد شیعه امامیه کاربرد خاصی دارد و مقصود از این لفظ معصومین از نزدیکان رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند که عبارت از دوازده امام و فاطمه علیها السلام تنها این اصطلاح نزد شیعه مرادف با اصطلاح اهل البيت و آل محمد و عترت و ذوی القربی است، حتی اگر معانی لغوی این واژه ها را اعم بدانیم.

ج - محقق کرکی می نویسد:

«آل محمد؛ علی و فاطمه و الحسن و الحسين عليه السلام، للنقل الثابت في ذلك. من طرفنا و طرق المخالفين و يطلق علی باقی الائمة الاثنی عشر علیه السلام تغلیباً.»^(۲)

آل محمد صلی الله علیه و آله عبارتند از علی و فاطمه و حسن و حسین علیه السلام، به دلیل روایات درست؛ چه از طریق شیعه و چه از طریق اهل سنت و از باب غلبه به بقیه امامان دوازده گانه هم گفته می شود.

د - فخرالمحققین می نویسد:

ص: ۱۸۴

۱- موسوعه الفقه الاسلامی طبقاً لمذهب اهل البيت، ج ۱، ص ۲۳۷.

۲- جامع المقاصد، ج ۲، ص ۳۲۰.

«المراد بهم الأئمة و فاطمه عليها السلام، لا غيرهم.»^(۱)

مقصود از آل محمد صلی الله علیه و آله امامان دوازده گانه و فاطمه علیها السلام هستند و نه غیر از آنها.

بنابر این برخلاف آنچه ابن تیمیه پنداشته است، شیعه نه تنها قائل به عدم عصمت حضرت زهرا علیها السلام نیست، بلکه عصمت آن بانو مورد اجماع قطعی شیعه است. البته این حکم اختصاص به آن حضرت دارد و شامل بقیه دختران و همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله نمی شود.

بررسی دلالت آیه بر عصمت

۱- به راستی اگر آیه بر عصمت دلالت ندارد، چرا عده ای آن قدر اصرار دارند که بگویند این آیه شامل اصحاب کساء نمی شود و تنها همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله را دربرمی گیرد، با این که همسران آن حضرت هرگز چنین ادعایی را نداشتند، بلکه برخلاف این گروه آنان اصرار داشتند که آیه در شأن اصحاب کساء نازل شده است.

۲- پیشتر از نظر لغوی ثابت کردیم که رجس هر نوع کمبود روحی مثل بخل، حسد و... و هر نوع رفتار و افکار و اخلاق زشت را شامل می شود و با

ص: ۱۸۵

۱- ایضاح الفوائد، ج ۱، ص ۷.

توجه به این که مفرد محلی به الف و لام در سیاق نفی است، افاده عموم می کند که ملازم با عصمت است.

۳- بعضی از دانشمندان اهل سنت نیز عصمت را از این آیه استنباط کرده اند. مقریزی از دانشمندان اهل سنت در این باره می نویسد:

«اما انهم معصومون، فلانهم طهروا و اذهب الله عنهم الرجس و الرجس اسم جامع لكل شرّ و نقص و الخطأ و عدم العصمه بالجمله شرّ و نقص، فيكون ذلك مندرجا تحت عموم الرجس الذاهب عنهم، فتكون الاصابه في القول و الفعل و الاعتقاد و العصمه بالجمله ثابتة لهم. هذا فضلاً عن انّ الله طهرهم و أكد تطهيرهم بالمصدر حيث قال و يطهرکم اي و يطهرکم من الرجس و غيره تطهيرا اذهي تقتضي عموم تطهيرهم من كل ما ينبغي التطهير منه عرفاً او عقلاً او شرعاً و الخطأ و عدم العصمه داخل تحت ذلك، فيكونون مطهّرين منه و يلزم من ذلك عموم اصابتهم و عصمتهم.»^(۱)

اما این که چرا اصحاب کساء معصومند؛ چون آنان پاک شده اند و خداوند رجس را از آنان دور کرده است و رجس اسمی است که شامل

ص: ۱۸۶

۱- فضل آل البيت، معرفه ما يجب لآل البيت، ص ۳۵.

هر نوع بدی و نقصی می شود و اشتباه و گناه کردن هم شر و نقص است و لفظ رجس آنها را نیز دربرمی گیرد

بنابراین، گفتار و رفتار و اعتقادات آنان مطابق با واقع است و عصمت برای آنان ثابت است. گذشته از آن که این امتیازی است که خداوند آنان را پاک کرده و آن را با آوردن مصدر مورد تاکید قرار داده است؛ یعنی تنها شما را از رجس و غیر آن پاک کرده است؛ چون همین معنی (پاک شدن از رجس و جز آن) از نظر عرف و عقل و شرع می طلبد که آنان از هر چه شایسته است که از آن پاک شوند، پاک شده باشند و خطا و عدم عصمت را هم دربرمیگیرد و آنان از این [کاستی] نیز پاک شده اند و این ملازم با مطابق با واقع بودن افعال و عصمت آنهاست.

علامه اسماعیلبن احمد در کتاب المراتب پس از نقل حدیث کساء می نویسد:

«و هذا الخبر يدل على عصمتهم»^(۱)؛

این خبر دلیل بر عصمت اهل کساء است.

ص: ۱۸۷

۱- المراتب، ص ۱۳۰.

اشاره

از شبهاتی که بر این استدلال وارد کرده اند؛ این است که اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله و تابعان، آیه را تنها شامل همسران رسول خدا صلی الله علیه وآله می دانند. به این شبهه توجه کنید:

«و لم يفهم منها اصحاب النبي صلى الله عليه وآله و التابعون الا ان ازواج النبي صلى الله عليه وآله هنّ المراد بذلك.»^(۱)

از این آیه اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله و تابعان تنها این را فهمیده اند که مقصود آیه همسران رسول خدا صلی الله علیه وآله هستند.

نقد

۱- همسران رسول خدا صلی الله علیه وآله - که از اصحاب هستند - هیچ گاه ادعا

ص: ۱۹۱

۱- تفسیر ابن عاشور، ج ۲۱، ص ۲۴۶.

نکرده اند و هیچ مورّخ و محدث و مفسری نیز نتوانسته سندی ارائه کند که یکی از همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین ادعایی کرده باشد؛ برعکس پیشتر از سه نفر از همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله یعنی ام سلمه، عایشه و زینب نقل کردیم که اینان اصرار داشتند آیه تطهیر در شأن اصحاب کساء نازل شده است که به دلیل کثرت منابع از آوردن آنها خودداری می کنیم.

۲- هیچ یک از اصحاب ادعا نکرده اند که آیه در شأن همسران نازل شده است. تنها از چند نفر از تابعان - عکرمه، مقاتل بن سلیمان و ضحاک که تاریخ تولدشان چند دهه پس از ارتحال رسول خدا صلی الله علیه و آله است - چنین ادعایی نقل شده است که در شبهه سیاق به طور مشروح دیدگاه آنان نقد شد، که تکرار نمی کنیم.

۳- پیشتر دیدگاه بیش از ۲۰ نفر از اصحاب را نقل کردیم که اصرار داشتند آیه در شأن اصحاب کساء نازل شده است و از دهها منبع اهل سنت نیز نقل کردیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله در موارد متعدد - چه به شیوه گفتاری و چه به شیوه رفتاری - مصادیق این آیه را اصحاب کساء معرفی کرده است که تکرار نمی کنیم.

۴- آنچه منتقد می نویسد، ادعایی بیش نیست و حتی یک مورد را نتوانسته ارائه کند که یکی از اصحاب چنین سخنی گفته باشد.

۵- دانشمندان اهل سنت نیز نازل شدن آیه در شأن اصحاب کساء را به اصحاب نسبت داده اند؛ ابن جوزی در این باره می نویسد:

«فالقائل باختصاص الآیه بالرسول و بضعته و وصیّه و سبطیه علیه السّلام هم جماعه من الصحابه و علی رأسهم امّ سلمه و عایشه من زوجاته.»^(۱)

طرفداران اختصاص آیه به پیامبر و پاره تنش و وصی اش و دو فرزندش علیه السّلام گروهی از صحابه هستند که در رأس آنان، ام سلمه و عایشه از همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار دارند.

۲- عدم ادعای خلافت

اشاره

یکی از مقدمات استدلال شیعه به این آیه مطرح شدن ادعای خلافت از طرف حضرت علی علیه السّلام است. بر این اساس یکی از شبهاتی که به این استدلال وارد کرده اند، این است که آن حضرت تا زمان کشته شدن عثمان هرگز چنین ادعایی نکرده است. به این شبهه توجه کنید:

«انا لانسلّم انّ علیّاً ادعاهَا، بل نحن نعلم بالضروره انّ علیاً ما ادعاهَا قط حتی قتل عثمان و ان کان قد یمیل بقلبه الی ان یولّی، لکن ما قال انّی انا امام و لا انّی معصوم و لا انّ رسول الله صلی الله علیه و سلم

ص: ۱۹۳

۱- زادالمسیر فی علم التفسیر، ج ۶، ص ۳۸۳ ۳۸۱.

جعلنی الامام بعده و لا اِنَّه اوجب علی الناس متابعتی و لا نحو هذه الالفاظ.» (۱)

ما نمی پذیریم که علی علیه السّلام ادعای خلافت کرده باشد بلکه علم قطعی داریم که تا عثمان کشته نشده بود، هرگز چنین ادعایی نکرده است، گرچه از نظر قلبی تمایل داشت که رهبر شود، ولی نگفته است که من امام هستم و یا این که من معصوم هستم و یا این که رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا بعد از خودش امام قرار داده است و یا این که او پیروی از من را بر مردم واجب کرده است و نه الفاضلی مشابه این کلمات.

قبل از نقد این شبهه تذکر این نکته بایسته است که در اندیشه شیعه ضرورت نصب امام با عقل اثبات می شود، ولی تعیین شخص امام با نقل است که اعم از قرآن، حدیث، ارائه معجزه و... است. براین اساس شیعه در اثبات امامت حضرت امیر علیه السّلام هم به قرآن استدلال می کند و هم به حدیث.

نقد

اشاره

در جلد اوّل این مجموعه، استدلال شیعه به آیه {اتّما ولیکم الله...} مطرح شده و به شبهات آن پاسخ گفتیم و اکنون نیز آیه تطهیر و شبهات آن مورد نقد

ص: ۱۹۴

۱- منهاج السنّه، ج ۷، ص ۸۵.

است. بنابراین ادعای خلافت از طرف حضرت علی علیه السلام در سه محور زیر قابل اثبات است:

الف - احتجاج به نزول آیاتی که بر امامت و یا عصمت دلالت می کنند؛

ب - احتجاج به روایاتی از رسول خدا صلی الله علیه وآله که بر امامت آن حضرت دلالت می کند؛

ج - بیان کلماتی از خود آن حضرت که بر ادعای خلافت دلالت دارند.

الف - احتجاج به آیات

اشاره

احتجاج به این دو آیه ای که تاکنون بحث شده است، در منابع اهل سنت و شیعه قابل بررسی است:

الف) منابع اهل سنت:

اشاره

۱- حافظ سلیمان بن ابراهیم قندوزی حنفی، مؤلف ینابیع الموده می نویسد:

در دوران خلافت عثمان روزی جمعی از مهاجران و انصار در مسجد نشسته بودند و امیرالمؤمنین علی علیه السلام نیز در میان آنان بود.

هر کس درباره فضائل خود سخن می گفت و آن حضرت ساکت بود. وقتی بیان فضائل آنان به پایان رسید، رو به امام کرده و گفتند:

ص: ۱۹۵

«يا ابا الحسن تكلم. فقال: يا معشر قريش و الانصار اسئلكم ممن اعطاكم الله هذا الفضل، ابانفسكم او بغيركم؟ قالوا: اعطانا الله و ممن علينا بمحمد صلى الله عليه وآله...»

ای ابوالحسن سخن بگو! آن حضرت فرمود: ای گروه قریش و انصار، از شما می پرسم این فضائل را خداوند به سبب خودتان به شما داده است یا به واسطه دیگری؟

گفتند: خداوند به واسطه محمد صلی الله علیه و آله بر ما منت نهاد و این فضائل را به ما عطا کرد.

سپس حضرت بخشی از آیاتی را که درباره خودش نازل شده بود، بیان کرد و از آنان اقرار گرفت که این آیات درباره او نازل شده است، آن گاه فرمود:

«انشدکم بالله اتعلمون حیث نزلت انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوه و یؤتون الزکاه و هم راکعون و... امرالله عز و جل نبیه ان یعلمهم و لاه امرهم و ان یفسر لهم من الولاية كما فسّر لهم من صلاتهم و زکاتهم و حجّهم فنصبنی للناس بغدیر خم.»^(۱)

ص: ۱۹۶

۱- ینابیع الموده، باب ۳۸، ص ۱۱۴.

شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا می‌دانید هنگامی که آیه {انما ولیکم الله...} و آیات دیگر نازل شد، خداوند پیامبرش را مأمور کرد که متولیان امور امت را به آنان معرفی کند و ولایت را برای امت توضیح دهد، همان طور که نماز، زکات و حج را برای آنان شرح داده است. به دنبال این مسائل رسول خدا صلی الله علیه و آله در غدیر خم مرا به امامت مردم نصب کرده است.

۲- محدث حافظ ابراهیم بن محمد جوینی مؤلف کتاب «فرائد السمطین فی فضائل المرتضی و البتول و السبطین» در کتابش همین جریان را با تفصیل بیشتری نقل کرده است. او می‌نویسد:

در دوران خلافت عثمان روزی در مسجد میان انصار و مهاجرین درباره فضائل هر یک بحث شد. در این مناظره که حدود ۲۰۰ تن از سران دو گروه حضور داشتند و از صبح تا ظهر به طول انجامید، قریش تمام فضائلی را که از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آنان بیان شده بود، بیان کردند.

از سران مهاجرین افرادی مثل عبدالرحمن بن عوف، طلحه، زبیر، مقداد، ابوذر، هاشم بن عتب، عبدالله بن عباس، عبدالله بن جعفر و... حضور داشتند. انصار خدمات خود به اسلام و پیامبر و نقش خود در گسترش اسلام و حمایت از مسلمانان را بیان کردند که از سران این گروه نیز افرادی مانند: ابی بن کعب، زید بن ثابت، ابویوب انصاری،

ابوهیثم بن تیهان، قیس بن سعد بن عباده، جابر بن عبدالله، انس بن مالک، زید بن ارقم و... حضور داشتند که پس از پایان گفت و گوی آنان از امام تقاضا کردند تا سخن بگوید.

امام نیز پس از ذکر آیاتی از قرآن از جمله آیه {أَنَا وَلِيكُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ...} فرمود:

«قال الناس: يا رسول الله خاصة في بعض المؤمنين ام عامه لجميعهم. فامر الله عزّ وجلّ نبيّه صلى الله عليه وآله ان يعلمهم ولاه امرهم و ان يفسّر لهم من الولاية ما فسّر لهم من صلاتهم و زكاتهم و حجّهم فنصّبني للناس بغدير خم»^(۱).

مردم پرسیدند: ای رسول خدا صلی الله علیه وآله آیا این آیات درباره بعضی از مؤمنان نازل شده است، یا این که شامل همه می شود که خداوند رسولش را مأمور کرد تا متولیان امور امت را به آنان بشناساند و ولایت را برای آنان شرح دهد، همان طور که نماز و زکات و حج را برای آنان شرح داده است؛ پس رسول خدا صلی الله علیه وآله مرا در غدیر خم به عنوان امام مردم منصوب کرد.

ص: ۱۹۸

۱- فرائد السمطين، ج ۱، باب ۵۸، ص ۳۱۲.

هنگامی که عمر در آستانه مرگ قرار گرفت، شش تن را برای تعیین رهبری برگزید و به آنان سه روز مهلت داد تا تکلیف رهبری امت را مشخص کنند. (۱)

از جمله این افراد امام علی علیه السلام بود. به طور طبیعی هر یک از این افراد مدعی رهبری امت بودند و درصدد اثبات صلاحیت خود برای این کار برآمدند.

از این رو امیرالمؤمنین علیه السلام - که شایسته ترین فرد برای این کار بود - به بیان امتیازات خود در آن جمع پرداخت که به حدیث مناشده یوم الشورا مشهور است. این حدیث را هم اهل سنت روایت کرده اند و هم شیعه. این حدیث در منابع شیعه بیش از ده صفحه است که امام در آن به آیه «انما» چنین استدلال می کند:

«نشدتکم بالله هل فیکم احد ادى الزکاه و هو راکع غیرى؟ قالوا: لا.» (۲)

شما را به خدا سوگند! آیا در میان شما جز من کسی هست که در حال رکوع، زکات پرداخت کرده باشد؟ گفتند: نه.

ص: ۱۹۹

۱- تاریخ، طبری، ج ۳، ص ۲۹؛ کامل، ابن اثیر، ج ۳، ص ۶۷.

۲- الاحتجاج، ج ۱، ص ۱۹۶.

این حدیث در منابع اهل سنت بسیار متفاوت نقل شده است که به بعضی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱- ابن حماد عقیلی:

وی از این حدیث حدود دو صفحه را نقل و بقیه را حذف کرده است و سپس از قول ابن مغیره نقل می‌کند:

«و هذا حدیث لا اصل له عن علی علیه السّلام»^(۱)؛

[صدور] این حدیث از علی علیه السّلام پایه ای ندارد.

محقق این کتاب نیز در پاورقی می‌نویسد:

«حاشا امیرالمؤمنین من قول هذا.»^(۲)؛

هرگز امیرالمؤمنین علیه السّلام چنین سخنی را نمی‌گوید!

همان‌طور که ملاحظه می‌کنید، ابن مغیره ادعای ساختگی بودن حدیث را دارد، بدون این که سندی ارائه کند. دکتر عبدالمعطی امین نیز صدور این سخن را از امام بعید می‌داند.

ص: ۲۰۰

۱- الضعفاء الکبیر، ج ۱، ص ۲۱۱.

۲- همان، ص ۲۱۲.

اکنون این سؤال مطرح است که چرا با این حدیث چنین برخورد کرده اند و بدون ارائه هیچ سندی آن را کنار گذاشته یا حذف کرده اند و یا درصدد تضعیف راوی آن برآمده اند؟

به نظر ما علت این کار در مقدمه کلام امیرالمؤمنین علیه السّلام و ذهنیت اهل سنت نسبت به صحابه به خصوص خلفاست؛ زیرا امیرالمؤمنین علیه السّلام در مقدمه این مناشده چنین می فرمود:

«بایع الناس ابابکر و انا والله أولى بالامر و احقّ به منه، فسمعت و اطعت مخافه ان يرجع الناس کفاراً یضرب بعضهم رقاب بعض بالسیف، ثم بایع ابوبکر لعمر و انا و اللامه حقّ بالامر منه، فسمعت و اطعت مخافه ان يرجع الناس کفاراً، ثم انتم تریدون ان تبایعوا لعثمان...»^(۱)

مردم با ابوبکر بیعت کردند، در حالی که به خدا سوگند من از او سزاوارتر به خلافت بودم، ولی از ترس این که مبدا مردم به دوران کفر باز گردند و با شمشیر گردن یکدیگر را بزنند، شنیدم و اطاعت کردم. بعد از آن ابوبکر برای عمر از مردم بیعت گرفت، در حالی که به خدا سوگند من از او سزاوارتر به خلافت بودم، ولی از ترس اینکه مبدا

ص: ۲۰۱

۱- لسان المیزان، ج ۲، ص ۱۵۷؛ میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۱۷۸.

مردم کافر شوند، شنیدم و اطاعت کردم و اکنون نیز تصمیم دارید با عثمان بیعت کنید... .

بدین سان حضرت عملکرد صحابه را در تعیین ابوبکر و عملکرد ابوبکر را در تعیین عمر و عملکرد اصحاب شورا را در تعیین عثمان مورد نقد قرار داده و آن را تخطئه کرده است که این مسأله با ذهنیت اهل سنت درباره خلفا و صحابه سازگاری ندارد. از این رو در صدد تضعیف راوی یا تقطیع و یا حذف کلی آن برآمده اند.

۲- ابن حجر عسقلانی یک صفحه از این حدیث را از قول ابن حماد عقیلی نقل می کند و سپس مینویسد:

«فذكر الحديث فهذا غير صحيح و حاشا امير المؤمنين من قول هذا انتهى»^(۱)

این حدیث را ابن حماد نقل کرده و این حدیث صحیح نیست و هرگز امیرالمؤمنین چنین سخنی نمیگوید.

۳- ذهبی نیز همین مقدار مختصر را از ابن حماد عقیلی نقل می کند بدون این که برای سخن خود دلیلی ارائه کند و معتقد است که این حدیث صحیح

ص: ۲۰۲

۱- لسان المیزان، ج ۲، ص ۱۵۷.

نیست (۱).

۴- ابن مغزلی مقدمه سخن امام را نیاورده، ولی بقیه حدیث را در حدود چهار صفحه نقل کرده است. (۲)

۵- خطیب خوارزمی نیز حدود سه صفحه از این مناشده را از طرق مختلف نقل می کند. (۳)

۶- گنجی شافعی نیز حدود یک صفحه از این مناشده را آورده است. البته او تنها به بخشی از حدیث که درباره جریان ردالشمس است، استدلال کرده است. (۴)

۷- حموینی، صاحب فرائدالسمطین، نیز حدود سه صفحه از این مناشده را آورده است. (۵)

۸- ابن عساکر، صاحب کتاب تاریخ مدینه دمشق، نیز حدود سه صفحه از این مناشده را آورده است. (۶)

ص: ۲۰۳

۱- میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۱۷۸.

۲- مناقب، ابن مغزلی، ص ۱۱۲.

۳- مناقب، خوارزمی، ص ۳۱۳.

۴- کفایه الطالب، ص ۳۸۶.

۵- فرائدالسمطین، ج ۱، ص ۳۱۹.

۶- ترجمه الامام علی بن ابی طالب من تاریخ مدینه دمشق، ج ۳، ص ۱۱۳.

چنان که ملاحظه می کنید، در میان اهل سنت نیز هستند افرادی که احتجاج امام علی علیه السلام را به نزول این آیه درباره خودش نقل کرده باشند. گذشته از آن که چندین نفر مناشده «یوم الشوری» را نقل کرده اند که با آنچه در منابع شیعه آمده است یکسان است، ولی وقتی مناشده در مقام اثبات برتری امام بر خلفا مطرح میشود، آن را نقل نکرده اند و عده ای هم با این اتهام که این روایت ساختگی است، بدون ارائه دلیلی از نقل مناشده خودداری کرده اند و برخی نیز با این توهم که بعید است امام علی علیه السلام نسبت به خلیفه اول و دوم چنین سخنی بگویند تمام مناشده را نقل نکرده اند و گروهی نیز با اتهام ضعف راوی از نقل آن پرهیز کرده اند، در حالی که این گونه نیست.

به هر حال به اندازه ای که این حقیقت اثبات شود که امام علی علیه السلام به نزول آیه احتجاج کرده است در منابع اهل سنت هم یافت می شود.

ب . منابع شیعه

اشاره

استدلال امام به آیه «انما» در منابع شیعه بسیار زیاد آمده است که به بعضی از آنها اشاره می کنیم:

۱- مناشده یوم الشوری

همان طور که پیشتر بیان کردیم، در جلسه شورا که هر یک ادعای صلاحیت رهبری دارند، طبیعی است که درصدد معرفی و بیان شایستگی های خود بر آیند.

ص: ۲۰۴

این مسأله طبیعی وقتی با وظیفه دینی همراه شود، انگیزه آن دو چندان می شود. از این رو امام علی علیه السلام که بیان شایستگی های فردی خود را برای بازگرداندن حکومت اسلامی به مسیر خود وظیفه ای الهی می دانست، درصدد بیان شایستگی ها و امتیازات خانوادگی، فردی، سیاسی، مبارزاتی، علمی و... خود برآمد که در منابع هر دو گروه یعنی شیعه و اهل سنت یافت می شود.

در این حدیث حضرت در دو جا به نزول آیه «انما» در شأن خود استدلال کرده است:

الف - حضرت خطاب به اهل شورا می فرماید:

«فهل فيكم احد سمّاه الله عزّ وجلّ في عشر آيات من القرآن مؤمنا غيري؟ قالوا: اللهم لا» (۱)

آیا در میان شما بجز من کسی هست که خداوند در ده آیه از آیات قرآن او را مؤمن نامیده باشد؟ گفتند: به خدا سوگند، نه.

یکی از آنها آیه {إِنَّمَا وَثِقُكُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا...} است.

ب - در این مناشده حضرت خطاب به اهل شورا می فرماید:

ص: ۲۰۵

۱- اُمالی، طوسی، ج ۲، ص ۱۵۹؛ ارشاد القلوب، ج ۲، ص ۸۶؛ بحار الانوار، ج ۳۱، ص ۳۳۳؛ الاحتجاج، ج ۱، ص ۱۹۷.

«فهل فيكم احد اتى الزكاه و هو راكع و نزلت فيه { اِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّٰهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلٰوةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكٰوةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ } غيری؟ قالوا: اللّٰهم لا.» (۱)

آیا در میان شما به جز من کسی هست که در حال رکوع زکات داده باشد و خداوند آیه { اِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّٰهُ... } را در شأن او نازل کرده باشد؟ گفتند: به خدا سوگند، نه.

۲- مناشده با ابوبکر

بعد از به قدرت رسیدن ابوبکر، وی تلاش می کرد تا با امام علی علیه السّلام با چهره ای بشاش و خندان رو به رو شود، ولی حضرت امیر علیه السّلام بر عکس همیشه با چهره ای گرفته و عبوس با او برخورد می کرد که این وضع برای ابوبکر قابل تحمل نبود، تا این که روزی به خانه حضرت آمد و از مسائل پیش آمده عذرخواهی کرد و در صدد توجیه رفتار گذشته خود برآمد. حضرت با نقد رفتار ابوبکر از وی اعتراف گرفت که شایستگی این کار را ندارد، بلکه خود شایسته

ص: ۲۰۶

۱- إمامی، طوسی، ج ۲، ص ۱۶۲؛ الاحتجاج، ج ۱، ص ۱۹۷؛ الدررالنظیم، ص ۳۳۲؛ غایه المرام، ج ۲، ص ۲۰؛ ارشاد القلوب، ج ۲، ص ۸۹؛ بحارالانوار، ج ۳۱، ص ۳۳۲؛ منهاج البراعه، ج ۳، ص ۸۹، و ج ۲، ص ۳۶۳؛

این کار است. بدین سان حضرت با بیان شایستگی های خود به نزول آیه «انما» در شأن خود استدلال کرد و فرمود:

«انشدك بالله الى الولاية من الله مع ولاية رسول الله صلى الله عليه وآله في آية زكاة الخاتم ام لك؟ قال: بل لك.» (۱)

تو را به خدا سوگند می دهم آیا در آیه پرداخت انگشتری به عنوان زکات، ولایت من همراه با ولایت رسول خدا صلی الله علیه وآله از طرف خداوند مطرح شده است یا ولایت تو؟ ابوبکر گفت: ولایت تو.

۳- مفاخره قریش

از مواردی که حضرت امیر علیه السلام به نزول آیه «انما» در شأن خود احتجاج کرده، جریان مفاخره مهاجرین و انصار است. بیشتر این جریان و احتجاج آن حضرت به این آیه را از منابع اهل سنت نقل کردیم. این جریان در منابع شیعه نیز ذکر شده است (۲)

۴- مذاکره با مهاجرین و انصار

در جریان تشکیل شورا از یک سو حدود پانزده سال از ارتحال

ص: ۲۰۷

۱- الخصال، باب الاربعین و ما فوق، ج ۲، ص ۳۲۷؛ بحارالانوار، ج ۲۹، ص ۷؛ الاحتجاج، ج ۱، ص ۱۶۱.

۲- الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۱۳؛ بحارالانوار، ج ۳۱، ص ۴۱۰.

رسول خداصلی الله علیه وآله گذشته بود و نسل جدید مسلمانان عصر نزول قرآن را درک نکرده بودند، از سوی دیگر، تبلیغات یک سویه حکومت در طول این دوران و جلوگیری از تدوین و نشر حدیث رسول خداصلی الله علیه وآله و عوامل دیگر سبب شده بودند تا نسل جدید از حوادث صدر اسلام و مدافعان واقعی اسلام و رسول خداصلی الله علیه وآله بی اطلاع باشند. در چنین شرایطی حضرت امام علی علیه السلام درصدد معرفی خود و دفاع از حق خویش برآمد و در جمع مهاجرین و انصار - که بیشتر آنان را نسل جدید تشکیل می دادند - حاضر شد و در یک سخنرانی فرمود:

«لقد علم المستحفظون من اصحاب النبی محمدصلی الله علیه وآله انه لیس فیهم رجل له منقبه الا و قد شرکته فیها و فضلته ولی سبعون منقبه لم یشرکنی فیها احد... امّا الخامسة و الستون فأتی کنت اصلی فی المسجد فجاء سائل فسأل و انا راکع فناولته خاتمی من اصبعی فانزل الله تبارک و تعالی فی {إِنَّمَا وَثَّيْكُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ} (۱)

از اصحاب رسول خداصلی الله علیه وآله آنان که حافظه شان یاری می کند، می دانند که در میان اصحاب رسول خداصلی الله علیه وآله کسی نیست که امتیازی داشته

ص: ۲۰۸

۱- خصال، صدوق، ابواب السبعین و ما فوقه، ص ۷۰۱؛ بحارالانوار، ج ۳۱، ص ۴۴۵.

باشد مگر این که من آن امتیاز را بیشتر از او دارم، ولی من هفتاد امتیاز دارم که هیچ یک از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ کدام از آن امتیازات را ندارند. سپس حضرت این امتیازات را می شمارد تا این که می فرماید: اما شصت و پنجمین امتیاز من این است که در مسجد نماز می خواندم، فقیری آمد و تقاضای کمک کرد و من در حال رکوع بودم و انگشتی خود را به او دادم و خداوند نیز آیه {إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ...} را در شأن من نازل کرد.

۵- مناظره با ملحدان

از مواردی که حضرت امیر علیه السلام به نزول آیه «انما» در شأن خود به آن احتجاج کرد، این است که بعضی از ملحدان خدمت آن حضرت رسیدند و گفتند: آیاتی در قرآن وجود دارد که با هم تناقض دارند و اگر این تناقض ها نبود ما ایمان می آوردیم؟

حضرت فرمود: این آیات چیست؟

آنان آیات را برشمردند و حضرت به تک تک آنها پاسخ می داد، تا این که سؤال کننده پرسید: واحدها يقول {إِنَّمَا أَعْظَمُكُمْ بِوَاحِدَةٍ} (۱) فما هذه الواحدة؟

ص: ۲۰۹

«و اما قوله أنّما اعظّم بواحدہ، فإنّ اللّٰه جلّ ذكره نزل عزائم الشرايع و آيات الفرائض فى اوقات مختلفه كما خلق السماوات و الارض فى ستّہ ايام و لو شاء لخلقها فى اقلّ من لمح البصر و لكنّہ جعل الاناء و الموارد امثالاً لامنائہ و ايجاباً للحجّہ على خلقه، فكان اول ما قيّدہم به الاقرار بالوحدانيہ و الربوبيہ و الشهادہ بان لا اله الا اللّٰه فلما اقروا بذلك، تلاه بالاقرار لنبیّہ صلى الله عليه و آله بالنبوہ و الشهادہ له بالرسالہ، فلما انقادوا لذلك فرض عليهم الصلاه ثم الصوم ثم الحج ثم الجهاد ثم الزكاه ثم الصدقات و ما يجرى مجراها من مال الفئ فقال المنافقون: هل بقى لربّك علينا بعد الذى فرضه شىء آخر يفترضه فتذكره لتسكن انفسنا الى انّہ لم يبق غيره، فانزل اللّٰه فى ذلك قل أنّما اعظّم بواحدہ؛ يعنى الولايہ و انزل أنّما وليكم اللّٰه و رسوله و الذين آمنوا الذين يقيمون الصلوہ و يؤتون الزكوة و هم راعون و ليس بين الامّہ خلاف انّہ لم يؤت الزكاه يومئذ احد و هو راع غير رجل و لو ذكر اسمه فى الكتاب لاسقط مع ما اسقط من ذكره و هذا و ما اشبه من الرموز التى ذكرت لك ثبوتها فى الكتاب

ليجهل معناها المحرفون فيبلغ اليك و الي امثالك و عند ذلك قال الله {اليوم اكملت لكم دينكم و اتممت عليكم نعمتي و رضيت لكم الاسلام دينا} (١)

اما سخن خداوند كه تنها به يك چيز شمارا موعظه مي كنم به درستي كه خداوند متعال قوانين مهم و واجبات را در زمانهاي متفاوتي نازل کرده است، چنان كه آسمانها و زمين را در شش دوره آفريده است و اگر مي خواست مي توانست در کمتر از يك چشم بر هم زدن آنها را خلق كند، ولي او آهستگي و مدارا را نمونه اي براي امينان خود و حجتی برای خلق قرار داده است.

براین اساس اولین چیزی كه بنندگان را به آن مقيد كرد، اعتراف به يگانگي و ربوبيت خداوند و شهادت به اين بود كه معبودی غير از الله نیست و چون اين مرحله سپري شد و مردم وحدانيت خداوند را پذيرفتند، اعتراف به نبوت پيامبر - كه درود خداوند بر او و خاندان او باد - و شهادت به رسالت او را قرار داد و چون اين مرحله را پذيرفتند بر آنان نماز را واجب كرد، سپس روزه، سپس حج، سپس جهاد، سپس زكات و سپس صدقات و آنچه از اين نمونه بود؛ مثل

انفال. به دنبال

ص: ۲۱۱

این مسائل، منافقان به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتند: آیا چیز دیگری مانده است که پروردگارت بخواهد آن را واجب کند که به ما بگویی تا ما اطمینان پیدا کنیم که واجب دیگری نیست؟ خداوند در این موقع نازل کرد که بگو: تنها به یک چیز توصیه می کنم؛ یعنی به ولایت و [این] آیه را نازل کرد؛ «تنها سرپرست و ولیّ شما خداوند و رسول او و کسانی هستند که نماز می گزارند و در حال رکوع زکات می پردازند». در میان امت هیچ اختلافی وجود ندارد که در آن دوران جز یک تن در حال رکوع زکات پرداخت نکرده است و وقتی ولایت نازل شد، خداوند این آیه را نازل کرد که «امروز دین شما را کامل گردانیدم و نعمتم را بر شما تمام کردم و اسلام را به عنوان دین برای شما برگزیدم».

۶- پاسخ پرسشگران

اشاره

از مواردی که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام برای اثبات حقانیت ادعای خود مبنی بر جانشینی بلافضل رسول خدا صلی الله علیه و آله به آیه «انما ولیکم» استدلال کرده، مواردی است که عده ای از آن حضرت میپرسیدند و آن حضرت به ناچار پاسخ می گفت. شمار این موارد نیز بسیار است که تنها به یک مورد آن اشاره می کنیم:

«سأل رجل علی بن ابی طالب علیه السلام فقال: اخبرنی بافضل منقبه لک، قال: ما انزل الله فی کتابه...»

مردی از امام علی علیه السّلام پرسید: از برترین امتیازت بگو. حضرت فرمود: آنچه خداوند در کتابش درباره من نازل کرده است

و سپس حضرت بعضی از آیاتی را که درباره خودش نازل شده بود بیان کرد؛ «مثل قوله:

{إِنَّمَا وَثِقُكُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ

الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ} (۱).

تنها سرپرست و ولی شما خدا و رسول او و مؤمنانی هستند که نماز را به پا می دارند و در حال رکوع زکات پرداخت می کنند.

همان طور که ملاحظه می کنید، امام علی علیه السّلام در تمام این موارد با استناد به نزول آیه درشان خودش تصریح می کند که امامت و رهبری امت حق مسلم او بوده است که این مسأله در روایات روشنتر بیان شده است.

اما این که ابن تیمیه ادعا می کند حضرت علی علیه السّلام هرگز ادعای عصمت نکرده است، این مسأله را نیز در احتجاج به آیه تطهیر بررسی می کنیم.

ص: ۲۱۳

همان طور که پیشتر بیان شد، از راههای گوناگونی نزول آیه تطهیر را در شأن اصحاب کساء اثبات کردیم و با توجه به معنای رجس و عمومیت لفظ آن و... استفاد از آیه عصمت بود که اکنون موارد احتجاج آن را بیان می کنیم.

۱- مناظره با ابوبکر:

بعد از آن که حکومت فدک را غاصبانه تصرف کرد و کارگزاران حضرت زهرا علیها السلام را از آنجا اخراج کرد، حضرت زهرا علیها السلام با جمعی از زنان به مسجد آمد و خطبه مشهورش را در تجلیل از خدمات رسول خدا صلی الله علیه و آله و تبیین موقعیت همسرش علی مرتضی علیه السلام و نقد رفتار حکومت بیان کرد؛ به گونه ای که حاکمان برای خاموش کردن آن حضرت به ساختن حدیث رو آوردند.

با بازگشت حضرت زهرا علیها السلام به خانه و گزارش این سخنرانی و عکس العمل حکومت، حضرت امیرعلیه السلام به مسجد آمد و در حضور انصار و مهاجر و اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله به نقد رفتار ابوبکر پرداخت و فرمود:

«یا ابابکر أ تقرأ کتاب الله؟ قال: نعم، قال: اخبرنی عن قول الله عزّ و جلّ أنّما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا فیمن نزلت فینا ام فی غیرنا؟ قال: بل فیکم. قال صلی الله علیه و آله فلو ان شهودا شهدوا علی فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و آله بفاحشه ما کنت صانعا بها؟ قال: کنت اقیم علیها الحدّ كما اقیمه علی نساء المسلمین. قال: اذن کنت عند الله من الکافرین. قال: و لم؟»

لأنك رددت شهادة الله لها بالطهاره و قبلت شهادة الناس عليها» (۱)

- امام: ای ابوبکر آیا قرآن را می خوانی؟

- ابوبکر: آری.

- به من بگو سخن خداوند عز و جل که می فرماید: خداوند اراده کرده است که رجس و پلیدی را تنها از شما اهل البیت دور کند و شما را آن طور که باید و شاید پاک گرداند، آیا این آیه در شأن ما نازل شده است یا درباره دیگران؟

- در شأن شما.

- بنابراین اگر شاهدانی شهادت دهند که دختر رسول خداصلی الله علیه وآله فاطمه علیهاالسلام فاحشه ای انجام داده است چه می کنی؟

- بر او حدّ جاری می کنم، همان طور که بر بقیه زنان مسلمان جاری می کنم.

- در این هنگام نزد خداوند جزء کافران خواهی بود!

- چرا؟

- برای این که خداوند شهادت داده است که فاطمه علیهاالسلام پاک است و تو شهادت خدا را رد کرده و شهادت دیگران را پذیرفته ای!

ص: ۲۱۵

همان طور که ملاحظه می کنید، امام از ابوبکر اعتراف می گیرد که آیه در شأن اهل بیت علیه السّلام نازل شده است و از آیه عصمت را استفاده می کند و ابوبکر این استفاده را تایید می کند و سکوت اهل مجلس که اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله هستند نیز تایید دیگری بر عصمت اهل بیت علیه السّلام است.

۲- مناظره با اعضاء شورا:

از مواردی که امام به استناد آیه تطهیر ادعای عصمت می کند، مناظره با اعضاء شورا است؛ شورایی که عمر برای تعیین رهبر جامعه اسلامی معین کرده بود. وقتی اعضا- به دلیل گرایش های قبیله ای - تصمیم گرفتند که به عثمان رأی دهند، امام درصدد تبیین حقیقت و اثبات برتری خود بر عثمان برآمد. در این مناظره پس از آن که سخن از این به میان می آورد که حکومت حق اوست، ولی به دلیل

جلوگیری از تفرقه سکوت کرده است و اکنون نیز بناحق می خواهند حق او را از بین ببرند به بیان امتیازهای خود پرداخت و فرمود:

«فانشدکم بالله هل فیکم احد انزل الله فیہ آیه التطهیر حیث یقول انما یریدالله... غیری؟ قالوا اللهم لا.»^(۱)

ص: ۲۱۶

۱- مناقب، ابن مغازلی، ص ۱۱۸؛ مسند، ابی حمزه ثابت بن دینار، ص ۹۸؛ علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۹۱؛ بحارالانوار، ج ۲۹، ص ۱۲۵.

شما را به خداوند قسم می‌دهم آیا در بین شما غیر از من کسی هست که خداوند آیه تطهیر را در شأن او نازل کرده باشد؟ گفتند: به خدا سوگند! نه.

۳- مناظره با مهاجرین و انصار:

از مواردی که امام به استناد آیه تطهیر ادعای عصمت می‌کند، مناظره ای است که بین او و جمعی از انصار و مهاجرین اتفاق افتاده است.

جریان از این قرار است: روزی حدود ۲۰۰ نفر از مهاجر و انصار(۱) در مسجد گردآمده بودند و این دو جریان سیاسی، فرهنگی درباره فضائل خود و خدماتی که به اسلام کرده اند و احادیثی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره هر یک از آنان وارد شده بود، گفتوگو می‌کردند. حضرت امام علی علیه السلام ساکت بود تا این که به او عرض کردند، چرا شما ساکت هستید؟ آن گاه امام در مقام بیان امتیازات خود برآمد و امتیازات زیادی را برشمرد؛

«ایها الناس اتعلمون انّ الله عزّ و جلّ انزل فی کتابه {إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا}؛ «فجمعنی و فاطمه و ابنیه حسنا و حسینا ثم القی علینا کساء فدکیا و قال اللهم هولاء اهل بیتی و لحمی يؤلمنی

ص: ۲۱۷

۱- فرائد السمطين، ج ۱، ص ۳۱۲.

ما یولمهم و یجرحنی ما یجرحهم فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا. فقالت ام سلمه: و انا یا رسول الله؟ فقال: انت الی خیر، انما نزلت فی و فی اخی علی و فی ابنتی فاطمه و فی ابنی و فی تسعه من ولدالحسین خاصه و لیس معنا احد غیرنا، فقالوا کلهم نشهد ان ام سلمه حدثنا بذلك فسألنا رسول الله فحدثنا كما حدثتنا به ام سلمه»

ای مردم! آیا می دانید که خداوند این آیه را نازل کرده است که خداوند اراده کرده است که پلیدی را تنها از شما اهل البیت دور کند و شما را آن طور که شایسته است،

پاک گرداند. پس از آن رسول خداصلی الله علیه و آله من و فاطمه و دو فرزند او حسن و حسین را گرد آورد و پارچه فدکی را روی ما انداخت و عرض کرد:

خدایا! اینان اهل بیت و پاره تن من هستند؛ آنچه آنان را ناراحت کند، مرا ناراحت کرده است و آنچه دل آنان را به درد آورد، دل مرا به درد آورده است. خدایا پلیدی را از آنان دور کن و پاک گردان آنان را پاک کردنی.

ام سلمه عرض کرد: من هم یا رسول الله صلی الله علیه و آله [از جمله ایشان هستم؟]

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: تو عاقبت به خیر هستی، ولی این آیه تنها در شأن من و برادرم علی و دخترم فاطمه و فرزندانم حسن و

حسین و نه نفر از فرزندان حسین نازل شده است و کسی با ما در این مسأله شریک نیست.

مردم همه گفتند: ما شهادت می دهیم که ام سلمه گزارش این مسأله را به ما داده است و خودمان از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدیم آن حضرت همان طور که ام سلمه گزارش داده بود، برای ما گزارش کرد.

ب - استناد به روایات

اشاره

روایاتی که درباره اثبات خلافت آن حضرت به آنها استناد شده است و یا از آنها می توان ادعای خلافت را به دست آورد، به دو بخش زیر تقسیم می شوند:

۱ - روایاتی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیده است و آن حضرت با بیان آن روایات درصدد معرفی امام علی علیه السلام به عنوان جانشین خود بودند.

برخی از این روایات به شرح ذیل است:

۱- احادیث یوم الانذار؛

۲- احادیث وصایت؛

۳- احادیث وراثت؛

۴- احادیث خلافت؛

۵- احادیث منزلت؛

۶- احادیث الاماره؛

ص: ۲۱۹

۷- احادیث الامامه؛

۸- احادیث الولاية؛

۹- احادیث الهدایه؛

۱۰- احادیث العصمه؛

۱۱- احادیث العلم؛

۱۲- احادیث اثنا عشر خلیفه؛

۱۳- احادیث السفینه؛

۱۴- احادیث الثقلین.

امام علی علیه السلام برای اثبات امامت و خلافت خود به همین احادیث استناد می کرد. ما در این جا تنها استناد آن حضرت به حدیث غدیر را می آوریم:

از قرائنی که دلالت حدیث غدیر بر امامت علی علیه السلام را قطعی می کند - گذشته از اعتراف اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و فهم آنان از این حدیث - مناشده به این حدیث است.

اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و اصحاب آن حضرت در تمام مناظراتی که می خواستند شایستگی علی علیه السلام را برای جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله اثبات کنند، به حدیث غدیر استدلال می کردند؛ آن هم نه صرف استدلال، بلکه استدلال همراه با اعتراف و قسم به خداوند که به آن، مناشده گویند.

ص: ۲۲۰

شخص را قسم می دادند که آیا چنین چیزی را قبول دارد یا نه؟ و سپس شخص اعتراف می کرد که چنین چیزی هست.

مناشده به حدیث غدیر از همان روزی که عده ای حق علی علیه السّلام را غضب کردند و نگذاشتند حق به حق دار برسد، آغاز شد و در طول تاریخ اسلام هر جا که طرفداران علی علیه السّلام در برابر مخالفان آن حضرت قرار گرفته اند، به این حدیث استدلال کرده اند. بیشترین کسی که به این حدیث استدلال کرده خود علی علیه السّلام است که موارد آن فراوان است. ولی چون ما از ابتدا بنا داشتیم تنها از منابع اهل سنت حدیث نقل کنیم، تنها چند مورد از استدلال های امام علی علیه السّلام به این روایت را می آوریم:

استدلالهای امام علی علیه السّلام به روایت

۱- مناشده یوم الشوری

عمر در آستانه مرگ قرار گرفت. وی شورای شش نفری را تشکیل داد تا برای جامعه اسلامی رهبر تعیین کنند. علی علیه السّلام نیز یکی از اعضاء آن شورا بود. امام علی علیه السّلام برای اثبات این که خود شایسته ترین فرد امت برای رهبری جامعه است، به حدیث استدلال کرد.

به این روایت توجه کنید؛

ص: ۲۲۱

ابوالطفیل میگوید: من در روز شورا پشت در این محل بودم که جر و بحث بین آنان بالا گرفت و علی علیه السلام فرمود:

«لا- حتجّن علیکم بما لا یستطیع عربّیکم و لا عجمّیکم تغییر ذلک، ثم قال: فانشدکم باللّٰه هل فیکم احد قال له رسول اللّٰه من کنت مولاه فعلیّ مولاه، اللّٰهم و ال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره لیبلغ الشاهد الغائب غیری؟ قالوا اللّٰهم لا» (۱)

استدلالی برایتان می آورم که هیچ کس نتواند آن را تغییر دهد، سپس فرمود: شما را به خدا قسم آیا در بین شما غیر از من کسی هست که رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره اش گفته باشد: «هر که من مولای اویم، این علی مولای اوست. خدایا دوستدار او را دوست بدار و بادشمنان او دشمن باش و یاورانش را یآوری فرما. حاضران به غائبان برسانند»؟ همه گفتند: به خدا سوگند نه!

۲- مناشده ایام عثمان

در ایام خلافت عثمان روزی حدود دویست نفر از مهاجران و انصار در مسجد جمع بودند و از صبح تا ظهر درباره فضائل قریش سخن می گفتند و علی علیه السلام ساکت بود. در پایان عده ای از آن حضرت خواستند تا درباره مسائل

ص: ۲۲۲

۱- مناقب، خوارزمی، ص ۳۱۳، ح ۳۱۴.

مطرح شده اظهارنظر کند. حضرت وارد بحث شد و به سخنان آنان پاسخ داد و سپس به بیان امتیازات خود برای رهبری جامعه اسلامی و فرمود:

«انشدکم باللّٰه اتعلمون أنّ رسول اللّٰه قال: ایها الناس إنّ اللّٰه ارسلنی برسالة ضاق بها صدری و ظننت أنّ الناس مکذّبی فواعدنی لابلّغها او لیعدّبنی، ثم امر فنودی بالصلاة

جامعه ثم خطب فقال: یا علیّ فقمّت، فقال: «من كنت مولاه فعلى مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه».

فقام سلمان فقال: یا رسول اللّٰه و لائه كما ذا؟ فقال و لائه، و لای، من كنت اولی به من نفسه فعلىّ اولی به من نفسه.

فانزل اللّٰه تعالی ذکر: {الْیَوْمَ اَکْمَلْتُ لَکُمْ دِیْنَکُمْ} (۱) فکبر رسول اللّٰه صلی الله علیه و آله و قال: اللّٰه اکبر تمام نبوتی و تمام دین اللّٰه و لایه علیّ بعدی.

فقام ابوبکر و عمر، فقالا: یا رسول اللّٰه هولاء الآیات خاصّه فی علیّ؟ قال: بلی فیہ و فی اوصیائی الی یوم القیامه. قال: یا رسول اللّٰه بینهم لنا. قال: علیّ اخی و وزیری و وارثی و وصیّی و خلیفتی فی امتی و ولیّ کلّ مؤمن بعدی ثم ابنی الحسن ثم الحسین ثم تسعه من ولد ابنی الحسین واحد بعد واحد، القرآن معهم و هم مع القرآن لا

ص: ۲۲۳

يفارقونه ولا يفارقهم حتى يردوا على الحوض. فقالوا كلهم: اللهم نعم، قد سمعنا ذلك و شهدنا كما قلت.» (۱)

شما را به خدا قسم آیا می دانید که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند مأموریتی به من واگذار کرد که سینه ام تنگی کرد و پنداشتم که مردم مرا تکذیب می کنند. خداوند مرا تهدید کرد که یا باید این پیام را ابلاغ کنم، یا این که مرا عذاب خواهد کرد. سپس پیامبر دستور داد مردم گرد آیند. آن گاه سخنرانی کرد و فرمود: ای مردم! آیا نمی دانید خداوند مولای من است و من ولی مؤمنان هستم و من از آنان سزاوارتر هستم؟

مردم گفتند: درست است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی! برخیز، برخاستم و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر که من مولای اویم این علی مولای اوست. خداوند دوستدار او را دوست بدار و با دشمنانش دشمن باش.

سلمان برخاست و عرض کرد: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله ولایت علی علیه السلام چگونه است؟

پیامبر فرمود: ولایتش همانند ولایت من است؛ هر که من از خودش

ص: ۲۲۴

سزاوارتر هستم، علی هم نسبت به او سزاوارتر است.

در پی این جریان، خداوند آیه اکمال را نازل کرد که رسول خداصلی الله علیه وآله تکبیر گفت و فرمود: الله اکبر! تمام پیامبری من، و تمام دین خدا، ولایت [رهبری] علی بعد از من است.

ابوبکر و عمر برخاستند و عرض کردند: ای رسول خداصلی الله علیه وآله! این آیات اختصاص به علی علیه السلام دارد؟ پیامبر فرمود: آری! دربار او و دربار اوصیای من تا قیامت است.

آنان عرض کردند: ای رسول خدا، اوصیای خودت را برای ما معرفی کن؟

رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: علی علیه السلام برادر، وزیر، وارث، وصی و جانشین [بلافصل] من در بین امتم و ولی هر مؤمنی بعد از من است. بعد از او پسر حسن و بعد از او پسر حسین و بعد از او نه نفر از فرزندان پسر حسین یکی پس از دیگری است. قرآن با آنان است و آنان با قرآن هستند، از قرآن جدا نمی شوند و قرآن هم از آنان جدا نمی شود، تا این که در کنار حوض بر من وارد شوند.

همه گفتند: به خدا سوگند آری! ای علی! همان طور که تو می گویی، ما شاهد بودیم و شنیدیم.

در دوران خلافت امام علی علیه السّلام، معاویه و طرفداران او تلاش میکردند تا مشروعیت حکومت امام را زیر سؤال ببرند و چنین القا کنند که حکومت علی علیه السّلام هم همانند حکومت معاویه است؛ لذا آن حضرت را متهم کردند که به رسول خدا صلی الله علیه وآله تهمت می زند که میگوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله او را بر دیگران مقدم داشته است؟!

به دنبال این جریان، امام علی علیه السّلام در جمع مردم در رجه کوفه حضور یافت و ضمن یک سخنرانی فرمود:

«انشدکم الله ایکم سمع رسول الله صلی الله علیه وآله یقول: من کنت مولاه فعلی مولاه. فقام اثنا عشر رجلاً فشهدوا بها و انس بن مالک فی القوم لم یقم. فقال: یا انس ما یمنعک ان تقوم فتشهد و لقد حضرتها؟ فقال: یا امیر المؤمنین کبرت و نسیت. فقال اللهم ان کان کاذباً فارمه بها بیضاء لا تواریها العمامه. قال طلحه بن عمیر: فوالله لقد رایت الوضح به بعد ذلك ابیض بین عینیه و روی عثمان بن مطرف ان رجلاً سأل انس بن مالک فی آخر عمره عن علی بن ابی طالب فقال: انی آلیت الا اکتّم حدیثاً سئلت عنه

فی علی بعد یوم الرحبه، ذاک رأس المتقین یوم القیامه سمعته و الله من نبیکم» (۱)

شما را به خدا چه کسی از شما از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده است که آن حضرت درباره من فرمود: هر که من مولای اویم این علی مولای اوست؟

دوازده نفر برخاستند و بر این حادثه شهادت دادند. حضرت نگاهی به جمعیت کرد و دید انس بن مالک در بین جمعیت است. رو به انس کرد و فرمود: ای انس! با این که تو در حادثه غدیر حضور داشتی چرا شهادت نمی دهی؟

انس گفت: ای امیرالمؤمنین! من پیر شده ام و فراموش کرده ام؟!

علی علیه السلام فرمود: خدایا! اگر دروغ میگوید او را به بیماری برصی مبتلا کن که نتواند با عمامه آن را بپوشاند.

طلحه بن عمیر می گوید: به خدا قسم! بعد از این جریان، انس به بیماری برصی دچار شد که تا بین دو چشم او را فرا گرفته بود.

عثمان بن مطرف می گوید: در روزهای پایان عمر انس کسی از او

ص: ۲۲۷

درباره علی چیزی پرسید، انس گفت: بعد از جریان رحبه قسم یاد کردم که اگر از احادیث درباره علی از من پرسند چیزی را پنهان نکنم. به خدا قسم از پیامبرتان شنیدم که می فرمود: علی علیه السلام در قیامت سرور و سالار پرهیزکاران است.

۴- مناشده يوم الجمل

در جریان جنگ جمل - که اولین جنگ داخلی مسلمانان بود و رهبری جریان مخالف امام را عایشه و طلحه و زبیر، دو نفر از اصحاب با سابقه رسول خدا صلی الله علیه و آله، به عهده داشتند - حضرت برای این که حقانیت خود را اثبات کند تا شاید از این طریق جلو خونریزی را بگیرد، به حدیث غدیر استدلال کرد.

به این جریان توجه کنید:

«عن رفاعه بن ایاس عن جدّه قال:

كنت مع علیّ فی الجمل فبعث الی طلحه ان القنی فلقیه، فقال: انشدك الله اسمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول: من كنت مولاہ فعلیّ مولاہ. اللهم وال من والاه و عاد من عاداه: قال: نعم. قال فلم تقاتلنی؟ قال: لم اذکر. قال: فانصرف طلحه.» (۱)

ص: ۲۲۸

۱- کنز العمال، ج ۱۱، ص ۳۳۲، ح ۳۱۶۶۲.

رفاعه از جدش نقل می کند که در جنگ جمل همراه علی علیه السّلام بودم، فرمود: به طلحه بگوئید به ملاقات من بیاید. طلحه آمد. حضرت فرمود: تو را به خدا قسم آیا از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیده ای که درباره من فرمود: هر که من مولای اویم این علی مولای اوست. خدایا با دوستان او دوست باش و با دشمنان او دشمن باش؟

طلحه گفت: آری شنیده ام!

حضرت فرمود: پس چرا با من می جنگی؟

طلحه گفت: یادم نبود و از میدان جنگ کناره گرفتم.

و دهها مورد دیگر که حضرت و یاران او به صورت مناشده یا احتجاج به حدیث غدیر، امامت علی علیه السّلام را اثبات کرده اند.

باید توجه داشت که این مناشده ها از راه دیگری نیز برای استدلال کافی است و آن فهم صحابه است؛ یعنی وقتی حضرت به حدیث غدیر استدلال می کند صحابه رسول خدا صلی الله علیه وآله اعتراض نمی کنند که این حدیث چه ربطی به امامت شما دارد، بلکه همه بدون استثنا این دلالت را قبول داشتند.

این که حدیث غدیر بر امامت علی علیه السّلام دلالت می کند، تنها برداشت صحابه و تابعین نبوده است، بلکه محدثان و حدیث شناسان بعد از عصر رسول خدا نیز اعتراف داشتند که دلالت این حدیث بر امامت علی علیه السّلام قابل خدشه نیست.

به دو نمونه از این قضاوت ها توجه کنید:

ص: ۲۲۹

۱- مؤلف کتاب کفایه الطالب - بعد از نقل یکی از احادیثی که از امتیازات علی علیه السلام محسوب می شود - مینویسد:

«هذا الحديث و ان دلّ علی عدم الاستخلاف و لكن حديث غدیر خم دلیل علی التولیه و هی الاستخلاف و هذا الحديث اعنی حدیث غدیر خم ناسخ، لانه كان فی آخر عمره.»^(۱)

این حدیث دلیل بر جانشینی علی بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله نیست، ولی حدیث غدیر خم دلیل بر ولایت است و ولایت همان جانشینی است و حدیث غدیر ناسخ بقیه احادیث است؛ زیرا حدیث غدیر در پایان عمر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بوده است.

۲- ابن مغزلی - بعد از آن که حدیث غدیر را با سیزده سند نقل کرده - از قول بعضی از محدثان صحت حدیث را نقل می نماید و می نویسد:

«وقد روی حدیث غدیر خم عن رسول الله نحو من مائه نفر منهم العشره و هو حدیث ثابت لا اعرف له علّه، تفرد علی بهذه الفضيله ليس يشر که فيها احد.»^(۲)

حدیث غدیر را یکصد نفر از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده اند و عشره مبشره نیز از راویان آن هستند. این، حدیث ثابتی است که من

ص: ۲۳۰

۱- کفایه الطالب، ص ۱۶۷.

۲- مناقب ابن مغزلی، ص ۲۷.

نسبت به آن نقصی نمی شناسم؛ این امتیازی است که تنها علی علیه السلام دارای آن است و کسی با او در این امتیاز شریک نیست.

۲- روایاتی که از خود آن حضرت رسیده است و گویای ادعای خلافت است. در این جا به بعضی از آنها اشاره می کنیم:

۱- امام علی علیه السلام در مناظره ای با حاکمان فرمود:

«و الله انی لاخوه و ولیّه و ابن عمّه و وارثه. فمن احقّ به منی.»^(۱)

به خدا قسم من برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله، پشتیبان رسول خدا صلی الله علیه و آله، پسر عموی رسول خدا صلی الله علیه و آله و وارث رسول خدا صلی الله علیه و آله هستم. بنابر این چه کسی از من به [جانشینی بلافصل] او سزاوارتر است.

۲- پس از آن که نتیجه جلسه سقیفه روشن شد و امام از حاضران در جلسه پرسید که انصار و مهاجر چه استدلال کردند، عرض کردند که انصار به دلیل این که به پیامبر صلی الله علیه و آله پناه

داده اند و از اسلام حمایت کرده و آن را گسترش داده اند، خود را سزاوارتر به خلافت می دانستند و مهاجرین نیز تنها به این دلیل که با پیامبر از یک قبیله هستند، استدلال کردند. در این هنگام حضرت فرمود:

«ان کانت الامامه فی قریش فانا احقّ قریش بها و ان لم

ص: ۲۳۱

۱- مستدرک، حاکم، ج ۳، ص ۱۲۶.

تکن فی قریش فالانصار علی دعواهم» (۱)

اگر بناست امام از قریش باشد، من سزاوارترین قریشی برای امامت هستم و اگر بناست امامت در قریش نباشد، ادعای انصار قابل دفاع است.

۳- پس از آن که بیعت ابوبکر در سقیفه تمام شد و درصدد برآمدند تا مخالفان را به هر شکلی وادار به تسلیم کنند، گروهی را به دنبال حضرت فرستادند و او را به زور به مسجد آوردند و از او تقاضای بیعت کردند؛ حضرت فرمود:

«انا احقّ بهذا الامر منکم الا ابایعکم و انتم اولی بالبیعه لی

اخذتم هذا الامر من الانصار و احتججتم علیهم بالقرابه من رسول الله فاعطوكم المقاده و سلّموا الیکم الاماره و انا احتجّ علیکم بمثل ما احتججتم به علی الانصار فانصفونا ان کنتم تخافون الله من انفکسم و اعرفوا لنا من الامر مثل ما عرفت الانصار لکم» (۲)

من سزاوارتر از شما به خلافت هستم، من با شما بیعت نمی کنم و شما سزاوارترید که با من بیعت کنید. شما به این دلیل انصار را از رهبری

ص: ۲۳۲

۱- اثبات الوصیّه، ص ۱۱۷.

۲- انساب الاشراف، ج ۱، ص ۳۶۵.

محروم کرده اید که از نزدیکان رسول خدا صلی الله علیه و آله هستید، آنان نیز به همین دلیل رهبری را به شما دادند و حکومت را به شما واگذار کردند. من نیز همان دلیلی را که شما برای انصار آورده اید برایتان می آورم. حال اگر از خدا می ترسید با ما منصفانه برخورد کنید و حق ما را در رهبری به رسمیت بشناسید، همان طور که انصار برای شما این حق را شناختند.

۴- وقتی که ابوبکر به حکومت رسید، حضرت افشاگری می کرد و می فرمود؛ حکومت حق خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله است، حامیان حکومت تلاش می کردند که او را وادار به سکوت کنند، فرمود:

«یا معشر المهاجرین الله الله لا تخرجوا سلطان محمد عن داره و بیته الی بیوتکم و دورکم و لا تدفعوا اهله عن مقامه فی الناس و اهله، فوالله یامعشر المهاجرین لنحن اهل البیت احقّ بهذا الامر منکم.»^(۱)

ای گروه مهاجران! شما را به خدا اقتدار محمد صلی الله علیه و آله را از خانه اش بیرون نبرید و وارد خانه هایتان نکنید و خاندانش را از جانشینی محمد صلی الله علیه و آله در بین مردم نرانید. ای گروه مهاجران به خدا قسم ما اهل بیت

ص: ۲۳۳

رسول خداصلی الله علیه وآله از شما به خلافت سزاوارتریم.

همان طور که در این روایات میخوانیم، ادعای حضرت امیر علیه السلام نسبت به خلافت روشن است و این نیز از این روایات آشکار می شود که حضرت مسئله را از باب اولویت شخصی نمی داند، بلکه از باب اولویت نصبی می داند؛ به این معنی که پیامبر صلی الله علیه وآله او را برای خلافت نصب کرده است، نه این که امتیازات شخصی او باعث اعتقاد حضرت به اولویت او نسبت به دیگران شود.

پیشتر بیان کردیم که اعتقاد خاص اهل سنت به صحابه رسول خداصلی الله علیه وآله مانع از آن شده است که حقایق را - همان طور که اتفاق افتاده است - بیان کنند، بلکه واقعیت‌های تاریخی را تا آنجا بیان کرده اند که به اعتقادشان نسبت به صحابه - به خصوص خلفای سه گانه - آسیبی نرساند و هر بخشی از تاریخ را که با این اعتقاد در تعارض بوده است، حذف کرده اند؟!

ادعای خلافت از طرف حضرت امیر علیه السلام در منابع شیعه بسیار گسترده مطرح شده است و مسئله اولویت نصبی و شخصی در آنها به روشنی مطرح شده است. به این روایت توجه کنید:

ص: ۲۳۴

«انّ عبدالرحمن بن ابی لیلی(۱) قام الى امير المؤمنين علي بن ابی طالب عليه السّلام فقال: يا امير المؤمنين انّی سائلک لاخذ عنک و قد انتظرنا ان تقول من امرک شيئاً فلم تقله. الا تحدثنا من امرک هذا... اکان بعهد من رسول الله صلى الله عليه وآله او شیء رايته؟ فانّا قد اكثرنا فيک الا- قاويل واوثقه عندنا ما قبلناه عنک و سمعناه من فيک. انّا کنا نقول لو رجعت اليکم بعد رسول الله صلى الله عليه وآله لم ينازعکم فيها احد و الله ما ادری اذا سئلت ما اقول؟ از عم انّ القوم کانوا اولی بما کانوا فيه منک؟ فان قلت ذلك فعلام نصبک رسول الله صلى الله عليه وآله بعد حجّه الوداع فقال ايهاالناس من كنت مولاه فعليّ مولاه و ان تک اولی منهم بما کانوا فيه فعلام نتولاهم؟

ص: ۲۳۵

۱- عبدالرحمن ابن ابی لیلی از شخصیت‌های علمی عصر امام علی علیه السّلام است که ذهبی او را چنین وصف می کند: «الامام العلامه الحافظ ابو عیسی الانصاری الکوفی الفقیه.» او از شاگردان امام علی علیه السّلام است که در نهروان همراه او بود و در عصر حجاج قاضی کوفه شد. حجاج از او خواست که امام علی علیه السّلام را ناسزا گوید و او چون چنین نکرد از کار بر کنار شد و تازیانه خورد. سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۲۶۲.

فقال اميرالمؤمنين عليه السلام: يا عبدالرحمن ان الله تعالى قبض نبيّه صلى الله عليه وآله وانا يوم قبضه اولى بالناس منى بقميصى هذا وقد كان من نبيّ الله صلى الله عليه وآله الّى عهد لو خز متمونى بانفى لا- قررت سمعا لله وطاعه و انّ اول ما انتقصناه بعده ابطال حقنا فى الخمس. فلما رقى امرنا طمعت رعيان البهم من قريش فينا وقد كان لى على الناس حق لوردوه الّى عفوا قبلته و قمت به فكان الى اجل معلوم و كنت كرجل له على الناس حق الى اجل فان عجلوا له ماله اخذه و حمدهم عليه و ان اخروه اخذه غير محمود و كنت كرجل ياخذ السهوله و هو عند الناس محزون و انما يعرف الهدى بقله من ياخذه من الناس فاذا سكت فاعفونى فانه لوجاء امر تحتانون فيه الى الجواب اجبتكم فكفوا عنى ما كفت عنكم.

فقال عبدالرحمن يا اميرالمؤمنين فانت لعمر ك كما قال الاوّل:

لعمرى لقد ايقظت من كان نائما و اسمعت من كانت له اذ فان(١)

ص: ٢٣٦

١- بحار الانوار، ج ٢٩، ص ٥٨٢.

عبدالرحمن بن ابی لیلی در مقابل امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام ایستاد و عرض کرد:

ای امیرالمؤمنین! من پرسشی دارم و می خواهم پاسخ را از خود شما بشنوم. مدت‌ها منتظر بودیم تا درباره رهبری خود چیزی بگویی، ولی چیزی نگفتی. آیا درباره رهبری خود چیزی نمی گویی؟

آیا رهبری تو به دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده است؟ یا این که نظر خودت این بود که شایسته رهبری هستی؟ درباره شما سخنان فراوانی گفته اند، ولی معتبرترین آنها چیزی است که از دهان شما بشنویم. ما بر این باور بودیم که اگر بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله رهبری در اختیار شما قرار می گرفت، هیچ کس با شما مخالفت نمی کرد. به خدا قسم نمی دانم اگر از من پرسند چه جواب بدهم؟ تصور می کنم، خلفای گذشته، با توجه به شرایطی که داشتند از شما شایسته تر بودند! اگر این نظر را بپذیریم سؤالی که مطرح است این که پس برای چه بعد از حجه الوداع رسول خدا صلی الله علیه و آله شما را به رهبری نصب کرد و فرمود: هر که من مولای اویم این علی مولای اوست و اگر - با توجه به شرایط آنان - شما شایسته تر باشی پس برای چه باید آنان را خلیفه بدانیم؟!

امام امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ای عبدالرحمن! خداوند پیامبرش را - که درود خداوند بر او و بر آتش باد - برد، در حالی که در همان روز ارتحال رسول خدا صلی الله علیه و آله سزاواری من به خلافت بیشتر از سزاواری

من به این پیراهنم بود، ولی پیامبر خدا پیمانی با من داشت که اگر شما همانند شتر ریسمان به دماغم بیندازید و بکشید باز هم در برابر پیمان رسول خدا صلی الله علیه و آله تسلیم هستم. اولین ضربه ای که بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ما وارد شد، این بود که حق ما را از خمس از بین بردند. پس از آن که موقعیت ما تضعیف شد، چوپانان قریش هم نسبت به ما جسور شدند.

من به گردن مردم حقی داشتم که اگر بدون پرسش حقم را می دادند می پذیرفتم و اقدام می کردم و تا زمان معینی بود. مَثَل من در این مسأله همانند طلبکاری است که اگر طلبش را زودتر پردازند، طلبش را خواهد گرفت و آنان را خواهد ستود و اگر طلبش را تأخیر بیندازند، باز هم حقش را خواهد گرفت بدون این که سپاسگزاری کند. مَثَل من در این مسأله همانند مردی است که آسان گیر است، ولی مردم تصور می کنند خشن است. راه درست را با کمی پیروانش در بین مردم می توان شناخت.

بنابراین وقتی ساکت هستم از من درگذرید؛ زیرا اگر حادثه ای اتفاق بیفتد که نیاز به پاسخ داشته باشید، پاسخ خواهم گفت. بنابراین تا آنجا که من خودداری کردم شما هم خودداری کنید.

عبدالرحمن گفت: ای امیرالمؤمنین! قسم به جان تو، مَثَل تو همانند آن است که گفت: قسم به جانم آن کس را که خواب بود، بیدار کردم و آن

را که دو گوش شنوا داشت، شنوادم.

همان طور که ملاحظه می کنید، امام علی علیه السلام در این پرسش و پاسخ ابن ابی لیلی هر دو نظریه یعنی شایستگی نصبی و شایستگی شخصی را مطرح و پیامدهای هر دو نظر را نیز بیان می کند و به صراحت پاسخ می دهد که از همان زمان ارتحال رسول خدا صلی الله علیه و آله من شایستگی نصبی داشتم.

۳ - خطبه ششقیه از علی علیه السلام نیست

اشاره

یکی از مواردی که حضرت علی علیه السلام در آن به صراحت ادعای خلافت می کند، خطبه ششقیه است. یکی از شبهاتی که مطرح کرده اند، این است که خطبه ششقیه از حضرت علی علیه السلام نیست. به این شبهه توجه کنید:

«اما نقل الناقل عنه أنه قال لقد تقمصها ابن ابی قحافه... فنقول أوّلاً این اسناد هذا النقل و أنّما يوجد مثل هذا في كتاب نهج البلاغه و امثاله و اهل العلم يعلمون ان اكثر خطب هذا الكتاب مفتراه على عليّ و هذا لا يوجد غالباً في كتاب متقدم و لالها اسناد معروف»^(۱)

ص: ۲۳۹

۱- منهاج السنه، ج ۷، ص ۸۶؛ التفسیر، القاسمی، ج ۱۳، ص ۲۵۴.

اما روایتی که راوی از علی علیه السلام نقل می کند که گفته است ابن ابی قحافه خلافت را همانند پیراهنی بر تن کرد... اولاً؛ سند این روایت کجاست؟ امثال این سخنان در کتاب نهج البلاغه و امثال آن یافت می شود و اهل علم می دانند که بیشتر خطبه های این کتاب افترا بر علی علیه السلام است و از این رو غالباً در کتابهای قبل از نهج البلاغه یافت نمی شود و این سخنان اسناد شناخته شده ای ندارد!

قبل از نقد این سخن، تذکر این نکته لازم است که خطبه شقشقیه خطبه سوم نهج البلاغه و علت نامگذاری آن کاربرد کلمه شقشقیه در پایان آن از طرف حضرت امیر علیه السلام است.

این خطبه از نظر محتوا به سه بخش زیر تقسیم می شود:

الف - بیان جایگاه آن حضرت در رهبری جامعه اسلامی و غضب آن توسط دیگران؛

ب - نقد کیفیت انتخاب هر سه خلیفه و نقد رفتار خلفا و آثار منفی این دوران در جامعه اسلامی؛

ج - بیان علت پذیرش خلافت و رهبری جامعه با وجود انحرافهایی که در این دوران در جامعه به وجود آمده بود.

نقد

۱- در این که حضرت علی علیه السلام رفتار خلفا را نقد کرده است، جای هیچ

ص: ۲۴۰

شک و شبهه ای نیست.

۲- نقد خلفا و بیان شایستگی نصبی خود برای خلافت به این خطبه اختصاص ندارد تا با انکار صدور آن از حضرت، مشکل خاتمه یابد.

چه در نهج البلاغه و چه در غیر آن، موارد بسیاری از نقد خلفا، یا بیان حقانیت حضرت در رسیدن به خلافت، یافت می شود که انکارناپذیر است.

۳- با کمی بررسی و مطالعه آثار سید رضی به راحتی روشن می شود که این کلمات از سیدرضی نیست تا آن را ساخته و پرداخته وی بدانیم و بر فرض که این خطبه را ساخته سیدرضی بدانیم، با دیگر خطبه ها و سخنان حضرت چه کنیم؟

۴- این خطبه در منابع بسیاری نقل شده است که در بعضی از کلمات با نقل سیدرضی اختلاف دارد. این مسأله حکایت از آن دارد که این خطبه ساخته سیدرضی نیست و این اختلاف در نقل - هم در منابع شیعه و هم در منابع اهل سنت - به چشم می خورد. ابن جوزی می نویسد:

«خطبه اخری و تعرف بالشقشقیه ذکر صاحب نهج البلاغه بعضها و اخلّ بالبعض و قد اتیت بها مستوفاه اخبرنا...»^(۱)

ص: ۲۴۱

۱- تذکره الخواص، ص ۱۳۳.

خطبه دیگری که به خطبه شقشقیه معروف است، صاحب نهج البلاغه بعضی از این خطبه را آورده بعضی را نیاورده است و من تمام خطبه را آورده ام.

همان طور که ملاحظه می کنید، ابن جوزی تصریح می کند که خطبه از حضرت علی علیه السلام است و طریق نقل خودش با طریق نقل سیدرضی فرق دارد. وی آن را از طریق خودش نقل می کند.

در منابع شیعه این خطبه در کتب متعدد شیعی - چه قبل و چه بعد از رضی - نقل شده است. به عنوان نمونه شیخ مفید رحمه الله، (متوفای ۴۱۳ ق) که استاد سید رضی است، این خطبه را نقل می کند که با نقل سیدرضی تفاوت دارد. (۱)

۵- وجود خطبه در متون قبل از سید رضی هم در منابع اهل سنت و هم در منابع شیعه قابل بررسی است.

خطبه در منابع شیعه:

این خطبه در منابع متعددی ذکر شده است که عده ای نیز بر آن شرح مستقلی نگاشته اند، ولی ما تنها به ذکر مواردی می پردازیم که قبل از سید رضی وجود داشته است:

ص: ۲۴۲

۱- ابن قبه: وی ابوجعفر محمد بن عبدالرحمن الرازی است که ابتدا معتزلی و شاگرد ابوالقاسم بلخی بود، بعد از گرایش به تشیع در دفاع از شیعه کتبی مانند «الانصاف فی الامامه» را نوشت.

او این خطبه را در این کتاب آورده است. گرچه تاریخ وفات او مشخص نیست، ولی استادش ابوالقاسم بلخی متوفای ۳۱۷ ق است که باید وفات ابن قبه نیز قبل از به دنیا آمدن سیدرضی باشد.

کتاب «الانصاف فی الامامه» اکنون در اختیار ما نیست، ولی شارحان نهج البلاغه از جمله ابن ابی الحدید معتزلی مینویسد:

«و وجدت ایضا کثیرا منها فی کتاب ابی جعفر بن قبه احد متکلمی الامامیه و هو الکتاب المشهور المعروف بکتاب الانصاف و کان ابوجعفر هذا من تلامذه الشیخ ابی القاسم البلخی رحمه الله تعالی و مات فی ذلك العصر قبل ان یکون الرضی رحمه الله تعالی موجودا.»^(۱)

بسیاری از آن خطبه را در کتاب ابوجعفر ابن قبه، یکی از متکلمان امامیه، یافتیم و نام آن کتاب «الانصاف» است که کتابی مشهور و

ص: ۲۴۳

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۰۶.

معروف است. ابن قبه شاگرد ابوالقاسم بلخی است و در همان عصر و قبل از آن که سید رضی به دنیا بیاید، از دنیا رفته است.

۲- ابن بابویه: محمد بن علی بن الحسین مشهور به شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ ق) است حداقل در دو کتاب «علل الشرایع» و «معانی الاخبار» این خطبه را نقل می کند.

در هر دو کتاب می نویسد، از حسن بن عبدالله بن سعید العسکری خواستم این خطبه را برایم تفسیر کند و او نیز تفسیر کرد. (۱)

۳- محمد بن محمد بن نعمان مشهور به شیخ مفید (متوفای ۴۱۳ ق) و استاد سیدرضی در کتاب الارشاد این خطبه را نقل کرده است. (۲)

با توجه به این که نقل او با نقل سید رضی در بعضی از کلمات متفاوت است، حکایت از آن دارد که اینان از دو طریق جداگانه نقل کرده اند.

۴- ابن میثم، وی کمال الدین میثم بن علی بن میثم البحرانی، شارح نهج البلاغه است. گرچه وفات او بعد از سیدرضی است، ولی درباره سند این خطبه می نویسد:

«و قد وجدتها فی موضعین تاریخهما قبل مولد الرضی بمده.» (۳)

ص: ۲۴۴

۱- علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۵۰؛ معانی الاخبار، ص ۳۶۰.

۲- الارشاد، ص ۲۸۷.

۳- شرح نهج البلاغه، ابن میثم، ج ۱، ص ۲۵۱.

این خطبه را در دو جا یافتیم که تاریخ آن دو کتاب سالها قبل از تولد سید رضی است.

خطبه در منابع اهل سنت

۱- شیخ ابوالقاسم بلخی (متوفای ۳۱۷ ق)، وی از رهبران مهم معتزله است که این خطبه را نقل کرده است.

ابن ابی الحدید در این باره می نویسد:

«و قد وجدت انا كثيرا من هذه الخطبه في تصانيف شيخنا ابي القاسم البلخي امام البغداديين من المعتزله و كان في دوله المقتدر قبل ان يخلق الرضى بمدّه طويله.»^(۱)

من بخش زیادی از این خطبه را در نوشته های پیشوایمان ابوالقاسم بلخی، - که رهبر معتزلیان بغداد در عصر مقتدر عباسی بود و فاصله آن تا تولد رضی بسیار زیاد است - یافته ام.

۲- ابن خشاب: وی مصدق بن شیب و از دانشمندان اهل سنت است. وی می نویسد:

ص: ۲۴۵

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۰۵.

این خطبه را برای استادام ابن خشاب خواندم و چون شوخ طبع بود در نقد حرف ابن عباس سخنی گفتم. به او گفتم:

«اتقول انها منحوله! فقال: لا- و الله و انى لا- علم انها كلامه كما اعلم أنك مصدق. قال: فقلت له ان كثيرا من الناس يقولون آنها من كلام الرضى رحمه الله تعالى. فقال: ائى للرضى و لغير الرضى هذا النفس و هذا الاسلوب: قد و قفا على رسائل الرضى و عرفنا طريقته و فنه فى الكلام المنثور، ثم قال: و الله لقد وقفت على هذه الخطبه فى كتب صنفت قبل ان يخلق الرضى بمائتى سنه و لقد و جدتها مسطوره بخطوط اعرفها و اعرف خطوط من هو من العلماء و اهل الادب قبل ان يخلق النقيب ابو احمد والد الرضى.»^(۱)

آیا معتقدی که این خطبه ساخته سید رضی است؟

گفت: نه به خدا قسم. همان طور که می دانم تو مصدق بن شیب هستی، می دانم که این خطبه کلام علی علیه السلام است.

گفتم: ولی بسیاری از مردم براین باورند که این کلام مرحوم سید رضی است؟

ص: ۲۴۶

۱- همان.

گفت: رضی و غیر رضی کجا می توانند چنین کلام و چنین روشی را ایجاد کنند! ما با نثر رضی و روش او در رسائلش آشنا هستیم. به خدا قسم! من این خطبه را در کتابهایی یافته ام که دویست سال قبل از تولد رضی تألیف شده اند. من این خطبه را با خطوطی یافته ام که با خط می دانم این خط چه عالم و چه ادیبی است، عالمانی که قبل از ابواحمد پدر رضی می زیسته اند.

همان طور که ملاحظه می کنید، «ابن خشاب» تاریخ این نوشته ها را به دویست سال قبل از تولد سید رضی می رساند.

۳- قاضی عبدالجبار معتزلی: وی برجسته ترین متکلم معتزلی، (متوفای ۴۱۵ق) است. گرچه وفات او نزدیک به وفات رضی است، ولی قطعا مستند او کلام رضی نیست؛ زیرا در اصل صدور خطبه از امام تردید نمی کند، بلکه درصدد توجیه اولویت شخصی برمی آید. (۱)

۴- احمد بن محمد بن عبد ربه اندلسی: وی دانشمند مشهور اهل سنت (متوفای ۳۲۸ق) است. به شهادت چند نفر از جمله مرحوم مجلسی این خطبه در جلد چهارم عقدالفرید آمده است، (۲) ولی تا آنجا که ما تحقیق کردیم خطبه

ص: ۲۴۷

۱- المغنی فی ابواب التوحید و العدل، ج ۲۰، ص ۲۹۵.

۲- بحارالانوار، ج ۲۹، ص ۵۰۶.

ششقیه در این کتاب نیست، بلکه همان نقد خلفا است که به بیان دیگری آمده است.^(۱)

باید توجه داشت که حذف و تحریف حقایق تاریخی و احادیثی که با جریانهای فکری عده ای سازگار نبوده است، در کتابهای اهل سنت فراوان است که نمونه اش را در استناد حضرت به آیات قرآن در اولویت نصبی خود بیان کردیم.

گذشته از کتبی که تمام خطبه یا بخشی از خطبه را آورده اند، در بسیاری از کتب لغت بعضی از لغات خطبه مثل ششقیه را تفسیر کرده و همه گفته اند که این کلمه در خطبه علی علیه السلام - که با همین نام نامیده می شود - آمده است.^(۲)

بر این اساس با توجه به اسناد موجود در بین اهل سنت و شیعه - چه قبل از تولد سیدرضی و چه بعد از آن - در کتب تاریخی، حدیثی، لغوی و... نمی توان در صدور خطبه ششقیه از حضرت امیر علیه السلام خدشه وارد کرد.

ص: ۲۴۸

۱- العقد الفرید، ج ۴، ص ۱۵۷.

۲- النهایه، ج ۲، ص ۴۹۰؛ مجمع الامثال، ج ۱، ص ۳۶۹؛ القاموس، ج ۳، ص ۲۵۱؛ لسان العرب، ماده مششوق.

از شبهاتی که بر این خطبه وارد کرده اند؛ این است که بر فرض که بپذیریم این خطبه را حضرت امیر علیه السّلام بیان کرده است، این خطبه بر امامت دلالت ندارد.

به این شبهه توجه کنید:

«هب انّ علیّاً قال ذلک، فلم قلت انّه اراد انّی امام منصوب علیه و لم لا یجوز انّه اراد انّی کنت احقّ بها من غیری، لاعتقاده فی نفسه انّه افضل و احقّ من غیره و حیثذ فلا- یكون مخبرا عن امر تعمّد فیہ الکذب و لکن یكون متکلّما باجتهاده و الاجتهاد یصیب و یخطئ»^(۱)

بر فرض که حضرت علی علیه السّلام چنین سخنی گفته باشد، چرا شما می گوئید مقصودش این است که من امام منصوب هستم و چرا جایز نباشد که مقصودش این باشد که من شایسته تر از دیگران هستم؛ زیرا خودش معتقد بود که از دیگران برتر است. بنابراین درصدد گزارش دروغ دادن نیست، بلکه براساس اجتهاد خودش سخن میگوید و اجتهاد گاهی مطابق با واقع است و گاهی مخالف با واقع!

ص: ۲۴۹

۱- منهاج السنّه، ج ۷، ص ۸۷؛ التفسیر، القاسمی، ج ۱۳، ص ۲۵۳.

۱- ابن تیمیه در هر مسأله ای که توان استدلال ندارد و نمی تواند روایات را تحلیل کند و ادعای ساختگی بودن روایات، ادعای اجماع، اجماع اهل العلم، علم ضروری و... برخلاف آن را مطرح می کند که حداقل در همین سه شبهه اخیر به روشنی قابل مشاهده است.

۲- با پذیرش اصل صدور خطبه از سوی آن حضرت، حمل کلام امام بر معنای ادعا شده در صورتی معقول است که قرینه ای برخلاف آن نباشد، در حالی که با مطالعه این خطبه، هر جمله آن قرینه ای برخلاف این برداشت است و از این روایت که بگذریم، دهها روایت - که بعضی از آنها را نقل کردیم - وجود دارد که به صراحت این برداشت را رد می کند؛ در روایات احتجاج به غدیر، امام علیه السلام به نصب خود از طرف رسول خدا صلی الله علیه وآله تصریح می کند.

۳- این که خطبه «ششقیه» بر اولویت نصبی دلالت دارد تنها برداشت ما نیست، بلکه دانشمندان اهل سنت نیز همین برداشت را دارند.

مصدق بن شیبب واسطی مینویسد:

«قرأت علی الشیخ ابی محمد عبدالله بن احمد المعروف بابن الخشاب هذه الخطبه فلما انتهیت الی هذا الموضع قال لی لوسمعت ابن عباس یقول هذا لقلت له و هل بقی فی نفس ابن عمک امر لم یبلغه فی هذه الخطبه لتتأسف، الا یكون بلغ من کلامه ما اراد!»
و

ص: ۲۵۰

اللّٰهُ ما رجع عن الاولين و لا عن الآخريين و لا بقى فى نفسه احد لم يذكره الا رسول الله صلى الله عليه وآله» (۱)

این خطبه را برای استادام ابن خشاب خواندم تا رسیدم به جمله ای که ابن عباس می گوید: هرگز در عمرم بر قطع کلامی این مقدار تأسف نخورده بودم که امیرالمؤمنین علیه السّلام نتوانست آنچه را که می خواست بیان کند. ابن خشاب به من گفت: اگر من آنجا بودم و این جمله را از ابن عباس می شنیدم، به او می گفتم: آیا در دل پسر عمومیت چیزی مانده بود که به آن نرسیده که تو تأسف می خوری؟! به خدا قسم اولین و آخرینى باقى نگذاشت و كسى را جز رسول خداصلى الله عليه وآله در دلش باقى نگذاشت كه چیزی درباره او نگفته باشد.

دقت در جملات این عالم بایسته است که چگونه تمام فقرات این خطبه را شاهد بر اولویت نصبی گرفته و نه تنها عملکرد خلفا، بلکه عملکرد صحابه را - چه آنان که در تقویت خلفا کوشیده اند و چه آنان که با سکوت خود در تضعیف حضرت امیر علیه السّلام تلاش کرده اند - به نقد کشیده است.

۴- اگر از این خطبه اولویت نصبی استفاده نمی شود، چرا قاضی عبدالجبار این متکلم برجسته اهل سنت این همه تلاش می کند تا جملات خطبه را به

ص: ۲۵۱

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۰۵.

گونه ای توجیه کند که با عقاید و ذهنیت اهل سنت درباره خلفا سازگار باشد؟

۵- با پذیرش صدور خطبه از سوی امام، تأسف ابن عباس - آن صحابی جلیل القدر و حبر امت - هم بخشی از نقل راویان است. اکنون سؤال این است که اگر مقصود اولویت شخصی باشد، پس تأسف ابن عباس بی مورد است؟

ابن عباس هم از این کلام اولویت نصبی را فهمیده است و چون حضرت عملکرد ۲۵ ساله مسلمانان - به خصوص خلفا - را نقد می کرد و آن طور که باید و شاید به پایان نرسید، از این رو ابن عباس اظهار تأسف کرده است.

۶- گذشته از آن که محتوای خطبه با واقعیت های خارجی و عملکرد خلفا در ۲۵ سال حاکمیت تطبیق می کند، حضرت درصدد بیان این نکته است که چون مسلمانان به نصب رسول خدا صلی الله علیه و آله بی توجهی کردند، این همه مشکلات برایشان پیش آمده است.

بنابراین گذشته از آن که تمام فقرات خطبه، عملکرد ابن عباس، عملکرد خلفا در خارج همه قرائنی بر اراده اولویت نصبی است، روایات دیگر و آیات قرآن هم اولویت نصبی را بیان می کنند.

ص: ۲۵۲

۱ - همسران سبب نزول آیه هستند

اشاره

از شبهاتی که بر این استدلال وارد کرده اند؛ این است که همسران رسول خدا صلی الله علیه وآله سبب نزول آیه بوده اند. بنابراین این آیه باید آنان را هم دربرگیرد.

به این شبهه توجه کنید:

«و هذا نصّ فی دخول ازواج النبی صلی الله علیه وآله فی اهل البیت هنا، لانهنّ سبب نزول هذه الآیه و سبب النزول داخل فیهِ قولاً واحداً اما وحده او مع غیره علی الصحیح.»^(۱)

ص: ۲۵۵

۱- تفسیر، ابن کثیر، ج ۳، ص ۴۹۱؛ تفسیر اضواء البیان، ج ۶، ص ۵۷۷.

این آیه تصریح می کند که اهل البیت در آیه شامل همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز می شود؛ زیرا آنان سبب نزول این آیه شده اند و همه بر این باورند که سبب نزول آیه داخل در آیه است، یا بنابر این قول که حکم در آیه اختصاص به شأن نزول دارد، یا بنابر این قول که حکم آیه اختصاص به شأن نزول ندارد.

نقد

۱- اگر بگوییم که سبب نزول این آیه همسران بودند، پس باید شامل آنان هم بشود که بپذیریم این آیه هم جزء آیات قبل و بعد است، در حالی که پیشتر اثبات کردیم که چه طرفداران اختصاص به همسران و چه طرفداران اختصاص به اصحاب کساء و چه طرفداران جمع بین این دو قول که همسران و اصحاب کساء باشند. همه قائل بر این هستند که این آیه مستقل است؛

۲- در کتب اسباب النزول هیچ کس همسران را سبب نزول آیه نمی داند و همان طور که ملاحظه می کنید، ابن کثیر هم دلیلی بر این نظریه اقامه نمی کند و تنها ادعایی بدون دلیل دارد و تنها دلیلی که شاید برای این نظریه آورد، مسأله سیاق و نظم آیه است که پیشتر صلاحیت سیاق و نظم برای دلیل بودن آن رد شد؛

۳- پیشتر بیان کردیم که ام سلمه از رسول خدا صلی الله علیه و آله تقاضا کرد که اجازه دهد تا او هم داخل در کساء شود. رسول خدا صلی الله علیه و آله در برابر این پیشنهاد مقاومت کرد و کساء را از دست «ام سلمه» کشید.

مقاومت رسول خدا صلی الله علیه وآله شاهد بر این است که همسران سبب نزول آیه نبودند و الا رسول خدا صلی الله علیه وآله بهتر از هر کس می داند که آیه شامل مورد نزول می شود. گذشته از آن که اگر همسران سبب نزول بودند، لازم نبود که ام سلمه تقاضای ورود به زیر کساء را مطرح کند، چون آیه شامل او می شد. همچنین ام سلمه در برابر اقدام رسول خدا صلی الله علیه وآله حق اعتراض داشت که آیه درباره ما نازل شده است؛

۴- پیشتر بیان کردیم که در میان نظریه هایی که درباره مصداق اهل البیت وجود دارد؛ سه نظریه زیر قابل توجه بود:

الف - نظریه اختصاص آیه به همسران، که طرفداران این نظریه تنها چند نفر از تابعان بودند که از حیث سند و محتوا نقد شد که این شبهه براساس این نظریه است؛

ب - این نظریه که هم شامل همسران و هم شامل اصحاب کساء شود که مستند این قول، سیاق و نظم آیات و معنای لغوی اهل البیت با توجه به روایاتی بود که این نظریه هم نقد گردید و دلایل آن ارائه شد؛

ج - نظریه اختصاص آیه به اصحاب کساء، که پیشتر اجماع محدثان، مفسران، تطبیق رسول خدا صلی الله علیه وآله ، فهم صحابه، ادعای همسران رسول خدا صلی الله علیه وآله را

نقل کردیم که اینان بر این باورند که سبب نزول آیه اصحاب کساء هستند نه همسران؛

۵- پیشتر بیان کردیم که کاربرد کلمه حصر، عموم رجس، مفرد محلی به الف و لام، تأکید به مصدر، اراده تکوینی همه حکایت از آن دارد که آیه درباره عده ای غیر از همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله - که همان اصحاب کساء باشند - نازل شده است؛

۶- این نظریه که سبب نزول آیه اصحاب کساء هستند، اختصاص به شیعه ندارد، بلکه در بین اهل سنت هم هستند افرادی که بر این باورند؛

«اما دخول علی و فاطمه و الحسن و الحسين فلکونهم قرابته و اهل بینه فی النسب و یؤید ذلك ما ذکرناه من الاحادیث المصرحة بأنهم سبب النزول.»^(۱)

اما این که اهل البیت در آیه شامل علی و فاطمه و حسن و حسین علیه السّلام می شود به این دلیل است که اینان نزدیکان رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهل بیت نسبی او هستند و مؤید این مطلب احادیثی است که ذکر کردیم که تصریح می کنند که سبب نزول آیه اینان بوده اند.

ص: ۲۵۸

۱- التفسیر الواضح، ج ۲۱، ص ۶؛ فتح القدير، ج ۴، ص ۲۸۰.

اشاره

یکی از شبهاتی که بر این استدلال وارد کرده اند؛ این است که لفظ اهل البیت شامل اصحاب کساء نمی شود، بلکه بعد از نزول آیه، رسول خدا صلی الله علیه و آله دعا کرد تا امتیازی که خداوند برای همسران ایشان در نظر گرفته است، شامل آنان نیز بشود.

به این شبهه توجه کنید:

«و انما هذا شیء جری فی الاخبار انّ النبی علیه السلام لما نزلت علیه هذه الآیه دعا علیاً و فاطمه و الحسن و الحسین فعمد النبی صلی الله علیه و آله الی کساء فلّفها علیهم، ثم الوی بیده الی السماء فقال: اللهم هولاء اهل بیتی اللهم اذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیراً، فهذه دعوه من النبی صلی الله علیه و آله بعد نزول الآیه احبّ ان یدخلهم فی الآیه التي خوطب الازواج، فذهب الکلبی و من وافقه فصیّرهما لهم خاصّه و هی دعوه لهم خارجه عن التنزیل.»^(۱)

در روایات آمده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از نزول آیه، علی و فاطمه و حسن و حسین علیه السلام را فراخواند، کساء را برداشت و بر روی آنان انداخت. سپس دستش را به طرف آسمان بلند کرد و عرض کرد: خدایا اینان اهل بیت من هستند! خدایا! پلیدی را از آنان دور کن و آنان را

ص: ۲۵۹

۱- تفسیر، قرطبی، ج ۱۴، ص ۱۸۴؛ تفسیر، ابن عاشور، ج ۲۱، ص ۲۴۸.

آن طور که شایسته است، پاک گردان. بنابر این، این دعایی است از رسول خدا صلی الله علیه وآله بعد از نزول آیه که دوست داشت آنان را داخل آیه ای کند که مخاطبش همسران او هستند، ولی کلبی و همفکران او گفته اند که این آیه به اصحاب کساء اختصاص دارد، در

حالی که این تنها دعایی است برای آنان بدون ارتباط با قرآن.

نقد

این شبهه چند پیش فرض دارد که با توجه به آنها اشکالهای زیر وارد شده است:

۱- این آیه همراه با آیات قبل و بعد نازل شده است که پیشتر پاسخ دادیم:

اولاً: همه - یعنی چه طرفداران نظریه اختصاص و چه طرفداران نظریه تعمیم - قائلند که این آیه مستقل نازل شده است؛

ثانیاً: این که امروز در قرآن موجود آیات کنار هم قرار گرفته اند، دلیل بر این نیست که آیات با هم نازل شده باشند؛ زیرا این مسأله مورد اتفاق است که بیشتر آیات در مناسبت های مختلف نازل شده است.

سیوطی می نویسد:

«النوع الثالث عشر ما نزل مفرقاو هو غالب القرآن و من امثله فی السور القصار اقرأ اول ما نزل منها الی قوله مالم

ص: ۲۶۰

يعلم و الضحى اول ما نزل منها الى قوله فترضى.» (۱)

نوع سیزدهم آیاتی است که جداگانه نازل شده اند و بیشترین حجم قرآن را شامل می شود که نمونه های آن در سوره های کوچک؛ در سوره اقرآء از ابتدای سوره تا «مالم يعلم» نازل شد و سپس بقیه آیات و در سوره «و الضحی» از ابتدای سوره تا «فترضى» نازل شد، سپس بقیه آیات.

ثالثا: توقیفی بودن آیات تنها این مسأله را ثابت می کند که رسول خداصلی الله علیه وآله دستور داده است که کدام آیه در کجا قرار گیرد، ولی این را ثابت نمی کند که این آیات با هم نازل شده است؛

رابعا: براساس اندیشه شیعه که جمع قرآن را در عصر رسول خداصلی الله علیه وآله می دانند، توقیفی بودن آیات را می توان اثبات کرد ولی براساس اندیشه بیشتر اهل سنت - که جمع قرآن را بعد از رسول خداصلی الله علیه وآله می دانند - معلوم نیست به دستور توقیفی بودن آیات عمل کرده باشند.

جمع کردن سوره احزاب - که آیه تطهیر در آن واقع شده است - توجه کنید:

«قال ابن شهاب و اخیرنی خارجه بن زید بن ثابت سمع زید بن ثابت قال فقدت آیه من الاحزاب حین نسخنا المصحف

ص: ۲۶۱

قد كنت اسمع رسول الله صلى الله عليه وآله يقرأ بها فالتمسناها فوجدناها مع خزيمة بن ثابت الانصاري «مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ» فالحقناها في سورتها في المصحف» (١)

ابن شهاب مینویسد: پسر زید بن ثابت به من گزارش داد که از پدرش شنیده است که وقتی مشغول گردآوری قرآن بودیم آیه ای از سوره احزاب گم شد. با این که من از رسول خدا صلی الله علیه وآله آن آیه را شنیده بودم که می خواند، جست و جو کردیم و آن را نزد خزيمة بن ثابت انصاری یافتیم که آیه این بود: «من المؤمنین رجال...» و ما هم آن را در همان سوره در قرآن قرار دادیم.

همان طور که ملاحظه می کنید، تصریح می کند که ما آیه را در آن سوره قرار دادیم نه در کنار آیه ای که رسول خدا صلی الله علیه وآله قرار داده بود؟

شاید آیه تطهیر هم به همین سرنوشت گرفتار شده است و شاید با انگیزه های دیگری این آیه را اینجا قرار داده اند.

در هر حال توقیفی بودن آیات تنها این مسأله را اثبات می کند که رسول خدا صلی الله علیه وآله دستور داده است که این آیه اینجا باشد و بس ولی این مسأله را

ص: ۲۶۲

۱- صحیح، بخاری، ج ۳، باب جمع القرآن، ص ۹۹؛ تفسیر، النسائی، ج ۲، ص ۱۶۶؛ جامع التفسیر من کتب الاحادیث، ج ۳، ص ۱۶۱۳؛ الاتقان، ج ۱، ص ۵۹.

ثابت نمی کند که این آیه با آیات قبل و بعد از آن نازل شده است.

۲- این که آیه در شأن همسران پیامبر نازل شده باشد.

۳- این که بعد از نزول آیه رسول خدا صلی الله علیه و آله دعا کرده باشد، این نیز قابل نقد است اما در منابع اهل سنت روایاتی که از طریق ام سلمه و عایشه وارد شده است گواه بر این است که بعد از این که اینان در خانه جمع شدند و حضرت دعا کرد، آیه نازل شد که روایات آن در بحث شأن نزول گذشت.

در منابع شیعه نیز اکثر بر این باورند که بعد از دعای رسول خدا صلی الله علیه و آله آیه نازل شده است؛

«وقد نقل المخالف و الموافق أنّ هذه الآية نزلت في بيت ام سلمه رضي الله تعالى عنها و رسول الله صلى الله عليه وآله في البيت و معه عليّ و فاطمه و الحسن و الحسين عليه السّلام و قد جلّهم بعباءه خيريه و قال اللهم هولاء اهل بيتي فانزل الله عزّ و جلّ أنّما يريد الله... فتلاها رسول الله صلى الله عليه وآله فقالت له ام سلمه رضي عنها: يا رسول الله لست من اهل بيتك؟ فقال: أنّك الى خير و لم يقل أنّك من اهل بيتي.»^(۱)

ص: ۲۶۳

۱- سلسله مولفات الشيخ المفيد، ج ۲، ص ۵۳.

شیعه و سنی نقل کرده اند که این آیه در خانه ام سلمه رضی الله عنها نازل شده است.

رسول خدا صلی الله علیه وآله در خانه بود و علی و فاطمه و حسن و حسین علیه السّلام هم بودند. در حالی که رسول خدا صلی الله علیه وآله کساء خیبری را بر آنان پوشانده بود، عرض کرد: خدایا! اینان اهل بیت من هستند. که خداوند آیه {اِنَّمَا یُرِیدُ اللهُ...} را نازل کرد و رسول خدا صلی الله علیه وآله آیه را تلاوت کرد.

ام سلمه عرض کرد: ای رسول خدا صلی الله علیه وآله من از اهل بیت تو نیستم؟

پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: تو عاقبت به خیر هستی و فرمود تو از اهل بیت من هستی.

عده ای از دانشمندان اهل سنت بر این باورند که دعا کردن رسول خدا صلی الله علیه وآله به این سبک خاص چندین بار تکرار شده است؛

«ان هذا الفعل منه صلی الله علیه وآله مکّرر مره فی بیت ام سلمه و مره فی بیت فاطمه کما جاء الحدیث.»^(۱)

همان طور که در حدیث آمده است: این کار چند بار از طرف رسول خدا صلی الله علیه وآله تکرار شده است، گاهی در خانه ام سلمه و گاهی در خانه فاطمه علیها السلام.

بنابر این اصل دعا قبل از نزول آیه بوده است، ولی تکرار آن بعد از نزول آیه است.

ص: ۲۶۴

از شبهه‌هایی که بر این استدلال وارد شده است، این است که چنانچه مقصود از اهل البیت تنها اصحاب کساء باشند، آیات قرآن تحریف شده است.

به این شبهه توجه کنید:

«و تخصیص الشیعه اهل البیت فی الآیه بعلی و فاطمه و الحسن و الحسین رضی الله عنهم دون نساءه من تحریفهم لآیات الله تعالی انتصارا لاهوائهم.»^(۱)

اختصاص دادن اهل البیت در آیه تطهیر به علی، فاطمه، حسن و حسین علیه السّلام به طوری که شامل همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله نشود، از موارد تحریف قرآن است که شیعه برای اثبات آرای خود، به آن دست زده است!؟

نقد

۱- این دیدگاه تحریف نیست، بلکه کمک گرفتن از آیات قرآن، لغت،

ص: ۲۶۵

۱- سلسله الاحادیث الصحیحه، ج ۴، ص ۳۵۹.

روایات رسول خدا صلی الله علیه و آله ، عرف مسلمانان و آرای دانشمندان اسلامی برای مشخص کردن مصداق آیه ای از آیات قرآن است.

۲- شیعه این آیه را به اصحاب کساء اختصاص نداده است، بلکه ابتدا رسول خدا صلی الله علیه و آله هم در رفتار و هم در گفتار، آیه را بر اصحاب کساء تطبیق کرده است و شیعه به استناد اعتراف همسران و اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله، مفسران و محدثان اسلامی و... چنین نظریه ای را پذیرفته است.

۳- با توجه به اسناد و مدارکی که پیشتر ارائه کردیم، اکثر دانشمندان اهل سنت به تبعیت از رسول خدا صلی الله علیه و آله و... بر این باورند که آیه به اصحاب کساء اختصاص دارد، مشخص می شود که این گونه اظهارنظرها حاکی از بی اطلاعی از منابع اهل سنت است.

ص: ۲۶۶

الف) منابع تفسیری / تفسیر و روش های تفسیر

١) الاساس فى التفسیر، حوى، سعید، دارالسلام، الطبعة الثانية، (١٤٠٩) ١٩٨٩م.

٢) اضواء البيان فى ايضاح القرآن بالقرآن، الامين، محمد بن محمد، بيروت، عالم الكتب.

٣) البحر المحيط فى التفسیر، ابوحيان، الاندلسى، محمد بن يوسف، تحقيق، الشيخ عادل احمد، عبدالموجود، بيروت، دارالكتب العلميه، (١٤١٣ هـ -- .) ١٩٩٣ م.

٤) تفسیر القرآن، سلطان العلماء، عزالدين عبدالعزيز بن عبدالسلام، تحقيق الدكتور عبدالله بن ابراهيم، دار ابن حزم، الطبعة الاولى، (١٤١٦ هـ -- .) ١٩٩٦ م.

٥) تفسیر المراغى، المراغى، احمد مصطفى، بيروت، دارالكتب العلميه، الطبعة الاولى، (١٤١٨ هـ -- .) ١٩٩٨ م.

- ٦) تفسير ابي السعود او ارشاد العقل السليم الى مزايا الكتاب الكريم، العمادى، ابوالسعود بن محمد، دارالفكر، للطباعه و النشر.
- ٧) تفسير القرآن العظيم، ابن كثير، اسماعيل، قاهره، دارالحديث، الطبعة الاولى.
- ٨) تفسير غرائب القرآن و رغائب الفرقان، النيشابورى القمى، نظام الدين حسن بن محمد بن الحسين، تحقيق، الدكتور حمزه النشرتى، القاهره، المكتبة القيمه.
- ٩) تفسير البغوى، البغوى، ابو محمد الحسين بن سعود، تحقيق، محمد عبدالعزيز، النمر و غيره، المملكه العربيه السعوديه، دارالطبيه، الطبعة الرابعه، (١٤١٧ هـ - .) ١٩٩٧ م.
- ١٠) التفسير الحديث، دروزه، محمد عزه، مطبعه عيسى البابى، الطبعة الاولى، ١٦٤٤ م.
- ١١) تفسير كتاب الله العزيز، الهوارى، هود بن محكم، تحقيق، بالحاج بن سعيد، شريفى، دارالغرب الاسلامى. الطبعة الاولى، ١٩٩٠ م.
- ١٢) التفسير، مقاتل بن سليمان، تحقيق، الدكتور عبدالله محمود شحاته.
- ١٣) التفسير الواضح، حجازى، الدكتور محمد محمود، القاهره، دارالتفسير، الطبعة العاشره، (١٤٠٦ هـ - .) ١٩٨٦ م.
- ١٤) تفسير الثعالبي المسمى بالجواهر الحسان فى تفسير القرآن، الثعالبي، عبدالرحمن بن محمد بن مخلوف، حققه، الشيخ على محمد، معوض، بيروت، داراحياء التراث العربى، الطبعة الاولى، ١٤١٨ هـ - .
- ١٥) تفسير التابعين عرض و دراسه، الخضرى، محمد بن عبدالله بن على، الرياض، دارالوطن، ١٤٢٠ هـ - .

- ١٦) التحرير و التنوير المعروف بتفسير ابن عاشور، ابن عاشور، محمد، الطاهر، بيروت، مؤسسه التاريخ، الطبعة الاولى، ١٤٢٠ هـ - .
- ١٧) التفسير و المفسرون، الذهبي، الدكتور محمد حسين، دارالكتب الحديثه، الطبعة الثانيه، ١٣٩٦ هـ - .
- ١٨) تفسير مبهمات القرآن، البلسنى، محمد بن على، دراسه و تحقيق، عبدالله، عبدالكريم محمد، بيروت، دارالغرب الاسلامى .
- ١٩) التفسير و المفسرون، معرفه، محمدهادى، مشهد، الجامعه الرضويه، الطبعة الاولى، ١٤١٩ هـ - .
- ٢٠) تفسير النسايبى، النسايبى، احمد بن شعيب، تحقيق، سيد الحلمى، صبرى الشاطى، القاهره، مكتبه السنه، الطبعة الاولى، ١٤١٠ هـ - . (١٩٩٠ م .
- ٢١) تفسير القاسمى المسمى محاسن التاويل، القاسمى، محمد جمال الدين، تحقيق، محمد نژاد، عبدالباقي .
- ٢٢) الجامع لاحكام القرآن، القرطبى، ابو عبدالله، محمد بن احمد، بيروت، داراحياء التراث العربى .
- ٢٣) جامع البيان فى تاويل آى القرآن، الطبرى، محمد بن جرير، بيروت، دارالكتب العلميه، الطبعة الاولى، ١٤١٢ هـ - .
- ٢٤) زادالمسير فى علم التفسير، الجوزى، ابوالفرج، جمال الدين، عبدالرحمن بن على بن محمد، تحقيق، محمد بن عبدالرحمن عبدالله، بيروت، دارالفكر، الطبعة الاولى، (١٤٠٨ هـ - .) ١٩٨٧ م .
- ٢٥) الدرالمنثور فى التفسير بالمأثور، السيوطى، جلال الدين، بيروت، دارالمعرفه .

- ٢٦) روح المعاني، في تفسير القرآن العظيم و السبع المثاني، الألوسي، شهاب الدين السيد محمود، الطبعة الرابعة، ١٩٨٥ م.
- ٢٧) فتح البيان في مقاصد القرآن، القنوجي، صديق بن حسن بن علي الحسين، تحقيق، عبدالله بن ابراهيم الانصارى المكتبة العصرية، الطبعة الثانية، (١٤١٥ هـ - .) ١٩٩٥ م.
- ٢٨) فتح الرحمان في تفسير القرآن، تعيلب، عبدالمنعم، احمد، القايره، دارالسلام، الطبعة الاولى، (١٤١٦ هـ - .) ١٩٩٥ م.
- ٢٩) فتح القدير الجامع بين فنى الروايه و الدرايه من علم التفسير، الشوكاني، محمد بن علي بن محمد، تحقيق، يوسف القرش، بيروت، دارالمعرفه، الطبعة الثانية، (١٤١٦ هـ - .) ١٩٩٦ م.
- ٣٠) في ظلال القرآن، سيد قطب، بيروت، دارالشروق، (١٤٠٠ هـ - .) ١٩٨٠ م.
- ٣١) اللباب في علوم الكتاب، ابن عادل، عمر بن علي، تحقيق: الشيخ عادل احمد، دارالكتب العلميه الطبعة الاولى، ١٤١٩ هـ - . - ١٩٩٨ م.
- ٣٢) الكشاف عن حقايق غوامض التنزيل و عيون الاقاويل، الزمخشري، ابوالقاسم محمود بن عمر، تحقيق، الشيخ عادل، احمد عبدالوجود.
- ٣٣) مختصر تفسير الخازن، عبدالغنى، الشيخ، اليمامه، الطبعة الاولى، ١٤١٥ هـ.
- ٣٤) مجمع البيان لعلوم القرآن، الطبرسى، الشيخ ابوعلی، فضل بن الحسن، تهران، كتابفروشى اسلاميه.
- ٣٣) الميزان في تفسير القرآن، الطباطبائي، العلامة، السيد محمد حسين، بيروت، منشورات، مؤسسه الاعلى، للمطبوعات.

٣٥) المحرر الوجيز في تفسير الكتاب العزيز، ابن عطية، ابو محمد، عبدالحق، بن غالب، تحقيق، المجلس الاعلى بفاس.

٣٦) النكت و العيون، الماوردى، على بن محمد بن حبيب، تحقيق، السيد بن عبدالمقصود، بيروت، دارالكتب العلميه.

(ب) علوم قرآنى

١) اسباب النزول، الواحدى، ابوالحسن على بن احمد، بيروت، دار ابن كثير، الطبعة الثالثة، ١٤١٧ هـ - .

٢) احكام القرآن، الجصاص، ابوبكر احمد بن على، تحقيق، محمد، الصادق قمحاوى، بيروت، داراحياء، التراث العربى.

٣) احكام القرآن، ابن العربى، ابوبكر محمد بن عبدالله، بيروت، دارالكتب العلميه، الطبعة الاولى، ١٤٠٨ هـ - .

٤) الاتقان فى علوم القرآن، السيوطى، جلال الدين، سعيد المندره، بيروت، موسسه الكتب الثقافيه، الطبعة الاولى ١٤١٦ هـ - . -
١٩٩٧ م.

٥) التسهيل لعلوم التنزيل، الكلبى، محمد بن احمد، بن جزى، بيروت، دارالكتاب العربى، الطبعة الثانية، (١٣٩٣ هـ - .) ١٩٧٣ م.

٦) جامع النقول فى اسباب النزول، عليوى، ابن خليفه، الرياض، مطابع الاشعاع، الطبعة الاولى، ١٤٠٤ هـ - .

ص: ٢٧١

٧) معاني القرآن و اعرابه، الزجاج، ابواسحاق ابراهيم بن السرى، تحقيق، الدكتور عبدالجليل، عبده، بيروت، عالم الكتب، ١٤٠٨ هـ.

٨) مباحث فى علوم القرآن، صبحى الصالح، بيروت، دارالعلم للملايين، الطبعة العاشره، ١٩٩٧ م.

٩) المفردات فى غريب القرآن، راغب، ابوالقاسم، حسين بن محمد، تحقيق، سيد محمد، كيلانى، تهران، المكتبه المرتضويه.

ج) حديث

١) ارشاد القلوب، الديلمى، حسن بن ابى الحسن، تحقيق، السيد هاشم، الميلانى، تهران، دارالاسوه، للطباعه و النشر، الطبعة الاولى، ١٤١٧ هـ.

٢) الاحتجاج، الطبرسى، احمد بن على بن ابى طالب، قم، كتابفروشى، مصطفىوى.

٣) امالى، الطوسى، محمد بن الحسن، بغداد، شارع المتنبى، ١٣٨٤ هـ.

٤) الامالى الخميسيه، الجرجانى، يحيى بن الحسين، تحقيق، محمدحسن، محمدحسن اسماعيل، بيروت، دار الكتب العلميه، الطبعة الاولى، ١٤٢٢ هـ.

٥) الارشاد فى معرفه حجج الله على العباد، المفيد، محمد بن محمد النعمان، مؤسس آل البيت (ع)، لاهياء التراث، قم.

٦) الامثال فى الحديث النبوى، الاصفهانى، عبدالله بن محمد، تحقيق، عبدالعلى، عبدالحميد، الطبعة الاولى، ١٩٨٢ م.

ص: ٢٧٢

٧) بحار الانوار الجامعه لدرر اخبار الائمه الاطهار، المجلسى، فخرالامه، الشيخ محمد باقر، بيروت، موسسه الوفاء، الطبعة الثالثه، ١٤٠٣هـ - .

٨) تذكره الخواص، الجوزى، العلامه، شمس الدين، ابوالمظفر، يوسف بن فرنلى، قم، منشورات الرضى.

٩) التمهيد لما فى الموطأ من المعانى و الاسانيد، ابن عبدالبر، يوسف بن عبدالله، مغرب، وزاره الاوقاف والشئون الاسلاميه.

١٠) الجامع الصحيح، اقشيرى، النيشابورى، مسلم بن الحجاج، بيروت، دارالفكر.

١١) جواهر العقدين فى فضل الشرفين، السمهودى، نورالدين على بن عبدالله، تحقيق، مصطفى عبدالقادر عطا، بيروت، دارالكتب العلميه، الطبعة الاولى، (١٤١٥هـ - .) ١٩٩٥ م.

١٢) جلاء الافهام فى الصلاه على خير الانام، ابن القيم، ابو عبدالله محمد بن ابي بكر، بيروت، دارالكتب العلميه.

١٣) خصائص امير المؤمنين على بن ابى طالب، النسايبى، الامام الحافظ، احمد بن شعيب، تحقيق، السيد جعفر، الحسينى، قم، دارالثقلين، الطبعة الاولى، ١٤١٩هـ - .

١٤) خصائص الوحي المبين، ابن البطريق، يحيى بن الحسن، حققه، المحمودى، تهران، وزاره الارشاد الاسلامى، الطبعة الاولى، ١٤٠٦هـ - .

١٥) ((خصال، صدوق، ابو جعفر محمد بن على، مترجم، كمره اى، تهران، كتابفروشى اسلاميه، چاپ هفتم.

ص: ٢٧٣

١٦) الدر النظيم فى مناقب الائمة اللهاميم، الشامى، الشيخ جمال الدين، يوسف بن حاتم، تحقيق، قم، مؤسسه النشر الاسلامى، الطبعة الاولى، ١٤٢٠ هـ - .

١٧) ذخائر العقبى فى مناقب ذوالقربى، الطبرى، الامام، الحافظ، احمد بن عبدالله، حققه، اكرم البوشى، جده، الطبعة الاولى، مكتبه الصحابه.

١٨) الرياض النضره فى مناقب العشره، الطبرى، الامام الحافظ احمد بن عبدالله، اخرجه، عبدالمجيد، طعمه، حلبى، بيروت، دارالمعرفه.

١٩) رشفه الصادى من بحر فضائل بنى النبى الهادى، الحضرمى، ابوبكر شهاب الدين، تحقيق، السيد على عاشور، دارالكتب العلميه، الطبعة الاولى، ١٤١٨ هـ - . ١٩٩٨ م.

٢٠) سنن الترمذى، ابن سوره، ابو عيسى، محمد بن عيسى، حققه، احمد شاکر و غيره، بيروت، دارالفکر، ١٤١٤ هـ - . ١٩٩٤ م.

٢١) السنن الكبرى، البيهقى، احمد بن الحسين، بيروت، دارالمعرفه.

٢٢) السنن، لقزوينى، ابن ماجه، تحقيق، الشيخ خليل، مأمون، بيروت، دارالمعرفه.

٢٣) شواهد التنزيل لقواعد التفضيل فى الايات النازله فى اهل البيت (ع)، الحسكاني، الامام الحافظ عبيدالله بن عبدالله، تحقيق، الشيخ المحمودى، بيروت، مؤسسه الاعلمى.

٢٤) شرح صحيح مسلم، النووى، محيى الدين يحيى بن شرف، تحقيق، خليل الميس، بيروت، دارالعلم، الطبعة الاولى، ١٤٠٧ هـ - .

٢٥) شرح نهج البلاغه، البحرانى، ميثم بن على بن ميثم، قم، دفتر تبليغات، ١٣٦٢ ش.

ص: ٢٧٤

٢٦) الشفاء بتعريف حقوق المصطفى، اليحصبي، عياض بن موسى، تحقيق، علي محمد، البجاوي.

٢٧) الصواعق المحرقة في الرد على اهل البدع و الزندقه، الهيثمي، المحدث، احمد بن حجر، تحقيق، عبدالوهاب عبداللطيف، القايره، مكتبه القايره.

٢٨) صحيح جامع بيان العلم و فضله، ابن عبدالبر، هذبه ابوالاشيال، القايره، مكتبه ابن تيميه، الطبعة الاولى، (١٤١٦ هـ - .) ١٩٩٦ م.

٢٩) صحيح، البخاري، محمد بن اسماعيل، بيروت، دارالفكر للطباعة و النشر.

٣٠) طرز الوفا في فضائل آل المصطفى، زين العابدين، احمد المصري الشافعي، تحقيق، سامي الغريري، قم، موسسه دارالكتاب الاسلامي، الطبعة الاولى، ١٤٢٣ هـ - .

٣١) عمدہ عيون صحاح الاخبار، ابن البطريق، شمس الدين، يحيى بن الحسن، تحقيق، الشيخ مالك المحمودي و الشيخ ابراهيم البهادري، قم، الطبعة الثالثة، ١٤١٢ هـ - .

٣٢) عمدہ القاري، العيني، بدرالدين ابومحمد، محمود، ناشر، مصطفى البابي و الحلبي و شركاء، الطبعة الاولى.

١٧٠) علل الشرايع، الصدوق، ابو جعفر محمد بن علي بن الحسين، قم، مكتبه الداوري.

٣٣) غايه المرام في حجه الخصام عن طريق الخاص و العام، البحراني، المحدث، السيد هاشم، تحقيق، العلامة، السيد علي، عاشور، بيروت، موسسه التاريخ العربي، الطبعة الاولى، ١٤٢٢ هـ - .

ص: ٢٧٥

٣٤) فضائل الصحابه، ابن حنبل، احمد بن محمد، تحقيق، ولي الله بن محمد، الطبعة الاولى، ١٩٨٣م.

٣٥) فضائل آل البيت فى ميزان الشريعة الاسلاميه، عمر الحاجى، الدكتور محمد، دمشق، دارالمكتبي، الطبعة الاولى، ١٤٢٠هـ - .

٣٦) فتح البارى فى شرح صحيح البخارى، العسقلانى، ابن حجر، تحقيق، الشيخ عبدالعزيز بن باز، بيروت، دارالمعرفه.

٣٧) فرائد السمطين فى فضائل المرتضى و البتول و السبطين، الجوينى، ابراهيم بن محمد، تحقيق، المحمودى، بيروت، موسسه المحمودى.

٣٨) القول البديع فى الصلاه على الحبيب، السخاوى، شمس الدين محمد بن عبدالرحمن، بيروت، دارالكتاب العربى، الطبعة الاولى.

٣٩) كنز العمال فى سنين الاقول و الافعال، لهندي، علاء الدين، المتقى بن حسام الدين، بيروت، موسسه الرساله.

٤٠) كنوز الحقايق من حديث خيرالخالق، المناوى، الامام، الحافظ عبدالرو بن على بن زين العابدين، حقه، ابو عبدالرحمن، صلاح به، بيروت، دارالكتب العلميه.

٤١) كفايه الطالب فى مناقب على بن ابيطالب، الكنجى، الامام الحافظ، محمد بن يوسف بن محمد القرشى، تحقيق، محمد هادى، الامينى، نجف، المطبعه الحيدريه، الطبعة الثانيه.

(٤٢) الكتاب المصنف فى الاحاديث و الاثار، ابن ابى شيبه، ابوبكر عبدالله بن محمد، تحقيق، محمد، عبدالسلام شاهين، بيروت، دارالكتب العلميه، الطبعة الاولى، (١٤١٦ هـ - .) ١٩٩٥ م.

(٤٣) لوامع الانوار البهيه و سواطع الاسرار الاثريه، السفاريني، محمد بن احمد، بيروت، المكتب الاسلامى.

(٤٤) مرويات الامام احمد بن حنبل فى التفسير، ابن حنبل، احمد، محمد بن رزقه بن طرهوتى و غيره، الطبعة الاولى، (١٤١٤ هـ - .) ١٩٩٣ م.

(٤٥) مجمع الزوائد و منبع الفوائد، الهيثمى، الامام، الحافظ، نورالدين على بن ابى بكر، بتحريه الحافظين، العراقى و ابن حجر، بيروت، منشورات موسسه المعارف.

(٤٦) مناقب على بن ابى طالب، الخطيب، الواسطى، على بن محمد، الشهير بابن المغازلى، حققه، محمد باقر، البهبودى، تهران، مكتبه الاسلاميه.

(٤٧) المستدرک على الصحيحين، الحاكم النيشابورى، الامام الحافظ، بيروت، دارالكتب العلميه.

(٤٨) مناقب الاسد الغالب، الجوزى، علامه، شمس الدين محمد، تحقيق، طارق الطنطاوى، قاهره، مكتبه القرآن.

(٤٩) مسند الامام احمد بن حنبل، ابن حنبل، ابو عبدالله احمد، بيروت، داراحياء التراث العربى، الطبعة الثالثه، (١٤١٥ هـ - .) ١٩٩٤ م.

(٥٠) المراتب فى فضائل اميرالمومنين (ع)، البستى، ابوالقاسم، اسماعيل بن احمد، تحقيق، محمدرضا، الانصارى، قم، الدليل، الطبعة الاولى، ١٤٢١ هـ.

ص: ٢٧٧

- (٥١) المناقب، اخطب خوارزم، الحافظ ابوالمؤد، الموفق بن احمد، تحقيق، الشيخ مالك المحمودى، قم، موسسه النشر الاسلامى، الطبعة الثانية، ١٤١٤ هـ.
- (٥٢) نهج البلاغه، صبحى الصالح، بيروت، دارالفكر، الطبعة الاولى، ١٣٨٧ هـ.
- (٥٣) مناقب على بن ابي طالب و ما نزل من القرآن فى على، ابن مردويه، ابوبكر، احمد بن موسى، تحقيق، عبدالرزاق، محمد حسين، حرز الدين، قم، دارالحديث، الطبعة الاولى، ١٤٢٢ هـ.
- (٥٤) المطالب العالیه بزوائد المسانيد الثمانیه، العسقلانى، احمد بن على بن حجر، بيروت، دارالمعرفه، (١٤١٤ هـ - ١٩٩٣ م).
- (٥٥) من لا يحضره الفقيه، الصدوق، ابو جعفر محمد بن على بن الحسين، تهران، دارالكتب الاسلاميه، ١٤١٠ هـ.
- (٥٦) مسند، الثمالى، ابو حمزه، ثابت بن دينار، تحقيق، عبدالرزاق، محمد حسين حرز الدين، قم، انتشارات دليل، الطبعة الاولى، ١٤٢٠ هـ.
- (٥٧) المنتقى شرح موطأ مالك، الباجى، سليمان بن خلف، بيروت، دارالكتاب العربى، الطبعة الاولى، ١٤٠٤ هـ.
- (٥٨) معانى الاخبار، الصدوق، ابو جعفر محمد بن على بن الحسين، تصحيح، على اكبر، الغفارى، موسسه النشر الاسلامى، الطبعة الرابعه، ١٤١٨ هـ.
- (٥٩) مختصر مسند البراز على الكتب الستة، العسقلانى، شهاب الدين ابى الفضل، تحقيق، صبرى عبدالخالق، موسسه الرساله، الطبعة الاولى، ١٩٩٢ م.
- (٦٠) مشكل الآثار، الطحاوى، ابو جعفر، احمد بن محمد، بيروت، دارصادر.

٦١) المعجم الكبير، الطبراني، الحافظ سليمان بن احمد، تحقيق، صمدى، عبدالمجيد، داراحياء التراث العربى، ١٩٩٤م.

٦٢) المصنف، الصنعاني، ابوبكر عبدالرزاق، بيروت، دارالتاج، الطبعة الاولى، ١٤١٤ هـ - .

٦٣) النور المشتعل من كتاب ما نزل من القرآن فى على عليه السلام، الاصفهاني، ابونعيم، احمد بن عبدالله، حققه، الشيخ محمد باقر المحمودى، تهران، وزاره الارشاد، الطبعة الاولى، ١٤٠٦ هـ - .

٦٤) نورالابصار فى مناقب آل البيت النبى المختار، الشبلنجى، الشيخ مؤمن بن حسن مؤمن، قم، منشورات الرضى.

٦٥) نظم درر السمطين فى فضائل المصطفى و البتول و السبطين، الزرندي، جمال الدين، محمد بن يوسف، حققه، محمد هادى، الامينى، طهران، مكتبه النينوى، الحديثه.

٦٦) نيل الاوطار شرح منتقى الاخبار، الشوكانى، بيروت، دارالكتب العلميه.

٦٧) النهايه فى غريب الحديث و الاثر، ابن اثير، مبارك بن محمد، تحقيق، ابو عبدالرحمن صلاح به، بيروت، دارالكتب العلميه، الطبعة الاولى، ١٩٨٥ م.

(د) داريه الحديث

١) علوم الحديث و مصطلحه، صبحى الصالح، قم، منشورات الشريف الرضى، الطبعة الخامسة، ١٣٦٤ ش.

٢) قواعد في علوم الحديث، التهانوي، ظفر احمد، تحقيق، عبدالفتاح، ابوغده، حلب، مكتبة المطبوعات الاسلاميه، (١٤٠٤ هـ -).
١٩٨٤ م.

٣) الكفايه في علم الروايه، البغدادي، احمد بن علي، المعروف بالخطيب، بيروت، دارالكتب العلميه، (١٤٠٩ هـ -). ١٩٨٨ م.

٥- رجالي

١) اختيار معرفه الرجال المعروف برجال الكشي، الطوسي، شيخ الطائفه، محمد بن الحسن، تحقيق، حسن المصطفوي، مشهد،
دانشگاه فردوسي، ١٣٤٨ ش.

٢) تهذيب الكمال في اسماء الرجال، المزي، جمال الدين، ابي الحجاج، يوسف، تحقيق، الدكتور بشار عواد، بيروت، مؤسسه
الرساله، الطبعة الثانيه، (١٤٠٥ هـ -). ١٩٨٥ م.

٣) تحفه الاحوي، المبارك غوري، محمد، عبدالرحمن، تحقيق، علي محمد، معوض، بيروت، داراحياء التراث العربي، الطبعة
الاولي، (١٤١٩ هـ -). ١٩٩٨ م.

٤) التحرير الطاووسي، الشيخ حسن بن زين الدين، فاضل الجواهرى، قم، مكتبة المرعشي، الطبعة الاولى، ١٤١١ هـ -.

٥) جامع الروات، الاردبيلي، محمد بن علي، قم، مكتبة المصطفوي.

٦) رجال النجاشي، النجاشي، ابوالعباس، احمد بن علي، قم، مؤسسه النشر الاسلامي.

(٧) رجال العلامه الحلبي، الحلبي، حسن بن يوسف، النجف، الطبعة الثانيه، مطبعه الحيدريه.

(٨) طبقات علماء الحديث، الصالحى، محمد بن احمد، تحقيق، اكرم البوشى، و غيره، بيروت، مؤسسه الرساله، الطبعة الثانيه، (١٤١٧هـ - .) ١٩٩٦ م.

(٩) الضعفاء الكبير، العقيلي، ابو جعفر، محمد بن عمرو بن موسى، تحقيق، عبدالمعطي، امين، بيروت، دارالكتب العلميه، الطبعة الاولى، ١٤٠٤ هـ - .

(١٠) الكامل فى ضعفاء الرجال، ابن عدى، ابو احمد عبدالله، تحقيق، عادل، احمد، عبدالموجود، بيروت، دارالمعرفه، الطبعة الاولى، ١٤١٨ هـ - . ١٩٩٧ م.

(١١) منتهى المقال فى اصول الرجال، المازندراني، الشيخ محمد بن اسماعيل، قم، مؤسسه آل البيت لحياء التراث، الطبعة الاولى، ١٤١٦ هـ - .

(١٢) مجمع الرجال، القهپايى، عناية الله على، قم، مؤسسه مطبوعاتى اسماعيليان.

(١٣) نقد الرجال، التفرشى، السيد مصطفى، قم، مؤسسه آل البيت لحياء التراث، الطبعة الاولى، ١٤١٨ هـ - .

(و) تراجم

(١) الاصابه فى تمييز الصحابه، العسقلاني، احمد بن حجر، بيروت، دارالكتب العلميه.

(٢) الاعلام، الزركلى، خيرالدين، بيروت، دارالعلم للملايين.

ص: ٢٨١

- ٣) اسد الغابه فى معرفه الصحابه، ابن الاثير، عزالدين، تحقيق، الشيخ على محمد، معوض، بيروت، دارالكتب العلميه.
- ٤) الاستيعاب فى معرفه الاصحاب، القرطبي، محمد بن عبدالبر، تحقيق، الشيخ على محمد، معوض، بيروت، دارالكتب العلميه.
- ٥) انساب الاشراف، البلاذرى، احمد بن يحيى، تحقيق، الشيخ محمدباقر، المحمودى، بيروت، مؤسسه الاعلمى، الطبعة الاولى، (١٣٩٤ هـ - .) ١٩٧٤ م.
- ٦) اهل البيت، ابو علم، توفيق، القاهره، دارالكتب الجامعى، الطبعة الثانيه، ١٤١٣ هـ - .) ١٩٩٢ م.
- ٧) تاريخ الخلفاء، السيوطى، جلال الدين، تقديم، الاستاذ، عبدالله، مسعود، حلب، منشورات دارالعلم العربى
- ٨) تهذيب التهذيب، العسقلانى، احمد بن حجر، بيروت، داراحياء، التراث العربى.
- ٩) ترجمه الامام على بن ابى طالب عن تاريخ مدينه دمشق، المحمودى، محمدباقر، بيروت، مؤسسه المحمودى، الطبعة الثالثه، ١٤٠٠ هـ - .
- ١٠) حليه الاولياء و طبقات الاصفياء، الاصفهانى، ابو نعيم، احمد بن عبدالله، بيروت، دارالكتب العلميه.
- ١١) الذريعه الى تصانيف الشيعة، تهرانى، الشيخ آقابزرگ، بيروت، دارالاضواء، الطبعة الثالثه، ١٤٠٣ هـ - .
- ١٢) سيره اعلام النبلاء، الذهبى، شمس الدين، محمد بن احمد، بيروت، مؤسسه الرساله.

١٣) سيره آل بيت النبي الاطهار، مجدى فتحى السيد، المكتبه التوفيقه.

١٤) الطبقات الكبرى، ابن سعد، محمد، تحقيق، محمد عبدالقادر، عطا، بيروت، دارالكتب العلميه، الطبعة الاولى، (١٤١٠ هـ -).
١٩٩٠ م.

١٥) الفصول المهمه فى معرفه الاثمه، ابن صباغ، الشيخ الامام، على بن محمد، بيروت، مؤسسه الاعلمى، للمطبوعات، الطبعة الاولى، ١٤٠٨ هـ -.

١٦) فضل آل البيت، معرفه ما يجب لال البيت النبوى، المقريزى، القايره، ١٩٧٣ م.

١٧) لسان الميزان، العسقلانى، شهاب الدين ابى الفضل، احمد بن على حجر، بيروت، مؤسسه الاعلمى، الطبعة الثالثه، ١٤٠٦.

١٨) ميزان الاعتدال فى نقد الرجال، الذهبى، شمس الدين، محمد بن احمد، تحقيق، الشيخ، على محمد، معوض، بيروت، دارالكتب العلميه، الطبعة الاولى، ١٤١٦ هـ -.

١٩) معرفه الصحابه، الاصفهانى، ابو نعيم، احمد بن عبدالله، تحقيق، عادل بن يوسف، الرياض، دارالوطن، الطبعة الاولى، (١٤١٩ هـ -).
١٩٩٨ م.

٢٠) وفيات الاعيان و انباء ابناء الزمان، ابن خلكان، شمس الدين احمد بن محمد، تحقيق، الدكتور، احسان عباس، بيروت، دار صادر.

ز) فقهى و اصولى

١) الاحكام فى اصول الاحكام، الأمدى، على بن محمد، تحقيق، سيدالجميلى، دار الكتاب العربى، بيروت، الطبعة الثانيه، (١٤٠٦ هـ -).
١٩٨٦ م.

ص: ٢٨٣

٢) ايضاح الفوائد فى شرح القواعد، فخرالمحققين، محمد بن الحسن بن يوسف، حقه الاشتهاردى و الكرمانى، قم، الطبعه الاولى، ١٣٨٧ هـ - .

٣) ارشاد الفحول الى تحقيق الحق من علم الاصول، الشوكانى، محمد بن على بن محمد، بيروت، دارالفكر.

٤) الاختيارات الفقيهيه، ابن تيميه، شيخ الاسلام، علاءالدين ابوالحسن على بن محمد البعلى، بيروت، دارالمعرفه.

٥) الانصاف فى معرفه الراجح من الخلاف على مذهب الامام احمد، المرادى، على بن سليمان، تحقيق، محمد حامد النقى، بيروت، داراحياء التراث العربى، الطبعه الثانيه.

٦) تذكره الفقهاء، الحللى، حسن بن يوسف، قم، مؤسسه آل البيت، ١٤١٤ هـ - .

٧) جامع المقاصد فى شرح القواعد، المحقق الثانى، على بن الحسين، قم، مؤسسه آل البيت، ١٤١١ هـ - .

٨) شرح المعالم فى اصول الفقه، ابن تلمسانى، عبدالله بن محمد بن على، تحقيق، الشيخ عادل، بيروت، عالم المكتب، الطبعه الاولى، ١٤١٩ هـ - . ١٩٩٩ م.

٩) قواطع الادله فى الاصول، السمعانى، ابوالمظفر، تحقيق، الدكتور محمدحسن، بيروت، مؤسسه الرساله، الطبعه الاولى، (١٤١٧ هـ - .) ١٩٩٦ م.

١٠) القواعد و الفوائد الاصوليه و ما يتعلق بها من الاحكام الفرعيه، ابن اللحام، محمد بن عباس، تحقيق عبدالكريم الفضيلى، بيروت، المكتبه العصريه، الطبعه الاولى، ١٤١٨ هـ - . ١٩٩٨ م.

(١١) اللعه دمشقيه، الشهيد الاول، محمد بن جمال الدين، قم، دارالفكر، الطبعه الثانيه، ١٤١٢هـ - .

(١٢) موسوعه الفقه الاسلامى طبق لمذهب اهل البيت، قم، مؤسسه دائره معارف الفقه الاسلامى، الطبعه الاولى، (١٤٢٣ هـ - .) ٢٠٠٢ م.

(١٣) مجموع فتاوى، ابن تيميه، الرياض، دار عالم الكتب.

(١٤) المحصول فى علم اصول الفقه، الرازى، فخرالدين محمد بن عمر، دراسه و تحقيق، الدكتور طه، جابر، بيروت، مؤسسه الرساله، (١٤١٨ هـ - .) ١٩٩٧ م.

ج) كلامى

(١) اثبات الوصيه للامام على بن ابى طالب، المسعودى، على بن الحسين، النجف، المكتبه المرتضويه.

(٢) اصول مذهب الشيعه، القفارى، ناصر، رياض، ١٩٩٣ م.

(٣) آل الرسول و اوليائه موقف اهل السنه و الشيعه، محمد بن عبدالرحمن بن قاسم، الطبعه الثانيه، ١٤٢١ هـ - .

(٤) الامامه و السياسه، الدينورى، عبدالله بن مسلم بن قتيبه، تحقيق، الدكتور طه محمد، الزينى، مؤسسه الحلبي و شركاء.

(٥) تنزيه القرآن عن المطاعن، عمادالدين، ابوالحسن عبدالجبار بن احمد المعتزلى، بيروت، دارالنهضه الحديثه.

(٦) الشيعه و السنه، الهى ظهير، احسان، لاهور، اداره ترجمان السنه، ١٩٧٣ م.

(٧) الشيعه و اهل البيت، الهى ظهير، احسان، لاهور، اداره ترجمان السنه، ١٩٨١ م.

ص: ٢٨٥

٨) الشيعة و القرآن، الهى ظهير، احسان، لاهور، اداره ترجمان السنه، ١٩٨٣ م.

٩) الشيعة و التشيع، الهى ظهير، احسان، لاهور، اداره ترجمان السنه، ١٩٨٤ م.

١٠) الفوائد البهيه فى شرح عقائد الاماميه، جميل حمود، الشيخ محمد، بيروت، مؤسسه العلمى، الطبعة الثانيه، ١٤٢١ هـ - . م. ٢٠٠١.

١١) منهاج السنه النبويه، ابن تيميه، تحقيق، الدكتور محمد رشاء سالم، رياض، دار أحد.

١٢) منهج الحق و كشف الصدق، الحلبي، حسن بن يوسف، تعليق، الحجه الشيخ عين الله الحسنى الازموى، قم، مؤسسه دارالهجره، الطبعة الثالثه، ١٤١١ هـ - .

١٣) منهاج الكرامه فى معرفه الامامه، الحلبي، حسن بن يوسف، بن المطهر، تحقيق، الاستاذ عبدالرحيم، مبارك، مؤسسه پژوهش و مطالعات عاشورا، الطبعة الاولى، ١٤٢١ هـ - .

(ط) تاريخى

١) تاريخ الاسلام، الذهبى، شمس الدين، محمد بن احمد، تحقيق، الدكتور، عمر، عبدالسلام، بيروت، دارالكتاب العربى.

٢) تاريخ مدينه دمشق، ابن عساكر، الامام، الحافظ، ابوالقاسم، على بن الحسن، تحقيق، على، شيرى، بيروت، دارالفكر، الطبعة الاولى، ١٤١٧ هـ - .

٣) تاريخ يعقوبى، يعقوبى، احمد بن ابى يعقوب، بيروت، دار صادر.

ص: ٢٨٦

- ٤) تاريخ الخلفاء، السيوطي، جلال الدين، تحقيق، محمد، محيي الدين عبد الحميد.
- ٥) تاريخ الطبري المعروف بتاريخ الامم و الملوك، الطبري، الامام، ابو جعفر، محمد بن جرير، بيروت، مؤسسه الاعلمي.
- ٦) التدوين في اخبار قزوين، رافعي قزويني، تحقيق، عزيزا... عطاردي، تهران، نشر عطاردي.
- ٧) الخوارج اصول و عقايد، طاهر الشمري، حبيب، مشهد، البحوث الاسلاميه، الطبعة الاولى، ١٤١٥ هـ - .
- ٨) السيره النبويه، ابن هشام، حقه، مصطفى السقا و غيره، بيروت، دار احياء التراث العربي.
- ٩) الفتوحات الاسلاميه بعد معنى الفتوحات النبويه، زيني دحلان، السيد احمد، القاهره، مؤسسه الحلبي و شركاء، (١٣٨٧ هـ -) ١٩٦٨ م.
- ١٠) الكامل في التاريخ، ابن الاثير، عزالدين، علي بن ابي الكرم، بيروت، دار صادر.
- ١١) كتاب المعرفه و التاريخ، الفسوي، يعقوب بن سفيان، تحقيق، اكرم ضياء الصمدى، مؤسسه الرساله، الطبعة الثانيه، ١٩٨١ م.

٢) لغوى و ادبى

- ١) اقرب الموارد في فصيح العربيه و الشوارد، سعيد الخورى، الشرتونى، تهران، دارالاسوه، ١٤١٦ هـ - .

- (٢) تهذيب اللغة، الازهرى، ابومنصور محمد بن احمد، بيروت، دار احياء التراث، (١٤٢١ هـ - ٢٠٠٠ م).
- (٣) تاج العروس من جواهر، الزبيدي، السيد مرتضى، الحسينى الواسطى، تحقيق، على شبرى، بيروت، دارالكفر، (١٤١٤ هـ - ١٩٩٤ م).
- (٤) شرح المختصر على تلخيص المفتاح، التفتازانى، سعدالدين، قم، كتابفروشى مصطفى.
- (٥) القاموس المحيط، الفيروزآبادى، محمدالدين محمد بن يعقوب، بيروت، دارالجيل.
- (٦) لسان العرب، ابن منظور، العلامة، ابوالفضل جمال الدين محمد بن مكرم، قم، نشر ادب الحوزه.
- (٧) مفتاح العلوم، السكاكى، ابويعقوب، يوسف بن ابى بكر، بيروت، دارالكتب العلميه.
- (٨) معجم مقاييس اللغة، ابن فارس، ابوالحسين احمد، تحقيق، عبدالسلام، هارون، قم، مركز الاعلام الاسلامى، ١٤٠٤ هـ - .
- (٩) المعجم الوسيط، عده من العلماء، استانبول، دارالوادعوه، ١٣٧٩ هـ - .
- (١٠) المطول فى شرح تلخيص المفتاح، التفتازانى، سعدالدين، تهران، كتابفروشى اسلاميه، ١٣٧٤ هـ - .
- (١١) مغنى اللبيب عن كتب الاعاريب، المصرى، جمال الدين ابومحمد عبدالله بن يوسف، تهران، كتابفروسى اسلاميه، ١٣٩١ هـ - .

(١٢) مجمع الامثال، ميداني، احمد بن محمد، تحقيق، قصي الحسين، طرابلس لبنان، دارالشمال.

ك) كليات

(١) سلسله مؤلفات، المفيد، محمد بن محمد بن النعمان، الطبعة الثانية، بيروت، دارالمفيد، (١٤١٤ هـ - .) ١٩٩٣ م.

(٢) شرح نهج البلاغه، ابن ابي الحديد، عزالدين ابو حامد بن هبه الله، تحقيق، محمد، ابو الفضل، ابراهيم، بيروت، دارالكتب العلميه.

(٣) العقد الفريد، ابن عبد ربه، احمد بن محمد، تحقيق، الدكتور، مفيد، بيروت، دارالكتب العلميه، (١٤١٧ هـ - .) ١٩٩٧ م.

(٤) الفتوحات المكيه، ابن العربي، محيي الدين.

(٥) منهاج البراعه في شرح نهج البلاغه، الهاشمي الخويي، علامه ميرزا حبيب الله، تهران، كتابفروشي، اسلاميه.

(٦) شرح فتح القدير، كمال الدين محمد بن عبد الواحد، ابن همام، بيروت، دارالفكر، الطبعة الثانية، ١٢٩٧ م.

(٧) سلسله الاحاديث الصحيحه، محمد ناصر الدين الالباني، مكتبه المعارف، الرياض طبعه جديد هـ - . ١٩٩٥

(٨) البدايه و النهايه، ابو الفداء، ابن كثير، دارالفكر، بيروت، ١٤١٩ هـ - .

(٩) يابيع الموده، سليمان بن ابراهيم، القندوزي، قم، كتابفروشي بصيرتي

ص: ٢٨٩

- ١٠) المجموع الرائق من أزهار الحدائق، سيد هبه الله، الموسوى، تهران، مؤسسه دائره المعارف اسلاميه ١٤١٧ هـ .
- ١١) الجمل او النصره فى حرب بصره، شيخ المفيد، قم، مكتبه الداورى
- ١٢) الاغانى، ابو الفرح، على بن الحسين، تحقيق عبد الامير على مهنا، بيروت، دارالفكر، ١٤٠٧ هـ .
- ١٣) شرح كتاب الفقه الاكبر، للفارى ملا على، بيروت، دارالكتب العلميه
- ١٤) فيض التقدير شرح الجامع الصغير، عبد الرؤوف المناوى، بيروت، دارالمعرفه
- ١٥) فضائل آل البيت، المقرئى، القايره، ١٩٧٣ م .
- ١٦) فضائل آل البيت فى الميزان الشريعه الاسلاميه، الدكتور محمد عمر الحاجى، دمشق، دارالمكتبى، ١٤٢٠ هـ .
- ١٧) فضائل الطالبين، حاكم ابى سعد، محسن بن كرامه، تحقيق، محمد رضا انصارى، تهران ١٣٧٨ شمسى .
- ١٨) غريب الحديث، ابن قتيبه، بغداد، ١٩٧٧ م .
- ١٩) غريب الحديث، ابو عبيد ابن قاسم بن سلا. حيدرآباد ١٩٦٤ م .
- ٢٠) غريب الحديث، خطابى، مكه المكرمه
- ٢١) نهايه الارب، فى مصرفه انساب العرب، القلقشندى، احمد بن عيسى، القايره، ١٩٥٩ م .
- ٢٢) اضواء على السنه المحمديه، محمود ابو ريه، القايره، ١٩٦٠ م .
- ٢٣) سنن، ابى داوود، سليمان بن الاشعث، بيروت، دارالفكر ١٤١٤ هـ .

٢٤) جامع التفسير من كتب الاحاديث ، اشرف على اخراجه خالد بن عبدالقادر آل عقده، الرياض، دار طيبه، الطبعة الاولى، ١٤٢١هـ - .

٢٥) التفسير الحديث ترتيب السور حسب النزول، محمد عزه، دروزه، بيروت، دارالعرب الاسلامي، الطبقة الثانية، ١٤٠٤هـ - .

٢٦) غريب الحديث ، شيخ الاسلام ، ابي الفرج ، عبد الرحمن بن علي بن الجوزي المتوفى ٥٩٧هـ -، علق عليه، الدكتور عبد المصطفى امين، بيروت، دارالكتب الصلحيه، الطبعة الاولى ١٩٨٥م .

٢٧) النهاية في غريب الحديث و الاثر، الامام مجد الدين المبارك بن محمد، ابن اثير، علق عليه، ابو عبد الرحمن صلاح به، دارالكتب العلميه، الطبعة الاولى ١٩٩٧م .

٢٨) المحكم و المحيط الاعظم، ابي الحسن علي بن محمد اسماعيل بن سيد المعروف با بن سيد، المتوفى ٤٥٨هـ -، تحقيق، الدكتور عبد الحميد، بيروت، دارالكتب العلميه، الطبعة الاولى، ١٤٢١هـ - .

٢٩) جمهره اللغة، ابوبكر محمد بن دريد متوفى ٣٢١، حقه، الدكتور رمزي منير، بعلبك بيروت دارالعلم، ملايين .

٣٠) الروضه البهيه في شرح اللمعه الدمشقيه، للشهيد الثاني زين الدين بن علي بن احمد، تحقيق، السيد محمد كلانتر، قم، منشورات المطبعة العلميه .

٣١) شرح الاصول الخمسه، لا بي الحسين القاضى عبد الجبار بن احمد، تحقيق، عبد الكريم عثمان، الطبعة الاولى، القايره، مكتبه وهبه ١٣٨٤هـ - .

٣٢) شرح العقائد النسفي، لسعد الدين مسعود بن عمر التفتازاني، الطبعة الحجرية، دارالخلافة العثمانية، المطبعة العثمانية ١٣١٥ هـ.

٣٣) شرح المطالع، لقطب الدين الرازي، قم، منشورات كتب النجفي.

٣٤) شرح مطالع الانور، لقطب الدين الرازي، دارالخلافة، طبعه العثماني.

٣٥) شرح المواقف، للسيد الشريف علي بن محمد الجرجاني، اعداد السيد محمد بدر الدين النسعاني، قم، منشورات الرضي ١٤١٢ هـ.

٣٦) شرح المقاصد، اسعد الدين مسعود بن عمر، قم، منشورات الرضي.

٣٧) الفصول المهمة في معرفة احوال الائمة، لعلی بن محمد المعروف با بن الصباغ بيروت مؤسسه الاعلمی، للمطبوعات، الطبعة الاولى ١٤٠٨ هـ.

٣٨) كتاب الاربعين في اصول الدين، احمد بن عمر الخطيب فخر الدين الرازي، الطبعة الاولى، حيدر آباد، مطبعة دارالمعارف العثمانية

٣٩) منتهى الارب في لغة العرب، لعبد الرحيم بن عبد الكريم الصنفي، طهران، منشورات مكتبة النسايب.

ص: ٢٩٢

جلد ۵

اشاره

ص: ۱

مقدمه استاد انصاری بویراحمدی ۱۱

فصل اوّل

تفسیر آیه اولی الامر از دیدگاه اهل سنت

آیه اطاعت ۲۱

تفسیر آیه ۲۲

أولی الامر از دیدگاه اهل سنت ۳۰

مصادیق «اولی الامر» از دیدگاه اهل سنت. ۳۳

نقد ۳۳

نقد ۳۵

۳- فرماندهان جنگ: ۴۵

نقد ۴۵

۴- قاریان و عالمان: ۴۶

نقد ۴۶

۵- عالمان دیندار: ۴۶

نقد ۴۷

۶- اهل حل و عقد: ۴۷

نقد ۴۷

۷- صاحبان قدرت: ۴۸

اطاعت های ممنوع در قرآن. ۵۷

اطاعت‌های ممنوع در سنت. ۶۰

اطاعت‌های ممنوع از نظر عقل. ۶۴

اولی الامر از دیدگاه شیعه ۶۶

فصل دوّم

تقریر استدلال شیعه

عصمت امام ۷۵

تعریف عصمت. ۷۷

حدود عصمت. ۷۸

الف - دیدگاه شیعه ۷۸

ب - دیدگاه اهل سنت ۷۸

منشأ عصمت از دیدگاه اهل سنت. ۸۰

۱- دیدگاه اهل سنت ۸۰

منشأ عصمت از دیدگاه شیعه ۸۶

ضرورت نصب و عصمت جانشینان رسول خدا صلی الله علیه وآله. ۹۷

دلایل عصمت جانشینان رسول خدا صلی الله علیه وآله. ۱۰۱

ظالم در قرآن ۱۰۵

اثبات عصمت امامان علیه السّلام. ۱۱۰

الف - دیدگاه اهل سنت ۱۱۰

ب - دیدگاه شیعه ۱۱۰

۱ - قرآن ۱۱۰

۲- سنت ۱۱۱

قرآن ۱۱۸

سنت ۱۱۹

احتجاج به آیه اولی الامر. ۱۲۳

۱- امام علی علیه السلام. ۱۲۴

۱- در دوران خلافت عثمان ۱۲۴

۲- در دوران خلافت خود ۱۲۷

۳- امام حسین علیه السلام ۱۲۸

ص: ۸

۴- امام باقر علیه السلام ۱۳۰

۵- امام صادق علیه السلام ۱۳۱

۶- امام کاظم علیه السلام ۱۳۲

۷- امام رضا علیه السلام ۱۳۳

۷- امام حسن عسکری علیه السلام ۱۳۴

فصل سوم

شبهات ادبی و کلامی

۱. اطلاق جمع و اراده فرد خلاف ظاهر است ۱۳۹

نقد ۱۴۰

۲- اطاعت از امامان؛ تکلیف مالا یطاق و یا مشروط ۱۴۰

نقد ۱۴۲

۳- ذکر نشدن امامان در آیه: ۱۴۴

نقد ۱۴۴

شبهات کلامی. ۱۴۶

معتبر نبودن عصمت امام از نگاه امام علی علیه السلام: ۱۴۶

نقد ۱۴۷

عدم نیاز به معصوم با وجود امت: ۱۵۲

نقد ۱۵۲

بی فایده بودن عصمت: ۱۵۴

نقد ۱۵۵

اختلاف رفتار امامان دلیل بر عدم عصمت آنان: ۱۵۷

نقد ۱۵۸

اعتراف به گناهان از طرف معصومان: ۱۶۳

نقد ۱۶۵

اعتراف به خطا در عمل از طرف معصومان: ۱۷۷

نقد ۱۸۰

ص: ۹

فصل چهارم

شبهات تاریخی

۱ - با وجود پیامبر نیازی به امام معصوم نیست. ۱۸۹

نقد ۱۹۰

۲ - با آمدن پیامبران نیازی به امام نیست: ۱۹۲

نقد ۱۹۳

۳- عصمت امت و بی نیازی از عصمت امام: ۱۹۴

نقد ۱۹۵

۴ - عصمت ریشه ای مجوسی دارد: ۱۹۷

نقد ۱۹۸

ص: ۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «فاطمه معجزة قلبى وابناها ثمره فؤادى وبعلمها نور بصرى والأئمة من ولدها أمنا ربى جبل ممدود بينه وبين خلقه من اعتصم بهم نجى ومن تخلف عنهم هوى»^(۱).

«فاطمه روشنى بخش قلب من و پسرانش میوه دل من و شوهرش نور چشم من و امامان از فرزندان وی امینان پروردگارم و ریسمان بین خدا و مخلوق او هستند کسی که به آنان اعتصام جوید نجات می یابد و کسی که از آنان سربچی کند نابود می شود».

ص: ۱۱

۱- شیخ سلیمان حنفی، ینایع الموده، ص ۸۲ و ۱۱۸، چاپ اسلامبول، و ج ۱، ص ۸۰، چاپ بیروت؛ شیخ الاسلام جوینی، فرائد السمطین، ج ۲، ص ۶۶، چاپ بیروت؛ علامه ابن حجر مکی، صواعق المحرقة، ص ۹۳، چاپ مصر؛ حافظ ابن الفوارس، اربعین، ص ۱۴؛ علامه زمخشری، المناقب، ص ۲۱۲؛ علامه خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۱، ص ۵۹ و ۹۹؛ علامه ابن حسنویه، در بحر المناقب، ص ۱۱۶.

پژوهش و تحقیقات در مورد آیات ولایت در قرآن به ویژه به صورت علمی و روشمند، دارای اهمیت و جایگاه رفیع و ارزشمندی است.

یکی از مهم ترین منابع استنادی مکتب تشیع در اثبات امامت اهل بیت علیه السلام، آیات ولایت در قرآن است. پژوهش های فرعی و جانبی متعدد و فراوانی در این مورد به عمل آمده است، اما تحقیقی کامل و جامع الأطراف که هم تقریر شیعه و هم تقریر اهل تسنن را به صورت دقیق و عالمانه بررسی کرده باشد و در کنار آن انواع شبهات را پاسخگو بوده و نکات ناب تفسیری و روایی را به آن افزوده باشد، مثل همین کتاب ارزشمند «آیات ولایت در قرآن» بسیار نادر و کم نظیر است. اما قبل از مطالعه کتاب لازم است اوصاف و ویژگی های امام ولو به صورت اجمالی و فهرست وار مورد بیان و دقت نظر قرار گیرد.

به همین جهت در این مقدمه کوتاه سعی می کنیم تا با زبانی ساده و روان شرایط و ویژگی های امام علیه السلام از دیدگاه تشیع را به محضر خوانندگان عزیز تقدیم نماییم:

در آیات قرآن کریم از جمله آیات انذار، تطهیر، خیر البریه، مودت، ابلاغ، اکمال دین، صادقین، ولایت، اطاعت و... و روایات نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله از جمله احادیث یوم الدار، ثقلین، منزلت، ولایت، دوازده خلیفه (نقباء)، وصایت، طیر و... برای امام علیه السلام صفات، ویژگی ها و شرایطی بیان شده است که مهم ترین آنها را بسیار خلاصه و فهرست وار بیان می نمایم.

۱. امام باید در بُعد ظاهر، از عیوبی که باعث انزجار مردم می شود سالم باشد، مانند جزام و پیسی و در بُعد باطنی نیز از نقایص و رذایل نفسانی مانند نادانی و دیوانگی پاک و سالم باشد. (۱)

۲. امام علیه السلام باید در تمامی صفات کمال، افضل و برتر از همه خلایق باشد. (۲)

۳. با توجه به آیه تطهیر (۳) و دیگر آیات قرآن کریم، شرط عصمت برای امامت و ولایت قرار داده شده است. اگر امام معصوم علیه السلام نباشد خود نیازمند راهنمایی و هدایت دیگران است. مردم زمانی از رهبرانشان با جان و دل پیروی می کنند که از گناه و اشتباه مصون باشند. اگر امام علیه السلام دارای ملکه عصمت نباشد نمی تواند خلیفه الله و خلیفه الرسول باشد و دستگیری جاودان را برای پیروان خود به ارمغان آورد.

۴. امام علیه السلام منصوب و منصوب از طرف خدا و رسول صلی الله علیه و آله است. امامت همچون نبوت لطف خداوند بوده و این لطف بدون عصمت ناقص است؛ چون عصمت امری باطنی است و مردم از فهم و کشف آن عاجزند و فقط خدا و رسول آن را می دانند؛ پس لازم است امام علیه السلام از طرف خدا و رسول منصوب و منصوب گردد.

۵. امامت اصلی از اصول دین و رکنی از ارکان نظام الهی است.

ص: ۱۳

۱- ارشاد الطالبین، ص ۳۲۵ - ۳۷۵.

۲- اصول کافی، ج ۱، ص ۲۰۲؛ امالی صدوق، ص ۵۴۰؛ تحف العقول، ص ۴۴۱.

۳- احزاب / ۳۳.

۶. زمین هیچ گاه خالی از حجت و امام نخواهد بود.

۷. امامت پس از پیامبر در معصومان از ذریه او ادامه دارد و آنان دوازده نفرند.

۸. امام علیه السّلام حامل علوم الاهی و وارث علم نبی صلی الله علیه و آله است؛ نه تنها نزد او «عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ» است، بلکه نزد او تمامی «عِلْمُ الْكِتَابِ» بوده، در نتیجه متصل به منبع علم الاهی است.

۹. امامت استمرار رسالت بوده، امکان طبیعی و صحیح مقبولیت و مشروعیت خاتمیت به وجود ولایت و امامت است.

۱۰. امام علیه السّلام دارای کرامات، عنایات و توان خارق العاده ای است که از بشر معمولی ساخته نیست.

۱۱. عظمت وجودی امام علیه السّلام نه تنها فراتر از خلافت و رهبری معمولی و متداول جامعه است، بلکه دارای جمیع مراتب ولایت الاهی غیر از ربوبیت و خالقیت است.

۱۲. امام علیه السّلام در اثر وصول به قرب الاهی مسلط بر ضمایر رموز خلقت، رمز امکان ارتباط بین خالق و مخلوق و حجت بالغه الاهی است.

۱۳. او مصداق انسان کامل و مصداق کامل خلیفه الله و خلیفه الرسول است.

امامان معصوم علیه السّلام، دارای اوصاف و ویژگی های فراوان دیگری نیز هستند که مجال تحریر بر تفصیل نیست.

اثبات امامت و ولایت این معصومان ارجمند و والامقام، کاری بس بزرگ و ارزنده است، اما این اثبات و تلاش علمی اگر در حوزه قرآن کریم و بررسی ولایت

و امامت از دیدگاه قرآن کریم باشد از ارزش و اهمیت بیشتری برخوردار بوده و قداست ویژه ای پیدا می کند.

به همین سبب حضرت حجت الاسلام والمسلمین جناب آقای دکتر حاج سید محمد مرتضوی «زید عزه الشریف و ادام الله ظلّه» با پشتکار فراوان و تلاش مجاهدانه طی سالیان متمادی سعی نموده اند تا اثری علمی، روشمند و استدلالی پدید آورند.

امروز شاهد ارائه چنین کتاب وزینی هستیم که امید است، جامعه اسلامی و حق جویان و حقیقت طلبان از آن بهره مند گردند.
ان شاء الله

کثر الله امثالهم، جزاه الله عن الإسلام اجراً، ادام الله ظلّه و دامت افاضاته

والسلام علیکم وعلی جمیع اخواننا المؤمنین بولایه علی بن أبی طالب علیه السلام فی اقطار العالم ورحمه الله وبرکاته

مسئول مجمع جهانی شیعه شناسی

انصاری بویراحمدی

ص: ۱۵

{ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا } (نساء/۵۹)

فصل اول: تفسیر آیه اولی الامر از دیدگاه اهل سنت

فصل دوم: تقریر شیعه

فصل سوم: شبهات ادبی و کلامی

فصل چهارم: شبهات تاریخی

ص: ۱۷

اشاره

ص: ۱۹

از آیاتی که شیعه برای اثبات امامت علی علیه السلام به آن استدلال کرده است، آیه اطاعت از اولی الامر است که خداوند متعال فرموده است:

{ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا } (١)

ای کسانی که ایمان آورده اید از خدا و رسول و اولی الامر اطاعت کنید و اگر در چیزی کارتان به نزاع

ص: ۲۱

کشید به حکم خدا و رسول باز گردید اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید. این برایتان بهتر و خوش فرجام تر خواهد بود.

تفسیر آیه

قبل از بیان تقریر استدلال به آیه یاد شده و با توجه به شبهاتی که بر آن وارد کرده اند، ارائه توضیحات زیر درباره آیه لازم است:

۱- اگر چه جمله {اطيعوا الله و اطيعوا الرسول} اساس همه ادیان آسمانی است، ولی در این آیه با توجه به تفریح جمله {فان تنازعتم فی شیء} به عنوان مقدمه برای آماده کردن مسلمانان برای رجوع به خدا و رسول در موارد اختلاف مطرح است، چنان که همین نکته را در آیات بعد نیز تکرار می کند؛

{أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ} (۱)

آیا نمی نگری به کسانی که به گمان خود به آنچه به سوی تو نازل شده است، ادعای ایمان دارند.

ص: ۲۲

{وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ...} (۱)

و ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر این که مردم به دستور خداوند از آنان پیروی کنند.

{فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِي مَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ...} (۲)

نه چنین نیست، قسم به پروردگار تو اینان به حقیقت ایمان نمی آورند مگر این که برای حل تمام اختلافات بین خود به تو مراجعه کنند.

این آیات و آیات همانند آن نیز می رساند که مسلمانان باید برای حل اختلافات خود، به خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله روی آورند و به داوری آن حضرت رضایت داده و از حکمی که آن حضرت صادر می کند، دلگیر نشوند.

۲- بدون تردید اطاعت از خداوند، اطاعت از آن چیزی است که بر پیامبران وحی نموده است و آنان آن معارف و احکام را برای مردم تبلیغ کرده اند.

اما اطاعت از رسول خدا صلی الله علیه و آله از دو نظر مورد توجه است:

ص: ۲۳

۱- نساء/۶۴.

۲- نساء/۶۵.

الف - خداوند یکی از وظایف رسول را تبیین و تفسیر آنچه در کتاب به صورت اجمال آمده است، می داند و می فرماید:

{وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ} (۱)

قرآن را بر تو نازل کردیم تا بر امت آنچه را که فرستاده شده است، بیان کنی.

ب - یکی از وظایفی که خداوند در آیات قرآن به رسول خدا صلی الله علیه وآله واگذار کرده است، قضاوت در مسائل اختلافی بین مردم براساس تشخیص خود اوست؛

{لَتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ} (۲)

گرچه این حکم براساس ظواهر قوانین قضاء بود، ولی مردم موظفند از پیامبر اطاعت کنند. با توجه به آیه یاد شده حاکمیت بین مردم به رسول خدا صلی الله علیه وآله سپرده شده است؛ زیرا آنچه پیامبر می گوید و بدان حکم می کند و آنچه در تبیین احکام خدا بیان می کند، معلوماتی است که خداوند در اختیار او گذاشته است؛

{وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ} (۳)

ص: ۲۴

۱- نحل/۴۴.

۲- نساء/۱۰۵.

۳- نجم/۳-۵.

بدین ترتیب سنت پیامبر صلی الله علیه وآله یعنی گفتار، رفتار و تایید رسول خدا صلی الله علیه وآله حجت می شود و تفکیک بین کتاب خدا و سنت رسول خدا صلی الله علیه وآله در حجیت جایز نیست و آنان که شعار «حسبنا کتاب الله» را در روزهای پایانی عمر رسول خدا صلی الله علیه وآله مطرح کرده بودند، شعاری انحرافی و خلاف کتاب خدا و سنت رسول خدا صلی الله علیه وآله بود، چنان که آن حضرت چنین تفکیکی را پیش بینی می کرد.

به این روایت توجه کنید:

«عن المقدم بن معدی کرب ان رسول الله قال یوشک الرجل متکئا علی اریکته یحدّث بحدیثی فبقول بیننا

و بینکم کتاب الله عزوجل فما وجدنا فیہ من حلال استحللناه و ما وجدنا فیہ من حرام حرّمناه. الا و انّ ما حرّم رسول الله مثل ما حرّم الله.» (۱)

مقدم بن معدی کرب می گوید: بدون تردید رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: به زودی انسانی به اریکه قدرت تکیه می زند در حالی که حدیث مرا برایش باز گو می کنند و می گوید: بین ما و شما کتاب خدا کافی است.

ص: ۲۵

۱- ابن ماجه، سنن، ج ۱، ص ۱۵، حدیث ۱۲؛ تفسیر قرطبی، ج ۵، ص ۲۶۲.

بنابر این آنچه در کتاب خدا حلال شمرده شده است، ما هم حلال میدانیم و آنچه در کتاب خدا حرام شمرده شده است، ما هم حرام می دانیم. توجه داشته باشید که بدون تردید آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله حرام کرده همانند چیزی است که خداوند حرام کرده است بنابراین، تفکیک کتاب و سنت جایز نیست و این که خداوند در آیه مورد بحث دستور به رجوع به رسول خدا صلی الله علیه و آله می دهد، دلیل بر این است که سنت رسول خدا، از نظر خداوند، همانند کتاب خدا و حجت است. بر این اساس آنچه از معارف دین و احکام در اسلام وجود دارد، باید به کتاب خدا و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله برگردد.

۳- بر اولی الامر - با هر تعریفی که از آن باشیم - وحی نازل نمی شود تا او با رسول در بخش اول تبلیغ دین شریک باشد، بلکه تنها در بخش دوم، - داوری در مسائل اختلافی - با رسول شریک است. بنابر این در وجوب اطاعت

تنها در تشخیص نظر خود با رسول شریک هستند. از این جهت خداوند در تنازع امر آنها را به عنوان یک منبع مستقل ذکر نکرده، بلکه تنها فرموده است:

{فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ}

و قطعاً مورد نزاع به قرینه آیات بعد - که از رجوع به طاغوت منع می کند - حکم خداوند در مسائل اختلافی مسلمانان خواهد بود.

براین اساس حکمی که مسلمانان در نزاعها باید به آن رجوع کنند، در کتاب و سنت - که هر دو حجت قاطع هستند - وجود دارد.

بر اساس این آیه، قول اولی الامر هم - که حکم کتاب و سنت را بیان می کند - بدون هیچ قید و شرطی حجت قاطع است و در نهایت همه به کتاب و سنت برمی گردد. بنابراین اولی الامر - هر کس که باشد - نه چنین اختیاری دارد که حکم جدیدی که در کتاب و سنت نیست، وضع کند و نه اختیار دارد که حکمی از احکام خدا را که در کتاب و سنت است، نسخ کند و گرنه رجوع به خدا و رسول معنایی نخواهد داشت. به این آیه توجه کنید:

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا﴾ (۱)

بدین سان ترتیب خداوند، همان تشریح است و قضای رسول یا همان تشریح است یا اعم از تشریح و نظر خود اوست و وجوب اطاعت از «اولی الامر»

ص: ۲۷

در تبعیت از رأی آنان در حوزه ولایت آنان است در این که حکم خدا را از کتاب و سنت به دست می آورند. (۱)

۴- اطاعت از خدا و رسول در {اطيعوا الله و اطيعوا الرسول} هیچ قید و شرطی ندارد و این خود دلیل بر این است که رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ گاه امر یا نهی که با حکم خدا منافات داشته باشد، نمی کند و اگر چنین امر و نهی ای از رسول خدا صلی الله علیه و آله صادر شود با اطلاق آیه در تناقض خواهد بود و چنین چیزی نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله - با توجه به عصمت او از ناحیه خداوند - امکان ندارد.

این مسأله درباره «اولی الامر» نیز صادق است؛ یعنی در آیه اطاعت از «اولی الامر» نیز هیچ قید و شرطی ندارد و این خود دلیل بر این است که اولی الامر هرگز امر و یا نهی که با حکم واقعی خداوند مخالف باشد، صادر نخواهد کرد و گرنه، نعوذبالله، کلام خداوند تناقض خواهد داشت و چنین مسأله ای در صورت برخورداری از عصمت الهی رخ نخواهد داد.

ص: ۲۸

تردید نیست که آیه مورد بحث بر عصمت اولی الامر دلالت می کند، و این نظریه اختصاص به شیعه ندارد، بلکه عده ای از دانشمندان اهل سنت نیز بر این باورند؛

فخر رازی می نویسد:

«انّ الله تعالى امر بطاعه اولی الامر علی سبیل الجزم فی هذه الآیه و من امر الله بطاعته علی سبیل الجزم و القطع لابد و ان يكون معصوما عن الخطاء اذ لو لم يكن معصوما عن الخطاء كان بتقدير اقدامه علی الخطاء يكون قد امر الله بمتابعته فيكون ذلك امرا بفعل ذلك الخطاء و الخطاء لكونه خطأ منهی عنه، فهذا يفضی الى اجتماع الامر و النهی فی الفعل الواحد بالاعتبار الواحد و أنّه محال.» (۱)

خداوند در این آیه، به طور قطع، به اطاعت از اولی الامر دستور داده است و هر کس را که خداوند، به طور قطع، دستور به اطاعت از او را بدهد باید از خطا

ص: ۲۹

۱- التفسیر الکبیر، ج ۱۰، ص ۱۴۶.

معصوم باشد؛ زیرا اگر معصوم نباشد، در صورتی که اقدام به خطا کرد، چنان است که گویا خداوند به پیروی از او فرمان داده است، در حالی که کار خطاء خطاست و خداوند به عدم پیروی از آن دستور داده است؛ در نتیجه لازم می آید که نسبت به یک کار، از یک جهت هم دستور به پیروی داشته باشیم و هم دستور به عدم پیروی و این محال است».

در این که از این آیه عصمت «اولی الامر» استفاده می شود، شبهه ای نیست و آنان که قائل به عصمت اولی الامر نشده اند، یا آیه را به دقت مطالعه نکرده اند و یا این که شبهاتی خارج از آیه، مانع پذیرش این نظریه شده است که در مباحث آینده مطرح خواهد شد.

أولی الامر از دیدگاه اهل سنت

درباره مصداق اولی الامر بین شیعه و اهل سنت اختلاف نظر وجود دارد. قبل از پرداختن به بحث مصداق اولی الامر از دیدگاه اهل سنت توجه به این نکته ضروری است که در آیاتی که شأن نزول بخصوصی دارند، شأن نزول آیه در فهم مقصود آیه بسیار تأثیر دارد. با این که آیه باید شأن نزول خود را شامل شود، شأن نزول هایی که در تفاسیر اهل سنت درباره آیات نقل کرده اند، گاه به قدری متناقض است که با محتوای آیه در تعارض است.

حال در آیه مورد بحث در منابع شیعه شأن نزول خاصی ذکر نشده و آیه مطلق است، ولی در منابع اهل سنت آمده است:

{انزلت فی عبدالله بن حذافه بن قیس اذ بعثه النبی صلی الله علیه وآله فی سرّیه.} (۱)

آیه درباره عبدالله بن حذافه نازل شده است که رسول خدا صلی الله علیه وآله او را به عنوان فرمانده یک گروه نظامی اعزام کرده بود.

حال به قصه اعزام «عبدالله» توجه کنید:

{ان رسول الله صلی الله علیه وآله امره علی سرّیه فامرهم ان یجمعوا حطبا و یوقدوا نارا، فلما اوقدوها امرهم بالتقحم فیها، فقال لهم: الم یامرکم رسول الله صلی الله علیه وآله بطاعتی و قال من اطاع امیری فقد اطاعنی؟ فقالوا: ما آمنّا بالله و اتبعنا رسوله الا لنتجوا من النار، فصوّب رسول الله فعلهم و قال: لا طاعه لمخلوق فی معصیه الخالق.} (۲)

ص: ۳۱

۱- صحیح، البخاری، جزء ۵؛ کتاب التفسیر، ص ۱۸۰؛ تفسیر قرطبی، ج ۵، ص ۲۶۰.

۲- تفسیر قرطبی، ج ۵، ص ۲۶۰.

رسول خدا صلی الله علیه و آله عبدالله را به فرماندهی سپاهی منصوب کرد. او نیز پس از خروج از شهر به آنان دستور داد هیزم جمع کنند و آتشی برافروزند. پس از برافروختن آتش به آنان دستور داد که همگی وارد آتش شوند و به آنان گفت: مگر نه این است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به شما دستور داده است از من اطاعت کنید و همچنین فرموده است هر کس از فرمانده منصوب من اطاعت کند، از من اطاعت کرده است.

آنان از عبدالله اطاعت نکرده به او گفتند: ما به خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله ایمان آورده ایم که از آتش نجات پیدا کنیم و برگشتند و رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتار سپاه را تایید کرد و فرمود: دستور هیچ مخلوقی را که [متضمن] معصیت خداست، نباید اطاعت کرد.

اکنون سؤال این است که به چه دلیل شأن نزولی را برای آیه نقل کرده اند که حتی شامل مورد خود آن نیز نمیشود؛ زیرا آیه دستور می دهد که از اولی الامر اطاعت کنند، ولی سپاه با فرمانده مخالفت می کند و رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز مخالفت سپاه را تایید می کند؟!

۱- اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله:

اشاره

عده ای بر این باورند که «اولی الامر انهم اصحاب محمد صلی الله علیه وآله خاصه»؛^(۱) مقصود از «اولی الامر» اصحاب محمد صلی الله علیه وآله هستند.

نقد

اشاره

الف - بیشتر بیان شد که از آیه مورد بحث عصمت اولی الامر استفاده می شود، در حالی که در بین امت اسلامی هیچ کس برای همه اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله عصمت قائل نیست، تا اطاعت از آنان واجب باشد.

ب - اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله چنین شأنی برای خود قائل نبودند که مصداق آیه ما هستیم.

ج - گر چه در برخی از آیات و روایات از جمعی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله بسیار تجلیل شده است و آن تجلیل ها نیز واقعی است، ولی با توجه به تعریفی که اهل سنت درباره صحابه دارند، بررسی مجموع آیات و روایات درباره صحابه بیانگر این است که عده ای از صحابه در عصر خود حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله و عده ای بعد از آن حضرت مرتد شده اند؛ برخی از آنان

ص: ۳۳

مريض دلاین بوده اند؛ عده ای از آنان در زمره منافقان پنهان و عده ای از منافقان آشکار و شماری از آنان، همکاران و جاسوسان دشمن بوده اند و عده ای از دستورات آن حضرت تخلف می کردند و... .

تاریخ اسلام، چه در عصر رسول خدا صلی الله علیه وآله و چه بعد از آن تا زمانی که آنان زنده بودند، از تخلفات آنان از احکام اسلام حکایت می کند.

۱ - انس بن مالک:

وی از تخلفات و تغییراتی که اصحاب در احکام اسلامی به وجود آورده اند، چنین یاد می کند:

«سمعت ابا عمران الجونی يقول سمعت انس بن مالک يقول: ما اعرف شيئا اليوم ممّا كُنّا عليه على عهد رسول الله صلی الله علیه وآله. قال: قلنا له: فاین الصلاة؟ قال: او لم تصنعوا فی الصلاة ما قد علمتم.»^(۱)

ابو عمران جونی می گوید: شنیدم انس بن مالک می گفت: آنچه در عصر رسول خدا صلی الله علیه وآله انجام می دادیم امروز خبری از آن نیست!

ص: ۳۴

۱- مسند، احمد بن حنبل، ج ۳، ص ۵۳۵، حدیث ۱۱۵۶۶.

به او گفتیم: نماز که هست؟

گفت: شما می دانید در نماز چه تغییراتی داده اید!

حال چگونه می توان گفت مصداق اولی الامری که معصوم هستند و اطاعت آنان واجب است، همه صحابه باشند؟

۲- ابوبکر و عمر:

عده ای از اهل تسنن بر این باورند که:

«انها اشاره الی ابی بکر و عمر رضی الله عنهما خاصه»؛^(۱)

مقصود از اولی الامر ابوبکر و عمر هستند!

نقد

ابتدا رأی یاد شده درباره ابوبکر را به نقد می کشیم:

الف - با توجه به این که ابوبکر و عمر از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله هستند تمام ایرادهایی که درباره نظریه قبل یاد شد، بر این نظر هم وارد می شود.

ب - ابوبکر نه تنها ادعای عصمت نداشت، بلکه خودش را از بقیه مردم هم ضعیف تر می دانست؛ به گونه ای که نمی تواند حکومت را براساس دین اداره کند

ص: ۳۵

۱- تفسیر، قرطبی، ج ۵، ص ۲۵۹.

و از آنان تقاضا می کرد تا هر کجا که بر خلاف دین رفتار کرد، او را هدایت کنند و به صراحت در حضور اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: من شیطانی دارم که متعرض من می شود و وقتی نزد من آمد، از من دوری کنید. به این کلمات توجه کنید:

«ایها الناس فانی قد ولّیت علیکم و لست بخیرکم، فان احسنت فاعینونی و ان اسأت ففقّومونی... اطیعونی ما اطعت الله و رسوله، فاذا عصیت الله و رسوله، فلا طاعه لی علیکم... و انّ لی شیطانا یعتزینی، فاذا اتانی اجتنبونی.»^(۱)

حال چگونه می توان گفت چنین فردی مصداق اولی الامر است که خداوند دستور داده بدون قید و شرط از او اطاعت کنند؟

ج - آنچه بیان شد، مربوط به ابتدای حاکمیت ابوبکر بود که از زبان خود وی نقل کردیم، اما پایان حکومت او را هم از زبان خودش بشنویم:

در آخرین روز حیات ابوبکر، عبدالرحمان بن عوف بر او وارد شد و خواست او را تسلّی دهد که ابوبکر گفت:

ص: ۳۶

۱- البدایه و النهایه، ج ۵، حوادث سال یازدهم، ص ۳؛ الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۳۳۲؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۵۰ و ۴۶۰.

«اما ائى لا- آسى الا- على ثلاث فعلتهنّ وددت ائى لم افعلهنّ، ثلاث لم افعلهنّ وددت ائى فعلتهنّ، و ثلاث وددت ائى سألت رسول الله صلى الله عليه وآله عنهن فاما الثلاث اتى فعلتها وددت ائى لم اكن فعلتها فوددت ائى لم اكن كسفت عن بيت فاطمه و تركته و لو اغلق على حرب ووددت ائى يوم سقيفه بنى ساعده كنت قذفت الامر فى عنق احد الرجلين عمر او ابى عبيده، فكان اميرا و كنت وزيرا ووددت ائى اذا اتيت بالفجاء لم اكن احرقته و كنت قتلته بالحديد او اطلقته.»

اما من تأسف نميخورم مگر بر سه كارى كه انجام داده ام، ولى اى كاش انجام نمى دادم [از اين قرارند]:

۱- اى كاش هرگز در خانه فاطمه عليهاالسلام را نمى گشودم؛ گر چه آن در براى جنگ بسته شده بود؛(۱)

ص: ۳۷

۱- بعد از آن كه امام على عليه السلام و عده اى از مسلمانان همانند زبير و... به عنوان اعتراض به تصميم سقيفه بنى ساعده و بيعت نكردن با ابوبكر، در خانه حضرت زهرا عليهاالسلام تحصن كردند، ابوبكر، عمر و عده اى را براى شكستن در خانه و دستگيرى متحصنان و آوردن آنان براى بيعت با ابوبكر به مسجد فرستاد كه آن حادثه غم انگيز و تأسف بار در تاريخ اسلام اتفاق افتاد و سرآغاز درگيرى هاى زيادى شد كه در مباحث قبل اسناد آن را ارائه كرديم.

۲- ای کاش در روز «سقیفه بنی ساعده» خلافت را به عمر یا ابوعبیده واگذار می کردم و آنان حاکم بودند و من مشاور؛(۱)

۳- و ای کاش هنگامی که فجات(۲) را آوردند او را نمی سوزاندم، بلکه او را با آهن می کشتم یا آزاد می کردم.

«و اما الثلاث التي تركتها و وددت اني فعلتها فوددت اني يوم اتيت بالاشعث كنت ضربت عنقه فانه يخيل الي انه لا يري شرا الا اعان عليه و وددت اني حيث وجهت خالدًا الى اهل الردة اقامت بذى القصة فان ظفر المسلمون و الا كنت رداء لهم وودت حيث وجهت خالدًا الى الشام كنت وجهت

ص: ۳۸

۱- کارگردان اصلی سقیفه در بیعت گرفتن برای ابوبکر نیز این دو نفر بودند که در یک تصمیم قبلی این سه نفر به اضافه سالم مولی حدیفه تصمیم داشتند به ترتیب قدرت را در اختیار بگیرند. براین اساس بعد از ابوبکر، عمر خلیفه شد، ولی هنگام مرگ عمر، ابوعبیده و سالم از دنیا رفته بودند و عمر در آستانه مرگ خود گفت اگر این دو زنده بودند، هرگز انتخاب رهبری را به شورا واگذار نمی کردم.

۲- مقصود ایاس بن عبدالله بن عبدیا لیل سلمی است که دست به ترور و غارت زد و بعد از دستگیری، به دستور ابوبکر او را زنده در آتش سوزاندند.

عمر الى العراق فاكون قد بسطت كلتا يدي اليمين و الشمال في سبيل الله»

و اما آن سه كاری كه انجام ندادم و ای كاش انجام می دادم [اینها بودند]:

۱- ای كاش روزی كه اشعث را به عنوان اسیر نزد من آوردند گردنش را می زدم؛ (۱) زیرا چنین به نظرم می رسد كه هیچ شری برایش پیش نیاید، مگر این كه او به آن دامن زد.

۲- ای كاش وقتی خالد را برای جنگ مرتدان فرستادم، در ذی القصه می ماندم كه در صورت شكست

ص: ۳۹

۱- مقصود او اشعث بن قیس است كه قبل از مسلمان شدن همراه كاروانی بود و با ترفندی خاص همراهان خود را به قتل رساند و اموال آنان را به غارت برد و برای در امان ماندن از قصاص اولیای دم و پس گرفتن اموال آنان به مدینه آمد و در پناه ابوبكر خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و ادعای مسلمانی كرد. بعد از ارتحال رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز سر به شورش برداشت كه به محاصره خالد در آمد و با این كه رئیس قبیله بود با خالد تبانی كرد كه قومش را دست بسته تحویل دهد به شرطی كه خودش را نكشد. خالد نیز آنان را كشت و اشعث را به عنوان اسیر نزد ابوبكر آورد. ابوبكر نیز به شرط آن كه با خواهر نابینایش ازدواج كند، او را آزاد كرد. اشاره ابوبكر به این جریان اسارت دوم است. امیرالمؤمنین علیه السلام نیز در خطبه ۱۹ نهج البلاغه به سابقه اشعث قبل و بعد از اسلام اشاره کرده است.

۳- و ای کاش هنگامی که خالد را برای فتح شام فرستادم عمر را نیز برای فتح عراق می فرستادم به گونه ای که با هر دو بازویم در راه خدا می جنگیدم.

«و اما الثلاث اللواتی وددت انّی کنت سألت رسول الله صلی الله علیه وآله عنهنّ فوردت انّی سألته فیمن هذا الامر فکنا لا ننازعه اهله و وددت انّی کنت سألته هل

ص: ۴۰

۱- مقصود شورش های مرتدان است که خالد را برای سرکوبی آنان فرستاد و او نیز بر خلاف همه قوانین اسلام مالک بن نویره را که نماینده رسول خدا صلی الله علیه وآله بود کشت و همان شب با همسرش آمیزش انجام داد که این حرکت خالد در بین مسلمانان صدر اسلام بسیار زننده و تلخ بود؛ به گونه ای که هنگام ورود او به مدینه، عمر با او برخورد تندی کرد و هر چه اصرار کرد که ابوبکر او را از فرماندهی عزل و بر او حد جاری کند، ابوبکر زیر بار نرفت و اقدامات نظامی او را به رخ عمر کشید. این درگیری عمر با خالد بن ولید همچنان باقی بود تا این که عمر بعد از ابوبکر به قدرت رسید و در اولین سخنرانی که انجام داد، مردم را به استفاده از زور تهدید کرد. در این دوران، خالد بن ولید از طرف ابوبکر فرمانده سپاه شام بود که عمر در اولین دستور رسمی که صادر کرد ابوعبیده جراح را به عنوان فرمانده سپاه منصوب و خالد را عزل کرد و دستور داد خالد نباید در حکومت هیچ سمتی داشته باشد. الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۴۲۷؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۶۲۳؛ البدایه و النهایه، ج ۵، ص ۸۴.

للانصار في هذا الامر نصيب و وددت اني سألته عن ميراث العمه و ابنه الاخت، فانّ في نفسي منهما حاجه.»(۱)

و اما آن سه چیزی که ای کاش از رسول خدا صلی الله علیه و آله می پرسیدم: [از این قرار بودند]

۱- ای کاش از رسول خدا صلی الله علیه و آله می پرسیدم که خلافت حق کیست، تا با صاحبان آن به نزاع برنخیزیم؛

۲- ای کاش از رسول خدا صلی الله علیه و آله می پرسیدم که آیا انصار هم در خلافت حقی دارند یا نه؟

۳- ای کاش از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره ارث عمه و دختر خواهر می پرسیدم؛ زیرا در دلم نسبت به ارث این دو شبهه ای است.

آنچه بیان شد؛ سخنان ابوبکر در آخرین روز حیات او در این دنیا است. یکبار دیگر این مطالب را مرور کنید. سه کاری که ابوبکر انجام داده است و آرزو می کرد که هرگز انجام نمی داد، که این مسأله مشروعیت حکومت او را زیر سؤال می برد، که بنا نداریم بیشتر آن را توضیح دهیم.

اما آن سه کاری که انجام نداده است و آرزو می کرد که ای کاش انجام داده بود یک بار دیگر مرور کنید. در جریان حرکت های نظامی خالد که موجب

ص: ۴۱

۱- تاریخ طبری، ج ۲، ص ۶۱۹؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۴۶.

اعتراض عمر - که هم یار صمیمی ابوبکر بود و در خیرخواهی او نسبت به ابوبکر شبهه ای نیست - شده است، چه انسانهای بی گناهی کشته شدند و چه اموالی به غارت رفت و چه هتک حرمت هایی که از زنان مسلمان شد و... که داستانی بسیار غم انگیز است اما سه سؤالی که آرزو می کرد، از رسول خدا صلی الله علیه و آله می پرسید، قابل توجه است.

یکی از محورهای سخنرانی های «حجه الوداع» رسول خدا صلی الله علیه و آله همین مسأله بود که اصحاب با صاحبان امر درگیر نشوند و یکی از مواردی که در پیمان عقبه دوم - که به «بیعه الحرب» شهرت یافت - این بود که مسلمانان با پیامبر صلی الله علیه و آله بیعت کردند که با صاحبان امر درگیر نشوند.

بدین ترتیب نمی توان پذیرفت که با سابقه طرح این مسأله در بین مسلمانان، به خصوص در حجه الوداع - که ابوبکر حضور داشت - او نپرسیده باشد که صاحبان امر چه کسانی هستند، با این که او در سقیفه برای خارج کردن انصار از میدان خود را احق و اولی به خلافت می دانست و حال که در پایان راه است از هجوم به خانه فاطمه علیها السلام، که در واقع صاحب امر در آنجا بود، تأسف می خورد و... که جای توضیح بیشتر آن نیست.

اکنون سؤال این است که آیا شایسته است که چنین انسانی را با این اعترافات صریح، نسبت به کارهایی که نباید انجام می داد و کارهایی که می بایست انجام می داد و انجام نداده است، مصداق اولی الامری بدانیم که خداوند دستور داده است در هر شرایطی از او پیروی کنیم؟!

در ادامه، به نقد رأی یاد شده درباره عمر می پردازیم:

۱- نقدهایی که بر همه صحابه به عنوان کلی مطرح شد بر او نیز وارد است؛

۲- عمر در به قدرت رسیدن ابوبکر و ادامه حکومت او نقش اساسی داشت؛ بنابراین او در کارهای ابوبکر شریک است و بخش عمده ای از نقدهایی که بر ابوبکر یاد شد، بر او نیز وارد است.

۳- اگر بخواهیم عملکرد عمر را نقد کنیم سخن بسیار طولانی خواهد بود و تنها به یک عملکرد او اشاره می کنیم.

قرآن می فرماید:

{وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا} (۱)

ص: ۴۳

و آیات دیگری که به متابعت مطلق از رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور می دهد و آیاتی که سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله را وحی می داند نه سخن از روی هوای نفس؛

{وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ} (۱)

با این وصف، در روز پنجشنبه که رسول خدا صلی الله علیه و آله در حجره اش در حضور اصحاب دستور داد [کاغذ و قلمی] بیاورید تا چیزی بنویسم که هرگز گمراه نشوید، عمر فریاد زد:

«ان الرجل ليهجر، حسبنا كتاب الله.» (۲)

اکنون سؤال این است که برآستی کسی که با صراحت به مخالفت با دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله برمی خیزد؛ همان اولی الامر است که خداوند دستور داده است، در هر شرایطی، از او اطاعت کنند؟ و اگر شما در آنجا بودید، چه می کردید؟ آیا به دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله عمل می کردید یا به دستور عمر؟

ص: ۴۴

۱- نجم/۵-۴.

۲- صحیح، البخاری، کتاب المریض باب قول المریض قوموا عَنِّي؛ صحیح، مسلم، باب ترك الوصیه، ص ۷۶؛ مسند، احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۵۵۲، ج ۴، ص ۳۰۸؛ تاریخ، طبری، ج ۲، ص ۴۳۶؛ کامل، ابن اثیر، ج ۲، ص ۳۲۰.

اشاره

عده ای بر این باورند که مقصود از اولی الامر - «هم امراء السرایا»^(۱) - فرماندهان جنگی هستند.

نقد

الف - پیشتر بیان شد که آیه مورد بحث بیانگر عصمت اولی الامر است، در حالی که هیچ کس برای فرماندهان نظامی عصمت قائل نیست؛

ب - فرماندهان نظامی رسول خدا صلی الله علیه وآله نیز چنین ادعایی نداشته اند، حتی «عبدالله بن حذافه» که گفته اند آیه درباره او نازل شده چنین ادعایی نداشته است؛

ج: نه پیامبر صلی الله علیه وآله و نه اصحاب او چنین اعتقادی درباره فرماندهان نظامی نداشتند و شاهد آن این است که پیامبر صلی الله علیه وآله در همین جریان، مخالفت صحابه با عبدالله را تایید کرد.

براین اساس نمی توان گفت: مقصود از اولی الامری که خداوند دستور داده است در هر شرایطی از آنان پیروی کنیم، فرماندهان نظامی باشند.

ص: ۴۵

۱- الکشاف، ج ۱، ص ۵۳۵؛ تفسیر، قرطبی، ج ۵، ص ۲۶۰.

۴- قاریان و عالمان

اشاره

عده ای بر این باورند که مقصود از اولی الامر، قاریان و عالمان هستند که نظریه مالک هم همین بوده است؛

«اهل القرآن و العلم و هو اختیار مالک»^(۱)

نقد

الف - با توجه به این که مستفاد از آیه عصمت اولی الامر است، هیچ قاری قرآن و هیچ اهل علمی در دنیای اسلام ادعای عصمت نکرده است؛

ب - امت اسلامی با همه اختلافاتی که دارند این دو گروه را معصوم نمی دانند؛

ج - بررسی زندگی هر دو گروه - قاریان و عالمان - حکایت از آن دارد که نمی توان به این نتیجه رسید که اینان اولی الامر هستند که خداوند دستور داده است در هر شرایطی از آنان اطاعت کنند.

۵- عالمان دیندار

اشاره

عده ای بر این باورند که اولی الامر، دانشمندان دینداری هستند که به مردم دین را آموزش می دهند و آنان را امر به معروف و نهی از منکر می کنند.

ص: ۴۶

۱- تفسیر، قرطبی، ج ۵، ص ۲۵۹.

«هم العلماء الدينون الذين يعلمون الناس الدين و يأمرونهم

بالمعروف و ينهون عن المنكر»؛^(۱)

نقد

این نظریه شبیه نظریه قبل است و ایراداتی که درباره آن نظر یاد شد بر این نظر هم وارد است و بیشتر از این ارزش نقد را ندارد.

۶- اهل حل و عقد

اشاره

عده ای بر این باورند که اولی الامر، صاحبان عقل و اندیشه هستند که تدبیر امور مردم با آنان است؛

«هم اولوا العقل و الرأی الذین یدبّرون امرالناس»؛^(۲)

نقد

الف - بیشتر بیان شد که امت اسلامی با همه اختلافات خود در این مسأله اتفاق نظر دارند که عالمان دینی معصوم نیستند، تا چه رسد به اهل حل و عقد که گاه از عالمان دینی هم نیستند؛

ص: ۴۷

۱- کشف، ج ۱، ص ۵۳۵؛ تفسیر، قرطبی، ج ۵، ص ۲۵۹.

۲- تفسیر، قرطبی، ج ۵، ص ۲۶۰.

ب - همه حکومت ها در سراسر دنیا، دارای چنین اصحاب اهل حل و عقدی هستند. بسیاری از جنایت هایی که حکومت ها در طول تاریخ انجام داده اند به وسیله همین گونه افراد طراحی و اجرا شده است. برای این اساس چگونه می توان گفت مقصود از اولی الامری که خداوند دستور داده است - در هر شرایطی از آنان پیروی کنید - اهل حل و عقد هستند؟

۷- صاحبان قدرت

اشاره

عده ای بر این باورند که اولی الامر، حاکمان و صاحبان قدرت هستند.

«اولی الامر منکم ذوی الامر» (۱)

این نظریه بیشترین طرفدار را در بین اهل سنت - به خصوص اهل حدیث - دارد. قبل از نقد نظر یاد شده این سؤال مطرح است که چرا بیشتر اهل سنت به این نظر رسیده اند؟

ص: ۴۸

۱- صحیح، بخاری، کتاب الفتن باب دوم، حدیث ۷؛ صحیح، مسلم، کتاب الاماره باب وجوب طاعه الامراء؛ السنن الکبری، ج ۴، ص ۴۲۱، حدیث ۷۷۷۰؛ سنن، ابن ماجه، ج ۲، ص ۹۵۷، حدیث ۲۸۶۶؛ الموطأ، ص ۳۹۲، حدیث ۵؛ مسند، احمد، ج ۵، ص ۳۱۴ و ۳۱۹؛ مسند، الحمیدی، ج ۱، ص ۱۹۲، حدیث ۳۸۹؛ مصنف، ابن ابی شیبه، ج ۸، ص ۶۱۴، حدیث ۱۴۹؛ السنه لابن ابی عاصم، ص ۴۸۰، حدیث ۱۰۲۹؛ مسند ابی عوانه، ج ۴، ص ۴۰۶، حدیث ۷۱۱۹؛ مسند، الشاشی، ج ۳، ص ۱۱۹، حدیث ۱۱۸۰؛ الاحسان، بترتیب صحیح ابن حبان، ج ۷، ص ۳۹، حدیث ۴۵۳۰.

در پاسخ این سؤال باید گفت: اهل سنت در منابع حدیثی خود روایاتی دارند که چون نتوانسته اند مصداق درست آنها را تشخیص دهند، بناچار به این نظر گرایش پیدا کرده اند که صاحبان قدرت را اولی الامر بدانند؛

الف - روایاتی که می گوید: نباید با صاحبان امر درگیر شوند؛

«عن عباده بن الصامت قال: دعانا النبي صلى الله عليه وآله فبايعناه فكان في ما اخذ علينا ان بايعناه على السمع والطاعة و الا ننازع الامر اهله الا ان تروا كفرا بواحدكم من الله فيه برهان.»^(۱)

عباده بن صامت می گوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله ما را خواست و ما با او بیعت کردیم. از مواردی که بر آن بیعت کردیم این بود که تسلیم باشیم و با صاحبان امر درگیر نشویم مگر این که کفر آشکاری را ببینیم که

ص: ۴۹

۱- صحیح، البخاری کتاب الفتن باب دوم، حدیث ۷؛ صحیح، مسلم، کتاب الاماره باب وجوب طاعه الامراء؛ السنن الکبری، ج ۴، ص ۴۲۱؛ حدیث ۷۷۷؛ سنن، ابی ماجه، ج ۲، ص ۹۵۷، حدیث ۲۸۶۶؛ الموطأ، ص ۳۹۲، حدیث ۵؛ مسند، احمد بن حنبل، ج ۵، ص ۳۱۴ و ۳۱۹؛ مسند، الحمیدی، ج ۱، ص ۱۹۲، حدیث ۳۸۹؛ مصنف، ابن ابی شیبه، ج ۸، ص ۶۱۴، حدیث ۱۴۹؛ السنه، لابن ابی عاصم، ص ۴۸۰، حدیث ۱۰۲۹؛ مسند، ابی عوانه، ج ۴، ص ۴۰۶، حدیث ۷۱۱۹؛ مسند، الشاشی، ج ۳، ص ۱۱۹، حدیث ۱۱۸۰؛ الاحسان، بترتیب صحیح ابن حبان، ج ۷، ص ۳۹، حدیث ۴۵۳۰.

دلیل قطعی از طرف خداوند داشته باشد.

پیشتر بیان کردیم که رسول خدا صلی الله علیه وآله این مسأله را چند بار تکرار کرده است و آنچه عباد بن صامت نقل می کند جریان بیعه الحرب است. در جریان حجه الوداع نیز رسول خدا صلی الله علیه وآله چندین بار تأکید کرده است که اصحاب بعد از او با صاحبان امر درگیر نشوند.

ب - روایاتی که می گوید: هر کس بدون پیروی از امامی بمیرد به مرگ جاهلی مرده است؛

«قال رسول الله صلی الله علیه وآله: من مات بغير امام مات ميتة جاهلیة.» (۱)

هر کس بدون پیروی از امامی بمیرد، به مرگ جاهلی مرده است.

ج - روایاتی که خروج بر سلطان را منع می کند؛

«من کره من امیره شیئا فلیصبر علیه، فانه من خرج عن السلطان شبرا مات ميتة جاهلیة.» (۲)

ص: ۵۰

۱- مسند، احمد بن حنبل، ج ۴، ص ۹۶؛ مسند، ابی یعلی، ج ۱۳، ص ۳۶۶؛ حدیث ۷۶۷۵؛ المعجم الکبیر، ج ۱۹، ص ۳۸۸، حدیث ۹۹۱۰؛ مسند، الطیالسی، ص ۲۵۹؛ حدیث ۱۹۱۳؛ السنه، لابن ابی عاصم، ص ۴۸۹، حدیث ۱۰۵۷؛ الاحسان، بترتیب صحیح ابن حبان، ج ۷، ص ۴۹؛ حدیث ۴۵۵۴؛ حلیه الاولیاء، ج ۳، ص ۲۲۴.

۲- صحیح، مسلم، ج ۶، ص ۲۱؛ صحیح، البخاری، ج ۹، ص ۸۴؛ حدیث ۵ و ص ۱۱۳، حدیث ۷؛ سنن، الدارمی، ج ۲، ص ۱۶۶، حدیث ۲۵۱۵؛ مسند، احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۲۷۵، ۲۹۷، ۳۱۰؛ المعجم الکبیر، ج ۱۲، ص ۱۲۴، حدیث ۱۲۷۵۹؛ السنن الکبری، لیبهقی، ج ۸، ص ۱۵۷.

هر کس از حاکمش کار ناخوشایندی دید باید صبر کند؛ زیرا هر کس به اندازه یک وجب بر حاکم خروج کند به مرگ جاهلی مرده است.

د - روایاتی که اطاعت از سلطان را واجب شمرده است؛

«من خلع یداً من طاعته لقی الله یوم القیامه لا حجه له و من مات و لیس فی عنقه بیعه مات میتة جاهلیة.»^(۱)

هر کس دست از اطاعت سلطان بردارد، روز قیامت در حالی خداوند را ملاقات خواهد کرد که حجتی ندارد و هر کس بمیرد و بیعت امامی در گردنش نباشد به مرگ جاهلی مرده است.

ه -- روایات اثنا عشر خلیفه که پیشتر بیان شد، نتوانسته اند آن را بر خلفای بعد از پیامبر تطبیق دهند و روایات دیگر، به ویژه با توجه به آیه مورد بحث که اطاعت از

اولی الامر را بدون قید و شرط واجب می کند و از این اطلاق عصمت به دست می آید و از طرفی جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله که قابل انکار نیست و آنان

ص: ۵۱

۱- صحیح، مسلم، ج ۶، ص ۲۲.

که در صدر اسلام چه بنی امیه و چه بنی عباس قدرت را به دست گرفتند عموماً افراد فاسد، فاجر و منحرف از دین بوده اند. مجموع این عوامل باعث شد تا آنان نه تنها عصمت را در جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله یا به تعبیری در امام شرط ندانند، بلکه شرط بودن عدالت را هم نپذیرفته اند و هر کس به هر شیوه ای که قدرت را به دست گرفت او را امام خوانده و قیام علیه او را نیز ممنوع شمرده و متابعت از او را هم لازم دانسته اند.

به سخنان احمد بن حنبل، پیشوای حنابله، توجه کنید:

«السمع و الطاعة للائمه و امیر المؤمنین البرّ و الفاجر و من ولی الخلفه فاجمع الناس و رضوا به و من غلبهم بالسيف و سمی امیر المؤمنین و الغز و ماض مع الامراء الی یوم القیامه البرّ و الفاجر و اقامه الحدود الی الائمّه و لیس لاحد ان یطعن علیهم و ینازعهم و دفع الصدقات الیهم جائز من دفعها الیهم اجزأت عنهم برّا کان او فاجرا و صلاه الجمعه

ص: ۵۲

خلفه و خلف کل من ولی جائزه اقامته و من اعادهها فهو

مبتدع تارک للاوثار مخالف للسنه» (۱)

باید مطیع رهبران و پیشوای مسلمانان - چه صالح و چه فاجر - بود. همچنین باید از هر کسی که خلافت را به دست می گیرد و مردم قبولش دارند اطاعت کرد. همچنین باید مطیع هر کسی بود که با زور اسلحه قدرت را به دست گرفته و خود را امام مسلمانان نامیده است. جنگیدن همراه حاکمان تا قیامت جایز است، چه حاکمان صالح و چه حاکمان فاسد. اجرای حدود شرعی به عهده حاکمان است و هیچ کس حق ندارد آنان را نقد کند یا علیه آنان قیام کند و با آنان درگیر شود. پرداخت صدقات

به آنان جایز است و هر کس صدقات را به آنان پردازد وظیفه اش را انجام داده است؛ چه آنان صالح باشند و چه فاجر.

نماز جمعه پشت سر امام و هر کسی که قدرت را به دست بگیرد، جایز است و هر کس چنین نمازی را اعاده کند بدعتگزار و مخالف سنت و آثار رسیده است!

ص: ۵۳

۱- تاریخ المذاهب الاسلامیه، لابی زهره، ج ۲، ص ۳۲۲.

از این سخنان نباید در شکفت شد و این گونه اظهار نظر کردن و فتوا دادن اختصاص به احمد بن حنبل ندارد بلکه اکثریت اهل سنت چنین نظری دارند. ابوجعفر طحاوی از دانشمندان مشهور حنفی می نویسد:

«ولا- نرى الخروج على ائمتنا و لا ولاه امرنا و ان جاروا و لا ندعوا على احد منهم و لا نترع يدا من طاعتهم و نرى طاعتهم من طاعات الله عزوجل فریضه علینا مالم یامروا بمعصیه.»^(۱)

ابوالحسن اشعری بنیانگذار مکتب اشاعره نیز در تبیین عقاید مورد اتفاق اهل سنت می گوید:

«و یرون العید و الجمعه و الجماعه خلف کل امام برّ و فاجر... و یرون الدعاء لائمہ المسلمین بالصلاح و ان لا یخرجوا علیهم بالسیف و ان لا یقاتلوا فی الفتن.»^(۲)

ص: ۵۴

۱- شرح العقیده الطحاویه، ص ۱۱۰.

۲- مقالات الاسلامیین، ص ۳۲۳.

اهل سنت بر این عقیده اند که نماز عید، جمعه و جماعت پشت سر هر امامی جایز است؛ چه صالح باشد و چه فاسد... و بر این عقیده اند که باید برای پیشوایان مسلمانان دعا کرد و این که نباید علیه آنان قیام مسلحانه کرد و در آشوبهای علیه آنان نباید شرکت جست.

ابوبکر باقلانی از دانشمندان معروف اهل سنت در این باره می گوید:

«ان قال قائل ما الذی یوجب خلع الامام عند کم؟ قيل له: یوجب ذلک امور، منها کفر بعد

ایمان و منها ترک الصلاة و الدعاء الی ذلک و منها عند کثیر من الناس فسقه و ظلمه بغضب الاموال و ضرب الابشار و تناول النفوس المحرّمه و تضييع الحقوق و تعطيل الحدود و قال الجمهور من اهل الاثبات و اصحاب الحديث لا ینخلع بهذه الامور و لا یجب الخروج علیه، بل یجب وعظه و تخویفه و ترک طاعته فی شیء مما یدعوا الیه من معاصی الله.»^(۱)

ص: ۵۵

اگر کسی بپرسد به نظر شما چه چیزهایی باعث سلب مشروعیت حاکم می شود؟ به او گفته می شود: کافر شدن، نماز نخواندن و مردم را به بی نمازی تشویق کردن، و نزد بیشتر مردم [اشتهار داشتن به] فسق و تجاوز به اموال مردم، تازیانه زدن به مردم، کشتن بناحق مردم، از بین بردن حقوق مردم و اجرا نکردن حدود الهی، ولی اکثریت اهل حدیث بر این باورند که اگر حاکم همه کارها را هم انجام دهد مشروعیت خود را از دست نمی دهد و نباید علیه او قیام کرد، بلکه باید او را موعظه کنند و از پیامدهای کارهایش بترسانند و در جایی که دستور به گناه می دهد، از او اطاعت نکنند!

قرطبی از سهل بن عبدالله نقل می کند:

«اطيعوا السلطان في سبعة: ضرب الدراهم و الدنانير و المكائيل و الاوزان و الاحكام و الحج و الجمعة و العیدین و الجهاد و... و اذا نهى السلطان العالم ان يفتي فليس له ان يفتي فان افتى فهو عاص و ان كان اميرا جائرا» (۱)

در هفت چیز از حاکم اطاعت کنید: پول رایجی که

ص: ۵۶

منتشر می کند، معیارهای سنجش اشیا یی که مشخص می کند، احکامی که صادر می کند، در گزاردن حج، نماز جمعه، نماز عیدین و جهاد... و اگر عالمی را از فتوا دادن منع کرد عالم حق ندارد فتوا بدهد و اگر فتوا بدهد گناهکار است، حتی اگر حاکم، شخصی ستمگر باشد.

براستی می توان این سخنان را به خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت داد و گفت خداوند دستور داده است از حاکم فاسق، فاجر و... اطاعت کنید، حق ندارید علیه آنان شورش و از دستور آنان سرپیچی کنید و نباید سخن حق و حکم خدا را بگوئید؟ این چنین سخن گفتن و تسلیم محض حاکمان جور و ستم بودن برخلاف قرآن، سنت، عقل و فطرت سلیم انسانی است. در ادامه به شرح آن خواهیم پرداخت.

اطاعت های ممنوع در قرآن

مطیع محض حاکمان جور بودن و اطاعت از آنان خلاف قرآن است؛ زیرا خداوند در قرآن اطاعت از گروه های زیر را ممنوع کرده است:

کافران: از کسانی که اطاعت از آنها منع شده است، کافران هستند.

به این آیه توجه کنید:

ص: ۵۷

{ فَلَا تُطِيعُ الْكَافِرِينَ وَجَاهِدْهُمْ بِهِ جِهَادًا كَبِيرًا } (۱)

پس تو هرگز تابع کافران مباش و با آنان سخت جهاد و کارزار کن.

در حالی که پیشتر از باقلانی نقل کردیم که اکثریت اهل حدیث بر این باورند که اگر حاکم مسلمانی کافر شد، نه مشروعیت خود را از دست می دهد و نه می توان علیه او قیام کرد، بلکه باید مطیع او بود.

۲- غافلان و تبهکاران: از کسانی که در قرآن اطاعت از آنان منع شده است، این گروه هستند. به این آیه توجه کنید

{ وَلَا تُطِيعُ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا } (۲)

و هرگز از کسانی که قلبشان را از یاد خود غافل کردیم و تابع هوای نفس خود شده و به تبهکاری پرداخته اند، متابعت مکن.

ص: ۵۸

۱- فرقان/۵۲.

۲- کهف/۲۸.

۳- تکذیب کنندگان: از کسانی که اطاعت از آنان ممنوع شده است، تکذیب کنندگان آیات الهی هستند؛

{فَلَا تُطِعِ الْمُكَذِّبِينَ} (۱)

پس تو هرگز از تکذیب کنندگان آیات الهی پیروی مکن.

۴- قسم خوران فرومایه: از کسانی که اطاعت از آنان منع شده است، انسانهای پست و فرومایه ای هستند که دائم سوگند می خورند؛

{وَلَا تُطِعْ كُلَّ حَلَّافٍ مَّهِينٍ} (۲)

و تو هرگز اطاعت مکن از انسان فرومایه ای که بسیار قسم یاد می کند.

۵- گناهکاران: از کسانی که در قرآن اطاعت از آنان منع شده است، گناهکاران هستند؛

{فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ - وَلَا تُطِعْ مِنْهُمْ آثِمًا أَوْ كَفُورًا} (۳)

پس در حکم پروردگارت صبور باش و از هیچ گناهکار

ص: ۵۹

۱- قلم/۸.

۲- قلم/۱۰.

۳- انسان/۲۴.

یا کافری اطاعت مکن.

۶- اسراف کاران: از کسانی که اطاعت از آنان منع شده است، مسرفان هستند.

{وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُشْرِكِينَ} (۱)؛

و هرگز از اسرافکاران متابعت نکنید.

و آیات دیگری که با الفاظ متفاوت این واقعیت را بیان می کنند که از کسانی که برخلاف دستورات خداوند رفتار می کنند، اطاعت نکنید. با این حال، آیا می توان به خداوند نسبت داد که مقصود او از «اولی الامر» حاکمان فاسد، گناهکار، اسراف کار، تبهکار و... هستند و مردم موظفند در هر شرایطی از آنان پیروی کنند!

اطاعت‌های ممنوع در سنت

در سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله مخالفت با حاکمان فاسد و مبارزه با آنان یک اصل مسلم است و اگر چنین نبود انبیاء با حاکمان فاسق و فاجر زمان خود مبارزه نمی کردند و رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز با قریش درگیر نمی شد.

مبارزه با ظلم، کفر، فساد و طغیان از اصول مسلم سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله است و نیاز به دلیل ندارد. به روایتهای زیر توجه کنید:

ص: ۶۰

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «لا طاعة لمخلوق في معصية الخالق»^(۱).

رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود: از هیچ مخلوقی که در گناه است، نباید اطاعت کرد.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «من ارضى سلطانا بما يسخط ربه خرج من دين الله»^(۲).

هر کس سلطانی را به چیزی راضی کند که موجب خشم خداوند شود، از دین خدا خارج شده است.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «اسمعوا هل سمعتم انه سيكون بعدى امراء فمن دخل عليهم فصدقهم بكذبهم و اعانهم على ظلمهم فليس مني و لست منه و ليس بوارد على الحوض و من لم يدخل عليهم و لم يعنهم على

ص: ۶۱

۱- کنز العمال، ج ۶، ص ۶۷، حدیث ۱۴۸۷۵.

۲- همان، ص ۷۰، حدیث ۱۴۸۸۸.

ظلمهم و لم یصدقهم بکذبهم فهو منی و انا منه و هو وارد علیّ الحوض» (۱)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بشنوید! آیا شنیده اید که بعد از من حاکمانی خواهند آمد، پس هر کس بر آنان وارد شود و با این که آنان دروغ می گویند آنان را تصدیق کند و بر ستمی که انجام می دهند آنان را یاری کند، از من نیست و من هم از او نیستم و بر حوض بر من وارد نمی شود و مرا ملاقات نخواهد کرد و آن که بر آنان وارد نشود و بر ظلم همکار آنان نباشد و دروغهای آنان را تصدیق نکند، او از من است و من از او هستم و بر حوض بر من وارد می شود.

قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «سیکون علیکم ائمه یملکون ارازاکم یحدّثونکم فیکذبونکم و یعملون فیسیئون العمل لا یرضون منکم حتی تحسنوا قبیحهم و تصدّقوا

ص: ۶۲

۱- همان، ص ۷۰، حدیث ۱۴۸۹۱.

كذبهم فاعطوهم الحق ما رضوا به فاذا تجاوزوا فمن قتل

علی ذلک فهو شهید.»(۱)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بعد از من حاکمانی بر شما مسلط می شوند که منابع مالی شما را در اختیار دارند، احادیثی برای شما نقل می کنند و شما را در احادیثی که نقل می کنید، تکذیب می کنند و با شما بد رفتاری می کنند، تا اعمال زشت آنان را تحسین نکنید و دروغهای آنان را تصدیق ننمایید، از شما راضی نخواهند شد. تا آنجا که حق را رعایت می کنند، حق را به آنان بدهید و هنگامی که از حق تجاوز کردند [با آنان به مبارزه برخیزید] و هر کس در این راه کشته شود، شهید است.

آیا با این گونه روایات که هرگونه همکاری با حاکم ظالم را خروج از دین خدا می شمارد و مبارزه و کشته شدن در این راه را شهادت می داند، می توان گفت هر حاکمی که به هر شکلی قدرت را در اختیار بگیرد و به هرگونه ای عمل کند اولی الامر است که باید از او اطاعت کرد؟

ص: ۶۳

آنچه بیان شد، بخش بسیار ناچیزی از روایات در منابع اهل سنت بود که به عنوان نمونه ارائه کردیم و بررسی این گونه روایات در منابع شیعه بسیار مفصل و تکان دهنده‌تر است.

اطاعت‌های ممنوع از نظر عقل

با کمی توجه به وظایفی که انبیاء در هدایت خلق و گسترش عدالت و از بین بردن فساد و جایگزین کردن صلاح در زمین داشته‌اند، نمی‌توان این مسأله را از نظر عقلی پذیرفت که اولی الامری که خداوند به اطاعت بدون قید و شرط از آنها دستور داده است، هر حاکمی است که قدرت را به دست گرفته باشد.

البته این تنها ما نیستیم که می‌گوییم نمی‌توان حاکم جور را اولی الامر دانست، بلکه بسیاری از دانشمندان اهل سنت نیز بر این باورند؛

زمخشری در توضیح آیه مورد بحث پس از آن که بعضی از وظایف اولی الامر را می‌شمارد، می‌نویسد:

«و امراء الجور لا يؤدون امانه و لا يحكمون بعدل و لا یردون شیئا الی کتاب و لا الی سنّه انما یتبعون شهواتهم حیث

ص: ۶۴

ذهبت بهم فهم منسلخون عن صفات الذين هم اولى الامر عندالله و رسوله و احق اسمائهم اللصوص المتغلبه» (۱)

حاکمان جور امانت را بر نمی گردانند، به عدل حکم

نمی کنند، چیزی را به کتاب خدا و سنت رسول خداصلی الله علیه وآله ارجاع نمی دهند، تنها از خواسته های خودشان پیروی می کنند؛ آنان با صفاتی که اولی الامر نزد خدا و رسول دارند، بیگانه اند و شایسته ترین نام برای آنان این است که آنان را دزدان پیروز بنامیم.

با توجه به مفاد آیه به گونه ای که اولی الامر بر خدا و رسول خداصلی الله علیه وآله عطف شده است و اطاعت از آنان نیز همانند اطاعت از خدا و رسول خداصلی الله علیه وآله مطلق و بدون قید و شرط است، باید مقصود از اولی الامر عده خاصی باشند نه هر حاکمی. زمخشری در این باره می نویسد:

«و المراد باولی الامر منکم امراء الحق، لأنّ امراء الجور الله و رسوله بریئان منهم فلا یعطفون علی الله و رسوله فی وجوب الطاعه لهم و أنّما یجمع بین الله و رسوله و الامراء

ص: ۶۵

الموافقین لهما فی ایثار العدل و اختیار الحق و الامر بهما و النهی عن اضدادهما»(۱)

مقصود از اولی الامر، امرای حق هستند؛ زیرا خدا و رسول خداصلی الله علیه و آله از امرای جور بیزارند و نمی شود در وجوب اطاعت بر خدا و رسول در آیه عطف شوند که بدون هیچ قید و شرطی از آنان اطاعت کنند؛ تنها امرایی همراه خدا و رسول خداصلی الله علیه و آله خواهند بود که در گزینش حق و عدل و دستور به آنها و جلوگیری از ظلم و جور هم‌نوا با خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله باشند.

با توجه به آنچه بیان شد، مصادیقی که از نظر اهل سنت برای اولی الامر در نظر گرفته شده است، قابل اعتماد نیست و نمی توان گفت مقصود خداوند این گروه هستند.

اولی الامر از دیدگاه شیعه

از نظر دانشمندان شیعه مصداق اولی الامر تنها کسانی هستند که از عصمت برخوردارند و این مورد اتفاق است که مصداق کامل و جامع آن تنها ائمه علیها السلام هستند؛

ص: ۶۶

«و اما اصحابنا فانهم رو و اعن الباقر و الصادق عليه السّلام انّ اولى الامر هم الائمه من آل محمد صلى الله عليه وآله اوجب الله طاعتهم بالاطلاق، كما اوجب طاعته و طاعه رسوله، و لا يجوز ان يوجب الله طاعه احد على الاطلاق الا من ثبتت عصمته، و علم انّ باطنه كظاهره و امن منه الغلط و الامر بالقبيح و ليس ذلك بحاصل فى الامراء و لالعلماء سواهم، جلّ الله ان يأمر بطاعه من يعصيه او بالانقياد للمختلفين فى القول و الفعل، لانه محال ان يطاع المختلفون كما انه محال ان يجتمع ما اختلفوا فيه و ممّا يدل على ذلك ايضا ان الله تعالى لم يقرن طاعه اولى الامر بطاعه رسوله كما قرن طاعه رسوله بطاعته الا و اولى الامر فوق الخلق جميعا، كما انّ الرسول صلى الله عليه وآله فوق اولى الامر و فوق سائر الخلق و هذه صفه ائمه الهدى من آل محمد صلى الله عليه وآله الذين ثبتت امامتهم و

اما امامیه از امام باقر و صادق روایت کرده اند که مقصود از اولی الامر امامان از آل محمد صلی الله علیه و آله هستند که خداوند اطاعت از آنان را به طور مطلق واجب کرده است، همان طور که اطاعت از خود و رسولش را به طور مطلق واجب کرده است و جایز نیست خداوند اطاعت از کسی را به طور مطلق واجب کند مگر این که عصمت او ثابت شده باشد و خداوند می داند که باطن و ظاهر آن شخص یکسان و از اشتباه در امان است و به کار زشت فرمان نمی دهد، و چنین چیزی در امیران و علمایی جز امامان از آل محمد صلی الله علیه و آله حاصل نمی شود. خداوند برتر از آن است که دستور به اطاعت از کسی بدهد که نافرمانی می کند یا به تسلیم در برابر کسی فرمان بدهد که رفتار و گفتار آنان یکسان نیست؛ زیرا از نظر عقلی محال است آنان که رفتار و گفتارشان یکسان نیست مورد اطاعت واقع شوند، همان طور که از نظر عقلی محال است که امر و نهی در شیء واحد و

ص: ۶۸

از جهت واحد جمع شود. اولی الامر از دیگران برترند، چنان که رسول خداصلی الله علیه وآله از اولی الامر و بقیه خلق برتر است. به همین دلیل خداوند اطاعت از اولی الامر را در ردیف اطاعت از رسول و اطاعت از رسول را در ردیف اطاعت از خودش قرار داده است و چنین برتری نسبت به خلق تنها امامان از آل محمد صلی الله علیه وآله است که عصمت و امامت آنان ثابت شده و امت اسلامی بر بلندی جایگاه و عدالت آنان اتفاق نظر دارند.

شيعه استدلال به اين آيه را چنين تقرير مى كند:

«انّ الله امر بطاعته على الاطلاق و امر بطاعه رسوله كذلك بل و قرن طاعه رسوله بطاعته فى قوله تعالى {من يطع الرسول فقد اطاع الله} (١)

فيعرف من ذلك انّ رسوله لا يجوز عليه الخطاء، ثم امر ايضا بطاعه اولى الامر مطلقاً كما امر بطاعه نفسه المقدسه و بطاعه رسوله من غير تقييد بموافقه طاعته لطاعه الله،

ص: ٧٣

فيعلم منه انّ وليّ الامر معصوم عن الخطاء و ان طاعته كطاعه الرسول صلى الله عليه وآله عين طاعه الله، فالامام هو وليّ الامر و
الولى للامر معصوم من كلّ ذنب بحكم الآية»(۱)

خداوند به اطاعت مطلق از خودش دستور داده است، همان طور که به اطاعت مطلق از رسولش فرمان داده است، بلکه اطاعت
از رسولش را همانند اطاعت از خود دانسته و فرموده است: هر کس از رسول اطاعت کند از خداوند اطاعت کرده است. این
دو مطلب بیانگر آن است که خطا کردن بر رسول جایز نیست. از طرفی در آیه مورد بحث، خداوند به اطاعت اولی الامر
دستور داده است، بدون آن که اطاعت از آنان را مشروط به مواردی کند که مطابق با اطاعت از خدا باشد. از این مسأله میتوان
فهمید که اولی الامر باید معصوم از خطا و اطاعت از او همانند اطاعت از رسول و خدا باشد. بنابراین اولی الامر باید امام و به
حکم آیه باید معصوم نیز شد.

ص: ۷۴

۱- الامامه الكبرى و الخلافة العظمی، ج ۲، ص ۱۳۵؛ العقاید الامامیه الاثنا عشریه، ص ۷۶؛ منهاج البراعه، ج ۲، ص ۳۶۷ و
منابع دیگر.

پیشتر بیان کردیم که استنباط عصمت اولی الامر از این آیه اختصاص به شیعه ندارد، بلکه بعضی از دانشمندان اهل سنت از جمله فخررازی هم بر این باور است که این آیه بیانگر عصمت اولی الامر است.

عصمت امام

اجماع شیعه بر این است که جانشین پیامبر صلی الله علیه وآله باید معصوم باشد؛

«اعلم ان الامامیه رضی الله عنهم اتفقوا علی عصمه الائمه علیه السلام من الذنوب صغیرها و کبیرها»^(۱)

بدان که شیعه امامیه - که خداوند از آنان راضی باشد - بر عصمت ائمه علیه السلام از گناه، - چه کوچک و چه بزرگ - اتفاق نظر دارند.

باید توجه داشت که ضرورت عصمت امام تنها به شیعه اختصاص ندارد، بلکه در بین دانشمندان اهل سنت نیز کسانی یافت می شوند که ضرورت معصوم بودن امام را باور دارند؛ علامه موصلی عمر بن شجاع، فصلی از کتابش را به این مسأله اختصاص داده و می نویسد:

ص: ۷۵

۱- بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۲۰۹.

«فصل و هو اصل؛ اعلم ايها الاخ الصادق و الحميم الموافق انّ العصر لم يزل مفتقرا الى وجود امام معصوم يشرع الاحكام و يامر بالحلال و ينهى عن الحرام يُبدلّ على الله و يعرف بالله و لا يصحّ هذا المقام بل لا يصحّ هذا المرام الاّ للنبي الاميّ و لذريّته و لا شكّ في عصمتهم و لا- ريب في طهارتهم، لقول الله تعالى: «انّما يريد الله ليذهب عنكم الرجس...» و من شرطهم العدل و الانصاف و غير ذلك من الاوصاف، لقوله تعالى: «لا ينال عهدى الظالمين» فدلّ على ان غير المعصوم ظالم لنفسه و لغيره.»(1)

فصل ديگري و آن يك اصل كلي است. اي برادر صادق و همراه موافق بدان كه در تمام زمانها به امام معصومي نياز مند هستيم كه احكام خداوند را تشریح كند و به حلال امر و از حرام نهی كند و راهنمایی به سوی خدا باشد و اين شخص جز به وسیله خداوند

ص: ۷۶

۱- النعيم المقيم لعترة النبا العظيم، ص ۵۶۳.

شناخته نمی شود و چنین مقامی تنها شایسته پیامبر صلی الله علیه وآله و ذریه او است که در عصمت و طهارت آنان تردیدی نیست؛ زیرا خداوند فرموده است: خداوند اراده کرده است که پلیدی را تنها از شما پاک کند و...» و از شرایط معصومان عدالت و انصاف و اوصاف دیگری است؛ زیرا خداوند فرموده است «پیمان من به ظالمان نمی رسد». این آیه دلالت می کند که غیر معصوم ظالم است، هم نسبت به خودش و هم نسبت به دیگران.

تعریف عصمت

عصمت را در کلام عرب چنین معنی کرده اند:

«العصمه فی کلام العرب المنع و الحفظ.» (۱)

عصمت عبارت است از حفظ کردن شخص و منع کردن و بازداشتن او ولی در اصطلاح کلامی به اقتدار شخص بر گناه نکردن - که از اختیار او برمیخیزد - عصمت گفته می شود.

ص: ۷۷

اشاره

گرچه بحث درباره حدود عصمت انبیاء مجالی دیگر می‌طلبد ولی با توجه به شبهاتی که در مورد عصمت امام وارد کرده اند، به ناچار به بررسی حدود عصمت انبیاء و منشأ آن از دیدگاه شیعه و اهل سنت می‌پردازیم.

الف - دیدگاه شیعه

از دیدگاه شیعه عصمت همه انبیاء از گناه مورد اجماع است؛ چه گناه عمدی و چه گناه سهوی و چه قبل از نبوت و چه بعد از نبوت. همچنین انبیاء از هر صفت زشتی که دلیل بر پستی و فرومایگی است، مبرا هستند. (۱)

ب - دیدگاه اهل سنت

اهل سنت درباره عصمت انبیاء نظریه‌های پراکنده و گوناگونی دارند، که به شرح ذیل است:

۱- قبل از بعثت و بعد از بعثت؛ عده‌ای از آنان صدور بعضی از گناهان را قبل و بعد از بعثت جایز می‌شمارند و عده‌ای بعضی از گناهان را قبل از بعثت جایز می‌دانند، ولی بعد از بعثت جایز نمی‌دانند؛

ص: ۷۸

۱- اوائل المقالات، ص ۶۲؛ تنزیه الانبیاء، ص ۱۵؛ الذخیره فی علم الکلام، ص ۳۳۸؛ المنتقذمن التقلید، ج ۱، ص ۴۲۴؛ تجرید الاعتقاد، ص ۲۱۷ و منابع دیگر.

۲- نوع گناه چه صغیره باشد یا کبیره؛ عده ای صدور گناه کبیره را چه قبل و چه بعد از بعثت از پیامبر جایز نمی دانند و عده ای تنها صدور کبیره را قبل از بعثت روا می شمارند؛

۳- اصرار و عدم اصرار بر گناه که همراه با توبه یا بدون توبه باشد. حتی عده ای کفر پیامبر قبل از بعثت را جایز می دانند؛(۱)

۴- پیروی از دیدگاه اشاعره یا معتزله نیز از علل مهم بروز اختلاف در این مسأله است که توضیح این آراء خارج از هدف این نوشتار است برای روشن شدن بحث می توان به منابع مربوطه مراجعه کرد(۲)

با این حال، دست کم آنچه مورد اتفاق همه گروههای اهل سنت است، عصمت در تبلیغ است؛ گرچه بعضی از گروههای منقرض شده آنان همین مسأله را هم قبول ندارند.(۳)

ص: ۷۹

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۷، ص ۹.

۲- المواقف، ص ۳۵۸؛ شرح المواقف، ج ۸، ص ۲۶۳؛ الفصل فی الملل و الاهواء و النحل، ج ۲، ص ۲۸۴؛ شرح المقاصد، ج

۴، ص ۲۹۴؛ التقریب و الارشاد، ج ۱، ص ۴۳۸؛ مذاهب الاسلامیین، ج ۱، ص ۴۷۴؛ الاربعین فی اصول الدین، ج ۲، ص ۱۱۷.

۳- الفصل فی الملل و الاهواء و النحل، ج ۱، ص ۱۱۵؛ البدعه السابعة؛ المواقف، ص ۳۵۸.

اشاره

درباره منشأ عصمت نیز آرای متفاوتی ارائه شده است که اکنون به بررسی آنها می پردازیم. اما پیش از آن یادآوری این نکته ضروری است که همه دانشمندان شیعه و

اهل سنت بر این مسأله اتفاق نظر دارند که عصمت دارای منشأ الهی است،^(۱) ولی در این که این منشأ به گونه ای است که از انسان سلب اختیار می کند یا نه، اختلاف نظر دارند.

۱- دیدگاه اهل سنت

اشاره

اهل سنت درباره منشأ عصمت بر اساس دو مکتب عمده اشعری و معتزلی دیدگاههایی متفاوت دارند. براساس مکتب اشعری، عصمت فرد معصوم معلول این است که خداوند در وی گناه را خلق نمی کند، چنان که می گویند:

«ان لا یخلق الله الذنب فی العبد.»^(۲)

ص: ۸۰

۱- شرح اصول الخمسه، ص ۷۸۰؛ شرح العقائد النفسیه، ج ۱، ص ۱۰۳؛ انوار الملکوت فی شرح الیاقوت، ص ۱۹۵؛ تلخیص الشافی، ج ۱، ص ۷۱؛ قواعد المرام فی علم الکلام، ص ۱۲۵؛ کشف المراد، ص ۲۱۷؛ رسائل الشریف المرتضی، ج ۳، ص ۳۲۵؛ مناهج الیقین، ص ۴۲۴؛ تصحیح الاعتقاد، ص ۱۰۶.

۲- شرح العقاید النفسیه، ج ۱، ص ۱۸۴؛ شرح المواقف، ج ۸، ص ۲۸۰؛ شرح مطالع الانظار، ص ۲۱۱.

بر این اساس، گناه نکردن معصوم، کاری اختیاری نیست، بلکه خداوند وی را از ارتکاب گناه بازمی دارد.

در مکتب معتزلی منشأ عصمت به دو گونه زیر تفسیر شده است:

الف: «أنها امور يفعلها الله تعالى بالمكلف فتقتضى الأفعال المعصية اقتضاء غير بالغ الى حدّ الايجاب و فسروا هذه الامور فقالوا أنها اربعة اشياء اولها ان يكون لنفس الانسان ملكه مانعه من الفجور داعيه الى العفّه و ثانيها العلم بمثالب المعصيه و مناقب الطاعه و ثالثها تأكيد ذلك العلم بالوحى و البيان من الله تعالى و رابعها أنه متى صدر عنه خطأ من باب النسيان و السهو لم يترك مهملاً بل يعاقب و يتبّه و يضيق عليه العذر. قالوا فاذا اجتمعت هذه الامور الاربعة كان الشخص معصوما عن المعاصى لا محاله»^(۱)

ص: ۸۱

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۷، ص ۷.

عصمت اموری است که خداوند نسبت به مکلف انجام می دهد که با وجود آنها مکلف معصیت نمی کند. البته این لطف به گونه ای نیست که اختیار را از مکلف سلب کند.

این امور به شرح زیر است:

۱- شخص دارای ملکه ای است که او را به پاکدامنی تشویق می کند و از انجام زشتی باز می دارد؛

۲- علم به پیامدهای گناه و نتایج مثبت اطاعت؛

۳- این علم به پیامدهای گناه و نتایج مثبت اطاعت با نزول پی در پی وحی تأکید می شود؛

۴- اگر خطایی از روی سهو و نسیان از شخص [معصوم] سر بزند خداوند او را رها نخواهد کرد، بلکه او را مواخذه و متوجه خطایش می کند. بنابراین هرگاه این امور چهارگانه جمع شود، شخص معصوم خواهد بود.

ب : «العصمه لطف یمنع المكلف عند فعله من القبیح اختیارا و قد یكون ذلك اللطف خارجا عن الامور الاربعه المعدوده، مثل ان یعلم الله تعالی انه ان انشأ سحبا او

ص: ۸۲

اهب ریحاً او حرّك جسماً فان زیدا یمتنع عن قبیح مخصوص اختیاراً فانّه تعالیٰ یجب علیه فعل ذلک و یكون هذا اللطف عصمه لزید.» (۱)

«عصمت لطفی است که با وجود آن، مکلف کار زشت را با اختیار انجام نمی دهد و گاهی این لطف خارج از امور چهارگانه یاد شده است؛ مثل این که خداوند می داند اگر ابری به وجود آورد یا بادی را بوزاند یا جسمی را به حرکت در آورد، شخص مورد نظر آن کار زشت را انجام نمی دهد. در این صورت انجام این کار بر خدا واجب است و همین لطف، [موجب] عصمت آن شخص است.

چنان که گذشت، در تعریف عصمت، برخورداری ملکه اجتناب از گناه گنجانده شده است. اکنون باید دید ملکه چیست؟

ملکه را چنین تعریف کرده اند:

«هی صفة راسخه فی النفس و تحقیقه أنّه تحصل للنفس هیئته بسبب فعل من الافعال و یقال لتلك الهیئه کیفیه نفسانیه و

ص: ۸۳

۱- همان.

تسمی حاله مادامت سریعہ الزوال، فاذا تکررت و مارستها النفس حتی رسخت تلک کیفیہ فیہا و صارت بطیئہ الزوال فتصیر
ملکہ» (۱)

هرگاه انسان کاری انجام می دهد آن کار اثری در روح انسان می گذارد که تا وقتی آن حالت روحی به سرعت از بین می رود به آن حال می گویند؛ ولی هنگامی که آن کار چندین بار تکرار شد و روح آن را تمرین داد؛ به گونه ای که آن اثر روحی در انسان تثبیت شد به طوری که دیر از بین می رود، به آن ملکه گویند.

با توجه به این تعریف ملکه که بر اثر تمرین و ممارست به دست می آید، اگر ما عصمت را چنین ملکه ای بدانیم، اشکالهای عصمت در دیدگاه اهل سنت به شرح ذیل است:

۱- براساس مکتب اشعری عصمت معصومان امتیازی برای آنان محسوب نخواهد شد؛ زیرا کاری اختیاری نیست (هرچند که برای آن توجیهاتی بیان کنند)؛

ص: ۸۴

۱- التعریفات، ص ۱۰۱.

۲- براساس مکتب معتزلی عصمت کاری اختیاری است و امتیاز محسوب می شود و سزاوار پاداش است، ولی از آن جا که براساس این دیدگاه عصمت را از آغاز بعثت می دانند

و قبل از آن پیامبر را معصوم نمی دانند و صدور هر نوع گناهی را از او روا می شمارند، تصور حصول عصمت در یک روز و یک لحظه محال است؛ زیرا عصمت ملکه ای است که به تدریج و به سبب تمرین حاصل می شود و این بدین معنی است که پیامبر تا مدتها بعد از بعثت باید کم و بیش گناه کند، تا رفته رفته آن ملکه در او پدید آید و این روند با نظریه عصمت انبیاء از آغاز بعثت سازگار نیست؛

۳- آنان صدور گناه صغیره را از پیامبر بعد از بعثت نیز جایز می دانند با این تفاوت که عده ای گناه صغیره را - که موجب تحقیر پیامبر باشد - جایز نمی دانند و عده ای صدور صغیره را با شبهه و توجیه جایز می دانند. (۱)

اشکال دیگری که بر این نظریه وارد می شود این است که ملکه با تمرین و ریاضت بر کارهای کوچک شروع می شود و رفته رفته که شخص توانایی پیدا کرد کارهای بزرگتر را انجام می دهد. حال چگونه قابل تصور است که پیامبر ملکه خودداری از گناه کبیره را دارد، ولی نمی تواند از انجام گناه صغیره حتی تا

ص: ۸۵

۱- شرح نهج البلاغه؛ ابن ابی الحدید، ج ۷، ص ۱۱.

پایان عمر خودداری کند؟ بنابر این باید پرهیز او از گناهان کبیره را غیراختیاری بدانیم؛ در غیر این صورت اقدام او بر انجام گناهان صغیره با علم به این که گناه است جسارت به خداوند قلمداد می شود.

منشأ عصمت از دیدگاه شیعه

دیدگاه شیعه درباره معصومان - چه انبیا و چه امامان - دیدگاهی فراگیر است؛ به گونه ای که صدور گناه را از آنان، چه قبل از پیامبری و امامت و چه بعد از پیامبری و امامت و چه عمدی و چه سهوی، چه صغیره و چه کبیره جایز نمی داند. همان طور که پیشتر بیان کردیم. بنابر این باید منشأ عصمت فراتر از ملکه باشد.

قبل از ورود در بحث منشأ عصمت از دیدگاه شیعه تذکر این نکته ضروری است که مقصود از گناه که شخص معصوم از ارتکاب آن مصونیت دارد، انجام عملی است که در فقه «حرام» نامیده می شود و همچنین ترک عملی که در لسان فقه «واجب» شمرده می شود. البته واژه «گناه» و معادلهای آن مانند «ذنب» و «عصیان» کاربرد وسیع دارد که شامل «ترک اولی» هم می شود ولی انجام دادن «ترک اولی» منافات با عصمت ندارد.

از دیدگاه شیعه منشأ عصمت بدین شرح است:

«أَنَّهَا الْقُوَّةُ الْعَقْلِيَّةُ وَالطَّاقَةُ النَّفْسِيَّةُ فِي الْمَعْصُومِ الْحَاصِلَتَانِ مِنْ اسْبَابِ اخْتِيَارِيَّةٍ وَغَيْرِ اخْتِيَارِيَّةٍ»^(۱)

عصمت در معصوم عبارت است از نیروی عقلانی و توانایی روحی که این دو از اسباب اختیاری و غیر اختیاری حاصل می شود.

در توضیح این عبارت باید گفت کارهای اختیاری بشر به این صورت تحقق پیدا می کند که ابتدا کششی در درون انسان نسبت به آن کار پدید می آید و در شرایط مناسب، و در اثر عوامل مختلف برانگیخته می شود و شخص با توجه به دانشی که دارد، راه رسیدن به هدف را تشخیص می دهد و اقدام به کاری متناسب با آن می کند و اگر کششهای متعارض و متفاوتی در انسان وجود داشته باشد، به کمک معلوماتی که دارد می کوشد تا بهترین آنها را تشخیص دهد و بدان اقدام کند.

باید توجه داشت که علم انسان همیشه جامع و کافی نیست در نتیجه چه بسا در تشخیص بهتر اشتباه می کند، یا از این که امر برتری در اینجا وجود دارد

ص: ۸۷

۱- تلخیص الشافی، ج ۱، ص ۷۱.

غافل می شود و یا این که امر برتر را می شناسد، ولی به دلیل دشواریهایی که انتخاب امر برتر دارد، به امر پست تر تن می دهد و دیگر مجالی برای اندیشه صحیح و انتخاب اصلح باقی نمی ماند.

بنابر این تا این جا عدم اشتباه، معلول شناخت دقیق از حقایق اشیاء و کارها و نتایج مثبت و منفی آنها و اراده قوی بر مهار کردن نفس و تمایلات درونی آن است؛ به

گونه ای که در انتخاب ها از لغزشها و کمبودها در امان باشد؛ به عنوان مثال در نوشیدن سم همه انسانها با توجه به شناختی که از سم و زهر کشنده و پیامد آن دارند و نیز به دلیل اراده قوی برای زنده ماندن، در هر شرایطی از نوشیدن سم پرهیز می کنند. بدین سان انسانهای عادی که علم و آگاهی و اراده قوی در مورد بعضی از امور دارند نسبت به انجام آنها معصوم هستند. حال اگر این علم و آگاهی از قلمرو علم حصولی فراتر رود و به علم حضوری - که از طریق وحی حاصل می شود، - تبدیل گردد، به گونه ای که احتمال خطا در آن به صفر برسد، چنین انسانی هرگز مرتکب گناه نمی شود.

خداوند در قرآن درباره انبیاء و در موارد زیر میفرماید آنان را به گونه ای باحقایق عالم آشنا کرده است که هرگز احتمال به خطا افتادن آنان نرود؛

۱- زنده شدن مردگان را به گونه ای در حضور حضرت ابراهیم علیه السلام به نمایش گذاشت که علم او تبدیل به یقینی شد که هرگز احتمال خطایی در آن نرود. به این جریان توجه کنید:

{ و اذ قال ابراهیم ربّ ارنی کیف تحیی الموتی قال اولم تؤمن قال بلی و لکن لیطمئن قلبی قال فخذ اربعه من الطیر فصرهنّ الیک ثم اجعل علی کلّ جبل منهّن جزءا ثمّ

ادعهنّ یتینک سعیا و اعلم انّ الله عزیز حکیم } (۱)

و چون گفت ابراهیم پروردگارا به من بنما که چگونه مردگان را زنده خواهی کرد؟ خداوند فرمود: باور نداری؟ گفت: آری! باور دارم، لیکن خواهم که تا با مشاهده آن دلم آرام گیرد. خداوند فرمود: چهار مرغ بگیر و گوشت آنها را نزد خود به هم درآمیز، آن گاه هر قسمتی را بر سر کوهی بگذار، سپس آن مرغان را بخوان تا سوی تو شتابان پرواز کنند و بدان که همانا خداوند شکست ناپذیر و حکیم است.

ص: ۸۹

خداوند نه تنها مسأله قیامت و حشر را برای ابراهیم علیه السلام به نمایش گذاشت، بلکه همه حقایق هستی را به گونه ای به او نشان داد که احتمال بروز هرگونه خطایی از بین برود؛

{وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ} (۱)

و همچنین ما به ابراهیم ملکوت و باطن آسمانها و زمین را ارائه دادیم تا به مقام اهل یقین برسد.

۲- آن گاه که در آغاز رسالت می خواهد حضرت موسی را برای مبارزه به سوی فرعون روانه کند، چنان او را با حقایق عالم رو به رو می کند که هرگونه شک و تردید از میان می رود.

به این آیات توجه کنید:

{«وَمَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ يَا مُوسَى * قَالَ هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّأُ عَلَيْهَا وَأَهُشُّ بِهَا عَلَى غَنَمِي وَلِيَ فِيهَا مَآرِبُ أُخْرَى * قَالَ أَلْقِهَا يَا مُوسَى * فَأَلْقَاهَا فَإِذَا هِيَ حَبِيبَةٌ تُسْعَى * قَالَ خُذْهَا وَلَا

ص: ۹۰

تَخَفُ سُنْعِيدُهَا سِيرَتَهَا الْأُولَى * وَاضْمُمُ يَدَكَ إِلَى جَنَاحِكَ

تَخْرُجُ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ آيَةٌ أُخْرَى * لِنُرْيِكَ مِنْ آيَاتِنَا الْكُبْرَى { (۱)}

ای موسی! چه به دست راست داری؟ این عصای من است که بر آن تکیه می‌زنم و برگ می‌تکانم برای گوسفندانم و حوائجی دیگر نیز با آن انجام می‌دهم.

خداوند فرمود: ای موسی! این عصا را بیفکن، موسی آن را به زمین انداخت، عصا ازدهایی مهیب شد که به هر سو می‌شتافت. خداوند فرمود: ای موسی عصا را بگیر و از آن مترس که ما او را به صورت اول برمی‌گردانیم و دست خود را به گریبان فرو بر، تا دستی بی‌هیچ عیب درخشان بیرون آید و این معجزه دیگر تو خواهد بود تا باز هم آیات بزرگتر خود را به تو ارائه کنیم.

۳- خداوند فلسفه معراج را به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین بیان می‌کند:

ص: ۹۱

سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ

إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ {١}

پاک و منزّه است خدایی که شبی بنده خود (محمد) را از مسجدالحرام به مسجد اقصا - که اطرافش را مبارک و پر نعمت ساخت - سیر داد تا آیات خود را بر او بنمایاند که خداوند به حقیقت شنوا و بیناست.

خداوند در این آیه، فلسفه معراج را روبرو کردن پیامبر صلی الله علیه وآله با حقایق هستی می داند و اگر روایات معراج را به این نوع آیات که بخشی از آن در سوره والنجم آمده است، ضمیمه کنیم ابعاد قضیه روشن می شود.

بنابر این عصمت پیامبر معلول علم و آگاهی او از حقایق جهان است، نه معلول ملکه که به تمرین و ریاضت و گذشت زمان نیاز داشته باشد؛ از این رو هرگاه این علم و آگاهی به او داده شود، عصمت حاصل خواهد شد؛ چه قبل از بلوغ و چه بعد از بلوغ و چه قبل از رسالت و چه بعد از رسالت.

خداوند از ابتدا معصومان را تحت مراقبت خود داشته و تحت ولایت ویژه خود قرار داده است.

ص: ۹۲

خداوند درباره مراقبت ویژه حضرت موسی علیه السلام می فرماید:

{وَحَرَّمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ مِنْ قَبْلُ} (۱)

ما شیر هر دایه ای را از قبل بر او حرام کردیم.

اکنون سؤال این است که وقتی خداوند به تربیت این نوزاد که بناست در آینده پیامبر شود، این مقدار عنایت ویژه دارد که در مدت انداختن موسی علیه السلام به دریا تا رسیدن به دست مادرش از شیر دیگر زنان ننوشد که مبادا تأثیر منفی تربیتی داشته باشد، آیا پیامبرش را رها خواهد کرد تا تنها به اتکای نیروی خود تمرین کند و به تکامل برسد؟

امیرالمؤمنین علیه السلام مراقبت ویژه خداوند از پیامبر صلی الله علیه وآله در دوران طفولیت را چنین بیان می نماید:

«وَلَقَدْ قَرَنَ اللَّهُ بِهِ مِنْ لَدُنْ أَنْ كَانَ فَطِيمًا أَعْظَمَ مَلَكِكِ مِنْ مَلَائِكَتِهِ يَسْلُكُ بِهِ طَرِيقَ الْمَكَارِمِ وَمَحَاسِنَ أَخْلَاقِ الْعَالَمِ لَيْلَهُ وَنَهَارَهُ» (۲)

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه وآله از شیر گرفته شد، خدا بزرگترین فرشته از فرشتگانش را شب و روز همنشین

ص: ۹۳

۱- قصص/۱۲.

۲- نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.

او فرمود، تا راههای بزرگواری را پیمود و خویهای نیکوی جهان را فراهم نمود.

خداوند این مراقبت ویژه خود از پیامبر صلی الله علیه و آله را در سوره «نجم» بسیار روشن بیان می نماید:

{عَلَّـمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى} (۱)؛ «جبرئیل بسیار توانا او را آموخته است».

درباره روبرو کردن رسول خدا صلی الله علیه و آله با واقعیتهای هستی در آن شب مبارک و تأثیر آن حوادث در روح و اندیشه رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

{مَا كَذَبَ الْفُـؤَادُ مَا رَأَى * أَفَتَمَارُونَهُ عَلَي مَا يَرَى} (۲)

آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله دید دلش دروغ نپنداشت. آیا درباره آنچه او دیده است با او جدال می کنید؟

بدین سان با توجه به این علم و آگاهی از حقایق عالم که معلول تربیت خاص خداوند است، معصومان به جایی می رسند که سرزدن هر نوع گناه از خود را به منزله اقدام به خودکشی می دانند که هیچ انسان عاقلی مرتکب آن نمی شود و همچنان که اقدام افراد عادی در پرهیز از خوردن سم کشنده و... جنبه جبری

ص: ۹۴

۱- نجم/۵.

۲- نجم/۱۲-۱۱.

نداشته، بلکه با اختیار خود از چنین کارهایی پرهیز می کنند، معصومان نیز با اختیار خود هیچ نوع گناهی را مرتکب نمی شوند؛ چه صغیره و چه کبیره و چه قبل از بعثت و چه بعد از بعثت.

باید توجه داشت آنچه تاکنون بیان شد، درباره گناه عمدی است، اما درباره سهو و خطا، با توجه به ضرورت عصمت پیامبران و جانشینان آنان چاره ای جز عصمت آنان از گناه سهوی و خطایی نیست و این کار تنها با لطف الهی محقق می گردد و آنچه از شیخ طوسی + در منشأ عصمت نقل کردیم به همین معنی است.

در این جا شبهه زیر قابل طرح است:

اولاً: اگر عصمت معلول رفتار اختیاری معصومان است، چرا به خداوند نسبت داده می شود؟

ثانیاً: با توجه به این عنایت ویژه، عصمت امتیازی برای آنان محسوب نمی شود؟

در پاسخ این شبهه باید گفت: همان طور که پیشتر بیان شد، عصمت معصومان به معنای سلب اختیار از آنان نیست و اگر کارها را با اختیار انجام می دهند و با اختیار ترک می کنند، نسبت دادن عصمت به آنان صحیح است.

ص: ۹۵

به دو دلیل زیر عصمت به خداوند نسبت داده می شود:

۱- همه پدیده های عالم در یک سلسله طولی مستند به اراده تکوینی خداوند است و در مواردی که عنایت ویژه خداوند در کار باشد مثل عصمت استناد آن پدیده به خداوند روشنتر و بارزتر خواهد بود، ولی اراده خداوند در طول اراده انسان است، به گونه ای که از انسان سلب اختیار نمی کند؛

۲- عصمت خداوند در مورد معصومان به این معنی است که خداوند عصمت آنان را تضمین کرده است، چنان که خداوند درباره رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

{وَلَوْلَا تَبَتُّنَاكَ لَقَدْ كُنَّا تَزَكُّنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا} (۱)

و اگر ما تو را ثابت قدم نمی گردانیدیم، نزدیک بود که به آنان (مشرکان) تمایل و اعتماد اندکی پیدا کنی.

اما این که با توجه به این عنایت ویژه عصمت امتیازی محسوب نمی شود باید گفت در همه جا و برای همه افراد وقتی امکانات ویژه ای در اختیار می گذارند، مسؤولیت ویژه ای هم برایشان در نظر می گیرند؛ به گونه ای که اگر پاداش کارشان افزایش می یابد، کیفر مخالفت آنان نیز فزونتر است.

ص: ۹۶

خداوند این قاعده کلی را درباره همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین بیان می کند:

{ يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَنْ يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبَيَّنَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَكَانَ ذَلِكُمْ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا } (۱)

ای زنان پیامبر اگر هر یک از شما آگاهانه به کار ناروایی اقدام کند او را دو برابر دیگران عذاب کنند و این بر خدا سهل و آسان است.

بنابر این اگر عنایت ویژه ای به معصومان شده از آنان تکالیف ویژه ای نیز خواسته شده است که انجام آن تکالیف برای دیگران دشوار است، چنان که بعضی از تکالیف ویژه رسول خدا صلی الله علیه و آله در ابتدای سوره مزمل آمده است.

ضرورت نصب و عصمت جانشینان رسول خدا صلی الله علیه و آله

به دنبال طرح بحث عصمت و منشأ آن، اکنون این سؤال مطرح است که چه ضرورتی دارد پیامبر و جانشینان او معصوم باشند؟
با توجه به این که بحث

ص: ۹۷

درباره امامت است از طرح بحث علل عصمت انبیاء خودداری کرده، تنها به طرح بحث ضرورت عصمت جانشینان رسول خدا صلی الله علیه و آله می پردازیم:

ضرورت تعیین جانشین برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و معصوم بودن او با توجه به نکات زیر روشن می شود:

۱- خداوند انسان را برای هدفی آفریده است که تحقق آن بدون راهنمایی وی به وسیله پیامبران و ابلاغ پیام الهی امکان ندارد. از طرفی خداوند پیامبرانی را فرستاده است تا راه رسیدن به هدف خلقت و تأمین سعادت دنیا و آخرت را به انسان نشان دهند و انسانهایی را که آمادگی تکامل دارند، به مراحل کمال متناسب با آنان هدایت کنند و با توجه به تأثیر زندگی دنیا در زندگی آخرت انسان، در صورت مساعد بودن شرایط اجتماعی رهبری دنیوی مردم را در اختیار گرفته، قوانین اجتماعی دین را اجرا کنند.

۲- دین اسلام، جهانی، جاودان و نسخ ناشدنی است و پیامبر اسلام آخرین پیامبر خداست و بعد از او پیامبری نخواهد آمد. ختم نبوت در صورتی با حکمت بعثت انبیاء تطبیق می کند که آخرین دین آسمانی پاسخگوی همه نیازهای دنیوی و اخروی بشر باشد و بقای آن دین تا پایان جهان تضمین شده باشد.

۳- این ضمانت در مورد قرآن کریم وجود دارد و خداوند متعال بقا و مصونیت این کتاب عزیز را از هرگونه تغییر و تحریفی تضمین کرده است، ولی همگان می دانند که همه احکام و قوانین اسلام، از ظاهر آیات کریمه قرآن استفاده نمی شود؛ به عنوان مثال تعداد رکعات نماز و کیفیت انجام آن و صدها حکم واجب و مستحب آن را نمی توان از ظاهر قرآن کریم به دست آورد، بلکه خداوند تعلیم و تبیین آنها را به عهده پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گذاشته است، تا با علمی که خدا به او عطا فرموده است (غیر از وحی قرآنی) آنها را برای مردم بیان کند. بدین ترتیب حجیت و اعتبار سنت آن حضرت به عنوان یکی از منابع اصیل برای شناخت اسلام ثابت می شود.

۴- شرایط دشوار زندگی رسول خدا صلی الله علیه و آله از قبیل رویارویی با مخالفت های شدید قریش، محصور بودن در شعب و تحمیل دهها جنگ که تقریباً ده سال پایانی عمر رسول خدا صلی الله علیه و آله را به خود مشغول کرد، اجازه نمی داد که آن حضرت همه احکام و قوانین اسلام را که مردم تا پایان جهان به آن نیاز دارند، برایشان بیان کنند و نسبت به همان اندازه ای که بیان کرده بود و اصحاب او نیز فرا گرفته بودند ضمانتی برای محفوظ ماندن از تحریف وجود نداشت؛ به عنوان مثال، در کیفیت وضو گرفتن رسول خدا صلی الله علیه و آله که سالها و روزی چندین بار در حضور مردم صورت گرفته است، بین امت او مورد اختلاف است.

اکنون سؤال این است که وقتی کاری که روزانه مسلمانان به آن نیاز دارند و تغییر و تحریف آن، منفعت دنیوی برای آنان ندارد این چنین مورد اختلاف واقع میشود، چگونه می توان اطمینان پیدا کرد که در مورد احکام و قوانینی که منافع گروهها و افراد هوس باز را تهدید می کند، دست جعل و تحریف حدیث باز نشود و در نقل و ضبط آنها امانت و صداقت نشان دهند تا به نسلهای آینده برسد.

با توجه به نکات یاد شده روشن می شود که دین اسلام هنگامی می تواند به عنوان یک دین کامل پاسخگوی نیازهای همه انسانها تا پایان جهان باشد که در آن راهی برای حفظ دین از تحریف و تامین مصالح ضروری جامعه پیش بینی شده باشد؛ زیرا تا وقتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در بین مردم حضور دارد دین از تحریف حفظ شده، مصالح ضروری جامعه تأمین می شود، ولی با رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هم دین و هم مصالح امت اسلامی در معرض تهدید قرار می گیرد و در این صورت، راهی جز نصب جانشین شایسته برای رسول اکرم صلی الله علیه و آله نخواهد بود؛ جانشینی که از یک سو دارای علم خدادادی باشد تا بتواند حقایق دین را با همه ابعاد و دقایقش بیان کند و از سوی دیگر «معصوم» باشد تا تحت تأثیر انگیزه های نفسانی و شیطانی قرار نگیرد و مرتکب تحریف عمدی و سهوی در دین نگردد تا با این دو ویژگی بتواند نقش تربیتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را بعهدہ

بگیرد و افرادی که آمادگی تکامل به مراحل بالاتر را دارند به عالی ترین مدارج کمال برساند. همچنین در صورت مساعد بودن شرایط اجتماعی، احکام اجتماعی اسلام را اجرا کند و حق و عدالت را در جهان گسترش دهد و این همان امامتی است که شیعه به آن معتقد است.

دلایل عصمت جانشینان رسول خدا صلی الله علیه و آله

با توجه به نکات یاد شده در بحث قبل، در این که لازم است پیامبر جانشینی داشته باشد، جای انکار نیست و از نظر تاریخی نیز عده ای به اسم جانشینان رسول خدا صلی الله علیه و آله حکومت کرده اند. اکنون بحث در این است که چرا جانشینان رسول خدا صلی الله علیه و آله باید معصوم باشند؟ ضرورت عصمت جانشینان رسول خدا صلی الله علیه و آله را می توان با توجه به نکات زیر تبیین کرد:

۱- پیامبر آورنده دین و حافظ آن از تحریف، تغییر، حذف و... است. جانشین پیامبر گرچه آورنده دین نیست و دین توسط پیامبر تکمیل و ابلاغ شده است، ولی با توجه به نکات یاد شده در بحث قبل، جانشین پیامبر باید هم از نظر علمی و هم از نظر عملی دین را حفظ کند؛ یعنی هم باید جلو برداشتهای غلط از دین را توسط معلوماتی که از طریق پیامبر در اختیار وی گذاشته شده است، بگیرد و هم باید احکام دین را تفسیر و تبیین کند و هم در مقام عمل به دین،

ص: ۱۰۱

هیچ گونه خطا - چه سهوی و چه عمدی - از او سر نزند و چنین چیزی جز با عصمت و علم خدادادی امکانپذیر نیست.

۲- جانشین پیامبر به عنوان یک مسلمان باید عقایدی داشته باشد و وظایف دینی خود را انجام دهد. چنین شخصی از نظر فرض عقلی یا معصوم است یا غیر معصوم؛ اگر معصوم باشد که مقصود حاصل است، ولی اگر غیر معصوم باشد به راهنما و هدایت هدایتگری نیاز دارد که خود به دور از خطا باشد. در غیر این صورت به هدف خلقت نخواهد رسید و دیگران را نیز نمی تواند برساند. در آن صورت غرض خداوند از خلقت انسان تأمین نخواهد شد و اگر خداوند جانشینی برای پیامبر در نظر نگرفته باشد با حکمت او سازگار نیست.

۳- خداوند در آیه **{أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ}** (۱) به اطاعت مطلق از ولی امر دستور داده است. حال اگر این ولی امر معصوم نباشد بناچار مرتکب گناه خواهد شد و در آن صورت، مسلمانان بنا بر امر به معروف و نهی از منکر باید به او تذکر دهند و او را از این کار باز دارند که چنین کاری از طرف مسلمانان نسبت به وی با امر به اطاعت مطلق از وی تعارض دارد؛ پس ولی امر باید معصوم باشد.

ص: ۱۰۲

۴- جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله باید همانند رسول خدا صلی الله علیه و آله الگوی تربیتی مردم باشد و مردم در رفتار، به او اقتدا کنند. حال اگر جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله خود گناهکار باشد، گذشته از آن که نمی تواند نقش تربیتی خود را ایفا کند جایگاه او در دلها متزلزل خواهد شد و با سقوط جایگاه معنوی او نزد مردم، از او اطاعت نخواهند کرد، در آن صورت فوایدی که می باید از نصب جانشین برای رسول خدا صلی الله علیه و آله حاصل شود به دست نخواهد آمد.

۵- معرفت انسانها از خداوند متفاوت است و با توجه به معرفتی که انسانها از خداوند دارند، از او اطاعت یا عصیان می کنند و بر همین اساس گفته شده است؛ «حسنات الابرار سیئات المقربین».

حال اگر جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله مرتکب گناه شود با توجه به انتظاری که از او می رود، ارزش و جایگاه او از افراد معمولی هم کمتر خواهد بود؛ زیرا گناه کوچک او - با توجه به جایگاه او - از گناه کبیره افراد عادی بزرگتر است.

۶- خداوند پس از آزمونهای دشواری که از حضرت ابراهیم علیه السلام گرفت و او از این آزمون ها سربلند بیرون آمد، او را به مقام امامت برگزید. ابراهیم علیه السلام وقتی به جایگاه رفیع امامت پی برد از خداوند تقاضا کرد این سمت و جایگاه برای فرزندان او نیز در نظر گرفته شود که خداوند به او خطاب کرد فرزندان ظالم تو شایستگی این جایگاه را ندارند. به این آیه توجه کنید:

ص: ۱۰۳

﴿وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾ (۱)

هنگامی که خداوند ابراهیم را امتحان کرد و او از همه آنها سربلند بیرون آمد، خداوند به او فرمود: من تو را پیشوا و امام مردم قرار دادم. ابراهیم پرسید: به فرزندانم نیز (این مقام) اعطا خواهد شد؟ خداوند فرمود: عهد من به ستمکاران نخواهد رسید.

این آیه بیانگر این است که امامت یک مسؤولیت الهی است که عهده دار آن باید شایستگی های ویژه ای داشته باشد تا هیچ ظلمی از او سر نزنند.

ظلم را در لغت چنین معنی کرده اند:

«وضع الشيء في غير موضعه.»

(۲)

نهادن چیزی در غیر جایگاه خودش

ص: ۱۰۴

۱- بقره/۱۲۴.

۲- لسان العرب، ج ۱۲، ص ۳۷۳.

چیزی را در جای خود نهادن گناه به کاستن از آن است، یا به افزودن بر آن و گناه در غیر زمان خودش و گناه در غیر مکان خودش. همه این موارد در معنای نهادن چیز در غیر جایگاه خودش شریک هستند.

ظالم در قرآن

براساس آنچه درباره ظلم گفته شد، کلمه ظالم در قرآن مصادیق زیادی دارد که به بعضی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱- کافران: با توجه به این که کافر حاضر نیست وجود حضرت حق را به عنوان یک واقعیت قبول کند و اشیاء دیگر را به جای حضرت حق می‌نشانند، خداوند صفت ظالم را برای آنان به کار برده است؛

{وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ} (۱) کافران خود ستمگر هستند.

۲- مشرکان: گرچه مشرک خداوند را قبول دارد، ولی دیگری را شریک او می‌داند که این همان نهادن چیزی است در جایی که جایگاه او نیست؛ از این رو خداوند صفت ظلم را برای آنان نیز به کار برده است. در داستان حضرت موسی علیه السلام وقتی در غیبت چند روزه او مردم به گوساله پرستی رو آوردند و برای

ص: ۱۰۵

خداوند شریک قائل شدند، خداوند صفت ظلم را به آنان نسبت می دهد و می فرماید:

{ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ} (۱)

سپس شما گوساله پرستی را اختیار کردید و ستمکار شدید.

۳- منافقان: آیات زیادی در قرآن درباره رفتار منافقان، اندیشه ها، ویژگیها، اهداف و روشهای آنان برای ضربه زدن به اسلام و رسول خدا صلی الله علیه و آله وجود دارد و خداوند مبارزه با منافقان را در دستور کار رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار داده و فرموده است:

{يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَىٰ هُم مَّوَاهِمُ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ} (۲)

ای پیامبر با کفران و منافقان جهاد کن و بر آنان سخت بگیر. جایگاه آنان جهنم است که بد جایگاهی است.

ص: ۱۰۶

۱- بقره/۵۱.

۲- توبه/۷۳.

خداوند نه تنها کافران و منافقان را ظالم می داند، بلکه دوستی با آنان را نیز ظلم می داند؛

{مَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ} (۱)

و هر کس از شما آنان را دوست بدارد، بی شک ستمکار است.

۴- ریاکاران: ریا نیز جایگزین دیگری به جای خداوند است. تأثیر خداوند در آیاتی از قرآن این را زشت و ریاکاران را جزء کافران دانسته است و اثر وضعی انفاق ریاکارانه را چنین بیان می فرماید:

{يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَبْطُلُوا صِدْقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْمَأْذَىٰ كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا لَا يَقْدِرُونَ عَلَىٰ شَيْءٍ مِّمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ} (۲)

ای اهل ایمان صدقات خود را با منت و آزار تباه

ص: ۱۰۷

۱- توبه/۲۳.

۲- بقره/۲۶۴.

نسازید، مانند آن کسی که مال خود را از روی ریا انفاق کند و ایمان به خدا و روز قیامت نیاورده. است؛ مثل چنین مرد ریاکار بدان ماند که دانه را بر روی سنگ سخت ریزد و تند بارانی غبار آن نیز بشوید که نتواند هیچ از او حاصلی به دست آرند و خداوند کافران را هدایت نمی کند.

۵- اجرا نکردن حکم خدا: از کسانی که در قرآن صفت ظلم برای آنان به کار رفته و ظالم به آنان خطاب شده است، کسانی هستند که احکام الهی را اجرا نمی کنند؛ چه حکم اجتماعی باشد، چه حکم سیاسی و چه حکم فردی و چه حکم جمعی و...؛

{وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ} (۱)

هر کس خلاف، آنچه خداوند فرستاده حکم کند، از ستمکاران خواهد بود.

ص: ۱۰۸

۶- متجاوزان از حدود الهی: خداوند برای هدایت انسان در همه زمینها حدودی رامشخص کرده است که مسلمان باید در زندگی فردی و اجتماعی خود، این حدود را رعایت کند و هرکس این حدود را رعایت نکند، ظالم است؛

{وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ} (۱)

آنان که از احکام خداوند سرپیچی کنند، ستمکاران واقعی هستند.

باید توجه داشت که این احکام همه واجبات و محرمات را شامل می شود. بنابراین آنان که واجبات الهی را ترک می کنند یا محرمات الهی را انجام می دهند ستمکار هستند، با این تفاوت که اگر این واجب و حرام در حوزه احکام شخصی باشد مثل نماز نخواندن، تنها به خود ظلم کرده اند و اگر در حوزه اجتماعی باشد؛ مثل غیبت کردن، گذشته از خود به دیگران هم ظلم کرده اند.

براساس آنچه بیان شد، خداوند می فرماید: امامت؛ امانتی الهی است که ستمکاران صلاحیت عهده داری آن را ندارند. همچنین خداوند هر نوع گناهی را ظلم می داند؛ چه کم و چه زیاد، چه فردی، چه اجتماعی و چه فکری و چه

ص: ۱۰۹

۱- بقره/۲۲۹.

عملی؛ نتیجه این دو مقدمه آن است که امام باید معصوم باشد و تنها معصومان صلاحیت به عهده گرفتن مقام امامت را دارند.

اثبات عصمت امامان علیه السلام

اشاره

با توجه به آنچه بیان شد، ضرورت جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله و عصمت آنان تبیین گردید. اکنون بحث این است که چه کسانی معصوم هستند؟

الف - دیدگاه اهل سنت

همان طور که پیشتر نقل کردیم، اهل سنت نه تنها عصمت بلکه عدالت را هم شرط نمی دانند. از این رو نه اهل سنت بر این باورند که خلفای رسول خدا صلی الله علیه و آله عصمت داشته اند و نه خلفا ادعای عصمت داشته اند.

ب - دیدگاه شیعه

اشاره

شیعه بر این باور است که جانشینان رسول خدا صلی الله علیه و آله باید معصوم باشند که ادله آن پیشتر بیان شد و امامان علیه السلام نیز ادعا داشته اند که معصوم هستند.

اکنون به بررسی راههای اثبات عصمت آنان می پردازیم:

۱- قرآن

آیاتی مانند آیه تطهیر بر عصمت امامان علیه السلام دلالت می کند که پیشتر چند محور از آن براساس منابع اهل سنت مطرح شد که تکرار نمی کنیم.

ص: ۱۱۰

الف) - نزول آیه درباره اهل بیت علیه السلام؛

ب) - تعیین مصداق اهل بیت و انحصار آن در آنچه شیعه ادعا می کند؛

ج) - دلالت آیه بر عصمت کسانی که آیه درباره آنان نازل شده است.

از آیاتی که بر عصمت امامان شیعه دلالت می کند آیه اولی الامر است که دلالت آن بر عصمت را پیشتر به نقل از بعضی از دانشمندان اهل سنت بیان کردیم.

۲ - سنت

اشاره

در سنت رسول خدا صلی الله علیه وآله به چند دسته از روایات می توان برای اثبات عصمت علی علیه السلام استدلال کرد که به بعضی از آنها اشاره می کنیم:

الف - همگامی علی علیه السلام با قرآن: قرآن کتاب خدا و وسیله هدایت خلق به سوی خداست و از هر گونه تحریف و انحراف و... مبرا است. از طرفی روایات زیادی از رسول خدا صلی الله علیه وآله رسیده است که علی علیه السلام با قرآن است و از آن جدا نمی شود.

جدایی از قرآن در سه محور زیر قابل اثبات است:

۱- در مقام اندیشه و فکر: چنانچه انسان اندیشه ای را که درباره جهان هستی، مبدأ آفرینش، معاد، کتب آسمانی، پیامبران و احکام دین در قرآن مطرح شده است، قبول نداشته باشد، به معنای جدا شدن از قرآن در مقام اندیشه است؛

ص: ۱۱۱

۲- در مقام گفتار: قرآن بیان بعضی از کلمات، جملهها و... را حرام می داند؛ مثل غیبت کردن، دروغ گفتن، تهمت زدن و... حال اگر انسانی این کلمات را بیان کند، در مقام گفتار از قرآن جدا شده است.

۳- در مقام رفتار: قرآن دستور می دهد که مسلمان باید بعضی از کارها را انجام دهد و بعضی را ترک کند؛ به عنوان مثال باید حج برود، جهاد کند، نماز بخواند، روزه بگیرد و مال یتیم نخورد و... حال اگر انسانی بر عکس دستور قرآن عمل کرد؛ یعنی نماز نخواند، روزه نگرفت، حج به جا نیاورد، ربا خورد، مال یتیم خورد و... چنین انسانی در عمل، از قرآن جدا شده است.

باید توجه داشت که این سه مرحله قابل تفکیک و قابل جمع است؛ یعنی ممکن است کسی در مقام رفتار یا گفتار از قرآن جدا شود، ولی در مقام اندیشه پایبند به قرآن باشد، ولی اگر کسی در هر سه مقام همگام با قرآن باشد با توجه به این که قرآن هیچ نوع انحرافی ندارد، این انسان نیز هیچ انحرافی نخواهد داشت؛ زیرا همه گناهان انسان از این سه مقام خارج نیست و اگر انسانی در این سه مقام انحراف نداشت معصوم است؛ همان چیزی که برای پیامبر و جانشین او لازم است.

با توجه به نکات یاد شده اکنون به سراغ روایات می رویم. در این زمینه به روایات متعددی برمی خوریم که بیان می کنند علی علیه السلام از قرآن جدا شدنی نیست.

ابوثابت می گوید: در جنگ جمل همراه علی علیه السّلام به حقانیت مسیری که انتخاب کرده بودم شک کردم، تا این که موقع نماز ظهر خداوند این شک و دو دلی را از بین برد و جنگ پایان یافت. به مدینه آمدم، خدمت ام سلمه همسر رسول خدا صلی الله علیه وآله رسیدم و جریان را برای او گفتم و گفتم من خدمت شما آمدم تا از شما در این زمینه چیزی بشنوم. ام سلمه فرمود:

«سمعت رسول الله يقول: عليّ مع القرآن و القرآن مع عليّ، لن يفترقا حتى يردا عليّ الحوض.»^(۱)

از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که می فرمود: علی علیه السّلام با قرآن است و قرآن با علی علیه السّلام است. این دو از هم جدا نمی شود تا این که در قیامت بر من وارد شوند.

این روایت به روشنی بیانگر این است که علی علیه السّلام در مقام اندیشه، رفتار و گفتار از قرآن جدا نمی شود و فقط بر طبق قرآن عمل می کند. این واقعیت چیزی جز عصمت نیست و عصمت همان چیزی است که پیامبر و جانشین او برای تبیین و تفسیر دین به آن نیاز دارند. این ویژگی امتیاز منحصر به فردی است که

ص: ۱۱۳

۱- مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۳۴؛ نورالابصار، ص ۱۶۳؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۳۷؛ الصواعق المحرقة، ص ۱۲۴؛ تاریخ الخلفاء، ص ۱۷۴؛ کنز العمال، ج ۱۱، حدیث ۳۲۹۱۲.

در بین صحابه رسول خدا صلی الله علیه وآله تنها علی علیه السّلام از آن برخوردار است و به طور طبیعی تنها او شایستگی جانشینی رسول خدا صلی الله علیه وآله را دارد.

ب - همراهی علی علیه السّلام با حق: حق و باطل دو واژه ضد هم هستند که در مفاهیم دینی کاربرد بسیار دارند و تشخیص آن هم کار آسانی نیست، مگر این که از طرف رسول خدا صلی الله علیه وآله الگوهای برای این کار مشخص شده باشد و انسان از قدرت درک بالایی برخوردار باشد تا بتواند به کمک آن و با در اختیار داشتن معیارها، حق و باطل را از یکدیگر تشخیص دهد و از طرفی تشخیص آن نیز ضروری به نظر می‌رسد.

حق و باطل نیز در سه محور قابل بررسی است؛ یعنی هم در مقام اندیشه، هم در مقام گفتار و هم در مقام رفتار. از طرفی اگر انسانی در این سه مقام از حق جدا نشد، نشان می‌دهد که انسانی وارسته و شایسته است و تعبیر دیگری از عصمت است که دارا بودن آن برای پیامبر و جانشین او ضروری است.

در روایات اسلامی موارد فراوانی داریم که از این نکته مهم حکایت می‌کند که علی علیه السّلام با حق و حق با علی علیه السّلام است و این دو از هم جدا شدنی نیستند.

به این جریان توجه کنید:

بعد از شهادت علی علیه السّلام و مسلط شدن معاویه بر دنیای اسلام، وی برای جذب شخصیت‌های اجتماعی و مورد قبول جامعه از هیچ تلاشی دریغ نمی‌کرد.

ص: ۱۱۴

حتی شخصاً به دیدن آنان می رفت و از ایشان تقاضای همکاری می کرد. در سفری به مدینه به دیدن سعد بن ابی وقاص رفت و از این که سعد در جریان جنگ صفین با او همکاری نکرده است گله کرد و سعد در توجیه اظهار داشت که در جریان قتل عثمان وضعی پیش آمد که تشخیص حق و باطل کار دشواری بود؛ از این جهت من شترم را سوار شدم و از مدینه رفتم.

معاویه در پاسخ به او گفت: مگر قرآن وظیفه تو را مشخص نکرده بود که در چنین جریانی سوار شترت شوی و از صحنه خارج شوی؟!

سعد پاسخ داد؛

«فأنتی سمعت رسول الله يقول لعليّ: أنت مع الحق و الحق معك حيث ما دار.

فقال معاوية: لتأتيني علي هذا بينه.

فقال سعد: هذه أم سلمة تشهد علي رسول الله.

فقاموا جميعاً فدخلوا علي أم سلمة فقالوا يا أم المؤمنين: إن الأكاذيب قد كثرت علي رسول الله و هذا سعد يذكر عن النبي ما لم نسمعه، أنه قال لعليّ أنت مع الحق و الحق معك حيث ما دار.

ص: ۱۱۵

فَقَالَتْ أُمُّ سَلْمَةَ: فِي بَيْتِي هَذَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ لِعَلِيِّ. فَقَالَ مَعَاوِيَةَ لِسَعْدٍ: يَا أَبَا إِسْحَاقَ... مَا كُنْتَ الْيَوْمَ الْآنَ، إِذْ سَمِعْتَ هَذَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ وَجَلَسْتَ عَنْ عَلِيٍّ. لَوْ سَمِعْتَ هَذَا مِنْ

رَسُولِ اللَّهِ لَكُنْتُ خَادِمًا لِعَلِيِّ حَتَّى أَمُوتَ. (۱)

بدون تردید از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که به علی علیه السّلام می فرمود: ای علی علیه السّلام تو با حق هستی و حق هر کجا باشد با توست.

معاویه گفت: باید بر این سخن شاهد بیاوری!

سعد گفت: ام سلمه همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله شهادت می دهد که پیامبر این سخن را درباره علی علیه السّلام گفته است.

به دنبال این سخن همه با هم حرکت کردند و خدمت ام سلمه رسیدند و به ام سلمه گفتند: ای مادر مؤمنان! در این دوران سخنها نادرست فراوانی را به رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت می دهند؛ از جمله سعد سخنی از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره علی علیه السّلام نقل می کند که ما

ص: ۱۱۶

نشیده ایم و آن سخن این است که علی علیه السّلام با حق و حق با علی علیه السّلام است.

ام سلمه گفت: این سخن را رسول خدا صلی الله علیه وآله در همین خانه من بیان کرده است!

معاویه به سعد گفت: حال دیگر تو را سرزنش نمی کنم! زیرا با این که این سخن را از رسول خدا صلی الله علیه وآله درباره علی علیه السّلام شنیده بودی از علی علیه السّلام حمایت نکردی، در حالی که اگر من این سخن را از رسول خدا صلی الله علیه وآله درباره علی علیه السّلام شنیده بودم تا دم مرگ خدمتگزار علی علیه السّلام بودم!

ج - علی علیه السّلام فاروق امت: همان طور که گفته شد، تشخیص حق از باطل کار آسانی نیست، به خصوص اگر در جامعه مطالب شبهه ناک به صورت یک موج به حرکت درآید و اندیشمندان در برابر این موج مقاومت نکنند و سیاستمداران نیز به این موج دامن بزنند. در این جاست که برآستی تشخیص حق و باطل دشوار می شود و مردم نیاز به الگویی دارند که در تمام شبهات از قدرت تشخیص بالایی برخوردار بوده، در مقام اندیشه، رفتار و گفتار نیز سخت پایبند به حق و حقیقت باشد، به طوری که او تجسم حق باشد تا مردم بتوانند با پیروی از او راه را بیابند.

ص: ۱۱۷

براساس روایت اسلامی، پیامبر از موج شبهات بعد از خود آگاه است و می داند که تشخیص حق از باطل در آن زمان با دشواری روبروست؛ از این جهت الگویی مشخص کرده است که با پیروی از آن می توان این موج را پشت سر گذاشت. قهرا در چنین موج آفرینی هایی که اصحاب فکر و اندیشه هم در تشخیص راه دچار سردرگمی می شوند باید آن الگو به قدری استوار باشد که از نظر فکری، گفتاری و رفتاری هیچ گونه انحرافی نداشته باشد تا بتواند چنین مسؤولیتی را انجام دهد.

آنچه تاکنون بیان شد، درباره امام علی علیه السلام بود اما بر اساس آیات قرآن و سنت، همه امامان شیعه معصوم هستند.

قرآن

پیشتر بیان کردیم که مصداق اهل البیت علیها السلام در آیه تطهیر تنها چهارده معصوم علیه السلام هستند و آیه نیز بر عصمت کسانی که آیه در شأن آنان نازل شده است، دلالت دارد.

همچنین پیشتر بیان کردیم که آیه اولی الامر بر عصمت دلالت دارد و با توجه به این که جانشینان پیامبر باید معصوم باشند و نه دیگران ادعای عصمت داشته اند و نه خود حاکمان چنین ادعایی داشته اند و با توجه به

ضرورت وجود جانشین

ص: ۱۱۸

برای رسول خدا صلی الله علیه وآله - که پیشتر بیان شد - مصداق اولی الامر منحصر به امامان شیعه از اهل بیت علیه السلام می شود.

سنت

در سنت رسول خدا صلی الله علیه وآله روایات زیادی درباره ویژگیهای اهل بیت علیه السلام وارد شده است که با توجه به آن ویژگیها مصداق آن روایات تنها امامان شیعه هستند که بعضی از آنها به صراحت بیانگر عصمت امامان شیعه است:

«عن ابن عباس رضی الله عنهما قال: قال رسول الله صلی الله علیه وآله انّ الله قسم الخلق قسمین فجعلنی فی خیرها قسماً فذلک قوله و اصحاب الیمین و اصحاب الشمال، فانا من اصحاب الیمین و انا خیر اصحاب الیمین؛

ثم جعل القسمین اثلاثاً فجعلنی فی خیرها ثلثاً فذلک قوله «فأصحاب الیمینه ما اصحاب الیمینه. و اصحاب المشأمة ما اصحاب المشأمة. و السابقون السابقون»، فانا من السابقین و انا خیر السابقین، ثم جعل الاثلاث قبائل،

ص: ۱۱۹

فجعلني في خيرها قبيله و ذلك قوله «و جعلناكم شعوبا و قبائل لتعارفوا ان اكرمكم عندالله اتقاكم» و انا اتقى ولد آدم و اكرمهم على الله تعالى و لا فخر ثم جعل القبائل بيوتا فجعلني في خيرها بيتا فذلك قوله «انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت و يطهركم تطهيرا» فانا و اهل بيتي مطهرون من الذنوب»^(۱)

ابن عباس مى گوید: رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود: خداوند مردم را دو گونه آفرید و مرا جزء بهترین این دو نوع قرار داد و این، همان سخن خداست که گروه دست راست و گروه دست چپ و من از بهترین اصحاب دست راست هستم. سپس خداوند مردم را سه گروه قرار داد و مرا در بهترین آنان قرار داد و این، همان اصحاب خوشبخت هستند. چه گروه خوشبختی و دیگر گروه تیره روزان، چه گروه تیره روزی، و پیشگامان پیشرو و من از پیشگامان و بهترین آنان هستم، سپس خداوند این گروهها را به صورت قبایل در آورده و مرا

ص: ۱۲۰

۱- الدرّالمنثور، ج ۵، ص ۱۹۹؛ المعجم الكبير، ج ۳، ص ۵۷؛ فتح البيان فى مقاصد القرآن، ج ۱۱، ص ۸۸.

در بهترین قبیله ها قرار داد و این، همان سخن خداوند است که شما را دسته ها و قبیله ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید، ولی گرامی ترین شما نزد خدا، پرهیزکارترین شماست. خداوند دانای آگاه است. و من با تقواترین و گرامی ترین فرزند آدم هستم. البته جای فخر فروشی نیست. سپس خداوند این قبایل را به شکل خانواده هایی آفرید و مرا در بهترین خانواده ها قرار داد و این سخن خداوند است که خداوند می خواهد پلیدی راتنها از شما اهل بیت دور کند و چنان که باید و شاید شما را پاک سازد. و من و اهل بیتم از همه گناهان پاکیم.

از برخی روایات وارد شده در شأن اهل بیت علیه السلام، عصمت آنان به دلالت التزامی ثابت می شود؛ حدیث ثقلین که پیشتر بیان کردیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را در چهار جا بیان کرده است که منابع آن در کتب اهل سنت نیز یاد شد. در این روایت، رسول خدا صلی الله علیه و آله اهل بیت علیه السلام را عدل و هم سنگ قرآن قرار داده است و این در صورتی امکان دارد که اهل بیت علیه السلام هم از نظر عقیده و فکر و هم از نظر بیان و گفتار و هم از نظر کردار و رفتار هیچ نوع اختلاف و تعارضی با قرآن نداشته باشند و گرنه دستور به پیروی از آنان به صورت مطلق و هم سنگ بودن آنان با قرآن نقض غرض خواهد بود.

چند نکته زیر در روایت وجود دارد که مؤید نظر ماست:

۱- چیزی به آنان نیاموزید که آنان داناترین شمايند؛

۲- از آنان پیشی نگیرید که هلاک می شوید؛

۳- از آنان عقب نمانید که هلاک می شوید؛

۴- این دو [قرآن و اهل بیت علیه السلام] تا قیامت با هم هستند تا در قیامت بر من وارد شوند؛

۵- تمسک به قرآن به تنهایی کافی نیست، پس باید در کنار آن اهل بیت علیها السلام نیز هماهنگ با قرآن وجود داشته باشند تا سیره آنان قابل پیروی برای امت اسلامی باشد؛

۶- قرآن کتابی آسمانی و ابدی است و باید تا قیامت وجود داشته باشد؛ پس باید اهل بیت نیز تا قیامت وجود داشته باشند.

این تنها برداشت ما نیست، بلکه بسیاری از دانشمندان مسلمان - که شیعه دوازده امامی نیستند - نیز همین برداشت را دارند.

شوکانی در این باره می گوید:

«من هذا الخبر يفهم وجود من يكون اهلاً- للتمسك به من اهل البيت و العتره الطاهره في كل زمن الى قيام الساعة حتى يتوجه الحث المذكور الى التمسك به، كما ان الكتاب

ص: ۱۲۲

كذلك، فلك، كانوا امانا لاهل الارض فاذا ذهبوا ذهب اهل الارض»(۱).

از این خبر فهمیده می شود که در هر عصری تا قیامت، همان طور که کتاب خدا باقی است، باید فردی از اهل بیت که صلاحیت پیروی را داشته باشد، در بین امت حضور داشته باشد تا این اصرار رسول خدا صلی الله علیه و آله در پیروی از اهل بیت علیه السلام توجیه داشته باشد. به همین خاطر رسول خدا صلی الله علیه و آله در روایت آنان را امان برای اهل زمین دانسته اند که اگر آنها از بین بروند، اهل زمین هم از بین می روند.

احتجاج به آیه اولی الامر

اشاره

پیشتر بیان شد که هیچ یک از خلفا ادعای عصمت نداشتند و خود را مصداق آیه اولی الامر نمی دانستند. برعکس اهل البیت علیه السلام خود را مصداق آیه اولی الامر می دانستند و در

احتجاجات به آن استدلال کرده اند که در این جا به بیان چند نمونه بسنده می کنیم:

ص: ۱۲۳

۱- فیض القدر، ج ۳، ص ۱۴.

امام علی علیه السلام در چندین مورد استدلال کرده که مصداق آیه اولی الامر اوست؛

۱- در دوران خلافت عثمان

حافظ سلیمان بن ابراهیم قندوزی حنفی - صاحب ینابیع الموده - می نویسد: در دوران خلافت عثمان روزی جمعی از مهاجرین و انصار در مسجد نشسته بودند و امیرالمؤمنین علیه السلام در میان آنان بود. هر کس درباره فضائل خود سخن می گفت و آن حضرت ساکت بود. وقتی بیان فضائل آنان به پایان رسید، رو به امام کرده و گفتند:

«یا ابالحسن تکلم. فقال: یا معشر قریش والانصار اسئلكم ممن اعطاکم الله هذا الفضل، ابانفسکم او بغيرکم؟ قالوا: اعطانا الله و منّ علينا بمحمد صلی الله علیه و آله...»

ای ابوالحسن! سخن بگو!

آن حضرت فرمود: ای گروه قریش و انصار، از شما می پرسم این فضائل را خداوند به سبب خودتان به شما داده است یا به واسطه دیگری؟

گفتند: خداوند به واسطه محمد صلی الله علیه و آله بر ما منت نهاد و این فضائل را به ما عطا کرد.

سپس حضرت بخشی از آیاتی را که درباره خودش نازل شده بود، بیان می کند و از آنان اقرار می گیرد که این آیات درباره او نازل شده است.

آن گاه فرمود:

«انشدکم بالله اتعلمون حیث نزلت اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم و... امرالله عزوجل نبیّه ان یعلمهم و لاه امرهم و ان یفسر لهم من الولاية كما فسر لهم من صلاتهم و زکاتهم و حجّهم، فنصبنی للناس بغدیر خم.»^(۱)

شما را به خدا سوگند می دهم آیا می دانید هنگامی که آیه «اولی الامر...» و آیات دیگر نازل شد خداوند پیامبرش را مأمور کرد که متولیان امور امت را به آنان معرفی کند و ولایت را برای امت توضیح دهد، همان طور که نماز، زکات و حج آنان را برای آنان شرح داده است. به دنبال این مسائل رسول خدا صلی الله علیه و آله در غدیر خم مرا به امامت مردم نصب کرده است.

ص: ۱۲۵

۱- ینابیع الموده، باب ۳۸، ص ۱۱۴.

محدث حافظ ابراهیم بن محمد جوینی مؤلف کتاب فرائد السمطین فی فضائل المرتضی و البتول و السبطین همین جریان را با تفصیل بیشتری نقل کرده و می نویسد: در دوران خلافت عثمان روزی در مسجد میان انصار و مهاجرین درباره فضائل هر یک بحث آغاز شد. در این مناظره که حدود دویست تن از سران دو گروه حضور داشتند و از صبح تا ظهر به طول انجامید، قریش تمام فضائلی را که از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آنان بیان شده بود یاد کردند. از سران مهاجرین در جلسه افرادی مثل عبدالرحمان بن عوف، طلحه، زبیر، مقداد، ابوذر، هاشم بن عتبہ، عبدالله بن عباس، عبدالله بن جعفر و... حضور داشتند و پس از آن انصار نیز خدمات خود به اسلام و پیامبر و نقش خود در گسترش اسلام و حمایت از مسلمانان را بیان کردند که از سران گروه انصار نیز افرادی مانند ابی بن کعب، زید بن ثابت، ابو ایوب انصاری، ابو هیثم بن تیہان، قیس بن سعد بن عبادہ، جابر بن عبدالله، انس بن مالک، زید بن ارقم و... حضور داشتند که پس از پایان گفت و گو از امام تقاضا کردند تا سخن بگوید. امام نیز پس از ذکر آیاتی از قرآن از جمله آیه «اولی الامر منکم» به حدیثی از رسول خدا اشاره کرد و فرمود:

«قال الناس يا رسول الله خاصة في بعض المؤمنين، ام عامه لجمعهم. فامر الله عزوجل نبيّه صلى الله عليه وآله ان يعلمهم ولاه امرهم و ان يفسر لهم من الولاية

ما فسّر لهم من صلاتهم و زكاتهم و حجّهم، فنصبني للناس بغدير خم.» (۱)

مردم پرسیدند: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله آیا این آیات درباره بعضی از مؤمنان نازل شده است، یا این که شامل همه می شود که خداوند رسولش را مأمور کرد تا متولیان امور امت را به آنان بشناساند و ولایت را برای آنان شرح دهد، همان طور که نماز و زکات و حج آنان را شرح داده است؛ پس رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا در غدیر خم به عنوان امام مردم پس از خود، منصوب کرد.

۲- در دوران خلافت خود

روزی مردی خدمت امام رسید و از او پرسید:

«اخبرنی با فضل منقبه لک، قال ما انزل الله فی کتابه؟ قال و ما انزل الله فیک؟ قال... و قوله اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولی الامر منکم و...» (۲)

برترین امتیاز خود را برای من بگو؟

امام فرمود: برترین امتیازات من چیزهایی است که

ص: ۱۲۷

۱- فرائد السمطين، ج ۱، باب ۵۸، ص ۳۱۲.

۲- احتجاج طبرسی، ج ۱، ص ۲۳۱.

خداوند در کتابش بیان کرده است.

-: خداوند در کتابش درباره ات چه گفته است؟

امام: خداوند چندین آیه درباره من نازل کرده است که آیه اولی الامر یکی از آنهاست.

۳- امام حسین علیه السلام

با این که امام حسین علیه السلام به حسب ظاهر حکومتی نداشت، ولی خود را مصداق اولی الامر می دانست و در مواردی به این مسأله استناد کرده است. در جریان قیام خود علیه حکومت یزید در راه کوفه وقتی با سپاه حَرَبَن یزید - که از طرف حکومت بنی امیه برای جلوگیری از حرکت آن حضرت اعزام شده بود - برخورد کرد، پس از برخورد اولیه و اقامه نماز به امامت حضرت، حر ریاحی سؤال کرد: برای چه و به کجا می روید؟ امام حسین علیه السلام تقاضای مردم کوفه برای آمدن به آن شهر و به دست گرفتن رهبری جامعه را مطرح کرد و سپس فرمود:

«اما بعد، ایها الناس فانکم ان تتقوا الله و تعرفوا الحق لاهله یکن ارضی الله و نحن اهل البیت اولی بولایه هذا الامر من

ص: ۱۲۸

هؤلاء المدّعين ما ليس لهم و السائرین فیکم بالجور و العدوان»^(۱)

اما بعد، ای مردم بدون تردید اگر شما تقوای خدا را پیشه کنید و حق را به اهلش بدهید، بیشتر مورد رضایت خداست و ما اهل البیت نسبت به رهبری حکومت شایسته تر و سزاوارتریم از کسانی که ادعای چنین کاری را دارند در حالی که چنین حقی را ندارند؛ کسانی که در بین شما با ظلم و ستم حکمرانی می کنند.

کلام امام حسین علیه السّلام به دو دلیل زیر قابل استدلال است:

الف - این که خود را مصداق اولی الامر و ولایت را حق اهل البیت علیه السّلام می داند که باید به آنان برگردد؛

ب - اولاً: اینها گرچه ادعای اولی الامری دارند، ولی حقشان نیست؛

ثانیا: می فرماید: عملکرد آنان حکایت از آن دارد که شرایط و ویژگیهای اولی الامری که خداوند مردم را مأمور به اطاعت از آن کرده است، ندارند.

ص: ۱۲۹

۱- الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۴۷؛ تاریخ، طبری، ج ۴، ص ۳۰۳.

از امام باقر علیه السلام در تعیین مصداق اولی الامر چنین نقل شده است:

«عن اسماعیل بن جابر قال قلت لابی جعفر علیه السلام اعرض علیک دینی الذی اذین الله عزوجل به قال فقال: هات. قال: فقلت اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و انّ محمدا عبده و رسوله و الاقرار بما جاء به من عندالله و انّ علیا کان اماما فرض الله طاعته، ثم کان بعده الحسن اماما فرض الله طاعته، ثم کان بعده الحسين اماما فرض الله طاعته، ثم کان بعده علی بن الحسين اماما فرض الله طاعته حتى انتهى الامر الیه، ثم قلت: انت یرحمک الله قال فقال: هذا دین الله و دین ملائکته.»^(۱)

اسماعیل پسر جابر می گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: می خواهم دینی را که به آن معتقدم برای

ص: ۱۳۰

بگویم؟

امام فرمود: بگو.

گفتم: شهادت می دهم که خدا یکی است و شریکی ندارد و شهادت می دهم که محمد صلی الله علیه وآله بنده او و رسول اوست و اعتراف می کنم به آنچه محمد صلی الله علیه وآله از نزد خداوند آورده است و اعتراف می کنم به این که علی بن ابی طالب علیه السّلام امامی بوده که اطاعتش واجب بود، بعد از او امام حسن علیه السّلام امام

واجب الاطاعه بود و بعد از او امام حسین علیه السّلام امام واجب الاطاعه بود و بعد از او امام علی بن الحسین علیه السّلام امام واجب الاطاعه بود و اکنون شما امام واجب الاطاعه هستید. اسماعیل پسر جابر می گوید: پس از این سخنان امام باقر علیه السّلام فرمود: این همان دین خدا و ملائکه اوست.

۵- امام صادق علیه السّلام

در تعیین مصداق اولی الامر از امام صادق علیه السّلام نقل شده است که فرمود:

«عن الحسین بن ابی العلاء قال ذكرت لابی عبدالله علیه السّلام قولنا فی الاوصیاء انّ طاعتهم مفترضه قال فقال: نعم هم الذین قال

ص: ۱۳۱

الله تعالى اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولی الامر منکم...»(۱)

حسین بن علاء می گوید: نظر خود را درباره جانشینان پیامبر صلی الله علیه و آله به امام صادق علیه السّلام گفتم که اطاعت آنان واجب است.

حضرت فرمود: آری! آنان کسانی هستند که خداوند درباره آنان فرموده است: از خدا و رسول و اولی الامر اطاعت کنید.

۶- امام کاظم علیه السلام

در تعیین مصداق اولی الامر از امام کاظم علیه السلام چنین نقل شده است:

«عن معمر بن خلاد قال: سأل رجل فارسی ابالحسن علیه السّلام فقال طاعتک مفترضه؟ فقال: نعم. قال: مثل طاعه علی بن ابی طالب علیه السلام فقال: نعم.»(۲)

معمر بن خلاد می گوید: مردی پارسی از امام کاظم علیه السلام

ص: ۱۳۲

۱- همان، ج ۱، ص ۲۶۴.

۲- همان، ج ۱، ص ۲۶۵.

پرسید: آیا اطاعت از شما واجب است؟

امام فرمود: آری.

او پرسید: مثل اطاعت کردن از علی بن ابی طالب علیه السّلام؟

حضرت فرمود: آری.

۷- امام رضا علیه السّلام

امام رضا علیه السّلام در تعیین مصداق اولی الامر میفرماید:

«عن محمد بن زید الطبری قال: كنت قائما على رأس الرضا عليه السّلام بخراسان و عنده عده من بنى هاشم و فيهم اسحاق بن موسى بن عيسى العباسى فقال يا اسحاق: بلغنى انّ الناس يقولون انا نزعنا ان الناس عبيد لنا. لا و قرابتى من رسول الله صلى الله عليه وآله ما قلته قطّ و لا سمعته من آبائى قاله و لا بلغنى عن احد من آبائى قاله، و لكننى اقول الناس عبيد لنا فى الطاعه موال لنا فى الدين، فليبلغ الشاهد الغائب.»^(۱)

ص: ۱۳۳

۱- همان.

طبری می گوید: من در خراسان بالای سر امام رضا علیه السلام به خدمت ایستاده بودم و جمعی از بنی هاشم که اسحاق بن موسی در میانشان بود، خدمت آن حضرت بودند. امام فرمود: ای اسحاق به من خبر رسید که مردم (سنیان) می گویند ما عقیده داریم که مردم برده ما هستند. هرگز چنین نیست. سوگند به خویشاوندی که با رسول خدا صلی الله علیه و آله دارم، نه من هرگز این سخن گفته ام و نه از پدرانم شنیده ام و نه به من خبر رسیده که یکی از آنان چنین چیزی گفته باشد. آری! من می گویم مردم بنده من هستند در این که اطاعت از ما بر آنان واجب شده است، در اطاعت فرمانبردار ما هستند و در دین پیرو ما هستند. نظر ما این است و حاضران به غایبان برسانند.

۷- امام حسن عسکری علیه السلام

با این که امام حسن عسکری علیه السلام به شدت تحت مراقبت بوده است ولی از اظهار این که مقصود از اولی الامری که خداوند دستور به اطاعت آنان داده است خود اوست، ابا نمی کرد. امام حسن عسکری علیه السلام نامه ای به اسحاق ابن اسماعیل نیشابوری نوشته است و پس از بیان این که اگر پیامبر صلی الله علیه و آله و جانشینان او یعنی

اهل البيت عليه السلام نبودند شما راهی برای تشخیص وظیفه دینی خود نداشتید، می نویسند:

«و لولا ما يحبّ الله من تمام النعمه و منّ الله عليكم لما رأيتم لي خطأ ولا سمعتم مني حرفا من بعد مضى الماضي عليه السلام و انتم في غفله مما اليه معادكم و من بعد اقامتي لكم ابراهيم ابن عبده و كتابي الذي حملة اليكم محمد بن موسى النيشابوري و الله المستعان على كل حال و اياكم ان تفرطوا في جنب الله، فتكونوا من الخاسرين، فبعدا و سحقا لمن رغب من طاعه الله و لم يقبل مواعظ اوليائه، فقد أمركم الله بطاعته و طاعه رسوله و طاعه اولي الامر...»(۱)

اگر خداوند دوست نداشت که نعمت خود را بر شما تمام کند بعد از درگذشت امام سابق و بعد از این که ابراهیم بن عبده را بر شما گماردم و بعد از این که نامه ای هم به وسیله محمد بن موسی نیشابوری برایتان نوشتم، هرگز از من خطی نمی دیدید و حرفی نمی شنیدید. شما از عاقبت کار خود غافل هستید و در

ص: ۱۳۵

هر حال باید از خداوند کمک گرفت، مبادا درباره خدا کوتاهی کنید و از زیانکاران باشید. از رحمت خدا دور باد کسی که از اطاعت خداوند سرپیچی کند و موعظه های اولیای خداوند را نپذیرد. بدون تردید خداوند به شما دستور داده است که از خدا و رسول و اولی الامر اطاعت کنید.

آنچه بیان شد، بخش بسیار ناچیزی از روایات، احتجاجات و مناظراتی بود که از امامان شیعه درباره مصداق اولی الامر آوردیم و گرنه روایات بسیار زیاد است و یکی از چیزهایی که امامان شیعه درباره آن تقیه نمی کردند، مسأله امامت خود آنان بود و این که مقصود از اولی الامر آنان هستند.

ص: ۱۳۶

۱. اطلاق جمع و اراده فرد خلاف ظاهر است

اشاره

گفته شده «اولی الامر» جمع است، در حالی که شیعه بر این باور است که در هر عصری یک نفر بیشتر امام نیست. بنابراین باید مقصود از اولی الامر یک نفر باشد و این خلاف ظاهر است.

به این شبهه توجه کنید:

«أنه تعالی امر بطاعه اولی الامر و اولی الامر جمع و عندکم لا یکون فی الزمان الا امام واحد و حمل الجمع علی الفرد خلاف الظاهر» (۱)

خداوند به اطاعت از اولی الامر دستور داده است و

ص: ۱۳۹

۱- تفسیر، فخر رازی، ج ۱۰، ص ۲۵۱.

این کلمه جمع است، در حالی که شیعه بر این باور است که در هر زمانی تنها یک امام وجود دارد. بنابراین باید لفظ جمع را بر مفرد حمل کرد و این بر خلاف ظاهر است.

نقد

۱- کاربرد جمع و اراده مفرد در ادبیات عرب امری رایج است؛

۲- در قرآن موارد متعددی لفظ جمع آمده است، در حالی که طبق دیدگاه همه مفسران مقصود فرد است. بیشتر موارد متعددی از آیات یاد شده را بیان کردیم که تکرار نمی کنیم.

۳- مقصود از اولی الامر همانند لفظ آن، جمع است؛ یعنی دوازده امام معصوم و این با عقیده شیعه که در هر عصری یک امام وجود دارد نیز منافات ندارد؛ زیرا این دوازده نفر در کل زمان توزیع می شوند. بنابراین نه کاربرد جمع اشکال دارد و نه مخالف عقیده شیعه است.

۲- اطاعت از امامان؛ تکلیف مالا یطاق و یا مشروط

اشاره

به این شبهه توجه کنید:

«انّ طاعه الائمه المعصومین مشروطه بمعرفتهم و قدره الوصول الیهم، فلو وجب علینا طاعتهم قبل معرفتهم کان

ص: ۱۴۰

هذا تكليف مالا يطاق و لو وجب علينا طاعتهم اذا صرنا عارفين بهم و بمذاهبهم صار هذا الايجاب مشروطا و ظاهر قوله تعالى {اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولى الامر منكم} يقتضى الاطلاق. (۱).

اطاعت از امامان معصوم در صورتی امکان دارد که آنان را بشناسیم و به آنان دسترسی داشته باشیم. بنابر این اگر قبل از شناخت ایشان اطاعت از آنان واجب شود، این تکلیف خارج از توان و قدرت ماست و اگر بعد از این که آنان را شناختیم اطاعت از آنان واجب باشد، این تکلیف مشروط به شناخت می شود، در حالی که در آیه مورد بحث اطاعت از اولی الامر مطلق است

ص: ۱۴۱

۱- همان.

در پاسخ به این شبهه باید گفت در آیه مورد بحث اطاعت از سه نفر واجب شده است:

۱- اطاعت از خداوند: آز آقای فخر رازی باید پرسید با این که اطاعت از خداوند در آیه مطلق است، اطاعت از خداوند قبل از شناخت خداوند است یا بعد از شناخت خداوند؟ اگر قبل از شناخت خداوند اطاعت از او واجب شده باشد، تکلیف مالایطاق است و اگر بعد از شناخت خداوند واجب شده باشد، تکلیف مشروط است. بر این اساس هر پاسخی که فخر رازی به این شبهه می دهد، پاسخ ما نیز به شبهه وی همان خواهد بود.

۲- اطاعت از رسول: این مورد نیز مانند مورد پیشین است و هر پاسخی که فخر رازی بدهد، در واقع پاسخ شبهه پیشین وی خواهد بود.

۳- اولی الامر: که اگر مقصود از اولی الامر اهل اجماع باشند - که بیشتر اهل سنت بر این باورند - باز هم این اشکال وارد می شود که اطاعت اهل اجماع قبل از شناخت آنان واجب است یا بعد از شناخت آنان؟ اگر قبل از شناخت آنان اطاعت از آنان واجب شده باشد، تکلیف مالایطاق است و اگر بعد از شناخت آنان اطاعت از آنان واجب شده باشد، تکلیف مشروط است و هر پاسخی که

آقای فخررازی به اهل اجماع بدهد، نسبت به امامان معصوم علیه السّلام هم می توان داد.

۴- اطاعت از امامان معصوم علیه السّلام: نیز همانند اطاعت از رسول خدا صلی الله علیه و آله مطلق است. بنابر این همان طور که شناخت رسول خدا صلی الله علیه و آله از باب مقدمه اطاعت لازم و واجب است در این جا نیز شناخت امامان از باب مقدمه اطاعت آنان لازم است و همان طور که شناخت انبیا در طول تاریخ و بخصوص درباره پیامبر اسلام امکان دارد و تکلیف مالا یطاق و تکلیف مشروطی هم اتفاق نمی افتد، درباره امامان معصوم علیها السّلام هم شناخت آنان امکان دارد و لازمه آن نیز تکلیف مالا یطاق و تکلیف مشروط نیست.

۵- درباره در دسترس نبودن امامان نیز باید گفت در آیه مورد بحث اطاعت خداوند، اطاعت رسول او و اطاعت اولی الامر به طور مطلق واجب شده است، اما خداوند که هرگز در دسترس بشر نیست، چنان که فرمود:

{لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ} (۱)

اما درباره رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت به مسلمانان عصر خودش در دسترس بوده است، اما در دسترس ما نیست. امامان علیها السّلام نیز در دسترس مسلمانان عصر

ص: ۱۴۳

۱- انعام/۱۰۳.

خود بوده اند، ولی برای ما این گونه نیست و همان طور که ما از راه آثار به جا مانده از رسول خدا صلی الله علیه وآله - که روایت راویان باشد - او را می شناسیم، دسترسی به امامان نیز از همین راه میسر است.

۳- ذکر نشدن امامان در آیه:

اشاره

گفته اند اگر مقصود از «اولی الامر» امامان معصوم علیه السلام بودند می بایست در آیه ذکر می شد. به این شبهه توجه کنید:

«و لو كان المراد باولی الامر الامام المعصوم لوجب ان يقال فان تنازعتم فی شیء فردوا الی الامام.»^(۱)

اگر مقصود از اولی الامر امام معصوم بود، می بایست گفته می شد اگر در چیزی اختلاف کردید به امام رجوع کنید.

نقد

۱- این اشکال بر نظریه اهل سنت هم وارد است که اگر مقصود از اولی الامر اهل اجماع بود، می بایست در آیه ذکر می شد که در صورت اختلاف به اهل

ص: ۱۴۴

۱- تفسیر، فخر رازی، ج ۱۰، ص ۲۵۱.

اجماع رجوع کنید. پس هر جوابی که فخر رازی به اهل اجماع بدهد، همان جواب در این جا هم قابل ذکر است.

۲- همان طور که پیشتر بیان کردیم، اطاعت از امامان همان اطاعت از سنت رسول خدا است که در اطیعوا الرسول آمده است و حتی پیشتر بیان کردیم که خداوند درباره خود اطیعوا الله و درباره رسولش، اطیعوا الرسول را به کار برده است، ولی درباره اولی الامر، اطیعوا را به کار نبرده است، چون آنان در این زمینه مستقل لحاظ نشده اند، بلکه اطاعت آنان عین اطاعت رسول است.

بنابر این در ردّ به رسول، ردّ به امام نیز آورده شده است.

ص: ۱۴۵

معتبر نبودن عصمت امام از نگاه امام علی علیه السلام:

اشاره

یکی از شبهاتی که بر استدلال شیعه وارد کرده اند، این است که امام علی علیه السلام عصمت را از شرایط امام نمی داند. به این شبهه توجه کنید:

«و جاء فی نهج البلاغه لابن للناس من امیر برّ او فاجر يعمل فی امرته المؤمن و یجمع به الفی ء و یقاتل به العدو و

تامن به السبل و یؤخذ به للضعیف من القوی. فانت تری أنّه لم یشرط العصمه فی الامیر و لم یشرلها من قریب او بعید، بل رای أنّه لابد من نصب امیر تناط به مصالح العباد و

ص: ۱۴۶

در نهج البلاغه آمده است که مردم نیازمند حاکمی هستند؛ چه خوب و چه بد، که در حاکمیت او مؤمن کارش را انجام دهد، به وسیله او اموال عمومی گردآوری شود، با دشمن مبارزه شود، امنیت راهاتأمین و حق ضعیف از قوی گرفته شود. تو می بینی که امام علی علیه السّلام عصمت را در امیر شرط نکرده و حتی به آن اشاره هم نکرده است؛ نه اشاره ای نزدیک و نه دور، بلکه نظر امام علی علیه السّلام این است که جامعه حاکمی لازم دارد که مصالح مردم و کشور را تأمین کند و نگفته است که رهبر باید معصوم باشد.

نقد

ناصر القفاری در نقد سخنان دیگران شرایط نقد علمی را رعایت نمی کند. یکی از شرایط نقد علمی امانتداری است و این که سخن مخالف را باید درست نقل کرد و سپس به نقد آن پرداخت، ولی او همیشه به تقطیع کلام توسل جسته و ضعف علمی خود را در سایه تقطیع پنهان کرده است و مخاطبانش را که با

ص: ۱۴۷

سخن مخالف آشنا نیستند، می فریبد. در این جا نیز تمام آنچه را که در این باره در نهج البلاغه آمده نیاورده است، بلکه تنها به بخشی از آن که موافق نظر او و برای نتیجه گیری او مفید بوده اشاره کرده است، در حالی که اگر اصل کلام امیر علیه السلام را می آورد چنین نتیجه ای را نمی توانست بگیرد.

۱ - به اصل کلام حضرت امیر علیه السلام توجه کنید:

«فی الخوارج لما سمع قولهم لا-حکم الا- لله قال علیه السلام: «کلمه حق یراد بها باطل. نعم انه لا- حکم الا- لله، لکن هولاء یقولون: لا- امره الا- لله، و انه لا بد للناس من امیر برّ او فاجر یعمل فی امرته المؤمن و یستمع فیہ الکافر و یبلغ الله فیها الاجل و یجمع به الفیء و یقاتل به العدو و تامن به السبل و یؤخذ به للضعیف من القوی، حتی یستریح برّ و یستراح من فاجر.»^(۱)

چون سخن خوارج را شنید که می گفتند حکمی جز حکم خدا نیست، فرمود: سخنی است حق که بدان باطلی را خواهند آری، حکم جز از آن خدا نیست، لکن

ص: ۱۴۸

۱- نهج البلاغه، خطبه ۴۰.

اینان می گویند، فرمانروایی جز برای خدا روا نیست، در حالی که مردم نیاز به حاکم دارند؛ چه نیکوکردار یا تبهکار، تا در حکومت او مرد با ایمان کار خویش کند و کافر بهره خود برد، تا آن گاه که وعده حق سر رسد و مدت هر دو به پایان رسد، در سایه حکومت او اموال عمومی را گردآوری کنند و با دشمنان پیکار کنند و راهها را ایمن سازند و به نیروی او حق ناتوان را از توانا بستانند تا نیکوکردار روز به آسودگی به شب رساند و از گزند تبهکار در امان ماند.

۲- همان طور که از سخن خوارج برمی آید و امام مقصود پنهانی آنان را توضیح می دهد، آنان درصدد نفی حکومت و حاکم بودند. بر این اساس امام هم در پاسخ به آنان درصدد بیان ادله ضرورت وجود حاکم است، نه درصدد بیان شرایط حاکم، تا گفته شود امام «عصمت» را شرط نمی داند!

۳- این که او می گوید؛ امام علی علیه السلام هیچ جا به عصمت اشاره نکرده است و آن را شرط نمی داند، سخنی نادرست است و امام بارها در نهج البلاغه به عبارتهای گوناگون این موضوع را مطرح کرده است؛

«هم موضع سرّه و لجأ امره و عيبه علمه و مؤئل حكمه و كهوف كتبه و جبال دينه، بهم اقام انحناء ظهره و اذهب ارتعاد فرائضه.»^(۱)

راز پیامبر را به آنان [اهل بیت پیامبر] سپرده است و هر که آنان را پناه گیرد به حق راه برده است؛ آنان مخزن علم پیامبرند و احکام شریعت او را بیانگرند؛

قرآن و سنت نزد آنان در امان است؛ چون کوه افراشته دین را نگهدارنده هستند و پشت اسلام بدانها راست و ثابت و پایرجاست.

در عبارتی دیگر می فرماید:

«لا يقاس بآل محمد صلى الله عليه وآله من هذه الامّة احد و لا يسوّى بهم من جرت نعمتهم عليه ابدا. هم اساس الدين و عماد اليقين. اليهم يفىء الغالى و بهم يلحق التالى و لهم خصائص حق الولاية، و فيهم الوصية و

ص: ۱۵۰

۱- نهج البلاغه، خطبه ۲.

از این امت کسی را با خاندان رسالت همپایه نتوان پنداشت و هرگز نمی توان پرورده نعمت ایشان را در رتبه آنان دانست که آل محمد صلی الله علیه و آله پایه دین و ستون یقینند؛ هر که از حد درگذرد به آنان بازگردد و آن که وامانده به ایشان پیوندد، حق ولایت خاص ایشان است و میراث پیامبر صلی الله علیه و آله مخصوص آنان. اکنون حق به صاحب آن رسید و به جایگاه اصلی خود منتقل گردید.

حال با توجه به آنچه پیشتر بیان کردیم که مراد از آل محمد صلی الله علیه و آله نزد شیعه معصومین علیه السلام هستند، آیا این اوصاف و عبارت قبل جز با عصمت و علم خدادادی و نصب الهی امکان پذیر است؟

این گونه کلمات از امام علی علیه السلام و بقیه امامان علیه السلام بسیار رسیده است که بیان آنها به درازا خواهد کشید.

ص: ۱۵۱

اشاره

از شبهاتی که بر استدلال شیعه وارد کرده اند؛ این است که با وجود امت، نیازی به امام معصوم نداریم. به این شبهه توجه کنید:

«فعضمه الامه و حفظها من الضلال كما جاءت بذلك النصوص الشرعيه تخالف تماما من يوجب عصمه واحد من المسلمين و يجوز على مجموع المسلمين اذا لم يكن فيهم معصوم الخطاء»^(۱)

روایاتی که دلالت می کند امت اسلامی معصوم و از گمراهی در امان است، مخالف این اندیشه است که اگر امام معصومی در بین نباشد، احتمال اشتباه همه امت وجود دارد

نقد

۱-۲- پیشتر ادله ضرورت وجود امام معصوم بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله را طرح کردیم که تکرار نمی کنیم.

۲-۲- اگر چنین روایاتی وجود داشت که امت معصوم از خطاست و این روایات به حق صادر شده بود، پس چرا از زمان رسول خدا صلی الله علیه وآله تا امروز این

ص: ۱۵۲

۱- اصول مذهب الشیعه، ج ۲، ص ۷۸۹؛ المنتقی، ص ۴۱۰.

همه اختلاف میان امت وجود دارد،

به گونه ای که هیچ مسأله ای را نمی توان یافت - چه در اصول دین و چه در فروع دین - که مورد اختلاف نباشد و هر گروه و فرقه ای هم خود را صاحب حق می داند؛ حتی در مسائلی مانند نماز، وضو و... در این موارد به طور قطع یک روش خلاف واقع و گمراهی از راه حق است ولی کدامیک و چگونه شد که امت از خطا در امان نماند؟

۲-۳- اگر امت محور حق مداری و تبیین خطاها بود، خداوند می بایست به جای رجوع به اولی الامر دستور به رجوع به امت می داد، در حالی که به افراد خاصی ارجاع داده است نه به امت.

۲-۴- در اندیشه مسلمانان، تک تک مسلمانان (بجز معصوم) جایز الخطاء هستند. از طرفی امت اسلامی در خارج از ذهن چیزی جز وجود افراد مسلمان نیست و وقتی احتمال خطا در باره تک تک افراد وجود دارد، احتمال خطا در باره مجموع هم می رود و اگر بگوییم درست است که هر فردی به تنهایی جایز الخطاء است، ولی وقتی اینها با هم جمع شوند خطا نمی کنند، مثل این می ماند که گفته شود صفر عددی نیست، ولی اگر چندین صفر را کنار هم بگذارند تبدیل به عددی مهم و بزرگ می شود!

۲-۵- اگر این روایات از رسول خدا صلی الله علیه و آله صادر شده و آن حضرت فرموده باشد که امت من معصوم از خطاست، پس به چه دلیل برای حل مشکلات فکری

ص: ۱۵۳

و علمی بعد از خود، امت را مرجع قرار نداده، بلکه براساس حدیث ثقلین - که مورد توافق همه فرقه های اسلامی است - کتاب و عترت خود را مرجع برای امت خویش قرار داده است و مخاطب این حدیث نیز امت هستند که باید به عترت رجوع کنند.

۶-۲- در اندیشه شیعه توجیه این روایات - بر فرض صدور آنها - این است که حضور امام معصوم در بین امت ضروری است و امام معصوم جزئی از امت است. بنابراین این امت به همراه امام معصوم از خطا مصون است، به شرطی که از امام معصوم پیروی کند.

بی فایده بودن عصمت

اشاره

از شبهاتی که بر استدلال شیعه وارد کرده اند، این است که شرط عصمت در امام بی فایده است؛ زیرا عصمت امام نتوانسته جلو اختلاف مردم را بگیرد. به این شبهه توجه کنید:

«ثم انّ المعصوم الذین یدعون اتباعه لم یعصمهم من الخلاف فی اصل الدین عندهم و اساسه و هو الامامه فتجدهم مختلفین متنازحین متلاعنین یکفر بعضهم بعضا لاختلافهم فی عدد الائمة و فی تحدید اعیانهم

ص: ۱۵۴

و فی الوقت و انتظار عوده الامام او المعنی الی امام آخر... و عدم وجود اثرها یدلّ علی انعدام اصلها»^(۱)

معصومی که مدعی پیروی از او هستند، نتوانسته از بروز اختلاف میان آنان در اصل و اساس دین که همان امامت است، جلوگیری کند؛ زیرا می بینیم که در عدد امامان، در شخص آنان، در زمان آنان، در این که آیا آن امام برمی گردد یا این که باید به امام دیگری مراجعه کنند، اختلاف دارند. عده ای از آنان عده دیگر را لعن و عده ای عده دیگر را تکفیر می کنند. بنابر این عصمت موهوم نتوانسته جلو اختلاف آنان را بگیرد و عدم وجود اثر عصمت، حکایت از نبود اصل آن دارد.

نقد

۱-۳- اهل سنت دست کم عصمت رسول خدا صلی الله علیه و آله را قبول دارند، گرچه در محدوده آن بحث دارند که اختلاف آراء پیشتر بیان شد و از طرفی مدعی هستند که از رسول خدا صلی الله علیه و آله پیروی می کنند. اکنون از ناصر القفاری می پرسیم

ص: ۱۵۵

۱- اصول مذهب الشیعه، ج ۲، ص ۸۰۰.

که چرا پیروی اهل سنت از رسول خدا صلی الله علیه و آله مانع بروز اختلاف میان آنان نشده است؟ آیا اهل سنت در اصول و فروع با هم اختلاف ندارند؟ با کمترین مراجعه به مکاتب کلامی و فقهی آنان می توان به این مسأله پی برد. با این حال آیا می توان گفت اختلاف اهل سنت دلیل بر این است که رسول خدا صلی الله علیه و آله معصوم نبوده است؟ هر پاسخی که او درباره رسول خدا صلی الله علیه و آله می دهد، درباره امامان علیه السلام نیز قابل ذکر است.

۲-۳- آیا فرقه های مرجئه، خوارج، قدریه و... از اهل سنت نیستند؟ آیا اینان هر کدام دیگری را تکفیر نمی کنند؟ بخصوص خوارج که همه امت بجز خودشان را تکفیر نمی کردند. آیا تکفیر اینان دلیل بر این است که رسول خدا صلی الله علیه و آله معصوم نبوده است، یا این که عصمت بی فایده است؟ هر جوابی که درباره تکفیر فرقه های اهل سنت داده شود درباره فرقه های شیعه هم قابل ارائه است، با این تفاوت که شیعه دوازده امامی اینان را گروههای انحرافی می داند نه شیعه واقعی؟

۳-۳- پاسخ حلی مشکل این است که عصمت در پیامبر و امام شرط است به همان دلائلی که پیشتر بیان شد، تا جلو انحراف و خطای پیامبر و امام گرفته شود و مردم بتوانند به او اعتماد کنند، ولی عصمت امام نسبت به مردم در صورتی مفید خواهد بود که مردم از او پیروی کنند، همان طور که پیامبر وقتی می تواند مردم را هدایت کند که مردم از دستورات او پیروی کنند و گرنه هدایت

پیامبر شامل آنان نخواهد شد. ولی این به معنای لازم نبودن هدایت انسان یا شرط نبودن عصمت در هدایت و یا قصور پیامبر نیست، بلکه ضعف در قابل است نه در فاعل. درباره امام نیز همین گونه است؛ یعنی در صورتی که مردم پیروی کنند هدایت او شامل آنان می شود و گرنه از هدایت محرومند ولی این به معنای عدم لزوم عصمت در امام، یا عدم نیاز جامعه به امام نیست.

اختلاف رفتار امامان دلیل بر عدم عصمت آنان

اشاره

از شبهاتی که بر استدلال شیعه وارد کرده اند، این است که رفتار امامان شیعه با هم اختلاف دارد (با این که انسانهای معصوم رفتارشان اختلاف ندارد) و این اختلاف با عصمت سازگار نیست. بنابر این عصمت از اصل شرط نیست.

به این شبهه توجه کنید:

«و امر آخر يبطل دعوى العصمه هو الاختلاف و التناقض حيا ل بعض المواقف و المسائل، و اعمال المعصومين لا

تتناقض و لا تختلف، بل يصدق بعضها بعضها و يشهد بعضها لبعض و الاختلاف ناقض للعصمه التي هي شرط للامامه

ص: ۱۵۷

عندهم و هو ناقض بالتالی لاصل الامامه نفسها»^(۱)

امر دیگری که ادعای عصمت را باطل می کند، اختلاف و تناقض در بعضی از موضع گیری ها و مسائل است، در حالی که رفتار انسان های معصوم با هم تناقض و تفاوتی ندارد، بلکه بعضی مؤید و شاهد بعضی دیگر است. از طرفی اختلاف با عصمت که شرط امامت است، سازگار نیست؛ در نتیجه اختلاف با اصل امامت هم سازگار نیست.

او سپس به تفاوت رفتار امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام در برابر معاویه و یزید اشاره می کند.

نقد

۱-۴- تفاوت رفتار پیامبر با مخالفان در مکه و مدینه امری است آشکار. با این وصف، آیا تفاوت رفتار پیامبر در دو زمان، دلیل بر این است که پیامبر معصوم نبوده، یا این که عصمت شرط پیامبری نیست؟

ص: ۱۵۸

۱- اصول مذهب الشیعه، ج ۲، ص ۷۹۷.

۲-۴- در مدینه نیز رفتار پیامبر صلی الله علیه و آله در برابر کفار قریش متفاوت بود؛ گاه با آنان می جنگید، همانند جنگ بدر، احد، احزاب و... و گاه با آنان صلح می کرد؛ مثل صلح حدیبیه. آیا این صلح و جنگ از پیامبر در برابر یک گروه حکایت از این دارد که او معصوم نیست و یا این که عصمت شرط پیامبری نیست؟

البته این تنها القفاری نیست که در برابر رفتار معصوم شک می کند، بلکه در گذشته نیز عده ای شک کرده اند و تنها کافی است رفتار بعضی از صحابه را در صلح حدیبیه بررسی کرد؛ به عنوان نمونه عمر در آن روز در برابر اقدام رسول خدا صلی الله علیه و آله مقاومت کرده، به عنوان اعتراض می گوید:

«یا رسول الله السننا بالمسلمین؟»

قال رسول الله صلی الله علیه و آله: بلی!

قال: فعلام نعطي الدنیه فی دیننا؟

فقال رسول الله صلی الله علیه و آله: انا عبدالله و رسوله و لن اخالف امره و لن یضیعنی.»^(۱)

ای رسول خدا صلی الله علیه و آله مگر ما مسلمان نیستیم؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آری هستیم!

عمر گفت: برای چه باید در دین خود خواری را

ص: ۱۵۹

۱- تاریخ، طبری، ج ۲، ص ۲۸۰؛ مغازی و اقدی، ج ۲، ص ۶۰۶.

بپذیریم؟

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: من بنده خدا و پیامبر او هستم و با دستور او مخالفت نمی کنم و خداوند نیز مرا تنها نخواهد گذاشت.

عمر از این جواب قانع نشد و نزد دیگران رفت تا شاید همفکرانی پیدا کند، ولی موفق نشد. او خود در دوران خلافت درباره جریان صلح حدیبیه چنین گفته است:

«ارتبت ارتبابا لم ارتبه منذ اسلمت الا یومئذ و لو وجدت ذلك الیوم شیعه تخرج عنهم رغبه عن القضیه لخرجت.»^(۱)

در آن روز به گونه ای (در پیامبری پیامبر) شک کردم که از ابتدای مسلمان شدنم آن چنان شک نکرده بودم و اگر آن روز پیروانی می یافتم که علیه صلح شورش کنند، من هم شورش می کردم.

۳-۴- افزون بر اینها، گاه در یک مسأله نیز برخورد رسول خدا صلی الله علیه وآله با مسلمانان متفاوت بود؛ در تقسیم غنائم حنین به گونه ای عمل کرد که انصار را از

ص: ۱۶۰

۱- مغازی، واقدی، ج ۲، ص ۶۰۷.

غنائم محروم کرد و چیزی به آنان نداد. در این جا نیز برخی به شدت به رفتار رسول خدا صلی الله علیه وآله اعتراض کردند.

ذوالحویصره در برابر رسول خدا صلی الله علیه وآله ایستاد و گفت :

«یا محمد قد رایت ما صنعت فی هذا الیوم.

فقال رسول الله: اجل فكيف رایت؟

قال: لم ارك عدلت، فغضب رسول الله صلی الله علیه وآله ثم قال: و يحك اذا لم يكن العدل عندي فعند من يكون.»^(۱)

ای محمد صلی الله علیه وآله دیدم امروز چه کردی؟

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: آری چگونه دیدی؟

ذوالحویصره گفت: نمی بینم به عدالت رفتار کنی؟!

رسول خدا صلی الله علیه وآله غضبناک شد و فرمود: وای بر تو! اگر من به عدالت رفتار نکنم، پس چه کسی به عدالت رفتار می کند؟

آیا تفاوت رفتار رسول خدا صلی الله علیه وآله دلیل بر این است که آن حضرت معصوم نیست، یا اینکه عصمت شرط نیست؟

ص: ۱۶۱

۱- تاریخ، طبری، ج ۲، ص ۳۶۰.

۴-۴- درباره تفاوت رفتار امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام باید گفت:

آنان که با تاریخ آشنا هستند، می دانند که صلح امام حسن علیه السلام بعد از همراهی نکردن سپاهی که به جنگ با معاویه آمده بودند، و برخی رویدادهای دیگر انجام شد. مورخان در این باره نوشته اند:

«فینا الحسن فی المدائن اذ نادى منادى فى العسكر الا ان قيس بن سعد قد قتل، فانفروا فنفروا و نهبوا سرادق الحسن علیه السلام حتى نازعوه بساطا كان تحته.»^(۱)

هنگامی که حسن علیه السلام در مدائن بود در سپاه او فریاد زدند که قیس بن سعد (فرمانده سپاه امام حسن علیه السلام) کشته شده است؛ پس فرار کنید و سپاه متفرق شدند و خیمه امام حسن علیه السلام را غارت کردند، به گونه ای که فرش زیر پای او را نیز ربودند.

۴-۵- پاسخ کلی به این گونه شباهات این است که معصوم با توجه به برخورداری از عصمت، تحت تأثیر انگیزه های نفسانی قرار نمی گیرد و در هر اقدامی که انجام می دهد،

تکلیف دینی خود و مصلحت امت اسلامی را در نظر

ص: ۱۶۲

۱- تاریخ، طبری، ج ۴، ص ۱۲۲؛ کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۴۰۴.

می‌گیرد و تشخیص چنین کاری نسبت به شرایط متفاوت است؛ در شرایط اجتماعی که عوامل آن بسیار متغیر است، این گونه نیست که تکلیف در همه شرایط یکسان باشد تا وظیفه معصوم نیز یکسان باشد، بلکه شرایط متفاوت است در نتیجه تکلیف هر انسانی از جمله معصوم هم تفاوت دارد؛ به عنوان مثال وقتی سپاه کوفه برای جنگ با معاویه اعلام آمادگی کرده اند وظیفه امام رهبری سپاه و جنگ با معاویه است، اما هنگامی که سپاه متفرق شده اند به گونه ای که حتی خیمه امام را هم غارت کرده اند، امام با چه نیرویی باید بجنگند؟ همان گونه که این تفاوت تکلیف را به دلیل تغییر شرایط در رفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌بینیم که به چند نمونه اشاره کردیم.

بنابر این نه تنها تغییر رفتار دو امام در دو عصر، دلیل بر عدم عصمت یا بی‌فایده بودن شرط عصمت نیست، بلکه تفاوت عملکرد یک امام در عصر خود نیز دلیل بر عدم عصمت وی نیست، چنان که رفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز این گونه بوده است.

اعتراف به گناهان از طرف معصومان

اشاره

از شبهاتی که بر استدلال شیعه وارد کرده‌اند؛ این است که امامان شیعه خود به صدور گناه خود اعتراف کرده‌اند و این با عصمت سازگار نیست.

ص: ۱۶۳

به اين شبهه توجه كنيد:

«وكان الائمه يعترفون بالذنوب و يستغفرون الله منها، فامير المؤمنين يقول في دعائه كما في نهج البلاغه: اللهم اغفرلى ما انت اعلم به منى، فان عدت فعد على بالمغفره. اللهم اغفرلى ما رأيت من نفسى و لم تجد له وفاءً عندى. اللهم اغفرلى ما تقربت به اليك بلسانى، ثم خالفه قلبى. اللهم اغفرلى رمزات الاحاظ و سقطا الالفاظ و شهوات الجنان و هفوات اللسان.

فانت ترى الاقرار بالذنب و بالعوده اليه بعد التوبه و الاعتراف بسقطات الالفاظ و شهوات الجنان و مخالفه القلب

للسان. كل ذلك ينفى ما تدعيه الشيعة من العصمه اذ لو كان على و الائمه معصومين لكان استغفارهم من الذنب عبثاً»^(١)

ص: ١٦٤

١- اصول مذهب الشيعة، ج ٢، ص ٧٩٤.

امامان به گناه خود اعتراف نموده، از خداوند طلب آمرزش می کردند. امیرالمؤمنین علیه السلام در دعایش که در نهج البلاغه آمده است، می گوید: خدایا! بر من ببخش آنچه را که از من بدان داناتری و اگر بدان بازگشتم تو به بخشایش باز گرد. خدایا بر من ببخشا وعده هایی را که نهادم و به آن وفا نکردم، و بیامرز آنچه را به زبان به تو نزدیکی جستم و دل راه مخالف آن را پیمود.

خدایا بر من ببخشای نگاههایی را که نباید و سخنانی که به زبان رفت و نشاید و آنچه دل خواست و نبایست و آنچه بر زبان رفت از ناشایست.

همان طور که می بینی امام به گناه و به بازگشت به گناه بعد از توبه اقرار می کند و اعتراف به سخنان بی فایده و خواسته های بی مورد دل و مخالفت دل با زبان. تمام این امور آنچه را که شیعه درباره عصمت مدعی است نفی می کند، چون اگر علی علیه السلام و امامان معصوم باشند، طلب آمرزش آنان از گناه لغو خواهد بود.

نقد

۱-۵- استغفار از گناه به امامان شیعه اختصاص ندارد تا منافاتی با عصمت داشته باشد، بلکه همه پیامبران الهی از خداوند طلب استغفار می کردند.

ص: ۱۶۵

خداوند از زبان نوح علیه السلام چنین نقل می کند:

{رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِمَنْ دَخَلَ بَيْتِي مُؤْمِنًا وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا تَبَارًا} (۱)

خداوند از زبان حضرت ابراهیم علیه السلام نیز چنین نقل می کند:

{رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ} (۲)

خداوند از زبان حضرت موسی علیه السلام چنین نقل می کند:

{قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ لِأَخِي وَأَدْخِلْنَا فِي رَحْمَتِكَ - وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ} (۳)

خداوند از زبان حضرت سلیمان علیه السلام چنین نقل می کند:

{قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ} (۴)

ص: ۱۶۶

۱- نوح/۲۸.

۲- ابراهیم/۴۱.

۳- اعراف/۱۵۱.

۴- ص/۳۵.

۲-۵- اگر ناصر القفاری این پیامبران را معصوم نمی داند، دست کم پیامبر اسلام را معصوم می داند. خداوند در قرآن در موارد متعدد به رسول خداصلی الله علیه وآله دستور می دهد که از خداوند طلب استغفار کند؛

{وَقُلْ رَبِّ اغْفِرْ وَارْحَمْ وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ} (۱)

{اصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ} (۲)

{فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مُتَقَلَّبَكُمْ وَمَثْوَاكُمْ} (۳)

{فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ - وَاسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا} (۴)

ص: ۱۶۷

۱- مؤمنون/۱۱۸.

۲- غافر/۵۵.

۳- محمد/۱۹.

۴- نصر/۳.

آنچه نقل شد، بخشی از آیاتی است که به رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور می دهد که از خداوند طلب آمرزش کند. پیرو این دستورات، رسول خدا صلی الله علیه و آله در زندگی خود بارها از خداوند طلب آمرزش کرده است که به بعضی از آنها اشاره می کنیم:

{اللهم اغفر لی و ارحمنی و ارحمنی بالرفیق الاعلیٰ} (۱)

خدایا مرا بیامرز و به من رحم کن و به رفیق اعلی ملحق گردان.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در نماز شب چنین دعا می کرد:

«اللهم لك اسلمت و بك آمنت و عليك توكلت و اليك انبت و بك خاصمت و اليك حاکمت، فاغفر لی ما قدمت و ما اُخّرت و ما اسررت و ما اعلنت.» (۲)

خدایا تسلیم تو شدم، به تو ایمان آوردم، بر تو توکل کردم، به سوی تو بازگشتم، برای تو مخاصمه کردم و برای تو محاکمه کردم. خدایا گناهان گذشته و آینده و

ص: ۱۶۸

۱- الموطأ، مالک، ص ۱۵۹.

۲- صحیح، البخاری، ج ۲، ص ۴۲، باب التهجد؛ صحیح، مسلم، ج ۲، ص ۱۸۴، باب الدعاء فی صلاه اللیل.

گناهان پنهان و آشکار مرا ببخشای.

یا این که در باب تشهد از او نقل شده است:

«من آخر ما يقول بين التشهد والتسليم: اللهم اغفر لي ما قدّمت و ما آخّرت و ما اسررت و ما اعلنت و ما اسرفت و ما انت اعلم به مني.»^(۱)

از آخرین کلماتی که بین تشهد و سلام می گفت این بود:

خدایا گناهان گذشته و آنچه را که در آینده انجام می دهم، ببخشای. آنچه را که مخفی کردم و آنچه را که علنی انجام دادم و آنچه را که زیاده روی کردم و آنچه را که تو از من آگاه تری ببخشای.

براستی آیا این جمله ها با جمله های نقل شده از امام علی علیه السلام تفاوتی دارد؟

همچنین از آن حضرت چنین نقل شده است:

«اللهم اغفر لي ما قدّمت و ما آخّرت و ما اسررت و ما اعلنت. اللهم اغفر لي خطيئتي و جهلي و اسرافي في امري و ما انت اعلم به مني. اللهم اغفر لي خطأي و عمدی و هزلي و جدی و كل ذلك عندي انت المقدم و

ص: ۱۶۹

انت المؤخر و انت علی کلّ شیء قدير»(۱)

خدایا بر من ببخشای آنچه در گذشته انجام داده ام و آنچه در آینده انجام می دهم و آنچه پنهان کردم و آنچه علنی انجام داده ام. خدایا ببخشای گناه مرا، نادانی مرا، زیاده روی مرا در کارهایم و آنچه را که تو داناتری از من. خدایا ببخشای بر من خطای مرا، عمد مرا، شوخی مرا، جدی مرا و همه این کارها را که انجام داده ام. اول و آخر تویی و تو بر [انجام] هر کاری توانایی.

و یا از آن حضرت نقل شده است:

«اللهم اغفر لی ذنبی کله دقه و جلّه، سرّه و علانیه اولّه و آخره.»(۲)

خدایا ببخشای تمام گناهان مرا، گناهان کوچک، گناهان بزرگ، گناهان پنهان و آشکار، گناهان اول و گناهان آخر.

ص: ۱۷۰

۱- کنز العمال، ج ۲، حدیث ۳۶۲۰، ص ۱۷۷.

۲- همان، ص ۲۱۰، حدیث ۳۸۰۵.

و یا از آن حضرت نقل شده است:

«اللهم باعد بینی و بین خطایای کما باعدت بین المشرق و المغرب. اللهم نَقِّنِي مِنَ الْخَطَايَا كَمَا يَنْقِي الثَّوْبَ الْبَيْضَ مِنَ الدَّنَسِ.» (۱)

خدایا اشتباهاتم را از من دور کن، همان طور که مشرق و مغرب را از هم دور کرده ای. خدایا مرا از اشتباهاتم پاک کن، همان طور که پیراهن سفید از آلودگی پاک می شود.

و یا از آن حضرت نقل شده است که بعد از هر نماز یکصد بار از خدا طلب استغفار می کرد:

«سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول في دبر الصلاة اللهم اغفر و تب علي أنك انت التواب الغفور مائة مرة و هو صحيح.» (۲)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که بعد از نماز یکصد بار می گفت: خدایا بیخشای و به من توجه کن. بدرستی

ص: ۱۷۱

۱- همان، حدیث ۳۸۰۳.

۲- همان، ص ۶۴۵، حدیث ۴۹۸۰.

که تو توبه پذیر و بخشاینده ای سپس متقی هندی درباره حدیث قضاوت می کند که این حدیث صحیح است.

آن حضرت نه تنها خود از خداوند طلب استغفار می کرد، بلکه اصحابش را نیز به استغفار تشویق می کرد و برای استغفار دعای حضرت خضر را به آنان آموزش داد. به این روایت توجه کنید:

«عن ابن عمر قال کان رسول الله صلی الله علیه وآله کثیرا ما یقول لنا: معاشر اصحابی ما یمنعکم ان تکفروا ذنوبکم بکلمات یسیره؟

قالوا یا رسول الله: و ما هی؟

قال: تقولون مقاله أخی الخضر.

قلنا: یا رسول الله! ما کان یقول؟

قال: کان یقول اللهم انی استغفرک لما تبت الیک منه، ثم عدت فیه و استغفرک لما اعطیئک من نفسی: ثم لم اوف لک به و استغفرک للنعم الّتی انعمت بها علیّ فتقویّت بها علی معاصیک و استغفرک لکلّ خیر اردت به وجهک

ص: ۱۷۲

فخالطني فيه ما ليس لك. اللهم لا تحزني فانك بي عالم ولا تعذبني فانك علي قادر.» (۱)

عبدالله بن عمر می گوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله مُدام به ما می گفت: اصحاب من شما را چه می شود که با کلمات مختصری گناهانتان را پوشانید؟

گفتند: ای رسول خدا صلی الله علیه وآله آن کلمات چیست؟

فرمود: آنچه برادرم خضر علیه السلام می گفت را بگویید

گفتند: ای رسول خدا صلی الله علیه وآله برادرت خضر علیه السلام چه می گفت:

فرمود: خضر همیشه می گفت: خدایا گناهی را ببخشای که از انجام آنها توبه کردم، ولی دوباره انجام دادم. خدایا کارهایی را ببخشای که با تو عهد کردم انجام ندهم، ولی به عهد خود وفا نکردم. خدایا نعمتهایی را ببخشای که تو به من دادی، ولی من آنها را در راه معصیت تو به کار بردم. خدایا ببخشای هر کار خیری را که قصد کردم که تنها به

خاطر تو انجام دهم، ولی به چیزی که برای تو نیست آلوده شد. خدایا مرا خوار نکن؛ زیرا تو به من آگاهی و مرا عذاب نکن، بدرستی که تو بر من توانایی.

ص: ۱۷۳

اگر در همین حدیث یکبار دیگر دقت کنیم، روشن می شود که امام علی علیه السلام، شاگرد برجسته مکتب رسول خدا صلی الله علیه و آله همین مفاهیم را در الفاظ متداول عصر خود بیان کرده است. آیا بیان این کلمات از زبان خضر نبی و رسول خدا صلی الله علیه و آله دلیل بر این است که آنان معصوم نبودند، یا این که طلب آموزش آنان لغو خواهد بود؟

روایاتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در آنها از خداوند طلب آموزش می کند، بسیار زیاد است و ما تنها به ذکر چند نمونه از آنها اکتفا کردیم (۱).

۳-۵- پیشتر بیان کردیم، گناهی که با عصمت تعارض دارد و نباید از معصوم تحقق یابد، ترک واجب و فعل حرام است، ولی ترک مستحب، انجام مکروه و ترک اولی این گونه نیست. از طرفی واژه اثم و ذنب در عربی و یا واژه گناه در فارسی فراتر از ترک واجب و فعل حرام است. بنابر این اگر پیامبر یا امام از خداوند تقاضا می کند که گناهِش را ببخشد به این معنا نیست که واجبی را ترک کرده یا حرامی را انجام داده است و از آنها طلب آموزش می کند.

۴-۵- احساس قصور و کوتاهی انسان در برابر خداوند و در نتیجه طلب آموزش و غفران از او معلول شناخت خداوند و صفات اوست؛ به عنوان مثال

ص: ۱۷۴

۱- برای آگاهی بیشتر به منابع حدیثی مراجعه کنید.

انسانهایی که منکر خداوند هستند، هرگز احساس قصور و گناه نمی کنند تا از او طلب مغفرت کنند و یا انسانهایی که برای خداوند شریک قائلند بسیاری از کارهایی را که انجام می دهند گناه نمی دانند تا درصدد طلب آمرزش از خداوند بر آیند. انسانهایی که موخید هستند، ولی ربوبیت خدا را درست نشناخته و حق او را نمی دانند، تصور می کنند همین که واجبات را انجام دهند و محرّمات را ترک کنند، دیگر وظیفه ای ندارند و قصور و تقصیری از آنان سر نمی زند. براین اساس هر چه شناخت انسان از خداوند بیشتر باشد، احساس قصور در برابر او بیشتر خواهد شد. بنابر این معصومان با توجه به شناختی که از خداوند دارند، عبادات و طاعت های خود را شایسته

مقام خداوندی نمی دانند، چنان که رسول خاتم صلی الله علیه و آله به صراحت فرمود:

«سبحانک ما عرفناک حق معرفتک و ما عبدناک حق عبادتک»^(۱)

خدایا منزهی تو آن طور که حق توست، تو را نشناختیم و آن طور که حق توست تو را عبادت نکردیم.

ص: ۱۷۵

۱- بحارالانوار، ج ۶۹، ص ۲۹۲.

معصومین علیه السّلام با توجه به این شناختی که از خداوند دارند، برای خود وظایفی فراتر از وظایف دیگران قائل بودند و چنان احساس قصور می کردند که هر چه عبادت خداوند را انجام دهند، باز هم وظیفه خود را انجام نداده اند؛

«کان رسول الله صلی الله علیه وآله یصلی حتی تورم قدماه فقیل له اتفعل هذا و قد جاءک انّ الله تعالی قد غفر لک ما تقدّم من ذنبک و ما تأخّر؟ قال افلا اکون عبدا شکورا» (۱)

رسول خدا صلی الله علیه وآله آن قدر نماز خواند که پاهایش ورم کرد.

به او عرض شد: با این که خداوند به تو وعده داده که گناهان گذشته و آینده ات را آمرزیده است این چنین عبادت می کنی؟

حضرت فرمود: آیا بنده شکرگزار نباشم؟

امام علی علیه السّلام درباره تفاوت اطاعت انسان و اطاعتی که شایسته خداوند است، می فرماید:

ص: ۱۷۶

«فليس احد و ان اشتدّ على رضى الله حرصه و طال فى العمل اجتهاده ببالغ حقيقه ما الله اهله من الطاعه له.»^(۱)

هیچ کس نمی تواند آن چنان که خداوند شایسته و اهل اطاعت است، او را اطاعت کند، گرچه بر تحصیل رضای خداوند حریص باشد و در بندگی کوشش بسیار کرده باشد.

بنابر این اعتراف به قصور امام، اعتراف به گناه مصطلح فقهی نیست، بلکه اعتراف به قصور در انجام حق عبودیت حضرت حق جل و علا است.

اعتراف به خطا در عمل از طرف معصومان

اشاره

یکی از شبهاتی که بعضی بر استدلال شیعه وارد کرده اند، این است که امامان خود به خطای در عمل اعتراف کرده اند که این موضوع با عصمت سازگار نیست. به این شبهه توجه کنید:

«جاء فى نهج البلاغه عنه الذى لا تشكك الشيعه فى كلمه منه ما يهدم كل ما بنوه من دعاوى فى عصمه الائمه حيث

ص: ۱۷۷

۱- نهج البلاغه، خطبه ۲۱۶.

قال امير المؤمنين كما يروى صاحب النهج: لا- تخالطوني بالمصانعه و لا تظنوا بي استثقلاً في حقّ قيل لي و لا التماس اعظام
لنفسى، فانه من استثقل الحقّ ان

يقال له او العدل ان يعرض عليه كان العمل بهما اثقل عليه، فلا تكفّوا عن مقاله بحقّ او مشوره بعدل، فاني لست في نفسى بفوق
ان اخطى ء و لا- آمن ذلك من فعلى، فهو هنا لم يدع ما تزعم الشيعة فيه من انه لا يخطى ء، بل اكّد انه لا يأمن على نفسه من
الخطاء كما لم يعلن استغناه عن مشوره الرعيه، بل طلب منهم المشوره بالحقّ و العدل، لان الامه لا يجتمع على ضلاله و كل فرد
لوحده معرض لضلاله، فعلم ان دعوى العصمه من مخترعات غلاه الشيعة»⁽¹⁾

در نهج البلاغه - که شیعه در کلمه ای از آن شک ندارد

ص: ۱۷۸

۱- اصول مذهب الشيعة، ج ۲، ص ۷۹۳.

- سخنی از امام علی علیه السلام آمده است که اساس ادعای شیعه در عصمت امامان را از بین می برد، جایی که امیرالمؤمنین علیه السلام می گوید: با من با ظاهر آرایبی رفتار نکنید و شنیدن حق را بر من سنگین مپندارید و نمی خواهم مرا بزرگ انگارید؛ زیرا آن کس که شنیدن سخن حق بر او گران افتد و نشان دادن عدالت بر او دشوار باشد، کار به حق و عدالت کردن بر او دشوارتر است. پس از گفتن حق یا

نظر دادن به عدالت خودداری نکنید که من نه برتر از آنم که خطا کنم و نه در کار خویش از خطا ایمن هستم.

پس امام در این جا چیزی را که شیعه مدعی است که امام خطا نمی کند، ادعا نکرده، بلکه تأکید کرده است که برخوردش ایمن از خطا نیست و اعلام نکرده است که به مشورت نیاز ندارد، بلکه از آنان خواسته است که به حق و عدالت مشورت دهند؛ زیرا امت به گمراهی نمی رود و هر فردی به تنهایی در معرض گمراهی است؛ پس معلوم شد که ادعای عصمت از اختراعات غالیان شیعه است.

۱-۶- طلب مشورت در فرهنگ اسلامی نه تنها عیب نیست، بلکه وظیفه است؛ زیرا خداوند به رسول خود دستور می دهد با مسلمانان مشورت کند؛

{وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ} (۱)

در کار جنگ با آنان مشورت کن؛ پس هنگامی که تصمیم گرفتی بر خدا توکل کن.

۲-۶- طلب مشورت کردن منافاتی با عصمت ندارد، همان طور که رسول خدا صلی الله علیه وآله- با این که معصوم بود - از مسلمانان طلب مشورت می کرد و به آنان می گفت: «اشيروا عَلَيَّ»؛ (۲) نظر بدهید.

امام علی علیه السلام نیز به عنوان بزرگترین شاگرد تربیت شده مکتب او به عبدالله بن عباس فرمود:

«لَكَ ان تَشِيرَ عَلَيَّ وَارِي فَاِنْ عَصَيْتَكَ، فَاطْعَنِي» (۳)

تو حق داری که به من نظر دهی و اگر نپذیرفتم، از من اطاعت کن.

ص: ۱۸۰

۱- آل عمران/۱۵۹.

۲- کنز العمال، ج ۱۰، ص ۴۲۳، حدیث ۳۰۰۲۱.

۳- نهج البلاغه، حکمت ۳۲۱.

۳-۶- ناصر القفاری مثل همیشه برای اثبات نظر خود به تقطیع کلام رو آورده و در این جا نیز قبل و بعد سخن امام را حذف کرده و پنداشته است که این متن با نظر او سازگار است. او از این خطبه سه صفحه ای که تمام آن مرتبط به هم است، تنها به سه سطر اکتفا کرده است و تصور می کند این کار از دید دیگران پنهان می ماند. برای روشن شدن خیانت او در این استدلال تنها به چند بخش قبل و بعد از آن اشاره می کنیم:

الف - امام در بخشی از این خطبه که درباره حقوق متقابل ملت و دولت است، اشاره می کند یک انسان هر چه تلاش کند، نمی تواند حق بندگی خداوند را به جا آورد و می فرماید:

«فلیس احد و ان اشتدّ علی رضی الله حرصه و طال فی العمل اجتهاده ببالغ حقیقه ما الله اهله من الطاعه له.»^(۱)

هیچ کس نمی تواند حق بندگی خدا را ادا کند، گر چه بر تحصیل رضای خدا حریص باشد و در بندگی بسیار کوشش کرده باشد.

ص: ۱۸۱

ب - امام در بخش دیگری اشاره می کند که حاکم هر چه هم در پیشگاه خداوند مقرب باشد، ولی در جامعه بدون یاری دیگران نمی تواند وظیفه خود را انجام دهد و می فرماید:

«و لیس امرؤ و ان عظمت فی الحق منزله و تقدّمت فی الدین فضیلته بفوق ان یعان علی ما حمّله الله من حقّه»^(۱)

و هیچ کس هر چند قدرش نزد حق بزرگ و فضیلت او در دین بیشتر باشد، بی نیاز نیست که در گزاردن حق خداوند او را یاری کنند.

ج - امام در بخش دیگری از خطبه با اشاره به نقش ضعیف ترین مردم در مسائل اجتماعی و این که برای صلاح جامعه همه باید به وظیفه خود عمل کنند، می فرماید:

«و لا امرؤ و ان صغّرتہ النفوس و اقتحمتہ العیون بدون ان یعین علی ذلک او یعان علیه»^(۲)

و هیچ کس هر چند مردم او را خوار شمارند و به دیده

ص: ۱۸۲

۱- همان.

۲- همان.

تحقیر به او بنگرند، خردتر از آن نیست که کسی را در انجام حق یاری کند یا دیگری به یاری او برخیزد.

وقتی سخن امام به این جا رسید، فردی از میان جمعیت برخاست و با تجلیل و ستایش بسیار از امام علیه السلام اعلام کرد که هر چه امام بگوید او اطاعت می کند.

القفاری این بخش را نیز از وسط خطبه حذف کرده است، در حالی که برای فهم بخش دیگر خطبه آوردن این بخش از کلام سید رضی قدس سره ضروری است.

به کلام سید رضی توجه کنید:

«فاجابه علیه السلام رجل من اصحابه بكلام طويل يكثر فيه الثناء عليه و يذكر سمعه و طاعته له، فقال عليه السلام...»

آن گاه امام به بیان این مطلب می پردازد که کسی که عظمت خداوند را درک کرده است همه چیز در برابر او خوار و اندک است و هر که خداوند نعمت بیشتری به او داده است شایسته است که خداوند را بیشتر تعظیم کند و سپس به همان مطلبی که در شبهه قبلی به آن اشاره کردیم، اشاره می کند و می فرماید:

ص: ۱۸۳

«وَأَنْ أَحَقَّ مِنْكَ لِمَنْ عَظَمْتَ نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ

لَطْفِ إِحْسَانِهِ إِلَيْهِ، فَإِنَّهُ لَمْ تَعْظَمْ نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَى أَحَدٍ إِلَّا أَزَادَ حَقَّ اللَّهِ عَلَيْهِ عَظْمًا.» (۱)

و سزاوارترین فرد به تعظیم خداوند کسی است که نعمت خدا بر او بیشتر باشد و او ریزه خوار خوان احسان خداست؛ زیرا نعمت خداوند بر کسی بسیار نگردد مگر این که حق خداوند نیز بر او بیشتر شود».

آن گاه امام در نفی تجلیل بیش از حد آن شخص می فرماید:

«فَلَا تَتَنَوَّأْ عَلَيَّ بِجَمِيلِ ثَنَاءٍ، لِإِخْرَاجِي نَفْسِي إِلَى اللَّهِ وَ الْيَكْمُ مِنَ التَّقِيَّةِ فِي حَقِّهِ لَمْ أَفْرَغْ مِنْ أَدَائِهَا وَ فَرَائِضُ لَابِدٍ مِنْ أَمْضَائِهَا.» (۲)

مرا به نیکی نستایید تا از عهده حقوقی که مانده است، برآیم و واجباتی را که بر گردنم باقی است، ادا نمایم.

سپس امام می فرماید:

با من همانند سرکشان سخن مگویید و...

ص: ۱۸۴

۱- همان.

۲- همان.

و عجیب تر آن که القفاری که خود عرب است و کلام عربی را می فهمد، در کلامی که از امام آورده است، استثنایی وجود دارد که وی آن را نیاورده است و با این تقطیع ناجوانمردانه، کلام را کاملاً از معنای اصلی منحرف کرده است.

به این کلام توجه کنید:

«فأنتی لست فی نفسی بفوق ان اخطئ و لا آمن ذلک من فعلی، الا ان یکفی الله من نفسی ما هو املک به منی، فأنما انا و انتم عبید مملوکون لرب لا رب غیره، یملک منّا ما لا تملک من انفسنا.»^(۱)

من نه برتر از آنم که خطا کنم و نه در کار خویش از خطا ایمنم مگر که خداوند مرا در کار نفس کفایت کند که از من بر آن توانا تر است. جز این نیست که ما و شما بندگان و مملوک پروردگاریم و جز او پروردگاری نیست. او مالک ماست و ما را بر نفس خود اختیاری نیست.

همان طور که ملاحظه می کنید، امام در صدد بیان این مطلب است که اگر توجه و عنایت حضرت حق نباشد در کار خود ایمن از خطا نیستم و پیشتر در

ص: ۱۸۵

۱- همان.

بحث عصمت مطرح کردیم که عصمت باید از خطای عمدی و سهوی باشد و چنین کاری جز با عنایت ویژه حضرت حق امکان ندارد و آنچه حضرت بیان کرده است عین عقیده شیعه درباره عصمت است؛ نه آن که منافاتی با عصمت داشته باشد.

۴-۶- این کلام امام درباره عظمت خداوند و قصور بندگی بندگان در برابر حق خداوند و ایمن نبودن از خطا بدون کمک الهی است.

درباره رسول خدا صلی الله علیه و آله هم جاری است؛ زیرا عصمت درباره آن حضرت نیز باید از خطای عمدی و سهوی باشد و چنین کاری بدون عنایت ویژه خداوند امکان ندارد. پس بر خلاف نظرالقفاری، این از اختراعات غالیان شیعه نیست، بلکه هر مسلمانی درباره رسول خدا صلی الله علیه و آله و جانشینان بر حق و معصوم او، به آن باور دارند

۵-۶- این که القفاری در پایان کلامش می گوید امت خطا نمی کند، ادعایی است که بیشتر به آن جواب دادیم و تکرار نمی کنیم.

۶-۶- این که می گوید هر فردی در معرض گمراهی است، اگر معصوم را استثنا کنیم قابل قبول است، ولی اگر این سخن را حتی به رسول خدا صلی الله علیه و آله هم تعمیم دهد، این ادعا با عقیده مسلمانان سازگار نیست؛ زیرا خداوند عصمت قولی و فعلی رسول خود را تایید کرده است که بیشتر بیان شد.

۱ - با وجود پیامبر نیازی به امام معصوم نیست.

اشاره

از شبهاتی که بر استدلال شیعه وارد کرده اند، این است که با وجود پیامبر صلی الله علیه وآله نیازی به معصوم برطرف شده است. به این شبهه توجه کنید:

«و كل ما سطره و ملأوا به الصفحات من ادله عقلیه توکد الحاجه الى معصوم قد تحققت بالرسول صلی الله علیه وآله و لذلك فانّ الامه ترد عند التنازع الى ما جاء به الرسول من الكتاب و السنّه و لا ترد الى الامام، فان تنازعتم فی شیء فردوه الى الله و الرسول. قال العلماء الى كتاب الله و الى نبيّه فان قبض فالى سنته و هي بعدی

ص: ۱۸۹

الكتاب و السنه لا تجمع على ضلاله، لأنها لن تخلو من متمسك بهما الى ان تقوم الساعة» (۱)

تمام آنچه را که درباره نیاز به معصوم نوشته اند و صفحات را از ادله عقلی پر کرده اند، با وجود رسول خدا صلی الله علیه و آله تحقق یافته است. بر این اساس، امت هنگام اختلاف به آنچه پیامبر آورده است - که کتاب و سنت باشد - رجوع می کند، نه به سوی امام. علما گفته اند رجوع به خدا و رسول رجوع به کتاب خدا و رسول است و اگر رسول از دنیا رفت؛ اولویت با رجوع به سنت رسول است. بنابر این امت با وجود هدایت کتاب و سنت همه به گمراهی نخواهند رفت؛ زیرا تا قیامت هستند کسانی که به کتاب و سنت تمسک کنند.

نقد

۱-۱- وجود مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله نیاز به معصوم در عصر خود را بر طرف می کند، ولی بعد از ارتحال آن حضرت این نیاز باقی است و باید شخص معصومی وجود داشته باشد تا نیاز امت را بر طرف کند؛

ص: ۱۹۰

۱- اصول مذهب الشیعه، ج ۲، ص ۷۹۰.

۲-۱- استدلال شیعه برای نیاز به معصوم برای عصر فقدان رسول خدا صلی الله علیه وآله و جانشینی اوست، نه در عصر حضور رسول خدا صلی الله علیه وآله، تا گفته شود با وجود آن حضرت نیازی به معصوم دیگر نداریم؛

۳-۱- اگر برای دوره بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه وآله وجود قرآن و سنت نبوی کافی بود، چرا خداوند اطاعت از اولی الامر را به طور مطلق واجب کرد که با توجه به ادله پیشین تنها بر معصوم صادق است؛

۴-۱- رسول خدا صلی الله علیه وآله در حدیث معروف و مورد اعتماد همه مسلمانان یعنی حدیث ثقلین - که پیشتر بیان شد - امت را به کتاب خدا و عترت ارجاع داده است نه به کتاب و سنت؛

۵-۱- یکی از ادله نیاز به معصوم، نیاز به تفسیر درست و همه جانبه از کتاب خداست؛ این نیاز درباره سنت هم وجود دارد و سنت نیز از این جهت همانند کتاب نیاز به مفسر دارد؛

۶-۱- گذشته از مسأله تفسیر درست کتاب و سنت بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله، مشکل دیگری هم برای سنت پیش آمده است که جعل و وضع حدیث از طرف دشمنان اسلام است که تشخیص آن در همه موارد جز با علمی خدادادی که همراه با عصمت باشد، امکان ندارد؛

۷-۱- القفاری در کتاب خود به شدت به شیعه حمله می کند که اینان به کتاب و سنت اعتقاد ندارند، ولی اهل سنت تمسک به کتاب و سنت دارند.

حال از القفاری می پرسیم که اگر کتاب و سنت مانع گمراهی و ضلالت است، به چه دلیل این سنت نتوانسته اهل سنت را متحد کند و این همه اختلافهای کلامی و فقهی بین آنان به وجود آمده است، به گونه ای که هر گروه

گروه دیگر را تکفیر می کند و گمراه می شمارد؟

۸-۱- اگر کتاب و سنت برای جلوگیری از گمراهی کافی است، چرا رسول خدا صلی الله علیه و آله در خطبه های حجه الوداع - که پیشتر بیان شد - به امت هشدار می داد که «لا ترجعوا بعدی کفاراً» و چرا ارتداد جمعی از صحابه بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله اتفاق افتاد و آنان با تمسک به کتاب و سنت دست به این اقدامات زدند؟

جنگهای داخلی صحابه به استناد همین کتاب و سنت اتفاق افتاد، در حالی که به طور قطع یکی از طرفین در گیر بر حق و دیگری بر باطل بوده است.

آیا درگیری ام المؤمنین عایشه، طلحه، زبیر و... را با امام علی علیه السلام می توان نادیده گرفت و گفت همه آنها بر حق بودند؟

۲ - با آمدن پیامبران نیازی به امام نیست

اشاره

از دیگر شبهاتی که بر استدلال شیعه وارد کرده اند، این است که گفته اند:

ص: ۱۹۲

«انّ الحجه على الائمة قامت بالرسل. قال تعالى: انا اوحينا اليك كما اوحينا الى نوح و النبيين من بعده الى قوله لئلا يكون للناس على الله حجه بعد الرسل و لم يقل سبحانه و الائمة و هذا يبطل قول من احوج الخلق الى غير الرسل كالائمة.» (۱)

با آمدن پیامبران حجت بر امت تمام شده است. خداوند فرمود: ما به تو وحی کردیم همان طور که به نوح و انبیاء بعد از او وحی کردیم، تا جایی که می گوید: انبیاء را فرستادیم تا مردم حجتی بر خدا نداشته باشند و خداوند نگفته است بعد از پیامبران و امامان و این آیه نظر کسانی را که می گویند مردم گذشته از پیامبران به امامان هم نیازمند هستند، باطل می کند.

نقد

۱-۲- در پاسخ این استدلال باید گفت: ابن تیمیه و پیروانش از آنجا که عناد خاصی با امام علی علیه السلام و با پیروان آن حضرت دارند، اصلاً به استدلال شیعه

ص: ۱۹۳

۱- اصول مذهب الشیعه، ج ۲، ص ۷۹۰؛ الفتاوی، ابن تیمیه، ج ۱۹، ص ۶۶.

توجه نکرده اند و یا این که بنا ندارند توجه کنند. محور تمام استدلالهای شیعه، نیاز به وجود معصوم برای بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله است، نه در عصر رسول خدا صلی الله علیه و آله؛

۲-۲- پیشتر بیان شد که با وجود پیامبر نیازی به امام نیست؛

۲-۳- پیامبر بنیانگذار دین یا به تعبیری آورنده دین است، در حالی که وظیفه امام حفظ دین بعد از ارتحال رسول از تحریف و تبیین نادرست است. بر این اساس وجود یکی به معنای بی نیازی از دیگری نیست؛

۲-۴- خداوند در آن آیه درصدد بیان هدف از فرستادن پیامبران است، نه درصدد بیان هدف از نصب اولی الامر و از این رو در آن آیه بدان نپرداخته است، ولی در آیه مورد بحث که مسأله امت پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله است، موضوع اولی الامر و وجوب اطاعت از آنان را مطرح کرده است.

۳- عصمت امت و بی نیازی از عصمت امام

اشاره

از شبهاتی که بر استدلال شیعه وارد کرده اند، این است که گفته اند:

«فَالأئمة معصومه بكتاب ربّها و سنّة نبیّها و لا تجمع الامه علی ضلاله و عصمه الامه مغنیه عن عصمه الامام، لأنّ من كان من الامم قبلنا كانوا اذا بدلوا دینهم بعث الله نبیا یبیین الحقّ و هذه الامه لانی بعد نبیّها، فكانت عصمتها تقوم

ص: ۱۹۴

مقام النبوه فلا يمكن احد منهم ان يبدل شيئاً من الدين الا اقام الله من بين خطاه فيما بدله.» (۱)

امت اسلامی با وجود کتاب خدا و سنت پیامبر معصوم است و گمراه نمی شود و عصمت امت ما را از عصمت امام بی نیاز می کند؛ زیرا امتهای گذشته وقتی دینشان را تغییر می دادند، خداوند پیامبری را مبعوث می کرد تا حق را بیان کند و از آن جا که بعد از پیامبر ما پیامبری نمی آید، عصمت امت جایگزین نبوت شده است. بنابر این امکان ندارد که یک نفر از امت تغییری در دین ایجاد کند مگر این که خداوند کسی را برمی انگیزد که اشتباه او را بیان کند.

نقد

۱-۳- همان طور که پیشتر گفتیم، عصمت از عنایت ویژه خداوند به دست می آید؛

ص: ۱۹۵

۱- اصول مذهب الشیعه، ج ۲، ص ۷۸۹.

۲-۳- پیشتر بیان کردیم که وقتی تک تک امت افرادی جایز الخطاء هستند، از اجتماع افراد جایز الخطاء شخص معصوم به وجود نمی آید؛

۳-۳- اگر تنها کتاب و سنت بدون عنایت ویژه الهی می توانست عصمت ایجاد کند، می بایست تاکنون هزاران معصوم در جامعه اسلامی ایجاد می کرد؛

۴-۳- ختم نبوت در صورتی با حکمت خداوند سازگار است که در متن دین راهی برای تامین هدف خلقت انسان پیش بینی شده باشد و این راه چیزی نیست جز امامت که ادامه راه پیامبر توسط انسانی معصوم است؛

۵-۳- اگر پیروی از کتاب و سنت و عصمت امت جایگزین نبوت است و این کار جلو انحراف، تحریف و تبدیل دین توسط افراد را می گیرد، به چه دلیل در میان اهل سنت که مدعی پیروی از کتاب و سنت هستند، جلو این انحرافات گرفته نشده است؟؛

۶-۳- اگر هر انحرافی که در دین ایجاد شود، خداوند شخصی را وادار می کند که جلو این انحراف را بگیرد، پس چرا براساس روایات مسلم نزد اهل سنت امت به هفتاد و

سه فرقه تقسیم شدند(۱) و همه هم مدعی هستند که فرقه

ص: ۱۹۶

۱- سنن ابی داوود، ج ۴، کتاب السنه، ص ۱۹۸؛ سنن الترمذی، ج ۵، کتاب الایمان، ص ۲۶، حدیث ۲۶۴۱؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، باب افتراق الامم، ص ۴۷۹، ۳۳۲، ج ۳، ص ۱۲۰.

ناجیه اند و هیچ شخصی نیامد تا فرقه ناجیه را مشخص کند و جلو انحراف دیگران را بگیرد؟

۷-۳- این نظر با روایات ثقلین - که رسول خدا صلی الله علیه وآله امت را به کتاب خدا و عترت خود ارجاع داده است - منافات دارد؛

۸-۳- این نظر با روایاتی که می گویند بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله دوازده امام از خاندان رسول خدا صلی الله علیه وآله امامت می کنند و اول آنها امام علی علیه السلام و آخر آنها امام مهدی علیه السلام است، سازگار نیست که پیشتر روایات آن از منابع اهل سنت ارائه شده است؛

۹-۳ این نظر با وجوب اطاعت مطلق اولی الامر سازگار نیست و اگر کتاب و سنت برای رفع اختلاف کافی بود، خداوند اطاعت از اولی الامر را واجب نمی کرد.

۴ - عصمت ریشه ای مجوسی دارد

اشاره

یکی از شبهاتی که بر استدلال شیعه وارد کرده اند، این است که عصمت ریشه های مجوسی دارد:

«و قد یكون مبدأ العصمة ورثته الشیعه عن المذهب المجوسی. ذلك ان المجوس تدعی فی

ص: ۱۹۷

منتظرهم الذی ينتظرون و اصحابه انهم لا یكذبون و لا یعصون الله و لا یقع منهم خطیئه صغیره و لا کبیره.»(۱)

شیعه نظریه عصمت را از مجوس به ارث برده است؛ زیرا مجوسیان مدعی هستند رهبری که در انتظار او هستند، او و یارانش نه دروغ می گویند و نه معصیت خدا را انجام می دهند و هیچ اشتباه کوچک و بزرگی از آنان سر نمی زند.

نقد

۱-۴- القفاری برای نسبتی که به مجوسیان می دهد، سندی از متون آنان ارائه نکرده است که نشان دهد آیا واقعا چنین باوری را دارند یا نه؟ و تنها اکتفا کردن به سخنان مخالفان آنان نمی تواند مدرک باشد. همان طور که می بینیم مخالفان شیعه بسیاری از چیزهایی را که به شیعه نسبت می دهند واقعیت ندارد؛

۲-۴- اعتقاد به عصمت اختصاص به شیعه ندارد، بلکه همه مسلمانان پیامبر صلی الله علیه و آله را با تفاوت هایی در محدوده عصمت، معصوم می دانند که پیشتر بیان

ص: ۱۹۸

۱- اصول مذهب الشیعه، ج ۲، ص ۸۰۰.

شد و تنها تفاوت شیعه این است که با توجه به وظایفی که برای جانشینان پیامبر قائل است، جانشینان آن حضرت را نیز معصوم می داند؛

۳-۴- نظریه عصمت به ایرانیان اختصاص ندارد تا ریشه در فرهنگ مجوس داشته باشد، بلکه همه شیعیان اثناعشری - چه عرب و چه عجم - بر این باورند، و بهتر بود القفاری از همان شیعیان حجاز که عرب هستند می پرسید تا مسأله برای او روشن شود و نمی توان پذیرفت که این نظریه از ایران به آنجا سرایت کرده است؛ چرا که اسلام از عربستان

به ایران راه یافته است و امامان شیعه همه عرب، قریشی و اهل حجاز بوده اند و هیچ یک از آنان ایرانی نبوده اند تا این اندیشه از ایران به جای دیگر انتقال یافته باشد.

ص: ۱۹۹

الف) منابع تفسیری / تفسیر و روش های تفسیر

- ١) الاساس فى التفسیر، حوى، سعید، دارالسلام، الطبعة الثانية، (١٤٠٩) ١٩٨٩م.
- ٢) اضواء البيان فى ايضاح القرآن بالقرآن، الامين، محمد بن محمد، بيروت، عالم الكتب.
- ٣) البحر المحيط فى التفسیر، ابوحيان، الاندلسى، محمد بن يوسف، تحقيق، الشيخ عادل احمد، عبدالموجود، بيروت، دارالكتب العلميه، (١٤١٣ هـ -- .) ١٩٩٣ م.
- ٤) تفسیر القرآن، سلطان العلماء، عزالدين عبدالعزيز بن عبدالسلام، تحقيق الدكتور عبدالله بن ابراهيم، دار ابن حزم، الطبعة الاولى، (١٤١٦ هـ -- .) ١٩٩٦ م.
- ٥) تفسیر المراغى، المراغى، احمد مصطفى، بيروت، دارالكتب العلميه، الطبعة الاولى، (١٤١٨ هـ -- .) ١٩٩٨ م.
- ٦) تفسیر ابى السعود او ارشاد العقل السليم الى مزايا الكتاب الكريم، العمادى، ابوالسعود بن محمد، دارالفكر، للطباعة و النشر.

٧) تفسير القرآن العظيم، ابن كثير، اسماعيل، قاهره، دارالحديث، الطبعة الاولى.

٨) تفسير غرائب القرآن و رغائب الفرقان، النيشابورى القمى، نظام الدين حسن بن محمد بن الحسين، تحقيق، الدكتور حمزه النشترى، القاهره، المكتبة القيمه.

٩) تفسير البغوى، البغوى، ابو محمد الحسين بن سعود، تحقيق، محمد عبدالعزيز، النمر و غيره، المملكه العربيه السعوديه، دارالطبيه، الطبعة الرابعه، (١٤١٧ هـ - .) ١٩٩٧ م.

١٠) التفسير الحديث، دروزه، محمد عزه، مطبعه عيسى البابى، الطبعة الاولى، ١٦٤ م.

١١) تفسير كتاب الله العزيز، الهوارى، هود بن محكم، تحقيق، بالحاج بن سعيد، شريفى، دارالغرب الاسلامى. الطبعة الاولى، ١٩٩٠ م.

١٢) التفسير، مقاتل بن سليمان، تحقيق، الدكتور عبدالله محمود شحاته.

١٣) التفسير الواضح، حجازى، الدكتور محمد محمود، القاهره، دارالتفسير، الطبعة العاشره، (١٤٠٦ هـ - .) ١٩٨٦ م.

١٤) تفسير الثعالبى المسمى بالجواهر الحسان فى تفسير القرآن، الثعالبى، عبدالرحمن بن محمد بن مخلوف، حققه، الشيخ على محمد، معوض، بيروت، داراحياء التراث العربى، الطبعة الاولى، ١٤١٨ هـ - .

١٥) تفسير التابعين عرض و دراسه، الخضرى، محمد بن عبدالله بن على، الرياض، دارالوطن، ١٤٢٠ هـ - .

١٦) التحرير و التنوير المعروف بتفسير ابن عاشور، ابن عاشور، محمد، الطاهر، بيروت، مؤسسه التاريخ، الطبعة الاولى، ١٤٢٠ هـ - .

- ١٧) التفسير و المفسرون، الذهبي، الدكتور محمد حسين، دارالكتب الحديثه، الطبعة الثانيه، ١٣٩٦ هـ .
- ١٨) تفسير مبهمات القرآن، البنسنى، محمد بن على، دراسه وتحقيق، عبدالله، عبدالكريم محمد، بيروت، دارالغرب الاسلامى.
- ١٩) التفسير و المفسرون، معرفه، محمدهادى، مشهد، الجامعه الرضويه، الطبعة الاولى، ١٤١٩ هـ .
- ٢٠) تفسير النساى، النساى، احمد بن شعيب، تحقيق، سيد الحلمى، صبرى الشاطى، القاهره، مكتبه السنه، الطبعة الاولى، ١٤١٠ هـ . (١٩٩٠ م .
- ٢١) تفسير القاسمى المسمى محاسن التاويل، القاسمى، محمد جمال الدين، تحقيق، محمد نژاد، عبدالباقى.
- ٢٢) الجامع لاحكام القرآن، القرطبى، ابو عبدالله، محمد بن احمد، بيروت، داراحياء التراث العربى.
- ٢٣) جامع البيان فى تاويل آى القرآن، الطبرى، محمد بن جرير، بيروت، دارالكتب العلميه، الطبعة الاولى، ١٤١٢ هـ .
- ٢٤) زادالمسير فى علم التفسير، الجوزى، ابوالفرج، جمال الدين، عبدالرحمن بن على بن محمد، تحقيق، محمد بن عبدالرحمن عبدالله، بيروت، دارالفكر، الطبعة الاولى، (١٤٠٨ هـ - ١٩٨٧ م .
- ٢٥) الدرالمنثور فى التفسير بالمأثور، السيوطى، جلال الدين، بيروت، دارالمعرفه.
- ٢٦) روح المعانى، فى تفسير القرآن العظيم و السبع المثانى، الآلوسى، شهاب الدين السيد محمود، الطبعة الرابعه، ١٩٨٥ م .

٢٧) فتح البيان فى مقاصد القرآن، القنوجى، صديق بن حسن بن على الحسين، تحقيق، عبدالله بن ابراهيم الانصارى المكتبه العصريه، الطبعه الثانيه، (١٤١٥ هـ - .) ١٩٩٥ م.

٢٨) فتح الرحمان فى تفسير القرآن، تعيلب، عبدالمنعم، احمد، القاهره، دارالسلام، الطبعه الاولى، (١٤١٦ هـ - .) ١٩٩٥ م.

٢٩) فتح القدير الجامع بين فنى الروايه و الدرايه من علم التفسير، الشوكانى، محمد بن على بن محمد، تحقيق، يوسف القرش، بيروت، دارالمعرفه، الطبعه الثانيه، (١٤١٦ هـ - .) ١٩٩٦ م.

٣٠) فى ظلال القرآن، سيد قطب، بيروت، دارالشروق، (١٤٠٠ هـ - .) ١٩٨٠ م.

٣١) اللباب فى علوم الكتاب، ابن عادل، عمر بن على، تحقيق: الشيخ عادل احمد، دارالكتب العلميه الطبعه الاولى، ١٤١٩ هـ - . - ١٩٩٨ م.

٣٢) الكشاف عن حقايق غوامض التنزيل و عيون الاقاويل، الزمخشري، ابوالقاسم محمود بن عمر، تحقيق، الشيخ عادل، احمد عبدالوجود.

٣٣) مختصر تفسير الخازن، عبدالغنى، الشيخ، اليمامه، الطبعه الاولى، ١٤١٥ هـ.

٣٤) مجمع البيان لعلوم القرآن، الطبرسى، الشيخ ابوعلی، فضل بن الحسن، تهران، كتابفروشى اسلاميه.

٣٣) الميزان فى تفسير القرآن، الطباطبائى، العلامة، السيد محمد حسين، بيروت، منشورات، مؤسسه الاعلى، للمطبوعات.

٣٥) المحرر الوجيز فى تفسير الكتاب العزيز، ابن عطيه، ابو محمد، عبدالحق، بن غالب، تحقيق، المجلس الاعلى بفاس.

٣٦) النكت و العيون، الماوردى، على بن محمد بن حبيب، تحقيق، السيد بن عبدالمقصود، بيروت، دارالكتب العلميه.

(ب) علوم قرآنى

- ١) اسباب النزول، الواحدى، ابوالحسن على بن احمد، بيروت، دار ابن كثير، الطبعة الثالثة، ١٤١٧ هـ - .
 - ٢) احكام القرآن، الجصاص، ابوبكر احمد بن على، تحقيق، محمد، الصادق قمحاوى، بيروت، داراحياء، التراث العربى.
 - ٣) احكام القرآن، ابن العربى، ابوبكر محمد بن عبدالله، بيروت، دارالكتب العلميه، الطبعة الاولى، ١٤٠٨ هـ - .
 - ٤) الاتقان فى علوم القرآن، السيوطى، جلال الدين، سعيد المندره، بيروت، مؤسسسه الكتب الثقافيه، الطبعة الاولى ١٤١٦ هـ - . - ١٩٩٧ م.
 - ٥) التسهيل لعلوم التنزيل، الكلبي، محمد بن احمد، بن جزى، بيروت، دارالكتاب العربى، الطبعة الثانيه، (١٣٩٣ هـ - .) ١٩٧٣ م.
 - ٦) جامع النقول فى اسباب النزول، عليوى، ابن خليفه، الرياض، مطابع الاشعاع، الطبعة الاولى، ١٤٠٤ هـ - .
 - ٧) معانى القرآن و اعرابه، الزجاج، ابواسحاق ابراهيم بن السرى، تحقيق، الدكتور عبدالجليل، عبده، بيروت، عالم الكتب، ١٤٠٨ هـ - .
 - ٨) مباحث فى علوم القرآن، صبحى الصالح، بيروت، دارالعلم للملايين، الطبعة العاشره، ١٩٩٧ م.
- ص: ٢٠٥

٩) المفردات في غريب القرآن، راغب، ابوالقاسم، حسين بن محمد، تحقيق، سيد محمد، گيلاني، تهران، المكتبة المرتضويه.

ج) حديث

١) ارشاد القلوب، المدليني، حسن بن ابي الحسن، تحقيق، السيد هاشم، الميلاني، تهران، دارالاسوه، للطباعة و النشر، الطبعة الاولى، ١٤١٧ هـ - .

٢) الاحتجاج، الطبرسي، احمد بن علي بن ابي طالب، قم، كتابفروشي، مصطفىوي.

٣) امالي، الطوسي، محمد بن الحسن، بغداد، شارع المتبتي، ١٣٨٤ هـ - .

٤) الامالي الخميسيه، الجرجاني، يحيى بن الحسين، تحقيق، محمدحسن، محمدحسن اسماعيل، بيروت، دار الكتب العلميه، الطبعة الاولى، ١٤٢٢ هـ - .

٥) الارشاد في معرفه حجج الله على العباد، المفيد، محمد بن محمد النعمان، مؤسسه آل البيت (ع)، لاهياء التراث، قم.

٦) الامثال في الحديث النبوي، الاصفهاني، عبدالله بن محمد، تحقيق، عبدالعلي، عبدالحميد، الطبعة الاولى، ١٩٨٢ م.

٧) بحار الانوار الجامعه لدرر اخبار الائمه الاطهار، المجلسي، فخرالامه، الشيخ محمد باقر، بيروت، مؤسسه الوفاء، الطبعة الثالثه، ١٤٠٣ هـ - .

٨) تذكره الخواص، الجوزي، العلامه، شمس الدين، ابوالمظفر، يوسف بن فرنلي، قم، منشورات الرضى.

٩) التمهيد لما في الموطأ من المعاني و الاسانيد، ابن عبدالبر، يوسف بن عبدالله، مغرب، وزاره الاوقاف والشئون الاسلاميه.

١٠) الجامع الصحيح، اقشيري، النيشابوري، مسلم بن الحجاج، بيروت، دارالفكر.

(١١) جواهر العقدين في فضل الشرفين، السمهودي، نورالدين علي بن عبدالله، تحقيق، مصطفى عبدالقادر عطا، بيروت، دارالكتب العلميه، الطبعة الاولى، (١٤١٥ هـ - .) ١٩٩٥ م.

(١٢) جلاء الافهام في الصلاه على خير الانام، ابن القيم، ابو عبدالله محمد بن ابي بكر، بيروت، دارالكتب العلميه.

(١٣) خصائص امير المؤمنين على بن ابي طالب، النسائي، الامام الحافظ، احمد بن شعيب، تحقيق، السيد جعفر، الحسيني، قم، دارالثقلين، الطبعة الاولى، ١٤١٩ هـ -.

(١٤) خصائص الوحي المبين، ابن البطريق، يحيى بن الحسن، حقه، المحمودي، تهران، وزاره الارشاد الاسلامي، الطبعة الاولى، ١٤٠٦ هـ -.

(١٥) خصال، صدوق، ابو جعفر محمد بن علي، مترجم، كمره اي، تهران، كتابفروشي اسلاميه، چاپ هفتم.

(١٦) الدر النظيم في مناقب الائمة اللهاميم، الشامي، الشيخ جمال الدين، يوسف بن حاتم، تحقيق، قم، موسسه النشر الاسلامي، الطبعة الاولى، ١٤٢٠ هـ -.

(١٧) ذخائر العقبي في مناقب ذوالقربي، الطبري، الامام، الحافظ، احمد بن عبدالله، حقه، اكرم البوشي، جده، الطبعة الاولى، مكتبه الصحابه.

(١٨) الرياض النضره في مناقب العشره، الطبري، الامام الحافظ احمد بن عبدالله، اخرجه، عبدالمجيد، طعمه، حلبى، بيروت، دارالمعرفه.

(١٩) رشفه الصادى من بحر فضائل بنى النبى الهادى، الحضرمى، ابوبكر شهاب الدين، تحقيق، السيد على عاشور، دارالكتب العلميه، الطبعة الاولى، ١٤١٨ هـ - . ١٩٩٨ م.

(٢٠) سنن الترمذى، ابن سوره، ابو عيسى، محمد بن عيسى، حقه، احمد شاکر و غيره، بيروت، دارالفکر، ١٤١٤ هـ - . ١٩٩٤ م.

(٢١) السنن الكبرى، البيهقي، احمد بن الحسين، بيروت، دارالمعرفة.

(٢٢) السنن، لقزويني، ابن ماجه، تحقيق، الشيخ خليل، مأمون، بيروت، دارالمعرفة.

(٢٣) شواهد التنزيل لقواعد التفضيل فى الايات النازله فى اهل البيت (ع)، الحسكاني، الامام الحافظ عبيدالله بن عبدالله، تحقيق، الشيخ المحمودي، بيروت، موسسه الاعلمى.

(٢٤) شرح صحيح مسلم، النووي، محيى الدين يحيى بن شرف، تحقيق، خليل الميس، بيروت، دارالعلم، الطبعة الاولى، ١٤٠٧ هـ -

(٢٥) شرح نهج البلاغه، البحراني، ميثم بن على بن ميثم، قم، دفتر تبليغات، ١٣٦٢ ش.

(٢٦) الشفاء بتعريف حقوق المصطفى، اليحصبي، عياض بن موسى، تحقيق، على محمد، البجاوى.

(٢٧) الصواعق المحرقة فى الرد على اهل البدع و الزندقه، الهيثمى، المحدث، احمد بن حجر، تحقيق، عبدالوهاب عبداللطيف، القاهره، مكتبه القاهره.

(٢٨) صحيح جامع بيان العلم و فضله، ابن عبدالبر، هذبه ابوالاشيال، القاهره، مكتبه ابن تيميه، الطبعة الاولى، (١٤١٦ هـ - .) ١٩٩٦ م

(٢٩) صحيح، البخارى، محمد بن اسماعيل، بيروت، دارالفكر للطباعة و النشر.

(٣٠) طرز الوفا فى فضائل آل المصطفى، زين العابدين، احمد المصرى الشافعى، تحقيق، سامى الغريرى، قم، موسسه دارالكتاب الاسلامى، الطبعة الاولى، ١٤٢٣ هـ - .

(٣١) عمدہ عيون صحاح الاخبار، ابن البطريق، شمس الدين، يحيى بن الحسن، تحقيق، الشيخ مالك المحمودى و الشيخ ابراهيم البهادرى، قم، الطبعة الثالثه، ١٤١٢ هـ - .

(٣٢) عمدہ القاری، العینی، بدرالدین ابومحمد، محمود، ناشر، مصطفیٰ البابی و الحلبي و شركاء، الطبعة الاولى.

(١٧٠) علل الشرايع، الصدوق، ابو جعفر محمد بن علي بن الحسين، قم، مكتبة الداوری.

(٣٣) غايه المرام في حجه الخصام عن طريق الخاص و العام، البحراني، المحدث، السيد هاشم، تحقيق، العلامة، السيد علي، عاشور، بيروت، موسسه التاريخ العربي، الطبعة الاولى، ١٤٢٢ هـ.

(٣٤) فضائل الصحابه، ابن حنبل، احمد بن محمد، تحقيق، ولي الله بن محمد، الطبعة الاولى، ١٩٨٣ م.

(٣٥) فضائل آل البيت في ميزان الشريعة الاسلاميه، عمر الحاجي، الدكتور محمد، دمشق، دارالمكتبي، الطبعة الاولى، ١٤٢٠ هـ.

(٣٦) فتح الباري في شرح صحيح البخاري، العسقلاني، ابن حجر، تحقيق، الشيخ عبدالعزيز بن باز، بيروت، دارالمعرفه.

(٣٧) فرائد السمطين في فضائل المرتضى و البتول و السبطين، الجويني، ابراهيم بن محمد، تحقيق، المحمودي، بيروت، موسسه المحمودي.

(٣٨) القول البديع في الصلاة على الحبيب، السخاوي، شمس الدين محمد بن عبدالرحمن، بيروت، دارالكتاب العربي، الطبعة الاولى.

(٣٩) كنز العمال في سنين الاقول و الافعال، لهندي، علاء الدين، المتقي بن حسام الدين، بيروت، موسسه الرساله.

(٤٠) كنوز الحقايق من حديث خيرالخلايق، المناوي، الامام، الحافظ عبدالرو بن علي بن زين العابدين، حققه، ابو عبدالرحمن، صلاح به، بيروت، دارالكتب العلميه.

ص: ٢٠٩

(٤١) كفايه الطالب فى مناقب على بن ابيطالب، الكنجى، الامام الحافظ، محمد بن يوسف بن محمد القرشى، تحقيق، محمد هادى، الامينى، نجف، المطبعه الحيدريه، الطبعه الثانيه.

(٤٢) الكتاب المصنف فى الاحاديث و الاثار، ابن ابى شيبه، ابوبكر عبدالله بن محمد، تحقيق، محمد، عبدالسلام شاهين، بيروت، دارالكتب العلميه، الطبعه الاولى، (١٤١٦ هـ - .) ١٩٩٥ م.

(٤٣) لواعم الانوار البهيه و سواطع الاسرار الاثريه، السفارينى، محمد بن احمد، بيروت، المكتب الاسلامى.

(٤٤) مرويات الامام احمد بن حنبل فى التفسير، ابن حنبل، احمد، محمد بن رزقه بن طرهوتى و غيره، الطبعه الاولى، (١٤١٤ هـ - .) ١٩٩٣ م.

(٤٥) مجمع الزوائد و منبع الفوائد، الهيثمى، الامام، الحافظ، نورالدين على بن ابى بكر، بتحريه الحافظين، العراقى و ابن حجر، بيروت، منشورات مؤسسه المعارف.

(٤٦) مناقب على بن ابى طالب، الخطيب، الواسطى، على بن محمد، الشهير بابن المغازلى، حققه، محمد باقر، البهودى، تهران، مكتبه الاسلاميه.

(٤٧) المستدرک على الصحيحين، الحاكم النيشابورى، الامام الحافظ، بيروت، دارالكتب العلميه.

(٤٨) مناقب الاسد الغالب، الجوزى، علامه، شمس الدين محمد، تحقيق، طارق الطنطاوى، قاهره، مكتبه القرآن.

(٤٩) مسند الامام احمد بن حنبل، ابن حنبل، ابو عبدالله احمد، بيروت، داراحياء التراث العربى، الطبعه الثالثه، (١٤١٥ هـ - .) ١٩٩٤ م.

٥٠) المراتب في فضائل اميرالمومنين (ع)، البستي، ابوالقاسم، اسماعيل بن احمد، تحقيق، محمدرضا، الانصاري، قم، الدليل، الطبعة الاولى، ١٤٢١ هـ.

٥١) المناقب، اخطب خوارزم، الحافظ ابوالمؤد، الموفق بن احمد، تحقيق، الشيخ مالك المحمودي، قم، موسسه النشر الاسلامي، الطبعة الثانيه، ١٤١٤ هـ.

٥٢) نهج البلاغه، صبحي الصالح، بيروت، دارالفكر، الطبعة الاولى، ١٣٨٧ هـ.

٥٣) مناقب علي بن ابي طالب و ما نزل من القرآن في علي، ابن مردويه، ابوبكر، احمد بن موسى، تحقيق، عبدالرزاق، محمدحسين، حرز الدين، قم، دارالحديث، الطبعة الاولى، ١٤٢٢ هـ - .

٥٤) المطالب العاليه بزوائد المسانيد الثمانيه، العسقلاني، احمد بن علي بن حجر، بيروت، دارالمعرفه، (١٤١٤ هـ - .) ١٩٩٣ م.

٥٥) من لا يحضره الفقيه، الصدوق، ابو جعفر محمد بن علي بن الحسين، تهران، دارالكتب الاسلاميه، ١٤١٠ هـ - .

٥٦) مسند، الثمالي، ابو حمزه، ثابت بن دينار، تحقيق، عبدالرزاق، محمد حسين حرز الدين، قم، انتشارات دليل، الطبعة الاولى، ١٤٢٠ هـ - .

٥٧) المنتقى شرح موطأ مالك، الباجي، سليمان بن خلف، بيروت، دارالكتاب العربي، الطبعة الاولى، ١٤٠٤ هـ - .

٥٨) معاني الاخبار، الصدوق، ابو جعفر محمد بن علي بن الحسين، تصحيح، علي اكبر، الغفاري، موسسه النشر الاسلامي، الطبعة الرابعه، ١٤١٨ هـ - .

٥٩) مختصر مسند البزاز علي الكتب الستة، العسقلاني، شهاب الدين ابي الفضل، تحقيق، صبري عبدالخالق، موسسه الرساله، الطبعة الاولى، ١٩٩٢ م.

٦٠) مشكل الاثار، الطحاوي، ابو جعفر، احمد بن محمد، بيروت، دارصادر.

٦١) المعجم الكبير، الطبراني، الحافظ سليمان بن احمد، تحقيق، صمدى، عبدالمجيد، داراحياء التراث العربى، ١٩٩٤م.

٦٢) المصنف، الصنعاني، ابوبكر عبدالرزاق، بيروت، دارالتاج، الطبعة الاولى، ١٤١٤ هـ - .

٦٣) النور المشتعل من كتاب ما نزل من القرآن فى على عليه السلام، الاصفهاني، ابونعيم، احمد بن عبدالله، حققه، الشيخ محمد باقر المحمودى، تهران، وزاره الارشاد، الطبعة الاولى، ١٤٠٦ هـ - .

٦٤) نورالابصار فى مناقب آل البيت النبى المختار، الشبلنجى، الشيخ مؤمن بن حسن مؤمن، قم، منشورات الرضى.

٦٥) نظم درر السمطين فى فضائل المصطفى و البتول و السبطين، الزرندى، جمال الدين، محمد بن يوسف، حققه، محمد هادى، الامينى، طهران، مكتبه النيوى، الحديثه.

٦٦) نيل الاوطار شرح منتقى الاخبار، الشوكانى، بيروت، دارالكتب العلميه.

٦٧) النهايه فى غريب الحديث و الاثر، ابن اثير، مبارك بن محمد، تحقيق، ابو عبدالرحمن صلاح به، بيروت، دارالكتب العلميه، الطبعة الاولى، ١٩٨٥ م.

(د) داريه الحديث

١) علوم الحديث و مصطلحه، صبحى الصالح، قم، منشورات الشريف الرضى، الطبعة الخامسه، ١٣٦٤ ش.

٢) قواعد فى علوم الحديث، التهانوى، ظفر احمد، تحقيق، عبدالفتاح، ابوغده، حلب، مكتبه المطبوعات الاسلاميه، (١٤٠٤ هـ -).
١٩٨٤ م.

ص: ٢١٢

٣) الكفايه فى علم الروايه، البغدادي، احمد بن علي، المعروف بالخطيب، بيروت، دارالكتب العلميه، (١٤٠٩ هـ - .) ١٩٨٨ م.

هـ- رجالي

- ١) اختيار معرفه الرجال المعروف برجال الكشي، الطوسي، شيخ الطائفة، محمد بن الحسن، تحقيق، حسن المصطفوي، مشهد، دانشگاه فردوسی، ١٣٤٨ ش.
- ٢) تهذيب الكمال فى اسماء الرجال، المزي، جمال الدين، ابي الحجاج، يوسف، تحقيق، الدكتور بشار عواد، بيروت، مؤسسه الرساله، الطبعة الثانيه، (١٤٠٥ هـ - .) ١٩٨٥ م.
- ٣) تحفه الاحوي، المبارك غوري، محمد، عبدالرحمن، تحقيق، علي محمد، معوض، بيروت، داراحياء التراث العربى، الطبعة الاولى، (١٤١٩ هـ - .) ١٩٩٨ م.
- ٤) التحرير الطاووسى، الشيخ حسن بن زين الدين، تحقيق، فاضل الجواهرى، قم، مكتبه المرعشى، الطبعة الاولى، ١٤١١ هـ - .
- ٥) جامع الروات، الارديلي، محمد بن علي، قم، مكتبه المصطفوي.
- ٦) رجال النجاشي، النجاشي، ابوالعباس، احمد بن علي، قم، مؤسسه النشر الاسلامى.
- ٧) رجال العلامة الحلبي، الحلبي، حسن بن يوسف، النجف، الطبعة الثانيه، مطبعة الحيدريه.
- ٨) طبقات علماء الحديث، الصالحى، محمد بن احمد، تحقيق، اكرم البوشى، و غيره، بيروت، مؤسسه الرساله، الطبعة الثانيه، (١٤١٧ هـ - .) ١٩٩٦ م.

٩) الضعفاء الكبير، العقيلي، ابوجعفر، محمد بن عمرو بن موسى، تحقيق، عبدالمعطي، امين، بيروت، دارالكتب العلميه، الطبعه الاولى، ١٤٠٤ هـ - .

١٠) الكامل في ضعفاء الرجال، ابن عدى، ابو احمد عبدالله، تحقيق، عادل، احمد، عبدالموجود، بيروت، دارالمعرفه، الطبعه الاولى، ١٤١٨ هـ - . ١٩٩٧ م.

١١) منتهى المقال في اصول الرجال، المازندراني، الشيخ محمد بن اسماعيل، قم، مؤسسه آل البيت لاحياء التراث، الطبعه الاولى، ١٤١٦ هـ - .

١٢) مجمع الرجال، القهپايي، عنايه الله على، قم، مؤسسه مطبوعاتي اسماعيليان.

١٣) نقد الرجال، التفرشي، السيد مصطفى، قم، مؤسسه آل البيت لاحياء التراث، الطبعه الاولى، ١٤١٨ هـ - .

(و) تراجم

١) الاصابه في تمييز الصحابه، العسقلاني، احمد بن حجر، بيروت، دارالكتب العلميه.

٢) الاعلام، الزركلي، خيرالدين، بيروت، دارالعلم للملايين.

٣) اسد الغابه في معرفه الصحابه، ابن الاثير، عزالدين، تحقيق، الشيخ على محمد، معوض، بيروت، دارالكتب العلميه.

٤) الاستيعاب في معرفه الاصحاب، القرطبي، محمد بن عبدالبر، تحقيق، الشيخ على محمد، معوض، بيروت، دارالكتب العلميه.

٥) انساب الاشراف، البلاذري، احمد بن يحيى، تحقيق، الشيخ محمدباقر، المحمودي، بيروت، مؤسسه الاعلمي، الطبعه الاولى، (١٣٩٤ هـ - .) ١٩٧٤ م.

ص: ٢١٤

٦) اهل البيت، ابو علم، توفيق، القايره، دارالكتب الجامعي، الطبعة الثانيه، ١٤١٣هـ - (١٩٩٢ م).

٧) تاريخ الخلفاء، السيوطي، جلال الدين، تقديم، الاستاذ، عبدالله، مسعود، حلب، منشورات دارالعلم العربي

٨) تهذيب التهذيب، العسقلاني، احمد بن حجر، بيروت، داراحياء، التراث العربي.

٩) ترجمه الامام علي بن ابي طالب عن تاريخ مدينه دمشق، المحمودي، محمدباقر، بيروت، مؤسسه المحمودي، الطبعة الثالثه، ١٤٠٠هـ .

١٠) حليه الاولياء و طبقات الاصفياء، الاصفهاني، ابو نعيم، احمد بن عبدالله، بيروت، دارالكتب العلميه.

١١) الذريعه الي تصانيف الشيعه، تهراني، الشيخ آقابزرگ، بيروت، دارالاضواء، الطبعة الثالثه، ١٤٠٣هـ .

١٢) سيره اعلام النبلاء، الذهبي، شمس الدين، محمد بن احمد، بيروت، مؤسسه الرساله.

١٣) سيره آل بيت النبي الاطهار، مجدي فتحي السيد، المكتبه التوفيقه.

١٤) الطبقات الكبرى، ابن سعد، محمد، تحقيق، محمد عبدالقادر، عطا، بيروت، دارالكتب العلميه، الطبعة الاولى، (١٤١٠هـ -). ١٩٩٠ م.

١٥) الفصول المهمه في معرفه الائمة، ابن صباغ، الشيخ الامام، علي بن محمد، بيروت، مؤسسه الاعلمي، للمطبوعات، الطبعة الاولى، ١٤٠٨هـ -.

١٦) فضل آل البيت، معرفه ما يجب لال البيت النبوي، المقريزي، القايره، ١٩٧٣م.

ص: ٢١٥

- ١٧) لسان الميزان، العسقلاني، شهاب الدين ابي الفضل، احمد بن علي حجر، بيروت، مؤسسه الاعلمي، الطبعة الثالثه، ١٤٠٦.
- ١٨) ميزان الاعتدال في نقد الرجال، الذهبي، شمس الدين، محمد بن احمد، تحقيق، الشيخ، علي محمد، معوض، بيروت، دارالكتب العلميه، الطبعة الاولى، ١٤١٦هـ-.
- ١٩) معرفه الصحابه، الاصفهاني، ابو نعيم، احمد بن عبدالله، تحقيق، عادل بن يوسف، الرياض، دارالوطن، الطبعة الاولى، (١٤١٩ هـ-). ١٩٩٨ م.
- ٢٠) وفيات الاعيان و انباء ابناء الزمان، ابن خلكان، شمس الدين احمد بن محمد، تحقيق، الدكتور، احسان عباس، بيروت، دار صادر.

ز) فقهى و اصولى

- ١) الاحكام فى اصول الاحكام، الأمدى، على بن محمد، تحقيق، سيدالجميلى، دار الكتاب العربى، بيروت، الطبعة الثانيه، (١٤٠٦ هـ-). ١٩٨٦ م.
- ٢) ايضاح الفوائد فى شرح القواعد، فخرالمحققين، محمد بن الحسن بن يوسف، حققه الاشتهاردى و الكرمانى، قم، الطبعة الاولى، ١٣٨٧ هـ-.
- ٣) ارشاد الفحول الى تحقيق الحق من علم الاصول، الشوكانى، محمد بن علي بن محمد، بيروت، دارالفكر.
- ٤) الاختيارات الفقيهيه، ابن تيميه، شيخ الاسلام، علاءالدين ابوالحسن على بن محمد البعلبى، بيروت، دارالمعرفه.

(٥) الانصاف فى معرفه الراجح من الخلاف على مذهب الامام احمد، المرادى، على بن سليمان، تحقيق، محمد حامد النقى، بيروت، داراحياء التراث العربى، الطبعة الثانيه.

(٦) تذكره الفقهاء، الحلبي، حسن بن يوسف، قم، مؤسسه آل البيت، ١٤١٤هـ - .

(٧) جامع المقاصد فى شرح القواعد، المحقق الثانى، على بن الحسين، قم، مؤسسه آل البيت، ١٤١١هـ - .

(٨) شرح المعالم فى اصول الفقه، ابن تلمسانى، عبدالله بن محمد بن على، تحقيق، الشيخ عادل، بيروت، عالم المكتب، الطبعة الاولى، ١٤١٩هـ - . ١٩٩٩ م.

(٩) قواطع الادله فى الاصول، السمعانى، ابوالمظفر، تحقيق، الدكتور محمدحسن، بيروت، مؤسسه الرساله، الطبعة الاولى، (١٤١٧هـ - . ١٩٩٦ م.

(١٠) القواعد و الفوائد الاصوليه و ما يتعلق بها من الاحكام الفرعيه، ابن اللحام، محمد بن عباس، تحقيق عبدالكريم الفضيلى، بيروت، المكتبه العصريه، الطبعة الاولى، ١٤١٨هـ - . ١٩٩٨ م.

(١١) اللمعه الدمشقيه، الشهيد الاول، محمد بن جمال الدين، قم، دارالفكر، الطبعة الثانيه، ١٤١٢هـ - .

(١٢) موسوعه الفقه الاسلامى طبق لمذهب اهل البيت، قم، مؤسسه دائره معارف الفقه الاسلامى، الطبعة الاولى، (١٤٢٣هـ - . ٢٠٠٢ م.

(١٣) مجموع فتاوى، ابن تيميه، الرياض، دار عالم الكتب.

(١٤) المحصول فى علم اصول الفقه، الرازى، فخرالدين محمد بن عمر، دراسه و تحقيق، الدكتور طه، جابر، بيروت، مؤسسه الرساله، (١٤١٨هـ - . ١٩٩٧ م.

ص: ٢١٧

- ١) اثبات الوصيه للامام على بن ابي طالب، المسعودي، على بن الحسين، النجف، المكتبة المرتضويه.
- ٢) اصول مذهب الشيعة، القفاري، ناصر، رياض، ١٩٩٣ م.
- ٣) آل الرسول و اوليائه موقف اهل السنه و الشيعة، محمد بن عبدالرحمن بن قاسم، الطبعة الثانيه، ١٤٢١ هـ - .
- ٤) الامامه و السياسه، الدينوري، عبدالله بن مسلم بن قتيبه، تحقيق، الدكتور طه محمد، الزيني، مؤسسه الحلبي و شركاء.
- ٥) تنزيه القرآن عن المطاعن، عمادالدين، ابوالحسن عبدالجبار بن احمد المعتزلي، بيروت، دارالنهضة الحديثه.
- ٦) الشيعة و السنه، الهى ظهير، احسان، لاهور، اداره ترجمان السنه، ١٩٧٣ م.
- ٧) الشيعة و اهل البيت، الهى ظهير، احسان، لاهور، اداره ترجمان السنه، ١٩٨١ م.
- ٨) الشيعة و القرآن، الهى ظهير، احسان، لاهور، اداره ترجمان السنه، ١٩٨٣ م.
- ٩) الشيعة و التشيع، الهى ظهير، احسان، لاهور، اداره ترجمان السنه، ١٩٨٤ م.
- ١٠) الفوائد البهيه فى شرح عقائد الاماميه، جميل حمود، الشيخ محمد، بيروت، مؤسسه الاعلمى، الطبعة الثانيه، ١٤٢١ هـ - . ، ٢٠٠١ م.
- ١١) منهاج السنه النبويه، ابن تيميه، تحقيق، الدكتور محمد رشاء سالم، رياض، دار أحد.
- ١٢) منهج الحق و كشف الصدق، الحلبي، حسن بن يوسف، تعليق، الحجه الشيخ عين الله الحسنى الازموى، قم، مؤسسه دارالهجره، الطبعة الثالثه، ١٤١١ هـ - .

١٣) منهاج الكرامه فى معرفه الامامه، الحلّى، حسن بن يوسف، بن المطهر، تحقيق، الاستاذ عبدالرحيم، مبارك، مؤسسه پژوهش و مطالعات عاشورا، الطبعة الاولى، ١٤٢١ هـ - .

(ط) تاريخى

١) تاريخ الاسلام، الذهبى، شمس الدين، محمد بن احمد، تحقيق، الدكتور، عمر، عبدالسلام، بيروت، دارالكتاب العربى.

٢) تاريخ مدينه دمشق، ابن عساكر، الامام، الحافظ، ابوالقاسم، على بن الحسن، تحقيق، على، شيرى، بيروت، دارالفكر، الطبعة الاولى، ١٤١٧ هـ - .

٣) تاريخ يعقوبى، يعقوبى، احمد بن ابى يعقوب، بيروت، دار صادر.

٤) تاريخ الخلفاء، السيوطى، جلال الدين، تحقيق، محمد، محيى الدين عبد الحميد.

٥) تاريخ الطبرى المعروف بتاريخ الامم و الملوك، الطبرى، الامام، ابوجعفر، محمد بن جرير، بيروت، مؤسسه العلمى.

٦) التدوين فى اخبار قزوين، رافعى قزوينى، تحقيق، عزيزا... عطاردى، تهران، نشر عطارد.

٧) الخوارج اصول و عقايد، طاهر الشمري، حبيب، مشهد، البحوث الاسلاميه، الطبعة الاولى، ١٤١٥ هـ - .

٨) السيره النبويه، ابن هشام، حققه، مصطفى السقا و غيره، بيروت، داراحياء التراث العربى.

ص: ٢١٩

٩) الفتوحات الاسلاميه بعد معنى الفتوحات النبويه، زيني دحلان، السيد احمد، القاهره، مؤسسه الحلبي و شركاء، (١٣٨٧ هـ -) ١٩٦٨ م.

١٠) الكامل فى التاريخ، ابن الاثير، عزالدين، على بن ابى الكرم، بيروت، دار صادر.

١١) كتاب المعرفه و التاريخ، الفسوى، يعقوب بن سفيان، تحقيق، اكرم ضياء الصمدى، مؤسسه الرساله، الطبعة الثانيه، ١٩٨١ م.

(ى لغوى و ادبى

١) اقرب الموارد فى فصيح العربيه و الشوارد، سعيد الخورى، الشرتونى، تهران، دارالاسوه، ١٤١٦ هـ - .

٢) تهذيب اللغه، الازهرى، ابومنصور محمد بن احمد، بيروت، دار احياء التراث، (١٤٢١ هـ -) ٢٠٠٠ م.

٣) تاج العروس من جواهر، الزبيدى، السيد مرتضى، الحسينى الواسطى، تحقيق، على شبرى، بيروت، دارالكفر، (١٤١٤ هـ -) ١٩٩٤ م.

٤) شرح المختصر على تلخيص المفتاح، التفتازانى، سعدالدين، قم، كتابفروشى مصطفى.

٥) القاموس المحيط، الفيروزآبادى، محمدالدين محمد بن يعقوب، بيروت، دارالجيل.

٦) لسان العرب، ابن منظور، علامه، ابوالفضل جمال الدين محمد بن مكرم، قم، نشر ادب الحوزه.

٧) مفتاح العلوم، السكاكى، ابويعقوب، يوسف بن ابى بكر، بيروت، دارالكتب العلميه.

ص: ٢٢٠

- ٨) معجم مقاييس اللغة، ابن فارس، ابوالحسين احمد، تحقيق، عبدالسلام، هارون، قم، مركز الاعلام الاسلامى، ١٤٠٤ هـ - .
- ٩) المعجم الوسيط، عده من العلماء، استانبول، دارالوادعوه، ١٣٧٩ هـ - .
- ١٠) المطول فى شرح تلخيص المفتاح، التفتازانى، سعدالدين، تهران، كتابفروشى اسلاميه، ١٣٧٤ هـ - .
- ١١) مغنى اللبيب عن كتب الاعاريب، المصرى، جمال الدين ابو محمد عبدالله بن يوسف، تهران، كتابفروشى اسلاميه، ١٣٩١ هـ - .
- ١٢) مجمع الامثال، ميدانى، احمد بن محمد، تحقيق، قصى الحسين، طرابلس لبنان، دارالشمال.

ك) كليات

- ١) سلسله مؤلفات، المفيد، محمد بن محمد بن النعمان، الطبعة الثانية، بيروت، دارالمفيد، (١٤١٤ هـ -) ١٩٩٣ م.
- ٢) شرح نهج البلاغه، ابن ابى الحديد، عزالدين ابو حامد بن هبه الله، تحقيق، محمد، ابوالفضل، ابراهيم، بيروت، دارالكتب العلميه.
- ٣) العقد الفريد، ابن عبد ربه، احمد بن محمد، تحقيق، الدكتور، مفيد، بيروت، دارالكتب العلميه، (١٤١٧ هـ -) ١٩٩٧ م.
- ٤) الفتوحات المكيه، ابن العربى، محيى الدين.
- ٥) منهاج البراعه فى شرح نهج البلاغه، الهاشمى الخويى، العلامة ميرزا حبيب الله، تهران، كتابفروشى، اسلاميه.

- ٦) شرح فتح القدير، كمال الدين محمد بن عبد الواحد، ابن همام، بيروت، دارالفكر، الطبعة الثانية، ١٢٩٧ م.
- ٧) سلسله الاحاديث الصحيحه، محمد ناصر الدين الالباني، مكتبه المعارف، الرياض طبعه جديد هـ - ١٩٩٥
- ٨) البدايه و النهايه، ابو الفداء، ابن كثير، دارالفكر، بيروت، ١٤١٩ هـ - .
- ٩) يبايع الموده، سليمان بن ابراهيم، القندوزي، قم، كتابفروشي بصيرتي
- ١٠) المجموع الرائق من أزهار الحدائق، سيد هبه الله، الموسوي، تهران، موسسه دائره المعارف اسلاميه ١٤١٧ هـ - .
- ١١) الجمل او النصره في حرب بصره، شيخ المفيد، قم، مكتبه الداوري
- ١٢) الاغانى، ابو الفرح، على بن الحسين، تحقيق عبد الامير على مهنا، بيروت، دارالفكر، ١٤٠٧ هـ - .
- ١٣) شرح كتاب الفقه الاكبر، للفارسي ملا علي، بيروت، دارالكتب العلميه
- ١٤) فيض القدير شرح الجامع الصغير، عبد الرؤوف المناوي، بيروت، دارالمعرفه
- ١٥) فضائل آل البيت، المقريزي، القاهره، ١٩٧٣ م.
- ١٦) فضائل آل البيت في الميزان الشريعه الاسلاميه، الدكتور محمد عمر الحاجي، دمشق، دارالمكتبي، ١٤٢٠ هـ - .
- ١٧) فضائل الطالبين، حاكم ابي سعد، محسن بن كرامه، تحقيق، محمد رضا انصاري، تهران ١٣٧٨ شمسي .
- ١٨) غريب الحديث، ابن قتيبه، بغداد، ١٩٧٧ م .
- ١٩) غريب الحديث، ابو عبيد ابن قاسم بن سلا. حيدرآباد ١٩٦٤ م .

(٢٠) غريب الحديث، خطابي، مكة المكرمة

(٢١) نهايه الارب، فى مصرفه انساب العرب، القلقشندى، احمد بن عليس، القايره، ١٩٥٩ م .

(٢٢) اضواء على السنه المحمديه، محمود ابو ريه، القايره، ١٩٦٠ م .

(٢٣) سنن، ابى داوود، سليمان بن الاشعث، بيروت، دارالفكر ١٤١٤ هـ .

(٢٤) جامع التفسير من كتب الاحاديث ، اشرف على اخراجه خالد بن عبدالقادر آل عقده، الرياض، دار طيبه، الطبعة الاولى، ١٤٢١ هـ .

(٢٥) التفسير الحديث ترتيب السور حسب النزول، محمد عزه، دروزه، بيروت، دارالعرب الاسلامى، الطبقة الثانيه، ١٤٠٤ هـ .

(٢٦) غريت الحديث ، شيخ الاسلام ، ابى الفرج ، عبد الرحمن بن على بن الجوزى المتوفى ٥٩٧ هـ، علق عليه، الدكتور عبد المصطفى امين، بيروت، دارالكتب الصلحيه، الطبعة الاولى ١٩٨٥ م .

(٢٧) النهايه فى غريب الحديث و الاثر، الامام مجد الدين المبارك بن محمد، ابن اثير، علق عليه، ابو عبد الرحمن صلاح به، دارالكتب العلميه، الطبعة الاولى ١٩٩٧ م .

(٢٨) المحكم و المحيط الاعظم، ابى الحسن على بن محمد اسماعيل بن سيد المعروف با بن سيد، المتوفى ٤٥٨ هـ .، تحقيق، الدكتور عبد الحميد، بيروت، دارالكتب العلميه، الطبعة الاولى، ١٤٢١ هـ .

(٢٩) جمهره اللغه، ابوبكر محمد بن دريد متوفى ٣٢١، حققه، الدكتور رمزى منير، بعلبك بيروت دارالعلم، ملايين .

ص: ٢٢٣

٣٠) الروضه البهيه فى شرح اللمعه دمشقيه، للشهيد الثانى زين الدين بن على بن احمد، تحقيق، السيد محمد كلانتر، قم، منشورات المطبعه العلميه.

٣١) شرح الاصول الخمسه، لآبى الحسين القاضى عبد الجبار بن احمد، تحقيق، عبد الكريم عثمان، الطبعه الاولى، القايره، مكتبه وهبه ١٣٨٤ هـ - .

٣٢) شرح العقاعد النسفى، لسعد الدين مسعود بن عمر التفتازانى، الطبعه الحجرية، دارالخلافة العثمانية، المطبعه العثمانية ١٣١٥ هـ - .

٣٣) شرح المطالع، لقطب الدين الرازى، قم، منشورات كتب النجفى.

٣٤) شرح مطالع الانور، لقطب الدين الرازى، دارالخلافة، طبعه العثمانى.

٣٥) شرح المواقف، للسيد الشريف على بن محمد الجرجانى، اعداد السيد محمد بدر الدين النسعانى، قم، منشورات الرضى ١٤١٢ هـ - .

٣٦) شرح المقاصد، اسعد الدين مسعود بن عمر، قم، منشورات الرضى.

٣٧) الفصول المهمه فى معرفه احوال الائمة، لعلى بن محمد المعروف با بن الصباغ بيروت مؤسسه الاعلمى، للمطبوعات، الطبعه الاولى ١٤٠٨ هـ - .

٣٨) كتاب الاربعين فى اصول الدين، احمد بن عمر الخطيب فخر الدين الرازى، الطبعه الاولى، حيدر آباد، مطبعه دارالمعارف العثمانية

٣٩) منتهى الارب فى لغة العرب، لعبد الرحيم بن عبد الكريم الصنفى، طهران، منشورات مكتبه النسايبى.

ص: ٢٢٤

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

